# دایرة المعارف کردی

## فرهنگ اعلام

صدیق صفی زاده بوره که یی



بسم الله الرحمن الرحیم



# فرهنگ بوره که یی
# کردی ـ فارسی

(دایرة المعارف کردی)

(اعلام)

تألیف

دکتر صدیق صفی زاده (بوره که یی)




انتشارات پلیکان

صفی‌زاده، صدیق، ۱۳۲۲-
فرهنگ بوره‌که‌یی کردی به فارسی/تألیف صدیق صفی‌زاده (بوره که‌یی).- تهران: نشر پلیکان، ۱۳۸۰.
۲ ج.: مصور (بخشی رنگی).
-.(دوره) ISBN 964-91378-7-4
(ج.۲) ISBN 964-91378-6-6 -.(ج.۱) ISBN 964-91378-5-8
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
مندرجات: ج.۱. واژه‌ها، اعلام. -- ج. ۲. اعلام (دایرةالمعارف کردی).
۱. کردی -- واژه‌نامه‌ها -- فارسی. ۲. شاعران کرد -- ایران -- سرگذشتنامه. ۳. نویسندگان کرد -- ایران -- سرگذشتنامه. الف. عنوان.
۶۶ص۲۲۳/PIR۳۲۵۶ ۳/ک۹ف۴
کتابخانه ملی ایران ۷۸-۲۷۲۸۹م

# دایرةالمعارف کُردی ـ فارسی (جلد دوم)

مؤلف: صدیق صفی‌زاده (بوره که‌یی)
ویراستار: غلامحسین اعرابی
حروفچینی: پلیکان
چاپ اول: ۱۳۸۰
لیتوگرافی: عارف
چاپخانه: ماهرنگ فجر
تیراژ: ۳۰۰۰ دوره
شابک: ۶-۶-۹۱۳۷۸-۹۶۴
ISBN: 964-91378-6-6
شابک دوره دو جلدی: ۴-۷-۹۱۳۷۸-۹۶۴
ISBN (2-volume series) : 964-91378-7-4

انتشارات پلیکان
آدرس: تهران، میدان انقلاب، ابتدای کارگر شمالی، کوچه برهانی، پلاک ۳۷، طبقه سوم.
تلفن: ۶۹۵۰۵۴۴

این اثر با حمایت مالی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

# فهرست

## جلد ۱ (فرهنگ کردی ـ فارسی)

## جلد ۲ (دایرةالمعارف شخصیت‌ها و اماکن)

*In the Name of Allah*

## Preface

This volume consists names of Kurdish mystics, scientists, writers, poets and governors, as well as books, religious sects, towns and rivers of Kurdisten and the regions inhibited by Kurdish tribes. Translation of personal biographies and explanation of the names of the towns, villages and rivers and also the details about the scientific and literary works are written on the basis of reliable resources of printed and manuseript nature.

With regard to names of the towns, villages, mountains as well as the rivers of Kurdistan, the respectful readers shall not expect for all of them to be mentioned in this book, because citing all the names of the towns, villages, rivers and mounts of Kurdistan requires many volumes of books, and its compilation in a dictionary such as this, is practically impossible for us at the present time. Therefore, we only cited the names of the important places, and those interested can refere to following books for more details on the places they intend to know more about:

- Moajamalbeldane Yaghuti
- Ghamus-ul-A'alam - Sami
- Kashfezenoone Haji-Khalifeh
- Geographical dictionary, by Razmara.

In the meantime, I shall indicate that the Kurdish writers and poets have written thousands of volumes of books in Arabic, Persian, Kurdish and Turkish languages; so it is obvoius, even to cite them in a list, shall require many volumes. So, here, I have only indicated the most important Kurdish books.

Tehran - Feb. 1984

Sedigh Safizadeh (Borekaie)

# سرآغاز

این مجلد شامل نام، عارفان، دانشمندان، ادیبان، شاعران، فرمانروایان کرد، کتاب‌ها، فرقه‌های دینی، شهرها، رودهای کردستان و تیره‌های کرد است. ترجمهٔ احوال اشخاص، شرح اعلام شهرها روستاها، رودها، توضیح آثار علمی و ادبی با مراجعه به مآخذ معتبر چاپی و اسناد خطی نوشته شده است.

راجع به اسامی شهرها، روستاها، کوه‌ها و رودهای کردستان خوانندگان گرامی نباید توقع داشته باشند که همهٔ آنها را در این فرهنگ بیاوریم، زیرا نوشتن نام کلیهٔ شهرها، روستاها و رودها و کوه‌های کردستان احتیاج به چند مجلد دارد و گردآوردن آن در فرهنگی نظیر فرهنگ ماد امکان‌پذیر نیست و ما فقط به شرح شهرها، روستاها و کوه‌های مهم کردستان پرداختیم و طالبان می‌توانند در این باره به کتاب‌های «معجم‌البلان یاقوت»، «قاموس الاعلام سامی»، «کشف‌الظنون حاجی خلیفه» و «فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا» مراجعه کنند.

ضمناً از نویسندگان، ادیبان و شاعران کرد هزاران جلد کتاب و رساله به زبان‌های عربی و فارسی و کردی و ترکی بیادگار مانده است، بدیهی است ذکر همهٔ نام‌ها ولو به اختصار شامل چند مجلد خواهد شد که ما در اینجا فقط به ذکر اهم کتب کردی پرداختیم.

تهران ـ فروردین ماه ۱۳۷۸

صدیق صفی‌زاده (بوره‌که‌یی)

# فرهنگ ماد

# اعلام

## (اسامی خاص)

شامل نام‌های

عرفا، علما، ادبا، شعرا، امرا
کتابها و فرقه‌های دینی و شهرهای کردنشین و طوایف کُرد

# «آ»

**آذر سنندجی:** آذر از شعرای قرن یازدهم هجری است و گویا به زبان عربی هم شعر می‌گفته و بیشتر اشعارش در جنگ‌ها و کشکول‌ها نوشته شده است و دیگر از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. از اوست:

**هر کسی یار کسی و تو زمن دل باخته**
**گل ز بلبل، شمع از پروانه، سرو از فاخته**
**بس که از زخم خدنگ او به خود بالیده‌ام**
**در میان کشتگانم دیده و نشناخته**
**باز امشب نوبت زاری است ای مرغ قفس**
**ناله‌ای سر کن که ضعفم از زبان انداخته**
**گفته بودی بعد از این کار تو را خواهیم ساخت**
**فکر دیگر کن که هجران کار ما را ساخته**
**کی به سر وقت اسیران می‌روی؟ وقت است وقت**
**«آذر» امشب خانه از نامحرمان پرداخته**

مراجع: جنگ خطی که در سال ۱۲۱۶ هجری نوشته شده است.

**آذرمیدخت:** بنا به روایت شاهنامه، آذرمیدخت پس از پوراندخت به سلطنت رسید و او بزرگان را به حضور پذیرفت و به آنان گفت: همهٔ کارها را باید بر داد و آیین کنیم تا مردم در آسایش و رفاه قرار گیرند و آنگاه فرمود: هر کس دوستدار من و نسبت به من وفادار باشد در پناه من خواهد بود و هر کس از پیمانم بگذرد سرش را بریده بر دارش خواهم زد و کشور ایران از تدبیر آذرمیدخت در آرامش و امنیت به سر می‌برد و از توران و روم و چین و هند نیز برای او هدایایی فرستادند. او پس از چهار ماه ناگاه بیمار شد و جان به



جان آفرین سپرد.

بنا به مدارک تاریخی آذرمیدخت به سال ۶۳۰ میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و او خواهر کوچک‌تر پوراندخت و دختر خسرو پرویز بود و چون جز او کسی از خاندان ساسانی موجود نبود او را به سلطنت برداشتند ولی این سلطنت در همان روزهای اول با قیام یکی از شاهزادگان ساسانی که در خارج از کشور به سر می‌برد و هرمز نام داشت روبرو شد و روی این اصل سلطنت او طولی نکشید و همان سال یعنی سال ۶۳۰ میلادی از کار کناره گرفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**آرارات:** آرارات که به ترکی آغری داغ و به کردی آگری داخ و به فارسی کوه نوح و به ارمنی مازیک و به عبری آرارات نامیده می‌شود، در اصل نام سرزمین اورارتو بوده و آن یکی از کوه‌های آتشفشانی کردستان ترکیه یا آناتولی است که ارتفاع آن ۵۱۶۵ متر می‌باشد و مرز میان کشورهای ایران و ترکیه و قفقاز است و به گفتهٔ تورات، کشتی نوح روی آن قرار گرفته است. چون کوه آتش‌فشانی بوده هنوز هم زلزله‌های خطرناکی در اطراف آن روی می‌دهد و سراسر سرزمین آرارات دچار کم‌آبی است و سبب آن قابل نفوذ بودن مواد متخلخل آتشفشانی است و با وجود فراوانی برف، در شیب آرارات بزرگ فقط دو چشمه وجود دارد: یکی سردار بولاق و دیگر چشمهٔ مشهور ژاک که چند سال پیش ظاهر شد. در قرون وسطی، آرارات کاملاً وضع دیگری داشت و اصطخری می‌گوید که در آرارات جنگل و نخجیر فراوان است و مقدسی می‌گوید که در دامنهٔ آرارات بیش از هزار روستا موجود است.

مراجع: قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی ـ استانبول ۱۳۰۶ / ۱۸۸۹.

**آرام چاچان:** آرام چاچان معروف به خودیان در سال ۱۳۲۷ هجری در ده جارجاریس از توابع ایروان متولد شد و در کودکی با زحمت فراوان تحصیل علم کرد و چندی پس از تحصیلات مقدماتی به آباران رفت و پس از خاتمهٔ دورهٔ متوسطه عازم ایروان شد و در دانشگاه ایروان به تحصیل پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل متولی قضا شد. وی در دوران تحصیل دست به‌کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات کردی زد و در مجلات و روزنامه‌های ایروان یک رشته مقالات جالب پیرامون تاریخ و فرهنگ و زبان کردی نوشت و شهرت یافت و سرانجام به سال ۱۴۰۷ ه.ق درگذشت. وی راکتب و آثار ادبی بسیار است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: گوڵ به وهار، خلیل و گیوزال، فولکلور کرد، ادبیات کرد و فرهنگ کردی به ارمنی را نام برد.
مراجع: یادداشت‌های نویسنده و نیز ن.ک.:

A. CHACHAN: Armenian-kurdish dictionary. Erevan-Haypethrat, 1957.)

**آرتاتمه** **ârtâtma** : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری، آرتاتمه به سال ۱۴۲۰ ق.م به فرمانروایی میتانی رسید و در آغاز سپاهی فراهم آورد و به قدرت رسید. در این اثنا فرعون مصر به دولت میتانی حمله کرد اما شکست خورد و سپس با هم آشتی کردند و توتمش چهارم (۱۴۲۵-۱۴۰۵ ق.م) فرعون مصر دختر آرتاتمه را به عقد خود درآورد. آرتاتمه پس از آن به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خود آباد کرد و قنوات و انهاری حفر کرد و سرانجام به سال ۱۲۸۸ ق.م فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان تألیف: صدیق صفی‌زاده.

**آرگیشتی اول** **ârgîštî awwal** : آرگیشتی اول پسر منوا به سال ۷۸۵ ق.م به حکومت اورارتو رسید. وی گزارش کارهای خود را در چهارده سال از فرمانروایی خویش در سالنامه‌هایی که بر روی دیواره‌های سنگی که به فرمان او کنده‌اند به یادگار گذاشته است. او در کتیبه‌ها خود را مورد حمایت خاص خالد خدای بزرگ اوراتو دانسته، در مرز شمالی آرگیشتی منطقهٔ ساری کامیش (ساروقامیش) فعلی را به تصرف خود در آورد و با

سپاهی که فراهم آورده بود بسی از نواحی مجاور را گرفت و پس از آن با سلمنصر چهارم (۷۸۲-۷۷۲ ق.م) جنگید و او را شکست داد و در جنگی دیگر که با آشوری‌ها کرد بسی از لشکریان آشور را اسیر کرد و دریاچهٔ ارومیه را هم تصرف نمود و سرانجام به سال ۷۵۳ ق.م فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**آرگیشتی دوم** ârgîstî duwm : آرگیشتی دوم پس از پدرش روسای اول به سال ۷۱۳ ق.م به حکومت اورارتو رسید. وی مانند اسلاف خود از فرمانروایان آبادگر بود و شهر آرگیشتی را ساخت و گرداگرد آن باغ‌ها و مزارع احداث کرد و از الواح آشوری چنین استنباط می‌شود که اورارتو نفوذ سابق خود را بر اراضی مزری مجدداً بسط داد و پس از مرگ سارگون سناخریب (۷۰۵-۶۸۱ ق.م) در آشور به تخت نشست ولی او جرأت نبرد با اورارتو را نداشت و آرگیشتی سرانجام به سال ۶۸۰ ق.م فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**آرمه** ârma : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری بنیانگذار فرمانروایی اورارتو شخصی بود به نام آرمه که مردم نایری و اورارتو را در تحت یک حکومت و فرمان درآورد و دولت اورارتو را به سال ۸۸۰ ق.م تشکیل داد و به این علت، لقب اریلاو یعنی: شاه شاهان گرفت و پایتخت او شهر آرزاشکو بود که در کنار رود ارس قرار داشت. و وی معاصر آشور ناصرپال (۸۸۴-۸۵۹ ق.م) بود و شاه یاد شده از اتحاد نایری و اورارتو به وحشت افتاد و به دولت اورارتو حمله کرد و چند ناحیه مرزی را، از جمله رواندز و کاشیاری در حوالی کوه‌های ماردین، به تصرف خود درآورد. در اواخر فرمانروایی آرمه، سلمنصر سوم (۸۵۹-۸۲۴ ق.م) حملات پدرش را به اورارتو ادامه داد و بسی از شهرها را گرفت و آرمه ناچار گریخت و به کوه آددوری یا آلاداغ پناه برد و سرانجام به سال ۸۸۴ ق.م درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**آری**: سام ابن عبدالقادر ملقب به آری در سال ۱۳۶۲ ه.ق در رواندز دیده به جهان گشود و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در زادگاه خود

به اتمام رساند و سپس در آموزش و پرورش استخدام شد. او بیشتر عمرش را به تدریس گذرانده است. وی از کودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و بیشتر اشعارش در مجلات به طبع رسیده است. از اوست:

پـه یـمان بـده‌ین تـاکـوو نـه مـان    دووله‌ش بین و یه‌ک دڵ و یه‌ک گییان

یعنی:

بهل با هم پیمان ببندیم تا دم مرگ، دو جسم یک دل و یک جان با هم باشیم.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ به اهتمام دکتر کردستان مکریانی ـ بغداد ۱۹۸۶.

**آری دوم:** نجم‌الدین ابن ملارسول دیلیژه‌یی متخلص به آری در سال ۱۳۲۹ هـ.ق در سلیمانیه متولد شد و مقدمات علوم و ادبیات را نزد پدرش آموخت و از کودکی شعر می‌سرود و برخی از اشعارش در مجلات به طبع رسیده و اشعارش هنوز بـه صـورت دیوان چاپ نشده است. از اوست:

وڵات لاوانت و ریــــا بـــوته‌وه    بۆ تۆ هه وڵ ئه ده ن به دڵ و به‌گیان

هه نگاو هه ڵینن بۆ ساحه‌ی ژیان

یعنی:

ای وطن، جوانانت هوشیار شده‌اند و با دل و جان برایت می‌کوشند و برای زندگی گام می‌نهند.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ اثر گیو مکریانی.

**آزا âzâ** : بنا به سنگ نوشته‌ها و الواح آشوری، آزا پسر ایرانزو پس از فوت پدرش بـه سال ۷۱۶ ق.م فرمانروای مانایی‌ها شد. او در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خود ساخت و در آن مزارع و باغ‌هایی احداث کرد و پس از آن با سارگون دوم پیمان نظامی بست و سران مانایی با این پیمان مخالفت کردند و سرانجام دو تن از سران مانایی به نام‌های میتاتی و بغداتیَ بر او شوریدند و او را به سال ۷۱۳ ق.م کشتند و در کوه آئوش افکندند تا عبرتی برای دیگران باشد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**آزاد:** ملامحمدابن شیخ طه ملقب به آزاد در سال ۱۳۳۶ هـ.ق در اردبیل متولد شد. او

ابتدا ادبیات و مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت و در ده سالگی قرآن را حفظ کرد و از آن پس به تعقیب علوم و فقه پرداخت و پس از اخذ افتاء و اجتهاد به تدریس و تألیف سرگرم شد. وی در نظم و نثر قدرت داشت و دیوان اشعارش حاوی قصاید و غزلیات و قطعات زیبایی است. کتب زیر هم از آثار اوست: تجوید قرآن، امان و اسلام، اللطف الخفی فی نظم العقائد النسقی، نماز. از اوست:

و یصاڵت ئاوی حه یوانه، فیراقت ده‌ر دو فیغانه

خه یاڵت قووه تی جانه، میڤالت نه بوو هه‌م نینه

یعنی:

وصالت آب حیوان است و فراقت درد و فغان و خیالت قوت جان است و مثالت وجود ندارد.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ تألیف گیو مکریانی.

**آزاد دلزار:** آزاد دلزار به سال ۱۳۶۷ هجری در کوینجق متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به شغل معلمی استخدام شد. و از آغاز جوانی شعر می‌سرود و یک مجموعه شعر او به نام: «خونچه‌ی سه هۆڵ: غنچهٔ یخ» به طبع رسیده است. از اوست:

نه وروٚز وا له به ر ده رگایه نه وروٚز گه لیٚ به هیزتره

له چاوی کزی سیخورٚه کان

یعنی:

نوروز دم در است، نوروز بسی نیرومندتر است، به کوری چشم بی‌نور جاسوس‌ها.

مراجع: نه ورۆزنامه ـ محمدعبدالرحمن زنگنه.

**آسمان و زمین:** منظومه شامل مناظرهٔ میان آسمان و زمین و رجحان هر یک بر دیگری. این منظومه را میرزاعبدالقادر پاوه‌یی (۱۲۵۴-۱۳۲۷ هـ.ق) در ۱۷۸ بیت به گویش گورانی سروده است و الحق بسی شیرین و شیوا و دلنشین است و به حد کمال رسانیده و بسی پر ارج است. این منظومه چنین شروع می‌شود:

یاران زه مینه ن، یاران زه مینه ن سه یر گوفتگۆی سه‌ما و زه مینه ن

موقه ده مه‌ی شه‌رح به زم ره نگینه ن مه‌عره که‌ی مه‌صاف رۆی دینی و دینه ن

یعنی:

ای یاران! اینک مناظرهٔ آسمان و زمین است و آغاز شرح جنگ و نبرد آنان است و این معرکه برای دینی و دین است.

مراجع: آسمان و زمین اثر میرزاعبدالقادر پاوه‌یی به‌خط میرزامحمد صابری ـ سنندج ۱۳۳۴ شمسی نسخهٔ خطی.

**آشب:** قصبه‌ای است که در جنوب وان در منتهی‌الیه جنوبی منطقه هکاری واقع شده است. این ناحیه در گذشته یکی از مراکز عمدهٔ کردان زردشتی بوده است. در (معجم البلدان) آمده است که آشب یکی از دژهای بزرگ کردان بوده که در شمال موصل واقع شده و عمادالدین زنگی در سال ۵۳۷ آن را گشود و به‌طور کلی ویران کرد و پس از آباد کردن آن به نام عمادیه معروف شد. این قصبه بر روی تپهٔ استواری که در وادی زیبا و منبتی در فاصلهٔ یکصدوپنجاه کیلومتر جنوبی وان و هشتاد کیلومتر شمالی موصل قرار دارد پدید آمده است. در (قاموس الاعلام) آمده است که قلعهٔ عمادیه قدیمی است و در گذشته به آن آشب می‌گفتند و از طرف عمادالدین زنگی بنا شده و به نام وی موسوم گشته است. بلوکات عمادیه از سوی شمال‌غربی به بیت‌الشباب از طرف شمال به چال و از شمال شرق به اورامه و از شرق به شمیدان و از جهت جنوب و جنوب‌غربی محدود به ولایت موصل است. این قصبه دارای پستی و بلندی است و چند نهری در آن جریان دارد که به زاب اعلی و دجله منتهی می‌گردد و بر جنگل‌های بسیار است و بسیاری از کوهستان‌های این سرزمین پوشیده از جنگل‌هاست و دشت و دمن آن بسیار منبت و پر محصول می‌باشد و از محصولاتش گندم، جو، برنج و غلات دیگر را می‌توان شمرد و نیز زیتون، توت، بادام، شفتالو، زردآلو، انار، گلابی، سیب و انگور عماد به غایت زیاد است.

مراجع: معجم‌البلدان، یاقوت، بیروت ۱۳۷۴ هـ.ق و قاموس الاعلام شمس‌الدین سامی، استانبول ۱۳۰۶ قمری.

**آشنا:** جبار ابن عبدالکریم ملقب به آشنا در سال ۱۳۵۸ هجری در قریهٔ دیانه از توابع کوینیحق تولد یافت و در جوانی تحصیل دانش کرده به شعر گفتن آغاز نمود و از او اشعاری به یادگار مانده که قسمتی از آن در مجلات به طبع رسیده است. از اوست:

چه ندم ئارام گرت، له سه رگه‌یشتن به‌شادی ژیان
چه ندم چاوبڕیه ئاسۆی ئاواتی دوور و بێ‌پایان
که‌چی به‌هاری به‌ختم هه‌رونه‌هات نه‌م دی گوڵاله
بۆیه ئیسته که‌ش تا می ژیانی را بر دووم تاڵه

یعنی:

چقدر آرام گرفتم، برای رسیدن به شادی، و چقدر چشم به افق آرزوهای دور و بی‌پایان دوختم، در صورتی که بهار بختم پیوسته نیامد و لاله را ندیدم، برای همین است طعم زندگی گذشته‌ام تلخ است.

مراجع: که شکۆڵی گیو - نووسراوی گیوی موکریانی.

**آقا:** احمد ابن چوکل آغای حویزی در سال ۱۳۳۰ هجری در قریهٔ قوریتان از توابع اردبیل متولد شد و در کودکی در خدمت ملاعبدالله مکری مقدمات علوم را فراگرفت و در جوانی به شعرگفتن پرداخت اما پدرش او را از شاعری منع می‌کرد و اصرار داشت که شیوهٔ تجارت را پیشه کند و او در نظم و نثر قدرت داشت و اشعارش در مجلات به طبع رسیده. از اوست:

گه‌لی لاوانی کورد با موژده بێ سۆزه‌ی به هارانه
ئه وا هه نگامی ئاگر کردنه و ه‌ی نه ورۆزی جارانه
قوڵنگ و قومری و قاز و هوزار و سوو سکه و کوتر
له ئاسمانا به گۆرانی ده بێژن جه ژنی کوردانه

یعنی:

جوانان کرد مژده که اینک سوزش فصل بهار است. اینک هنگام آتش افروختن جشن نوروز پیشین است. کلنگ و قمری و غاز و هزاردستان و کبوتر، در آسمان نغمه‌خوانی می‌کنند و می‌گویند اینک جشن کردان است.

مراجع: که شکۆڵی گیو - به اهتمام دکتر کردستان مکریانی.

**آقا ایوانی:** آقا ایوانی در سال ۱۲۸۷ هجری در ایوان تولد یافت و در جوانی علوم مقدماتی را فراگرفت. او کارش آهنگری بود و از کودکی شعر می‌گفت و به اشعار

غلامرضاخان ارکوازی و ملارستم ایلامی علاقهٔ زیادی داشت و سرانجام به علت ظلم و ستم ابوقداره حاکم ایلام از موطنش گریخت و به سال ۱۳۳۷ هجری در پنجاه سالگی درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ نووسراوی گیو موکریانی.

**آقاحسن شهلا:** آقاحسن شهلاابن آقا نصرالله بازرگان به سال ۱۲۲۱ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین علوم‌قرآنی‌و فنون ادب‌را فراگرفت و پس‌از آن به‌تعلیم خط پرداخت و در خدمت استادان خط خود را مستغنی ساخت و سپس در نوشتن خطوط نسخ و نستعلیق شهرتی بسزا پیدا کرد و هنرهای زیبنده از خود ظاهر ساخت و او هم مانند پدرش به کار بازرگانی سرگرم شد و منشأت زیادی به خط او به یادگار مانده و عاقبت به سال ۱۳۰۹ هجری درگذشت.

**آقاکاظم پرتو:** آقاکاظم‌ابن محمد بروجردی در سال ۱۲۳۸ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی به خدمت خسروخان ناکام درآمد و پس از چندی از خدمت او معزول شد و مابقی زندگیش را در فقر و بدبختی گذراند و از دستمزد نقاشی زندگی می‌کرد تا به سال ۱۲۸۸ هجری درگذشت. وی گرچه سواد کافی نداشت ولی شعر نیکو می‌سرود و از او دو کتاب به نام‌های (یوسف و زلیخا) و (ابراهیم ادهم) و اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**دست قدرت چون برات حسن خوبان می‌نوشت**

**این نقطه بر صفحه از کلک دبیر افتاده است**

یعنی:

گفتم این‌خال سیه در زیر ابروی‌تو چیست — گفت زیر تیغ این هندو دلیر افتاده است

صید شیران ژیان آهوست چشم یار من — بهر تسخیر غزالان شیرگیر افتاده است

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف: میرزا عبدالله سنندجی ـ تبریز ۱۳۴۴ و جنگ خطی.

**آقاکور کلهر:** آقا ابن ملک قاسم کلهر معروف به آقاکور به سال ۱۱۴۳ هجری در ایوان تولد یافت و برای اینکه یکی از چشمانش نیمه باز بود او را آقاکور می گفتند. او در بدایت حال علوم ادبی را از پدرش اخذ کرد و سپس به بیاره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و

تفسیر آموخت و در یاد داشتن علم و دانش کوشش فراوان کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و او معاصر خسروخان اردلان (۱۱۷۹-۱۲۰۴ هجری) بود و نزد وی تقرب یافت و از او مهربانی بسیار دید و سرانجام به سال ۱۲۱۰ هجری درگذشت. وی در ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

وێنه ی بێ قەرار ارشه و نه کەردا خەو        صوب عه رضم به ردا بشیای وه لای ئەو

یعنی:

**مانند بی‌قرار شب در خواب نباشم        و صبح عرضم را به او بگویم و نزداو بروم**

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**آقامحمد نامی**: آقامحمد متخلص به نامی که از طایفه کلهر است، از شعرای قرن سیزدهم هجری است و بنا به تذکرهٔ شعرای کرمانشاه وی از مقربان و نزدیکان الله قلیخان زنگنه حکمران کرمانشاه بوده که در سنهٔ ۱۲۱۴ هجری می‌زیسته است. نامی در شعر به غزل تمایل داشت و غزل‌های وی شیرین و دلکش است و در نوشتن خط هم مهارت داشت. از اوست:

**دور از جانان نمردم، سخت جانی را ببین**
**زنده ماندم بی جمالش زندگانی را ببین**
**با رقیبان مهربان گشت و به ما نامهربان**
**مهربانی را نگر، نامهربانی را ببین**
**ای که می‌پرسی ز احوال دل (نامی) بیا**
**چهرهٔ عاصی و اشک ارغوانی را ببین**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف: باقر شاکری-کرمانشاه ۱۳۲۷ و جنگ خطی.

**آقامحمود آقا**: آقامحمود آقا ابن محمد علی کرمانشاهی ملقب به آقا که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات دینی خود را همان جا به پایان رساند و پس از آن به تهران رفت و مابقی عمرش را به امامت و ارشاد و تدریس به سر برد و در همان جا درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و در دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ

نرسیده است. از اوست:

**ساقی چه نشینی که چمن رشک بهشت است**
**هم لاله و هم لاله رخی بر لب کشت است**
**خورشید بتابیده و گیتی شده روشن**
**یا پرتوی از چهرهٔ آن حور سرشت است**
**زاهد اگرش عشق بتان نیست عجب نیست**
**اعمی چه شناسد که چه زیبا و که زشت است**

مراجع: تذکرة شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری-کرمانشاه ۱۳۲۷ و جنگ خطی.

**آقسنقر ابن احمد یل:** آقسنقرابن احمد یل روادی در سال ۵۱۰ هجری به جای پدرش نشست و در سال ۵۲۶ هجری طغرل‌بیگ اول (۵۲۶-۶۲۷ هجری) مراغه و تبریز را تصرف کرد و پس از آن آقسنقر به بغداد رفت و خلیفهٔ بغداد او را کمک کرد و با سپاهی مراغه و آذربایجان را گشود و در رمضان همین سال آقسنقر با سپاه گرانی آهنگ همدان کرد که با طغرل پیکار کند ولی در این جنگ شکست خورد و برخی از سردارانش اسیر شد و پس از آن به جمع آوری سپاه پرداخت و پس از مدتی با سپاهی عظیم به قصد تصرف اردبیل رفت و در آنجا طغرل را شکست داد و به دان شهر دست یافت و چون قدرت او زیاد شد به قصد تصرف همدان در بیرون شهر همدان چادر زد و شبانه به دست چند تن از باطنیان به سال ۵۲۷ به قتل رسید.

مراجع: تاریخ‌الکامل تألیف این ـاثیر، مصر ۱۳۰۳ قمری و تاریخ عماد کاتب ـ مصر ۱۳۱۸ قمری.

**آگاه:** علی آگاه سعید ابن سعید افندی در سال ۱۳۲۵ هجری در سلیمانیه متولد شده و در کودکی مقدمات علوم را فراگرفت و سپس به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین، فقه و ادبیات را آموخت و در جوانی به شعر گفتن ذوق نشان داد و به مطالعه دواوین شعرا سرگرم شد و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات کردی است که تاکنون به طبع نرسیده است.

مراجع: که شکۆلی گیو، نووسراوی گیوموکریانی.

**آگر:** عثمان ابن حاجی عمر ملقب به آگر در سال ۱۳۵۱ هجری در کویسنجق به دنیا آمد

و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و در کودکی شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش در مجلات به طبع رسیده است. از اوست:

به رگی رووی زەمین رەنگی گۆڕاوە      گــولّی بــه هــاران شــەبەقی داوە
چووزەرەی درەختان لە نویٚ ژیـاوە      بــه فــری نســاری کــه ژان تــواوە

یعنی:

برگ روی زمین تغییر کرده و گل‌های بهاران شبق داده است، شکوفهٔ درختان از نو زندگی کرد، برف کوه‌ها آب شد.

مراجع: که شکۆلّی گیو ـ گیوموکریانی.

**آگوم سوم âgûm suwim** : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری پس از اولام یورباش برادرزاده‌اش آگوم سوم به سال ۱۶۸۰ ق.م به حکومت کاسی رسید و او در آغاز سپاهی منظم فراهم آورد و واپسین دژ سومری‌ها را که در کنار دریا بود به دست آورد و پس از این پیروزی آنام کاردونیاش را برای دو سرزمین سوم واکد به کار برد و با این نام تازه نزدیک به شش سده این فرمانروایی با شکوه و نیرومند پا برجا ماند و گسترش این فرمانروایی از گسترش کشور حامورابی بیشتر بود و او که قدرت فراوانی یافته بود به ایلام حمله کرد و آنجا را متصرف شد و عاقبت به سال ۱۶۳۲ ق.م بدرود حیات گفت.

**آگوم کاک ریم agûm kâk rîm** : بنا به سنگ نوشته های آشوری اگوم کاک ریم به سال ۱۶۳۲ ق.م فرمانروای کاسی شد و او سرزمینی را که درگذشته هیتی‌ها از کشور بابل جدا کرده بودند پس گرفت و ضمیمه کشور خود کرد و پس از آن سر و صورتی به حکومت خود داد و به عمران و آبادانی پرداخت و پل‌ها و باغ‌ها و معابری احداث کرد و سرانجام به سال ۱۵۸۴ ق.م جهان را وداع گفت.

**آلتون کوپری âltûn Kǫprî** : به معنی پل طلایی و آن شهرکی است از توابع کرکوک که روی یک جزیرهٔ کوچک سنگی در رودخانهٔ زاب کوچک ساخته شده و اکنون به هر دو رود گسترش می‌یابد. این شهر در شاهراه بغداد به موصل واقع است و پل‌های سنگی معروف شهر که از آن جمله پل جنوبی آن طاق مرکزی بی اندازه بلندی داشت و در سال ۱۹۱۸ به دست ترکان ویران شد و بعداً پل‌های فولادی جدید به جای آنها ساخته شد و

خط کرکوک، اربیل از راه آهن عراق درست از بالای رود زاب عبور می‌کند. اهالی این شهرک بیشتر کردند و به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.
مراجع: قاموس‌الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی ـ استانبول ۱۳۰۶ و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی ـ بیروت، ۱۹۵۶.

**آل جستان**: آل جستان که سلسله‌ای از دیلم هستند در اصل کردند و مرکز حکومت آنان رودبار، منجیل و ناحیهٔ دیلمان بوده و در اواخر قرن دوم تا قرن پنجم هجری در آن سامان حکومت کرده‌اند و اکنون نیز بیشتر مردم رودبار کردند. مورخین در باره آل جستان چیزی ننوشته‌اند و عده‌ای از فرملنروایان این سلسله نامشان در برخی از کتب تاریخ آمده است من جمله: مرزبان ابن جستان که در سال ۱۸۰۹ هجری بر بخشی از طبرستان و دیلمان فرمانروایی نموده و وهسودان ابن جستان تا سال ۲۴۰ هجری حکومت کرده و جستان‌ابن جستانی در سال ۲۹۰ حکومت داشته و علی‌ابن وحسودان جستانی در سال ۳۰۷ حکومت کرده و مرزبان ابن حسن جستانی در سال ۴۲۰ فرمانروایی نموده وکامروا جستانی از سال ۴۳۰، ۴۳۴ حکومت کرده است.
مراجع: تاریخ مفصل ایران تألیف عباسی اقبال.

**آل کرت**: آل کرت در اصل سلسله‌ای از مشرق ایرانند که کرد بوده‌اند و خاک کردستان را ترک کرده و به سیستان مهاجرت می‌کنند و بازماندگان آنها اکنون قبیلهٔ کُردکُلی است و نخستین کسی که از این قبیله به حکومت رسید ملک شمس‌الدین کُرت است که مورد حسد برخی از امرای مغول واقع شد و جغتای قصد داشت او را بکشد ولی خان مغول به پاس خدماتش حکومت هرات و جام و باخزر و پوشنگ و غور و خیسار و فیروزکوه و مرغاب و غرجستان و فاریات را هم به او بخشید تا سال ۶۴۸ هجری حکمران این ممالک بود و سرانجام به سال ۶۷۶ هجری در تبریز مسموم شد و درگذشت و پس از او عده‌ای دیگر حکومت کردند از جمله: ملک رکن‌الدین کُرت، ملک فخرالدین کُرت، ملک غیاث‌الدین کُرت، ملک شمس‌الدین محمد ثانی، ملک معزالدین حسین کُرت، ملک غیاث‌الدین ثانی.
مراجع: تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی، تاریخ‌الدول والی مارات الکردیه تألیف امین زکی.

**آمد**: یکی از شهرهای کردستان است و آن را دیاربکر هم می‌گویند. در (معجم‌البلدان) آمده‌است که آمد بزرگترین شهر دیاربکر است و در اقلیم پنجم واقع شده است و از بلاد قدیمی می‌باشد و در سال ۲۰ هجری عیاض ابن غنم آن را گشود و دانشمندان بسیار در فنون و علوم مختلف از این شهر بر خاسته‌اند. در (قاموس الاعلام) هم آمده است که آمد شهر دیاربکر است و از بلاد کردنشین قدیمی است و در عهد باستان عاصمه این سرزمین آمد نام داشته است که اینک به نام بلدهٔ دیاربکر خوانده می‌شود و چون در ساختمان ابنیه و عمارات این بلده سنگ سیاه بسیار به کار رفته است، لذا بعضی جغرافیون آن را آمداسود نامیده‌اند. این شهر در فاصلهٔ نیم ساعتی غربی دجله واقع شده‌است و باغات و مزارع زیبائی در آن به نظر می‌رسد و دارای دو سور مرتفع و چهار درب و برج‌های متعددی می‌باشد. صنایع و فنون در آمد توسعه یافته و ترقی پیدا کرده‌است و منسوجات ابریشم و پنبه، سختیان، ظروف و اوانی مسین، شیشه‌آلات و ظروف سفالین از محصولات این بلده به شمار می‌رود چنان که مقدس گوید: از این شهر جامه‌های پشمینه و کتان رومی به عمل می‌آید، گمان می‌رود که آمد از طرف هخامنشیان به وجود آمده باشد زیرا سنگ نوشته‌هایی به خط میخی در آن مشاهده می‌شود و بعد به تصرف ساسانیان در آمده است. آمد در سال ۳۸۰ هجری مقر دولت کرد به نام آل مروان بوده و بالاخره مرکز حکومت بنی ارتق گریده‌است ولی عاقبت به تصرف شاه اسماعیل صفوی در آمده و بعد از جنگ چالدران داخل حوزهٔ حکومت سلطان سلیم عثمانی گردید. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش از این شهر یادکرده وگوید: بنیاد شهر آمد بر سنگی یک لَخت نهاده و طول شهر به مساحت دو هزار گام باشد و عرض هم چندین. وگرد او سوری کشیده است از سنگ سیاه که خشت‌ها بریده است از صد منی تا یک هزار منی و پیش روی این سنگ‌ها چنان به یکدیگر پیوسته است که هیچ گل وگچ در میان آن نیست و چهار در و از بر این شهرستان است همه آهن بی‌چوب و هریکی روی به جهتی از جهات عالم: شرقی را باب‌الدجله گویند و غربی را باب‌الروم و شمالی را بابُ‌الأرمَن و جنوبی را باب‌التل و اندر میان شهر چشمه‌ای است از سنگ خاره بیرون می‌آید و مقدار پنج آسیاکرد و آبی به غایت خوش و هیچ کس نداند ازکجا می‌آید و در آن شهر اشجا و بساتین است که از آن آب ساخته‌اند و امیر و حاکم آن شهر پسران نصرالدوله است و مسجد جامع هم از این سنگ سیاه است چنان که از آن راستتر و محکمتر نتواند بود و در

میان جامع دویست و اند ستون سنگی برداشته است هر ستونی یک پاره سنگ و بر ستون‌ها طاق‌ها زده است همه از سنگ و بر سر طاق‌ها باز ستون‌ها زده است کوتاهتر از آن، وصفی دیگر طاق زده بر سر آن طاق‌های بزرگ و همهٔ بام‌های این مسجد به خرپشته پوشیده، همه نجارت و نقارت و منقوش و مدهوش کرده و اندر ساخت مسجد سنگی بزرگ نهاده است و حوضی سنگی مدور و عظیم بزرگ بر سر آن سنگ نهاده و ارتفاعش قامت مردی و دور دایرهٔ آن ده گز و نایژه‌ای برنجین از میان حوض برآمده که آبی صافی به فواره از آن بیرون می‌آید و چنان که مدخل و مخرج آن آب پیدا نیست و نزدیک مسجد کلیسایی است عظیم.

مراجع: معجم‌البلدان، یاقوت، بیروت ۱۳۷۴ قمری.

**آمیخا** âmîxâ : آمیخا بنا به اسناد و سنگ نوشته‌های آشوری که یکی، از سران لولو بود تیره‌های لولو را متحد کرد و سپس سپاهی فراهم آورد و به سال ۸۷۸ ق.م به حکومت لولو رسید و به آشوری‌ها حمله کرد و آشوری‌ها با سپاهی گران در مقابل آنان برخاستند و آمیخا ناچار در قلعهٔ نیسیر متحصن شد اما لشکر آشور به سرکردگی شلماناصرسوم (۸۸۳-۷۷۳ ق.م) در مقابل لولوها ایستاد و شکست سختی خورد و پس از مدتی آشوری‌ها تجدید قوا کردند و آشور ناصر پال (۸۵۵-۸۶۰ ق.م) به این پیروزی افتخار می‌کرد و آن را در لوحهٔ پیروزی خود حک کرد و آمیخا سرانجام به آشوری‌ها پیروز شد و پایگاه خود را در زاموآ قرار داد و تا سال ۸۴۴ ق.م فرمان راند و جهان را وداع گفت.

**آنوبانی‌نی** ânûbânînî : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری آنوبانی‌نی که یکی از فرمانروایان مقتدرلولو بود به سال ۲۲۳۸ ق.م در ناحیه پاتیر (زهاب) از سوی سران و بزرگان لولو فرمانروای لولوئیان شد و او توانست بر آشوریان تسلط پیدا کند و آنان را زیر سلطهٔ خود در آورد و به این مناسب نقش خود و نقش الاههٔ ایشتارکه او را بر دشمنانش فیروزی بخشیده در کوه پاتیررسم کرد و در این نقش آنوبانی‌نی ایستاده و پارابرتن دشمنی که بر زمین افتاده نهاده است و در این نقش طرز لباس و زینت جامه آنوبانی‌نی والاهه به خوبی آشکار است و ایشتار به دستی نیزه‌ای گرفته و بر آن تکیه کرده است و به دست دیگر طنابی گرفته و می خواهد به لب یکی از اسیران ببندد و اسیران همه برهنه‌اند و دستشان را بر پشت بسته‌اند و آنها را به وسیلهٔ حلقه‌ای که از لب گذرانیده‌اند مثل

حیوان مهار کرده‌اند و آنوبانی‌نی در این نقش لباس اکدی در بردارد و اسیران پشت نفرشان کلاه‌های سومری واکدی و نهمی یعنی نفر اول در صف زیر کلاه مادی بر سر دارد که بعد پارسی‌ها از آنها گرفته‌اند و در پایان این سنگ نوشته به زبان اکدی چنین آمده‌است: هر کس این لوح را محو کند به نفرین آنوو آنوتوم و بل وبلیت ورامان وایشتاروسین و شمش گرفتار باد و نسل اوبر باد رواد و این سنگ نوشته در گذشته خطوط بسیاری داشته ولی باران نیم آن را شسته و از میان برده‌است و آنوبانی‌نی سرانجام به سال ۲۲۰۰ ق.م درگذشت.

**آواره:** ساجدابن محمد علی ملقب به آواره در سال ۱۳۵۳ هجری در نینوا متولد شد و دورهٔ ابتدائی و متوسطه را در حلبجه به اتمام رساند و سپس به عنوان معلمی در آموزش و پرورش استخدام شد. او در کودکی شعر می‌سرود و در نظم و نثر قدرت دارد و دیوان اشعارش که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است هنوز به طبع نرسیده و از او این کتاب‌ها هم به طبع رسیده: دختر قهرمان، تحقیق در بارهٔ ادبیات نوین کردی، کشتی نوح، چهار داستان، رهرو، از اوست:

ئه‌ی ئازادی، ئه‌ی ئازادی — وشه ی جوانی پڕله شادی

مه به ستێکی گه و هه رینی — هێنده به پیت، پڕله ژینی

یعنی:

ای آزادی، ای آزادی، کلمات زیبای پراز شادی، تو گفتاری گوهرینی، که این قدر پر از برکت و زندگی هستی.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ گیو موکریانی.

**آواره دوم:** محسن رشید ابن احمد ملقب به آواره در سال ۱۳۷۱ هجری در اربیل متولد شد و دوره ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به استخدام دولت در آمد. وی در جوانی شعر می‌سرود و او در نظم و نثر قدرت دارد واز او تاکنون دو منظومهٔ شعر وکتابی به نام روباه وکلاغ به طبع رسیده است. از اوست:

ئـــافره تـــێکه، ئـــاواره یـــه — سێ مندالّی به کۆلّی پێ هه لّناگیرێ

هـــه‌ر له رێ دا، هـــه‌ر له رێ دا — نـــاشزانـــی کـــامیان فـــڕێ دا

یعنی:

زنی است آواره، سه بچه را نمی‌تواند به کول بگیرد، پیوسته در راه، نمی‌داند کدامشان را پرت کند.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ گیو موکریانی.

**آواز:** آواز دختر احمد دزه‌یی در سال ۱۳۶۶ هجری در دهه دوگردکان از توابع اربیل متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به مطالعه دواوین شعرا پرداخت و شعر گفتن را آغاز کرد و از او کتابی هم به نام فولکور کردی به طبع رسیده است. از اوست:

عاشقی که‌وێکی گه ردن پڕ خاڵم — له منالیه وه بۆی شێت و عه و داڵم
عاشقی ره نگ و قاسپه قاسپه که ی — کاتی خوێندنی سه‌رگوێسوانه که ی

یعنی:

عاشق کبکی گردن پراز خالم، و از کودکی برای او شیدا و ابدالم، عاشق رنگ و چهچهٔ او هستم، هنگامی که بر لب بام‌ها می‌خواند.

مراجع: که شکۆڵی گیو ـ گیو موکریانی.

**آوستا:** کتاب مقدس زردشتیان و آن شامل پنج بخش است به نام‌های: یَسنا، یَشتها، ویَسپرَد، وَندیداد، خرده‌آوستا و آن به زبان آوستایی یا کردی است و چنان که گویند گاتها سرودهایی است از آن زردشت مادی و مندرجات آوستا عبارتست از نیایش اهورامزدا وامشاسپندان و ایزدان و بهشت و دوزخ و تکالیف انسان در جهان و گسترش کشاورزی و دامداری و برخی از داستان‌های ملی ایرانی و آمده است که اسکندر مقدونی (۳۳۶-۳۲۳ ق.م) قصر جمشید را آتش زد و آوستا را سوزاند و بلاش اشکانی (۵۲-۷۸ میلادی) فرمان داد تا آوستا را جمع‌آوری کنند و اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) هم تنسر موبد موبدان را مأمور کرد تا آوستا را جمع کند. واژه آوستا را آویستا، ویستا، وستا و آوستا هم می‌گویند.

مراجع: یسنا تفسیر پیر داود ـ یشتها تألیف و تفسیر پورداود ـ تهران ۱۳۴۶.

**آویدر:** آویدر یا آبیدر نام کوهی است مرتفع در جنوب سنندج و بلندترین قلهٔ آن ۲۵۳۸ متر ارتفاع دارد و آن چشمه‌های آب گوارایی دارد که از آب آن آسیاب‌های زیادی دایر

بوده و در کنار این کوه باغ‌های زیادی وجود دارد و در این کوه گل‌ها و گیاه‌های معطری می‌روید و در گذشته تفرجگاه‌های با صفا و ابنیه و عماراتی را در کنار این کوه ساخته بودند که بیشتر مردم در روزهای تعطیل به آنجا می‌رفتند و آن اماکن باصفا عبارتند از: خضر زنده، کانی شفا، کانی صفا، سر تخت، ظفریه، امانیه، کاوه ساله، مبارک آباد، نقدی، تکیه‌شیخ علی، چمن شرف‌الملک، ویله، بان شلانه. نام این کوه در آوستا آپه‌دری یا آپه‌دریس بوده و استاد عمادالدین دولتشاهی در کتاب جغرافیای غرب ایران می‌نویسد: واژه آودری awdrya که در آوستا آمده است به معنی جاییکه آب دریده است و مطلقاً نام کوهی است در شهرستان سنندج کردستان و شهر سنندج در دامنه آن ساخته شده کوهی است مرتفع از جنس تپه خاکی‌ها با ارتفاع دو هزار متر در قله آن چشمه آبی است و همین طور در ارتفاعات مختلفه یکی دو چشمه آب بسیار خنک و شیرین در می‌آید و به این جهت نام این کوه را آویدر یعنی آب از آن در می‌آید نهاده‌اند، و در هرمزیشت این کوه اوشیدم اوشیدنه هم نامیده شده و زرتشت در روی آن به الهام غیبی رسیده است. و در یشت نوزدهم آوستا کوهی به نام اودری udrya آمده است که بی‌گمان همان آویدر است و نیز نام منظومه‌ای است از نگارنده به گونهٔ سورانی که چون دوران کودکی خود را در آنجا گذرانده‌ام از این‌رو این منظومه را به نام آبیدر سروده‌ام.

مراجع: نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری، و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصری و جغرافیای غرب ایران یا کوه‌های ناشناخته در اوستا تألیف عمادالدین دولتشاهی - تهران ۱۳۶۳ و یشت‌ها گزارش پورداود - تهران ۱۳۴۶.

# «ا»

**ابدال‌بیگ ثالث**: ابدال‌بیگ بن زینل‌بیگ به سال ۱۰۰۵ هجری بنا بـه وصـیت پـدرش و فرمان سلطان محمد خان سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲ هجری) بـه حکـومت کـفرا و شیروان رسید و وی جوانی فاضل و کاردان و مقتدر بود و در زمان او اتفاقی روی نداد و اوقات را بیشتر به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و کفرا مسجدی هم بنا کرد و به سال ۱۰۰۷ هجری از سوی سلطان عثمانی عزل گردید و با عزل او فرمانروایی کفرا و شیروان منقرض شد.

**ابدال‌بیگ سویدی**: ابدال‌بیگ بن میر احمد به سال ۸۸۶ هجری فرمانروای کنج شد و در زمان او سپاهان قزلباش به سرداری ایقوت اوغلی جهت تسـخیر قـلعه خـان چـوک یورش بردند و مدت هفت شبانه روز جنگ درگرفت و سـرانـجام قـزلباش‌ها شکست خوردند و رو به گریز نهادند و این خبر چون پخش شد سلطان با یزید دوم (۸۸۶-۹۱۸ هجری) طی فرمانی حکومت کنج را برایش صادر کرد و هدایایی نیز برایش فـرستاد و پس از آن با اقتدار حکومت کرد تا به سال ۹۲۷ هجری فوت کرد و او دو پسر داشت به نام‌های سبحان‌بیگ و سلطان احمدبیگ.

**ابدال‌بیگ مکسی**: ابدل‌بیگ بن امیر احمد به سال ۹۵۵ هجری بنا بـه فـرمان سـلطان عثمانی امارت مکس به او تفویض شد و در این دم حسن‌بیگ عمویش به جوار رحمت حق پیوست و او دختر زینل‌بیگ حاکم هکاری را به نکاح خود در آورد و پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و اولین اقدام او لشکرکشی به سرزمین هکاری بود، برای توسعه متصرفات خود اما کاری از پیش نبرد و شکست خورد و حتی به دادن غرامت جـنگی

متهم شد و سرانجام به سال ۹۸۵ هجری از فرمانروایی کناره‌گیری کرد.

**ابدال خان‌بختیاری:** ابدال‌خان بختیاری به سال ۱۲۰۰ هجری بنا به فرمان جعفرخان زند به سال ۱۱۹۹ هجری به حکومت چهارمحال بختیاری منصوب شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و در سال ۱۲۰۹ هجری که آقا محمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) به سلطنت رسیدند به دستیاری ایل خود و گروهی از مردم گلپایگان و فراهان رایت خودسری برافراشت و در برابر شاه قاجار ایستادگی کرد و تا قریه عسکران بتاخت. آقا محمدخان با سپاهی به مقابله رفت و ابدال‌خان چون در مقابل لشکر اوتاب مقاومت نیاورد اسیر شد و سپس شاه او را بخشید و فرمان حکومت چهارمحال و بختیاری را برای او صادر کرد و چون فتحعلیشاه قاجار به سلطنت رسید او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و پس از مدتی سرانجام به سال ۱۲۱۵ هجری درگذشت.

**ابراهیم‌ابن اسحاق آمدی:** ابراهیم ابن اسحاق‌ابن یحیی آمدی در سال ۶۹۵ هجری در دمشق تولد یافت و در جوانی در خدمت استادانی چون ابن مشرف و ابن موازینی کسب علم نمود و سرانجام ابوالفصل‌ابن عساکر به او افتاء داد و ابوالفرج ابن وریده و اسماعیل ابن طبال او را مجاز دانستند و مراتب فضل او را تایید کردند و مدتی در دمشق به تدریس پرداخت و در آخر عمر دچار کری شد و به سال ۷۷۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و حدیث تبحر داشت و شاگردان زیادی پرورش داد و تألیفاتی نیز داشت که اکنون چیزی در دست نیست.

مراجع: دوروالکامنه.

**ابراهیم‌ابن حسن گورانی:** ابراهیم‌ابن حسن‌ابن شهاب‌الدین‌گورانی‌شهرزوری ملقب به برهان‌الدین در سال ۱۰۲۰ هجری در شهران از توابع شهرزور تولد یافت و در جوانی به مدینه رهسپار شد تو در آنجا در خدمت عده‌ای از علما کسب علم کرد و از آنجا به دمشق رفت و در خدمت حافظ نجم‌ابن‌محمدعامری غزیی فقه آموخت و مدتی هم در مصر از ابن‌الغرائم سلطان و مجمدابن‌علاءالدین بابلی و تقی‌عبدالباقی حنبلی حدیث استماع کرد و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و پس از آن به مدینه بازگشت و

سرانجام به سال ۱۱۰۱ هجری درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حدیث تبحر داشت و در حدود هشتاد کتاب و رساله تألیف کرد که می‌توان در میان آنها از: «ضیاءالمصباح فی شرح بهجةالرواح، اشراق‌الشمس به تعریب کلمات الخمس، القول المبین فی مسألة التکوین، مسالک الابرار الی احادیث‌النبی المختار، المسلک الجلی فی حکم شطح‌الولی، حسن اولاته فی حکم ضرب‌التوته، اتحاف‌الخلف به تحقیق مذهب السلطان» نام برد.
مراجع: اعلام تألیف خیرالدین‌الزرکلی.

**ابراهیم‌ابن حیدر حیدری**: ابراهیم‌ابن حیدرابن احمد که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در ماوران از توابع اربیل تولد یافت و نخست تحت تربیت پدرش رشد کرد و در خدمت او علم آموخت و پس از آن در خدمت علما فقه و تفسیر آموخت و چون در علوم عقلی و نقلی سر آمد روزگار گردید به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در همان جا فوت کرد. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و هیئت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده که می‌توان در میان آنها از: حاشیه بر تحفهٔ شیخ‌ابن حجرمکی، شرح کتاب زوراء جلال‌الدین دوانی، الهامات ربانی، تفسیر القران در دو جلد، شرح بر تشریح‌الافلاک در علم هیئت، حاشیه بر حاشیه قول احمد بر کتاب فناری، حاشیه بر حاشیهٔ الغبیک، حاشیه بر جمع الجوامع در اصول فقه، حاشیه بر شرح عصام‌الدین برمتن سمرقندی در بیان، حاشیه بررسالهٔ کواکب دریه در قواعد جفریه.

**ابراهیم‌ابن داودآمدی**: ابراهیم‌ابن داودابن عبدالله آمدی که در قرن هشتم هجری می‌زیسته در دمشق تولد یافت و در خدمت شیخ‌تقی‌الدین ابن‌تیمیه فقه شافعی و حدیث آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۹۹۷ هجری در دمشق درگذشت. وی در فقه و حدیث تبحر داشت و از او کتاب‌های طباق و دار علی‌الشیوخ به یادگار مانده است که گواه دانش اوست.
مراجع: دوروالکامنه.

**ابراهیم‌ابن داود هکاری**: ابراهیم‌ابن داود ابن نصر هکاری در سال ۶۴۰ هجری در

حلب تولد یافت و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از اخذ افتاء مدتی در حماه اقامت گزید و در دمشق انواع قرائات سبعه را تدریس می‌کرد و در اواخر عمر عزلت گزید و چون بسیار متعبد و متواضع و خوش اخلاق بود همه او را دوست داشتند و برخی شاگردانش از او حدیث اسماع کرده‌اند و سرانجام به سال ۷۱۲ هجری درگذشت. وی در فقه و حدیث تبحر داشت و تصانیفی از او باقی است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابراهیم‌ابن سیدمحمد مدنی**: ابراهیم‌ابن سیدمحمد مدنی که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است در مدینه تولد یافت و در خدمت پدرش تحصیل علم کرد و پس از آن در نزد علما فقه و تفسیر و حکمت آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و به تدریس مشغول شد و بعد از مدت‌ها به سرزمین آباء و اجدادی خود کردستان بازگشت و امیر بابان مقدم او را گرامی شمرد و مدرسه‌ای در قلاچوالان برای او ساخت و در آنجا به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۱۵۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر وحدیث و حکمت استاد بود و از او آثاری به‌یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابراهیم‌ابن عبدالله خلاطی**: ابراهیم‌ابن عبدالله خلاطی در سال ۷۲۰ هجری در خلاط تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و در علوم زمان خود ماهر گردید وپس از آن به شهر حلب رهسپار شد و چون در طب و کیمیا و علوم دیگر تبحر داشت در آنجا کارش رونق گرفت و در صنعت لاجورد آگاه بود و از این راه ثروت بسیاری اندوخت و سرانجام به سال ۷۹۹ هجری بدرود حیات گفت. وی در علم فقه و حدیث تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابراهیم‌ابن عبدالله قیراطی**: ابراهیم‌ابن عبدالله‌ابن هلال قیراطی در سال ۷۲۶ هجری تولد یافت. وی در محضر سید اربلی و ابن السراج و احمدابن علی مشتولی و ابن شاهد جیش کسب فیض کرد و سپس از عده‌ای از فقهای زمان خود فقه و حدیث استماع کرد و

در سرودن شعر نیز بر شعرای زمان خود تفوق یافت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و سپس به مکه رفت و در آنجا به تدریس حدیث مشغول شد و عدهای از علماء از او حدیث ضبط کردهاند و سرانجام به سال ۷۸۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و استاد بود عدهای از علماء مانند شیخ الحفاظ ابوالفضل عراقی، حافظ نورالدین، شیخ بدرالدین بشتکی، حافظ جمال‌الدین‌ابن ظهیره، حافظ ولی‌الدین ابوزرعه، حافظ شمس‌الدین‌ابن جوزی، شیخ نجم‌الدین مرجانی از او کسب فیض و حدیث استماع کردهاند و از او دیوانی شعر به یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابراهیم‌ابن علی آمدی:** ابراهیم‌ابن علی آمدی معروف به ظهیرابن فراء که در قرن ششم هجری می‌زیسته در آن متولد شد و در همان جا مبادی علوم را فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت اسعد میهنی فقه آموخت و از آنجا به نیشابور رهسپار شد و در نزد محمدابن یحیی تفسیر و حکمت یادگرفت و صحیح مسلم را از ابی عبدالله فراوی استماع کرد و پس از آن به بغداد بازگشت و به تدریس و آموزش حدیث سرگرم شد و شاگردان بی‌شماری یافت. ابن نجار می‌گوید که وی: فقیهی فاضل بود و حکایات و اشعار در حفظ داشت و سرانجام در سال ۵۷۵ هجری در بغداد جهان را وداع گفت.

مراجع: طبقات سبکی.

**ابراهیم‌ابن محمد جزیری:** ابراهیم‌ابن محمدابن مهران جزیری بنا به کتاب طبقات سبکی در سال ۵۱۴ هجری در جزیرهٔ ابن عمر تولد یافت و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به بغداد رهسپار شد و علم حدیث را در خدمت ابوالفتح کرخی آموخت و سرانجام در خدمت ابن البرزی به اخذ افتاء نایل شد و به جزیره بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و افاده به سر برد و در تدریس و فتوا سرآمد زمان خود بود و عدهای از او افتاء اخذ کردند و در سال ۵۹۹ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: طبقات سبکی.

**ابراهیم احمد:** ابراهیم‌ابن احمد در سال ۱۳۳۰ در شهر سلیمانیه متولد شد و

تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در بغداد به پایان رساند و پس از آن در رشتهٔ حقوق در دانشگاه بغداد به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس مدتی به‌کارهای دولتی مشغول شد و در اوقات فراغت با استاد علاءالدین سجادی همکاری می‌کرد در مجلهٔ گلاویژ مطالب می‌نوشت اما دیری نپایید که با روش سیاست‌های دولت وقت مخالفت ورزید و در صف آزادی‌خواهان قرار گرفت و به ملا مصطفی بارزانی پیوست و یکی از رهبران نهضت شد و هنوز هم با رژیم فعلی عراق در حال مبارزه است. وی شاعر و ادیبی توانا است و یکی از آثار او که به یکی از شاهکارهای ادبی کردی به شمار می‌رود (ژانی‌گه‌ل) است که به زبان فارسی و زبان‌های دیگر ترجمه شده است. آثار دیگر او عبارتند از: یادگار و هیوا، کوێره وەری. از اوست:

مەژی بۆ مردن بمره بۆ ژیان چۆن قازانج ئەکەی تانەکەی زیان؟

لە زڕەی زنجیر دڵت نەلەرزی پێوەند بۆ لەشە نەوەک بۆ گیان

یعنی:

برای مردن زندگی مکن بلکه بمیر برای زندگی کردن، چگونه سود خواهی برد مادام که زیان نکنی. از صدای زنجیر و غل و بند دلت نلرزد، پیوند برای جسم است نه برای جان.

مراجع: ژانی گەل نووسینی ئیبراهیم تە حمە د ـ لە گەڵ سەرە تایێکی کە ماڵ فوئاد ـ سیلمانی ۱۹۷۲.

**ابراهیم ادراک**: ابراهیم‌ابن عبدالقادر ملقب به ادراک که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در حوالی اورامان متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و پس از تحصیلات مقدماتی سفری به شهرزور کرده و مدتی در مصاحبت ملا الیاس شهرزوری بود و پس از آن به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۶۲ هجری درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی دلنشین و روان است. از اوست:

ئامام وە دەمیک چون مووسانە زەرد سامریێ نامێ قەصت گیانم کەرد

ئاومان وارده ن نە سەر چەمەی پاک هە رگیز نەنۆشان خەڵک دڵ شەکاک

یعنی:

به زمین آمدم و مانند موسی در کوه، سامری نامی قصد جانم کرد و ما آب معرفت

را از سر چشمه‌ای پاک نوشیده‌ایم و افراد شکاک از آن آب هیچگاه نمی‌توانند بنوشند.

مراجع: یادداشت خطی اعلادین، سرانجام خطی، دورهٔ چهلتن خطی.

**ابراهیم برزنجی:** ابراهیم‌ابن سید محمود معروف به کابله یا کابل که در قرن هشتم و نهم هجری می‌زیسته، در ده برزنجه از توابع سلیمانیه تولد یافت. قرآن کریم و صرف و نحو را همان جا آموخت و سپس به شهرهای مختلف کردستان سفر کرد و در هر جا ملایی یافت در خدمت او علم آموخت و مدتی هم به مصر و افغانستان رفت و پس از اخذ افتاء به وطن باز گشت و در روستای نولو از توابع مریوان اقامت گزید و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و از آنجا به ده برقلاکوچ کرد و سرانجام به سال ۸۲۳ هجری درگذشت و در گورستان دره‌تفی به خاک سپرده شد. وی در اکثر علوم متداول زمان خود استاد بود و شاگردان زیادی پرورش داد و تصانیفی نیز داشته است که متأسفانه از میان رفته است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملا عبدالکریم المدرس ـ بغداد ۱۹۵۸.

**ابراهیم‌بیگ منتشائی:** ابراهیم‌بیگ‌بن شجاع‌الدین منتشائی به سال ۷۴۵ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او مردی متدین و مصمم و قدرتمند بود و در آغاز یک مسجد و یک مدرسه در شهر بچین بنا کرد و علما و ادبا را گرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و مردم را به فراگرفتن علم و ادب فرا می‌خواند و در زمان او اتفاقی روی نداد و عاقبت به سال ۷۸۰ هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام محمدبیگ.

**ابراهیم پاشاملی:** ابراهیم پاشابن محمود بیگ ملّی به سال ۱۲۷۸ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای ماردین شد و او در آغاز طوایف کرد راَ با خود متحد کرد و به تدریج قدرتی پیدا کرد و به اذیت و آزار کاروانیان عثمانی پرداخت و راه‌های دیاربکر و ماردین را بست و دولت عثمانی ناچار لشکری برای سرکوبی او فرستاد و جنگی سخت در گرفت و در این جنگ ابراهیم پاشا اسیر شد و به سیواس تبعید گردید ولی پس از مدتی فرار کرد و خود را به طائفه‌اش رساند و سپس سلطان عثمانی او را بخشید و آنگاه زمام

امور را به دست گرفت و پس از آن اورفه و قراجه‌داغ را تصرف کرد و پس از مدتی قدرت او فزونی یافت و دولت عثمانی مجدداً نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و او را به سال ۱۲۹۴ هجری اسیر کردند به قتل رساندند و پس از او امارت ملی منقرض گردید.

**ابراهیم پاشای بابان:** ابراهیم پاشاابن احمد پاشا در سال ۱۱۹۸ هجری به حکومت بلاد بابان منصوب شد و در آغاز کار به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و با مردم با مهربانی و رأفت رفتار می‌کرد و عدل و داد را در نظر گرفت و در سال ۱۱۹۹ هجری شهر سلیمانیه را بناکرد و در سال ۱۲۰۰ هجری آنجا را به پایتختی برگزید و پس از مدتی والی بغداد او را عزل کرد و عثمان پاشاابن محمود پاشا را به فرمانروایی امارت بابان منصوب کرده اما عثمان پاشا چون قصد کشور گشایی داشت، والی بغداد او را به پایتخت دعوت کرد و به سال ۱۲۰۳ هجری با قهوه وی را مسموم کرد و برای بار دوم ابراهیم پاشا حکومت بابان را به دست گرفت ولی مجدداً عزل شد و به سال ۱۲۰۴ هجری به ایران گریخت و مجدداً در سال ۱۲۱۲ هجری بنابه استدعای عبدالرحمن پاشا به حکومت بابان منصوب شد و سرانجام به سال ۱۲۱۸ هجری وفات یافت و در موصل او را به خاک سپردند.

مراجع: تاریخ الدول و الامارات الکردیه تألیف محمدامین زکی ترجمه محمد علی عونی، القاهرة ۱۹۴۵ و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی ترجمهٔ محمد بندی الروژبیانی - بغداد ۱۹۱۵.

**ابراهیم حصکفی:** ابراهیم‌ابن احمد شهاب الدین‌ابن محمدابن علی‌ابن یوسف حصکفی معروف به ابن‌الملا که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در حصن‌کیف متولد شد و در همان جا به تحصیل فقه و تفسیر و علوم و ادبیات پرداخت و سپس برای تکمیل تحصیل به حلب رفت و پس از خاتمه تحصیل به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۰۳۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات عرب و سایر علوم استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: کشف النقاب عن غنیه الاعراب، غایه سول الحریص من ایضاح شرح التلخیص، انعاش الروح بمأثر نصوح را نام برد.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، لیپزیگ ۱۸۵۸ و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، بیروت ۱۹۵۶.

**ابراهیم خان ماهیدشتی:** ابراهیم خان‌بن سلطان خان ماهیدشتی به سال ۹۱۲ هجری از سوی مردم ماهیدشت فرمانروای ماهیدشت شد و شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) هنگامی که به سال ۹۱۲ هجری بغداد را به تصرف خود در آورد آنجا را به ابراهیم خان سپرد و ابراهیم خان پس از مدتی به ماهیدشت رفت و حکومت آنجا را به دست گرفت و در این هنگام ذوالفقارخان برادرزاده‌اش به او حمله کرد و او را به سال ۹۳۴ هجری کشت و بغداد را به تصرف خود در آورد.

**ابراهیم سالاری:** پس از کشته شدن جستان، برادرش ابراهیم مدتی در ارمنستان ماندگار شد و سپس لشکری فراهم آورد و به آذربایجان حمله برد و از قضا به سال ۳۵۴ هجری اسماعیل پسر وهسودان در اردبیل درگذشت و ابراهیم بی‌درنگ، اردبیل را گشود و از آنجا عازم طارم شد و وهسودان عمویش چون در خود تاب مقاومت را نمی‌دید به دیلمان گریخت و وهسودان در دیلمان به جمع‌آوری سپاه پرداخت و شرمزن هم او را یاری کرد و به سپاهیان ابراهیم تاختند و ابراهیم به سال ۳۵۵ هجری از آنان شکست خورد و به رکن‌الدوله پناهنده شد زیرا خواهر ابراهیم زن رکن‌الدوله بود و در همین هنگام عده‌ای از خراسانی‌ها به وی حمله کردند و رکن‌الدوله با اینکه نیروی کافی نداشت با آنها جنگید و ابراهیم سالاری در این جنگ مردانه به نبرد پرداخت و پیروز شد و او توانست بار دیگر در آذربایجان بر اریکه قدرت بنشیند و تا سال ۳۶۹ هجری به فرمانروایی خود ادامه داد و سپس او را گرفتند و تا سال ۳۷۱ هجری زندانیش کردند و سرانجام به سال ۴۳۰ هجری فوت کرد.

**ابراهیم فصیح حیدری:** ابراهیم‌ابن صبغةالله که از علمای قرن سیزدهم هجری است در ماوران متولد شده و در جوانی به بغداد رهسپار شده و پس از تحصیل علوم و اخذ افتاء به تدریس پرداخته است و همان جا بدرود حیات گفتَه‌است. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: فصیح‌الصبیان فی تفسیر القرآن، حاشیه بر حاشیهٔ سیالکوتی، اعلی الرتبه فی شرح نظم النضبة در علم اصول حدیث، حاشیهٔ بر ربع اول تحفهٔ شیخ ابن حجر، حاشیه بر اشباه و نظایر سیوطی، حاشیه بر در المنتقی فی شرح الملتقی، شرح مقامات حریری، حاشیه بر کتاب سیبویه،

شرح مقامات لطیفه سیوطی، شرح دیوان ابوالعلاء المعری، شرح دیوان‌ابن تمام، حاشیه برکتاب المحاکمات علی العقاید الدوانیه، فلک الاشتباک فی شرح تشریح الافلاک، راحة الارواح فی شرح الاقتراح سیوطی در اصول نحو، شرح منظومهٔ آداب بحث، رسالهٔ سنوحات در تصوف، شرح رسالهٔ خلق الا عمال از مولانا خالد نقشبندی، الصراط المستقیم فی الرد علی النصاری، کامل التوقیع فی فن البدیع، کتاب امعان الالباب فی فن الاصطرلاب، حاشیه بر الفیهٔ ابن مالک و تعدادی کتب مفید دیگر.
مراجع: کشف الظنون حاجی خلیفه.

**ابراهیم ماورانی:** ابراهیم‌ابن حیدرابن احمد حریری ماورانی که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در ده ماوران از توابع اربیل متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و به کسب علم پرداخت و پس از آن به اربیل رفت و پس از خاتمه تحصیل به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۵۰ هجری درگذشت. اوراست: الرسالة القدسیة الطاهره بشرح الدُرَّة الفاخره.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، لیپزیگ ۱۸۵۸.

**ابراهیم موصلی:** ابو اسحاق ابراهیم‌ابن ماهان‌ابن بهمن موصلی که از موسیقی‌دانان قرن دوم هجری است، یکی از آهنگسازان و موسیقی‌دانان دورهٔ بنی عباس است و اصلاً از کردان شهرزور بوده و در سال ۱۲۵ هجری در کوفه چشم به جهان گشود و در موصل پرورش و شهرت یافته و به موصلی معروف شده زیرا بیشتر بستگانش در موصل بوده‌اند و نخست در درگاه مهدی خلیفه عباسی به خنیاگری پرداخت و اما چندی بعد مهدی او را به سبب شرابخوارگی زندانی کرد و چون هارون‌الرشید خلیفه شد، ابراهیم در جرگه ندیمان او در آمد و در نزدش تقرب یافت و سرانجام به سال ۱۸۸ هجری در بغداد دنیا را وداع گفت.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابن‌الاکفانی سنجاری:** شمس‌الدین محمدابن ابراهیم‌ابن ساعد انصاری مکنی به ابوالجود و معروف به ابن الاکفانی که از اطبای قرن هشتم هجری کرد است در سنجار

متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم سرگرم شد و در جوانی به سفر پرداخت و به تعلیم طب مشغول شد و به دنبال تحصیل سال‌ها در ممالک مختلف اسلامی به گشت و گذار پرداخت و سرانجام در قاهره ریاست بیمارستانی راکه در آن شهر تأسیس شده بود به‌عهده گرفت و به‌مداوای‌بیماران‌مشغول‌شد و همان جا به‌سال ۷۴۹ هجری‌بدرود حیات گفت. مهمترین تألیفات طبی او: کشف الرین فی امراض العین به نهایة القصد فی صناعة الفصد، روضة الالباء فی اخبار الاطباء، غنیة اللبیب فیمایستعمل عند غیبة الطبیب است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، بیروت ۱۹۵۶.

**اِبنُ الخازن دینوری**: ابوالفضل احمدابن محمدابن فضل‌ابن عبدالخالق معروف به ابن الخازن یکی از شعرا و کتاب و خطاطان قرن ششم هجری است. وی در شعر و ادب و فقه تبحر داشت و خط را نیکو می نوشت و کتب بسیار با خط خود نوشته است از جمله گویند چندین بار مقالات حریری را به خط خود نوشته است. دیوان او که به وسیلهٔ پسرش جمع‌آوری شده‌است تاکنون به طبع نرسیده. تولد او را به سال ۴۱۷ و مرگش را ۵۱۲ هجری نوشته‌اند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، قاهره ۱۹۴۸ و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌الخطیب اربیلی**: ابوالمعالی قاضی القضاة بدرالدین محمدابن احمد اربیلی معروف به ابن‌الخطیب در سال ۶۸۶ هجری در اربیل متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و در جوانی به موصل رفته و در آنجا به تحصیل علوم پرداخته و پس از خاتمهٔ تحصیل در دستگاه حاکم موصل به کارگمارده شده و پس از مدتی از طرف حاکم موصل سفارت مصر به او محول شده و پس از انجام مأموریت خود به موصل بازگشته و سرانجام به سال ۷۵۵ هجری بدرود حیات گفته. وی در فقه و شعر و ادب و موسیقی تسلط کامل داشته و در این باره تألیفات زیادی هم داشته است. اوراست: شرحی بر کافیه، شرحی بر شافیه، حواشی بر کتاب حاوی، حواش بر کتاب تسهیلِ ابن مالک، رساله‌ای در علوم، رساله‌ای در ترانه‌ها به نام جواهر النظام فی معرفة الانغام.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌السنی دینوری**: ابوبکر احمدابن محمد ابن‌اسحاق دینوری از علما و فقهای نامی

زمان خود بود و او در فقه و تفسیر و حدیث یگانه آفاق بود. از جمله تألیفاتش: ۱ـکتاب القناعه ۲ـالایجازفی الحدیث ۳ـعمل الیوم واللیلة. وی به سال ۳۶۴ هجری وفات یافت.
مراجع: لغتنامهٔ دهخداـ تألیف علی‌اکبر دهخداـ تهران ۱۳۲۰.

**ابن الشهرزوری:** ابوالحسن علی‌ابن مسلم‌ابن محمدابن علی فرضی شهرزوری از علمای قرن پنجم و ششم هجری است. وی در شهرزور متولد شد. و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و مدتی در خدمت امام محمد غزالی (۵۰۵-۴۴۰ هجری) کسب علم و فیض کرد و در فقه و تفسیر و حدیث سرآمد زمان خود بود. از مؤلفات او می‌توان کتاب: احکام الخنثی را نام برد. مرگ وی را به سال ۵۳۳ هجری نوشته‌اند وگویند در دمشق در هنگام سجدهٔ نماز جان به جان آفرین سپرد.
مراجع: لغت‌نامه دهخدا، تهران ۱۳۲۰.

**ابن‌الصلاح کردی شهرزوری:** شیخ تقی‌الدین ابو عمر و عثمان ابن‌ابی‌القاسم صلاح‌الدین عبدالرحمن شهرزوری در سال ۵۷۷ هجری در اربیل متولد شده و تحصیلات خود را ابتدا نزد پدرش شروع کرده و سپس در موصل از ابو جعفر عبدالله‌ابن احمد بغدادی حدیث استماع کرده و در بغداد از ابن‌سکینه و ابن‌طبرزد فقه آموخته و در نیشابور از منصور فراوی و مؤید طوس تفسیر فراگرفته و پس از اتمام تحصیلات به شام رفته و در مدرسهٔ ناصریه به تدریس پرداخته و سرانجام به سال ۶۴۳ هجری در دمشق جهان را بدرودگفته است. از آثار او: طبقات الفقهاء، معرفة انواع الحدیث، ادب المُفتی و المُستفتی، مشکل الوسیط، فوائد الرحله، صلة النَاسک فی ضنة المناسک، النکت و الفتاوی است.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌المستوفی اربیلی:** ابو البرکات مبارک‌ابن ابی‌الفتح احمدابن مبارک ملقب به شریف‌الدین و معروف به ابن‌المستوفی در سال ۵۶۴ هجری در اربیل متولد شد و از علمای بزرگ آن عصر به شمار می‌رود و او جامع کلمات بوده و در فن محاسبات بی‌نظیر بوده و در سال ۶۲۹ هجری به مقام صدارت رسیده و پس از مدتی از کار خود کناره

گیری کرده و به موصل مهاجرت نموده و در آنجا سرگرم مطالعه و تألیف شده و سرانجام به سال ۶۳۷ هجری در موصل بدرود حیات گفته است. از آثار او: نباخته البلد الحافل فیمن ورده من الاماثل، تاریخ اربل، سر الصنعه، ابا قماش، دیوان اشعار است.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن تیمیه**: تقی‌الدین احمدابن تیمیه در سال ۶۶۱ هجری در حران از یک خانوادهٔ کرد متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و در حمله مغول‌ها ناگزیر حران را ترک کرد و به دمشق رفت و در آنجا در خدمت شمس‌الدین‌عبدالرحمن مقدسی به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و پس از اخذ افتاء به جای پدر به مدیری مدرسهٔ شکریه رسید و نخستین درس خود را در دوم محرم سال ۶۸۳ هجری داد و یک سال بعد به تدریس تفسیر قرآن در مسجد اموی سرگرم شد و به سال ۶۹۱ هجری به حج رفت و سپس مدتی زندانی شد و پس از رهایی از زندان به مصر رهسپار شد و در آنجا به منصب ریاست مدرسه‌ای گماشته شد و سپس به دمشق بازگشت و مجدداً زندانی شد و سرانجام به سال ۷۲۸ هجری در زندان ارگ بدرود حیات گفت و در میان اجتماع عظیمی از مردم در گورستان صوفیه دمشق به خاک سپرده شد. آثار ابن‌تیمیه فراوان است از جمله: معارج الوصول در اصول فقه، مجموعة الرسائل الکبری، رفع الملام، کتاب مجموعة الفتاوی.
مراجع: فهرست ابن الندیم، معجم الادباء یاقوت، زهر الآداب حصری، دائرةالمعارف البستانی.

**ابن‌خباز اربیلی**: شمس‌الدین ابوالعباس احمدابن حسین‌ابن احمدابن معالی‌ابن منصور اربیلی معروف به ابن‌خباز حدود سال ۶۳۹ هجری در شهر اربیل متولد شده‌است. وی در موضوعات دینی تألیفاتی دارد که برخی از آنها عبارتند از: النهایه فی النحو، التوجیه فی النحو، شرح المقدمة الجزولیة، شرح اللمع لا بن جَنی، شرح میزان العربیة لا بن انباری، الغرة المضفیه فی شرح الدرة الالفیه لابن معطی.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن سینا**: ابوعلی حسین‌ابن عبدالله معروف به ابن سینا در سال ۳۷۰ هجری در ده بلخه

و بخارا از توابع کرمانشاه متولد شد و عدّه‌ای هم نوشته‌اند که وی در قریهٔ خرمیثن از توابع بُخارا به دنیا آمده و همان جا به کسب علم پرداخت و در ده سالگی قرآن را حفظ نمود و پس از آن در خدمت ابو عبدالله ناتلی تلمذ کرد و منطق و هندسه و نجوم را از او آموخت و پس از آن به طب توجه کرد و هنوز سنش به بیست نرسیده بود که شهرت طبابت او عالمگیر شد و امیر نوح سامانی که به مرض صعب‌العلاج مبتلا شده بود علاج کرد و پس از آن به خوارزم رفت و سرانجام به همدان رهسپار شد و مورد توجه شمس‌الدوله قرار گرفت ولی در دورهٔ پسرش به زندان افتاد و پس از رهایی به اصفهان رفت و سپس به همدان بازگشت و به سال ۴۲۸ هجری درگذشت. از ابن سینا بیش از یک صد جلد کتاب و رساله به یادگار مانده که از میان آنها می‌توان به کتاب‌های: شفا و قانون و الاشارات و التنبیهات و دانشنامهٔ علائی اشاره کرد. راجع به محل تولد ابن سینا در بیشر کتاب‌ها نوشته شده در بلخ متولد شده که در قدیم یکی از شهرهای خراسان بوده ولی مورخ معاصر کرد استاد جمیل روژبیانی می‌گوید ابن سینا در ده بلخه BalXa از توابع کرمانشاه متولد شده و در همدان فوت کرده و از اطبای بزرگ کُرد است. شاعر گرانمایه کرد آقای عبدالرحمن هژار که کتاب قانون در طب را به فارسی ترجمه کرده‌است می‌گوید: در متن عربی کتاب به عباراتی برخوردم که در زبان عربی هیچ متداول نیست در حالی که بیشتر این عبارات در زبان کردی معمول و مطلع و مورد استفاده‌اند و این را می‌رساند که ابن سینا کرد است.

مراجع: پورسینا تألیف سعید نفیسی ـ تهران ۱۳۳۳ و تاریخ الحکماء تألیف ابن قفطی لیپرت ۱۹۵۸ و قانون طب تألیف ابن سینا ترجمهٔ هژار ـ تهران ۱۳۵۷.

**ابن عیسی هکاری**: از علمای قرن هشتم هجری است که در فقه و حدیث استاد بی‌مانندی بوده و به سال ۷۵۰ هجری درگذشته است. اوراست: رجان البُخاری و مسلم.

مراجع: تاریخ آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان، بیروت ۱۹۷۸.

**ابن‌فخر اربیلی**: امیربهاءالدین‌علی‌ابن فخرالدین عیسی‌ابن ابوالفتح اربیلی معروف به ابن‌فخر که از علمای قرن هفتم هجری است در اربیل چشم به جهان گشوده و پس از اتمام تحصیلات به خدمت حاکم اربیل در آمده و پس از آن به بغداد رهسپار شده و در

دیوان علاءالدین به عضویت دارالانشا رسیده و تا آخر عمر همین شغل را داشته و سرانجام به سال ۶۹۲ هجری بدرود حیات گفته. از آثار او می‌توان کتاب‌های: رسالة الطیف، المقامات الاربع، کشف الغمة فی مناقب الائمه، دیوان ابن الفخر. از اوست:

| | |
|---|---|
| اَیا هاجِری مِن غَیر جُرمِ جنیتهُ | وَ مَن دَأبهُ ظُلمی وَ هجری فَدَیُتهُ |
| أجرِنی رَعاکَ اللّه مِن نارِجفوَة | وَ حَرّ غَرام بالبِعاد اصطَللیتهُ |
| وَکنُ مُسعِفی فیما الاقی مِن الهوی | فهجُرکَ یا کُلَّ المُنی مانویتُهُ |

مراجع: کشف الظنون حاجی خلیفه، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌قُتیبه دینوری:** عبدالله‌ابن مسلم‌ابن قُتیبه دینوری در سال ۲۱۳ هجری در دینور متولد شده و در سال ۲۷۶ در بغداد درگذشته است. وی در جوانی به بغداد رهسپار شده و تحصیلات خود را در آن شهر به اتمام رسانده و پس از آن مدتی در بغداد و چند سالی در کوفه به تدریس پرداخته و سپس در دینور سمت قضاوت داشته است. از مهم‌ترین کتب ادبی و تاریخی و دینی او: ادب الکاتب، عیون الاخبار، معانی الشعر، الامامه و السیاسه، الرد علی الشعوبیه، مشکل القرآن، تعبیرالرؤیا القرآن، غریب القرآن، الاشربه، العرب و علومها، غریب القرآن الکریم، غریب الحدیث، انساب الاکراد، النبات، الانواء، طبقات الشعراء، کتاب الفیل است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌کدخدا گرمیانی:** ابن‌کدخدا که از علمای قرن نهم و دهم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا به کسب علم سرگرم شده و به دنبال تحصیل بلاد مختلفی را گشته و سرانجام نزد مولانا جلال‌الدین دوانی به اخذ افتاء نایل آمده و پس از آن به زادگاه خود بازگشته و به تدریس مشغول شده و از آنجا به شهر کوتاهیه عثمانی عازم گشته و متولی قضا شده و سرانجام به سال ۹۴۰ هجری درگذشته و در مقبرهٔ کوتاهیه به خاک سپرده شده است. وی تألیفاتی هم داشته که متأسفانه از میان رفته است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابن‌مسهر آمدی:** مهذب‌الدین ابوالحسن علی‌ابن ابی‌الوفاسعدابن ابی‌الحسن علی

موصلی معروف به ابن‌مسهر یکی از شعرای قرن پنجم و ششم هجری است. وی مدتی به سیر و سیاحت بلاد پرداخت و سپس در موصل سکنی گزید و به سبب ستایش امرا و ملوک وقت ثروت و مکنت فراوان تحصیل کرد. از اشعار او می‌توان دریافت که این شاعر در فنون مختلف شعر استاد بوده و دیوانی به عربی در دو مجلد دارد که هنوز به چاپ نرسیده. مرگ او را به سال ۵۴۳ هجری نوشته‌اند. از اوست:

**وَ لَمّا اَشَتکیتَ اشتکی کُل ما — علی الارضِ وَ اعتَلَّ شرقٌ و غربُ**
**لانَّکَ قلبٌ لِجسمِ الزَّمان — وَ ما صحَ جِسمُ إذا اعتل قَلبُ**

یعنی:

از نالهٔ تو همهٔ مردم نالیدند و شرق و غرب رنجور شدند، زیرا تو کالبد زمانه را چون جسم و جانی، و چون دل و جان بیمار شود، تن نیز بیمار است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابن‌مهران دینوری**: ابوبکراحمدابن حسین‌ابن مهران دینوری مشهور به ابن مهران از علما و عرفای قرن چهارم هجری است. از تألیفات اوست: الغایة فی القراآت، الشامل فی القراآت، کتاب سجود القرآن. وی در سال ۳۸۱ هجری درگذشته است.

مراجع: لغت‌نامهٔ دهخدا ـ تهران ۱۳۲۰.

**ابو احمد قاسم شهرزوری**: ابو احمد قاسم‌ابن مظفرابن علی ابن‌قاسم شهرزوری از علمای قرن پنجم هجری است. وی از شهرزور به شام هجرت کرد و در آنجا مورد توجه علما گردید و متولی قضا شد و سپس به زادگاه خود بازگشت و در آنجا نیز عهده‌دار قضا گردید. ابن خلکان می‌گوید: وی مدتی در اربیل و زمانی هم در سنجار حکومت کرد و شخصی عالم و فاضل بوده و طبع شعر نیز داشته و صاحب دیوان است. مرگ وی در سال ۴۸۹ هجری در موصل اتفاق افتاده است.

مراجع: طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدینی سبیکی ـ القاهره ۱۳۲۴ ه.

**ابواسحاق ابراهیم قرمسینی**: ابواسحاق ابراهیم‌ابن شیبان قرمسینی از مشایخ بزرگ است. وی در سال ۳۰۸ هجری در قرمسین متولد و در سال ۳۹۲ هجری در هشتاد و

چهار سالگی درگذشته است. ابواسحاق با ابراهیم خواص و ابو عبدالله مغربی عبدالله خراز صحبت داشته است و در اتباع کتاب و سنت رسول اکرم ذرّه‌ای فروگذار نبود و چنان که گویند همیشه گریه می‌کرد و می‌گفت: العارفُ من جَعَلَ قَلبَهُ لمَولاهُ و جَسَدهُ لخَلقه. یعنی: عارف کسی است که دلش با خدا باشد و قالبش در راه خدمت به خلق فرسوده شود.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابواسحاق اطعمه:** شیخ احمد معروف به ابواسحاق اطعمه از شاعران کرد شیراز است که در قرن هشتم و نهم هجری می‌زیسته و بیشتر شهرتش در دوران امیر اسکندرابن یوسف (۸۲۳-۸۵۶ هجری) بوده است. دولتشاه حکایت می‌کند که مفخر الفضلا مولانا ابو اسحاق شیرازی علیه الرحمه مردی لطیف طبع و مستعد بود و در شهر شیراز همواره مصاحب اکابر از اجناس سخنوری مدح اطعمه اختیار کرده و در این باب کسی چون او سخن نگفته و رساله‌ها که در این باب تألیف نموده مشهور است. صاحب کتاب ریاض العارفین می‌گوید: ابواسحاق طعمه شیخی بزرگوار و فاضلی عالی مقدار صاحب وجد و حال و مجموعه صفات کمال است و به خدمت شاه نعمت‌الله کرمانی رسیده و ارادت حاصل کرده و شاه داعی‌الله شیرازی وی را تمجید کرده و مرثیه‌ای در وفاتش به نظم در آورده. این شاعر در سال ۸۴۰ هجری درگذشت و مقبره‌اش در زاویه جنوب غربی تکیه چهل تنان شیراز است. دیوان اشعارش که بیشتر دربارهٔ خوراک‌ها و نوشابه‌ها است اخیراً به چاپ رسیده و در آن فقط یک قصیدهٔ کردی به لهجهٔ کردان شیراز درج شده است. از اوست:

**می‌گفت بره دنبهٔ از سوز و گداز — با گرسنهٔ سوخته از آتش آز**

**چون قلیه برنج هست زناج بهل — در عیشِ خوش آویزنه در عمر دراز**

مراجع: ریاض العارفین تألیف: رضان قلی‌خان هدایت چاپ سنگی ۱۲۰۵ هجری و دیوان ابواسحق اطعمه به اهتمام حسین معرفت ـ شیراز ۱۳۶۰.

**ابوالبرکات هکاری:** ابوالبرکات‌ابن صخر بنا به کتاب سماط الامراء در سال ۵۴۵ هجری در هکاری تولد یافت و به سال ۵۵۷ هجری فرمانروای هکاری شد و به سال ۶۱۵

هجری درگذشت و در کوه لاش در کنار مرقد عمویش شیخ عدی به خاک سپرده شد و از آثار او منظومهٔ (زبون میسور) است که در بارهٔ سفر روح در آسمان‌ها و آفرینش نور و خلقت نخستین انسان است که به لهجهٔ کرمانجی جنوبی سروده شده است. از اوست:

وەن ژقــی بـەحریٚ بـدن خـەبەره وێ بەحریٚدا هەنە دورێد جەواهره

مه تحا بدن کبیر

یعنی:

بیایید و از این دریا خبری کسب کنیم، در این دریا دُرّ و جواهر وجود دارد، آن را بسی ستایش کنید.

مراجع: سماط الامراء تألیف بهرام السنجاری (نسخهٔ خطی) و بهجة الاسرار تألیف لخمی (نسخهٔ خطی) و رسالهٔ قه ولێ زەبوونی مەیسوور خطی.

**ابوالبقاء مظهرالاسلام:** ابوالبقاءابن شیخ محمد ملقب به مظهرالاسلام در سال ۱۲۹۹ هجری در سنندج متولد شد و درکودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن در خدمت عمویش شیخ عبدالمحمید عرفان تلمذ کرد و علوم متداول آن زمان را فراگرفت و از او اجازه اخذ کرد و پس از آن به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر به تهران رهسپار شد و در آنجا به سال ۱۳۵۰ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده از جمله: السیف المسلول علی شانی ابن البتول، حدیقة الورد، شرح لامیة الکرد، خشف الاسرار، دیوان شعر.

مراجع: روزنامهٔ شگرف ـ تهران ـ چاپ سال ۱۳۳۱ خورشیدی.

**ابوالحسن‌ابن صلاح‌الدین ایوبی:** ابوالحسن علی‌ابن صلاح‌الدین ایوبی ملقب به ملک افضل نورالدین در سال ۵۶۵ هجری در قاهره متولد شد. وی حکمت و اصول فقه را نزد امام‌ابی طاهر زهری در اسکندریه آموخت و در علوم حکمی و فلسفی سرآمد شد و بر بسیاری از امور علمی اطلاع یافت و از ابوالقاسم هبة الله اجازه اخذ کرد و خطی نیکو داشت و او بزرگترین فرزند صلاح‌الدین بود که پس از فوت پدرش پادشاه فلسطین و سوریه شد و بیشتر برادرانش از فرمان او تبعیت می‌کردند و سرانجام مصر را هم ضمیمهٔ متصرفات خود کرد و در سمیساط اقامت گزید و آنجا را پایگاه خود قرار داد و به سال

۶۲۲ هجری همان جا بدرود حیات گفت و جنازهٔ او را در حلب به خاک سپردند. وی مردی عادل و متقی و سخی بود و در زمان فرمانروایی خود به عمران و آبادی پرداخت و مساجد و مدارس در فلسطین و مصر ایجاد کرد که آثار آن هنوز باقی است.
مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن اثیر ـ مصر ۱۳۰۳ قمری و النجوم الزاهرة فی اخبار ملوک مو تألیف شمس‌الدین السخاوی ـ قاهره ۱۹۳۵.

**ابوالحسن علی آمدی:** ابوالحسن علی‌ابن محمدابن عبدالرحمن آمدی از علما و فقهای قرن چهارم و پنجم هجری است. وی مذهب حنفی اختیار کرد و به زهد و تقوی معروف بود و از بزرگان استماع حدیث می‌کرد و قرآن را با قرائت سبعه می‌خواند. وی در شهر آمد متولد شد و در جوانی به بغداد رفت و پس از خاتمه تحصیل به شام رهسپار شد و بیشتر عمرش را به تدریس پرداخت و در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت و همان جا به سال ۴۵۰ هجری درگذشت. اوراست: عُمَدةُ الحافر و کفایة المُسافر در فروع فقه حنفی.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوالحسن علی جزری:** ابوالحسن علی عدوی یکی از مشایخ قرن سوم جزیر و بونان است که در شعر و ادب هم سرآمد زمان خود بوده و تألیفات زیادی در بارهٔ شعر و ادب و مسایل اجتماعی داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.
مراجع: شعب المقال فی احوال الرجال تألیف میرزا ابوالقاسم نراقی ـ یزد ۱۳۶۷ هجری.

**ابوالحسن علی زرگر:** ابوالحسن علی‌ابن‌میمون مشهور به ابوالاکراد صائغ یکی از علمای حدیث و راویان اخبار قرن اول و دوم هجری است که بیشتر عمرش را در بغداد گذرانده و او را بدان جهت صائغ گفته‌اند زیرا پدرش شغِل زرگری داشته و تألیفاتی نیز داشته که متأسفانه از بین رفته است.
مراجع: شعب المقال فی احوال الرجال تألیف ابوالقاسم نراقی ـ یزد ۱۳۶۷ هجری.

**ابوالحسن علی عزالدین‌ابن الاثیر:** ابوالحسن علی عزالدین‌ابن ابی الکرم محمد جزری معروف به ابن الاثیر در سال ۵۵۵ هجری در جزیره متولد شده و همان جا به

تحصیل پرداخته و سپس به موصل رهسپار شده و در آنجا سکنی گزیده و پس از آن به بغداد سفر کرده و از شیخ ابوالقاسم یعیش شافعی فقه آموخته و از شیخ ابواحمدابن علی استماع حدیث کرده و سپس به موصل بازگشته و در آنجا به تدریس و تألیف مشغول شده تا به سال ۶۳۰ درگذشته است. وی در وقایع‌نگاری و تواریخ گذشتگان بی‌نظیر بوده و از خود یادگارهای ارزنده‌ای به جای گذاشته که از میان آنها می‌توان کتاب‌های زیر را نامبرده: الکامل، اسدالغابة فی معرفة الصحابه، تحفة العجائب و طرفة الغرائب، تاریخ الدولة الاتابکیة فی الموصل.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الاعلام تألیف الزرکلی.

**ابوالحسن علی قرمسینی**: ابوالحسن علی‌ابن هارون‌ابن نصر قرمسینی از علمای نامی زمان خود بود که در سال ۲۹۰ هجری متولد و در سال ۳۷۱ هجری بدرود حیات گفت. وی از شاگردان علی‌ابن سلیمان اخفس بوده و عبدالسلام بصری هم از حوزهٔ درسش استفاده کرده‌است. تألیفاتی در بارهٔ فقه و ادب داشته که متأسفانه از بین رفته است.

مراجع: معجم البلدان تألیف یاقوت، بیروت ۱۳۷۴ هجری.

**ابوالحسن علی لشکری دوم‌ابن ابوالفتح موسی شدادی**: وی پس از پدرش به سال ۴۲۵ هجری فرمانروایی یافت و در آغاز لشکر کثیری به جنگ گرجیان و ارمنیان فرستاد و آنان را سخت شکست داد و پادشاهشان را دستگیر کرد اما مورخین نام این پادشاه را ذکر نکرده‌اند. وی در سال ۴۴۱ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الکامل تألیف ابن اثیر.

**ابوالحسن علی لوکری**: وی از قدیمی‌ترین شاعران پارسی‌گوی کرد پس از اسلام و معاصر یعقوب لیث صفاری است. لوکری از زادگاهش لوکر که در افغانستان بوده به بخارا پایتخت سامانیان مهاجرت کرده و در آنجا مدتی سکنی گزیده و سپس هوای وطن او را به ترک بخارا وادار کرده و به زادگاهش باز گشته و در آنجا قصیده‌ای به عنوان عذرخواهی سروده و آن را برای وزیر فرستاده است که استادی و مهارت وی را در این قصیده می‌رساند و اینک چند بیت آن نقل می‌شود:

**عــبیداللــه بـن احـمد وزیـر شـاه سـامانی**
**همی تـابد شـعاع داد از آن پـرنور پـیشانی**
**به صورت آدمی آمد به معنی نور سـبحانی**
**خدایا چشم بد خواهم کزان صورت بگردانی**
**بخارا خوشتر از لوکر خداونـدا هـمی دانـی**
**ولیکــــن کُـــرد نشکـسیبد از دوغ بــیابانی**

مراجع: لباب الالباب تألیف محمد عوفی ـ تهران ۱۳۳۲ و کرد و پیوستگی نژادی و تـاریخی او تألیف رشید یاسمی تهران ۱۳۱۶.

**ابوالحسن لشکری‌ابن محمد شدادی**: بنا به گفتهٔ منجم‌باشی او در سال ۳۶۰ هجری تمام قبایل کرد منطقه را متحد کرد و سپس شهرهایی راکه زیر تسلط پدرش بود به دست آورد و سپاهی بزرگ گرد آورد و قریب هشت سال حکمرانی کرد و در سال ۳۶۸ هجری درگذشت. در تاریخ وارتان آمده است: چون مرزبان فوت کرد. بازماندگان او نیرو و توان خود را از دست دادند و از این‌رو لشکری توانست که شهرهای پدرش را باز به دست آورد. از نوشتهٔ وارتان چنین بر می‌آید که وی سرزمین شوت راکه قسمتی از آران است با دز شمیرام ازگریگور حاکم فاریسوس به‌دوستی‌گرفت و چون در آنجا مستقر شد با امیر گنجه متحد گشت و در هنگام فرصت او را بکشت و بدینسان به گنجه هم دست یافت.

مراجع: شهریاران گمنام تألیف احمد کسروی ـ تهران ۲۵۳۷ و تاریخ منجم‌باشی تألیف منجم‌باشی ـ استانبول ۱۳۳۰ هجری.

**ابوالحسن محمد خاورانی خلاطی**: ابوالحسن محمدابن محمد که از علما و فقهای قرن پنجم و ششم هجری است، در خاوران از توابع اخلاط متولد شده و در جوانی به دنبال کسب علم به بلاد مختلف سفر کرده و سرانجام در بغداد نزد امام محمد غـزالی وزمخشری تلمذ کرد و در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب بارع گشت و پس از آن به تدریس پرداخت تا سال ۵۷۱ هجری بدرود حیات گـفت. اوراست: کـتاب التـصریف، کتاب الأدوات، نخبة الاعراب، سیرالملوک، النقایه فی الفرائص، النخب والنکت.

مراجع: اللاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوالحسن هذبانی**: ابوالحسن‌ابن موسک که از فرمانروایان هذبانی است، در سال ۴۳۰ هجری شهر اربیل را به تصرف خود در آورد و پس از آن طوایف کرد را متحد کرد و پس از مدتی اختلافی بین قبیلهٔ هذبانی و حمیدی به وجود آمد ولی سرانجام به صلح انجامید و از آن پس ابوالحسن به آباد کردنِ ایالت خود پرداخت و آثار او نیز اکنون باقی است و سرانجام به سال ۴۶۵ هجری به نفع برادرش از حکومت کناره‌گیری کرد.
مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن اثیر.

**ابوالحسن هکاری**: ابوالحسن علی‌ابن احمدابن یوسف‌ابن جعفر هکاری که از علمای قرن پنجم هجری است، وی در شهر هکاری مشغول تحصیل شد و پس از آن به بغداد سفر کرد و در حلقهٔ درس بسیاری از علمای آن زمان راه یافت و پس از اتمام تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و وعظ پرداخت. سال تولد او را ۴۰۹ هجری و سال وفاتش را ۴۸۶ هجری نوشته‌اند. تألیفاتی نیز داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.
مراجع: الکامل تألیف ابن اثیر و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالسعادات ابن الاثیر**: ابوالسعادات مجدالدین‌ابن ابوالکرم جزری در سال ۵۴۴ هجری در جزیرهٔ ابن‌عمر تولد یافت و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به موصل رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل منشی مجاهدالدین حاکم موصل گردید و در اواخر عمر به مرض نقرس دچار شد و سرانجام با همین بیماری به سال ۶۰۶ هجری در موصل درگذشت. وی در فقه و ادبیات عرب ید طولایی داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: جامع الاصول فی احادیث الرسول، النهایة فی غریب الحدیث، الانصاف فی الجمع بین الکشف و الکشاف، المصطفی و المختار فی الادعیة و الاذکار، الشافی فی شرح مسند الامام‌الشافعی، دیوان الشعر.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوالسعادات ابن یحیی**: ابوالسعادات اسعدابن یحیی شافعی مشهور به بهاء در سال ۵۳۳ هجری در سنجار تولد یافت و مبادی علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از

آن در خدمت علما فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و چون طبع شعر داشت با شعر امراء و فرمانروایان را می‌ستود و از آنان صله دریافت می‌کرد و سرانجام به سال ۶۲۲ هجری بدرود حیات گفت. از او دیوانی به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

بنفسی حبیب جار و هو مجاور   بعید عن الابصار و هو قریب
بجیب صدی الوادی اذا ما دعوته   علی انه صخر و لیس یجیب

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالسعودابن محمد گورانی**: ابوالسعودابن محمد گورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است در حلب تولد یافت و در جوانی در خدمت علما به فراگرفتن فقه و تفسیر و حدیث و حکمت پرداخت و در فنون ادب نیز تبحر یافت و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۰۵۶ هجری وفات یافت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که دارای قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**كأنَها الوجُه و الخالُ الكريُم بِه   مع العِذار الِتّى اسَّودَت عَذائرُهُ**
**بَيتُ العَتيقُ الّذى فى ركِنه حَجرُ   قَد اَسبَلت مِن اعـاليهِ سَـتائرُهُ**

یعنی:

گویی که سیما و خال زیبا و زلفهای مشکین او کعبه است و در رکن آن حجرالاسود قرار دارد و پرده‌ش از طبقات بالای آن فروهشته است.

مراجع: خلاصة الاثر.

**ابوالسعود مفتی**: شیخ الاسلام ابوالسعود محمد مفتی خلف شیخ محمد محی‌الدین عمادی اسکلیبی در سال ۸۹۸ هجری در عمادیه متولد شد و تحصیلات خود را در زادگاهش انجام داد و بی‌آنکه در تعلیمات دینی و فقهی غفلتی ورزد، در ادبیات غیردینی عرب نیز غور تمام کرد و پس از آن به استانبول رفت و در حدود چهل و شش سالگی مشغول به تدریس شد و قضاوت عسکر هم به او واگذار شد و پس از مدتی مقام شیخ الاسلامی را یافت و سرانجام به سال ۹۸۲ هجری درگذشت و در گورستان ابوایوب

انصاری به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حکمت و شعر و ادب استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: ارشاد العقل السلیم الی مزایا الکتاب الکریم، حسم الخلاف فی المسح علی الخفاف، ثواقبُ الانظار فی اوائل منار الانوار، غمزات الملیح تعلیقة علی التلویح للتفتازانی، بضاعة القاضی فی الصُکوک، التَلویح فی شرح التنقیح، موقف العقول فی وقف المنقول، معاقد الطّرازفی وقف النقود و جوازه، الفتادی، را نام برد. از اوست:

**اَبعد سلَیمی مطلب وَ مرام؟ وَ غَیرُ هَواها لوتمهُ و غَـرام**
**وَ فوقَ جماهاَ ملجَأ وَ مثابَة وَ دون ذرا هاموقِف و مقام**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالسوار دوم‌ابن منوچهر شدادی**: وی پس از مرگ پدرش به سال ۵۰۴ هجری بـر اریکهٔ قدرت نشست و چون وی مردی دیندار و متعصب بود هلال بزرگ و سنگینی راکه نشانهٔ اسلام است بر گنبد کلیسای بزرگ آنی نصب کرد و ارمنیان سخت خشمگین شدند و سپس این کلیسا مبدل به مسجد مسلمانان شد و جنگ سختی میان مسلمانان و ارمنیان به وقوع پیوست و داویت پادشاه گرجستان به کمک ارمنی‌ها شتافت و شهر آنی راگرفت و بسی از مسلمانان را بدار آویخت و ترسایان بسیار شادمان شدند و کلیسا راکه مسجد ساخته بودند بار دیگر کلیسا کرده و خاج به جای هلال نـصب کـردند و ابـو السـوار و پسرانش نیز دستگیر شدند و این حادثه در سال ۵۱۸ هجری روی داد که ابوالسوار در این سال فوت کرد.

مراجع: شهریاران گمنام تألیف احمد کسروی ـ تهران ۲۵۳۷ و تاریخ منجم‌باشی تألیف منجم‌باشی ـ استانبول ۱۳۳۰ هجری.

**ابوالسوار شاورابن فضلون شدادی**: پس از انوشیروان نوبت پادشاهی بـه ابـوالسـوار رسید و چون زمام امور را به سال ۴۲۲ هجری به دست گرفت لشکری عظیم آراست و بـه جـنگ ارمـنیان و گـرجیان رفت ولی پس از مـدتی بـا ارمـنیان صـلح کـرد و دخـتر آشودباگراتونی پادشاه ارمنیان را به زنی گرفت و فضلون و منوچهر از این زن بـودند و دیگر ارمنیان و کردان درکنار هم زندگی می‌کردند و دشمنی و خصومتی در بین آنان نبود و تا ابوالسوار و آشود زنده بودند هیچگاه جنگی رُخ نداد و بـدینسان ایـن پـیوند مـایه

آسایش هر دو طرف شد. در این موقع ابوالسوار که بر دوین و بخشی از ارمنستان حکومت داشت سپاه کثیری به روم فرستاد و اگر طغرل اول (۴۲۹-۴۵۵ هجری) به فریادش نمی‌رسید خود و خاندانش هم لگدکوب می‌شد و بیشتر مردم دوین هم نابود می‌شدند و بنا به گفتهٔ چامچیان، در سال ۴۳۸ هجری رومی‌ها به دوین حمله بردند و چون این خبر به ابوالسوار رسید فرمان داد که آب آزاد رود را باز کنند و بدینسان سراسر پیرامون شهر را باتلاق ساخت و هنگامی که رومیان به نزدیک شهر رسیدند چون سپاهی در برابر خود ندیدند تعجب کردند و بی آن که صف بیارایند بی‌باکانه به شهر تاختند و چون از جلو کمینگاه بگذشتند ابوالسوار فرمود باد در بوق‌ها دمیدند و از پشت به آنها تاختند و بسی از آنان را کشتند و عدهٔ کثیری هم در باتلاق‌ها فرو رفتند و جز اندکی از آنان باز نگشت. چنان که گویند وی خطبه به نام طغرل می‌خواند و سرانجام به سال ۴۵۹ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ منجم‌باشی تألیف منجم‌باشی ـ استانبول ۱۳۳۰ هجری.

**ابوالشوک‌ابن ابوالفتح محمد عیاری:** پس از ابوالفتح حکومت عیار به سال ۴۰۱ هجری به دست ابوالشوک پسرش افتاد. وی در آغاز کار حکمرانی سرزمین قوما را به تصرف خود در آورد و با علاءالدوله کاکویر به جنگ پرداخت ولی شکست خورد و علاءالدوله هم کاری از پیش نبرد و باز گشت و در سال ۴۲۰ هجری ابوالشوک پسرش ابوالفتح را به جنگ ترک‌های غز فرستاد و آنان را از سرزمین خود دور کرد و خلیفه بغداد پس از این پیروزی به وی لقب حسام‌الدوله داد و در سال ۴۳۰ سرزمین‌های بکور و سند و سامغان را تصرف کرد و دامنهٔ فتوحات خود را تا همدان رساند. مدت فرمانرواییش سی سال بود و در سنهٔ ۴۳۷ هجری جهان را بدرود گفت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و مرآت العبر تألیف سعید پاشاالدیار بکری ـ استانبول ۱۳۱۰ هجری.

**ابوالطیب گورانی:** ابوالطیب محمدابن ابی الحسن عیسی‌ابن ابی العرفان گورانی که از علمای قرن دوازدهم است، بیشتر عمرش را در دمشق گذرانده و در همان جا به سال ۱۱۶۷ هجری بدرود حیات گفته است. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و

از او آثاری به جای مانده که از آن جمله است: اعلام التحقیق و اعلام الجاهل و الزندیق به مراتب النبی الصدیق
مراجع: کشف الظنون تألیف: حاجی خلیفه.

**ابوالعباس احمد دینوری:** ابوالعباس احمدابن محمد دینوری از علما و مشایخ نامی زمان خود و در فقه و تفسیر یگانه بود. مدت‌ها صحبت مشایخی چون یوسف‌ابن حسن و عبداللهابن الخراز و ابومحمد جریری و ابوالعباس‌ابن عطا را داشته و سپس به سیر و سیاحت پرداخته و مدتی در نیشابور به وعظ و ارشاد پرداخته و پس از آن به سمرقند رهسپار شده و در سال ۳۴۰ هجری در آنجا بدرود حیات گفته است. از او کتابی به نام: «القناعة» به جای مانده است.
مراجع: نفحات‌الانس تألیف: عبدالرحمن‌جامی ـ تهران ۱۳۳۶ و کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**ابوالعباس خضر اربیلی:** ابوالعباس خضرابن نصرابن عقیل اربیلی از علما و فقها است، وی‌در سال ۴۷۸هجری در اربیل‌متولد شدو در همان جا به‌فراگرفتن فقه‌و تفسیر پرداخت و از آنجا به بغداد رهسپار شد و در نزد این شاشی تحصیلات خود را به پایان رسانید و به زادگاهش باز گشت و در سال ۵۳۳ هجری امیر منصورحاکم اربیل مدرسه‌ای بنا کرد و ابوالعباس در آن تا اواخر زندگیش به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۵۶۷ هجری بدرودحیات گفت. وی در تفسیر و حدیث و فقه‌تألیفات زیادی داشته، ازجمله خطبه‌های رسول اکرم(ص) را با ذکر اسناد جمع‌آوری کرده که متأسفانه به چاپ نرسیده است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالعباس خضر جزری:** ابوالعباس خضرابن ژوان‌ابن احمدابن عبدالله ضریر توماثی جزری که از مردم توماث بلاد جزیره است، در سال ۵۰۵ هجری در جزیره متولد شده است و در همان جا به تحصیل پرداخت و سپس به میافارقین رفت و از آنجا به بغداد رهسپار شد و در فقه و تفسیر به مقام استادی رسید و پس از آن به جزیره باز گشت و به تدریس و تذکیر پرداخت تا در سال ۵۸۰ هجری بدرود حیات گفت. وی چنان که گویند دارای حافظهٔ قوی بوده و تألیفاتی هم داشته که متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده است. از

اوست:

مَواعظُ الدَّهـرِ أدَّ بَـتنی وَ إنَّـما یـوَعظ الأدیبُ
لَم یَمضِ بؤس وَ لا نَعیم اِلاّ وَ لی فـیهما نَـصیبُ

مراجع: معجم الادباء تألیف یاقوت الحموی ـ قاهره ۱۹۳۶.

**ابوالعباس صلاح‌الدین احمد اربیلی**: ابوالعباس صلاح‌الدین احمدابن عبدالسیدابن شعبان اربیلی در سال ۵۷۲ هجری در اربیل متولد شده و در همان جا به تحصیل علوم سرگرم شده و پس از آن به بغداد و شام سفر کرده و تحصیلات خود را به پایان رسانیده و به زادگاه خود بازگشته و در دستگاه مظفرالدین حاکم اربیل تقرب پیدا کرده، اما سپس چون مورد بی‌مهری وی قرار می‌گیرد چند سالی زندانی می‌شود و پس از آزادی راهی مصر می‌شود و از مقربان دربار مللک کامل می‌گردد و در آنجا نیز مورد قهر او می‌شود و دوباره به زندان می‌افتد و پس از آزادی به رها می‌رود و در آنجا وقت خـود را صـرف مطالعه و سرودن اشعار دلنشین و شیوا می‌کند تا به سال ۶۳۱ هجری در همان جا بدرود زندگی می‌گوید. از او دیوانی شعر به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

وَ اِذا رأیتَ بنیکَ فا علَم اَنَّهُم قَـطعواالیکَ مسـافة الرجـالِ
وَصلَ النبون الی محل اِبهیم وَ تـجهزَ الا بـاء لِلتِر حـالَ

یعنی:

هنگامی که فرزندان به سن رشد رسیدند و شایستگی خودشان را نشان دادنـد، پدران باید فرا رسیدن مرگ را چشم براه باشند و توشهٔ سفر را آماده کنند.

مراجع: وفیات الاعیان و الاعلام زرکلی.

**ابوالعباس قرامانی**: ابوالعباس‌ابن یوسف‌ابن احمد قرامـانی در سـال ۹۳۶ هـجری در دمشق متولد شد. اصل او از قریهٔ قرامان کردستان ترکیهَ‌و مولد و محل وفات او دمشق است. وی در دمشق به کسب علم سرگرم شد و مدتی در بلاد مختلف مسافرت کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت در جامع اموی به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۱۹ هجری درگذشت. او در فقه و تفسیر و ادبیات عرب و تاریخ اسلام متبحر بود و از آثار او می‌توان کـتاب‌های: الرَّوض‌النـیسم و الدُّرّالیـتیم فـی مـناقب السـلطان ابـراهـیم،

اخبارالدول و آثارالاول را نام برد.
مراجع: آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان، بیروت ۱۹۷۸.

**ابوالفتح‌ابن ابی الشوک عیاری**: پس از ابوالشوک حکومت عیاری در سال ۴۳۱ هجری به دست ابوالفتح پسرش افتاد. ویَ که در زمان پدرش با طوایف ترک غز جنگیده بود و به کرات آنان را مغلوب کرده بود شهرت زیادی در میان مردم پیدا کرده بود و چون حکومت عیاری را به دست گرفت مقر فرمانروایی خود را به دینور انتقال داد و به عمران و آبادانی پرداخت و به سال ۴۳۸ هجری به قلعهٔ بیلوار که بانویی کرد بر آن حکومت می‌کرد حمله کرد و آن بانو از ابوالماجد مهلهل عموی ابوالفتح تقاضای کمک کرد و ابوالماجد به کمک او آمد و ابوالفتح شکست خورد و اسیر عمویش شد و به زندان افتاد و پس از آن حکومت عیاری به دست ابوالماجد افتاد.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و مرآت‌العِبر تألیف سعید باشا الدیار بکری.

**ابوالفتح‌بن ورام جاوانی**: ابوالفتح‌بن ورام جاوانی به سال ۴۴۹ هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و باکفایت و دیندار بود و در آغاز سپاهی آراست و پس از مدتی ابراهیم ینال برادر طغرل اول سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵ هجری) با لشکری به حله حمله کرد و ابوالفتح ناچار عقب نشینی کرد و سپس سپاهش را تقویت کرد و آنان را تقویت نمود و شکستشان داد و در سال ۴۵۰ هجری ابوالفتح به بغداد رفت و طغرل از او پیشواز کرد و در سال ۴۵۱ هجری در جنگی که روی داد اسیر شد و پس از مدتی آزاد گردید و سرانجام به سال ۴۵۵ هجری در بغداد رخت از جهان بربست و جنازه‌اش را بنا به وصیت خودش در ناحیه جرجرایا از توابع کوت به خاک سپردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**ابوالفتح سرور**: ابوالفتح‌ابن علی معروف به سرور که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در شهرزور تولد یافت و در کودکی همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به شهرهای بغداد و شام و موصل سفر کرد و نزد عالمان دین به کسب دانش

مشغول شد و در فقه و حکمت و فنون ادب مهارت یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و سپس به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی زندگیش را همان جا به تدریس و ارشاد مردم به سر برد و فوت کرد. وی در حکمت و اخبار و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

هه رکه نه ی ده گائه‌ز شیم وه حوضوور　　چه نی گرد یاران غه‌رق بیم نه کویٚ نوور
پـه ی وصـاڵ یـار ئـه‌زه‌نان صـه‌بوور　　جه‌ی ده شت گرته‌نمان دیوان مه نشوور

یعنی:

هنگامی که به حضور پیرم رسیدم، با دیگر یاران در کوی نور غرق شدم و من برای وصال و رسیدن به یار صبورم و در این مکان مجمعی عرفانی تشکیل دادیم.

مراجع: مشاهیر اهل حق تألیف صدیق صفی‌زاده - تهران ۱۳۶۰ و سرانجام نسخهٔ خطی.

**ابوالفتح محمد عیاری**: ابولفتح محمدابن عیار که رییس طایفهٔ شاذنجانی بود، در سال ۳۸۰ هجری بر بخشی از خاک شهرزور و حلوان مستولی شد و مقر خود را در حلوان قرار داد و امارت عیاریه را تشکیل داد و پس از آن بر تمامی حلوان و دینور و شهرزور و کرمانشاه تسلط یافت و سپس ابوالشوک پسرش و سعدی برادرش را به جنگ طاهرابن هلال حسنویه فرستاد و در این جنگ ابوالشوک شکست خورد و سعدی هم کشته شد و بنا به گفتهٔ ابن اثیر در سال ۳۹۷ هجری صلحی میان محمد ابن عیار و طاهر ابن هلال حسنویه به وجود آمد و ابوالفتح سرانجام در سال ۴۰۱ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و مرآت العبر تألیف سعید باشاالدیار بکری.

**ابوالفتح موسی‌ابن فضلون شدادی**: وی پس از فوت پدرش در سال ۴۲۲ هجری به جای وی نشست. در زمان وی در اطراف بلاد هرج و مرج از هر سو بلند شد و عده‌ای هم در گوشه و کنایه مخالفت با وی برخاستند ولی وی با درایتی که داشت همهٔ این فتنه‌ها را فرو نشاند و سرانجام به سال ۴۲۵ هجری درگذشت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالفتح نصرالله‌ابن الاثیر**: ابوالفتح نصرالله ضیاءالدین‌ابن ابی‌الکرم محمد جزیری

معروف به ابن الاثیر و کاتب جزری در سال ۵۵۸ هجری در جزیره متولد شد و با پدرش به موصل رفت و در آنجا به کسب دانش سرگرم شد و پس از اتمام تحصیلات به در بار صلاح‌الدین ایوبی راه یافت و بعدها به وزارت ملک افضل پسر صلاح‌الدین رسید و پس از مدتی به زادگاهش باز گشت و مَنشی دیوان ناصرالدین محمود ایوبی شد و در اواخر زندگی به بغداد هجرت کرد و در همان جا به سال ۶۳۷ هجری درگذشت. از او تألیفاتی به جای مانده که می‌توان در میان آنها کتاب‌های: البرهان فی علم البیان، المعانی المخترعه، المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر، دیوان ترسل و منشات.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوالفداءایوبی:** عمادالدین اسماعیل‌ابن علی‌ابن محمودابن عمرابن شاهنشاه‌ابن ایوب ملقب به عمادالدین و معروف به ابوالفداء در سال ۶۷۲ هجری در دمشق متولد شده. وی پس از کسب فضایل و آداب و براعت در فقه و طب و تاریخ و جغرافیا در دوازده سالگی در خدمت عم خود در جنگ‌های صلیبی شرکت کرد و مدت دوازده سال در خدمت ملک ناصر از ممالیک مصر بود و در سال ۷۱۰ هجری حکومت حماة از طرف ممالیک به او واگذار شد و پس از دو سال به قاهره رهسپار شد و در سال ۷۲۰ هجری لقب الملک المؤید یافت و در سال ۷۳۲ هجری جهان را بدرود گفت. از آثار او می‌توان کتاب‌های: المختصر فی تاریخ البشر، تقویم البلدان، الحاوی، الکناش، الموازین، جامع المسانید را نام برد این دو بیت از اوست:

**أحسن بِهِ طِرفاً افوتُ بِهِ القَضا　　　اِن رُمتُهُ فی مَطلَبٍ اَو مَهَربِ**
**مِثل الغزالة مابدَتَ مِن مَشرق　　　اِلا بَدَت انوارُها فی المِغربِ**

مراجع: طبقات الشافعیه تألیف تاج الدین سبکی.

**ابوالفضایل قاسم شهرزوری:** ابوالفضایل قاسم‌ابن قاضی تاج‌الدین ابوطاهر در سال ۵۳۴ هجری در شهرزور متولد شده است. وی نزد یوسف دمشقی فقه آموخت واز طریق ابوطاهر سلفی روایت حدیث کرده و چند سال هم در فهم معانی آیات قرآنی کوشیده و پس از اتمام تحصیل در شام به خدمت سلطان صلاح‌الدین ایوبی درآمد و پس از مدتی قاضی شام و زمانی هم قاضی موصل شد و سرانجام به زادگاهش باز گشت ولی

حاکم حماة او را به آن دیار فراخواند و وی هم قبول کرد و در آنجا متولی قضا گردید و تا آخر زندگیش در آنجا بود و به سال ۵۹۹ هجری بدرود حیات گفت. از او آثاری به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

فی کُلّ یَومِ یرُی للبینِ آثار　　وَ ماله فی التیام الشَّمل ایثارُ

یسَطو عَلَینا کان فـوا عـجبا　　هَل کان للبینِ فیما بیننا ثارُ

مراجع: طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدین سبکی ـ قاهره ۱۳۲۴ هجری.

**ابوالفضل محمد بدلیسی:** ابوالفضل محمد افندی دفتری‌ابن مولانا حکیم ادریس بدلیسی که از علمای قرن دهم هجری است، در بدلیس متولد شد و در استانبول سرگرم کسب علم شد و فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات عرب را آموخت و پس از آن در دربار سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۷۴-۹۲۶ هجری) منصب دبیری یافت و مدت‌ها این شغل را داشت و سرانجام به سال ۹۸۷ هجری درگذشت و در مقبرهٔ ابو ایوب انصاری کنار آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و ادبیات و تاریخ استاد بود و تألیفات زیادی داشته است که متأسفانه اکثر آنها از بین رفته است و از آثار باقیمانده او می‌توان کتاب‌های: جریدةُ و الآثار و خریدة الاخیار، تعریف التَلبیس و تبعیدُ الابـلیس، مدارج الاعتقاد، ترجمهٔ تفسیر مواهب کاشفی به زبان ترکی، تـاریخ ابـوالفـضل، دیـوان اشعار را نام برد.

مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرف خان بدلیسی و کشف الظنون.

**ابوالقاسم بندنیجی:** تمیم‌ابن احمد بندنیجی در سال ۵۴۴ هجری در بندنیج متولد شد و در کودکی سرگرم تحصیل علوم شد و پس از آن در خدمت عالمانی چون ابوبکر ابن زاغونی و ابومحمد ابن‌مادح و ابوحکیم نهروانی و شیخ عبدالقادر گیلانی فقه و تفسیر و حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل شد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد خلق گذراند تا به سال ۵۹۷ هجری درگذشت. وی تألیفاتی در فقه و تفسیر داشته که متأسفانه از بین رفته است و او در تاریخ و روایت بی‌نظیر بوده است.

مراجع: مختصر تاریخ تألیف حافظ الذهبی ـ بغداد ۱۹۴۵.

**ابوالقاسم لاهوتی:** ابوالقاسم لاهوتی به سال ۱۳۰۵ هجری در کرمانشاه به دنیا آمد و در

کودکی مقدمات علوم را فراگرفت و سپس به کمک یکی از دوستان خانواده‌اش برای تکمیل تحصیلات به تهران رفت و در آنجا در صف آزادیخواهان قرار گرفت و اولین غزل او که لحن آزادیخواهی داشت در روزنامهٔ حبل‌المتین منتشر شد و سپس او را به جرم اقدام به خرابه کاری به اعدام محکوم کردند و او ناچار به خاک عثمانی گریخت و چندی در آنجا آموزگار زبان فارسی بود و پس از سه سال به کرمانشاه بازگشت و پس از مدتی روزنامهٔ بیستون را منتشر کرد و دوباره به استانبول رفت و در آنجا مجله‌ای ادبی به نام پارس دایر کرد و در سال ۱۳۴۰ هجری مجدداً به ایران بازگشت و به تبریز رفت و مجدداً او را به خرابکاری متهم کردند و ناچار به اتحاد جماهیر شوروی گریخت و سرانجام به سال ۱۳۷۸ هجری جان سپرد و در دیاری بیگانه چشم از جهان فرو بست. لاهوتی از شعرای بزرگ ایران است و او گذشته از زبان فارسی به زبان عربی و علوم قرآنی آشنایی داشت و زبان‌های فرانسه و ترکی و روسی را هم به خوبی می‌دانست. دیوان او حاوی قصاید و غزلیات و قطعات نغز و دلنشینی است. از اوست:

**در ایران چون به ضد ظلم شاهی — به پا شد بیرق مشروطه خواهی**
**مجاهدها زهر سو دسته دسته — به زیر سرخ پرچم عهد بسته**
**به دفع خصم آزادی مردم — مسلح آمدند اندر تهاجم**

مراجع: دیوان خطی لاهوتی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ابوالقاسم لشکری**: ابوالقاسم متخلص به لشکری که از شعرای قرن یازدهم هجری است در زرزا یا اشنویه فعلی متولد شد و ابتدا به کار کشاورزی می‌پرداخت و چون طبع شعر داشت مردم او را گرامی می‌داشتند و بعدها نزد سلیمان‌بیگ سوران (قرن دهم و یازدهم هجری) تقرب یافت و او را مدح گفت ولی بعداً به بغداد رفت و نزد خلیفهٔ عثمانی او را به شورش متهم کرد و خلیفه نیز وی را دعوت و مسموم کرد ولی پس از او خانزاد خواهرش زمام امور را به دست گرفت و لشکری را به سزای خود رساند. از او مثنوی‌هایی به جای مانده که یکی از آنها بیت یا مثنوی لشکری است. از اوست:

هەرلە زەهاو ولاجان و شنۆ — هەتا دەگاتە سەقز و پشکۆ
میرم بە کیسە زێڕێ دەبەخشی — بۆیە روومەتی وەک خۆر دەدرەوشی

یعنی:

از ذهاب و لاهیجان و اشنویه، تا سقز و پشتکوه، امیرم به کیسه زر می‌بخشید، و
رخسارش چون خورشید می‌درخشید.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف امین زکی ـ بغداد ۱۹۴۷ و فولکلوری کوردی ـ محمد توفیق وردی ـ
بغداد ۱۹۶۱.



ماجرای خانزاد و لشکری

**ابوالقاسم نصر مروانی:** ابوالقاسم نصربن نصرالدوله احمد مروانی ملقب به نظام‌الدین و الدوله به سال ۴۵۳ هجری فرمانروا شد و او به عدل و سیاست مشهور بود و در آغاز کار میان او و برادرش جنگ قائم شد و چند مدت مصاف رفت و از جانبین ظفر و هزیمت می‌افتاد و آخرالامر در اثر مساعی و تدابیر وزیر باکفایتش ابن‌جهیر کار به صلح و مسالمت برگزار شد و در سال ۴۵۶ هجری خود را به الب‌ارسلان سلجوقی (۴۶۵۴۵۶

هجری) نزدیک کرد و یک قطعه یاقوت ثمین برای او فرستاد و از سوی وی به نظام‌الدین و الدوله ملقب شد و در سال ۴۵۷ هجری وان و سیورک را به تصرف خود درآورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس بنا کرد و سرانجام به سال ۴۷۵ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**ابوالقاسم یوسف گچی دینوری**: قاضی ابوالقاسم یوسف‌ابن احمدابن یوسف دینوری که از علمای قرن چهارم و پنجم هجری است. وی در جوانی تحصیل خود را در علوم دین به پایان رسانید و پس از آن دینور را به یکی از مراکز علمی ان روزگار درآورد و مردم گروه گروه از نزدیک و دور برای بهره‌برداری بدانجا می‌آمدند و کسانی چون ابوالقاسم دارکی و ابوحامد مروزی و ابن‌القطان از صحبت او مستفید شدند. دینوری به جز تدریس به قضاوت هم می‌پرداخت و سرانجام در سال ۴۰۵ هجری به دست عده‌ای شهید شد. تألیفاتی هم در زمینهٔ فقه و تفسیر داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها در دست نیست.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و وفیات الاعیان تألیف: ابن خلکان.

**ابوالماجد مهاهل عیاری**: ابوالماجد مهلهل‌ابن ابوالفتح محمد پس از ابوالفتح‌ابن ابی‌الشوک در سال ۴۳۲ هجری به حکومت عیاری رسید. وی در آغاز حکمرانی با طاهر حسنوی جنگید و تمامی کرمانشاه را به تصرف خود در آورد و گذشته از این فتوحات با طوایف ترک جنگید و چندین بار آنان را مغلوب کرد و مانع پیشرفتشان به سوی سرزمین عیاری شد و در سال ۴۳۸ هجری از فرمانروایی کناره‌گیری کرد و به جای او سرخاب ابن ابوالفتح محمد نشست.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و مرآت العبر تألیف سعید باشا الدیار بکری.

**ابوالمظفر فضلون شدادی**: ابوالمظفر فضلون‌ابن ابوالسوار شدادی بنا به فرمان الب‌ارسلان سلجوقی به سال ۴۵۹ هجری در گنجه به فرمانروایی رسید و در این هنگام الب‌ارسلان با لشکری گران همراه با ابوالمظفر فضلون به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را به تصرف در آورد و آن را به ابوالمظفر فضلون سپرد و ابوالمظفر فضلون پس از مدتی

برای توسعهٔ قدرت و نفوذ شدادیان اندیشه‌های فراوانی داشت و به این منظور سپاهی تجهیز کرد و الب‌ارسلان چون پی به اندیشه‌های او برد سپاهی به مقابله‌اش فرستاد و شهرهای آران را از او گرفت و به یکی از امیران خود سپرد و به جای آن استرآباد را به وی داد ولی فضلون نپذیرفت و به سرزمین خود بازگشت و پس از چندی قدرتی پیداکرد و به سر به شورش برداشت و سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۸۵۴۶۵ هجری) امیر بوزاق را به جنگ او فرستاد و فضلون در این جنگ شکست خورد و دستگیر شد و او را به بغداد تبعیدکردند و سه سال بعد در بغداد با تنگدستی در کنار دجله به سال ۴۸۱ هجری جان به جان آفرین سپرد و بدینسان امارت شدادی منقرض شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ابوالموید محمدابن مجلی جزیری**: ابوالموید محمدابن مجلی جزیری ملقب به عنتری که در جزیرهٔ ابن عمر متولد شده از ادباء و اطبای قرن ششم و هفتم هجری است و در جزیرهٔ ابن عمرو بدلیس و مصر و بغداد به تحصیل علوم پرداخته و شعر هم نیکو می‌سروده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: کتاب النور، تذکار الفضلاء الحکما، نزهة الحیاة الدنیا، کتاب الاقراباذین، رسالة الشعری الیمانیه الی الشعری الشامیة، رسالة حرکة العالم، رسالة الفراق مابین الدهر و الزمان و الکفر و الایمان، رسالة العشق الالمی و الطبیعی، دیوان الشعر.

مراجع: عیون الأنباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن‌ابی اُصیبعه ـ آلمان ۱۸۸۴.

**ابوالوفاء بندنیجی**: طاهرابن حسین بندنیجی در سال ۴۱۰ هجری در بندنیج متولد شد و در همان جا در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و فقه و تفسیر قرآن کریم را آموخت و در فنون ادب مهارت یافت و او در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و چنان که گویند عده‌ای از امرای عصر خود را از جمله: امیر بهاءالدوله‌ابن مزید و پسرش سیف‌الدوله صدقه و نظام‌الملک را مدح کرد و سرانجام به سال ۴۸۰ هجری وفات یافت. از آثار او هنوز به چاپ نرسیده.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، المنتظم تألیف ابن الجوزی ـ مصر ۱۹۴۶.

**ابوالوفاء کرد**: شیخ محمد ابوالوفاء معروف به تاج العارفین یکی از مشایخ و عرفای

بزرگ قرن ششم هجری است. وی ابتدا علوم عربیت را فراگرفت، فقه و اصول را نیز در بغداد آموخت سپس به وعظ و ارشاد مردم سرگرم شد و از دسترنج خود ارتزاق می‌کرد. گروه زیادی از اولیا به برکت صحبت وی به مقام والای عرفان نایل شده‌اند. شیخ عبدالقادر گیلانی در حق او گفته است: در باب حق تعالی کردی مثل ابوالوفاء نیست. مرگ او را به سال ۵۳۰ هجری نوشته‌اند. حکیم سنایی دربارهٔ وی می‌گوید:

**قرنها باید که از پشت آدم نطفه‌ای بوالوفای کُرد گردد یا شود ویس قرن**

مراجع: طبقات الکبری تألیف تاج‌الدین سبکی ـ گوتینگن ۱۸۹۱ و دیوان سنایی ابوالمجد و دین آدم سنایی ـ تهران ۱۳۳۶.

**ابوالهیجاابن رواد**: ابوالهیجاابن رواد در سال ۳۴۲ هجری بنا به نوشتهٔ ابن‌حوقل فرمانروای اهروزرقان بود و همه ساله مبلغی به عنوان باج به سالار مرزبان می‌فرستاد ولی پس از مدتی به قدرت رسید و در سال ۳۷۱ هجری با ابراهیم سالاری جنگید و آذربایجان نصیب وی شد و در سال ۳۷۷ هجری با لشکر انبوهی روانه ارمنستان شد و با ابودلف پیکار کرد و دوین و دیگر شهرها را به تصرف خود درآورد و در سال ۳۷۸ هجری به واسپورگان لشکرکشی کرد ولی شبانه او را در چادر خود به قتل رساندند و چنان که مورخین نوشته‌اند سی و شش سال مدت فرمانروایی او بوده است و گویا زندگی درازی داشته و هنگام مرگ بسیار سالخورده بوده.

مراجع: صورة الارض تألیف ابن حوقل ـ لیدن ۱۹۳۹ و الکامل تألیف ابن الاثیر.

**ابوالهیجا سالاری**: ابوالهیجاابن ابراهیم پس از پدرش به سال ۳۶۹ هجری در آذربایجان به حکومت نشست و پایتختش شهر دوین بود و او در سال ۳۷۰ هجری سپاهی فراهم آورد و به ارمنستان حمله کرد و دلیرانه آنجا راگرفت و سپس به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و به مستمندان و فقرا کمک می‌کرد و چند پل و کاروانسرا هم احداث کرد و تا سال ۳۷۴ هجری فرمانروا بود و دیگر از او اطلاعی نداریم.

**ابوالهیجا منوچهرابن وهسودان روادی**: ابوالهیجا منوچهر پس از فوت پدرش به سال ۴۶۳ هجری بنا به فرمان ملک شاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هجری) به جای پدرش

نشست و او نیز مانند پدرش همیشه با ارمنیان و رومیان در جنگ بود و دیگر از او اطلاعی نداریم و سال مرگ او هم برای ما مبهم است و مورخین در این باره چیزی ننوشته‌اند.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و صورة الارض تألیف ابن حوقل.

**ابوالهیجا هذبانی**: ابوالهیجا وهسودان‌بن امیر احمد هذبانی معروف به ربیب‌الدوله رییس طایفهٔ هذبانی بود و او به سال ۳۹۸ هجری بنا به فرمان سلطان محمود غزنوی (۳۸۸-۴۲۱ هجری) به حکومت رسید و پس از آن ارومیه را تصرف کرد و در سال ۴۳۰ هجری به دفع قوم غز برآمد و آنان را شکست سختی داد و در همین سال درگذشت. وی مردی رئوف و مهربان و بخشنده بوده و با مردم مدارا می‌کرده و همه او را دوست داشته‌اند.

مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن اثیر.

**ابوبشر بندنیجی**: یمان‌ابن یمان بندنیجی معروف به ابوبشر بندنیجی در سال ۲۰۰ هجری در بندنیج متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان دین قرآن کریم را فراگرفت و پس از آن در خدمت ابوالحسن علی‌ابن المغیره صرف و نحو عربی را آموخت و سپس در نزد ابوسعید اصمعی ادبیات عرب را یادگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت محمدبن زیاد اعرابی فقه آموخت و چنان که گویند به ابو بشر ارث زیادی رسیده بود که همهٔ آن را برای طلب علم و دانش به کار برد و مدتی هم در خدمت عالمانی چون زیادی و ریاشی هم در بصره به کسب علم پرداخت و پس از آن مابقی عمرش را به تدریس و تصنیف به سر برد تا به سال ۲۸۴ هجری در بندینج فوت کرد. ابوبشر به یکی از شعراء و علمای زبردست کرد به شمار می‌رود و اشعار او که بیشتر به زبان عربی است بسی دلنشین و شیواست و قسمتی از آن که به‌جای‌مانده در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**انا الیمان بن ابی الیمان          اسعد من ابصرت فی العمیان**
**ان تلقنی تلق عظیم الشأن          تجدنی ابلغ من سحبان**
**فی العلم و الحکمة و البیان**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، معجم الادباء تألیف یاقوت الحموی.

**ابوبکرابن احمد خلاطی:** ابوبکرابن احمد خلاطی در سال ۷۹۶ هجری در دمشق تولد یافت و او از علمایی چون احمدابن عبدالدائم و عمرکرمانی و ابن‌ابی الیسر و ابن‌النشبی علم آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و در اواخر عمر بیمار شد و بیشتر وقت خود را به نماز و دعا می‌گذراند و این بیماری باعث تغییر حواس و ذهن او شد و تا دم‌مرگ باکسی صحبت نکرد و مرتب گریه می‌کرد تااینکه درگذشت. وی درفقه و حدیث و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده.

**ابوبکرابن محمد:** ابوبکرابن‌محمد پس از کشته شدن‌سیف‌الدین به سال ۶۲۸ هجری به فرمانروایی‌لرکوچک رسید و او به‌سیاست‌مشهور بود و از فحش و هزل دور بود و اخلاق و کرم و سخاوت بر او غالب بود و چون فرمانروا شد هدایایی به خدمت خلیفه عباس مُستنصر بالله (۶۲۳-۶۴۰ هجری) فرستاد و رضایت او را جلب کرد ولی ایام حکومتش با رنج و شکنجه و ناکامی سپری شد و از همان آغاز فرمانرواییش معشوقهٔ سیف‌الدین به قصد انتقام خون معشوق به ابوبکر سم خوراند و در اثر سم مدتی بیمار شد و در این دم برادرش عزالدین گرشاسب را به جای خود نشاند و او امیر علی بدرالدین راکه قاتل برادرش بود کشت و ابوبکربن محمد سرانجام به سال ۶۳۲ هجری درگذشت.

**ابوبکرابن محمد شهرانی:** ابوبکرابن محمدابن سلیمان شهرانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در شهران از توابع شهرزور تولد یافت و درکودکی در خدمت پدرش به تحصیل علم پرداخت و پس از آن در خدمت علما به استماع حدیث سرگرم شد و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول گشت و سرانجام به سال ۱۰۴۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت تبحر داشت و از آثار او کتاب: کواکب الدریة علی القصیدة البردیه است که هنوز به طبع نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابوبکر دینوری:** ابوبکرابن داود دینوری از مشایخ و علمای نامی زمان خود بود. وی در سال ۲۵۰ هجری متولد شد و او از دینور به شام هجرت کرد و در آنجا مقیم شد و با ابوبکررقاقی و ابوعبدالله جلاء صحبت‌داشت‌و از دسترنج خود زندگی می‌کرد و سرانجام

در سال ۳۵۰ هجری در شام بدرود حیات گفت. از سخنان او که مولانا جامی در کتاب (نفحات الانس) نقل کرده گوید: معده محل طعام است، اگر حلال در وی افکنی قوت طاعت یابی و اگر به شبهت بود راه حق پوشیده کند و اگر حرام بود از آن معصیت زاید.
مراجع: نفحات الانس تألیف: عبدالرحمن جامی.

**ابوبکر شهرانی شهرزوری**: ابوبکرابن محمد شهرانی یا شارانی یکی از عرفای قرن سوم هجری است. پدر وی از علما و صوفیان بزرگ زمان خود بود و ابوبکر پس از فراغت از تحصیل به سیر و سیاحت پرداخت و در این هنگام طریقهٔ صوفیه را پیش گرفت و سرانجام به شیراز رهسپار شد و در آنجا به تدریس و تعلیم و وعظ و تذکر مشغول شد تا اینکه در همان جا وفات یافت. شیخ ابو عبدالله خفیف که صحبت شهرانی را درک نموده می‌گوید: روزی به زیارت آن مرد عارف رفتم، در آن وقت او در اصطخر فارس اقامت داشت، شب هنگام به نزد او رسیدم، از حال من جویا شد و گفت: ای ابا عبدالله! امشب به برکت صحبت تو غذای چربی خواهیم خورد. آن گاه برخاست و در دیگ سفالینی که داشت مقداری آب و کمی گوشت خشک ریخت و بر آن نمک پاشید و بر آتش نهاد تا اینکه پخته شد، بعد مقداری ریزه نان آورد و ترید کرد و گفت: بسم‌الله بفرما تا بخوریم و من از آن ترید بخوردم و او می‌گفت: گوشت بخور، من گوشت نمی‌خورم و وقتی که خواستم از وی جدا شوم گفتم: مرا وصیتی بفرما گفت: به هر چه پیش آید راضی باش، لباس ظاهر را بر اشخاص کافی مدان و از هر کس آن قدر که داند فراگیر تا دنیا و آخرت بر تو نیکو گذرد. آنگاه از او وداع کرده، راه شیراز را پیش گرفتم.
مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**ابوبکر کسایی دینوری**: ابوبکر دینوری از عرفای معروف قرن سوم هجری است. وی پس از تحصیل به سیر و سیاحت پرداخت و به صحبت جمعی از بزرگان رسید و سرانجام با شیخ جنید بغدادی ملاقات کرد و این ملاقات، انقلابی روحانی در او پدید آورد و در بغداد اقامت گزید و در همان شهر هم بدرود حیات گفت. مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب (نفحات الانس) می‌گوید: ابوبکر کسایی از قُهستان (کوهستان یا جبال) عراق بوده به دینور، مردی بزرگ است از قدما و اصحاب جنید و اقران وی او را ریاضات

بسیار و سفرهای معروف است. جنید گوید: اگر نه ابوبکر کسایی دینوری بودی، من در عراق نبودمی. جنید را با او مکاتبات است و رسائل نیکو،پیش از جنید برفته از دنیا. شیخ ابوبکر عسقلانی گفته: که چون ابوبکر کسایی در خواب شدی، از سینهٔ وی آواز قرآن شنیدندی.

مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**ابوبکر محمد دینوری**: ابوبکر محمدابن علی‌ابن ابراهیم دینوری از راویان و قراء معروف است. وی برای تحصیل علم از مولد خود دینور به بغداد رفت و از علماء استماع حدیث کرد. تألیفاتی نیز داشته است که اکنون اثری از آنها نیست. به سال ۳۷۳ هجری متولد و در سال ۴۴۹ هجری در بغداد درگذشته و در آنجا مدفون است.

مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین احمد الخفابی ـ القاهره ۱۳۴۹ / ۱۹۳۱.

**ابوبکر محمدابن‌سیرین**: در سال ۳۳ هجری در ناحیهٔ بالک از توابع شهرزور به دنیا آمد و در جوانی به مدینه رفت و در آنجا فقه و علوم قرآنی را فراگرفت و سپس مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۱۰ هجری بدرود حیات گفت. وی از تابعین است و از او کتاب‌های: تعبیرالرؤیا و کتاب الجوامع به یادگار مانده و او از معبران اوایل اسلام است و در تعبیر خواب استادی داشت و از وی احادیثی نیز روایت کرده‌اند.

**ابوبکر میر رستمی**: ابوبکر میر رستمی که از علمای قرن سیزدهم هجری است در ده میر رستم از توابع اربیل متولد شد و همان جا نشو و نما یافت و در خدمت علما به تحصیل علم پرداخت و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و بسیاری از علمای آن زمان از او اخذ علم کرده‌اند و بر بسیاری از کتب معقوله حاشیه نوشته است مخصوصاً بر حاشیهٔ ملا عبدالحکیم هندی بر شرح شمسیه در منطق حاشیهٔ پر محتوایی نوشته است و تصنیفات دیگری هم دارد که تاکنون به طبع نرسیده. دو رسالهٔ مهم هم در علم بیان و بلاغت دارد که اکنون طلاب آن دو رساله را می‌خوانند و از آن بهرهٔ زیادی می‌برند.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابوبکر هوری**: ابوبکرابن شیخ جلال متخلص به هوری hawrlî در سال ۱۳۳۵ هجری در

ده سیتک sîtak از توابع (شارباژیر) شهربازار تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را در سلیمانیه و دورهٔ متوسطه را در بغداد به اتمام رساند و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش درآمد. وی یکی از شعرای معاصر کرد است و در سرودن شعر ید طولایی دارد و اشعارش شیرین و دلنشین است و تاکنون دو مجموعهٔ شعری از او به نام‌های (ئازار و ئاوات، به‌رهه‌می خه‌بات) به چاپ رسیده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| پـایز هـاته‌وه وه‌رزی مـه‌رگی گـوڵ | منیش نامه خاک ئاره زووه‌که‌ی دڵ |
| دڵ بڵێ چی دی له ئاره زووی خۆی | بێجگه له زامی جه‌رگ و سی و سپڵ |

یعنی:

فصل پاییز آمد برای مرگ گل‌ها، من هم آرزوی خود را در خاک دفن کردم. دل دیگر چه بگوید و با آرزوی خود چه کار کند، به جز آن که با زخم‌های خود بغلطد کار دیگری ندارد.

مراجع: باخچه‌ی شاعیران نووسینی عبدالعظیم ماوه‌تی.

**ابوجعفر احمد دینوری**: ابوجعفر احمدابن قتیبه دینوری، عالم و کاتب قرن سوم و چهارم هجری است. اصل وی کرد و از دینور بود و به سال ۳۲۲ هجری در مصر درگذشت. تحصیلات علمی وی نزد پدرش صورت گرفت و در ادب و علوم دینی سرآمد زمان خود بود. گویند بیشتر آثار پدرش را از حفظ درس می‌داد و تألیفاتی نیز داشته که از بین رفته است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوجعفر شهرزوری**: ابوجعفر از شعرا و ادبای قرن سوم شهرزور است که در شعر و ادب سرآمد زمان خود بود که گویا صاحب ابن عباد برخی از اشعار او را در جنگی یادداشت کرده است که متأسفانه اکنون از او جز دو بیت شعر عربی چیز دیگری در دست نداریم.

مراجع: مجلهٔ یادگار شماره ۴ سال چهارم.

**ابوحامد عمادالدین محمد اربیلی**: ابوحامد عمادالدین محمدابن یونس ابن‌محمد

ابن‌منعه اربیلی از علمای قرن ششم و هفتم هجری است. وی در شهر اربیل متولد شد و تحصیلات خود را نزد پدرش آغاز کرد و سپس عازم بغداد شد. و فقه را نزد سدیدالدین محمد سلماسی و ابو محاسن یوسف دمشقی آموخت و حدیث را از ابوحامد محمدابن ابو ربیع غرناطی استماع کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و حاکم اربیل شد و به تدریس نیز پرداخت تا سرانجام به سال ۶۰۸ هجری در موصل درگذشت. از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: المحیط فی الجمع بین المهذب و الوسیط، التحصیل، العقائد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوحنیفه دینوری:** احمدابن داود ابن‌ونند دینوری که به ابوحنیفه دینوری معروف است از علمای قرن دوم و سوم هجری است. وی در دینور متولد شد و در سال ۲۸۱ هجری در همان جا فوت کرده است. ابوحنیفه در نحو و لغت و ادب و هندسه و حساب و نجوم و روایت استاد بوده است ودر بلاغت بی نظیر بوده و در اصفهان به رصد ستارگان پرداخته و رصدخانه‌ای در آنجا درست کرده و زیجی ترتیب داده که به نام زیج دینوری معروف شده و پس از چندی رصدخانه را به زادگاهش دینور منتقل نموده است. از مهمترین آثار او می‌توان کتاب‌های: کتاب الفصاحة، اخبارالطوال،کتاب النبات ، کتاب الوصایا، کتاب الجبر، انساب الاکراد، کتاب الانواء، کتاب‌الکسوف، کتاب‌الشعر و الشعراء را نام برد. وی در علوم ریاضی هم تألیفاتی داشته است و از نوادر حکما به شمار می‌رود.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و معجم الادباء تألیف یاقوت الحوی ـ مصر ۱۹۲۶.

**ابوسعد دینوری:** ابوسعد نصرابن یعقوب بغدادی از دانشمندان و ادبای قرن چهارم و پنجم هجری است. وی مدتی در نیشابور در دربار یمین الدوله محمود سبکتکین (۴۲۱۳۷۷ هجری) می‌زیسته وکارش پرداخت حقوق دیوانی بود و نامه‌ها را برای خلیفهٔ بغداد می‌نوشت. وی در سال ۴۱۰ هجری بدرود حیات گفته است. از تألیفات اوست: تعبیرالقادری، ثمارالانس فی تشبیهات الفرس، روائع التوجیهات فی بدائع التشبیهات.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی:

**ابوسعیدبن پیر احمد:** ابوسعید دو سال در شیراز تحت نظر بود و پس از فوت پدرش به

سال ۷۹۸ هجری به فرمانروایی رسید و او مردی بزرگ و دیندار بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و تمامی مملکت را در ضبط آورد و در مدت فرمانرواییش بسی مساجد و مدارس تأسیس کردکه برخی از آثارش هنوز باقی است و وی سرانجام به سال ۸۲۰ هجری جهان را بدرود گفت.

**ابوسعید محمد جاوانی**: ابوسعید محمدابن علی‌ابن عبداللهابن احمد جاوانی معروف به ابن ابی الهیجا در سال ۴۶۸ هجری تولد یافت ودر سال ۵۶۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در بغداد در نزد امام محمد غزالی تلمذ کرد و سپس از ابوالقاسم قشیری استماع حدیث نمود واز فقه و تفسیر و حدیث سرآمد زمان خود شد و مدتی هم به تدریس پرداخت. از آثار اوست: التبیان، الذخیره لاهل البصیره، شرح مقامات حریری، عُیون الشعرا، الفرق بین الراء والعین.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه و طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدین سبکی.

**ابوسعید منصور دوستک**: ابوسعید منصور ابن مروان معروف به ممهدالدوله در دوره فرمانروایی سلطنت ملک ابوعلی فرمانروای میافارقین بود و چون از کشته شدن برادرش مطلع شد به سال ۳۸۷ هجری خود را فرمانروای دوستک خواند و به نام خود سکه زد و به عمران و آبادانی پرداخت. وی مردی بخشنده و کاردان بود و سرانجام به سال ۴۰۲ هجری پس از چهارده سال فرمانروایی به قتل رسید.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوسلیمان کاتب**: ابوسلیمان یونس‌ابن سلیمان‌ابن کرد ابن‌شهریار کردی از شعرا و موسیقیدانان قرن اول و دوم هجری است و او در سال ۶۹ هجری در شهرزور متولد شد و درگذشت او به سال ۱۳۵ هجری ذکر کرده‌اند. پدرش از کردستان به مدینه هجرت کرد و یونس در مدینه تحصیلات خود را باتمام رساند و در شعر و شاعری معروف شد و حاکم مدینه او را به شغل دبیری گماشت و موسیقی را هم از معبدوابن محرز آموخت. ابوالفرج اصفهانی درکتاب (الاغانی) می‌گوید: یونس در علم موسیقی بی‌نظیر بود و در شعر و شاعری هم سرآمد روزگار خود بود و او نخستین کسی است که دستگاه‌های

موسیقی را به شیوه کتابی تدوین نمود و برای آن قواعدی نهاد.
مراجع: الاغانی تألیف ابوالفرج اصفهانی ـ القاهره ۱۹۳۶.

**ابوسلیمان کُردی:** ابوسلیمان یونس‌ابن سلیمان کردی که در اصل از کردهای شهرزور است، پدرش سلیمان به مدینه مهاجرت کرد و یونس در اواخر قرن اول هجری در آن شهر متولد شد و تحصیلات خود را همان جا فراگرفت و نحو و معانی را آموخت و در نویسندگی و شعر و شاعری تبحر یافت و مورد توجه حاکم شهر قرار گرفت و به شغل دبیری مشغول شد و سپس به موسیقی علاقه پیدا کرد و این فن را از معبد و ابن محرز یاد گرفت و آنگاه به شام عزیمت کرد و ملازم ولیدبن یزید (۱۲۵-۱۲۶ هجری) شد و پس از کشته شدن یزید به مدینه بازگشت و سرانجام به سال ۱۳۵ هجری درگذشت. وی در علم موسیقی ابتکارات مخصوص داشت و او نخستین کسی است که کتاب موسیقی پس از اسلام را نوشت و در کتاب‌الاغانی و الفهرست از او یاد شده است.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**ابوطاهرابن ابراهیم گورانی:** ابوطاهرابن ابراهیم‌ابن حسن گورانی که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در مدینه تولد یافت و پس از تحصیل علوم و اخذ افتاء به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۴۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و تألیفاتی نیز داشته‌است از جمله: مختصر شرح شواهد رضی بغدادی و منتخب کنز العمال فی سنن الاقوال.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ابوطاهرابن علی فضلولی:** ابوطاهرابن علی که از کردان شام است، بنا به کتاب زبدةالتواریخ به علت نزاعی که در میان طایفهٔ علی‌ابن محمد فضلوی اتفاق افتاد و با عده‌ای از اقوامش جلاء وطن کرد و از میافارقین و آذربایجان گذشته و در حدود سال ۵۰۰ هجری در دشت شمال اشتران کوه لرستان مستقر شدند و پس از مدتی علی درگذشت و پسرش ابوطاهر در خدمت اتابک سنقر در آمد و به واسطهٔ شجاعتی که در لشکرکشی بر علیه پادشاهان شبانکاره نشان داد مورد توجه اتابک قرار گرفت و به پاداش

خدمت‌های او به سال ۵۴۳ هجری فرمانروایی و حکومت کهکیلویه را به او واگذار کرد و سپس بر بیشتر نواحی لرستان تسلط یافت و پس از این پیروزی‌ها خود را اتابک خواند و با سنقر پیکار کرد و در سال ۵۵۰ هجری حکومت مستقلی در لرستان تشکیل داد و سرانجام به‌سال ۶۰۰ هجری‌درگذشت و پس‌از او فرزندانش به‌حکومت‌لرستان رسیدند.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف: شهاب‌الدین حافظ ابرو ـ تهران ۱۳۴۶ و شرفنامه تألیف امیر شرف‌خان بدلیسی.

**ابوعبدالله بابونی:** ابوعبدالله از عرفای بزرگ کرد است که در قرن چهارم هجری میزیسته و بنا بر منقول، وی نخستین کسی است که در علم طریقت و باطن صحبت کرده است. و در روزگار فخرالدوله دیلمی (۳۶۶-۳۸۷ هجری) در شیراز به افاده و تدریس اشتغال می‌ورزیده و در اصل از کردان ده بابون است. بابون دهی است که در چند کیلومتری بغداد واقع است و افسانهٔ اصحبت کردیاً و امسیت عربیاً را به وی نسبت می‌دهند و گویند آنگاه که از بغداد به شیراز رفت امی و عامی بود روزی طلاب را در بحث و درس مشغول دید و پرسید این سخنان چیست و طلاب از روی مسخره و استهزاء گفتند اگر خواهی چون ما شوی باید رسنی به شب از سقف خانه در آویزی و خود را بر آن آویزان کنی و تا بامداد بگویی: کزبره، عفره و ابو عبدالله هم چنین کرد و خود را بر رسنی از آسمان خانه بیاویخت و کلمات آموخت تکرار کردن گرفت و سحرگاهان خداوند تعالی در اثر صفای خاطر او ابواب علوم بر وی بگشود و بر همهٔ مشکلات علوم محیط گشت و بساط درس در آن شهر بگسترد و چنان‌که علمای بارع به مدرس او حاضر می‌آمدند و استفادت و کسب علم می‌کردند و سال‌ها بر این سیرت و سان بپایید و در سال ۳۷۱ هجری به شیراز درگذشت و قبر وی مزاری مشهور است. نقل است که می‌گفت: به سه چیز مرد آسایش دنیا و آخرت دریابد، ناجستن عیب کسان و دلجویی دوستان و رأفت با محرمان و خویشان. مأثورات و منقولات او در کتب صوفیه به تفصیل آمده است.

مراجع: نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**ابوعبدالله شمس‌ابن الکُردی:** ابوعبدالله شمس‌ابن محمدابن حسن‌ابن احمد معروف

به ابن الکردی در سال ۷۸۱ هجری در شهرزور به دنیا آمد و پس از چندی با پدر و مادرش به شام و فلسطین رهسپار شد و در آنجا به کسب علوم پرداخت و پس از فوت پدرش در معیت مادرش به حجاز رفت و در مکه سکنی گزید و در آنجا سرگرم فراگرفتن علم طب و گیاه‌شناسی شد و پس از مدتی طبیب حاذقی گشت و مخصوصاً در جراحی و شکسته‌بندی استاد بی‌نظیری شد و بیماران از هر دیار برای معالجهٔ خود به سوی او مراجعه می‌کردند و او آنان را با داروهای گیاهی معالجه می‌کرد و سرانجام به سال ۸۴۳ هجری بدرود حیات گفت و در مکه به خاک ابدی سپرده شد. ابن الکردی علاوه بر مداوای بیماران به تدریس طب هم اشتغال داشت و کتب متعددی هم دربارهٔ گیاهان دارویی و شکسته‌بندی تألیف کرد که متأسفانه اکنون اثری از آنها در بین نیست.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف: محمدامین زکی.

**ابوعبدالله کمال‌الدین اخلاطی**: ابو عبدالله کمال‌الدین محمدابن عباد اخلاطی معروف به صدرالدین که از علمای قرن پنجم هجری است در اخلاط متولد شده. وی در فقه و اصول و تفسیر و احادیث مهارت داشت و درک محضر بسیاری از علمای نحو و فقه و اخباریان را کرد و در زمرهٔ علمای فقه و حدیث به شمار است. از آثار مهم وی شرحی است بر صحیح احادیث مسلم به نام (تلخیص الجامع الکبیر فی الفروع). مرگ او را به سال ۶۵۲ هجری نوشته‌اند.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوعلی احمد دینوری**: ابوعلی احمدابن جعفر دینوری از علمای قرن دوم و سوم هجری بوده و در دینور متولد شده و در جوانی به بغداد مهاجرت کرده و نزد مازنی و ابوالعباس مبرد دستور زبان عربی یا نحو را فراگرفته و سپس به مصر رفته و در آنجا به تدریس مشغول شده‌است. وی در اوایل عمر سرگرم مباحث کلامی بوده و با علمای کلام مراوده داشته است و در قبول احادیث سختگیر بود و همین امر او را وادار می‌کرد که به قیاس توجه کند. مرگ وی را به سال ۲۸۹ هجری نوشته‌اند و از آثار او می‌توان کتاب‌های: (المهذب فی النحور و ضمائر القرآن) و (اصلاح المنطق) را نام برد.
مراجع: معجم الادباء تألیف: یاقوت الحموی و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوعلی احمد کردی**: ابوعلی احمدابن مزید کردی از علمای قرن دوم و سوم هجری است که بیشتر عمرش را در بغداد گذرانده و از روات احادیث نبوی است و گروه زیادی در حوزهٔ درس او به اجتهاد رسیده‌اند و از جمله ابوبکر محمد ابن شادان یکی از شاگردان وی بوده وی درسال ۲۸۶ هجری در بغداد بدرود زندگی گفته و این دانشمند تألیفاتی دربارهٔ فقه و تفسیر و حدیث داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.
**مراجع**: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین احمد الخفاجی.

**ابوعلی اسماعیل قالی**: ابوعلی اسماعیل‌ابن قاسم که از علما و فقهای نامی است در سال ۲۸۸ هجری در ناحیهٔ ملازگرد از توابع دیاربکر متولد شد و در اوایل زندگی از مولد خویش به موصل آمد و در نزد ابوعلی علم حدیث را فراگرفت و در سال ۳۰۵ هجری به بغداد رهسپار شد و در آنجا فقه و اصول و ادب را آموخت و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و به سال ۳۳۰ هجری به قرطبه رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۳۵۶ هجری وفات یافت. از جمله تألیفاتش: ۱ـکتاب البارع ۲ـکتاب فی الابل و نتاجها ۳ـکتاب مقاتل الفرسان ۴ـکتاب الامالی ۵ـکتاب المقصور و الممدود.
**مراجع**: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوعلی القالی**: ابوعلی القالی در سال ۲۸۸ هجری در دیاربکر تولد یافت و هانجا علوم آموخت و در روزگار حکومت عبدالرحمن الناصر از عراق به اندلس رفت و در قرطبه سکنی گزید و مدتی به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۳۵۶ هجری درگذشت. از آثار او می‌توان کتاب‌های: الامالی، البارع را در لغت نام برد.
**مراجع**: تاریخ الادب العربی تألیف حَنّا الفاخوری.

**ابوعلی بندنیجی**: ابوعلی الحسن‌ابن عبدالله بندنیجَی که در قرن چهارم و پنجم می‌زیسته، در بندنیج متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان دین قرآن کریم را فرا گرفت و پس از آن به بغداد رهسپار شد و در خدمت علما فقه و تفسیر آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و پس از آن عهده‌دار قضاوت شهر بغداد شد و در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت و به سال ۴۲۵ هجری فوت کرد. وی از علمای زبردست بندنیج به شمار می‌رود

و از آثار او می‌توان کتاب‌های الجامع و الذخیرة را نام برد که گواه دانش اوست.
مراجع: تاریخ بغداد تألیف خطیب البغدادی، و طبقات الشافعیة تألیف تاج‌الدین السبکی.

**ابوعلی حسن‌بن مروان:** ابوعلی حسن در آغاز طوایف کرد را با خود متحد کرد و نخست شهر حصن کیفا که در ساحَل دجله قرار دارد دست یافت و پس از آن با حمدانیان جنگید و سپس دیاربکر و جزیره را تصرف کرد و بر ارزان و میافارقین و اخلاط و ملازگرد و ارجیش و نواحی شمال شرقی دریاچهٔ وان تسلط پیدا کرد و سپس به شام هم در آمد و آن کشور را از دست قیصر روم خارج کرد و در سال ۳۸۱ هجری ابوطاهر حمدانی که بر موصل دست یافته بودند به دیاربکر حمله کردند و با قوای ابوعلی مروانی روبرو شدند و شکست سختی خوردند و پس از آن شهر اورفه را هم گرفت که قبلاً جزو امپراطوری روم شرقی بود و در این هنگام ابن‌دمنه نامی ناگهان به او حمله کرد و به سال ۳۸۷ هجری او را به قتل رسانید و چنان که گویند او یکی از شورشیان دیاربکر بود.

**ابوعلی حسن‌ابن مردان دوستک:** وی پس از فوت دائیش حکومت دوستک را در سال ۳۸۱ هجری به دست گرفت و پس از آن لشکر پراکنده باز را جمع کرد و نفوذ خود را گسترش داد و پس از آن با عبدالله حمدانی حاکم موصل به جنگ پرداخت و پس از شکست و اسارت عبدالله حمدانی به سال ۳۸۱ هجری موصل نصیب وی شد و پس از مدتی نفوذ خود را در شهرهای اخلاط و ملازگرد و ارجیش و وان و اورفه گسترش داد و برای اولین بار در دیاربکر خطبه به نام او خواندند و در سال ۳۸۷ هجری با دختر سعدالدولهٔ حمدانی حاکم حلب ازدواج کرد و گذشته از این فتوحات علی با رومی‌ها جنگید و به کرات را آنان در اطراف وان مغلوب کرد و مانع پیشرفتشان به بلاد اسلامی شد و سرانجام عده‌ای از اعراب در یازدهم ماه صفر سال ۴۰۳ هجری او را در خرگاه به قتل رساندند.
مراجع: دێژێکی پێشکەوتن کردەوەی حوسەین حوزنی ـ هەولێر ۱۹۶۲ و مرآت العبر تألیف سعید پاشا دیاربکری و تاریخ هکاری و بوتان و بهدینان تألیف عبدالرحیم هکاری (خطی).

**ابوعلی حسن بندنیجی:** ابوعلی حسن‌ابن عبدالله‌ابن یحیی بندنیجی در بندنیج (مندلی

کنونی) متولد شد و در همان جا کسب علم کرد و سپس به بغداد رهسپار شد و در همان جا سکنی گزید و عهده‌دار مسند فتوی و قضا شد و پس از مدتی به زادگاه خود بازگشت تا در سال ۴۲۵ هجری درگذشت. از آثار اوست: الجامع الذخیره.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابوعلی حسن شاتانی دیاربکری**: ابوعلی حسن‌ابن سعیدابن عبدالله‌ابن بندار دیاربکری در سال ۵۱۰ هجری در روستای شاتان از توابع دیاربکر چشم به جهان گشوده. وی ابتدا در دیاربکر به تحصیل پرداخت و پس به بغداد رهسپار شد و در نزد ابوحسن‌ابن سلیمان و قاضی ابوعلی فارقی و ابومنصور رزاز فقه و تفسیر آموخت و از محمدابن عبدالباقی انصار حدیث استماع کرد و از ابن‌السجری و ابن‌الجولیقی ادبیات عرب را فراگرفت و پس از پایان تحصیل به موصل عزیمت کرد و در آن دیار سکنی گزید و سرانجام به سال ۵۷۹ هجری بدرود حیات گفت. از او آثاری باقی است که متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده است. از اوست:

أهدی الی جَسَدی الضّنی فاعَلّهُ ... وَ عَسی یَرق لِعَبدِهِ وَ لَعَلّهُ
ما کنُتُ احسبُ اَنّ عِقدَ تَجَلّدی ... یَنحَلُ بِالهِجرانِ حَتی حَلّهُ
یا وَیح قَلبی اَینَ اطلبُهُ وَ قَد ... نادی بِهِ داعی الهوی فاضَلّهُ
وَ اشَدُّ مایَلقاهُ مِن اَلَم الهَوَی ... قَولُ العَواذِ لِ اَنّهُ قدمَلّهُ

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و طبقات الشافعیه تألیف سبکی.

**ابوعلی هذبانی**: ابوعلی‌بن موسک هذبانی ملقب به ابوالهیجا به سال ۴۶۵ هجری به کمک ابوحسن حمیدی به حکومت اربیل رسید و پس از مدتی برادرش ابوالحسن به علت اختلافاتی که میانشان پیدا شده بود زندانی کرد و او مردی مقتدر و شجاع و عادل بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و در جنگ‌های صلیبی که به سال ۵۰۴ و ۵۰۵ هجری اتفاق افتاد شرکت کرد و سرانجام به سال ۵۰۷ هجری درگذشت.

**ابوعمر و عثمان‌ابن الحاجب**: ابوعمر و عثمان‌ابن عمر ملقب به ابن‌الحاجب در سال ۵۷۰ هجری در اسنا از توابع قوحیه مصر تولد یافت و در کودکی مبادی علوم را آموخت و سپس فقه و تفسیر و حدیث را استماع کرد و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و

سرانجام به سال ۶۲۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: کافیه، شافیه.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابوعمر و عثمان:** ابوعمر و عثمان‌ابن عیسی‌ابن در باس مارانی کردی از علمای قرن ششم و هفتم هجری است. وی نسبتش به بنی ماران مردج نزدیک موصل می‌رسد و در اربیل نشو و نما یافت و سپس به دمشق و مصر رهسپار شد و قضای غربیه بدو تفویض شد. و پس از آن سلطان صلاح‌الدین ایوبی قضای مصر را در سال ۵۶۶ بدو داد و از آن پس به تدریس پرداخت. مرگ وی را به سال ۶۰۲ هجری در قاهره نوشته‌اند. از اوست: الاستقصاء لمذاهب الفقهاء، شرح اللمع.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابو کالیجار کاکویه:** امیر ابوکالیجارابن ابومنصور علی به سال ۴۸۸ هجری به حکومت یزد رسید و او در نزد سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۵۲ هجری) بسیار مقرب بود و در جنگی که به سال ۵۱۳ هجری بین سلطان سنجر و سلطان مغیث‌الدین سلجوقی (۵۱۱-۵۲۵ هجری) اتفاق افتاد ابوکالیجار رشادت‌هایی به خرج داد و سرانجام در جنگ سلطان سنجر با قراختای به سال ۵۳۶ هجری به قتل رسید و از او دو دختر به جای ماند که به پاداش خدماتش آنان به حکومت یزد رسیدند و از آن پس حکومت بنی کاکویه منقرض شد.

**ابومحمد جعفر کردان:** ابومحمد جعفرابن احمدابن مبارک مشهور به کردان خلقانی یکی از علمای قرن دوم و سوم هجری است که در علم حدیث سر آمد زمان خود بوده و در روایت حدیث مورد وثوق و اعتماد بوده است. درگذشت او را به سال ۲۷۷ هجری نوشته‌اند و مزارش در شهر بغداد است.
مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین احمد الخفاجی.

**ابومحمد عبدالله زوزانی:** ابومحمد عبداللهابن محمدابن یوسف که از شعرای قرن

چهارم و پنجم هجری است، در روستای زوزان که در چند کیلومتری موصل است متولد شد. وی پس از کسب تحصیلات مقدماتی به بغداد رهسپار شد و از آنجا به خراسان عزیمت نمود و به خدمت یکی از ملوک آن سامان درآمد و به سال ۴۳۱ هجری رخت از جهان بر بست. از اوست:

لَمار رُأیتُ الزّمان نکسا — وَ لَیسَ فی الصَحَبة انتفاعُ
کل رئس بِهِ مَلال — وَ کُلُ رأس به صُداع
لَزمتُ بَیتی وَ صنُتُ عِرضاً — بِهِ عَن الذِلَةِ امتناعُ

یعنی: هنگامی که دیدم کار زمانه به وفق مراد نیست و در صحبت مردم سودی حاصل نمی‌شود و هر سروری غمی دارد و هر سروری دچار دردی است، این بود خانه‌نشین شدم تا شرافتم ذلت و خواری نپذیرد و آبروی خود را حفظ کردم.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**ابومحمد عبدالله شهرزوری**: ابومحمدابن عبدالله مشهور به مرتضی‌ابن ابو احمد قاسم ابن‌مظفر شهرزوری یکی از علما و شعرای قرن پنجم و ششم هجری است. اصل او از شهرزور و در موصل سکونت گزیده و همان جا درگذشته است. مدتی در بغداد به تدریس فقه و حدیث پرداخته و پس از آن به موصل رهسپار شده و متولی قضا گردیده. برخی از اشعارش در تذکره‌ها نقل شده و گویا آثاری هم داشته که اکنون اثری از آنها در دست نیست. تولد او به سال ۴۶۵ هجری است و مرگش در سال ۵۱۱ هجری در موصل اتفاق افتاده است. از اوست:

یا لیل ما جئتکم زائراً — اِلا وجدت الأرض تُطوی لی
وَ لا ثَنَیتُ العزمَ عن باباکم — اِلا تعثرتُ بأذیالی

مراجع: طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدین سبکی و وفیات الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابومحمد یحیی‌ابن مبارک یزیدی**: ابو محمد یحیی‌ابن مبارک عدوی یزیدی در سال ۱۰۲ هجری در هکاری متولد شد. وی صرف و نحو و فقه و اصول رادر زادگاه خود فراگرفت و برای تکمیل تحصیلات به بغداد رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه تفسیر و حکمت آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل تعلیم و تربیت فرزندان هارون‌الرشید

(۱۷۰-۱۹۳ هجری) را بر عهده گرفت و در اواخر عمر با مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هجری) به خراسان رفت و همان جا به سال ۲۰۲ هجری درگذشت. او راست: النوادر، المدود، المقصور، مختصر فی النحو، النقط و الشکل، دیوان الشعر.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابومسلم خراسانی**: بهزاداناین ونداد هرمز از نسل گودرز کرد در سال ۹۸۰ هجری در ده فندین از توابع مرو به دنیا آمد. وی در ابتدا نزد امام عباسی راه یافت و از طرف او مأمور نشر دعوت در خراسان شد و در آنجا لشکری گرد آورد و در سال ۱۳۱ هجری خراسان را فتح کرد و حاکم طبرستان دعوت او را پذیرفت و مروان ابن محمد که در خراسان بود با لشکریان شام و موصل و جزیره آن ناحیه را ترک کرد و به زاب رفت و قحطبه سردار ابومسلم هم به حلوان و از آنجا به خانقین رفت و از دجله و فرات گذشت و در سال ۱۳۲ هجری به سوی کوفه رهسپار شد و سرانجام سپاه ابومسلم با امویان روبرو شد و آنان را شکست داد و مروان هم در بوصیر به دست سپاهیان ابومسلم به قتل رسید و سرش را نزد سفاح فرستادند و بدینسان خاندان بنی امیه به دست ابومسلم انقراض یافت و عباسیان بر سر کار آمدند اما قدر مُسلم را ندانستند و به دستور دومین خلیفه عباسی منصور در سال ۱۳۷ هجری جسد ابومسلم را بر اثر ضربات شمشیر چاک چاک کردند و به دجله انداختند. پس از قتل ابومسلم یکی از شعرای عرب به نام ابودلامه در اینباره چنین گوید:

**أَبا مُجرم هَل غَیرَ اللّهُ نِعمَةُ علی — عَبده حَتّی یغیرها العبدُ**
**أَفی دَوله المنصوُرِ حاولت غَدَرة — الاان اهل الغدرِ اباؤک الکرد**

یعنی:

ای ابومجرم (ابومسلم) آیا خداوند آن چه را به بنده‌اش ارزانی داشته و منصور را بزرگ کرده و تو می‌توانی او را از بین ببری؟ تو در عهد منصور می‌خواستی خیانت کنی، و پدران کرد تو هم چنین ناپاک بودند.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الکامل تألیف ابن الاثیر - مصر ۱۳۰۲ هجری و احبارالطوال تألیف دینوری قاهره ۱۹۶۰ و تاریخ الاسلام تألیف الدکتور حسن ابراهیم حسن - قاهره ۱۹۶۵.

**ابومنصور شازنجانی**: ابومنصورابن بدر به سال ۵۰۰ هجری پس از مرگ برادرش به حکومت شهرزور و خفتیان رسید و در آغاز به استحکام قلعه‌ها و عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و در زمان او اتفاقی روی نداد و مردم در رفاه و آسایش زندگی کردند و سرانجام به سال ۵۱۱ هجری به حق پیوست و با مرگ او حکومت بنی‌عیار منقرض گردید.

**ابومنصور وهسوداناابن مملان روادی**: وهسودان پس از فوت پدرش به سال ۴۱۰ هجری به حکومت رسید و او از معروفترین پادشاهان روادی است وی با غزان و سپهبد موغان جنگید و آنان را مغلوب کرد و مانع پیشرفت آنان به آذربایجان شد و در سال ۴۴۶ هجری طغرل‌بیگ سلجوقی (۴۵۵۴۲۹ هجری) به آذربایجان رفت و وهسوان اطاعت او را پذیرفت و خطبه به نام او خواند و پس از آن به عمران و آبادی شهرها پرداخت و سرانجام به سال ۴۵۰ هجری وفات یافت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و تاریخ الامم و الملوک تألیف محمدابن جریر الطبری ـ قاهره ۱۳۲۶ هجری و شهریاران گمنام تألیف احمدکسروی ـ تهران ۲۵۳۷ وکوردستانی موکریان نووسینی حوسه‌ین حوزنی ـ ره‌واندز ۱۹۳۸.

**ابونجم‌بن ورام جاوانی**: پس از فوت ابوالفتح، برادرش ابونجم‌بن ورام بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله رسید و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی شهر پرداخت و روستائی به نام ابونجم درکنار دجله ساخت و سرانجام به سال ۴۵۷ هجری از حکومت خلع شد و ورام بن ابو فراس جاوانی به حکومت رسید.

**ابونجیب سهروردی**: ضیاءالدین عبدالقادرابن عبدالله سهروردی در سال ۴۹۰ هجری در سهرورد متولد شد و درکودکی به کسب دانش مشغول شد و در جوانی به بغداد رهسپار شد و فقه و حکمت در نزد علی‌اسعد میهنی در مدرسهٔ نظامیه آموخت و پس از اخذ اجازه به سیر وسلوک سرگرم شد و مدتی از مردم دوری گزید و سپس خانقاهی در کنار دجله در بغداد ایجادکرد و در آن به ارشاد و تربیت صوفیه پرداخت و مدتی هم در

مدرسهٔ نظامیه تدریس کرد و در اواخر عمر به شام و بیت‌المقدس و مکه و مدینه رفت و پس از زیارت وادای حج به دمشق عازم شد و مدت مدیدی در آنجا ماندگار شد و سپس به بغداد بازگشت و سرانجام به سال ۵۶۳ هجری درگذشت. مصنفات و تألیفات بسیار بدو نسبت داده‌اند اما تاکنون چیزیِ از او چاپ نشده است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدین سبکی.

**ابونصر احمد سلیکی ملا زکردی:** ابونصر احمدابن یوسف سلیکی از علما و شعرای قرن چهارم و پنجم هجری است.وی برای تحصیل علم به بغداد و شام سفر کرد و در خدمت علمای آن دیار به تحصیل پرداخت و پس از آن وزیر ابونصر احمدابن مروان حاکم دیاربکر و میافارقین شد و با ابوالعلامعری ملاقات داشته و کتاب‌های زیادی گردآوری کرده و آنها را به کتابخانهٔ میافارقین اهداکرده است. دیوان شعری هم داشته که اکنون اثری از آن نیست. به سال ۴۳۷ هجری جهان را بدرود گفته است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ابونصر بندنیجی:** محمدابن هبة‌الله معروف به ابونصر بندنیجی که در قرن پنجم هجری می‌زیسته، در بندنیج تولد یافت و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و در جوانی به بغداد رهسپار شد و در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و فقه را فراگرفت و پس از آن به مکه رفت و در آنجا در خدمت علماء حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل شد و چنان که گویند چهل سال در مکه تدریس فقه کرد و مدتی هم قاضی شد و سرانجام به سال ۴۹۵ هجری در یمن درگذشت. وی در فقه و قضاوت استاد بود و از اوکتابی به نام: المعتمد فی الخلاف به جای مانده.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و تاریخ بغداد تألیف خطیب البغدادی.

**ابونصر محمدابن الکردی:** ابونصر که در قرن دوم و سوم هجری می‌زیسته، از کردستان به بغداد مهاجرت کرده و در آنجا اقامت گزیده و پس از اتمام تحصیل به جمع‌آوری حدیث مشغول شده وکتابی در این باره تألیف کرده که متأسفانه اکنون اثری

از آن نیست. وی از شاگردان‌ابوبکر مروزی بوده که در روایت حدیث معروف بوده است.
مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین الخفاجی.

**ابونصر مملان‌ابن وهسودان روادی**: ابونصر مملان پس از درگذشت پدرش در سال ۴۵۰ هجری بنا به فرمان طغرل‌بیگ سلجوقی حکمران آذربایجان شد و در زمان او حوادث چندانی روی نداد جز اینکه با عده‌ای از دشمنان داخلیش جنگید و آنان را شکست داد و چند بار هم به ارمنیان و رومیان که مسلمانان را آزار می‌دادند تاخت و گوشمالیشان کرد و پس از آن در آبادی و عمران شهرها کوشید و مساجد و بازارها بنا کرد و علما را تکریم می‌نمود و شعرا را پیش خود می‌خواند و به آنان صله و انعام می‌داد و خود نیز گاهی شعر می‌سرود. وی در سال ۴۶۳ هجری جهان فانی را بدرود گفت.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و شهریاران گمنام تألیف کسروی.

**ابویحیی مهدی کردی**: ابویحیی مهدی‌ابن میمون کردی بصری که در قرن اول و دوم هجری می‌زیسته، یکی از حفاظ احادیث بوده و ابن‌حنبل بر ثقت و امانت وی گواهی داده است. وی که بیشتر عمر خود را در شهر بصره گذرانده به سال ۱۷۲ هجری بدرود حیات گفته است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ابویوسف یعقوب لغوی**: ابویوسف یعقوب‌ابن احمدابن محمد کردی یکی از علمای قرن پنجم هجری است که در نیشابور سکنی گزیده. وی در نظم و نثر مهارت داشت و از تألیفات او: جونة الغد و البلغة فی اللغه است که آن را به سال ۴۳۸ هجری تألیف کرده است و این فرهنگ یکی از فرهنگ‌های مهم عربی به فارسی است که در چهل باب نوشته شده و سپس آن را ابوالحسن علی ادیب فتح کردِی (۴۳۳-۵۱۲ هجری) تکمیل کرده و نام آن را تتمة کتاب البلغة نهاده است و دیوانی هم با خط زیبای خود داشته که متأسفانه اکنون اثری از آن نیست. مرگ او را به سال ۴۷۴ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**اتابک نصرت‌الدین هزار اسب**: بن ابو طاهر پس از فوت پدرش به سال ۶۰۰ هجری بر

تخت امارت نشست و او مردی عادل و منصف بود و نیز جوان بخت و حق‌شناس بود و با خلفا طریق مطاوعت سپردی و خلیفه عباسی ناصر بالله (۶۲۲۵۷۵ هجری) او را عزیز داشت و هدایایی برایش فرستاد و او به قدرت و شوکتش افزود و شولستان را تحت تصرف خود در آورد و در زمان او طوایف زیادی به لرستان آمدند و به او پیوستند که از جمله: بختیاری و زاهدیان و آلانی و راکی و جاکی و ممسنی و دلکی و هارونی و اشکی و پازوکی و غیره بودند و او به عمران و آبادانی شهرها مشغول شد و بر تعداد قصبات و قرا بیفزود و مردم را وادار کرد به زراعت بپردازند و او نسبت به کشاورزان و دهقانان و کارگران بسیار مهربان بود و دراین مدت سعدبن زنگی (۵۹۳-۶۲۸ هجری) با سپاهی به او حمله کرد اما کاری از پیش نبرد و شکست خورد و او با سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷ هجری) هم میانه و خویشاوندی داشت و دخترش را به عقد غیاث‌الدین پسرش در آورد و سرانجام به سال ۶۴۹ هجری درگذشت.

**اثیرالدین اومانی**: مولانا عبدالله اثیرالدین اومانی شاعر و نویسنده قرن هفتم هجری است. اصل وی از اومان است. اومان روستایی است کردنشین بین سنندج و همدان. وی شاعر و نویسنده قرن هفتم هجری است. و اجداد وی عالم دینی بودند. او در همدان به کسب علم پرداخت و مدتی هم در خدمت خواجه نصیرطوسی بوده و بارها به بغداد آمد و شد داشته و پس از خاتمه تحصیلات در دربار شاه ایوایی حاکم کردستان تقرب یافته و چون شاه ایوایی در حملهٔ مغول‌ها شهید شد، به دربار حاکم لرستان راه یافت و در اشعارش این دو حاکم را مدح کرده‌است. از او دیوانی باقی مانده که اشعارش بسی شیرین و شیواست. از اوست:

**غم مخور شاد بزی زانکه غم و شادی تو**
**هر دو چون می‌گذرد نزد خرد یکسان است**
**خوار و دشوار جهان چون پی هم می‌گذرد**
**گر تو دشوار نگیری همه کار آسان است**
**تو سر کار نگهدار و بن کار مجوی**
**که فلک نیز در این واقعه سرگردان است**

مراجع: مجمع الفصحاء تألیف: رضاقلی خان هدایت ـ تهران ۱۳۲۳، تذکرة الشعراء تألیف دولتشاه سمرقندی ـ لیدن ۱۳۱۸ هجری.

**احسان نوری پاشا:** احسان نوری پاشا از خاندان معروفی بود در آگری داغ، و او اولین رهبر انتخابی بود از طرف مردم کردستان ترکیه که در کوهستان‌های آرارات بر علیه رژیم ظالم اتاتورک (۱۲۹۹-۱۳۵۷ هجری) در سال ۱۳۴۹ هجری قیام نمود و مدت چهار سال و سه ماه در مقابل حکومت ظالم اتاتورک ایستادگی کرد و قوای دولتی را به حدی ضعیف کرد که دولت ترکیه ناچار از ایران استمداد کرد و این بود که از دو طرف ایران و ترکیه به انقلابیون کرد حمله بردند و سرانجام احسان نوری پاشا به ایران پناهنده شد و مدت چهل سال به عنوان پناهنده سیاسی در ایران می‌زیست و سرانجام به سال ۱۳۹۶ هجری فوت کرد.

مراجع: مێژووی گەلی کورد نووسینی صالح قەفتان ـ بەغدا ۱۹۶۹ و فلسفهٔ انقلاب کوردی تألیف عبیدالله ایوبیان ـ تهران ۱۳۵۶.

**احمدابن احمد هکاری:** احمدابن احمد الهکاری که از علمای قرن هفتم هجری است، پدرش او را نزد نوربعلی به سماع واداشت و در خدمت محمدابن علی‌ابن ساعد وست الوزراء تحصیل علم کرد و از ابن‌الصواف حدیث استماع کرد و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۷۶۳ هجری وفات یافت. وی در فقه و حدیث تبحر داشت و در رجال صحیحین کتابی تألیف نمود که به دین و خبر معروف است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن اسماعیل برزنجی:** احمدابن اسماعیل ابن زین العابدین برزنجی که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده برزنجه از توابع سلیمانیه تولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و پس مدتی به مدینه منوره رفت و همان جا به سال ۱۳۳۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «مناقب حضرت عمر، مناقب حضرت علی، النصیحه التامة الملوک الاسلام و النامة» را نام برد.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن اسماعیل گورانی:** احمدابن اسماعیل‌ابن محمد گورانی که از علمای قرن نهم هجری است، در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب تبحر داشته و شرحی به کتاب

بُخاری نوشته است و آن را: الکوثر الجاری علی ریاض البُخاری نامیده است و در آن بسی از نظرات ابن‌حجر را رد کرده است و لغات دشوار و اسامی راویان حدیث را توضیح داده و اشتباهات را رفع کرده است. و او سرانجام به سال ۸۷۴ هجری به شهرادرنه در ترکیه مهاجرت کرده و همان جا فوت نموده است.
مراجع: کشف الظنون حاجی خلیفه.

**احمدابن العراقی**: ولی‌الدین ابوزرعه احمدابن عبدالرحیم معروف به ابن العراقی که پدرش از کردان اربیل بود به سال ۷۶۲ هجری در قاهره متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در فقه و تفسیر سرآمد زمان شد و مدتی هم به دمشق رفت و در آنجا حدیث استماع کرد و پس از آن به قاهره بازگشت و به تدریس مشغول شد و به سال ۸۲۴ هجری عهده‌دار قضا شد و سرانجام به سال ۸۲۶ هجری بدرود حیات گفت. از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: الاربعین فی الجهاد، الدلیل القویم علیٖ ضیة التَقدیم، الاجوبة المرصحة عن الاسئلة المکیة فی الفتاوی، التحریر لما فی منهاج الاصول.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**احمدابن الیاس کردی**: احمدابن الیاس کردی ملقب به ارجانی صغیر که از علمای قرن دوازدهم هجری است در ده بنک از توابع شام متولد شد و مقدمات و مبادی علوم را نزد پدرش آموخت و پس از آن به دمشق رفت و در خدمت شیخ احمد منینی تحصیل علم کرد و پس از آن به اسلامبول رهسپار شد و مدتی در آنجا ماندگار شد و پس از آن به طرابلس عزیمت کرد و در آنجا به مصر عازم شد و از آنجا به حلب بازگشت و سرانجام به سال ۱۱۹۹ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر ید طولائی داشت و دیوانی از او باقی است.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن حیدر اول ماورانی**: احمدابن حیدر اول که از علمای قرن نهم هجری در ماوران از توابع اربیل تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از اخذ افتاء به‌تدریس مشغول‌شد و پس‌ازمدتی به شام رهسپار شد و مدتی در مدرسهٔ قحماسیه ساکن شد و سپس به ماوران بازگشت و او دارای تألیفات زیادی‌است از جمله: حاشیه‌ای

بر شرح دوانی که آن را محاکمات نامند، ردالروافض، اثبات غسل دو پا در وضوء، تفسیر آیهٔ الله نور السموات و الارض، حاشیه‌ای بر کتاب شفای بوعلی سینا در حکمت.
**مراجع:** علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن حیدر ثانی ماورانی:** احمدابن حیدرابن احمد ثانی که از علمای قرن یازدهم هجری است، در ماوران از توابع اربیل تولد یافت و همان جا به فراگرفتن علم و اخذ افتاء نایل آمد. وی در علم فقه و تفسیر حکمت استاد بود و حواش زیادی بر کتاب‌های علمی نوشته است از جمله: حاشیه‌ای بر شرح عصام‌الدین اسفراینی دارد که متأسفانه تاکنون طبع نشده است.
**مراجع:** علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن عبدالسید اربلی:** احمدابن عبدالسیدابن شعبان اربلی در سال ۵۷۲ هجری در اربل تولد یافت و در خدمت علما کسب فیض کرد و پس از اخذ اجازه به تدریس مشغول شد و چون صلاح مردم را می‌خواست و آنان را اندرز می‌داد، از این‌رو امیر اربل او را زندانی کرد و پس از آزادشدنش به سوریه رفت و از آنجا به مصر عازم شد و پادشاه مصر هم از او رنجید و او را به زندان افکند و بعد از آزادی به رها رفت و در آنجا به سال ۶۳۱ هجری فوت کرد. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و از او دیوان شعر به یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده.
**مراجع:** علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن عبدالله اربلی:** احمدابن عبدالله حسین‌ابن علی اربلی در سال ۶۹۴ هجری در دمشق تولد یافت و در جوانی از ابن‌شرف دانش فراگرفت و در خدمت اسماعیل ابن‌مکتوم و اسماعیل حدیث و استماع کرد و سرانجام نزد ابن قواس به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس پرداخت و به سال ۷۷۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و از او دیوانی در دست است که تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده از اوست:

زادنا شاهد علی الصوم یوماً — فابی الله ذاک و الاسلام
جر حوه فلم یفد ذاک فیه — ماالجرح بمیت ایلام

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن علی حلوانی**: احمدابن علی‌ابن بدران حلوانی در سال ۴۲۰ هجری در حلوان تولد یافت و در جوانی احادیث بسیار از قاضی ابوالطیب و جوهری استماع کرد و بسی از علماء منجمله‌ابوالقاسم‌سمرقندیّ‌و خطیب‌موصلی‌از او روایت‌حدیث کرده‌اند. سرانجام به سال ۵۰۷ هجری درگذشت. از تصانیف او می‌توان کتاب لطائف المعارف را نام برد.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن کمال‌الدین موصلی**: احمدابن کمال‌الدین موصلی به سال ۵۷۵ هجری در شهر موصل اتفاق افتاد. وی در خدمت علما به تحصیل فقه و تفسیر و حدیث و حکمت پرداخت و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به سال ۶۱۰ هجری به موصل رهسپار شد و در مدرسهٔ ملک معظم مظفر ابن زین الدین به جای پدرش عهده‌دار تدریس شد و سرانجام به سال ۶۲۲ هجری وفات یافت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از او آثاری منجمله: شرح التنبیه فی الفقه، کتابی در فقه که پانزده جلد است، احیاء علوم امام محمد غزالی را در دو جلد مختصر کرده و دارای تألیفات دیگری هم بوده است.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**احمدابن محمد بلدی**: احمدابن محمد بلدی که از اطبای مشهور قرن دهم هجری است در شهر بلد از توابع جزیرهٔ ابن عمر تولد یافته و همان جا تحصیل کرده و چنانچه گویند در طب تبحر داشت و دارای تألیفاتی است از جمله: کتاب تدبیر الحبالی و الاطفال و حفظ صحتهم که آن را برای وزیر ابی الفرج یعقوب تألیف نمود.
مراجع: عیون الأبناء فی طبقات الاطباء تألیف ابی اُصَیبعه ـ آلمان ۱۸۸۴.

**احمدابن محمد دینوری**: احمدابن محمد دینوری که از علمای قرن پنجم و ششم هجری است، در بغداد تولد یافت و در جوانی در خدمت علما به تحصیل علم پرداخت و پس از اخذ افتاء به تدریس سرگرم شد. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از آثار او می‌توان دیوان شعر، دیوان الخازن را

نام برد. فوت او را به سال ۵۱۸ هجری در بغداد نوشته‌اند.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**احمدابن مروان دینوری**: ابوبکر احمدابن مروان مالکی دینوری از کبار علما و فقهای نامی قرن سوم و چهارم هجری است. وی در سال ۳۱۲ هجری در اسوان مصراقامت نمود و سمت قضا داشت تا اینکه در سال ۳۳۳ بدرود حیات گفت. از جمله تألیفاتش: ۱ـ المجالَستهَ ۲ـ محاسن‌النوادر و الآثار ۳ـ جواهرالعلم فی‌الحدیث و چندکتاب دیگر است.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**احمدابن مشطوب هکاری**: احمدابن علی مشطوب هکاری به سال ۵۸۸ هجری بنا به فرمان صلاح‌الدین ایوبی فرمانروای نابلس شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و پس از مدتی مورد بی‌مهری ملک اشرف ایوبی قرار گرفت و در قلعهٔ حران زندانی شد و سپس آزاد شد و به حکومت خود در نابلس ادامه داد و سرانجام به سال ۶۱۹ هجری در چهل و چهار سالگی وفات یافت.

**احمدابن یحیی شهرزوری**: احمدابن یحیی‌ابن محمد شهرزوری در سال ۶۵۴ هجری در شهر شهرزور تولد یافت و در خدمت علما فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس سرگرم شد. وی در خط و موسیقی نیز استاد بود و سرانجام به سال ۷۴۱ هجری درگذشت. او در فقه و تفسیر و موسیقی تبحر داشت و شعر نیز می‌سرود و دیوانی از او باقی است:

**قد قنعنا بخمول عن غنی** — **و بعزالیأس عن ذل التمنی**
**فکریم القوم لا اساله** — **فلما ذا یعرض الباخل عنی**

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمدابن یوسف گورانی**: احمدابن یوسف‌ابن عبدالله گورانی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است، در علوم مختلفهٔ زمان خود تبحر داشت و او در فقه و تفسیر استاد بود و در سال ۸۱۰ هجری در محل جراریه بدرود حیات گفت. وی منهاج بیضاوی را در اصول است به نظم در آورده است.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**احمد اخول:** احمد ابن درویش متخلص به اخول axol در سال ۱۳۳۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و او در کودکی در خدمت عالمان دین صرف و نحو و قرآن کریم و منطق را فراگرفت و در جوانی به استخدام دولت درآمد. وی در فنون ادب متبحر است و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او تاکنون دو مجموعه شعر به نام‌های: په‌یمان و شیوه‌ن و دیوانی ئه‌خۆڵ به طبع رسیده است. از اوست:

نێرگس، گوڵه باخ، گوڵاڵه‌ی به هار — به یبوون، وه‌نه‌وشه، چنوور و چنار
له چیاو ده‌شت‌و مێرگ و مێرغوزار — تا چاو بڕ ئه‌کا هه‌زاران هه‌زار
له مانه‌ش جوانتر رووبارو کانی — جوانی‌یان له تۆوه وه‌رگرت ئه‌ی جوانی

یعنی:

نرگس و گل محمدی و لاله های بهاری، و بابونه و بنفشه و درخت‌های چنار، در کوه و دشت و مرغزار تا چشم کار می‌کند هزاران هزار، از اینها زیباتر رودخانه و چشمه، زیبایی را از تو اخذ کردند ای زیبایی.

مراجع: دیوانی ئه خۆڵ ـ هۆنراوه‌ی ئه‌حمه‌د ده‌رۆیش عه‌بدوڵڵا ـ سلێمانی ۱۹۸٤.

**احمد اربیلی:** احمدابن ابی‌بکرابن عبدالقادر اربیلی که در قرن سوم و چهارم هجری می‌زیسته از مردم اربیل بوده است و او تحصیلات خود را مانند سایر فضلا و علمای آن عصر در بغداد به پایان رسانیده و سپس به زادگاهش بازگشته و به تدریس فقه پرداخته است. آثار معروف او عبارتست از: نظم الاسماءالحسنیٰ، ساغات الرحمن فی مسألة خلق الاکوان.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**احمدبیگ اختیارالدینی:** حمدبیگ‌بن حسین‌بیگ اختیار الدینی به سال ۱۱۶۱ هجری از سوی مردم به امارت بانه برگزیده شد. و او مردی بسیار شجاع و دلیر و جوانمرد و مصمم و باکفایت بود و در آغاز به تعمیر و عمران و آبادای روستاها مشغول شد و امارات وی مصادف بود با فرمانروایی وکیل‌الرعایا کریم خان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳ هجری) که چون به فرمانروایی رسید اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز فرمان امارت وی را صادر کرد و پس از آن به دادگری و دلجویی از مردم و فراهم آوردن آسایش آنان پرداخت و بیشتر روستاها و شهرها را آباد کرد و در بانه هم ساختمان‌هایی زیبا را بنا کرد

و چند بار به حج رفت و سرانجام به سال ۱۲۰۶ هجری وفات یافت.

**احمدبیگ ترجیلی:** احمدبیگ‌بن بداغ‌بیگ به سال ۹۱۱ هجری بنا به فرمان یعقوب ثانی آق قویونلو (۹۰۶-۹۲۰ هجری) فرمانروای ترجیل شد و او مرد فاضل و جوانمرد و بخشنده بود و به مستمندان و فقرا بسی کمک می‌کرد و دربار او همیشه مجمع علما و ادبای زمان بود و خود او نیز در مباحث مختلف شرکت داشت و از وقایع زمان او حمله شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به دیاربکر است که وی نیز در این جنگ شرکت کرد و به سال ۹۱۳ هجری توسط قزلباش‌ها کشته شد.

**احمدبیگ حمدی:** احمدبیگ‌ابن فتاح بیگ صاحبقران متخلص به حمدی در سال ۱۲۹۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و کسب و کمالات اشتغال ورزید و در مجالس علما و شعرا حضور می‌یافت و به مطالعهٔ قوانین ادب و دواوین شعرای کرد می‌پرداخت و از آغاز جوانی به شعر گفتن پرداخت و در شعر حمدی تخلص کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل شغل‌های مهمی به او واگذار شد، از جمله: مدتی رییس گمرک و مدتی شهردار و زمانی هم جزو ملازمان شیخ محمود برزنجی بود و سرانجام به سال ۱۳۵۵ هجری درگذشت. دیوان او شامل غزلیات و قصاید و قطعات است به چاپ رسیده و اشعار او لطیف و شیرین است. از اوست:

ئه حواڵی ئه‌م زه‌مانه له کایه‌ی منداڵ ئه‌چێ
دونیاییکی چ پووچه له ظه‌رفی به تاڵ ئه‌چێ
له م باغه هه ر ده‌مه که ده گا میوه‌یێ ئه لێ
ئه م کۆنه گومبه‌زه له دوکانی به‌قال ئه‌چێ
به‌و عومره‌وه که بوویه‌تی نوحیش و توویه‌تی
دونیا له رحله تا له خه‌وی بێ‌خه یاڵ ئه‌چێ

یعنی:

احوال این زمانه شبیه بازی بچه‌ها است، دنیایی پوچ است و چون ظرف خالی است. در این باغ هر دم که میوه‌ای می‌رسد می‌گوید: این گنبد کهنه شبیه دکان بقال است. با آن همه عمر که نوح داشت فرمود: دنیا مانند خواب و خیال است.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی.

**احمدبیگ دنبلی**: احمدبیگ‌بن بهلول دنبلی به سال ۹۳۲ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) فرمانروای ناحیهٔ سمگن‌آباد از توابع خوی شد و چون عده‌ای از طایفهٔ دنبلی پس از کشته شدن حاجی‌بیگ به عثمانی‌ها گرویدند، شاه تهماسب بسیار خشمگین شد و فرمان داد سران آنها را در خفا بکشند و در این هنگام سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) از سفر نخجوان بازگشت، شاه به چند تن از امرایش دستور داد که همهٔ سران دنبلی را در اردهان به قتل برسانند و در روز موعود امرای قزلباش اسماعیل‌بیگ و صفربیگ برادران احمد بیگ را با چهار نفر دیگر دنبلی کشتند و شاه تهماسب خود سی نفر از قورچیان آن طایفه را کشت و منصوربیگ بن محمدبیگ از اردهان فرار کرد و به خدمت سلطان عثمانی رسید و مورد عواطف او قرار گرفت و در این گیر و دار احمدبیگ نیز به سال ۹۵۶ هجری به قتل رسید.

**احمدبیگ ذوقی**: احمدبیگ ابن عبدالله بیگ مصباح‌الدیوان ملقب به ذوقی در سال ۱۳۰۵ هجری در ده باغچه از توابع بوکان متولد شد و همان جا به کسب دانش سرگرم شد و در جوانی به تهران رهسپار شد و چنانکه گویند مدتی هم نماینده مجلس بود و سرانجام به سال ۱۳۴۲ در سی و هفت سالگی درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و در سرودن غزل از پدرش مصباح‌الدیوان ادب تتبع می‌کرد. از اوست:

ئه و دڵه زۆر غافڵه گه ر عه‌شقی جانانی نه بێ
باده‌که‌ی شیرین‌مه‌زه‌ی صوبحی‌به‌یانیانی نه بێ
باوه‌کوو مه‌جنوون‌نه‌بووبێ عاشقیکی ده م‌به‌ده‌م
واله‌رێ‌ی‌خاکی‌وه‌طه‌ن دا مه‌یلی‌سه‌ردانی نه‌بێ

یعنی:

دلی که عشق جانان در آن نباشد بسی غافل است، آن دل که بادهٔ شیرین مزهٔ صبح را نداشته باشد به چه کار آید؟ اگر چه عاشق مانند مجنون نباشد، ولی باید عشق وطن در آن مملو باشد.

مراجع: شاعره ناوون بووه کانی کورد ـ نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر ـ سلیمانی ۱۹۷۳.

**احمدبیگ زنگنه**: احمدبیگ‌بن میراسماعیل زنگنه به سال ۹۹۸ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت گل و خور نوزان و قیطول رسید و او مانند پدرش مردی مصمم

و شجاع و بخشنده بود و مردم را به کار و کوشش و زراعت تشویق می‌کرد و پس از مدتی مردم بسی ثروتمند شدند و نزدیک به دو هزار سوار مجهز کرد و سپس قلعه‌ای را بنا نهاد و در آبادانی و عمران روستاها کوشید و پس از آن ناحیهٔ قراغ و سنگاو را به تصرف خود در آورد و به مدت بیست و سه سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۷ هجری بدرود حیات گفت.

**احمد بیگ صاصونی:** احمدبیگ‌ابن خضر بیگ در سال ۱۰۰۴ هجری بنا به فرمان سلطان محمد سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۱ هجری) به حکومت صاصون و حزو رسید و اما در همان اوایل امارت با قیام شمس‌الدین کدخدا مواجه شد و محمد بیگ صاصونی امارت را حق خود می‌دانست و به اتکای سپاهیان بوتانی و شیروانی و زرقی مانده بودند و جنگ سختی میان آنها درگرفت و اما کاری از پیش نبردند و سرانجام مردم صاصون و حزو را بر او شوراندند و احمدبیگ ناچار سرزمین صاصون را ترک کرد و به قلعه حزو رفت و در آنجا به سال ۱۰۰۵ هجری به قتل رسید.

**احمدبیگ کوماسی:** احمدبیگ کوماسی در سال ۱۲۱۳ هجری در ده برده سپی barda sipî از توابع مریوان متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به نواحی مختلف کردستان و سنندج سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و حدیث و فنون ادبی را فراگرفت و پس از خاتمه تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و کارکشاورزی به سر برد تا به سال ۱۲۹۶ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی تبحر داشت و اشعاری از او در جنگ‌ها و کشکول‌ها و کتاب‌های ادب مستور است. از اوست:

هەرکەس دڵشاد بۆ پەی دونیای بێ پۆ ئـاخر پـەشیمان مـەبۆرە نـجە ڕ ۆ

یعنی:

هر کسی به این دنیا دلشاد شود، سرانجام پشیمان و افسرده خاطر می‌گردد.

مراجع: دیوان خطی احمدبیگ کوماسی که در سال ۱۲۰۸ هجری نوشته شده و یادداشت‌های نگارنده.

**احمد پاشای بابان:** احمد پاشابن سلیمان پاشا به سال ۱۲۵۴ هجری به حکومت بابان

برگزیده شد و او مردی قدرتمند و مصمم و باهوش و خردمند بود و برای توسعه و آبادانی امارت بابان کوشش بسیار کرد و پس از آن ناحیه کوی و حریر را تصرف نمود و ضمیمهٔ قلمروش کرد و در سال ۱۲۵۹ هجری عبداللهبیگ برادرش بر علیه او قیام کرد و برای دست‌یابی به حکومت بابان از نجیب پاشای والی بغداد استمداد خواست و او نیز سپاهی به یاریش فرستاد و سرانجامِ احمد پاشا به ایران فرار کرد و در آغاز به سنندج رفت و به خدمت رضاقلی خان اردلان (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) رسید و از آنجا به تهران رفت و به خدمت محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) رسید به این امید که شاه او را یاری کند و شاه هم او را به روانسر فرستاد و سپس به سلیمانیه بازگشت اما چون کمکش نکردند به گروس رفت و از آنجا عازم شاهین دژ و مکریان و شمذنیان شد و مدتی در خانقاه سیدطه شمزینی توقف کرد و پس از آن به استانبول رهسپار شد و از سوی سلطان عثمانی والی حجاز شد و پس از مدتی به قلع و قمع دزدان یمن پرداخت و سپس حاکم وان شد و سرانجام به لقب مشیر که همردیف وزیر بود مفتخر شد و در این هنگام برادرش عبدالله پاشا امارت را اداره می‌کرد و او تا سال ۱۲۶۷ هجری بر اریکهٔ قدرت بود و عاقبت سلطان عثمانی فرمانروایی ترک به نام اسماعیل پاشا را برای ادارهٔ امارت بابان فرستاد و به این ترتیب حکومت بابان از آن تاریخ منقرض شد.

**احمد پریسی**: احمدابن خسرو چاوش در سال ۱۲۳۳ هجری در ده پریس prîs از توابع حَلبجه متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به نودشه رفت و فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و بقیهٔ زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۷ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها نوشته شده. از اوست:

هیچ چینه وەشتەر نیەن نە ئافاق
وە فتوای جو مهوور مە عشەرەی عوششاق
پە ی کەسێ وە عەشق دڵ سە ودایی بۆ
دۆس نە بەهانەی خود نمایی بۆ

یعنی:

هیچ چیز در جهان بهتر از عشق و عاشقی نیست، و هیچ چیزی بهتر از آن نیست که

قلب انسان مملو از عشق باشد و یار هم خود را بنمایاند و بهانه بگیرد.
مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودڕڕیس ـ بەغدا ١٩٨٤ و دیوانی مەولەوی ملا عبدالکریم مدرس ـ بغداد ١٩٦١.

**احمد تاقانه:** احمدبن سلمان احمد معروف به تاقانه در سال ۱۳۶۴ هجری در کرکوک متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس وارد دانشسرای عالی شد و پس از اتمام آن معلم دوره متوسطه شد و بیشتر اوقات بیکاری خود را به مطالعه دواوین شعرا گذراند و سپس دو منظومه شعر به نام‌های: رباعیات و سرودنی که مأخوذ از شعر مولوی است: بشنو از نی چون حکایت می‌کند، و از جدایی‌ها شکایت می‌کند به طبع رساند.
مراجع: نەوروزنامه ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**احمد ترجانی‌زاده:** احمدابن ملاحسین‌ابن ملاعلی قزلجی ترجانی در سال ۱۳۱۹ هجری در مهاباد تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از اخذ اجازه به تدریس پرداخت و پس از مدتی به استخدام وزارت معارف درآمد و مدتی در مشهد و ارومیه به تدریس سرگرم شد و سپس به تبریز رفت و به سمت استادی دانشگاه تبریز منصوب شد و سرانجام به سال ۱۴۰۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و ادبیات عربی و فارسی متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: تاریخ ادبیات عرب، شرحی بر سبعهٔ معلقه، علوم معانی و بیان، آداب المناظره، رسالة الحذف، الاستاذ الاجل سعدی الشیرازی، دیوان اشعار و غیره. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و اشعار او روان و لطیف است. از اوست:

**این کارنامه‌ها که به دنیا نوشته‌اند — از بهر عبرت دل دانا نوشته‌اند**
**اسرار حکمت است در اوراق کاینات — درکوه و دشت و وادی و صحرا نوشته‌اند**
**تقدیس کبریا و جلال و جمال او — در مسجد و کنشت و کلیسا نوشته‌اند**

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**احمد تیمور پاشا:** احمد تیمورابن اسماعیل پاشاکردی در سال ۱۲۸۸ هجری در قاهره تولد یافت و مبادی علوم را در مدرسهٔ فرانسوی آموخت و سپس نزد علما و ادباء ادبیات

و فنون ادب را فراگرفت و خواهرش عایشه تیمور هم در تربیت او کوشش می‌کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و تحقیق پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۴۸ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده از جمله: التصویر عند العرب، تصحیح لسان العرب، نظرة تاریخیة فی حدوث المذاهب الاربعة، تصحیح القاموس المحیط، ابوالعلاء المُعَری و عقیدته، الیزیدیةُ و منشأ نحلتهم،َ ضبط الاعلام، قبر السیوطی، اعیان القرن الرابع عشر، الآثار النبویه، تراجم المهندسین العرب، التذکرة التیموریه، قاموس الکلمات العامیة، ذیل طبقات الاطباء، ذیل تاریخ الجبرتی، معجم الفوائد، الالقاب و الرتب، نقد القسم التاریخی من معارف فرید وجدی، تاریخ الاسرة التیموریة، اوهام شعراء العرب فی المعانی، الالفاظ العامیة المصریة، البرقیات للرسالة و المقالة است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و تاریخ آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان.

**احمد جاف:** احمد جاف که از عرفا و شعرای قرن پنجم هجری است، در شهرزور متولد شد و علوم مقدماتی را در همان جا آموخت و سپس در نزد علما منطق و علم هیئت را فراگرفت و در جوانی به ده سرکت اورامان رهسپار شد و در آنجا با عرفا و علمای آن دیار ملاقات و از محضر آنان استفاده کرد و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و از شهرهای بغداد و بصره و کوفه دیدن کرد و سپس به سرکت بازگشت و به به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و در همان جا فوت کرد. در کتاب دورهٔ باباناوس آمده است: احمد جاف که از عارفان قرن پنجم هجری محسوب می‌شود پس از طی مراحل اولیهٔ سلوک در سرکت سکنی گزیده و در همان جا فوت کرده است. از او دوبیتی‌های عارفانه به جای مانده که در کتاب دورهٔ باباناوس نوشته شده. از اوست:

جه سه‌راوسه‌رێ جه دلێ چاڵێ　　چه‌نی ده‌ریا و روٚ سوٚچیام باڵێ
تاییم وه هامده‌م گوٚنا و له‌و ئاڵێ　　ذات ئاسواره‌نان چه‌نی پیر زاڵی

یعنی:

در بلندی و در میان گودی و دریا و رودخانه بال‌هایم سوخت تا همدم لب آل و گونه سرخی گشتم، من و زال از یک ذات آفریده شدیم.

مراجع: سرانجام خطی و مشاهیر اهل حق.

**احمد حصکفی:** احمدابن یوسف‌ابن حسن‌ابن یوسف حصکفی قاضی القضاة در اوئل

قرن نهم هجری در حصن کیفا چشم به جهان گشوده و دوازده سال در تبریز سرگرم کسب دانش شده و پس از آن به جزیره بازگشته و به تدریس پرداخته و پس از مدتی به زادگاه خود بازگشته و متولی قضا گردیده و سرانجام به سال ۸۹۴ هجری چشم از جهان فرو بسته. از اوست: کشف الدرر فی شرح المحرر، تحفة الفوائد بشرح العقائد، شرح طوالع الانوار.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی

**احمد حلوا:** احمد حلوا از شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است و از اهالی مکریان است. وی سوادی نداشته ولی اشعارش بسی شیرین و دلنشین و از آثار او می‌توان داستان کل و شیر kal u šêr را نام برد که متأسفانه تاکنون به طبع نرسیده و اشعار پراکنده‌ای هم دارد که زبانزد مردم است. از اوست:

ئافه‌رین ئه‌حمه دله گه‌ڵ که‌ماڵت　　　خودا به‌ره‌که‌ت بدا به ماڵت

خودا سه‌رت خاهه تا کوو ماوی　　　چونکه سبه‌ینێ تۆ هه‌رله داوی

یعنی:

آفرین ای احمد با آن کمالی که داری و خدا برکت به خانه‌ات بدهد، خدا تو را موفق کند تا زنده‌ای زیرا فردا تو پیوسته در دام گرفتار می‌شوی.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**احمد حناط کردی:** احمد حناطابن محمد کردی که از علمای بزرگ قرن سوم هجری است، از کردستان به بغداد هجرت کرده و در نزد علمای آن دیار استماع حدیث کرده و خود به جمع احادیث سرگرم شده و از جمله کسانی که از او روایت کرده‌اند ابن شاهین است.

مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین الخفاجی.

**احمد خان بختیاری:** احمد خان بختیاری به سال ۱۰۴۲ هجری بنا به فرمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) به حکومت چهارمحال و بختیاری منصوب شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی امارتش مشغول گردید و در این

اثنا عده‌ای بر علیه دولت قیام کردند و او فوجی برای تنبیه آنان فرستاد و سرکوبشان کرده و امنیت را به امارتش بازگرداند و پس از آن به سال ۱۱۱۲ هجری بدرود حیات گفت.

**احمد خان‌بن کلب علی خان اردلان**: احمد خان به سال ۱۰۸۲ هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری) به حکومت اردلان رسید و او با همهٔ مردم با رأفت و مهربانی رفتار کرد و خزانهٔ ایالت و اندوختهٔ پدرش را در مدتی کم بر باد داد و همه را خرج کرد و سپس به باده‌گساری و عیش و عشرت پرداخت و از هیچ گونه مناهی و معاصی پرهیز نداشت و در میان مردم به خان زرینه شهرت پیدا کرد و بدینسان نه سال حکومت کرد و اوقات او همه در باده‌گساری و یا بر بستر استراحت و عیش سپری می‌شد و به این سبب یکسره از کار ملک غافل ماند و این غفلت باعث شد خسرو خان عمویش که حاکم مریوان بود شاه سلیمان صفوی را در جریان امر گذاشت و خسرو خان بنا به امر شاه شبانه از مریوان عازم سنندج شد و به سال ۱۰۹۱ هجری او را دستگیر و در بند کشید و روانهٔ اصفهان نمود و خود زمام امور را به دست گرفت.

**احمد دلزار**: احمدابن مصطفی متخلص به دلزار در سال ۱۳۳۹ هجری در کویسنجق متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن کتابخانه‌ای تأسیس کرد و به کار فرهنگی پرداخت. وی از شاعران برجستهٔ کرد به شمار می‌رود و اشعار او بسی شیوا و دلنشین است. تاکنون دو مجموعه شعر او به نام‌های: ئاوازی ئاشتی و ئازادی، خه بات و ژیان به طبع رسیده و دوبیتی‌های باباطاهر را هم به نظم کردی ترجمه کرده و به نام گنجینه به طبع رسانده است. از اوست:

مـژده لەم گـەل و هـۆزە — زەمــین بـۆتە پـیرۆزە
جەژنی قومری و هوزارە — کــەژی گـوڵ و گـوڵزارە
گوڵ لە گوڵشەن خەملیوە — بــە رگــی دانــی دڕیـوە

یعنی:

مژده از این ملت و طایفه، که زمین مانند فیروزه شده، جشن قمری و هزاردستان است، و فصل گل و گلزار است، و گل در گلشن آراسته شده و برگ غم و غصه را پاره کرده است.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**احمد دینوری**: احمدابن محمدابن ابی‌بکر دینوری از علمای قرن ششم هجری است. اصل او از دینور و نشأتش در بغداد بوده است. توجه او بیشتر به فقه و تفسیر بود و مدتی به‌سیر و سیاحت پرداخت‌و او باعلمای بلاداسلامی مصاحبت ومجالست کرد و سرانجام به دینور بازگشت و در آنجا به تدریس پرداخت. مرگ او را به سال ۵۳۲ هجری نوشته‌اند. از آثار او: التحقیق فی مسائل التعلیق است که هنوز به چاپ نرسیده است.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر.

**احمد رشوانی**: احمدابن سید عزیز رشوانی در سال ۱۳۴۲ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن وارد دانشسرای عالی شد و به اخذ دانشنامه نایل گردید و سپس به استخدام آموزش و پرورش درآمد و سرانجام به سال ۱۳۸۷ هجری در بیست و پنج سالگی بدرود حیات گفت. وی از شاعران معاصر به شمار می‌رود وگرچه عمر زیادی نکرد اما اشعارش بسی شیرین و پر مغز است. از اوست:

چاوی کاڵی یار، قیبله‌ی یارانه — بۆ من ئیلها می، هه‌ڵبه‌ست دانانه
گه رساتێ دوور بم، له دوو چاوی یار — به‌هه‌شت جێگام بێ، لام مه رگ و ژیانه

یعنی:
چشم آبی یار، قبلهٔ یاران است، و برای من الهام شعر است. اگر لحظه‌ای از چشمان یار دور باشم، بهشت جایگاهم باشد، آن را مرگ می‌پندارم.

مراجع: فه‌رهه‌نگی هه‌ڵبه‌ست ـکۆکردنه وه‌ی ئه حمه د ره‌شوانی ـبه پێشه کی له‌تیف به‌زرنجی ـهه ولیر ۱۹۸۳.

**احمد زینل**: یکی از طوایف کرد است که سابقاً در کردستان عراق زندگی می‌کرده‌اند و در زمان فتحعلی شاه قاجار (۱۲۵۰ـ۱۲۱۲ هجری) به کردستان ایران مهاجرت کرده‌اند ولی در دورهٔ محمد شاه قاجار (۱۲۶۴ـ۱۲۵۰ هجری) قریب چهارصد خانوار آنها مجدداً مهاجرت کردند و در گذشته زمستان را در کره‌وز و روستاهای اطراف می‌گذراندند و تابستان را در سارال به سر می‌بردند و احشام و اغنام خود را در آنجا می‌چراندند و اکنون بیشتر آنان در اسفند آباد و هوباتو و حوالی گروس و افشار سکونت دارند. اعلیجد آنان

احمد زینل نام داشته و بدین نام معروف شده‌اند.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ و کورد کوردستان ـ محمدامین زکی ـ بغداد ۱۹۳۲.

**احمد سالار:** احمد سالارابن عبدالواحد در سال ۱۳۶۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در شهر جلبجه و سلیمانیه به اتمام رساند و سپس به کارهای هنری پرداخت و به استخدام دولت در آمد. وی در آغاز جوانی شعر می‌سرود و بیشتر اوقاتش را به مطالعه و تحقیق گذراند و از آثار او که به طبع رسیده می‌توان کتاب‌های: (سالم له تای تەرازووی وێژەدا، وانەی رەشبەڵەک، دڵدارانی بە رباران، هونه رو سەرەتابێک له مێژووی هونەر، دەروازەی دراما، کومیدیا و لێکولینەوە). از اوست:

هاورێکانم:
زۆر ده مێکه چراێکی خۆرم پێیه
شاره و شاری زەمین گەڕام شارۆچکەکان،
گوند، کوێره دێ
هه نمود کووچه و که ڵەبەریک
چاوێ نەبوو بیگرێتە وه.

یعنی:
ای همراهانم، مدتی است چراغی خورشیدی دارم، همهٔ شهرهای زمین را گشتم، شهرک‌ها و ده‌ها، کوره ده‌ها، همهٔ کوچه و رهگذرها را گشتم چشمی نبود که مرا ببیند و مرا یاد کند.
مراجع: که شکۆڵی گیو ـ گیو موکریانی.

**احمد سلطان اختیارالدینی:** احمد سلطان‌بن اسماعیل سلطان به سال ۱۰۷۷ هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵-۱۰۷۷ هجری) فرمانروای بانه شد و او ابتدا از ایلات کرد سپاهی نیرومند فراهم آورد و هدف از ایجاد این سپاه عزم برانداختن رقبا و دشمنان داخلی و خارجی بود که از جملهٔ آنها عثمانی‌ها بود که گهگاه به اطراف بانه حمله می‌کردند و پس از آن به تعمیر و عمران آبادی‌ها همت گماشت و در زمان او هم اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۱۳۵ هجری فوت کرد.

**احمد سلطان دوم اختیارالدینی**: احمد سلطان دوم در سال ۱۲۰۶ هجری بنا به فرمان لطفعلی خان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹ هجری) به حکومت بانه منصوب شد و در این هنگام لطفعلی خان‌ابن سبحانوردی خان اردلان با عبدالرحمن پاشای بابان پیکار کرد و احمد سلطان با عبدالرحمن پاشا همدست شدند و این امر خشم لطفعلی خان اردلان را برانگیخت و با فصل زمستان وکثرت برف و سرما به سال ۱۲۱۴ هجری با لشکری عازم بانه شد و چون مردم تاب مقاومت نیاوردند فرارکردند و بیشتر آنان را به قتل رساند و شهر را هم آتش زد و احمد سلطان نیز متواری شد و لطفعلی خان هم فتحعلی سلطان را به حکومت بانه منصوب کرد.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی ـ سنندج ۱۹۴۶ و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه در کتابخانهٔ ملی ملک به شماره ۶۱۸۴.

**احمد شوقی**: احمدابن علی‌بیگ کردی متخلص به شوقی و ملقب به امیر الشعراء در سال ۱۲۸۵ هجری در قاهره تولد یافت و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در آنجا به پایان رسانید و وارد مدرسهٔ حقوق شد و پس از آن عازم فرانسه شد و چهار سال در آنجا ماندگار شد و به فرهنگ و زبان فرانسه اطلاع کامل یافت و در رشتهٔ حقوق هم به تحصیل و تتبع پرداخت و سپس به مصر بازگشت و در جنگ جهانی اول به وسیلهٔ انگلیس‌ها به اسپانیا تبعید شد و پس از مدتی به مصر بازگشت و به سال ۱۳۵۱ هجری درگذشت. وی طبع روانی داشت و از شعرای بزرگ عرب به شمار می‌آید و در واقع مبتکر شعر نمایشی در زبان عربی است و روایات زیادی را به شعر سروده است از جمله: مجنون و لیلی، علی الکبیر، عنتره وَست هدی، امیرة الاندلس، مصرع کلیوباترا، اسواق الذهب، عذراء الهند، روایة الاس، روایة آخر الفراعنه است. از اوست:

**یقول اناس: لو وصفت لنا الهوی — لعل الذی لایعرف الحب یعرف**
**فقلت: لقد ذقت الهوی ثم ذقته — فو الله لاادری الهوی کیف یوصف**

یعنی:

مردمی به من می‌گویند کاش عشق را برای ما توصیف کنی، شاید آن که عشق را نشناخته است بشناسد. می‌گویم: من عشق را بارها چشیده‌ام و با این همه به خدا سوگند نمی‌دانم که عشق را چگونه توصیف کنم.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف امین زکی و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**احمد عارف**: احمدابن عارف به سال ۱۳۴۷ هجری در شهر دیاربکر متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس به آنقره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق را فراگرفت و او در جوانی به سرودن شعر پرداخت و از او دیوانی به جای مانده که شامل غزلیات و قطعات است و تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**احمد قاضی**: احمدابن حاج قاضی کریم به سال ۱۳۶۷ هجری در روستای قاضی‌آباد از توابع مهاباد متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مهاباد و تبریز به اتمام رساند و سپس راهی تهران شد و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس در ادبیات انگلیسی نایل آمد و پس از آن دبیر شد و سپس سردبیر مجلهٔ سروه گشت. وی از نویسندگان کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: شب بی‌پایان، نسل اژدها و دوقلوهای عجیب، ترجمهٔ ژانی گه‌ل، باقه‌بین را نام برد و تاکنون مقاله‌های زیادی هم در سروه به طبع رسانده‌اند.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**احمد کردان**: احد کردان‌ابن احمدابن مبارک که در قرن سوم هجری می‌زیسته یکی از علمای معروف علم حدیث است که گروه زیادی درمحضراوحدیث استماع کرده‌اند. احمد کردان چنان که نوشته‌اند به علوم اوایل معرفت بسیار داشت و از آن جمله به حکمت و منطق و تفسیر بیش از همه مایل بود ولی بعداً حدیث استماع کرد. خود یکی از راویان حدیث شد و تألیفاتی نیز در این زمینه داشت که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.
مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین الخفاجی.

**احمد کور مکریانی**: احمدابن شیخ محمد مکریانی که به احمد کور معروف است در سال ۱۱۹۳ هجری در حوالی اشنویه تولد یافت و در جوانی به مهاباد رفت و نزد عالمان و بزرگان دین کسب دانش کرد و در فقه و اخبار استادی یافت و چنان که گویند بعدها هر دو چشم او به سبب آبله کور شد و چون هوش و ذکاوت و فراست و حافظه‌ای عجیب داشت، در علوم متداول صرف و نحو و عروض و قافیه و نقد الشعر دست داشت و از آن زمان شعر گفتن را آغاز کرد و مردم به اندازه‌ای از اشعار او استقبال کردند که دست از

خواندن کتاب‌های دینی کشیدند و ناچار آثارش را تحریم کردند. وی سرانجام به سال ۱۲۷۸ هجری در ده حمامیان نزدیک بوکان بدرود حیات گفت. احمد کور علاوه بر دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است منظومه‌ای هم به نام بهاره دارد که هنوز چاپ نشده‌است. از اوست:

شه و دێ له عومرم که م ده بێ    رۆژ دێ له عومرم کەم ده بێ
تــه ز خــەوف ئــەو ئــافاتمه    جا چۆن دڵم پڕ غەم نەبێ

یعنی:

شب می آید از عمرم کم می‌شود و روز می آید از عمرم کم می‌شود، و از ترس او به بلا مبتلا می‌شوم، دیگر چگونه دلم پر از غم نباشد.

مراجع: گۆثاری ده نگی گیتی تاه ژمار ۱٦ ی سالی سێیەم و ئەحمەدی کۆر ته دیبان نووسینی ئەمین فەیضی بەگ ـ بەغدا ۱۹۸۳ و دیوانی شیخ ئەحمەدی کۆر- مهاباد ۱۳۴۳.

**احمد مختاربیگ جاف**: احمد مختاربیگ‌ابن عثمان پاشا در سال ۱۳۱۶ هجری در حلبجه تولد یافت و در همان جا کسب دانش و کمال نمود و از محضر و مجالس عالمان دین استفاده کرد و به مطالعهٔ قوانین ادب و دواوین شعرای کرد پرداخت و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و طولی نکشید که در شهرزور شهرت یافت و پس از آن زبان فارسی و عربی و ترکی و انگلیسی را هم آموخت و از ادبیات آن بهره‌برداری کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل قائم مقام حلبجه شد و در سال ۱۳۵۳ هجری هدف تیر فردی ناجوانمرد قرار گرفت و به شهادت رسید. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است بارها به چاپ رسیده و اشعار او بسی دلنشین و شیوا و شیرین است. از اوست:

ده مێکه ئەم وڵاتە وائە سیری پەنجەیی جەهله
له سایەی عیلمەوه ئەمڕۆ ئیتر نەوبەی ظەفەرتانه
زبانی حاڵی (ئەحمەد) هه ر ئه ڵێ وریابن، ئەی میللەت
بزانن بەردی ئه م شاخانه، ئەڵماس و گوهەرتانه

یعنی:

مدتی است که این ولایت اسیر پنجهٔ جهل و نادانی است، ولی امروز از سایهٔ علم و دانش نوبت ظفر و پیروزی شما است. زبان حال احمد پیوسته می‌گوید: هشیار

باشید ای ملت، این را بدانید که سنگ این کوه‌ها الماس و گوهر است.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف امین زکی و شیعر و ئه‌دوبیاتی کوردی ـ نووسینی ره‌فیق حیلمی ـ به‌غدا ۱۹۴۱.



احمدمختاربیگ جاف

**احمد مهجور:** احمدابن آقا خان گوران متخلص به مهجور در سال ۱۳۲۹ هجری در کرمانشاه متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت. چنان که گویند وی هنوز بیش از ده سال از عمرش نگذشته بود به درد چشم مبتلا شد و قوهٔ بینائی را از دست داد ولی به علت علاقهٔ مفرطی که به شعر و ادب داشت با شعرا و ادبا مجالست می‌کرد و در نتیجه در ردیف بهترین شعرای عصر خود قرارگرفت و سرانجام به سال ۱۳۹۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**دیشب ز هجر یار فراوان گریستم　　وز جمع غم به حال پریشان گریستم**
**همچون بنفشه از ستم عشق گلرخی　　عمری نهفته رخ به گریبان گریستم**
**چون خنده شدید که اشک آورد به چشم　　دیوانه‌وار با لب خندان گریستم**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف شاکری کرمانشاه ۱۳۳۷.

**احمد میرزا:** احمد میرزا در سال ۱۳۱۹ هجری در ده توتال از توابع بایزید به دنیا آمد و در کودکی مقدمات علوم را فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین سرگرم فراگرفتن فقه و ادبیات شد و پس از آن مشغول کارگردید و در جوانی به شعر گفتن پرداخت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. وی به سال ۱۳۸۱ هجری درگذشت. از اوست:

نایێ، نایێ، ئەز نزانم چمانایێ؟　　چماب ئه شقێرا ئەز کەتمەڤێ به لایێ؟
دلی به نگیه، دکم ناکم نایێ رایێ؟　　دبه‌کو ئەز خولقیمه بوده رداو چەفایێ؟

یعنی:

نمی‌آیی، من نمی دانم چرا پیشم نمی‌آیی، گویی که من به آسیب و بلا افتاده‌ام، دلم پر از اندوه است و گاهی نمی‌آیی مرا ببینی ، و همیشه مرا جفا می‌دهی.

مراجع: که شکۆلی گیو ـ گیو موکریانی.

**احمد نالبند:** احمدابن امین نالبند در سال ۱۳۰۵ هجری در ده بامرنی Bâmarnê از توابع عمادیه متولد شد و همان جا نشو و نما یافت. وی در جوانی به تحصیل پرداخت و در ده مایی maêy در نزدیکی از علماء علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به بهدینان

رهسپار شد و در آنجا به تحصیل علوم ادبی پرداخت و شعر گفتن آغاز کرد و در سال ۱۳۴۰ هجری انگلیس‌ها هنگامی که بهدینان را تصرف کردند با عده‌ای از شیوخ به ده چلی çalê کردستان ترکیه مهاجرت کرد و از آنجا به ده بیدوه bêduh عزیمت نمود و مدت ده سال در آنجا سکنی گزید و به تدریس پرداخت و پس از آن به عمادیه بازگشت و پس از مدتی به ده خشخاش رفت و سرانجام به سال ۱۳۸۴ هجری او را شهید کردند. وی در سرودن غزل و مسمط و ترجیع‌بند دست داشت. گویا در اواخر عمر بدبین شده و قسمتی از اشعارش را سوزانده و بخشی دیگر که پس از شهادتش جمع‌آوری شده به چاپ رسیده است. از اوست:

گــــرفتارم بـــدەستێ تـــه ئەزم مەجنوون و مـەستێ تـه
ژ قەلب و هەر دوو چاڤاخوین دبـاریت شـوبهی کـانێکی.

یعنی:

ای عزیزم: گرفتار عشق توام و بسان مجنون مست توام، از قلبم خون می‌چکد و از چشمانم اشک خونین می‌بارد.

مراجع: دیوانی نالبەند ـ بە ئەرکی ـ سعید دیرستی ـ نجف ۱۹۸۲.

**احمد نصرالدوله دوستک**: وی پس از ابوعلی حسن در سال ۴۰۳ هجری زمام امور را به دست گرفت و ابتدا به سرکوب ترکان غزکه تعدادی از شهرهای کردستان را چپاول کرده بودند پرداخت و پس از آن قسمتی از سرزمین میافارقین را گشود و اقتدار او تا حدود دریاچهٔ وان مسلم گردید و پس از آن در آبادی شهرها بکوشید و مساجد و بازارها بنا کرد و سرانجام در ماه ذیحجه سال ۴۵۳ هجری جهان فانی را بدرود گفت. ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان دربارهٔ وی می‌گوید: نصرالدوله کردی پس از کشته شدن برادرش در سال ۴۰۳ هجری به جای او نشست. وی بیشتر عمرش را در شادی و فرح به سر برد و چنان که گویند سیصد جاریه داشت که هر شب با یکی از آنها خلوت می‌کرد و اولاد زیادی از او به جای ماند و مردم هم از او راضی بودند و در آسایش به سر می‌بردند و بسی از شعرا او را مدح کرده‌اند و سرانجام در بیست و نهم ماه شوال سال ۴۵۳ هجری در هفتاد و هفت سالگی درگذشت و در صحن مسجد محدثه او را دفن کردند.

مراجع: دێرێکی پێشکەوتن تألیف حسین حزنی و مرآتِ العبر تألیف سعید پاشا دیاربکری و تاریخ هکاری و بوکان تألیف عبدالرحیم هکاری «خطی».

**احمد هَردی:** احمدابن حسن‌بیگ تخلص به هردی hardî در سال ۱۳۴۲ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا به اتمام رسانده و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد و سپس به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر شد و پس از آزادی مجدداً به استخدام دولت درآمد. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و از او مجموعهٔ شعری به نام (رازی تەنیایی) به چاپ رسیده. از اوست:

بەدەستی خۆت کە جامت خستە سەرلێوت غەشیمانە
ئەگەر زەهریشی تێدا بێ گوناهی خۆتە بێزانە
هە ڵە یا خۆ گوناهت کرد لە کاتێکا کە بیهۆشی
سزاو تاڵاوی هەر چی بێ ئەبێ وەک بادە بینۆشی

یعنی:

با دست خود که جام باده را سر کشیدی، اگر زهر هم در آن باشد گناه خودت است که آن را نوشیدی اشتباه یا گناهی کردی در هنگام بیهوشی، سزا و عقوبش هر چه باشد باید آن را مانند باده بنوش زیرا این اشتباه را خودت مرتکب شده‌ای.

مراجع: باغچەی شاعیران نووسینی عبدالعظیم ماوەتی.

**احمدی:** منظومه‌ای است در لغات عربی به کردی اثر شیخ معروف نودهی (۱۱۶۶-۱۲۵۴ هجری) که آن را در دو باب (اسماء) و (افعال) به رشتهٔ نظم در آورده و جمعاً در حدود پنجهزار واژهٔ سورانی است و چندین بار به چاپ رسیده و در گذشته یکی از کتاب‌های درسی طلاب علوم دینی بود.

مراجع: ئەحمەدی ـ نووسینی شێخ مارفی نۆدێ ـ سلێمانی ۱۹۳۶.

**احمدیل ابن ابراهیم:** احمدیل ابن ابراهیم‌ابن وهسودان روادی در سال ۵۰۱ هجری در مراغه و قسمتی از آذربایجان حکومت می‌کرد و بنا به گفتهٔ ابن‌اثیروی در سال ۵۰۵ هجری با عده‌ای از امیران مسلمان به یاری اتابک طغتکن فرمانروای شام برای جنگ با صلیبی‌ها رفت و سرانجام در سال ۵۱۰ هجری به دست یکی از باطنیان در بغداد به شهادت رسید.

مراجع: الکل تألیف ابن الاثیر و شهریاران گمنام تألیف کسروی.

**احمد یلیان:** احمد یلیان از بازماندگان قبیله روادی کرد هستند که از اوائل قرن ششم هجری بر آذربایجان واران دست یافتند. ابن‌اثیر گوید: مؤسس این خاندان احمد یل‌ابن ابراهیم‌ابن وهسودان روادی کردی است و افراد معروف آنان از این قرارند: امیر احمد یل (۵۰۱-۵۱۰)، آقسنقرابن‌احمد یل (۵۱۶-۵۲۷ هجری) نصرة‌الدین‌ارسلان آبه خاصبک ابن آقسنقر (۵۳۰-۵۷۰ هجری) فلک‌الدین‌ابن ارسلان آبه (۵۷۰-۰۰۰) علاءالدین کرپاارسلان (۵۸۴-۶۴۰ هجری) نصرة‌الدین‌ابن علاءالدین (۵۹۳-۶۰۵ هجری).
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیروراحة الصدور تألیف راوندی لیدن ۱۹۲۱ و تاریخ عماد کاتب، مصر ۱۳۱۸ هجری.

**اخلاط:** یکی از شهرهای کردستان ترکیه است که در کنار دریاچهٔ وان قرار گرفته و آن را از اقلیم پنجم محسوب می‌داشتند و آن شهری است خرم و با صفا و با نعمت و مردم و خواسته و بازرگانان بسیار و از آنجا زیلوهای قالی و گلیم و فرش و شلوار بند و چوب بسیار خیزد و مردم آنجا کُردند. و ناصر خسرو در سفرنامه‌اش از این شهر یاد کرده و گوید: این شهر سرحد مسلمانان و ارمنیان است و آنجا امیری بود او را نصرالدوله گفتندی و عمرش زیادت از صد سال بود و پسران بسیار داشت و هریکی را ولایتی داده بود و در این شهر به سه زبان سخن گویند: تازی، پارسی و ارمنی.
مراجع: حدودالعالم، جامع التواریخ رشیدی و سفرنامهٔ ناصر خسرو.

**اران** aran: اران یا آران یا آلان سرزمینی است در شمال غربی ایران و مغرب بحرخزر که شهرهای عمدهٔ آن‌باکو وگنجه و شمافی‌و دربند و ایروان و نخجوان است‌و درگذشته اکثر طوایف کرد در آن سرزمین سکونت داشتند و اکنون نیز عده‌ای از کردان درگنجه و دربند و ایروان و نخجوان‌زندگی می‌کنند و نام‌آلان در داستان‌هاو افسانه‌های کردی هم‌ذکر شده است از جمله (مه‌می ئالان: مم آلان) قهرمان یکی از داستان‌های معروف کردی است.
مراجع: دائرةالمعارف الاسلامیة ـ مصر ۱۹۵۶ و معجم البلدان تألیف یاقوت الحموی.

**اربیل:** یاهه‌ولێر hawlêr یکی از شهرهای کردستان عراق است که میان زاب کوچک و زاب بزرگ واقع شده‌است و درگذشت جزو موصل محسوب می‌شد و بنای آن را به

هووخ شترمادی (۷۰۸-۶۵۵ ق.م) نسبت داده‌اند و در سنگ نوشته‌های آشوری و بابلی به نام ئاربیلو ârbîlo یاد شده است، و در زمان اشکانیان و ساسانیان این شهر یکی از مراکز عمدهٔ بازرگانی ایران بود و زین‌الدین‌ابن سبکتگین در سال ۵۸۷ هجری این شهر را پایتخت خود قرار داد و شهرزور و کرکوک هم از توابع اربیل محسوب می‌شد و نادرشاه افشار هم این شهر را به تصرف خود در آورد و اکنون دارای قلعه‌ای است استوار که در فضای وسیع واقع شده و دارای خندقی عمیق است و در آن آثار و بناهای باستانی مربوط به دوران اشکانیان و ساسانیان و دوران اسلامی وجود دارد و در حوالی این شهر بوستان یا نهری که جاری باشد وجود ندارد و بیشتر کشت و زرع مردم آنجا از آب چشمه و قنات است که از زمین بیرون آورده‌اند و مردم آب آشامیدنی و مصرفی خود را از چاه تأمین می‌کنند و میوه از کوهپایه‌های اطراف بدانجا آورند و مردم آن کردند در دوران اسلامی بسی علما و ادبا و شعرا از این سرزمین برخاسته‌اند.

مراجع: معجم البلدان تألیف یاقوت الحموی ـ بیروت ۱۹۵۵ و مجلهٔ هیوا.

**اردشیر بابکان:** اردشیر بابکان بنا به روایت شاهنامه کُردی، فرزند ساسان و نبیرهٔ دارا و از دختر بابک‌زاده شد و به این سبب نام او را اردشیر بابکان نهادند و پدرش به او هنرها آموخت و آوازهٔ او به اردوان رسید او را خواست و پدرش او را با ارمغانهایی به خدمت اردوان فرستاد. و اردوان او را گرامی داشت و با خود می‌برد تا اینکه روزی در شکارگاه‌به پسر اردوان پرخاش کرد و اردوان او را به اصطبل‌سالاری گماشت و اردشیر آزرده شد و اردشیر در کنار اصطبل جایگاهی را برای استراحت خود پیداکرد که روبروی کاخ اردوان بود و کنیزکی زیبارو به نام گلنار در آن کاخ می‌زیست و روزی گلنار اردشیر را دید و عاشقش شد و پس از چندی بابک



درگذشت و اردوان پسر بزرگ خود را به جای او به حکومت پارس فرستاد و روزی اردوان ستاره‌شناسان را به کاخ فرخواند و خواست که آیندهٔ او و پادشاهیش را روشن کنند و آنان چند روز سرگرم زیج و ستارگان بودند و گفتند اردشیر اصطبل‌سالار جای شما را خواهد گرفت و شب هنگامِ گلنار نزد اردشیر آمد و آنچه را که از اخترشناسان شنیده بود برایش بازگوکرد و سپس دو اسب آماده کردند و شبانه گریختند و اردوان آنان را تعقیب کرد ولی به آنان نرسید و اردشیر به دریا رسید و با زورق به جای دیگر گریخت و در آنجا سپاهی گرد آورد و آماده رزم با حاکم پارس شد و او را شکست داد و پس از آن به جنگ اردوان رفت و پس از چهل روز نبرد او را شکست داد و اردوان را اسیر کرد و کشت و سپس به جنگ کردان شاه مادی رفت و امّا شکست خورد و در همین هنگام مهرک از فرصت استفاده کرد و گنج‌های او را چپاول نمود و اردشیر به جهرم تاخت و مهرک و خاندانش را نابود کرد و روزی که از شکارگاه بازگشته بود همسرش می‌خواست به او زهر دهد و شاه فرمود او را بکشند و وزیرش چون دانست باردار است فرمان را اجرا نکرد و پس از چندی دختر اردوان پسری زایید که نامش را شاپور گذاشتند و هفت سال گذشت و روزی وزیر به بارگاه آمد و دید شاه اندوهگین است و سبب را پرسید و اظهار داشت جانشینی ندارم و وزیر زنهار خواست و او را به داشتن فرزند مژده داد و اردشیر همینکه شاپور را دید او را در آغوش گرفت و سپاس یزدان را به جای آورد و پس از آن کشور ناآرام شد و اردشیر با دشمنان به جنگ پرداخت و آنگاه فرستاده‌ای نزد کید هندی روانه کرد تا وضع کشور و آینده شهریاری را پیشگویی کند و کید گفت زمانی ایران آرام می‌شود که خاندان شهریار با خانوادهٔ مهرک نوشزاد وصلت کند و اردشیر گفت دشمن را در خانه‌ام هرگز نخواهم پذیرفت و اتفاقاً در همین دم شاپور با دختر مهرک نوشزاد ازدواج کرد بدون اینکه اردشیر آگاهی داشته باشد وکشور هم آرام شد و اردشیر پس از اطلاع از این ازدواج سخنان کید هندی را تایید کرد و اردشیر در هفتاد و هشت سالگی درگذشت. بنا به مدارک تاریخی ساسانیان کُرد بوده‌اند زیرا در سرزمین پارس طوایف گوناگون کُرد می‌زیستند و یکی از این طوایف طایفهٔ بازرنگی بود و ظهور اردشیر بابکان در زمانی بود که شهر استخر را یکی از سران طایفهٔ بازرنگی موسوم به گوچهر در دست داشت و ساسان که مردی از نجبا در شهر اِستخر بود زنی از خاندانی بازرنگی به نام رام‌شت گرفت و از او پاپک به دنیا آمد که از او اردشیر زاده شد. بنابراین اردشیر از

طایفهٔ شبانکاره کُرد و مادرش از طایفهٔ بازرنگی است یعنی هم پدر و هم مادر اردشیر کُردند.

مراجع: شاهنامهٔ کردی خطی، تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی.

**اردشیر پسر شیرویه**: بنا به روایت شاهنامه کُردی، پس از شیرویه پسرش اردشیر بر تخت شهریاری ایران نشست و گراز که سپه‌سالاری ایران و نگهبانی مرزروم را داشت و از اواخر دوران خسرو پرویز سرکش شده بود، شهریاری اردشیر را گردن ننهاد و بزرگان و سران کشور را بر علیه او برانگیخت و اردشیر پس از شش ماه پادشاهی در مجلس به قتل رسید.

بنا به اسناد تاریخی اردشیر سوم پسر شیرویه به سال ۶۲۹ میلادی بر تخت شهریاری تکیه زد ولی شهربراز سردار ایرانی که در آن زمان بر متصرفات ایران در روم یعنی در شام و مصر و آسیای صغیر حکومت می‌کرد به فکر سلطنت افتاد و برای اینکه پشتیبانی نیرومند داشته باشد حاضر شد با واگذاری همهٔ آن مستملکات به روم سپاه کمکی به او بدهد و سپاه روم به آسانی همهٔ مناطق ایران را تصرف کردند و شهر براز وارد پایتخت شد و به پشتیبانی سپاهیان رومی سلطنت اردشیر سوم را به سال ۶۲۹ میلادی پایان داد و خود چند ماه به حکومت نشست.



**اردشیر پسر اورمزد**: بنا به روایت شاهنامه اردشیر پسر اورمزد است و او یک سال پیش از مرگ برادرش شاپور ذوالاکتاف بر اورنگ شهریاری ایران نشست به شرطی که پس از

بزرگ شدن فرزند خردسالش شاپور تاج و تخت را به او واگذار کند و اردشیر در پیشگاه موبدان این را پذیرفت و بر اریکهٔ قدرت نشست و به داد و دادگری پرداخت و به خاطر دادگریش او را اردشیر نیکوکار نامیدند و پس از ده سال فرمانروایی برابر پیمانی که با برادرش بسته بود تاج و تخت را به برادرزاده‌اش شاپور سپرد.

بنا به مدارک تاریخی اردشیر دوم پس از درگذشت برادرش به سال ۳۷۹ میلادی بر تخت نشست و او برخلاف برادرش مردی آرام و آشتی‌خواه بود و آرزو داشت شهریاری خود را در آرامش بسر برد و او شهریاری نیکوکار و دادگستر بود و دستور داد از کسی مالیات نگیرند و خود شخصاً به دادرسی مردم پرداخت و مهمترین رویدادی که در زمان او روی داد جنگی بود با هپتالیان و کشمکشی با رومیان که بر سر مسئله ارمنستان بود که نتیجه‌ای نداد و بزرگان دولت و موبدان می‌خواستند در امور دخالت کنند و او در مقابلشان ایستادگی کرد و سرانجام بر علیه او شوریدند و به سال ۳۸۲ میلادی او را خلع نمودند و پسر شاپور ذوالاکتاف که شاپور نام داشت بر تخت نشاند.



**اردلان ardalân** : یکی از طوایف کرد است و از نسل قباد اردل هستند و عده‌ای از مورخین کرد نوشته‌اند که قباد اردل نوهٔ خسرو نام آسیابان است که به کمک ابومسلم خراسانی بر کردستان مستولی شده است و سپس شهرزور و سایر شهرهای کردنشین را تصرف است و عده‌ای از امرای اردلان سال‌ها بر کردستان حکومت کردند و گروهی از علما و شعرا و ادبای کرد منسوب به این خاندان‌اند. اردلان در کردی به معنای آسیابان است. این طایفه اکنون در سنندج و روستاهای اطراف پراکنده‌اند.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی و تاریخ کردستان تألیف آیة الله مردوخ ـ تهران ۱۳۲۴.

**ارزروم:** یکی از شهرهای کردستان ترکیه است که سر راه نجد ایران به آسیای صغیر قرارگرفته و چهارصد هزار تن جمعیت دارد و شهری صنعتی و تجارتی است و روس‌ها آن را در سال‌های ۱۸۲۸ و ۱۸۷۸ و ۱۹۱۶ میلادی اشغال کردند و این نام را به صورت ارض‌روم هم نویسند اما درست نیست.

مراجع: قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی.

**ارومیه urûmiya :** یا ورمی wurmê نام دریاچه‌ای است که در شرق شهر ارومیه و در آذربایجان غربی واقع است و طول آن ۱۳۰کیلومتر و عرض آن ۵۰کیلومتر و ژرفای آن ۶ متر و مساحت آن ۳۵ هزار کیلومترمربع است و کف دریاچه ۱۲۰۰ متر از سطح دریا بلندتر است و چون آب آن شور است از این‌رو فاقد ماهی و دیگر موجودات زنده است و از این دریاچه نمک بلوری مانند توتیا استخراج می‌شود و در ساحل شرقی آن چشمه‌هایی وجود دارد که آب آنها در مجاورت با هوا به سنگ تبدیل می‌شود و نیز چشمه‌های دیگری در آنجا یافت می‌شود که از آنها آب تلخ و ترش و شور بیرون می‌آید و به دریاچه می‌ریزد. یاقوت حموی گوید: شهر ارومیه از اقلیم چهارم است و شهری است بزرگ و مردم آن کردند و بر کنار دریاچه‌ای افتاده و باغستان فراوان دارد و از میوه‌هایش انگور خلوقی و امرود پیغمبری و آلوی زرد به غایت خوب است و بدین سبب تبارزه اگر صاحب حسنی را با لباس ناسزا یابند گویند: انگور خلوقی بچه در سبد اندرین. یعنی انگور خلوقی است در سبد دریده. در مرآت البلدان آمده است که در قدیم این شهر را طبارما می‌خواندند و در غرب تبریز واقع است و مدارس ارومیه بسیار و توتون آن بهترین توتون ایران است.ابن‌حوقل دربارهٔ این شهر می‌گوید: پس از مراغه شهر ارومیه بزرگترین شهرها است و باصفا و دارای درختان مو و آب‌هایی است که در شهر و روستا و آبادی‌ها جاری است و تجارت آن رایج و غلات آن فراوان است و مردم آن کُرداند.

مراجع: نزهة القلوب تألیف حمدالله مستوفی ـ لیدن ۱۹۱۳ و سفرنامهٔ ابن حوقل ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ـ تهران ۱۳۶۶ و معجم البلدان تألیف یاقوت حموی.

**اژی‌دهاک مادی:** اژی‌دهاک یا آستیاگ فرزند هووخشتر در سال ۵۸۴ قبل از میلاد به

سلطنت ماد رسید و متأسفانه بیشتر اوقات خود را به خوشگذرانی و باده‌گساری و شکار می‌گذرانید و چون در زمان وی جنگی روی نداد لشکریان او تنبل و تن‌پرور شدند و در این هنگام کورش و نوه‌اش که فرزند دخترش ماندانا بود در سرزمین پارس برخاست و به جنگ اژی‌دهاک آمد و آرپاک وزیرش هم به او خیانت کرد و با سپاهیانش به سوی کورش رفت و سرانجام به سال ۵۵۰ قبل از میلاد کشور ماد را منقرض کرد.
مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا و کرد و از روزگاران کهن تا پیدایش اسلام (ماد) در مهنامهٔ هوخت ۱۳۵۳.

**اژی گوران:** اژی‌ابن عبدالله‌بیگ گوران ملقب به اژی در سال ۱۳۵۶ هجری در دیه عبابیلی از توابع حلبجه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در عبابیلی و حلبجه و سلیمانیه و اربیل به اتمام رساند و سپس شعر گفتن را آغاز کرد و مطالبی هم دربارهٔ فرهنگ و زبان‌کردی در مجلات به طبع رساند و تاکنون چندین منظومهٔ او به طبع رسیده.
مراجع: که شکۆڵی گیو ـ گیوموکریانی.

**استاد میکائیل زنانی:** استاد میکائیل‌ابن محمد زنانی به سال ۱۱۴۵ هجری در قریهٔ زنان از توابع سنندج به دنیا آمد و در کودکی به فراگرفتن لغت و ادب پرداخت و سپس عازم سنندج شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد و او دائم به تلاوت قرآن مشغول بود و عاقبت در خانقاه زنان منزوی شد و تمام ثروت و تمول خود را وقف فقرا کرد و عاقبت به سال ۱۲۰۳ هجری فوت کرد. وی در فقه و ادب استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاشا هەر کە سێ بێ‌وەفاو بەین بۆ      گیرۆدەی دەست ئیمام حوسەین بۆ

یعنی:

خدایا هر کسی که بی‌وفا باشد، گرفتار دست امام حسین (ع) گردد.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اسحاق طوار:** اسحاق‌ابن علی ملقب به طوار که از علما و شعرای قرن هشتم هجری

است، در شهرزور متولد شد و برای تحصیل علوم به بغداد و موصل و دینور سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و حدیث و حکمت و فنون ادب را آموخت و سپس به ده شیخان رفت و از حضور سلطان اسحاق به کسب فیض پرداخت و پس از آن مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۸۳ هجری وفات یافت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

جام کەی نەزنان ئەدەست یەکتا　　مەنمانی رەوشەن نە حوضوور شا

ئاومان واردەن ئاوێ گەوارا　　هەرکەس نەنوشا حەق لێش رەنجیا

یعنی:

من جامم و سرمست از بادهٔ توحیدم و ما آبی گوارا نوشیده‌ایم و هر کس از آن ننوشید حق از او رنجید.

مراجع: سرانجام خطی، یادداشت اعلادین، دورهٔ چهلتن خطی.

**اسحاق موصلی**: اسحاق بن ابراهیم کردی در سال ۱۵۰ هجری در موصل متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس با پدرش به بغداد رفت و در آنجا منطق و ادب را فراگرفت و موسیقی را هم از پدرش و منصور زلزل یادگرفت و چون مورد توجه هارون‌الرشید عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هجری) قرارگرفت ملازم مخصوص او شد و چنان‌که گویند ثروتی هنگفت یافت و صاحب کتاب اغانی وی را مبتکر آهنگ‌های بعد از اسلام می‌شناسد و به دریا تشبیه کرده و او را در موسیقی صاحب سبکی خاص دانسته است و گویند اسحاق اوزان موسیقی را تحت نظم و ترتیب مخصوص آورده و در این باره هم کتابی تألیف کرده است و او از کیفیت فواصل و پرده‌های موسیقی آگاه بوده و آهنگ‌های دشوار موسیقی را با عود می‌نواخته و این دلیل بر مهارت او در موسیقی است. وی سرانجام به سال ۲۳۵ هجری در بغداد درگذشت. او شاگردان زیادی تربیت کرد که یکی از آنها زریاب موصلی است.

مراجع: تاریخ موسیقی کرد نوشتهٔ نگارنده.

**اسدالدین زرین دست هکاری**: اسدالدین زرین دست‌بن گلابی در سال ۸۷۳ هجری

به حکومت رسید و او مردی با همت و عادل و بخشنده بود و در شرفنامه آمده است که وی از نبیرگان فرمانروایان هکاری است که در جوانی به مصر رفت و به دربار چرکس‌ها راه یافت و پس از مدتی سپهسالار شد و در جنگی یکی از دست‌هایش قطع شد و به خاطر علاقهٔ شدیدی که به او داشتِند دستی از زر برایش درست کردند و به همین علت به نام زرین دست شهرت یافت و در این دم امیر حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ هجری) که تازه به قدرت رسیده بود و به احکام کردستان بنای مخالفت گذاشت و عرب شاه‌بیگ ترکمان را با قوایی مأمور تسخیر هکاری کرد و پس از جنگی سخت آنجا را تصرف کرد و ادارهٔ آنجا را به دنبلی‌ها سپرد تا این که عده‌ای از بازرگانان آسوری که در هکاری می‌زیستند راهی مصر شدند و شجاعت و مردانگی اسدالدین را شنیدند و از او خواستند به هکاری بازگردد و زمام امور را به دست بگیرد و او نیز پذیرفت و به اتفاق گروهی از جوانان مبارز هکاری وارد قلعه شد و پس از جنگی سخت آنجا را فتح کرد و چون این پیروزی در روز شنبه به وقوع پیوست خاندان او را خاندان شنبو گفتند زیرا در زبان کردی به شنبه، شنبو šanbû گویند و از آن تاریخ اسدالدین حکومت هکاری را به دست گرفت و با مردم با داد و عدل رفتار کرد تا به سال ۸۸۷ هجری وفات یافت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**اسدالدین سلیمان هذبانی**: اسدالدین سلیمان‌ابن داودابن عمادالدین‌ابن امیر الکبیر عزالدین هذبانی موسکی در قرن هشتم هجری می‌زیسته. پدرش از امرای خاص ملک اشرف‌ابن ملک عادل ایوبی و جدش امیر عزالدین موسکی پسر خال صلاح‌الدین ایوبی بوده، وی نیز امیری با فضل و ادیب و شاعر بوده و به سال ۷۶۷ هجری درگذشته است. از او دیوانی شعر به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| **ماالحُبّ اِلا لوعةٌ وَ غَرام** | **فحَذار أن یشنیک عَنهُ مَلام** |
| **العشقُ لِلعشاق نارُ حَرُّها** | **برَد علی اَکباد هم وَ سَلام** |

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**اسدالدین شیرکوه روادی**: اسدالدین شیرکوه ملقب به ملک منصورابن شادی روادی عم سلطان صلاح‌الدین ایوبی از تکریت عازم موصل شد و مدتی در دستگاه عمادالدین

زنگی صاحب منصب گردید و چون لیاقت خود را در جنگ‌ها نشان داد بیش از سایر امراء مورد توجه قرار گرفت و به فرماندهی کل قوا تعیین شد و در جنگ‌های صلیبی عازم تسخیر شام شد و در سال ۵۵۹ هجری که جنگ‌های بلیس رخ داد شجاعت خود را به اثبات رساند و پس از آن مصر را نیز تصرف کرد و صلیبی‌ها را شکست سختی داد و سرانجام به سال ۵۶۴ هجری در قاهره درگذشت و بنا به وصیت خودش جنازهٔ او را در بقیع در مدینه به خاک سپردند و او پسری داشت به نام ناصرالدین محمد ملقب به ملک قاهر که بسیار شجاع بود.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و الروختین فی اخبار الدولتین تألیف مقدسی ـ قاهره ۱۲۸۷ هجری، و مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب تألیف ابن الکازرونی ـ قاهره ۱۹۵۷.

**اسدالدین هکاری**: اسدالدین ملقب به زرین دست به علت شورش‌های مردم به مصر هجرت کرد و مدتی در خدمت چرکس بود و به مقام شامخی دست یافت و در جنگی دستش قطع شد و پادشاه دستور داد دستی زرین برای او ساختند و به همین علت به زرین دست ملقب شد و چون سرزمین هکاری در اختیار دنبلی‌ها قرارگرفته بود از این‌رو عده‌ای از امیراسدالدین خواستند که بیاید و آن دیار را از دنبلی‌ها را بگیرد و خود حاکم شود. اسدالدین با عده‌ای از یاران خود به شهر حمله نمود و آنجا را تصرف کرد و زمام امور را به دست گرفت.

مراجع: شرفنامه امیر شرف خان بدلیسی.

**اسدالله‌بیگ اسیر**: اسدالله‌بیگ‌ابن نجف قلی خان اردلان متخلص به اسیر که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا در نزد دانشمندان و علما به کسب علم پرداخت و در زبان و ادبیات عرب مهارت یافت و در جوانی به سال ۱۲۶۲ هجری جهان را وداع گفت. بنا به گفتهٔ رونق وی دیوانی در حدود دو هزار بیت داشته که متأسفانه اثری از آن نیست. از اوست:

**شیرین دهنی ز بسکه بیداد کند — در شهر مرا شهره چو فرهاد کند**
**تدبیر ز شاپور خرد جستم گفت: — این قید مگر خسروت آزاد کند**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی

**اسدالله زنگنه:** اسدالله خان‌ابن حسین قلی خان زنگنه در سال ۱۲۶۴ هجری در کرمانشاه تولد یافت، وی علوم مقدماتی را که صرف و نحو و لغت باشد در همان جا آموخت و چون اندیشهٔ فقه داشت در خدمت حاج شیخ محمد حسن کرمانشاهی کسب فیض کرد و اجازه گرفت و پس از آن به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۲۸ درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و عبد علی تخلص کرد و دیوان او هنوز به چاپ نرسیده. از اوست:

**ای اسیر تصورات و خیال — چند گردی به گرد این وسواس**
**چند باشی زخویشتن غافل — کی شناسی تو ناس از نَسناس**
**قدمی نه برون از این ظلمت — تا بدانی ز حق که را است لباس؟**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**اسعدابن عبدالله حیدری:** اسعدابن عبدالله حیدری که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، مبادی علوم را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت علماء فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و سپس به بغداد رهسپار شد و در آنجا به تدریس و افاده مشغول شد و سرانجام به سال ۱۲۵۰ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: حاشیه‌ای بر تحفهٔ ابن حجر، حاشیه‌ای بر حاشیه عبد الحکیم بر حاشیه خیالی بر شرح عقاید نَسفی، حاشیه ای بر حاشیهٔ لقانی بر شرح مصری بر حاشیهٔ تفتازانی، حاشیه‌ای بر حاشیهٔ قره‌باغی در منطق، حاشیه‌ای بر حاشیه طحطاوی بر در مختار.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**اسعد محوی:** اسعدابن ملاخالق‌ابن شیخ محمد محوی در سال ۱۳۱۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی در مسجد خواجه افندی در خدمت عالمان دین سرگرم فراگرفتن صرف و نحو و قرآن کریم و حکمت شد و پس از آن در خدمت ملاحسین پیکَنی و شیخ بابا علی منطق و فقه را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به تدریس و وعظ و ارشاد مردم سرگرم شد. وی در فقه و فنون ادب تبحر کامل دارد، علاوه بر دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است، سه اثر دیگر به ناهای: عقائد

الرحمانیه، تحسین البیانیة، شرح علی العقائد الرحمانیه دارد که هنوز به طبع نرسیده. از اوست:

به ردو دارای شاخه‌کانت ئه‌ی وه‌طه‌ن گولزارمه
بێ نه سیمت ته ن له جان، جان له ته ن بێزارمه
بۆ ئه سیری تۆیه دایم داد و گریه و زارئه
خوێنی بێ تاوانی لاوت باعثی ئازارمه

یعنی:

سنگ و درخت کوه‌هایت ای وطن گلزار من است، بدون نسیمت از جان و تن خود بیزارم، و جان تن اسیر تو است و من هم همیشه برایت گریه و زاری می‌کنم. خون جوانان بی‌گناهت باعث آزارم می‌شود.

مراجع: دیوانی ئه‌سعه‌د مه‌حوی سلێمانی ۱۹۷۰.

**اسعد نقشبندی:** شیخ اسعدابن شیخ محمد نقشبندی در سال ۱۲۵۴ هجری در اربیل متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و در جوانی عازم استانبول شد و به خدمت سلطان عبدالحمید عثمانی رسید و در آنجا به مقامهای والایی رسید و سپس به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی دوباره به استانبول رفت و با عده‌ای از یارانش با مصطفی کمال به مبارزه پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۵۰ هجری در نود و شش سالگی اعدام شد. وی در نظم و نثر تبحر داشت و از او کتاب‌هایی به نام: المکتوبات الاسعدیه، الرسالة الاسعدیه، کنزالعرفان فی الحدیث، رسالة التوحید، شرح‌النصوص، دیوان الشعر به طبع رسیده. از اوست:

ئه‌ی دڵ سه رگه شته تا که‌ی طالبی دونیا ده بی
روو ڕه شی ده‌رگه‌هی حه‌ق بێچاره و ریسوا ده‌ی

یعنی:

ای دل سرگشتگی تا کی که طالب دنیا هستی، رو سیَاه درگاه خداوندی و بیچاره و رسوا می‌شوی.

مراجع: که شکۆڵی گیو.

**اسکندربیگ پالنگانی:** اسکندربیگ که به جای پدر امیر نافذالفرمان پالنگان گردید پس

از فوت پدرش عازم قزوین شد و به خدمت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) رفت و شاه نیز فرمان امیر الامرائی پالنگان را برای او صادر کرد و پس از استقرار به آبادی شهر و روستاها پرداخت و داد و انصاف را از دست نداد و چون شاه تهماسب در سال ۹۸۴ هجری درگذشت و فرزند شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ هجری) به جای او نشست، اسکندربیگ به خدمت اَو هم رسید و از جانب شاه اعزاز و احترام بسیار یافت و بدینسان به مدت بیست سال با اقتدار کامل حکمرانی کرد و سرانجام به سال ۹۸۴ هجری درگذشت و پس از مرگ او سولاغ حسین تکلو که حاکم دینور بود بر پالنگان تاخت و آنجا را تصرف کرد و در سال ۹۸۵ هجری چون شاه اسماعیل دوم فوت کرد هرج و مرج منطقه را فراگرفت و محمود پاشای شهرزوری با لشکر گران پالنگان را به تصرف خود در آورد و از آن پس این دیار در تصرف بیگانگان درآمد.
مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**اسکندر سلطان اختیارالدینی**: اسکندر سلطان به سال ۱۰۱۸ هجری بنا به فرمان شاه عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) به امارت بانه منصوب شد و او در فتح ایروان مورد تحسین شاه قرارگرفت و اما وی اندیشه‌های فراوانی برای توسعه قدرت و نفوذ اختیارالدینی‌ها در سر داشت و قصد داشت به قلمرو خود بیفزاید از این‌رو سپاهی فراهم آورد و از شاه سرپیچی کرد و این خبر چون به شاه رسید لشکری برای سرکوبی او به بانه گسیل داشت و اسکندر سلطان ناچار فرارکرد و در نتیجه بسیاری از اهالی بانه به دست جلادان شاه به قتل رسیدند و اموالشان به غارت رفت ولی اسکندربیگ پس از چندی به بانه بازگشت و تا سال ۱۲۰۱ هجری حکومت را در دست داشت اما دژخیمان شاه برای بار دوم به بانه حمله کردند و مردم را قلع و قمع نمودند و دیگر از اسکندر سلطان اطلاعی در دست نداریم. اسکندربیگ ترکمان در کتاب عالم آرای عباسی می‌نویسد: اسکندر سلطان که از اکراد و عشیرت بانه است با یک پسرش به درگاه معلی شاهی آمده و بعد از فتح ایروان مورد شفقت گشته الکا بانه که از توابع مراغه است بعد از فتح ایروان به او تفویض یافت و چنانچه شیوه نفاق و بدنهادی اکراد است آثار خلاف و عصیان به ظهور آمد و در این وقت آتش غضب شاهانه در باره اکراد شعله‌ور بود و سارو سلطان با فوجی از مبارزان جنود متوجه آن گروه مخذول گشت و اکراد بانه بعد از ستیز و

آویز از مقاومت عاجز آمده و روی به گریز آوردند و سلطان قلعه اسکندر را بـه دست آورده تا قریب به هفتصد نفر از آن قوم تبه روزگار به دیار عدم فرستاد و بقیة السیف آواره دیار ادبار شدند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**اسکندر سلطان اورامی**: پس از کشته شدن محمد یوسف سلطان، امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰ هجری) اسکندر سلطان اورامی را به سال ۱۲۲۳ هجری به حکـومت اورامان نشاند و پس از آن از هانی گرمله به نوسود رفت و دید خالی از سکنه است و معلوم شد که خانه‌بیگ و عمربیگ مردم نوسود را بـه زهـاب کـوچانده‌انـد و اسکـندر سلطان داییش ابراهیم‌بیگ را مأمور آبـادانـی نـوسود کـرد و پس از مـدتی خـانه‌بیگ و عمربیگ بر ابراهیم‌بیگ شبیخون زدند و او را کشتند و اسکندر سلطان چون از این امر اگاهی یافت با سپاهی راهی زهاب شد و خانه‌بیگ و عمربیگ را به قتل رساند و اهالی را به نوسود باز گرداند و پس از مدتی فردی را به نام علی هاجیار مأمور قتل منوچهربیگ کرد او نیز منوچهربیگ را به قتل رساند و بستگان منوچهربیگ به خدمت امان‌الله خان اردلان رسیدند و مدعی خون منوچهربیگ شـدند و امـان‌الـله خـان از اسکـندرسلطان خواست که قاتل منوچهربیگ را تحویل دهد و او نپذیرفت و یاغی شد و سر به شورش برداشت و سپس از ترس جانش به سال ۱۲۳۲ هجری به شهروزگریخت و پس از مدتی علی هاجیار راگرفتند و او را در شهر سنندج قصاص کردند و چندی بعد اسکندرسلطان را هم کشتند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان تألیف نگارنده.

**اسماء بنت احمد**: اسماء دختر احمد هکاری در سال ۷۱۵ هجری در هکاری تـولد یافت و در کودکی مبادی علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن نزد احمدابن ادریس حموی حدیث استماع کرد و پس از آن به قاهره رهسپار شد و در آنجا به روایت حدیث پرداخت و همان جا بدرود حیات گفت.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**اسماعیل آقا سمکو شکاک**: اسماعیل آقابن محمد آقا پس از کشته شدن برادرش در

تبریز قیام کرد و درصدد انتقام او برآمد و قیام اسماعیل آقا دولت قاجار را به تزلزل انداخت و او در آغاز به ارومیه تاخت و دولت عده‌ای را مأمور قتل او کرد که همگی به دست اسماعیل آقا کشته شدند و سمکو پس از مدتی بیشتر نواحی آذربایجان غربی از سواحل شرقی دریاچه ارومیه تا مرز ترکیه را به تصرف خود درآورد و وقوع کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی توسط رضاخان میرپنج در تصمیم او تزلزلی ایجاد نکرد و پس از آن با دو هزار سوار به مهاباد حمله برد و آنجا را گرفت و سپس ارومیه را نیز تصرف کرد و رضاخان قشونی مرکب از دو هزار چریک برای دفع او فرستاد و جنگ در محلی به نام تەسوج درگرفت و اسماعیل آقا این قشون را در هم شکست ولی پس از مدتی دولت قوایی دیگر برای سرکوبی او اعزام داشت و ارومیه و مهاباد را گرفت و اسماعیل آقا به سال ۱۳۰۱ شمسی خود رابه طرف اربیل رساند و در این هنگام زنش کشته شد و حتی پسر ده ساله‌اش راکور کردند و وی سپس خود را به خدمت شیخ محمود برزنجی رساند و از آنجا نیز به ترکیه رفت و سرانجام به وسیلهٔ سرلشکر تهماسبی از دولت ایران امان نامه گرفت و به ایران بازگشت و به سال ۱۳۵۰ هجری به دستور رضا شاه پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱ هجری) جلاد به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان تألیف نگارنده.

**اسماعیل‌ابن ابراهیم حیدری**: اسماعیل‌ابن ابراهیم حیدری از علمای قرن سیزدهم هجری است و او از نوابغ زمان خود بود و در فقه و تفسیر و حکمت و هیئت تبحر داشت و در این‌باره تألیفات زیادی دارد از جمله: حاشیه‌ای بر شرح عضدیه قوسچی، حاشیه‌ای بر قره‌داغی، شرحی بر رساله اسطرلاب.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**اسماعیل‌ابن قاسم ملازگردی**: اسماعیل‌ابن قاسم‌ابن عبدون در سال ۲۸۸ هجری در ملازگرد متولد شد و مبادی علوم را همان جا فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت علما فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به سال ۳۲۸ هجری به مغرب رفت و در آنجا به تدریس و تألیف سرگرم شد و در سال ۳۵۶ هجری در قسطنطنیه بدرود حیات گفت. وی در فقه و فنون ادب استاد بود و از او تألیفاتی بجا مانده از جمله:

امالی القالی، المقصور و الممدود و المهموز.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**اسماعیل بایزیدی**: اسماعیل‌ابن محمد در سال ۱۰۷۰ هجری در بایزید متولد شد و علوم مقدماتی را درکودکی آموخت و سپس به بدلیس رفت و در خدمت عالمان دین فقه و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۲۵ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. فرهنگی هم به کردی و عربی به نام گلعذار نوشته که تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ ـ تهران القضیة الکردیه ـ تألیف بله‌چ ، شیرکوه ـ مصر ۱۹۳۰.

**اسماعیل‌بیگ جاندار**: اسماعیل‌بیگ‌بن سلطان‌ابراهیم جاندار به سال ۸۴۷ هجری به امارت موروثی خود رسید و پس از مدتی عثمانی‌ها نیروگرفتند و قسطمونی را تصرف کردند و به قزل‌احمد نامی سپردند و پس از چندی اسماعیل‌بیگ را عزل کردند تا اینکه به سال ۸۶۶ هجری بدرود حیات گفت و با مرگ او امارت جاندار منقرض شد.

**اسماعیل‌پاشا بابانی**: اسماعیل پاشاابن بابان که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است. در سال ۱۳۳۹ هجری درگذشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: ایضاح المکنون، هدیة العارفین است که هر دو اثرش به چاپ رسیده است.
مراجع: کشف الظنون حاجی خلیفه و الاعلام تألیف خیرالدینِ زرکلی.

**اسماعیل‌پاشا بهدینانی**: اسماعیل‌پاشابن بهرام پاشا پس از فوت پدرش به سال ۱۱۸۱ هجری به حکومت رسید و در آغاز اطاعت خود را به سلطان مصطفی سوم عثمانی (۱۱۷۱-۱۱۸۷ هجری) ابراز داشت و او فرمان حکومت عمادیه را به نام او صادر کرد و هدایایی برای او فرستاد و پس از مدتی مورد تعرض برادرانش قرار گرفت اما پس از زد و

خوردهایی سرانجام پیروز شد و سپس به تجهیز سپاهیانش پرداخت و عاقبت به سال ۱۲۱۳ هجری درگذشت.

**اسماعیل‌پاشا دوم بهدینانی**: اسماعیل‌پاشابن قبادبیگ سوم در سال ۱۲۱۹ هجری به حکومت رسید و او مردی دلیر و شجاع و بی‌پروا بود و در آغاز به جمع‌آوری نیرو پرداخت و به قلعهٔ عقره و نواحی دیگر عمادیه حمله برد و آنجا را تصرف کرد و سپس سپاه منظمی تشکیل داد و به جاهای دیگر حمله کرد و چون دولت عثمانی آگاهی یافت به سال ۱۲۵۴ هجری محمد پاشا حاکم موصل را برای سرکوبی وی مأمور کرد و محمد پاشا با نیرویی عظیم به عمادیه حمله کرد و پس از زد و خورد سختی عمادیه را تصرف کرد اما اسماعیل پاشا فرار کرد و به یکی از دژهای دور دست در شمال شرقی عمادیه پناه برد و حاکم موصل ناچار به موصل مراجعت کرد و پس از مدتی اسماعیل پاشا مخفیانه با رؤسای طوایف عمادیه مکاتبه کرد و آنان را برای جنگی سخت تحریک کرد و به سال ۱۲۵۸ هجری به عمادیه بازگشت و چون این خبر به حاکم موصل رسید او با نیرویی به عمادیه آمد و اسماعیل پاشا با نیروی خود با او به مقابله پرداخت و جنگ سختی درگرفت و سرانجام لشکریان اسماعیل پاشا پیروز شدند و محمدپاشا عقب‌نشینی کرد اما حکومت او دوامی نیافت و سلطان عثمانی، مصطفی رشید پاشا صدراعظم عثمانی را با سپاهی گران به سرکوبی او فرستاد و اسماعیل‌پاشا در برابر سپاه عثمانی تاب مقاومت نیاورده شکست خورد و دستگیر شد و صدراعظم او را به بغداد فرستاد و در آنجا زندانی کرد و در زندان به سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت و با مرگ او سلسله فرمانروایان عمادیه منقرض شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**اسماعیل حُزنی**: اسماعیل‌ابن درویش آقا معروف به ملاقوجه به سال ۱۲۶۱ هجری در قلعهٔ اربیل متولد شده و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت حاج عمر افندی آموخته و پس از آن در خدمت ملا گچکه و ملا ابراهیم دوغرمه‌چی قرآن‌کریم و منطق و فقه را فراگرفته و پس از آن به کشت و زرع پرداخته و سرانجام به سال ۱۳۳۷ هجری درگذشته است. وی از شاعران کرد است و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات به

زبان‌های فارسی و کردی و ترکی است گواه پایهٔ دانش اوست.
مراجع: مجله شماره ۱۸ رامان.

**اسماعیل حقی سیاوش**: اسماعیل‌ابن علی رسول به سال ۱۳۱۴ هجری در شهر موصل متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در مدرسهٔ رشدیه عسکری در سلیمانیه سرگرم تحصیل شد و سپس عازم بغداد و استانبول شد و در آنجا دانشکدهٔ افسری را به اتمام رساند و افسر شد و پس از مدتی در جنگ بالکان و یونان شرکت کرد و در سال ۱۹۱۳ در سالونیک اسیر شد و پس از آزاد شدن به استانبول بازگشت و در هنگام نهضت شیخ محمود به صف آزادی‌خواهان پیوست و پس از دستگیری شیخ محمود فرار کرد و پس از آن مدتی ملا شد و آنگاه به تدریس پرداخت و در سال ۱۳۹۲ هجری بدرود حیات گفت و در گورستان گردسیوان دفن شد. وی از نویسندگان کرد است و به زبان‌های کردی و عربی و ترکی و فارسی و انگلیسی آشنایی داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: پڕپووچی‌پیشینان، قسه‌ی پیشینان.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اسماعیل سلطان اختیارالدینی**: اسماعیل سلطان‌بن اسکندر سلطان به سال ۱۰۲۱ هجری بنا به فرمان خان احمد خان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۶۴ هجری) به حکومت بانه رسید و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و قلعه‌ها را مستحکم کرد و با همه مردم به رأفت و مهربانی رفتار کرد و به فقرا و مستمندان کمک کرد و او چون مردی صلح‌طلب و آرامش‌دوست بود در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۷۷ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام احمد سلطان که بسیار شجاع بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**اسماعیل عزیری**: یکی از طوایف کرد است که در سال ۱۲۲۰ هجری در زمان فتحعلی شاه قاجار به کمک و راهنمایی میرزااحمد خان کردستانی از حوالی بغداد به روستای ویهج از محال اسفندآباد سنندج مهاجرت کرده‌اند و در دورهٔ محمد شاه قاجار قریب چهارصد خانوار از آنها به میان طایفهٔ جاف رفته‌اند و سپس عده‌ای از آنان به گروس و

افشار کوچیدند و در آنجا متوطن شدند و اکنون در دوکان و توقمان و سورداش و روستاهای افشار و گروس و حوالی سنندج سکونت دارند و چون آنان از اولاد و احفاد اسماعیل‌ابن عزیر بوده‌اند از این‌رو به اسماعیل عزیری معروف شده‌اند.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف مردوخ و کورد و کوردستان تألیف: محمدامین زکی و نسخهٔ خطی طوایف کرد که در سال ۱۳۰۳ نوَشته شده‌است.

**اسماعیل کرمانج**: اسماعیل توکلی متخلص به کرمانج در سال ۱۳۴۸ هجری در بانه متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا به پایان رساند و سپس به کسب علم پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۹ هجری در حادثه رانندگی جان به جان آفرین سپرد. وی در شعر و ادب مهارت داشت در سرودن شعر کردی و فارسی ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

لە گـە ڵ ئـێوەمە ئـەی هـۆنەرانـی وڵات
باسی دڵدار و دڵبەر چیە بۆ دوایی نە هات؟
هە مووده فتەرتان پڕە، لەم باسە باس کراوە
لەم باسەوە بن ئیتر قەڵەم مەبەن بـۆدەوات

یعنی:
ای شاعران وطن! با شما هستم. این همه بحث از دلدار و دلبر و عشق و عاشقی به خاطر چیست؟ چرا این بحث را خاتمه نمی‌دهید؟ همهٔ اشعارش شامل این بحث است و بس کنید و کمی هم در بارهٔ وطن بیندیشید.
مراجع: جغرافیا و تاریخ بانه تألیف محمد رئوف توکلی ـ تهران ۱۳۶۳.

**اسماعیل مرزی**: اسماعیل‌ابن حسن ملقب به مرزی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت. وی در علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار بود و در فنون ادب و حکمت مهارت داشت و بیشتر عمر خودش را در تدریس و ارشاد مردم به سر برد و به سال ۷۷۸ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەز کلیلەنان جە چەرخ و ئەرزی — دزاوە رمانەن چەمەی بێ هەرزی
ئاومان واردەن مایەی گرد وەرزی — هە ر کەس نەنۆشا نەوانا دەرزی

یعنی:

من در این زمین کلیدم و ده دزاور بسان چشمه‌ای صاف و گوارا است و ما آبی نوشیده‌ایم که مایهٔ هر کشت و زرعی است و هر کس از آن ننوشید درس نخواند و دانشی نیاموخت.

مراجع: دورهٔ چهلتن، یادداشت اعلادین، دفتر پردیور «خطی» .

**اشرف سنندجی:** اشرف از شعرای قرن یازدهم هجری است و بیشتر اشعار او در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است و گویا به زبان عربی هم اشعاری سروده است. دیگر از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. از اوست:

**ای ز شرم عارضت گل سر به زیر انداخته**
**لشکر عشقت به ملک دین و ایمان تاخته**
**از ازل مهر جمالت در دلم جا ساخته**
**هرکسی یار کسی و تو ز من دل باخته**
**گل ز بلبل شمع از پروانه سرو از فاخته**

مراجع: جنگ خطی که در سال ۱۲۰۳ هجری نوشته شده‌است.

**اشکوحسن:** اشکوحسن در سال ۱۳۴۸ هجری در ایروان متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا انجام داد و او در آغاز به کار نویسندگی پرداخت و اولین کتابش گل یخ نام دارد که به سال ۱۹۶۱ منتشر شد و نوشته‌های این کتاب دربارهٔ زندگی روزمرهٔ مردم کرد کردستان روسیه است و او رباعیات فراوانی سروده است و از نوشته‌های دیگر او می‌توان کتاب‌های: به من می‌گویند تو گل سرخی و اگر ترانه و موسیقی نباشد را نام برد. او یک شاعر غنائی لیریک اَست و برخی از نوشته‌های او به زبان‌های ارمنی و روسی و گرجی ترجمه شده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اغورابن شاه رستم:** پس از مرگ پدرش به سال ۹۰۱ هجری از سوی شاه اسماعیل

صفوی به حکومت لرستان منصوب شد و در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) در چالدران به یاری شاه رفت و رشادت‌ها نمود و در این موقع جهانگیر برادرش را به نیابت جاگذاشته بود و جهانگیر از این فرصت استفاده کرد و سران طوایف را به خود متمایل کرد و رسماً خود را شاه خواند و اغور چون این خبر را شنید با اجازهٔ شاه به سرعت بازگشت و در نهاوند برای رؤسای طوایف پیغام فرستاد که به او بپیوندند و عده‌ای از طوایف به او پیوستند و جنگی سخت بین او و برادرش درگرفت و در این جنگ اغور به سال ۹۳۰ هجری کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**افراسیاب‌ابن یوسف فضلوی:** افراسیاب پس از مرگ پدرش به سال ۶۸۸ هجری بنا به فرمان ارغون شاه حکومت لرستان را به دست گرفت و برادر خودش را به دربار ارغون فرستاد و خود در لرستان ماندگار شد و از کارهای بد او این بود که در آغاز حکمرانی اعضاء خانواده وزیر سابق را به قتل رساند و چون ارغون فوت کرد لرها حاکم اصفهان را که مغول بود به قتل رساندند و افراسیاب از این فرصت استفاده کرد و اصفهان و فارس و نواحی خلیج فارس را به تصرف خود در آورد و سپاه مغول را در حوالی کاشان شکست داد ولی گیخاتون خان به او حمله کرد و افراسیاب در قلعهٔ مون تحصن کرد و در بازگشت به لرستان به سال ۶۹۵ هجری به قتل رسید.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف شهاب‌الدین حافظ ابرو و شرفنامه تألیف شرف خان بدلیسی.

**افسر گروسی:** افسر که از شعرا و ادبای قرن سیزدهم هجری است، در بیجار متولد شد و در همان شهر به تحصیل علوم قدیم مانند منطق و معانی و بیان و حساب و هندسه پرداخت و علوم معقول و منقول را نزد علمای آن دیار آموخت و در سرودن شعر و فنون ادب ید طولایی داشت و بیشتر اشعار او در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

**شبان تیره بدرگاه دوست زاری کن**
**بروی و موی سفید خود اشک جاری کن**
**اگر ز کشتهٔ بد حاصل نکو خواهی**
**ز آب دیده بهر صبحش آبیاری کن**

گـرت نـیاز بـه دیـدار گـلرخـان بـاشد
چو بلبلان سحرگاه بـی‌قراری کـن چـو
بـرق خـندهٔ بـیهوده تـا بـچند «افسـر»
برو چـو ابـر بـهاری هـمیشه زاری کـن

مراجع: جنگ خطی که در سال ۱۳۱۲ هجری نوشته شده است.

**اکبربیگ اکبر**: اکبربیگ‌ابن محمد زمان‌بیگ وکیلی از شعرای قرن سیزدهم هجری و از دیار سنندج است و بیشتر عمرش را در محضر علما و ادبا و شعرا و عرفا به سر برده و در کبرسن گوشه‌گیری و انزوا اختیار کرده و به عبادت سرگرم شده است. بیشتر اشعارش غزلیات و قصاید و قطعات است و رونق قسمتی از آن را در حدیقه‌اش نوشته است. از اوست:

جذبهٔ شوق جنونم سوی صـحرا مـی‌کشد
این خیالات پـریشانم بـه سـودا مـی‌کشد
(خَرَّ موسیٰ صاعقاً) در طور می‌خواند مرا
نعرهٔ (اِنّـی اَنـا اللّـه) م بـه سـینا مـی‌کشد
رمح خطی ز (اِنَّما) گیرد به کف در روزکین
چون سپر بر فرق سر ز (انّا فتحنا) می‌کشد

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف: میزا عبدالله سنندجی.

**العقد الجوهری فی شرح دیوان الشیخ الجزری**: شرحی است به زبان عربی از ملا احمد ژفنگی بر دیوان اشعار شیخ احمد جزیری (قرن دهم و یازدهم هجری) که آن را به سال ۱۳۷۷ هجری در قامشلی در دو جلد به طبع رسانده است و این شرح از کتب قابل مطالعه است و دارای فوائد لغوی و ادبی زیادی است ولی این شـرح از آن مـلااحـمد نیست بلکه آن را شیخ عبدالسـلام بـوتانی شـرح داده وَ او چـون از زادگـاه خـود آوارهٔ قامشلی شده بود به یکی از مساجد آن شهر رفت که ملااحمد ژفنگی مفتی آن مسجد بوده و هر روز به او غذا می‌داده و چون در اشعار جزیری تبحر داشته دیوان جزیری را برایش شرح داده و پس از مرگ او ملااحمد آن را به نام خودش چاپ کرده و جالب این است که پس از آن عبدالرحمن هژار (۱۳۴۱-۱۴۱۱ هجری) هم از این فرصت استفاده

کرده و آن شرح را به زبان کردی ترجمه کرده و به نام خودش به چاپ رسانیده‌است.
مراجع: العقد الجوهری فی شرح دیوان الشیخ الجزری تألیف ملااحمد الزفنگی ـ قامشلی ۱۳۷۷ هجری.

**العقیدةالمرضیه**: کتابی است به زبان کردی در علم کلام از: ملاعبدالرحیم مولوی (۱۲۲۱-۱۳۰۰ هجری) که آن را به نام شیخ عثمان سراج‌الدین (۱۱۹۵-۱۲۸۳ هجری) به رشتهٔ نظم در آورده‌است و در آن بارهٔ: صلاة و ایمان و علم و قضا و قدر و بقا و تکوین و حسن و قبح و ابلیس و کلام الله و انبیاء و معراج و منکر و نکیر و معاد و صراط و میزان و جنت و نار و شفاعت و غیره پرداخته است و این کتاب به سال ۱۳۵۲ هجری به وسیلهٔ محی‌الدین صبری نعیمی با حاشیه و تعلیقات در مصر به طبع رسیده‌است.

**الغ‌بیگ برادوست**: پس از تصرف قلعهٔ دمدم، شاه آنجا را به یکی از دست‌نشاندگانش به نام امیر قبادخان بیگدلی واگذار کرد و مردم آن سامان مدت هفت سال تحت شکنجه زندگی می‌کردند تا اینکه الغ‌بیگ برادوست مردم را متحد کرد و روزی که امیر قبادخان بیگدلی برای شکار با یک عده از جنگجویانش از قلعه بیرون رفتند، الغ‌بیگ با یارانش در کمین نشسته بودند به آنان حمله کردند و عده‌ای را کُشتند و سپس قلعه را به سال ۱۰۲۶ هجری تصرف کردند و امیر قبادخان که جان سالم بدر برده بود حاکم مراغه و تبریز را از ماجرا مطلع کرد و از آنان یاری خواست و آنان نیز سپاهی ترتیب دادند و قلعه را محاصره کردند و در این دم اسلحه خانهٔ قلعهٔ دمدم آتش گرفت و سر و صورت الغ‌بیگ هم سوخت و چون نتوانست در مقابل آن همه سپاه کاری بکند ناچار با تعدادی از یارانش به سال ۱۰۲۸ هجری گریخت و قلعه مجدداً به دست نشاندگان شاه افتاد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**الله‌قلی خان زنگنه**: الله‌قلی خان نوهٔ شیخ علی‌خان زنگنه به سال ۱۱۷۲ هجری حکومت کرمانشاه و محال قلمرو علی‌شکر را بنا به فرمان کریم‌زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳ هجری) به دست گرفت و در آغاز به مرمت و عمران و آبادانی شهرها مشغول شد و پس از فوت کریم خان زند، علیمرادخان زند (۱۱۹۳-۱۱۹۶ هجری) به کرمانشاه رفت و الله‌قلی خان از او استمداد کرد و وی نیز او را یاری کرد و سرانجام الله‌قلی خان به سال

۱۱۹۹ هجری دنیا را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**اللهمراد هرسینی**: اللهمرادابن میرزا محمود هرسینی در سال ۱۲۲۸ هجری در هرسین متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به کرمانشاه رفت و در خدمت عالمان دین علم علام و ادبیات فارسی را فراگرفت و در خط نیز پیشرفت کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۲۹۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**ئیبراهیم پەی نەذر فەرد بیٖ‌نیاز**
**تەعین کەرد فە رزە ندفە ردسەرئە فراز**
**لوطف شای مەردان بی وە سەبەب ساز**
**قوربان خەلیل قەبوول کەرد وە ناز**
**رەضای خالقەن هەچی رەضا شەن**
**ئە کبەر تو ئیصلاح کارت وە لاشەن**

یعنی:

ابراهیم برای قربانی خداوند بی‌نیاز، فرزند خودش را تعیین کرد، و این لطف شاه مردان بود که سبب نجات فرزندش شد و قربانی حضرت خلیل قبول شد و هر چه رضای خالق باشد همین است و تو نیز اصلاح کارت نزد اوست.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی ـ تألیف محمدعلی سلطانی ـ کرمانشاه ۱۳۶۴.

**اللهیار خان سنجابی**: اللهیار خان‌بن یار مراد خان سنجابی به سال ۱۳۰۲ هجری به حکومت سنجابی رسید و در آغاز سپاهی فراهم آورد و در ماهیدشت مسجدی ساخت و پس از آن وارد ارتش شد و به درجهٔ سرهنگی نایل آمَد و سرانجام به سال ۱۳۲۶ هجری در هفتاد سالگی جهان را وداع گفت.

**اللەوردی سلطان جوانرودی**: درویش‌بیگ دوم بن صفی خان به سال ۱۱۴۰ هجری بنا به فرمان خان اردلان به حکومت جوانرود رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و بر این

اندیشه بود که بر قلمرو خود بیفزاید و به این منظور سپاهی ترتیب داد و به مدد آن برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و خیال داشت به نواحی غربی هم بتازد ولی از ترس خان اردلان‌عقب‌نشست و سپس به‌عمران و آبادی‌روستاها پرداخت و پس‌از آن هدایایی برای خان‌اردلان فرستاد و خان‌هم به‌او تبریک‌گفت وسرانجام به‌سال ۱۱۵۳هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**الماس خان کلهر**: الماس خان کلهر که به الماس خان کردستانی هم معروف است از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در سال ۱۱۶۵ هجری در ده ماراو از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و در جوانی به سنندج رهسپار شد و در آنجا ادبیات عرب و حکمت و علم کلام را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به امور زندگی خود سرگرم شد. ولی چون با شعر مردم را آگاه می‌کرد از این‌رو مورد سوءظن قرار گرفت و با برخی از دوستانش زندانی گشت و گویا یک سال در سنندج محبوس شد و یک سال در اورامان و سه سال در تهران زندانی شد و سپس آزاد شد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی به سر برد تا در سال ۱۲۲۷ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده و مهم‌ترین اشعار او رنج‌ها و سختی‌هایی است که در زندان متحمل شده و او شاهنامهٔ فردوسی را نیز در مدت ده سال به گویش گورانی ترجمه کرده است که نسخهٔ آن موجود است. از اوست:

یاران نه بەندم، یاران نه بەندم ئانه گرفتار زنجیر و بەندم
من جه ماوای وێم ئه و رو دڵ که ندم توخم به دبەختی پەرێ و ێم شەندم
جه قەوم وجه خویش گرد ئاواره بیم نەک هەر ئاواره جگەر پاره بیم

یعنی:

ای یاران! من گرفتار زنجیر و بندم و از مأوا مسکن خود آن روز دل کندم و تخم بدبختی را برای خود کاشتم و از قوم و خویش آواره و جگر پاره شدم.

مراجع: دیوان الماس خان کردستانی که در سال ۱۳۴۲ هجری نوشته شده و جنگ خطی و یادداشت‌های نگارنده.

**الماس خان کندوله‌یی**: الماس خان‌ابن احد خان کندوله‌یی در سال ۱۱۱۸ هجری در ده

کندوله از توابع کرمانشاه دیده به جهان گشود و در کودکی به کسب علم پرداخت و در جوانی در کرمانشاه و اصفهان و شیراز سفر کرد و نزد علمای آن زمان فقه و تاریخ فراگرفت و به علم شعر نیز وقوف یافت و غزل‌های مصنوع و مطبوع می‌گفت و پس از مدتی به درجهٔ سرهنگی نایل آمد و چون در جنگ نادر و توپال فرماندهٔ سپاه بود و در بغداد شکست خورد، نادر شاه با تندی با وی سخن گفت و پس از خاتمهٔ جنگ استعفا داد و به‌کندوله بازگشت و مابقی عمر خود را به‌کار کشاورزی و طاعت و مطالعه و تدوین کتب به سر برد تا به سال ۱۱۹۱ هجری درگذشت. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و از آثار او می‌توان منظومه‌های: کنیزک و یازده رزم، خورشید و خاور، شمال‌وزلان، نادرنامه را نام برد. از اوست:

هانا هامسەران دنیا مەردە نە ن
سەوداش بێ سوودەن زە حمەت بەردەنەن
هەر کەس موسڵمان خوداشناسە ن
رای راست بگیران نیکنامی خاسەن

یعنی:

زنهار ای یاران دنیا آخرش مرگ است، و سودای آن بی‌سود و زحمت کشیدن است. هرکس مسلمان و خداشناس باشد، باید راه راست را بگیرد زیرا نیکنامی بهتر است.

مراجع: نادرنامه جمع‌آوری والی امیری به سال ۱۲۴۷ و نادرنامه جمع‌آوری محمد امین‌نژاد ـ در قروه ۱۳۳۶ هجری و یادداشت‌های نگارنده.

**الولومش** alûlûmiš : الولومش پس از شولمه به سال ۲۲۱۳ ق.م به فرمانروایی بین‌النهرین نشست و او نخست به آبادانی شهرها و ناحیه‌ها پرداخت و در آراپخا باغی بساخت و در زمان او بین‌النهرین به سرعت وضع خود را تثبیت کرد و الواح آشوری حکایت می‌کند که وی نفوذ خود را بر اراضی مرزی بسط داد و از هر گوشه آشور و بابل هر کسی خود را امیر می‌پنداشت و عده‌ای قیام کردند و او در برابرشان ایستاد و سرانجام پس از شش سال فرمانروایی به سال ۲۲۰۷ ق.م عزل شد و به جای او اینی‌ماباگس‌گوتی را به فرمانروایی رساندند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**الهدیة الحمیدیة فی اللغة الکردیه:** لغت‌نامه‌ای است کردی به عربی یوسف ضیاءالدین پاشا الخالدی (۱۲۸۵-۱۳۲۴ هجری) که یکی از لغت‌نویسان کرد است آن را به اسم سلطان عبدالحمید دوم عثمانی (۱۲۹۳-۱۳۲۷ هجری) تدوین نموده است. این فرهنگ مشتمل است بر یک مقدمه و کلیات و قواعد دستوری زبان کردی و لغات و اصطلاحات کرمانجی شمالی که تاکنون چندین بار به طبع رسیده و از مزایای این فرهنگ است که هر لغت کردی را بخواهید به آسانی دیده می‌شود و در آن اسامی جغرافیایی شهرها و روستاها هم آمده است و بیشتر واژهای آن زازایی است.
مراجع: الهدیة الحمیدیة فی اللغة الکردیه ـ سال ۱۳۱۰ هجری.

**الیاس‌ابن خضر اردلان:** پس از درگذست خضر پسرش الیاس بر مسند حکمرانی تکیه زد و او چون مردی منصف و عادل بود، مردم او را دوست داشتند و او هم به عمران و آبادانی کردستان سرگرم شد و در بیشتر شهرها و مناطق کردستان مدارس تأسیس کرد و دانشمندان و ادبا و شعرا را پذیرا می‌شد و آنان را تشویق می‌کرد و فقرا و مستمندان را می‌نواخت و بدینسان مدت چهل و هفت سال با نهایت شوکت و اقتدار فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۷۱۰ هجری رخت از جهان بر بست و او پسری داشت به نام خضر.

**الیاس‌بیگ گورانی:** الیاس‌بیگ‌ابن منوچهربیگ گورانی به سال ۱۱۱۱ هجری در قریهٔ اویهنگ از توابع اورامان متولد شد و در کودکی به کار فراگرفتن علوم مقدماتی پرداخت و تا سن سیزده سالگی قرآن را حفظ کرد و سپس در پی فهم قرآن خانواده را ترک کرد و به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و منطق را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و تدریس به سر برد تا به سال ۱۱۹۹ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم قرآنی و منطق و ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و اشعار او در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

به گۆنای گۆلڕەنگ صاف بێ خەوشت : به خوردەی خاڵان نە جەمین پەخشت

یعنی:

سوگند به گونه گلرنگ صاف و پاکت و به خالانت که در پیشانی پخش شده است.
مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**الیاس ایوبی**: الیاس ایوبی در سال ۱۲۹۱ هجری در تاقره تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم متداولهٔ زمان خود پرداخت و در تاریخ اسلام و فنون ادب تبحر یافت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: تاریخ مصر در دو جلد، قطف الازهار فی اهم حوادث الامصار. وی در سال ۱۳۴۶ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**امارت اختیارالدینی**: بنا به روایات مورخین منطقه بانج یا بانه بدون جنگ و نبرد به تصرف مسلمین درآمد و خالدابن ولید هنگامی که شهر اورمانی یا اورامان را فتح کرد در بانه بیست تن از یارانش راگذاشت تا مردم را به شرع نبوی آشنا کنند ولی بانه‌ای‌ها آنان را کشتند و سپس خالد با عدّه‌ای از مسلمین به آنجا آمد و انتقام یاران خود را از مردم گرفت و بسیاری از ساکنین منطقه راکشت و نفرینشان کرد و چون مردم بانه بدون جنگ و جدال به دین اسلام ایمان آوردند مسلمین حاکم بانه را اختیارالدین نامیدند و به همین جهت حکام بانه به اختیارالدین مشهور شدند و افراد معروف این خاندان از این قرارند: سلیمان‌بیگ‌ابن میرزابیگ (۹۶۵-۱۰۱۰ هجری)، اسکندر سلطان (۱۰۱۸-۱۰۲۱ هجری)، محمد علی سلطان (۱۱۶۱۱۱۵۷ هجری)، احمد سلطان (۱۲۰۶-۱۲۱۴ هجری)، عبدالحمید سلطان (۱۲۵۰-۱۲۶۰ هجری).
مراجع: فتوح الشام تألیف ابو عبدالله واقدی بغداد ۱۹۴۵ و تاریخ اردلان تألیف مستوره و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه.

**امارت اردلان**: روایات مورخین راجع به تأسیس و بانی این امارت مختلف است. برخی نوشته‌اند که قباد اردل نوهٔ خسرو آسیابان می‌باشد که یزدگرد ساسانی در سال ۳۱ هجری هنگامی که شکست خورد به سوی مرو متواری شد و خسرو آسیابان او را به قتل رسانید و از جواهر وی به اقتدار رسید. در سال ۱۳۲ هجری قباد پسرش با ابومسلم خراسانی به جانب موصل مهاجرت کرد و پس از مدتی در آنجا استیلا پیدا کرد و حاکم

موصل شد و پس از آن شهرزور را به تصرف درآورد و سپس شهر سنندج را هم آباد کرد. عده‌ای دیگر از مورخین نوشته‌اند که هنگامی که شاه منصور حکمران دوشتیک به دست تُرکمان‌ها به قتل رسید، از او چهار پسر بجا ماند که پسر ارشدش فیروز به سرخاب پسربدر حسنوی پناهنده شد و در آنجا به نام قباد سکونت کرد و پس از انقراض حکومت حسنوی، قباد به سال ۵۱۶ هجری عده‌ای را دور خود جمع کرد و بخشی از نواحی آذربایجان و شهرزور را متصرف شد و پس از آن قباد به نام باباardل معروف و در سال ۶۰۶ هجری فوت کرد و کلول پسرش جانشین او شد و کلول سقز و سیاه‌کوه و گروس و بخشی دیگر از کردستان را تصرف کرد و اردلان‌ها تا سال ۱۲۸۵ هجری بر نواحی کردستان فرمانروایی کردند و بیشتر امرای آنان به گسترش فرهنگ زبان کردی و فارسی پرداخته‌اند و عده‌ای از والی‌های اردلان مانند: کلب علی خان و خسرو خان و امان‌الله خان خود شعر سروده‌اند و دیوان دارند. امیر شرفخان بدلیسی تأسیس امارت اردلان را از سال ۶۱۶ هجری نوشته‌است و افراد معروف آن از این قرارند: بابا اردل (۵۱۶-۶۰۶ هجری) به وسیلهٔ کلول‌ابن اردل (۶۰۵-۶۲۹ هجری) خضرابن کلول اردلان (۶۲۹-۶۶۳ هجری) امیر حسن اردلان (۷۴۶-۷۷۴ هجری) مأمون‌بیگ اردلان (۸۶۲-۹۰۱ هجری) هلو خان اردلان (۹۹۸-۱۰۲۵ هجری) خان احمد خان اردلان (۱۰۲۵-۱۰۴۶هجری) سلیمان خان اردلان (۱۰۴۶-۱۰۶۶ هجری) کلب علی خان اردلان (۱۰۶۷-۱۰۸۹ هجری) امان‌الله بزرگ اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰ هجری) خسرو خان اردلان (۱۲۴۰-۱۲۵۰ هجری) غلامشاه خان اردلان (۱۲۸۴۱۲۶۲ هجری).

مراجع: تاریخ اردلان تألیف: مستورهٔ کردستانی و تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه به شماره ۶۱۸۴ در کتابخانهٔ ملک و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه در کتابخانهٔ ملک.

**امارت بابان:** روایات مورخین دربارهٔ تأسیس این امارت گوناگون است. عده‌ای نوشته‌اند که آنان از نسل فقیه احمددار شمانه‌ای هستند و گویا وی در یکی از جنگ‌های عثمانی که شرکت داشته دشمن را شکست می‌دهد و آنان ناحیهٔ پژدر را به او واگذار می‌کنند و او هم امارت بابان را تأسیس می‌کند. عده‌ای دیگر هم می‌گویند که بانی امارت بابان شخصی بوده به نام سلیمان بابا که در سال ۱۰۸۸ هجری این امارت را تأسیس کرده

و بر نواحی پژدر و شهرزور و شهربازاروکرکوک فرمانروایی کرده و آخرین امیر بابان خالد پاشا بوده که تا سال ۱۲۶۷ فرمانروایی کرده و بر کفری و جوانرود و زاب و مندلی و اربیل حکومت داشته و از آنان آثار زیادی در کردستان باقی مانده و بیشتر امرای بابان شعرا و نویسندگان را تشویق می‌کردند و فرهنگ و ادب کردی در زمان آنان رونق بسزایی یافت، نالی و سالم و کردی و حاجی قادر و شیخ رضا از شعرای آن دوره‌اند. افراد معروف این خاندان از این قرارند: خانه پاشای بابان (۱۱۳۲-۱۱۴۳ هجری)، سلیم پاشای بابان (۱۱۵۶-۱۱۶۴ هجری)، سلیمان پاشای بابان (۱۱۶۴-۱۱۷۸ هجری)، ابراهیم پاشای بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸ هجری)، عبدالرحمن پاشای بابان (۱۲۱۸-۱۲۲۸ هجری)، محمود پاشای بابان (۱۲۱۸ ۱۲۴۷ هجری).

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف امین زکی و خلاصة تاریخ الکرد و کردستان تألیف امین زکی ـ قاهره ۱۹۳۹ و نسخه و خطی سیرالاکراد تألیف عبدالقادرابن رستم بابانی به شمارهٔ ۴۱۳۵ درکتابخانهٔ ملی ملک.

**امارت حسنویه:** این امارت به وسیلهٔ میرحسین برزیکانی در سال ۳۳۰ هجری در شهرزور تأسیس شد و سپس قرمایسین و لرستان را تصرف کرد و پس از او پسرش حسنویه به سال ۳۴۸ هجری به توسعهٔ امارتش پرداخت و دینور و همدان و نهاوند و صامغان و قلعهٔ سرماج راکه نزدیک بیستون بود به تصرف در آورد و پس از مدتی تا خوزستان هم پیش رفت و پس از مرگ حسنویه ابوالنجم بدر زمام امور را به دست گرفت و به اقتدار خانوادگی خود افزود و از سوی خلیفه بغداد لقب ناصرالدوله گرفت و پس از او نواده‌اش ظاهر به جای او نشست ولی یکسال بیشتر در این مقام نماند و شمس‌الدوله دیلمی او را از ملک خود بیرون راند و به سال ۴۰۵ هجری کشته شد و بدینسان حکمرانی سلسلهٔ حسنویه هفتادوپنج سال دوام داشت. امرای حسنویه به توسعهٔ عمران و آبادانی و کشاورزی و فرهنگ و هنر علاقهٔ زیادی نشان می‌دادند. بدرابن حسنویه شخصاً به محاکمات مردم می‌پرداخت و او بسی مساجد و حمام و کاروانسرا و پل در کردستان بناکرد که آثار آن هنوز باقی است و به شعر و ادب نیز توجه خاصی داشتند و شعر و ادب کردی در زمان آنان گسترش پیداکرد. و افراد معروف این خاندان از این قرارند: حسنویه (۳۴۸-۳۶۹ هجری) بدر امیر هلال (۴۰۵-۴۰۶ هجری)، امیرطاهر

(۴۰۶-۴۰۷ هجری). ابن‌حسنویه (۴۰۵۳۶۹ هجری).
مراجع: فتوح البلدان تألیف البلاذری ـ القاهره ۱۹۵۶ و الکامل تألیف ابن الاثیر و شرفنامه.

**امارت عیاری**: ابوالفتح محمدابن عیار که ریاست طایفهٔ شاذنجانی را به عهده داشت، و در سال ۳۸۰ هجری قسمتی از خاک شهرزور و حلوان را به تصرف خود در آورد و امارت عیاریه را تشکیل داد. وی ابوالشوک پسرش را با لشکری به جنگ طاهرابن هلال حسنوی گسیل داشت و در این جنگ ابوالشوک شکست خورد و سعدی برادر ابوالفتح هم به قتل رسید و شهرزور مجدداً به دست طاهر حسنوی افتاد و سرانجام طاهر و ابوالشوک با هم صلح کردند و طاهر با خواهر ابوالشوک ازدواج کرد ولی ابوالشوک به خاطر کشته شدن عمویش کینهٔ طاهر حسنوی را بدل گرفته بود و درصدد گرفتن انتقام بود و در سال ۴۰۵ هجری طاهر را به قتل رساند و چون دولت حسنویه ضعیف شد ابوالشوک کرمانشاه و حلوان و شهرزور و داقوق و دسکره و مندلیج و نعمانیه را به تصرف خود در آورد و پایتختش را در قومش که اکنون دهی است از توابع ماهیدشت قرار داد و این امارت تا سال ۵۲۰ هجری دوام داشت و افراد معروف این خاندان از این قرارند: ابوالفتح محمد ابن‌عیار (۳۸۰-۴۰۱ هجری)، ابوالشوک‌ابن ابوالفتح محمد (۴۰۱-۴۳۱ هجری)، ابوالفتح‌ابن ابی‌الشوک (۴۳۱-۴۳۲ هجری)، ابوالماجد مهلهل (۴۳۲-۴۳۸ هجری)، سرخاب‌ابن بدر عیاری (۴۴۰-۵۰۰ هجری).
مراجع: الکامل تألیف ابن اثیر و مرآت العبر تألیف: سعید باشاالدیاربکری استانبول ۱۳۱۰ هجری.

**امارت هذبانی**: این امارت به وسیلهٔ امیرمحمدابن هلال هذبانی به سال ۲۹۳ هجری تأسیس شد و او در آغاز به نواحی نینوا تاخت و در سال ۲۹۴ هجری ابوعبدالله حَمدانی حاکم موصل از او شکست خورد و از المکتفی بالله خلیفه عباسی در خواست کمک کرد و خلیفه نیرویی به کمک او فرستاد و او امیر محمد را شکست داد و سرانجام با هم آشتی کردند و از امرای دیگر هذبانی می‌توان: ابوالهیجا وهسودانی هذبانی و ابوالحسن هذبانی و ابوعلی هذبانی و قطب‌الدین خسرو هذبانی و امیر جمال‌الدین یوسف هذبانی را نام برد و حکومت آنان تا سال ۵۰۷ هجری دوام یافت.
مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن‌الاثیر، مشاهیر الکراد تألیف امین زکی.

**امامی**: یکی از طوایف کرد است که در محال جوانرود سکونت دارند و آنان از اولاد امام نامی هستند که به این نام موسوم شده‌اند و چون دارای گله و احشام بوده‌اند تابستان‌ها را در کوهستان میگورن و لاران به سر می برند و زمستان‌ها را در اطراف شهرزور می‌گذراندند.

**امان‌الله خان بزرگ اردلان**: او در سال ۱۲۱۴ هجری از جانب فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) به لقب والی به فرمانروایی کردستان منصوب شد. وی ابتدا به عمران و آبادانی شهر پرداخت و مسجد دارالاحسان و حیاط گلستان و تالار دلگشا و عمارات اندرونی قلعه حکومتی و چمن کانی شفا و باغ و قصر حسن‌آباد و قلعه و عمارت و حمام و بازار قسلان و باغ و عمارت خسروآباد و غیره را بنا نهاد. و با مردم با مهربانی رفتار کرد ولی چون به قدرت رسید به ظلم پرداخت و مردم از هر طرف بر علیه حکومت اردلان و دولت قاجار شوریدند و والی عده‌ای را شهید کرد و متأسفانه آن شورش را خواباند و چنان که گویند وی علاقهٔ زیادی به تصاحب روستاهای کردستان داشت و ثروت و مکنتش از کرورها تجاوز کرد و ظلم و ستمش زیاد شد و مردم بطور کلی به ستوه آمدند و حتی عده‌ای از علمای برجسته را هم حبس کرد و در کشتن مردم هیچگونه ابایی نداشت و سرانجام به سال ۱۲۴۰ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستوره و تاریخ کردستان آیت‌الله و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه.

**امداد حسین بکر**: امدادابن حسین به سال ۱۳۸۴ هجری در شهر اربیل متولد شد وتحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به دانشگاه صلاح‌الدین رفت و در آنجا به اخذ لیسانس ادبیات کردی نایل آمد و سپس به کار دولتی استخدام شد و اوقات فراغت خود را به کار نویسندگی گذراند و تاکنون چندین اثر سودمند را به طبع رسانده‌اند از جمله: اشعار فولکلوریک کردی، داستان گناه، داروی بی‌خوابی، تاریخ تآتر کردی، داستان هنر کردی، داستان و افسانهٔ کردی، و تعدادی از داستان‌های عزیزنَسین را از فارسی به کردی ترجمه کرده‌اند.
مراجع: چیرۆک و ئەفسانەی کوردی ـ سلیمانیه ۱۹۹۸.

**امرای ارومی**: در قرن دوم و سوم هجری خاندانی از کردها در ارومیه فرمانروایی

کرده‌اند که نخستین امیر آنان صدقه‌بن علی نام داشته و در اصل وی از کردان موصل بوده و امیر صدقه در زمان منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) با مردم ارومیه به جنگ آمده و آنجا را تصرف کرده و در زمان هارون‌الرشید عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هجری) سر به نافرمانی برداشته و پس از او امیر صدقه ثانی به جای او نشسته و موصل و آذربایجان را هم به تصرف خود در آورده و سپس مأمون عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هجری) او را والی آذربایجان و ارمنستان کرد و ابن‌اثیر می‌گوید: که صدقهٔ ثانی سرانجام سر به نافرمانی برداشت و مأمون به محمدبن حمید طوسی فرمان داد که با او بجنگد و محمد در سال ۲۱۲ هجری روانهٔ موصل شد و پس از جنگی سخت صدقه را اسیر کرد و به بغداد فرستاد و خود به سوی آذربایجان شتافت.
مراجع: الکامل تألیف ابن اثیر و شهر یاران گمنام تألیف کسروی.

**امرای بدلیس:** بدلیس یکی از ایالت‌های کردستان ترکیه است و شامل شش ناحیه است به نام‌های: بدلیس، کنج، موش، اسعرد، اخلاط، خیزان و نسب امرای بدلیس بنا به کتاب شرفنامه به ساسانیان می‌رسد و نخستین امیری که در این ایالت به فرمانروایی رسیده امیر ضیاءالدین است و پس از او ملک اشرف بدلیسی زمام امور را به دست گرفت و در سنهٔ ۶۲۵ هجری سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه (۶۱۷-۶۲۸ هجری) به عزم تسخیر بدلیس بدانجا لشکر کشید و با ملک اشرف به نبرد پرداخت اما حملهٔ ناگهانی مغول‌ها سبب شد که سلطان دست از جنگ بکشد و با ملک اشرف آشتی کند و با مغول‌ها هم طرح دوستی ریخت و تا آخر حیات همچنان حکومت کرد و پس از او عده‌ای دیگر هم حکومت کردند که عبارتند از: حاج امیر شرف خان بدلیسی، میر شمس الدین ولی بدلیسی، میر شمس‌الدین دشوار، میرحاج محمد بدلیسی، امیر ابراهیم بدلیسی، میر شاه محمدبدلیسی، امیر ابراهیم‌دوم بدلیسی، امیرشرفخان بدلیسی، امیر عبدال‌خان بدلیسی.
مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی، کردستان تألیف امین زکی.

**امرای بهدینان:** عمادیه منطقه‌ای است در ایالت وان که در گذشته آشب نام داشته و نخستین کسی که در این منطقه فرمانروایی کرده بهاءالدین نام داشته که بعداً احفاد او به نام بهدینان شهرت یافته‌اند و پس از او امرایی دیگر فرمانروایی کرده‌اند که از میان آنها

می‌توان: امیر زین‌الدین بهدینانی، امیر سیف الدین بهدینانی، امیر حسن بهدینانی، سلطان حسین بهدینانی، قبادبیگ بهدینانی، بهرام‌بیگ بهدینانی، سیدی خان بهدینانی، یوسف خان بهدینانی، قباد پاشا دوم بهدینانی، ربات پاشا بهدینانی، بهرام پاشا بهدینانی، اسماعیل پاشا بهدینانی، علی مراد خان بهدینانی، قبادبیگ بهدینانی، اسماعیل دوم بهدینانی.

مراجع: شرفنامه تألیف شرفخان بدلیسی، تاریخ کرد و کردستان تألیف امین زکی.

**امرای دُنبلی**: دنبلی‌ها قبیله‌ای هستند که در اطراف موصل سکونت داشته‌اند و ابوحنیفه دینوری در کتاب انساب الاکراد می‌گوید: سر سلسلهٔ قبیلهٔ دنبلی به امیر عیسی دنبلی منتهی می‌شود و امیر عیسی از احفاد برامکه است و دنبلی‌ها قبل از ظهور دولت صفوی حکومت مستقلی داشته‌اند و نخستین امیر آنان امیر شیخ احمدبیگ دنبلی است که در شام سمت ریاست داشته و بعدها بر بخشی از بلاد هکاری دست یافته و قلاعی در آنجا بنا نهاده و سرانجام به سال ۳۸۷ هجری فوت کرده‌است و پس از او امرایی دیگر بدینسان حکومت کرده‌اند: امیر سلیمان دنبلی (۳۸۷-۴۱۰ هجری)، ابوالمظفر جعفر شمس‌الملک دنبلی (۰۰۰-۵۳۵ هجری)، امیر ابراهیم دنبلی (۶۱۶-۶۹۲ هجری)، امیر جمشید دنبلی (۶۹۲-۷۲۵ هجری)، امیر محمود دنبلی (۰۰۰-۸۲۰ هجری)، امیر بهلول دنبلی (۸۲۰-۸۸۰ هجری)، امیر بهروز خان دنبلی (۹۴۵-۹۸۵ هجری)، و عده‌ای دیگر.

مراجع: شرح حال رجال ایران.

**امرای شیروان**: مؤسس حکومت شیروان میرحسین شیروان است که اساس حکومت خود را در شیروان مستحکم گردانید و در زمان حیات خود ولایت را میان پسرانش به نام‌های: میر محمد کور، میرشاه محمد، میرشمس‌الدّین، میر مجدالدین و میرزا تقسیم کرد به این ترتیب که منطقه شبستان را به میرمحمد کور، کفرا را به میرزا و ایروان را به میرشمس‌الدین و آویل را به میرمجدالدین واگذار نمود و پس از او چند تن دیگر فرمانروایی کردند منجمله: میر ابدال کفرا، امیر شاه محمد ثانی، امیرمحمدبیگ ثالث، امیر ابدال‌بیگ ثانی، میرمحمودبیگ کفرا، زینل‌بیگ کفرا، ابدال‌بیگ ثالث،

میرشمس‌الدین ایروان.
مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**امرای کاکویه:** کاکویه‌ها قبیله‌ای هستند از اکراد که در سال ۳۹۸ هجری به حکومت رسیدند و قریب یکصد سال در همَدان و ری و اصفهان حکومت کردن و مؤسس این سلسله علاءالدوله کاکویه است و او حکومتی به نام خود تأسیس نمود و ابتدای کار او چنان بود که سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی دختر اسپهبد رستم‌بن مرزبان بعد از فوت شوهرش حکومت اصفهان را به سال ۳۹۸ هجری به علاءالدوله واگذار کرد و در سال ۴۲۰ هجری سلطان محمود غزنوی به ری و قزوین حمله برد و علاءالدوله ناچار در اصفهان به نام سلطان محمود خطبه خواند و سلطان محمود هم متعرض وی نشد و اما سپس مسعود پسر سلطان محمود اصفهان را تصرف کرد و علاءالدوله ناچار به خوزستان رفت و از امرای دیلمی کمک خواست و در این هنگام سلطان محمود فوت کرد و علاءالدوله فرصت را غنیمت شمرد و اصفهان را تصرف کرد و سپس همدان و ری و ورامین و قزوین و دماوند را هم گرفت و سرانجام به سال ۴۳۳ هجری فوت کرد و ادارهٔ حکومتش به پسرش ظهیرالدین رسید و پس از او امرایی بدینسان حکومت کردند: ظهیرالدین کاکویه (۴۳۳-۴۴۳ هجری)، ابومنصور علی کاکویه (۴۶۹-۴۸۸ هجری)، امیر ابوکالیجار دوم کاکویه (۴۸۸-۵۱۵).
مراجع: تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال.

**امرای ملکشاهی:** نخستین امیری که در ناحیهٔ درسم حکومت می‌کرده ملک محمد نام داشته که بعد از وی پسرش ملکشاه به حکومت رسیده و بدینسان خاندان او را ملکشاهی گویند که در اندک زمانی قدرت پیدا کرده و بر بسیاری از نواحی دست یافته است و ملکشاه در سنهٔ ۵۹۶ هجری در مقابل سلجوقیان ایستادگی کرده و برخی از مناطق کردستان را به تصرف خود در آورده و به سال ۵۹۸ هجری به دست سلیمان‌ابن قلیج ارسلان اسیر شده و به قتل رسیده‌است و پس از او چند تن دیگر فرمانروایی کرده‌اند منجمله: ملک محمد ملکشاهی، امیر شیخ حسن، حاج رستم بیگ، پیرحسین‌بیگ، امیر محمدی‌بیگ، فرخشادبیگ، پیلتن‌بیگ، امیر علی‌بیگ، الله‌وردی

بیگ، رستم‌بیگ، بایسنقربیگ، کیخسرو‌بیگ، صالح‌بیگ، عمربیگ، کیخسروبیگ.
مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی، مشاهیر الکرد تألیف امین زکی، تاریخ کرد و کردستان تألیف امین زکی.

**امرای هکاری:** هکاری بخشی از ایالت وان است و در این منطقه امرا و سرداران زیادی پدید آمده‌اند که در میان آنها می‌توان از امیر عزالدین شیر نام برد که در هنگام حملهٔ امیر تیمور گورکانی (۷۱۷-۸۰۷ هجری) به سال ۷۸۹ هجری امیر عزالدین شیر در قلعهٔ وان تحصن کرد و امیر تیمور قلعه را محاصره نمود و امیر عزالدین ناچار تسلیم شد و امیر تیمور با وی با ملاطفت رفتار کرد و او را مجدداً والی وان کرد و سرانجام به سال ۸۲۴ هجری درگذشت و پس از او چند تن دیگر فرمانروایی کردند منجمله: ملک محمد هکاری (۸۲۴-۸۷۵ هجری)، اسدالدین زرین دست هکاری (۸۷۵-۰۰۰ هجری)، محمدبیگ هکاری (۰۰۰-۹۷۴ هجری)، زینل‌بیگ هکاری (۰۰۰-۹۹۲ هجری)، زکریابیگ هکاری (۰۰۰-۱۰۰۵ هجری).
مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی، تاریخ الامارات الکردیه تألیف امین زکی.

**امیر ابدال بختی:** امیر ابدال‌بن امیر بدرالدین به سال ۷۵۵ هجری فرمانروای جزیره شد و او انسانی عادل و سخی بود و بنیاد کارها را بر قوانین عقل و قواعد عدل نهاد و آثار خیرات بسیار از وی به ظهور پیوست و چندین تکیه و خانقاه بنا نهاد و علما را امر فرمود که به مردم فقه آموزند و هر مسجدی که خراب شده بود تعمیر کرد و سپاه خود را هم آراست و در زمان او هیچگونه اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۷۸۰ هجری بدرود حیات گفت.

**امیرابدال‌بیگ ثانی:** امیرابدال‌بیگ‌بن میر شاه محمد به سال ۹۵۷ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت کفرا و شیروان رسید و او مردی مقتدر و با کفایت بود و قصد داشت بر قلمرو خود بیفزاید و از بخت بدبین حکمران امارت خیزان اختلاف افتاد و پای او به مداخله در آن کشیده شد و او لشکر خود را به کمک ملک خلیل فرستاد و با هم قلعه خیزان را محاصره نمودند و قریب یکصد نفر از اهالی خیزان در این معرکه کشته

شد و قرا و مزارع که در سر راهشان بود به باد نهیب و غارت رفت و مردم خیزان به دادخواهی خدمت سلطان عثمانی رفتند و سلطان به اسکندر پاشای میرمیران حاکم وان دستور داد که آنان را محاکمه کنند تبهکار را معرفی نمایند و چون اهالی طرفین حاضر گشتند و تعدی و عدوان ابدال‌بیگ بر اهالی خیزان در دیوان وان به ثبوت رسید و میرمیران او را در قلعه محبوس کرد و سپس ماجرا به عرض سلطان رسید و سلطان فرمان قتل او را صادر کرد و او را حسب‌الامر به سال ۹۷۵ هجری دار زدند و از ابدال‌بیگ شش پسر به نام‌های: محمودبیگ، زینل‌بیگ، میرشاه محمد، حاجی، میرمحمد، ذوالفقار به جای ماند.

**امیرابدال دوم بختی:** امیرابدال دوم‌بن امیر عزالدین به سال ۸۳۰ هجری به فرمانروایی جزیره و بوتان رسید و ابتدا اطاعت خود را به میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ هجری) ابراز داشت و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس به ساختن خرابی‌های تیمور کوشش کرد و مردم را به فراگیری علم و دانش فرا خواند و عاقبت به سال ۸۳۹ هجری درگذشت.

**امیرابدال مکسی:** امیرابدال‌بن میر احمد در سال ۹۱۵ هجری بنا به فرمان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هجری) به فرمانروایی رسید و او مردی باکفایت بود و در آغاز به عمران و آبادنی امارتش پرداخت و سپس سپاهش را تجهیز کرد و بخشی از سرزمین‌های مجاور را فراگرفت و قصد داشت امارتش را توسعه بدهد اما مرگ مهلتش نداد و به سال ۹۲۵ هجری درگذشت.

**امیرابراهیم بختی:** امیرابراهیم‌بن امیرعزالدین به سال ۸۳۹ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او امیری بود مقتدر و عادل و سخی و سیاستمدار و چون خون کُردی در رگ‌هایش می‌جوشید بر آن شد که سرزمین خود را از وجود مغول‌ها پاک نماید اما چون سپاهیانش اندک بودند نتوانست به آرزوهایش جامهٔ عمل بپوشاند و این بود که به حکام مغول اعتنایی نکرد و به فرمانروایی خود ادامه داد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به سر بردند تا به سال ۸۵۰ هجری جهان را وداع گفت و از او سه پسر به نام‌های: میرشرف،

میرربدر، کاکامحمد، به یادگار ماند.

**امیرابراهیم دنبلی**: امیرابراهیم‌بن احمد دنبلی که روزگار او مصادف بود با حملهٔ مغول با کاردانی و حسن سیاست توانست خاطره چنگیزخان مغول (۶۰۰-۶۲۴ هجری) را نسبت به خود جلب کند و سرزمینش را از ویرانی و کشت و کشتار نجات بدهد و بنا به فرمان چنگیزخان به سال ۶۱۶ هجری به حکومت خوی رسید و خوی در زمان او به آبادانی رسید و بسی ابنیه و قلاع به وسیلهٔ او بنا شد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و سرانجام به سال ۶۹۲ هجری وفات یافت.

**امیرابراهیم گورکیل**: امیرابراهیم‌بن بدر به سال ۹۵۱ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی به حکومت گورکیل رسید و ابتدا به جمع‌آوری سپاه پرداخت و اولین اقدام او برانداختن دشمنان داخلی بود و سرانجام عده‌ای از مخالفینش را دستگیر کرد و در این هنگام بود که شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) لشکری به ناحیهٔ وان یورش برد و چون دانست که در مقابل سپاه قزلباش نمی‌تواند کاری کند ناچار با عده‌ای از دوستانش به ناحیهٔ ارجیش رفت و در بین راه به قزلباش‌ها برخورد و با آنان ستیزید و چند نفرشان را کشت و سپس خود را به قلعهٔ ارجیش انداخت و شاه طهماسب چهار ماه قلعه را محاصره کرد و چون آذوقه‌ای در قلعه نبود مردم به تنگنا افتادند و عده‌ای ناچار در قلعه را باز کردند و قزلباش‌ها به کشت و کشتار مردم پرداختند و در این میان امیرابراهیم هم به سال ۹۷۰ هجری کشته شد.

**امیرابراهیم مرداسی**: امیرابراهیم‌بن امیر بولدوق به سال ۵۰۷ هجری به فرمان خلیفه عباسی احمدالمستظهر بالله (۴۸۷-۵۱۲ هجری) به امارت اگیل منصوب شد و او نخست به استحکام قلعه اگیل پرداخت و در دوران او واقعه مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و در تعمیر عمارات و بسط عدل و داد کوشید و عاقبت به سال ۵۴۸ هجری وفات یافت و پس از او پسرش امیرمحمد جای او را گرفت.

**امیرابراهیم ملی**: پس از فوت تیمور پاشا برادرش امیرابراهیم به سال ۱۲۰۷ هجری بنا

به فرمان سلطان سلیم سوم عثمانی به امارت ماردین رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس یک مسجد بناکرد و آنگاه مردم را به فراگرفتن دانش فراخواند و علما و شعرا و ادبا راگرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و عاقبت به سال ۱۲۱۸ هجری درگذشت.

**امیرابوالهیجا عبدالله جاوانی**: امیرابوالهیجا عبدالله بن حارث ورام جاوانی به سال ۵۵۴ هجری بنا به فرمان مقتضی لامرالله عباسی (۵۳۰-۵۵۵ هجری) به حکومت حله منصوب شد و او چون از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت میدان را برای ترکتازی سرداران جاوانی باز کرد و شورش و بلوا همهٔ قلمروش را فراگرفت و سرانجام به سال ۵۵۹ هجری عزل شد و با عزل او حکومت جاوانی منقرض شد.

**امیرابوبکر صاصونی**: امیرابوبکربن محمد صاصونی در سال ۸۷۱ هجری از سوی مردم صاصون به حکومت رسید و او مردی مقتدر و عادل و سخی و دیندار بود و او نخست اطاعت خود را به حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۸۷۳-۸۸۲ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت صاصون را به نام او صادر کرد و در زمان او واقعه مهمی در قلمرو حکومت صاصون روی نداد و پس از آن به استحکام قلعهٔ صاصون پرداخت و سرانجام به سال ۸۹۹ هجری درگذشت.

**امیرابودلف قاسم‌بن محمد جاوانی**: امیرابودلف قاسم‌بن محمد جاوانی پس از فوت برادرش به سال ۴۳۹ هجری بنا به فرمان خلیفه قائم بامرالله عباسی (۴۶۷۴۲۲ هجری) به امارت حله و توابع منصوب شد و او در آغاز سرگرم جمع‌آوری نیرویی شد و در این دم غزها به حله حمله کردند و امیر ابودلف در مقابلشان ایستاد و آنان را شکست داد و در سال ۴۳۱ هجری جلال‌الدوله بویه به خاطر شورش سپاهیانش به امیر ابودلف پناهنده شد و او پس از چندی وی را با سپاهی به قدرت نشاند و در سال ۴۳۲ هجری حسام‌الدوله ابوالشوک با وی همدست شد و بندنیج را تصرف کردند و در سال ۴۴۴ هجری سعدبن ابوالشوک با لشکری به حله یورش برد و امیر ابودلف چون تاب مقاومت نیاورد ناچار فرار کرد و پس از مدتی به حله بازگشت و دیگر واقعه مهمی در قلمرو

حکومتش اتفاق نیفتاد تا به سال ۴۴۹ هجری جهان را وداع گفت.

**امیر ابوشجاع عاصم جاوانی**: امیر ابوشجاع عاصم‌بن ابو نجم جاوانی به سال ۴۶۲ هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و همواره به شکار می‌رفت و شیر شکار می‌کرد و در جنگ بی‌همتا بود و کسی یارای او را نداشت و در آغاز به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و روستای عاصم را بنا نهاد و در زمان او واقعه مهمی روی نداد و تا سال ۴۶۷ هجری حکومت کرد.

**امیر احمدبیگ قلپی**: امیر احمدبیگ‌بن سلطان حسن قلپی به سال ۹۹۳ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۱۰۰۳۹۸۲ هجری) به امارت قلپ و بتمان رسید و او چون از عثمانی‌ها تنفر داشت لذا به تجهیز سپاهی مجهز پرداخت و قصد داشت از زیر سلطه عثمانی‌ها بیرون رود و از این‌رو با طوایف کرد هم به‌گفتگو نشست و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید سلطان او را به استانبول احضار کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۳ هجری همان جا درگذشت.

**امیر احمدبیگ مکسی**: امیر احمدبیگ‌بن ابدال‌بیگ به سال ۹۲۵ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به حکومت رسید و او مردی به غایت شجاع و مردم‌دار و سیاستمدار بود و در دین نیز متعصب بود و چند مسجد و مدرسه بنا نهاد و مردم را به ترویج علم و دانش فراخواند و او به چوگان بازی هم علاقه داشت و همواره اوقات فراغت خود را در میدان چوگان می‌گذرانید و سرانجام به سال ۹۵۵ هجری جان به جان آفرین داد.

**امیر احمد سوران**: امیر احمدبن اوغوزبیگ سوران به سال ۱۱۲۷ هجری بر امارت سوران جلوس کرد و او مردی سیاستمدار و شجاع و سخی بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارت سوران برآید و اولین کارش این بود که دشمنانش را که بر علیه او قیام کرده بودند دستگیر کند و پس از مدتی آزادشان کرد و سرانجام روزی در حین شکار

به حمله قلبی دچار شد و به سال ۱۱۷۰ هجری درگذشت.

**امیر احمد گورکیل**: امیر احمدبن شمس‌الدین گورکیل به سال ۹۱۵ هجری از سوی مردم گورکیل به حکومت رسید و وی ابتدا سپاهی سواره و پیاده آراست و قلعه‌ای مستحکم به نام قلعهٔ شاهین بنا نهاد و او مردی مقتدر و کاردان و سیاستمدار و متدین بود و در عهد او سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۸ هجری) می‌زیست و او به دربار این سلطان تقرب پیدا کرد و پس از مدتی فرمان حکومت او را صادر کرد و چون سلطان سلیم فوت کرد، دورهٔ سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) رسید او نیز فرمانی برای امیر احمد صادر کرد و ادارهٔ ایالت موصل و سنجار را هم به او واگذار کرد و او با فراغ بال فرمانروایی کرد تا به سال ۹۴۶ هجری بدرود حیات گفت.

**امیر احمد دوم گورکیل**: امیر احمد دوم‌بن میر محمد گورکیل به سال ۱۰۰۰ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۱۰۰۳۹۸۲ هجری) به حکومت گورکیل رسید و او چون خردسال بود مادرش که زنی دلیر و کاردان بود به نیابت امارت او منصوب شد و نیز در تربیت او کوشش کرد و مادرش می‌خواست خود را از فرمان سلاطین عثمانی برهاند اما به سبب وجود چند دستگی در کار ایالت گورکیل اقدامات او به جایی نرسید و مدعیان در کار او اخلال می‌کردند و پس از چند سال امیر احمد هم به سن رشد رسید و با سیاستی عاقلانه به امارت پرداخت و در زمان او وقایع مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۱۰۱۷ هجری درگذشت و با درگذشت او سلسلهٔ امرای گورکیل منقرض شد.

**امیر اسکندر پلنگانی**: امیر اسکندربن محمد پلنگانی به سال ۹۶۵ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای پلنگان شد و او پس از درگذشت پدرش به قزوین رفت و فرمان حکومت پلنگان و بیلوار را از شاه تهماسب اخذ کرد و سپس به امور داخلی امارتش پرداخت و چندین کاروانسرا برای مسافران احداث کرد و چند پل هم بر رودخانه‌های پلنگان و نواحی مجاور ساخت و سرانجام به سال ۹۸۵ هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام درویش‌بیگ. پس از امیر اسکندر سولاغ حسین تکلوکه حاکم دینور بود به پلنگان حمله کرد و قلعه‌های آنجا را گرفت و بسی از مردم را به قتل رساند و

بدینسان امارت پلنگان با فوت امیر اسکندر منقرض شد.
**مراجع:** تاریخ کرد و کردستان.

**امیر اسماعیل زنگنه:** میر اسماعیل بیگ‌بن انوشیروان‌بیگ به سال ۹۷۵ هجری در ناحیهٔ گل مستقر شد و او چون مردی شجاع و مصمم و باکفایت بود با مردم با رأفت و مهربانی رفتار کرد و سپس مردم او را به عنوان امیر خودشان انتخاب کردند و چون این خبر به سلطان مراد سوم عثمانی (۱۰۰۳۹۸۲ هجری) رسید پانصد سوار به سرداری یاوزبیگ برای دستگیری او اعزام داشت و میر اسماعیل چون از این امر آگاهی یافت به استقبال یاوزبیگ و سوارانش رفت و از آنان به گرمی پذیرایی کرد و پس از چند روز استراحت یاوزبیگ او را با خود به باب عالی برد و ماجرا را برای سلطان تعریف کرد و سلطان نظرش عوض شد و فرمان امارت کرکوک و گل و خورنوزان و قیطول را با ده هزار فلور زر برای او صادر کرد و پس از مراجعت با خواهر شیخ مصطفی که یکی از شیوخ بزرگ منطقه بود ازدواج کرد و سپس یک کاروانسرا و یک مسجد در گل بنا کرد و آن چه را از باج و خراج جمع می‌کرد بخشی از آن را به فقرا و مستمندان می‌داد و علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و پس از مدتی چنان قدرت یافت که حتی والی موصل درکارهایش با او مشورت می‌کرد و چندی گذشت و سلیمان‌بیگ بابان (۹۹۷۹۷۹ هجری) با سپاهی به او حمله کرد و شکست خورد و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید فرمان داد بهترین نشان را به او بدهند اما طولی نکشید که سلطان فرمان قتل او را صادر کرد و چون مدتی او را زندانی کرد یکی از راهزنان معروف به نام حقی او را از زندان آزاد کرد و میراسماعیل سپس خواهرش را به عقد او درآورد و سرانجام به سال ۹۹۸ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر اسماعیل نحاش:** امیر اسماعیل‌بن امیر موسی نحاش کردی به سال ۱۰۵۷ هجری بنا به فرمان سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹ هجری) به حکومت رسید و پس از آن سپاهی فراهم آورد و به سال ۱۰۶۰ هجری به همراهی شاهین پاشا والی طرابلس حکومت بنی‌سیفا را منقرض کرد و به سال ۱۰۶۱ هجری فرمانروای طرابلس شد و

سرانجام به سال ۱۰۷۱ هجری درگذشت.

**امیر اوغوزبیگ سوران:** امیر اوغوزبیگ‌بن علی به سال ۱۰۴۴ هجری مسندنشین حکومت سوران شد و ابتدا سپاهی مجهز فراهم آورد و به قلعهٔ دوین حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و در این هنگام بابانها به حریر حمله کردند و آنجا را تصرف نمودند و قلعهٔ رواندز را هم گرفته بودند و او ناچار با سپاهش به رواندز یورش برد و قلعهٔ رواندرز را به سال ۱۰۵۳ هجری تسخیر کرد و در این پیکار زنی به نام شمام او را یاری کرد و این بود که در غرب رواندز دو کنگره به نام شمام ساخت که آثارش هنوز باقی است و پس از مدتی رواندز را پایتخت خود قرار داد و او عاقبت به سال ۱۱۰۷ هجری به حق پیوست.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر اوغوزبیگ دوم سوران:** امیر اوغوز بیگ‌بن میر احمد سوران به سال ۱۱۷۰ هجری فرمانروای سوران شد و او مردی دیندار و بی‌آزار و باکفایت بود و امارت او مصادف بود با فرمانروایی کریمخان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳ هجری) که در آغاز کارنامه‌ای برای کریمخان زند نوشت و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز هدایایی برایش فرستاد و فرمان امارت او را صادر کرد و میر اوغوز چون به کار کشاورزی و دامداری علاقه داشت، کشاورزان را تشویق می‌کرد تا بیشتر به کشت و زرع بپردازند و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و وی به علم و ادب نیز علاقمند بود و دربار او محل اجتماع علما و ادبا بود و به دوران امارت وی واقعهٔ مهمی روی نداد و سرانجام به سال ۱۱۸۲ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر ایوب ملّی:** پس از امیر ابراهیم یکی دیگر از بستگان تیمورپاشا به نام امیر ایوب به سال ۱۲۱۸ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم عثمانی به حکومت ماردین رسید و او پس از آن طوایف کرد را متحد کرد و چون قصد داشت به قلمرو خود بیفزاید از این‌رو دولت عثمانی نیرویی برای سرکوبی او اعزام داشت و پس از چند روز زد و خورد و جنگ و

جدال امیر ایوب دستگیر شد و او را به زندان دیاربکر فرستادند و در همان جا به سال ۱۲۴۸ هجری جهان را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیربداغ سوران:** امیربداغ‌بن شاه علی‌بیگ به سال ۸۵۸ هجری از طرف سرداران سوران به امارت سوران برگزیده شد و او قصد داشت به فرمانروایی خود توسعه بدهد و این بود که ناحیه سوماقلو را از طایفه استَاجلِو قزلباش که در ارومیه حکومت می‌کردند گرفت و ضمیمه امارت خود ساخت و او مردی ادب دوست و هنرپرور بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود نیز گهگاه شعر می‌سرود و پس از سی سال فرمانروایی سرانجام به سال ۸۹۱ هجری درگذشت و او دو پسر داشت به‌نام‌های امیرسیف‌الدین و امیرحسن.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیربدرالدین بختی:** امیربدرالدین‌بن امیر عیسی بختی به سال ۷۴۰ هجری به حکومت جزیره رسید و او امیری به غایت صاحب بخت و فرخنده طالع بود و او در آغاز اطاعت خود را به سلطان اورخان عثمانی (۷۲۸-۷۶۱ هجری) ابراز داشت و سلطان هم که تازه به قدرت رسیده بود فرمان حکومت جزیرهٔ ابن عمر را برایش صادر کرد و سپس به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سرانجام به سال ۷۵۵ هجری درگذشت.

**امیربدر بختی:** امیربدربن امیرابراهیم به سال ۸۶۵ هجری فرمانروای جزیره وبوتان شد و او اطاعت خود را به سلطان ابوسعید تیموری (۸۵۵-۸۷۳ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت جزیره و بوتان را برایش صادر کرد و سپس به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و دیگر اتفاقی در زمان وی روی نداد و سرانجام به سال ۸۷۵ هجری وفات یافت و از او سه پسر به نام‌های: میرشرف، میرمحمد، شاه‌علی بیگ، به جای ماند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**امیربدرخان بدرخانی:** امیربدرخان بدر خانی به سال ۱۲۲۷ هجری بنا به فرمان سلطان محمد دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵ هجری) به حکومت جزیرهٔ ابن عمر رسید و

پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و به سال ۱۲۳۲ هجری به اندیشه نفوذ قلمروش افتاد و بوتان را گرفت و آنگاه با امرای کرد مشورت کرد که از زیر بار عثمانی‌ها شانه خالی کنند و در نتیجه امرای وان و هکاری و خیزان و موش به او قول دادند که او را در این امر یاری کنند و بیش از هر چیز به تهیه اسلحه و آذوقه سرگرم شد و در این اثنا آسوری‌ها سر از فرمان او باز زدند و او نیرویی برای سرکوبیشان گسیل داشت و عثمانی‌ها از اقداماتش اندیشناک شدند و نیرویی برای سرکوبیش فرستادند اما شکست خوردند و پس از آن امیربدرخان استقلال خود را رسماً اعلام کرد و به سال ۱۲۶۱ هجری به نام خود سکه زد و سپس وان و رواندز و موصل و مهاباد و سنجار و اسعرد و دیاربکر و اشنویه و ارومیه را تصرف کرد و به سال ۱۲۶۳ هجری دولت عثمانی مجدداً نیرویی برای سرکوبی وی فرستاد و در این هنگام امیرعزالدین شیر که از خویشاوندانش بود نهانی با عثمانی‌ها تبانی کرد و این باعث شکست امیربدرخان شد و او ناچار جزیره را ترک کرد و به سال ۱۲۶۶ هجری در قلعهٔ آروخ متحصن شد و عثمانی‌ها با سپاهی گران او را محاصره کردند و این محاصره هشت ماه ادامه داشت تا اینکه امیر بدرخان و دو پسرش اسیر شدند و سرانجام او به سال ۱۲۶۷ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**امیربولدوق مرداسی**: پس از قتل پیر بدر همسرش باردار بود و سپس پسری آورد که او را بولدوق نامیدندو چون او نوزاد بود زمام امور را به سال ۴۵۹ هجری به دست مادرش دادند و سران طایفهٔ مرداسی هم او را یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید به جای مادرش فرمانروای اگیل شد و نجست اطاعت خود را به عبدالله القائم بامرالله (۴۲۲-۴۶۷ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت اگیل را برایش صادر کرد و پس از آن مدتی با اقتدار حکومت کرد و سرانجام به سال ۵۰۷ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابراهیم که پس از مرگ پدر به جای او نشست.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیربهلول دنبلی**: امیربهلول‌بن امیر فریدون معروف به حاجی‌بیگ به سال ۸۲۰ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای وان شد و او پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و طوایف

کرد را با خود متحد کرد و سپس طبرستان و داغستان را به تصرف خود در آورد و سرانجام در جنگی که به سال ۸۸۰ هجری میان او و شاه خلیل آق قویونلو (۸۸۲-۸۸۳ هجری) روی داد کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر تیماوی‌بیگ ملی**: پس از فوت امیرایوب، امیرتیماوی‌بیگ بنا به فرمان سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵ هجری) فرمانروای ماردین شد ولی در روزگار او قسمتی از اراضی امارتش تحت سیطرهٔ طوایف عرب قرار گرفت و او دیگر نتوانست کاری بکند زیرا عثمانی‌ها آنان را برای تضعیف وی بدانجا فرستاده بودند و وی به مدت هفت سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۲۵۵ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرجان پولاد کلیسی**: امیرجان پولادبن قاسم‌بیگ چون به سن رشد رسید از سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) تقاضای اجدادی خود را کرد تا به کلیس برگردد و سلطان تقاضای او را پذیرفت و به سال ۹۱۹ هجری طی فرمانی امارت کلیس به او واگذار شد و سپس شهر اعزاز و ناحیهٔ دیگری از حلب ضمیمه قلمرو وی گردید و او حکومت کلیس را از نو رونق بخشید و سپس به آبادانی و عمران روستاها و استحکام قلعه‌ها پرداخت و سپاه خود را هم از هر لحاظ مجهز کرد و روزگار را در نهایت عزت گذرانید و سرانجام به سال ۹۷۲ هجری درگذشت و او ده پسر به نام‌های: حبیب‌بیگ، عمربیگ، احمدبیگ، عبدالله‌بیگ، حسین‌بیگ، جعفربیگ، غضنفربیگ، زینل‌بیگ، حیدربیگ، خضربیگ داشت که همگی شجاع و کاردان و باکفایت بودند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرجلال‌الدین اورامی**: امیر جلال‌الدین‌بن باریه‌بیگ پس از فوت پدرش به جای او نشست و او در آغاز به تعمیر و عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و چند ناحیه دیگر را به تصرف خود در آورد و او چون مردی مقتدر و دادگر و بخشنده و جوانمرد بود خانه‌اش همیشه مملو از علما و ادبا و شعرا و فضلا بود و

با آنان به مصاحبه می‌نشست و پس از آن مدرسه‌ای بنا نهاد و مردم را به فراگرفتن دانش فرا خواند و عاقبت به سال ۵۹۷ هجری پس از نود و پنج سال فزمانروایی فوت کرد و او پسری داشت به نام سعیدجیاشاه.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرجلال سویدی**: امیرجلال‌بن امیرشهاب به سال ۸۰۳ هجری از سوی مردم کُنج به فرمانروایی رسید و او ابتدا سپاه کوچکی را به وجود آورد و قلعهٔ کنج را استوار کرد و او مردی عادل و منصف و پرهیزگار بود و مدت بیست ویک سال حکومت کرد و در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۸۲۴ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام امیرمحمد که شجاع بود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرجمال‌الدین سیفا**: امیرجمال‌الدین سیفا سر سلسلهٔ خاندان بنی‌سیفا از امرای مقتدر دورهٔ مرادخان سوم عثمانی است که در سال ۹۸۱ هجری به نیابت حکومت مأمور طرابلس گردید و چندی نگذشت که در آنجا مردم را متحد کرد و طوایف کرد را گرد آورد و خود را مستقل اعلان کرد و سپس عکاره و حصن الاکراد را به تصرف خود در آورد و به نام خود سکه زد و یک مسجد و یک مدرسه در طرابلس بنا نهاد که هنوز آثارش باقی است و سرانجام به سال ۱۰۱۰ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرجمشید دنبلی**: امیرجمشیدبن امیر ابراهیم دنبلی به سال ۶۹۲ هجری بنا به فرمان و وصیت پدرش فرمانروای خوی شد و در آغاز سپاهی فراهم آورد و سپس با غازان‌خان مغول (۶۹۴-۷۰۳ هجری) بنای مخالفت گذاشت و در سال ۷۲۵ هجری در جنگی که با مغولان درگیر شد به شهادت رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرحامد محمودی**: پس از کشته شدن پدرش، امیرحامدبن میرحسین محمودی به

سال ۸۵۵ هجری بر امارت موروثی خود رسید و پس از چندی سپاهی منظم فراهم آورد و به خدمت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) شتافت و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و بنا به اشاره شاه او مدتی با سپاهیانش در میان قزلباش‌ها به سر برد و پس از آن به امارتش بازگشت و به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۹۰۸ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرحسن اردلان:** وی پس از خضربیگ دوم در تاریخ ۷۴۶ هجری به جای پدر نشست و برای مردم وظایفی تعیین کرد و جوانان را به سربازی فراخواند و لشکری عظیم از جوانان مملکت و عشایر آماده کرد و با اسلحه‌های مدرن تجهیز کرد و آنگاه با اردوی دولت عثمانی جنگید و فاتح شد و بسی از سرزمین‌های کردنشین را از آنان پس گرفت و پس از آن در یک فرسنگی شهر فعلی سنندج قلعه‌ای بسیار مستحکم بنا نهاد و در دامنهٔ شمالی قلعه هم روستایی به نام خود آباد کرد و اکنون هم آن آبادی به نام حسن‌آباد معروف است که سال‌های مقر فرمانروایی فرمانروایان اردلان بود. وی در سال ۷۷۴ هجری چشم از جهان فرو بست.
مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستوره و تاریخ کردستان آیةالله مردوخ و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه.

**امیرحسن بهدینانی:** امیرحسن‌بن امیرسیف‌الدین به سال ۸۷۸ هجری به حکومت رسید و در زمان او حسن‌بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ هجری) نیرویی برای تسخیر عمادیه فرستاد و دزشوشی و آگری یا عقره را تصرف کردند و اما نتوانستند عمادیه را فتح کنند و ناامیدانه برگشتند و پس از خاتمه جنگ امیرحسن به خدمت شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) رسید و شاه مقدم او را گرامی شمرد و دزدهوک که در تصرف داسنیها بود از آنها پس گرفت و به امیرحسن سپرد و امیرحسن مابقی زندگیش را با عدل و داد و عبادت گذراند تا به سال ۹۴۰ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرحسن‌بیگ محمودی:** امیرحسن بیگ‌بن عوض‌بیگ محمودی به سال ۹۴۳ هجری

از سوی سران و بزرگان محمودی بر امارت محمودی برگزیده شد و او مردی شجاع و کاردان و متدین بود و پس از مدتی چند مسجد و مدرسه با همکاری مردم بناکرد و مردم را برای فراگرفتن علوم دینی فراخواند و سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) فرمان امارت او را صادر کرِد و او پس از پنجاه سال فرمانروایی سرانجام به سال ۹۹۳ هجری بدرود حیات گفت و او را در مدرسه‌ای که در خوشاب بنا کرده بود دفن کردند و او سه پسر داشت به نام‌های: عوض‌بیگ، شیربیگ، شیروبیگ.

**امیرحسن خیزانی:** امیرحسن‌بن ملک خلیل به سال ۹۹۲ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و در آغاز یوسف‌بیگ بن سلطان احمد عمویش علیه وی قیام کرد و ناچار به خدمت سلطان عثمانی رفت و از وی بدگویی کرد و فرمان حکومت خیزان را از او گرفت و به خیزان آمد و با ورود وی به خیزان مردم بر علیه او شوریدند و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ یوسف‌بیگ کشته شد و امیرحسن مجدداً زمام امور را به دست گرفت و او مردی باکفایت بود و می خواست از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود ولی مرگ مهلتش نداد و به سال ۱۰۰۵ هجری درگذشت.

**امیرحسن سویدی:** امیرحسن‌بن امیرفخرالدین به سال ۸۴۸ هجری فرمانروای کنج شد و در آغاز برادرش میرمحمد برعلیه او قیام کرد و امانتوانست کاری ازپیش ببرد و به مدت ده‌سال با فراغت‌بال‌حکومت‌کرد و امااومردی سفاک‌و خونریز بودو درآغاز فرمانروایش به اذیت و آزار مردم پرداخت و حتی عده‌ای را هم به قتل رساند و سرانجام به سال ۸۵۸ هجری بدرود حیات گفت و او دو پسر داشت به نام‌های میرحسن و میرمحمد.

**امیرحسن شبانکاره‌ای:** امیرحسن بن خسرو شبانکاره‌ای به سال ۴۹۹ هجری بنا به فرمان ابوشجاع‌محمد سلجوقی (۵۱۱۴۹۸ هجری) به حکومت فارس رسید و او مردی مهربان و شجاع و باکفایت بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارت شبانکاره برآید و او می‌خواست به قلمروش بیفزاید و برای این منظور سپاهی فراهم آورد و با امّا مخالفت سلجوقیان روبرو شد و پس از مدتی سر از فرمان آنان باز زد و ابوشجاع محمد لشکری را با سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و او مجبور شد که در قلعهٔ خود متحصن

شود و عاقبت با آنان صلح کرد و به این ترتیب در سرزمین شبانکاره امنیت و آرامش برقرار بود و سرانجام به سال ۵۶۳ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرحسن برزیکانی**: امیرحسن رییس قبیلهٔ برزیکانی بود که در شهرزور می‌زیست و چون مردی عادل و انسان دوست بود مردم او را دوست داشتند و از او تبعیت می‌کردند و او عده‌ای از جوانان را دور خود گردآورد و چون سودای ملک و ملک‌داری در دماغش متمکن بود از این‌رو به سال ۳۳۰ هجری خود را امیر خواند و به توسعهٔ قلمرو خود پرداخت و بیشتر شهرهای شهرزور را گرفت و این باعث شد که خلیفهٔ مُستکفی بالله (۳۳۳-۳۳۴ هجری) از سلطه‌اش اندیشناک شود و این بود که نیرویی برای دفع او فرستاد و اما این شهر تاب مقاومت سپاه امیرحسن را نیاورد و آن چه مهمات داشتند به دست سربازان میرحسین افتاد و چون حکومت بغداد به دست مطیع‌الله عباسی (۳۳۴-۳۶۳ هجری) افتاد راه مسالمت را باوی پیش گرفت و هدایایی برایش فرستاد و میرحسین دو برادر داشت به نام‌های: ونداد و غانم که رهبری قبیلهٔ آیشانی را به عهده داشتند و این قبیله شاخه‌ای بود از قبیلهٔ برزیکانی و سرانجام میرحسن به سال ۳۴۸ هجری درگذشت و دو برادر دیگرش دو سال بعد از او فوت کردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرحسین خان زعفرانلو**: امیرحسن خان‌بن رضاقلی خان زعفرانلو به سال ۱۲۸۲ هجری بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار فرمانروای خبوشان و درگز و بجنورد و شیروان شد و او چون خدماتی به دولت انجام داد پس از مدتی لقب ایلخانی و امیرالامرایی قوچان راگرفت و او مردی با عزم و اراده و باکفایت بود اما او در اواخر امارتش شرابخور شده بود و در نوشیدن مشروب افراط می‌کرد و این اعمال باعث ضعف او شد و سرانجام به سال ۱۳۱۱ هجری جهان را وداع گفت.

**امیرحسین محمودی**: امیرحسین‌بن امیر محمود محمودی به سال ۸۲۴ هجری بنا به وصیت پدرش به امارت محمودی برگزیده شد و پس از مدتی مظفرالدین جهانشاه‌بن قره یوسف (۸۴۰-۸۷۲ هجری) فرمان حکومت او را صادر کرد و سپس به تجهیز سپاه

پرداخت و ناحیه الباق که جزو متصرفات هکاری بود ضمیمه امارت خود کرد و چون عزالدین شیرهکاری به وی حمله کرد او را سخت شکست داد و حتی ولایت شنبور را هم گرفت و عزالدین شیر از حاکم بدلیس کمک خواست و حاکم بدلیس سپاهی به سرداری شیخ امیر بلباس به یاریش فرستاد و در این جنگ تیر به امیرحسین اصابت کرد و به سال ۸۵۵ هجری کشته شد و از او پسری به نام امیرحامد به جای ماند.

**امیرحمزه زرقی**: امیر حمزه‌بن خلیل در سال ۹۰۵ هجری بنا به وصیت پدرش به امارت درزین نشست و او در زمان شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) می‌زیست و از این پادشاه اطاعت می‌کرد و او امیری شجاع و دلیر و دادگر و بخشنده بود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او در آغاز به استحکام قلعه درزین پرداخت و درزین یکی از نواحی ماردین است و او سپس به تجهیز سپاه سرگرم شد و سرانجام به سال ۹۱۹ هجری درگذشت و پس از او پسرش محمدبیگ به جایش نشست.

**امیر خان محمد محمودی**: پس از درگذشت امیر عوض‌بیگ، شاه علی‌بیگ پسر امیر عوض‌بیگ مدتی بنا به فرمان شاه تهماسب حاکم امارت محمودی شد و او به علت ناآزمودگی نتوانست آرزوی محمودی‌ها را برآورده سازد و طولی نکشید که به دست حسین‌بیگ بن میره‌بیگ کشته شد و پس از آن امیر خان محمد محمودی به سال ۹۳۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و او نخست از شاه تهماسب اطاعت کرد و آن گاه دنبلی‌ها که قیام کرده بودند تار و مارشان کرد و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و سرانجام به سال ۹۴۱ هجری درگذشت.

**امیر خان میافارقینی**: امیر خان‌بن بهلول‌بیگ میافارقینی پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۷۵ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۸۲-۸۸۲ هجری) به حکومت میافارقین منصوب شد ولی او چون مردی قسی‌القلب و بی‌کفایت بود لذا به اذیت و آزار مردم برآمد و مردم بر علیه وی قیام کردند و چون این خبر به سلطان عثمانی رسید به محمد پاشای میرمیران آمد دستور داد او را به سال ۹۸۲ هجری به قتل برسانند.

**امیر خان یکدست**: امیر قره خان بن ناصربیگ که به امیر خان یکدست معروف است به

سال ۹۴۵ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی به امارت ارومیه و اشنویه نشست و در این دم چون بیشتر امرای کردستان به سلطان عثمانی پناه برده بودند از این‌رو شاه حکومت ارومیه و اشنویه را به شاه محمدبیگ برادوست واگذار کرد و امیر خان هم به خدمت میر عمربیگ سوران رفت و در جنگی که برای او انجام داد یک دستش قطع شد و سپس به شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) تقرب جست و مورد لطف شاه واقع شد و او فرمان داد دستی از زر برایش درست کردند و از آن پس به نام امیر خان یکدست معروف شد و سپس امارت ارومیه و اشنویه و ترگور و مرگور را با لقب خانی به او واگذار کرد و پس از آن قلعه‌ای در سی فرسنگی جنوب ارومیه به نام دمدم که گویا در زمان ساسانیان ساخته شده بود و آثار آن باقیمانده بود آن را بنا نهاد و به استحکام قلعه‌های دیگر امارتش هم افزود ولی بر اثر تحریکات امرا و اطرافیان شاه روابط امیر خان یکدست و شاه عباس بی‌جهت تیره شد و بنا به فرمان شاه سپاهی به سرکردگی اعتمادالدوله به کمک طایفهٔ جلالی که آتش فروزان اصلی جنگ بودند قلعهٔ دمدم را به سال ۱۰۱۷ هجری چند ماه محاصره کردند و پس از مدتی مجرای آب قلعه را یافتند و آن را بستند و دفاع شجاعانه‌ای که طایفهٔ برادوست از خود نمودند کمتر نظیر دارد و متأسفانه پس از یک سال نبرد دلاورانه قلعهٔ دمدم به دست سپاهیان قزلباش افتاد و اهالی قلعه مدتی از بی‌آبی سخت در مضیقه افتادند و در این هنگام چند روز باران بارید و آب انبارها پر شد و اعتمادالدوله ناچار دستور حمله مجدد صادر کرد و لشکر قزلباش در این جنگ بسی کشته دادند و در این دم اعتمادالدوله ناگهان جان داد و محمدبیگ به جای او نشست و امیر خان چون می‌دانست در مقابل آن همه سپاه نمی‌تواند ایستادگی کند لذا درخواست امان نامه کرد و آنان در آغاز به وی روی خوش نشان دادند اما سپس او و همراهانش را به سال ۱۰۱۹ هجری با فجیع‌ترین وضع کشتند و به دستور شاه عباس بیشتر سران قلعهٔ دمدم را به قتل رساندند و پس از تصرف قلعهٔ دمدم شاه آنجا را به امیر قباد خان بیگدلی واگذار کرد و مردم آن سامان مدت هفت سال تا سال ۱۰۲۶ هجری تحت شکنجه‌و فشار زندگی‌کردند تااینکه الغ‌بیگ برادوست زمام امور را به‌دست گرفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**امیر داود خیزانی:** امیر داودبن میر ملک خیزانی در سال ۸۸۸ هجری بنا به فرمان

سلطان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هجری) به حکومت خیزان رسید و ابتدا قلعهٔ خیزان را استوارکرد و مدرسه و مسجدی هم به نام داودیه در شهر خیزان بناکرد و علما را تشویق نمود که به ترویج علوم اسلامی بپردازند و به امارتش سر و سامانی بخشید و او مردی باکفایت و سیاستمدار بود و توانست به خوبی از عهدهٔ ادارهٔ امور برآید ولی متأسفانه در اواخر عمرش دچار فسق و فجور و عیاشی شد و سرانجام پس از سی و نه فرمانروایی به سال ۹۲۷ هجری درگذشت و او سه پسر داشت به نام‌های: سلطان احمد، میر سلیمان، حسن‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر رستم دنبلی**: امیر رستم‌بن امیر بهلول دنبلی ملقب به شاه وردی‌بیگ به سال ۸۸۰ هجری پس از کشته شدن پدرش به امارت موروثی خود رسید و پس از مدتی به عمران و آبادانی شهرهاوروستاها پرداخت و در سال ۸۹۸ هجری جنگی بین سلطان‌حیدرصفوی و یکی از سلاطین داغستان درگرفت و امیر رستم در این جنگ همراه سلطان حیدر پس از شکست در رودخانه مجاور میدان جنگ هر دو غرق شدند و بدرود حیات گفتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر زاهدبیگ هکاری**: امیر زاهدبیگ‌بن عزالدین شیر دوم در سال ۸۹۹ هجری به حکومت رسید و او مردی صاحب بخت و عادل و سخی بود و تمامی ایالت را در ضبط آورد و در عهد او کار هکاریان قوی شد و امیر زاهد شخصاً به خدمت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷- ۹۳۰ هجری) رسید و هدایایی به او تقدیم کرد و چنان که گویند شاه او را دوست داشت و به او عمو می‌گفت و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و به کار کشاورزی و دامداری هم رونق بخشید و سرانجام به سال ۹۵۹ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر زین‌الدین بهدینانی**: امیر زین‌الدین‌بن بهاءالدین بهدینانی در سال ۷۷۸ هجری فرمانروای عمادیه شد و او مردی بود عادل و سخی وکاردان و سیاستمدار و وی در عهد امیر تیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ هجری) و میرزا شاهرخ (۸۰۷- ۸۵۰ هجری)

می‌زیست و مورد توجه هر دو آنان بود و او با کمال قدرت و استقلال بر متصرفات خود به حکومت پرداخت و کلیهٔ طوایف کرد را دور خود جمع کرد و آنان را با هم متحد کرد و سرانجام به سال ۸۳۶ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر زینل‌بیگ قلبی:** امیر زینل‌بیگ‌بن سلطان حسن قلبی به سال ۱۰۰۳ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به فرمانروایی قلب و بتمان منصوب شد و او هم مانند برادرش مردی شجاع و مردم‌دار و سیاستمدار بود و به امور حکومتش پرداخت و تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمانروا بود و دیگر اطلاعی از او نداریم.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر سبحان‌بیگ سویدی:** امیر سبحان بیگ‌بن ابدال‌بیگ به سال ۹۲۷ هجری بنا به فرمان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به حکومت رسید و او به اتفاق برادرش سلطان احمد در حفظ و حراست امارتش کوشید و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و دشمنان و مخالفین خود را قلع و قمع کرد و چند ناحیه مجاور را هم به تصرف خود در آورد و پس از مدتی آنها را بین پسران خود تقسیم کرد که چباقجور و توابع آن به سبحان‌بیگ و سایر قلاع و کنج هم به احمدبیگ رسید و چند سال بدین منوال گذشت تا برادران با هم به زد و خورد پرداختند تا جایی که درصدد قتل هم برآمدند و سرانجام به سعایت سلطان احمد برادرش حسب‌الامر سلطان عثمانی، سبحان‌بیگ را به سال ۹۳۲ هجری به قتل رساندند.

**امیرسعید جیاشاه اورامی:** امیرسعید جیاشاه‌بن امیر جلال‌الدین اورامی به سال ۵۹۷ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای اورامان شد و او مردی با کفایت و سیاستمدار و متدین و عادل بود و در عمران و آبادانی اورامان بسی کوشید و در اورامان مسجدی به نام مسجد جیاشاه احداث کرد و در زمان او اکثر سادات و علما به اورمان مهاجرت کردند و در این هنگام که قدرت امیرجیاشاه رو به فزونی می‌رفت دشمنان او به وی حمله کردند اما چنان که گویند مرضی در میان سربازانشان افتاد و او سرانجام به سال ۶۹۹ هجری

درگذشت و وی پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ که بسیار شجاع بود.

**امیرسلیمان‌بیگ دوم سوران**: امیر سلیمان‌بن مصطفی‌بیگ پس از کشته شدن برادرش به سال ۱۲۹۶ هجری فرمانروای سوران شد و اما او از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت و این بود که بیش از یک سال نتوانست حکومت کند و سرانجام به سال ۱۲۹۷ هجری کناره‌گیری کرد و رسول پاشای برادرش به حکومت رسید.

**امیرسلیمان دنبلی**: امیرسلیمان‌بن امیرشیخ احمد دنبلی به سال ۳۸۷ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت ناحیه سنجار رسید و در این ایام قادربالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲ هجری) در بغداد حکومت می‌کرد و او اطاعت خود را به خلیفه عباسی ابراز داشت و خلیفه نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و پس از آن یک مدرسه و یک مسجد و یک کاخ با شکوه ساخت و برای توسعهٔ صنعت و گسترش فرهنگ و دانش کوشش زیادی کرد و علما و فضلا را گرامی می‌داشت و سرانجام به سال ۴۱۰ هجری فوت کرد.

**امیرسیدی سوران**: امیرسیدی‌بن شاه علی به سال ۸۹۵ هجری از طرف سرداران سوران به امارت رسید و او پس از مرگ پدرش در شقلاوه حکومت کرد و در فرصتی مناسب به خاک بابان حمله برد و پیربداغ را در انتقام برادرش به قتل رساند و او هنگامی که فرمانروای سوران شد سپاهی فراهم آورد و به سرزمین اربیل تاخت و آنجا را محاصره کرد و پس از شش ماه محاصره آنجا را به تصرف خود در آورد و سپس مسجدی ساخت و کردان را دعوت کرد که در آنجا به عمران و آبادانی بپردازند و طولی نکشید که شهر دو چندان آباد شد و پس از آن به کرکوک و موصل حمله کرد و آن دو شهر را هم گرفت و در سال ۹۲۳ هجری قدرت چشمگیری پیدا کرد و استقلال خود را اعلام نمود و سپس شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به او تبریک گفت و او هم اطاعت خود را ابراز داشت و سرانجام به سال ۹۲۵ هجری فوت کرد و او سه پسر داشت به نام‌های: میرسیف‌الدین، میرعزالدین، سلیمان‌بیگ.

**امیرسیف‌الدوله ابونجم جاوانی**: امیرسیف‌الدوله ابونجم‌بن ورام جاوانی به سال ۴۶۷

هجری بنا به فرمان خلیفه مقتدی بامرالله (۴۶۷-۴۸۷ هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم وکاردان و دیندار بود و در آغاز سر و صورتی به کارهای داخلی امارتش داد و سپاهی فراهم آورد و در زمان او واقعه مهمی در قلمروش اتفاق نیفتاد و او چون به شعر و ادب علاقهٔ فراوانی داشت از این‌رو شُعرا و اُدبا را تشویق می‌کرد و به آنان صله و انعام می‌داد و عاقبت به سال ۴۲۷ هجری فوت کرد و جسد او را بنا به وصیت خودش در طسفونج از توابع نعمانیه به خاک سپردند.

**امیرسیف‌الدین بهدینانی:** امیرسیف‌الدین بن میرزین‌الدین به سال ۸۳۶ هجری به موجب فرمان میرزاشاهرخ‌بن میرتیمور به امارت عمادیه منصوب شد و او در آغاز سرگرم جمع‌آوری نیرویی برای مقابله با دشمن شد و این سرگرمی باعث شد که عده‌ای از طوایف کرد که از وی ناخرسند بودند به او حمله کنند و امیرسیف‌الدین حملهٔ آنان را خنثی کرد و سرانش را به اسیری گرفت و سپس با خواهش شیخ‌الاسلام عمادیه آزادشان کرد و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و نیز نوشته‌اند که وی از اهل شعر و ادب بود و با شُعرا و اُدبا جمع می‌شد و به آنان صله و انعام می‌داد و سرانجام به سال ۸۷۸ هجری جهان را وداع گفت.

**امیرسیف‌الدین سوران:** امیرسیف‌الدین‌بن امیربداغ سوران به سال ۸۹۱ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت سوران رسید و او در آغاز به عمران و آبادانی پرداخت و در حریر مسجدی ساخت و چند قنات و کهریز برای مردم حفر کرد و در این هنگام طایفهٔ استاجلوقزلباش به قصد انتقام به سرزمین او یورش بردند و ناحیه سوماقلو را باز پس گرفتند و طایفهٔ قزلباش که در آن دم به وسیلهٔ شیخ حیدر صفوی به وجود آمده بود به سبب کلاه سرخی که بر سر می‌گذاشتند به نام قزلباش معروف شدند و امیرسیف‌الدین عاقبت به سال ۸۹۵ هجری پس از چهار سال فرمانرواییَ بدرود حیات گفت.

**امیرسیف‌الدین دوم سوران:** امیر سیف‌الدین‌بن میرحسین سوران در سال ۹۴۱ هجری به حکومت سوران رسید و در آغاز سپاهی از جوانان فراهم آورد و عده‌ای از طوایف کرد را هم با خود همدست کرد و به اربیل یورش برد و آنجا را تصرف کرد و حسین‌بیگ

داسنی با لشکری به سپاه میرسیف‌الدین حمله کرد و جنگ خونینی درگرفت و پانصد تن از لشکریان یزیدی‌ها کشته شدند و امیرسیف‌الدین پیروز شد و اموال زیادی به یغما برد و چون این خبر به سمع سلطان عثمانی رسید، حسین‌بیگ را به استانبول احضار کرد و دستور قتل او را داد و اما میرسیف‌الدین متواری شد و سلطان به حسین‌بیگ فرمانروای عمادیه و دیگر امرای کردستان فرمان داد که ولایت سوران را تصرف کنند و امیرسیف‌الدین را هم از بین ببرند ولی هیچکدام نتوانستند کاری بکنند و امیرسیف‌الدین به حکومت خود ادامه داد تا به سال ۹۶۶ هجری بنا به تشویق یوسف‌بیگ برادوست به دربار عثمانی رفت و همان جا کشته شد.

**امیرشرف بختی**: امیرشرف‌بن ابراهیم بختی به سال ۸۵۰ هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید و ابتدا سپاهیان خود را آراست و سپس به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و آنگاه اطاعت و فرمانبرداری خود را به میرزا الغ‌بیگ (۸۵۰-۸۵۳ هجری) ابراز داشت و او هم فرمان حکومت جزیره و بوتان را برایش صادرکرد و هدایایی هم برایش فرستاد و او چون علاقهٔ شدیدی به ادبیات و هنر داشت لذا علما و شعرا و ادبا و نقاشان را به دور خود جمع می‌کرد و روزگار را در مصاحبت آنان گذرانید و خود نیز گهگاه شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۸۶۵ هجری فوت کرد.

**امیرشرف بدلیسی**: امیرشرف که قبلاً اسیر قزلباش‌ها شده بود پس از هفت سال حبس از زندان رهایی یافت و به سوی بدلیس آمد و او بیشتر سواران پازوکی را دور خود جمع کرد و متوجه قلعهٔ بدلیس شد که یکی از امرای شاه اسماعیل به نام کُردبیگ شرفلو از آن محافظت می‌کرد و آنان پس از چند روز زد و خورد توانستند قلعه را تصاحب کنند و پس از این پیروزی امیرشرف به خدمت سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) رسید و سلطان او را مورد لطف خود قرار داد و امارت بدلیس را به سال ۹۱۳ هجری بدو تفویض کرد و مدتی گذشت چون سلطان سلیمان خان اول عثمانی (۹۶-۹۷۴ هجری) جلوس کرد نیرویی برای تسخیر بدلیس اعزام داشت و امیرشرف ناچار رهسپار ایران شد و خود را به شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) رساند و از او در خواست کمک کرد و شاه او را پذیرفت و به سال ۹۳۸ هجری لشکری به بدلیس اعزام داشت و

سپاهیان عثمانی چون از این امر آگاهی یافتند گریختند و امیرشرف مجدداً زمام امور را به دست گرفت و در سال ۹۴۰ هجری ازبک‌ها در خراسان شوریدند و امیرشرف بنا به درخواست شاه با سپاهی به سرکوب ازبک‌ها رفت و جنگی سخت درگرفت و دراین جنگ هدف گلوله‌ای قرار گرفت و به قتل رسید و او پسری داشت به نام امیرشمس‌الدین.



**امیرشرف خان بدلیسی**: امیرشرف خان‌ابن امیر شمس‌الدین خان بدلیسی در سال ۹۴۹ هجری در کَهرود از توابع قم چشم به جهان گشود و در کودکی در دربار شاه طهماسب صفوی (۹۸۴-۹۳۰ هجری) با شاهزادگان تربیت یافت و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و فقه و ادبیات فارسی و عربی و هنر نقاشی را نزد علمای متبحر

فراگرفت چون پدرش به علت پیری از امارت بدلیس انزوا اختیار کرد، او در دوازده سالگی به فرمان شاه به حکومت رسید و پس از فوت شاه طهماسب از طرف شاه اسماعیل دوم (۹۸۵-۹۸۴ هجری) وی به لقب امیرالامرای کردستان مفتخر شد و به علت سعایت بدخواهان پس از مدتی او را از مقام خود عزل کرد و چون سلطان مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) از این موضوع مطلع شد، در سال ۹۸۶ هجری فرمان ادارهٔ بدلیس را از طرف دولت عثمانی به نام وی صادر کرد و از آن تاریخ بدلیس که شامل نواحی: کنج و موش و اخلاط و سعرد و خیزان بود به دولت عثمانی پیوست و در سال ۱۰۰۵ هجری وی ادارهٔ حکومت را به پسر ارشدش شمس‌الدین سپرد و خود به مطالعه و تألیف و تدوین کتب سرگرم شد تا به سال ۱۰۱۱ هجری در شصت و دو سالگی درگذشت و در مقبرهٔ بدلیس به خاک ابدی سپرده شد. امیر شرفخان مردی دادگر و دانشمند و ادیب و نقاش بود بیشتر اوقات فراغت خود را با علما و شعرا می‌گذراند و از آثار او می‌توان کتاب: شرفنامه را نام برد که شامل تاریخ عمومی مفصل کلیهٔ قبایل و طوایف کرد و کردستان است. وی برای کتاب شرفنامهٔ خود مینیاتورهایی کشیده که بسیار باارزش است و از این‌رو می‌توان او را در ردیف نقاش‌های بزرگ به شمار آورد. امیر شرف خان بدلیسی علاوه بر اینکه یک مورخ و فرمانروای دادگر بوده در نقاشی نیز مهارت داشته و استادی و مهارتش در تجسم حالات درونی و بیان شخصیت‌های گوناگون اشخاص در پرده‌هایش آشکار است و از کارهای مهم او مصور کردن هشت تابلوی مینیاتور برای کتابش شرفنامه است که بیشتر آنها را به طرزی شاعرانه و لطیف با رنگ‌های تزئینی قوی مجسم کرده است و تابلوهای کار او اکنون در کتابخانهٔ بودلیان دانشگاه اکسفورد نگاهداری می‌شود و او برای کشیدن این تابلوها دو سال وقت صرف کرده است و حالات به خصوص صورت‌ها چنان ماهرانه نقاشی شده‌اند که بسیار زنده و گویا به نظر می‌رسند و در آنها نشاط و شادابی و آرامش به خوبی دیده می‌شود. [رجوع شود به صفحات ۱۲۱۷-۱۲۲۴]

تابلو نخست منظره‌ای است از شهر هیزان hêzân یا خیزان xêzân که در جنوب غربی دریاچهٔ وان قرار گرفته است و سوار نخستین همانا سلطان حسین‌ابن ملک محمد آخرین امیر از خاندان ایوبی بوده که در سال ۱۰۰۵ هجری می‌زیسته و بر حصن کیف فرمانروایی می‌کرده است.

تابلوی دوم نمودار بیمارستانی است در شهر عمادیه.

تابلوی سوم مجلس پسر امیر بوتان یعنی میرشرف خان‌ابن میرابدال است.

تابلوی چهارم عبارت است از جنگ چالدران که بین شاه اسماعیل صفوی و سلطان سلیم عثمانی به سال ۹۲۰ هجری واقع شده است.

تابلوی پنجم سه منظره کوهستانی است از شهر جزیزهٔ ابن عمر که در آن مردی با هیزم و چهار شکارچی در کنار رودخانهٔ دجله قرار دارد و چنین پیداست که دو نفر این سو و آن سوی رودخانه مم و زین mam u zîn باشند و آن داستانی است فولکوری عاشقانه که شیخ احمد خانی آن را به سال ۱۱۰۵ هجری به رشتهٔ نظم درآورده است.

تابلوی ششم شکارگاهی است در شهر هکاری.

تابلوی هفتم قلعهٔ اگیل است در شمال دیاربکر که بر بالای یک کوه سنگی بنا شده و باغ‌های زیبایی هم دارد.

تابلوی هشتم محاصره کردن قلعهٔ شهر بدلیس است از سوی آق قویونلوها.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی ترجمهٔ محمد علی عونی ـ قاهره ۱۹۴۵.

**امیرشمس‌الدین خان بدلیسی**: امیر شمس‌الدین‌بن امیرشرف بدلیسی پس از کشته شدن پدرش بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت بدلیس و اخلاط رسید و پس از مدتی بنا به فرمان سلطان عثمانی حکومت ملاطیه و مرعش هم به او واگذار شد تا اینکه روزی بدلیس را ترک کرد و در بین راه شنید که شاه تهماسب صفوی در ارجیش است و می خواهد به جانب بدلیس حمله کند و مصلحت چنان دید که به ارجیش برود شاه را ملاقات کند و چون به خدمت شاه رسید نظر او را جلب کرد و با دریافت لقب خانی در سلک امرای دربار راه یافت و پس از مدتی حاکم کرهرود و جهرود شد و سپس به علت پیری و کهولت از کار کناره گرفت و آن گاه مدتی در قم و مدتی در قزوین به سر برد و سرانجام به سال ۹۸۴ هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نام‌های: امیر شرف خان و امیر خلف خان که بسیار شجاع و فاضل بودند.

**امیر شمس‌الدین گورکیل**: امیر شمس‌الدین‌بن بدر در سال ۹۴۶ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی فرمانروای گورکیل شد و او در آغاز در این اندیشه بود که بر

قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود و برای این منظور سپاهی ترتیب داد و سپس بخشی از نواحی موصل را تصرف کرد ولی پس از چندی با مخالفت‌های دودمانش روبرو شد و بنا به مصالحی امارت را به سال ۹۵۱ هجری به برادر دیگرش امیر ابراهیم سپرد و خود در عزلت و گوشه‌گیری به سر برد.

**امیر شیخ‌حسن چمشکزک**: پس‌از کشته شدن ملک‌محمد، امرا و سرداران چمشکزک، امیر شیخ حسن راکه کودکی بیش نبود به سال ۸۳۴ هجری به امارت چمشکزک برگزیده شد و او چون از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت جا را برای سرداران و امرا بازکرد و از این‌رو بلوا همه جا را فراگرفت و دشمن هم که بر مردم تسلط پیدا کرده بود زندگی را بر آنان تنگ کرده بود و شیخ حسن چون به رشد رسید، فنون رزم را آموخت و به تجهیز سپاه پرداخت و سرداران را دور خود جمع کرد و در اندک مدتی دشمن را از سرزمینش بیرون راند و سرانجام به سال ۸۷۷ هجری بدرود حیات گفت و پس از او پسرش سهراب‌بیگ حاکم چمشکزک شد اما حکومت او چندان نپایید و فوت کرد.

**امیر شیربیگ محمودی**: امیر شیربیگ‌بن حسن‌بیگ محمودی به سال ۹۹۳ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی بر اریکهٔ قدرت نشست و او نیز مانند پدرش به مردم‌داری و احسان پرداخت و در راه عمران و آبادانی امارتش بسی کوشید و علما و ادبا را ارج نهاد و حکومتش تا سال ۱۰۰۵ هجری دوام یافت و پس از آن امارت محمودی منقرض گردید.

**امیر شیربیگ مکری**: پس از کشته شدن قبادبیگ امیر شیربیگ به سال ۱۰۱۹ هجری بنا به فرمان شاه عباس به حکومت مکریان رسید و او در آغاز به تعمیر و عمران و آبادانی روستاها پرداخت و به کشاورزی هم رونق داد و به سال ۱۰۳۴ هجری به مراغه حمله کرد و آنجا را به انتقام جنایات قزلباش‌ها چپاول کرد و بیشتر سران قزلباش را از دم تیغ گذرانید و چون این خبر به شاه رسید، زمان‌بیگ را با پنج هزار سوار برای سرکوبی او فرستاد و امام قلی‌خان هم با نیرویی در فارس به کمک او آمد ولی این نیروها نتوانستند کاری بکنند و شکست خوردند و در این مدت عثمانی‌ها از اوضاع آشفتهٔ ایران استفاده

کردند و به مرزها حمله کردند و شاه ناچار شد عده‌ای را پیش امیر شیربیگ بفرستد و از او دلجویی کند و امیر شیر به مهاباد بازگشت و در مقابل عثمانی‌ها ایستاد و سرانجام به سال ۱۰۲۸ هجری درگذشت.

**امیر صادق خان شکاک**: امیر صادق خان شکاک بنا به فرمان آقامحمد خان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) به سال ۱۲۰۹ هجری به حکومت ارومیه و سلماس رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و چون حکومت به فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) رسید سر به طغیان برداشت و با نیرویی که داشت نیمی از آذربایجان غربی را به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۱۲۱۱ هجری شکست خورد و به قتل رسید.

**امیر صدقه موصلی**: صدقه‌بن علی‌بن صدقه موصلی که از کردان موصل بود به سال ۱۰۹ هجری به ارومیه آمد و با برادران و یارانش در آنجا قوایی فراهم آورد و به سال ۱۳۶ هجری در زمان خلیفه منصور عباسی (۱۳۶-۱۵۸ هجری) با کارگزاران رومی جنگید و آنجا را به تصرف خود درآورد و بناها و عماراتی احداث کرد و در دورهٔ هارون الرشید عباسی (۱۷۰-۱۹۳ هجری) با کمک و یاری جناءبن رواد در برابر خلیفه ایستادگی کرد و سرانجام به سال ۲۱۱ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام علی.

**امیر صدقه ثانی موصلی**: امیر صدقه‌بن علی که به امیر زریق معروف بود در سال ۲۰۹ هجری خلیفه مأمون عباسی (۲۱۸۱۹۸ هجری) او را والی آذربایجان و ارمنستان کرد و جنگ بابک خرمی را به او سپرد و پس از فوت جدش به سال ۲۱۱ هجری فرمانروای ارومیه شد و چون با سیدبن‌انس حکمران موصل میانهٔ خوبی نداشت در همین سال با چهل هزار سرباز زبده با او جنگید و در این جنگ سیدبن انس به قتل رسید و مأمون چون این خبر را شنید سخت عصبانی شد و محمدبن حمید طوسی را والی آذربایجان کرد و به او فرمان داد که از راه موصل برود و امیر صدقه را بکشد و محمد در سال ۲۱۲ هجری روانهٔ موصل شد و پس از جنگی خونین امیر صدقه را اسیر کرد و به بغداد فرستاد و خود به آذربایجان شتافت و خلیفه او را به سال ۲۱۳ هجری به دار آویخت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر صعب نحاش:** امیر صعب‌بن حسین نحاش کردی به سال ۱۰۷۱ هجری به حکومت جبل لبنان رسید و چون سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۳-۱۲۵۵ هجری) بر سر کار آمد و اطاعت خود را به او ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت جبل لبنان را برایش صادر کرد و پس از آن امارتش چندان دوام نیافت و در اثر تاخت و تاز عمادیون به سال ۱۲۳۶ هجری کشته شد و با کشته شدن او امارت راس نحاش منقرض گردید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر ضیاءالدین سلیمانی:** امیر ضیاءالدین‌بن میر ابراهیم به سال ۹۱۱ هجری بنا به وصیت پدرش بر تخت امارت سلیمانی نشست و ابتدا به استحکام قلعه های قلپ و جسقه و تاش پرداخت و سپس سپاهی برای محافظت امارتش به‌وجود آورد و با همکاری مردم مساجدی هم در شهر و روستاها بنا کرد و در سال ۹۱۲ هجری شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) دیاربکر را به تصرف در آورد و او آنجا را به خان محمد استاجلو سپرد و امیر ضیاءالدین ناچار طریق مدارا و مواسات را با وی پیش گرفت و بیگی خانم را به عقد او در آورد و سرانجام به سال ۹۲۸ هجری در هشتاد سالگی بدرود حیات گفت و پس از او امارت سلیمانی به دو شعبه قلپ و بتمان منشعب شد.

**امیر ضیاءالدین مهلهل جاوانی:** امیر ضیاءالدین مهلهل‌بن ابوعسکر جاوانی به سال ۴۷۲ هجری بنا به فرمان خلیفهٔ عباسی به حکومت حله و توابع رسید و او مردی مصمم و شجاع و کاردان بود و اندیشه‌های فراوان برای توسعهٔ قدرت و نفوذ جاوانها در سر داشت و ابتدا سپاهی مجهز فراهم آورد اما اتفاق مهمی در زمان وی روی نداد و همه در صلح و صفا به سر بردند و سرانجام به سال ۴۹۵ هجری فوت کرد.

**امیر طاهر برزیکانی:** امیر طاهربن هلال برزیکانی پس از قتل پدرش به سال ۴۰۶ هجری فرمانروای حسنویه شد و او مردی سیاستمدار و باکفایت بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور دولت حسنویه برآید و در آغاز با خواهر ابوالشوک حاکم بنی عناز ازدواج کرد تا حامی و پشتیبان او شود ولی این وصلت و قرابت سودی نبخشید و ابوالشوک در قصاص برادرش سعدی که به دست طاهر کشته شده بود او را به سال ۴۰۷

هجری به قتل رسانید و به این ترتیب بنیان فرمانروایی دودمان حسنویه فرو ریخت و بیشتر شهر را به تصرف امرای کرد بنی عناز در آمد.

**امیر عبدالعزیز بختی:** امیر عبدالعزیزبن سلیمان بختی در سال ۶۶۳ هجری فرمانروای جزیره شد و او مردی شجاع و دلیر و عادل و سخی بود و ایالت جزیرهٔ ابن عمر را به عدل و داد آراست و در زمان او مردم در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و او گرچه سیاست کشورداری و آداب جنگ را نمی‌دانست اما چون در دوران ایشان جنگی به وقوع نپیوست از این‌رو مردم در نهایت رفاه زندگی کردند و گویند وی هر سال عده‌ای را با هزینه خود به بیت‌الله الحرام برای حج می‌فرستاد و سرانجام به سال ۶۸۰ هجری بدرود حیات گفت.

**امیر عزالدین بختی:** امیر عزالدین‌بن امیر ابدال به سال ۷۸۰ هجری به حکومت رسید و او مردی عادل و متدین و شجاع و دلیر بود و او در آغاز به بوتان حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷ هجری) پس از آن که بغداد را فتح کرد هنگام بازگشت در آغاز تکریت را به تبعیت خود درآورد و پس از تخریب دژهایش به منطقهٔ ماردین روی نهاد و امیر عزالدین به محض اطلاع به پیشواز او رفت و از او اطاعت کرد و امیر تیمور هم او را نوازش نمود و فرمان ایالت جزیره و بوتان را برای او صادر کرد اما بعدها تیمور بر او خشم گرفت و نیرویی برای سرکوبیش فرستاد و عزالدین نتوانست در برابر سپاهیان او مقاومت کند و ناچار فرار کرد و تا پایان عمر در میان طایفهٔ اروخی در عزلت زندگی کرد تا به سال ۸۳۰ هجری وفات یافت.

**امیر عزالدین شیر سوران:** امیر عزالدین شیربن میر سیدی به سال ۹۲۵ هجری به امارت سوران رسید و او مردی شجاع و بخشنده و متدین و باکفایت بود و مردم را در کارها شرکت می‌داد و با رأی و مشورت آنان فرمان می‌راند و با علما و دانشمندان هم کنکاش می‌کرد و در آغاز در عمران و آبادانی قلمروش کوشش بسیار کرد و گنبد مزار حضرت یونس را در موصل تجدید بنا کرد و در اربیل یک مسجد و مهمانسرا و یک کاروانسرا بنا کرد و آنجا را پایتخت خود قرار داد و در کرکوک هم سه مسجد و یک

مدرسه ساخت و مردم در زمان او در نهایت رفاه و آسایش بودند و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) در سال ۹۲۶ هجری از جنگ سپاهیان اروپایی در یک زمستان بسیار سرد برگشته بود و به شهر اربیل آمد و عزالدین شیر از او استقبال کرد و تمام فصل زمستان را از او پذیرایی نمود اما سلطان سلیمان که مردی ستمکار و سفاک و نمک‌نشناس بود در نهانی رؤسای طوایف کرد را بر علیه او برانگیخت و به سربازان خود دستور داد که میان مردم تفرقه و آشوب ایجاد کنند و سرانجام او را به سال ۹۴۱ هجری کشتند و عده‌ای از رؤسای سوران را هم به قتل رساندند و دارایی شهر را به غارت بردند. مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**امیر عزیز بختی**: امیر عزیزبن کاکا محمد به سال ۹۹۳ هجری بنا به فرمان حکومت عثمانی امارت جزیره و بوتان را به دست گرفت و وی در آغاز با عثمانی‌ها به جنگ قزلباش‌ها به تبریز رفت و پیروزمندانه بازگشت و او سخت پدر را زنده کرد و سرزمینش را آباد ساخت و رسوم قوانین عدل پدر را تازه گردانید اما فرزندان خان ابدال به مخالفت او برخاستند و به آزار و اذیتش پرداختند و رسم عدوان و غارتگری نهادند و امیر عزیز درماند و سرانجام به سال ۹۹۹ هجری حُکم عزلش را از دربار عثمانی گرفتند و از جزیره بیرونش کردند.

**امیر علی بنی سیفا**: امیر علی نوهٔ یوسف پاشا به سال ۱۰۵۴ هجری به جای عمش قاسم پاشا حاکم طرابلس شد و در ایام وی شاهین پاشا و امیر اسماعیل نحاش کردی بر علیه او قیام کردند و مدتی به جنگ و زد و خورد پرداختند و سرانجام او را شکست دادند و حکومت او را به سال ۱۰۶۰ هجری برچیدند و تمام افراد خاندانش را هم اسیر کردند و بعداً آنها را به مناطق دیگر تبعید کردند.

**امیر علی‌بیگ سوران**: امیر علی‌بیگ‌بن امیر سلیمان در سال ۹۹۹ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به امارت سوران رسید و او در زمان پدرش حاکم جوله میرگ بود و پس از آن شهر حریر را پایتخت خود قرار داد و در سال ۱۰۱۰ هجری پلی بر رودخانهٔ زاب بین بالکان و رواندز بست و آنجا به نام گلی علی‌بیگ

معروف شد و قلعه‌های استواری هم بنا کرد و او مردی مقتدر و شجاع و مصمم و باکفایت بود و طالب آرامش بود و از جنگ و ستیز بیزار بود اما بابانها متعرضش می‌شدند و میانه‌اش با دولت صفوی و عثمانی خوب بود و از این‌رو در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۴۴ هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نام‌های: اغوزبیگ و میره‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیر علی‌بیگ صاصونی:** پس از امیر ابوبکر پسرش امیر خضربیگ به حکومت رسید اما اجل او را چندان مهلت نداد و بیش از چند ماهی نزیست و پس از او برادرش امیر علی‌بیگ به سال ۸۹۹ هجری فرمانروای صاصون شد و او نخستین امیری است از این خاندان که به متابعت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) گرائید و مدتی هم در دربار شاه ملازم بود و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و چند مسجد و کاروانسرا را هم بنا کرد و در اواخر عمرش به تبریز رفت و همان جا به سال ۹۱۹ هجری جهان را وداع گفت و از او دو پسر به نام‌های: محمدبیگ و خضربیگ به جای ماند.

**امیر علی‌بیگ قلپی:** امیر علی‌بیگ‌بن شاه ولدبیگ به سال ۹۴۵ هجری بنا به فرمان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به حکومت قلپ و بتمان رسید و او مردی تیزهوش و مصمم و مقتدر و شجاع بود و در آغاز به استحکام قلعه‌ها رسید و سپس چند کاروانسرا برای مسافران بیت الله الحرام بنا کرد و مبلغی را هم برای حجاج بیت الله الحرام اختصاص داد و علما و شعرا و ادبا را هم گرامی می‌داشت و شعرا را تشویق می‌کرد که به کردی شعر بگویند زیرا خود نیز شاعر بود و گهگاه به کردی شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۹۸۰ هجری درگذشت و از او دو پسر به نام‌های: سلطان حسن و ولی خان به جای ماند که بسی شجاع و جوانمرد بودند.

**امیر علی کلیسی:** امیر علی‌بن میر حسین به سال ۱۰۰۵ هجری از سوی سرداران کلیسی و مردم به حکومت رسید و او قبلاً مدتی فرمانروای عزیزیه و اعزاز بود و چون عمویش حسین پاشا به قتل رسید از اطاعت دولت عثمانی سرباز زد و به جمع‌آوری سپاه

پرداخت و طولی نکشید که ده هزار سوار دلیر کرد گرد آورد و به جنگ یوسف پاشا حاکم طرابلس رفت و او را شکست داد و سپس بعلبک را هم به تصرف خود درآورد و پس از آن به جنگ شام رفت و فاتحانه به سال ۱۰۱۶ هجری وارد دمشق شد و حصن الاکراد را گرفت و در همین محل با یوسف پاشا مصالحه کرد و فقط شهر حمص را برای او به جا گذاشت و سایر بلاد شام را تصرف کرد و پس از آن اعلام استقلال کرد و به نام خود سکه زد و پس از مدتی مراد پاشا صدراعظم عثمانی با لشکری به جنگ او آمد و دو سپاه با هم به نبرد پرداختند و سرانجام امیر علی شکست خورد و به حلب گریخت و اما مراد پاشا او را تعقیب کرد و به حلب رسید و بیشتر بستگان امیر علی را کشت و امیر علی ناچار عازم بروسا شد و خود را تسلیم حاکم آن دیار کرد و پس از اظهار اطاعت از دولت عثمانی با حاکم بروسا به استانبول رفت و سلطان عثمانی از گناه او درگذشت و امارت طمشوار را به او تفویض کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۰ هجری درگذشت. پس از درگذشت امیر علی کلیسی نوادههای او به لبنان مهاجرت کردند و نام این خانواده بین عربها از جان فولاد به جنبلاط تغییر یافت و اکنون هم به همین نام معروفند و سپس برخی از آنان به حکومت رسیدند و از جمله میر سعیدبیگ و امیر علی و امیر قاسم و امیر بشیر جنبلاط که تا سال ۱۲۵۲ هجری فرمانروایی کردند و آثاری نیز از خود به یادگار گذاشتند.

**امیر عمربیگ میافارقینی:** امیر عمربن بهلول به سال ۹۸۲ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای میافارقین شد و اوکه مردی خوش قلب و عادل و جوانمرد بود با مردم به مهربانی رفتار کرد و دل آنان را به دست آورد اما چون از پرداخت باج و خراج سنگینی که برای مردم تعیین کرده بودند سرباز زد و سپس بنا به فرمان سلطان محمد خان عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲ هجری) عزل شد و با عزل او فرمانروایی میافارقین منقرض گردید.

**امیر عوض‌بیگ محمودی:** امیر عوض بیگ‌بن امیر حامد محمودی پس از فوت پدرش بنا به فرمان شاه اسماعیل به سال ۹۰۸ هجری بر امارت محمودی نشست و در آن زمان وضع سرزمین محمودی بسیار بحرانی بود و از هر طرف خطری درکمین آن سلسله بود و امیر عوض هم نتوانست اقدام مثبتی به عمل آورد و روی این اصل حکومتش چندان

دوام نیافت و به سال ۹۳۵ هجری فوت کرد و از او پنج پسر به نام‌های: حسین قلی‌بیگ، شاه علی‌بیگ، حمزه، حسن، بداغ به جای ماند.

**امیر عیسی بختی:** امیر عیسی‌بن امیر مجدالدین بختی در سال ۷۲۰ هجری بر مسند حکومت جزیرهٔ این عمر نشست و او امیری بود عادل و سخی و سیاستمدار و متدین و وی در آغاز سپاهی آراست و چند ناحیهٔ اطراف جزیره را تصرف کرد و میلی عظیم به علم و دانش داشت و علما را تشویق می‌کرد که به مردم علم آموزند و به آنان صله و انعام می‌داد و سرانجام به سال ۷۴۰ هجری دار فانی را وداع گفت.

**امیر عیسی دوم سوران:** امیر عیسی دوم‌بن شاه علی‌بیگ سوران به سال ۸۲۹ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای سوران شد و او در ابتدا به تجهیز سپاه سرگرم شد و به اشنویه حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد و قدرتی به هم رسانید و قصد داشت و به قلمرو خود بیفزاید و سرانجام باپیر بداغ مؤسس حکومت بابان به جنگ پرداخت و به سال ۸۵۸ هجری در جنگ کشته شد.

**امیر عیسی سوران:** امیر عیسی‌بن کولوس پس از فتح قلعهٔ آوان مردم او را به سال ۸۰۲ هجری به عنوان فرمانروای خود انتخاب کردند و او مردی مقتدر و سخی و باکفایت بود و در آغاز سپاهی از جوانان تشکیل داد و آن چه را به دست می‌آورد با آنان تقسیم می‌کرد و سپس قلعهٔ رواندز را هم به تصرف خود در آورد و حکومتی مستقل پدید آورد و آنجا را پایتخت خود قرار داد و پس از مدتی جمعی از طوایف کرد از نواحی دیگر کردنشین به او پیوستند و امارت او با سلطان بایزید اول عثمانی (۷۹۲-۸۰۵ هجری) مصادف بود و چون در آن دم عثمانی‌ها در جنگ و جدال بودند توجهی به امارت سوران نداشتند و امیر عیسی به حکومت خود ادامه داد و سرانجام به سال ۸۱۱ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام شاه علی‌بیگ.

**امیر عیسی شرف‌الدین هکاری:** امیر عیسی شرف‌الدین هکاری در سال ۵۹۳ هجری در بیت‌المقدس متولد شد و در قاهره اقامت کرد و در دربار ملک ظاهر بیبرس سلطان

مصر مقام ارجمندی یافت و در ردهٔ فرماندهان عالی رتبه در آمد و سرانجام به سال ۶۶۹ هجری در دمشق درگذشت. وی به زهد و تقوی معروف بود و شعر را نیکو می‌سرود. از اوست:

أَاَحبابَنا ان غِبتُ عَنکُم و کانَ لی — اِلی غَر مغناکُمُ مراحُ والمامُ
فَما عَن رِضا کانت سُلیمی بَدَیلَةً — بِلیلی وَلکِن لِلضوَ وراتِ احکامُ

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**امیر غازی قران صومای**: امیر غازی قران‌بن سلطان احمد به سال ۹۰۸ هجری از سوی مردم و سران و بزرگان صومای به حکومت صومای برگزیده شد و وی در آغاز سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با هم متحد کرد و سپس به ارومیه حمله برد و بسی از قزلباش‌ها را کشت و پس از مدتی که شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به پادشاهی رسید امرای کرد دسته دسته به خدمتش می‌شتافتند و او هم ناچار به خدمت شاه اسماعیل رفت و اظهار اطاعت کرد و شاه مقدمش را گرامی شمرد و فرمان امارت صوما و ترگور را برایش صادر کرد و او تا سال ۹۲۰ هجری به شاه وفادار بود اما پس از خاتمهٔ جنگ چالدران از فرمان شاه سرباز زد و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) پیوست و سلطان نیز امارت صومای را به او تفویض کرد و سلطان هنگامی که به تبریز لشکر کشید او را همراه خود برد و چون در تصرف تبریز رشادت‌هایی به عمل آورد در بازگشت حکومت اربیل و دیاربکر را هم به او بخشید و سرانجام به سال ۹۶۵ هجری وفات یافت و از او دو پسر به نام‌های شاه‌محمد و علی‌بیگ به جای ماند.

**امیرفخرالدین ابومحمد عنترجاوانی**: امیر فخرالدین ابو محمد عنتربن ابوعسکر جاوانی به سال ۴۹۵ هجری بنا به فرمان مُستظهر بالله عباسی (۴۸۷-۵۱۲ هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم متدین بود و چون مردی صلح جو و طالب آرامش بود به این سبب به دوران او نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و فقط عده‌ای به بغداد حمله بردند و او بی‌درنگ به کمک سپاهیان خلیفه رفت و آنان را سرکوب کرد و به حله بازگشت و عاقبت به سال ۵۱۷ هجری درگذشت.

**امیر فخرالدین سویدی**: امیر فخرالدین‌بن امیر محمد به سال ۸۳۵ هجری از سوی

سران و مردم کنج به فرمانروایی رسید که به مدد حسن عمل و عدل و داد آن ولایت را معمور و آباد کرد و سپس به تجهیز سپاهیان خود پرداخت و مدت سیزده سال فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۸۴۸ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام امیر حسن و میرمحمد.

**امیر قاسم پاشابنی سیفا:** امیر قاسم‌بن یوسف پاشابنی سیفا به سال ۱۰۴۴ هجری به امارت طرابلس نشست و در آغاز اطاعت خود را به سلطان مراد چهار عثمانی (۱۰۳۲ - ۱۰۴۹ هجری) ابراز داشت و او نیز لقب میرمیران را به او اعطا کرد و وی سپس به عمران و آبادنی روستاها و شهرها و استحکام قلعه‌ها پرداخت و در زمان وی اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۵۴ هجری از حکومت استعفا داد و عازم بیروت شد و به جای او امیر علی بنی سیفا به حکومت رسید.

**امیر قبادبیگ مکری:** امیر قبادبن شیخ حیدر مکری به سال ۱۰۱۵ هجری بنا به فرمان شاه عباس صفوی به حکومت مکریان و مراغه رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و قلعه‌ها را مستحکم کرد و طوایف کرد را با هم همدست نمود و در این هنگام عده‌ای از مخالفان شاه را نسبت به وی بدگمان کردند و در سال ۱۰۱۷ هجری شاه عباس دستور تخریب قلعهٔ دمدم را صادر کرد و از قبادبیگ خواست که در این امر با آنها همکاری کند اما او طفره رفت و روی خوش به آنان نشان نداد و شاه از او بدبین شد و در سال ۱۰۱۸ هجری شاه در کوهستان قره‌باغ خیمه زد و قبادبیگ ناچار به حضورش رفت و شاه ظاهراً او را گرامی داشت و به‌سال ۱۰۱۹ هجری شاه با سپاهیانش به کوهستان‌های کردستان رفت در آنجا خیمه زد و قبادبیگ با عده‌ای از سران مکری به خدمت شاه رفت و شاه کینهٔ خود را آشکار کرد و قباد و بیگ و همراهانش را از دم تیغ گذرانید.

**امیر قلی‌بیگ سوران:** امیر قلی‌بیگ بن سلیمان‌بیگ به سال ۹۶۶ هجری از سوی سران و بزرگان سوران به امارت سوران برگزیده شد و او زمانی که طایفهٔ داسنی بنا به فرمان سلطان عثمانی بر ولایت سوران استیلا یافته بود در دربار شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به سر می‌برد و جرأت بازگشت به زادگاهش را نداشت و پس از

کشته شدن میرسیف الدین مردم که از تعدی داسنی‌ها به ستوه آمده بودند کسی را دنبال امیر قلی‌بیگ فرستادند تا به سوران بیاید و زمام امور را به دست بگیرد و قلی بیگ چون برگشت سپاهی فراهم آورد و سپس به حریر حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد و مدت نه سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۹۷۵ هجری درگذشت.

**اُمیرکبیر ابراهیم جاندار:** امیرکبیر ابراهیم‌بن امیرکبیر سلیمان جاندار به سال ۷۴۰ هجری فرمانروای قسطمونی و سینوپ شد و ابتدا به عمران و آبادانی روستاها و شهرها پرداخت و یک مسجد و مدرسه و یک کاروانسرا بنا کرد و مردم را به فراگرفتن دانش تشویق نمود و علما و ادبا و شعرا را گرامی می‌داشت و او دو سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۷۴۲ هجری فوت کرد.

**امیرکبیر سلیمان جاندار:** امیرکبیر سلیمان بیگ‌بن امیرکبیر شمس‌الدین جاندار به سال ۷۲۵ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت قسطمونی رسید و پس از آن به تجهیز سپاه پرداخت و طوایف کرد را با خود متحد کرد و سپس به منطقه غازی چلبی حمله برد و قلعه سینوب را به تصرف خود در آورد و سرانجام به سال ۷۴۰ هجری بدرود حیات گفت و او سه پسر داشت به نام‌های ابراهیم و علی و جواد.

**امیرکبیر شمس‌الدین جاندار:** امیر شمس‌الدین جاندار یکی از سرداران دلیر کرد بوده که سلسلهٔ جاندار را تأسیس کرده و او به سال ۶۹۱ هجری از طرف غیاث‌الدین مسعود دوم سلجوقی (۶۸۲-۶۹۸ هجری) والی یکی از ایالت‌های عثمانی به نام قسطمونی شد و پس از آن به یاری طایفه‌اش توانست حکومت مقتدری پدید آورد و او از طرف سلجوقیان ملقب به امیرکبیر شد و سرانجام به سال ۷۲۵ هجری درگذشت و وی پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ.

**امیرکبیر یعقوب جاندار:** پس از امیرکبیر ابراهیم، عمویش یعقوب جاندار به سال ۷۴۲ هجری به امارت سینوپ رسید و وی مردی مصمم و باکفایت و طالب آرامش بود و به این علت در زمان او نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و او تا سال ۷۴۹ هجری

فرمانروای سینوپ بود و پس از او پسرش سلطان عادل به حکومت رسید.

**امیرگونه خان زعفرانلو:** امیرگونه خان‌بن محمد حسین خان زعفرانلو در سال ۱۲۱۴ هجری بنا به فرمان فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) به حکومت خبوشان و درگز و بجنورد رسید و در این اثنا شاه قاجار برای تصرف مشهد و دستگیری نادر میرزا فرزند شاهرخ افشار عازم خراسان شد و چون نام و آوازهٔ امیر گونه خان را شنیده بود پیش ایشان رفت و وی او را یاری کرد و فتحعلی شاه برای اینکه او همیشه مطیعش باشد دخترش را به حبالهٔ نکاح میرزای پسرش در آورد و پس از آن امیر گونه خان به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و عاقبت به سال ۱۲۳۴ هجری درگذشت و در رواق حرم امام رضا علیه‌السلام به خاک سپرده شد.

**امیرمجدالدین بختی:** امیر مجدالدین بن امیر عبدالعزیز به سال ۶۸۰ هجری به حکومت رسید و او امیری بود عادل و سخی و سیاستمدار و متدین و همواره به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و محبوبیت زیادی میان مردم داشت و در زمان او جنگی رخ نداد و بیشتر اوقات را به عمران و آبادانی روستاها گذراند و بسی مساجد و مدارس در شهر و روستاها بنا نهاد و سرانجام به سال ۷۲۰ هجری به حق پیوست و پس از او پسرش امیر عیسی به جای او نشست.

**امیرمحمد بختی:** امیرمحمدبن بدربیگ سوم بختی به سال ۹۵۰ هجری قدرت را به دست گرفت و فرمانروای جزیره و بوتان شد و او بر خلاف پدرش حریص و طمعکار بود و چنان که گویند شخصاً دوازده هزار گوسفند داشت و یکصدهزار مرغ داشت و ثروتی هنگفت برای خود اندوخته بود و بجز ثروت به چیزی نمی‌اندیشید تا به سال ۹۸۶ هجری سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به سرکردگی مصطفی پاشا به شیروان و گرجستان لشکر کشید و امیرمحمد هم در این جنگ شرکت کرد و به سال ۹۸۶ هجری به دست قزلباش‌ها کشته شد. وی چهار دختر و پسری به نام سلطان داشت که ثروتش به آنها رسید.

**امیرمحمد دوم بختی:** امیرمحمد دوم‌بن جان ابدال بنا به فرمان سلطان‌مراد سوم

عثمانی به سال ۹۹۹ هجری فرمانروای جزیره و بوتان شد و پس از مدتی متوجه شد که مردم به حکومت برادرش میرشرف رغبت دارند از او متنفرند و این بود که از فرمانروایی کنار کشید و به سال ۱۰۰۱ هجری جزیره و بوتان را به برادرش واگذاشت و سپس از سوی دولت عثمانی حکومت حصن کیف به او واگذار شد.

**امیرمحمد خیزانی**: امیرمحمد بن سلطان احمد به سال ۹۴۹ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و در اندیشه این بود که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و پس از چندی بر سپاهیانش افزود و برخی از سرزمین‌های مجاورش را تصرف کرد و خیال داشت بر نواحی غربی آن روز هم بتازد ولی بیمار شد و بیماری او را به ستوه آورد و سرانجام به سال ۹۶۹ هجری درگذشت.

**امیرمحمد سویدی**: امیرمحمدبن امیر جلال به سال ۸۲۴ هجری به حکومت کنج رسید و او مردی مقتدر و شجاع و دلیر بود و با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد واز مردم درخواست نمود که به کمک همدیگر بشتابند و اهل کنج را با او به غایت خوش بود و او شهر کنج را خیلی توسعه داد و سرانجام به سال ۸۳۵ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام فخرالدین.

**امیرمحمد مرداسی**: امیرمحمدبن امیرابراهیم به سال ۵۴۸ هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی محمد المتقی امرالله (۵۳۰-۵۵۵ هجری) حاکم اگیل شد و او چون زندگی را در رفاه و آسایش به سر برده بود لذا مردی بی‌کفایت بود و اوقات را همه یا کنار سفره بود و یا بستر استراحت می‌گذرانید و به این سبب یکسره از کار ملک غافل ماند و با این وجود در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۵۷۸ هجری درگذشت.

**امیرمحمد هذبانی**: امیرمحمدبن هلال هذبانی که از سران طایفهٔ هذبانی بود به سال ۲۹۳ هجری در پیرامون موصل طوایف کرد را دور خود جمع کرد و سپاهی فراهم آورد و به نواحی نینوا تاخت و در سال ۲۹۴ هجری ابوعبدالله حمدانی فرمانروای موصل با او جنگید اما شکست خورد و به موصل بازگشت و او مجبور شد از المکتفی بالله عباسی

(۲۸۹-۲۹۵ هجری) استمداد نماید و المکتفی نیرویی به سرداری محمدبن هلال به کمکش فرستاد و جنگی سخت درگرفت و این جنگ سه سال طول کشید و سرانجام هر دو خسته شدند و آشتی کردند و بخشی از موصل به امیر محمد واگذار شد و عاقبت به سال ۳۰۲ هجری فوت کرد.

**امیرمحمودبیگ ملی:** امیرمحمودبیگ‌بن امیر تیماوی بیگ به سال ۱۲۵۵ هجری پس از فوت پدرش بنا به فرمان سلطان عبدالمجید عثمانی (۱۲۵۵-۱۲۷۷ هجری) به حکومت ماردین رسید و او چون اوضاع امارتش را آشفته دید از والی شام تقاضای کمک کرد و با کمک او موفق شد عشایر عرب را از ماردین بیرون بکند و طوایف کرد مجدداً به زادگاهشان بازگردند و سپس قلعه‌های ویران شده را تعمیر کرد ولی پس از مدتی دچار تعرض عمر پاشا والی دیاربکر شد و با او جنگید اما در این جنگ شکست خورد و سرانجام اسیر شد و وی را به زندان دیاربکر فرستادند و ابراهیم‌بیگ پسرش از اسماعیل پاشای خدیو مصر تقاضا کرد که پدرش را از حبس رها کند و اسماعیل پاشا از سلطان عبدالعزیز عثمانی تقاضای عفو و رهایی او را کرد که پس از مدتی امیر محمودبیگ آزاد شد و به ماردین بازگشت و اما طولی نکشید که به سال ۱۲۷۸ هجری بدرود حیات گفت.

**امیرمحمود خان براخوی:** پس از فوت ناصر خان پسرش امیرمحمود خان براخوی به سال ۱۲۱۰ هجری زمام امور را به دست گرفت و اما بهرام خان بر علیه او قیام کرد و مردم را بر او شورانید و بخشی از بلاد کراجی را از حکومت او منتزع کرد و پس از مدتی سپاهی فراهم آورد و مناطق از دست رفته را پس گرفت و سرانجام به سال ۱۲۳۶ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام مهربان خان.

**امیرمحمود خان دنبلی:** امیرمحمود خان نوادهٔ شهباز خان دنبلی در سال ۱۲۱۴ هجری هنگامی که جعفر قلی خان دنبلی حاکم خوی و سلماس بر علیه عباس میرزا نایب‌السلطنه قیام کرد و در جنگی که روی داد سخت شکست خورد و فرار نمود و محمود خان از طرف عباس میرزا به جای او به حکومت خوی و سلماس منصوب شد ولی در سال ۱۲۱۵ هجری به سمت قوریسا فتحعلی شاه تعیین شد و از خوی به تهران

آمد و به جای او محمد صادق خان دنبلی به بیگلربیگی آذربایجان منصوب شد. و در سال ۱۲۵۴ هجری به سمت معاونت منوچهر خان خواجه معتمدالدوله حاکم اصفهان و لرستان و خوزستان تعیین شد. وی در سال ۱۲۶۰ هجری درگذشت و دارای معلومات متداوله زمان خود بود و دیوان شعری هم داشته است که تاکنون به چاپ نرسیده است.
مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامداد ـ تهران ۱۳۶۴.

**امیرمحمود دنبلی:** امیرمحمودبن امیر منصور دنبلی به سال ۷۸۵ هجری بنا به فرمان سلطان مراد اول عثمانی (۷۹۲-۸۰۵ هجری) به امارت وان رسید و او سپس سپاهی فراهم آورد و آنگاه شهری به نام محمود سرای آبادکرد و پس از آن به سال ۸۲۰ هجری وفات یافت و در شهر خود مدفون گردید.

**امیرمحمود محمودی:** امیرمحمود که مردی شجاع و مصمم و بخشنده بود به سال ۷۹۸ هجری از سوی سران خاندان محمودی به حکومت رسید و در آغاز به امور امارتش سر و سامانی بخشید و پس از مدتی بیشتر طوایف کرد را دور خود جمع کرد و توانست شش هزار سوار مسلح آماده سازد و طولی نکشید که ناحیه آشوت به خوشاب را هم تصرف کرد و خدماتی به ابونصر قره یوسف قره‌قویونلو (۷۹۲-۸۲۳ هجری) کرد و سرانجام به سال ۸۲۴ هجری فوت کرد.

**امیرمهلهل‌بن عسکر جاوانی:** امیرمهلهل‌بن عسکر جاوانی به سال ۵۱۷ هجری به فرمان خلیفه مسترشد بالله عباسی (۵۱۲-۵۲۹ هجری) به حکومت حله منصوب شد و او مردی شجاع و مصمم و کاردان بود و در این دم عده‌ای از عشایر عرب به حله حمله بردند و امیر مهلهل در مقابل آنان ایستاد و تا رومارشان کرد و در همین هنگام بود که سلجوقیان به بغداد یورش بردند و امیر مهلهل با لشکری در برابرشان ایستاد و آنان را سخت شکست داد و پس از آن به حله بازگشت و به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد تابه سال ۵۵۴ هجری جهان را بدرود گفت.

**امیرناصربیگ دوم گردکانی:** امیرناصر بیگ دوم بن امیرمحمد که هنوز نوجوان بود به

سال ۹۹۱ هجری بنا به توصیه کدخدا شمس‌الدین به امارت گردکان رسید و در انتقام خون پدرش روستای منار و چند هزار فلور زر به او داده شد و باعث این صلح زینل‌بیگ حاکم حزو شد و ناصربیگ که دوران نوجوانی را می‌گذراند چون به سن رشد رسید به امور داخلی گردکان سرگرم شد و او عاقبت به سال ۱۰۰۵ هجری به دست یکی از رعایایش به قتل رسید و پس از او پسرش امیربیگ دوم بر مسند حکومت نشست.

**امیرناصر گردکانی**: امیرناصربن محمدبیگ به سال ۹۴۲ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به امارت گردکان نشست و سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و در زمان او واقعه مهمی رخ نداد و فقط با ناصرقلی ازرقی بر سر روستای منار که حد فاصل قلمرو طرفین بود اختلافی پیدا شد و چون نتوانستند آن را حل کنند، شاه‌قلی‌بیگ به دربار عثمانی رفت و فرمان مالکیت آن را از سلطان اخذ نمود و بازگشت و چون این خبر به ناصربیگ رسید سخت عصبانی شد و با سی نفر از اتباعش به قصبه بولی رفت و در هنگام بازگشت او را به قتل رساند و چون این خبر به سمع میرلوای بولی رسید با یارانش به تعقیب ناصربیگ و یارانش پرداخت و سرانجام آنان را دستگیر کرد و به خدمت سلطان برد و سلطان سی و یک نفرشان را به سال ۹۸۵ هجری بر درختانی که در سر راه واقع بود به دار آویخت تا عبرت سایر متمردان گردد.

**امیرنجف قلی‌خان گروسی**: امیرنجف قلی‌خان‌بن محمدامین خان گروسی به سال ۱۲۱۲ هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) به حکومت گروس و اردبیل رسید و او از مقربان عباس میرزا نایب‌السلطنه بود و در جنگ‌های ایران و روس در رکاب ولیعهد می‌جنگید و او به سال ۱۲۲۰ هجری اولین جامع را در بیجار بنا نهاد و در سال ۱۲۲۸ هجری نایب‌السلطنه نجف‌قلی خان را به محافظت ناحیه آق‌اغلان که در قراباغ واقع شده گماشت و سرانجام به سال ۱۲۴۱ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**امیرنظام گروسی**: حسن‌علی‌ابن محمدصادق خان گروسی در سال ۱۲۴۶ هجری در بیجار گروس متولد شد و در همان جا در نزد علما و دانشمندان به کسب علم پرداخت و

در شعر و ادب و خوشنویسی متبحر شد و پس از آن درجهٔ سرتیپی فوج گروس از پدرش به ارث به وی رسید و بعدها در جنگ هرات شرکت کرد و او اولین کسی بود که وارد قلعهٔ هرات شد و بعدها سمت وزارت مختاری فرانسه و انگلستان را یافت و مدتی هم به حکومت کرمانشاهان و کردستان منصوب شد و پس از آن والی کرمان شد و در همان جا به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت و در گورستان شاه نعمت‌الله ولی در ماهان به خاک سپرده شد او از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۶ هجری به امارت کردستان منصوب شد و مدتی فرمانروایی کرد. وی نویسنده‌ای زبردست و خطاطی چیره‌دست بود و انشا و خط او مدت‌ها مورد تقلید نویسندگان بود و از آثار او می‌توان کتاب (منشآت) و (پندنامه یحیوی) را نام برد. امیرنظام متأسفانه مرتکب خیانت‌هایی به کُردان شد از جمله حمزه آقای منگور را با نیرنگ به قتل رساند و در سرکوب کردن مردم کردستان که بر علیه نظام استبدادی ناصرالدین شاه شوریدند نیز دست داشت.

مراجع: تاریخ و زبان ادبیات ایران تألیف پرفسور عباس مهرین ـ تهران ۱۳۵۳ و فلسفهٔ انقلاب کوردی تألیف عبیدالله ایوبیان.

**امیرورام بن محمد جاوانی**: امیرورام‌بن محمد ابو فراس جاوانی که مردی شجاع و دلیر و نیکوکار بود به سال ۳۹۷ هجری لشکری فراهم آورد و بغداد را محاصره کرد و پس از جنگ و زد و خورد و کشت و کشتار، خلیفه طائع‌لله عباسی (۳۶۳-۳۸۱ هجری) او را پذیرفت و پس از بحث و جدال وی را به امارت حله منصوب کرد و پس از آن چون خلیفه قادربالله عباسی (۳۸۱-۴۲۲ هجری) به خلافت رسید گاه و بیگاه اقداماتی علیه او می‌کردند و تاج‌الدولهٔ تنش قصد داشت بغداد را تصرف کند و عمیدالدوله وزیر خلیفه از امیرورام خواست که با لشکرش از بغداد محافظت کند و او نیز با سپاهی گران عازم بغداد شد و مدتی ازبغداد حفاظت می‌کرد و در این هنگام خبر رسید که تاج‌الدوله تنش به قتل رسیده و پس از آن امیرورام به حله بازگشت و در سال ۴۲۰ هجری غزنوی‌ها به موصل حمله کردند و امیرورام در مقابلشان ایستاد و آنان را شکست فاحشی داد و سپس به حله بازگشت و سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و در این ایام عده‌ای از جاوان‌ها به ناحیه جامعین که در نزدیکی‌های بغداد قرار دارد کوچیدند و امیرورام سرانجام به سال ۴۳۹ هجری وفات یافت.

**امیرهلال بَرزیکانی**: امیر هلال‌بن بدر ناصرالدوله در سال ۴۰۵ هجری فرمانروا شد و مردم در او امید بستند تا مگر سلسله در حال انقراض حسنویه را سر و سامانی بخشد و این بود نیرویی فراهم آورد و برای تصرف شهروز لشکرکشید و حاکم و فرمانروای شهرزور و پسرانش را کشت و دارایی‌شان را به غارت برد و سپس جنگی بین او و شمس‌الدوله دیلمی (۳۸۷-۴۰۶ هجری) درگرفت و در این جنگ هلال به سال ۴۰۶ هجری کشته شد و پسرش امیرطاهر برزیکانی فرمانروای بلاد حسنویه شد.



عکس خیالی امین آقا اختر

**امین‌آقا اختر**: امین‌آقاابن حاج بکر آقا متخلص به اختر در سال ۱۲۵۹ هجری در کویسنجق متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سپس نزد ملا اسماعیل فنگ تلمذکرد و فقه و حکمت را از او فراگرفت وپس از آن به بغداد رفت و در خدمت ملاطه

دیملانی حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به اداره ملک و اموال خود پرداخت و گهگاه هم تدریس می‌کرد و سرانجام به سال ۱۳۰۷ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و همیشه با شعرا و ادبا و علما ملاقات می‌کرد و گهگاه هم شعر می‌سرود واز او دیوانی به جای مانده. از اوست:

گوڵم سووچم چ بوو؟ دوو چاوه‌که‌ت بێ ره‌حم و مروه‌ت بوون

ده خیلت بم عنایه‌ت‌که که (ئه‌خته‌ر) زار و مسکینه

یعنی:

ای گلم! گناهم چه بود که چشمانت بی‌رحم بودند؟ دخیل است عنایت کن که اختر زار و مسکین است.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی که‌ریم شاره‌زا - به‌غدا ۱۹۶۱ و یادداشت‌های نویسنده.

**امین آودال:** امین آودال اودالین در سال ۱۳۲۶ هجری در ده یمن‌چاهیر از توابع فارس به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در دوازده سالگی با پدر و مادرش به ده قند اقساز از توابع آبادان رفت و در سیزده سالگی پدر و مادرش درگذشتند و آودال پس از آن مدتی در یتیم‌خانهٔ قارس و سپس در الکساندراپل و آنگاه در جلال اوغلی به سر برد و یتیم خانه برای او دنیای جدیدی بود زیرا در آنجا زبان عربی را آموخت و به مدرسه هم راه یافت و در هیجده سالگی به تفلیس رهسپار شد و در آنجا به تدریس پرداخت و پس از آن به آباران منتقل شد و در روستاهای سیراک و کاروانسرا و قنداقساز تدریس می‌کرد و سپس به ایروان منتقل شد و در دانشکدهٔ ادبیات به آموزش پرداخت و همگام با تحصیل سردبیر روزنامه (راه تازه) شد و آودال چون در فرهنگ و زبان کردی تبحر داشت دست به تهیه و تنظیم کتب درسی زد و داستان‌هایی را نوشت. به سال ۱۹۳۷ از دانشکدهٔ ایروان فارغ التحصیل شد و در رشتهٔ کردشناسی به اسپیرانتی انتخاب شد و پس از آن به انستیتوی باستان‌شناسی رفت و به سال ۱۹۵۹ به بخش شرق شناسی آکادمی علوم منتقل شد و در بخش کردشناسی به تحقیق مشغول شد. وی در سال ۱۳۸۴ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده از جمله: انتقام خون، زندگی کردان ارمنستان، زندگی کردان قفقاز، فولکلور کرد، فرهنگ ارمنی به کردی، جاسم و توسن، دهکدهٔ وطن، مم وزین، زنبیل فروش، خلیل و سینام، دیوان شعر است.

**امین‌الدین علی اربیلی**: امین‌الدین علی‌ابن عثمان‌ابن علی‌ابن سلیمان اربیلی در سال ۶۰۲ هجری در اربیل متولد شد و در شام اقامت کرد و در دستگاه ملک ناصر صلاح‌الدین امیر شام تقرب یافت. وی در اواخر زندگی دست از کار کشید و به عبادت و طاعت مشغول شد و سرانجام به سال ۶۷۰ در فیوم درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشته و دیوانی از او به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

هـدَیةُ عَـبدٍ مُـخلصٍ فـی ولائِـهِ        لَها شـاهِدٌ مِـنها عـلی عَـدَم المـالِ
وَلیسَت علی قَدری وَلا قدرِ مالکی        وَلکـنَّها جـاءت عـلی قَـدر الحـالِ

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الرزکلی.

**امین بطحائی**: امین بطحائی‌ابن خلیفه عبدالقادر در سال ۱۳۳۳ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و سپس در خدمت عالمان دین تفسیر و فقه و منطق را فراگرفت و پس از آن شغل آموزگاری را برگزید و مدتی در روستاهای سنندج به تعلیم و تربیت کودکان پرداخت و چنان که گویند مردی بسیار متدین بود و سعی می‌کرد که محصلین را پای‌بند به اصول دین کند و آنها را به دیانت تشویق می‌کرد و سرانجام به سال ۱۳۷۵ هجری در سنندج بدرود حیات گفت: وی در ادبیات فارسی و کردی تبحر داشت و خود نیز شعر می‌سرود و از او اشعاری به کردی و فارسی به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

**تـو تـازه کـردی بـازار عشـق را ورنـه        هزار سال گذشت از حکـایت مـجنون**
**کمین گرفت «امین» تا ز غم امین گردد        ولی ز عشق تو افتاده است سخت زبون**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**امین‌بیگ نازه‌یی**: امین‌بیگ‌ابن محمد مندمی معروف به امین گلندام در سال ۱۲۰۵ هجری در ده نیل از توابع خسروآباد گروس تولد یافت و در کودکی به تحصیل علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملاعبدالله نازه‌یی فنون ادب و فقه و حکمت را آموخت و پس فوت پدرش به جای وی نشست، ولی در اواخر عمر کلیهٔ املاکش را از دست داد و به فقر و فلاکت افتاد و حتی مدتی تکدی کرد و سرانجام به سال ۱۲۸۸ در هشتاد و سی سالگی درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و

غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

وه ئـەحوّال پـیر ئـیّوه بـدەن هـوّش — جـه چـەم نـابینا سـەنگین مـەبوّ گـوّش
هـه م بـیّ ئیحترام جـەنا و فـەرزەندان — مەئیووسەن جه ویّش نمه بوّ خـەندان
دوشمن خاسته ره ن جه ئه وفه رزه ندان — سـەختەن وه بـابوّش بـدوّ ئـاوو نـان

یعنی:

به سرگذشت و احوال پیر گوش دهید، در اواخر عمر نابینا و گوش‌هایش سنگین می‌شود، و در میان فرزاندنش احترامی ندارد و از خود مأیوس می‌شود و هیچگاه خنده بر لبانش نمی‌آید و دشمن بهتر از فرزندانش با او رفتار خواهد کرد و آنان به پدر پیرشان آب و نان نخواهند داد.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**امین‌زکی‌بیگ**: محمدامین زکی فرزند حاج عبدالرحمن در سال ۱۳۰۰ هجری در شهر سلیمانیه متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی خود را همان جا به پایان رساند و پس از آن به استانبول رهسپار شد تحصیلات نظامی و حقوقی خود را در آنجا به اتمام رسانید و به زادگاه خود بازگشت و در کار دولتی استخدام شد و سپس به بغداد رفت و به علت فعالیت‌های زیاد چندین بار به وزارت رسید و سرانجام در سال ۱۳۶۸ هجری در شصت و شش سالگی درگذشت و بنا به وصیت خودش جنازه‌اش را به زادگاهش بردند و در گورستان گردی سیوان به خاک سپردند. امین زکی از ادیبان و مورخین به نام کرد محسوب می‌شود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تاریخ کرد و کردستان و سلیمانیه و اطرافش و مشاهیر کُرد و تاریخ امارات و دولت‌های کرد را نام برد.

مراجع: اعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و مێژوو نووسینی: دوکتۆر کەماڵ مەزهەر، بەغدا ۱۹۸۳.

**امین ماهیدشتی**: امین ماهیدشتی به سال ۱۲۱۸ هجری در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد و در جوانی پیش یکی از استادان موسیقی به نواختن تار سرگرم شد و آن قدر تمرین و ممارست کرد تا در نواختن تار استاد زمان خود گردید و پس از آن در تعلیم شاگردان کمال دقت را به کار برد و او معتقد بود که انسان باید تمرین کند تا مهارت پنجه و پختگی انگشتانش از دست نرود و وی سرانجام به سال ۱۲۹۸ هجری در هشتاد سالگی

درگذشت. سیدیعقوب ماهیدشتی (۱۲۲۹-۱۲۹۲ هجری) در وصف تار ایشان چنین گفته است:

ئەمینت نیەی وە و قەتارشە و ە          نازار و ە ئاهەنگ قەطارشە و ە

یعنی:

امین را نداری با آن تارش، و نازدار با آهنگ قطارش.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**امین نقشبندی:** امین‌ابن شیخ علاءالدین نقشبندی متخلص به بێوەی در سال ۱۳۵۰ هجری در بیاره متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا به پایان رساند و دورهٔ متوسطه را در سلیمانیه به اتمام رساند و پس از آن به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و از طرف دولت وقت تعقیب شد و ناچار به تهران فرار کرد و پس از مدتی به دانشگاه تهران راه یافت و سرانجام به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق نایل شد و سپس به سلیمانیه بازگشت و مدتی فرماندار شد تا به سال ۱۴۱۰ هجری درگذشت. وی یکی از شاعران و نویسندگان کرد به شمار می‌رود و تاکنون دو اثر به نام‌های: «تصوف، و بەرهەمی ژیان» از او به چاپ رسیده‌است. از اوست:

دە روونم پڕ زام جەسەم پڕ دەردە ن          ئاینە ی تەبعم پڕ تە م و گە ردە ن
یە کجار دووری تۆن پاسە پێم کەردەن          وستە ناش نە تۆی گێجاوی مەردەن

یعنی:

دل و درونم مجروح است و جسدم درد می‌کند و آیینهٔ طبعم پر از گرد و غبار است و دوری و فراق تو این محنت را بر سرم آورده است و مرا به گرداب مرگ نزدیک کرده‌است.

مراجع: بەرهەمی ژیان ـ هۆنراوە امین نقشبندی ـ بەغدا ۱۹۸.

**امین یمنی‌بیگ:** امین یمنی‌ابن احمد افندی در سال ۱۲۶۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس زبان و ادبیات و فارسی و فقه شافعی پرداخت و در

سال ۱۲۹۱ هجری از طرف دولت عثمانی به ایران آمد و چهار سال در خوی به عنوان شهبندر اقامت داشت و پس از آن به اسلامبول بازگشت و مدتی هم در موصل متولی قضا بود و سرانجام به سال ۱۳۲۹ هجری درگذشت. و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**بدرد عشق یکسانند عاقلَ‌ها و جاهل‌ها**
**خروشان چون شود سیلی چه عالی‌ها چه سافل‌ها**
**از آن می‌کافکند یک نوش او صد جوش در دل‌ها**
**الا یا ایهاالساقی ادر کأساً و ناولها**
**که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها**

مراجع: جنگ خطی که صد سال پیش نوشته شده و یادداشت‌های نویسنده.

**انجمن ادیبان:** کتابی است به زبان کردی در شرح احوال سرایندگان کرد از امین فیضی‌بیگ (۱۲۸۲-۱۳۴۷ هجری) که آن را به سال ۱۳۱۷ هجری تألیف کرده‌است و آن مشتمل است بر دیباچه‌ای به نظم و نثر به انضمام تراجم مختصر برخی گویندگان و سرایندگان معاصر خودش و قسمتی از اشعار شعرایی چون: مولانا خالد شهرزوری (۱۱۹۳-۱۲۴۲ هجری) و احمد کور مکریانی (۱۱۹۳-۱۲۷۸ هجری) و نالی شهرزوری (۱۲۱۲-۱۲۹۵ هجری) و عبدالرحمن سالم (۱۲۲۰-۱۲۸۶ هجری) و ملاعبدالرحیم مولوی (۱۲۲۱-۱۳۰۰ هجری) و مصطفی‌بیگ کردی (۱۲۲۷-۱۲۶۷ هجری) و شیخ رضا طالبانی (۱۲۵۳-۱۳۲۸ هجری) و حسن کَنوش (۱۲۶۰-۱۳۱۴ هجری) و ملا صالح آهی (۱۲۶۲-۱۳۲۴ هجری). ملا صالح حریق (۱۲۷۱-۱۳۲۷ هجری) فراهم آورده‌است و این قدیمترین تذکره‌ای است که به زبان کردی نوشته شده و آن به سال ۱۴۰۲ هجری در بغداد به طبع رسیده است.

مراجع: ئه بجومه‌نی ئه‌دیبان دانه‌رئه مین فه‌یزی به گ ـ ت تۆژینه‌وه‌ی ده‌سته‌ی نووسه‌ران ـ به‌غدا ۱٤۰۳ ی کۆچی.

**انور قره‌داغی:** انور قره‌داغی به سال ۱۳۵۶ هجری در حلبجه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت در آمد و سپس مسؤول موسیقی در دانشگاه سلیمانیه شد و پس از آن با جمعی از دوستانش گروه

موسیقی سلیمانیه را پدید آورد و سپس مقالاتی دربارهٔ موسیقی کردی در مجلات به طبع رساند و در این‌باره کتاب‌هایی هم نوشته است که هنوز به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**انور مایی:** انورابن شیخ محمدابن ملا عبدالرحمن آلکی در سال ۱۳۳۲ هجری در ده مایی از توابع آمد متولد شد و تحصیلاتش را در دهوک و زاخوو اربل و آمد انجام داد و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۸۳ هجری در جنگ شهید شد. وی در جوانی شعر می‌سرود و لاوی چیا تخلص می‌کرد، علاوه بر دیوانش از او آثاری به جای مانده از جمله: الاکراد فی بهدنیان است.
مراجع: الاکراد فی بهدنیان تألیف انورالمائی - بغداد ۱۹٦ و مێژوو نووسینی دوکتوڕ کەماڵ مەزهەر- بەغدا ۱۹۸۳.

**انوشروان‌ابن علی لشکری شدادی:** وی پس از مرگ پدرش به سال ۴۴۱ هجری زمام امور را به دست گرفت و از نوشته‌های متفرقهٔ مورخین و اشعار شعرا پیداست وی در آغاز کار با گرجیان جنگید ولی چون کاری پیش نبرد برگشت امّا مدت حکمرانیش بسیار کوتاه بود و به سال ۴۴۲ هجری درگذشت و دیگر از او چیزی در دست نداریم.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر و وفیات الاعیان تألیف: ابن خلکان.

**انوشیروان:** بنا به روایت شاهنامه، انوشیروان پسر قباد پس از مرگ پدرش بر تخت نشست و در آغاز به گشت و گذار پرداخت و تا گرگان پیش رفت و از آنجا رهسپار آمل و ساری و جنگل‌های انبوه را دیدن کرد و به موبد فرمان داد دیواری بکشند تا مردم آنجا از گزند دشمنان در امان باشند و از آنجا عازم بلوچستان شد و بلوچ‌ها راکه شوریده بودند به جای خود نشاند و پس از آن به روم لشکر کشید و انطاکیه را گرفت و از دیگر کارهای او درست کردن شهری بود به نام سورسان و سپس فرمود زمین‌ها را مساحت کنند و مالیات را به عدل و داد در سه قسط از رعیت بستانند و مدتی گذشت رومی‌ها به ایران حمله کرد و در برابرشان ایستاد و شهری چند از روم را گرفت و قیصر آشتی جست و باژگزاری را گردن نهاد و به این پیمان انوشیروان به ایران بازگشت. وی علاقهٔ زیادی به آموختن علم و دانش داشت و بوذرجمهر را به هند فرستاد و شطرنج را آورد و در این

هنگام جنگ میان ایران و روم درگرفت و انوشیروان با کمبود آذوقه و هزینهٔ جنگ روبرو شد و به راهنمایی بوذرجمهر تصمیم می‌گیرند که از مردم شهرهای نزدیک وام بگیرند و در این اثنا کفشگری آماده می‌شود که چهل مردم هرمری صد هزار پول بدهد به شرطی که شاه اجازه دهد فرزندش به آموختن علم مشغول شود ولی انوشیروان نمی‌پذیرد و پول را برمی‌گرداند و سرانجام در هَفتاد و چهار سالگی جان به جان آفرین می‌سپارد.

بنا به اسناد تاریخی انوشیروان پس از فوت پدرش به سال ۵۳۱ میلادی بر تخت نشست و در آغاز با دولت روم صلح کرد و پس از آن از فرات گذشت و از جانب سوریه به انطاکیه حمله کرد و پس از تصرف انطاکیه، سوریه را نیز گرفت و تا ساحل دریای سیاه پیش رفت و قلعهٔ مستحکم رومی در کنار دریای سیاه را تسخیر کرد و سپس به سوی ارمنستان تاخت و در این موقع ماجرای خاقان ترک پیش آمد و دیزابول می‌خواست برای خود و کشورش ایجاد موجودیت سیاسی بنماید و سفرایی به دربار شاه ساسانی فرستاد و تقاضا کرد انوشیروان را ببیند و با او پیمان ببندد ولی انوشیروان تقاضای او را نپذیرفت و کمی بعد سفرایش مردند و این باعث شد که او



با امپراتور جدید روم پیمان ببندد ولی امپراتور جدید روم به ایران حمله کرد امّا شکست خورد و فرار اختیار نمود و انوشیروان چندین شهر روم را گرفت و آنها ناچار به دادن خراج راضی شدند و صلح کردند و پس از این صلح انوشیروان به سال ۵۷۹ میلادی درگذشت. انوشیروان از لحاظ کشورگشایی و سیاست و تدبیر از بزرگترین سلاطین ساسانی بود و او از کِشتار مردم باک نداشت از جمله در یک روز هشتاد هزار مزدک را کشت و نیز از قتل عام مخالفان خود در شهرهای تسخیر شده و سوزاندن شهرها ابایی نداشت و با این وصف اصلاحات فراوان در ایران کرد و توانست سلسلهٔ ساسانی را مستحکم و پایدار سازد.

**انوشیروان‌بیگ زنگنه:** انوشیروان‌بیگ‌بن خسروبیگ که مردی به غایت شجاع و مردمدار و سیاستمدار بود به سال ۹۷۱ هجری از سوی سران طایفهٔ زنگنه به امارت فیروزآباد و ماهیدشت برگزیده شد و شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) پس از مدتی فرمان امارت او را صادر کرد و به او لقب بیگ داد و او نخست به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس یک مسجد و کاروانسرا در ماهیدشت بنا نهاد و تیره‌های زنگنه را با هم متحد کرد و به مردم دستور اکید داده بود که در سرزمینش از ظلم و تعدی جلوگیری کنند و در زمان او عده‌ای از قزلباش‌ها به ماهیدشت آمدند و به اذیت و آزار مردم پرداختند و انوشیروان‌بیگ ناچار آنان را سیاست کرد و چون این خبر به شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) رسید فرمان قتل او را صادر کرد و انوشیروان‌بیگ ناچار با عده‌ای از سران طایفه‌اش به اطراف شهرزور مهاجرت کرد و سپس به ناحیهٔ گل و خورنوزان از توابع کرکوک رفت و در آنجا مستقر شد و با طوایف دیگر متحد و مردم را رهبری می‌کرد و سرانجام به سال ۹۷۵ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام میراسماعیل‌بیگ که بسیار شجاع و جوانمرد بود.

**انوشیروان مصطفی امین:** انوشیروان فرزند مصطفی در سال ۱۳۶۴ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس عازم بغداد شد و در دانشگاه به تحصیل پرداخت و در علوم سیاسی به اخذ فوق لیسانس نایل آمد و پس از آن به کار مشغول شد و مدتی با رژیم بعث به مبارزه سرگرم شد و سپس به انگلستان مهاجرت کرد و او یکی از نویسندگان کرد است و مدتی صاحب امتیاز مجله: رزگاری یا رستگاری بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: کوردله گه‌مه‌ی سۆڤیه‌تی دا، میرایه‌تی بابان له به‌رداشی رۆم و عه‌جه‌ما، کورد و عه‌جه‌م، رووداوه‌کانی کوردستانی عیراق.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اورارتو ûrârtû:** نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در قرن نهم تا پنجم قبل از میلاد در شهرزور و خاور آناطول و آذربایجان و قفقاز فرمانروایی می‌کردند و قلمرو فرمانروایی آنان از مشرق به مغرب حوضه رود کوراوارس تا ملتقای دو شعبه از رود فرات و از شمال به جنوب سرزمین‌های بین دریاچهٔ گوگچه و ارومیه بود و همیشه با

آشوریان در جنگ بودند و پس از چیره شدن مادها بر آشور، سرزمین اوراتو هم جزو ایالت‌های ماد درآمد بعداً ارمنی‌ها بدانجا کوچیدند. نام اورارتو در سنگ نوشته‌های اورارتویی خالدی آمده است و خالدی‌ها اکنون که جزو یکی از عشایر کلهر هستند در ماهیدشت و هارون‌آباد و نواحی قصرشیرین و کرند سکونت دارند. و در میان اورارتویی‌ها ده فرمانروا از سال ۸۸۰ تا ۵۸۵ ق.م حکومت کرده‌اند که عبارتند از: آرمه، شردوری اول، ایشپوای نی، آرگیشتی اول، شردوری دوم، روسای اول، آرگیشتی دوم، روسای دوم شردوری سوم، روسای سوم.

مراجع: تاریخ مردم اورارتو نوشتهٔ دکتر جواد مشکور تهران ۱۳۱۶ و تاریخ کردستان تألیف آیة الله مردوخ.

**اورامان**: اورامان شامل سه بخش به نام‌های: اورامان لهون و اورامان تخت و اورامان ژاورو می‌باشد. اورامان از طرف شرق متصل است به مریوان و سروآباد سنندج و از شمال متصل است به وله‌ژیر و قلاجی و از جنوب به کوه آتشگاه و دوری‌سان و از جنوب شرقی به بزویش و کامیاران و از مغرب به خورمال و از شمال غربی به بنَوی و بَرده‌بَل و از جنوب غربی به دره‌شیشه متصل است و در حقیقت اورامان از طرف شرق متصل است به مریوان و از غرب و شمال به شهرزور و از جنوب به جوانرود. اورامان تخت دارای سی و دو روستا است که محصولات آنجا بیشتر انار و انجیر و انگور و میوه‌های جنگلی است و اهم قرای آن عبارتند از: کمَالا، نوین، گَلجی، ژیوار، سلین، بلبَر، ناوه‌دزلی، دَرَکی، رَزاو، بارام آوا. این منطقه از قدیم مقر فرمانروایی اورامی‌ها بوده و آنان نسب خود را به بهمن پسر اسفندیار می‌رسانند. اورامان لهون هم که منطقه‌ای کوهستانی و صعب‌العبور است دارای چندین روستا می‌باشد و اهم آنها عبارتند از: پاوه، نوسود، وزلی، دشه، تشار، خانگا، گرال، داریان، شرکان، هجیج، نودشه، شوشمی، هانه‌گرمله، که‌یمنه، بیدرواس، تویلی، بیاری، سوسه‌کان، دَگاشیخان، نارنجله، گلپ، باغه‌کون، گچینه، سرگت، هانه‌کاون، زلم، ئیلان‌پی، هانهٔ‌قول، خارکیلان، خَرپانی، دزاورَ. رودخانهٔ سیروان هم در این منطقه جریان دارد. اورامان ژاوروهم منطقه‌ای کوهستانی است و اهم روستاهای آن عبارتند از: پالنگان، بیساران، سرومال، هویه، سَرهویه، پایگلان، اَوی هنگ، ژنین، دَل، روار، دله‌مرز، اسپریز و بنا به گفتهٔ عبدالصمد توداری پایگلان پایتخت مغولی‌ها بوده و اهالی اورامان لباس مخصوصی دارند و بیشتر وسائل مایحتاج خود را

می‌سازند و در جلو روستای هیجیج بر روی رودخانهٔ سیروان پلی از مو ساخته‌اند که متحرک است و آن را وَنَن گویند و جز اهالی آنجا کسی جرأت ندارد از روی آن پل بگذرد. مردم اورامان به لهجهٔ شیرین گورانی گفتگو می‌کنند که نموداری است از زبان پهلوی و بیشتر شعرای کرد به این لهجه شعر می‌سروده‌اند.

مراجع: فرهنگ جغرافیایی تألیف رزم‌آرا- تهران ۱۳۳۰ و تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ و نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف عبدالصمد توداری که در سال ۱۰۹۹ هجری نوشته شده است.

**اوردیخان جلیل:** اوردیخان جلیل به سال ۱۳۵۲ هجری در ایروان تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا انجام داد و سپس به دانشگاه ارمنستان راه یافت و به اخذ لیسانس نایل آمد و اولین کتابش را به سال ۱۹۵۹ هجری منتشر کرد که شامل اشعاری در بارهٔ صلح و دوستی و وطن‌پرستی و همکاری مردم با یکدیگر است و کتاب دیگر او ما جوانیم است که بسیار باارزش است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اورمزد:** اورمزد بنا به روایت شاهنامه کُردی پسر نرسی است که پس از مرگ پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و او مردی دادگر و کاردان بود و همانند پدر پس از نه سال فرمانروایی درگذشت و چندی پس از مرگ وی فرزندش شاپور به جهان آمد.

بنا به اسناد تاریخی اورمزد دوم پسر نرسی پس از مرگ پدرش به سال ۳۰۱ میلادی بر تخت نشست و در زمان این شهریار روابط میان ایران و روم دوستانه بود و اورمزد که مردی دیندار و دادگر بود به عمران و آبادانی کشور پرداخت و در امر دادرسی مردم دیوان‌خانه‌ای پدید آورد و در رفاه و آسایش مردم نهایت سعی خود را کرد و در این هنگام تازیان در سواحل جنوبی خلیج‌فارس شوریدند و در



خوزستان و نواحی اطراف به غارتگری سرگرم بودند و حتی یکی از شیوخ عرب تا حدود تیسفون تاخت و چون نتوانست کاری از پیش برد بازگشت و خود اورمزد در جنگی که با اعراب کرد به سال ۳۱۰ میلادی کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستات تألیف نگارنده.

**اولام بوریاش** ûlâm bûryâš: بنا به سنگ نوشته‌های آشوری اولام بوریاش که یکی از سران کاسی بود به سال ۱۶۹۳ ق.م عده‌ای را با خود همدست کرد و با ای‌گامیل جنگید و او را شکست داد و کشورش را به تصرف خود در آورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و شهری را به نام خود آباد کرد و سرانجام به سال ۱۶۸۰ ق.م درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**اولوسونو** olosono: بنا به اسناد و الواح آشوری پس از کشته شدن آزا، سارگون با سپاهی گران به کشور مانایی یورش برد و کشندگان آزا را دستگیر کرد و آنان را به دار آویخت و پسر دیگر ایرانزو را به نام اولوسونو به سال ۷۱۳ ق.م به حکومت مانا نشاند ولی اولوسونو برخلاف پدر و برادرش راه دشمنی با آشور را برگزید و با سران اورارتو همدست شد و سپاهی فراهم آورد و به آشور حمله کرد و در این هنگام سارگون که هنوز به آشور برنگشته بود با سپاهش به ایزیرتو پایتخت مانایی‌ها شبیخون زد و آنجا را تصرف کرد و سپس دژهای زیویه و آرمائیت را گشود و اولوسونو را دستگیر کرد و او از کردار خود پوزش طلبید اما سارگون او را نبخشید و به سال ۷۰۵ ق.م به دار آویخت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**اولیابیگ صومای**: اولیابیگ‌بن بداغ‌بیگ به سال ۹۸۶ هجری از سوی سلطان عثمانی به حکومت صومای رسید و او مردی مصمم و مقتدر و سخی بود و در آغاز به استحکام قلعهٔ صومای پرداخت و سپس سپاه خود را آراست و آنان را تجهیز کرد و گرچه در زمان او اتفاقی روی نداد اما تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمان راند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**اویس‌بیگ اورامی**: اویس‌بیگ‌ابن محمدبیگ اورامی به سال ۱۱۱۸ هجری در اورامان متولد شد و نخست نزد عم خود میرزااحمد تلمذ کرد و سپس به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین ادبیات و علوم قرآنی را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر خود را به کار کشاورزی و تدریس به سر برد تا به سال ۱۲۰۷ هجری جهان را وداع گفت. وی در ادبیات تبحر داشت و گهگاه شعر می‌سرود و برخی از اشعار او در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

به‌و ئاسمانه به‌رزه‌ن مونه ققه‌ش — به‌و ئیبراهیمه نه سۆزا باته‌ش
شیرینته‌ر جه گیان ئازیز ته‌ره‌نی — جه دیده و گیان ئازیز ته‌ره‌نی

یعنی:

سوگند به آسمانی که بلند و منقش است به آن ابراهیمی که در آتش نسوخت تو از جان شیرین‌تری و از دیده و جان عزیزتری

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**اویس‌بیگ دوم پازوکی**: اویس‌بیگ دوم پازوکی به سال ۹۸۱ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب بر مسند حکومت پازوکی نشست و او مردی شجاع و دلیر و سخی بود و در امور مذهبی تعصب اسلاف خود را داشت و مردم را برای ترویج مذهب و دین فرا می‌خواند اما در آن هنگام الشگرد ویران شده بود و بیشتر پازوکی‌ها آنجا را ترک کرده بودند و به شهرهای دیگر می‌رفتند و چون حکومت به شاه محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۶ هجری) رسید طایفهٔ پازوکی را دو بخش کرد و شکربیگیان را تحت اختیار نیاز بیگ قرار داد و مابقی را به اویس‌بیگ واگذار کرد و سرانجام در جنگی که بین سپاه صفوی و عثمانی درگرفت، اویس‌بیگ به سال ۹۸۷ هجری کشته شد و او پسری داشت به نام قلی و با کشته شدن او امارت پازوکی منقرض شد.

**ایارلاگاب ayârlâgâb**: ایارلاگاب یا ایرلگب که هشتمین فرمانروای گوتیان بنا به سنگ نوشته‌ها و الواح آشوری است به سال ۲۱۹۶ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او پانزده سال فرمانروایی کرد و بنا به الواح آشوری وی در این مدت روستاهایی به نام خود احداث کرد و قنات‌هایی حفر نمود و باغ‌هایی در آراپخا ساخت و مردم در زمان او در

آسایش بودند و او کوشید تا قدرت فرمانروایی خود را مادام‌العمر به دست آورد اما به این آرزویش نرسید و به سال ۱۲۱۸ ق.م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ایارلاگاند** ayârlâgând : ایارلاگاَند بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که هجدهمین فرمانروای گوتی‌ها است در سال ۲۱۵۷ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او هفت سال فرمانروایی کرد و شهری به نام خود احداث نمود و باغ‌ها و مزارعی پدید آورد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۲۱۵۰ ق.م فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ایارلانگاب** ayârlângâb : ایارلانگاب بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که دهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۸ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز کوشید دوران حکمرانی خود را دوام بخشد و کسی به جایش ننشیند و به همین خاطر مخالفینش راکشت و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها مشغول شد و باغ‌ها و نهرهایی احداث کرد اما پس از سه سال حکمرانی از سوی سران گوتی به سال ۲۱۷۵ ق.م عزل شد.

**ایباته** îbâta : ایباته که نهمین فرمانروای گوتیان است بنا به سنگ نوشته‌های آشوری او در سال ۱۲۸۱ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و وی طوایف گوتی را جمع کرد و سپاهی سواره و پیاده فراهم آورد و به جنگ عده‌ای از سومری‌ها که قیام کرده بودند رفت و آنان را شکستی سخت داد و پس از آن به عمران و آبادانی پرداخت و در نزدیکی‌های آراپخا شهری به نام خود ساخت و گرداگرد آن باغ‌ها و مزارعی احداث نمود و عاقبت به سال ۲۱۷۸ ق.م در یک درگیری خانوادگی کشته شد.

**ایبرانوم** îbrânûm : ایبرانوم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که پانزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۶۷ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز فرمانرواییش مانند اجدادش به عمران و آبادانی پرداخت و شهری به نام خودش احداث کرد و او یک سال فرمانروا بود و سپس به سال ۲۱۶۶ ق.م عزل شد.

**ایراروم îrârûm** : ایراروم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که چهاردهمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۶۹ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز به احداث باغ‌ها و حفر قنوات و انهار و ساختمان‌های مجلل در آراپخا اقدام کرد و دو سال فرمانروایی نمود و عاقبت به سال ۲۱۶۷ ق.م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.

**ایرانزو êrân zû** : بنا به سنگ نوشته‌ها و الواح آشوری، ایرانزو به سال ۷۱۹ ق.م دولت مانایی را تأسیس کرد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و قصد داشت با آشور پیمان دوستی ببندد اما مانایی‌ها با این پیشنهاد روی خوش نشان ندادند و در این اثنا حکام: می‌تاتی و زیکرتو و بگداتی و اوایشدیس سر به شورش برداشتند و او ناچار از سارگون دوم کمک خواست و سارگون با سپاهی به آنان حمله کرد و بیشترشان را به قتل رساند و پایگاهشان را خراب کرد و به آشور بازگشت. سارگون در یکی از الواح خود نوشته است: من به خود می‌بالم که در سال ششم پادشاهیم ازیرتو پایگاه مانایی‌ها و زیویه و دژهای استوار آنان را ویران کردم، و پس از این واقعه ایرانزو به سال ۷۱۶ ق.م درگذشت.

**ایزدیان:** نام یکی از فرقه‌های کهن آیین کرد است که اختلاطی است از آیین‌های مانوی و زرتشتی و مزدکی و عده‌ای بر این عقیده‌اند که این مسلک را شیخ عدی هکاری (۴۶۷-۵۵۷ هجری) پدید آورده ولی چنین نیست و این مسلک قبل از شیخ عدی هم وجود داشته و از آثار خطی آنان پیداست که این گروه حافظ عقاید کهن ایران باستان‌اند. ایزدیان اکنون در هکاری و سنجار فارس و نواحی دیگر کردستان به سر می‌برند و آنان دو کتاب مقدس دارند یکی به نام (جلوه) و دیگری به نام (مصحف رش) که شامل روایات مختلف از آفرینش آسمان و زمین و بهشت و دوزخ و مطالب مختلف است و رساله‌های دیگری هم به نام قول دارند که همگی آنها به خط مخصوص ایزدی نوشته شده است.

مراجع: تاریخ الیزیدیه تألیف عباس العزاوی ـ بغداد ۱۹۳۵ و تاریخ الموصل تألیف سلیمان صائغ ـ بغداد ۱۹۲۳ و عبدة الشیطان فی العراق تألیف عبدالرزاق حسنی ـ صیدا ۱۹۴۷ و الیزیدیه تألیف صدیق دملوجی ـ بغداد ۱۹۴۹ و نسخهٔ خطی کتاب جلوه و مصحف رش.

**ایرج و سلم و تور:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، فریدون راسه پسر بود به نام‌های: ایرج

و سلم و تور و مهمترین را نام تور و میانگین را سلم و کهترین را نام ایرج بود و ایرج چون زیباتر و مهربان‌تر و داناتر بود به این سبب نزد پدر مقام ارجمندی داشت و چون فریدون پیر شد و دانست که پس از مرگ بین پسرانش بر سر جانشینی و تقسیم سرزمین‌های او جنگ درخواهد گرفت از اینرو در آغاز سه دختر زیبا سر و شاه یمنی را برای سه پسرش گرفت که زیباترین آن نصیب ایرج شد و این باعث اختلاف میان برادران گردید زیرا هریک از آن دو برادر مایل به ازدواج با آن دختر بودند و سپس فریدون سرزمین‌های خود را بدینسان میان پسرانش تقسیم کرد: ایران را به ایرج و توران را به تور و روم را به سلم بخشید و چون سلم و تور از این تقسیم ناخشنود بودند ایرج را کشتند و سرش را برای فریدون فرستادند و فریدون به علت گریهٔ زیاد چشمانش کور شد و همسر ایرج که آبستن بود دختری زایید و فریدون پس از بزرگ شدن این دختر وی را به برادرزاده‌اش


ایرج


سلم


تور

پشنگ داد و منوچهر از این دو به جهان آمد و فریدون در این دم از درگاه خدا نیایش کرد که بینایش را به دست آورد و نیایشش برآورده شد و منوچهر بزرگ شد و سپس با سلم و تور جنگید و آنان را کشت و فریدون آن دو را درکنار آرامگاه ایرج به خاک سپرد و سپس منوچهر را بر تخت نشاند و خود جان به جان آفرین سپرد.

مراجع: شاهنامه خطی کردی و تاریخ کرد و کردستان.

**ایشپوای‌نی îshpûînî** : پس از شردوری، ایشپوای‌نی به سال ۸۲۸ ق.م به فرمانروایی اورارتو رسید و او منوای پسرش را هم در فرمانروایی شریک خود کرد و با هم به ادارهٔ کشور پرداختند و ایشپوای‌نی در آغاز سپاهی فراهم آورد و طولی نکشید که رواندز واشنویه و میاندوآب و سقز را به اطاعت خود درآورد و پس از آن قلعه‌هایی ساخت و

سپس به آباد کردن بلاد و حفر قنوات سعی بلیغ داشت و نهری نیز حفر کرد که به نهر منوا معروف است که در وان قرار دارد و او معاصر ادادنیراری سوم (۸۱۰ - ۷۸۲ ق.م) پادشاه آشور بود و او عاقبت به سال ۷۸۵ ق.م جهان را وداع گفت.

**ای‌گامیل îgâmîl**: بنا به الواح و سنگ نوشته‌های آشوری ای‌گامیل که پس از گاندیش به سال ۱۷۱۰ ق.م به حکومت کاسی رسید سپاهی فراهم آورد و به سومریان تاخت و دولت سومر را منقرض کرد و پس از مدتی چون نیرو گرفت به ایلام حمله برد ولی شکست خورد و برگشت و در این هنگام یکی از سران کاسی به نام اولام بوریاش با ای‌گامیل جنگید و او را شکست داد و کشورش را به سال ۱۶۹۳ ق.م گرفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.



عکس خیالی ایل بیگی جاف

**ایل بیگی جاف:** ایل بیگی جاف در سال ۸۹۸ هجری در شهرزور پا به عرصهٔ جهان نهاد و مقدمات و مبادی تحصیلی را همان جا فراگرفت و ظاهراً به متون فلسفهٔ عرفانی و فلسفهٔ محض اشراق توجه داشت و پس از آن در تمایل به علم باطن و طریق اسرار مترصد بود و پس از تحصیل علوم، لباس نمد پوشید و به مجاهدت و ریاضت پرداخت و سپس به بغداد و بلاد ایران سفر کرد و سرانجام در اورامان متوطن شد و به ارشاد مردم سرگرم شد و به سال ۹۶۱ هجری درگذشت. از او پیشگویی‌هایی به جای مانده که به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری و چاپ شده است. وی در پیشگویی‌هایش از اوضاع اجتماعی و اختراعاتی که در آن روزگار وجود نداشت خبر داده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| مەردان مەردی گەزاف دەکەن | هەم وە راستی خلاف دەکەن |
| قسان بە تیر قڵاف دەکەن | بەرێگەی دوورمەصاف دەکەن |

یعنی:

مردان لاف مردی خواهند زد، ولی از راه راست منحرف می‌شوند و خلاف خواهند کرد و سخنان خود را به وسیلهٔ سیم (بی‌سیم) به همدیگر خواهند رساند و با راه دور گفتگو خواهند کرد. چنین بوده است و چنین خواهد شد.

مراجع: دیوان ملا پریشان به اهتمام فتحعلی حیدری ـ کرمانشاه ۱۳۳۰ و دیوان عیل بیگی جاف «خطی» و یادداشت‌های نویسنده.

**ایلخان حکاس:** ایلخان حکاس از شعرای قرن سیزدهم لرستان است، و بیشتر اشعارش به لهجهٔ لکی و لری است و دیگر از احوال او اطلاعاتی نداریم و اشعارش جمع‌آوری نشده و قسمتی از آن در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| زلێخا صفه ت، زیباتەزەروێ | گوڵە نام ئەندام نەو نهاڵ سەروێ |
| ماما مەخراما نە گۆشەی گرداو | وێنەی یەغماێی دین کەرد چەپاو |

یعنی:

زلیخا صفتی و زیبا تذرو وگل‌اندام قامتی و سروی نوکاشته آمد و در گوشه گرداب به گردش پرداخت و می‌خرامید و غارتگری را می‌ماند که برای غارت دل و دین آمده باشد.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی.

**ایله روته:** نام یکی از طوایف کرد است که در اطراف جوانرود زندگی می‌کنند و این طایفه چنان که گویند در گذشته ثروتمند بوده‌اند اما بعداً فقیر شده‌اند و به این خاطر به ایله روته موسوم گشته‌اند یعنی ایل لخت و آنان نیز گله‌دار بوده‌اند و قشلاق و ایلاق می‌کردند و زمستان‌ها را در کنار رودخانه سیروان و تابستان‌ها را در بین جوانرود می‌گذرانده‌اند.

**ایمتا** îmtâ : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری ایمتا نخستین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۳۴ ق.م در بین‌النهرین فرمانروایی می‌کرد و وی بر شهر نیپور شهر مقدس و مذهبی سومریان تسلط پیدا کرد و مردم را در امور مذهبی خود آزاد گذاشت ولی برای مردم بین‌النهرین عوارض و مالیات‌های سنگین‌تر از زمان شاهان اکدی وضع کرد و گوتی‌ها در این ایام در مشرق شهرزور می‌زیستند و پایتخت آنان شهر آراپخا (کرکوک) بود و آنان پس از تصرف شهر سیپار نزدیک بابل مجسمه آنونیت خدای بابل را به شهر آرپها بردند زیرا آنان خدایان بابل را می‌پرستیدند و او سرانجام به سال ۲۲۳۱ ق.م به دست یکی از دشمنانش کشته شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ایناقی:** یکی از طوایف کرد است که در جوانرود سکونت دارند و چون دارای گله و احشام هستند تابستان را در کوه شاهوئیلاق و زمستان را در مره‌خیل و هوارقشلاق می‌نمایند و اینها اکثرشان بیگ‌زاده‌اند و دارای مراتع و باغ‌ها و گله‌های زیادی هستند و چون اعلا جد آنان ایناق نام داشته بدین نام معروف شده‌اند.

**اینجه گلالی:** محمد علی‌ابن احمد آغاگلالی متخلص به اینجه در سال ۱۲۵۲ هجری در ده حاصل از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی علوم َمقدماتی را آموخت و در جوانی به بیاره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و فنون ادب را آموخت و به علت فوت پدرش به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ادارهٔ املاک و کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۱۲ هجری درگذشت. وی به شعر ادبیات علاقهٔ فراوانی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

(ئینجه) وادەی کۆچ ماوای دەیرتە ن وەقت ئـــەلوەداع ئـاخرسەیرتە ن
تۆبەی پۆشای بەرگ سفید کاریتەن موددەی عیادەت کـوورەی نـاریتەن

یعنی:

ای اینجه! اینک هنگام سفرت به جهان دیگر فرا رسیده و باید از همه خداحافظی کنی و آخرین نگاه خود را به مناظر زیبای کردستان بیندازی زیرا باید برگ سفید بپوشی و به پیشگاه حق نایل شوی.

مراجع: شاعیر ناوون بووه کانی کورد ـ علی کەماڵ باپیرو تەڵای دەوستەوشار نووسراوی صدیق بۆرەکەیی جنگ «خطی».

**اینگه شوش** înga šûsh: بنا به سنگ نوشته‌ها و الواح آشوری دومین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۳۱ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و دیگر از چگونگی فرمانروایی او اطلاعی در دست نیست و شخصیت او بر ما مجهول است و همین قدر پیدا است که وی شش سال فرمانروایی کرده و به سال ۲۲۲۵ ق.م به قتل رسیده است.

**اینگه شوش دوم**: اینگه شوش دوم یا ایگه‌شوش و یا ایکش هوش بنا به سنگ نوشته‌های آشوری او هفتمین فرمانروای گوتی است و به سال ۲۲۰۲ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز قلعه‌هایی ساخت و پس از آن به آباد کردن بلاد و حفر قنوات می‌کوشید و نهری نیز حفر کرد به نهر اینگه شوش معروف است که در آراپخا قرار دارد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او پس از شش سال فرمانروایی به سال ۲۱۹۶ ق.م درگذشت.

**اینی ماباگش**: اینی ماباگش یا الی ماباکش بنا به سنگ نوشته‌های آشوری او ششمین فرمانروای گوتی است و به سال ۲۲۰۷ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و قنات‌هایی حفر کرد و چند خانهٔ مجلل در آراپخا بنا کرد و سرانجام پس از پنج سال فرمانروایی به سال ۲۲۰۲ ق.م در شورشی که در آراپخا به وجود آمد کشته شد و پس از او اینگه شوش دوم به حکومت گوتی رسید.

**ایوب‌ابن شادی روادی**: ایوب‌ابن شادی‌ابن مروان روادی در سال ۴۹۸ هجری در

دوین متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و تحصیل علوم کرد و در جوانی در خدمت بهروز سلجوقی سر می‌کرد و به پاس خدمات او به حکومت تکریت منصوب شد و بعدها به موصل رفت و مدتی در آنجا سکنی گزید و پس از آن به خدمت نوالدین محمودابن زنگی در شام رسید و بعد از تسخیر شهر بعلبک در سال ۵۳۴ هجری به حکومت آن شهر منصوب شد و به علت بروز جنگ‌های داخلی صلاح‌الدین پسرش مأمور مصر گردید و ایوب‌ابن شادی هم همراه پسرش عازم مصر شد و در آنجا در اوایل ماه محرم به سال ۵۶۸ هجری از اسب افتاد و جان به جان آفرین سپرد و جسد او را به مدینه بردند و در آنجا به خاک سپردند. وی مردی رئوف و مهربان و دادگر و متقی و بخشنده و سخی بود و چنان که نوشته‌اند بسی مسجد و خانقاه ایجاد کرد که از میان آنها می‌توان از خانقاه نجمیه در بعلبک و مسجد نجمیه در قاهره نام برد.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر و النجوم الزهراة تألیف شمس‌الدین السخاوی و الروضیتن فی اخبار الدولتین تألیف ابن‌میسر.

**ایوبیان:** مؤسس این سلسله صلاح‌الدین ایوبی است که در دورهٔ نورالدین زنگی به حکومت شام منصوب شد و بعدها مصر را هم ضمیمهٔ حکومت خود کرد و پس از فوت نورالدین دمشق و حلب و موصل و الجزیره را هم تسخیر کرد و با متحد کردن مسلمین در سال ۵۸۳ پس از فتح هتین (حطین) شهر بیت‌المقدس را هم از دست صلیبی‌ها گرفت و پس از آن در سال ۵۸۸ هجری صلحی سه ساله میان مسلمین و صلیبی‌ها برقرار شد و صلاح‌الدین هم در سال ۵۸۹ هجری وفات کرد و پس از فوت صلاح‌الدین برادران و پسران و برادرزادگان او ممالک ایوبی را بین خود تقسیم کردند و از آن میان فقط برادر صلاح‌الدین یعنی سیف‌الدین عادل توانست به تدریج بر دیگران سیادت کند و در قدم اول پسران صلاح‌الدین چنان که طبیعی بود در ممالک پدری به ترتیب مستقر گردیدند: افضل در دمشق و عزیز در قاهره و ظاهر در حلب ولی در سال ۵۹۲ هجری عادل جای افضل را در دمشق گرفت و در سال ۵۹۶ منصور جانشین عزیز را از مصر نیز خارج ساخت فقط حلب در تصرف اخلاف صلاح‌الدین باقی ماند و عادل که در فاصله سنوات ۵۹۲ و ۵۹۶ بر مصر و غالب نقاط شام استیلا یافته بود و یکی از پسران خود را مقارن سال ۵۹۷ به حکومت الجزیره فرستاده بود تا زمان مرگ بر غالب ممالک ایوبی سلطه

داشت. و در سال ۶۴۸ هجری حکومت ایوبی مصر که مهمترین شاخه بود و شام را نیز همیشه در تصرف خود داشت نصیب ممالیک بحری شد و از آن تاریخ حکومت ایوبی انقراض یافت. افراد معروف این خاندان از این قرارند: صلاح‌الدین ایوبی (۵۶۴-۵۸۹ هجری) سیف‌الدین ملک عادل ایوبی (۵۹۶-۶۱۵ هجری)، ناصرالدین ملک کامل (۵۷۶-۶۳۵ هجری)، ملک صالح نجم‌الدین (۶۳۷-۶۴۷ هجری)، تورانشاه ایوبی (۶۴۷-۶۴۸ هجری).

مراجع: المنتظم فی تاریخ الملوک والامم تألیف ابن الساعاتی حیدرآباد الدکن ۱۳۵۸ هجری و الکامل تألیف ابن‌الاثیر و سناالبرق الشامی تألیف عمادالاصفهانی - بیروت ۱۹۷۱ و مفرج الکروب تألیف ابن‌الکازرونی - قاهره ۱۹۵۷ و تاریخ الامارات و الدول الکردیة تألیف محمدامین زکی - قاهره ۱۹۴۸.

# ب

**بابا اردلان:** بنا به اسناد تاریخی بنی اردلان، قباد معروف به بابااردلان مدتی در میان طایفهٔ گوران ساکن گشت و در سال ۵۱۶ هجری عده‌ای را دور خود جمع کرد و بخشی از نواحی آذربایجان و شهرزور را تصرف نمود و سپس به حریر و دیاربکر و موصل هم استیلا یافت و پس از مدتی اورامان و پلنگان را هم بر مستملکات خود افزود و پس از آن به آبادانی و عمران شهرها و آبادی‌ها پرداخت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و سرانجام به سال ۶۰۶ هجری بدرود حیات گفت. میرزاشکرالله فخرالکتاب در کتاب تحفهٔ ناصریه می‌نویسد: بابااردلان در سنهٔ ۵۶۴ هجری به ناحیهٔ شهرزور آمده و قلعهٔ زلم را در کمال حصانت و استحکام برای سکونت و دارالحکومه خود بنیاد کرده و بر اطراف و اکناف شهرزور در غالبی از کردستانات غالب آمده و بعد از مدتی محل پلنگان را که مسکن و مأوای امراء و طوایف کلهر بوده به قهر و غلبه از آنها انتزاع و جزو متصرفات خود نموده و از قلعهٔ زلم که آب و هوایش ناسازگار بوده به محل پلنگان نقل نموده و قلعهٔ بسیار محکمی در آنجا ساخته و مدت چهل و دو سال در آن ناحیه مقتدراً زندگانی و حکمرانی کرده و در اواخر عمرش به امر چنگیزیان کوی و حریر و شهربازار و رواندز و عمادیه هم ضمیمه متصرفات او گشته و در سنهٔ ۶۰۶ هجری بساط عمرش طی شده است.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی و نسخهٔ خطی حدیقه ناصریه به شمارهٔ ۶۱۸۴ کتابخانه ملی ملک و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری به شمارهٔ ۳۸۷۴ کتابخانه ملی ملک.

**بابابزرگ لرستانی:** بابابزرگ که از وارستگان و عارفان قرن پنجم هجری است، در لرستان متولد شد و تحصیلات متداول آن زمان را مانند صرف و نحو و کلام و حکمت در نزد علماء زمان خود آموخت و پس از آن به خدمت شاه خوشین رسید و از او کسب

فیض کرد. در کتاب (خلاصهٔ سرانجام) آمده‌است که وی جامع کمالات صوری و معنوی بود و در طریقهٔ اهل حق کوشید و بادهٔ اهل معرفت را چشید. از او دو بیتی‌هایی عارفانه به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده‌است. از اوست:

شام هووه‌یدابی، شام هووه‌یدابی    په ریٚ کارسازی  شام هووه‌یدابی
وَه ربک خـواجـام کـاوه پـه‌یدابـی    وه‌گورزگاو سار ضوحاک ده‌یدابی

یعنی:

برای کارسازی مردم ایران، به فرمان خداوندگارم کاوه پیدا شد و مردم را پیرامون خود گرد آورد و با گرز گاو سار ضحاک ستمگر را نابود کرد.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور و نسخهٔ خطی سرانجام و مشاهیر اهل حق.

**باباجانی:** نام یکی از طوایف کرد است که در حوالی جوانرود زندگی می‌کنند و فصل بهار و تابستان را در کوه‌های بازان و بنی گز و پاییز و زمستان را در روستاهای کوه‌نشین به سر می‌برند و آنان در گذشته در شهرزور سکونت داشتند و چون با طوایف دیگر کرد در برابر مغول‌ها ایستادگی کردند امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷ هجری) آنان را به اطراف جوانرود تبعید کرد و برخی از این طایفه در کرند هم هستند.

**باباجانی بوره‌که‌یی:** باباجانی‌ابن پرویزبیگ بوره‌که‌یی در سال ۱۲۵۶ هجری در ده احمد آباد از توابع تکاب افشار متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حدیث و حکمت و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۲۹۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری شده شامل قصاید و عزلیات و قطعات است و تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

تـا قـابض نـه‌یۆشه و نـه‌سه‌رنیم    وه جـه‌ور نـه‌کـێشۆ گـیان شـیرینم
مـــه‌ڵانه‌وانـۆ وه سـۆز یـاسینم    نه یـاوۆ وه عـه‌رش نـاڵه‌ی گـرینم
مه رجه ده‌ست مه‌رگ نه بۆ نه‌جاتم    تا سه رم زینده ن هه روه ته مـاتم

یعنی:

ای عزیزم تا قابض‌الارواح نیاید به بالینم و با زور جان شیرینم را نگیرد و ملا با سوز و گداز یاسینم را نخواند و ناله و گریه‌ام به عرش نرسد، مگر از دست مرگ نجات نیابم، تا زنده‌ام به آرزوی وصال توام.

مراجع: دیوانی بابه‌جانی بۆره که‌یی کۆکردنه‌وه‌ی صدیٖق بۆره که‌یی «خطی».

**باباجلیل دودانی**: باباجلیل‌ابن میرجوزی دودانی در سال ۸۸۳ هجری در ده دودان متولد شد و در جوانی به کسب علوم پرداخت و پس از آن به سیر و سلوک مشغول شد و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد و در همان جا درگذشت. از او دو بیتی‌هایی به جای مانده که در کتابی به نام (دورهٔ بابا جلیل) مسطور است. از اوست:

ریاضه‌ت کێشم، ریاضه‌ت کێشم ئازیرم په‌ی تۆ ریاضه‌ت کێشم
بزێ که‌ر وه حاڵ ده‌روون رێشم گۆلم وه ده‌سته‌ن په‌ی چێشه‌ن بێشم

یعنی:

ای یار! من ریاضت کشم و برای تهذیب نفس و کسب اخلاق حسنه متحمل رنج شده‌ام و این همه رنج و مشقت را برای جلب رضای تو می‌کشم. به حال زار و درون ریشم رحم کن، زیرا من آثار ریاضت را که گل است در دست دارم، پس آن همه درد و مشقت برای چیست؟

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی یادداشت کاکاردایی و نسخهٔ خطی بابا جلیل و برهان الحق تألیف نورعلی الهی ـ تهران ۱۳۴۴.

**باباحاتم لرستانی**: باباحاتم که از علمای قرن دوم و سوم هجری است، در لرستان تولد یافت و در آغاز جوانی به ماه الکوفه رهسپار شد و در آنجا به تحصیل علوم و فنون پرداخت و از فاضلان و شاعران عصر خود گردید و پس از آن به عرفان تمایل پیدا کرد و به بغداد رهسپار شد و محضر بهلول ماهی را درک کرد و جزو یاران وی گردید و پس از مدتی با وی به قرماسین (کرمانشاه) بازگشت و در همان جا درگذشت. از او اشعاری عارفانه به جای مانده که در کتاب (دوره بهلول) به چاپ رسیده است. از اوست:

ساقی جام مه‌ی، ساقی جام مه‌ی په رێم باوه‌ره ساقی جام مه‌ی

جه و مه‌یه‌ی کۆنه په‌ی ڕێشم‌ساده‌ی     بده‌ڕپێم جامێ جه جامه‌که‌ی‌که‌ی

یعنی:

ای ساقی: برایم باده بیاور، از آنان بادهٔ کهنه برای تسکین زخم‌هایم جامی بیاور، ولی از جام کَی هم جرعه‌ای برایم بریز.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خَطی دورهٔ بهلول و مشاهیر اهل حق.

**بابارجب لرستانی**: بابارجب که از علمای قرن دوم و سوم هجری است، در لرستان تولد یافت. وی در جوانی در علوم ادبی و دینی و حفظ اشعار عرب شهرت یافت و به بلاد مختلف اسلامی سفر کرد و مدتی در بغداد بود و از بهلول ماهی نیز بسیار استفاده کرد و سرانجام در زمرهٔ یاران او در آمد و با وی به قرماسین رفت و در همان جا درگذشت. وی به زبان کردی و عربی شعر می‌سرود و از او دو بیتی‌هایی عرفانی به جای مانده که در کتاب (دوره بهلول) به چاپ رسیده است. از اوست:

ساقیا ده‌ستم، ساقیا ده‌ستم     جامێ تر باوه بگێره ده‌ستم

ئه ز جه مه‌یخانه‌ی ڕۆی ئه‌له‌ست مه‌ستم     وه مه‌ستی په‌یمان ئایینم به‌ستم

یعنی:

ای ساقی! جامی دیگر بیاور و دستم را بگیر. من از میخانهٔ روز الست مستم و با مستی پیمان آیینم را بستم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ بهلول و مشاهیر اهل حق.

**بابارسول سوله‌یی**: سید بابارسول‌ابن سید احمد در سال ۱۲۹۴ هجری در ده بیدن از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده ابوعبیده رفت و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۶۳ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**تا قرین شب تار غم هجران گشتم     چون شب زلف بتان تا رو پریشان گشتم**

**شب زیاد سر زلف تو پریشان احوال     روز در فکر رخت واله و حیران گشتم**

**آنقدرها که ز دیدار تو خندان بودم     در عزای غم هجران تو گریان گشتم**

مراجع: یادی مەردان نووسینی ملاعبدالکریم مدرس ـ بەغدا ۱۹۸۳ و علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف عبدالکریم المدرس بغداد ۱۹۸۳.

**باباسرهنگ دودانی**: بابا سرهنگ‌ابن ابراهیم دودانی در سال ۳۲۴ هجری در اطراف کوه شاهو که در دوازده فرسنگی سنندج است متولد شد و چون به سن رشد رسید به عرفان و شعر و ادب تمایل پیدا کرد و در جوانی به بلاد مختلف اسلامی سفر کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده دودان عزیمت نمود و به تبلیغ عرفان سرگرم شد و گروه زیادی را به دور خود جمع کرد و در پایان قرن چهارم هجری در ده تویلی درگذشت. از او دوبیتی‌های عارفانه به جای مانده که در کتابی به نام (دورهٔ بابا سرهنگ) نوشته شده است. از اوست:

ها یاگەم چۆڵەن، ها یاگەم چۆڵەن    وەوێنەی فەرهاد ها یاگەم چۆڵەن
لاڵم نە باڵەن پۆستم نە کۆڵەن    هامدەمم کۆوەن یاران نە هۆڵەن

یعنی:

اینک مانند فرهاد جایگاهم بیابان گشته بازوبند لعل در بازو و پوستین به تن دارم و همدم کوه است و یارانم بی‌آرام هستند.

مراجع: نسخهٔ خطی یادداشت کاکا ردائی و نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ بابا سرهنگ و مشاهیر اهل حق.

**باباسلیمان بابان**: باباسلیمان‌بن فقیه احمد دارشمانه‌یی به سال ۱۰۷۵ هجری به حکومت بابان برگزیده شد و او مردی مقتدر و شجاع و دوراندیش و سیاستمدار بود و در توسعهٔ قلمرو خود بسی کوشش نمود و در اندک مدتی بخشی از سرزمین‌های مکری و اورامان و اردلان را به تصرف خود درآورد و پس از مدتی بر اراضی شهرزور و بلباس دست یافت و دارالحکومه او ناحیهٔ دارشمانه بود و پس از آن اردلان‌ها بر او حمله کردند و شکستش دادند و او ناچار به استانبول رفت و از طرف دولت عثمان فرمانروای ادرنه شد و سرانجام به سال ۱۱۱۵ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام بکربیگ.

**باباشیخ بیساران**: باباشیخ‌بن حبیب‌الله بیسارانی معروف به باباشیخ بیساران از علمای قرن یازدهم هجری است. وی عابد و زاهد و متقی و عرفان مسلک و دارای اخلاق

حمیده بود و به سال ۱۰۲۲ هجری در قریهٔ بیسارن از توابع مریوان متولد شد و او علاوه بر علوم دینی متداول از بعض علوم غریبه آگاه بود و دارای قریحهٔ شعر هم بود و بیشتر اوقاتش را به تدریس و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۰۸۵ هجری بدرود حیات گفت و از او اشعاری در کتب ادب مسطور است.

**باباطاهر همدانی bâbâ tâhiri hamadânî**: از سرایندگان و عارفان قرن چهارم و پنجم هجری معاصر طغرل‌بیگ سلجوقی است. بنا به کتاب (راحة الصدور) طغرل در سال ۴۴۵ هجری هنگامی که به همدان رفت، با او و باباجعفر و شیخ حمشا در کوه خضر دیدار کرد. بابا او را پند و اندرز داد و سر ابریق شکسته‌ای که سال‌ها از آن وضو کرده بود در انگشت سلطان کرد و گفت مملکت عالم چنین در دست تو کردم، بر عدل باش. از باباطاهر مجموعه‌ای دوبیتی به لهجهٔ لری با مجموعه‌ای از کلمات قصار به زبان عربی به جای مانده است، ولی عمدهٔ شهرت بابا در دوبیتی‌های اوست. باباطاهر در این دوبیتی‌ها از وحدت عالم وجود و تنهایی و ناچیزی و پریشانی و اشتیاق معنوی خود صحبت کرده است. آرامگاه بابا در شهر همدان است. دیوانش به بیشتر زبان‌های جهان ترجمه و چاپ شده است.



عکس خیالی باباطاهر

**پنج روزی هنی خرم کهان بی — زمین خندان برمان آسمان بی**

**پنج روزی هنی‌ها زید و سامان — نه جینان نام و نه ژانان نشان بی**

مراجع: راحة الصدور و آیة السرور تألیف راوندی ـ لیدن ۱۹۲۱ و مجمع الفصحاء تألیف رضاقلی‌خان هدایت تهران ۱۳۲۹ و دووبه‌یتی یه‌کانی بابه تایه‌ری هه‌مه‌دانی ـ وه‌رگێڕاوی: صدّیق بۆره‌که‌یی ـ تاران ۱۳۶.

**باباقیصر اورامی**: باباقیصر که از علما و عرفای قرن چهارم هجری است، در اورامان متولد شد ولی در طفولیت با پدرش به شهرزور رفت و به آن شهر علاقمند گردید و پس از آن به تحصیل علوم و فنون پرداخت و از علما و شعرای عصر خود گردید و سپس به دودان dawdân رفت و به خدمت باباسرهنگ رسید و جزو یاران او در آمد و در همان جا چشم از جهان فرو بست. از او دوبیتی‌هایی عارفانه به جای مانده که در کتاب (دوره باباسرهنگ) نوشته شده است. از اوست:

نه ئەورامانەن، نه ئەورامانەن — بەهەشت بەرین نه ئەورامانەن

موروان، هه زاران، نه سەردارانەن — نەواشان پەرێ بەزم یارانەن

یعنی:

بهشت برین در اورامان است و پرندگان گوناگون و بلبلان بر شاخهٔ درختان نواخوانی می‌کنند و یاران هم بزمی آراسته‌اند و به نوای پرندگان گوش می‌دهند و پرنده‌ها هم پیوسته نواهای دل‌انگیز سر می‌دهند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دوره باباسرهنگ و مشاهیر اهل حق.

**باباگرچک اورامی**: باباگرچک که از علما و عرفای قرن چهارم هجری است، در اورامان متولد شد و چون به سن رشد رسید به کسب علم پرداخت و پس از مدتی به شعر و ادب تمایل بسیار پیدا کرد و پس از آن به دیار مختلف سفر کرد و از فاضلان و علمای عصر خود علم آموخت و سپس به خدمت باباسرهنگ در دودان رسید و از او کسب فیض کرد و در زمرهٔ یارانش درآمد و سپس در همان جا فوت کرد. وی بیشتر عمرش را به عبادات و ریاضات گذراند و از اماجد مجذوبین و اکابر محبوبین بود. از او دوبیتی‌هایی عرفانی به جای مانده که در کتاب (دورهٔ باباسرهنگ) نوشته شده است. از اوست:

لاڵم لاڵیٚ وا، لاڵم لاڵیٚ وا — ویٚم قەیس لیٚوه لاڵم لاڵیٚ وا

له یلم یورنجەن حاڵم حاڵیٚ وا — لاڵم خواجاما ئی خەیاڵیٚ وا

یعنی:

لعل و گوهرم بسی زیبا و گرانبها است و مانند قیس عامری دیوانه و سرگشته شده‌ام و یارم یرنج نام دارد و برای او آرام ندارم و لعل و گوهرم پیرو مرشدم می‌باشد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دوره باباسرهنگ و مشاهیر اهل حق.

**بابا لرهٔ لرستانی:** بابالره که از علمای قرن دوم و سوم هجری است، در لرستان تولد یافت و چون به سن رشد رسید به شعر و ادب تمایل بسیار یافت و در شانزده سالگی به بصره رفت و به شهرهای ماه‌الکوفه و ماه‌البصره سفر کرد و به کسب علم پرداخت و پس از آن به بغداد رهسپار شد و به خدمت بهلول ماهی رسید و در محضرش کسب فیض کرد و از او خرقه اخذ کرد و در زمرهٔ یاران وی درآمد. از او دوبیتی‌هایی عارفانه و لطیف به‌گویش گورانی به جای مانده که در کتاب (دورهٔ بهلول) به‌چاپ رسیده است. از اوست:

ساقی ناکامم، ساقی ناکامم جامیٚ بدەر پیٚم ساقی ناکامم

جەو مەیەی کۆنە برٚیٚز نە جامم هانا سا بەڵکە سارٚیش بۆزامم

یعنی:

ای ساقی! جامی می بیاور و به من بده، زیرا ناکامم. از آن بادهٔ کهنه در جامم بریز و زخم‌هایم را بهبودی بخش.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ بهلول و دورهٔ بهلول تألیف و تفسیر صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.

**بابا مردوخ:** اسماعیل‌ابن شیخ حبیب‌الله کاشتری ملقب به بابامردوخ و متخلص به شیوا در سال ۱۳۴۴ هجری در ده کاشتر از توابع سنندج تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و از آنجا به سنندج رفت و سرگرم فراگرفتن فقه شافعی و تفسیر قرآن و حکمت گردید و پس از اخذ افتاء به تهران رفت و در دانشکدهٔ الهیات به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به سنندج رهسپار شد و به تدریس مشغول شد و پس از بازنشستگی به تهران عزیمت نمود و مابقی عمرش را به تألیف و نوشتن کتاب‌های سودمند گذراند تا به سال ۱۴۰۹ هجری در شصت و پنج سالگی در تهران درگذشت و در سنندج به خاک سپرده شد. وی در فنون ادب و سرودن شعر ید طولایی داشت و از وی تألیفات بسیار به جای مانده است و از آن جمله است: تاریخ مشاهیر کرد، شرعیات، دیوان شیوا. از اوست:

**هر چه کردم در رهت ای بی‌وفا بی‌سود بود**

**خانه برپا کردن اندر آبریز رود بود**

**خواستم جان را حرارت بخشم از کانون عشق**

**لیک زاین کانون سوزان بهرهٔ من دود بود**

**از اولم پـیمان چـنان بستی وفـاداری کـنی**
**این چنین پیمان شکستن از تو آخر زود بـود**
**شـرمسار پـیشگاه ایـزدم «شـیوا» بسـی**
**گر نبخشد ذات یزدان چون توان خشنود بود**

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**بابان**: خاندان و سلسله‌ای از حاکمان کرد که در شهرزور حدود دو قرن حکومت می‌کردند و در رزم‌های ایران و عراق فعالانه شرکت داشتند و مرکز حکومت آنان در آغاز قلعه چوالان بود و در سال ۱۱۹۸ هجری به بعد شهر سلیمانیه را انتخاب کردند. سرسلسلهٔ این دودمان فقیه احمد دارشمانه است و نوهٔ او سلیمان‌بیگ حوزهٔ نفوذش را گسترش داد و منطقهٔ کرکوک را تصرف کرد و سپس خانه‌پاشای بابان حکومت اردلان را به تصرف خود درآورد و چهار سال بر آن حکومت کرد تا اینکه نادرشاه افشار به سال ۱۱۴۳ هجری به حکومت خاندان بابان در اردلان خاتمه داد و سپس قلعه چوالان را گرفت وکسی را به نام سلیم‌بیگ به حکومت آن سامان گماشت ولی با حملهٔ والی بغداد به بلاد بابان در سال ۱۱۶۷ هجری سلیم‌بیگ شکست خورد و به ایران گریخت و والی بغداد یک تن را از خاندان بابان به نام سلیمان پاشا به حکومت آنجا منصوب کرد و این طایفه اکنون در نواحی سلیمانیه و سنندج زندگی می‌کنند و آنان شعبه‌ای از طایفه کرماج بوده‌اند و بیشتر به کار دامداری وکشاورزی می‌پردازند.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی ترجمة جمیل الروژ بیانی.

**باباناوس جاف**: ابراهیم‌ابن احمد جاف معروف به باباناوس در سال ۴۷۷ هجری در ده سرکت از توابع اورامان لهون متولد شد و در جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و مدتی در شهرزور ماندگار شد و در آنجا به کسب علم پرداخت و از مشاهیر عصر خود گشت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به عرفان روی آورد و عده‌ای هم به او گرویدند و جزو یارانش در آمدند. از او دوبیتی‌هایی عرفانی دلکش به جای مانده که در کتاب (دورهٔ باباناوس) نوشته شده است. از اوست:

ئەز ناووسەنان جەی بەرزە ماوا     ئاسیاوم نیاوە جەی تاش کاوا
هەر کەس نەهازۆ بەلا نیاوا     فەردا مەوینی رووشان سیاوا

یعنی:

من ناوسم و در این مأوای عالی به سر می‌برم و آسیاب خداپرستی را در میان این کوه گذاشته‌ام، هر کس روی به این آسیاب نیاورد و غلات خود را برای توشهٔ روز پسین در آن آرد نکند، برای خود بلایی به وجود می‌آورد و در روز رستاخیز رویش سیاه می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی یادداشت کاکار دایی و نسخهٔ خطی دورهٔ باباناوس و نسخهٔ خطی دورهٔ باباجلیل و مشاهیر اهل حق.

**باباهندو:** جنید ملقب به باباهندو که از علما و عرفای قرن پنجم هجری است، اصلش از اورامان بود و بیشتر عمر خود را در شهرزور گذراند و در همان جا کسب فیض کرد و محضر علمای معاصر خود را درک نمود و به لرستان نیز رفت و با شاه خوشین ملاقات کرد و مدتی هم از محضر او بهره‌مند شد و در آنجا هم بدرود حیات گفت. در (خلاصه سرانجام) آمده است: که باباهندو به خدمت شاه خوشین رسید و در نزد او کسب فیض کرد و آخرالامر از برکت معاشرت ایشان تبرک علایق دنیوی گفت و ظاهراً و باطناً طریقهٔ او را پذیرفت و ملبس به جامهٔ فقر شد و سپس در بلاد ایران به سیر و سیاحت و تبلیغ سرگرم شد و درجات عالیه حاصل کرد. وی در فنون مختلف ادب و تاریخ استاد بود و از او دوبیتی‌هایی عارفانه به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

مایه‌ی تۆم پەنه، مایه‌ی تۆم پەنه — مایه‌دارەنان مایه‌ی تۆم پەنه

زێڵم خەزانه و گەنجش هەن چەنه — هەرچی مەکەری دەست تۆش هەنه

یعنی:

ای خدای بزرگ! هستی و سرمایهٔ زندگیم از آن تُست، دل و درونم که گنجینهٔ عرفان و خداشناسی است، پر از گنج و گوهر است و به هر کاری که دست بزنم تو را در نظر دارم، زیرا تو را در همه جا می‌بینم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور و مشاهیر اهل حق.

**بابلول‌بن حسن اردلان:** بابلول‌بن حسن پس از درگذشت پدرش به فرمانروایی رسید و

او چون فرمانروایی دلیر و شجاع بود از کسی باک نداشت و از تقصیرات اندک رعایا هم صرف‌نظر نمی‌کرد و آنان را به شدت تنبیه می‌کرد و کارش به ظلم و ستم گرایید و هر روز تنی چند را می‌کشت و به این واسطه همهٔ مردم از جمله لشکریانش از این وضع ناراحت و افسرده شدند و مردم سه بار بر او شوریدند. اما یکی از وزیرانش به نام ابراهیم‌بیگ که مردی دانشمند و با تدبیر بود این شورش‌ها را مهار کرد و مردم را آرام نمود و در اواخر فرمانرواییش با لشکری به سلیمان‌بیگ اورامی (۶۹۹-۸۴۸ هجری) در اورامان یورش برد و او را چند ماه محاصره کرد و اما حمله او با شکست مواجه شد زیرا در میان لشکریانش مرضی افتاد که به انهدام آن منجر شد و پس از آن از کردار گذشته خود پشیمان شد و به دلجویی مردم پرداخت و سپس به عمران و آبادانی امارتش مشغول شد و او به وسیلهٔ وزیر دانایش مدت سی و سه سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۸۰۸ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**باجَلان:** نام یکی از قبایل بزرگ کرد است که در شهرزور و سنندج ساکن‌اند و عده‌ای از آنان اکنون در قرتو در شمال خانقین سکونت دارند و باجلانی‌ها به یکی از گونه‌های گورانی صحبت می‌کنند. بنا به قول مینورسکی عده‌ای دیگر از باجلانی‌ها در دشت میان گیلان غرب و قصرشیرین اسکان یافته بودند و رؤسایشان ابتدا در زهاب و بعد از زوال آنجا در خانقین اقامت داشتند و دو تیرهٔ باجلان در اوایل قرن چهاردهم میلادی در دو سوی مرز ایران و ترکیه پراکنده بودند.

مراجع: الاکراد تألیف مینورسکی ترجمهٔ معروف خزنه‌دار ـ بغداد ۱۹۵۶.

**باربد:** باربد یکی از موسیقی‌دانان و رامشگران خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بوده و بنا به روایت الماس‌خان کلهر وی از کردان پارس است و هنگامی که می‌خواست نوای سازش را به گوش خسروپرویز برساند چون اجازه نداشت به مجلس شاه برود از این‌رو با یکی از باغبان‌های شاهی دوست شد و در یکی از شب‌های بهار که قرار شد خسرو و یارانش در آن باغ جشنی برپا کنند جامهٔ سبز پوشید و خود را در میان درختی سرو پنهان کرد و بربطش را به دست گرفت و چند نوایی نواخت و یاران خسرو همه جای باغ را گشتند و کسی را پیدا نکردند و باربد مجدداً سرودی نواخت و خسرو

بسی در شگفت ماند و گفت این آهنگ از دیو نیست و بی‌گمان از فرشته است زیرا در گذشته موسیقی را پدیده‌ای ایزدی می‌دانستند و سپس باربد نوای سبز در سبز را نواخت و پس از آن از میان درخت فرود آمد و خود را به خسروپرویز معرفی کرد و خسرو او را گرامی داشت و نوازنده مخصوص خود کرد و چنان که گویند در بربط‌نوازی بی‌مانند بود و آهنگ‌های باربدی آوازهایی است که او ساخته است و تعداد آن را سی لحن نوشته‌اند و همچنین ۳۶۰ لحن به تعداد روزهای سال پدید آورد.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**باریه‌بیگ اورامی**: باریه‌بیگ‌بن بهمن‌بیگ اورامی به سال ۴۴۷ هجری بنا به صلاحدید سران اورامی به حکومت اورامان رسید و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و با حاکم دیوزناو رابطه پیدا کرد و دختر او را به عقد خود درآورد و در سال ۴۴۸ هجری دیهی به نام نوین احداث کرد و در آن حوالی دو روستا به نام سولین و عباس‌آباد وجود داشت که در قلمرو دیوزناو بودند و در یکی از روزهای جمعه اهالی عباس‌آباد که همگی یارسان بودند بر سر نمازگذاران روستای سولین ریخته و همه را قتل عام کردند و پس از مدتی ساکنین روستای نوین در فرصتی مناسب به هنگام انعقاد جمع بر سر آنها ریختند و قصاصشان کردند و کسانی که جان سالم بدر بردند به ده داریان مهاجرت کردند و باریه‌بیگ سپس تمام روستاها و قلعه‌های اورامان را تصرف کرد و حکومتی مستقل پدید آورد و سرانجام پس از پنجاه و پنج سال فرمانروایی به سال ۵۰۲ هجری فوت کرد.

**باغچهٔ شاعران**: کتابی است به زبان کردی در تراجم احوال شعرا و ادبای کرد از: عبدالعظیم ماوتی و عبدالقادر صالح (معاصر) و آن مشتمل است بر یک مقدمه و شرح احوال چهل و یک تن از شعرا و ادبای کرد با شمه‌ای از اشعارشان به نام‌های: ملامصطفی بیسارانی، شیخ‌احمد خانی، ملاخضر نالی، عبدالرحمن سالم، ملاعبدالرحیم مولوی، مصطفی‌بیگ کردی، حاج قادر کویی، ملامحمد محوی، میرزا عبدالرحیم وفایی، ملاصالح حریق، حاج توفیق پیرمرد، ملامصطفی صافی، شیخ‌رضا طالبانی، کاکامحمد ناری، طاهربیگ جاف، ملاعبدالله زیور، احمد حمدی، فایق بی‌کس، شیخ‌سلام آزبانی، یونس دلدار، ملامحمود بیخود، شیخ‌نوری، عبدالله‌بیگ گوران، سالم سنندجی، عبدالمجید مجدی، عبدالله‌بیگ ادب، علی باپیر، ملامعروف رمزی، احمد هردی،

ابوبکر هوری، کامران مکری، کاکهٔ فلاح، محمدصالح دیلان، جمال شهربازاری، محمدعلی مدهوش، شیرکوه بی‌کس، کامل ژیر، شیخ‌محمد برزنجی، ساجد آواره، و در این کتاب تصویر صاحبان تراجم هم آمده است و آن به سال ۱۹۷۰ در بغداد به طبع رسیده است.

مراجع: باغچه‌ی شاعیران ـ کۆکردنه‌وه‌ی عبدالعظیم ماوه‌تی و عبدالقادر صالح ـ به‌غدا ۱۹۷.

**بانه**: یکی از شهرهای کردستان است که از طرف شمال محدود است به سقز و مهاباد و از طرف جنوب به درهٔ شلیر درکردستان عراق و از طرف مشرق به سرشیو و از مغرب به آلان در کردستان عراق و سرتاسر شهر محصور به کوه‌های مرتفعی است که دور تا دور آن را احاطه کرده و در گذشته شهر دارای تاکستان‌های بزرگی بود و کوه‌هایش مستور از درختان جنگلی مانند بلوط و سقز و غیره است و صادرات مهم آن عبارت است از مازوج، قلقاف که در چرم‌سازی مورد استفاده است، سقز، کتیرا، لبنیات، چوب و زغال و آب و هوای این شهر زمستان سرد و در تابستان معتدل است و در آن انواع گل‌ها و گیاهان دارویی می‌روید و مورد استفادهٔ داروسازان و پزشکان است و مردم آن کردند و بیشترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و در این شهر آثار باستانی از قبیل ظروف سفالی و ابزار جنگی و مسکوکات مربوط به دوران قبل از اسلام یافت شده است و قبل از اسلام قبیله‌ای از زرتشتیان در این منطقه فرمانروایی کرده‌اند که پس از فتح مسلمین اختیار دینی‌ها حکومت آنجا را به دست گرفته‌اند و تا قبل از جنگ جهانی دوم ملاکان با نفوذ قدرت در دست داشته‌اند و این شهر در جنگ جهانی اول و دوم یک‌باره سوخته است و تا اواسط قرن سیزدهم نام این شهر به رۆژه ba roža بوده به معنی آفتابگیر و سپس به نام بانه bâna به معنی چراگاه مبدل شده و کوه‌های آن سرسبز و خرم و جنگلی است.

مراجع: تاریخ و جغرافیای بانه تألیف محمدرئوف توکلی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بتلیس**: یا بدلیس bildîs شهر و استانی در کردستان ترکیه امروزی است که در بیست و هفت کیلومتری غرب دریاچهٔ وان واقع شده است. هوایش در بهار خنک و در زمستان به غایت سرد می‌باشد. دارای آب‌های جاری بسیار و باغ و باغچه‌های بی‌شمار است و اطراف شهر با تپه‌های سنگلاخ احاطه شده است و بر سطح یکی از آنها قلعهٔ مخروبه‌ای

مشاهده می‌شود که در اعصار گذشته مقر یکی از حکام کرد بوده است. یاقوت حموی در معجم‌البلدان از سیب عالی بدلیس و شهرت آن سخن می‌گوید و از منسوجات آن کتان سفید سخت استوار و قماش ویژهٔ ازار، و از مصنوعاتش ظروف سیمین معروف است. تاریخ بنای این شهر معلوم نیست و مردم آن را به ساسانیان نسبت می‌دهند و در سال ۲۵ هجری به دست عیاض ابن‌غنم به صلح فتح شد و طی قرون وسطی مرکز یک حکومت کوچک کرد بوده است و در سال ۶۲۷ هجری به دست ایوبیان افتاد و در عهد سلیم‌خان عثمانی به وسیلهٔ ملاادریس بتلیسی ضمیمهٔ ممالک عثمانی گردید ولی بعداً چون شریف‌بیگ بتلیسی از شاه‌اسماعیل صفوی تبعیت داشت جزء دولت صفویه گشت و سپس به دست سلیمان‌عثمانی از نو به حکومت عثمانی بازگشت. استان بتلیس مشتمل بر چهار شهرستان به نام‌های: بتلیس، موش، سعرد، گنج و چهارده بلوک و ده ناحیه است و به طور کلی دارای جنگل‌های سرسبز و خرم و چراگاه‌های زیبا است و انواع محصولات و میوه‌ها و نباتات در آن یافت می‌شود. در کتاب حدودالعالم آمده است که در بدلیس انواع زیلوهای قالی و غیره و شلوار بند و چوب به فراوانی یافت می‌شود.

مراجع: معجم‌البلدان تألیف یاقوت الحموی و حدودالعالم به اهتمام دکتر منوچهر ستوده ـ تهران ۱۳۴۰ و قاموس‌الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی چاپ استانبول.

**بختیارزیور**: فایق‌ابن زیور افندی معروف به بختیار زیور در سال ۱۳۲۸ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و دورهٔ متوسطه را در سلیمانیه به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت در آمد و در سال ۱۳۷۲ هجری در چهل و چهار سالگی بدرود زندگی گفت و بنا به وصیت خودش او را در گورستان گردی جۆگا grdî jogâ به خاک سپردند. بختیار زیور از شاعران ممتاز معاصر کرد است و اشعار او بسی دلنشین و شیواست. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است اخیراً به طبع رسیده است.

از اوست:

ئه و پیاڵه مه‌یه‌ی ساقی بۆت هێنام	کاتێ خواردمه‌وه ئاگری تێ به‌ردام

ئێستاش هه ر له‌وه سه‌رم سوڕ ماوه	بۆچ ئاو ئاگری له من به‌رداوه

یعنی:

ای ساقی با آن جام باده که برایم آوردی، وقتی باده را سر کشیدم آتش به جانم افتاد. اکنون نیز در تعجبم که باده آتش به جانم انداخت و به یک باره مرا سوزاند.

مراجع: به ختیار زیوەر نوویسنی دوکتۆر عیزەدین مستەفا لە گۆڤاری کۆلیجی ئەدەبیات ـ ژمارە ۲۲ بەغدا ساڵی ۱۹۷۸.

**بداق‌سلطان مکری**: بداق‌سلطان‌ابن شیرخان‌ابن شیخ حیدرخان مکری در سال ۱۰۱۷ هجری در ساوجبلاغ متولد شد و همان جا پرورش یافت و علم آموخت و در خدمت خواجه عبدالفایق غجدوانی مدتی کسب فیض و کمالات کرد و پس از مرگ پدرش به سال ۱۰۳۸ هجری در زمان صفی‌شاه صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) حاکم‌ساوجبلاغ و مکریان‌شد و به‌سال ۱۱۰۱ هجری درگذشت. وی مردی‌بسیار رئوف ومهربان و بخشنده و فاضل و متقی و باتقوی و سخاوت و معروف عام بود و همه او را گرامی می‌داشتند و از آثار او مسجد سرخ و پل سرخ مهاباد است که پل سرخ را به سال ۱۰۹۷ هجری ایجاد کرد و متأسفانه به علت احداث سد شاپور اول آن را خراب کردند اما مسجد او هنوز باقی است و جزو آثار باستانی به شمار می‌رود و برای مسجد موقوفاتی هم قرار داده از جمله: ده باغلوجه و کهریزه و لکز و وآلی کند را برای آن وقف کرده و بر در آن چنین نوشته شده است: «الحمدالله الذی وفقنی لاتمام هذه المدرسَه الشریفة فی ایام دولَةالسلطان الاعدل شاه سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادرخان خلدالله تعالی ملکه فی سنته ۱۰۸۹ کتبه اضعف العباد ابن البانی، سهراب المکری». بازیل نیکیتین در کتاب کرد و کردستان می‌گوید: در میان رؤسای مکری بداق سلطان شهرت فوق‌العاده‌ای پیداکرد. به پاس شهرتی که به عدل و داد داشت او را انوشیروان ثانی نامیدند.

مراجع: تاریخ الامارات والدول الکردیه تألیف امین زکی و تاریخ کردستان تألیف مردوخ و شرفنامه امیر شرفخان بدلیسی وکرد وکردستان بازیل نیکیتین ترجمهٔ محمد قاضی ـ تهران ۱۳۶۶ و تحقیقات نویسنده.

**بداغ‌بیگ اختیارالدینی**: بداغ‌بیگ‌بن میرزابیگ اختیارالدینی به سال ۹۵۱ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت امارت بانه رسید و او مردیِ مقتدر و شجاع و جوانمرد بود و در آغاز به امارتش سر و سامانی بخشید و پس از چندی دو تن از برادرانش به نام میرمحمد واوغوزلو که از مادر دیگر بودند درکارش اخلال می‌کردند و سرانجام او را با زور از بانه اخراج کردند و وی ناچار به شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) متوسل شد و شاه فرمان امارت بانه را برای او صادرکرد ولی در مراجعت در شهر قزوین به سال ۹۶۵ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام بدربیگ.

**بُداغ‌بیگ ترجیلی**: بداغ‌بیگ‌بن عمربیگ به سال ۸۸۷ هجری بنا به فرمان یعقوب میرزا آق‌قویونلو (۸۸۳-۸۹۶ هجری) به حکومت ترجیل و عتاق و بدلیس رسید و او چون مردی بی‌تجربه و خام بود و از سیاست و سرداری اطلاعی نداشت و از این‌رو از ملک و ملت غافل ماند و بیشتر عمر را به خوشگذرانی گذراند و سرانجام به سال ۹۱۱ هجری بدرود حیات گفت.

**بداغ‌بیگ چگنی**: بداغ‌بیگ در سال ۹۳۵ هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به امارت وان منصوب شد و در زمان شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) در جنگی که با عبدالمؤمن‌خان حاکم ازبک به سال ۱۰۰۱ هجری درگرفت که قصد داشت قوچان را تصرف کند بداغ‌بیگ و طایفه‌اش رشادت فوق‌العاده‌ای نشان دادند و مردانه جنگیدند و شاه در مقابل لقب امیرالامرایی را به او داد و ادارهٔ خراسان را نیز به او سپرد و پنج تن از فرزندانش را به مقام‌های بزرگی رساند که یکی از آنها را حاکم خراسان و خبوشان کرد و در سال ۱۰۰۷ هجری بنا به فرمان شاه به ترکمن‌ها و ازبک‌ها که در مرو و شاهجان و ماوراءالنهر مستقر شده بودند حمله کرد و آنان را تار و مار کرد و وی در عین حال مردی صلح‌جو بود و به دوران او دیگر جنگی اتفاق نیفتاد و اوقاتش را بیشتر به مطالعه می‌گذراند و سرانجام به سال ۱۰۱۲ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**بداغ‌بیگ دوم ترجیلی**: بداغ‌بیگ دوم‌بن حیدربیگ به سال ۹۷۳ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت ترجیل رسید و او مردی باکفایت و بخشنده و مهربان بود و چون مردی صلح‌جو بود لذا در زمان او اتفاقی نیفتاد و مدت پانزده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۸۸ هجری فوت کرد و از او سه پسر به نام‌های: حسین‌بیگ، اسماعیل‌بیگ، عمربیگ، به جای ماند و اسماعیل پس از مرگ پدرش چهار سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۹۹۲ هجری درگذشت.

**بداغ‌بیگ سوران**: بداغ‌بیگ‌بن قلی‌بیگ سوران پس از مرگ پدرش به سال ۹۷۵ هجری حکومت ناحیهٔ شقلاوه را در دست گرفت و پس از دو سال برادرش سلیمان‌بیگ با او

مخالفت کرد و کارش به جنگ وجدال کشید و زیان‌های زیادی متحمل شد و این عدوات وکینه در میان آنها باقی ماند تا به سال ۹۸۵ هجری بدرود حیات گفت و او را در عمادیه به خاک سپردند.

**بُداغ‌بیگ صومای:** بداغ‌بیگ‌بن شاه محمد به سال ۹۷۸ هجری بنا بـه فـرمان سـلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) به امارت صومای رسید و او مـردی مـقتدر و مصمم و بخشنده بود و در بزم و رزم هر دو مهارت داشت و شعر و موسیقی و ادب را دوست داشت و در امر ریاست و مملکت‌داری آشنا بود و مدتی به عمران و آبادانـی روستاها پرداخت و سپس مسجدی در صومای بنا نهاد و در زمان او اتفاقی روی نداد و سرانجام بـه سـال ۹۸۱ هـجری فـوت کـرد و از او چـهار پسـر بـه نـام‌های: اولیـابیگ، سیدی‌بیگ، شاه‌قلی‌بیگ، محمدبیگ به جای ماند که همه دلیر و شجاع بودند.

**بدایع‌اللغه:** لغت‌نامه‌ای است کردی به فارسی: از علی‌اکبر وقـایع‌نگار (۰۰۰۰-۱۳۱۷ هجری) و او نخستین کسی است که در عهد قاجار لغات کردی را به ترتیب حروف تهجی فراهم آورده است و وی برای جمع‌آوری لغات کتاب خود به میان قبایل کـرد رفـته و توانسته لغات و برخی از اصطلاحات آنها را گردآوری کند و در لغت‌نامهٔ خود بگنجاند و ترتیب تدوین کلمات به سبک متقدمین است و این فرهنگ به سال ۱۳۶۹ بـه کـوشش محمد رئوف توکلی به طبع رسیده است.
مراجع: بدایع اللغه تألیف علی‌اکبر وقایع‌نگار ـ به کوشش محمدرئوف توکلی ـ تهران ۱۳۶۹.

**بدرابن حسنویه:** وی پس از فوت پدرش به سال ۳۰۶۹ هجری به جای اونشست و در آغاز کار قلعه‌های اربیل را تصرف کرد و پس از آن با فخرالدوله به جنگ پرداخت و از طرف خلیفهٔ بغداد لقب ناصرالدین و الدوله یافت و پسَ از آن تمام طوایف کرد را زیـر سلطهٔ خود در آورد و سرانجام به سال ۴۰۵ هجری در شهرزور به دست عده‌ای به قتل رسید و جنازهٔ او را در گورستان نجف اشرف به خاک سپردند.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر و فتوح البلدان تألیف البلاذری و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بتلیسی.

**بدرالدین حسن اربیلی**: بدرالدین حسن‌ابن احمد اربیلی در سال ۶۶۳ هجری در اربیل متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و به بصره و بغداد سفر کرد و علم آموخت و از آنجا به شام رفت و سرانجام در دمشق اقامت کرد و در همان جا به سال ۷۲۶ هجری درگذشت. وی در ادبیات و تاریخ و طب و آشنایی داشت و از مصنفات او می‌توان کتاب: مدارس دمشق و جوامع‌ها را نام برَد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**بدرالدین کرمانج**: بدرالدین‌بن محمدامین صالح به سال ۱۳۸۹ هجری در روستای اسقیل از توابع رواندز متولد شد و دورهٔ ابتدایی را همان جا به پایان رساند و سپس به صف مبارزین پیوست و پس از چندی عضو مجمع علمی جوانان بشد و اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق پرداخت و او از کودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و اشعارش را در مجلات و جراید به طبع رساند و داستان‌هایی نیز به نام‌های: سرگذشت دو خواهر یتیم و سرگذشت شب برات و من افسرم در این روستا نوشت و در مجلات به طبع رسانده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بدرالدین ماردینی**: ابوعبدالله بدرالدین محمدابن محمدابن احمد معروف به سبط ماردینی که پدرش با خانواده از ماردین به دمشق مهاجرت کرد، وی در آنجا متولد شد و در همان جا به کسب علوم سرگرم شد و صحبت دانشمندان را درک می‌کرد و از مصاحبت علمی آنان بهره‌مند می‌شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به قاهره رفت و در جامع‌الازهر به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۹۰۷ در قاهره چشمْ از جهان فرو بست. وی تألیفات زیادی در هندسه و ریاضی و فقه و تفسیر دارد که از میان آنها می‌توان کتاب‌های: تحفة الالباب فی علم الحساب و الجواهر فی تجدید الخطوط و الدوائر، جداول رسم المنصرفات علی الجدار.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**بدرالدین مسعودابن بدر جنگروی**: بدرالدین مسعودابن بدر ابن شجاع‌الدین پس از کشته شدن حسام‌الدین خلیل به سال ۶۴۰ هجری فرمانروای لر کوچک شد. وی در آغاز حکمرانی به دربار منگو رفت و در رکاب هلاکو ملتزم گردید و پس از بازگشت به عمران

و آبادانی پرداخت و در سنهٔ ۶۵۸ هجری بدرود حیات گفت. مؤلف تاریخ گزیده دربارهٔ وی نوشته است که: ملکی عادل بود و چهار هزار مسألهٔ فقهی در مذهب امام اعظم شافعی رضی الله عنه یادداشت و در مدت عمر زنا نکرده بود.

مراجع: شرف نامه تألیف امیر شرف‌خان بتلیسی و تحقیقات نویسنده.

**بدرالدین وانی**: بدرالدین عمرابن نوح وانی در سال ۱۰۷۴ هجری در وان متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و فقه و تفسیر و حکمت را از علمای مبرز آن عصر آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به افادهٔ علم و تدریس اشتغال داشت و سرانجام به سال ۱۱۲۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر متبحر و بسیار متواضع بود. او راست: تواریخ الائمة، انیس الرّمس فی تفسیر آیة جری الشمس، اشرف الوسائل فی اوصاف سید الاوائل و الاواخر.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

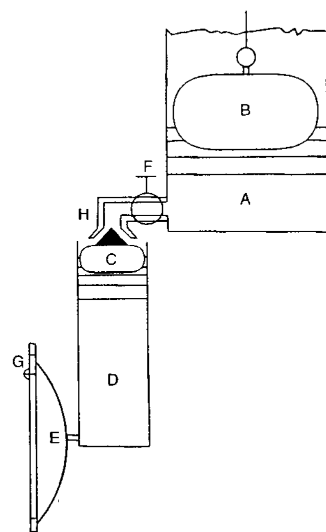
**بدربیگ اختیارالدینی**: بدربیگ‌بن میرزابیگ به سال ۱۰۱۰ هجری از سوی مردم به امارت بانه برگزیده شد و او مردی با سیاست و مصمم بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور برآید و در ابتدا به جمع‌آوری سپاه پرداخت اما در اواخر عمر بدون علت تغییر حالت داد و به مردم پرخاش می‌کرد و این سبب رنجش عده‌ای از امرای معاصر او شد و سرانجام به سال ۱۰۱۸ هجری درگذشت.

**بدربیگ سوم بختی**: بدربیگ‌بن شاه علی‌بیگ به سال ۹۵۰ هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید وی در آغاز به عمران و آبادی شهرها پرداخت و او مردی کاردان و عادل و سخی و سیاستمدار بود و در آغاز برای سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) خدمات شایانی انجام داد و مورد نوازش و تفقد او قرار گرفت و در بیشتر سفرها با سلطان بود و سلطان هم او را دوست داشت و او مردی متدین بود و علما را گرامی می‌داشت و همیشه با آنان در مشورت بود و از جمله علمای روزگار وی: مولانا محمد برقلعی، مولانا ابوبکر، مولاناحسن سورجی، مولانا سیدعلی، مولانا زین‌الدین ببی است که همهٔ آنها در علوم اسلامی سرآمد روزگار خود بوده‌اند و آثار ارزنده‌ای به یادگار گذاشته‌اند وی سرانجام سال ۹۷۰ هجری فوت کرد.

**بدرخان پاشای جزیری:** بدرخان پاشا در سال ۱۲۶۲ هجری تمام طوایف کرد جزیره و بوتان را متحد کرد و نفوذ خود را تا وان و موصل و ساوجبلاغ و ارومیه و دیاربکر گسترش داد ولی حکومت ترکیه مسیحی‌های نسطوری را به شورش واداشت و از پرداخت مالیات و عوارض به او سرپیچی کردند و بدرخان ناچار شد که آنان را قلع و قمع کند و حکومت انگلیس و فرانسه هم دولت ترکیه را یاری دادند و سرانجام به سال ۱۲۶۶ هجری به علت خیانت پسر عمویش او را اسیر کردند و سپس به جزیره کرت و دمشق تبعید کردند و همان جا به سال ۱۲۸۸ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: القضیة الکردیه تألیف ـ دکتور بله ج شیرکوه ـ قاهره ۱۹۳۰ و کرد و کردستان تألیف و اسیلی نیکیتین و المسألة الکردیة و شاکر خصباک ـ بغداد ۱۹۵۹.

**بدیع‌الزمان جزری:** بدیع‌الزمان ابوالعز اسماعیل‌ابن الرزاز مخترع و دانشمند بزرگ کرد در نیمهٔ قرن ششم هجری در جزیرهٔ ابن عمر متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و پس از تحصیل علوم رسمی از موطن خود به دیاربکر رفته و به حلقهٔ تدریس دانشمندان در آمده و پس از خاتمهٔ تحصیل به خدمت ناصرالدین امیر ارتقی دیاربکر در آمده چنان که خود گوید: بیست و پنج سال در خدمت خاندان امیرارتقی بودم و پدر و برادر ناصرالدین را خدمت کردم. ارتقیان سلسله‌ای از ترکمانان بودند که در سراسر قرن ششم هجری سلطنت نیم بندی در بین‌النهرین داشتند اما از سال ۵۷۷ هجری خراجگزار صلاح‌الدین ایوبی شدند. جزری کتابی به فرمان ناصرالدین نوشته شامل پنجاه فصل است‌که در شش مقوله گردآمده‌است: ساعت‌های آبی، ساعت‌های شمعی، ماشین‌هایی برای بالاکشیدن آب. جزری اختراعات زیادی داشته از جمله یک ساعت آبی، ساعتی که جزری اختراع کرده شامل مخزنی است برای آب (A) با سرعت ثابت پایین می‌آید و شناور بزرگ (B) از طریق کشیدن رشته‌ای که بدان متصل است، بیشتر دستگاه خودکار ثبت زمان را به کار می‌اندازد و شیر مخروطی بالای شناور (C)



فشار استاتیکی را در مخزنی که شناور در آن قرار دارد ثابت نگاه می‌دارد. این شیر مخروطی در انتهای شیر دستی (F) وارد مادگی (H) می‌شود، وقتی شیر دستی (F) باز باشد و آب از روزنه (G) خارج شود. برای لحظه‌ای آب از منبع (A) به مخزنی که شناور در آن واقع است وارد می‌گردد. و در نتیجه شیر (H) موقتاً بسته می‌شود. بدین طریق نوسان بسیار مختصری در فشاراستاتیکی داخل مخزن می‌گردد. ساعت‌گذشت ساعات خورشیدی‌را نشان می‌دهد. شب و روز هریک به دوازده قسمت مساوی تقسیم می‌شوند و بدین طریق ساعت‌هایی به دست می‌آید که طولشان از شب به روز و از فصلی به فصل دیگر تغییر می‌کند.

**براخوی:** نام یکی از طوایف کرد است که در روستاهای تاسوکی، لوتک، حسین‌آباد، سکوهه و دامنهٔ کوه خواجه در سیستان و سفیدآب و حوالی شهرستان خاش در بلوچستان و در سرخس در استان مازندران و ترکستان شوروی و پاکستان و افغانستان سکونت دارند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند. این طایفه که معلوم نیست در چه تاریخی از کردستان مهاجرت کرده‌اند در دوران صفویه و قاجاریه یکی از قدرتمندترین طوایف سیستان و بلوچستان بوده‌اند و در زمان نادرشاه به اوج قدرت رسیده‌اند و مدتی بر بخش وسیعی از سیستان و بلوچستان حکومت کرده‌اند که معروفترین افراد آنها عبارتند از: قنبرخان براخوی، امیرعبدالله براخوی، ناصرخان براخوی، امیرمحمود براخوی، مهربان‌خان براخوی. براخویی‌ها در قرن پنجم هجری در زمان سلطان مسعود غزنوی (۴۲۱-۴۳۲ هجری) می‌شورند و مدتی با سلطان غزنوی می‌جنگند و نیز آنان جلو نفوذ افغان‌ها را می‌گیرند و مانع از آن می‌شوند که به طوایف ایرانی حمله کنند. در زمان نادرشاه هنگامی که اشرف افغان در سال ۱۱۴۳ هجری از نادرشاه شکست می‌خورد و به سوی قندهار فرار می‌کند، ابراهیم خان براخویی، اشرف و همراهانش را در سیستان به قتل می‌رساند و بدین مناسبت نادر او را مورد محبت قرار می‌دهد. در سال ۱۱۷۱ هجری نصیرخان براخویی نوعی حکومت مستقل تشکیل داد اما در کلات با قوای دولتی جنگید و به محاصره افتاد و پس از سه بار نبرد با احمدخان از در سازش درآمد و متعهد شد که در مواقع لازم قوای کافی به کمک احمدخان بفرستد. تعداد کُل براخوییان اکنون در حدود نیم میلیون تن می‌باشد و هنوز هم با زبان کردی صحبت می‌کنند و بیشتر زنانشان لباس کردی می‌پوشند و آداب و سنن خود را هم حفظ

کرده‌اند ولی لباس مردانشان تغییر کرده و از لباس‌های محلی استفاده می‌کنند.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ و خلاصة تاریخ الکرد و کردستان ترجمهٔ محمدعلی عونی ـ قاهره ۱۹۳۹ و مقالهٔ قوم کوچ یا براهویی نوشتهٔ دکتر سیدمحمد علی سجادیه در مجلهٔ دانستنی‌ها سال نهم ۱۳۶۶.

**بَراز Barâz** : یکی از شجاع‌ترین طوایف کرد است که در هوباتو و قره‌توره و مریوان و افشار سکونت دارند. این طایفه به کهیا صالح منتهی می‌شوند که امیرتیمور گورکانی (۷۷۱-۸۰۷ هجری) وی را با سه هزار خانوار اتباعش از سرزمین‌های کردنشین اتباع عثمانی به کردستان ایران کوچ داده است و از میان آنان مردان بزرگی مانند باقربیگ و عبدالله سلطان و غیره ظهور کرده‌اند و بیشترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.
براز که در کردی به معنی خوک و گراز است، در پهلوی وراز Warâz و آوستایی ورازه Warâza می‌باشد که در ایران باستان نشانهٔ زور و نیرو بوده و به مناسبت زور و نیروی این جانور بوده که پاره‌ای از مردان نامی ایران بدین نام شهرت پیدا کرده‌اند از جمله نام یکی از پادشاهان ساسانی که در سال ۶۳۹ میلادی پنجاه روز پادشاهی کرده وراز بوده و نیز نام یکی از سرداران خسرو پرویز نیز وراز بوده و برخی از نام‌های ایران باستان هم ترکیبی است از وراز مانند: ورازدات، ورازسورن، ورازبنده، ورازپیروز، ورازمهر.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان تألیف آیةالله مردوخ و کورد و کوردستان تألیف امین زکی و نسخهٔ خطی طوایف کرد.

**برهان‌الدین حمدی**: برهان‌الدین‌ابن شیخ عبدالحمید عرفان ملقب به حمدی در سال ۱۳۲۳ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی مقدمات علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از خدمت در نزد استادانی چون شیخ محمدصادق منبری و شیخ جبیب‌الله کاشتری به تلمذ پرداخت و صرف و نحو و فقه و اصول و کلام و حکمت و منطق را از آنان فراگرفت و سرانجام از شیخ محمدصادق منبری به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن در حوزهٔ علمیهٔ مسجد رشید قلعه‌بیگی به تدریس مشغول شد و سپس به استخدام رسمی وزارت آموزش و پرورش در آمد و از این راه به خدمت علوم شروع کرد و بسیاری در محضر او بهره‌مند شدند و سرانجام به سال ۱۴۰۵ هجری در سنندج دارفانی را وداع گفت. وی از دانشمندان و اساتید مهم کردستان به شمار می‌رود و در فقه

و اصول و منطق و حکمت و ادبیات فارسی و عربی سرآمد زمان بود و از آثار ارزشمند او می‌توان کتاب‌های: ترجمهٔ عقاید نسفی، ترجمهٔ مشکات‌الانوار غزالی، ترجمهٔ رسالة‌الطیر و رسالات حی‌ابن یقظان ابن‌سینا و سهروردی و ابن‌طفیل و ترجمهٔ قصاید سه گانه لامیة العرب شنفری ولامیة العجم طغرایی و لامیة الکرد عرفان پدرش و ترجمهٔ قصیدهٔ بانت سعاد کعب‌ابن زهیر و ترجمهٔ کتاب الاربعین فی اصول‌الدین کعب‌ابن زهیر را نام برد.

مراجع: یادنامهٔ فاضل شهیر استاد برهان‌الدین حمدی ـ سنندج ۱۳۶۷.

**برهان‌الدین مقدسی**: برهان‌الدین ابراهیم‌ابن والی‌ابن نصر کردی معروف به مقدسی که از علمای قرن نهم و دهم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا به کسب علم پرداخته و مدتی هم در شام تحصیل علم کرده و در فقه و تفسیر و حکمت متبحر بوده و مدت مدیدی در غزه تدریس کرده و سرانجام به سال ۹۶۰ هجری درگذشته است. از آثار او: تُحفةُ العُبید فی‌الفیل و الرمایة و الصید، الُدرّة البُرهانیة فی نظم المقدمة الا جرومیة است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**برهان ایازی**: برهان‌ابن ملافتاح ملقب به ایازی در سال ۱۳۴۹ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را همان جا به اتمام رساند و پس از آن در خدمت عالمان صرف و نحو عربی و فقه را فراگرفت و در جوانی به استخدام دولت در آمد و در دادگستری مشغول به کار شد. وی در فنون ادب و تاریخ و خوشنویسی تبحر دارد و از آثار او می‌توان کتاب (آیینهٔ سنندج) را نام برد. دیوان اشعارش هنوز جمع‌آوری نشده و اشعارش بسی شیوا و دلنشین است. از اوست:

مه ستووره قەسەم بە پاکی ناوت قەسەم بە تاڵ تاڵ ئەو زوڵف خادت

قەسەم بە نەرگس دیدەی شەهبازت قەسەم بە شمشێر ئە برۆی غەممازت

قەسەم وەوصڵ و وەفای دڵداران قەسەم بە قەوڵ و پەیمان نازداران

لەورۆژە و دڵمو بردگە بە تاڵان کێشا متە ناو صەف زومرەی بەدحاڵان

یعنی:

ای مستوره! قسم به پاکی اسمت و قسم به تارهای زلف خامت، قسم به نرگس

دیدهٔ شهبازت، قسم به شمشیر ابروی غمازت، قسم به وصل و وفای دلداران و قسم به قول و پیمان نازداران. از آن روزی که دلم را به تاراج بردی مرا بـه صـف زمرهٔ بدحالان کشاندی و بیچاره‌ام کردی.

مراجع: تحقیقات و یاداشتهای نویسنده.

**برهان‌بیگ جاهد:** برهان‌بیگ‌ابن محمدعبدالرحمن متخلص به جاهد در سال ۱۳۳۷ هجری در اربیل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و مدتی در مـدرسه تحصیل کرد وپس از آن به کسب وکار مشغول شد و اما زندگی را با زحمت می‌گذراند و چون شعر نیکو می‌سرود در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و تاکنون چند مجموعه شعر او به نام‌های دیوان برهان‌بیگ و رباعیات جاهد به طبع رسیده. از اوست:

جه ژنی نه‌وڕۆز شـادی و سـرووره    عـالەم سـەراپـا غـەریقی نـووره
بۆچی ئەی کوردی هەژاری بێ کەس    دائـم ئـەخەوی لە بـە نـدوقەفەس
ئـەم جـەژنە جـەژنی کـوردە شـادیە    ئـەوەی نـەزانـێ مـە عـلووم عـادیە

یعنی:

جشن نوروز جشن سرور و شادی و سراپای عالم غرق نور است. ای کرد بینوای بی‌کس چرا همیشه در خوابی و خود را در بند قرار داده‌ای، مگر نمی‌دانـی ایـن جشن، جشن کردان است و آن که نداند معلوم است که هیچگونه اطلاعی ندارد.

مراجع: نەورۆزنامە نووسراوی محمدعبدالرحمن زنگنه.

**برهان قانع:** برهان‌ابن شیخ‌محمد قانع در سال ۱۳۵۰ هجری در روستای نوی nawê از توابع شهرزور متولد شد و وی در خاندان قانع که تمام آنان از رجال علم و هنر و ادب بودند پرورش یافت و از کلیهٔ علوم زمان خود بهره برد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و سپس در نزد عالمان دین صرف و نحو و ادبیات عـربی را آموخت و به فرهنگ و زبان فارسی نیز آشنایی پیدا کرد و وی در جوانی دست به کار نـویسندگی و تـحقیقات عـمیق در تـاریخ و ادبیات زد و در مـجلات و روزنـامه‌های پـێشکەوتن pêškawtin و دەنگـی کـورد kangî kurd و رزگـاری rzgârî و ئـاوزەنگ âwzang وهاوکاری hâw kârî یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون تاریخ ادبیات نوشت وکتاب‌هایی هم از فارسی ترجمه کرد و سرانجام به سال ۱۴۰۵ هجری در پنجاه

سالگی درگذشت. مرحوم برهان راکتب و آثار بسیار است و از آن جمله است کتاب‌های: نامەی قانع، ئەرخەوان، بازرگانی کۆیله کان له ئەفەریقا دا، خۆراگرتن یان مردوو خۆرەکان، راپەڕینی نیکاراگوا، رەوشتەکانی ئیمپر یالیزم له سایگۆن، سپارتاکۆس، مێدیا، فەرەنگی نوێ. این قطعه شعر راکه خود گفته است بر سر مزارش نوشته‌اند:

| | |
|---|---|
| له ئارامگام بنووسن کاتێ مردم | که من رۆڵەی وەفادارێکی کوردم |
| لەرێی گەلدا گەلێ تالاوم نۆشی | پەشیمان نیم له ئه ورەنجه که بردم |

یعنی:

بر آرامگاهم بنویسید هنگامی که مردم، که من فرزند وفادار کُردم، در راه مردم بسی زهر نوشیدم، پشیمان نیستم برای آن رنجی که بردم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بزو درخت**: منظومه‌ای است به گویش گورانی از: غلامرضاخان ارکوازی (۱۱۹۵-۱۲۵۵ هجری) متضمن مناظره میان بز و درخت خرما و رجحان هر یک بر دیگری و این همان منظومهٔ درخت آسوریگ به زبان پهلوی است که در عهد اشکانیان نوشته شده و در عصر خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) به پهلوی ساسانی ترجمه شده است و چون این داستان در میان مردم رایج بوده غلامرضا آن را به رشته نظم در آورده چنان که در آغاز آن می‌گوید:

| | |
|---|---|
| بزه و درەختەن، بزه و درەختەن | سەیر گوفتگۆی بزه و درەختەن |
| گەرچی ئی رۆژگار زیندەگیش سه ختەن | هەرکەس وێش ناسا ئانه خوەشبەختەن |

یعنی:

بز و درخت است، تماشای گفتگوی بز و درخت است، گرچه این روزگار زندگیش سخت است، هر کس خود را شناخت اینک خوشبخت است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان غلامرضا ارکوازی.

**بساطبیگ‌ابن سرخاب‌بیگ اردلان**: بساطبیگ پس از فوت پدرش زمام امور را به دست گرفت و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و او مردی دیندار و با تقوا و دادگستر و باکفایت بود و در سال ۹۸۵ هجری تیمورخان و هلوخان پسران

سلطان علی‌بیگ بر او **شوریدند** و چون نتوانستند کاری پیش ببرند به دربار پناه **بردند** و از شاه کمک خواستند ولی **شاه** کمکی به آنها نکرد و در این مدت شاه‌اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵ هجری) **فوت** کرد و مدتی هرج و مرج و فتنه و آشوب در ایران شیوع شد و عده‌ای هم به قتل **رسید و** از قضای ربانی بساطبیگ هم به سال ۹۸۶ هجری جهان را وداع گفت.

**بسّام کرد**: بسام کرد معاصر یعقوب ابن‌لیث (۲۵۴-۲۶۵ هجری) بوده و از قدیمترین شعرای فارسی گوی پس از اسلام است. ملک‌الشعرا بهار در کتاب سبک‌شناسی می‌گوید: قدیمترین اشعار فارسی که در خراسان و سیستان از طرف حنظله بادغیسی و محمدبن وصیف سکزی **و** بسام کرد خارجی و غیر هم گفته شده به زبان فصیح دری بود. بنابراین بسام دومین کسی است که پس از حنظله به فارسی شعر سروده است. اینک چند بیت از اشعار او که در حدیث عمار سروده است:

| | |
|---|---|
| **هر که نبود او بدل متهم** | **بر اثر دعوت تو کرد نعم** |
| **عمر ز عمار بدان شد بری** | **کاوی خلاف آورد تا لاجرم** |
| **دید بلا بر تن و بر جان خویش** | **گشت به عالم تن او در الم** |
| **مکه حرم کرد عرب را خدای** | **عهد تو را کرد حرم در عجم** |
| **هر که در آمد همه باقی شدند** | **باز فنا شد که ندید این حرم** |

مراجع: تاریخ سیستان مؤلف مجهول به تصحیح ملک‌الشعرای بهار ـ تهران ۱۳۱۴ و سبک‌شناسی تألیف ملک‌الشعرای بهار ـ ۱۳۳۷.

**بقعهٔ پیر عمر**: این بقعه در شهر سنندج است و در آن پیر عمر نامی دفن شده است و در نسبت او اختلاف است، بعضی گویند عُمَر پسر حضرت علی است و بعضی می‌گویند پسر زید و عده‌ای می‌گویند پسر امام حسین است و روایت آخر صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در سال ۱۰۴۰ هجری سلیمان‌خان اردلان بر سر این بقعه گنبدی ساخت و حسن علی‌خان پسر اعتمادالدوله آن را در سال ۱۱۱۶ هجری خراب کرد و پس از آن خانه پاشای بابان گنبدی بر آن ساخت و غلام شاه‌خان اردلان آن را توسعه داد و ده کانی شیرین و ده قوچاق و مغاره را بر آن وقف کرد و در سال ۱۲۹۷ هجری میرزا صادق‌خان اعزازالملک آن را تعمیر کرد و چند حجره هم برای آن ساخت و به توسعهٔ آن پرداخت.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف مردوخ و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بقعهٔ هاجرخاتون:** هاجرخاتون خواهر امام علی‌رضا علیه‌السلام است که در این محل دفن شده است و شخصی به نام یعقوب مسجدی در آنجا بنا نهاد و بعداً آن مسجد به نام مسجد هاجر خاتون معروف شد و سپس حاج شکرالله تعمیر آن را به عهده گرفت و سابق مردم از ظلم و جور حکام و مُتنفذین محلی در آنجا بست می‌نشستند و عده‌ای هم از ترس جانشان بدانجا پناهنده می‌شدند و به خواهش شیخ شکرالله مورد عفو قرار می‌گرفتند. و بعداً علی‌اکبرخان شرف‌الملک روستای ساتیله را برای مسجد مزبور وقف کرد و نیز عده‌ای‌از متمولین‌خیرخواه باغاتی برای اعاشهٔ امام و خادم مسجد وقف کردند.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف مردوخ و تحقیقات نویسنده.

**بکربیگ ارزی:** بکربیگ ارزی در سال ۱۰۴۷ هجری در ده اَرز از توابع عمادیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن برای تحصیل به عمادیه و دهوک و عقره سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و سپس به زادگاهش برگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۰۸۳ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بده رکه‌ڤتم ته ماشا که م تێنا ڕۆژێ دنێ دابوو
خیالا دلبه رێ ناکه‌م مه دنیا من کو پەیدا بوو
مەدیناکم ژئیحسانێ هلین پەردا دریزانێ
ژ بورجێ هاتەئەیوانێ مقابل هات و وەستا بوو

یعنی:

بیرون آمدم که به نور آفتاب بنگرم که ناگاه مدینهٔ عزیزم را دیدم و به او گفتم ای مدینه پیچهٔ رخسارت را نمایان کن تا رویت را ببینم و دلم آرام بگیرد و عزیزم آمد در ایوان در مقابلم ایستاد و چون خورشید می درخشید.

مراجع: دیوان کرمانجی توێژاندنا عبدالرقیب یوسف ـ بغداد ۱۹۶۵ و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار بکربگ ارزی و مێژووی ته ده بی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی و چند جنگ خطی.

**بکربیگ بابان:** بکربیگ‌بن باباسلیمان بابان به سال ۱۱۱۵ هجری بنا به فرمان سلطان احمد سوم عثمانی (۱۱۱۵–۱۱۴۳ هجری) به حکومت بابان رسید و او مردی مقتدر و

مصمم و سیاستمدار بود و پس از مدتی پایتخت خود را از ناحیه دارشمانه به ماوت انتقال داد و در شهرزور هم قلعه‌ای به نام بکرآباد بنا نهاد و دیری نگذشت که حدود امارت بابان را از دیاله تازاب کوچک وسعت داد و پس از مدتی به علت تندخویی و ستم‌هایی که بر دیگران روا می‌داشت مردم از او رنجیدند و بزرگان رواندز و کوی و حریر همگی متفق شدند و با پنج هزار سَوار بر او ریختند و بکربیگ هم با لشکری به مقابله آنان برخاست و جنگی سخت درگرفت و عدهٔ زیادی در این جنگ کشته شدند و سرانجام بکربیگ از معرکه گریخت و به یکی از کوهستان‌ها پناه برد و سپس عازم بغداد شد و چون والی بغداد به ورود او پی برد فرمان قتل او را صادر کرد و عاقبت به سال ۱۱۲۹ هجری به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**بلاش پسر پیروز:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، بلاش پسر پیروز پس از مرگ پدرش یک ماه سوگ او را بداشت و سپس بر تخت شهریاری ایران نشست و در این هنگام یکی از بزرگان ایران که سوفرای نام داشت به کین‌توزی پیروز به توران‌زمین لشکر کشید و در بیکند تورانیان را سخت شکست داد و پادشاه توران آشتی جست و اسیران ایران را که یکی از آنها قباد بود با خواستهٔ فراوان به سوفرای فرستاد و سوفرای پیروزمندانه به ایران بازگشت و از آن پس کشورداری بیشتر با سوفرای بود و سپس بنا به درخواست سوفرای، قباد به جای بلاش به شهریاری رسید.



بنا به اسناد تاریخی بلاش به سال ۴۸۳ میلادی بر تخت و اورنگ ایران نشست و نخستین اقدام او این بود که زرمهر سوخرا سردار نامی ایران را به جنگ هیاطله فرستاد و در این جنگ زرمهر بر هپتالیان پیروز شد و پادشاه هپتالیان ناچار شد قرارداد صلحی را بنویسد و به موجب این قرار کلیهٔ اسرای ایرانی بازگردانده شدند و سپس با پادشاه

ارمنستان که واهان نام داشت صلح کرد و قرار بر این شد ارمنی‌ها در دین خود آزاد باشند و در زمان او دو شورش روی داد، شورش نخست به وسیلهٔ برادرزاده‌اش زریر برپا شد که در جنگ کشته شد و شورش دوم به وسیلهٔ قباد پسر فیروز اول برپا شد که ادعای سلطنت پدرش را نمود و در همین اوایل بلاش به سال ۴۸۷ میلادی درگذشت و از او به داد و نیکی یاد شده است.

**بَلیلوند**: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و هنگوژان و گاورود و سنندج و سلیمانیه و کرکوک سکونت دارند و آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند قشلاق و ایلاق می‌کرده‌اند و زمستان‌ها را در اطراف شهرزور می‌گذراندند و تابستان‌ها را در فقیه سلیمان و هنگوژان و گاورود به سر می‌بردند و وجه تسمیهٔ این طایفه این است آنان چون از اولاد بهلول نامی بوده‌اند لذا در زبان کردی بهلول به بلبل محرف و دگرگون شده و به بلیلوند موصوف شده‌اند.

**بوره که‌یی** Borakaîy : یکی از طوایف کرد است و آنان خود را از نسل خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) می‌دانند و درگذشته در زهاب و شهرزور و لیلاق و اسفندآباد و حسین‌آباد به سر می‌بردند و زمستان را در روستاهای زهاب و تابستان را در اسفندآباد و کوه‌های دیهج و کنکره می‌گذراندند و گوسفندان خود را می‌چراندند. عده‌ای از مورخین نوشته‌اند که این طایفه شعبه‌ای از عشیرهٔ مندمی بوده‌اند و به علت اختلافی که در میان آنان اتفاق افتاده از هم جدا شده‌اند و به جاهای دیگر کردستان پراکنده شده‌اند ولی چنین نیست این طایفه شعبه‌ای از عشیرهٔ جاف‌اند چنان که فقیه عبدل بوره که‌یی گوید:

جه بۆره‌که‌یی وجه عیلّ جافم چه‌نی سه‌رکه‌رده م وه‌یلان قافم

جه خه‌سره و په‌رویز ئامانم به وار ئیسه آواره‌م نه‌ی بۆره هه‌وار

یعنی:

از بوره که‌یی و طایفهٔ جاف هستم و با سرور قبیله‌ام آوارهٔ کوه قاف شده‌ام، از نژاد خسروپرویزم و اکنون در این منطقه آواره و در بدرم. این طایفه شامل هفت تیره‌اند به نام‌های: قره‌جانی qarajânî، سرخی surxî، بیجانی bayjânî، خوله مری xwalamirî، تکه لوئی takalûî، حاجی میری hâjîmîrî، پخحی pixî، و تمانی

watmânî، اعلی جداین طایفه شخصی بوده به نام ببرک که این نام در زبان کردی به بوره‌ک borak محرف شده و بدین نام مشهور شده‌اند. در میان آنان شعرا و علمایی از قبیل: باباجانی بوره‌که‌یی به ملافرج بوره‌که‌یی به فقیه عبدل بوره‌که‌یی، ملا بوره‌که‌یی پیدا شده‌اند.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد و تاریخ کرد و کردستان تألیف آیةالله مردوخ و کورد و کوردستان تألیف امین زکی و هۆزی بۆره که‌یی نوسینی صدیّق بۆره که‌یی و شه ماڵ وزه‌لان هۆنراوه‌ی فه‌قێ عه‌بدلی بۆره که‌یی.

**بوکان:** یکی از شهرهای آذربایجان غربی است و قبلاً به یکی از بخش‌های سه گانهٔ مهاباد محسوب می‌شد که در قسمت جنوب غربی مهاباد واقع شده است و حدود آن عبارتست از طرف شمال به بخش حومهٔ مهاباد و از طرف مشرق به شاهین‌دژ و از طرف جنوب به سقز و از طرف مغرب به مهاباد. موقعیت طبیعی بوکان بر دو قسمت است: روستاهای کناره رودخانه سیمینه‌رود جلگه‌ای مالاریایی و بقیه کوهستانی می‌باشد و این شهر از سه دهستان به نام‌های: آفتاچی و بهی و تورجان تشکیل شده است. رودخانه بوکان سیمینه‌رود است که از جنوب به شمال در امتداد جاده بوکان به میاندوآب جاری است که برای زراعت مورد استفاده قرار می‌گیرد و دیگر چشمه‌ایست به نام حوض بوکان که در حدود بیست سنگ آب دارد و در وسط شهر قرار گرفته است. محصولات عمدهٔ این شهر عبارت است از: توتون، چغندرقند، حبوبات و عمده طوایف این شهر فیض‌الله بیگی و دهبکری است و شغل عمدهٔ آنان کشاورزی و گله‌داری و پیشه‌وری است و صنایع دستی جاجم بافی نیز رواج دارد و قبر حسن زیرک خوانندهٔ معروف کرد در این شهر بر کوه ناله شکینه است و مردم آن عموماً کرد است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بهاءالدین اسعد سنجاری:** ابوالسعادات اسعدابن یحیی‌ابن موسی‌ابن منصور سنجاری ملقب به بهاءالدین، عالم فقه، ادیب، شاعر، در سال ۵۳۳ هجری در شهر سنجار متولد شده و تحصیلات خود را همان جا آغاز کرده و سپس به بغداد رفته و پس از اتمام تحصیلات به دربار سلطان صلاح‌الدین ایوبی راه یافته و در آنجا مقام و منزلتی پیدا کرده و سرانجام به زادگاهش بازگشته و به سال ۶۲۲ هجری بدرود حیات گفته است. از او آثار

و اشعار زیادی به جای مانده که متأسفانه تاکنون به طبع نرسیده است. از اوست:

**اذا حققت مـن حـل ودادا فزره و لاتخف مـنه مـلالا**

**وکن کالشمس تطلع کل یوم و لاتک فـی زیـارته هـلالا**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌یی**: بهاءالدین اسماعیل‌ابن محمدابن محمد شبانکاره‌یی است که پس از ملک مظفرالدین‌ابن طیب شاه به سال ۶۸۱ هجری به حکومت شبانکاره رسید. وی در آغاز کار همهٔ متمردان و سرکشان را بگرفت و بعضی را بکشت و برخی را مُثله کرد و عده‌ای را هم به حبس انداخت و اراذل و اوباش را از ملک خود راند و علما و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و بیشتر اوقات خود را به عمران و آبادانی شهرها و روستاها گذراند و سرانجام به سال ۶۸۸ هجری به مرض سخت مبتلا شد و در اثر همین مرض درگذشت.

مراجع: مجمع الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای ـ تهران ۱۳۶۳ و فارسنامه تألیف ابن بلخی ـ شیراز ۱۳۴۳.

**بهاءالدین شدادی**: ابوالمحاسن بهاءالدین یوسف موصلی شدادی به سال ۵۳۹ هجری در موصل متولد شد و در همان جا به تحصیل پرداخت و سپس عازم بغداد شد و تحصیلات خود را در مدرسهٔ نظامیه به پایان رسانید و به زادگاهش بازگشت و سرگرم تدریس شد و پس از مدتی به حلب رفت و از آنجا عازم دمشق شد و در نزد سلطان صلاح‌الدین ایوبی تقرب یافت و متولی قضاگردید و در بیشتر غزوات همراه صلاح‌الدین بود و پس از وفات صلاح‌الدین به حلب رفت و عهده‌دار قضا شد و سرانجام به سال ۶۳۲ هجری درگذشت. وی به یکی از مورخین کرد به شمار می‌رود و رویداد جنگ‌های مسلمین با صلیبی‌ها را نگاشته و به یکی از منابع مهم به شمار می‌رود. از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: النوادر السلطانیه و المحاسن الیوسفیه، فضل الجهاد، دلائل الاحکام، ملجاالحکام عند التباس الاحکام، الموجز الباهر، کتاب العصا.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**بهاءالدین صاصونی**: بهاءالدین‌بن محمدبیگ پس از مرگ سلیمان‌بیگ به سال ۹۵۶

هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صاصون رسید و او مردی شجاع و دلیر و سخی و بخشنده و سیاستمدار بود و پس از مدتی ولایت خود را ترک کرد و به اسلامبول شتافت و جزو ملازمان سلطان شد و با او به شکار می‌رفت و سلطان هم به او هدایای زیادی می‌داد اما به حدی اسراف می‌کرد که چیزی برایش باقی نمی‌ماند و مبالغ زیادی نیز به مردم مقروض بود و سرانجام به سال ۹۵۶ هجری بدرود حیات گفت.

**بهاءالدین وجدی:** بهاءالدین‌ابن عبدالمجید ملک الکلام متخلص به وجدی در سال ۱۳۰۴ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۶۷ هجری در سنقر کلیایی بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت، دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**کسی کو ندارد وطن را عزیز — تو دیوانه خوانش نه ز اهل تمیز**
**وطن همچو جسم است و ما جان او — به جان بود باید نگهبان او**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بهار** bahâr : شهری است در چهارده کیلومتری شمال باختری همدان که دارای تاکستان‌های معروفی بوده و قبل از حملهٔ مغول مرکز کردستان به شمار می‌رفت و مدت‌ها حاکم‌نشین حکام کردستان بود چنان که خرابه‌های آن هنوز باقی است. این شهر در سال ۶۵۵ هجری به دست سپاهیان مغول افتاد که در آن عدهٔ زیادی کشته شدند و شهر از همان زمان رو به ویرانی نهاد و از اهمیت و مرکزیت افتاد و مردمش هم به تدریج آنجا را ترک کردند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بهجت هروری:** بهجت‌بن محمد هروری به سال ۱۳۷۲ هجری در ناحیه بروار از توابع دهوک متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس وارد دانشکدهٔ ادبیات بغداد شد و به اخذ لیسانس نایل آمد و او در جوانی شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش در مجلات کردی به طبع رسیده است.

مراجع: نه‌و رۆژنامه ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**بهرام بهرام:** بهرام بهرام بنا به روایت شاهنامه پسر بهرام اورمزداست که پدرش هنگام مرگ تاج و تخت را به او سپرد و او برای پدرش چهل روز سوگواری کرد و پس از آن بزرگان کشور او را به کاخ شاهی بردند و بر تخت نشاندند و وی در آغاز به عمران و آبادانی کشور پرداخت و به داد و دادگری پرداخت و پس از نوزده سال شهریاری درگذشت.



بنا به مدارک تاریخی بهرام دوم ساسانی پس از درگذشت پدرش به سال ۲۷۵ میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز شهریاری بر مردم ستم بسیار کرد و بسی را کشت و او بیشتر کارها را به افراد نالایق سپرد و خود به شکار و باده‌گساری روی آورد و این باعث نارضایتی مردم شد و مردم می‌خواستند بشورند امّا موبد موبدان او را پند و اندرز داد و این باعث تغییر رفتارش شد و اولین کار او فرونشاندن شورش سکاها در سیستان بود و سپس افغان‌ها را سرکوب کرد و در این هنگام امپراتور تازهٔ روم کاروس با سپاهی گران به بین‌النهرین تاخت و سپس تیسفون را گرفت و می‌خواست شهرهای دیگر ایران را بگیرد که ناگهان درگذشت و بهرام چون خود را یارای جنگ با رومیان نمی‌دید ناچار قسمتی از بین‌النهرین را به رومیان واگذار کرد و سرانجام به سال ۲۹۲ میلادی جهان را بدرود گفت.

**بهرام بهرام:** بهرام بهرامیان بنا به روایت شاهنامه پدرش هنگام مرگ تاج و تخت را به او سپرد و او به رسم کیان به شهریاری پرداخت و با مردم با داد و عدل رفتار کرد و مدتی به آبادانی شهرها سرگرم شد و سپس او را کرمانشاه خواندند ولی سلطنت او طولی نکشید و مدت چهار ماه پادشاهی کرد و پس‌از آن پسرش نرسی به‌جای او نشست.

بنا به مدارک تاریخی بهرام سوم ساسانی پس از درگذشت پدرش به سال ۲۹۲ میلادی بر تخت نشست و او مردی دادگر و مهربان ولی بیمار و رنجور بود و به این علت شهریاریش طول نکشید و در زمان او دیوکلیسین امپراتور روم پادشاه ارمنستان و




گرجستان را تحت‌الحمایه خود قرار داد و بدینسان دست ایران از آن دو ایالت کوتاه شد و در این دم نرسی که یکی از شاهزادگان ساسانی بود قیام کرد و بهرام در برابرش ایستاد امّا شکست خورد و به سال ۲۹۲ میلادی سلطنت را از دست داد.

**بهرام اورمزد:** بهرام پسر هرمز بنا به روایت شاهنامه کُردی پس از درگذشت پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و سه سال و سه ماه با عدل و داد پادشاهی کرد و چون مرگش فرارسید فرزندش بهرام بهرام را جایگزین خود کرد.




بنا به مدارک تاریخی بهرام اول ساسانی پسر هرمز اول است که به سال ۲۷۲ میلادی بر تخت نشست و او مردی بسیار خوشگذران و تن‌پرور بود و به موبدان زرتشتی اعتقاد عجیبی داشت و به توصیه‌های آنان بود که مانی را به فجیع‌ترین وضع کشت و در این هنگام زنوبیا ملکهٔ تدمر برای اتحاد با ایران علیه روم بار دیگر

از بهرام اول استمداد کرد امّا بهرام که در آن دم مشغول عیش و نوش بود به تقاضای زنوبیا ترتیب اثر نداد و این بود که زنوبیا در جنگ اسیر شد و پس از آن اورلیانوس امپراتور روم که در جستجوی بهانه‌ای برای یورش به ایران بود مسئله کمک بهرام را به زنوبیا بهانه کرد و به ایران حمله کرد امّا بهرام چون حوصلهٔ جنگ را نداشت هدایایی برای امپراتور فرستاد ولی اورلیانوس با سفرای ایران به اهانت رفتار کرد و سپس سپاهی را به ایران فرستاد ولی هنوز سپاه او به ایران نرسیده بود که در توطئه‌ای به قتل رسید و بهرام نیز دیری نپایید که به سال ۲۷۵ میلادی جان به جان آفرین سپرد.

**بهرام‌بیگ بهدینانی**: بهرام‌بیگ‌بن سلطان حسین به محض آگاهی یافتن از کشته شدن برادرش از زاخو به عمادیه بازگشت و به سال ۹۸۴ هجری فرمانروای عمادیه شد و با مردم با عطوفت و مهربانی رفتار کرد و دل آنان را به سوی خود جلب کرد اما سیدی‌خان پسر قبادبیگ که فرمانروایی را حق خود می‌دانست به استانبول رفت و به خدمت سلطان مراد عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) رسید و از او درخواست یاری و کمک کرد و سلطان عثمانی فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و حکومت حصن‌کیف و زاخو را هم به بهرام‌بیگ واگذار کرد و بهرام‌بیگ ناچار به سال ۹۹۳ هجری از عمادیه خارج شد و حکومت را به سیدخان سپرد.

**بهرام‌پاشا بهدینانی**: بهرام‌پاشابن رباط‌پاشا بهدینانی به سال ۱۱۳۸ هجری فرمانروای امارت عمادیه شد و سلطان‌احمد سوم فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و او امیری مقتدر و بخشنده و سخی و دادگر بود و در همین حال دیندار و پرهیزگار بود و فقرا و مستمندان را حامی بود و در علم فقه و تفسیر آشنا بود و ترحیب و تبجیل علما می‌کرد و بارگاه او همیشه به مدرسه می‌ماند و تا نیمه‌شب بحث و مناظره علمی بود و بسی مسجدومدرسه ساخت که آثار هنوز باقیست و سرانجام به‌سال ۱۱۸۱ هجری فوت کرد.

**بهرام پسر شاپور**: بنا به روایت شاهنامه کُردی بهرام پسر شاپور پس از مرگ پدرش بر اورنگ شهریاری ایران نشست و به داد و دادگری پرداخت و دانشمندان و دانایان را ارج می‌نهاد و پس از چهارده سال فرمانروایی به دنبال یک بیماری طولانی درگذشت و تخت وکلاه را به برادر کهتر خود یزدگرد بازگذاشت.

بنا به مدارک تاریخی بهرام چهارم پس از کشته شدن برادرش به سال ۳۸۸ میلادی به فرمانروایی رسید و در زمان وی خسرو حاکم ایرانی در ارمنستان شورید و او چون مسیحی شده بود امپراتور روم او را یاری می‌کرد و بهرام ناچار سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و شورش را فرونشاند و خسرو را از حکومت ارمنستان خلع کرد و او را در قلعهٔ فراموشی زندانی کرد و برادر خود بهرام شاپور را فرمانروای ارمنستان نمود و او شهریاری مهربان و دادگر بود و امّا پس از مدتی مردم بر او شوریدند و او را به سال ۳۹۹ میلادی کشتند.




**بهرام‌سلطان اورامی:** بهرام‌سلطان‌بن عباس قلی سلطان به سال ۱۰۴۳ هجری بنا به فرمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) فرمانروای شامیان و اورامان شد و در زمان او بیشتر اورامی‌ها مسلح بودند و او پس از آن شهری که حالا بالای شهر دلین است و به سلطانجویه معروف است احداث نمود ولی مردم به علت دادن مالیات‌های سنگین از دولت مرکزی بسیار ناراضی بودند متأسفانه در این هنگام احمدخان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۴۶ هجری) با سپاهی به اورامان حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد و بهرام سلطان نیز برای اینکه نتوانست در مقابل سپاه او ایستادگی کند ناچار به پیشوازش رفت و او هم نرمش نشان داد و وی را حاکم اورامان قرار داد و به سنندج بازگشت و بهرام سلطان سرانجام به سال ۱۱۰۴ هجری وفات یافت و او سه پسر داشت به نام‌های: بهرام‌بیگ، محمدبیگ، سلیمان‌بیگ.

**بهرام گور:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، بهرام گور فرزند یزدگرد بزهکار است و پس از مرگ پدرش بر تخت اورنگ شهریاری ایران نشست و او بیشتر اوقاتش را در شکارگاه‌ها می‌گذرانید و گور شکار می‌کرد و روزی در شکارگاه دهقانی به دیدارش آمد و گفت که



در کشتزارش حفره‌ای به وجود آمده و همهٔ آب‌ها را می‌بلعد و گویا در آنجا گنجی پنهان است و بهرام دستور داد محل حفره را کندند و دیدند که در زیرزمین خانه‌ای است به سان بهشت و از کارهای او یکی این بود که هر جا می‌رفت تازیانه‌اش را بر در خانه می‌آویخت و سپاهیانش از وجود او مطلع می‌شدند و در این هنگام خاقان چین به ایران لشکر کشید و بهرام مغلوب شد و در نبرد دوم خاقان را اسیر کردند و چین باجگزار ایران شد و او سرانجام در شصت سالگی فوت کرد.

بنا به اسناد تاریخی بهرام گور پسر یزدگرد اوّل است و او چون در قصر منذربن نعمان در حیره به سر می‌برد بزرگان ساسانی شاهزاده‌ای را به نام خسرو که با یزدگرد خویشاوندی داشت به شهریاری ایران برگزیدند و این بود بهرام گور با کمک منذر با سپاهی گران به ایران آمد و مدعی تاج و تخت شد و چون خسرو هم این ادعا را داشت بزرگان ساسانی ناچار تاج سلطنتی را میان دو شیر درّنده نهادند و قرار بر این شد که هر کدام توانستند تاج را بردارد سلطنت از آن او شود و خسرو از شیرها ترسید و خود را کنار کشید ولی بهرام با گرز آهنینی که در دست داشت شیرها را از پای درآورد و تاج را برداشت و بر سر نهاد و به سال ۴۲۰ میلادی شهریار ایران شد. در زمان او بود که صلح ایران و روم به هم خورد زیرا او عیسویان را آزار می‌داد و این بود که عدّه‌ای از عیسویان به روم گریختند و این بود که جنگ آغاز شد و رومی‌ها نصیبین را محاصره کردند و خود بهرام به جنگ آنها شتافت و رومیان را شکست داد و رومیان حاضر به صلح شدند و به سال ۴۲۲ میلادی قرارداد صلحی میان دو کشور منعقد شد و ارمنستان نیز به ایران رسید و در این موقع بود که هیتالی‌ها به ایران یورش بردند و بهرام با سپاهی گران به آنان حمله کرد و شکستشان داد و بهرام چنان که نوشته‌اند بیشتر اوقات خود را به شکار گورخر می‌گذراند و به همین علت او را بهرام گور نامیده‌اند و نیز گویند به شعر و موسیقی علاقه داشت و به چند زبان صحبت می‌کرد و او شهریاری رعیت‌پرور و دادگر بود و سرانجام به سال ۴۳۸ میلادی در هنگام شکار گورخر اسبش در باتلاقی فرو رفت و ناپدید شد.

**بهرام مستی**: بهرام‌ابن شاپور ملقب به مستی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی سفری به دینورکرد و در آنجا در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و از آنجا به شهرزور رفت و مدتی در خدمت علماکسب فیض کرد و سپس به ده شیخان عازم شد و در خدمت سلطان اسحاق به‌کسب کمالات معنوی نایل آمدِو پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۷۵۲ هجری درگذشت. وی در فنون مختلف شعر مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دنــیا زیــندانــه‌ن هــه‌رکاتێ ره‌ســتی    دی جه باده‌که ی رۆی ئه له ست مه‌ستی
ئــاومان وارده ن چــون نــوورو ئـه‌ستی    هه ر که‌س نـه‌نۆشابی نـه رای کـه ستی

یعنی:

دنیا زندان است و هرگاه که از این جهان رستی، دیگر از بادهٔ روز الست مست می‌شوی، ما آب معرفت را نوشیده‌ایم و آن آب بسان نور بود و هرکس از آن ننوشید او در بیراهه به سر می‌برد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**بهروزگلالی**: بهروزابن یاسین به سال ۱۳۷۸ هجری در قریهٔ کَردز kardiz از توابع قوشتپه اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اربیل به اتمام رساند و سپس به اتریش رفت و در دانشگاه به تحصیل علوم پرداخت و به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن سلیمانیه بازگشت و به‌کار دولتی استخدام شد. وی از نویسندگان کرد است و از آثار اوکتاب‌های: (کوردایه تی و هه لۆێستِ، ئه وه‌ی له بیرم مابێ، ره سووڵ مامه‌ند) را می‌توان نام برد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بهلول ماهی**: عمروابن لهب ملقب به بهلول ماهی که از علما و عرفای قرن دوم و سوم هجری است، در ماه الکوفه «دینور» متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و به‌کسب علم پرداخت و در جوانی به بغداد رفت و در خدمت امام جعفر صادق علیه‌السلام تلمذ کرد و چون عده‌ای از افراد هارون‌الرشید (۱۷۰-۱۹۳ هجری) قصد جانش را کردند به

اشارهٔ امام خود را به دیوانگی زد و پس از آن به قرماسین بازگشت و در سال ۲۱۹ هجری درگذشت و در تنگه گول که در شانزده کیلومتری اسلام‌آباد است به خاک سپرده شد. وی در علوم متداول آن عصر متبحر و استاد بود و از اشعارش پیداست که در فقه و تفسیر و حکمت و ادیان باستانی ایران تبحر داشته و از او دیوانی به‌گویش گورانی به جای مانده که شامل پانزده بند دوبیتی عرفانی است که به وسیلهٔ نگارنده چاپ و منتشر شده است. از اوست:

ئه و واته ی یاران، ئه و واته‌ی یاران ئێمه دیوانه‌ین ئه و واته‌ی یاران
هه‌نی مه‌گێڵین یه‌ک یه‌ک شاران تازینده که‌ریم ئایین ئێران

یعنی:

بنا به گفتهٔ یاران ما باید دیوانه باشیم، بلی ما دیوانه و شیدای ایرانیم و یک یک شهرها را می‌گردیم تا آیین ایران را زنده کنیم.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ بهلول و نسخهٔ خطی سرانجام و دورهٔ بهلول تألیف و تفسیر نگارنده.

**بهرام میرزابیگ اورامی**: بهرام میرزاابن سلیمان‌بیگ اورامی به سال ۸۴۸ هجری بنا به وصیت پدرش بر تخت امارت اورامان جلوس کرد و ابتدا سپاهی از طوایف کرد اورامان فراهم آورد و چون شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به سلطنت رسید اطاعت خود را به وی ابراز داشت و به سال ۹۳۰ هجری شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) دستور داد که به اورامان حمله کنند ولی به علت راه‌های صعب‌العبور سربازان شاه نتوانستند به مقصد برسند و بازگشتند و پس از مدتی تیمورخان اردلان (۹۸۶-۹۹۶ هجری) بنا به فرمان شاه صفوی به اورامان یورش برد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ بهرام میرزا به سال ۹۹۵ هجری کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**بهمن**: بنا به روایت شاهنامه کُردی پس از درگذشت گشتاسب شهریاری به بهمن پسر اسفندیار رسید و او به کین‌توزی پدر و برادران به زابلستان لشکر کشید و زال با نامداری چند به درگاه شاه آمد و از گذشته پوزش خواست و کهتری‌های رستم را در پرورش وی باز نمود و بهمن دلش نرم نشد و برآشفت و فرمان داد زال را به بند کشیدند و در گنج خاندان رستم که سال‌ها گرد آمده بود بگشودند و بر شتران بار نهادند و بردند و زابلستان




را هم تاراج کردند و در این هنگام فرامرز که دربست می‌زیست چون از گرفتاری‌های زال آگاه شد با سپاهی به گورابه آمد و با لشکر بهمن روبرو شد و دو لشکر روبروی هم قرار گرفتند و جنگی سخت درگرفت و روز چهارم بادی سخت وزیدن گرفت چنان که لشکر فرامرز پراکنده شد و خود فرامرز اسیر شد و بهمن او را به جان زنهار نداد و بهمن پسری داشت به نام ساسان و دختری داشت به نام همای و چون شش ماه از آبستنی همای گذشت بهمن بیمار شد و مرگ را فراز دید و این بود بزرگان را خواست و گفت پادشاهی ایران با فرزند همای است خواه پسر باشد و خواه دختر و ساسان از این سخن خشمگین شد و گریخت و در این هنگام بهمن جان به جان آفرین سپرد.

در کتاب‌های پهلوی از بهمن کیانی شهریاری پارسا و دیندار تعریف شده است و در کتاب دینکرد آمده است: که بهمن یکی از شهریاران پارسا بوده و از برای مزدیسنان شهریاری راست کردار بود و او صد و دوازده سال با داد حکومت کرد و همه او را دوست داشتند.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ بهمن می‌نویسد: بهمن که به اردشیر درازدست هم معروف بوده یکی از شهریاران ماد است و او قلمرو خود را از هند تا حبش توسعه داده و مرکز خود را شورش قرار داده است و او به سال ۶۶۴ ق.م به حکومت ماد رسید و بر صد و بیست و هفت کشور سلطنت داشته است و به عدل و حکمت موصوف بوده و قوانین موضوعهٔ او در تنظیم امور کشوری معروف است و نوشته‌اند که بهمن به کین قتل پدر به جنگ خاندان رستم رفت و فرامرز پسر رستم را بکشت و در عهد بهمن بنی‌اسرائیل خوشحال و در عین رفاه بوده‌اند و پس از بهمن دخترش همای به سال ۶۲۴ ق.م به سلطنت رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**بهمن‌بیگ اورامی:** بهمن‌بن بهلو اورامی پس از فوت پدرش به کار چوپانی پرداخت و مردم او را بسی دوست داشتند و پس از مدتی پیرو شیخ جلال‌الدین غازی شد و طولی نکشید به علت محبوبیتی که در میان مردم پیداکرده بود شیخ او را کدخدا کرد و لقب بیگی به او اعطا نمود و سپس به دستور شیخ قلعه‌ای بنا نهاد و سپاهی فراهم آورد و ساختمان‌هایی احداث کرد و به سال ۳۹۲ هجری به حکومت اورامان رسید و مردم همه ساله به او باج و خراج می‌دادند و پس از آن با دختر یکی از سران اورامان ازدواج کرد و مدت پنجاه و پنج سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۴۴۷ هجری در هشتاد و هفت سالگی درگذشت و او پسری داشت به نام باریه‌بیگ.

**بهمن رشیدی زَرزا:** بهمن رشیدی زَرزا در سال ۱۳۸۳ هجری در روستای نَلیوان از توابع اشنویه متولد شد و در همان جا دورهٔ ابتدایی را به اتمام رساند و پدرش در زمان طاغوت به زندان افتاد و وی ناچار به کسب و کار پرداخت و پس از آزاد شدن پدرش مادرش طلاق گرفت و باز به نگرانی افتاد و سرانجام به سال ۱۴۱۶ هجری ناکام شد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به‌یادگار مانده که هنوز به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**بی‌بی‌تبریز اورامی:** بی‌بی‌تبریز اورامی از زنان شاعر و تقواکار در قرن چهارم هجری اهل اورامان است. وی در همان جا به کسب علوم متداول زمان پرداخت و به شعر و ادب تمایل پیداکرد و بارها به خدمت باباسرهنگ رسید و از فیض و دانش او بهره‌مند شد و از دست او خرقه پوشید. از او دوبیتی‌های عرفانی به جای مانده که در کتاب (دورهٔ باباسرهنگ) نوشته شده است. از اوست:

زێڵ کەران رەوشەن    سەر سپەردە بانوە یاری وەشەن
بسازن پەرێ وێتان یۆ جەوشەن

یعنی:

ای یاران! با خوره و نور الهی دلتان را روشن کنید و به یار بگروید، زیرا او راه و روش خوبی دارد و برای آیندهٔ خود جوشنی بسازید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ باباسرهنگ و مشاهیر اهل حق.

**بیت‌های کردی**: داستان‌ها و منظومه‌های عامیانه را در کردی بیت گویند و بیت‌ها چهرهٔ حقیقی روحیات و عواطف و عناصر زندگی مردم کرد را نشان می‌دهد و کلیهٔ بیت‌ها با نظم و نثر می‌باشد و گوینده و سراینده و تاریخ تألیف این بیت‌ها معلوم نیست و پیدا است که بعد از اسلام به وجود آمده است، زیرا منشأ آنها متفاوت است و امکان دارد یک افسانه و یک رویداد تاریخی ملّی یا یک حادثه محلی یا خاطره مبهم یک شکست و یا پیروزی یا معتقدات بومی و مذهبی یا تأثرات عاطفی و تخیلی شاعرانه یا ممزوجی از اینها بیت باشد ولی در هر حال روح کلی بیت به نحوی گویای آرزوها و امیدها و یأس‌ها و تلخ‌کامی‌ها و ناله‌های بی‌سرانجام ملت کرد است. غالب این بیت‌ها در منطقه مکریان میان عشایر و ایلات غیور آن سامان رایج است و اکثر روستاییان این بیت‌ها را در سینه حفظ دارند. تعداد این بیت‌ها زیاد است که اینک نام برخی از آنها را بازگو می‌کنیم: «آسکوله، ئاگری، بابکو، باپیره، باژاری، بوهاری کوردی، جانو، دادوه‌ر، فرشته، کاکو، کاکه‌سوار، کورمانجی، لاس وکه‌ژال، له‌شکری، نیوه شه‌و، قرو گوله زه‌رد، سه‌یده‌وان، سوارو، سواری جوانرو،سیاپوش، شاریار، شابازی موکری، شاهه‌لوی ره‌وه‌ندی، شه‌ری ئوسه زاری، شه‌م و شه‌م زین، شیت وژیر، شیرو، شیری نه‌به‌ز، شوانه، خه‌زیم، یاری، یای گول، زه‌رده‌شتی، زستانه، زازایی».

مراجع: بیت سعید و میر سیف‌الدین‌بیگ و ترجمهٔ قادر فتاحی قاضی تبریز ۲۵۲۵ و بیت مم وزین ترجمهٔ عبیدالله ایوبیان تبریز ۱۳۴۰ و یادداشت‌ها تحقیق نویسنده.

**بیجار**: بیجار یکی از شهرهای کردستان است که از شمال شرقی، بخش‌های قیدار و ماه‌نشان از استان زنجان و از شمال غربی به بخش تکاب و از جنوب به قروه و از جنوب شرقی به بخش کبود از استان همدان و از غرب به دیواندره محدود است. این شهر در میان کوه‌های سراب و زاغه و نقاره‌کوب و قراجلی قرار گرفته است که با سنندج یکصد و چهل کیلومتر فاصله دارد. در مورد وجه تسمیه بیجار روایات گوناگونی وجود دارد، عده‌ای می‌گویند این شهر در گذشته تعداد بسیار زیادی درخت بید داشته که در کردی آن را بی گویند و به دلیل همین آنجا را بیجار نامیده‌اند یعنی بیدزار و روایت دوم حاکی است که زمانی ناصرالدین شاه قاجار از بیجار عبور کرده و بنا به خواهش امیر نظام گروسی شبی در بیجار به سر می‌برد و شاه دستوری می‌دهد که صبح جارچیان در تمام شهر آن را پخش کنند اما صبح متوجه می‌شوند که خبر در تمام شهر پخش شده و شاه

علت را جویا می‌شود و می‌گویند در این شهر اخبار فوری پخش می‌شود و شاه دستور می‌دهد که این شهر را بیجار بنامند. آب و هوای بیجار در زمستان‌ها سرد و تابستان‌ها ملایم است و در این شهر کوه‌های مرتفعی وجود دارد از جمله کوه: چیچکلو، زرنیخ، حمزه عرب و کوه چنگیز قلعه که با ارتفاع ۲۲۴۴ متر قرار گرفته است. مردم بیجار به یکی از لهجه‌های کردی که شبیه لکی است صحبت می‌کنند و فرش بیجار در کردستان خیلی معروف است و علاوه بر آن گلیم و جاجیم نیز در آنجا رواج دارد.

مراجع: فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا و یادداشت‌های نویسنده.

**بیژن و منیژه**: منظومه‌ای حماسی است شامل سرگذشت بیژن پسر گیو که به فرمان کیخسرو شاه همراه گرگین به جنگ گرازها عزیمت می‌کند ولی گرگین او را فریب می‌دهد و به دشتی می‌برد که منیژه دختر افراسیاب در آن خیمه‌گاه افراشته بود. بیژن عاشق منیژه می‌شود و منیژه او را به کاخ خود می‌برد و چون افراسیاب از این ماجرا آگاه می‌شود او را در چاهی زندانی می‌کند و منیژه هر روز بر چاه می‌رود و به او نان و آب می‌رساند و سرانجام رستم در جامهٔ بازرگانان به راهنمایی منیژه او را از بند رستگار می‌کند و به ایران می‌آورد. این منظومه که حدود سه هزار بیت است از سوی ملانظام اورامی (۱۲۳۹-۱۳۰۶ هجری) به گویش گورانی به رشته نظم درآمده است و آن از شاهنامه اقتباس شده و در بسیاری موارد با متن شاهنامه اختلاف دارد و آن به اهتمام دکتر محمد مکری با ترجمهٔ فرانسوی به چاپ رسیده است.

مراجع: بیژن و منیژه ترجمهٔ دکتر محمد مکری ـ پاریس ۱۹۶۱ و نسخهٔ خطی بیژن و منیژه.

**بیسارانی bêsârânî**: ملا مصطفی‌بن ملا قطب‌الدین بیسارانی در سال ۱۰۵۳ هجری در قریهٔ بیساران از توابع ژاوَرود متولد شد و در سال ۱۱۱۴ هجری در همان جا وفات یافته است. وی نزد دانشمندان عصر از جمله ملا احمد پایگِلانی به تحصیل علوم پرداخت و سپس به نودشه رفت و از آنجا عازم سنندج شد و در خدمت عالمان دین و منطق و حکمت و فقه و تفسیر و ادبیات عرب را فراگرفت به زادگاه خود بازگشت و بقیهٔ عمر خود را در روستای خویش به ارشاد و وعظ و تدریس و کار کشاورزی پرداخت تا جهان را وداع گفت. استادی بیسارانی در سرودن غزل‌های عارفانه است که به گویش گورانی است. قسمتی از دیوان او چاپ و منتشر شده است. بیسارانی بی‌شک از عالمان بزرگ

کرد است و در علم اصول دستی بالا داشته و وی مردی سخنور و نکته‌سنج و دارای احساسی لطیف و ذوقی سرشار بوده و در طریق عرفان روش خلوتیه را برگزیده و بیشتر اشعارش رمانتیک است. از اوست:

ئه‌گه‌ر گوناهێ وه‌نه‌م که‌ری‌بار  یه سه‌ر یه شمشێر یه ته‌ناف یه‌دار
وه‌گه‌رنه حه‌یفه‌ن به واته‌ی بەَ دگۆ  نه په‌رده مانۆ رازی من‌وتۆ

یعنی:

اگر گناهی کرده‌ام، این سر و این شمشیر و این طناب و این دار حاضر است و مرا به مجازات برسان وگرنه حیف است، که بدگویان راز من و تو را فاش کنند.

مراجع: مێژووی ئه ده‌بی کوردی دانراوی علاءالدین سجادی و دیوانی بێسارانی کۆکردنه وه‌ی که یوومه‌رس نیک ره‌فتار ـ به‌غدا ۱۳۶ و نسخهٔ خطی دیوان بیسارانی بخط سیدطاهرهٔ هاشمی.

**بیگه‌بیگ‌بن‌مأمون‌بیگ اردلان**: بیگه‌بیگ پس از درگذشت پدرش به سال ۹۰۱ هجری بر بالش ایالت تکیه زد و نخست سپاهیان نو با سازمانی نو پدید آورد و در مقابل عثمانی‌ها ایستاد و حملات آنان را متوقف کرد و کردستان را بار دیگر به فر و شکوه رسانید و بخشی از مالیات‌ها را به رعایا بخشید و از کشورهای دیگر خواربار برای مردم وارد می‌کرد و در یوزگی و فقر را از بین برد و دوست داشت مردم فرزندان زیادی داشته باشند و به فرهنگ و ادب علاقهٔ زیادی نشان می‌داد و علما و ادبا و شاعران را تشویق می‌کردی و برادران دیگرش احترام او را نگه می‌داشتند و از او حرف‌شنوی داشتند و امر و نهی او را اطاعت می‌کردند و سرانجام به سال ۹۴۲ هجری اجل موعودش در رسید و نوشه جاوید نوشید.

# «پ»

**پازوکی:** پازوکی یکی از قبایل کُرد است که در گذشته در نواحی خنس و ملازگرد و موش و بدلیس می‌زیستند و سپس به مناطق دیگر کردستان پراکنده شدند و در قرن دهم هجری سلسله‌ای را به نام خود تشکیل دادند که معروف‌ترین افراد آنان عبارتند از: حسین‌علی‌بیگ پازوکی، شهسواربیگ پازوکی، امیرخالد پازوکی، اویس‌بیگ پازوکی، قلیج‌بیگ پازوکی، ذوالفقاربیگ پازوکی، یادگاربیگ پازوکی، نیازبیگ پازوکی، اویس‌بیگ پازوکی.
مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی.

**پاوه:** شهر پاوه در صد و چهل کیلومتری شمال باختری کرمانشاه قرار دارد. وجه تسمیه این شهر را پاوه‌ای‌ها از نام پاوسردار یزدگرد سوم می‌دانند و معتقدند که دو قلعه «دژ» و «پاسگه» که هنوز در پاوه دیده می‌شود بازماندهٔ برج و باروهای آن سردار است. در آتش کوه پاوه آثاری از آتشکده‌های کهن به چشم می‌خورد. آب این شهر از چشمه‌ای است به نام: هولی که در بالای شهر از دل کوه بیرون می‌آید و پیشهٔ مردم این شهر و توابع آن کشاورزی و گله‌داری و باغداری و دکانداری است. مردم پاوه مسلمان و شافعی مذهب‌اند و عده‌ای هم پیرو فرقه‌های نقشبندی و قادری‌اند. شهر پاوه دارای چند بخش و ناحیه است که عبارتند از: جوانرود، روانسر، نوسود. جوانرود در جنوب خاوری پاوه و در چهل کیلومتری آن شهر قراردارد. روانسر نیز در هفتاد کیلومتری جنوب خاوری پاوه قرار دارد و رودخانهٔ قره‌سو که چشمه‌های آن در دامنهٔ جنوبی کوه شاهو است از کنار این ناحیه می‌گذرد. نوسودهم در شمال باختری پاوه قرار دارد و مردم آن زحمتکش و پرکارند. در پاوه به دو گویش اورامی و سورانی صحبت می‌کنند و شاعران و ادیبان زیادی در این شهر پیدا شده است. از جمله میرزاعبدالقادر پاوه‌ای که دارای آثار ارزنده‌ای است

و صاحب دیوان است و یکی از شعرای دیگر کرد به نام پیرشهریار اورامی که مقبره‌اش در دهکدهٔ هجیج است در قرن سوم هجری می‌زیسته و کتابی از او به یادگار مانده به نام معرفت پیر شهریار که این کتاب بند بند است و هر بند آن دربارهٔ موضوعی است و این کتاب به وسیلهٔ نگارنده ترجمه و شرح شده است.

مراجع: کردستان تألیف آیةالله مردوخ، فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا، مقالهٔ پاوه به قلم هوشنگ پورکریم در مجلهٔ هنر و مردم.

**پرشنگ:** نام مجله‌ای بوده ادبی و علمی و اجتماعی که از سوی اتحادیه ملی دانشجویان کرد در اروپا به زبان کردی منتشر می‌شده و نخستین شمارهٔ آن به سال ۱۹۶۶ و دومین شماره‌اش در سال ۱۹۶۷ منتشر شد و هیئت تحریریه آن عبارت بودند از: دکتر کمال فؤاد، دکتر احسان فؤاد، معروف خزنه‌دار، کاوس قفطان و پس از آن متوقف گردید.

**پرویز شمشال:** پرویز ابن‌رستم ملقب به شمشال که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در اورامان تولد یافت و در کودکی همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به شهرزور و از آنجا به بغداد رفت و از محضر علما استفاده کرد و سپس به ده شیخان عزیمت نمود و از حضور سلطان اسحاق به‌کسب کمالات معنوی نایل آمد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۷۶۸ هجری درگذشت. وی در حکمت و فلسفه و علوم ادبی دست داشت و از تو اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

| | |
|---|---|
| نه جای بەرقەنان پەی قەصد قتاڵ | پە ی جیهاد نەفس ئامام چون شەماڵ |
| ئاومان واردەن ئاوێ وێنەی لاڵ | چەمەش بێ گەردەن وێنەی چەمەی هاڵ |

یعنی:

به قصد قتال با دشمنان دین چون برق می‌جنگم و مانند باد برای جهاد نفس آمده‌ام، در اینجا با هم آبی صاف مانند لعل نوشیدیم و چشمهٔ آن آب مانند چشمهٔ کوهسار زلال است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**پشتکوه:** ناحیه‌ای است کوهستانی در شهرستان ایلام کنار مرز عراق، که در قسمت

غربی لرستان واقع شده است و به واسطهٔ کبیر کوه از قسمت دیگر پیشکوه جدا می‌شود و چون در طرف غربی کبیرکوه واقع است. به این نام خوانده شده است و ساکنان آن طوایف کردند.

**پشنگ‌بن سلغر شاه:** بن‌نصرت‌الدین احمد به سال ۷۵۶ هجری به حکومت رسید و او عموزاده و داماد اتابک نورالوردبن سلیمان شاه بود و امیر مبارزالدین محمد مظفری (۷۲۳-۷۶۰ هجری) در سال ۷۵۶ هجری پس از سرکوبی اتابک نورالورد، پشنگ را به فرماندهی لرستان برگزید و او به محاصرهٔ قلعه‌ای که نورالورد در آن شخصاً اختیار کرده بود پرداخت و آن را تصرف نمود و چشم نورالورد را میل کشید و شاه منصور بن امیر مبارزالدین (۷۹۰-۷۹۵ هجری) همواره به او حمله می‌کرد و مردم را چپاول و غارت می‌نمود و او جز دفاع از خود نمی‌توانست کاری بکند و سرانجام به سال ۷۹۲ هجری درگذشت.

**پشیو زنگنه:** پشیوابن منوچهر زنگنه به سال ۱۱۳۸ هجری در پاوه متولد شد و ابتدا نزد پدر خود تعلیم نمود و سپس برای تحصیل به قریه بیاره رفت و از آنجا عازم بغداد شد و در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و علوم قرآنی را آموخت و پس از آن به مکه برای حج مشرف شد و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس فقه شافعی شد تا آن که حسّاد به علت شهرتی که کسب کرده بود از وی نزد خسروخان اردلان (۱۱۷۹-۱۲۰۴ هجری) بد گفتند و پشیو ناچار فرار کرد و پس از مدتی دیگر بازگشت و سرانجام به سال ۱۲۲۳ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات تبحر داشت نیکو می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

دڵ په‌روانه‌ی به‌خت، ئێدمه‌که‌رۆ مه‌شق    تا بسۆچنۆمان به ئاهر عه‌شق

یعنی:

دل پروانهٔ بخت این را مشق می‌کند تا ما را بسوزاند با آتش عشق.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**پند پیشینیان:** کتابی است به زبان کردی در امثال و حکم کردی از شیخ‌محمد خال (۱۳۲۲-۱۴۰۹ هجری) که در کتاب خود امثال و حکم منثور و منظوم کردی را که در

زبان کردی به کار می‌روند جمع‌آوری کرده و برخی از اشعار پراکنده کردی را هم که در میان مردم عادی رایج است و جنبهٔ امثال و حکم دارند و در علم بدیع آنها را اشعار ارسال‌المثل گویند به آنها افزوده است و این اثر مهم برای اولین بار در سال ۱۹۵۷ در بغداد به طبع رسیده است و علاوه بر این کتاب عده‌ای دیگر از نوّیشندگان کتاب‌هایی دربارهٔ امثال و حکم کردی نوشته‌انَد منجمله: کتاب گفتار پیشینیان تألیف جگرخون و امثال و حکم جمیل کنه و امثال کردی اسماعیل حقی شاه ویس و هزارگفته و پند معروف جیاووک و کتاب پند کردی عمر شیخ‌الله دشتکی و امثال و حکم کردی قادر فتاحی قاضی و شاعر برجسته کرد توفیق پیرمرد (۱۲۷۸-۱۳۷۰ هجری) هم در حدود شش هزار مثل کردی را به نظم در آورده است که متأسفانه تاکنون چاپ نشده است.
مراجع: پەندی پیشینیان ـ شیخ‌محمدی خال ـ بەغدا ـ ۱۹۶۴.

**پوراندخت:** بنا به روایت شاهنامه کُردی چون از نژاد ساسان پسری نیافتند این بود که پوران‌دخت را به شهریاری نشاندند و چون پوران بر تخت نشست، بزرگان گوهر و دینار بسیار بر او افشاندند و پوران گفت: مستمندان را باید گنج و دینار بخشم و پوران نشانی پیروز خسرو را خواست و پیروز خسرو کسی بود که اردشیر پسر شیرویه را کشته و شهریاری ساسانیان را متزلزل ساخته بود و پیروز را نزد او آوردند و پوران‌دخت دستور داد که کره‌اسبی آماده کردند و او را به کره‌اسب بست و چند تن سوار را به میدان فرستاد که کره‌اسب را آن‌قدر بتازانند تا او جان به جان آفرین تسلیم کند سواران چنین کردند و پوران‌دخت که از روی داد و نیکوکاری و مهربانی کشور را اداره می‌کرد پس از شش ماه بیمار شد و درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی پوران‌دخت دختر خسروپرویز ساسانی به سال ۶۲۹ میلادی به سلطنت رسید و در تیسفون پایتخت زیبا و باشکوه ساسانی تاج بر سر نهاد و در تاریخ بلعمی آمده است: پس چون شیرویه برادران را بکشت هیچ فرزندی از فرزندان پرویز نماند مگر دو دختر که یکی نام پوران‌دخت یکی را آزرمی‌دخت و هر دو دختر پرویز بودند و پوران‌دخت مَهتر بود، پس بزرگان ایران به اتفاق یکدیگر گرد آمده پوران‌دخت را به پادشاهی نشاندند و او پس از تاجگذاری پوس فرخ را که از نجبای پارس بود و شهروراز را کشته بود و خدمت بسیاری به خاندانِ ساسانی نموده بود وزیر خود نمود و پوران‌دخت پس از آن عدل و داد کرد و جور و ستم برگرفت و او در دوران شهریاری خود




توانست اقدامات مفیدی انجام دهد مانند معاهده صلح با هراکلیوس قیصر روم که قرار بود در دورهٔ سلطنت قباد دوم صورت گیرد و برگرداندن صلیب عیسی به اورشلیم و پوران‌دخت کوشش فراوان به کار بست که آرامش را در سراسر مملکت برقرار سازد و عدل و داد را که مدت‌ها بود از ایران زمین رو بر تافته بود دوباره بازگرداند و بلعمی در این باره گوید: ملک به عدل و سیاست پادشاه نگاه توان داشت، به سپاه دشمنی نتوان شکستن مگر به عطا دادن به سپاه و سپاه نتوان نگاه داشت مگر به داد و عدل و انصاف. دوران سلطنت پوران‌دخت یکی از سخت‌ترین روزگار ساسانیان است زیرا از یک طرف تشنجات داخلی مملکت و از طرف دیگر حملهٔ مسلمین و پیکار با آنان که مقدمهٔ فتوحاتشان بود و پوران‌دخت را چنان آزرده‌خاطر ساخت که در ایام جوانی به سال ۶۳۰ میلادی پس از چهارده شهریاری در تیسفون درگذشت.

**پورفریدون شیرازی:** پورفریدون شیرازی که از شعرای قرن هفتم و هشتم هجری است، در شیراز متولد شد. در کتاب نظم گزیده آمده است: که پورفریدون از کردان فارس و از او اشعاری به گویش لُری به جای مانده و شعاعی شیرازی هم در تذکرهٔ شکرستان پارس می‌گوید: پور فریدون که یکی از عرفا و شعرای کرد شیراز است. از او دوبیتی‌هایی به لهجهٔ لری به جای مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

دیلا تا مەن وە سە رداروم دەم تە | نە داروم عالە می جوز عالە م‌تـە
جهان بشی و دل بشی و جان شی | نەشی نەشی ژدیل شە وق غە م تە

یعنی:

ای دل تا من آه و نالهٔ تو را در دل دارم، ندارم عالمی بجز عالم تو، جهان برود و دل برود جان از دست برود، شوَق غم تو از دل بیرون نرود.

مراجع: تذکرهٔ شکرستان تألیف شعاع شیرازی ـ تهران ۱۳۳۲ و آتشکده تألیف حاج لطف‌علی آذر بیگدلی ـ بمبئی ۱۲۹۹ هجری و مقاله پورفریدون شیرازی به قلم سعید نفیسی در مجلهٔ پیام‌نو شمارهٔ ۸ سال ۱۳۳۴.

**پوزورسین pûzûrsîn** : پوزورسین پسر خابلوم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که هفدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۶۴ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او هفت سال حکومت کرد و در این مدت به عمران و آبادانی کشورش پرداخت و سپس در جنگی که با قبایل اکدی صورت گرفت به سال ۲۱۵۷ ق.م به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**پیرابراهیم جاف**: پیرابراهیم در سال ۶۵۱ هجری در دیه‌هاوار از توابع حلبجه متولد شد و در جوانی به کسب علم پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و فقه و حکمت را در آنجا فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به ده شیخان رهسپار شد و در آنجا در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و سال‌ها عمر خود را به ریاضت و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۳۸ هجری درگذشت. وی در حکمت و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

وێـــنەی ئـەزەلی رژیـا وە ئـەنوەر | پەی سکەی یاران پیری کەرد یەکسەر

یعنی: خداوند مانند روز ازل مردان حق را به نور آغشته کرد و برای سکهٔ شرط یاران عده‌ای را به پیری برگزید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی بارگه بارگه و نسخهٔ خطی دفتر ساوا و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیراحمد برساهی**: پیراحمد برساهی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس به سیاحت بلاد رفت و در بغداد رحل اقامت افکند و در مجلس درس علمای آن دیار حضور یافت و فقه و علم کلام و حکمت را فراگرفت و پس از آن از درس و امور دنیوی چشم پوشید و به زادگاهش بازگشت و به ریاضت و مجاهدت پرداخت و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۵۳ هجری درگذشت. وی در علم کلام و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در بیاض‌ها و جنگ‌ها مسطور است. از اوست.

یاران نه‌که‌ران یاری وه زووری خاصه غوڵامان رژیا جه نوودی

یعنی:

ای یاران! مسلک عرفان را به زور به کسی تحمیل نکنید، خاصه غلامان را به نور حق سرشته‌اند و آنان در راه حق قدم می‌نهند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی بارگه بارگه و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیراحمد کرکوکی**: پیراحمدابن نصرالله شهرزوری که از عرفا و علمای قرن ششم هجری است، در کرکوک متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن شهرزور رهسپار شد و منطق و علم کلام را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به عرفان گرایید و با عرفا ملاقات کرد و به ارشاد و وعظ مردم مشغول شد و در همان جا فوت کرد. در خلاصهٔ سرانجام آمده است: که پیراحمد کرکوکی از کمالات صوری و معنوی آگاه و به صفت معرفت موصوف و به فضایل و خصایل نفسانی معروف است. از او سرودهایی عارفانه به جای مانده که تاکنون جمع آوریِ نشده است. از اوست:

ئه ز ئه‌حمه‌دی زێڕین به‌رم ئه‌ز ئه‌و دوڕه‌ی ناوگه‌وهه‌رم
ئه رض و سه‌مایه له‌نگه‌رم له رۆژ حه‌ساو ئه‌ز له ده‌رم

یعنی:

من آن زاهدم که در عرفان و توحید غرق شده‌ام و مقامم به جایی رسیده که زمین و آسمان را به لنگرگاه خود می‌دانم و در روز پسین خود را می‌نمایانم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور و نسخهٔ خطی دورهٔ پیر عالی و مشاهیر اهل حق.

**پیراحمد گنجه‌یی**: پیراحمد گنجه‌یی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است. اصلاً از اهل گنجه بود و در شهرزور تولد یافت. وی سال‌ها تحصیل کمالات نمود و به صحبت اکابردین و [illegible]اهجان مناهج یقین گوش فرا داد و در کمالات نفسانی و روحانی مرتبهٔ عالی یافت و م[illegible]ی هم به ارشاد مردم پرداخت و مریدان زیاد یافت. از او اشعاری عرفانی به جای ماند[illegible]ه کتب در ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| بەو[illegible]ەی بلال تۆیچ ئەحەد واچە | یا هەرنە جەمدا روو کەروەناچە |
| وە[illegible]ەر مەواچی ساتێ بساچە | وەرنە ناهاڵان مەبۆن دووهاچە |

یعنی:

مانند بلال باش و تو هم احد بگو، و به عهد و میثاق خود عمل کن و اگر این را نمی‌گویی با خود بساز و از اسرار دلت لب مگشا، زیرا نادانان از سر و راز تو بهره خواهند برد و راز تو را فاش خواهند کرد.

مراجع: نس[illegible] خطی سرانجام و نسخهٔ خطی بارگه بارگه و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل [illegible].

**پیراحمد لر**: پیراحمدابن پشنگ که چهاردهمین اتابک از سلسلهٔ اتابکان لر بزرگ است، در سال ۷۹۲ هجری بعد از پدرش به امارت رسید و در آغاز امارت با مخالفت برادر خود ملک هوشنگ مواجه شد و او را به قتل رساند و چندی بعد شاه منصور آل‌مظفر پیراحمد را مغلوب و متواری کرد و ملک اویس نامی را به جای او نشاند، اما وی در رامهرمز و سپس در شیراز به خدمت امیرتیمور رسید و او وی را بنواخت و ملک لر بزرگ را دیگر بار بدو داد و در سال ۷۹۸ هجری برادران او را به عنوان گروگان با خود به سمرقند برد و بعد از فوت تیمور، میرزا پیرمحمد تیموری او را زندانی کرد و او چندی بعد در آشوبی کشته شد و پس از او پسرش ابوسعید لر به امارت رسید.

**پیراحمد لرستانی**: پیراحمد در سال ۶۴۲ هجری در لرستان متولد شد و او علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به سیاحت بلاد رفت و به کسب حکمت و

علوم باطن پرداخت و سپس به شهرزور رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر را آموخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر به قریهٔ شیخان رفت و در همان جا درگذشت. وی در فقه و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران ئامانه ن، یاران ئامانەن پەرێنان واچم یاران ئامانه ن

چەرپی پە ی ئێوه کووت و سامانەن پە ی ڕێش ژیان وێنەی ده رمانەن

یعنی:

ادب برای شما ثروت و دارایی است، و برای زخم زندگیش مانند داروست.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی پردیور و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و مشاهیر اهل حق.

**پیراسماعیل کوهلانی**: پیراسماعیل در اواخر قرن هفتم هجری در ده کوهلان متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به شهروز رفت و فقه و حدیث و علم کلام و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا قدم به جادهٔ سیر و سلوک گذارد و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و سپس در آنجا سکنی گزید و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد و در همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه و بەگتاشیان، ئه و بەگتاشیان بارگه ی شام وسته ن ئەو بەگتاشیان

نه پردیوەردا شام وستەن سرّخان نه حاجی بە گتاش بروزادانیشان

نیاش طەریقت عیلمش کەرد بەیان هەفتەنان چەوگا یوورتشان زیان

یعنی:

خیمهٔ ذات احدیت الهی در میان بگتاشیان مستقر شد و حاجی بگتاش طریقهٔ بگتاشیه را تأسیس کرد و علم خود را بیان نمود و مردم را به راه و روش الهی فرا خواند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیر الیاس موریاسی**: پیر الیاس که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در

ده موریاس از توابع کرمانشاه متولد شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و چنان که گویند وی پیری آگاه و بینا و متورع و متقی بوده و با عرفا و علمای عصر خود موانس و مجالس بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

سه‌هاک خونکاره‌ن بێ‌شکه‌ن یه‌وی    جه ماهییه وه نه‌قدش وه‌ش بوی

یاران بنیشان گرد و بۆسوی

یعنی:

اسحاق سلطانی است که در خداشناسی و عرفان توانگر و مقتدر است و از روز ازل مایه‌اش خوشبو بود. ای یاران! همگی صفاتی خوب داشته باشید و در راه حق بکوشید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیرباباغیب هاواری**: پیرباباغیب که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در ده هاوار متولد شد و در همان جا به کسب علم و ادب پرداخت و پس از آن به عالم عرفان وارد شد و پس از کسب فیض از عالمان دین به مرتبه ارشاد رسید و پس از آن مابقی زندگیش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد و در همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جنگ‌ها و کشکول‌ها نوشته شده است. از اوست:

یاران، یاوه‌ران، هه‌رخاسی خاسه‌ن    رای راس بگێرن چون راسی خاسه‌ن

یعنی:

ای یاران، یاوران! فقط نیکی خوب است، راه راست در پیش بگیرید، زیرا راه راست بهتر از هر چیزی است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیربنیامین شاهویی**: پیربنیامین در سال ۶۳۳ هجری در حوالی کوه شاهو متولد شد و در همان جا پرورش یافت و در جوانی به شهرزور رفت و تحصیلات خود را در همان شهر شروع کرد و به فراگیری فلسفه و ریاضیات و نجوم و ادب پرداخت و پس از آن به

دینور رهسپار شد و از علمای آن دیار کسب فیض کرد و از آنجا به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق تلمذ کرد و در جرگهٔ یاران او در آمد و در همان جا درگذشت. وی جامع کمالات بود و از او سرودهایی عرفانی دلکش به جای مانده که هنوز به طبع نرسیده. از اوست:

یــار زووانــی، یــار زووانــی وه کــار نــمه‌یۆ یــار زووانــی
یارئه‌وکه‌خاسه‌ن گیانی‌بۆ گیانی چه‌نیت بۆ وه‌سه‌ر وه مێهره‌بانی

یعنی:

یار زبانی به‌کار نمی‌آید، یاری خوب است که جانی باشد و همیشه با مهربانی با تو رفتار کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیرتاج‌الدین فارس:** پیرتاج‌الدین اصلش از اورامان است ولی در شهرزور متولد شد و همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و در لرستان بدرود حیات گفت. وی در علم کلام و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

هــا نــامه وه‌ران بــوونی ســلووکی نه‌فرۆشان وه فه‌خر بوغض‌وه ملووکی

یعنی:

اینک مردان حق صاحب سلوک شدند، پس همگی در این راه قدم بردارید و به همدیگر فخر و بغض نفروشید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی پردیور، و مشاهیر اهل‌حق.

**پیرتقی شاهویی:** پیرتقی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در حوالی کوه شاهو تولد یافت و در شهرزور تحصیل علم کرد و در همان جا درگذشت. وی در خاندان علم و ورع پرورش یافت و راه مسلک صوفیان را پیمود و به مقام زهد و تجرید رسید و به ارشاد خلق پرداخت. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین و شیوا است. از اوست:

شام نیا موحەممەد وە پێغەمبەری کەس نەجات نیا هەرچی مەکەری

یعنی:

خداوندگارم حضرت محمد(ص) را به پیغمبری برگزید و هر کسی راه او را نرود نجات نمی‌یابد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه و نسخهٔ خطی پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیرتهماسب کرمانی**: پیرتهماسب در سال ۶۵۳ هجری در ده فهرج از توابع کرمان تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و از عالمان دین، فقه و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و در اواخر عمر به ده شیخان رفت و در آنجا قدم در جادهٔ سیر و سلوک گذارد و مابقی عمرش را به ریاضت و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۳۷ هجری درگذشت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جُنگ‌ها نوشته شده است. از اوست:

شام که یخەسره و بێ نە دوون ئەورام نـامش دەرد زێـل مـە کـە رۆئـارام

بەهرام پەی تـاج ریـو وێش‌وست نـەدام ره وانش چون دوود بەرشی نـە ئـەندام

یعنی:

کیخسرو شاه کیانی نامش مایهٔ تسکین قلب است، و در آندم بهرام برای پیدا کردن تاج ریو خودش را به دام افکند و روانش چون دود از بدنش خارج شد. اشاره به یکی از داستان‌های شاهنامه است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیرتیمور اورامانی**: پیرتیمور در اواخر قرن هفتم هجری در اورامان ولادت یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و در نزد عالمان دین حدیث استماع کرد و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا به تلاوت قرآن و انواع ریاضت‌ها اشتغال داشت و پس از خاتمهٔ تحصیل به اورامان بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی به ده شیخان رفت و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه

گرفت و سپس به موصل رهسپار شد و در آنجا به سال ۷۸۲ هجری درگذشت. وی در علم کلام و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئـەو شارەزووری، ئـەوشارەزووری      بارگەی شام وستەن ئەو شارەزووری
مێردان جەم بوان گرد وە رووسووری      بگەندی وە شوون پیر وە صەبووری

یعنی:

بارگاه ذات الهی برای اقناع یاران در شـهرزور مستقر شـد. ای یـاران هـمگی بـا شادمانی جمع شوید و دل‌هایتان را به هم وصل کنید و به دنبال پیر بیفتید و از راه و روش او پیروی کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیرجعفر کردستانی**: پیرجعفر کردستانی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، مشهور به صلاح و تقوی بوده و مردم برای تبرک به حضورش می‌شتافتند و از او کسب فیض می‌کردند و دیگر از احوال او اطلاعی در دست نیست. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

هانائەی یاران جه هەم نەکەن رەم      وەداد و ئیحسان بزین چەنی هەم

یعنی:

زنهار ای یاران: از همدیگر رم نکنید و همدیگر را دوست داشته باشید و با داد و احسان با همدیگر زندگی کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و مشاهیر اهل حق.

**پیرحاتم همدانی**: پیرحاتم در سال ۶۵۴ هجری در همدان متولد شد و در همان جا به تعلیم و حفظ قرآن و روایت اشعار و صرف و نحو عربی پرداخت و پس از آن به عراق و حجاز سفر کرد و از علمای دین کسب فیض کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا مشـایخ صوفیه را ملاقات کرد و به سیر و سلوک افتاد و سپس به همدان رهسپار شد و مـابقی

عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۷۳۸ هجری درگذشت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

پیرو پادشام هەر دوو پەیوەستەن جیانمەوان هەر دوو یەک شەستەن

یعنی:

پیر و پادشاهم هر دو به هم پیوسته‌اند و از هم جدا نمی‌شوند زیرا هر دو یک شست‌اند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحسین استانبولی**: پیرحسین استانبولی از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است. اصل وی از شهرزور است ولی در استانبول ولادت یافت و مدتی در بلاد مختلف کردستان به وعظ و تذکیر پرداخت و سرانجام در ده شیخان فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەو کۆی غولامان، ئەو کۆی غولامان بارگەی شام وستەن ئەو کۆی غولامان

مووسای کەلیمش چڕی نە دامان سۆچیای یەهوودی ناپوختە خامان

یعنی:

خیمهٔ ذات احدیت الهی در میان کلام‌های الهی مستقر شد و خداوندگارم موسی کلیم‌الله را در دامنهٔ کوه طور بانگ زد و با نور الهی خود را سوزاند، ولی یهودیان راه او را پیش نگرفتند و خام و ناپخته ماندند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحسین‌بیگ چمشکزک**: پیرحسین‌بیگ چون خبر اعدام پدرش حاج‌رستم را شنید بی‌درنگ از عراق به قصد مصر به راه افتاد و می‌خواست به چرکس‌ها پناهنده شود و در راه به ملاطیه رسید و مهمان یکی از اهالی آن دیار شد و پیرحسین‌بیگ سرگذشت خود و پدرش را برایش بازگو کرد و گفت: تصمیم گرفته‌ام که به سلطان چرکسی‌ها پناهنده شوم و آن مرد گفت صلاح تو در این است خود را به دربار سلطان‌سلیم برسانی زیرا چرکس‌ها در ضعف و ناتوانی به سر می‌برند و پیرحسین پذیرفت و خود را به سلطان‌سلیم رسانید

و سامان از شجاعت و مردانگی او خوشش آمد به محمدپاشا فرمان داد که چمشکزک را از قزلباش‌ها پس بگیرند و در اختیار حسین‌بیگ بگذارند و سرانجام به سال ۹۲۰ هجری حسین‌بیگ را به امارت رساندند و او طرفداران خود را جمع کرد و به تجهیز سپاه پرداخت و آمادهٔ نبرد با قزلباش‌ها شد و محمد پاشا نیز به فرمان سلطان‌سلیم نیرویی در اختیار او گذاشت و حسین‌بیگ قزلباش‌ها را شکست داد و پیروزمندانه به زادگاهش بازگشت و به حکومت خود ادامه داد و قریب سی سال فرمانروایی کرد تا به سال ۹۵۰ هجری درگذشت ابوبکر تهرانی در کتاب دیاربکریه می‌گوید: در چمشکزک پیرحسین‌بیگ فرمانروا بود و شیخ‌حسن برادرکوچکش با او نفاق می‌ورزید و با پیرعمر که والی ارزنجان بود طریق مخالفت و وفاق پیش گرفت و چون این صورت بر امیرعثمان‌بیگ ظاهر شد خواست که چمشکزک را از تصرف او بیرون آورد و چون او با پیرعمربیگ که از دشمنان عثمان‌بیگ بود طریق و داد و اخلاص می‌سپرد به طریق انتقام با او قیام نماید از آمدرایات مملکت ستانی به محاصرهٔ چمشکزک و بعضی از قلاع آن طرف برافراشت و چون به محاصره مشغول شد فرامرز نام که میردیوان حسین‌بیگ بود و از تطاول شیخ حسن‌بیگ متألم و متأسف می‌بودند دست اعتصام به دامن عثمان‌بیگ زدند و شهر به حوزهٔ تصرف امیرنامدار در آمد و به نورعلی‌بیگ اختصاص یافت و عثمان‌بیگ بعضی از آن قلاع در تحت تصرف آمد و بعضی را به محاصرهٔ لشکریان مقید و محصور گردانید و شیخ حسن‌بیگ درکوهستان سعتاق داغی و مُنزُر و سیطرور پریشان و سرگردان می‌گشت و این منزور کوهی است بلند درمابین ارزنجان و چمشکزک و چون امیرنامدار پس از تسخیر و فتح آن به پرداخت باز به ارزنجان رفت. و پس از درگذشت او فرزندانش هر کدام از حکومت ناحیه‌ای دم می‌زدند و از همدیگر اطاعت نمی‌کردند و عاقبت برای تعیین تکلیف به دربار عثمانی رفتند و از طرف سلطان عثمانی، چمشکزک به سه ناحیه به نام‌های: مجنکرد و پرتک و سقمان تقسیم شد و مجنکرد به امیرمحمدبیگ و ناحیه پرتک به رستم‌بیگ و ناحیه سقمان به کیخسروبیگ رسید و فرمانروایان ناحیه مجنکرد که از سال ۹۲۶ هجری تا ۱۰۰۵ هجری فرمانروایی کرده‌اند عبارتند از پنج نفر به نام‌های: امیرمحمدی‌بیگ‌بن پیرحسین، فرخشادبیگ‌بن پیرحسین، پیلتن‌بیگ‌بن پیرحسین، امیرعلی بیگ، الله‌وردی‌بیگ و فرمانروایان ناحیه پرتک و غیره.

**پیرحسین کاشانی**: پیرحسین که از عرفا و علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، اصل

او از کاشان است ولی در شهرزور به دنیا آمد و همان جا کسب علم و کمالات کرد و در اورامان بدرود حیات گفت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

دەست ودڵەی وێت بکەرەشەرە هەر کارێ بەدە ئانە مەکەرە
نان نامەردان هەرگیز مەوەرە چە نی ناکەسان ئیقرار مەنیەرە

یعنی:

با دست و دل خود داوری کن و هر کاری را که می‌بینی بد و ناپسند است آن را انجام مده و نان نامردان را هرگز مخور و با ناکسان و بداندیشان هم عهد و هم پیمان نشو و از آنان اجتناب کن.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحمزهٔ بیری شاهی**: پیرحمزهٔ بیری شاهی در اواخر قرن هفتم هجری در اطراف کوه شاهو متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن نواحی مختلف اورامان سفر کرد و در نزد عالمان دین علوم متداول آن زمان را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و سپس به ده شیخان رفت و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه گرفت و سپس به اورامان رهسپار شد و به ارشاد مردم سرگرم شد و در همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جنگ‌ها و بیاض‌ها نوشته شده‌است. از اوست:

نوقطەی گرد ذەڕڕات ئازیز رۆی تۆوەن کەعبەی ئە ولاد ئادەم کۆی تۆوەن
مەیل خەلق دایم پەی تۆ بەرزەخەن هەرکەس نەشناسۆت جاش‌نە دۆزەخەن

یعنی:

ای عزیزم! نقطهٔ همهٔ ذرات دنیا روی تست و کعبهٔ اولاد آدم کوی تست، میل خلق همیشه برای تو بی‌حد و حصر است و هر کس تو را نشناسد جایش دوزخ است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحیات ماچینی**: پیرحیات ماچینی از عرفا و علمای قرن هشتم هجری است. وی

پیری آگاه و روشن ضمیر و عالم بود و در جوانی به کمند جذبهٔ سلطان اسحاق مقید شد و دست ارادت در دامانش زد و در اندک زمانی ترقی کلی نمود و به کمال مرتبهٔ حق‌الیقین رسید و جمع کثیری را تربیت کرد و چنان که گویند در اطراف شهرزور از دنیا رفت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران هامڕا، یاران هامڕا        رای راست بگیڕن یاران هامڕا
یاری نەکرن وە جەنگ و هەرا        وێنەی سامری خەلق کەرن گومڕدە

یعنی:

ای یاران همراه و هم عقیده! به شما هشدار می‌دهم که راه راست بگیرید، و راه دین را به جنگ و جدال مبدل نکنید و با هم نستیزید که مانند سامری خلق را گمراه کنید و از راه خدا بدر کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحیدردوم لرستانی:** پیرحیدر در سال ۶۵۸ هجری در اطراف رود ماتیان که در نزدیکی‌های خرم‌آباد است متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن به شهرزور رهسپار شد و نزد عالمان دین فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شدو پس از مدتی عازم ده شیخان شد و در آنجا قدم به طریق سیر و سلوک نهاد و در همان جا به ارشاد و تذکیر مردم مشغول شد و به سال ۷۳۳ هجری بدرود حیات گفت. وی در حکمت و فلسفه و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

خەڵات‌بەخشانەن ،خەڵات بەخشانەن        یاران، یاوەران خەڵات بەخشانەن
هەرکەس سالکەن دیمش رەخشانەن        وە ربک یارم نوقطەش نەخشانەن

یعنی:

ای یاران، ای یاوران اکنون هنگام بخشیدن خلعت است، هر کس سالک است رخسارش درخشان است، و به اشارهٔ یارم نقطه‌اش رنگین است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحیدرکل میدانی:** پیرحیدر که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است اصلش از کَل میدان از توابع میسین (کرمانشاه) است ولی در ماه‌الکوفه به دنیا آمد و درهاوار از توابع شهرزور وفات یافت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

نه کۆی خەرابات پەی پەی مەکۆشام تـاجامێ بـادەی مـەیخانە نۆشام
ئـەوسا پـادشاو پیرم دی وە چـەم رنـدانـە قـەبای عـاشقی پـۆشام

یعنی:

در کوی خرابات پی در پی می‌کوشیدم تا جامی باده در میخانه نوشیدم، آنگاه پادشاه و پیرم را دیدم و رندانه قبای عاشقی پوشیدم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرحیدر لرستانی:** پیرحیدر که از وارستگان و بزرگان قرن پنجم هجری است، در لرستان متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا آغاز کرد و سپس به همدان رفت و در نزد علمای آن دیار کسب فضایل کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به خدمت شاه خوشین رسید و از او نیز کسب فیض و کمال کرد و پس از آن به ارشاد مردم پرداخت و سرانجام در حوالی یافته کوه بدرود زندگی گفت. در (خلاصه سرانجام) آمده است: که پیرحیدر در خدمت شاه خوشین تحصیل کرده و در مرتبهٔ پرهیزگاری و ورع معاصران او را مسلم داشتند و تخم اخلاصش را در مزرعهٔ دل کاشتند. از او دو بیتی‌هایی عارفانهٔ دلکش به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

سـەقام دونـیا، سـەقام دونـیا ئـاسمان وزەمـین تـومەدۆ فـیا
شـەمامەرِیا،گـوڵم مووسیا هەرکەس مو نکرەن رووش‌مە بۆسیا

یعنی:

ای آرام بخش جهان! تو به آسمان و زمین فروغ می‌بخشی و تو دستنبو وگلم و علم هستی، هر کس منکر تو باشد سرانجام رویش سیاه می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیر اهل حق.

**پیرخالق اردبیلی**: پیرخالق که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در اردبیل متولد شد و در ماه الکوفه (دینور) تحصیلات خود را به پایان رساند و در شهرزور درگذشت. وی در حکمت و علم کلام و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

دەرمان دەردم داروی حەکیمان     راگەی یاریەن وە دیدە و وە گیان
ئی دین بەرحەقەن باوەرمی ئیمان

یعنی:

علاج دردم با داروی حکیمان و راه و روش الهی قابل علاج است و آن را با دیده و جان می‌پذیرم و این دین بر حق است و باید به آن ایمان بیاوریم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرخلیل موصلی**: پیرخلیل‌ابن عبدالقادر در سال ۶۵۴ هجری در موصل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و نزد ملاالیاس شهرزوری فقه و تفسیر و علوم باطن را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر به ده شیخان رفت و در آنجا قدم در جادهٔ سیر و سلوک گذارد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۷۴۲ هجری درگذشت. وی در فقه و حکمت و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مێردان بتەنیۆن کەردەی قەویلی     بگەندی وە شوون پیرو دەلیلی

یعنی:

ای یاران همدیگر را با کردار نیک بسنجید و به دنبال پیر بیفتید و از او پیروی کنید تا شما را به جادهٔ سیر و سلوک راهنمایی کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیردانیال دالاهویی**: پیردانیال دالاهویی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، بیشتر زندگیش را در ریاضت و مجاهدت به سر برد و در نهایت تجرد می‌زیست

چنان که گویند مدت‌ها جامهٔ خشن می‌پوشید و خلق را ارشاد می‌کرد. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

عالەم ساچنا، عالەم ساچنا مەولام جە نووریٚ عالەم ساچنا
عالەم و ئادەم پەی‌ویٚش راچنا ئەو نوورش جەپشت ئەحمەد داچنا

یعنی:

خداوندگار از نور خود جهان را به وجود آورد و عالم و آدم را برای خود آراست و آن نور را نخست در پشت حضرت محمد(ص) قرار داده بود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیر اهل حق.

**پیرداود دودانی:** پیرداود که از عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در ده دودان dawdân متولد شد و در همان جا تربیت یافت و در جوانی به شهرزور عزیمت کرد و نزد علمای آن دیار علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به دینور رفت و فقه و حکمت را آموخت و از آنجا به ده شیخان رهسپار شد و به خدمت سلطان اسحاق رسید و در جرگهٔ یاران او در آمد و به سال ۷۹۸ هجری همان جا درگذشت. از او سرودهای عارفانه به جای مانده که در کتاب سرانجام مسطور است. از اوست:

روی ئەلەست‌توٚ، روی ئەلەست توٚ مەستم جە بادەی روی ئەلەست توٚ
وەسەن جامیٚ‌ترمەی جە دەست توٚ جە و بون بیەنم مەی پەرست توٚ

یعنی:

از بادهٔ روز الست تو مستم، بس است جامی دیگر می از دست تو و به همین سبب می پرست تو شده‌ام.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت اعلاالدین، و مشاهیر اهل حق.

**پیردریا:** کتابی است منظوم به زبان کردی از: صدیق صفی‌زاده و آن خوابی است که سراینده آن را دیده که در یک کشتی دچار گرفتاری‌هایی شده و بازی آمده و آن را کشته و کشتی توقف کرده و سرنشینان کشتی به علت کشتن باز او را مقصر دانسته‌اند و خواسته‌اند او را به قتل برسانند و در این هنگام پیردریا در میان امواج دریا ظاهر شده و

سراینده را از این مخمصه رهاینده و آن گاه سرنشینان کشتی پرسش‌هایی را از پیردریا دربارهٔ: عشق و زندگی و مادر وکودک و وطن و علم وکار و سخن و شادی و غم وگناه و آزادی و مرگ کرده‌اند و پیر دریا پاسخ پرسش‌های آنان را داده و پس از آن در میان امواج دریا ناپدید شده و این اثر که به شعر هشت هجایی است به سال ۱۳۶۹ در تهران به طبع رسیده است.

مراجع: پیری دەریا هۆنراوەی: صدێق بۆرەکەیی - تاران ۱۳٦۹.

**پیردلاور درەشیشی**: پیردلاور درەشیشی از علما و عرفای قرن هشتم هجری است. وی جامع علوم عقلیه و نقلیه و صاحب مراتب ذوقیه وکشفیه بود و مدت‌ها در شهرزور و او را مجاهده نمود و درکرامات و خوارق عادات مشهور بود و جمع کثیری را تربیت نمود و گویا در شیخان درگذشت. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

پادشام آگا بی‌نه‌گشت هەوەری      یارپاک باوەر ئەو دەرگاو فەری

یعنی:

خداوندگارم از هر خبری آگاه است و یاری که پاک‌رو و متقی باشد جزو مقربان درگاه باشکوه خداوندی محسوب می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیرراستگوی قرەداغی**: پیرراستگو که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در قرەداغ از توابع شهرزور متولد شد و در اورامان درگذشت. وی پیری آگاه و متفکر بود و در علوم متداول آن زمان متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در جنگ‌ها و بیاض‌ها نوشته شده است. از اوست:

زەڕدەشت پەیدابی وە فەرمان شام      ئاوێستاش ئاوەرد پەری خاص و عام
چەنی گومراهان ستێزا وە کۆچ      مەکۆشا پەرێ یاری شەوو رۆچ

یعنی:

زردشت به فرمان خداوندگارم ظهورکرد و او آوستا را برای همهٔ مردم آورد و به وسیلهٔ آن مردم را به یکتاپرستی فراخواند و شب و روز با گمراهان می‌ستیزید و

آیینش را گسترش می‌داد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیررحمت بمبئی**: پیررحمت بمبئی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، اصلش از بمبئی است ولی در شهرزور متولد شد و در ده شیخان از دنیا رفت. وی عارفی بینا و پیری آگاه بود و در حکمت و فلسفهٔ ادیان باستانی و علوم باطن ید طولایی داشت و بیشتر زندگانیش در زهد و تجرید و ریاضت گذرانده است. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

ئازیز مێهر تۆ وه کەس نمەدۆم — وەصڵت بە دەم ئە لە س نمەدۆم

عەشقت بە باغ خوررەم نمەدۆم — پە ژارەت بە دوو عالەم نمەدۆم

یعنی:

ای عزیزم! مهر تو را به کسی نمی‌دهم و وصلت به دم روز الست نمی‌دهم، عشقت را به باغ خرم نمی‌دهم و غم تو را به دو عالم نمی‌دهم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، نسخهٔ خطی بارگه بارگه، مشاهیر اهل حق.

**پیررستم سو**: پیررستم که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در ده سو sû از توابع اورامان متولد شد و در شهرزور نشو و نما یافت و در روستای شیخان درگذشت. وی پیری روشن‌ضمیر و بینا بود و بیشتر عمرش را در ریاضت و مجاهدت به سر برد و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یە وە عدەی رۆ ن، یە وە عدەی‌رۆەن — شەوێمان لوان یە وەعدەی رۆەن

فەرزەن مەچڕۆ نۆبەی بابۆەن — وە شا پاکەسە وە یاریش خۆەن

یعنی:

شب به پایان رسید و اینک هنگام روز است، فرزند می‌خواند و نوبت پدر است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیر اهل حق.

**پیر رکن‌الدین**: پیر رکن‌الدین که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است مولدش اورامان بود و با عده‌ای از علمای شهرزور ملاقات کرد و بیشتر عمر خود را در آنجا گذراند و به ده شیخان هم رفت و با سلطان اسحاق ملاقات کرد و در همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در جنگ‌ها و بیاض‌ها مسطور است. از اوست:

ئـه و دلێ دوڕی، ئـه و دلێ دوڕی — بارگەی شام و ستەن ئه و دلێ دوڕی
ها گـەوره ئـیلەن شـەریک و سـڕی — قاف تا قاف جیهان گه ورەئیل چڕی

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در میان مروارید سفید جای گرفت و سروش شریک اسرار او بود و سرتاسر مردم جهان سروش را فرا خواندند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرسلیمان اردلانی**: پیرسلیمان در سال ۶۷۶ هجری در ده حسن‌آباد از توابع سنندج متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و در مجالس علمای آن دیار حضور می‌یافت و به مطالعهٔ دواوین شعرای عرب می‌پرداخت و پس از آن قرآن را حفظ کرد و سپس به بغداد رفت و در نزد عالمان دین، علم کلام و حدیث را استماع کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و سپس عازم ده شیخان شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و خرقه گرفت و بعداً به اورامان رفت و به وعظ و ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۷۶۲ هجری در ده تپه‌سو وفات یافت. وی در فقه و علم کلام و فنون ادب متبحر بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

شام وێش داراب بێ سەر چەشمەی ئومێد
جـه رووش مـەوارا پـرشنگ خـوەرشێد
شـاردارابکـوردئه و کـەردش پـەدێد
چـەنی گـومراهـان سـتیزا نـه دێـد
خـواجـام وەرنگ کـارخـانەی تـەوحێد
وراسـتش شـار و کـۆ و دەشت و بـێد

یعنی:

داراب شاه سرچشمهٔ امید بود و از رخسارش نور می‌بارید، او شهر دارابکرد را ساخت و با گمراهان و بداندیشان ستیزید و مردم را به یکتاپرستی و توحید فراخواند و شهر و کوه و دشت و هامون را بسان بهشت آراست.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**پیرسلیمان سیستانی**: پیرسلیمان که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در سیستان متولد شد و در دینور و بغداد تحصیلات خود را به پایان رساند و در شهرزور وفات یافت. وی در حکمت و علم کلام و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

سەراسەر عالەم مە بۆوە نەزان — پەی جیفەی دونیا خەڵک‌وگومراهان
وە راگەی غەڵەت یاران مەوەران — بەڵێ جە ئاخر گشت خەجڵ‌مەوان

یعنی:

سرتاسر عالم از راز حق بی‌آگاه می‌گردند و برای جیفهٔ دنیا مردم را گمراه می‌کنند و یاران را به راه نادرست راهنمایی خواهند کرد، ولی در روز پسین همگی خجل خواهند شد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و مشاهیر اهل حق.

**پیرسوره هندله‌یی**: پیرسوره هندله‌یی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، ابتدا در شهرزور در خدمت عالمان دین تحصیل کمالات نمود و پس از آن پا در دایرهٔ اهل حال نهاد و سالک مسالک ایقان و منجی هالکان شد و آن‌گاه دیده‌اش مطلع انوار سبحانی و سینه‌اش مخزن اسرار الهی گشت و مریدان بسیار یافت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی شیوا و لطیف است. از اوست:

دادڕەس یاران نەراگەی چۆڵان — راهنمای یاران نەگشت مەنزڵان
یاران بیاوەنەراگەی چۆڵان — وە کەلام وشوون وەپاکی زیڵان

یعنی:

او فریاد رس یاران است و در همهٔ منزل‌ها راهنمای یاران است. در راه‌های ناهموار و بیابان‌ها و دشت‌های تهی، یاران را می‌یابد و آنان را از خطر می‌رهاند.
پس همگی طبق دستورات کلام با قلب‌های پاک و منزه زندگی را به سر برید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرشمس‌الدین اورامی**: پیرشمس‌الدین اورامی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در شهرزور نشو و نما یافت و در اورامان درگذشت. وی پیری آگاه و عالم بود و بیشتر عمرش را به ریاضت و ارشاد مردم به سر برد و چون ذوق شعر داشت گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئیبراهیم وێش بێ یارزەردە بام — ئەوچەنی نمروود ستیزا نە زام
بت و بتخانەش کەرد وە وەرد یام — وە فەرمان شا وە ئەمرخواجام
بی وە گوڵستان ئاگر پە ی ئبرام — مێردم گەرە کەن وێڵ نەبۆسەسانم

یعنی:

حضرت ابراهیم با نمرود ستیزید و بت و بتخانه را در آن روزگار خراب کرد و به فرمان خداوندگارم آتش برای ابراهیم گلستان شد و مردی می‌خواهم که سرگردان و ویلان نشود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرشمس علمدار**: پیرشمس علمدار که از علما و عرفای قرن پنجم و ششم هجری است، تولد و وفاتش در ده طلسم تابع هارون‌آباد بود ولی در شهرزور تربیت یافت و علوم شرع و ادب فراگرفت و در همان جا قدم در طریق سلوک گذارد و به ریاضت پرداخت و پس از آن به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه اخذ کرد و پس از آن به ارشاد مردم مشغول شد و همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

بـــرینم مـــەیشۆ، بـــرینم مـــەیشۆ — بـــریندارەنـــان بـــرینم مـــەیشۆ

| | |
|---|---|
| نـــه ئـینا مـەیشۆ بـێحەدو بـێشۆ | شـــاه شــابازان وه خـــێرش کـێشۆ |
| ها سەردی ساعەت ظولْمات مەخرۆشۆ | یــاران دیـدەشان ظـولْمات مـەپۆشۆ |
| یـــارم گـــەرەکـــەن ئـەو ژار بـنۆشۆ | جه سەردی ساعەت کـوورش بـجۆشۆ |

یعنی:

زخمدارم و زخم‌هایم درد مَی‌کند و چنان درد می‌کند که حد ندارد. شاه شاه‌بازان به خیرش گرداند. هان که از سردی روزگار طوفانی می‌خروشد و دیدگان یاران را تاریکی می‌پوشاند. یاری می‌خواهم که در راه حق تعالی آن زهر را بنوشد و در سردی روزگار درونش بجوشد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرشهریار اورامی:** خدادادبن جاماسب اورامی در قرن چهارم و پنجم هجری می‌زیسته و یکی از رهبران دینی کیش زردشت بوده و کتابی از وی به نام معرفت پیرشهریار به گویش گورانی باقی است که مشتمل بر پند و امثال و برخی از راه و روش‌های مزدیسنان می‌باشد که بعداً به وسیلهٔ پیرشهریار دوم پسرش دخل و تصرفی در آن به وجود آمده است. این کتاب که دارای پانزده بند است هر بند آن دربارهٔ مطلبی خاص سروده شده است. و اینک چند بند آن را در اینجا می‌آوریم.

(۱)

| | |
|---|---|
| راسی خاسی‌یەن، راسی خاسی‌یەن | راسی هـەم‌مایەی‌وەشی‌وخاسی‌یەن |
| نەک وەشی بەلْکوو پاکی‌وپاسی‌یەن | دوشـــمنی چـەنی دێـوو داسـی‌یەن |

یعنی:

راستی خوبی و نیکی است راستی هم مایهٔ خوشی و خوشبختی و نیکی است نه این که خوشی است بلکه پاکی و پرهیزکاری است و دشمنی با دیو و اهریمن و موجودات شریر است پیر شهریار در این دوبیتی اشاره می‌کند به یکی از نمازهای رایج مزدیسنان که به نام اشم وهو معروف است که در یسنای بیستم آوستا گوید: «اَشم وهو، وهیشتم استی، اوشتا استی، اوشتا اهمائی هیت اشائی، و هیشتائی اشم»

یعنی:

راستی بهترین نیکی است، خوشبختی است، خوشبختی برای کسی است که او راست باشد برای بهترین راستی.

(۲)

هـــۆم دەرمـــانەن، هـــۆمم دەرمـــانەن هۆم پەی گرد دەردێ داروو، و دەرمانەن

هۆم مـایەی جـوانـی بـەر ئـەورامـانەن هـــۆم مـــایەی وەشـــی دەروون زامـانەن

یعنی:

هوم داروست

هوم برای هر بیماری و دردی دارو است

هوم مایهٔ زیبایی سرزمین اورامان است

هوم مایهٔ خوشی و تسکین دل‌های زخمی است

هوم که به آن اشاره شده است نام گیاهی است دارای شاخه‌های بی‌برگ و پرگره و گل‌های زرد و ثمرش شبیه عنب‌الثعلب است و ریشه‌هایش باریک و سم شدیدی دارد کـه اگـر کسـی آن را بـخورد در جـا مـی‌میرد و زرتشـتیان سـاقه‌های آن را می‌جوشانند و آن را در مراسم دینی می‌نوشند و زرتشت در کتاب آوستا هوم را می‌ستاید و از او درخواست نیرو می‌کند تا بتوانـد آیـین راسـتی و درسـتی را در جهان گسترش دهد و مردمان را به راه راست هدایت کند و بی‌دادگری را براندازد و دیوان و بداندیشان را نابود سازد.

(۳)

داران گیان داران جەرگ‌و دڵ بەرگەن گـاهێ پڕ بـەرگەن، گـاهێ بـێ‌بەرگەن

کەرگە جە هێڵەن، هێڵە جـە کـەرگەن ڕەواس جە ڕەواس وەرگێ جەوەرگەن

یعنی:

درختان جان دارند و جگر و دلشان برگ‌ها است. گاهی پر بـرگ هسـتند و گـاهی بی‌برگند مرغ از تخم است و تخم از مرغ روباه از روباه و گـرگ از گـرگ مـنظور پیرشهریار از این دو بیتی جاندار بودن نباتات و رستنی‌ها است که در آن تجدید برگ می‌کنند و نیز قدم و تسلسل نژادها و تعیین و تغییر ناپذیری نوع‌ها که هر نوعی نوع خود را تولید می‌کند یعنی هر نژادی تکیه بـه نـژاد خـود دارد و قـوم دیگـر نمی‌تواند یاری غیر قوم خود را بدهد.

(۴)

وەویٚ وەوارۆ وەروە وەریٚـــــنە وەریٚسـە برٚیۆ چـووار سـەریٚنە
کەرگیٚ سیاوە وهیٚلەش چەرمیٚنە گـوشلٚیٚ مـەمیٚریۆ دووە بـەریٚنە

یعنی:

برفی می‌بارد که برف خوره است رسن که پاره شود چهارسر پیدا می‌کند ماکیان سیاه تخمش سفید است دیگچه که بشکند دو در پیدا می‌کند
منظور پیرشهریار از این دو بیتی جلوگیری از سپاه بیگانه و تحکیم وحدت ملی و صبر در سیاه‌روزی و حفظ وطن از بیگانگان است که می‌گوید دینی می آید که این دین آبا و اجدادی ما را باطل می‌کند مانند ماکیان سیاه که تخم سفید می‌گذارد .
پس باید دین و کشور را حفظ کرد و با هم متحد شد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی معرفت پیرشهریار اورامی.

**پیرشهریار اورامی سوم**: پیرشهریار اورامی سوم در اواخر قرن هفتم هجری در اورامان تولد یافت و در کودکی به فراگرفتن لغت و ادب سرگرم شد و پس از آن به فلسفه و حکمت توجه کرد و در جوانی به راه سیر و سلوک قدم گذارد و مدتی به ریاضت و مجاهدت پرداخت و سپس به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق چند سالی کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و تذکیر مردم به سر برد تا به سال ۷۶۸ هجری درگذشت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئـەو ئـاهرخـانە، ئـەو ئـاهرخـانە بارگەی شام وستەن ئەو ئاهرخـانە
زەرٚدەشتش کیاست پەریٚ فـەرمانە بەرگوزیدەش کەرد نە رووی زەمانە

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در آتشکده‌ها فرود آمد و خداوندگار زردشت را برای فرمان خود فرستاد و در روی زمانه برگزیده‌اش کرد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیراهل حق.

**پیرشهریار زردشتی**: کتابی است به زبان کردی در تراجم احوال شعرای کرد مشتمل بر

یک مقدمه و مطالبی دربارهٔ پیرشهریار زردشتی و جشن پیرشهریار و آثار باستانی اورامان و پژوهشی دربارهٔ ابراهیم و زردشت و شرح حال سیزده تن از شعرای کرد با برخی از اشعارشان به نام‌های: سیدمحمد صادق صیدی، ملامصطفی بیسارانی، ملااحمد نودشه‌ای، ملاخضر رودباری، میرزاشفیع کلیایی، عبدالله‌بیگ اورامی، میرزاعبدالقادر تویلی، آیت‌الله مردوخ، میرزاعبدالقادر پاوه‌یی، مولاناخالد شهرزوری، غلام‌شاه‌خان اردلان، احمدبیگ کوماسی، خانای قبادی، و این کتاب در سال ۱۹۶۸ در بغداد به طبع رسیده‌است.

مراجع: پیر شالیاری زەرٌدەشتی ـ دانەر: محمدبهاءالدین صاحب ـ بەغدا ۱۹۶۸.

**پیرصادق مازندرانی**: پیرصادق در اواخر قرن هفتم هجری در مازندران تولد یافت و در کودکی نزد ملا عبدالکریم مازندرانی علوم مقدماتی را آموخت و از آنجا به نیشابور رفت و فقه و اصول را نزد عالمان دین فراگرفت و سپس به شهرزور عزیمت کرد و در آنجا از علمای دین علم کلام و حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به اورامان بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا قدم به جادهٔ سیر و سلوک نهاد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و خرقه گرفت و در همان جا به ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۷۷۹ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یـــاران ولا بـــۆ پـــەی دلێ خـــواران     بـاقی وە رەحـمەت شـای خـاوەندکاران
نـە پـەردەی بـاطن بـدۆ دەست بـاران     هەر ئەو داد ڕەس بۆ پەی جوملەی یاران

یعنی:

یاران در میان خواران پراکنده می‌شوند، دیگر بستگی به لطف خداوند است که در پردهٔ باطن دستی به مردان حق بدهد تا به داد همهٔ حق‌پرستان برسد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرصفر قلاجه‌یی**: پیرصفر قلاجه‌یی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در شهرزور و نواحی اطراف آن زندگی می‌کرد و در همان جا از دنیا رفت. وی پیری آگاه و بینا بود و بیشتر عمرش را در ریاضت و مجاهدت به سر برد. از او اشعاری

عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| ئه وکۆی سه‌مه‌نگان، ئه وکۆی سه‌مه‌نگان | بارگه‌ی شام لوائه‌و کۆی سه‌مه‌نگان |
| وه فه‌رمان شام خواجای یه‌کرّه‌نگان | روسته‌م نه یوورت پیرسه‌رهه‌نگان |
| چه‌نی‌ته‌همینه بانۆی چه‌لّه‌نگان | جام یه‌کرّه‌نگی نۆشا رۆچنگان |
| هه‌رئه‌و جامه بیٚ‌پاک که‌ردش ژه‌نگان | روسته‌م نه یوورت بنیامین سه‌نگان |

یعنی:

ذات الهی در هر جا تجلی کند آنجا را منور می‌کند و رستم با تهمینه بانوی زیبارویان زناشویی کرد و جام بادهٔ ازدواج را نوشید. این بادهٔ الهی زنگ درونشان را پاک کرد و رستم را در قالب پیرم سنجید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرطاهر اصفهانی**: پیرطاهر اصفهانی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، مولدش در اصفهان بود و در شهرزور سکنی گزید و همان جا وفات یافت. وی در فلسفه و حکمت و منطق و فقه مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| وه‌ی برینه‌وه، وه‌ی برینه‌وه | بریندارەنان وه‌ی برینه‌وه |
| غولّانان بیان ده‌ست وه‌سینه‌وه | چه‌وگام ولانان چیٚگام دینه‌وه |
| یاران نه‌وان هیچ دلّ وه کینه‌وه | بنیشان نه جه‌م وه ئامینه‌وه |

یعنی:

ای یاران! همگی دست به سینه بیایید و در برابر حق تعالی تعظیم کنید و شکرگزار باشید، زیرا در گذشته ویلان و آواره بودیم و اکنون به وصال یار نایل شدیم و این به علت جلای قلب سالک است، پس هیچگاه کینه نورزید و کینه به دلتان راه ندهید و از ذکر یار غافل نشوید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرطیار خراسانی**: پیرطیار خراسانی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است اصلاً

از خراسان بود و در شهرزور ولادت یافت و او در حکمت و فلسفه و علوم باطنی مهارت داشت و در فضایل او حکایت‌های متعدد نقل کرده‌اند و کلمات و مأثورات او در برخی از کتب نوشته شده است. از او اشعاری عرفانی به‌جای مانده که در کتب‌ادب مسطور است.

نوورش وه دره‌خت سه‌وز مه‌و وجارا — مه‌ولام عه‌یاره‌ن نه جای عه‌یارا

نه هه ر جامه‌یی ره‌نگش نیارا — یارم گه‌ره‌که‌ن مێرد هوشیارا

مه طای بیێ داغمش نه‌بۆ نه یارا — یاران وه که‌لام مه‌وان ره‌ستگارا

یعنی:

از نور حق تعالی درخت همیشه سبز و خرم می‌ماند و در هرجا عیاران باشند مولایم عیار می‌شود. او در هر دوره‌ای سیاستی پدید می‌آورد. یاری می‌خواهم که پیوسته ازاین اسرار هوشیار گردد و متاعش بی غل و غش باشد. ای یاران با خواندن کلام‌الله و به آن عمل کردن رستگار می‌شوید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرعباس کاکه‌یی** : عباس‌ابن حلمی کاکه‌یی در سال ۱۳۰۲ هجری در ده توبزاوه از توابع داقوق تولد یافت و همان جا کسب فضایل کرد و پس از چندی به سفر پرداخت و مدتی در کرند اقامت کرد و با فاضلان آن شهر معاشرت کرد و از آنان کسب فیض نمود و پس از آن به کرمانشاه رفت و فنون ادب را در همان جا آموخت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است اخیراً به چاپ رسیده است. از اوست:

ده‌سه‌ڵات نیه چارناچارم — وه ده‌ستِ‌ئی حرصه منگرفتارم

که‌س نازانیێ داد و هاوارم — غه‌یرله ذات حه‌ق بۆمه‌ده‌دکارم

یعنی:

چاره‌ای ندارم و ناچارم و با دست حرص و آز گرفتار شده‌ام ،کسی نمی‌داند برای چه می‌نالم و فریاد می‌زنم، مگر این که ذات حق تعالی به دادم برسد.

مراجع: مه‌لاعه‌باس به‌پێنووسی هه‌رده‌وێڵ کاکه‌یی له گۆثادی به‌یان ژماره ۱۲۱ ساڵی ۱۹۸۶ به‌غدا.

**پیرعبدالعزیز بصیره‌یی**: پیرعبدالعزیز که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، اصل او از بصره ولی در ماه‌الکوفه (دینور) متولد شد و در همان جا کسب علم و کمال کرد و در شهرزور وفات یافت. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

| | |
|---|---|
| یاران بشنه‌وان ئی نوخته و ئه‌رکان | نه راگه‌ی غه‌ڵه‌ط نه‌وان سه‌رگه‌ردان |
| وه کـوٚچ و کـه‌لام بـاوه‌ران ئـیمان | وه ته‌کبیرجه‌م خواجام صه‌ڵاش‌دان |

یعنی:

ای یاران: راهـی کـه نـادرست است از آن عـبور نکـنید زیـرا سـرگردان و گـمراه می‌شوید و باید به فرمان خدا اطاعت کنید و با دل ایمان بیاورید و از او پیروی کنید و همیشه تکبیرگویان این راه را بپیمایید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قـرندی، مشـاهیر اهل حق.

**پیرعزیز هودانه**: پیرعزیز هودانه که از عـلما و عـرفای قـرن هشـتم هـجری است، در شهرزور نشو و نما یافت و در ده شیخان درگذشت. وی پیری آگاه و روشن‌ضمیر و در کشف دقایق و فهم حقایق خاصة در مسایل عرفانی و توحیدی آگاه بود. از او اشعاری نغز و شیوا به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| یاران بشنه‌وان جه‌پوٚیه‌ی ده‌وران | راگـه‌ی دیـن یـار قـایم بگـێران |
| وه‌شوون و که‌لام ئیقرار بویه‌ران | وه طعنه بـاری یـاری بـجووران |

یعنی:

ای یاران! این را در دوران باید خوب بدانید که راه و روش‌ها و مسلک طریقت را باید محکم نگهدارید و با فرمان خدا و کلام الهی راه خودتان را طی کنید و با دیدار همدیگر وجود خودتان را شاد کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قـرندی، مشـاهیر اهل حق.

**پیرعنوان کعبه‌یی**: پیرعنوان کعبه‌یی که از علما و عرفای قرن هشتم هـجری است در شهرزور متولد شد و از پیشوایان زهد و تقوی بود و به صلاح و تقوی شهرت یـافت و

مریدان زیاد داشت و در ده شیخان متوفی شد. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

جه مشێر زه ردەبام بێ جه وەرزێد — حاجات‌جیهان ئەو کەردش پە دێد
تەعلیم حەیوان پادەستش وەرزێد — مەولام رەنگبازەن رەنگشەن تووەهێد
گایێ جه باطن گایێ جه زاهێد — یاران جه رەنگش نەوان نائومێد

یعنی:

جمشید شاه در جهان نیازمندی‌های جهان را برآورده ساخت و حیوانات با دست او تعلیم ورزید. مولایم رنگرز است و رنگش رنگ توحید است و گاهی از باطن و گاهی از ظاهر تجلی می‌کند. ای یاران! از سیاست او ناامید نشوید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیر اهل حق.

**پیرعیسی بساکانی**: پیرعیسی در سال ۷۴۱ هجری متولد شد. وی اصلش از اورامان ولی در ماه‌البصره (نهاوند) به دنیا آمد. درکودکی علوم مقدماتی را در همان جا فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و در خدمت ملاالیاس شهرزوری تلمذ کرد و فقه و تفسیر را از وی آموخت و از ملاغفور شهرزوری هم حدیث استماع کرد و سپس به ده شیخان رفت و مدتی به سیر و سلوک پرداخت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه گرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد و در همان جا فوت کرد. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب نوشته شده است. از اوست:

ئەومێرد ئەمین، ئەومێر ئەمین — بارگەی شام وستەن ئەومێر ئەمین
بناشان بەستەن یاران وە ئامین — مێردان وە کەلام یاوەران یەقین

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در خانهٔ حضرت محمد صلی الله علیه و سلم مستقر شد و بنیاد دین مبین اسلام با دعا و صلات پی‌ریزی شده است و مردان حق باید به کلام‌الله ایمان بیاورند و دستورات دین را اجرا کنند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرعیسی شقاقی:** پیرعیسی شقاقی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در اردبیل متولد شد و در شهرزور کسب علم کرد و در اورامان درگذشت و دیگر از احوال او اطلاع کافی در دست نیست. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در جنگ‌ها و بیاض‌ها نوشته شده است. از اوست:

مێردان بنیشانگردوه حەیایی　　　وەرگەڕۆ تۆفان نەکۆی فەنایی
تا کە باقی بۆ دەور بەقایی　　　بکێشان تانەنەرووی دونیایی

یعنی:

مردان حق با حیا و ادب دور هم بنشینند و به دهریون مجال ندهند و آنان را ارشاد کنند شاید به راه راست هدایت شوند و عبرت گیرند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرفتحعلی صحنه‌یی:** پیرفتحعلی در سال ۶۵۲ هجری در صحنه متولد شد و مبادی علوم را در همان جا آموخت و چون رغبت فراوان به سیر و سلوک داشت، به شهرزور رفت و نزد عالمان دین و عرفا فقه و حکمت و عرفان را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در اواخر عمر به ده شیخان رفت و مابقی عمرش را به ارشاد گذراند و در همان جا فوت کرد. وی در علم کلام و حکمت و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در جنگ‌ها نوشته شده. از اوست:

مێرد مەووە کەلام بدارۆجلیت　　　یاران وەگرۆی خوار نە نیشان ناویت
سڕنەکەران فاش هیچ نەوان‌هاهیت　　　نە واکەردەی خام جەدین بانابویت

یعنی:

مرد خدا باید به کلام الله آشنایی کامل داشته باشد و نباید با خواران همنشینی کند و سّر حقیقت را هرگز در نزد آنان فاش نکنید و مبادا کردارتان خام شود و از دین بی‌بهره مانید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرفیروز هندی**: پیرفیروز هندی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در جوانی به شهرزور آمد و پس از تحصیل علوم و کمالات، قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از اخذ خرقه به ارشاد و تذکیر مردم پرداخت و همان جا درگذشت. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەو شار میلات، ئەو شار میلات　　بارگەی شام وستەن ئەو شار میلات
شام ئە سکەندر بێ کیدش کەرد وە یات　　ئاوش وەرد نە جام چوارتەن وە نشات
دومای ئەو یاوا وە ئاو حەیات　　نەشکەنا یاسای یاری تا مەمات

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در شهر میلاد مستقر شد. اسکندر، کید هندی را به یاد آورد و با شادمانی پیالەیی آب از جام شگفت‌انگیز او نوشید و به آب زندگی دست یافت و تا زمان مرگ راه و روش الهی را از دست نداد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرقابیل سمرقندی**: پیرقابیل سمرقندی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در سمرقند متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و در نزد عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و در جوانی در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و سال‌ها از عمر را به ریاضت گذراند و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به ارشاد مردم پرداخت و مریدان بسیار یافت و در سال ۷۵۶ هجری درگذشت. وی شعر هم می‌سرود و اشعاری عرفانی از او به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مەولام رەنگبازەن ئەو دارۆ صەد رەنگ　　رەنگش مەوە رۆ نە زێڵ کین و ژەنگ

یعنی:

مولایم رنگرز است و در کارگاه او رنگ‌های بسیار یافت می‌شود، این رنگ‌ها کین و زنگ درون را می‌برد و پاک می‌کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرقانون شامی:** پیرقانون از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، وی از کردان شام است و در شهرزور به تحصیل پرداخت و در ده شیخان فوت کرد و دیگر از زندگیش اطلاعات فراوانی در دست نیست. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەو راگەی راسان، ئەو راگەی ڕاسان بارگەی شام وستەن ئەو راگەی راسان
جە بەرەی دیوان گردین غوڵامان ها بیان یوورت خواجا بناسان

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در راه راستان و صدیقین مستقر شد و همگی باید در مجمع حقانی شرکت کنید و با نیکان و خوبان همراز شوید و حق تعالی را به وحدانیت بشناسید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرقباد دیوانه:** پیرقباد دیوانه به سال ۶۳۹ هجری در دینور متولد شد و در همان جا نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به بغداد رفت و از آنجا به شهرزور رهسپار شد و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و در اواخر عمر به ده شیخان رفت و در آنجا به سیر و سلوک پرداخت و سال‌ها عمر را به ریاضت گذراند و پس از آن به ارشاد سرگرم شد و در همان جا درگذشت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جنگ‌ها و کشکول‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

وست‌ئەوکۆی ئەیار، وست‌ئەوکۆی ئەیار بارگەی شام لوا وست ئەوکۆی ئەیار
وێش بیٚ کەیخەسرەو چەوگا دادیار چوار تەن هائێد بیٚ نە ئەو رۆچیار
مەنیژە، لزا، بیٚژەن، خووبیار روستەم هندوو بیٚ، گورگین شەهریار

یعنی:

خیمهٔ ذات احدیت الهی در کوی یار فرود آمد و جسدهای پاکی به تجلی افتادند، از جمله: لزا و خوبیار و هندو و شهریار مانند منیژه و بیژن و رستم و گرگین در عرفان به تکاپو افتادند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرکاظم کنگاوری**: پیرکاظم‌ابن ابراهیم در سال ۶۸۶ هجری در کنگاور متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و در آنجا فقه و علم کلام و فنون ادبی را فراگرفت و از آنجا به ده شیخان رفت و به سیر و سلوک قدم گذارد و از سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از مدتی از او خرقه گرفت و به زادگاه خود بازگشت و به سال ۷۷۵ هجری درگذشت. مأثورات و منقولات او در کتب صوفیه آمده است و از او اشعاری عرفانی هم به جای مانده که در جنگ‌ها و کتب ادب نوشته شده. از اوست:

ئەو خاوەر زەمین، ئەو خاوەر زەمین — بارگەی شام وستەن ئەو خاوەر زەمین
حوکمش مەگێلۆ یەسارو یەمین — خوەر ژ خوەر ئاوا مارۆ وە بەسین
مەلەکان جە عەرش مارۆ وە زەمین — هەرکس ناراستەن ئەوسا مەو غەمین

یعنی:

خیمهٔ ذات الهی برای اقناع یاران در خاور زمین مستقر شد و حکم خداوند یسار و یمین می‌گردد و خورشید را از مغرب فرو می‌نشاند و فرشتگان را از عرش به نمایش گوناگون به زمین می‌آورد و هرکس نادرست و کج رفتار است سرانجام غمگین می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرکمال ماмолانی**: پیرکمال که از عرفا و علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، اصلش از مامولان از توابع رزاب است و در شهرزور متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و در اورامان بدرود حیات گفت. وی مشهور به صلاح و تقوا بود و خلق برای تبرک و تیمن به محضرش می‌شتافتند و در حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بـرینم قـایم، بـرینم قـایم — بـرینداره‌نـان بـرینم قـایم
چـەنی نـا مـەناڵی‌دەرهەم ودایـم — یـاران وە کـەلام بـوان مـڵایم
دەرس دەران وەیـەک ئـینم پـائانیم — نەسەردی ساعەت مەوان تەڵا و سیم

یعنی:

مجروحم و جراحت درونم به‌حدی است که همیشه می‌نالم. ای یاران با خواندن کلام الله و ادعیه دلتان را آرام کنید و درد و آلام خود را تسکین دهید و خرد و کلان درس

ایمان را فرا گیرید، زیرا در نابسامانی روزگار ارزش طلا چون سیم و نقره می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمالک گوران:** پیرمالک گوران در سال ۶۴۲ هجری در ده سراب دو دره از توابع کنگاور تولد یافت و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به عراق و شام سفر کرد و در نزد علمای آن عصر فقه و حدیث استماع کرده و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و در اواخر به ده شیخان رفت و در آنجا به سال ۷۳۵ هجری درگذشت. وی در فقه و حکمت و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که درکتاب‌های ادب نوشته شده است. از اوست:

هەرچە مە توانی پەرێ وێت ببەخش　　　تا ئەو بەخششە پەرێت بۆ بە نەخش

یعنی:

تا می‌توانی بخشش کن، تا آن بخشش برایت نقش گردد و در روزگار به یادگار بماند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیر اهل حق.

**پیرمامل ماهیدشتی:** پیرمامل در اواخر قرن هفتم هجری در ماهیدشت از توابع کرمانشاه متولد شد و مقدمات علوم را نزد ملاشمس‌الدین ماهیدشتی فراگرفت و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و از دست او خرقه گرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۶۵ هجری درگذشت. از او اشعاری شیرین و دلنشین به جای مانده که اینک چند بیت آن آورده می‌شود:

یاران، یاوەران شای خاوەندکاران　　　نارۆ کە مێردان گومڕا بن جە ران

یعنی:

ای یاران، ای یاوران! شاه صاحب‌کاران نمی‌گذارد که مردان حق از گله گمراه گردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمحمد شهرزوری**: پیرمحمد در سال ۶۳۸ هجری در شهرزور تولد یافت و در همان جا صرف و نحو و فقه را فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا حکمت و فلسفه آموخت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی به ده شیخان رهسپار شد و در آنجا به ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۷۳۳ هجری درگذشت. وی در فلسفه و حکمت و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

بارگەی شام وستەن ئەو سینە پاکان هەرکە بنیشۆ وە لاڵەو ئامان
بێ دیدەی حەرام پاکش بۆ دامان وە هەدەر نەنیشان گردین غولامان
مەدران مراد یار پاک جامان شام وستەن وە زێڵ زەردە گڵ خاکان

یعنی:

سینهٔ مردان پاک و وارسته خیمهٔ الهی است، و هر کسی با لابه و زنهار به درگاه حق تعالی بنشیند، نباید با دیدهٔ حرام و ناپاکی زندگی کند و هیچ بنده‌ای نباید از حق غافل باشد. حق تعالی نیاز یاران پاک دامن را برآورده می‌کند زیرا خداوند در درون نیکان و وارستگان فرود می‌آید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمحمود بغدادی**: پیرمحمود در سال ۶۶۱ هجری در بغداد متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و در جوانی به سیر و سیاحت رفت و مدتی در شهرزور سکنی گزید و از ملاالیاس شهرزوری علم کلام و فقه را فراگرفت و پس از آن به ده شیخان رهسپار شد و در آنجا قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و از سلطان اسحاق کسب فیض کرد و خرقه گرفت و سپس به شهرزور بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۳۵ هجری درگذشت. وی در علم کلام و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاری مەکەردی و عەقڵ ظاهیری بەشتان نیەن ئەو بەش رەزم وایری
ها دین وکەلام مەبۆ دەستگیری

یعنی:

راه و روش آیینی را با عقل و خرد بسنجید و تظاهر نکنید وگرنه از قسمت ازلی بی‌بهره خواهید ماند و با خواندن کلام‌الله از راه و روش‌های مسلکی و آیینی بهره‌مند می‌شوید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمحمود لرستانی**: پیرمحمود لرستانی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در لرستان تولد یافت. وی نخست به تحصیل علوم ظاهری مشغول شد و پس از آن به تحصیل علوم باطن و سلوک راه حق تعالی اشتغال داشت، سپس به سیر و سیاحت بلاد پرداخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد خلق گذراند تا فوت کرد. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

داوود موعجزەش چەوگا کەرد ئیظهار   هەررۆ زرێی مەکەردش طەیار

ئەوسا ئاوەردش شەرط نامە پەی یار   هەتا مەیلش کەرد ئازیز سالار

یعنی:

داود در آن دم معجزهٔ خود را نمایاند و هر روز زره‌یی می‌ساخت و آماده می‌کرد و سپس پیمان خود را برای یار به جای آورد و خداوندگار و سالار عزیزم باز هم کرم کرد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمرادبیگ مشفق**: پیرمرادبیگ زنگنه متخلص به مشفق که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، درکرمانشاه متولد شد و در همان جا سرگرم فراگرفتن دانش شد و از علمای آن دیار مقدمات علوم را فراگرفت و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و اشعاری در نعت خدا و پیغمبر و ائمهٔ اطهار سرود و شهرتی یافت و پس از آن ملازمت امرای زندیه را اختیار کرد ولی در پیری مربی اولاد امرای شیراز شد و سرانجام به سال ۱۲۳۷ هجری درگذشت. وی شرحی بر دیوانِ حافظ نوشت و مورد توجه دانشمندان معاصرش قرار گرفت. از اوست:

**عشق بازی بود از روز ازل پیشهٔ ما خوشتر از همه اندیشهٔ، اندیشهٔ ما**

مراجع: شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**پیرمنصور شوشتری:** پیرمنصور در سال ۶۴۶ هجری در شوشتر تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به بغداد رفت و علم کلام و حدیث را از علمای آن دیار استماع کرد و سپس عازم شهرزور شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در اواخر عمر به شیخان رفت و به سال ۷۳۸ هجری درگذشت. وی در علم کلام و فقه و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران نـه جـەم دادڵ بـاران وەهـەم یەکرِەنگ بنیشان هیچ نەکەران ذەم

حەیا بکەردی گەردن کەران خـەم هەرگز نەستانان بەش زیـاد و کـەم

یعنی:

ای یاران دل‌هایتان را در جمع آغشتهٔ هم کنید و یکنواخت بنشینید و ذم کسی را نکنید و از خدا حیا کنید وگردنتان را خم کنید و سر فرود آورید و هرگز قسمت و بهرهٔ زیاد وکم نگیرید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرموسی دمشقی:** رکن‌الدین معروف به پیرموسی در سال ۶۸۹ هجری در دمشق متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم وکمالات پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و فقه و حکمت را از علمای آن دیار آموخت و از آنجا به شهرزور رهسپار شد و فنون ادبی و منطق را فراگرفت و سپس به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و در جرگهٔ یاران او در آمد و مابقی عمرش را به ارشاد و تذکیر گذراند و در کرند فوت کرد. وی بیشتر عمر خود را به ریاضات و عبادات مصرف کرد. از او اشعاری عارفانه به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

شـەرط شـەریعەت تـەوفیق حـەقەن طـەریقەت چـاوش خـەلق خـالقەن

حەقیقەت بـەریا شـەریعەت لەنگـەن جهان سەقام دەر بەندەی یەک رەنگە

ماریفەت مۆرەن جە پەردەی سرِپۆش بـنایی یـارەن جـامەی نۆ وە نـۆس

یعنی:

شرط بنای شریعت شاهراهی است برای توفیق یافتن به حق، طریقت نقیب و نادی و هادی خلق است، به سوی خالق، اما حقیقت که برپا و هویدا گردد، شریعت طی شده است. آن گاه مهر سکوت معرفت بر اسرار تحولات وحدت به کثرت و کثرت به وحدت مَمضی می‌گردد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرموسی میانه‌یی**: پیرموسی‌ابن علاءالدین در سال ۶۸۱ هجری در ده میانه از توابع ماهیدشت متولد شد و در کودکی نزد پدرش لغت و ادب و صرف و نحو آموخت و سپس به کنگاور رفت و در نزد ملانورالدین کنگاوری تلمذ کرد و فقه و حدیث را از وی استماع کرد و از آنجا به ده شیخان رفت و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه گرفت و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و به شهرهای قرمایسین و بغداد و کرکوک سفر نمود و با علما و عرفا ملاقات کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۷۷۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و علم کلام و حکمت مهارت داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

پەی مەڵوەندتان بکۆشن وە جۆش　　هانا کەئێران نەکەن فەرامۆش
چونکە ئی خاکە پیرۆز و پاکەن　　جاگەی ئازیزم سوڵطان سەهاکەن

یعنی:

برای وطنتان با گرمی بکوشید، زنهار که ایران را فراموش نکنید زیرا این سرزمین مقدس و پاک است و جایگاه عزیز سلطان اسحاق است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمیردهوریني**: پیرمیردهوردینی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در هوردین از توابع شهرزور متولد شد و در شهرزور نشو و نما یافت، وی در حکمت و فلسفه و علوم باطن ید طولایی داشت و بیشتر عمرش را در ریاضت و مجاهدت و ارشاد

مردم به سر برد. از او اشعاری بجا مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئامانەن ئامان صاحێب چوون وچەن مێردان نەداران تاو زمافتەن
یاران پارێزبان جەی رەنگ و رەونمەن یاران بەی دە ستگا زێڵ کە ران رەوشەن

یعنی:

زنهار ای صاحب کن فیکن، یاران تاب آزمایش تو را ندارند و آنان را از زینت و فریب این جهان دور کنید و دلشان را با مهر خود روشن کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرمیکائیل دودانی**: پیرمیکائیل در سال ۶۵۸ هجری در ده دودان متولد شد و در کودکی به تعلیم و حفظ قرآن و ادبیات عرب پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و نزد عالمان دین فقه و فنون ادبی را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و چون پدرش از متمکنین دودان بود به امور زندگی خود سرگرم شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا قدم به طریق سیر و سلوک گذارد و به ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۷۳۶ هجری در ده قره‌دره از توابع دیواندره درگذشت. وی در عرفان و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەو کۆی عەربەتی، ئەو کۆی عەربەتی بارگەی شام وستەن ئەو کۆی عەربەتی
سەردیەن گەرمی کەرۆ نابووتی وەشا پاکەسە ئەو یار بۆ جووتی

یعنی:

خیمهٔ ذات الهی برای اقناع یاران در کوی عربت مستقر شد تا دل یاران را تابناک کند، خوشا به حال کسی که یاری در وجودش پیدا شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و برهان‌الحق تألیف نورعلی الهی، و مشاهیر اهل حق و یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودە ڕیس.

**پیرنادر قره‌پاپاقی**: پیرنادر قره‌پاپاقی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و در حکمت و علوم باطن تبحر داشت. وی پیری آگاه و روشن‌ضمیر و صاحب کمالات صوری و معنوی بود و بیشتر عمرش را صرف ارشاد مردم کرد. گهگاه

شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

هەرکس عاقڵەن مێرد دەرگـایی	چاوەختە گیڵۆ عەقڵش پەیمایی
بتش نەپەرسا نە جای خواجایی	مـــەولاش وریـــزا ئـــەوپەنهایی

یعنی:

هر کس هوشیار و نزدیک به درگاه الهی باشد، در آن لحظه عقل و خرد خود را به کار می‌اندازد و راه و روش خدایی را می‌پیماید و بت را به جای خدا نمی‌پرستد و خدا در پنهانی به او جلوهٔ درونی می‌دهد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرناری اورامی**: پیرناری اورامی از علما و عرفای قرن هشتم هجری است. وی در اورامان تحصیل کمالات نمود و از فحول حکما و شعرای عصر خود به شمار می‌رفت و بعدها به مراتب عالیه رسید و مدتی به ارشاد مردم پرداخت و از او اشعاری به یادگارمانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مەولام رەنگبازەن رەنگ مەدۆ وەکۆچ	کۆچش تاری شەو مـەکـەرۆ وە رۆچ

یعنی:

مولایم سیاستمدار است . به کوچ ارواح رنگ می‌بخشد و کوچ آنان تاری شب را به روز روشن مبدل می‌کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنازدار خاتون شیرازی**: پیرنازدار خاتون که از عارفه‌های قرن هفتم و هشتم هجری است، از کردان شیراز است و در شیراز تولد یافت و در جوانی در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و سال‌ها عمر را به ریاضت گذراند و پس از آن به ارشاد مردم پرداخت و مریدان بسیار یافت و به سال ۷۶۴ هجری درگذشت. وی در حکمت و فلسفهٔ یونانی دست داشت و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یـاران، یـاوەران رای حـەق راسیەن	پـاکـیو دروستـی و رداو خـاسیەن

هەرکەس وێش ناسا موحەممەد ئاسا بێ شک ئەو کەسە مەولایچ شناسا

یعنی:

ای یاران راه حق تعالی راستی و درستی و نیکی و بردباری است و هرکس مانند حضرت محمد خود را شناخت بی‌شک خداوند را هم می‌شناسد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنالی موردینی**: پیرنالی‌ابن شیخ عطاءالله شهرزوری در سال ۶۶۲ هجری در ده مئردین از توابع شهرزور متولد شد و درکودکی صرف و نحو و حکمت و ادبیات عرب را نزد پدرش آموخت و پس از آن به شهرزور رفت و از ملاالیاس شهرزوری حدیث استماع کرد و سپس به سیر و سیاحت پرداخت و به خدمت سلطان اسحاق رسید و از وی کسب فیض کرد و پس از مدتی از او خرقه گرفت به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد و در همان جا فوت کرد. وی در علم کلام و فقه و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران جفت یاری باران وه جایی ئەو دڵ یەکتر بدان جەلایی
پادشام مەیۆ ئەو سەر صەڵایی

یعنی:

ای یاران: یکایک راه و روش الهی را به جای آورید و دل همدیگر را پاک و روشن نمایید تا خداوندگارم به همه مهرورزی کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنجم‌الدین پارسی**: پیرنجم‌الدین پارسی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، اصلش از شیراز است ولی در شهرزور متولد شد و در همان جا پرورش یافت و در ده شیخان وفات یافت. وی پیری آگاه و بینا بود و درکمالات نفسانی و روحانی به مرتبهٔ عالی رسید و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

مێردان بەیەوە ئەو وەرو پێڵی وە وێڵ مەماندی جەفام وزێڵی

حشمەت مەولام وە رەحمەت گێڵی　　　صاحێب تەدبیر ئاو وجۆ وبێڵی

یعنی:

ای مردان: همگی بر روی پل می‌گذرید و اگر عقل و خرد خود را به کار نیندازید ویلان و سرگردان می‌شوید. حشمت و فر خداوندگارم به مهر و رحمت تبدیل می‌شود، او خداوند تدبیر و آب و جوی و بیل است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنره بالاموی**: پیرنره که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، اصلش از اورامان است ولی در شهرزور به دنیا آمد و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رسانید و در لرستان جهان را بدرود گفت. وی مشهور به صلاح و تقوی بود و مردم برای تیمن به حضورش می‌شتافتند و درک فیض می‌کردند. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که بسی دلکش و شیرین است. از اوست:

سەروێم دادەن، سەروێم دادەن　　　نه رای خاوەندکار سەروێم دادەن

به بێ‌سەر ئانه ئەز زێڵم شادەن　　　ئیچ باکم نیەن دوونم ئازادەن

یعنی:

در راه خداوند سر خود را بخشیده‌ام و بی سر اینک من دلم شاد است و دیگر باکی ندارم و آزاد هستم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و مشاهیر اهل حق.

**پیرنریمان شاهویی** : پیرنریمان شاهویی از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، وی پیری آگاه و بینا بود و در فضایل و کمالات یگانهٔ آفاق و از تصوف و حکمت بهرهٔ کافی داشت و مریدان بسیار یافت. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ساقی کەوڤەرەن صاحێب ذولفەقار　　　نە رۆژعوقبا ئاو مەدۆ وە یار

مە ولام رە نگبازەن رەنگش عەجەب کار　　　مە نمانۆ رەنگ رەنگ پەی مێردان ئیقرار

مــێردم گـــه ڕەکـەن بگـێڵۆ وە تـار ژی ڕەنگـارەنگە ئـەونۆش کـە ڕۆژار

یعنی:

در روز قیامت صاحب ذوالفقار ساقی کوثر است و او به یاران و پیروان حقیقت آب کوثر می‌دهد. مولایم سیاستمدار است و سیاستش عجب کارگر است و سیاست‌های گوناگون برای مردان با اقرار می‌نمایاند. یاری می‌خواهم از پیمان خود پشیمان نشود و دلش تار و تیره نشود و زهر این سیاست‌ها را نوش جان کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنعمت تبردار**: که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در جوانی قدم در جادهٔ سلوک نهاد و به معارج بلند و مدارج ارجمند نایل شد و در قریهٔ شیخان به ارشاد مردم پرداخت و سپس به شهرزور رفت و در آنجا به ریاض رضوان خرامید. از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه و کفر و کینه، ئه و کـفر و کـینه بارگەی شام وستەن ئەوکفر وکینه
کفری کـفرشان نـە دەم بـەرشینه یـاران پـۆشاشانجامەی کـەمینه

یعنی:

بارگاه ذات احدیت الهی در شهر کفری مستقر شد، کفریان کفر از زبانشان خارج می‌شود ولی یاران در برابر حق تعالی سر تمکین فرود آوردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**پیرنقی توکانی**: پیرتقی توکانی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، در ده توکان از توابع گوران متولد شد و در شهرزور نشو و نما یافت و بیشتر عمرش را به ریاضت و مجاهدت و ارشاد خلق گذراند. وی پیری آگاه و بینا بود و دارای زبانی فصیح و حکمت و ذوق شعر بود و سرانجام در ده توکان وفات یافت. از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

جە نەزم دۆشارم خاکم وە گـڵ‌بی هەر شۆڕوغەوغا پەرێم حاصڵ‌بی

کاتیْ تیْغ کام دان نـه جـه‌رگه‌کـه‌م تکیْ هوون تکیا که نامش دلْبـی

یعنی:

شبنم عشق خاکم گل شد و از آن پس پیوسته شور و غوغا حاصل شد، وقتی تیغ عشق به جگرم زدند، قطره‌ای خون چکید و نامش دل بود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، مشاهیر اهل حق.




**پیروز**: بنا به شاهنامهٔ کردی پیروز پسر یزدگرد و برادر بـزرگ هـرمز است. یـزدگرد در اواخر عمر هرمز را به جانشینی خود برگزید ولی پیروز به یاری پادشاه هیتال باسی هزار سرباز به جنگ برادرش آمد و او را شکست داد و هرمز ناچار تخت شهریاری را به او سپرد و در آغاز شهریاریش هفت سال خشکسالی در ایران پدید آمد و پیروز هم مردم را از دادن مالیات معاف کرد و دستور داد که تا در همهٔ انبارها راگشودند وگندم در اختیار مردم گذاشتند و چون خشکسالی به پایان رسید با سپاهی به جنگ ترک‌ها رفت و پسر بزرگش قباد را هم همراه خود برد و فرزند کوچکش بلاش را جانشین خود کـرد و در جنگ با خوشنواز همراه برادرش نرسی و فرزندش قباد و تنی چند از بزرگان در خندق افتاد و مرد. بنا به مدارک تاریخی پیروز اول به سال ۴۵۹ میلادی به تخت نشست و از

وقایع زمان او بروز خشکسالی شدیدی در ایران بود که چند سال ادامه داشت و او برای جلوگیری از مرگ و میر ثروتمندان را وادار به کمک به مستمندان کرد و سپس مالیات‌های مردم را بخشید و پس از آن به جنگ هپتالیان رفت و پادشاه هپتالیان که در حیله‌های جنگی تبحر داشت دستور داد خندق‌های عریضی کندند و در آن آب ریختند و روی خندق‌ها را پوشاندند و پیروز که پیشاپیش بر سپاهیان خود می‌تاخت با برخی از سرداران و سپاهیان به سال ۴۸۳ میلادی در خندق‌ها افتادند و غرق شدند.

**پیرویس هاواری**: پیرویس‌ابن حسن هاواری بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۲۰ هجری در قریهٔ هاوار از توابع حلبجه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس عازم عتبات عالیات شد و پس از آن چندی در بغداد اقامت داشت و به زیارت شیخ معروف کرخی رفت و سپس متوجه کرمانشاه شد و در خدمت عالمان دین فقه و اصول را فراگرفت و از آنجا به دیه توت شامی رهسپار شد و به خدمت سیدبراکه رسید و از او کسب فیض کرد و پس از مدتی خرقهٔ ارشاد از او گرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۷۸ هجری جهان را وداع گفت. وی به گویش گورانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و بیشتر اشعارش درکتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

مـورید صـادق مـەزاح مـەکـەرۆ ئـەگـەر کـەرۆ دڵ بـە جـاریٚ بـەرۆ

گەر موسامەرە بکـەرۆ جـە غـەریب ئینە پەی سالک خۆهیچ نیەن عەریب

یعنی:

مرید صادق مزاح و شوخی نمی‌کند و اگر کند قلب را یک باره می‌برد و اگر از غیب مسامره بکند، این برای سالک عیبی ندارد.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری و یادداشت‌های نویسنده.

**پیرهاشم رژوی**: پیرهاشم رژوی که از علما و عرفای قرن هشتم هجری است، پیری آگاه و بینا و صاحب کرامات بود و با مشایخ و عرفا صحبت داشت و مردم وی را حرمتی عظیم داشتند. از او اشعاری به جای مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

مێردم گەرەکەن وێڵ نەبۆ وەی ران جەی عەیار بازیە نەبۆسەرگەردان

نه راگەی چەفتی بەیۆ وه راسـان وه کۆچ و کـەلام بـزیۆنه مـەیدان

یعنی:

مردی می‌خواهم که در این گله ویلان نگردد و از این دام و سیاست سرگردان نشود و از راه نادرست به راه درست بیاید و به دستور خداوند به میدان حقیقت رو کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی و مشاهیر اهل حق.

**پیره مگرون** Pîra magrûn : نام کوهی است بلند در سلیمانیه و گویند آن کوه چشمه بسیار دارد و در زمستان و حتی اوایل بهار قلهٔ آن خالی از برف نبوده است و آن را از ده فرسنگ می‌توان دید و چنان که گویند سنگ‌های آن از جنس خارا است و قسمت عمدهٔ سال را در برف مستور است.

**پیرهیاس مغربی**: پیرایاز مغربی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است. پیری آگاه و بینا بوده و از علوم عقلی و نقلی بهرهٔ کافی داشته و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است:

غـار مـەدینه، غـار مـەدینه بارگەی شام وستەن غار مەدینه

پەسپەسەکـۆلێ تـارش تـەنینه بەیوەر بەیوەران وەخزمت‌شینه

یعنی:

بارگاه و ذات احدیت الهی در غار مدینه مستقر شد و چون رسول اکرم به غار پناه برد عنکبوتی به فرمان خدا تار تنید و پس از آن هزاران نفر به خدمت رسول اکرم آمدند و به او ایمان آوردند که اشاره است به موضوع مهاجرت حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه و پنهان شدن او در غار ثور.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور و مشاهیر اهل حق.

**پیریال محمود**: پیریال‌ابن محمود بابان در سال ۱۳۵۳ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و سپس به استخدام دولت در

آمد. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و به زبان‌های کردی و عربی و ترکی شعر دارد و از آثار او می‌توان مجموعه‌های شعر به نام‌های: بەهەشتی دڵداری، شۆڕش، لافاو، اغانی‌الثوره، من‌الماضی، شبابة‌الالم، همستة العشاق را نام برد. از اوست:

وتیان گوڵێکی هەڵکەوت وپاکە وەک چرا وایە، گەش و رووناکە
بەبێ‌ئە و دڵی بەهار خەمناکە وتم ئەم گوڵە گوڵی نەورۆزە
لای میللەتی کورد گەلێ پیرۆزە

یعنی:

گفتند گلی برجسته و پاک است، مانند چراغ تابناک است، و بدون او دل بهار غمگین است، گفتم این گل گل نوروز است، و در نزد مردم کرد بسی مقدس است.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**پیشکوه**: ناحیه‌ای است کوهستانی در شرق لرستان واقع شده است و به وسیلهٔ کوه کبیر از قسمت دیگر پشتکوه جدا می‌شود و چون در شرق کبیر کوه واقع است به این نام خوانده شده است و ساکنان آن طوایف کردند.

**پیشگویی‌های ایل بیگی جاف**: منظومه‌ای است به گونهٔ جافی شامل پیشگویی‌های دربارهٔ آیندهٔ ایران که در آن پیدایش نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) و پیدایش قاجاریان (۱۲۰۹-۱۳۴۴ هجری) و پیدایش پهلوی (۱۳۴۵-۱۳۶۱ هجری) و ظلم و فساد و هرج و مرج آن روزگاران را پیش‌بینی کرده و پیشگویی‌های این کتاب هر کدام در دوره مشخصی روی داده‌است و این کتاب با ترجمه و شرح به سال ۱۳۶۹ به وسیلهٔ نگارنده به طبع رسیده است. از اوست:

طاعەت بە مەجبووری دەبێ دی بازاڕی بلووری دەبێ
چینی و فەغفووری دەبێ گوڵبانگی جەمهووری دەبێ
هەروا بووە و هەروا دەبێ

یعنی:

طاعت و عبادت به اجبار انجام خواهد شد، بازار پر از بلور می‌شود، همه جا پر از

چینی و پیاله‌های فغفوری می‌شود، و گلبانگ جمهوری گردد، چنین بوده و چنین هم خواهد شد.

مراجع: پیشگویی‌های اهل بیگی‌جاف ترجمه و شرح: صدیق صفی‌زاده تهران ۱۳۶۹.

**پیشگویی‌های درویش اجاق**: که شامل یک رشته رویدادهایی است راجع به آیندهٔ مردم ایران که شاه خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷ هجری) وقوع آنها را پیش‌بینی کرده و درویش اجاق گهواره‌یی (۱۲۱۱-۱۲۸۶ هجری) آنها را به رشتهٔ نظم در آورده که بسی حایز اهمیت است و صدیق صفی‌زاده (نگارنده) اصل آن را ترجمه و شرح و تفسیر نموده است.

مراجع: پیشگویی‌های درویش اجاق ـ شرح و تفسیر صدیق صفی‌زاده تهران ۱۳۶۹.

# «ت»

**تاتائو:** تاتائو یا سیمینه‌رود که از جغتو کوتاهتر و کم آب‌تر است در درّه‌ای جریان دارد که رشته کورتک داغی و بردسیر را از هم جدا می‌کند و شعبات عمده آن از سمت چپ رود ساوجبلاغ و از سمت راست رود چم خالو است و تعدادی نهر دیگر که در نزدیکی مصب وارد آن می‌شوند آب این رودها به علت شیرین بودن دارای ماهیست.
مراجع: تحقیقات نویسنده.

**تاج‌الدین‌احمد غازی‌بیگ منتشایی:** تاج‌الدین احمدغازی‌بیگ‌بن ابراهیم‌بیگ منتشایی به سال ۷۸۸ هجری فرمانروای منتشا شد و او به سلطان‌السواحل معروف بود و مردی متدین و مقتدر و شجاع و باکفایت بود و چون مردی دادگر و صلح‌جو بود مردم در زمان وی در رفاه و آسایش بودند و او عاقبت به سال ۷۹۳ هجری فوت کرد.

**تاج‌الدین‌ارموی:** محمدابن حسین ملقب به تاج‌الدین که در قرن هفتم هجری می‌زیسته، در ارومیه متولد شده و همان جا به تحصیل علوم پرداخته و مدتی در بغداد قاضی بوده و به‌علت مراتب فضل و کمال در فقه و اصول درمدرسهٔ شرفیه به‌تدریس اشتغال داشته است و از آثار او کتاب رسالة الکمالیة فی‌الحقایق الالهیة است که تاکنون به طبع نرسیده است.
مراجع: منابع خطی.

**تاج‌الدین‌اشنوی:** شیخ تاج‌الدین که نامش محمودابن خداداد ملقب به ابومحمد در قرن ششم هجری می‌زیسته و در اشنویه متولد شده و مدتی به تدریس پرداخته و در سرودن شعر هم ید طولایی داشته و اشعار او در کتب ادب مسطور است. و از او آثاری به جای مانده من جمله: غایةالامکان فی درایة الامکان، جواب الاسئله. از اوست:

**اگر تن است بجز خستهٔ هوای تو نیست**
**وگر دل است بجز تشنهٔ بلای تو نیست**
**ز فرق تا به قدم ذرهٔ نمی‌یابم**
**که آن از آن تو ای دوست یا برای تو نیست**

مراجع: تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی.

**تاج‌الدین سنجاری**: قاضی ابوعبدالله تاج‌الدین سنجاری در سال ۷۲۲ هجری در سنجار متولد شد و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به موصل و اربیل رهسپار گشت و در نزد علمای آن عصر فقه و تفسیر فراگرفت و چندی در اربیل تدریس کرد و پس از آن متولی قضا گردید و از آنجا به مصر و دمشق عزیمت کرد و به قضاوت پرداخت و سرانجام به سال ۷۹۹ هجری در دمشق درگذشت. وی تألیفاتی داشت و گهگاه نیز شعر می‌سرود.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**تاج‌الدین شاه**: تاج‌الدین شاه برادر بدرالدین در سال ۶۵۸ هجری فرمانروای لرستان شد و پس از مدتی میان برادرانش بر سر فرمانروایی اختلاف افتاد و هرکدام خود را برتر می‌دانست و سرانجام اختلاف و نزاع آنها به دربار مغول کشیده شد و آباقاخان مغول (۶۶۳-۶۸۰ هجری) فرمان امارت تاج‌الدین را در لرستان صادر کرد و او چون به لرستان بازگشت هر دو پسر بدرالدین را به قتل رساند و چون سپس به فرمانروای مغول بی‌اعتنا شد پادشاه مغول سپاهی فرستاد و بر سر او ریختند و او را به سال ۶۷۷ هجری به قتل رساندند.

**تاج‌الدین عبدالغفار**: تاج‌الدین‌ابن لقمان‌ابن محمد کردی که از علمای قرن ششم هجری است، در شهرزور متولد شده و در هنگام جوانی به حلب هجرت کرده و پس از تحصیل به قضاوت و تدریس سرگرم شده‌است. وی در سال ۵۶۲ هجری درگذشته است. از آثار او می‌توان کتاب‌های: المفیدوالمزید، اصول الکردی را نام برد.

مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**تاج‌الملوک بوری:** تاج‌الملوک‌ابن ایوب‌ابن شادی ملقب به بوری در سال ۵۵۶ هجری در شام متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و در فقه و فنون ادب مهارت یافت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او دیوانی باقی است که تاکنون به طبع نرسیده. مرگ او را به سال ۵۷۹ هجری در حلب نوشته‌اند و او کوچکترین برادر صلاح‌الدین ایوبی است. از اوست:

| | |
|---|---|
| یا حیاتی حین یرضی | وَ مَماتی حینَ یَسخَط |
| آهِ من وَرد علی خدًّ | یکَ بالمِسکِ مُنَقَّط |
| بیَنَ أجفانک سُلطان | علی ضَعفی مُسَلَّط |
| قَد تصبرت وَ إن بَرَّ | حَ بی الشَوق وَ افرط |
| فلعل الدهَر یوماً | بالتلاقی منکَ یَغلَط |

**مراجع:** الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**تاج‌الملوک هزاراسب:** تاج‌الملوک هزار اسب‌ابن عیاض کردی که در قرن پنجم هجری می‌زیسته به معیت طغرل‌بیگ سلجوقی به حضور القائم بالله عباسی در بغداد رسیده و مورد نوازش او قرار گرفته است. وی تاج‌الملوک خواهر سلطان سلجوقی را در زیر نکاح داشته و مدتی فرمانروای اهواز بوده و عاقبت به سال ۴۶۱ هجری فوت کرده است.
**مراجع:** تاریخ الکامل ابن‌اثیر.

**تاردونی târdonî:** بنا به سنگ نوشته‌های آشوری، تاردونی پسرایکی به سال ۲۲۰۰ ق.م به حکومت لولو رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی مشغول شد و روستایی به نام خود آباد کرد و آنگاه سنگ نوشته‌ای به خط اکدی نوشت و در آن از خدایان بابل، شمش واداد یاری طلبید و این سنگ نوشته در بیست کیلومتری سرپل زهاب در هورین شیخ‌خان قرار دارد و در آن نقش تاردونی دیده می‌شود که کمان و زوبینی در دست دارد و لباس نقش کوتاه و بر کمرش خنجری که در غلاف است آویزان می‌باشد و به طرف او دشمن جلو می‌رود و دشمنان مغلوب شده به زانو در آمده و استدعای ترحم دارند و او سرانجام به سال ۲۱۸۵ ق.م فوت کرد.
**تاریخ ادبی کرد:** کتابی است دربارهٔ تاریخ ادبیات کرد از نویسندهٔ این کتاب که برحسب زمان تقسیم شده است و جلد اول آن از قبل از اسلام تا زمان شیخ محمد فخرالعلماء

(۱۲۵۰-۱۳۰۵ هجری) است و جلد دوم آن از ابوالقاسم لشکری تا فایق بی‌کس می‌باشد و در خاتمه دربارهٔ مفسران و تاریخ‌نویسان و فرهنگ‌نویسان و داستان‌نویسان کرد به تفصیل بحث و صحبت شده است. این کتاب نتیجه و میوهٔ کوشش‌ها و مطالعات ممتد و مستمر نویسنده است که در واقع عمری را صرف آن کرده‌ام تا ادبیات کرد را به جهانیان عرضه دارم و آن نمونه‌ای است از آثار بی‌شمار کردی که هنوز قسمت اعظم آن به شکل نسخ خطی در مساجد و برخی از کتابخانه‌های قدیمی و خانه‌ها در انتظار انتشار است و جلد سوم آن نیز که شرح حال شعرای معاصر است به طبع نرسیده است.
مراجع: یادداشت نویسنده و کتاب مورد بحث.

**تاریخ اردلان**: کتابی است در تاریخ کردستان اردلان از ماه‌شرف خانم مستوره (۱۲۱۹-۱۲۶۳ هجری) مشتمل است بر اصل و نسب طایفهٔ اردلان و تاریخ حکام اردلان از آغاز حکمرانی بابااردلان (۵۹۴-۶۰۶ هجری) تا زمان خسروخان گرجی (۱۲۶۳-۱۲۶۴ هجری) که در بعضی از منابع این کتاب به عنوان یکی از مآخذ معتبر تاریخی در مورد تاریخ خاندان اردلان معرفی شده‌است و این کتاب در سال ۱۹۶۴ میلادی به اهتمام ناصر آزادپور با حواشی در سنندج به طبع رسیده است.
مراجع: تاریخ اردلان اثر مستوره کردستانی به اهتمام ناصر آزادپور ـ سنندج ۱۹۴۶.

**تاریخ بختیاری**: کتابی تاریخی و جغرافیایی به فارسی است از سپهر لسان‌السطنه عبدالحسین متخلص به ادیب مشتمل بر تاریخ سال‌های (۱۰۰۴-۱۲۹۹ هجری) و قسمتی از جغرافیای بختیاری که به دستور سردار اسعد بختیاری در سال‌های ۱۳۲۷ و ۱۳۳۳ هجری در تهران منتشر شده است.
مراجع: تاریخ بختیاری.

**تاریخ ریشهٔ نژادی کرد**: کتابی است به زبان فارسی در تاریخ کرد و کردستان تألیف احسان نوری پاشا (۰۰۰-۱۳۹۶ هجری) که مشتمل است بر ریشهٔ نژادی کرد و تاریخ کرد از قدیمترین ایام تاکنون که مؤلف در ضمن تاریخ کرد از بزرگان و علمای کرد هم نام می‌برد و نثر آن بسیار ساده و بی‌تکلف است و این کتاب یکی از منابع معدود دربارهٔ تاریخ کرد است که در سال ۱۳۳۳ شمسی در تهران به طبع رسیده است.

مراجع: تاریخ ریشهٔ نژادی کرد نگارش احسان نوری ـ تهران ۱۳۳۳.

**تاریخ کرد و کردستان:** کتابی است به زبان کردی در تاریخ کرد و کردستان و امارت‌های کردی از مورخ نامی کرد امین زکی‌بیگ (۱۳۰۰-۱۳۶۸ هجری) از ارباب تحقیق معاصر مشتمل است بر تاریخ کردستان از عصر قدیم تاکنون که در سال ۱۹۳۱ در بغداد به طبع رسیده است و تاکنون چندین بار به زبان عربی ترجمه و منتشر شده است و اخیراً به زبان فارسی هم ترجمه شده و به طبع رسیده است.

**تاریخ مردوخ:** کتابی است به زبان فارسی در تاریخ کرد و کردستان تألیف آیة الله مردوخ کردستانی و آن مشتمل است بر منشأ کرد و کردستان و طوایف آن، تاریخ دولت مادی و تاریخ امارت اردلان و حکام آن از دیرباز تا زمان مؤلف و این کتاب تاکنون چندین بار به زبان کردی ترجمه و چاپ شده‌است و یکی از کتاب‌های تاریخی مهم دربارهٔ کرد و کردستان است و مؤلف برای تألیف آن سال‌ها زحمت کشیده است.

**تایگوزی:** نام یکی از طوایف کرد است که در جوانرود و سلیمانیه و شهرزور سکونت دارند و آنان چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند قشلاق و ایلاق می‌کرده‌اند و تابستان را در صحرای پلک از محال جوانرود می‌گذرانده‌اند و زمستان را در بانی ناز به سر می‌برده‌اند و وجه تسمیه آنان در این است که چون در ناحیه قشلاق یک اصله گردوی کهن سال ستبر وجود داشته که برخی از بزرگان آنان در سایهٔ آن درخت گرد آمده‌اند و به بحث و جدال علمی پرداخته‌اند و بدین نام مشهور شده‌اند و در میان آنان بسی دانشمند و شاعر پدید آمده‌است.

**تحفهٔ ناصری:** کتابی است در تاریخ و جغرافیای کردستان از: میرزا شکرالله سنندجی فخرالکتاب (۱۲۷۵-۰۰۰ هجری) مشتمل است بر دو بخش که بخش نخست در جغرافیای کردستان سنندج و ابنیه و جمعیت و قصبات و رودها و کوه‌ها و ایلات و عشایر کردستان است و بخش دوم شامل تاریخ حکام اردلان است از آغاز حکمرانی بابا اردلان (۵۹۴-۶۰۶ هجری) تا زمان حکومت ابوالقاسم خان ناصرالملک قراگوزلو (۱۳۱۸-۱۳۲۳ هجری) و انقراض امارت اردلان و نویسنده نیمی از عمر خود را صرف

تحقیق و مطالعه در آداب و رسوم و اعتقادات و خلقیات و تاریخ کردان کرده است و این کتاب یکی از منابع معتبر تاریخی در مورد حکام اردلان است که در سال ۱۳۳۶ به اهتمام دکتر حشمت‌الله طبیبی به طبع رسیده است.

مراجع: تحفهٔ ناصری تألیف میرزاشکرالله سنندجی ـ به اهتمام دکتر حشمت‌الله طبیبی ـ تهران ۱۳۳۶.

**تخت سلیمان**: تخت سلیمان محلی است در ده نصرت‌آباد که در چهل کیلومتری شهر تکاب افشار است و در قدیم آنجا را شیز می‌گفتند که ابن‌مهلهل جهانگرد عرب آن را یکی از شهرهای شهرزور دانسته و می‌گوید: شیز در کوه در میان مراغه و زنجان به نزدیکی شهرزور و دینور واقع است و در آن کوه معادن و طلا و نقره و جیوه و سرب و زرنیخ و جمست موجود است و دیوارهای شهر دریاچهٔ عمیقی را احاطه کرده است و در آن شهر آتشکده‌ای به نام آذرگشسب برپاست که نزد اهالی بسیار مقدس است و تمام آتشدان‌های مقدس زرتشتیان مشرق و مغرب از همین آتش برافروخته می‌شود و این محل را در دورهٔ اسلامی، عوام تخت سلیمان نامیدند. یاقوت در سال ۶۱۷ هجری می‌گوید: شیز شهری است از آذربایجان و نام آن چیس یا چئچست است. اخیراً باستان‌شناسان آنجا را کاویدند و آثار زیادی به دست آوردند و از میان آنها راولنسن خرابهٔ تخت سلیمان را خرابهٔ شهر قدیم شیز می‌داند و یوستی نیز از او پیروی کرده و جکسن هم این عقیده را تقویت کرده است و مارکوارت نیز چنین اعتقادی داشته است. مسعودی می‌گوید: در شهر شیز آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی سکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان می‌دهد. شاهنشاهان آتشکده‌ای در این شهر داشتند که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود و پادشاهان ایران هنگام رسیدن به پادشاهی با کمال احترام پیاده به زیارت این معبد می‌رفتند و نذرها می‌کردند و هدیه و خواسته بسیار به آنجا می‌بردند قزوینی به سال ۶۶۱ هجری می‌گوید: زرتشت در شیز متولد شده و در کوه سبلان معتکف گردیده است و ابن خردادبه و همدانی هم همین قول را تکرار کرده‌اند.

مراجع: التنبیه و الاشراف تألیف ابوالحسن المسعودی ـ لیدن ۱۸۹۲ و معجم‌البلدان تألیف یاقوت الحموی و تاریخ جغرافیای ایران تألیف بارتولد ـ تهران ۱۳۰۸ هجری و تحقیقات نویسنده.

**ترکه‌میر**: ترکه‌میر که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در لرستان متولد شد و همان جا تربیت یافت و مدتی در خدمت نجف آزادبخت تحصیل کرد و سپس بیشتر عمرش را به کار کشاورزی به سر برد و به سال ۱۲۳۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر دست داشت و از او اشعار زیادی به جای مانده و تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

تـۆدای وه داوود، تـۆدای وه داوود — حـوکم حـه‌ددادی تـۆدای وه‌داوود
بیٚ دەم و دەسگا بـیٚ نـاروبیٚ دوود — مه ژه نیا ئه‌سباب زریٚ و کلاٚو خوود

یعنی:

ای خدا! تو حکم حدادی و آهنگری را بـه داود دادی، و بـدون دم و دسـتگاه بی‌آتش و دود زره و کلاه‌خود درست می‌کرد و هنر خود را می‌نمایاند.

مراجع: نسخهٔ گلچینی از اشعار ترکه میر و یک جنگ خطی که در سال ۱۳۲۰ هجری نوشته شده و یادداشت‌های نویسنده.

**ترهان tarhân**: نام یکی از طوایف کرد است که در خرم‌آباد و جنوب دلفان و بین رود کشکان و صیمره و خاده و ترهان سکونت دارند و آنان شامل دوازده تیره‌اند به نام‌های: سوری، گراوند، دماوند، کوشکی، آدینه‌وند، ازدج، چاواری، بوالی، آزادبحت، کرمانی، امرایی، رومیانی.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**تفسیر بوره‌که‌یی**: تفسیری است مفصل بر جزء سی‌ام قرآن کریم بـه زبـان کـردی بـر اساس معتقدات مذهب شافعی از نویسندهٔ همین کتاب (صدیق صفی‌زاده) که در سال ۱۳۶۰ خورشیدی به طبع رسیده و این تفسیر مشحون از لغات و اصطلاحات و ترکیبات قرآن به گونهٔ سورانی است و جلد دوم آن که از سورهٔ بقره شروع می‌شود آماده طبع است و متأسفانه تاکنون منتشر نشده است.

**تفسیر خال**: تفسیری است مفصل بر قرآن کریم به زبان کردی (سورانی) تألیف شیخ محمد خال از مفسرین و ادبای کرد که تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است. این تفسیر به نثر فصیح و بلیغی نوشته شده است.

مراجع: تەفسیری خاڵ نووسینی شێخ موحەممەدی خاڵ بەغدا ۱۹۶۹.

**تفسیر نامی**: تفسیری است به زبان کردی (سورانی) تألیف ملا عبدالکریم مدرس از مفسرین و ادبای معاصر و آن دارای هفت جلد می‌باشد و تاکنون چندین بار به چاپ رسیده است. این تفسیر به نثر شیوایی نوشته شده و مشحون از لغات و اصطلاحات و عبارات و ترکیبات قرآنی است که شرح آنها هم به زبان ساده برای عموم داده شده است.
مراجع: تە فسیری نامی نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس ـ بەغدا ۱۹۸٤.

**تقی‌الدین ابوالقاسم اسعردی**: تقی‌الدین ابوالقاسم عبیدابن محمد ابن عباس اسعردی در سال ۶۲۲ هجری در اسعرد متولد شده و همان جا نشو و نما یافته و به موصل و بغداد سفر کرده و علم آموخته و مدتی در دمشق و قاهره اقامت گزیده و به تدریس پرداخته و سرانجام به سال ۶۹۲ هجری در قاهره بدرود حیات گفته است. از اوست: السرّالمصون فیما یقال عند فتحِ الحصون.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**تقی‌الدین ایوبی**: تقی‌الدین عمرابن شاهنشاه‌ابن ایوب روادی در سال ۵۳۴ هجری در حماة تولد یافت و در کودکی به کسب علم پرداخت و در جوانی فنون جنگ را آموخت و در سال ۵۷۹ هجری که صلاح‌الدین کرک را محاصره کرد وی نیز در این جنگ شرکت کرد و پس از آن مدتی به حکومت شام منصوب شد ولی عمویش صلاح‌الدین او را به مصر فرا خواند و به جهت ابراز لیاقت و شجاعت در جنگ‌ها او را به حکومت حماة منصوب داشت و چون قصد تسخیر قلعهٔ مغازکرد شهر اخلاط را داشت، مدتی آنجا را محاصره کرد و سرانجام به سال ۵۸۷ هجری همان جا درگذشت و جنازه‌اش را به شهر حماة بردند و در آنجا دفن کردند. وی مردی عادل و متقی و بخشنده بود و در زمان فرمانروایی‌اش به عمران و آبادی شهرها مشغول شد و مساجد و مدارس زیادی ایجاد کرد و علما و فقرا او را مورد تفقد قرار می‌داد و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد.
مراجع: المنتظم فی تاریخ الملوک والامم تألیف ابن الساعاتی، و الکامل تألیف ابن الاثیر و مفرج الکروب تألیف ابن الکازرونی.

**تُکله‌ابن هزار اسب فضلوی**: پس از ملک عمادالدین حکومت لرستان به سال ۶۴۹ هجری به دست تکله افتاد که در مقابل حمله سلغریه سخت مقاومت کرد و علت حمله سلغریه به قلمرو لرستان به خاطر دفاع از شول‌ها بود که از خاک لرستان رانده شده بودند و پس از آن به قلمرو لر کوچک حمله برد و قسمتی از آن را تصرف کرد و سپاه خلیفهٔ عباسی را نیز که برای نبرد او فرستاده شده بود شکست داد و در هنگام لشکرکشی هلاکوخان به سال ۶۵۵ هجری به بغداد تکله او را همراهی کرد ولی بدرفتاری‌های مغول‌ها را نسبت به مسلمانان تحمل نکرد و بازگشت و به دستور هلاکو او را در سال ۶۵۶ هجری در تبریز کشتند و در زردکوه لرستان به خاک سپردند.
مراجع: زبدة التواریخ تألیف شهاب‌الدین حافظ ابرو و شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی.

**تورانشاه‌ابن ایوب روادی**: تورانشاه‌ابن ایوب‌ابن شادی روادی ملقب به فخرالدین برادر صلاح‌الدین ایوبی است که به جهت ابراز لیاقت به فرماندهی قسمتی از نیروهای مصر منصوب شد و در سال ۵۶۹ هجری مدتی به جای صلاح‌الدین نشست و پس از بازگشت صلاح‌الدین او را به حکومت شام منصوب کرد و پس از مدتی مجدداً به مصر انتقال یافت و سرانجام به سال ۵۷۶ هجری در اسکندریه درگذشت و جسدش را در شام به خاک سپردند.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و مفرج الکروب تألیف ابن الکازرونی.

**تورانشاه ایوبی**: تورانشاه‌ابن ملک صالح پس از فوت پدرش در سال ۶۴۷ هجری زمام امور را به دست گرفت ولی در آغاز کار گرفتار حملهٔ صیلبی‌ها شد که دمیاط و منصوره را محاصره کرده بودند که خوشبختانه طغیان رود نیل محاصره آنان را در هم شکست و به فرمان تورانشاه سدها را شکستند و سیل صلیبی‌ها را از طرف دریا با صیلبی‌های اروپا قطع کرد و پس از آن صیلبی‌ها ناچار شدند با دادن غرامت سنگین جنگی باز کردند و پس از آن بر اثر تحریکات ترکانی که در سپاه او بودند به سال ۶۴۸ از پای در آمد و عده‌ای می‌گویند که شجرةالدر مادر زنش در این جنایت دست داشت و این هم حقیقت دارد، زیرا شجرةالدر پس از کشته شدن تورانشاه با عزالدین ایبک که یکی از ممالیک بود ازدواج کرد و رسماً سلطنت مصر را به دست گرفت و سلسلهٔ ممالیک را تشکیل داد.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و سناالبرق الشامی تألیف عمادالاصفهانی.

**توشراتا tûšrâtâ**: بنا به سنگ نوشته‌های آشوری توشراتا به سال ۱۳۸۸ ق.م به حکومت میتانی رسید و او با فراعنه مصر رابطه داشت و پایتختش شهر واشوغانی بود و او در آغاز به عمران و آبادانی ایالتش پرداخت و انهار و قنواتی حفر کرد و ساختمان‌های مجللی در آراپخا احداث کرد و از او سنگ نوشته‌ای به جای مانده که آن را به زبان میتانی نوشته است و دارای ششصد سَطر است در صورتی که زبان رسمی آن زمان اکدی بوده و او سرانجام به سال ۱۳۷۱ ق.م درگذشت.

**توشراتانام tûšrâtânâm**: بنا به سنگ نوشته‌های آشوری توشراتانام به سال ۱۳۸۸ ق.م به حکومت میتانی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی مشغول شد و شهری به نام خود ساخت و وی در تل‌العمارنه سنگ نوشته‌ای به خط و زبان اکدی از خود به یادگار گذاشت و آن خطاب به آمن سوتپ سوم (۱۳۷۵-۱۳۵۸ ق.م) و آمن هوتپ چهارم (۱۳۵۸-۱۳۵۷ ق.م) است که از فراعنه مصر بودند و سرانجام پادشاه آشورادادنیراری سوم (۱۳۷۳-۱۳۰۴ ق.م) بر علیه او قیام کرد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ توشراتانام به سال ۱۳۰۴ ق.م شکست خورد و امارتش را ضمیمه کشور آشور کرد.

**توفیق امینیان**: توفیق‌ابن امین در سال ۱۳۳۹ هجری در سقز تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به استخدام دولت در آمد و پس از مدتی به تهران رفت و در آنجا به سال ۱۳۹۷ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

**بگو به چرخ بیاسادمی از این دوران**
**که منهدم شود این کاینات و کون و مکان**
**بشر که اشرف مخلوق و تاج عزت گشت**
**چرا درنده و خودخور شده بسان ددان**
**بشر که غیر تجمع ز مردم دون نیست**
**به جز شرارت و زحمت از او نگشت‌عیان**
**بشر مگر ز شرای خالق کریم آمد**
**که بار ذایل خود تیره کرد و تار جهان**

**بشر که هادی صلح و سلام و ایمنی است**
**چرا به جنگ و ستیز و جدال شد خواهان**

مراجع: یادداشت‌های نگارنده.

**توفیق بوره‌که‌یی:** توفیق‌ابن عبدالله بوره‌که‌یی معروف به صفی‌زاده که یکی از مجاهدان کُرد به سال ۱۳۴۰ هجری در قریهٔ زرینهٔ ورمزیار zarîna warmzyâr از توابع دیواندره تولد یافت و درکودکی پدرش فوت کرد و او تحت سرپرستی مادرش قرار گرفت و سپس مدتی به مکتب رفت امّا این دوامی نداشت و درس را رها کرد و با دوستانش به شکار می‌رفت و پس از مدتی مادرش هم فوت کرد و پس از آن به کار کشاورزی و دامداری پرداخت و چون علاقهٔ زیادی به عمران و آبادانی داشت. روستایی را در زمین بایر احداث کرد و در آن کهریزی حفر نمود و باغی بساخت که سپس شیخ احمد غیاثی آن را به نام معین پسرش معین‌آباد نام نهاد و به تصرف خود درآورد و در شهریور ماه



سال ۱۳۲۲ شمسی وضع کشاورزان و دهقانان بیش از پیش بدتر شده بود و فئودال‌های زمین‌دار برای این که اثرات بحران کشور را از دامن خود بزدایند بار سنگین آن را به گردن دهقانان انداخته بودند و بهرهٔ مالکانه را افزایش داده بودند و دهقانان که فاقد زمین و آب و بذر و گاو بودند می‌بایست از یک دوّم تا چهار پنجم محصول را به مالک بدهند و به غیر از این دهقانان موظف بودند که به عنوان سورسات مرغ و تخم‌مرغ و روغن و بره را به مالکان تقدیم نمایند و از هر طرف به مردم فشار آمده بود و امنیه‌ها و عوامل رژیم نیز با اذیت و آزار مردم رشوه می‌گرفتند و در این هنگام توفیق بوره‌که‌یی که جوانی رشید و

سلحشور بود رهبری عده‌ای از جوانان مبارز کُرد را به عهده گرفت و در مقابل رژیم ستم‌شاهی قیام کرد و به مبارزه پرداخت و عده‌ای از عشایر هم به او پیوستند و دولت ناچار قوایی برای سرکوبی آنان اعزام داشت و شروع به دستگیری و اذیت و آزار مردم کردند و سرانجام عده‌ای از آنان را تیرباران و جمعی را زندانی نمودند که یکی از زندانی‌ها توفیق بوره‌که‌یی بود و او دو سال از زندگی خود را در زندان شاهنشاهی به سر برد و پس از چشیدن این همه سختی و تلخی و فشار از زندان آزاد شد و چون بیشتر املاکش که از مادرش به ارث رسیده بود گلباغی‌ها تصرف کرده بودند لذا با زن و بچه‌اش به عراق مهاجرت کرد و در آنجا چندین بار با امام خمینی تماس گرفت و پس از چند سال آوارگی مجدداً به وطن بازگشت و در تکاب افشار که مختصر املاکی داشت مقیم شد و در هنگام انقلاب اسلامی بر اثر رنج‌ها و مشقاتی که دیده بود با انقلابیون هم‌آواز شد و او و پسرانش همراه سایر مردم در مقابل رژیم ایستادگی کردند تا انقلاب پیروز شد و عاقبت به سال ۱۴۰۵ هجری در شصت و پنج سالگی جهان را وداع گفت و جسد او را در گورستان تکاب افشار به خاک سپردند و وی پنج پسر داشت به نام‌های: صدیق، محمدسعید، نامیق، فایق، فاروق که همگی عهده‌دار کارهای حساسی هستند و پس از مدتی پسرانش بنا به وصیت پدرشان زمینی راکه به جای گذاشته بود در آن پاساژی به نام خاتم‌الانبیاء احداث کردند و دکان‌هایش را با ثمنی بخس به کسبه تکاب فروختند.

**توفیق محمودی:** توفیق محمودی‌ابن ابراهیم جاف متخلص به (اسُتا) در سال ۱۳۴۴ هجری در قریهٔ هوزی‌خله از توابع جوانرود تولد یافت و در جوانی به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و سپس به سنندج رفت و در آنجا به کسب وکار مشغول شد و اکنون از افراد نادری است که در درست کردن تخته نرد کم‌نظیر است. وی در جوانی شعر نیکو می‌سرود و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

چه‌مه‌که‌م چه‌مان چه‌مه‌ڕای راته‌ن

موژه‌م جاڕووکێش گه‌رد پالاته‌ن

هێمای دیده‌که‌ت دڵ نه دیده‌م به‌رد

گۆشه‌ی چه‌مه‌که‌ت جه‌سه‌م که‌ردوه‌گه‌رد

یعنی:

چشمانم در انتظار تست، مژه‌ام جاروکش گرد کفش‌هایت است، هنوز که دیده‌ات پی به قلبم نبرده بود، گوشهٔ چشمانت جسدم را مبدل به گرد و غبار کرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**توفیق وهبی**: توفیق‌ابن معروف که به توفیق وهبی معروف است در سال ۱۳۱۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رهسپار شد و پس از مدتی وارد دانشکدهٔ افسری شد و تا درجهٔ سرهنگی پیش رفت و سپس در دانشکدهٔ مزبور به تدریس پرداخت و پس از مدتی فرماندار سلیمانیه شد و سپس به بغداد بازگشت و وزیر آموزش و پرورش گردید و پس از چند سالی دیگر سناتور شد و در سال ۱۳۷۸ هجری به ترکیه عزیمت می‌کند و از آنجا به انگلستان رهسپار می‌شود و در لندن مقیم می‌شود و سرانجام در سال ۱۴۰۴ هجری در دیار غربت بدرود حیات می‌گوید و بنا به وصیت خودش جسد او را در کوه پیره‌مه‌گروون که در اطراف سلیمانیه است به خاک می‌سپارند. توفیق وهبی از دانشمندان و نویسندگان زبردست کرد به شمار می‌رود و وی در فرهنگ و زبان و تاریخ کرد استاد بود و به یکی از زبان‌شناسان کرد به شمار می‌رفت. از او کتاب‌هایی منتشر شده که می‌توان در میان آنها کتاب‌های: «فرهنگ کردی به انگلیسی، قواعد اللغة الکردیة، ئیزدیه‌کان خواپه‌رستن، بنچینه زمانی کوردی». بنا به گفته دکتر جمال نبزوی رسم‌الخط کردی را در میان تاجیک‌های چین و اویغورهای مسلمان رواج داد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**تهماسب توفیق**: تهماسب‌ابن شهریار ملقب به توفیق که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در اورامان به دنیا آمد و برای تحصیل علم به بغداد و موصل و شام سفر کرد و نزد عالمان دین کسب دانش کرد و در فقه و حکمت و فنون ادب مهارت یافت و پس از آن به اورامان بازگشت و از آنجا به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را همان جا به تدریس و ارشاد مردم به سر برد و درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

خواجام مەدرەوشاوێنەی مانگ و وەر وەشا پاکەسێ ئەو بۆش وە داوەر
وە هەرلامە شۆ ببۆش بە یاوەر خوەرەش بدرەوشۆ بۆ وە پایەور

یعنی:

سرور و خواجه‌ام مانند ماه و خورشید می‌درخشید و خوشا به حال کسی که او داورش باشد و به هر کجا برود یاورش باشد و خوره‌اش بر او بدرخشد و صاحب پایه گردد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی چهلتن و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**تهماسب قلی خان وحدت:** طهماسب قلی خان‌ابن رستم خان کلهر ملقب به وحدت در سال ۱۲۴۱ هجری متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و صرف و نحو و منطق و کلام و معانی و بیان را فراگرفت و سپس قدم در جادهٔ سلوک گذارد و به ریاضت سرگرم شد و پس از آن به کربلا و نجف سفر کرد و پس از بازگشت به همدان رفت و به خدمت آخوند ملاولی رسید و سپس به تهران رهسپار شد و در آنجا به تصفیه و تزکیه روح مشغول شد و در همان جا به سال ۱۳۱۱ هجری درگذشت و در ابن‌بابویه به خاک سپرده شد. وی در فنون ادب و تصوف مهارت داشت و از او دیوانی به یادگار مانده که شامل غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات است. از اوست:

**آتش عشقم بسوخت خرقه طاعات را**
**سیل جنون در ربود رخت عبادات را**
**مسالهٔ عشق نیست در خور شرح و بیان**
**به که به یک سو نهند لفظ و عبارات را**
**دامن خلوت ز دست کی دهدان کو که یافت**
**در دل شب‌های تار ذوق مناجات را**
**(وحدت) از این پس مده دامن رندان زدست**
**صرف خرابات کن، جمله اوقات را**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان وحدت و یادداشت‌های نویسنده.

**تهماسب گهواره‌ای:** طهماسب‌ابن فریدون در سال ۱۲۱۸ هجری در گهواره متولد شد

و برای تحصیل علم به دینور و کرمانشاه سفر کرد و علما و شعرای آن عصر را هم ملاقات کرد و پس از آن به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۲۶۹ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

یاران سەودای دڵ، یاران سەودای دڵ    شەوێ شیم نە فکر بەحرسەودای دڵ
وانام یەک علمێ نە طۆمار گوڵ    شەشدانگ بیم نە عەشق دووئۆسای قابڵ

یعنی:

ای یاران! شبی در فکر بحر سودای دل افتادم، طوماری را خواندم و به علمی پی بردم و به وسیلهٔ آن عاشق دو استاد شایسته شدم و اکنون به آنان عشق می‌ورزم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام و نسخهٔ خطی چهلتن و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**تیریکان**: نام یکی از طوایف کرد است که در شمال دیاربکر و بدلیس سکونت دارند و به گویش کرمانجی شمالی صحبت می‌کنند و احتمال دارد آنان از بازماندگان تیریکان ۲۱۰۹ ق.م آخرین پادشاه گوتی باشند و نیز واژهٔ تیریکان به معنی جشنی است که در تیر روز از تیر ماه برپا می‌شود است.

**تیریگان** tîrîgân: تیریگان بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که بیست و یکمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۰۹ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او چهل روز فرمانروایی کرد و در این مدت کم سه نقطهٔ مسکون مستحکم به نام خود ساخت و سرانجام اوتوهگال با سپاهی گران به جنگ او آمد و در این جنگ تیریگان از میدان نبرد فرار کرد و در دهکدهٔ دوبروم پنهان شد ولی مردم که دلی خونین از گوتی‌ها داشتند او را گرفتند و تسلیم اوتوهگال کردند و او وی را در برابر مردم به سال ۲۱۰۹ ق.م به دار آویخت و با این پیروزی اوتوهگال سلطنت سومر واکد را احیا کرد و بدینسان پس از یکصد و بیست و پنج سال دست گوتی‌ها از بابل کوتاه شد و پس از بازگشت این قوم به کوهستان زاگروس سلسله گوتیان هم منقرض شد.

**تیلکو** tîlako : یکی از طوایف کرد است که در سال ۱۱۰۰ هجری از قطره و بواز واقع

در بین کرکوک و بغداد به کردستان ایران آمده‌اند و در باشماق سکونت کرده‌اند ولی به تدریج از آنجا پراکنده شده‌اند و دویست و پنجاه خانوار از آنها به بانه و دشتال و روستای چرچره از توابع پلنگان سکنی گزیده‌اند و قریب سیصد خانواری هم به شهرزور میان ایل جاف رفته‌اند و بیش از هشتصد خانوار آنان هم در باشماق باقی هستند و عده‌ای هم در روستاهای هوباتو به سر می‌برند و اکثر دهات باشماق ملک این طایفه است و آنان بسیار رشید و شجاع و مهمان‌نواز هستند و همگی به آداب و رسوم خود پایبندند و بسی شعرا و ادباء در میان آنان ظهور کرده است که نامشان در تذکره‌ها و جنگ‌ها مذکور است.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیة الله مردوخ، و کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین‌زه‌کی، و نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تحقیقات نویسنده.

**تیمورپاشا ملّی**: تیمورپاشا در سال ۱۲۰۳ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم سوم عثمانی (۱۲۰۳-۱۲۲۲ هجری) فرمانروای ماردین شد و او در آغاز سپاهی منظم فراهم آورد و سپس طوایف کرد را با خود همدست کرد و این امر باعث نگرانی دولت عثمانی شد و در سال ۱۲۰۶ هجری دولت عثمانی سپاهی گران به سرداری سلیمان‌پاشا برای سرکوبی وی فرستاد و او چون در مقابل سپاه عثمانی تاب مقاومت نیاورد از این‌رو در قلعهٔ بوک متحصن شد و پس از چند روز ناچار قلعه را ترک کرد و به حلب گریخت و سلیمان پاشا، سعدون‌بیگ برادر تیمورپاشا و محمودبیگ عموزاده‌اش را گرفت و اعدام کرد و تیمور پاشا پس از سه سال آوارگی عازم بغداد شد و سپس از دولت عثمانی تقاضای بخشش کرد و عثمانی‌ها او را بخشیدند و پس از آن حاکم سیواس شد و سرانجام به سال ۱۲۰۷ هجری فوت کرد.

**تیمورخان‌ابن‌سلطان‌علی‌بیگ‌اردلان**: پس از فوت بساط‌بیگ، تیمور خان‌بن سلطان علی‌بیگ بر مسند قدرت حکومت اردلان نشست و سلسلهٔ صفوی چون او را یاری نکرده بود لذا به سلطان مراد خان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) متوسل شد و سلطان بسیار خرسند شد و هر ساله صد هزار آغچه زر برای او مقرری برقرار نمود و از لحاظ جنگ ابزار و خواروبار هم او را کمک کرد و او ممالک متفرقه خود را میان پسرانش تقسیم کرد و پس از آن با سپاهی گران به تصرف ممالک دیگر رفت و پس از چندی

کرمانشاه و سنقر و دینور و گروس را تصرف کرد و در سال ۹۸۳ هجری به متصرفات حاکم کلهر حمله کرد و عمربیگ ناچار به شاه وردی خان حاکم لرستان پناه برد و شاه وردی خان با لشکرش بر او تاخت و از قضا اسب تیمور خان در میدان نبرد به سر در آمد و سواران لر بر او تاختند و اسیرش کردند اما شاه وردی خان او را تکریم کرد و محرمانه به کردستان اعاده نمود و پس از آن به ولایت زرین کمر حمله کرد و دولتیار حاکم آنجا مغلوب شد و تیمور خان قلعه را فتح کرد و از قضا هنگام یورش به قلعه تیری به مقتل تیمور خان رسید و به سال ۹۸۶ هجری از پای در آمد و جسد او را به کردستان بردند و به خاک سپردند.

# ج

**جابان صحابی**: جابان کرد از اصحاب رسول اکرم و از راویان احادیث است. بنا به گفتهٔ ابن‌حجر عسقلانی برای برخی از کردان شرف صحبت رسول اکرم دست داده است. در کتاب: (الاصابه فی اسماء الصحابه) آمده است: که میمون فرزند جابان کردی از پدرش بازگو می‌کند و می‌گوید: از پدرم جابان شنیدم که می‌گفت: پیغمبر اکرم فرموده است: هر کسی زنی را نکاح کند و مهریهٔ او را نپردازد و از روی نیرنگ و حیله آن را پرداخت نکند در پیشگاه خدا زناکار شناخته می‌شود و هر که کسی را فریب دهد و قرض او را ندهد در نزد خدا خیانتکار محسوب می‌شود.

مراجع: الاصابه فی اسماء الصحابه تألیف حافظ ابن حجرالعسقلانی ـ بغداد ۱۹۲۵.

**جابر کردی**: ابوالعباس جابر کردی که در قرن سوم هجری می‌زیسته، از کردستان به سامرا مهاجرت نموده و در آن دیار زیسته و از علما استماع حدیث نموده و در این‌باره مورد وثوق و اعتماد روات بعد از خود بوده که بعداً به واسط رفته و در آنجا اقامت داشته و به جابر واسطی معروف شده است.

مراجع: تاریخ بغداد تألیف شهاب‌الدین احمد الخفاجی.

**جاف**: یکی از طوایف بزرگ و دلاور کرد است که خودشان را از اولاد خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) می‌دانند و این طایفه نخست در جوانرود سکونت داشتند و در زیر سلطهٔ والیان اردلان بودند ولی در زمان سلطان مراد چهارم (۱۰۲۳-۱۰۴۹ هجری) به کردستان عراق مهاجرت کردند و در شهرزور و نواحی دیگر سکنی گزیدند و سپس عده‌ای از آنان مجدداً به زادگاه اصلی خود بازگشتند و در آنجا ماندگار شدند و جافها اکنون در در جوانرود و حلبجه و کلارو سلیمانیه سکونت دارند و

درگذشته از بانی خیلان تا حدود قزل رباط می‌رفتند و در بهار به شهرزور و نواحی سنندج می‌کوچیدند. آنان دو شعبه‌اند: جاف مرادی و جاف جوانرود و شعبهٔ اول چهل و دو تیره‌اند به نام‌های: بگزاده جاف، روغزایی، گَلالی، تَرخانی، شاطری، خرده شاطری، هارونی، عَمَله، یاخی، سه‌آنی، میکایلی، اسماعیل عزیری، شیخ اسماعیلی، صوفی وند، نور ولی، جاف تلان، جافه رشکه، غواره، بیسَری، طویله‌یی، پرخی، چوچانی، رش و بوری، رباشکی، یوسف جانی، یزدان بخشی، پشت ماله، یاروَیس، عیسایی، نژوینی، ماموِیی، مسویی، سرحد، شاه ویس، اسماعیلی، شبانکاره، عالی ولی، محمدعلی ویس، ویس ویس، کماله‌یی، جاف یاخیان. و شعبهٔ دوم پنجاه تیره‌اند به نام‌های: بگزاده ولد بیگی، دله‌ژیری، درویشی، گرگ‌کش، لوته‌یی، آقامحمد دَتویی، جوانرودی، ندری، زردویی، طایشه‌یی، باباجانی، قوچالی، میروَیسی، محمدی، عالی، گَویل، ملاسهرابی، مله‌کوله‌یی، ایناخی، کوزه‌یی، بازانی، تاوَگوزی، کَلاشی، قادرمروَیسی، فتاح حَمَک، عباسی، نیرژی، کوره‌یی، گاوخوری، دورویی، قلخانچک، تَپانی، الیاسی، یوسف یاراحمدی، شاه‌ویسی، الیاخه‌یی، الیاکی، بیویانی، کاکه‌رشی، چوغه‌یی، جاوری، پَیلی، تَخته‌یی، فَیاک، سیدعالی، تن‌ویژیایی، میرکی، کویَک، دارا، گشکی. در میان جافها مردان بزرگ و شعرا و ادبای زیادی ظهور کرده‌اند که شرح حالشان در کتب تاریخ مسطور است.

مراجع: کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین‌زه‌کی، و نسخهٔ خطی طوایف کرد، و نسخهٔ خطی جاف تألیف مصطفی‌بیگ جاف ترجمهٔ صدیق صفی‌زاده.

**جاوان**: جاوان یکی از طوایف کرد است که مسعودی در بخش طوایف الجبال از این طایفه نام می‌برد و بنا به مآخذ موثق این طایفه در دوران بدر ابن حسن ویهی (۳۶۹-۴۰۵ هجری) با عیاری‌ها متحد شدند و در مقابل خاندان حسن ویهی ایستادگی کردند و بدر به آنان حمله کرد و جاوان‌ها ناچار به نهروان و کوت پراکنده شدند و سپس با قبیلهٔ بنی اسد شهر حله را در سال ۴۹۵ هجری ایجاد کردند و در حملهٔ مغول‌ها آنجا را ترک کردند و به سرزمین آباء و اجدادی خود یعنی کردستان بازگشتند و عده‌ای از آنان در شهرزور توطن کردند و عده‌ای هم به دیگر جاها پراکنده شدند و بعید نیست که جافها همان جاوان‌ها باشند که اکنون در شهرزور به سر می‌برند و عده‌ای از جاوان‌ها اکنون در ده جابان از توابع دماوند سکونت دارند و همگی به گویش کرمانجی جنوبی صحبت می‌کنند.

مراجع: قبیلة جاوان تألیف: الدکتور مصطفی جواد - بغداد ۱۹۷۳ و التنبیه و الاشراف تألیف ابوالحسن مسعودی ـ لندن ۱۸۹۳.

**جزیرۀ ابن عمر**: یکی از شهرهای کردستان ترکیه است و مردم آن کردند و آن در شمال موصل قرار دارد و آب دجله آن را از سه طرف احاطه کرده است بر شکل هلال و دارای درختان و آب‌های روان می‌باشد و یاقوت گوید: جزیرۀ ابن عمر شهری است در شمال موصل و دجله چون هلالی گرداگرد آن را فراگرفته است و این جزیره به صدور بادام و گردو و روغن و اسب‌های راهواری که در مرغزارهای آنجا پرورش می‌یافتند شهرت داشت و گویند جبل جودی که کشتی نوح بدان قرار کرد نام کوهی نزدیک بدین شهر است و چنان که گویند این شهر را عبدالعزیز ابن عمر برقعیدی پی افکنده است و نسبت بدان جزری است اما چنین نیست بلکه این شهر از آثار ساسانیان است.

مراجع: معجم‌البلدان و تقویم‌البلدان.

**جستان جستانی**: جستان‌بن مرزبان به سال ۱۹۵ هجری به حکومت دیلم رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و طبری می‌گوید: عبدالله پسر خرداد به که والی طبرستان بود لارز و لاهیجان و شیراز را از خاک دیلم گشود و بر امارت خود افزود و سپس کوهستان طبرستان را تصرف کرد و شهریاربن شروین را از کوهستان راند و مازیاربن قارن را به بغداد پیش مأمون آورد و فرمانروای دیلم جستان را هم دستگیر کرد و او به سال ۲۵۰ هجری فوت کرد.

**جستان دوم جستانی**: جستان دوم‌بن وهسودان جستانی به سال ۲۵۲ هجری به حکومت دیلم رسید و او بیعت داعی کبیر را پذیرفت و پس از آن لشکری فراهم آورد و به ری حمله کرد و حاکم ری که از جانب طاهریان حکومت می‌کرد فرار نمود و مردم ری ناگریز چندین هزار درم به جستان دادند و با هم آشتی کردند و شهر را به او سپردند و جستان پس از مدتی احمدبن عیسی را در آنجا گذارد و پس از آن آهنگ قزوین کرد و پس از مدتی قزوین و ابهر و زنگان راگشود و قدرتش فزونی یافت و سپس به عمران و آبادانی روستاها و نواحی دیلم پرداخت و عاقبت به دست برادرش علی به سال ۲۹۰ هجری به قتل رسید.

**جستان سالاری**: پس از مرگ مرزبان پسرش جستان به سال ۳۴۶ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای آذربایجان شد و او وزارت خود را به ابوعبدالله نعیمی سپرد و برادرانش هم بیعت او را پذیرفتند و تنها کسی که از بیعت او سرباز زد جستان پسر شرمزن فرمانروای ارومیه بود و متأسفانه جستان سالاری بیشتر اوقات خود را میان زنان حرمسرا می‌گذرانید و توجهی به مردم و امارتش نداشت و حتی ابوعبدالله نعیمی را که گهگاه نصیحتش می‌کرد زندانی کرد و نعیمی دامادی داشت به نام ابوالحسن عبیدالله که در ارومیه دبیر جستان‌بن شرمزن بود و آنان متفقاً نامه‌ای به امیر ابراهیم برادر جستان که در آن دم فرمانروای دوین بود نوشتند و او را به جنگ برادرش برانگیختند و ابراهیم فریب آنان را خورد و به ارومیه آمد و با سپاهی به برادرش در مراغه حمله کرد و آنجا را به تصرف خود در آورد و جستان سالاری در این دم در بردعه بود و چون این خبر را شنید به اردبیل برگشت و نامه‌ای به جستان و دبیرش نوشت و از آنان استمالت کرد و وعده داد که نعیمی را آزاد کند و آنها ظاهراً تحت تأثیر آن نامه قرار گرفتند و ابراهیم هم به دوین بازگشت ولی کینه بین جستان و برادرش ابراهیم به جای ماند و پس از مدتی هر دو از کردار خود پشیمان شدند و به صلح و آشتی گراییدند و به جمع‌آوری سپاه پرداختند تا به جنگ پسر شرمزن بروند و در این اثنا نعیمی از زندان گریخت و به موغان رفت و پسر شرمزن با سپاهی به نعیمی پیوست و چندین شهر آذربایجان را گرفتند و این بود که ابراهیم سالاری و جستان سالاری متفقاً به سال ۳۴۹ هجری با سپاهی به مغان حمله بردند و پسر شرمزن را شکست دادند اما جستان سالاری به سال ۳۵۰ هجری با مادر و برادرش ناصر به دست عمویش وهسودان کشته شدند.

**جعفرآقا شکاک**: جعفرآقابن محمد آقا به سال ۱۳۱۱ هجری بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) فرمانروای سلماس شد و در اوایل سال ۱۳۲۳ هجری نظام‌السلطنه از تهران از طرف محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۲۷ هجری) که هنوز به سلطنت نرسیده بود فرمان یافت که جعفرآقا را به قتل برسانند و او شبی که جعفرآقا را در منزل خود مهمان کرده بود به مأمورین خود دستور داد او را کشتند و این خلاف جوانمردی بود که مهمان را به قتل برسانند.

**جعفرابن اسماعیل برزنجی**: جعفرابن اسماعیل برزنجی که از علمای قرن سیزدهم و

چهاردهم هجری است، در برزنجه تولد یافت و در خدمت علما و فقه و تفسیر و حدیث استماع کرد و پس از مدتی به قاهره رفت و در جامع الازهر علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به مدینه منوره رهسپار شد و در آنجا در مسایل فقه شافعی مفتی گردید و سرانجام به سال ۱۳۲۷ هجری وفات یافت. وی در فقه و تفسیر و حدیث استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: تاج الابتهاج علی النور الوهاج فی الاسراء و المعراج، الکواکب الانورعلی عقد الجوهر فی مولدالنبی الازهر، نزهةالناظرین فی مسجد سیدالاولین و الآخرین.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**جعفرابن حسن برزنجی**: جعفرابن حسن‌ابن عبدالکریم برزنجی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در مدینهٔ منوره تولد یافت و همان جا در خدمت علمای دین تحصیل علم نمود و پس از اخذ افتاء مفتی شافعی‌ها شد و سرانجام به سال ۱۱۷۷ هجری وفات یافت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: مولدانی، قصةالمعراج، مناقب سیدالشهداء سیدنا حمزةالعرین لاسماء صحابة البدریین، الفضل اللطیف باجازة الشرع الشریف جالبة الکرب باسماء اصحاب سیدالعجم و العرب.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**جعفرابن فهرجس**: جعفر از سرداران و فرمانروایان قرن سوم هجری است و ابن اثیر در تاریخ خود ضمن بیان حوادث سال ۲۴۴ هجری می‌نویسد: جعفر با سپاهی گران از کردها بر موصل دست یافت و مدتی در آنجا فرمانروایی کرد و سپس معتصم عباسی سپاهی به فرماندهی عبدالله‌ابن سیدازدی به مقابله او فرستاد و سپاه در محلی به نام ماتعیس با هم مواجه شدند و جنگ سختی درگرفت و عاقبت جعفر به کوه‌های داسنی عقب‌نشینی کرد و عبدالله به تعقیب او راه کوهستان را در پیش گرفت اما در فرصتی مناسب جعفر برگشت و لشکریان عبدالله را به سختی در هم شکست و عدهٔ زیادی از سپاهیانش را کشت و معتصم ناچار سردار معروف ترک ایتاخ را تجهیز کرد و به جنگ او فرستاد و پس از جنگی شدید عاقبت ایتاح غالب شد و جعفر برای این که به دست دشمن نیفتد به سال ۲۲۶ هجری خود را مسموم کرد.

مراجع: تاریخ الکامل ابن‌اثیر و تاریخ طبری.

**جعفربیگ کلیسی**: جعفربیگ‌بن امیرجان پولاد به سال ۹۷۲ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت کلیس رسید و او مردی ثابت قدم و شجاع بود ولی او نه از حکومت سررشته‌ای داشت و نه در کار سپاهیگری تبحری داشت و چون به شکار علاقمند بود فارغ‌البال به سیر و شکار می‌پرداخت و پس از چهار سال فرمانروایی هنگامی که مصطفی پاشا متوجه تسخیر شیروان شد، او هم در عقب لشکر عازم دیاربکر شد و چون به کوه قره‌جه‌داغ رسید از اسب افتاد و به سال ۹۷۶ هجری جان به جان آفرین سپرد.

**جعفرخان زند**: جعفرخان‌بن صادق‌خان زند پس از فوت برادر مادریش علی مرادخان در اصفهان به سال ۱۲۰۰ هجری بر تخت جلوس کرد و اولین فرمان او دستگیری و کور کردن شیخ اویس‌خان فرزند علی مرادخان زند بود و سپس قوایی هم برای جلوگیری پیشروی‌های آقامحمدخان قاجار به طرف اصفهان فرستاد که شکست خورد و بار دوم لشکری گران فرستاد که آن نیز به شکست منجر شد و او ناچار اصفهان را به قاجارها واگذاشت و خود به شیراز رفت و پس از آن به یزد حمله کرد و یزدی‌ها هم در برابر او ایستادگی کردند و ناچار به‌شیراز بازگشت و اگر لطف‌علی‌خان پسرش به داد او نمی‌رسید اعتبار و حیثیت سیاسیش به کلی از بین می‌رفت و او توانست لار و سواحل خلیج فارس را تصرف کند و سرانجام پس از چهار سال فرمانروایی به سال ۱۲۰۳ هجری به دست خوانین زند که در بند او بودند به قتل رسید و سر او را از دروازهٔ شیراز به زیر انداختند.

**جعفرخان میانلو**: جعفرخان میانلو به سال ۱۱۶۱ هجری بنا به فرمان عادل شاه افشار به فرمانروایی خبوشان و درگز و کلات منصوب شد و پس از کشته شدن نادر هرج و مرج در ایران به وجود آمد و در سال ۱۱۶۳ هجری شاهرخ شاه افشار (۱۱۶۱-۱۱۶۳ هجری) را از سلطنت خلع و کور کردند و سپس به جای وی میرزا سید محمد نوهٔ شاه سلیمان صفوی را بر تخت نشاندند ولی سلطنت او هم دوامی نداشت و سپس امیرعلم خان و جعفرخان با هم متحد شدند و علیه استبداد قیام کردند و با هم به کلات رفتند و در آنجا جنگ سختی درگرفت و جعفرخان در برابر آنان ایستادگی کرد و در این جنگ عدهٔ بی‌شماری کشته شدند و جعفرخان هم مغلوب و دستگیر شد و عاقبت به سال ۱۱۶۵ هجری از حکومت قوچان خلع شد.

**جعفرسلطان اورامی:** جعفرسلطان به سال ۱۳۱۳ هجری از سوی مردم اورامان به فرمانروایی اورامان برگزیده شد و او مردی سیاستمدار و باکفایت و مقتدر و شجاع و متدین بود و مردم او را دوست داشتند و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و مردم اورامان را به اتحاد و یگانگی فراخواند و سپس عبدالکریم‌بیگ جوانرودی به سال ۱۳۲۸ هجری سپاهی به سرگردگی احمدبیگ ظفرالملک برای سرکوبی جعفرسلطان فرستاد و جعفرسلطان هم سپاهی به سرداری افراسیاب‌بیگ برادرزاده‌اش اعزام داشت و پس از زد و خورد سپاه عبدالکریم‌بیگ شکست خورد و در این هنگام که مشروطه خواهان قیام کرده بودند جعفرسلطان به آنان پیوست و در این اثنا عثمانی‌ها به اورامان حمله کردند و او در مقابل آنها ایستادگی کرد و حتی با روس‌ها جنگید و شکستشان داد و پس از آن حلبجه و شهرزور و پلنگان را هم به سال ۱۳۴۹ هجری گرفت و سرانجام رژیم پهلوی جعفرسلطان اورامی و یارانش را به سرزمین فارس تبعید کرد و پس از جنگ جهانی دوم به اورامان بازگشت و از آنجا به حلبجه رفت و در سال ۱۳۶۳ هجری جان به جان آفرین سپرد و در گورستان اباعبیده دفن شد.

**جعفر شمس‌الملک دنبلی:** جعفر شمس‌الملک دنبلی به سال ۴۸۵ هجری بنا به فرمان رکن‌الدوله سلجوقی (۴۸۵-۴۹۸ هجری) به حکومت خوی رسید و پس از آن به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی روستاها همت گماشت و مردم را به فراگیری دانش فرا می‌خواند و او مردی متدین و عادل و جوانمرد و بخشنده بود و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و عاقبت به سال ۵۵۵ هجری درگذشت.

**جعفرقلی زنگلی:** جعفرقلی زنگلی در سال ۱۲۲۲ هجری در حوالی قوچان از توابع خراسان تولد یافت و در کودکی به فراگرفتن علوم سرگرم شد و پس از آن در خدمت علمای آن زمان فقه و قرآن کریم و حدیث و صرف و نحو و اصول و تفسیر قرآن را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیلات مدتی به سفر پرداخت و سپس به وعظ و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۳۰۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب و سرودن شعر ید طولایی داشت و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی و ترکی شعر سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

تەی لە حوسنی‌تە پەیدا، ئە نوار پادشاهی
لەطینەتی‌تە پەیداژ خوەرتاگاو و ماهی
دەلیل جن و بەشەر هەم ئەرض و سەمایی
لە فکری‌تە پەنهانە، صەدحیکمەتی ئیلاهی

یعنی:

**ای ز حسن تو پیدا انوار پادشاهی — در سرشتت آشکار از خور تاگاو وماهی**
**دلیل جن و بشر، اندر ارض و سمایی — در فکر تو نهفته، صد حکمت الهی**

مراجع: دیوان جعفرقلی زنگلی به اهتمام کلیم‌الله توحدی ـ مشهد ۱۳۶۹ و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار جعفرقلی زنگلی.

**جغتو**: جغتو یا زرینه‌رود که طولش چهار صد و چهل کیلومتر و تقریباً سی و هفت فرسنگ است از چهل چشمه سرچشمه گرفته و از جنوب به شمال جاری است و قسمت علیای آن خورخوره نامیده می‌شود و عمده‌ترین شعبه آن در سمت راست رود سقز است که سرچشمه آن از کوه‌های بردسیر بوده و شهر سقز را مشروب ساخته و جزو رودهای مرزی ایران شمرده می‌شود که با دهانه وسیعی به جغتو می‌ریزد و در قسمت دیگر تمام آب‌های کوه‌های توراوسارو به آن وارد شده و در نزدیکی مصب از دامنه سهند و خاک افشار آب‌های دیگری به نام لیلان و ساروق وارد آن شده و آب آن شیرین و به مصرف زراعت می‌رسد.
مراجع: تحقیقات نویسنده.

**جلادت بدرخان**: جلادت‌ابن امین عالی بدرخان در سال ۱۳۱۶ هجری در استانبول تولد یافت و تحصیلات خود را در همان شهر انجام داد و پس از آن به مصر رفت و از آنجا راهی آلمان شد و پس از مدتی در رشتهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل شد و سپس در قیام شیخ سعید پیران با برادرش دکتر کامران به کردستان بازگشت و با حکومت اتاترک به مبارزه برخاست ولی چون سرکوب شدند ناچار به سوریه پناهنده شدند و جلادت مابقی عمرش را در آنجا در نهایت فقر و بدبختی گذراند تا در سال ۱۳۷۱ هجری درگذشت و در خانقاه مولاناخالد به خاک سپرده شد. از کارهای مهم او انتشار دو مجله به نام‌های هاوار و رودناهی است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: فرهنگ کردی به

فرانسه، القضیة الکردیة را نام برد.
مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**جلال‌الدین دوانی**: جلال‌الدین محمدابن سعد اسعد دوانی در سال ۸۳۰ هجری در روستای دوان که در دو فرسخی کازرون واقع است متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته. پدرش قاضی کازرون بود و دوانی بخش اول عمر خود را در آن دیار گذرانید و در مدرسهٔ دارالایتام به تعلیم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و وعظ مردم پرداخت و سرانجام به سال ۹۰۸ هجری بدرود حیات گفته و در دوان به خاک سپرده شده‌است. وی یکی از متکلمان و محققان کرد دوانی است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: اخلاق جلالی در علم اخلاق، اثبات الواجب الجدید، اثبات الواجب القدیم، افعال‌الله تعالی، انموذج علوم را نام برد. دوانی علاوه بر نوشتن کتاب‌های سودمند اشعاری هم به زبان‌های عربی و کردی (کرمانجی شمالی) سروده است و در شعر تخلصش (فانی) بوده چنان که در یک غزل گوید:

قصه‌یی عشقا (جه‌لال) و داستانا حوسنی تو
خۆش مه‌لائامانج ره‌نج تیران که‌مانا حوسنی تو

پوشیده نماند که کردان از روزگاران کهن در سرزمین فارس می‌زیسته‌اند و اردشیر بابکان که خود نیز کرد بوده در اوایل سلطنتش با کردان شاه مادی جنگیده است و در دورهٔ اسلامی هم طوایف زیادی از کردان در پارس می‌زیسته‌اند چنان که نویسندهٔ کتاب (المسالک و الممالک) گوید: کردان را در پارس به خصوص چهارزومه یا محل است: زومهٔ حسین‌ابن جیلویه یا گیلویه که بازنجان نام دارد و در چهارده فرسنگی شیراز است. زومهٔ ارجام‌ابن خوانجاه که در بیست و شش فرسنگی شیراز است. زومهٔ قاسم‌ابن شهریار که کوریان نام دارد و در پنجاه فرسنگی شیراز است و زومهٔ حسین‌ابن صالح که سوران نام دارد و در هفت فرسنگی شیراز است.
مراجع: کارنامهٔ بزرگان ایران تألیف عده‌ای از نویسندگان - تهران ۱۳۴۰.

**جلال‌الدین طیب شاه شبانکاره‌یی**: پس از نصرالدین ابراهیم بنا به وصیت او جلال‌الدین طیب شاه‌ابن محمدابن مبارز به سال ۶۶۴ هجری جانشین وی گردید، و در طول سلطنت خود به آبادی شهرها و ساختن کاخ‌ها و کاروانسراها و مساجد همت

گماشت و در سال دهم سلطنتش برادرش بهاءالدین اسماعیل را با جمعی از امرا و سوارانی به خراسان گسیل داشت و بخشی از آن دیار را به تصرف خود در آوردند و سرانجام به سال ۶۸۱ هجری به دست عده‌ای از سواران ملک جلال‌الدین به قتل رسید و جسد او را در مسجد دارالامان به خاک سپردند.
مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای - تهران ۱۳۶۳.

**جلال‌الدین عمر کردی:** جلال‌الدین عمرابن خضر کردی که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و فقه و تفسیر فراگرفت و پس از اتمام تحصیلات به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۰۰ هجری بدرود حیات گفت. اوراست: الکنزالمطلوب فی‌الدوائر و النصروب.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**جلال‌الدین ماردینی:** جلال‌الدین علی‌ابن یوسف که به ابن صفار معروف است از علمای قرن هفتم هجری است. از شرح زندگانی وی اطلاع چندانی در دست نیست جز همانکه وی منشی و شاعر ملک منصور ناصرالدین ارتقی بوده و هنگامی که مغول‌ها به ماردین حمله بردند به سال ۶۵۸ هجری به شهادت رسید. معروفترین کتاب او اُنس‌الملوک است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و لغتنامهٔ دهخدا.

**جلال گوهر:** جلال‌ابن محی‌الدین متخلص به گوهر در سال ۶۵۸ هجری در حوالی اورامان متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به درک صحبت مشایخ و بزرگان اهل تصوف روزگار می‌گذرانید و مدتی هم در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن مابقی زندگیش را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۲۹ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

سەرچەمەی نوورەن سوڵطان سەروەر
ئە و نە جام وەردەن سەرچە شمەی کەوثەر

نـیەنش تـەلخی بـۆشە ن بـۆی عـەنبەر
هــــەرکەس نــــەنۆشا وتــەن بــێخەوەر

یعنی:

سلطان ما سرچشمهٔ نور است و او از سرچشمهٔ کوثر آب معرفت نوشیده است و آن آب چون عنبر معطر اسَت و هرکس از آن ننوشید د ر خواب بـی‌خبری فـرو رفت.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خـطی یـادداشت اعـلادین، و مشاهیر اهل حق.

**جلال‌احمد مدحت:** جلال‌ابن احمد مدحت در سال ۱۳۵۱ هجری در شقلاوه تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در اربیل به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به استخدام دولت در آمـد. وی بـیشتر اوقات بیکاری خود را به مطالعهٔ دواوین شعرا و کتب متعدد گذرانده و در سرودن شعر ید طولایی دارد و اشعار او بسی شیوا و دلنشین است و دیوان او کـه حـاوی قـصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| ده با دیسـان بـەهارم بـێ | ئاهەنگی بووکی یارم بێ |
| خووناو لەسەربالّای گەنم | پـیتی‌لێ بـچۆڕی نـم نـم |
| باشنەی شەماڵی سەحەر | بـئالێتەوە بـەژنی دولبـەر |

یعنی:

بگذار دوباره بهارم باشد و آهنگ عروس و یارم باشد، شبنم در بالای گندم از آن نم‌نم بچکد، بهل وزش نسیم سحر به شن و بالای دلبر بوزد.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**جلال طالبانی:** جلال طالبانی فرزند شیخ حسام‌الدین طالبانی معروف به مام جلال به سال ۱۳۵۳ هجری در شهر کویسنجق به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کویسنجق و اربیل و کرکوک به اتمام رساند و سپس عازم بغداد شد و در دانشگاه به اخذ لیسانس در رشته حقوق نایل آمد و پس از آن بر اثر رنج‌ها و مشقاتی که از رژیم صدام دیده بود به مبارزه پرداخت و به سال ۱۹۷۵ حزبی را به نام: اتحادیه مـیهنی کـردستان



تشکیل داد که بیشتر کردان عراق به خصوص جوانان و روشنفکران در آن شرکت کردند و وظایف اتحادیه را بدینگونه اعلام کرد: سرنگون ساختن رژیم بعثی عراق، استقرار یک حکومت ملی و دمکراتیک، شناسایی حقوق ملی کردها و انجام اصلاحات ارضی به سود دهقانان و صنعتی نمودن کشور و بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور و او هم اکنون نیز در حال مبارزه با رژیم صدام است و وی در تاریخ و ادبیات کردی تبحر دارد و از آثار او می‌توان: کتاب کردستان و الحرکة القومیة الکردیة را برشمرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**جلال ملکشاه:** جلال ملکشاه در سال ۱۳۶۹ هجری در دهکدهٔ ملکشان از توابع سنندج تولد یافت و درکودکی در خدمت ملای دهشان علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به سنندج رفت و به تحصیل علوم پرداخت و به گفتهٔ خودش بنا به تشویق عمویش به شعر گرایش پیدا کرد و سپس مدتی به مطالعهٔ آثار شعرا سرگرم شد و با شعر نو کردی و فارسی به ویژه با آثار شیرکوه بی کس و عبدالله پشیو و نیما یوشیج آشنایی پیدا کرد و خود سرودن شعر را آغاز کرد و پس از آن داستان‌هایی هم نوشت که مورد توجه نویسندگان قرار گرفت. وی از شعرا و نویسندگان نوپرداز معاصر است و در نظم و نثر قدرت دارد و چنان که از خودش شنیده‌ام تاکنون چندین مجموعه شعر برای چاپ آماده کرده است اما نتوانسته آنها را منتشر نماید. از اوست:

ئەی ڕێبوارە غەریبەکە
بە م لاو بە ولا چاوەگێڕە
خێڵ ڕۆیوە
تەنیا جێگەی کوچکاوریک
بە جێ ماوە لەم هەوارە

یعنی:

ای مسافر غریب، این سو آن سو منگر، ایل رفته است و تنها اجاق مانده در این ئیلاق.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**جلال‌وَند**: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و کنگاور و کرند سکونت دارند و عده‌ای از آنان در زمان شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به چمخاله تبعید شده‌اند و اکنون در آنجا سکونت دارند و بیشتر پیرو آیین یارسان‌اند و به کشاورزی و دامداری می‌پردازند.

**جلاله خانم لرستانی**: جلاله خانم لرستانی دختر میرزاامان الله لرستانی در سال ۳۸۷ هجری در لرستان متولد شد و تحصیلات مقدماتی را همان جا به پایان رساند و به شعر و ادب تمایل پیدا کرد و به مطالعهٔ دواوین شعرای کرد و فارس پرداخت و از سبک شاعران لرستان پیروی کرد و از او اشعاری عارفانه به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

مەستم جە بادەی رۆی ئەلەست تۆ — وەسەن یەک جامێ مەی جە دەست تۆ

ئاییینەی زێلم رۆشنەن چون مەی — جەو بۆن بیەنم مەی پەرست تۆ

یعنی:

من از بادهٔ روز الست تو مستم و جامی از دست تو برای من کافی است. آیینه قلبم مانند می‌روشن است و برای همین است که من می‌پرست تو شده‌ام.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و مشاهیر اهل حق.

**جلالی**: نام یکی از طوایف کرد است که دارای تیره‌های: هَلیکان، تهنکان، هَساسوران، بودیکانی، رَشکی، برهیکانی، میرسکانی، جونکانلی دکارانی، هَیاسی، کشکی، دوتکی، کولین هستند و بیشتر آنان در آرات و اطراف ارومیه و دیاربکر و بدلیس زندگی می‌کنند و در میان آنان مردانی سلحشور و شجاع پیدا شده‌اند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

**جلوه**: نام دومین کتاب مقدس ایزدیان که آیین ایزدی مبتنی بر آن است. مندرجات این

کتاب که به گویش کرمانجی جنوبی (سورانی) با خط مخصوص ایزدی در قرن پنجم هجری نوشته شده است، اشاره به قدمت و صفات و بقاء و سلطه خداوند و نیایش و دستور نذورات و قربانی است. عده‌ای این کتاب را به شیخ عدی هکاری (۴۶۷-۵۵۷ هجری) نسبت می‌دهند ولی این جای شک و تردید است زیرا مدرکی وجود ندارد که شیخ عدی به این گویش آشنا بوده باشد. این کتاب با متن اصلی به زبان‌های عربی و فرانسه و انگلیسی و ایتالیایی ترجمه و چاپ شده است اما متن کردی آن هنوز در ایران چاپ نشده است.

مراجع: نسخهٔ خطی جلوه که به خط مخصوص ایزدیان نوشته شده است.

صفحه‌ای از کتاب نسخهٔ خطی جلوه

**جلیس دینوری**: ابو عبدالله حسین‌ابن موسی ابن‌هبةالله معروف به جلیس دینوری از

علمای نامی نحو قرن پنجم هجری است. اصل او از دینور و در بغداد سکونت گزید و همان جا درگذشت. از اوست: ثمارالصناعة، الحروف السبعة من الکلام. مرگ او به سال ۴۹۰ هجری نوشته‌اند.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**جمال‌الدین‌ابن الحاحب**: جمال‌الدین ابو عمرو عثمان‌ابن عمرابن ابوبکر معروف به ابن‌الحاجب که در اصل از طایفهٔ موسک مریوان بود در سال ۵۷۰ هجری در مصر متولد شد و در قاهره به تحصیل علوم ادبی و فقه پرداخت و چندی در دمشق تدریس کرد و به سال ۶۴۶ هجری در اسکندریه جهان را بدرود گفت. از تألیفات او: کافیه (نحو)، شافیه (صرف)، مختصرالمنتهی (تلخیص کتاب دیگر او به نام منتهی‌السؤال و الامل)، مختصرالفروع (در فقه)، المقصدالجلیل فی علم الخلیل، معجم‌الشیوخ، جمال‌العرب فی الادب است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**جمال‌الدین خضر**: جمال‌الدین خضربن تاج‌الدین به سال ۶۹۲ هجری به حکومت رسید و او مردی صاحب بخت بود و تمامی مملکت را در تصرف داشت و در آغاز اطاعت خود را به خان مغول ابراز داشت و گیخاتوخان مغولی (۶۹۰-۶۹۳ هجری) فرمان حکومت او را در لرستان صادرکرد و هنوز یکسال از حکومت او نگذشته بود که حسام‌الدین عمربن شمس‌الدین تهمتن‌بن بدر و شمس‌الدین درنگی به مخالفت برخاستند و باکمک عده‌ای از مغول‌ها بر جمال‌الدین شبیخون زدند و او را به سال ۶۹۳ هجری به قتل رساندند.

**جمال‌الدین قَرامانی**: جمال‌الدین اسحاق‌ابن محمد معروف به حاجی خلیفه که از علمای قرن نهم و دهم هجری است، در قَرامان متولد شد و در اربیل علم آموخت و سپس به موصل رفت در آنجا فقه و تفسیر فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۹۳۳ هجری درگذشت. او راست: التوابع در صرف، الرساله فی اطوار السلوک، حواشی بر تفسیر بیضاوی.

مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**جمال‌الدین کبیر**: جمال‌الدین‌ابن رستم متخلص به کبیر در سال ۶۸۲ هجری در حوالی شهرزور تولد یافت و همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به بغداد رهسپار شد و فقه و حکمت را نزد عالمان دین فراگرفت و از آنجا به شام رفت و نزد علما حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مدتی به تدریس مشغول شد و سپس به ده شیخان عازم شد و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی زندگیش را همان جا به ارشاد و وعظ مردم گذراند تا به سال ۷۶۶ هجری درگذشت. وی به شعر و ادب دلبستگی داشت و در فقه و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

نه مەودای ئەنگوشت ئەوشای بەرزە مل　　نوورەنم جە رووی یەک دانە سونبول
پیالەیێ نۆشام نە بادەی عادڵ　　گرتەنمان مەقام نەی سەنگ قابڵ

یعنی:

به اشاره و فرمان آن شاه بلند پایه، ما بسان نوری هستیم که بر روی یک سنبل قرار گرفته‌ایم و من از بادهٔ آن شاه عادل پیاله‌یی نوشیدم و اکنون در این مکان و مأوا مستقر شده‌ایم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین، و مشاهیر اهل حق.

**جمال‌الدین یوسف گورانی**: جمال‌الدین ابوالمحاسن یوسف‌ابن عبدالکریم گورانی که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شده و در جوانی به بغداد رفته و در آنجا فقه و تفسیر فراگرفته و پس از آن به مصر رهسپار شده و در آنجا به تدریس سرگرم شده و سرانجام به سال ۷۶۸ هجری بدرود حیات گفته. او راست: بدیع‌الانتفات فی شرح القوا فی الثلاث، حزب‌التوحید.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**جمال بابان**: جمال‌ابن عبدالقادر بابان در سال ۱۳۴۶ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق نایل آمد و سپس به استخدام دولت در آمد و اوقات

بیکاری را به مطالعه و تحقیق به سر برد و بیشتر مقاله‌های خود را در مجلات به طبع رساند و از آثار او می‌توان کتاب‌های: خانزاد، پەڵەهەورێکی چڵکن، سەیدکە لەک، مامە یارە را نام برد.

مراجع: دیاری نەورۆز نووسینی عومەر ئیبراهیم عەزیز.

**جمال خزنه‌دار:** جمال‌ابن قادر آقای خزنه‌دار در سال ۱۳۵۵ هجری در اربیل تولد یافت. او علوم مقدماتی را در خدمت عالمان دین فراگرفت و در جوانی بیشتر اوقات را به مطالعه و تحقیق به سر برده و بیشتر مقالات او در مجلات به طبع رسیده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: رۆژی کوردستان، بانگی کوردستان، رۆژی کورد، دیاری لاوان و یادگاری لاوان، سەرجەمی بیبلیۆگرافیای گۆڤاری گەلاوێژ را نام برد.

**جمال شهربازاری:** جمال‌ابن امین شهربازاری (شاربازیری) در سال ۱۳۶۱ هجری در ده واژه از توابع شهربازار متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در چوارتا و دورهٔ متوسطه را در سلیمانیه و بغداد به اتمام رساند و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد. وی یکی از شعرای معاصر کرد است و اشعار او بسی دلنشین و شیواست و تاکنون چند مجموعهٔ شعری به نام‌های: «کسپە و سۆز، بەستەی مەبەست، پارچەیەلە جگەرم، فرمێسکی نهێنی» از او چاپ شده است. از اوست:

گوناهە پەیکەری جوانیت لە ئەستێرەی زەمینابێ
ئەبێ جێگای لە ئاسمانی بڵندی حەوتەمینابێ
ئەویش ئەوکاتە فرمێسکی خەم و هەورو تەمی نابێ
بەڵام ئیستا ئەبێ وەک من لە تارای ماتەمینابێ

یعنی:

این گناه است که پیکر زیبایت که چون ستاره‌ای تابناک است در زمین باشد، زیرا جای تو در آسمان‌های بلند است. و در آن وقت دیگر اشک غم و اندوه نمی‌ریزی، ولی اکنون مانند من باید در ماتم و سوگواری باشی.

مراجع: باغچەی شاعیران ـ نووسینی عبدالعظیم ماوەتی.

**جمال عبدل:** جمال‌ابن عبدل محمد در سال ۱۳۵۹ هجری در شهر سلیمانیه پا به

عرصهٔ هستی گذاشت. در کودکی سرگرم فراگرفتن دانش شد و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن راهی بغداد شد و در دانشگاه بغداد به اخذ لیسانس در رشتهٔ شیمی نایل آمد و پس از آن دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در لغات فیزیک و شیمی زد و در مجلات یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون لغات علمی نوشت و شهرت یافت و سپس به تألیف کتاب‌های شیمی برای مدارس پرداخت و مدتی هم در مدارس و سپس در دانشگاه به تدریس مشغول شد و او را کتب و آثار فراوان است از جمله: فرهنگ زیوار که یک فرهنگ علمی است و دارای پانزده هزار لغت است، فرهنگ شوکار که یک فرهنگ شیمی است و دارای پانزده هزار واژه است و فرهنگ کیمیا یا شیمی که دارای بیست هزار واژه است. علاوه بر آن مقاله‌های زیادی در مجلات علمی نوشته است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.




**جمشید:** بنا به روایت شاهنامهٔ کُردی پس از طهمورث پسر او جمشید به شهریاری رسید و او نرم کردن آهن و ساختن خود و زره و جوشن را از آهن و همچنین بافتن و دوختن لباس را به مردم آموخت و دیوان را به ساختن بنا نخست از گل و گچ و آنگاه از

سنگ مشغول ساخت و قصرهای بزرگی بنا کرد و عطر و مشک و عنبر و گلاب را نیز ساخت و برای درمان هر دردی دارویی یافت و جشن نوروز را بنیاد نهاد و مردم را به چهار طبقه کرد: نخست کاتوزیان یعنی پرستندگان، دوم نیساریان یعنی لشکریان و سوم نسودی یعنی برزگران و چهارم اهنو خوشی یعنی پیشه‌وران و سپس پزشکی و کشتی‌رانی را یاد داد و چون این هنرها را نمایاند خودبینی و ناسپاسی بر او چیره شد و دعوی خدایی کرد و این بود که ضحاک بر او چیره گشت و فرهٔ ایزدی از او گرفته شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**جمیل بندی روژبیانی:** محمد جمیل بندی روژبیانی در سال ۱۳۳۱ هجری در ده فرقان از توابع کرکوک متولد شد و در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش نمود و نخست قرآن کریم و صرف و نحو را فراگرفت و پس از آن به کرکوک رفت و در خدمت عالمان، فقه و تفسیر و حکمت را استماع کرد و سپس بیشتر شهرهای کردستان را سیاحت نمود و هر جا عالمی را می‌یافت در نزد او علم می‌آموخت و سرانجام از ملارضا واعظ به اخذ افتاء نایل آمد. وی به علت فعالیت‌های سیاسی مدتی به زندان افتاد و پس از این که آزاد شد به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات کردی پرداخت و مقالات جالب و دقیق پیرامون تاریخ کرد و کردستان نوشت و شهرت یافت و پس از آن به علت فعالیت‌های سیاسی به ایران پناهنده شد و پس از پیروزی انقلاب مجدداً به عراق بازگشت. روژبیانی یکی از مورخین و دانشمندان معاصر کرد به شمار می‌رود و تاکنون آثار زیادی از او منتشر شده که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی می‌باشد و اغلب نوشته‌های او ترجمه کتب تاریخی و از آن جمله کتاب‌های: «الشرفنامه تألیف الامیر شرفخانی البدیسی ترجمة جمیل بندی روژبیانی، مذاکرات ترجمه محمدجمیل روژبیانی، امارةبنی عیار و حکومتهم فی غربی ایران، مندلی فی التاریخ قدیماً و حدیثاً، داقوق فی‌التاریخ، دینور و مشاهیرها، وادب کردی گورانی، حلوان از قدیم تا ویرانی».
مراجع: شەرەفنامە وەرگیراوی، هەژار ـ بەغدا۱۹۷۲، و تحقیقات نویسنده.

**جمیل صائب:** جمیل صائب‌ابن ملااحمد صائب در سال ۱۳۰۶ هجری در سلیمانیه متولد شد. او علوم مقدماتی را در کودکی فراگرفت و پس از آن به حلبجه رفت و در

خدمت ملااحمد تکیه‌یی گلستان و بوستان و یوسف و زلیخای جامی را آموخت و در نزد ملاعزیز زلزله‌یی هم مدتی ادبیات فارسی را خواند و سپس به خط علاقه پیدا کرد و در نزد استادان خط به تعلیم خط پرداخت و آنگاه به کار دولتی گمارده شد و اوقات بیکاری را هم به مطالعه به سر برد و سرانجام به سال ۱۳۷۰ هجری بدرود حیات گفت. جمیل صائب در ادبیات فارسی و کردی استاد بود و او را می‌توان اولین داستان‌نویس کرد معرفی کرد و یکی از داستان‌های او به نام «له خه وما» یا در خوابم است که تاکنون چندین بار به طبع رسیده است.

مراجع: له خه وما ـ جه‌میل صائب ـ به‌غدا ۱۹۷۵.

**جمیل صدقی زهاوی**: جمیل صدقی‌ابن ملامحمد فیض زهاوی در سال ۱۲۷۹ هجری در بغداد تولد یافت و علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت، سپس علوم متداول آن زمان را نزد عالمان دین آموخت و پس از آن به مطالعه کتب عربی و فارسی و ترکی پرداخت و چون طبع شعر داشت به شعر توجه کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل در دارالفنون بغداد به تدریس مشغول شد و پس از آن در مدرسهٔ حقوق به استادی منصوب شد، مدتی هم نمایندهٔ مجلس بود و در آخر عمر درد و بیماری و پیری به او روی آورد و سرانجام به سال ۱۳۵۵ هجری در بغداد درگذشت. وی در علوم متداول آن زمان متبحر و استاد بود و از او آثار زیادی به جای مانده از جمله: الکائنات، الجاذبیة و تعلیم‌ها، العاب و الداما، المجمل مماری، خطرات الفلسفة، رسالة فی النور، رسالة فی البصر، الخط الجدید، رسالةُ الحمام، لیلی و سمیر، ترجمة رباعیاة الخیام، عیون الشعر، رسالة الخیل و سباقُها، الکلم المنظوم، اللباب، دیوان الزهاوی است. از اوست:

**بی رقیب اندر جهان دلدار کو؟ اندر این گلشن گل بی خار کو؟**
**گر فکند از رخ نقاب آن آفتاب دیده‌ها را طاقت دیدار کو؟**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الرزکلی، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف امین زکی.

**جنبلاط**: جنبلاط دگرگون شده گیان پۆلا gyân polâ است به معنی جان پولادین که یکی از خاندان‌های معروف کرد دروز لبنان است که در نیمه دوم قرن دهم هجری در کلس نزدیک حلب به وجود آمدند و بر طبق روایات آنان منصوب به ایوبیان بودند و یکی

از آنان علی جنبلاط بود که در آغاز قرن یازدهم هجری در حلب بر دولت عثمانی شورید و سپس بر سوریه استیلا یافت و آنگاه به فخرالدین معن امیر لبنان پیوست و ادعای استقلال کرد و خطبه به نام خود خواند ولی سپس مغلوب عثمانی گردید و در نتیجهٔ کشمکش با پاشاهای حلب، خاندان جنبلاط به سال ۱۰۴۰ هجری به لبنان مهاجرت کردند و علی جنبلاط که در سال ۱۱۲۴ هجری فوت نمود دخیر قَبلان سرکرده نیرومند دروزها را به زنی گرفت و ثروت هنگفتی را به ارث برد و دامادش علی جنبلاط قصر مختاره را بنانمود و قدرت خاندان را مستقر کرد و شیخ بشیر جنبلاط معاصر امیر بشیر شهاب بود و او را در رسیدن به حکومت یاری داد ولی بعداً روابط آنها تیره شد و بشیر شهاب او را در مختاره مغلوب کرد و دستور داد او را خفه کردند.

**جنید بغدادی**: ابوالقاسم جنیدابن محمدابن جنید خزاز که از علما و عرفای قرن سوم هجری است: اصل او از نهاوند و منشأش بغداد بود و بیشتر زندگانیش را در آن شهر گذراند و فقه و تفسیر را در خدمت ابوثور فراگرفت و در علوم متداول از حکمت و کلام و فقه و حدیث متبحر بود و از حضور سری سقطی و حارث محاسبی نیز به کسب کمالات معنوی نایل آمد و پس از اخذ خرقه به ارشاد مردم مشغول شد و او از نخستین کسانی است که دربارهٔ علم توحید سخن گفته است. وی در سال ۲۹۷ هجری در بغداد وفات یافت. از اوست:

غایت صبر توکل است قال الله تعالی: الذین صبرو و علی ربهم یتوکلون، و صبر فرو خوردن تلخی‌ها است و روی ترش‌ناکردن، و توکل آنست که خوردن بی‌طعام است یعنی طعام در میان نبیند و توکل آن است که خدایرا باش چنان که پیش از این که نبودی خدایرا بودی، و پیش از این توکل حقیقت بود امروز علم است و توکل نه کسب کردن و نه نا کردن لکن سکون دلست به وعده حق تعالی که داده است.

مراجع: نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**جواد خان گروسی**: جواد خان‌ابن احمد خان گروسی در سال ۱۲۵۲ هجری در بیجار متولد شد و همان جا کسب فضایل کرد و پس از چندی به سفر پرداخت. وی در ضمن سفر با بیشتر علما و شعرا ملاقات کرد و مدتی در کرمانشاه اقامت کرد و پس از مرگ

پدرش سرپرستی املاک را به عهده گرفت و به سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بەوێنەی خەلیل جەنارم ئیمشەو　　　　جە دەست ئاهر بێزارم ئیمشەو
عالەم کەس ناما وە هانام ئیمشەو　　　　ئومێد هەر بەتۆن یادانام ئیمشەو

یعنی:

مانند خلیل الله امشب در آتش می‌سوزم و کسی در این میان به دادم نرسید، خدایا من فقط به تو امیدوارم زیرا تو دانای مطلقی.

مراجع: جنگ خطی، وتەڵای دەستەو شارنووسراوی صدیق بۆرەکەیی.

**جوانرود**: جوانرود از طرف مغرب متصل به شهرزور است و از طرف حنوب به زهاب و از طرف مشرق به روانسر و از طرف شمال به اورامان لهون محدود است. هوای این منطقه خوب نیست و جوی آبی از وسط قصبه به سمت جنوب جاری است و آب قصبه و توابع از چشمه و رودخانه است و منبع رودخانه این بلوک از کوهستان‌ها است و آب و هوای آن هم سرد است و هم گرم و محصول آنجا عبارت است از گندم و جو و ذرت و ارزن ولی به قدر کفاف ساکنین آنجا نیست و غالباً مردم از ماهیدشت و کرمانشاه و روانسر گندم برای تغذیه خود می‌آورند ولی انار و آلوچه سیاه و توت سرخ و تخم کدو و گز انگبین و سقز و کتیرا و عسل و مازوج به فور دارد و حتی به خارج برای فروش حمل می‌نمایند. یک نوع عسل هم به نام عسل شاه بدرم در این قصبه وجود دارد که در هیچ نقطهٔ دیگر پیدا نمی‌شود و خیلی مقوی است. در این بلوک غاری وجود دارد موسوم به کاوات که اطراف آن تماماً جنگل انبوه است. حرفهٔ مردم آن کشاورزی و دامداری و چقماق‌سازی و قنداق و چاقوسازی است و زنان از مردان بیشتر کار می‌کنند.

مراجع: تحفهٔ ناصریه تألیف میرزا شکرالله سنندج، و حدیقهٔ ناصریه تألیف علی‌اکبر وقایع‌نگار، و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ.

**جوله‌میرگ**: یکی از شهرهای استان هکاری از کردستان ترکیه است که بازاب کبیر سه کیلومتر فاصله دارد و کوه‌های بلندتر از سه هزار متر بر آن احاطه دارد و این شهر یک بار

ویران گردید و در سال ۱۹۳۵ مجدداً آباد شد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**جوهر کرمانج**: جوهر کرمانج در سال ۱۳۷۰ هجری در ده خزنه از توابع اربیل تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا و در اربیل به پایان رساند و پس از آن به استخدام دولت در آمد و اوقات بیکاری خود را به مطالعه و تحقیق به سر برد و در بیست سالگی سرودن شعر را آغاز کرد و سپس به علت فعالیت‌های سیاسی به صف پیشمرگان کرد پیوست و بیشتر زندگیش را در کوه گذراند و با مجلات و روزنامه نیز همکاری کرد. وی شعر نیکو می‌گوید و اشعارش شیرین و دلنشین است و تاکنون دو مجموعه شعری به نام‌های: ڕەزوزریان و مومێکی تروجەمیله از او منتشر شده است. از اوست:

گوتیان: خۆشەویستی تۆش وەکوومەم
شێتانەیەوسەرت دەخوا
تەمەتی عەشقت بەقەدتەمەنی ئەوپەپوولەیە
خۆی دەسووتێنێ بۆیەک دیداری
پێم گوتن خۆزگە
دڵداری منیش وەکوو چرایێ
ئاڵای ڕووناکی هەڵیکرد بایا
چش لەو تەمەنەم
بۆ وی بەخت دەکەم

یعنی:

گفتند، محبت تو هم مانند مَم، دیوانگی است و سرت را به باد می‌دهد، عمر عشق تو به اندازه عمر آن پروانه است که خود را برای دیداری می‌سوزاند. به او گفتم: ای کاش، عشق من مانند چراغی، پرچم روشنایش را فروزان می‌کرد و آن عمر را برایش صرف می‌کردم.

مراجع: ڕەزوزریان و مۆمێکی تر ـ جەوهەر کرمانج ـ بەغدا ١٩٨٤.

**جویریه دختر احمد هکاری**: جویریه دختر احمد هکاری در سال ۷۰۴ هجری در

هکاری چشم به جهان گشود و در کودکی در خدمت پدرش مبادی علوم را آموخت و پس از آن در خدمت نسائی مسموعات‌ابن صواف و مسند حمیدی را استماع کرد وکتاب البعث را از نوری ثعلبی فراگرفت و صحیح مسلم را از شریف موسی و صحیح بخاری را از ابن‌شحنه وست الوزراء خواند و از علمای دیگر فقه و تفسیر آموخت و پس از آن به تدریس مشغول شد و بیشتر عمرش را به درس و بحث گذرانید و سرانجام به سال ۷۷۳ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث سرآمد روزگار بود و از او تألیفاتی به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**جهان آرا خانم:** جهان آرا خانم دختر ملا نشأت پاوه‌یی در سال ۱۲۷۵ هجری در پاوه متولد شد و در همان جا در نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس نزد یکی از علماء صرف و نحو و فنون ادب را آموخت و پس از آن با علی اکبرخان اردلان ازدواج کرد ولی دیری نپایید که طلاق گرفت و سپس با حبیب‌الله خان جاف وصلت کرد و سرانجام به سال ۱۳۲۹ هجری درگذشت. وی شاعره‌ای توانا بود و در فنون ادب مهارت داشت و از او دیوانی به یادگار مانده که تاکنون چاپ نشده است. از اوست:

تـائه‌لف بـالاّم وێـنه‌ی نـوون نـه‌بۆ    تا مۆخ ئه‌عضام گشت وه هـوون نـه‌بۆ
تا چراغ رۆح خـاس نـه بـۆ خـامۆش    شه‌رطه ن مه‌یله‌که ت نه‌که‌م فه‌رامۆش

یعنی:

تابشن و بالایم خمیده نشود و تمام اعضایم مبدل به خون نشود و تا چراغ روحم خاموش نشود، عهد با تو می‌بندم که فراموشت نکنم.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی -کرمانشاه ۱۳۶۴ و نسخهٔ خطی نسخه کتاب خسرو و شیرین به خط سید طاهر هاشمی و یک جنگ خطی و یادداشت‌های نویسنده.

**جهانبخش دانیالی:** جهان بخش‌ابن فرامرز متخلص به دانیالی در سال ۱۲۸۳ هجری در ده تختگاه از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی به تحصیل علم پرداخت و سپس به کرند رفت و در آنجا هم مدتی تحصیل کرد و در ادبیات فارسی و کردی مهارت یافت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و در خدمت ضرغام‌السلطنه تقرب یافت و مابقی عمرش

را با وی گذراند تا به سال ۱۳۶۸ هجری در ده بابایادگار درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.
مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی و یادداشت‌های نویسنده.

**جهانگیرابن اغور:** پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۳۰ هجری به فرمانروایی رسید و او مردی شجاع و دلیر بود و چون صفویان را دشمن خود می‌پنداشت از این‌رو به جمع‌آوری سپاه پرداخت و به صفویان اعتنایی نمی‌کرد و خود را به دربار عثمانی نزدیک کرد و به خدمت سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) رسید و هدایایی به او تقدیم کرد و ار او یاری خواست و این امر باعث شد که شاه نیرویی قزلباش به فرماندهی عبدالله خان استاجلو برای دستگیری او اعزام کند و در جنگی که میان سواران لُر و قزلباش روی داد جهانگیر به سال ۹۴۹ هجری کشته شد و لشکریانش هم پراکنده شدند.

**جهانگیرخان بختیاری:** جهانگیرخان بختیاری به سال ۱۰۰۴ هجری بنا به فرمان شاه عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) به حکومت چهارمحال و بختیاری رسید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و در سال ۱۰۲۵ هجری سلطان احمد اول عثمانی (۱۰۱۲-۱۰۲۶ هجری) با صد هزار لشکر جرار مأمور تسخیر آذربایجان شد و شاه عباس در مقابل ایشان ایستاد و جهانگیرخان بختیاری هم با دویست تن از مردان شجاع بختیاری به رزم پرداخت و سپاه عثمانی از هر سو او را احاطه کردند و نزدیک بود گرفتار آید اما بخت با او یار بود و جنگی دلیرانه کرد و از کشته پشته ساخت سواران بختیاری هم داد مردانگی دادند و به سلامت از میان آن لشکر بیرون آمدند و قزلباش‌ها نیز کمال رشادت به خرج دادند و دشمن را شکست دادند و شاه چون شجاعت و دلاوری جهانگیرخان را دید او را بنواخت و بر دیگرانش برتری داد و او پس از آن گورنگ را در اصفهان به بند بست و سپس قنات‌هایی در روستاها برای کشاورزان حفر کرد و مردم در زمان او در آسایش و رفاه بودند و سرانجام به سال ۱۰۳۷ فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

# ﴾ چ ﴿

**چگنی**: چگنی نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و قصرشیرین و نواحی دیگر کردستان می‌زیند و در گذشته چون افراد بزرگ و شجاعی در میانشان پیدا شده از این‌رو مورد اذیت و آزار پادشاهان صفوی شده‌اند چنان که در دورهٔ شاه طهماسب صفوی عده‌ای از آنان به قتل رسیده و این امر باعث شد که ایل چگنی به دیگر سرزمین‌های ایران مهاجرت کنند. چگنی‌ها در قرن دهم هجری سلسله‌ای به نام خود تشکیل دادند و معرفترین فرمانروایان آنان عبارتند از: بداق‌بیگ چگنی، عاشورخان چگنی، علی‌خان چگنی، محمد سلطان چگنی.
مراجع: تاریخ الدول و الامارات الکردیه تألیف امین زکی.

**چل‌چمه** çhil çhama : یا چهل چشمه رشته کوهی است در کردستان که از انتهای شرقی پیشرفتگی عمیق خاک کردستان عراق (شلێر) در ایران آغاز می‌شود و شاخهٔ عظیمی از آن به طرف جنوب کشیده می‌شود و گردنه گاران را در نود کیلومتری سنندج بر جادهٔ بین سنندج و مریوان تشکیل می‌دهد. امتداد چل‌چمه به طرف شرق مرز جنوبی حوضهٔ رود جغتو را تشکیل می‌دهد و سرچشمه‌های رود خورخوره در جنوب شرقی چل‌چمه است و از گردنه‌های دیگر چل‌چمه گردنه آریز بر راه شوسهٔ بین سنندج و مریوان و گردنهٔ صلوات‌آباد در بیست و سه کیلومتری شهر سنندج است.
مراجع: تحقیقات نویسنده.

**چیچَست** çîçast : که در آوستا چئچست çaiçasta و در کردی شیز šîz نام قدیم دریاچهٔ تخت سلیمان در ناحیهٔ کردنشین افشار که برحسب روایات مزدیسنان مولد

زردشت در کنار آن بوده‌است و طبق پژوهش خاورشناسان این دریاچه همان دریاچهٔ تخت سلیمان است که خرابه‌های آتشکدهٔ آذرگشسب در آنجا قرار دارد و لفظ خنجست را هم که در شاهنامه به عنوان نام دریایی که افراسیاب در آن پنهان شد، ذکر شده‌است تصحیف همین اسم می‌دانند و به موجب روایات مزدیسنان در زمان کیخسرو در کنار این دریاچه بتکده‌ای بوده‌است که به امر کیخسرو ویران شده و آتشکدهٔ آذرگشسب در آنجا به جای آن بنا شده است.

# « ح »

**حاتم‌بیگ کردستانی:** حاتم‌بیگ‌ابن احمد بیگ که از اطبا و شعرای قرن یازدهم هجری است، در سنندج متولد شده و در همین شهر به تحصیلات ژرف خود در ادبیات و حکمت و ریاضیات مبادرت کرد و در جوانی به فراگرفتن علم طب سرگرم شد و پس از مطالعهٔ کتاب‌های (حاوی) رازی و (قانون) ابن سینا، سرگرم مداوا و معالجهٔ بیماران شد که از اکناف و اطراف کردستان به سوی او روی می‌آوردند. در تذکرهٔ نصرآبادی آمده است: حاتم‌بیگ کردستانی که در قرن یازدهم هجری می‌زیسته در دستگاه امارت کلبعلی‌خان اردلان ندیم و منشی بوده و در علم طب نیز فی‌الجمله اطلاعاتی داشته است و مدتی به همدان کوچ کرده و در آنجا ایامی را به شغل عطاری و ادویه‌فروشی پرداخته و سرانجام به سنندج بازگشته و در آنجا بدرود حیات گفته است. وی در طب و گیاهان دارویی دارای تألیفاتی هم بوده که متأسفانه از بین رفته و از او اشعاری باقی است که در برخی از تذکره‌ها نوشته شده. از اوست:

**زهر است زهر، الحذر از گفتگوی خلق      خوابیده همچو مار نفس، در گلوی خلق**

مراجع: تذکرهٔ نصرآبادی به تصحیح وحید دستگردی ـ تهران ۱۳۱۷ و یادداشت‌های نویسنده.

**حاتم‌خان بادلو:** حاتم‌خان بادلو به سال ۱۱۶۵ هجری فرمانروای خبوشان و درگز و فارس شد و او مردی مقتدر و مصمم و باکفایت و عادل بود و در سال ۱۲۱۰ هجری آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) که از راه همدان و اراک به اصفهان وارد شد حاتم‌خان و رجال سرشناس فارس به استقبال او شتافتند و آقامحمدخان مالیات چند ساله را از مردم نگرفته بودند دستور آن را صادر کرد و حاتم‌خان از این فرمان سرپیچی کرد و آقامحمدخان او را عزل کرد و به سال ۱۲۱۴ هجری جهان را بدرود گفت.

**حاج ابوالحسن‌خان فخرالملک:** حاج ابوالحسن‌خان‌ابن رضاقلی‌خان اردلان ملقب به

فخرالملک به سال ۱۲۷۹ هجری در سنندج متولد شد و او که مادرش طوبی خانم خواهر محمد شاه قاجار بود به این علت از درباریان ناصرالدین شاه قاجار به شمار می‌رفت و شغل‌های مهمی را به عهده گرفته بود و وی به سال ۱۳۰۶ هجری در معیت ناصرالدین شاه به اروپا رفت و در مراجعت لقب فخرالملک را گرفت و به سال ۱۳۱۲ هجری ریاست فوج عرب و عجم بسطام را اخذ کرد و به سال ۱۳۱۴ هجری به حکومت همدان رسید و به سال ۱۳۱۶ هجری حاکم اراک شد و به سال ۱۳۱۹ هجری منصب امیرتومانی ایل و سوارهٔ خمسه را گرفت و در سال ۱۳۲۱ هجری وزیر تجارت شد و سرانجام به سال ۱۳۴۵ هجری در تهران بدرود حیات گفت.

مراجع: حدیقهٔ ناصریه، تحفهٔ ناصریه، تاریخ اردلان مستوره.

**حاج امیرشرف خان بدلیسی**: بن ضیاءالدین به سال ۷۸۷ هجری فرمانروای بدلیس شد و او مردی مصمم و شجاع و مهربان بود و به خوبی توانست از عهدهٔ ادارهٔ امور امارتش برآید و در آغاز سرو صورتی به امارت خود داد و به سال ۷۹۶ هجری امیرتیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷ هجری) پس از تصرف بغداد و جزیره موصل و تکریت و ماردین و آمد به دشت شهرموش رسید و حاج امیرشرف چون این را دریافت کلید دژهای بدلیس و اخلاط و موش و قلاع را همراه تحف و هدایایی از جمله چند اسب اصیل کردی تقدیم او کرد و اطاعت خود را ابراز داشت و امیرتیمور از پیشواز او بسیار خرسند شد و او را پذیرفت و چند ناحیه دیگر را ضمیمه متصرفاتش گردانید و یک شمشیر زرین هم به او خلعت داد و پس از آن به حکومت خود ادامه داد و وی به علم و ادب علاقمند بود و مجلس او محل اجتماع علما و سرایندگان و ادبا بود و سرانجام به سال ۸۰۷ هجری به حق پیوست.

**حاج بکرآقای قاصد**: حاج بکرآقا ابن محمدآقای حویزی متخلص به قاصد در سال ۱۲۰۰ هجری در کویسنحق از توابع اربیل متولد شد و در کودکی در خدمت علمای دین صرف و نحو و قرآن و فنون ادب را فراگرفت و در جوانی فرمانروای شهر کویسنجق گردید و در سال ۱۲۶۰ هجری مسجد حبه که بزرگترین مسجد کویسنجق است بنیاد نهاد و سرانجام به سال ۱۲۷۰ هجری درگذشت. قاصد در فنون ادب متبحر بود و در سرودن اشعار کردی و فارسی ید طولایی داشت و دیوان او که دارای دو هزار بیت است تاکنون به چاپ نرسیده از اوست:

که ماڵت بوو، که ماڵت بوو      که ماڵت چوو، که ماڵت چوو

یعنی:

در این عصر اگر دارایی و ثروت داشته باشی انگار به‌کمال رسیده‌ای و اگر دارایی خود را از دست بدهی از نظر مردم کمالت را از دست می‌دهی و خوار می‌گردی.

مراجع: کۆیه وشاعیرانی نووسینی که‌ریم شاره‌زا ـ به‌غدا ۱۹۶۱.

**حاج بهاءالدین‌بیگ منتشائی:** حاج بهاءالدین به سال ۷۰۰ هجری با یاری طایفه‌اش امارتی به نام منتشا پدید آورد و او در آغاز سپاهی فراهم کرد و پس از آن طوایف کرد را متحد کرد و طولی نکشید که شهرهای: بلات و میلاس و بچین و چینه و تواس و مکری و چند شهر و ناحیه دیگر را ضمیمه قلمرو خودکرد و پس از مدتی پایتخت خود را به شهر بچین قرار داد و سرانجام به سال ۷۳۵ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام شجاع‌الدین که بسیار شجاع و مقتدر بود.

**حاج توفیق پیره مێرد:** حاج توفیق‌ابن محمودآغا متخلص به پیره میرد در سال ۱۲۸۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به استخدام دولت در آمد و پس از مدتی به استانبول رفت و وارد مدرسهٔ حقوق شد و پس از اخذ دانشنامه به زادگاهش بازگشت و به شغل وکالت پرداخت و پس از مدتی قائمقام جوله‌مێرگ شد و سپس به زادگاهش بازگشت و به روزنامه‌نگاری مشغول شد و روزنامه ژین را دایر کرد و سرانجام به سال ۱۳۷۰ هجری درگذشت: وی از شعرا و ادبای بزرگ کرد به شمار می‌رود و بیشتر عمر خود را صرف جمع‌آوری فرهنگ و زبان



کردی کرد و به کار مطبوعاتی و انتشار جراید پرداخت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: دوانزه سواره‌ی مه‌ریوان، مه م وزین، گالته و گه‌پ،پەندی پێشینان، شه‌ریف هه‌مه وه‌ند، رۆحی مه‌وله‌وی را نام برد. دیوان اشعارش که شامل غزلیات و قصاید است، چندین بار چاپ شده است. از اوست:

ئاخ بۆوده نگ خۆشێ لەژوور سەرینمان — بە بەیتی کوردی بداتەلقینمان

بڵێ ئاخ دڵی دڵخواز مەشکێنن — بە زۆرە ملێ کچان مەمرێنن

یعنی:

آه برای خوش آوازی که دم مرگ بالای سرمان با بیت‌های کردی مارا پند و تلقین دهد و بگوید آه دریغا دل دلباختگان را مشکنید و با زورگویی دختران را به دست مرگ مسپارید.

مراجع: مێرووی ئەدەبی کوردی نووسینی ـ علاءالدین سجادی و دیوانی پیره مێرد ـ بەغدا ۱۹۷.

**حاج‌حسین علی‌خان زنگنه:** حاج حسین علی‌خان‌بن شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۰۷۶ هجری به حکومت کرمانشاه و هرسین و سنقر منصوب شد و او در آغاز با مردم بنای سازش و نوازش گذاشت و وی چون علاقهٔ مفرطی به فرهنگ و ادب داشت بیش از هر چیز به امور فرهنگی و تحصیل طلاب و رفاه حال مسافرین و زوار پرداخت و تا سال ۱۰۸۶ هجری فرمان راند و پس از او شاه قلی‌خان زنگنه زمام امور را به دست گرفت.

**حاج‌رستم‌بیگ چمشکزک:** حاج‌رستم‌بن سهراب‌بیگ به سال ۹۰۷ هجری فرمانروای چمشکزک شد و او در اوایل سلطنت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) می‌زیست و شاه نیرویی برای تصرف چمشکزک به سرداری نورعلی خلیفه روانه کرد و به علت وفور سربازان قزلباش، حاج رستم نتوانست مقاومت کند و خود را تسلیم نورعلی کرد و سپس خود به دربار شاه رفت و اظهار اطاعت کرد و شاه هم قطعه زمینی برای امرار معاشش در عراق به او واگذار کرد و نورعلی پس از آن که در چمشکزک استقرار یافت به ظلم و ستم و کشت و کشتار مردم پرداخت و همهٔ مردم را به ستوه آورد و سرانجام عده‌ای را به دنبال حاج رستم‌بیگ فرستادند تا به سرزمین خودش برگردد و زمام امور را به دست بگیرد و در آن ایام شاه‌اسماعیل با نیرویی به جنگ سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) به سوی چالدران در حرکت بود و حاج رستم‌بیگ نیز

در میان سپاه به سر می‌برد و در این نبرد شاه‌اسماعیل شکست خورد و سلطان عثمانی هم عازم تبریز شد و در محلی به نام بام از توابع مرند، حاج رستم‌بیگ با سلطان عثمانی روبرو شد و سلطان چون به او کینه داشت دستور داد او را دستگیر و اعدام کنند و بدینسان حاج رستم‌بیگ به سال ۹۲۰ هجری اعدام شد.

**حاج سید باویسی**: حاج سید باویسی در سال ۶۷۶ هجری در ده سازان از توابع شهرزور متولد شد و در همان جا نشو و نمو یافت و به‌کسب علم پرداخت و در جوانی به شهرزور رفت و در خدمت ملا الیاس شهرزوری فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به مکه و بیت‌المقدس عازم شد و مسجدالاقصی و تربت انبیا را زیارت کرد و به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و از آنجا به ده شیخان رفت و به سال ۷۷۸ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود و فنون ادبی استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جنگ‌ها نوشته شده. از اوست:

صفات و ئەوەڵ ئادت ئیشباتەن چواردە صفاتت بافتەی پاک جاتەن

صفات و نیکان ئێمەت حەیاتەن پە ی دوو هەفت یار حوسن و رەضاتەن

یعنی:

خداوندا! ذات و صفاتت ازلی است و صفاتت پاک و منزه است و ما هم با صفات نیک به زندگی خود ادامه می‌دهیم و با حسن و رضای تو زندگی می‌کنیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین، مشاهیر اهل‌حق.

**حاج سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام**: حاج سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام‌ابن سید عبدالمجید ناظم‌السادات در سال ۱۲۸۱ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی قرآن کریم و صرف و نحو را فراگرفت و پس از آن در خدمت محمد فخرالعلماء و صدرالکتاب فقه و تفسیر و حکمت را آموخت تا به حد کمال رسید و سپس به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۵۸ هجری بدرود حیات گفت. وی صاحب هوش وافر بود و در غالب علوم زمان خود خاصه در فنون ادب و شعر تبحر یافت و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دیوانی باقی‌است که دارای قصاید و غزلیات عربی است. از اوست:

**زهی طلعت حضرت فخر عالم که بسته است از نور راه تماشا**

چنان در نکویی فزون است گویی  که خود خالق و آفریده کماشا

مراجع: یاداشتها و تحقیقات نویسنده.

**حاج سید محمد شیخ‌الاسلام**: حاج سید محمدابن سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام در سال ۱۳۲۲ هجری در ده نَران از توابع دیوان دره متولد شد و او علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و نزد علمای آن شهر به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و پس از اخذ افتاء به زادگاه خود بازگشت و سپس عازم تهران شد و در دانشگاه به تدریس فقه شافعی سرگرم شد و پس از مدتی جزو استادان ممتاز در آمد و سرانجام به سال ۱۴۱۵ هجری در نود و سه سالگی در تهران درگذشت و جنازه‌اش را به زادگاهش حمل کردند به خاک سپردند. حاج محمد شیخ‌الاسلام از علمای بزرگ کرد به شمار می‌رود و از او تألیفاتی به جای مانده از آن جمله است: راهنمای فقه شافعی، تفسر قصیدهٔ مبارکهٔ برده، رسالهٔ نماز، رسالهٔ روزه، علم بلاغت.

مراجع: یاداشتهای نویسنده.

**حاج شیخ احمد بیاره‌یی**: حاج شیخ احمد ملقب به شمس‌الدین‌ابن شیخ عثمان سراج‌الدین در سال ۱۲۶۰ هجری در ده بیاره تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش سرگرم فراگرفتن قرآن کریم و صرف و نحو شد و سپس در نزد ملاحامد کاتب و ملااحمد نودشه‌ای و سید عبدالرحیم مولوی به فراگرفتن فقه و تفسیر و حکمت پرداخت و پس از اخذ افتاء مجدداً در خدمت پدرش به سیر و سلوک مشغول شد تا به اخذ خرقه نایل آمد و پس از فوت پدرش تکیه‌ای در ده احمدآباد از توابع خرمال بنا نهاد و به ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۰۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و حاشیه‌های زیادی بر چند کتاب نوشته از جمله: حاشیه‌ای بر کتاب العقیدة المرضیه به فارسی نوشته است که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**حاج شیخ محمد سمرایی**: حاج شیخ محمدابن احمد متخلص به حافی در سال ۱۲۳۹ هجری در ده سمران از توابع سنندج متولد شد و در کودکی صرف و نحو و قرآن را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت علمای آن دیار فقه و تفسیر و حکمت را

آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۱۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب و عرفان تبحر داشت و از آثار او معدن‌النور و بارقات‌لاسرور را می‌توان نام برد. از اوست:

**منم که در همه آفاق خدمت تو گزیدم**
**ولی بغیر جفا از تو هیچ مهر ندیدم**
**قسم به دانهٔ خالت که در هوای وصالت**
**دقیقه‌ای زخیالت فرامشی نگزیدم**
**از آن زمان که شدم پای بسته در خم زلفت**
**بیا ببین که چه ستم‌ها زجور هجر کشیدم**
**هزار مرحله اندر بساط عشق گذشتم**
**دلی به شورش «حافی» زشوق دوست ندیدم**

مراجع: نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار حاج شیخ محمد سمرایی و جنگ خطی.

**حاج شیخ محمد عاشق:** حاج شیخ محمدابن شیخ سعدالله متخلص به عاشق در سال ۱۳۱۲ هجری در ده دادانه از توابع سنندج متولد شد و در همان جا تحصیلات دینی خود را انجام داد و پس از اخذ اجازه در خدمت شیخ علی حسام‌الدین کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۷ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی روان و لطیف است. از اوست:

بێ یار و زۆر غەمبارم روو زەردو شەرمەسارم
کەس بێ‌کەس تۆی‌سەردارم، فەرموو باغەم باخەبەربێ
عاشقی تۆم و دە نالْم حەیفە بۆ فەخری عالەم
بە ظولْمی نەفس و شەیطان هاوناوی دەربەدەربێ

یعنی:

من بی‌یار و غمبار و رو زرد و شرمسارم و کسم تویی ای سردارم و من عاشق توام می‌نالم ای فخر عالم، چرا من که همنام توام باید به نفس خود و شیطان مبتلا باشم.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان حاج شیخ‌محمد عاشق و جنگ‌خطی که در سال ۱۳۹۹ هجری‌نوشته شده.

**حاج عبدالرحمن مهتدی:** حاج عبدالرحمن مهتدی‌ابن‌حاج بایزید در سال ۱۳۲۴ هجری در بوکان تولد یافت و در کودکی در خدمت علمایی چون ملاعلی ولزی و شیخ حسن شیخی و ملاعصام‌الدین شفیعی کسب علم کرد و سپس به تبریز سفر کرد و مدتی نیز در آنجا به تحصیل علم مشغول شد و از آنجا عازم تهران شد و به دانشگاه راه یافت و در خدمت حاج سیدمحمد شیخ‌الاسلام فقه و تفسیر را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۸۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله ترجمهٔ کتاب زندگی ابوبکر (رض) اثر هیکل که تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج عبدالهادی افخم‌زاده:** حاج ملاعبدالهادی افخم‌زاده فرزند میرزا محمود افخم در سال ۱۳۲۸ هجری در بوکان تولد یافت و پس از تکمیل مقدمات علوم، نزد احمد ترجانی‌زاده و ملاعصام‌الدین شفیعی تحصیل کرد و در علوم عقلی سرآمد روزگار گشت و تاکنون کتاب‌های زیادی نوشته از جمله: تفسیر قرآن، خطبه‌های کردی، ترجمهٔ صناعات خمس، امام شافعی، اسلام شناسی، مناسک حج، اعجاز علمی قرآن و ....
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج علی‌خان زنگنه:** پس از مرگ اللەقلی‌خان زنگنه، حاج علی‌خان زنگنه که مردی متدین و شجاع بود به حمایت خسروخان اردلان (۱۱۷۹-۱۲۰۴ هجری) و انتصاب آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) به حکومت کرمانشاه رسید و در این دم اسماعیل‌خان زند به سال ۱۲۰۱ هجری کرمانشاه را محاصره کرد و او در مقابلش ایستاد و وی را شکست داد و سپس به عمران و آبادانی شهرها سرگرم شد و مسجد جامع کرمانشاه و یک مدرسه و یک حسینیه و شبستان احداث کرد و در خانقین هم پلی ساخت و سرانجام به سال ۱۲۰۹ هجری بدرود حیات گفت.

**حاج علی‌محمدبیگ تیلکوه:** حاج علی‌محمد ابن احمدبیگ تیلکوه به سال ۱۰۵۶ هجری در قریهٔ تیلکوه از توابع قروه متولد شد و پس از کسب علوم و کمالات عقلی و نقلی به سنندج رفت و در آنجا مدتی در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و ریاضیات

را آموخت و در اثر شهرتی که یافته بود مورد توجه کلب‌علی خان اردلان (۱۰۶۷-۱۰۸۲ هجری) قرار گرفت و نویسندهٔ مخصوص وی شد و مرگش در سنندج به سال ۱۱۲۴ هجری اتفاق افتاد. وی در ادبیات و منطق تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ساقی مروەتەن بدەرێم بادە　　　بە ڵکوو وێم واچم کە زێڵم شادە

یعنی:

ای ساقی مروت است باده‌ای به من بده بلکه خودم بگویم که دلم شاد است.

مراجع: جنگ خطی و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**حاج قادر کویسنجقی:** قادربن احمد کویسنجقی شاعر و ادیب قرن سیزدهم هجری است که مخصوصاً به مناسبت فکر آزادیخواهی شهرت یافته است. وی در سال ۱۲۳۴ هجری در روستای گورقرج که در چند کیلومتر شهر اربیل قرار دارد متولد شد و در سال ۱۳۱۱ هجری در استانبول درگذشت. عثمانی‌ها که کردستان عراق و ترکیه را زیر تسلط و نفوذ خود داشتند وی در برابرشان قیام کرد و بیشتر اشعارش نمودار احساسات شدید وطن‌دوستانه است. مزار وی در صحن آرامگاه نالی شهرزوری است. قسمتی از دیوانش که شامل قصاید و غزلیات کردی است به چاپ رسیده است. از اوست:



لەکوردی حەز نەکا کوردێ مەڵێن بۆچی‌وە یاچۆنە

لەدایکی پرسیارێ کەن کەئەو بێچوەی لەکوێ هێنا

یعنی:

اگر یک کرد زبان کردی را دوست نداشت، تعجب نکنید و از مادرش سؤال کنید که آن بچه از آن کیست؟

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی عەلائەددین سەجادی و شیعرو ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفیق حیلمی و کۆیە شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا و مشاهیر الکرد تألیف امین زکی.

**حاج ملااحمد نودشه‌یی:** حاج ملا احمدابن عبدالرحمن متخلص به فانی در سال ۱۲۲۸ هجری در ده نودشه متولد شد و درکودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به رواندز رفت و در خدمت ملامحمد خطی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حکمت را از او آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به سنندج رهسپار شد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۰۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیواست. از اوست:

**ساقیا می ده و بر باد ده این ما و منی را**
**مطربا نی‌زن و بردار حجاب بدنی را**
**تن نی و ناله نوا نی‌زن من نیست به جز**
**آن لبانی که برند آب عقیق یمنی را**
**ناله از بسکه لطیف است به گوشت نرسد هیچ**
**گوش جان می‌شنود ناله بهل گوش تنی را**
**کنده دندان وصال آن که ز هجرش مزه جوید**
**کرده تقلید در این بحث اویس قرنی را**
**(فانیا) عود به می کن که بود عود احمد**
**ساقیا می ده و بر باد ده این ما و منی را**

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبەولکەریمی مدرس - بەغدا ۱۹۸۳ و جنگ خطی و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج ملاشریف فقیه:** حاج ملاشریف‌ابن صوفی فیض‌الله اویهنگی معروف به فقیه به سال ۱۳۱۴ هجری در سنندج متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و اصول و تفسیر قرآن و حکمت را فراگرفت و پس از آن به تعلیم خط پرداخت و در این هنر خود را مشهور آفاق ساخت و سپس

شاگردانی تربیت کرد و خط نستعلیق او در کمال زیبایی بود و کتاب تحفهٔ ناصری را با خط خود نوشت که اکنون به یادگار مانده است. وی عاقبت در سال ۱۳۹۳ هجری چشم از جهان پوشید.

**حاج ملاصالح حیدری**: حلج ملاصالح‌ابن صبغةالله حیدری در سال ۱۲۷۱ هجری در پینجوین تولد یافت. وی صرف و نحو و فقه را در زادگاه خود در محضر ملاگچکه و ملاعبدالرحمن پینجوینی فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و در اواخر به سلیمانیه رفت و همان جا به سال ۱۳۴۰ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

وطەن ژاکاوی وەک نەسرین هەتاکەی مات و غەمباری
له بەرچی زویر وبێ رەنگی له خۆشی هێنده بێزاری
وەطەن قوربانی شێوەت بم چیه دەردت بلێ یەک جار
گــرفتاری تــەلسمی دەستی شـەیتانێکی عـەییاری

یعنی:

ای وطن! مانند گل نسرین پژمرده شده‌ای و تا کی اندوهگین و غمباری، چرا دلتنگ و بی‌رنگ و بیزاری؟ ای وطن! فدایت شوم علت دردت را به من بگو، گویی که گرفتار طلسم یک شیطان عیار هستی.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر ـ بەغدا ۱۹۷۳ و جنگ خطی.

**حاج ملاعبدالکریم شکیبا**: حاج ملاعبدالکریم‌ابن احمد شکیبا به سال ۱۲۵۰ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و آنگاه به حفظ قرآن کریم همت گماشت و سپس در خدمت عالمان دین علوم قرآنی و تفسیررا فراگرفت و پس از آن در تحصیل حسن خط رنج‌ها برد تا به اوج ترقی رسید و یکی از استادان زمان گشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: مقامات حریری و کتاب تهذیب و روله بزانی که به خط ثلث و نستعلیق نگاشته است و او سرانجام به سال ۱۳۶۶ هجری بدرود حیات گفت.

**حاج ملامحمد ضیایی**: حاج ملامحمدابن حاج ملاصلاح‌الدین در سال ۱۳۲۴ هجری

در پاوه متولد شد و در کودکی ابتدا در نزد پدرش به تحصیل پرداخت و در جوانی به قره‌داغ رفت و در خدمت شیخ مصطفی قره‌داغی تلمذ کرد و پس از آن برای تحصیل عازم سلیمانیه شد و در محضر درس شیخ عمر قره‌داغی که به ابن القره‌داغی معروف است به تحصیل اشتغال ورزید و سپس مدتی در خدمت ملاعبدالکریم مدرس فقه و اصول خواند و به اخذ افتاء نایلَ آمد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۴۱۴ هجری در پاوه درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث تبحر داشت و برای کتاب‌های فقهی بسی حاشیه نگاشت و آثاری نیز دارد که هنوز به طبع نرسیده.

**مراجع**: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج میرزا محمود طالبانی**: حاج میرزا محمودابن محمد طالبانی به سال ۱۳۲۷ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر قرآن و فنون ادب را فراگرفت و آنگاه به خط علاقه پیدا کرد و مدتی در خدمت استادان خط به تعلیم پرداخت تا این که در نوشتن خط نسخ به استادی رسید و پس از آن به کار حکاکی سرگرم شد و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و سرانجام به سال ۱۳۹۸ هجری جهان را وداع گفت.

**حاج نعمت‌الله جیحون‌آبادی**: حاج نعمت‌اللهابن میرزا بهرام مکری متخلص به مَجرم در سال ۱۲۸۸ هجری در ده جیحون آباد از توابع دینور متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به دینور و کرمانشاه رفت و در خدمت علمای دین تحصیلات خود را به پایان رساند و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر خود را به سیر و سلوک و ریاضت به سر برد تا به سال ۱۳۳۸ هجری درگذشت. مهمترین اثر او کتابی است به نام (شاهنامهٔ حقیقت) که دارای ۱۱۱۱۶ بیت فارسی است و از او اشعاری به گویش گورانی به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

**کنون وقت آنست ای ساقیا — بکن جام پرمی بخیز و بیا**
**که تا چند جامی بنوشم کنون — شوم مست و مسرور در هر فنون**
**مغنی بیا خوش بخوان در برم — شود روشن از حق زپا تا سرم**
**بیا مطربا سازهایت بیار — بزن اندر این عهد این روزگار**

به ساز و رباب و به طنبور و نی بخوانیم اوصاف دادار حی

مراجع: شاهنامه حقیقت تألیف حاج نعمت‌الله جیحون آبادی باهتمام دکتر محمد مکری ـ تهران ۱۳۴۵، و نسخهٔ خطی اشعار مجرم و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج نورعلی الهی:** حاج نورعلی‌ابن حاج نعمت الله جیحون‌آبادی در سال ۱۳۱۳ هجری در ده جیحون‌آباد از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و پس از آن به کرمانشاه رفت و در خدمت عالمان دین تفسیر و حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مدتی به ریاضت و مجاهدت سرگرم شد و سپس به خدمات دولتی وارد شد و در سال ۱۳۹۲ هجری در تهران درگذشت و در هشتگرد به خاک سپرده شد. از او آثاری به جای مانده از جمله: برهان الحق، آثار الحق، معرفة الروح، تفسیر القرآن، فرقان الاخبار، رازهای عرفانی کُرد است. وی در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده است. از اوست:

بەدژ عەمەلەن گە رکەسێ بەد کەرد پەی مەحو مقلش مەبۆ بکەی جەهد
نیکان هەم هەرکەس وە هە رمە قامێ مە عرووف بی مەبۆ کەی ئیحترامی

«ترجمه»

گر عمل بد شد کسی بد آن عمل تو بکوش بر محو مثلش ماحصل
نیکوان هم هر کسی در هر مقام گشت مَعروف بر تو واجب احترام

مراجع: آثار الحق تألیف حاج نورعلی الهی ـ تهران ۱۳۵۷ و مشاهیر اهل حق.

**حاج هاشم نانوازادگان:** حاج هاشم‌ابن میرزاصالح به سال ۱۳۵۱ هجری در مهاباد تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به کسب و کار پرداخت اما بیشتر اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق پرداخت و به شعر و ادبیات کردی علاقهٔ زیادی پیدا کرد و پس از آن به سرودن شعر سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۴۱۵ هجری درگذشت. وی از سرایندگان کرد است و از آثار او می‌توان مجموعهٔ شعر لاله به دستان را نام برد. از اوست:

ئەگەر شەش‌دانگی دنیا موڵکی تۆ بێ هەزار ساڵی تەواویش عومری تۆ بێ
بزانە عاقبەت قەبرە مەکانت لە حەق غافڵ مەبەو ئاگات لە خۆ بێ

یعنی:

اگر شش دانگ دنیا ملک تو باشد، و هزار سال تمام عمر کنی، بدان کـه عـاقبت مکانت گور است، از حق غافل مباش و خود را بشناس.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حاج یحیی معرفت**: حاج یحیی معرفت ملقب به اعتضادالاسلام در سال ۱۲۹۷ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی قرآن کریم را آموخت و سپس در خدمت علمای دین صرف و نحو و منطق و کلام و بیان و هیئت و حکمت و فقه را فراگرفت تا به حد کمال رسید و پس از آن عازم بغداد شد و از آنجا به زیارت کعبهٔ مکرمه نایل آمد و سپس به وطن بازگشت و در سنندج با معاونت عده‌ای مدرسه معرفت را تأسیس کرد و در آن به تدریس پرداخت و پس از مدتی به ریاست اوقاف و معارف کردستان رسـید و در ایـن موقع کتابی به نام شرعیات شافعی تألیف و منتشر کرد و کتاب خیط‌السبحات فی تنظیم بقیةالرشحات را دربارهٔ سلسلهٔ نقشبندیه نگارش کرد و دیوان مستوره را هم به حلیهٔ طبع رسانید و سرانجام به سال ۱۳۵۱ هجری در همدان درگذشت.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حاجی باقی بَنگینه**: فیض‌اللەبن باقر معروف به حاجی بـاقی بـنگینه بـه سـال ۱۳۲۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کـودکی عـلوم مـقدماتی را فـراگـرفت و پس از آن مشغول کار و کوشش شد و پس از آن با پیره‌میرد تماس گرفت و از فیض اۆ بهره برد و مشغول نووشتن و سرودن شعر شد و سرانجام به سال ۱۳۹۲ هجری بدرود حیات گفت. وی از نویسندگان و سرایندگان کرد است و از او مقاله‌هایی به زبان کردی در مجلات به طبع رسیده و دیوانش هم به طبع رسیده.

مراجع: دیاری نه ورۆز ـ عومەر ئیبراهیم عەزیز.

**حاجی‌بیگ دنبلی**: حاجی‌بیگ دنبلی دو ماهه بود که پـدرش را کشـتند و طـبق روش کردان او را به نام پدرش اسـم‌گذاری کـردند و شـاه عـباس اول صـفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) برای این که دل دنبلی‌ها را به دست بیاورد حقوقی از خزانهٔ دولتی برایش تعیین کرد و هنگامی که به سن رشد رسید شاه او را به سال ۱۰۰۷ هجری فرمانروای خوی و

ناحیهٔ ابقا کرد و او بیشتر دنبلی‌ها را دور خود جمع کرد و در این اثنا سلطان محمد سوم عثمانی به ایران حمله کرد و شاه با سپاهی در مقابل او ایستادگی کرد و حاجی‌بیگ نیز با سپاهیانش به مقابلهٔ عثمانی‌ها پرداخت و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ عثمانی‌ها شکست خوردند و حاجی نیز به سال ۱۰۱۰ هجری کشته شد.

**حاجی جُندی**: حاجی جندی به سال ۱۳۲۸ هجری در روستای یمان جائیری از توابع قارص به دنیا آمد و در جنگ اول جهانی در قتل عام ارمنیان وی از سوی دولت عثمانی آوارهٔ ارمنستان شد و در شهر ایروان مقیم شد و همان جا به سال ۱۳۵۰ هجری وارد دانشکدهٔ ادبیات شد و سپس به اخذ دکترا نایل آمد و پس از آن استاد دانشکدهٔ ادبیات کردی گردید، وی به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۱۰ هجری بدرود حیات گفت. وی از نویسندگان و دانشمندان بزرگ کرد است و در فولکلور کردی تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: فولکلور کرمانجی، فولکلور کردی، متل‌های کردی، داستان کوراوغلی، داستان مَم وزین، زبان‌نامهٔ کرمانجی، زبان کردی، را نام برد.
مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**حاجی خلیفه**: مصطفی‌ابن عبدالله چلبی معروف به حاجی خلیفه در اوایل قرن یازدهم هجری در آستانه متولد شد و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و در جوانی داخل ارتش شد و سپس نویسنده شد و پس از مدتی به بغداد منتقل شد و منصب‌های زیادی یافت و از جمله رییس کتّاب گردید و به سال ۱۰۳۸ هجری به آستانه بازگشت و مدتی هم در بغداد و همدان به سر برد و سرانجام به سال ۱۰۶۸ هجری بدرود حیات گفت. وی از علما و نویسندگان زبردست عصر خود بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: کشف‌الظنون فی اسامی الکتب و الفنون، تقویم التواریخ، الفذلکةَ، جهان‌نما، تحفة الاخیار فی الحکم و الامثال و الاشعار، سلم الوصول فی طبقات الفحول، تحفةالکبار فی اسفار البحار، میزان الحق فی اختیار الحق، فرحةالفؤاد، متن‌التواریخ.
مراجع: تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان.

**حاجی هاشم‌خان بختیاری**: حاجی هاشم‌خان بختیاری به سال ۱۱۶۵ هجری به حکومت بختیاری رسید و در این اثنا بختیاری‌هایی که در زمان نادر شاه افشار به

خراسان کوچانده بودند مراجعت کردند و در محله‌های اصفهان و برخی در روستاهای چهارمحال و بختیاری توطن اختیار کردند و از این‌رو کسی با حاجی هاشم‌خان یارای مقاومت را نداشت و بختیاری‌ها نیز سر به طغیان برداشتند تا این که جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۳ هجری) حاجی هاشم‌خان را از حکومت عزل کرد ولی حاجی هاشم‌خان همواره به شرارت خوَد ادامه داد تا دورهٔ فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) هر دو چشمان او را به سال ۱۱۹۹ هجری کور کردند و او را جای خود نشاندند.

**حارس بدلیسی**: حارس‌بن محمد بدلیسی به سال ۱۱۳۸ هجری در بدلیس متولد شده و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و صرف و نحو و تفسیر را آموخت و به اخذ. افتاء نایل آمد و سرانجام به سال ۱۱۸۳ هجری جهان را بدرود گفت. وی از سرایندگان معروف کرد است و از آثار او کتابی است به نام لیلی و مجنون که اقتباسی است از لیلی و مجنون نظامی گنجوی.
مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**حافظ ابوحفص عمر دینوری**: ابوحفص عمرابن سهل‌ابن اسماعیل دینوری که از علمای قرن چهارم هجری است، در فقه و تفسیر و حدیث یگانه بوده و مدتی در دینور و قرمیسین اقامت داشته و سرانجام در سال ۳۳۰ هجری وفات یافته است. تألیفاتی هم در علم حدیث داشته که اکنون اثری از آنها نیست.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**حافظ محمدآقا سیه‌یی**: حافظ محمدابن احمد کردی در سال ۱۳۰۹ هجری در آماسیه متولد شد و در همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و مدتی در بدلیس و دیاربکر و ماردین به سر برد و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۵۷ هجری درگذشت. وی به زبان‌های کردی و فارسی و عربی و ترکی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و رباعیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**به هر جا رو کنی یا جلوه‌ات در اهتزاز آری**
**میان دلبران تنها تویی صد امتیاز آری**

**اگر من بنده‌ام تو خسرو خوبان چه خواهد شد؟**
**چو محمود ارگهی ای دوست یادی از ایاز آری**
**کشـــیدم رنـــج آزارت چشـــیدم زهـر نـازت را**
**از این پس از تو می‌خواهم که ناز آری نیاز آری**
**تو را گاهی جفاگر بـود، دنـبالش وفـایی بـود**
**کـــــنونم انـــتظار آنست آن رفـتار بـــازاری**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ابن احمد کردی و جنگ خطی و یادداشت‌های نویسنده.

**حامد عمادی**: حامدابن علی ابراهیم عمادی در سال ۱۱۰۲ هـجری در دمشـق تـولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و مابقی زندگیش را به تدریس و تألیف به سر برد تا بـه سـال ۱۱۷۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: فتاوی، تفصیل بین التفسیر و التاویل، وضوء الصباح فی ترجمة ابی عبیدة الجراح، ترجمة شیخ‌الاکبر، افیون، دیوان حامد،.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**حبیب‌بیگ کلیسی**: حبیب‌بیگ‌بن جان فودبیگ به سال ۹۷۶ هجری به فرمان سـلطان عثمانی به حکومت کلیس رسید و او مردی دادگر و مـهربان و شـجاع بـود و در آغـاز فرمانروایيش افرادی راکه پدرش زندانی کرده بود آزاد کرد و در این موقع محمد پاشای وزیر با او به جدال پرداخت اماکاری از پیش نبرد و پس از مدتی بنا به فرمان سلطان شهر نابلس و بالیس و سلمیه را هم ضمیمه ایالت خود کرد و پس از مدتی به علت سعایت و سخن‌چینی عده‌ای بدخواه به سال ۹۸۲ هجری از مقامش معزول گردید.

**حبیب میرانی**: حبیب‌ابن علی میرانی مندمی در سال ۱۳۱۹ هجری در ده سیاسرا متولد شد و درکودکی در خدمت پدرش قرآن کریم و گلستان را فراگرفت و پس آن در خدمت یکی از عالمان دین مدتی صرف و نحو و ادبیات فارسی را آموخت ولی طولی نکشید که به علت فعالیت‌های سیاسی از زادگاه خود متواری شد و به کردستان عراق هجرت کرد و در آنجا ماندگار شد و اکنون نیز در آن دیار به سر می‌برد. حبیب یکی از شعرای معاصر

کرد است و تاکنون چند اثر از او به چاپ رسیده از جمله: «هونەروژیان، شه هیدانی کوردستان». از اوست:

بـۆ گـەل‌و هـۆزت ببه بـه رەهـبەر — بۆ رێی زانستی بڕۆ هـەتا سـەر
هـونەری ژیـان عـیلم و ئـەدەبه — نه خۆ هه ڵكێشان، ئەسڵ و نه سەبه

یعنی:

برای مردم و قبیله‌ات رهبر شو، و در راه علم و دانش تا آخر برو، هنر زندگی علم و ادب است، نه این که به اصل و نسب خود ببالید.

مراجع: هونەروژیان ـ حبیب علی میرانی ـ بەغدا ۱۹۶۸.

**حبیبه شهرزوری**: حبیبه دختر شیخ صدرالدین شهرزوری به سال ۶۸۱ هجری در ده یاوا متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن با برادرش به حلوان رفت و نزد عالمان دین فقه و حکمت را آموخت و سپس به زادگاهش بازگشت و به تدریس و ارشاد زنان پرداخت و در اواخر عمر به شیخان رهسپار شد و در آنجا به سال ۷۴۹ جهان را وداع گفت. وی در فنون ادبی و حکمت متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به جای مانده که در جنگ‌ها و کتب ادب نوشته شده. از اوست:

لاڵم لاڵیوەن بێ وێنه و تـا کـەن — لاڵم دوڕدانەی تە مام ئە فلاکەن
لاڵم موحەممه رۆشنی خاکەن — لاڵم چون ئاوو خاک و هێرپاکەن

یعنی:

لعلم لعلی است که بی‌مانند و تک است، لعلم دُرّدانهٔ تمام افلاک است، لعلم محمد(ص) روشنی خاک است، لعلم مانند آب و خاک و آتش پاک است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی دورهٔ دامیار، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**حدیقهٔ امان‌اللهی**: یکی از مهمترین تذکره‌های شعرای پارسی گوی کرد تألیف میرزا عبدالله رونق سنندجی (۱۲۱۸-۱۲۸۱ هجری) است. این کتاب بالغ بر شرح حال شصت تن از شعرای معروف پارسی‌گوی کرد است که منتخب اشعار آنان را نقل کرده است. رونق نوشتن این کتاب را در سنین جوانی آغاز کرده و آن را به سال ۱۲۶۵ هجری مصادف با فرمانروایی امان‌الله خان اردلان به اتمام رسانده و کتاب خود را به پنج قسمت

بخش‌بندی کرده: خیابان، گلبن اول، گلبن دوم، جویبار، گلدسته و بنا به ادعای خود سی سال برای نوشتن آن وقت صرف کرده است.
مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی باهتمام خیام پور ـ تبریز ۱۳۴۴.

**حدیقهٔ سلطانی:** کتابی است به زبان فارسی در تراجم احوال شعرای کرد کرمانشاه از عصر تیموری تاکنون از: محمد علی سلطانی (معاصر) و آن مشتمل است بر یک مقدمه به قلم سید محمد طاهر هاشمی (۱۳۳۲-۱۴۱۱ هجری) و شرح احوال پنجاه تن از شعرای کرد با حروف تهجی از آقاعنایت تا محمد خانقاهی در دو جلد که به سال ۱۳۶۴ و ۱۳۶۹ در تهران و ارومیه به طبع رسیده است.
مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی - تهران ۱۳۶۴ و ۱۳۶۹.

**حدیقهٔ ناصریه:** کتابی است در جغرافیا و تاریخ کردستان از علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی (۰۰۰۰-۱۳۱۷ هجری) که شامل یک مقدمه و نه فصل است. فصل اول دربارهٔ سرزمین ماد و فصل دوم دربارهٔ سنندج و فصل سوم دربارهٔ بلوکات کردستان و فصل چهارم دربارهٔ رودخانه‌های کردستان و فصل پنجم دربارهٔ کوه‌های کردستان و فصل ششم دربارهٔ ایلات و طوایف کردستان و فصل هفتم دربارهٔ نسب و حکام اردلان است از آغاز حکمرانی کلول‌ابن خسرو اردلان (۶۰۶-۶۲۹ هجری) تا زمان حکومت غلامشاه خان اردلان (۱۲۷۷-۱۲۸۴ هجری) و فصل هشتم دربارهٔ حکمرانان غیر محلی کردستان و فصل نهم ملحقات کتاب و شرح اسامی خانواده‌های کردستان ساکن سنندج است و مؤلف در این کتاب علاوه بر تاریخ و جغرافی از کشاورزی و صنعت و اوضاع کردستان گفتگو کرده است و نثر آن بسیار ساده و بی پیرایه است و این کتاب در سال ۱۳۶۴ باهتمام محمد رئوف توکلی در تهران به طبع رسیده است.
مراجع: حدیقهٔ ناصریه به قلم علی‌اکبر وقایع‌نگار کردستانی به تصحیح محمدرئوف توکلی ـ تهران ۱۳۶۴.

**حسام‌الدین چلبی:** حسام‌الدین حسن‌ابن محمد چلبی ارموی در سال ۶۲۲ هجری در قونیه متولد شد و او یکی از عرفای بزرگ کرد است و مولانا جلال‌الدین مولوی در مقدمهٔ مثنوی او را مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان

می‌خواند و اصلاً از اهالی ارومیه است و خاندان او به قونیه مهاجرت کرد و او در آن دیار متولد شد و چنان که نوشته‌اند او در جوانی پدرش را از دست داد و سپس به خدمت مولانا رسید و خدمت آن حضرت را اختیار کرد و دوستی و عنایت مولانا با چلبی به حدی بود که خاطرش بی‌وجود او شکفته نمی‌شد و در مجلسی که چلبی حضور نداشت مولانا گرم نمی‌شد و سخن نمی‌گفت و این را در مقدمه مثنوی به خوبی می‌توان دریافت و مولانا و کتاب مثنوی خود را بنا به خواهش چلبی سروده است چنان که گوید:

**ای ضیاءالدین الحق حسام‌الدین تویی     که گذشت ازمه به نورت مثنوی**

مراجع: مثنوی معنوی تألیف جلال‌الدین مولوی به اهتمام رینولد نیکلسون ـ تهران ۱۳۵۰، و بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی تألیف محمود رامیان ـ تبریز ۱۳۴۵.

**حسام‌الدین خلیل‌ابن جنگروی**: حسام‌الدین خلیل‌ابن شجاع‌الدین جنگروی در سال ۶۳۸ هجری عزالدین گرشاسب را کشت و حکومت لر کوچک به دست او افتاد و در این هنگام ملکه خاتون زن عزالدین گرشاسب که خواهر سلیمان شاه والی کردستان بود فرزندان را نزد دائیشان فرستاد و سلیمان شاه برای انتقام به جنگ حسام‌الدین رفت و بنا به گفتهٔ تاریخ گزیده در یک ماه سی بار با هم جنگیدند و لران ابتدا قلعهٔ بهار واقع در نزدیکی‌های همدان را گرفتند ولی سرانجام حسام‌الدین در نزدیکی شاپور خواست شکست خورد و او را گرفتند و به سال ۶۴۰ هجری کشتند و سرش را پیش سلیمان شاه بردند.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف خان بدلیسی، و تاریخ الامارات والدول الکردیة تألیف محمدامین زکی، و کورد و کوردستان نوسینی ئه‌مین زه کی.

**حسام‌الدین خویی**: حسام‌الدین حسن‌ابن عبدالمؤمن متخلص به حسام و ملقب به مظفری که از شعرای قرن هفتم هجری است، در ماردین متولد شده و در جوانی به خوی هجرت کرده و همان جا درگذشته است. از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: منظومهٔ نصیب الفتیان، منظومهٔ تحفهٔ حسام، قواعد الرسائل، نزهة الکتاب.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**حسام‌الدین عمر**: حسام‌الدین عمربن جمال‌الدین پس از کشته شدن پدرش به سال

۶۹۳ هجری فرمانروای لرستان شد و در این هنگام صمصام‌الدین محمود که جوانی دلیر و برومند بود و مردم او را دوست داشتند از صیمره به عزم جنگ با حسام‌الدین حرکت کرد ولی چون نیروی صمصام‌الدین زیاد بود حسام‌الدین تاب مقاومت نیاورد و عده‌ای برای شفاعت به نزد صمصام‌الدین فرستاد و قرار بر این شد که حکومت را به او بسپارد و خود به مکه برود و اما حسام‌الدین پس از مدتی نادم شد و به لرستان بازگشت و هواخواهانش را دور خود جمع کرد و با صمصام‌الدین جنگید و در این جنگ صمصام‌الدین سخت زخمی شد و در اثر این زخم‌ها جان به جان آفرین سپرد و سپس حسام‌الدین زمام امور را به دست گرفت و چون اطاعت خود را به خان مغول ابراز نکرده بود، غازان خان مغول (۶۹۴-۷۰۳ هجری) سپاهی برای تنبیه او فرستاد و او را به سال ۶۹۵ هجری به قتل رساندند.

**حسرت ارومی:** حسرت ارومی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ارومیه متولد شد و همان جا تحصیلات خود را انجام داد. وی شاعری چیره‌دست و نازک خیال بود و غزل‌هایش بسی دلنشین و شیوا است. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**نسیم نافه گشا آمد از دیار سنندج گشود نافهٔ مشکین چو زلف یار سنندج**
**زمین ز مشعل گل گشت همچو وادی ایمن چراغ لاله برافروخت کوهسار سنندج**
**رساند باد صبا مژده گل و برخاست خروش و ناله مرغان مرغزار سنندج**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان حسرت ارومی، و بزرگان و سخن سرایان آذربایجان غربی تألیف محمود رامیان چاپ تبریز.

**حسن‌بن خضراردلان:** حسن‌بن خضر پس از فوت پدرش به سال ۷۴۶ هجری به جای او نشست و او نخست به تعمیر مقر حکومتی خود پرداخت و کشورش را گسترش داد و سه هزار تن از جوانان شجاع را انتخاب کرد و در کار جنگ و سواری و تیراندازی آنها را تعلیم داد و زره و کلاه‌خود و اسلحه کافی برای آنها آماده کرد و عشایر کرد را نیز برای نبرد با دشمن تشویق کرد و خود سرداری سپاه را بر عهده گرفت و به خاک عثمانی حمله کرد و بخشی از سرزمین‌هایی را که عثمانی‌ها از پدرش گرفته بودند به تصرف خود در آورد و در اوایل سال ۷۷۳ هجری در یک فرسنگی شهر سنندج قلعهٔ بسیار محکمی بنیاد

نهاد که موسوم به قلعهٔ حسن‌آباد شد و سپس دارالحکومه خود را بدانجا برد و در زمان او پایه‌های حکومت اردلان استوارتر شد و مردم هم با جرأت‌تر شدند و در جنگ با دشمنان شایستگی و مردانگی از خود نشان دادند و سرانجام به سال ۷۷۴ هجری نوشه جاوید نوشید و درگورستان قلعهٔ حسن‌آباد دفن شد.

**حسن‌ابن عمر کردی:** حسن‌ابن عمرابن عیسی‌ابن خلیل‌ابن ابراهیم کردی در سال ۶۳۹ هجری در تربت ام‌الصالح دمشق تولد یافت و در همان جا مبادی علوم را فراگرفت و پس از آن در خدمت ابن‌اللتی و عبدو دو جزء ابی‌الجهم و مأةالسیر سجیة را استماع کرد و سپس موطای امام مالک را از مکرم آموخت و سپس به مصر رهسپار شد و در جیزه اقامت کرد و سرگرم فروختن کاغذ شد و مدتی هم مؤذن شد وگاهی هم قباله می‌نوشت. وی در حدیث تبحر داشت و حدیث زیاد می‌گفت و آنها را با اسناد روایت می‌کرد و او باقیماندهٔ علمای حدیث و اسناددهنده احادیث بود و علمای حدیث از او احادیث زیادی نقل کرده‌اند و بالاخره به سال ۷۲۰ هجری در جیزه بدرود حیات گفت.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**حسن‌ابن محمد اربیلی:** حسن‌ابن محمدابن عبدالرحمن اربیلی در سال ۵۰۸ هجری در دمشق متولد شد و مبادی علوم را از پدرش آموخت و پس از آن در خدمت ابن‌الدائم و ابن ابی عمر حدیث استماع کرد و سپس در نزد امام ابی الفرج و فخر ثالث تفسیر و فقه فراگرفت و نیز کتاب طهارت را از ابن داود یاد گرفت و بسی از علما از او حدیث نقل کرده‌اند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**حسن‌ابن موسی کردی:** حسن‌ابن موسی کردی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در آلبانی تولد یافته و درکودکی مبادی علوم را از پدرش آموخته و پس از آن به دمشق رهسپار شده و فقه و تفسیر را از علمای آن دیار آموخته و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شده تا به سال ۱۰۴۸ هجری درگذشته است. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشته و از او آثاری به جای مانده از جمله: شرح حکم ابن العربی، شرح رسالهٔ شیخ ارسلان، شرح مواقع النجوم ابن العربی، شرح عوامل جرجانی، حاشیه بر

شرح عقاید قیروانی.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**حسن بانی**: حسن‌ابن موسی بانی که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در باته متولد شد و همان جا به‌کسب علم پرداخت و پس از آن به دمشق هجرت کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل همان جا به تدریس پرداخت و در سال ۱۱۴۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و ادب و علوم عقلی و نقلی متبحر و استاد بوده است. او راست: شرح العوامل، شرح مواقع النجوم، شرح رسالة الشیخ ارسلان، تعلیقات بر عقاید قیروانی.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**حسن‌بیگ صومای**: حسن‌بیگ‌بن شاه محمد به سال ۹۸۱ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صومای رسید و او مردی تندخو بود و با مردم و حتی با کسان خود رفتار خوبی نداشت و به اذیت و آزار مردم پرداخت و مردم از دست او به سلطان عثمانی شکایت بردند و سلطان به حسین پاشای میرمیران وان فرمان داد که در این‌باره به تحقیق بپردازند و او نیز حسن‌بیگ را به وان احضار کرد و چون حقیقت حال معلوم شد او را به سال ۹۸۵ هجری به قتل رساند و به جای او علی‌بیگ را به حکومت نشاند.

**حسن‌بیگ عتاقی**: حسن‌بیگ‌بن یوسف به سال ۹۷۳ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت عتاق رسید و او مردی مقتدر و ثروتمند بود و در عین حال بخشنده و سخی بود و در زمان وی رویداد مهمی روی نداد و مدت بیست سال با قدرت فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۹۹۳ هجری درگذشت. او دو پسر داشت به نام‌های: یوسف‌بیگ و ولی‌بیگ.

**حسن‌بیگ مکسی**: حسن‌بیگ‌بن رستم‌بیگ به سال ۹۸۵ هجری بنا به فرمان سلطان مرد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به حکومت مکس رسید و در این دم امیر احمد به اتفاق دودمانش به مخالفت او برخاستند و پس از جنگ و جدال سختی که میان آنان روی داد سرانجام او را به سال ۹۵۹ هجری از حکومت ساقط کردند و پس ازاو میراحمد دوم

از سوی مردم مکس فرمانروا شد و با مردم به نرمی و مهربانی رفتار کرد و با کمال قدرت تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمانروایی کرد.

**حسن زنگنه:** حسن‌ابن امین‌ابن حاج حسین خضر زنگنه در سال ۱۳۲۰ هجری در ده قیتول متولد شد و همان جا به کسب علوم پرداخت ولی به تحصیلات خود ادامه نداد و ناچار به کارگری و کسب و کار مشغول شد و چون علاقه به فنون ادب داشت از این‌رو به مطالعهٔ آد... سرگرم شد و سرودن شعر را آغاز کرد و از او قصاید زیبایی به گویش گورانی به جای ما... که برخی از آنها در روزنامه و مجلات به طبع رسیده است. از سال مرگ او اطلاعی در دست نداریم. از اوست:

ئـــاما وه گـ...ۆشم صـــه‌دای نـازداران ده مـاخم بـه رزبـی وێـنه‌ی مـه‌ی‌خواران
واتن ئه‌ی ...ـه‌سه‌ن حـاڵه کـه‌ت چـێشه‌ن په‌ی چێش وه‌ی ده‌ستوور دڵت وه نێشه‌ن؟

یعنی:

صدای نازداران را شنیدم و حالم مانند می‌خواران خوب شد و گفتند: ای حسن! حالت چون است و برای چه دلت غمگین است؟

مراجع: مێژ...ی عه‌شیره‌تی زه‌نگنه نووسینی محمد عبدالرحمن زه‌نگنه ـ به‌غدا ۱۹۸ و جنگ خطی.

**حسن زیرک:** حسن‌ابن عبدالله بوکانی ملقب به زیرک در سال ۱۳۴۲ هجری در بوکان تولد یافت. هنوز کودکی بیش نبود که پدرش درگذشت و پس از چندی مادرش شوهر کرد و حسن ناچار در نه سالگی به کارهای سخت تن در داد و پس از آن مدت‌ها آواره و در بدر شهرها و روستاها بود و چون صدای گیرا و خوبی داشت از این‌رو همه او را دوست داشتند و در بیست سالگی به عراق رفت و در بخش کردی رادیو بغداد به کار گمارده شد و بر اثر تعلم نزد استادان خواننده‌ای مشهور شد و ترانه‌های زیادی از آواز او پر شد و پس از مدتی به وطن بازگشت و به تهران رفت و با خانم میدیهٔ زندی که گوینده‌ای مشهور بود ازدواج کرد و به سال ۱۳۳۷ خورشیدی در رادیو تهران ترانه‌هایی از او ضبط شد و روی هم رفته قریب هزار ترانه از او به یادگار مانده است و ترانه‌های او شامل مقام‌های: شور، ماهور، سه‌گاه، چهارگاه، دشتی، همایون، بیات ترک، حجاز، افشار، ابوعطاء است و در خواندن آن بیشتر از اشعار خود و دیگر شاعران کرد و فولکلور استفاده کرده است. سرانجام در اواخر عمر به کسالت قلبی مبتلا شد و در سال ۱۳۹۳

هجری فوت کرد و بنا به وصیت خود جسدش را بر قلۀ نـالّه شکـێنی nâla škênî در بوکان به خاک سپردند و حسن زیرک با این که از سواد بهره‌ای نداشت ولی شعر نیکو و دلنشین می‌سرود و شرح حال خود را به شعر ده هجایی سروده و آن را به سال ۱۳۴۵ شمسی به اهتمام همسرش میدیه خانم به چاپ رسانده است. از او دو دختر به نام آرزو و ساکار باقی مانده که هر دو اکنون ازدواج کرده‌اند. دکتر محمد صـدیق مفتی‌زاده در وصف او گوید:

زیره‌ک زۆرت‌کرد خزمه‌تی هونه‌ر ژینت له پێناو هـونه‌ر بـرده سـه‌ر
رۆژگارت ساتێ به بی‌غه‌م نـه‌بوو به‌ڵام له هونه‌ر هیچت که‌م نـه‌بور

یعنی:

ای زیرک! تو بسی به هنر خدمت کردی و زندگی خود را در خدمت هنر به سر بردی، گرچه زندگیت پر از غم و اندوه بود. ولی از هنر کم و کاستی نداشتی.

مراجع: چریکه‌ی کوردستان دانراوی حه‌سه‌ن زیره‌ک ـ تاران ١٣٤٥ و حه‌سه‌ن زیره‌ک نووسینی میرزاکه‌ریم خۆشناو ـ به‌غدا ١٩٨٤ و شرح حال حسن زیرک به قلم میدیه خانم زندی همسر حسن زیرک که برای نویسنده نوشته است.

**حسن‌سلطان اورامی**: پس از کشته شدن حیدر سلطان، حسن سلطان به سال ۱۲۴۱ هجری بنا به فرمان خسروخان ناکام به حکومت اورامان رسید و محمد سعید سلطان هم فرمانروای لهون شد و حسن سلطان و محمد سعید سلطان متحد شدند و اتحاد اورامان بزرگ را پدید آوردند و با هم فرمانروایی کردند و پس از آن محمد پاشای جاف (۱۲۴۵ –۱۳۰۸ هجری) را با خود هم داستان کردند و سپس بخشی از شهرزور را نیز تصرف کـردند و پس از آن بـا دولت قـاجار بـه مـبارزه پـرداختند و نـاصرالدیـن شـاه قـاجار (۱۲۶۴–۱۳۱۳ هجری) ناچار سپاهی به سرکوبی آنان فرستاد اما سپاه قاجار به علت صعب‌العبور بودن راه نتوانستند کاری از پیش ببرند و بی‌نتیجه بازگشتند و پس از مدتی فرهاد میرزا (۱۲۸۴–۱۲۹۶ هجری) در سال ۱۲۸۴ هجری با دسیسه‌ای حسن سلطان را دعوت کرد و او را به قتل رساند.

**حسن صلاح**: حسن‌ابن ابراهیم صلاح متخلص به سوران بنا به قول خـودش در سـال ۱۳۶۱ هجری در روستای ساروقامیش از توابع بوکان مکریان متولد شد و در همان جا

پرورش یافت و تحصیلات ابتدایی را در ده ساروقامیش و شهرهای بزرگ کردستان به پایان رساند و پس از آن به انگلستان سفر کرد و در آنجا در کالج: Technology school of computer دانشنامهٔ برنامه‌نویسی کامپیوتری را اخذ نمود و سپس در کالج تـرینتی دانشگاه لندن به اخـذ مـدرک کـارشناسی و تـخصصی زبـان انگـلیسی نـایل آمـد و در دانشکدهٔ امپریال لندن دورهٔ عملی کاربرد کامپیوتر را به اتمام رساند و به وطن بازگشت و مشغول فعالیت‌های ادبی شد. وی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی و فارسی و کردی آشنایی دارد و در سرودن شعر کردی هم ید طولایی دارد و الحق اشعارش بسی شیرین و روان است. از آثار اوست: دیـوانـی سـۆران، سـڵاوله کـوردستان، هـۆنراوه و په‌خشان، هه وارگه ی ئه ده ب، بیبلۆگرافی کوردی، فه یزوللابه‌گی یه‌کانی بانی بۆکان، که ماجارْ، زمان و ئه‌ده‌ب.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**حسن‌علی خان اردلان:** حسن‌علی خان‌بن لطف علی خان در سال ۱۲۰۹ هجری بـه موجب فرمان آقا محمد خان قاجار به حکومت اردلان منصوب شد و او چون مـردی متدین و زاهد بود کلیهٔ امور ایالت را به دست محمد رشیدبیگ وکیل سپرد و خود به زهد و طاعت پرداخت تا این که در سال ۱۲۱۱ هجری حسن‌علی خان با عده‌ای از سوارانش به دربار شاهی احضار و با شاه به گرجستان رفت و در غیاب او مـحمد رشـیدبیگ بـه تعدی و آزار مردم سرگرم شد و اهالی را به کلی رنجاند و در این موقع سبحان ویردی خان وقت را مغتنم شمرده و به سنندج می‌آید و خود بر مسـند حکـومت مـی‌نشیند و حسن‌علی خان چون از این امر مطلع شد با سواران خود به اطراف شهر رسید و محمد رشیدبیگ نیز که از سبحان ویردی خان بیم داشت با اتباع خویش خود را به حسن‌علی خان رسانید و متفقاً بر سبحان ویردی خان یورش بردند و پس از زد و خـورد سـبحان ویردی خان تاب مقاومت نیاورد و گریخت و به سرزمین بابان نزد عبدالرحمن پاشا رفت که با لطف‌علی خان سابقه عداوت داشت و عبدالرحمن پاشا سپاهی جمع کرد و چون این خبر به والی رسید به طرف ماهیدشت عازم شد و از آنجا رهسپار بغداد شد و از والی بغداد تقاضای کمک کرد و والی، عبدالرحمن پاشا را ازکمک به سبحان ویردی خان منع نمود و والی آسوده خاطر به سنندج بازگشت و چون فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) به سلطنت رسید حسن‌علی خان را به تهران احضار و به سـال ۱۲۱۴ هـجری

معزول نمود و به زندان افکند و امان‌الله خان اردلان را به حکومت کردستان منصوب کرد.

**حسنعلی‌خان گروسی:** حسن‌علی خان‌بن محمد صادق خان ملقب به امیر نظام به سال ۱۲۶۰ هجری بنا به فرمان محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) فرمانروای گروس شد ولی سپس حاجی آقاسی او را از این منصب منتزع کرد و امارت گروس را به ابراهیم خلیل سلماسی سپرد و امیر نظام پس از جلوس ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هجری) بر تخت بنا به درخواست امیرکبیر مجدداً فرمانروای گروس شد و پس از آن خود را از این سمت برکنار کرد و به ریاست فوج رسید و به سال ۱۲۶۵ هجری مأمور دفع طغیان حسن خان و فتح مشهد شد و در سال ۱۲۸۳ هجری مأمور سفارت در اسلامبول شد و سپس رتبهٔ امیر تومانی و وزارت گرفت و در سال ۱۲۹۷ هجری حاکم ساوجبلاغ و ساین قلعه و گروس و ارومیه و خوی شد و در سال ۱۳۱۲ هجری حکومت ملایر و همدان و تویسرکان به او محول گردید و مدتی هم حاکم کرمانشاه و کردستان بود و سرانجام به سال ۱۳۱۷ هجری در هشتاد سالگی درگذشت. وی شخصی فاضل و ادیب بود و به زبان‌های فرانسه و عربی آشنایی داشت و در نوشتن خط هم مهارت داشت و پندنامهٔ یحیوی را که برای پسرش یحیی نوشته به خط زیبای خود به یادگار گذاشته است و او گهگاه شعر می‌گفت و این رباعی از اوست که می‌گوید:

**ای آن که به رنج بینوایی مرده　　در حالت وصل از جدایی مرده**
**با این همه آب تشنه لب رفته بر خاک　　اندر سر گنج از گدایی مرده**

**حسن عودالانی:** حسن در سال ۱۳۵۱ هجری در ده عودالان از توابع سلیمانیه تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را همان جا به اتمام رساند و سپس به‌کار و کسب مشغول شده و به علت افراط در مطالعه در شعر و ادب تبحر یافته و چون شعر نیکو می‌سرود از آغاز شعر گفتن را آغاز کرد و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. تاکنون از او مجموعهٔ شعری به نام‌های: باخی عەودالاّن، چەمی رەزانی قارەمان، چیای پیرەمەگرون منتشر شده و اشعار دیگری هم دارد که هنوز آنها را جمع‌آوری نکرده. از اوست:

من نالّیم نەورۆز نەورۆزی منە　　جەژنە پیرۆزە پیرۆزی منە
هەتا ئەبینم کوردستان گشتی　　یەکی گرتووە ورد و درشتی

ئەوساکە ئەڵێم چەکوشەکەی کاوە لەکەللەی سەری زوحاکی داوە

یعنی:

من نمی‌گویم نوروز تنها جشن من است، و یا خجستگی آن از آن من است، تا این که می‌بینم مردم کردستان همگی، متحد شده‌اند از خرد و کلان، آنگاه می‌گویم چکش کاوه به سر ضحاک تازی خورده شده.

مراجع: نەورۆزنامە نوسینی محمد عبدالرحمن زنگنە.

**حسن کامکار:** حسن کامکار به سال ۱۳۴۳ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس وارد مدرسهٔ موزیک نظام شد و پس از مدتی به اخذ گواهی موفق شد و او برای بیشتر خوانندگان کرد آهنگ ساخته است و او پس از مدتی به تهران مهاجرت کرد و به گسترش موسیقی کردی پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۱۲ هجری جهان را بدرود گفت. وی از آهنگ‌سازان و موسیقی‌دانان کرد است و از او آهنگ‌های زیادی به جای مانده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حسن کنوش جاف:** حسن‌ابن احمد جاف معروف به حسن کنوش و ملقب به جنوبی به سال ۱۲۶۰ هجری در قریهٔ کچان از توابع حلبجه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و چون پدرش کشاورزی بود و بیشتر عمرش را به کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۱۴ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده.از اوست:

تا حەسەن وە خاک سەر مەنیانەوە هەر هام و حەسرەت ئەو بەیانەوە

یعنی:

تا حسن به خاک سر می‌نهد، من به حسرت آن جفت به هستم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حسن نگین:** حسن‌ابن ابوطاهر متخلص به نگین در سال ۶۶۴ هجری در مندلی تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به بغداد رفت و منطق و حکمت و فلسفه را نزد عالمان دین فراگرفت و از آنجا به اورامان رفت و مدتی هم در خدمت

سلطان اسحاق کسب فیض کرد و به درجات عالی رسید و پس از آن به ارشاد و وعظ مردم پرداخت و به سال ۷۳۲ هجری درگذشت. وی به شعر و ادب دلبستگی داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

چـــاگـــا آمـــایمی پـــه‌ی چـــاڵ هـــارووت
ئـــامانم نـــه‌چین چـــل نـــه‌یه‌ک ســـرووت
جه مه‌ودای ئه‌نگوشت شای خاوه‌ند فه‌رهووت
نـــه‌سه‌مای ســه‌رین کـوّی خێر و شـه‌ڕ بـووت

یعنی:

ما همه به چاه هاروت آمدیم و هر چهل تن ما سرود می‌خواندیم و به اشارهٔ خداوندگار ما به عالم اجسام و ناسوت قدم نهادیم، عالمی که در آن خیر و شر و سعادت و شقاوت وجود دارد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**حسنویه‌ابن میرحسین**: حسنویه‌ابن میرحسین برزیکانی در سال ۳۴۸ هجری عمدهٔ کردستان را با دینور و همدان و نهاوند و قلعهٔ سرماج و خوزستان به تصرف خود در آورد و قلعهٔ سرماج که در نزدیک کوه بیستون بود مقر فرمانروایی خود قرار داد و پس از آن با عزالدوله بختیاری به جنگ پرداخت و پس از شکست عزالدوله (سال ۳۵۷ هجری) اربیل و بهدینان نصیب وی شد. سرانجام به سال ۳۶۹ هجری درگذشت. وی مردی نیکوکار و با تدبیر و نیک سیرت بود و در دینور مسجد جامعی بنا کرد و هر سال به حرمین شریفین صدقه می‌فرستاد و به مستمندان و فقرا کمک می‌کرد و دزدان و راهزنان را به کیفر می‌رساند و علما و شعرا را تشویق وصله اعطاء می‌کرد.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و تاریخ الامارات و الدول الکردیه تألیف محمد امین زکی.

**حسین‌ابن عبدالحق اربیلی**: حسین‌ابن عبدالحق اربیلیِ که از علمای قرن نهم و دهم هجری است، در اربیل تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از آن به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۹۴۰ هجری درگذشت. وی در علوم متداوله آن زمان تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده که از جمله: حاشیه‌ای بر شرح جدید تجرید خواجه نصیرالدین طوسی است.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**حسین‌ابن عبیدالله بندنیجی:** حسین‌ابن عبیدالله بندنیجی که از علمای قرن پنجم هجری است، در بندنیج تولد یافت و در همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و مدتی به مسافرت بلاد اسلامی رفت و در اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و به سال ۴۹۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: جامع، الذخیره.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**حسین‌ابن محمد حسن دیاربکری:** حسین‌ابن محمد حسن در اوایل قرن نهم هجری در دیاربکر متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس عازم بغداد شد و در آنجا به کسب علم پرداخت و در علوم مختلف خاصه در فقه و اصول و تاریخ و ادبیات تبحر یافت و پس از آن به مکه مهاجرت کرد و پس از مدتی قاضی مکه شد و سرانجام به سال ۹۶۶ هجری فوت کرد و از آثار مهم او کتاب: تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس در شرح حال رسول اکرم و خلفای راشدین و توصیف دقیقی از کعبه و مسجدالحرام است و ملوک الاکراد، زبده تاریخ الفاطمیین، الجراکسة الی فتوح مصر.

مراجع: کشف الظنون حاجی خلیفه، الاعلام زرکلی، معجم المطبوعات.

**حسین ابو شجاع دوستک:** حسین در سال ۳۲۴ هجری در دیاربکر متولد شد و پس از تحصیل علوم به سواری و تیراندازی پرداخت و در جوانی عده‌ای از جوانان سلحشور را دور خود جمع کرد و چون جوانی با همت و دلیر بود مردم به او لقب باز دادند و پس از مدتی دیاربکر و جزیره و سعرد و بدلیس و ارجیش را گشود و در سال ۳۵۲ هجری بر ملازگرد و مکس دست یافت و پس از فوت عضدالدوله نصیبین را هم فتح نمود و تا حدود موصل پیش رفت و پس از آن جنگی میان او و صمصام‌الدوله بویهی که بر موصل فرمان می‌راند درگرفت و صمصام‌الدوله در این جنگ شکست خورد و موصل هم به دست باز افتاد ولی مجدداً جنگ دیگری درگرفت و بویهیها دست از موصل بر نداشتند و از نفوذ و قدرت باز اندیشناک گردیدند و با سپاهی گران موصل را محاصره کردند و جنگ سختی درگرفت و در این جنگ باز از اسبش افتاد و سرانجام در بیستم جمادی‌الثانی سال ۳۸۰ هجری درگذشت و سپاهیان باز هم ناچار شهر را رها کردند و به

دیاربکر که پایتخت بود بازگشتند.

**مراجع:** دێرێکی پێشکەوتن تألیف حسین حزنی و مرآت العبر تألیف سعید پاشا دیاربکری و تاریخ هکاری تألیف عبدالرحیم هکاری «خطی».

**حسین برزیکانی:** حسین برزیکانی که مردی بخشنده و کاردان بود مردم او را دوست داشتند و او را به ریاست خود پذیرفتند و وی در سال ۳۳۰ هجری به فرمانروایی شهرزور رسید و پس از مدتی لشکری گرد آورد و خلیفه بغداد از قدرت او به هراس افتاد و سپاهی برای دفع او گسیل داشت اما این سپاه شکست خورد و پس از درگذشت برادرانش ونداد و غانم، نواحی دینور و همدان و نهاوند و صامغان هم به تصرف او در آمد و سرانجام به سال ۳۴۸ هجری درگذشت.

**مراجع:** وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، تاریخ الکامل تألیف ابن الاثیر.

**حسین بشنوی:** حسین بشنوی از شعرای نامی قرن چهارم هجری است. وی از دیار بشنوی و شاعر ابوشجاع مروانی بوده و هنگامی که ابوطاهرابن حمدان بر موصل دست یافت، ابو شجاع خواست بر موصل استیلا یابد، از این‌رو سپاهی از قبایل کرد جمع کرد از جمله مردم بشنوی هم در آن شرکت کردند و حسین بشنوی هم دربارهٔ این رویداد اشعاری سروده که اینک چند بیت آن آورده می‌شود:

**البشنویةُ اَنصارٌ لِدَولَتِکُم — وَلَیسَ فی ذاخفا فی العجم وَالعربِ**

**انصار باز بأرجیش و شیعة — بظاهرالحلب الحدَباء فی العطب**

یعنی:

مردم بشنویه حامی دولت شما هستند و این امر به عرب و عجم آشکار است، یاران و مددکاران از سرزمین ارجیش‌اند و نیروی او در بیرون شهر حلب سرگرم کشت و کشتار هستند.

**مراجع:** الکامل تألیف ابن الاثیر.

**حسین‌بیگ داسنی:** حسین‌بیگ‌بن احمدبیگ داسنی به سال ۹۱۶ هجری از سوی مردم و سران داسنی برگزیده شد و او در آغاز کار به جمع تجهیز سپاه پرداخت و چون نیرو گرفت برخی نواحی مجاور را به تصرف خود در آورد و سپس سلیمان خان عثمانی

(۹۲۶-۹۷۴ هجری) که به قصد فتح بغداد در حرکت بود امارت اربیل را از میرعزالدین گرفت و به حسین‌بیگ داسنی تفویض کرد و با فوت میرعزالدین به سال ۹۴۱ هجری تمام نواحی اربیل به تصرف او در آمد و اما پس از مدتی امیر سیف‌الدین‌بن میر حسین سوران با سپاهی گران به جنگ حسین‌بیگ داسنی رفت و ملک موروثی را از او باز گرفت و سلطان عثمانی چون این خبر را شنید حسین‌بیگ داسنی را به استانبول فراخواند و او را به سال ۹۴۷ هجری به قتل رساند.

**حسین پاشای کلیسی**: حسین‌بیگ‌بن جان فولاد به سال ۹۸۲ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) فرمانروای کلیس شد و پس از آن سر و صورتی به کارهای داخلی خود داد و هدایایی برای سلطان عثمانی فرستاد و به سال ۱۰۰۱ هجری از سلطان سمت امیرالامرایی یافت و به حسین پاشا ملقب شد و حکومت حلب و طرابلس هم ضمیمه امارتش شد و سرانجام به سال ۱۰۰۵ هجری طی دسیسه‌ای از طرف سلطان عثمانی به قتل رسید. وی مردی جوانمرد و نیکوکار بود و علما و ادبا را گرامی می‌داشت و خود در علم هیأت و نجوم تبحر داشت.

**حسین جزری**: حسین‌ابن احمدابن حسین جزری در سال ۹۹۷ هجری در جزیرهٔ ابن عمر تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و ادبیات پرداخت و پس از مرگ پدرش به حلب رفت و در نزد ابراهیم‌ابن احمد و قاضی ناصرالدین محمد ادبیات آموخت و سپس به دمشق و از آنجا به بغداد و استانبول رهسپار شد و از محمدابن قاسم قاسمی فقه فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به حلب بازگشت و به تدریس و سرودن شعر مشغول شد و سرانجام به سال ۱۰۳۴ هجری بدرود حیات گفت. دیوان او شامل قصاید و غزلیات و قطعات است. از اوست:

**یـالَیلةً جـمعتنا و السُّرورُ مَعاً — لا روَّ قها دواعی الا فق بالفلقِ**
**لواستطعنا وَ قدَ شـابت مـفارقنا — صبغاً لَهامن سواد القَلب والحدقِ**
**بَکیتها وَ شباب العَیش فی دعةٍ — مِنّا وَ غافِل طرف الدَّهـرلم یَفقِ**
**عـلماً بـانَّ اللَّیالی غیر باقیَه — وَ کـلَّ مـجتمعٍ یُـرمی بمفترقِ**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار حسین جزری.

**حسین‌خان زنگنه:** حسین‌خان زنگنه که قبلاً ملتزم رکاب نادرشاه بود به علت خیانتی که مرتکب شده بود بنا به دستور نادرشاه هر دو چشمش را از حدقه بیرون آوردند و پس از قتل نادر به سال ۱۱۶۰ هجری سپاهی از جوانان زنگنه را فراهم آورد و کرمانشاه را به تصرف خود در آورد و سپس عازم همدان شد و قلمرو علیشکر را تصرف کرد و تا اسدآباد پیش رفت او بدینسان تا سال ۱۱۶۱ هجری حکومت کرد.

**حسین سلطان اورامی:** حسین‌سلطان‌بن بهرام سلطان اورامی که در قریهٔ هانی گَرمَله می‌زیست عثمانی‌ها او را تحت‌الحمایه خود قرار دادند و به سال ۱۱۶۰ هجری به حکومت لهون رساندند و سبحان ویردی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰ هجری) به خاطر عدم نفوذ ایادی عثمانی در اورامان فرمان حکومت لهون را به نام حسین‌سلطان اورامی صادر کرد و حکمرانی اورامان رزاب را هم به نام خسرو‌بیگ بن بهرام‌سلطان رقم زد و حسین‌بیگ برای آن که فرمانروای اورامان بزرگ شود در یک مهمانی خسروبیگ را به ضرب خنجر کشت و چون این خبر به بهرام‌سلطان دوم در سروآباد رسید کمر به انتقام گرفت و اموال خالدبیگ را غارت کرد و حسین‌سلطان از ترس به نوسود گریخت و سپس به خدمت سلطان ویردی خان رسید و از او کمک خواست و سلطان ویردی خان قشونی در اختیار او گذاشت و بهرام سلطان هم به سلیمانیه رفت و از سلیم پاشای بابان (۱۱۵۶-۱۱۶۴ هجری) درخواست کمک کرد و او نیز سپاهی در اختیار بهرام‌سلطان گذاشت و سرانجام دو سپاه با هم جنگیدند و در این جنگ حسین‌سلطان و بهرام‌سلطان به سال ۱۱۶۰ هجری به قتل رسیدند و پس از آن حسین‌سلطان تا سال ۱۱۶۱ هجری فرمان راند و سپس خالد سلطان به حکومت رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**حسین‌علی اردلان:** حسین‌علی‌ابن غلامحسین اردلان نوهٔ مرتضی خان شجاع لشکر در سال ۱۳۴۴ هجری در سنندج تولد یافت و دورهٔ ابتدایی را همان جا به پایان رساند و پس از آن به همدان رفت و به ادامهٔ تحصیل پرداخت و همان جا هم وصلت کرد و با شعرا و ادباء نیز تماس پیدا کرد و در انجمن‌های ادبی شرکت می‌نمود و به سرودن شعر سرگرم شد و پس از آن به تهران رهسپار شد و بیشتر اشعار خودش را در آن شهر سروده است. وی در فنون ادب تبحر دارد و اشعارش را تاکنون به طبع نرسانده. از اوست:

| | |
|---|---|
| **مرغ دل از عشق دوست بار دیگر پرگرفت** | **نوحه‌گر نغمه خوان عاشقی از سرگرفت** |
| **مرغک افسرده حال نام علی چون شنید** | **رنگ دگر یافت و جلوهٔ دیگر گرفت** |
| **زمزمه آغاز کرد مدح علی ساز کرد** | **بانگ علی یا علی در همه جا درگرفت** |
| **خسرو اندیشه تاخت سوی دیار نجف** | **بوسه بر آن خاک زد مشتی از آن برگرفت** |

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**حسین عونی:** حسین‌ابن عبدالله کردی ملقب به عونی از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است. وی در بغداد متولد شد و در همان جا تحصیل علوم کرد و پس از خاتمه تحصیل به نجف رفت و در آنجا متولی قضا گردید و در اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و به سال ۱۳۳۴ هجری درگذشت. وی تألیفاتی در منطق و معانی و بیان دارد که تاکنون به طبع نرسیده است.
مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**حسین قانون** : حسین‌ابن جعفر متخلص به قانون در سال ۶۵۸ هجری در حوالی قرمایسین قدم به جهان نهاد و در علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار بود و در شیخان جهان را بدرود حیات گفت. از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

| | |
|---|---|
| جه‌مه ودای ئه‌نگوشت‌شای بێ‌حه‌د شمار | سازیان جه نووریه‌ک چه مه‌ی فه‌ووار |
| فه‌ووار دیوان مێردان بوطوون | جه‌ن وه‌رو حوضوور نامێما قانوون |

یعنی:

به اشاره و فرمان حق تعالی ما از یک چشمهٔ نور خلق شدیم و با مردان خدا مجمعی عرفانی تشکیل دادیم و اکنون ما هم قانون است و قلبم حضور دارد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**حسین‌قلی خان اردلانی:** حسین‌قلی خان‌ابن غلامشاه خان والی اردلان ملقب به خان خانان به سال ۱۲۷۰ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در کودکی در خدمت عالمان دین فراگرفت و او قبل از این که به حد رشد برسد پدرش فوت کرد و از ماترک پدرش چیزی به او نرسید و به همین علت زندگی را در تنگنا به سر برد تا به سال

۱۳۳۰ هجری جهان را بدرود گفت. وی مردی فاضل و شاعر بود و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

**ای ساقی بادهٔ محبت جامی وی قاصد غمزهٔ نهان پیغامی**
**تا کی هدف تیر تغافل باشم مهری، قهری، تبسمی، دشنامی**

مراجع: حدیقهٔ ناصریه، تحفهٔ ناصریه، تاریخ اردلان مستوره.

**حسین‌قلی خان حاوی:** حسین‌قلی خان‌ابن امان الله خان اردلان که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در منطق و حکمت و الهیات و زبان و ادبیات عرب و فنون ادبی مهارت پیدا کرد و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد. وی در سال ۱۲۶۲ هجری از سنندج به سلیمانیه هجرت کرد و پس از یکسال توقف در آن دیار به سال ۱۲۶۳ هجری درگذشت و در مقبرهٔ گردی سه‌یوان به خاک سپرده شد. وی د رسرودن غزل و قصاید طبع روانی داشته. از اوست:

**دل در شرر غم است و جان در لهب است تن در تف سوز آتش تاب و تب است**
**عیشی زقفای هر غمی هست و مرا غم پرسش غم ز جان کند این عجب است**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف: میرزا عبدالله سنندجی.

**حسین‌قلی خان زنگنه:** حسین‌قلی خان زنگنه به سال ۱۱۴۲ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵ هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین و قصرشیرین رسید و در این هنگام چون عثمانی‌ها به مرزهای ایران حمله‌ور شده بودند او به مقابله‌اشان پرداخت و در دو فرسنگی کرمانشاه با سپاه عثمانی احمد پاشا روبرو شد و سلحشوران زنگنه و کلهر در این نبرد پایداری‌ها کردند و اردوی عثمانی با دادن تلفات زیاد عقب‌نشینی نمودند و حسین قلی‌خان تا سال ۱۱۴۸ هجری فرمان راند.

**حسین‌قلی خان سلطانی:** حسین‌قلی خان‌ابن مصطفی‌قلی خان کلهر متخلص به سلطانی در سال ۱۲۵۰ هجری درکرمانشاه تولد یافت و در کودکی مقدمات علوم را نزد علمای دین آموخت و پس از آن به مطالعهٔ قوانین ادب و دواوین شعرای عرب پرداخت و در جوانی شروع به شعر گفتن کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل بیشتر عمر خود را به تدریس و تألیف کتب به سر برد تا به سال ۱۳۰۷ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حسن

خط و نویسندگی مهارت داشت و علاوه دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است، کتاب‌های زیاد هم نوشته است از جمله: نجات الثقلین، شکرستان، باغستان، گنج بادآور، تذکرهٔ شعرای معاصر، عروض و قوانی. از اوست:

**گر غرض نقش تو در پردهٔ تقدیر نبود — گل آدم به خدا قابل تخمیر نبود**
**کیمیای دل من عشق تو گردید آنروز — که نشان هیچ ز سیم و زر و اکسیر نبود**
**کاروان دلی از شهر برون هیچ نرفت — که نوای جرسش نالهٔ شبگیر نبود**
**غم هجران تو ای تازه جوان پیرش کرد — ورنه (سلطانی) از این پیش چنین پیر نبود**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف: باقر شاکری.

**حسین‌کرد شبستری**: حسین‌کرد شبستری یکی از پهلوانان و قهرمانان دورهٔ شاه عباس اول صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) است که شرح پهلوانی‌ها و قهرمانی‌های او در برخی از کتاب‌های تاریخی درج شده است و او دست‌پروردهٔ حسن بیدآبادی و مسیح دکمه‌بند تبریزی است و وی دارای قدرتی خارق‌العاده بود و در این ایام ازبک‌ها در ایران پراکنده بودند و به اذیت و آزار مردم می‌پرداختند و چون حکومت صفوی نمی‌توانست آنان را مهار کند آنان به سرکردگی مسیح تکمه‌بند به آهنگ آشوب رفتند و در حدود ترکستان و ازبکستان آتشی روشن کردند که دودش چشمه خورشید را تیره و تار می‌کرد و آنان سپس ببرازخان و اخترخان را برای آشوب به ایران فرستادند که حسین‌کرد آنان را تار و مار کرد و به جای خود نشاند.

مراجع: حسین‌کرد شبستری به کوشش علی حصوری.

**حسین مالکی دیاربکری**: حسین مالکی محمدابن حسن دیاربکری که از علمای قرن نهم و دهم هجری است، در دیاربکر متولد شده و در همان جا به کسب علم پرداخته و پس از آن به موصل رهسپار شده و فقه و تفسیر را نزد علما فراگرفته و پس از آن به زادگاه خود بازگشته و به تدریس مشغول شده و پس از مدتی به مکهٔ مکرمه مهاجرت کرده و در آنجا متولی قضا گردیده و سرانجام به سال ۹۶۶ هجری بدرود حیات گفته. وی در همهٔ علوم دینی متداول متبحر بوده خصوصاً در تفسیر. وی راست: الخَمیس فی‌احوال انفس نَفیس، مسجدالحرام، سیرةالبنی، ملوک الاکراد، مساحة الکعبه وَ المسجدالحرام.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، تاریخ آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان.

**حصن کیفا hsin kayfâ**: یکی از شهرهای کردستان ترکیه است که بر ساحل راست دجله، بین دیاربکر و جزیرهٔ ابن عمر قرار دارد و شهری است با قلعهٔ بزرگ مشرف به دجله و بدانجا پلی است بزرگ و پل را یک چشمه است و بر دو جانب آن دو چشمه خرد متعلق است به صاحب آن و این شهر بسیار قدیمی است و در جنگ‌های مرزی ایران و روم به سبب موقعیت قلعه‌اش نقش عمده‌ای داشت و در قرون وسطی نیز از اهمیت نظامی برخوردار بود و پس از انقراض عباسیان، این شهر تحت حکومت حمدانیان و مروانیان و ارتقیه در آمد و به منت‌های شکوه خود رسید و شمس سامی گوید: حصن کیفا قصبه‌ای است در سنجاق ماردین و در خاور آمدیا دیاربکر در ساحل جنوبی دجله و تنها شش پارچه ده تابع آن است و این شهر در سال ۶۲۹ هجری به دست ایوبیان افتاد و مغول‌ها در سال ۶۵۸ هجری شهر را به تصرف خود در آوردند و ویران کردند.

مراجع: قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی، و تحقیقات نویسنده.

**حفصه خانم نقیب**: حفصه دختر شیخ معروف ابن کاک احمد در سال ۱۳۱۱ هجری تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم و فقه را فراگرفت و در جوانی با شیخ قادر عموزاده‌اش ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج تنها پسری بود که آنهم در یکسالگی فوت کرد. وی از زنان خیرخواه و صالحه و عفیفه کرد به شمار می‌رود و چنان که گویند هر روز فقراء به خدمتش می‌آمدند و از خوان او سیر می‌شدند و چندین یتیم را بزرگ کرد و صدها بیوه‌زن را از فقر و گرفتاری نجات داد و هر کسی اگر دچار فقر و بدبختی می‌شد به او روی می‌آورد و جامعهٔ نسوان به او افتخار می‌کردند و مدرسه‌ای هم برای زنان در سلیمانیه بنیاد نهاد و تمام مخارج معلمین و مستخدمین را خود پرداخت می‌کرد و کتابخانه‌ای هم برای مطالعهٔ زنان و دختران و پسران بنیاد کرد و هنگامی که شیخ محمود عموزاده‌اش از طرف انگلیس‌ها دستگیر شد، حفَصه خانم با عده‌ای از مشایخ به ایران پناهنده شد و در برابر سختی‌ها مانند کوهی استوار ماند. این زن پرهیزگار سرانجام به سال ۱۳۷۳ هجری در سلیمانیه درگذشت و در گورستان گردی سه‌یوان به خاک سپرده شد.

مراجع: گه نجینه‌ی مه‌ردان نووسینی مه‌لا عه‌بدوللّای زیوه‌ر ـ به‌غدا ۱۹۸۵، و ئافره‌ته ناو داره کانی کورد ـ نووسینی عبدالجبار محمد الجباری ـ که‌رکووک ۱۹۶۹.

**حفصه کردیه:** حفصه از زنان پارسای قرن دوم هجری است که مدتی را در ملازمت شعوانه سپری کرده است و در زهد و پارسایی زبانزد مردم بوده و از او داستان‌ها نقل کرده‌اند. مولانا عبدالرحمن جامی در کتاب (نفحات الانس) می‌گوید: حفصه در خدمت عارفه معروف شعوانه بود و او را خدمت می‌کرد. وی گفته که شبی پیش شعوانه بودم در خواب شدم پای خود بر من زد و گفت برخیز ای کردیه که اینجا جای خواب نیست جای خواب گور است. وی را گفتند که از برکات صحبت شعوانه چه رسید تو را؟ گفت: از وقت باز که به خدمت وی رسیدم دنیا را دوست نداشتم و غم روزی نخوردم و هیچکس از اهل دنیا در چشم من بزرگ ننمود از جهت طمع و هیچ یک از مسلمانان را خرد نشمردم والله اعلم.

مراجع: نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**حقه‌ها:** حقه‌ها نام یکی از فرق نقشبندیه است و مؤسس این فرقه شیخ عبدالکریم شدله (۱۳۱۰-۱۳۶۱ هجری) است. شیخ حسین خانقاه دربارهٔ پیدایش حقه چنین گوید: شیخ‌های حقه، نخست مانند شیخ‌های دیگر نقشبندی مردم را ارشاد می‌کردند تا در زمان شیخ عبدالکریم کم‌کم در میان دراویش به شطحیات گفتن عادت کردند و عده‌ای از آنان چنین پنداشتند که حضرت مهدی ظهور کرده‌است و پس از آن از نماز و روزه دست برداشتند و چون همیشه حق حق بر زبان می‌آوردند به نام حقه معروف شدند. دولت وقت شیخ عبدالکریم را در سال ۱۳۵۴ هجری با عده‌ای از پیروانش دستگیر و در کرکوک زندانی کرد و عده‌ای از مریدانش را هم به حَویجه تبعید کرد و مابقی مریدان و پیروان شیخ که این قضیه را استماع کردند جامه‌ها را از تن دریدند و حتی عده‌ای کفن پوشیدند و از دولت خواستار آزادی شیخ شدند و دولت ناچار شیخ و پیروانش را آزاد کرد و شیخ آزادانه به گسترش مسلک خود پرداخت. پس از درگذشت شیخ عبدالکریم شخصی به نام عمو رضا به جای او نشست و او راه شیخ را پیش گرفت و راه و روش‌هایی هم برای حقه‌ها به وجود آورد و از کارهای ارزندهٔ عمو رضا اتحاد و یگانگی و برادری و حق‌پرستی و حقه‌ها و تدبیر و آزادی زن و پیروی از روش‌های صحیح و درست کردن تکیه و خانقاه برای حق‌ها بود. ادموندز در کتاب کردها، ترک‌ها، عرب دربارهٔ شیخ عبدالکریم می‌گوید: در اوت ۱۹۳۶، که مذهب حقه موقتاً از جوش و خروش افتاده بود شبی را میهمان شیخ عبدالکریم شدله بودم. شدله در دره‌ای تنگ و بر بخش علیای رود

تأبین، بین چرمه‌بان و پیره مگرون واقع است. و شیخ تکیه‌اش بر زمین بلند و همواری بر دامن کوه بنا شده بود، و در انتهای غربی این بلندی ردیفی از درختان سپیدار به زیبایی بر باریکهٔ پر نقش و نگار و آراسته به فرش‌های زیبای ایرانی سایه می‌گسترد و شیخ شیوهٔ قدیسان باغنج و دلال سخن می‌گفت و به ظاهر حق به جانبتر از او ممکن نبود، اما برق شادیی که در ژرفای چشمانش خفته بود با جای دندانی که در آروارهٔ زیرنیش دهان گشوده بود و حالت کاملاً متفاوت به چهره‌اش می‌داد. گفتارش خالی از حکمت دنیوی نبود، و من همانطور که نشسته بودم و بر دامنه‌های پوشیده از تاک آن سوی دره، به سوی پیره مگرون می‌نگریستم، پذیرفتن این مطلب را دشوار می‌یافتم که این شخص امام و پیشوا همان بدعتی باشد که تا همین چند ماه پیش آن گونه مایهٔ دل مشغولی حکومت شده بود.

**مراجع**: بزووتنه‌وه‌ی حه‌قه نووسینی مسته‌فا عه‌سکه‌ری ـ به‌غدا ۱۹۸۳ و کردها و ترک‌ها و عرب‌ها تألیف ادموندز ترجمهٔ ابراهیم یونسی تهران ۱۳۶۷.

**حکام آل کرت**: آل کرت بنا به مدارک تاریخی در قرن هفتم و هشتم هجری حکومت داشته‌اند و پایتخت آنان شهر هرات بوده و اینان از کردهایی بوده‌اند که به آن سمت مهاجرت کرده‌اند و کم‌کم نفوذ و قدرت پیدا کرده‌اند و از بازماندگان آنان قبیلهٔ کردکلی و براخوی است که هنوز هم خود را کرد می‌خوانند. اهم ملوک این سلسله عبارتند از: ملک شمس‌الدین کرت، ملک رکن‌الدین کرت، ملک فخرالدین کرت، ملک غیاث‌الدین کرت، ملک شمس‌الدین کرت، ملک حافظ کرت، ملک معزالدین کرت، ملک غیاث‌الدین کرد.

**مراجع**: تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی.

**حکام ارومیه**: در قرن دوم و سوم هجری در ارومیه اَمیر صدقه‌ابن علی موصلی که از کردهای موصل بود در ارومیه به فرمانروایی رسید. این امیر در عصر منصور عباسی (۱۳۶–۱۵۸ هجری) به ارومیه حمله کرد و آنجا را متصرف شد و پس از فرزندش صدقه به جای او نشست و او پس از مدتی سپاهی گرد آورد و بر قسمت دیگری از آذربایجان دست یافت و در سال ۲۰۹ هجری مأمون عباسی او را والی آذربایجان و ارمنستان نمود ابن اثیر می‌گوید که صدقه معروف به زریق با فرمانروای موصل رابطهٔ خوبی نداشت و

این بود که میان آنان جنگ درگرفت و سرانجام زریق به سال ۲۱۱ هجری با لشگری به جنگ پرداخت و حکمران موصل در این جنگ کشته شد و چون مأمون این خبر را شنید آشفته شد و حمید طوسی را به جای وی والی آذربایجان کرد و به او فرمان داد که زریق را از بین ببرد و این بود که زریق اسیر شد و او را به بغداد فرستاد و مأمون او را بی درنگ کُشت.

مراجع: شهریاران گمنام نوشتهٔ کسروی، و تاریخ‌الکامل تألیف ابن اثیر.

**حکام اورامان:** مؤسس حکومت اورامان شخصی بود به نام بهمن‌بیگ اورامی که در سال ۳۹۲ هجری در اورامان به حکومت رسید و در آنجا ساختمان‌هایی احداث کرد و به گسترش فرهنگ و دانش پرداخت و پس از او فرزندان و نوادگانش تا سال ۱۳۶۳ هجری حکومت کردند و آنان ادبیات کردی گورانی را به اوج رساندند و بسی مساجد و تکایا هم از خود به یادگار گذاشتند.

**حکام بختیاری:** بختیاری‌ها یکی از طوایف کردند و آنان دارای دو تیره‌اند به نام‌های: هفت لنگ و چهارلنگ که خود را از نسل اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) می‌دانند و دکتر فریج در کتاب کردلر کرد بودن بختیاری‌ها را تأیید می‌کند و آنان بیشتر در چهار محال و بختیاری زندگی می‌کنند و این طایفه بسیار شجاع و دلیراند و از آنان مردان بزرگ و برجسته‌ای برخاسته‌اند که از سال ۱۰۰۴ هجری تا ۱۲۴۵ هجری حکومت کرده‌اند.

**حکام براخوی:** براخوی یکی از طوایف کردند که به نام کُرد کَل معروفند و آنان از بازماندگان طایفهٔ کوجیه هستند که در زمان حملهٔ مغول از کردستان به کرمان مهاجرت کردند و پس از آن در ناحیه مکران اقامت گزیدند و سپس به بلوچستان و افغانستان مهاجرت کردند و در دوران نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) رشادت‌های زیادی از خود نشان دادند و در فتح هندوستان نیز پیشتاز سپاه نادر بودند و نادرشاه در مقابل این خدمات سرزمین کلهور را در هندوستان به آنان سپرد و آنان از سال ۱۱۶۰ هجری تا ۱۳۱۰ هجری در کلات و مکران حکومت کردند.

**حکام برادوست:** برادوست یکی از طوایف کردند که در اطراف ارومیه و رواندز و

اربیل می‌زیند و آنان دو شعبه‌اند به نام ترگوری و مرگوری که در گذشته در ترگور و مرگور می‌زیستند و از آنان سه تن به نام‌های: ناصربیگ برادوست، امیرخان یکدست، الغ‌بیگ از سال ۹۲۵ هجری تا سال ۱۰۲۸ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام بنی سیفا:** فرمانروایان بنی سیفا یا پسران شمشیر که از سال ۹۸۱ هجری تا ۱۰۶۰ هجری حکومت کردند. مؤسس این خاندان امیر جمال‌الدین سیفا است که در دستگاه مرادخان سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به مناصب عالی رسید و سپس به نیابت خکومت مأمور طرابلس گردید و چندی نگذشت که در آنجا خود را مستقل اعلان کرد و پس از آن عکاره و حصن الاکراد را نیز بر حوزهٔ حکومتی خود افزود و این امارت چندین سال تحت ادارهٔ ایشان بود و جمعاً چهار تن از آنان از این قرار حکومت کردند، امیرجمال‌الدین سیفا (۹۸۱-۱۰۱۰ هجری، یوسف پاشا بنی سیفا (۱۰۱۰-۱۰۴۴ هجری)، امیرقاسم پاشا بنی سیفا (۱۰۴۴-۱۰۵۴ هجری)، امیرعلی بنی سیفا(۱۰۵۴-۱۰۶۰ هجری).

**حکام پازوکی:** پازوکی‌ها یکی از طوایف کردند که در گذشته در شهرهای موش و ملازگرد و دیاربکر می‌زیستند و اکنون در اطراف سنندج و کرمانشاه به سر می‌برند و آنان به دو شعبه تقسیم شده‌اند: خالدبَکلو و شکربَکلو که خالدبَکلوها بر مناطق خنس و ملازگرد و بخشی از ایالت موش حکومت داشته‌اند و شکربَکلوها هم از فرمانروایان بدلیس تبعیت می‌کرده‌اند و آنان در اوایل قرن دهم هجری امارت پازوکی را تأسیس کرده‌اند و نخستین فرمانروای پازوکی شخصی بوده به نام حسین علی‌بیگ که او دو پسر داشته به نام‌های: شهسواربیگ و شکربیگ و آنان از سال ۹۲۰ هجری تا ۹۸۷ هجری بر بخشی از کردستان فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام جاف:** جاف یکی از طوایف کُرد است که در آغاز در زهاب و جوانرود می‌زیستند و در زمان سلطان مراد چهارم عثمانی (۱۰۳۲-۱۰۵۹ هجری) عده‌ای از آنان از زهاب و جوانرود به شهرزور رفتند و در آنجا مقیم شدند و بنا به درخواست سلطان عثمانی به نام جاف مرادی معروف شدند و آنان خودشان را از اولاد خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ هجری) می‌دانند و جاف به معنی شجاع و دلیر است زیرا بیشتر

مردان آنان شجاع‌اند و در میانشان مردان برجسته‌ای برخاسته‌اند که عده‌ای از آنان از سال ۱۱۱۴ هجری تا ۱۳۳۹ هجری در حلبجه فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام جانداریان:** حکومت جانداریان کرد در قرن هفتم هجری در بخشی از کردستان ترکیه تشکیل شد و یکصد و پنجاه سال هم دوام یافت. گرچه آنان از سلاجقهٔ دوم تبعیت می‌کرده‌اند ولی گاهی هم به نام خود سکه زده‌اند و نیز به نام خود خطبه خوانده‌اند. مهمترین حکام جانداریان که در قرن هفتم تا نهم هجری حکومت کرده‌اند عبارتند از: امیرکبیر شمس‌الدین جاندار، امیرکبیر شجاع‌الدین جاندار، امیرکبیر غیاث‌الدین جاندار، سلطان عادل جاندار، سلطان اسفندیار جاندار، سلطان ابراهیم جاندار، سلطان اسماعیل جاندار، محمدپاشا جاندار، شمس‌الدین جاندار، مصطفی پاشا جاندار.
مراجع: تاریخ الدول الاسلام ترجمهٔ حسین حزنی مکریانی از ترکی.

**حکام جستانی:** عده‌ای از مورخین جستانیان را دیلمی خوانده‌اند در حالی که در دایرةالمعارف اسلامی این سلسله کُرد یاد شده است و در تاریخ عالم آرای عباسی هم آمده است که ایرانیان قدیم لفظ دیلم را بر اکراد طبرستان اطلاق کرده‌اند بنابراین دیلمی‌ها شعبه‌ای از کردان هستند و یکی از خاندان‌های قدیم دیلم جستانیان است که مرکز حکومت آنان رودبار منجیل و قصبهٔ دیلمان امروزه بوده که آنان از سال ۱۸۹ هجری تا ۳۱۵ هجری به مدت یکصد و سی و شش سال در دیلم حکومت کرده‌اند.

**حکام جوانرود:** جوانرود یکی از نواحی پاوه است و نیز نام طایفه‌ای است که در این ناحیه سکونت دارند و جوانرود منطقه‌ای است کوهستانی که در آن کوه‌هایی به نام‌های: شاهو و شمشیر و هیسر وجود دارد و مهمترین رودخانه‌های آن سیروان و لیله و مره‌خیل است که از کوه‌های کردستان سرچشمه می‌گیرند و به دجله می‌ریزند و در آن آثار باستانی زیادی هم یافت شده است و در این ناحیه در آغاز قرن یازدهم هجری امارتی به نام جوانرودی به وسیلهٔ درویش‌بیگ بن امیر اسکندر پالنگانی تشکیل شده که این امارت از سال ۱۰۴۷ هجری تا ۱۲۱۴ هجری دوام داشته و جمعاً پنج نفر فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام چگنی:** چگنی یکی از طوایف کرد است که در اطراف رودخانه کشکان و رود

خرم‌آباد و کوه مله شوانان و اطراف کرمانشاه و کرکوک و سلیمانیه و نواحی سمیرم می‌زیند و در گذشته سه تن از این طایفه به نام‌های: بداغ‌بیگ چگنی و محمد سلطان چگنی و عاشورخان چگنی از سال ۹۳۵ هجری تا ۱۰۴۸ هجری در کردستان و خراسان و قره‌باغ فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام داسنی**: داسنی یکی قبایل کرد هستند که در بین‌النهرین و سنجار و دهوک سکونت دارند و پیرو آیین ایزدی هستند و در گذشته در کوهستان‌های دیاربکر و موصل می‌زیستند و در آن حول و حوش قلعه‌ای داشتند که بسیار مستحکم بود و در کتاب تاریخ دنبلی تألیف فقیربن حسین‌علی دنبلی آمده است: که قلعهٔ دنبل در کوهستان‌های دیاربکر و موصل واقع است و کردان حول و حوش آن قلعه و کوهستان‌های منسوب به آن ایزدی هستند و کوه ایزدان که کوه سنجران است به شام کشیده شده است که تمامی ساکنانش یزدان پرستند و قلعهٔ دنبل چنان که گویند از ابنیه کیکاوس شاه است و ایزدی‌ها دارای طوایف زیادی هستند از آن جمله: دنبلی، محمودی، نوکی، شیخ‌نرین، سونی، ماسک، رشکی، دستی، مرسی، انونش، مخ، مهرانی، پیکانی، سنوری، شیرویان، دیوران، اردمانی و آنان نسب خود را به کیانیان نسبت می‌دهند و همگی یزدان پرستند و داسنی‌ها از قدیم همواره مردان شجاع و دلیر داشته‌اند و فرمانروایان زیادی در میان آنان برخاسته است و موردتوجه پادشاهان صفوی‌بوده‌اند که یکی از آن‌مردان حسین‌بیگ‌داسنی است.

**حکام دره‌تنگ**: امارت دره‌تنگ در گذشته به نام حلوان معروف بوده و بنا به کتاب شرفنامه مردی به نام سهراب از سوی مردم به فرمانروایی دره‌تنگ برگزیده شده که نواحی پاوه و باسکه و آلانی و قلعهٔ زنجیر و روانسر و دوان و زرماتیکی را در تصرف داشته است که پس از مرگ او پسرش عمربیگ به جایش نشسته است و آنان از سال ۹۴۱ هجری تا ۱۰۰۵ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام راس نحاش**: راس نحاس یکی از طوایف شجاع کردند که در بدلیس و اخلاط و کوره می‌زیستند و سلطان سلیم‌خان دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) آنان را به نواحی جبل لبنان فرستاد تا مانع نفوذ فرانسویان شوند و مرزها را حفظ کنند و آنان از سال ۱۰۵۷ هجری تا ۱۲۳۶ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام روادی**: روادی نام یکی از طوایف کرد است که در دوین و اشنویه و حوالی ارمنستان سکونت داشتند و این خاندان از سال ۳۴۲ هجری در آذربایجان به حکومت رسید و یکی از افراد آن به نام ابوالهیجا تمام آذربایجان را از وجود دشمنان ایران پاک کرد و پس از او ابومنصور وهسودان فرمانروا شد که ممدوح او قطران تبریزی بود و سلسله آنان تا سال ۴۵۸ هجری دوام داشت.

**حکام زند**: زند یکی از تیره‌های لک است و لک یکی از طوایف کرد است که در اطراف ملایر می‌زیستند و از میان آنها کریم خان زند برخاست و او درفش یگانگی را در کشور برافراشت و آسایش مردم را فراهم آورد و سلسلهٔ مزبور پس از کشته شدن نادرشاه افشار از سال ۱۱۶۲ هجری تا سال ۱۲۰۹ هجری در فارس و اصفهان فرمانروایی کردند و سپس به دست آقامحمد خان قاجار منقرض گردید و افراد این سلسله از این قرارند: کریم‌خان زند، صادق‌خان زند، علی‌مراد خان زند، جعفرخان زند، لطفعلی خان زند.

**حکام زنگنه**: ایل زنگنه یکی از ایل‌های قدیمی کرد است که در زمان ساسانیان جزو گارد جاویدان بوده‌اند و در دوران اسلامی هم برای سربلندی و صیانت و استقلال ایران کوشش‌های زیادی کرده‌اند و آنان در کرمانشاه و هلیلان و فیروزآباد و ماهیدشت و کرکوک و خانقین و اطراف کفری و سوماک می‌زیستند و در شرفنامه هم آمده‌است که طایفهٔ زنگنه در افغانستان هم هستند و افرادی از این طایفه در زمان صفویه به مقام‌های بلندی رسیده‌اند و شرفنامه در ذکر این طایفه گوید: عمدهٔ اکراد ایران سه طبقه‌اند: سیاه منصور و چگنی و زنگنه و حکایت مشهور است و در السنه و افواه مذکور که در اصل سه برادر بوده‌اند که از ولایت لرستان و به روایتی از گوران و اردلان به عزم ملازمت سلاطین ایران از وطن بیرون آمده ایشان را ترقیات کلی رو داده هر سه برادر به مرتبه امارت رسیده و مردمانی که از اطراف و جوانب بر سر رایت آنها جمع شده ملقب به اسم ایشان گشته‌اند و طایفهٔ زنگنه در زمان شاه‌اسماعیل صفوی به مراتب عالی رسیده و محسود اقران بودند چون از امرای ایشان کسی نماند فرقه به خدمت امرا قزلباشیه مبادرت نموده و در عراق و خراسان استخدام کردند و بعضی در زمرهٔ قورچیان عظام منفرط گشتند. یکی از شخصیت‌های ایل زنگنه، علی‌بیگ مشهور به آلی‌بالی است که در زمان لشکرکشی شاه‌عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) با سپاهی انبوه به عزم تسخیر

کردستان و سرکوبی هلوخان اردلان (۹۹۶ - ۱۰۱۴ هجری) حرکت می‌کند و هنگامی که به قریه میهم از قراء اسفندآباد می‌رسد آلی‌بالی زنگنه چگونگی اوضاع و قلاع و استحکامات کردستان را در خلوت به عرض شاه می‌رساند و او را از این جنگ منصرف می‌کند و خود آلی‌بالی متعهد می‌شود که از راه صلح و صفا هلوخان را به اطاعت شاه دلالت نماید و شاه‌عباس آلی‌بالی را با فرمان و خلعت نزد هلوخان می‌فرستد و خود به اصفهان مراجعت می‌کند و آلی‌بالی در قلعه مریوان هلوخان را ملاقات می‌کند و خلعت و فرمان ملوکانه را به او ابلاغ می‌کند و هلوخان سراطاعت پیش آورده و خان احمدخان پسرش را با تحف و هدایا به خدمت شاه گسیل می‌دارد و سپس خواهرش زرین‌کلاه را به عقد خان‌احمدخان پسر هلوخان در می‌آورد و یکی دیگر از بزرگان ایل زنگنه شیخ‌علی خان اعتمادالدوله بن‌آلی بالی‌بیگ زنگنه است که به وزارت رسید و او وزیری با تدبیر و کاردان بود و نیز نجف‌قلی خان زنگنه که سمت میرآخورباشی شاه‌عباس ثانی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هجری) را داشت و بعدها والی مرو و قندهار شد و در موقع تسخیر قندهار رشادت‌ها از خود نشان داد و یا عبدالباقی خان زنگنه که از امرا مقربان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) بود و همچنین محمدحسین خان زنگنه که از رجال برجسته فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۱۱ ۱۲۵۰- هجری) بود مدتی ریاست تشریفات عباس میرزا را به عهده داشت و در سال ۱۲۴۹ هجری به عنوان سفارت روس و انگلیس فرستاده شد و یا میرزامحمدخان زنگنه که از امرای بزرگ دوران فتحعلی‌شاه قاجار بود مدتی رییس قشون آذربایجان و یک چند والی آذربایجان بود و یا چراغ علی‌خان زنگنه که ریاست غلامات شاهی دربار ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) را داشته است و یا دکتر عبدالحمید اعظمی زنگنه مدتی معاون پارلمانی و ریاست دانشکدهٔ حقوق را به عهده داشت.

یکی از تیره‌های زنگنه طایفهٔ زنگنه کرکوکی است که آنان در سال ۹۶۸ هجری از فیروزآباد و ماهیدشت به کرکوک و اطراف آن مهاجرت کردند و به این واسطه به زنگنه کرکوکی مشهور شدند و چهار تن از آنان به نام‌های: انوشیروان‌بیگ زنگنه و امیراسماعیل زنگنه و احمدبیگ زنگنه و محمودبیگ زنگنه از سال ۹۷۱ هجری تا ۱۰۳۷ هجری در آنجا حکومت کردند.

**حکام سالاری:** سالاریان یکی از طوایف کردند که در گذشته در آذربایجان سکونت

داشتند و بنیان‌گذار این خاندان مرزبان‌بن محمد معروف به ماملان است که تبار وی از کردان آذربایجان بود و ابن اثیر در کتاب الکامل این سلسله را از دودمان روادی کردی نام می‌برد و آنان در آذربایجان واران و ارمنستان حکومت کردند و افراد معروف این خاندان عبارتند از: مرزبان بن‌محمد، جستان بن مرزبان، وهسودان بن‌محمد، ابراهیم‌بن مرزبان، ابوالهیجا نوهٔ سالار و آنان از سال ۳۳۰ هجری تا سال ۳۷۴ هجری فرمانروایی کرده‌اند و این که عده‌ای از نویسندگان آنان را شاخه‌ای از کنگریان می‌دانند سخت در اشتباهند زیرا بنا به گفته ابن‌اثیر و اصطفری و یاقوت آنان از تبار کردند.

**حکام سیاه منصور:** سیاه منصور یکی از طوایف کرد است که در گذشته در زرین کمر یا گروس فعلی می‌زیستند و سپس به سال ۹۶۰ هجری امارتی برای خود پدید آوردند که تا سال ۹۹۹ هجری فرمان راندند و جمعاً دو نفر از آنان به نام‌های: خلیل‌خان و دولتیارخان به حکومت رسیدند.

**حکام شدادی:** مؤسس حکومت شدادی شخصی بود به نام محمدبن شداد و شدادیان یکی از طوایف کردند و آنان از سال ۳۴۰ تا ۴۸۱ هجری در آران حکومت کرده‌اند و شدادیان بنا به گفته ابن‌اثیر بهترین تیره کردان بوده‌اند و آنان را روادی هم خوانده‌اند و بنا به گفتهٔ ابن خلکان کردان شدادی در آران و دوین و ارمنستان فرمانروایی کرده‌اند و جمعاً نه نفر از آنان به حکومت رسیده‌اند.

**حکام شیروان:** پس از انقراض ایوبیان یکی از امیرزادگان آن خاندان به حصن کیف رهسپار شد و به سال ۶۶۲ هجری امارتی به نام ملکان تأسیس نمود که نخستین حاکم آن میرحسین ابن‌ابراهیم بوده و افراد معروف این خاندان که در شیروان حکومت داشته‌اند بدینگونه‌اند: میرحسین شیروان، میرشاه محمد، میرابدال، میرشاه محمدثانی، میرمحمدبیگ ثانی، میرمحمدبیگ ثالث، میرمحمودبیگ کفرا، زینل‌بیگ کفرا، میرشمس‌الدین ایرون.
مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف خان بدلیسی.

**حکام عتاق:** دودمان احمدبیگ‌بن میرمحمد زرقی که از دودمان‌های بزرگ کردستان

است در ناحیه عتاق می‌زیستند و هنگامی که شاه‌اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) دیاربکر را تسخیر کرد عتاق را از دست احمدبیگ ستاند و به ایل قاجار سپرد و به این علت طایفهٔ زرقی از زادگاهشان آواره و در بدر شدند و ترک یار و دیار کردند و به اطراف و اکناف پراکنده شدند و در سال ۹۲۰ هجری پس از کشته شدن محمد استاجلو و شکست شاه اسماعیل در چالدران، کردان از همه جا به خود آمدند و برای ستاندن املاکشان دست به کار شدند و کردهای عتاق در آن سال به قلعهٔ ملخ مهاجرت کرده‌بودند و قاجارها در میان قلعه عتاق بودند و می‌خواستند آنان را از قلعه بیرون کنند و زرقی‌ها خواهش کردند که زمستان را به آنان مهلت دهند تا بهار بیاید و به جاهای دیگر بکوچند و آنان هم پذیرفتند و زرقی‌ها پس از آن که پی‌بردند که قزلباش‌ها دیگر قدرتی ندارند خود را تجهیز کردند و شبانه به قاجارها تاختند و بسی از آنان راکشتند و مابقی را از قلعه بیرون راندند و احمدبیگ را هم کدخدای خود کردند و احمدبیگ سه پسر داشت به نام‌های: شاهم‌بیگ و یوسف‌بیگ که پس از مرگ پدرشان بر سر ارث با هم ستیزیدند و سرانجام سلطان‌سلیمان اول عثمانی (۹۲۶ - ۹۷۴ هجری) هر کدام از آنان را در بخشی از عتاق جای داد و برادر بزرگترشان شاهم‌بیگ را فرمانروای همه کرد.

**حکام عزیزان**: اکثر حکام عزیزان از طایفهٔ بختی برخاسته‌اند که از طوایف جزیرهٔ ابن عمر بوده‌اند. جزیرهٔ ابن عمر در جنوب دریاچهٔ وان قرارگرفته که در سال هفدهم هجری به دست حضرت عمر ابن الخطاب فتح شد و بدین مناسبت این سرزمین به نام جزیرهٔ ابن عمر و جزیر معروف شد. اولین حاکم جزیر سلیمان ابن خالد است که امارت عزیزان را بنا نهاد و معروفترین حکام جزیره بدینگونه‌اند: امیر عبدالعزیز بختی، امیر مجدالدین بختی ، امیر عیسی عزیزان، امیر بدرالدین عزیزان، امیر ابدال عزیزان، امیر عزالدین عزیزان، امیر ابدال دوم، امیر ابراهیم عزیزان، امیر شرف عزیزان، امیر بدر عزیزان، امیر محمد عزیزان، امیر شرف عزیزان، شاه علی‌بیگ عزیزان، بدربیگ عزیزان، امیر محمد عزیزان، سلطان محمد عزیزان، ناصربیگ عزیزان، امیر عزیز عزیزان، امیر محمد عزیزان، میر شرف عزیزان.
مراجع: شرفنامه تألیف میر شرفخان بدلیسی.

**حکام عمادی**: عمادی‌ها سلسله‌ای بودند که در جبل لبنان از سال ۱۰۵۵ هجری تا سال

۱۰۸۹ هجری حکومت کردند از این قرار: عمادالدین عمادی (۱۰۵۵-۱۰۸۰ هجری) و سرحال عمادی (۱۰۸۰-۱۰۹۸ هجری) و اصل آنان از عمادیه از توابع موصل بود که به جبل لبنان مهاجرت کردند و در آنجا امارتی تشکیل دادند و سپس منقرض گردید.

**حکام قوچان**: قوچان شهرستانی است در شمال خراسان و در شمال نیشابور واقع شده و شامل بخش‌های باجگیر و شیروان است و در گذشته شاه عباس صفوی (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هجری) چندین طایفه کرد را که در حدود چهل هزار خانوار بودند برای جلوگیری از یورش ازبک‌ها و ترکمان‌ها به خراسان کوچاند و آنان پس از این که به دفع ازبک‌ها و ترکمان‌ها پرداختند و آنان را از مرزهای ایران بیرون راندند و از این امتحان سرافراز پیروز شدند، پس از این پیروزی بنا به درخواست خودشان عده‌ای از آنان در قوچان و درگز و بجنورد و کلات مستقر گشتند و پس از مدتی مستقل شدند و در خبوشان (قوچان) حکومت کردند و عده‌ای هم به موطن اصلیشان بازگشتند و ترانه‌های اصیل و پرسوز و گداز کرمانجی که در میان کردان قوچان به یادگار مانده و هر شنونده‌ای را متأثر و متألم می‌سازد، نشانه‌ای است از دورافتادگی آنان از زادگاه و موطن اصلی خویش و مبین تلفات و خسارات و از دست دادن عزیزانی است که در خط مرزی جان خود را فدای این مرز و بوم کرده‌اند و با این وصف در میان آنان مردان برجسته‌ای پیدا شده که اکثراً به حکومت رسیده‌اند.

**حکاک کلیس**: فرمانروایان کلیس بنا به روایت شرفنامه با فرمانروایان هکاری و عمادیه از یک نژادند و چنان که گویند شمس‌الدین و بهاءالدین و منتشا با هم برادر بودند و فرمانروایان هکاری از نسل شمس‌الدین‌اند و به آنان شمو گویند و فرمانروایان عمادیه از نسل بهاءالدین‌اند که به آنها بهدین گویند و فرمانروایان کلیس از نسل منتشایند و آنانرا مند خوانند و مند گروهی بودند که به سوی مصر و شام رفتند و به سلاطین ایوبی خدمت کردند و آنان نیز یکی از نواحی سوریه را به نام قصیر برای اقامتشان تعین کردند و پس از مدتی کردهای جوم و کلیس تحت فرمانشان در آمدند و امیر مند خدمات شایانی به سلاطین ایوبی کرد و از خود لیاقت نشان داد و ایوبیان به این خاطر منصب امیرالامرایی کردهای شام و حلب را به آنها دادند و امیر مند پس از رسیدن به این پایه و مقام با شورش و طغیان طوایف یزیدی روبرو شد که منجر به جنگ‌های خونینی گردید و سرانجام آنان

را زیر فرمان خود در آورد و کلیس نام یکی از طوایف کرد و نام شهری است در پنجاه کیلومتری شهر حلب که درگذشته بیشتر ساکنینش کرد بوده‌اند و پس از مند پسرش امیر عرب به جای او نشست و امارت کلیس را به دست گرفت و او پسری داشت به نام امیر جمال که او نیز راه پدرش را در پیش گرفت و مدتی فرمانروایی کرد و امیر جمال نیز پسری به نام احمدبیگ داشت که دورهٔ امارت او مصادف بود با بر افتادن حکومت ایوبی و به قدرت رسیدن چرکس‌ها و امیر احمد دو پسر داشت به نام‌های: حبیب‌بیگ و قاسم‌بیگ و حبیب‌بیگ پس از فوت پدرش به جای او نشست و یک بار چرکس‌ها او را دعوت کردند و ناجوانمردانه به قتل رساندند.

**حکام گروسی**: گروس یکی از شهرهای کردستان است که در میان شهرهای قزوین و سنندج و همدان واقع شده و یکی از ایلات معروف کرد آن سامان کبودوند است که رجال معروفی از میان آنان برخاسته و بیشتر فرمانروایان گروس از این ایل‌اند و آنان از سال ۱۰۰۴ هجری تا ۱۳۱۷ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام گلباغی**: گلباغی‌ها یکی از طوایف کردند که اکنون در هوباتو و سارال و قره‌توره سکونت دارند و آنها در روزگار شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) از شیراز به کردستان تجهیز شدند و در عصر محمدرضا شاه پهلوی (۱۳۶۱-۱۳۹۸ هجری) هم به همدان و سیادون و تهران تبعید شدند و آنها هشت تیره‌اند به نام‌های: قمری، گاملی، کاک سوندی، مراد گورانی، چوخه رشی، پیتاوه سری، حمزه‌ای، کلکنی، و بنا به کتاب شرفنامه آنان امارتی را به سال ۹۱۵ هجری در کردستان تشکیل داده‌اند و تا سال ۱۰۱۲ هجری حکومت کرده‌اند و امرای آنان عبارتند از: عباس‌آقا گلباغی، علی‌آقا گلباغی، حیدربیگ گلباغی محمدقلی اسد گلباغی.

**حکام گورکیل**: گورکیل ناحیه‌ای است از جزیرهٔ ابن عمر که احفاد سلیمان‌بن خالد سرزمین جزیرهٔ ابن عمر را در میان خود تقسیم کردند و ناحیهٔ گورکیل به امیر حاج بدر واگذار شد و گورکیل در آن دم شامل یکصد آبادی بزرگ و کوچک بود که مردم آنجا مسلمان و مسیحی بودند وکوه جودی که کشتی نوح پس از طوفان بر آن نشسته در ناحیه گورکیل واقع است و این ناحیه بسیار سرسبز و خرم و دارای کوه‌های بلند و ییلاق‌های

باصفا است و بسی از عشایر و طوایف کرد برای چراندن گوسفندهایشان به این ناحیه می‌آیند. پس از امیر حاج بدر، کدخدای معروف و مشهور گورکیل یکی از نبیرگان او به نام حاج محمد شمس‌الدین بود که در کاردانی و لیاقت و کفایت بی‌نظیر بود و مردم همه او را دوست داشتند و برایش احترام قائل بودند و پس از او فرزندش شمس‌الدین کدخدای گورکیل شد و او را سه پسر بود به نام‌های: امیربدر، حاج محمود، میر احمد که بعداً هر سه تن به کدخدایی رسیدند اما احمد سیاستمدارتر از همهٔ آنان بود که سپس به فرمانروایی رسید.

**حکام ماهیدشت**: ماهیدشت یکی از نواحی کرمانشاه است که در زمان مادها در آن اسب پرورش می‌دادند و به این علت نام آن را ماددشت یا مایدشت یا ماهیدشت گذاشتند و بیشتر مردم آن درگذشته و حال مشغول کشاورزی و دامداری هستند و چنان که گویند این ناحیه در آغاز در دست دو برادر بود به نام‌های: شهباز و منصور که شهباز، منصور را کشت و پس از آن همهٔ طوایف کرد را زیر سلطهٔ خود در آورد و شهباز پسری داشت به نام القاص که او پس از پدر زمام امور را به دست گرفت و گویند هر سال چهل هزار رأس گوسفند به خدمت سلطان عثمانی به عنوان باج و خراج می‌برد و سلطان هم او را بسیار دوست داشت و پس از آن دو تن دیگر به نام‌های: ابراهیم‌خان ماهیدشتی و ذوالفقارخان ماهیدشتی از سال ۹۱۲ هجری تا ۹۴۰ هجری در ماهیدشت فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام مروانی**: مؤسس این سلسله شخصی بود به نام ابوعلی حسن‌بن مروان که به سال ۳۸۰ هجری طوایف کرد را متحد کرد و سلسله‌ای به نام مروانی تأسیس نمود و پس از او چهار تن دیگر تا سال ۴۸۹ هجری فرمانروایی کردند که عبارتند از ملک‌ابو سعید منصور ممهدالدوله، ملک ابونصر احمد مروانی، ابوالقاسم نصر مروانی، امیرمنصور مروانی.

**حکام منتشا**: منتشا نام ناحیه‌ای است از کردستان ترکیه که یکی از سرداران کرد به نام حاج بهاءالدین در سال ۷۰۰ هجری سلسله‌ای را به نام منتشا تأسیس کرد که تا سال ۸۲۹ هجری ادامه یافت. مهمترین حکام این سلسله عبارتند از: حاج بهاءالدین منتشا، شجاع‌الدین منتشا، ابراهیم‌بیگ منتشا، محمدبیگ منتشا، تاج‌الدین‌بیگ منتشا، مظفرالدین‌بیگ منتشا، لیث‌بیگ منتشا.

مراجع: تاریخ‌الدول الاسلام ترجمهٔ حسین حزنی مکریانی از ترکی.

**حکام نهری**: نهری ناحیه‌ای است در کردستان ترکیه و نیز نام طایفه‌ای است در محال شمذینان و از آثار و قرائن احوال چنان استنباط می‌شود که این طایفه از بقایای عشیرهٔ نایری هستند و در این ناحیه مشایخی سکونت داشته‌اند که سر سلسلهٔ آنها شیخ شمس‌الدین نهری بوده که در آنجا محلی را به نام شمذین ساخته و در میان آنها مردانی برجسته برخاسته‌اند که از سال ۱۲۵۲ تا ۱۳۱۰ هجری فرمانروایی کرده‌اند.

**حکام هکاری**: هکاری سرزمینی است در کردستان ترکیه که مرکز آن جوله‌میرگ است و در آن فرمانروایان زیادی فرمانروایی کرده‌اند و حتی عده‌ای از آنان به نام خود سکه زده‌اند و اولین کسی که مورخین از او یاد کرده‌اند میر عزالدین شیر است. افراد معروف این خاندان بدینگونه‌اند: میر عزالدین هکاری، اسدالدین هکاری،ملک‌بیگ هکاری، محمدبیگ هکاری، زینل‌بیگ هکاری، زکریابیگ هکاری.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی و تاریخ الامارات و الدول الکردیة تألیف امین زکی.

**حکمت سرگلویی**: حکمت‌ابن ملا محمدامین سرگلویی sargaloî در سال ۱۳۱۰ هجری تولد یافت. وی پس از کسب فضایل به سلیمانیه رفت و به خدمت شیخ محمود ملک رسید و داخل سپاه او شد و به درجهٔ سروانی ارتقاء یافت و پس از آن در دستگاه دولتی استخدام شد و سرانجام به سال ۱۳۵۵ هجری درگذشت. حکمت در فنون ادب متبحر و استاد بود و به زبان‌های عربی و فارسی و ترکی و فرانسوی آشنایی داشت و گهگاه شعر می‌سرود و اشعار او تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

سه‌عی وکۆشش سه‌به‌بی فه‌یض و نه‌جات و هونه‌ره

فه‌رقی چۆنه که‌روگا یاری له‌گه‌ڵ طه‌یاره

هه‌موو ئافاقی چراخانه به نووری زانست

ژینی تۆ له‌م شه‌وه تاریکه ده‌وا به‌رداره

یعنی:

سعی و کوشش باعث فیض و نجات انسان می‌گردد، فرق انسان با بهایم در تحصیل است، همهٔ آفاق چراغان است به نور علم، زندگی تو در این شب تاریک با علم روشن می‌گردد.

مراجع: شاعره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عەلی کەماڵباپیر.

**حکیم مَیَسَری**: حکیم میسری به سال ۳۲۴ هجری در روستای میسر از توابع شهرزور متولد شد چنان‌که خود به آن اشاره می‌کند و می‌گوید:

بسینجامید دانش نامهٔ من | برآمد زو مراد و کامهٔ من
به سال سیصد و هفتاد بودیم | کزین نامه همی پرداخته شودیم
من از دو بیست و دو سه برگذشتم | و دیوان جوانی بر نوشتم

او همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به علم پزشکی روی آورد و آن را نزد استادان فن تحصیل کرد و او در مداوای بیماران رنج بسیار برد و پس از آن درصدد نوشتن کتابی در علم پزشکی بر آمد و آن را به زبان فارسی به رشتهٔ نظم در آورد چنان‌که گوید:

چو بر پیوستنش بر دل نهادم | فراوان رایها بر دل گشادم
که چون گویمش من تا دیر ماند | و هر کس دانش او را بداند
بگویم تازی ار نه، پارسی نغز | زهر در من بگویم مایه و مغز
و پس گفتم زمین ماست ایران | که بیش از مردمانش پارسی دان
کنون پیر خردمندش بخواند | همه راه پزشکی زو بداند

از میسری کتابی به نام دانشنامه در علم پزشکی به جای مانده که دارای ۴۴۸۱ بیت است و آن را به سال ۳۶۷ هجری آغاز کرده و به سال ۳۷۰ هجری به انجام رسانده است و آن را به بدر بن حسنویه ملقب به ناصرالدوله (۳۶۹-۴۰۵ هجری) اهدا کرده است.
مراجع: دانشنامه در علم پزشکی به اهتمام دکتر برات زنجانی ـ تهران ۱۳۶۶.

**حلبجه**: حلبجه یکی از شهرک‌های شهرزور بوده و اکنون جزء توابع استان سلیمانیه به شمار می‌رود. این شهر از شمال به ارتفاعات سورن و از جنوب به ارتفاعات بالامبو و از شرق به ارتفاعات تیره‌رودی و شاقان و از غرب به ارتفاعات شاخ تیمور ژنان و دریاچهٔ سد دربندی‌خان محدود است. این شهر یکصد هزار تن جمعیت دارد و در جنوب شرقی دریاچهٔ دربندی خان قرار داشته و منطقه‌ای سرسبز و خرم و پوشیده از گیاهان و گل‌های معطر است و شهر در میان انبوه درختان قرار دارد و مردمش بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و این منطقه از نظر آب و هوا از بهترین مناطق کردستان عراق محسوب می‌شود و از قدیم الایام دارالعلوم بوده و برای همین است که بسی علما



شهادت مردم بی‌گناه حلبجه به وسیلهٔ هواپیماهای عراقی صدام

و ادباء و شعرا مانند شمس‌الدین شهرزوری و مولانا خالد شهرزوری و نالی شهرزوری و ولی دیوانه و طاهربیگ جاف را در دامن خود پرورش داده است. این شهر چندین بار مورد حملهٔ بیگانگان قرار گرفته و در تاریخ ۶۷/۱۲/۲۶ توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله‌بمب شیمیایی قرارگرفت که درنتیجه بیش از پنج‌هزار تن بی‌گناه‌به شهادت رسیدند.
مراجع: هەڵە بجەی خوێنین هۆنراوی صدێق بۆره کەیی ـ تاران ۱۳٦٦.

**حَلوان**: یکی از شهرهایِ بسیار قدیمی کردستان بوده که در ۱۹۰ کیلومتری شمال شرقی بغداد واقع‌بود و اکنون بکلی ویران است. بنای این شهر را به قبادساسانی (۴۸۸-۵۳۱ م) نسبت می‌دهند ولی این شهر بسیار قدیمتر بوده و در دورهٔ آشوریان به نام خلمنو xalmanû معروف بوده و شهر بر مدخل یکی از گردنه‌های جبال زاگروس به نام عقبهٔ حلوان واقع بوده و رود حلوان که از این شهر نام گرفته از ریزابه‌های دیاله است که در جنوب کرند سرچشمه می‌گیرد و از قصرشیرین می‌گذرد. در کتاب آثارالبلاد آمده است که حلوان شهر مشهوری است در عراق که پس از کوفه و بصره و بغداد شهری به آبادانی

و بزرگی آن نیست و انار و انجیر آن معروف است و در اطراف آن چند چشمه از آب‌های معدنی کبریتی است که برای برخی از امراض مفید است. در معجم‌البلدان آمده است که حلوان شهری بوده بزرگ و پرنعمت و این شهر کوهستانی است گاه برف در آن می‌بارد و انار و انجیر آن معروف است و در اطراف آن چند چشمه کبریتی است که برای معالجهٔ برخی از امراض مفید است. در حدود العالم هم آمده که حلوان شهری است زیبا و *دارای باغ‌های وسیع و میوه‌های انار و انجیر و قیسی که نظیر آن در دنیا نباشد. این شهر در زمان ساسانیان آباد بوده و در اواخر عباسیان ویران گردید و آثار گرانبهای ایرانی و اسلامی به وسیلهٔ حفریات راولینسن از ویرانه‌های آنجا بیرون آمده است. از نوشته‌های* مورخین اسلامی چنین بر می‌آید که حلوان بسیار پررونق و حاصلخیز بوده و در اوایل اسلام به تصرف مسلمین در آمده و در آن مسجدی بزرگ بنا کرده‌اند و بعدها یهودی‌ها نیز در آن سکنی گزیده‌اند و کنیسه‌ای ساخته‌اند و در اواخر قرن چهارم هجری سلسله‌ای در آن به سرکار آمد که دومین امیر آن فارس‌ابن محمد حلوانی (۴۰۱-۴۳۷ هجری) گرفتار ابراهیم اینال سلجوقی شد و در حلوان چندین بار زلزله رخ داد ولی مغول‌ها آنجا را به کلی ویران کردند.

مراجع: معجم‌البلدان و حدودالعالم تألیف سال ۳۷۳ ه به اهتمام دکتر منوچهر ستوده ـ تهران ۱۳۴۰، و آثار البلاد و اخبارالبلاد تألیف زکریا قزوینی ـ بیروت ۱۳۸۰ ه و تحقیقات نویسنده.

**حمزه آقا منگور:** حمزه آقا که از متنفذین طایفهٔ منگور بود با کمک شیخ عبیدالله نهری و همکاری شیخ عبدالقادر شهید بیشتر طوایف کرد را متحد کرد و پس از مدتی مناطق مکریان از جمله ساوجبلاغ مکری را تصرف کرد و یک حکومت موقت انقلابی به وجود آورد و در مقابل حکومت ظالمانه ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۲۶۴ هجری) ایستاد و سرانجام با توطئه ننگین امیرنظام گروس ناجوانمردانه کشته شد و ماجرا چنین بود که امیر نظام فرمانده سپاه حمزه آقا را فراخواند و سوگند یاد کرد که تا من روی زمین هستم و زنده‌ام به تو آسیبی نخواهد رسید و او حمزه آقا را به چادر خویش دعوت کرد و خود به زیرزمینی که به همین منظور کنده شده بود رفت و همینکه حمزه آقا وارد چادر شد، به فرمان قبلی امیر نظام تیراندازی شروع شد و غرش تفنگ برخواست و چادر پاره شد و حمزه آقا به قتل رسید و بعدها امیر نظام گفت من به سوگند خود وفادار بودم زیرا آن

وقت من روی زمین نبودم و در زیرزمین قرار داشتم.

مراجع: فلسفهٔ انقلاب کوردی تألیف عبیدالله ایوبیان و تحقیقات نویسنده.



یکی از تابلوهای نقاشی حیدربیگ برازی

**حیدربیگ برازی:** حیدربیگ‌ابن فیض‌الله‌بیگ برازی در سال ۱۳۰۸ هجری در ده آب باریک از توابع دیواندره تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به

ده خورخوره از توابع سقز رفت و در خدمت عالمان دین فقه و منطق را آموخت و به علت مرگ پدرش به زادگاهش بازگشت و به کار کشاورزی و دامداری پرداخت ولی پس از مدتی به سنندج رفت و از آنجا به تکاب افشار هجرت کرد و چون در کار بنایی هم مهارت داشت به کار بنایی مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۶۸ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و نقاشی تبحر داشتَ و از او تابلوها و مثنوی‌هایی به جای مانده از جمله: معراج‌نامه، ناز و نیاز، یوسف و زلیخا، فلک‌ناز که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

پیاوەشان واتەن‌وەرینان پێیش — به دکار عاقبەت بەد مەیۆ نە رێش

بەکاران بنیای بەدی وێشانەن — دایمولئەوقات خەجڵ پێسانەن

یعنی:

پیشینیان گفته‌اند: بدکار عاقبت بد به راهش می‌آید، بدکاران سزای بدی خود را خواهند دید، و همیشه شرمسار خواهند شد.

مراجع: نسخهٔ خطی ناز و نیاز، و نسخهٔ خطی معراج نامه، و تحقیقات نویسنده.

**حیدربیگ ترجیلی**: حیدربیگ‌بن شمسی‌بیگ به سال ۹۵۵ هجری به موجب فرمان سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به حکومت ترجیل منصوب شد و در آن هنگام مصطفی‌پاشا به سوی شیروان و گرجستان لشکر کشید و سپاه شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) روبرو شد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ حیدربیگ هم شرکت کرد و به سال ۹۳۷ هجری به قتل رسید.

**حیدربیگ گلباغی**: حیدربیگ بن علی آقاگلباغی به سال ۹۶۸ هجری به‌حکومت رسید و او از سرخاب‌بیگ اردلان (۹۴۵-۹۷۵ هجری) اطاعت می‌کرد و با کمال قدرت بر متصرفاتش که از پدرش به ارث برده بود به حکومت پرداخت و وی دلیر و بخشنده و جوانمردوسیاستمداردانش دوست‌بود و سرانجام به‌سال ۹۹۱ هجری‌بدرودحیات گفت.

**حیدرسلطان اورامی**: پس از کشته شدن عثمانی سلطان، حیدرسلطان اورامی بنا به فرمان امان‌الله خان اردلان به سال ۱۲۳۹ هجری به حکومت اورامان منصوب شد و طولی نکشید که قادربیگ پسر محمد علی‌بیگ و پسر عموی حیدرسلطان را وعدهٔ

حکومت لهون دادند و با صدور حکمی او را قادر سلطان خواندند و به اورامان فرستادند و قادر سلطان هانی‌گرمله را پایتخت خود قرار داد و مرکزیت توسود را از بین برد و حیدر سلطان خود به خود معزول شد و پس از مدتی حیدر سلطان هدایای گرانبهایی برای والی فرستاد و مجدداً به حکومت اورامان رسید و چون امان الله خان فوت کرد حیدر سلطان و محمد سلطان به سنندج رفتند و نوکران محمد سلطان با قداره‌بندان بازار به جنگ و جدال افتادند و حیدر سلطان چون از ماجرا آگاهی یافت مردان خود را به‌کمک و یاری آنان فرستاد و این باعث غلبهٔ افراد محمد سلطان بر بازاریان شد و چون خسروخان اردلان (۱۲۴۰-۱۲۵۰ هجری) به حکومت رسید محمد سلطان و حیدر سلطان سر به شورش برداشتند و او برای سرکوبیشان لشکری اعزام داشت ولی شکست خورد و سپس مردان مسلح محمد پاشای جاف به‌کمک والی آمدند و بسی از اورامی‌ها راکشتند و محمد سلطان فرارکرد و حیدر سلطان هم خود را به رودخانه انداخت ولی او را از آب گرفتند و به سال ۱۲۴۱ هجری به دار آویختند.

**حیدرعلی شفیعی:** حیدرعلی به سال ۱۳۷۳ هجری در ده قلنگ از توابع ایلام متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و در کودکی به شعر و ادبیات علاقه پیداکرد وگهگاه شعر می‌سروده است که متأسفانه هنوز به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**حیدر ماورانی:** حیدرابن محمد ماورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در ماوران از توابع شَقلاوه تابع اربیل متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سپس برای تکمیل تحصیل به بلاد مختلف سفر کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و از آنجا به ده حسن‌آباد رهسپار شد و سرَگرم تدریس شد و در سال ۹۴۴ هجری بنا به خواهش سلیمان‌بیگ سوران به حریر مقر فرمانروایی سوران رفت و در آنجا سرگرم تدریس شد و سرانجام به سال ۱۰۷۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر استاد بود و تألیفات زیادی داشته که از جمله تعلیقاتی است بر کتاب اثبات واجب جلال‌الدین دَوانی و حواشی بر عقاید عضدیه و غیره.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**حیدر و صنوبر**: نام داستانی است از عشق دو دلداده به همین نام که حیدربیگ سردار کرد و صنوبر دختر شاه‌کشمیر است. برخورد این دو عاشق و عشق آنان به یکدیگر از دو کشور بدخواه که سرانجام این عشق و نجات عشاق از موانع مختلف ماجرای مفصلی است که میرزاحسن علی غریب (۱۲۹۹-۱۳۷۰ هجری) در کمال زیبایی و لطف آن را به گویش گورانی سروده است. این کتاب که در حدود دو هزار بیت ده هیجایی است تاکنون به طبع نرسیده است. در آغاز یکی از بندهای این کتاب چنین آمده است:

چل رۆ چراخان کریا کوردسان جه یومن ئیقباڵ شای واڵا مەکان

یه‌گشت پەی ئەساس شادی صنەوبەر پەی عەیش نشاط شێر دلاوەر

یعنی:

چهل روز کردستان از یمن و اقبال آن شاه والا مکان چراغانی شد و این همه شادی برای حیدر و صنوبر بود.

مراجع: نسخهٔ خطی حیدر و صنوبر که به سال ۱۳۵۴ هجری به خط شاعر نوشته شده است.

**حیران‌خانم نخجوانی**: حیران خانم دختر کریم‌خان دنبلی در سال ۱۱۸۹ هجری در نخجوان به دنیا آمد و تحصیلات مقدماتی خود را در همان جا آغاز کرد و در اثر مطالعهٔ دواوین شعرا به مقام عالی رسید پس از معاهدهٔ ترکمن‌چای وی با خانواده‌اش به ایران مهاجرت کرد و در ده خانقاه سرخ سکنی گزید و در سال ۱۲۵۸ هجری درگذشت. حیران خانم به زبان‌های کردی و فارسی و ترکی شعر می‌سرود و او در سرودن غزل و رباعی طبع روانی داشت و دیوان او که در حدود چهار هزار بیت است گواه دانش اوست. از اوست:

**لبت را مایه جان آفریدند به درد عشق درمان آفریدند**

**نصیب جان من کردند گویا در آن ساعت که هجران آفریدند**

مراجع: بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی تألیف محمود رامیان و نسخهٔ خطی دیوان حیران خانم نخجوانی، و مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**حیران علی شاه**: سیدمحمد صالح معروف به حیرانعلی شاه در سال ۱۲۵۲ هجری در ماهیدشت تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به کاشان رفت و

در خدمت حاج شیخ محمدحسن کاشانی تلمذ کرد و از او فقه و حکمت را آموخت و پس از آن به کرمانشاه بازگشت و سپس به مشهد رفت و قدم در طریق سیرو سلوک گذارد و به ریاضت سرگرم شد و پس از آن به کرمانشاه بازگشت به ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۳۲۳ درگذشت. دیوان حیران علی شاه به نام (کنزالعرفان) به طبع رسیده که شامل غزلیات عرفانی کردی و فارسی است و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

سەی صالْح عاشق خواجای قەنبەرەن نـــوورئەوله نـــوورحـــەی داوەرەن

یعنی:

سید صالح عاشق خواجهٔ قنبر (حضرت علی) است، نوراو از نورحی داور است.

مراجع: کنزالعرفان سرودهٔ حیران علی شاه ماهیدشتی ـ کرمانشاه ۱۳۳۶ هجری و یادداشت‌های نویسنده.

# خ

**خابلوم** xâblûm : خابلوم یا هابلوم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که شانزدهمین فرمانروای گوتیان است در سال ۲۱۶۶ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او نیز مانند نیاکانش علاقه به آبادانی و عمران داشت و به احداث باغ‌ها و حفر قنوات قدم برداشت و او دو سال حکومت کرد و سپس به سال ۲۱۶۴ ق.م به دست عده‌ای کشته شد.

**خابیلکین** xâbîlkîn : خابیلکین بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که دوازدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۴ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز شهری به نام خود ساخت و بسی قنات حفر کرد و باغ‌هایی هم در آراپخا احداث نمود و رویهمرفته سه سال حکومت کرد و پس از آن به سال ۲۱۷۱ ق.م در یک نزاع دسته جمعی به قتل رسید.

**خاتون دایراک رزبار**: خاتون دایراک دختر حسین‌بیگ جلد متخلص به رزبار که در قرن هفتم و هشتم هجری می‌زیست، در شهر حلوان متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و فنون ادبی را فراگرفت و ازکودکی زبان به شاعری گشود و در هجده سالگی با شیخ عیسی برزنجی ازدواج کرد و سلطان اسحاق ثمرهٔ این پیوند است. وی به سال ۷۴۵ هجری در ده شیخان درگذشت. وی در سرودهای خود از حیث الفاظ پیرو سبک شاعران قرن پنجم و ششم هجری کرد است و غالباً ساده و بی‌پیرایه و عاری از لغات نامأنوس است. از او است:

ئەوسایە و شەمی، ئەوسایە و شەمی بارگای شام وستەن ئەوسایە و شەمی
چەنێ سێتەنە بیام دەرهەمی سیمرغ بیانی جە رای روستەمی

یعنی:

خیمهٔ رهبرم در سایهٔ شمع جای گرفت و من با سه تن دیگر از وارستگان به سر

می‌بردم و چون سیمرغ به کمک رستم زمان شتافتم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی خلاصه سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی دیوان خاتون دایراک، و نسخهٔ خطی دامیار دامیار، و مشاهیر اهل حق.

**خاتون زربانو درزیانی:** خاتون زربانو درزیانی که از زنان پرهیزگار و سرایندهٔ قرن هشتم هجری است، در ده درزیان از توابع اورامان متولد شد و علوم متداول آن زمان را در نزد عالمان دین فراگرفت و پس از آن به شعر و ادب توجه کرد و پس از مدتی خود شعر سرود و در شعر خاتون تخلص کرد. گویند وی بسیار مهربان و بخشنده بود و زنان و دختران را وعظ و ارشاد می‌کرد و سرانجام به سال ۸۴۵ هجری درگذشت. از او دوبیتی‌هایی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران، یاوەران عومر یەک نەفەسەن | غەیر جە ذکر خواگردش عەبەڤەن

غافلْ مەنیشین هانا جەقەضا | ئانە کە واتم هەر ئانە وەسەن

یعنی:

ای یاران و ای یاوران، عمر یک نفس است، به جز ذکر خداوند همه‌اش عبث است، زنهار غافل زقضا منشینید، آن چه گفتم آن بس است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ قرمزی، و نسخه خطی دفتر پردیور، و مشاهیر اهل حق.

**خاتون زینب حزینه:** خاتون زینب دختر شیخ عبدالکریم متخلص به حزینه در سال ۱۲۸۶ هجری در کویسنجق متولد شد و در کودکی مقدماتی علم را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین علم کلام و منطق و فقه را آموخت و پس از آن با ملا عبدالله جلی‌زاده ازدواج کرد و سرانجام به سال ۱۳۳۴ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری بهِ یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئامان صەد ئامان رێی خوابگرە بەر | دایم بترسە سلە خوای بانی سەر

کارێ کە رەضای خوابێنیتە دەست | نەوەکوو بژیت وەکوو گێل و مەست

یعنی:

زنهار صدزنهار که‌راه خدا راپیش بگیرو همیشه‌از خداوند بزرگ‌بترس، کاری‌کن که رضایت خداوند را به دست آری، نه این که مانند آدم کودن و مست زندگی کنی.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا، و ئافرەتە ناودارە کانی کورد نووسینی عبدالجبار محمد الجباری کەرکووک ۱۹۶۹.

**خاتون عصمت ایوبی:** خاتون عصمت دختر امیر عبدالخالق و نوهٔ سلطان صلاح‌الدین ایوبی و همسر امیرعباس ابن احمَد است و در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. وی در شام تولد یافت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و در هجده سالگی ازدواج کرد. گویند چون شوهرش به جایی سفر می‌کرد با عقل و فراست و دانش خود امور را حل و فصل می‌کرد و مورد تحسین بزرگان عصر خود بود. همسرش در حمله هلاکوخان به سال ۶۵۶ هجری به قتل رسید و پس از آن زندگیش را وقف مردم کرد و چندین مسجد و مکتب بنا کرد که یکی از مکتب‌هایش در اعظمیه بغداد بود که هنوز این مکتب به نام مکتب عصمت خاتون معروف است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و ئافرەتە ناودارە کانی کورد نووسینی عبدالجبار جباری.

**خاتون می زرد:** خاتون می زرد از زنان عارفه و شاعرهٔ قرن پنجم هجری است. وی اهل لرستان است و علوم مقدماتی را نزد عده‌ای از علما فراگرفت و پس از آن به شعر و ادب تمایل پیدا کرد و به مطالعهٔ دواوین شعرای کرد و فارس مشغول شد. بعداً به عرفان گرایید و به ریاضت و سلوک پرداخت و مدتی در خدمت شاه خوشین بود و از محضر وی بهره‌مند شد و به پیر شهریار اورامی دوم و سلطان چلبی نیز اخلاص داشت و طریقهٔ زید و سلوک را پیمود و سرانجام در حوالی یافته کوه جان را به جان آفرین سپرد. از او دو بیتی‌های عارفانه و دلکش به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

یاران گردمان، یاران گردمان سەرمان بسپارین وه یار گردمان
پیرو یووان و گەوره و وردمان بکۆشین پەرێ راگەی پردمان

یعنی:

ای یاران! همهٔ ما باید سرمان را به یار بسپاریم و به شکوه و جلال او گواهی بدهیم، پیر و جوان و خرد و کلان در این راه برای راه پل صراط بکوشیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و نسخهٔ خطی دورهٔ پیر عالی، و مشاهیر اهل حق.

**خاتون نجیبه احمد**: خاتون نجیبه دختر احمد در سال ۱۳۷۳ هجری در کرکوک چشم به جهان گشود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و سپس به سلیمانیه رفت و در دانشکدهٔ ادبیات به اخذ لیسانس نایل شد و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد و مدتی در دربندیخان و چمچال به دبیری اشتغال داشت و به علت فعالیت‌های سیاسی آوارهٔ ایران شد. وی به زبان عربی تسلط دارد و در سرودن شعر هم ید طولایی دارد و اشعار او در مجلات به طبع رسیده. از اوست:

که منداڵ بووم
دایکم ئه‌یوت: لەزۆرکۆنا
کچه شایه بەپێ دزه کۆشکی جێ هێشت
سواری پشتی سیمرخێ بوو
گه‌شتی شارودێهاتی کردتابزانێ نیشتمان
له وڵات و پاته‌ختی ئەم رەنگین تره
گه‌ڕا، گه‌ڕا
ریچکه‌ی فرمێسک، بزه‌ی منداڵ
شینی ئاسمان، هاژه‌ی دەریا
ناڵه ی هه‌زار، هاواری خاک
گۆرانی مه‌ل، شنه‌ی دره‌خت
هه‌مووی بینی، بەڵام هیچیان
ره نگ و بۆی نیشتمانی ئەمیان نەبوو

یعنی:

که بچه بودم، مادرم می‌گفت: در گذشته دختر شاهزاده‌ای دزدکی قصر را ترک کرد و سوار پشت سیمرغی شد و روستاها و شهرها رَا گشت تا بداند کدام سرزمین از سرزمین و کشور او زیباتر است، گشت و گشت. اشک و لبخند بچه‌ها و کبودی آسمان و صدای آب دریا و ناله و ضجهٔ فقرا و فریاد خاک و نوای پرندگان و لرزش برگ درختان را دید، ولی هیچکدام رنگ و بوی وطن او را نداشت و به زادگاهش برگشت و بسی گریه کرد.

مراجع: سروه شماره ۶۰ سال ۱۳۶۹.

**خالد آقا زیباری:** خالدابن شیخ حسین‌ابن شیخ خالد متخلص به لاغر در سال ۹۰۵ هجری در ده شینی از توابع عمادیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به جزیرهٔ ابن عمر رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۹۷۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دیوان و منظومه‌ای به نام (نه‌والی سیسه‌بان) به جای مانده تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

فه‌له‌ک ناکه‌ت دگه‌ل من یاریٚ یێ قه‌ت — خه‌لاص نابم ژ ئاهو زاری بێ قه‌ت
خه‌میرا من ژ موهرا موهریٚ خانه — نه شێم ئێدی بکه‌م ئینکاری یێ قه‌ت
دلێ سوٚزه‌ک ژ عشقێ تێ نه‌بیتن — ب کێر نابیت بکه‌ت سه‌رداری یێ قه‌ت

یعنی:

فلک هرگز با من قصد شوخی ندارد و از آه و زاری هیچگاه خلاصی ندارم، خمیر من با مُهر خدا سرشته شده است و نمی‌توانم این را انکار کنم. دلی که در آن آتش عشق نباشد، لیاقت رهبری ندارد.

مراجع: نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار خالد آقا، و دیواناکرمانجی توێژاندنا عبدالرقیب یوسف ـ بغداد ۱۹۶۵.

**خالدبیگ پازوکی:** خالدبیگ‌بن شهسواربیگ به سال ۹۲۲ هجری با کمک و یاری یارانش امارتی به نام امارت پازوکی تشکیل داد و در آغاز به خدمت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) رسید و جزو مقربان درگاه او در آمد و در بیشتر جنگ‌ها شرکت داشت و در یکی از جنگ‌ها دست راستش قطع شد و شاه اسماعیل نظر به علاقه‌ای که به او داشت دستور داد دستی زرین برای او درست کردند و از آن پس به نام خالد یکدست معروف شد و پس از مدتی شاه نواحی خنس و ملازگرد و اُچکان موش را بر حکومت موروثی او افزود و خالدبیگ مردی مقتدر و مصمم و شجاع بود و از کسی نمی‌هراسید و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از مدتی از اطاعت شاه اسماعیل سرباز زد و بر شهرها و نواحی دیگر استیلا یافت و چون نیرومند شد خود را شاه خواند و دستور داد به نام خودش خطبه بخوانند و به نام خودش هم سکه زد و چون از حملهٔ شاه اسماعیل می‌ترسید از سلطان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری)

اطاعت کرد و او هم حکومت بخشی از کردستان را به نام او صادر کرد اما دیری نپایید که از فرمان او هم سر باز زد تا این که سلطان عثمانی لشکری برای سرکوبی او فرستاد و سرانجام به سال ۹۳۱ هجری اسیر شد و به فرمان سلطان به قتل رسید. وی دارای سه پسر بود به نام‌های: ویس‌بیگ، ولدبیگ.

**خالد حسامی**: خالد ابن حاج محمد آقا متخلص به هیدی hêdî در سال ۱۳۴۹ هجری در ده شیخالی از توابع مهاباد متولد شد و در کودکی تحصیلات ابتدایی خود را در مدرسهٔ همان دهکده به پایان رساند و پس از آن عازم مهاباد شد امّا به علت پیدایش جنگ جهانی و آشفته شدن اوضاع نتوانست تحصیل را ادامه دهد و به زادگاهش بازگشت و اوقات فراغت را به آموختن شعر و ادب پرداخت و ذوق و احساسات ادبی او آمیخته با احساسات وطن‌دوستی و آزادیخواهی و اصلاح‌طلبی بود و پس از مدتی به کردستان عراق مهاجرت کرد و در آنجا گهگاه اشعار تندی بر علیه رژیم شاهنشاهی می‌سرود و پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و سرگرم کارهای ادبی شد. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است به نام (کاروانی خەیاڵ) به چاپ رسیده است و او یکی از شعرای معاصر به شمار می‌رود و اشعارش بسی شیرین و روان است. از اوست:

رێ ییَک مەدە بەر بە تاقی تەنیا هەوراز و نشێوی زۆرە دنیا

بۆ کورد بژی لامەدە لەرێ ی گەل تۆ بازی مەبە بە هاودەمی قەل

یعنی:

تک و تنها راهی را طی مکن، زیرا دنیا بلندی و پستی زیادی دارد. برای کردان زندگی کن و از راه مردم سرباز مزن و زندگیت را وقف آنان کن و تو چون بازی هیچگاه همدم کلاغ مشو و راه هم جنسهایت را پیش گیر.

مراجع: کاروانی خەیاڵ، خالد حسامی هێدی ورمێ ۱۳٦٤ و یاداشتهای نویسنده.

**خالد دلیر**: خالدابن عبدالواحد متخلص به دلیر در سال ۱۳۵۲ هجری در کویسنجق تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا در کرکوک به اتمام رساند و سپس در شرکت نفت به کارگمارده شد. وی شعر نیکو می‌گوید و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و بیشتر اشعارش در مجلات به طبع رسیده و تاکنون مجموعه‌ای شعر از او به نام:

ئاگروگولّ منتشر شده. از اوست:

هه رسالێ نەورۆز بێتەوە — موژدێکی خۆش دێنێتەوە
کوردان دەبووژێنێتەوە — نەورۆز بەهاری کوردە
رۆژی دیاری کوردە

یعنی:

هر سال که نوروز بیاید، مژده‌ای خوش با خودش می‌آورد، و کردان را احیاء می‌کند، نوروز بهار کردان است و روز ره‌آورد آنان است.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمدعبدالرحمن زنگنه.

**خالدسلطان اورامی**: خالد سلطان‌بن بهرام سلطان اورامی به سال ۱۱۶۸ هجری به حکومت اورامان بزرگ رسید و او مردی مقتدر و شجاع و با کفایت و سیاستمدار و متدین بود و مردم را دوست داشت و با مشورت آنان به امور می‌پرداخت و او تابستان را درکوه ساردانی و زمستان را در هانی‌گرمله می‌گذراند و او در آغاز حیدربیگ بلخیه را به حکمرانی نوسود انتخاب کرد و سرانجام پس از چندی همین حیدربیگ بر او حسد برد و نزد سلیمان پاشای بابان (۱۱۶۴-۱۱۷۸ هجری) از او بدگویی کرد و پاشا او را در شهروز به مهمانی دعوت کرد و پس از صرف ناهار وی را تنها گذاشت و در این مهمانی حیدربیگ با چند قلچماق بر او وارد شدند و وی را به سال ۱۱۷۰ هجری این‌قدر زدند که در دم جان داد و پس از مدتی محمدبیگ برادر خالدسلطان، حیدربیگ را در هنگام ورود به حرم‌سرا به قتل رساند.

**خان‌احمد خان اردلان**: وی در سال ۱۰۱۴ هجری بر حسب فرمان شاه عباس اول به حکومت کردستان منصوب شد و از این تاریخ به بعد کردستان زیر نفوذ پادشاهان صفوی در آمد و در ابتدای حکمرانی او طوایف مکری و بلباس بنای مخالفت با وی گذاشتند، او نیز با سپاهی بزرگ حرکت کرد و آنان را تا قلعهٔ رواندز که در بالای کوه بلندی بود راند و قلعه را هم پس از چند ماه تصرف کرد و سپس به طرف موصل رفت و موصل را هم تصرف کرد و پس از آن به جانب کرکوک تاخت و کرکوک را بگرفت و سال بعد بغداد را هم گشود و اقتدار او در بین‌النهرین تا حدود سوریه مسلم گردید و برای اولین بار در بغداد خطبه به نام او خواندند و خان‌احمد در آبادی و عمران بغداد هم

کوشش کرد و مساجد و مدارس و حمام‌هایی بناکرد و پس از هفت سال و نیم به کردستان بازگشت و در سال ۱۰۳۸ هجری چون شاه صفی براریکهٔ سلطنت نشست، و چون سرخاب فرزند خان‌احمد در اصفهان به سر می‌برد، شاه صفی به او ظنین شد و دستور داد که چشمش را از حدقه بیرون آوردند و چون این خبر به خان‌احمد رسید بی درنگ سر از اطاعت شاه صفی پیچید و خود را به سلطان مرادخان چهارم (۱۰۳۲-۱۰۴۹ هجری) نزدیک کرد و اظهار اطاعت نمود و سپس کرمانشاه و سنقر و همدان و گروس و خوی و ارومیه را جزو متصرفات خود ساخت و به نام خود خطبه خواند و سکه زد و پس از مدتی با سپاه شاه صفی جنگید ولی شکست خورد و سپس به موصل رفت و بعد از چندی به سال ۱۰۴۶ هجری درگذشت و در مقبرهٔ حضرت یونس دفن شد.

مراجع: نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه در کتابخانهٔ ملک، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه در کتابخانهٔ ملی ملک و تاریخن اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی.

**خان‌الماس لرستانی**: خان‌الماس‌ابن محمدبیگ لرستانی در سال ۱۰۷۲ هجری در لرستان پا به عرصهٔ وجود نهاد و در کودکی نزد پدرش به فراگرفتن علوم پرداخت و از او نیز خرقه اخذ کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به سیر و سیاحت بلاد رفت و خانقین و بغداد را سیاحت نمود و با علما و حکما و شعرا ملاقات کرد و سپس به زادگاهش بازگشت و بقیهٔ عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۳۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دیوانی به نام (کلام‌خان الماس) به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

مەشرق تا مەغرب بەندەر تابەندەر — گشت ئامان مەوەن وە ساقی کەوثەر
ئەرهەی صەرافان دانە شناسان — بینایی عەینان رۆشنایی زەینان
شادی کەن شادی عەجەوتەماشا — فکرئەو رۆ کەن نیەن جای‌حاشا
(خان ئە لماس) یەقین بکەرە باوەر — وادە تەمامەن جیهان مەویەکسەر

یعنی:

مشرق تا مغرب و بندر تا بندر، همگی به ساقی کوثر پناه می‌برند. هان ای صرافان وای دُرّ شناسان، وای بینایی چشمان و روشنی ذهن‌ها! شادی کنید و شادی و به این جهان بنگرید، و فکر روزهای آینده را بکنید. ای خان‌الماس!، به خداوند متعال یقین داشته باشید و این را بدانید که جهان سرانجام نابود خواهد شد.

مراجع: نسخهٔ خطی کلام خان‌الماس، مشاهیر اهل حق.

**خانای قبادی** xânây qubâdî : شاعر و فیلسوف معروف کرد است که در سال ۱۰۸۳ هجری در جوانرود متولد شد و در سال ۱۱۶۸ هجری در همان جا درگذشته است. از زندگی او بطور مشروح آگاهی زیادی در دست نداریم. ظاهراً بیشتر عمر خود را در اورامان گذرانده و چنان که از اشعارش بر می‌آید، در آغار جوانی به تحصیل علوم اسلامی و شعر و ادب و قصص و روایات اسلامی و فلسفه و حکمت همت گماشته، مدتی را هم برای تحصیل در سنندج گذرانیده و بیشتر عمر خود را در اورامان به سر برده و کمتر از زادگاه خود دوری گزیده.



عکس خیالی خانای قبادی

مهمترین آثار خانا کتاب‌های: خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، اسکندرنامه، یوسف و زلیخا می‌باشد و دیگر دیوان اوست که شامل قصاید و غزلیات و قطعات به گویش گورانی است. از اوست:

راسته‌ن مه واچان فارسی شه‌که‌ره‌ن     کوردی جه فارسی به‌ل شیرین ته‌ره‌ن

یعنی:

راست است که می‌گویند فارسی شکر است، ولی کردی از فارسی شیرین‌تر است.

مراجع: خسرو و شیرین خانای قبادی ویراستهٔ اورنگ با همکاری صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۴۸ و شیرین و خوسره‌و شاکاری خانای قوبادی ساغ کردنه‌وه‌ی محمدی مه‌لا که‌ریم ـ به‌غدا ۱۹۷۵ و نسخهٔ خطی هفت بند خانا.

**خانزاد خاتون سوران:** خانزاد دختر حسن‌بیگ و خواهر سلیمان‌بیگ حاکم سوران است. وی پس از شهادت برادرش به سال ۹۹۸ هجری حکومت سوران را در دست

گرفت ولی چند ماهی بیش حکومت نکرد. و او با لشکری بر عثمانی‌ها تاخت و در این نبرد پیروز شد و قاتلین برادرش را هم که یکی از آنان لشکری شاعر بود دستگیر کرد و به قتل رساند، ولی دیری نپایید که عثمانی‌ها وقت را مغتنم شمردند و با لشکری گران به ایالت سوران حمله آوردند و شهر حریر و تمام شهرهای دیگر سوران را تصرف کردند و خانزاد خاتون هم به سال ۹۹۹ هجری فوت کرد.

مراجع: خانزاد و له شکری نووسینی محمد توفیّق وردی ـ به‌غدا ۱۹۶، و شرفنامه تألیف امیر شرف‌خان بدلیسی.

**خانقین**: خانقین یکی از شهرهای کردستان عراق است که در سرحد ایران و عراق قرار گرفته و نزدیک کرمانشاه واقع شده و در یکصد و بیست کیلومتری بغداد است. لسترنج گوید: این شهر در خاور جلولا قرار دارد و مقدسی دربارهٔ آن گوید: شهریست سر راه حلوان و ابن رسته گوید: در این شهر رودی است پهناور و روی آن پلی بزرگ از گچ و آجر ساخته‌اند که چند دهانه دارد و نزدیک خانقین چشمه‌ایست بزرگ که از آن نفت بیرون آید و سود فراوان از آن حاصل شود. یاقوت حموی گوید آنجا پل عظیمی است که بیست و چهار دهانه دارد و راه خراسان از آن عبور می‌کرده است. حمدالله مستوفی یک قرن بعد از یاقوت گوید: خانقین قصبه بوده است و اکنون به قدر دیهی مانده است. و مسعرابن مهلهل گوید: در خانقین چشمه نفت عظیم وجود دارد و نیز در آنجا پلی هست که دارای بیست و چهار طاق بوده و هر طاقش بیست ذرع است و جادهٔ خراسان از این پل می‌گذرد و فاصلهٔ این شهر تا حلوان دوازده فرسخ است.

مراجع: معجم البلدان تألیف یاقوت حموی، و جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج ـ تهران ۱۳۳۷.

**خانه پاشای بابان**: وی در سال ۱۱۳۴ هجری زمام امور را به دست گرفت و پس از آن امارت اردلان را متصرف شد و از کرکوک تا همدان را به حیطه اقتدار خود در آورد و موصل را نیز گشود و با مردم به طریق عدل و داد و مهربانی معامله کرد و مردم در زمان او در نهایت آسایش و امنیت به سر می‌بردند و مسجد و مدرسهٔ بزرگی هم در سنندج بنا کرد و بعدها امان‌الله خان بزرگ اردلان آن مسجد را خراب کرد و تا سال ۱۱۳۶ در سنندج بر مسند قدرت بود و دیگر از احوال او اطلاعی نداریم.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و خلاصة تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمدامین زکی و نسخهٔ خطی سیرالاکراد تألیف عبدالقادر بابانی به شماره ۴۱۳۵ کتابخانهٔ ملک.

**خانهٔ داجیوند**: خان میرزاابن فرین داجیوند متخلص به خانه در سال ۱۲۶۰ هجری در هلیلان از توابع کرمانشاه تولد یافت و در کودکی قرآن‌کریم را نزد پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین صرف و نحو و فنون ادب را آموخت و مابقی زندگیش را به کارکشاورزی و دامداری به سر برد تا به سال ۱۳۴۹ هجری در قصرشیرین درگذشت. وی از شعرای معروف کرد است و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

شیرین وەو شەوبەن شەدەی شەرەوە پێشانیش وەو شەوق شارق فەرەوە
فەرقەن وە مابەین پای ما فەرەوە حاجب وە شێوەی ستین ذەرەوە

یعنی:

شیرین با آن کلاغی و چادر شب، و پیشانی روشن چون طلوع خورشید از مشرق، تفاوت هست بین زیبایی با آرایش و آرایش طبیعی، ابروها نگهبان بینی بلورین خوش و خرم و دو نرگس نیم خفته.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرائی، و جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**خداداد براخوی**: خدادادبن محراب پس از فوت برادرش به حکومت رسید براخوی و در آغاز به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپس به تجهیز سپاه سرگرم شد و مدت سی و شش سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۱۳۱۰ هجری فوت کرد و پس از او حکومت براخوی منقرض گردید.

**خسته شهرزوری**: ملا محمد متخلص به خسته که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ده موردین از توابع حلبجه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و چون به سن رشد رسید به شعر و ادب تمایل بسیار یافت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و فقه و تفسیر را از علمای آن زمان آموخت و سپس به زادگاهش

بازگشت و به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۲۱۱ هجری درگذشت. دیوان او که دارای غزلیات و قصاید بود مفقود شده و برخی از اشعارش در جنگ‌ها و بیاض‌ها مسطور است. در یکی از جنگ‌ها آمده است که «ملا محمد خسته از اهالی موردین در سال ۱۲۱۱ هجری برحمت ایزدی پیوست والحق عالم و شاعری بزرگ بود و در فقه و تفسیر نیز استادی ممتاز بود». از اوست:

ئه‌گه‌ر کردوومه ته‌قصیر و گوناهێ — هه‌زاران تۆبه تا رۆژی مه‌ماتم
له‌من عاجز مه‌به ئیتر به قوربان — خۆشه ئه‌ر بمکوژی ئه‌رکه‌ی خه‌ڵاتم

یعنی:

ای عزیزم! اگر تقصیر و گناهی دارم، تا روز مماتم هزاران توبه می‌کنم، از من عاجز مباش دیگر، خوب است که مرا بکشی و یا خلعتم کنی.

مراجع: شیعرو ئه‌ده‌بیاتی‌کوردی‌نووسینی‌ره‌فیق حیلمی، و تاریخ‌السلیمانیه و انحائها، و جنگ خطی.

خسرو: بنا به روایت شاهنامهٔ کردی خسرو چون به شهریاری نشست نخست به دفع بهرام چوبینه کمر بست اما در رزمگاه شکست خورد و به روم گریخت و قیصر او را گرامی داشت و مریم دختر خود را به وی داد و پس از مدتی سپاهی به یاری او برگماشت و خسرو به ایران بازگشت و به رزم بهرام رفت و در آغاز کار پیروزی با بهرام بود ولی سپاهش به خسرو پیوستند و شکست یافت و با گروهی از رزمگاه گریخت و پس از آن بهرام به چین رفت و در آنجا خاقان هم دخترش را به عقد او در آورد و پس از آن به ایران بازگشت و به کشورداری پرداخت و تخت طاقدیس را ساخت و ایوان مادایان (مدائن) را برآورد و در ششمین سال پادشاهیش مریم فرزندی به جهان آورد که نام او را شیرویه



گذاشتند و سپس خسرو روزی به شکارگاه رفت و شیرین را دید و او را به دربار آورد و با

او ازدواج کرد ولی در اواخر حکومتش به ستمگری پرداخت و مردم بر علیه او شوریدند و سپس شیرویه پدرش را به زندان انداخت و در آنجا به دست مردی به نام مهرهرمزد کشته شد. بنا به مدارک تاریخی خسروپرویز که به خسرو دوم معروف است به سال ۵۹۰ میلادی بر تخت نشست و در آغازِ جنگی با بهرام چوبینه کرد و شکست خورد ولی سپس به یاری موریس امپراتور روم به ایران بازگشت و به سال ۵۹۱ میلادی از دجله گذشت و در جنگی که میان سپاهیان رومی و سپاهیان بهرام روی داد بهرام شکست خورد و خسرو وارد تیسفون شد و بر تخت نشست و به سال ۶۰۳ میلادی موریس امپراتور روم کشته شد و فوکاس به جای او نشست و از خسرو کمک خواست و او در این دم شهرهای بین‌النهرین و تصیبین و دیاربکر و دارا را تصرف کرد و پس از مدتی مردم ایران بر علیه شاه شوریدند و سرانجام خسرو را دستگیر کردند و به زندانی تاریک انداختند و به سال ۶۲۸ میلادی او راکشتند. در این دوره حضرت محمد(ص) ظهور کرد و نامه‌ای به خسرو پرویز نوشت اما خسرو نامهٔ او را پاره کرد و بعدها اسلام به قدری قوی شد که مسلمانان بر ایران غالب آمدند.

**خسروبیگ جوهری:** خسروبیگ‌ابن محمد بیگ اردلان مشهور به مصنف و متخلص به جوهری که از شعرا و ادبای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل منشی خسروخان ناکام والی اردلان شد و والی او را بسیار ارج می‌نهاد و سرانجام به سال ۱۲۶۴ هجری درگذشت. وی بر علوم زمان خود استاد بود و رونق در حدیقهٔ خود مراتب فضل و دانش او را ستوده است. اشعار او بسی شیرین و شیوا و دلنشین است. کتابی نیز به نام لب تواریخ در سال ۱۲۴۹ هجری دربارهٔ کرد و کردستان و امارت اردلان تألیف کرده که اخیراً چاپ شده است. از اوست:

**آن خط که به گرد لب او تازه رسیده — گویی به لب آب بقا سبزه دمیده**
**هرگز نه پیامی نه سلامی نفرستد — پیش من مجنون صفت عقل رمیده**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی، ولب تواریخ در تاریخ اردلان تألیف خسروابن محمد اردلان ـ تهران ۲۵۳۶.

**خسروخان‌ابن سلیمان خان اردلان:** خسروخان در سال ۱۰۹۱ هجری بنا به فرمان

شاه‌سلیمان صفوی زمام امور را به دست گرفت و بنای ظلم و ستم را نهاد و آسایش را بر روی فقرا و مستمندان بست و مردم را دسته دسته به زندان افکند و اموالی را که خان احمد خان به مردم بخشیده بود با کتک از آنان ستاند و ظلم و ستم او به جایی رسید که مردم به دربار شاه رفتند و از او شکایت کردند و دربست نشستند و شاه خسروخان را به حضور طلبید و او زبان به معذرت گشود و شاه آرام شد و روز بعد به شکار رفت و خسروخان از این فرصت استفاده کرد و عده‌ای از کردستانی‌ها را به وسیلهٔ متعلقینشان با تیر و تبر و خنجر کشت و چون شاه از شکار برگشت و ماجرا را شنید سخت عصبانی شد و به سال ۱۰۹۳ هجری امر به قتل خسروخان داد و او را در میدان شاهی اصفهان به دار آویختند.

**خسروخان اردلان**: در سال ۱۱۶۸ هجری مردم سنندج خسروخان‌بن احمد خان اردلان را که مردی شجاع و کاردان بود به فرمانروایی سنندج برگزیدند و او در آغاز به عمران و آبادانی سنندج پرداخت و در این اثنا آزادخان افغانی که از بیم کریمخان زند (۱۱۷۲-۱۱۹۳ هجری) و تهدید محمدحسن خان قاجار از راه همدان به عزم تصرف کردستان حرکت کرد و خسروخان ناچار متحصن شد اما کردان قیام کردند و آزادخان از ترس جانش فرار کرد و در این دم کریمخان زند به کردستان آمد و خسروخان از او پیشواز کرد و در سال ۱۱۷۶ هجری سلیمان پاشای بابان با لشکری گران برای تسخیر کردستان حرکت کرد و در مریوان با کشکر خسروخان تلاقی کرد و سخت شکست خورد و خسروخان سپس قصری به نام خود (خسرویه) و یک قلعه و یک مسجد و بازاری در سنندج احداث کرد و پس از مرگ کریمخان آشوب و بلوا همه جای ایران را فراگرفت و خسروخان هم کرمانشاه و گروس و مکریان و همدان و ملایر و فراهان و گلپایگان را تصرف کرد و در این دم آقا محمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) به پادشاهی رسید و خسروخان برای این که خود را به او نزدیک کند با لشکری به جعفرخان زند حمله کرد و او را شکست داد و جعفرخان فرار کرد و این امر باعث خوشنودی آقامحمدخان شد و خسروخان سرانجام به سال ۱۲۰۴ هجری درگذشت.

**خسروخان افتخارالولاة**: خسروخان‌ابن رضاقلی خان والی ملقب به افتخارالولاة اردلانی به سال ۱۲۴۲ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در

خدمت عالمان دین آموخت و چون مادرش طوبی خانم خواهر محمد شاه قاجار بود از این‌رو به منصب‌های عالی رسید و او مردی متقی و پرهیزگار بود و شعر نیکو می‌سرود و سرانجام به سال ۱۳۲۲ هجری درگذشت. اشعار او در کتب ادب مسطور است. این غزل از اوست:

دوش دیدم به فرق دلبر تاج — متکی بود بر سریری عاج
در کمان جلالت و قدرت — می‌گرفت از در ملاحت باج
همچو سلطان مملکت کز خلق — می‌نماید وصول باج و خراج
عارضش همچو مهر رخشان بود — شب تاریک را به سان سراج
تیر او بی خطا مدام به کار — قلب مجروح بینوا آماج
تنم از شور عشق لرزان بود — متصل چون جوارح حلاج
مشتعل سینه از حرارت عشق — کام خشکیده ذائقه چو اجاج
رحمش آمد به حال مسکینم — اذن فرمود پانهم به دواج
چونکه داخل شدم به دارالضرب — سکّه خسروی گرفت رواج

مراجع: حدیقهٔ ناصریه، تحفهٔ ناصریه، تاریخ اردلان مستوره.

**خسروخان ناکام:** وی در سال ۱۲۲۱ هجری متولد شد و در سال ۱۲۴۰ هجری در نوزده سالگی پس از مرگ پدرش امان‌الله خان بزرگ به حکومت کردستان منصوب شد. او نیز مانند پدرش در آبادی و عمران شهرها و ساختن عمارات و کاخ‌ها همت گماشت و در ابتدای حکمرانی او حیدر سلطان اورامی که حاکم اورامان بود بنای مخالفت با او گذاشت و خسرو خان او و اتباعش را سرکوب کرد. در سال ۱۲۴۳ هجری قحطی و گرانی سراسر کردستان را فرا گرفت و خیلی از مردم کردستان از گرسنگی جان دادند و خسرو خان ناچار در انبارهای غله را باز کرد و مردم را از این قحطی نجات داد. خسرو خان با نیروی دلاوری و حسن تدبیر توانست کردستان را محفوظ دارد و تا اندازه‌ای مردم را راضی کند و طوایف را به اطاعت خود در آورد با این که سن و سالی هم نداشت. وی در سال ۱۲۵۰ هجری به مرض طاعون مبتلا شد و در بیست و نه سالگی فوت کرد و چنان که گویند قریب هشت هزار نفر به آن بیماری تلف شدند. خسرو خان مردی فاضل و خوش بیان و شیرین گفتار بود و خط نستعلیق را هم خوب می‌نوشت و طبع شعر هم داشت و با همسرش مستوره خانم کردستانی شعر می‌گفتند و از او اشعاری نیز به گویش

گورانی به جای مانده است.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه به شماره ۶۱۸۴ در کتابخانهٔ ملک، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه به شماره ۳۸۷۴ در کتابخانهٔ ملک.

**خسرو سنندجی:** خسروبیگ‌ابن اسماعیل‌بیگ از نسل خواجه شاه‌ویس که از شعرای قرن دوازدهم هجری است، در سنندج تولد یافت. وی از مقربان ولات اردلان بود و در دستگاه خسرو خان بزرگ والی اردلان منشی بود و مدتی به خاک عثمانی هجرت کرد ولی سرانجام به سنندج بازگشت و در سال ۱۱۴۲ هجری در یکی از جنگ‌ها کشته شد. وی شاعری توانا بود و از او اشعاری در حدیقهٔ امان‌اللهی مسطور است. از اوست:

**برگرد ماه هاله ز عنبر کشیده‌ای خورشید را میان دو شب جای داده‌ای**

**هر دم هزار دل به نگه صید کرده‌ای صیادوار در پی دل‌ها فتاده‌ای**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**خسرو فیروز جستانی:** خسرو فیروزبن وهسودان که در زمان برادرش در دیلمستان جانشینی او را داشت پس از کشته شدن علی جستانی به سال ۳۰۷ هجری فرمانروای دیلم شد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و قبایل کرد را متحد کرد و به خونخواهی علی با محمد پسر مسافر به جنگ و نبرد پرداخت ولی در این جنگ مغلوب شد و به سال ۳۰۸ هجری کشته شد.

**خسرو ناری:** خسروابن ابراهیم متخلص به ناری در سال ۶۷۸ هجری در اورامان متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به مسافرت رفت و به سیاحت بلاد پرداخت و با علما و شعرا و ادبا ملاقات کرد و از آنان کسب فیض نمود و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و مَابقی زندگیش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۷۳۶ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب متبحر بود و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است و نیز کتابی به نام (گل و بلبل) در اخلاق و تصوف داشته که از بین رفته است. از اوست:

جه‌مه‌ودای ئه‌نگوشت ئازیز که وڤه‌ر ئاهر په‌یدابی جه‌دلێ شه‌جه‌ر

بانگێ‌به‌رئاما نه کۆ وده‌شت و ده‌ر دی نۆشام جامێ جه‌باده‌ی جه‌وهه‌ر

یعنی:

به اشارهٔ خداوندگار عزیز، آتش از میان درخت پیدا شد و ندایی از آن برآمد و در کوه و دشت پخش شد. پس از آن جامی از بادهٔ جوهر نوشیدم و در آن دشت داور شدم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**خسرو و شیرین**: داستانی است منظوم بگویش گورانی اثر طبع خانای قبادی (۱۰۸۳-۱۱۶۸ هجری) شامل ۵۶۰۹ بیت ده هجایی است که آن را در سال ۱۱۵۳ هجری پس از اسکندرنامه و یوسف و زلیخا سروده است. اساس این داستان معاشقهٔ خسرو پرویز و شیرین است که یکی از داستان‌های کهن ایرانی است و در شاهنامهٔ فردوسی و کتاب المحاسن و الاضداد جا خط و غررالاخبار ثعالبی هم آمده است و نظامی گنجه‌یی هم آن را در سال ۵۸۱ هجری به نظم فارسی در آورده است و خانا نیز از آن استفاده کرده است. عده‌ای دیگر از شعرای کرد نیز این داستان را به گویش سورانی و لکی به رشتهٔ نظم در آورده‌اند ولی اثر خانای قبادی از همهٔ آنها بهتر است.

مراجع: نسخهٔ خطی خسرو و شیرین خانای قبادی که در سال ۱۲۷۰ هجری نوشته شده است.

**خضرابن کلول اردلان**: وی در سال ۶۲۹ هجری به جای پدر بر اریکهٔ قدرت نشست و چنان که نوشته‌اند او مردی با سخا و جود و کرم و جوانمرد بود و داد و عدالت را در نظر گرفت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و بسی از شهرها و نواحی مستملکات خود را آباد کرد و مساجد و حمام‌ها و کاروانسراهایی برای کاروانیان بنا کرد و سرانجام به سال ۶۶۳ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه به شمارهٔ ۶۱۸۴ کتابخانهٔ ملک، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه به شماره ۳۸۷۴ کتابخانهٔ ملی ملک.

**خضربن الیاس اردلان**: پس از فوت الیاس پسرش خضر دوم بر مسند قدرت نشست و به توسعه قلمرو خود پرداخت و او چون شخصی متدین و پرهیزگار بود بیشتر اوقات را به عبادت و پرهیزگاری می‌گذراند و به رعایا ظلم و ستم نمی‌کرد و حتی اخذ مالیات را از رعایا برخلاف شرع می‌دانست و این بود مالیات‌ها را بخشید و اندوخته امارتش را میان

فقرا بخش کرد و در دورهٔ او اکثر سادات و علما و عرفا به کردستان آمده بودند و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و دولت عثمانی چون حالت زهد و تقوای او را دریافت، لشکری بی‌شمار به کردستان فرستاد اما خضر متأسفانه به جای این که در برابر تجاوز عثمانی‌ها ایستادگی کند و از سرزمین خود دفاع کند از در آشتی و صلح با آنان در آمد زیرا نمی‌خواست خون مسلمانان برزمین بریزد و حدود غربی کردستان را از شهربازار تا اربیل و کوی و حریر و رواندز و عمادیه به دولت عثمانی واگذار نمود و به سایر متصرفات شرقی و شمال و جنوبی کردستان قناعت کرد و بدینسان سی و شش سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۷۴۶ هجری به سرای جاوید شتافت.

**خطوط آوستایی:** زبان آوستایی به احتمال زیاد از بقایای زبان مادی است که در آذربایجان رواج داشته و آوستا کتاب مقدس ایرانیان با آن نوشته شده و چنان که گویند آوستای کهن ۸۱۵ فصل بوده و منقسم به بیست و یک نسک یا کتاب بوده‌است و آن با زبان سانسکریت و پارسی باستان خویشاوندی نزدیک داشته. خطوط آوستایی دارای چهل و چهار حرف است و از راست به چپ نوشته می‌شود و اعراب داخل حروف است و الفبای کردی فعلی هم که در اوایل قرن چهاردهم هجری به وسیلهٔ دانشمندان کرد اختراع شده چنین می‌باشد و بنابراین در خواندن و نوشتن آن هیچگونه اشکالی تلفظی دیده نمی‌شود و چنین الفبای کامل دلیل درایت کردان است. الفبای آوستایی:

**خطوط پهلوی:** زبان پهلوی که یکی از زبان‌های ایرانی است در آذربایجان و برخی دیگر از استان‌های ایران رواج داشته و در دورهٔ ساسانیان زبان رسمی شناخته شد و

اغلب آثار ساسانی بدان خط نوشته شده و این خط از راست به چپ نوشته می‌شود و نوشته‌هایی از آن اخیراً به دست آمده و قدیمترین آن دو قبالهٔ ملک و باغ است که به خط پهلوی اشکانی بر روی ورق پوست آهو نوشته شده و از اورامان کردستان به دست آمده‌است و تاریخ آن به یکصد و بیست پیش از میلاد می‌رسد و جالب این است که گویش گورانی که یکی از گویش‌های کردی است و مردم اورامان با آن گفتگو می‌کنند بازماندهٔ زبان پهلوی است و این می‌رساند که زبان پهلوی شعبه‌ای از زبان مادی یا آوستایی بوده که به مرور زمان تغییراتی در آن به وجود آمده است. الفبای پهلوی:

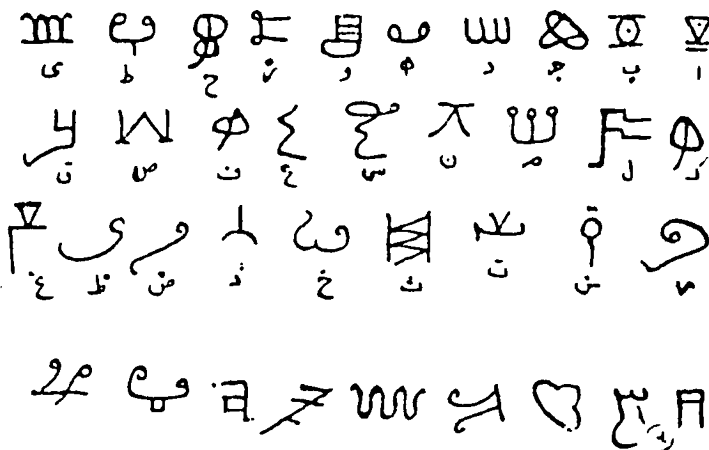
**خطوط کردی بعد از اسلام:** شکی در آن نیست که قبل از اسلام کردان مانند سایر ایرانیان نوشته‌های خود را به خط پهلوی می‌نوشتند و این خط در هنگام حملهٔ مسلمین به علت دشواری که در خواندن و نوشتن داشت، نتوانست در برابر خطوط عربی مقاومت کند و به سرعت رو به فنا نهاد و خطوطی که اعراب در اوایل اسلام با آن می‌نوشتند به قولی از حیره به مکه رفته بود و جزو خطوط آرامی محسوب می‌شد و این خط بعداً به چهار خط مکی و مدنی و بصری و کوفی منشعب شد و در آغاز اسلام زبان و

| | | |
|---|---|---|
| = عا، ه | = ذ | = ك |
| = ب | = ر | = گ |
| = پ | = ز | = ل |
| = ت | = ژ | = م |
| = ج | = س | = ن |
| = چ | = ش | = ه |
| = خ | = غ | = و، ف. |
| = د | = ف | = ی |

فرهنگ عربی طوری رواج یافت که اغلب دانشمندان و نویسندگان کرد مانند: شهرزوری‌ها و آمیدی‌ها (عمادی‌ها) و دینوری‌ها تألیفات خود را به عربی می‌نوشتند. اما پس از روی کار آمدن امویان (۴۰-۱۳۲ هجری) و عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ هجری) کردان نیز چون دیگر ایرانیان در برابرشان ایستادگی کردند و در این دوره بود که بهلول ماهی (متوفی ۲۱۹ هجری) و یارانش مسلک یارسان را پدید آوردند و مهمترین اثر گورانی که از این دوره باقی کانده کتاب (دورهٔ بهلول) است که به خط کوفی نوشته شده که در آن در برخی از سرودهایش اعراب را جزو حروف آورده و پس از آن بیشتر شعرا و ادبای کرد تا اواخر قرن سیزدهم هجری نوشته‌های خود را به خط عربی می‌نوشتند که تقریباً شبیه خط فارسی کنونی است. اما در اوایل قرن سیزدهم هجری نویسندگان کرد از روی الفبای عربی، خط کنونی کردی را به وجود آوردند و یکی از آن افراد که به تعدیل این خطوط پرداخت سعید عبدالله مکری است که به جای فتحه و کسره و ضمه حروف (ه، ی، و) را انتخاب کرد که در این‌باره نوشته‌ای از او باقی است که به سال ۱۱۹۹ هجری نوشته شده‌است و ملامحمود بایزیدی در سال ۱۲۷۴ هجری کتابی تحت عنوان (عادات و رسومات نامهٔ اکرادیه) نوشت که همین حروف فعلی کردی را به کار برد و پس از آن روزنامهٔ کردستان با همین حروف به سال ۱۸۹۸ میلادی منتشر گردید و سپس نویسندگان و دانشمندان کرد (وو) را به جای واو کشیده و (ی) را به جای یای کشیده و (یٚ) را برای یای مجهول و (ۆ) را برای واو مجهول و (ڵ) را برای لام مفخم تعیین کردند و در میان آنها می‌توان از حسین حزنی مکریانی (۱۳۱۱-۱۳۶۷ هجری) و عبدالرحمن سعید و سعید صدقی و سید نوری برزنجی و غیره را نام برد که در پدید آوردن خطوط فعلی کردی قدم برداشته‌اند. در سال ۱۹۳۳ توفیق وهبی (۱۳۱۱-۱۰۴۴ هجری) نیز همین الفبا را با تغییر جزیی به کار برد و برای دانش آموزان دورهٔ ابتدایی کتابی تحت عنوان: (خوێنده‌واری باو) به طبع رساند، اما این کتاب هیچگاه تدریس نشد و با آن مخالفت‌های زیادی کردند. در سال ۱۹۴۲ ملارشیدبیگ بابان برای ترجمهٔ کتاب (صحیح) در الفبای کردی تغییراتی داد و آن را در استانبول به طبع رساند. در سال ۱۳۲۴ شمسی نویسندگان کرد ایران این الفبا را پذیرفتند اما (ئا) را رد کردند و آن را به شیوهٔ فارسی (آ) به کار بردند و با آن حروف مجلهٔ نیشتمان را منتشر نمودند ولی الفبای فعلی کردی با این همه تغییرات دارای نواقص زیادی است که باید برای آن فکر اساسی کرد. ناگفته نماند عده‌ای چون: میجرسون و توفیق وهبی و کامران بدرخان و عثمان صبری

دوست داشتند الفبای کردی فعلی را به الفبای لاتینی مبدل کنند و در این راه کوشش‌های زیادی کردند ولی توفیق نیافتند.

مراجع: مێژووی نووسینی کوردی ـ ئەوڕەحمان حاجی مارف ـ گۆڤاری کۆڕی زانیاری ـ بە رگی هەشتەم بەغدا ۱۹۸۱، و زمانی یە ک گرتووی کوردی ـ د. جەماڵ نەبەز ـ بامبێرگ ۱۹۷۶، وفەرهەنگی مەهاباد نووسراوی گیوموکریانی ـ هەولیر ۲۵۷۳، و فەرهەنگی خاڵ ـ بەغدا ۱۹۵۹، و قواعداللغةالکردیة تألیف توفیق وهبی - بغداد ۱۹۵۶.



**خطوط ماسی سوراتی:** کردان در گذشته خطی دیگر داشته‌اند که به خط ماسی سوراتی معروف بوده و این خط که دارای سی و هفت حرف بوده از راست به چپ نوشته می‌شده و ابن وحشیه در کتاب (شوق المستهام فی معرفة رموز الاقلام) می‌گوید: کردان بیشتر نوشته‌های خود را با این خط می‌نوشتند و من که به این خط آشنایی کامل داشتم در محلهٔ ناوس بغداد سی جلد کتاب به این خط دیدم و نزد من در شام دوکتاب با این خط هستند یکی در کاشتن مو و نخل و دیگری در پیداکردن آب در اماکن و مواضع مجهوله و من آنها را به عربی ترجمه کردم تا ابنای بشر از آن بهره‌مند شوند. در این الفبا پس از تطبیق همهٔ حروف ابجدی از الف تا غ دارای چند حرفست که زاید بر قواعد حرفیه است و با وجود پ و چ نیز چند حرف دیگر داشته‌اند که در سایر الفباها نیست و بواسطهٔ مخارج غریبه این نوع حروفست که برای کردان تلفظ هر زبان آسانست حتی

قرآن را همچو یک عرب بدوی تلفظ می‌کنند و عرب‌ها بسی از لغات کردی را اخذ کرده‌اند و امروز به عربی مشهورند و حال این که معنی و ریشه آن لغات فقط در کردی به دست می آید.

مراجع: نزانی مزگانی به قلم دکتر سعیدخان کردستانی ـ تهران ۱۳۰۹، و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ ـ تهران ۱۳۲۴.

**خطوط ایزدی**: ایزدیان یا یزیدیان که اکنون در شهر هکاری از توابع کردستان ترکیه به

ا ب پ ت ج چ ح خ د ذ ر ز ژ س ش ص

ض ط ظ ع غ ف ق ک گ ل م ن و هـ ی

سر می‌برند دارای آیینی کهن می‌باشند و کلیهٔ کتاب‌های مذهبی آنان به خط مخصوصی است که از خطوط آوستایی و پهلوی اخذ نموده‌اند. این خط که دارای سی و یک حرف است از راست به چپ نوشته می‌شود و بنا به گفتهٔ دکتر قنات کردو ایزدیان دارای چندین جلد کتاب و رسالهٔ مذهبی می‌باشند که دو کتاب آنها از بقیه معروفتر است که عبارتند از: (جلوه) و (مصحف‌رش) و قسمت‌های این دو کتاب از حیث مطالب با هم فرق دارند.

مراجع: گۆثاری کۆڕی زانیاری کورد ـ بەرگی یەکەم ساڵی ۱۹۷۳ هجری و جلوه و مصحف‌رش.

**خلیفه الماس گزرده‌رەیی**: خلیفه الماس‌ابن ملا مصطفی در سال ۱۲۲۰ هجری در ده گزردره gazardara از توابع تکاب متولد شد و علوم مقدماتی را از پدر فراگرفت و پس از آن به ده آب باریک از توابع دیواندره رفت و در خدمت ملاعبدالکریم حسینی تلمذ نمود و فقه و حکمت را از او آموخت و سپس به سنندج رهسپار شد و در خدمت عالمان دین حدیث و تفسیر را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و سرودن شعر ید طولایی داشت و بیشتر آثار او به وسیلهٔ نگارنده جمع آوری

شده است و از آثار او دیوان شعر شامل قصاید و غزلیات و مثنوی‌های: دقایق الاخبار، مولود نامه، عقیده نامه، بلوقیا، ارچه و شیرویه است. اشعار او بسی شیرین و دلنشین و روان است. از اوست:

هه‌تاکوو ماگی شایی رابویره    خه‌فه‌تی ده‌روون له‌دڵ ده‌ربیره
له‌به‌رهه‌وشارو میرگ و چیمه‌ن    بنوشه باده ئازاکه دیره

یعنی:

تا زنده‌ای زندگی را به شادمانی بگذران و غم درون را از دل خارج کن و در جلو آبشار و مرغزار و چمن باده بنوش و دیر است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان خلیفه الماس، جنگ خطی، و یادداشت‌های نویسنده.

**خلیفه امیر شهرزوری:** خلیفه امیر که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و همان جا مقدمات علوم را آموخت و در جوانی سفرهایی به بغداد و شام نمود و سرانجام به خدمت سلطان اسحاق رسید و پس از کسب فیض به مقام خلیفه‌ای نایل آمد و مابقی عمرش را در خدمت مردم به سر برد تا در اواخر قرن هشتم هجری درگذشت. وی شعر می‌گفت و اشعار او لطیف و روان است. از اوست:

شام نه جلوه‌ی تارویش که رد ظه هیرا    چه نی با بنیام که‌ردشان ویرا
هه‌ردووشین نه سرجام جه مشیرا    ئه و یه‌کتر مه‌دا ده‌رس وته‌حریرا

یعنی:

خداوندگارم در جلوهٔ غیبی انوار الهی خودش را ظاهر کرد و با سروش بسی اندیشید و مشورت کرد و هر دو به جام جم یعنی عالم غیب رفتند و آنان به همدیگر درس می‌دادند.

مراجع: نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**خلیفه باپیر دینوری:** خلیفه باپیر که از علمای قرن هشتم هجری است، در دینور به دنیا آمد و همان جا به تحصیل علوم مشغول شد و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و در همدان به کسب علوم و معارف پرداخت و سپس عازم ده شیخان شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و به مقام خلیفه‌ای منصوب شد و بقیهٔ عمرش را همان جا به سر برد و در اواخر قرن هشتم هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی

داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

| | |
|---|---|
| شام نارەنگ ریو مە نماناش تەزویر | نە لەوح گەوهەر بەستشان تەدبیر |
| ئە قوللەی ئەلەست مێردان کەرد جەمهیر | نیاشان جەمێ دایرەی بەمیر |

یعنی:

شاهم در جامهٔ تدبیر وتدبر سیاستی به کار برد و در لوح گوهر یا جسم فوق سماء سوم به تدبیر نشست و در قلهٔ الست مردان خدا گرد آمدند و جمعی دایره‌وار با عوالم بصیرت تشکیل دادند و به یکتایی خداوند ایمان آوردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و مشاهیر اهل حق.

**خلیفه جبار نهاوندی:** خلیفه جبار که از علمای قرن هشتم هجری است، در نهاوند تولد یافت و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و در شهرزور و حلوان و شهربازار مدتی سکنی گزید و سپس به ده شیخان عازم شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و به مقام خلیفه‌ای منصوب شد و مابقی زندگیش را در خدمت مردم گذراند تا در اواخر قرن هفتم هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و قسمتی از اشعارش در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| شام نە مە نهوودا مەکەردش گوزار | ئە دە یجوور نیان بیابەست یار |
| ناحەجەرشەم دامێردان کۆی یار | گرتن یەک جەمێ ئەلەوح حجار |

یعنی:

شاهم در ظل دوم یا اعیان خارجیه گردش می‌کرد و در همان ایام قانون اساسی مذهبی گذارده شد و مردان حق پروانه‌وار در انتظار شمع وجود او بودند، انجمنی عرفانی برپا کردند و به یکتایی خداوند ایمان آوردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی بارگه بارگه، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**خلیفه شاه شاه شهرزوری:** خلیفه شاه شاه در سال ۶۷۴ هجری در شهرزور متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن در خدمت ملا نصور شهرزوری استماع حدیث کرد و چنان که گویند به وفور عقل و معرفت و کثرت و تقوی و حسن طریقت مشهور بود و در جوانی به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب کمالات

نمود و از طرف او به مقام خلیفه‌ای منصوب شد و بقیه عمرش را همان جا گذراند تا بدرود حیات گفت. از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

چونکه مه‌یلشه‌ن صاحێب شه‌و و رۆ ره زم قاب سرّ به‌یان مه‌ده‌رۆ
ئێمه به‌شمان دان نه خوان ئه‌سرار نه‌و جاگیری حه‌ق شای خاوه‌ندکار

یعنی:

خداوند صاحب شب و روز از روز ازل قصدش این بود که اسرار خود را بیان کند و ما به انتخاب و اشارهٔ حق تعالی از خوان اسرار قسمت می‌کردیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**خلیفه شهاب‌الدین شهرزوری**: خلیفه شهاب‌الدین شهرزوری که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت و همان جا علوم متداول آن زمان را آموخت و پس از آن راهی شیخان شد و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و به مقام خلیفه‌ای منصوب شد و مابقی عمرش را همان جا گذراند و فوت کرد. وی طبع روانی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و شیرین است. از اوست:

شام نه شێوه‌ی هوو مه‌که‌ردش آیین ئۆساو شاگرد بین چه‌نی بنیامین
ئه‌زبیم خه‌لیفه بێ زیاد و که‌م به‌شیم نمانام ئه‌و مێردان نه‌ودەم

یعنی:

خداوندگارم در روز ازل دین اسلام را پی‌ریزی کرد و با سروش غیبی استاد و شاگرد بودند و من خلیفه بودم و قربانی را بی‌کم و زیاد میان حاضرین قسمت می‌کردم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی گلیم وکول، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**خلیفه عزیز سلیمانی**: خلیفه عزیز سلیمانی که از علمای قرن هشتم هجری است، در دینور متولد شد و همان جا به کسب علوم و معارف پرداخت و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و در شهرزور رحل اقامت افکند و با علمای آن دیار محشور شد و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و سلطان او را به مقام خلیفه‌ای

منصوب کرد و بقیهٔ زندگیش را همان جا گذراند تا به سال ۷۶۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت. و اشعار او روان و لطیف است. از اوست:

هەروەقتێ مەولام شاه هەفت کەیوان — چەنی بابنیام شین ئەو کەس نەزان
ئەز جە وەکیلی بنیام دەوران — ئێمە بیەنیم بەشمان کەردەن خوان

یعنی:

هر دم مولایم شاه هفت کیوان که به اتفاق سروش به عالم غیب می‌رفتند، من به وکالت سروش غیبی با خلیفه‌های دیگر خوان جمع را مساوی قسمت می‌کردم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و نسخهٔ خطی گلیم و کول، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**خلیفه محمد شهرزوری:** خلیفه محمد که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور پا به عرصهٔ هستی نهاد و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به بغداد رفت و به تحصیل پرداخت و پس از فراغ از تحصیل به شام و دینور و قرمیسین و همدان مسافرت کرد و سرانجام به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و به مقام خلیفه‌ای منصوب شد و مابقی عمرش را همان جا گذراند تا در اواخر قرن هشتم هجری درگذشت. وی گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

نە قوڵڵەی ئەلەست ئەڵلاهو صەصەمەد — یاران گەواشان داوە ذات ئەحەد
گرد پەیمان بە ستن چەنی خاوەندکار — کە نیکی بکەن جە پۆپەی رۆزگار

یعنی:

در روز ازل که خداوند ارواح یاران را جمع کرد تا برای الوهیت خود پیمان بگیرد و فرمود: الست بربکم یعنی آیا من پروردگار شما نیستم و آنان گفتند بلی تو پروردگار مایی، یاران همه به ذات احدیت او گواهی دادند و همگی با خداوندگار پیمان بستند که در جهان نیکی بکنند و پیمان خود را نشکنند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی بارگه بارگه، و مشاهیر اهل حق.

**خلیل‌ابن حسین اسعردی:** خلیل‌ابن حسین اسعردی در سال ۱۱۶۷ هجری در اسعرد تولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا آموخت و پس از آن به تدریس و افاده

پرداخت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم و تألیفات سودمند به سربرد تا به سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: ازهار الغصون من مقالات ارباب الفنون، القاموس الثانی فی الصرف و النحو و المعانی، منهاج السنة السنیه فی آداب سلوک الصوفیه، تفسیر القرآن.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**خلیل خان بختیاری:** خلیل خان بختیاری که از امرای بزرگ شاه عباس اول صفوی بود در جنگ‌ها رشادت‌های زیادی به کار برد و به لقب خانی و مرتبه امارت ممتاز آمد و به سال ۱۰۳۷ هجری از سوی شاه به امارت چهارمحال و بختیاری مفتخر گردید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و مشغول ساختن ابنیه و عمارات شد. سردار اسعد بختیاری دربارهٔ کشته شدن او روایتی نقل کرده که گوید: خلیل خان در سردشت در نزدیکی‌های دزفول عمارتی بنا نمود و گویند در وقت بنای این عمارت به حکم او عمله از بختیاری مجاناً به کار می‌پرداختند وقتی یکی از کارگران نتوانست حضور به هم رساند زنش را به جای او به کار واداشتند و وقتی که خلیل خان به تماشای عمارت آمد آن زن از میان عمله‌ها بیرون رفت و خود را کنار کشید و روی خود را پوشاند و خلیل خان او را طلبید و از او سئوال کرد که چگونه در میان کارگران مرد مشغول به کار شده و در جواب گفت: من در میان این جماعت یک نفر مرد ندیدم و آنان زنهای ریش دارند وگرنه زیر بار ظلم تو نمی‌رفتند و این سخن هیجان غریبی به آن جماعت دست داد و با چوب و بیل و سنگ بر سر خلیل خان ریختند و او را به سال ۱۰۴۲ هجری پاره پاره کردند.

**خلیل خان سیاه‌منصور:** خلیل خان که یکی از مردان شجاع طایفهٔ سیاه‌منصور و از اهالی گروس بود و برای این که بارها دشمنان را شکست داده بود، شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به سال ۹۶۰ هجری لقب خانی و امیرالامرایی را به او داد و سپس مناطق سلطانیه و زنجان و ابهر و زرین کمر یا گروس را به او واگذار کرد و پس از مدتی شاه صفوی چند شهر و ناحیهٔ دیگر را در آذربایجان به او محول کرد و خلیل خان سه هزار سوار شجاع کُرد آماده کرده بود تا قلمروش را حفظ کنند و طوایف کرد را نیز در اختیار داشت و پس از مدتی قدرت او به حدی رسید که شاه از او بیمناک شد و او را از فرمانروایی عزل نمود و به عنوان مرزبان به سمت خراسان فرستاد و او همچنان تا پایان

عمر با صداقت به این شغل باقی ماند تا به سال ۹۸۶ هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام دولتیارخان که بسیار شجاع و جوانمرد بود.

**خلیل مرادف:** خلیل در سال ۱۳۴۴ هجری در دهکدهٔ کاروانسرا از توابع ایروان متولد شد و در کودکی همان جا به کسب علوم مشغول شد و سپس تحصیلاتش را در مدرسهٔ ایروان به پایان رسانید. اولین کتابش در سال ۱۳۸۴ هجری به نام دو منظومه منتشر شد که شامل مامه عایشه و زنبیل‌فروش می‌باشد. تأکید نویسنده دربارهٔ اختلافات طبقاتی در هر دوی این نوشته به خوبی به چشم می‌خورد. نویسنده اختلافات طبقاتی را و نیز بعضی از رسوم قدیمی کردی را به شدت مورد انتقاد قرار داده است. وی در سال ۱۳۸۵ هجری دست به انتشار کتاب دیگری زد موسوم به ترانه‌های کردی و در این کتاب ترانه‌های اصیل کردی جمع‌آوری و به چاپ رسیده است. او کتاب‌های دیگری هم نوشته است که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**خواجه شاه‌ویس سوزی:** خواجه شاه‌ویس غیبی متخلص به سوزی که از شعرای قرن هشتم هجری است، در شهربازار اطراف سلیمانیه کنونی متولد شده. وی از کودکی علاقهٔ خاصی به تحصیل علوم و فنون مختلف داشته و برای تحصیل علم به مناطق مختلف کردستان سفر کرده و سرانجام در سنندج متوطن شده و در همان جا بدرود زندگی گفته است. در کتاب (حدیقهٔ امان‌اللهی) آمده است که خواجه شاه‌ویس در اوایل حال خود را مشغول تزکیهٔ باطن و ریاضات ساخته و به سیر و سلوک مقامات اعلی پرداخته تا در اندک مدتی ترقیات عظیم در آن مقام به جهت او روی داده و صاحب حال و جذب احوال شده و از جمله اولیاء الله محسوب می‌شود. از او نیز اشعاری باقی است.

از اوست:

**ساقی بهار می‌رسد اکنون تو در خوری — کز صحبت ریایی زاهد شدم بری**
**افسرده گشته‌ام زدم سرد طینتان — تابی بزن به جانم از آن لعل آذری**
**رحمی نمای بر دل پیران نامراد — کز گلبن مراد جوانیت برخوری**
**سوزی بهای دوست زد نیا و دین گذشت — این است این طریقه و سِر قلندری**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف: میرزا عبدالله سنندجی.

**خواجه صادق اردلانی:** خواجه صادق از کاتبان و شاعران لطیف طبع سنندج در اواخر قرن یازدهم و اوایل قرن دوازدهم هجری است. وی به تحصیل شعر و ادب پرداخت و به زودی بزرگترین شاعر عصر خود گشت و از احوال وی چندان چیزی نمی‌دانیم و دیوان شعر او مفقود شده و تنها قطعاتِ پراکنده‌ای از او در حدیقهٔ امان‌اللهی آمده است. از اوست:

**چشم تو به ناحق ریخت خون دل زار من    از زلف تو برهم خورد سر رشتهٔ کار من**
**صادق نکشد خاطر سوی گل و گلزارم    خار سر کوی او باغ است و بهار من**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف: میرزا عبدالله سنندجی.

**خورشید بابان:** خورشید خانم دختر رئوف‌بیگ بابان متخلص به خورشید در سال ۱۳۶۰ هجری در حلبجه تولد یافت و در سال‌های کودکیش پدرش را از دست داد و پایهٔ دانشی او تا گواهی نامهٔ دبیرستان است و او به زبان‌های عربی و انگلیسی هم آشنایی دارد و در سال ۱۳۷۸ هجری دو سال آموزگار بود و سپس به وزارت بهداری انتقال یافت. وی در شعر و ادب ید طولایی داشت و او اولین بانوی روشنفکر در حلبجه بود و بیشتر اشعار و مقالاتش در مجلات و روزنامه‌ها به چاپ رسیده است. بخشی از اشعار او به نام (دیاری و یادگار) به چاپ رسیده است. از اوست:

ئەی کە و بخوێنە لە گەڵ مـن بـە کـوڵ    من بۆ نیشتمان، تۆ بـو جـوانـی گـوڵ
دە سا بـخوێنە لە گـەڵ مـن بـە جـۆش    من بە وشەی‌جوان‌تۆ بە قاسپەی خۆش
مـن‌بۆ کـوردستان تـۆ بـۆ کـوێستانان    من بـۆ سـەربەسی، تـۆ بـۆسەرشاخان

یعنی:

ای کبک با من بخوان، من برای وطن و تو برای زیبایی گل‌ها، دیگر بخوان با من با سوز و گداز، من با کلمات زیبا و تو با قهقههٔ خوش، من برای کردستان و تو برای کوهستان‌ها، من برای آزادی و تو برای کوه‌های بلند.

مراجع: دیاری و یادگار ـ نووسینی خورشید بابان - سلێمانی ۱۹۶۹ و یادداشت‌های نویسنده.

**خورشید خاتون مریوانی:** خورشید خاتون دختر شیخ معروف کلوس در سال ۱۲۶۰ هجری در مریوان تولد یافت و در همان جا مقدمات علوم را از پدرش آموخت و سپس با خانواده‌اش به سنندج رفت و در خدمت فاطمه خانم اردلان ادبیات فارسی و عربی را

فراگرفت و پس از آن با شیخ عبدالقادر در کلوس ازدواج کرد و از او شیخ محمد قانع متولد شد و سرانجام به سال ۱۳۳۱ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده از جمله: کتاب (تربیت فرزندان) و (دیوان شعر) است. وی در قالی‌بافی هم مهارت داشته و در نقش و نگار قالی هم استاد بوده و نقشه‌های او اکنون در کردستان به نام خورشیدی معروف است. اشعار او لطیف و شیرین و ساده است و چون تحت تأثیراوضاع زنان قرار گرفته از این‌رو اشعارش جنبهٔ ملی دارد. از اوست:

| | |
|---|---|
| کچم ڕۆڵـەی کـزۆڵەی بـوردە بـاریم | چرای ڕووناکی بێ دەستی وهەژاریم |
| نە خۆی هەرگیز فریوی سادە ڕوویان | نـەبیتە هـۆی زیـادی شـین و زاریـم |
| نـــەتەنهاوەصیەتم بـــۆ تـــۆیە ڕۆڵــە | هـــەواداری کـــچانی کـــوردەواریـــم |

یعنی:

ای دخترم و ای مایهٔ بردباریم! ای چراغ روشن فقر و بدبختیم، فریب مردان چاپلوس را نخوری و باعث زاریم نشوی و این وصیت را برای همهٔ دختران کرد می‌کنم.

مراجع: دەشتی گەرمیان نووسینی قانع ـ بەغدا ۱۹۶۹، وگوڵاڵە مەریوان نووسینی قانع ـ بەغدا ۱۹۷.

**خورشید خانم داواشی:** خورشید دختر محمد داواشی در سال ۱۳۲۰ هجری در روانسر متولد شد و علوم مقدماتی و ادبیات فارسی و عربی نزد پدر و برادرش آموخت و در سال ۱۳۸۵ هجری در صادق‌آباد روانسر فوت کرد و در همان جا به خاک سپرده شد. اشعارش پراکنده است و هنوز جمع‌آوری نشده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| بە ڵکەم جە ئەلطاف وێنەی ئەوشایێ | رابـعەی دەوران گـوم کـەردە رایـێ |
| بگنۆ وە سەر رای طـاعەت کـاری دا | بەر بەیۆ جـە حـوکم سـەنگساری دا |
| بواچۆ سەرمەست بـادەی شـاکـریم | کـــە لب ئـاسانەی عـەبدولقادریم |

یعنی:

بلکه پیرم با الطاف خودش، مرا از گمراهی نجات دهد و به اطاعت وا دارد و آنگاه بگویم که من سرمست بادهٔ یزدانی هستم و کلب آستانهٔ شیخ عبدالقادر گیلانیم.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمد علی سلطانی.

**خورشید و خاور:** داستانی عاشقانهٔ منظومی است به گویش گورانی از سرهنگ الماس

خان کندوله‌یی (۱۱۱۸-۱۱۹۱ هجری) که در حدود دو هزار بیت است و آن داستان عشق بازی خورشید با خرامان شاهزادهٔ چینی است و داستان خورشید خاور از داستان‌های کهن کردی است و در میان مردم رایج است و این داستان اخیراً به گونهٔ سورانی ترجمه و چاپ شده است و اصل آن تاکنون به طبع نرسیده است.
مراجع: خورشید و خاور ـ سرهنگَ الماس خان کندوله‌یی ـ نسخهٔ خطی.

**خوشچهرابن ابوالسوار شدادی**: وی پس از فوت برادرش در سال ۵۲۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و با مردم با مهربانی رفتار کرد و به عمران و آبادانی پرداخت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و مدت فرمانرواییش ده سال بود و به سال ۵۳۵ هجری درگذشت.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

# « د »

**دارا**: بنا به شاهنامهٔ کردی دارا چون به شهریاری رسید، از هند و چین و دیگر کشورها خراج بگرفت و به روم نیز کس فرستاد که بباج ستاند در این هنگام فیلقوس مرده و اسکندر به تخت نیا نشسته بود و اسکندر فرستاده را به خواری براند و به دارا پیام داد: مرغی که تخم زرین می‌نهاد مرد و این باعث رزم میان دارا و اسکندر شد و در رزم‌هایی که روی داد ایرانیان شکست خوردند و دارا سرانجام به کرمان گریخت و ماهیار و جانوسیار از بزرگان کشور و هر دو شاه را دستور بودند و چون اختر شهریاری را تیره دیدند به کشتن دارا همداستان شدند و بدین امید که اسکندر دل بدیشان خوش کند و به هر یک سرزمینی بسپارد و همین که شب در آمد دشنه‌ای چند بر سینهٔ شهریار زدند و او را کشتند.



**داراب**: بنا به شاهنامهٔ کردی داراب پس از این که نشست سپاهی گرد آورد و به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و شهر دارابگرد را بنا نهاد و در این هنگام تازیان به فرماندهی



شعیب به ایران تاختند ولی شعیب در رزمگاه کشته شد و داراب باج دو ساله را از آنان ستاند و دیگری را به مرزبانی بگماشت و از آنجا به روم حمله کرد و در این دم فیلقوس پادشاه روم خود را برای جنگ آماده کرد و در نزدیکی‌های عموریه دو لشکر به هم رسیدند و فیلقوس شکست خورد و سپس با هم صلح کردند و هدایایی هم به داراب داد و پس از آن داراب دخترش ناهید را به زنی گرفت و نیز پیمان داد سالیانه یکصد هزار تخم زرین به ایران باج بدهد و ناهید چون دهانش بوی ناخوشی می‌داد پزشکان نتوانستند آن را علاج کنند و داراب ناچار او را نزد پدرش فرستاد و سپس زنی دیگر گرفت و فرزندی آورد که نامش را دارا نهادند و پس از مرگ او جانشینش شد. آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ داراب می‌نویسد: او پسر بهمن است که از همای متولد شده بود و به سال ۴۲۴ ق.م بر تخت جلوس کرد و بر تمام سرزمین‌های ماد و پارس استیلا یافت تا فلسطین در زمامداری او بوده‌است و مدت بیست سال شهریاری کرد و بنابراین سلسله کیان یازده تن سلطنت کرده‌اند از این قرار: کیقباد، کیکاوس، توس، فریبرز، کواکسار، آزدیاک، لهراسب، گشتاسب، بهمن، همای، دارا یا داریوش.

**دارالاحسان:** نام مسجدی است در سنندج که آن را مسجد جامع هم می‌گویند و امان‌الله خان بزرگ والی کردستان بنای آن را به وسیلهٔ معماران و مهندسین و کاشی‌کاران و حجاران و نجاران و فخاران زبردست ایرانی در سال ۱۲۲۸ به اتمام رساندند. مسجد در نهایت زیبایی و استحکام و در و دیوار آن کاشی‌کاری است و دارای شبستانی خیلی بزرگ است که بر روی بیست و چهار ستون سنگی بنا شده و جمعاً سی و پنج گنبد دارد و

دو ایوان بزرگ عالی هم یکی در سمت قبله و دیگری در سمت مشرق دارد و دو ثلث قرآن هم در کتیبه دور مسجد و ایوان و اطراف ستون‌ها به خط زیبا نوشته شده است. میرزا محمد صادق ناطق و میزا فتح‌الله خرم هر کدام قصیده‌ای دربارهٔ اتمام مسجد سروده‌اند که در سنگ مرمر با خط نستعلیق رو به قبله نقر شده است. در حیاط مسجد دوازده حجره و دو بالاخانه وجود دارد و طبق گفتهٔ آیت‌الله مردوخ تمام سنگ‌های مرمر این مسجد از ده قسلان آمده است و حوضی که در حیاط مدرسه است از هشت تختهٔ سنگ بزرگ ساخته شده‌است و والی ده آخلیچیان راکه در یک فرسنگی سنندج است با چند باغ وقف تعمیر مسجد و مدرسین و طلاب و خادم مسجد کرده است. این مسجد در گذشته دارالعلم کردستان بود از تمام نقاط کردستان برای کسب علم بدانجا روی می‌آوردند و اکثر علمای کردستان از این حوزه برخاسته‌اند.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ: و تحقیقات نویسنده.

**داودبیگ ایناخی**: داودبیگ‌ابن برزوبیگ به سال ۱۳۳۰ هجری در قریهٔ دودان از توابع اورامان متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از فوت پدرش ریاست ایل را به عهده گرفت و به کار کشاورزی و دامداری مشغول شد تا به سال ۱۴۱۳ هجری بدرود حیات گفت. وی چنان که گویند مردی نیکو و مهربانی بوده و در سرودن شعر ید طولایی داشته و از او اشعاری به گویش گورانی به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

پـیری‌ها ئـامان، جـووانـیم لوان قامه‌تم چه‌میان بـه وێـنه‌ی کـه‌مان
قه ڵای جووانیم یه‌کجار خاپووره‌ن سۆمای چاوانم ته‌مام بێ نـووره‌ن

یعنی:

پیری اینک آمد و جوانیم رفت و قامتم خمیده شد مانند کمان، قلعهٔ جوانیم یکسره ویران شد و نور چشمانم از دست رفت.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دایه خزان سرگتی**: از زنان عارفه و شاعره قرن پنجم هجری است. وی اهل سرگت از توابع اورامان لهون است و علوم مقدماتی را در همان جا فراگرفت و ابتدا با گسترش طریقهٔ باباناوس مخالفت کرد و سپس در زمرهٔ یاران ایشان درآمد. در کتاب دورهٔ

باباناوس آمده است که: دایه خزان دارای صفات پسندیده و اخلاقی حمیده بود و در سرودن دو بیتی طبع روانی داشت و در تنبور زنی هم استاد بود. از او دو بیتی‌هایی عارفانه و دلکش به جای مانده که در کتاب دورهٔ باباناوس نوشته شده. از اوست:

تیریێ وەت کەفۆ دەمو دگانا        مەردەت زیندە کەرد جە گۆڕستانا
یارت گلەودان جە وەر ئاوانا        چاگا خودایوەن هەنش نیشانا

یعنی:

ای عزیزم تیری به جان و دلم زدی و گویی که مرده را از گورستان زنده می‌کنی.
اینک یار خود را از طوفان برگرداندی و نشانهٔ تجلی در تو نمایان است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ باباناوس، و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت کاکاردایی، و مشاهیر اهل حق.

**دده بگتر دودانی**: دده بگتر در سال ۸۸۶ هجری در ده دودان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و سپس به تهذیب نفس پرداخت و مدتی هم در خدمت بابا جلیل کسب فیض کرد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد و در همان جا فوت کرد. از او دو بیتی‌هایی به جای مانده که در کتاب دورهٔ بابا جلیل مسطوراست. از اوست:

ئە ی دڵ نیک و بەد،ئەی دڵ نیک وبەد        ئەی دڵ بسازە چەنی نیک وبەد
جیهان فانیەن نیکی کەر بێ‌حەد        بەدی هەر بەدە نفرصەت مەکەررەد

یعنی:

ای دل با نیک و بدبساز، جهان فانی است و بی حد نیکی کن، بدی بد است و فرصت را برای کار نیک رد مکن.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ بابا خلیل، و نسخهٔ خطی سرانجام، و مشاهیر اهل حق.

**دراجی durâjî**: نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته زمستان را در محل گاورود و در قریهٔ موسوم به برزوان علف‌چرانی می‌کردند و تابستان را در کانی گلزار ییلاق میشی می‌نمودند و اکنون در گاورود و کانی گلزار و لیلاخ و گروس و کلیایی و حسن‌آباد و روستاهای افشار سکونت دارند و آنان از اولاد و احفاد دراج durâj نامی هستند که بدین نام موسوم گشته‌اند.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و کورد و کوردستان نووسینی ئەمین زەکی، و نسخهٔ خطی طوایف کرد.

**درخت نامه**: منظومه‌ای است متضمن مناظرهٔ میان شاعر و درخت کهنسال که حکایت از روزگاران گذشته می‌کند و خاطرات خود را با سراینده در میان می‌گذارد و از احوال و اوضاع روزگاران گذشته یاد می‌کند. این منظومه را میرزا شفیع مامیزکی (۱۱۶۹-۱۲۳۸ هجری) در نود و دو بیت به گویش گورانی سروده است. در آخر این منظومه آمده است:

چون روستەم بەرشی جەی دنیای پڕفەند    فرامەرز حەق بابۆش وە زۆر سەند
(شە فێع) زاری کەر ئاه سەرد پێوە    پەرێ ئەو کورد فەغفووری شێوە

یعنی:

هنگامی که رستم از دنیای پر مکر رفت، فرامرز حق پدرش را بازور ستاند. ای شفیع! زاری کن و آه سرد بکش برای آن کرد بزرگ منش.

مراجع: نسخهٔ خطی درخت نامه که به وسیله نگارنده تصحیح و ترجمه شده‌است.

**درویش اجاق گهواره‌یی**: درویش اجاق‌ابن فرهاد میرزای گهواره‌یی بنا به دیوان خطی او به سال ۱۲۲۱ هجری در ده گهواره از توابع کرمانشاه تولد یافته است و در کودکی همان جا به تحصیل علوم پرداخته و در جوانی به ده توت شامی رهسپار شده و مدتی در خدمت سید براکه کسب فیض کرده و پس از آن به مسافرت بلاد پرداخته و سپس به زادگاه خود بازگشته و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم و سرودن شعر به سر برده تا به سال ۱۲۸۶ هجری در گهواره بدرود حیات گفته است. وی در سرودن شعر مهارت داشته و بیشتر اشعار او پیشگویی است و دارای یک رشته رویدادهایی است راجع به آیندهٔ مردم ایران و جهان که شاه خوشین لرستانی (۴۰۶-۴۶۷ هجری) وقوع آنها را پیش‌بینی کرده و او نیز آنها را از ائمه اطهار علیهم‌السلام و پیامبر اسلام بازگو کرده است و این پیشگوییها که هر کدام در زمان معینی روی داده است، از اصول تعالیم عرفان ناشی می‌شود و این پیشگوییها کلاً دارای پانزده بند است که اینک یک بند آن را در اینجا با ترجمه و شرح نقل می‌کنیم چنان که گوید:

ڕەستاخێز مە بۆ، ڕەستاخێز مە بۆ    یاران بزانان ڕەستاخێز مە بۆ
دەمدەم صەدایێ مەیۆ نە گۆشم    شەربەت مە دۆێم وە زۆر مە نۆشم
وە تەنیا خەیاڵ فکر باسشەن    چەرخ جیهانگیر راگەی راسشەن

یاران نه جەنگیٚ خەیلیٚ کوشته بۆ هورن وێنەی لافاو جه زام رشته بۆ
یەک بەڵای عەظیم پەی کوردان مەیۆ ئی بەڵا چون دوو نه هەردان مه یۆ

یعنی:

رستاخیز و قیام پدید می‌آید ای یاران! بدانید که رستاخیزی به وجود می‌آید پیاپی صدایی به گوشم می‌رسد شربت به من می‌دهد و آن را با زور می‌نوشم فکر و بحث او تنها با خیال و اندیشه است و مقصودش تصرف جهان از راه راست است ای یاران! در جنگی بسی از مردم کشته خواهد شد و خون مانند سیلاب در زمین ریخته خواهد شد بلایی عظیم برای کردان نازل خواهد شد و این بلا مانند دود در کوه‌ها پخش خواهد شد

اشاره است به حادثهٔ بمباران شیمیایی حلبجه از سوی رژیم عراق که این شهر چندین بار به وسیلهٔ دژخیمان حزب بعث عراق بمباران شد و سرانجام در تاریخ ۶۶/۱۲/۲۶ این شهر و دوجیله و خرمال و سیروان و چندین روستای دیگر توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله بمب‌های شیمیایی قرار گرفتند که در نتیجه بیش از پنج هزار تن بی‌گناه از مردم آن سامان به شهادت رسیدند و فاجعهٔ حلبجه دردی است که تا پایان جهان بر جان و روان همهٔ کردان فشار می‌آورد و بی‌گمان روزی خواهد رسید که جانیان این جنایت را به سزای کردار خود برسانند.

مراجع: دیوان خطی درویش اجاق.

**درویش امام بیامه‌ای:** درویش امام‌ابن فیروز قلخانی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۰۳ هجری در قریهٔ بیامه از توابع کرمانشاه متولد شد و در ریعان جوانی به خدمت مشایخ و علمای عهد رسید و سپس به تحصیل علوم پرداخت و مدتی هم در خدمت سید براکه بود و از او کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و دامداری و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۲ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

نەفس له وامەزێڵ بێدار کەرۆ کەس وبەدیوه جاریٚ بەرۆ

یعنی:

نفس لوامه قلب را بیدار می‌کند و بدی و زشتی را بکلی می‌برد.

مراجع: تذکرهٔ اعلی، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش ایاز کرندی:** درویش ایازابن درویش قلی کرندی در سال ۱۲۸۶ هجری در کرند متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به مصاحبت علما و شعرا نایل شد و پس از مرگ پدرش به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

چه باده مەستم، چه باده مەستم　　یاران، یاوەران چە بادەمەستم
مەست بادە کەی رۆژئـەلەستم　　ساساقی ئامان بگیرە دەستم

یعنی:

ای یاران، ای یاوران! از باده مستم، مست بادهٔ روز الستم، ای ساقی! زنهار دستم را بگیر.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان درویش ایاز کرندی، و مشاهیر اهل حق.

**درویش براخاص توت شامی:** درویش براخاص ابن ناوخاص توت شامی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۳۶ هجری به دنیا آمد و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و اول کسی که خدمت او را دریافت و از او تربیت گرفت سید براکه بود و چون خواست که از احوال آخرت و عالم ملکوت نصیبی یابد از همان ریعان شباب به ریاضت پرداخت و سپس مدتی در خدمت سید براکه کسب فیض کرد و آنگاه مابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۹ هجری جهان را وداع گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

طـەڵەبم بـەیۆ مـن جـە مـرادم　　وە مەطڵووب وێم ئەو دە مەشادم

یعنی:

طلبم بیاید به مرادم برسم، و من با مطلوب خود آندم شادم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش‌بیگ اول جوانرودی:** پس از فوت امیر اسکندر پلنگانی (۹۶۵-۹۸۵ هجری) امارت پلنگان منقرض شد و پسرش درویش‌بیگ اول به خدمت سلیمان‌خان اردلان (۱۰۴۶-۱۰۶۶ هجری) رسید و ملازم او شد و برای امارت اردلان بسی کوشید و

طوایف کرد را در برابر دشمنان ایران متحد کرد و روز به روز بیشتر مورد علاقه خان اردلان قرار می‌گرفت تا جایی که خواهر خود را به نکاح او در آورد و سرانجام به جوانرود رفت و به یاری خان به سال ۱۰۴۷ هجری امارت جوانرود را تشکیل داد و در آنجا قلعه‌ای ساخت و به تعمیر و آبادی روستاها و تجهیز سپاه سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۰۶۰ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام صفی‌خان که بسی شجاع و جوانمرد بود.

**درویش‌بیگ دوم جوانرودی:** درویش‌بیگ دوم‌بن صفی‌خان سلطان به سال ۱۱۵۳ هجری بنا به فرمان سبحان ویردی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰ هجری) به حکومت جوانرود منصوب شد و او مردی شجاع و دلیر بخشنده و جوانمرد و فاضل بود و در سیاست و مملکت‌داری هم تبحر داشت و چون متدین بود مردم را به ترویج دین اسلام تشویق می‌کرد و علما و ادبا و شعرا را ارج می‌نهاد و به آنان صله و انعام می‌داد و او چون مردی صلح‌جو بود در زمان او اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۲۰۵ هجری بدرود حیات گفت. وی گهگاه شعر هم می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| **ای مست شراب خودنمایی من و تو** | **در کشتی جبر ناخدایی من و تو** |
| **کشکول زده به کاس سلطان درویش** | **در بند نوا و بینوایی من و تو** |

**درویش بیگمراد گهواره‌یی:** درویش بیگمرادابن صادق بنا به تذکره اعلی دین در سال ۱۲۲۷ هجری در گهواره متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و اولین کسی که وی از او تربیت گرفت شیخ احمد گهواره‌یی بود و چون خواست که از احوال آخرت و عالم ملکوت نصیبی یابد از همان دوران کودکی به ریاضت پرداخت و سپس مدتی به حفظ قرآن کریم مشغول شد و پس از آن عازم قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سیدبراکه رسید و مدتی از او کسب فیض کرد و آنگاه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۸ هجری جهان را وداع گفت: وی در کودکی ذوق شعر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری شیوا و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطوراست. از اوست:

چون مەجنوون وێڵ بیم نەدەشت ودەردا	ئـاهر وە جـەسەی خـەستەی مـن وەردا

یعنی:

مانند مجنون در دشت و صحرا ویلان شدم و آتش به جان خستهٔ من افتاد.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش جوزه تفنگچی**: درویش جوزه‌ابن اسحاق بنا بـه تـذکرهٔ اعـلی دیـن در سـال ۱۲۱۹ هجری در قریهٔ شیخان از توابع کرمانشاه به دنیا آمد و علوم مقدماتی راکه صرف و نحو باشد همان جا آموخت و چون اندیشهٔ حکمت و عرفان داشت به مرور یادگرفت و سپس عازم دیه توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و مدتی از او کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۴ هجری جهان را وداع گفت. وی به وفور عقل و تقوی مشهور بود و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و شیوا به یادگار مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

ذبح نەفس بکەین تا کە رسگار بین	وە رجا و ئومێد وە لای ئـەو بشـین

روکوون وێمان باجە دەس نـەدەین	شەفاو لاڵە کەین وە صەدر و یەدەین

یعنی:

ذبح نفس بکنیم تا رستگار شویم، و با رجا و امید به سوی او برویم، بهل رُکون و توجه خودمان را از دست ندهیم، و با صدر و یدین لابه و استغاثه کنیم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش حسین علی چقابوری**: درویش حسین علی‌ابن ابراهیم چقابوری بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۲۹ هجری در قریهٔ چقابور از توابع کرمانشاه متولد شـد. وی در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی به صحنه رفت و به ریاضت‌های شدید اشتغال داشت و چنان که گویند همیشه در حالت وجد و استغراق بود و در اوایل حال از اصحاب سماع بود و در آخر از آن اعراض کرد و سپس عازم قریهٔ توت‌شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و بـه زادگـاه خـود بـازگشت و مـابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تـا بـه سـال ۱۲۸۰ هـجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعار لطیف و دل‌انگیز به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

حه سرەت مەوه ردم من په رێ پیرم — سولووک و عزلەتبی وەتەدبیرم
تا سیمورغێ دیم بی وه ده ستگیرم — پەوکه من ئیساش نەی جا ئەسیرم

یعنی:

برای پیرم من حسرت می‌خوردم و سلوک و عزلت را اندیشه خود کردم، تا سیمرغی را دیدم و او دستگیرم شد و برای همین است که اکنون در اینجا اسیرم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش حیدر پایدار**: درویش حیدرابن فتح‌الله پایدار به نام تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۰۷ هجری در دیه بانیاران از توابع کرمانشاه به دنیا آمد و در جوانی مقدمات علوم را فراگرفت و سپس به خدمت سید براکه رسید و از اوکسب فیض کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و دامداری و وعظ و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۲۹۱ هجری جهان را وداع گفت. وی شعر نیکو می‌سرود و در شعر و ادبیات هم تبحر داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

ترس تازیانەی حەقنه زەمینەن — وەگەرنه شەیطان هەرنه کەمینەن
ئەر ترس بنیشۆ ئارۆنه زڵتان — فرێشته ومەلەک نیشۆنه پێڵتان

یعنی:

خوف و ترس تازیانهٔ حق در زمین است، وگرنه شیطان همیشه در کمین است، اگر ترس به دلتان بنشیند، فرشته و ملک به دوشتان نشیند.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش حیدرقلخانی**: درویش حیدرابن عبدالقادر قلخانی بنا به تذکرهٔ اعلی به سال ۱۲۰۶ هجری در صحنه متولد شد و در جوانی در خدمت علما تحصیل نمود و صحبت عرفای زمان را هم طالب بود و چند تن از عرفا را زیارت کرد و عاقبت به خدمت سید براکه رسید و به مقامات و حالات عالیه رسید و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۰ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

دەبووری مەیو مەنیشۆ نه زێڵ — خەیلێ جه مەردوم یەکسەر مەبن وێڵ

یعنی:

دبور یا صولتی می‌آید و به دل می‌نشیند و بسی از مردم ویلان می‌گردند.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش حیدرکچلبلی**: درویش حیدرابن احمد کچلبلی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۰۱ هجری در قریهٔ کچکینه از توابع کرمانشاه به دنیا آمد و از کودکی به تحصیل علوم پرداخت و در ریعان شباب به عرفان توجه داشت و با برخی از مشایخ ملاقات کرد و سپس به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۲ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و شیوا به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

نەفس ئەمماره وجوودم گرتەن　　　هانا هەم تارو هەم پوودم گرتەن

یعنی:

نفس امّاره وجودم را گرفته است و تار و پودم را فشرده است.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش خدامرادقلخانی**: درویش خدا مرادابن عبدالله قلخانی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۳۷ هجری متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و چنان‌که گویند وی مدتی مصاحب شاه تیمور بانیارانی بود و از او کسب فیض می‌کرد و سپس عازم قریهٔ توت‌شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و مدتی در خدمت او به تحصیل حکمت و عرفان مشغول شد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم گذرانده تا به سال ۱۲۷۸ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

هەر کەسێ مەبۆ هەر قیام کەرۆ　　　ده رد دڵ وێش وه نیستی بەرۆ

تا مەحبووبش پەی بە کارش بەرۆ　　　پەی بە ئەو دڵەی ئە فگارش بەرۆ

یعنی:

هر کسی باید پیوسته قیام کند، و درد دل خودش را با نیستی از میان ببرد، تا محبوش پی به کارش ببرد، و پی به آن دل افگارش ببرد.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش خداوردی لرستانی**: درویش خداوردی‌ابن جان علی لرستانی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۲۲ هجری در خرم‌آباد متولد شد و در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن مدتی در خدمت و صحبت اصحاب کمال اکتساب علوم معنوی نمود و چند سالی هم در خدمت سید براکه کسب فیض کرد و در ترویج مسلک حقیقت کوشید و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را در وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۱ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و شیوا به یادگار مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

دڵـــه داو داوەن، دڵـه داوداوەن وە قەوڵ قاصد وادەی داو داوەن
عەییاران هوشیار دنیا غەو غاوەن دورد پـــیاڵە ئـاخر حـەساوەن

یعنی:

ای دل این دنیا دامگه وهم و خیال است، و به قول درویش قاصد وعده رسیده است، عیاران هوشیارند و دنیا پر از آشوب و غوغا است دُرد ولای شراب پیاله آخرش به حساب می‌آید.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش دوسته بیامه‌ای**: دوریش دوسته‌ابن خسرو بیامه‌ای بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۰۸ هجری در بیامه از توابع کرمانشاه متولد شد و اوگاه در بیامه و زمانی در صحنه به سر می‌برد و در جوانی تحصیل علوم نمود و ازکودکی به شعرگفتن پرداخت و عاقبت از طلب مطلوب حقیقی در دلش ظاهر شد و بعد از سیاحت‌ها به دیه توت‌شامی رفت و در آنجا دست ارادت به دامان سید براکه زد و مدتی نزد وی کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار و کسب و وعظ و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۲۸۷ هجری به روضهٔ رضوان شتافت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

ئامانم وەتۆ یـا شـای ئیمامان تاکەی بکێشم جەوربێ سامان

یعنی:

ای شاه امامان اینک به تو پناه می‌آورم و تا کی جور و ستم بی‌سامان بکشم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش ذوالفقار گوران:** درویش ذوالفقار گوران درسال ۱۱۷۲ هجری در ده بانیاران از توابع کرمانشاه متولد شد و پس از تحصیل صرف و نحو و حکمت و ادبیات در حلقهٔ ارادت سید یعقوب گوران در آمد و در خدمت او کسب فیض کرد و از او نیز خرقه فقر اخذ کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد و همان جا فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی روان و لطیف است. از اوست:

| | |
|---|---|
| بـه هـاردەماوە، بـەهار دەمـاوە | نـەسیم رەحـمەت بـە هار دەمـاوە |
| تـۆزوتەم نـە رووی مـاڵشت رماوە | بۆی بە هەشت مەیۆ نە رووی سەماوە |
| مـزگانی وازان بـولبوڵ نـەباغان | عـەندەلیب نە شیوپای ڕێز زاغـان |
| قـومری خـوەشینان چڵان پـەروازان | هەریە کیە کنەواپەی وێشان ساڕان |

یعنی:

بهار آمد و نسیم رحمت بهار الهی وزید، و گرد و غبار کوه مالش را به همه جا پخش کرد، و گویی بوی بهشت از آسمان می‌آید، بلبلان مژدهٔ آمدن بهار را به باغ بردند و عندلیبان در دامنهٔ کوه و قمریان پروازکنان هر یک نوایی برای خود ساختند.

**درویش ذوالفقار:** درویش ذوالفقار سرآمد سرایندگان عصر خود بود و اشعار او بسی شیوا و دلنشین و زیبا است و از او غزلیات و قصاید و قطعات غرایی به جای مانده که در حد خود بی‌نظیر است. قطعهٔ سرو کاشمر که یکی از قطعات زیبای او است به نام گفتهٔ او به وسیلهٔ زردشت در کاشمر کاشته شده و در شاهنامه هم آمده است که گشتاسب به سبب گرویدن به دین زردشت درخت سروی که زردشت از بهشت آورده بود در کاشمر کاشت و بنا به فرمان او همهٔ تاجداران به سوی آن سرو روی نهادند چنان که درویش ذوالفقار گوید:

| | |
|---|---|
| سەوڵێ نەکاشمەر، سەوڵێ نەکاشمەر | زەڕدەشت کە نیا سەوڵێ نـە کـاشمەر |
| پۆشنا دەشت و کەش وکۆ و کـەمەر | بـی وە جـەمخانەی مـوروان سـەمەر |
| واتش ئـی سـەوڵە چـون دارۆ قـەمەر | پـەرێ نشـینەی مـوروان سـەمەر |
| هەر کەسێ ریشـەش بـەربارۆ وە بـەر | ریشـەی وێش بـریۆ جە بـنوە تـەبەر |

یعنی:

سروی در کاشمر زردشت که نشاند سروی در کاشمر این سرود دشت و کوه و

کمر را پوشاند و جمخانهٔ پرندگان کوه و کمر گردید زردشت گفت این سرو چون ثمر دارد برای نشستن مرغان افسانه‌گو سودمند است هر کسی ریشهٔ آن را قطع کند بی‌گمان ریشهٔ زندگی خود را با تبر بریده است.

مراجع: دیوان خطی درویش ذوالفقار گوران.

**درویش رستم کرندی:** درویش رستم‌ابن سهراب کرندی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۲۴ هجری در کرند ولادت یافت و ظاهراً به علت اسارت پدرش از کودکی به دامان مادر و مراقبت برادر بزرگترش بزرگ شد و از کودکی به تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن علوم ادبی مشغول شد و در جوانی عازم قریهٔ توت‌شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و در فلسفه و عرفان به مدارج عالی رسید و چند سالی هم در صحنه به سر برد و گویند پیاده عزیمت مدفن حضرت امام‌حسین و امام موسی کاظم و حضرت علی علیهم‌السلام کرده و ریاضت فراوان کشیده و محتمل است که مدتی در کاظمیه مانده و به ریاضت عمر گذرانده است و سپس به زادگاه خود بازگشته و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برده تا به سال ۱۲۹۸ هجری جان به جان آفرین سپرده است. وی شعر نیکو می‌سرود و در اظهار حقایق مسلکی صراحت لهجه داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و بیشترش در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

یه روستەم واتەن لانەداروقەرار ئاخر مەیاوم وە پەردەی پێوار

یعنی:

این را رستم گفته است که قراری ندارد، سرانجام به پردهٔ غیب می‌رسم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش رضا صحنه‌ای:** درویش رضاابن علی صحنه‌ای بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۱۳ هجری در صحنه تولد یافت و در جوانی به کرمانشاه رفت و در خدمت عالمان دین به کسب علم و کمالات ظاهری و باطنی پرداخت و آخرالامر به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ

حیدری مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| دکر حەق واچە تا یومولمەمات | تەسبیح و تەذکیر یادکەر جەبسات |
| نە رۆژ ئەلەست تۆ بەلا واتی | ئیسا پەریٚ چیٚش پەشیٚوو ماتی |

یعنی:

ذکر حق را تا روز مرگ بگو، تسبیح و تذکیر را هم فراموش مکن، در روز الست تو بلی گفتی، اکنون برای چه پریشان و افسرده‌ای؟.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش رضا علی بیامه‌ای:** درویش رضا علی‌ابن کریم بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۲۵ هجری در قریهٔ بیامه از توابع کرمانشاه متولد شد و همان جا به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت و گویند در جوانی با بسیاری از بزرگان متصوفه اتفاق ملاقات افتاده است و پس از مدتی عازم دیه توت‌شامی شد و در خدمت سید براکه کسب فیض کرد و از آنجا به کرمانشاه رفت و برخی از علما را ملاقات نمود و سپس به ریاضت و عبادت و مجاهده مشغول شد و آنگاه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی و دامداری و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۷۸ هجری به محبوب پیوست و جان داد. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و شیوا به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| یاران ئوستادديم، یاران ئوستاد دیم | ئارۆ روخسار جوان ئوستاد دیم |
| نەنە ئەی یاران من هەر ئەوتاد دیم | نە هەر مەنزلیٚ چەندین ستاد دیم |

یعنی:

ای یاران من امروز رخسار زیبای استاد را دیدم، نه‌نه ای یاران من پیوسته بزرگان طریقت را دیدم و در هر منزلی که طی می‌کردم چندین توقف داشتم.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش رضا کرندی:** درویش رضاابن میرزا احمد کرندی بنا به تذکرهٔ اعلی در سال ۱۲۱۶ هجری در کرند متولد شد و او هنگامی که طفل بود پدرش درگذشت و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن تمایل به علم باطن پیدا کرد و مدتی را به ریاضت گذرانید و از راه‌های مختلف زیارت عتبات مقدسه را کرده است و منقول است که در

یکی از این سفرها دست ارادت به سید براکه داده و مدتی از اوکسب فیض کرده و سپس به زادگاهش بازگشته و مابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم و تأثیر نفوس پرداخته است تا به سال ۱۲۹۱ هجری روحش به عالم نور خرامیده و قالب خاکیش در کرند به خاک سپرده شده است. وی شعر نیکو می‌گفت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده است که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

سه‌عاده‌ت په‌ریٚ گرد که‌س مه‌بۆ بار — وه ئه‌مرقادر سرٚ پۆش سه‌تار
گرد سه‌فه‌ر مه‌که‌دن ئاخر وه ئه‌سفار — یه‌ک یه‌ک مه‌ڕه‌سن وه حوضوور یار

یعنی:

سعادت و خوشبختی برای هر کسی به وجود می‌آید، به امر قادر سرّ ستّار، و سرانجام همگی با اسفار سفر می‌کنند، و یک یک به خدمت یار می‌رسند.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش شاهرضا کرندی:** درویش شاهرضاابن حسین کرندی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۱۴ هجری درکرند متولد شد و در خردی پدرش او را به دشت و دمن فرستاد تا چهارپایان را نگاه دارد و او در دشت روزه می‌گرفت و دعا می‌خواند و به ریاضت مشغول می‌شد و در جوانی مقدمات علوم را فراگرفت و سپس عازم قریهٔ توت شامی شد و در خدمت سید براکه کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۸ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که درکتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

شــۆرو شـه‌وق مـن پـه‌ریٚ مـه‌حبووبه‌ن
مه‌حبووب هه‌رحه‌قه‌ن ره‌ضاش مه‌جذووبه‌ن

یعنی:

شور و شوق من برای محبوب است، محبرب پیوسته حق است و رضا مجذوب اوست.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش شکر گهواره‌یی:** درویش شکرابن بهروز گهواره‌یی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در

سال ۱۲۳۵ هجری در گهواره به دنیا آمد و علوم مقدماتی را در کودکی آموخت و در جوانی عازم صحنه و کرمانشاه و دینور شد و در خدمت ملا احمد دینوری تلمذ کرد و سپس به ریاضت پرداخت و در زمان خود به وفور عقل و کثرت تقوی و حسن طریقت مشهور بود و پس از آن عازم قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۶ هجری فوت کرد. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعار شیوا و شیرین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

عاشقم چەنی کفر من چکار — مەبۆ بچێژم دەرد رۆزگار
عاقڵ ئەوکەسەن رۆشن بۆراگەش — برانۆ چوونەن ئاخرین جاگەش

یعنی:

من عاشقم وکفرم چه کار است، باید درد روزگار را بچشم، عاقل آن کسی است که طریقش روشن باشد و بداند چگونه است جای آخرتش.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش شیرخان قلخانی**: درویش شیرخان‌ابن مراد قلخانی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۱۷ هجری در قریهٔ بیامه از توابع کرمانشاه تولد یافت و در ریعان شباب به مسافرت پرداخت و بعضی از ولایات را دید و سپس عازم کرمانشاه شد و در آنجا مشغول تحصیل علوم شد و پس از آن به ریاضت سرگرم شد و چون کشفی ندید هر چه داشت انفاق کرد و به قصد زیارت عتبات عازم کربلا و نجف و سامرا و کاظمین شد و از آنجا به دینور رفت و پس از مدتی رهسپار قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و پس از مدتی از او اجازهٔ ارشاد گرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۴ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری شیرین و دلنشین به یادگار مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

هوون حوسەین و حەمزەش نەگیرەن — شەهید عاشقەن یە واتەی پیرەن

یعنی:

خون امام حسین و حمزه به جوش آمده است و بنا به گفته پیر، شهید عاشق حق است.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش عباس کرندی:** درویش عباس در سال ۱۲۲۱ هجری در کرند پا به عرصهٔ جهان گذاشت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و بنا به گواهی اشعارش وی در فنون شعر تبحر زیادی داشته و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. وی به سال ۱۲۹۵ هجری درگذشت. از اوست:

سـڕحەق زانـۆ،سـڕحەق زانـۆ داخم پەی دوستی سڕ حەق زانۆ
بەڵێ ئەو سڕە پەی کـەس نەوانـۆ تاوە ڕۆی ئەلەست پەنەش مەمانۆ

یعنی:

هرکسی اسرار حق را بداند و آن را بازگو کند، من برایش متأسفم، بلی کسی که اسرار حق را بداند نباید آن را برای هیچ کس بازگوید و تا روز پیین آن سر باید در درونش نهفته بماند.

مراجع: نسخهٔ خطی اعلی دین، و جنگ خطی، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش غلام چقابوری:** درویش غلام‌ابن فیروز چقابوری بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۱۵ هجری در قریهٔ چقابور از توابع کرمانشاه متولد شد و از همان دوران کودکی به ریاضت پرداخت و چنان که گویند در جوانی به قرائت قرآن مشغول شد و سپس به ادبیات و حکمت توجه کرد و ظاهراً کسان او وی را از علاقه‌ای که به امور باطن داشته منع می‌کرده‌اند و با این همه در بیست و هشت سالگی برای ملاقات سید براکه عازم قریهٔ توت شامی شد و مدتی از او کسب فیض کردو سپس راهی عتبات مقدسه شد و پس از زیارت مرقد امام حسین و حضرت علی به زادگاه خود مراجعت کرد و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و دامداری و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۸ هجری جان به جان آفرین سپرد. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و شیوا به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

هیدایەت یانێ ئیرائەی طەریق موستەغرق یانێ مەقام غەریق
هیچ غافڵ مەبەرتۆ جە حەقایق پە نابەروە رای سەیرو طەرایـق

یعنی:

هدایت یعنی ارائه طریق، مستغرق یعنی مقام غریق، هیچ غافل نشو تو از حقایق، به سیر و سلوک و طرائق پناه ببر.

مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش قلی کرندی:** درویش قلی‌ابن رضاقلی در سال ۱۲۳۶ هجری در ماهیدشت متولد شد و در جوانی به کسب علوم و ادب پرداخت و پس از آن به بغداد و شهرزور رفت و با علما و مشایخ بزرگ ملاقات کرد و ار آنان کسب فیض نمود و پس از آن به بانیاران رفت و شاه تیمور بانیارانی را ملاقات کرد و از آنجا به کرند رهسپار شد و به علت مرض آبله بینایی چشمانش را از دست داد و سرانجام به سال ۱۳۱۶ هجری درگذشت. وی از شعرای بزرگ کرد به شمار می‌رود و از آثار منظوم او می‌توان کتاب‌های: قهرمان نامه، ضریر خزائی، لیلی و مجنون، خورشید و خرامان، رستم نامه، جوانمرد چلوی، توبهٔ چلوی، دیوان درویش قلی را نام برد. از اوست:

گورگین و میلاد وه بیژەنەوە تووس و فەریبورز وەکەمەنەوە
شاپوور شاهزادان وه سەمەنەوە زەوارە وە زۆر تەهەمتەنەوە
نەکەردەن تەمام دونیای‌دوورمەنزڵ کول وه مەوت و مەرگ‌داخڵ بین وەگڵ

یعنی:

گرگین و میلاد و بیژن و توس و فریبرز با کمندشان، و شاهپور با سمن و زواره با زور و نیروی تهمتن، همه نتوانستند دنیا را به کام دل بگذرانند و شربت مرگ را چشیدند و داخل خاک شدند.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان درویش قلی، جنگ خطی، و یادداشت‌های نویسنده.

**دوریش کریم بیونیجی:** درویش کریم‌ابن خلیل بیونیجی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۱۱ هجری در بیونیج متولد شد و در جوانی به عزم زیارت مشهد مقدس رضوی به خراسان توجه نمود و درکرمانشاه متأهل گردید و پس از آن به تحصیل علوم پرداخت و سپس عازم دیه توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و در خدمت اوکسب فیض کرد و سرانجام به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و دامداری و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۵ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

نە صوومعە و دەیر هیچ سەرێ نیەن نە ئاه عەشقت شەرەرێ نیەن
تاڵب ئەو کەسەن کەهەر تەشنەبۆ پەرێ دوما رۆچ یەکسەر گوشنە بۆ

یعنی:

در صومعه و دیر هیچ سری نیست و از آه عشقت شرری نیست، طالب آن کسی

است که پیوسته تشنه باشد و برای روز آخرت یکسر گرسنه باشد.
مراجع: تذکرهٔ اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش کریم گهواره‌یی:** درویش کریم‌ابن عباس گهواره‌یی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۳۱ هجری درگهواره متولَد شد و همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و سپس به تلاوت قرآن کریم و انواع ریاضت مشغول شد و پس از آن عازم قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و به علت اقبال که مردم به او داشتند مورد سؤظن و حسادت بزرگان شهر واقع شد و اغلب از روستایی به روستایی دیگر مهاجرت می‌کرد و سپس رهسپار عتبات مقدسه شد و پس از زیارت به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کشت و زرع و وعظ و ارشاد مردم به سر برد، به سال ۱۲۹۹ هجری بدرود حیات گفت: وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

نه ی راگه راسته هه‌رکه‌س لاره نان — گرفتار و گیر چزه‌ماره نان
یاران گرد وه پیر گرفتاره‌نان — خواران ئالووده‌ی قه طره‌ی ژاره‌نان

یعنی:

هر کس از راه راست منحرف شود، گرفتار و اسیر نیش ماران می‌گردد، یاران همگی گرفتار دستورات پیرند، و خواران آلودهٔ قطرات سم مارانند.
مراجع: تذکره اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش ملک علی:** درویش ملک علی‌ابن اضغر بنا به تذکره اعلی دین در سال ۱۲۰۹ هجری در دیه توت شامی از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و قرائت قرآن را از عالمان دین و شعر و ادبیات فارسی را از خالش فراگرفت و در جوانی به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و سپس مابقی عمرش را به کسب و کار و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۱ هجری وفات یافت. وی شعر نیکو می‌سرود و از اشعاری لطیف و دل‌انگیز به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

به‌یعه‌ت مه‌که‌رم من وه ئیمامان — وه دادم برِه‌س ده‌ستم وه دامان
جه پرد به‌لوا به‌ڵکم ئازاد بم — هانا تا ده‌مێ په‌رێ وێم شاد بم

یعنی:

من به اماما‌ن بیعت می‌کنم، بدادم برس دستم به داما‌ن، تا از پل بلوی آزاد گردم، زنهار تا دمی برای خود شاد گردم.

مراجع: تذکره اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش نظر بَرَوَندی:** درویش نظرابن فتح الله بروندی بنا به تذکرهٔ اعلی دین به سال ۱۲۱۲ هجری در دیه بروند از توابع کرمانشاه تولد یافت و در جوانـی بـه کسب عـلوم پرداخت و مدتی در سیاحت بلاد بود و مدت‌ها در عتبات عالیات عرش درجات زایر بود و بسیاری از مشایخ معاصرین را دریافت و سرانجام عازم قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و وعظ و ارشاد مردم به سر برد، تا به سـال ۱۲۸۷ هـجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

پـیر مـەیخانە رەسـی وە دادم		پە وکە پە رێ وێم من ئارۆ شادم

یعنی:

پیر میخانه به دادم رسید، و برای همین است که من امروز شادم.

مراجع: تذکره اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**درویش نوروز سورانی:** درویش نوروز سورانی در سال ۱۲۶۰ هجری در ده سوران از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و در جوانی به خدمت سید براکه رسید و پس از مدتی کسب فیض از او خرقه اخذ کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد و همان جا فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی روان و شیوا است. دیوان او که دارای قصاید و غزلیات عرفانی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دڵـە حـاڵ زانـی، دڵـە حـاڵ زانـی		حاڵ قەدر وقیمەت حاڵ حاڵ زانـی
رەفـــیق رەفـــقاص رۆح رەوانــی		چە رخچی چالاک جوملەی جیهانی
ئـەگـەر بـوانـم مـەغزئی مـەعانی		مە شۆت ئە و سەرئاو باز تە زڵانـی

یعنی:

ای دل! تو حال دان هستی و قدر و قیمت همه را خوب می‌دانی و رفیق و مونس

روحی و گرداننده‌ٔ چالاک جهان هستی و اگر این کلمات را واضحتر بگویم، بازها و ترلان‌ها از فرط شادی بر روی آب می‌پرند.

مراجع: نسخهٔ خطی درویش نوروز سورانی، نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، مشاهیر اهل حق.

**درویش ولی سازانی:** درویش ولی‌ابن محمد سازانی بنا به تذکرهٔ اعلی دین در سال ۱۲۰۶ هجری در قریهٔ سازان از توابع حلبجه متولد شد و در ریعان شباب به تحصیل علوم پرداخت و سپس نوشتن خط را آغاز کرد و از دسترنج نویسندگی اوقات می‌گذرانید و همیشه مایل به صحبت ارباب کمال و اصحاب حال بود و پس از آن به خدمت سید براکه رسید و از او کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود مراجعت کرد و مابقی عمرش را به کار و وعظ و ارشاد مردم به سر برد، تا به سال ۱۲۸۷ هجری بدرود حیات گفت. وی گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین بجا مانده که در کتاب دورهٔ حیدری مسطور است. از اوست:

نه‌فس ناطقه بی وه ده‌ستگیرم        په وکه ئومێدم هه رها وه پیرم

یعنی:

نفس ناطقه دستگیرم شد، برای اینست که به پیرم امیدوارم.

مراجع: تذکره اعلی دین، کتاب دورهٔ حیدری، یادداشت‌های نویسنده.

**دستگاه‌های موسیقی کردی:** دستگاه‌های خسروانی که آن را به باربد نسبت می‌دهند گوشه‌ها و راه‌ها و ردیف‌های فراوانی داشته و هر گوشهٔ آن در زمانی به مناسبتی خاص ساخته شده و موسیقی‌دان‌ها نام این دستگاه‌ها را طرایق و رواسین نهاده‌اند که به معنی راه‌ها است و برخی از این راه‌ها در چند دستگاه تکرار می‌شوند مانند رای دلْداران rây dildârân : راه عشاق که در راست پنجگاه و اصفهان و دشتی نواخته می‌شود و این دستگاه‌ها عبارتند از: دستگاه ماهور که دارای سی و چهار گوشه بوده و دستگاه راست پنچگاه دارای سی و سه گوشه بوده و دستگاه چهارگاه که دارای بیست و پنج راه بوده و دستگاه شور که دارای شصت و دو گوشه بوده و دستگاه سه‌گاه دارای بیست و پنج گوشه بوده و دستگاه همایون دارای شانزده راه بوده و دستگاه نوا دارای شانزده راه بوده و راه‌ها و گوشه‌های دیگری در موسیقی کردی داشته‌ایم که در کردستان رایج بوده و اما اینک بسیاری از راه‌ها و گوشه‌های موسیقی فراموش شده و از انبوه این راه‌ها و گوشه‌ها چند راه و گوشه به جای مانده که اکنون نواخته می‌شود.

**دکتر ابراهیم عزیز:** ابراهیم‌ابن عزیز در سال ۱۳۶۵ هجری در رواندز تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را همان جا گذرانید و پس از آن به بغداد رهسپار شد و به دانشگاه بغداد راه یافت و در رشتهٔ ادبیات کردی به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به اتحاد جماهیر شوروی عزیمت نمود و در آنجا به اخذ دکترا در رشتهٔ ادبیات کردی موفق شد و به عراق بازگشت و در دانشکدهٔ ادبیات کردی بغداد به تدریس پرداخت و پس از مدتی به اربیل منتقل شد و در دانشکدهٔ صلاح‌الدین ایوبی در بخش کردی مشغول تدریس شد و در سال ۱۹۸۶ به علت مخالفت با رژیم بعث به ایران پناهنده شد و از آنجا به کانادا رهسپار شد و اکنون در دانشگاه کانادا در قسمت ادبیات کردی مشغول تدریس است. آثار مهم دکتر ابراهیم عبارتست از: ڕێزمانی ئاخاوتنی کوردی، ئه‌لف‌و بێ‌ی کوردی، هه‌ندێ ئامرازی سینتاکسی، رسته‌ی لێکدراوی شوین که‌و توو خواز، لێکۆڵینه‌وه‌یێک ده رباره‌ی زمانی کوردی، گیر و گرفتی نووسینی فرمان و راناوی لکاو، زانستی زمان‌وه‌رگێڕان، فه رهه‌نگی کوردی رووسی، لێکۆڵینه‌وه‌له زمانی کوردی، چه ندلایه نێکی زمانی کوردی.

مراجع: یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده.

**دکتر ابراهیم یونسی:** دکتر ابراهیم‌ابن سلیمان خان یونسی به سال ۱۳۴۷ هجری در بانه تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در سقز و تهران به اتمام رسانید و پس از آن به دانشکدهٔ افسری رفت و شش سال در خدمت ارتش بود و سپس بیشتر اوقات خود را به مطالعه و تحقیق گذرانید و چندین کتاب مهم نویسندگان غرب را به فارسی ترجمه کرد و پس از آن به دریافت دکترا در رشتهٔ اقتصاد از کشور فرانسه نایل آمد و به علت فعالیت‌های سیاسی مدتی پشت در دورهٔ طاغوت زندانی شد و پس از آزادی به صف انقلابیون پیوست و پس از پیروزی انقلاب استاندار کردستان شد. وی اکنون بیشتر اوقات خود را به تحقیق و ترجمهٔ کتب گوناگون می‌گذراند و از آثار اوست: کردها، ترک‌ها، عرب‌ها،

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌ها نویسنده.

**دکتر احسان کریم فؤاد:** احسان‌ابن کریم‌بیگ به سال ۱۳۵۳ هجری در اربیل چشم به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اربیل و سلیمانیه و کرکوک به پایان

رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل شد و سپس به مسکو رهسپار شد و به اخذ دکترا در رشتهٔ ادبیات موفق شد و آنگاه به بغداد بازگشت و در دانشگاه بغداد به تدریس سرگرم شد و اوقات بیکاری را هم به تحقیق و نوشتن مقالات و کتاب‌های سودمند به سر برد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: گوڵی کیۆی، دواچرکه، مەسەلەی ویژدان، کێش عەرووزی باوله هۆنراوی کوردی دا، سەره تایێک ده ربارەی ئه ده بی بەراورد، بەرەوتێگەیشتن رەخنەی نوێ، دراماپوش له هێندی هۆنراوه دا،
مراجع: نەورۆزنامه نووسینی محمدعبدالرحمن زنگنه.

**دکتر امین‌علی مُتاپچی**: دکتر امین‌ابن علی متاپچی در سال ۱۳۵۵ هجری در سلیمانیه تولد یافت و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس در ادبیات نایل آمد و سپس به تهران عزیمت کرد و به اخذ دکترا در ادبیات فارسی موفق شد و آنگاه به بغداد بازگشت و به تدریس پرداخت. وی در ادبیات تبحر دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «دیوانی مەلاوەسمان، کوردومەسەلەی کورد» را نام برد.
مراجع: دیاری نەوڕوز نووسینی عومەر ئیبراهیم عەزیز.

**دکتر ایرج خالصی**: ایرج‌ابن عبدالعلی متخلص به خالصی در سال ۱۳۷۰ هجری در ایلام متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را همان جا به اتمام رساند و سپس عازم تهران شد و وارد دانشگاه شد و در رشتهٔ حقوق به اخذ دکترا نایل آمد و پس از آن به انگلستان رفت و سپس به وطن بازگشت و مقیم تهران شد و اکنون به کار وکالت مشغول است. وی در فنون ادب تبحر دارد و از شاعران ممتاز کرد است و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و از آثار او می‌توان منظومه‌های: (شَلَم، شاهین و دال، گرگ و گَمال، گُله‌جار را نام برد و منظومهٔ شلم او را می‌توان یک شاهکار ادبی برشمرد که بسیار باارزش است. از اوست:

| | |
|---|---|
| شەڵەم خاس گووش بیه دڵەی پڕێشم | خەم وێنەی نێشتەر دایم دتگ نێشم |
| پەزارەی دوری یاران دویرم | تا رووز مردن نیه چوو ده ویرم |

یعنی:

ای کوه شلم! گوش به دل دردمندم فرا ده، غم و اندوه همیشه مرا فراگرفته و اندوه

دوری یاران تا روز مردن از یادم نمی‌رود.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر محمدتقی ابراهیم‌پور:** دکتر محمد تقی ابراهیم‌پور در سال ۱۳۴۹ هجری در سنندج متولد گردید و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به تهران رهسپار شد و در آنجا مقیم گردید و در دانشکدهٔ دامپزشکی دانشگاه تهران در رشتهٔ دامپزشکی وارد گردید و به اخذ دکترا نایل آمد و سپس به استخدام ارتش درآمد و تا درجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت. وی را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی است و برخی از آثار او عبارتند از: «واژه‌نامه فارسی - کردی، دستور زبان کردی اورامی، دستور زبان کردی سنندجی، عطاکل، فرهنگ کردی به فارسی، اسب سواری». دکتر ابراهیم‌پور یکی از اسب سواران مهم ایران نیز به شمار می‌رود و در اسب سواری کمتر اسب سواری به پای او می‌رسد و کتاب‌هایی هم در این‌باره نوشته و به چاپ رسانده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر جمال نبز:** دکتر جمال یا جمال‌الدین‌ابن توفیق ملقب به زردشت در سال ۱۳۵۴ هجری در سلیمانیه پا به عرصهٔ وجود گذاشت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همان جا به پایان رساند و پس از آن به دانشگاه بغداد رفت و پس از اخذ لیسانس مدتی در مدارس سلیمانیه و اربیل و کرکوک به تدریس شیمی و فیزیک پرداخت و پس از آن مجدداً به تحصیل سرگرم شد و پس از اخذ دکترا در دانشگاه برلین به تدریس فرهنگ و زبان کردی مشغول شد و اکنون نیز به تدریس و تألیف سرگرم است. وی به زبان‌های کردی و عربی و فارسی و ترکی و انگلیسی و آلمانی و فرانسه تبحر کامل دارد و تاکنون بیش از صد جلد کتاب به زبان‌های گوناگون دربارهٔ فرهنگ و تاریخ و زبان کردی نوشته است که می‌توان در میان آنها از: «کفاح الاکراد، الحقوق الثقافیة للمواطنین الاکراد، حول مفاهیم خاطئة فی القومیة الکردیة، کوردایه‌تی، زمانی یه‌ک گرتووی کوردی، هه‌ندێک زاراوه‌ی زانستی، فه‌رهه نگۆکی زانستی، زمان وئه‌ده‌بیاتی کوردی، دۆزی کورد، کوردستان و شۆڕشه که‌ی، ئیزیدی یه‌کان، فه‌رهه‌نگی ئینگلیزی-کوردی، کاکه یی‌یه کان و ئایینی یاری، بلوچستان و تاریخ بلوچ‌ها، نظری به زبان و فرهنگ مازندران، فه‌رهه‌نگی

ئەڵمانی ـ بەکوردی» نام برد.
مراجع: کوردستان و شۆڕشەکەی نووسینی: جەماڵ نەبەز وەرگێڕاوی: کوردۆ ـ سوید ۱۹۸۵ و تألیفات دیگر دکتر نبز.

**دکتر حاجی جندی:** حاجی جنَدی در سال ۱۳۲۹ هجری در ایروان متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن در دانشگاه ایروان به اخذ دکترا در ادبیات کردی نایل آمد و پس از آن مدتی در آکادمیای ارمنستان مشغول شد و مدتی به تدریس اشتغال ورزید و سرانجام به سال ۱۳۱۱ هجری در هشتاد و دو سالگی درگذشت. حاجی جندی از نویسندگان و پژوهشگران زبردست کرد به شمار می‌رود و دربارهٔ فرهنگ و ادبیات و فولکلور کردی تحقیقات زیادی نموده و از آثاری به یادگار مانده که می‌توان در میان آنها از: خەبەرناماژفلەیی، ئەلف‌با، نڤیسکاریێ کورمانجا، ڕوستەم و زۆراب، نڤیسکاریێ شیوری ئەرمەنیا، چکیاتێد جماعە تاکوردێی، ستاتەزە، عەمۆیی کورمانج، کوروغلی، پەیراقاسوور، عەمری تازە، کگۆر، درێیا دە ولە مەند بونیدا، رییاتازە، سەرها تیا جاسم، فۆلکلۆرا کرمانجاە، کلامی جماعەتا کورمانجا، مەمێ و عەیشی، تراخوما، سلامە تیا ژنا، کولخوز خوانی دە ربدار.
مراجع: گوڤاری پێشەنگ ژمارە ۲ سالی ۱۹۹ و بیلیۆگرافیای دووصەد ساڵی کتێبیکوردی ـ مصطفی نەریمان - بەغدا ۱۹۸۸.

**دکتر حسین باباجان:** دکتر حسین‌ابن دکتر میرزا بدیع د رسال ۱۲۶۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات خود را در همان شهر شروع کرد و به ادبیات و ریاضیات و تاریخ پرداخت و پس از آن به علم طب توجه کرد و به استانبول رفت و در سال ۱۳۲۰ هجری به اخذ دکترا نایل آمد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را در طبابت و مداوای بیماران به سر برد تا به سال ۱۳۲۷ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.
از اوست:

چیمە لە خاڵی ماوی و رووی مە هەجەبینەوە
چیمە لە بۆنی عەطر و گوڵی یاسەمینەوە

دونیا لە لام ئە وەندە بە تەنگ دێتە بەر نەظەر
هیچ وسعەتی نیە بە سەماو زەمینەوە

یعنی:

خال آبی و روی زیبا و مه جبین به چه کارم آید، و بوی عطر و گل یاسمین مرا شادمان نمی‌کند. دنیا چندان در نظرم تنگ است که آسمان و زمین را هم وسعتی ندارد و به آن شاد نیستم.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**دکتر سعید خان کردستانی:** دکتر سعیدابن ملا رسول مریوانی در سال ۱۲۷۹ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و در سال ۱۳۰۵ هجری عده‌ای از راهبان مسیحی به سنندج آمدند و مردم را به دین مسیح دعوت می‌کردند و چون وی را جوانی رشید دیدند او را به دین خود دعوت کردند و سعید همراه آنان به اروپا رفت و در آنجا تحصیل و ازدواج کرد و به اخذ دکترا در طب نایل شد و پس از آن به تهران بازگشت و از آنجا به همدان رفت و به سال ۱۳۵۸ هجری درگذشت. وی از اطبای برجسته کرد به شمار می‌رود و از او آثاری به جای مانده از جمله کتاب: آب، نزانی مزگانی، فرهنگ کردی است. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و کتاب نزانی را در ترویج آیین مسیحیت به رشتهٔ نظم در آورده و به چاپ رسانده است. از اوست:

نه بابا ئادەم (اِلی یوَمُنا) کامین بەشەربێ‌نەکەردش گونا؟
یاکام ئینسان و عەبد و غوڵام بێ وه تەرازووی حەق عەدل و تەمام بێ

یعنی:

از بابا آدم تا امروز چه کسی بود که بی‌گناه زیست و با ترازوی حق و عدل و داد رفتار کرد؟

مراجع: دکتر سعید خان نوشتهٔ جی رسول ـ تهران ۱۳۵۷ و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ ـ تهران ۱۳۲۴ و نزانی مزگانی به قلم دکتر سعید کردستانی ـ تهران ۱۳۰۹.

**دکتر سیدعزیز مهابادی:** دکتر سید عزیزابن شیخ عبدالله افندی به سال ۱۳۳۸ هجری در مهاباد تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و در زمان قاضی محمد یکی از اعضاء کومه‌له ژکاف بود و سپس به دستور وی عازم بغداد شد و در دانشکده حقوق مشغول تحصیل شد تا به اخذ لیسانس نایل آمد و از آنجا به مسکو رفت

و در علوم سیاسی به اخذ دکترا موفق شد و پس از شهادت قاضی محمد مدتی در مسکو ماندگار شد و سپس به زادگاه خود بازگشت و سرانجام به سال ۱۴۱۹ هجری د رهشتاد و یکسالگی بدرود حیات گفت: وی از نویسندگان کرد است و از آثار او می‌توان: بزووتنه‌وه‌ی کورد، خاطرات سید عزیز را نام برد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر سید کریم ایوبی**: دکتر سید کریم ایوبی در سال ۱۳۴۴ هجری در مهاباد متولد شد و تحصیلات خود را در مهاباد آغاز کرد و در سال ۱۳۲۴ شمسی برای تحصیل به شوروی رفت و مدت‌ها در باکو اقامت داشت و سپس وارد دانشگاه شد و در رشتهٔ زبان‌شناسی به اخذ دکترا نایل آمد و همان جا ازدواج کرد و به تدریس زبان و ادبیات فارسی اشتغال داشت تا به سال ۱۴۱۵ هجری درگذشت و جنازه‌اش را به مهاباد آوردند و در گورستان شعرا به خاک سپردند. دکتر سید کریم از نویسندگان برجستهٔ کرد به شمار می‌رود و آثار مهم او عبارتست از تصحیح متون مهم زبان کردی که بر آنها مقدمه‌ای جالب و حواشی و تعلقات سودمند نوشته است و نوشته‌ای دیگر او عبارتند از: گویش مکری، فنوتیک زبان کردی، تاریخ گرامرزبان کردی، دیوان ملای جزیری و ترجمهٔ آن به زبان روسی، مقالات متنوع دربارهٔ فرهنگ و زبان کردی که به طبع رسیده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر عبدالرحمن قاسملو**: دکتر عبدالرحمن قاسملو به سال ۱۳۵۴ هجری در قریهٔ قاسملو از توابع ارومیه به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی را همان جا به اتمام رساند و سپس به ارومیه رفت و تحصیلات متوسطه را در آنجا سپری کرد و آنگاه به چکوسلواکی رفت و به اخذ دکترا در تاریخ نایل آمد و پس از آن به وطن بازگشت و سپس حزب دمکرات کردستان را تأسیس کرد و مدتی با رژیم شاهنشاهی به مبارزه پرداخت و برای کسب آزادی و دموکراسی بسیار کوشید و عاقبت به سال ۱۴۰۹ هجری به وسیلهٔ مخالفان سیاسی دروین به قتل رسید. وی از دوران جوانی دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ کرد و کردستان زد و یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون تاریخ کرد و کردستان نوشت و سپس کتابی به نام: تاریخ کرد به طبع رساند که بسیار باارزش است و به زبان‌های زندهٔ دنیا ترجمه شده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر عبدالله جودت:** دکتر عبدالله جودت که از اطبای معروف و دانشمندان قرن سیزدهم هجری است، در دیاربکر تولد یافت و علوم مقدماتی را در همان شهر به پایان رساند و سپس به فراگرفتن فلسفه و حکمت سرگرم شد و در استانبول به تحصیل طب پرداخت و پس از اخذ دکترا از طرف سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۱۸۷-۱۲۰۳ هجری) به تأسیس بیمارستانی مأمور شد و در آن به طبابت مشغول شد، اما مدتی بعد استعفاکرد و مطبی برای خود تأسیس کرد و در آن به معالجهٔ بیماران پرداخت و در خفا با عده‌ای از کردان روشنفکر و آزادیخواه که از ستم عثمانی‌ها به ستوه آمده بودند برای سرنگونی نظام عثمان به تلاش افتادند، ولی به وسیلهٔ جاسوسان عثمانی دستگیر شدند و عده‌ای از آنان را زندانی و دکتر جودت و جمعی دیگر را به طرابلس تبعید کردند و پس از مدتی دکتر به مصر فرار کرد و در قاهره مطبی باز کرد و در آنجا هم به صف آزادیخواهان مصری پیوست و تا سال ۱۲۲۷ هجری در مصر ماندگار شد و سپس به زادگاه خود بازگشت و در همان جا بدرود زندگی گفت. وی تألیفاتی در طب و ادبیات دارد که برخی از آنها را از کتب خارجی ترجمه کرده است. آثاری که از او به جای مانده عبارت است از: حکومت و ادبیات، حفظ صحت دماغ و ملکات عقلیه، روح‌الاقدام، استبداد، ژول سزار، مکبث، شایلون محبوس.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**دکتر عزالدین مصطفی رسول:** دکتر عزالدین‌ابن مصطفی در سال ۱۳۵۴ هجری در سلیمانیه پا به عرصهٔ حیات نهاد. درکودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش می‌نمود و پس از چندی دورهٔ ابتدایی و متوسطه را به اتمام رساند و سپس به بغداد رفت و به دانشگاه راه یافت و به اخذ لیسانس نایل شد و پس از آن عازم مسکو شد و پس از مدتی در ادبیات کردی به اخذ دکترا موفق شد و به زادگاه خود بازگشت و از آنجا به اربیل رفت و به تدریس پرداخت. وی در دوران تحصیل دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات و فولکلور کرد زد و در مجلات یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون تاریخ ادبیات کرد و مسایل تاریخی و فولکلوری نوشت و او را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی و دارای نثری شیرین و بلیغ است و از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: فەرهەنگوکێ بۆقوتابیان، سەرنجێ لە زمانی ئەدەبی یەک گرتووی کوردی، شێخ رەزای تاڵەبان، شیعری کوردی، لێکۆڵینە وەیێک

لەئەدەبی فولکلۆری کوردی، دیوانی ئەحمە دموختار جاف، دیوانی صه فوەت، دیوانی گۆران، رازی دووری، جەژنانە، زمان وئەدەبی کوردی، پەروە ردەی ئایینی.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر عزیز زندی:** دکتر عزیزبن مجید زندی در سال ۱۳۰۸ هجری در قریهٔ قالوی زنده از توابع مهاباد پای به عرصهٔ هستی گذاشت و در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش می‌نمود و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در مهاباد به اتمام رساند و سپس با یکی از جهانگردان اروپایی عازم آلمان شد و در آنجا به دانشگاه راه یافت و به اخذ دکترای حقوق نایل آمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مدتی به فعالیت‌های سیاسی علیه رژیم استبدادی پهلوی پرداخت و او یکی از مؤسسان ژکاف بود و در هنگام فراغت انجیل‌های لوقا و مرقس و یوحنا و متی را به زبان کردی ترجمه کرد و در لندن به طبع رسید و سرانجام به سال ۱۳۹۲ هجری در تهران فوت کرد و جنازهٔ او را در مهاباد دفن کردند.
مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر علی گلاویژ:** دکتر علی‌ابن ابراهیم صلاح متخلص به گلاویژ در سال ۱۳۵۶ هجری در ده ساروقامیش از توابع بوکان تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در بوکان و مهاباد به اتمام رساند و سپس به باکو رفت و در رشتهٔ اقتصاد به اخذ دکترا نایل آمد و سرانجام به سال ۱۴۰۲ هجری به قتل رسید. وی شعر نیکو می‌گفت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و از آثار او قصهٔ ذوالحیاتین است که دارای ۲۱۱ بیت است و بر مبنای فلکلور کردی سروده شده است. از اوست:

من چۆمم، کانیم، به فرم، بارانم　　من ئوقیانووسم، به حرم، عوممانم
مژم، ئاونگم، هەوری بە هاریم　　لەدەم سەدەف دا دەنگی مرواریم

یعنی:

من رودخانه‌ام، چشمه‌ام، برفم، بارانم، من اقیانوس و دریا و مه و شبنم و ابر بهاریم و در دهان صدف دانهٔ مرواریدم.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر فاضل عمر**: دکتر فاضل‌بن عمر در سال ۱۳۸۲ هجری در روستای گررَش از توابع زاخو متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در زاخو به اتمام رساند و سپس در موصل وارد دانشکدهٔ پزشکی شد و به اخذ دکترا نایل آمد و پس از آن به مداوای بیماران پرداخت و نیز دست به کار نویسندگی زد و مقالاتی دربارهٔ ادبیات نوشت و به طبع رساند.

**مراجع**: مجلهٔ رامان شمارهٔ ۸ سال ۱۹۹۷ ـ اربیل.

**دکتر فرهاد پیربال**: دکتر فرهاد پیربال به سال ۱۳۸۱ هجری در شهر اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس در دانشگاه سلیمانیه به اخذ لیسانس در ادبیات کردی نایل آمد و پس از آن به پاریس رفت و در دانشگاه سوربون به اخذ دکترا موفق شد و سپس به زادگاهش بازگشت. وی پس از دورهٔ تحصیلات به بحث و تحقیق در ادبیات کردی پرداخت که تاکنون کتاب‌هایی به چاپ رسانده است از جمله: ناونیشانێکی نوێ، ماڵئاوا ئەی وڵاتەکەم، و مقالاتی هم در مجله‌های کردی به طبع رسانده است.

**مراجع**: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر فؤاد فیسجی‌زاده**: دکتر فؤادابن حسین‌بیگ فیسجی‌زاده در سال ۱۳۰۳ هجری در دیاربکر متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا به پایان رساند و پس از آن به استانبول رفت و در رشتهٔ حقوق تحصیلات خود را دنبال کرد و پس از اخذ دکترا به کار وکالت پرداخت و چون مقالات تندی را در مجلات و روزنامه‌ها می‌نوشت و با سخنرانی‌های خود مردم را آگاه می‌کرد و برای آزادی قوم خود از زیر یوغ ستم استبداد مبارزه کرد از این‌رو او را به سال ۱۳۴۵ هجری به دار زدند. وی دارای تألیفاتی نیز بوده و گهگاه هم شعر می‌سرود که متأسفانه آثارش از بین رفته است.

**مراجع**: شاخی هەورامان هۆنراوەی: نووسینی قانع - بەغدا ۱۹۷٦.

**دکتر قطب‌الدین صادقی**: دکتر قطب‌الدین به سال ۱۳۴۲ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به تهران آمد و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس موفق شد و سپس به فرانسه رفت و در دانشگاه سوربون

به اخذ دکترا نایل آمد و در همان اوان چنان که خود گوید قریب صد مقاله دربارهٔ تآتر در مجلات مختلف به طبع رساند و از او آثار فراوانی به طبع رسیده که نمودار فولکلور کردی و شاهنامهٔ فردوسی است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر قنات کردو:** دکتر قنات‌ابن کڵاش در سال ۱۳۲۹ هجری در ده سوزریّ از توابع قارس متولد شد. وی در تفلیس تحصیلات خود را انجام داد و سپس به دانشگاه لنینگراد رفت و به اخذ دکترا نایل شد و پس از آن به استادی پذیرفته شد و سپس به ریاست گروه فرهنگ و زبان کردی دانشکدهٔ ادبیات تعیین گشت و سرانجام به سال ۱۴۰۶ هجری درگذشت. وی در فرهنگ و زبان کردی متبحر و استاد بود از او آثاری به یادگار مانده از جمله: فەرهەنگی کوردی سۆرانی، فەرهەنگی کوردی بە رووسی، ڕێزمانی کوردی، روستەمی زاڵ، زمانی کوردی، مێژووی ئەدەبی کوردی، قەڵای دمدم، فولکلۆری کوردی و غیره.
مراجع: گۆڤاری پێشەنگ ـ ژمارەی ۱۱ی ساڵی چوارەم ۱۹۸۷ ـ سوێد.

**دکتر کامران بدرخان:** دکتر کامران‌ابن امین عالی بدرخان به سال ۱۳۱۶ هجری در استانبول قدم به جهان گذاشت و در آنجا کسب دانش و کمال کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به دمشق رفت و در آنجا مجلهٔ هاوارو روناهی را با برادرش تأسیس کرد و در بیروت نیز مجلهٔ روژانوو در فرانسه مجلهٔ ستیر stêr را منتشر کرد و مدتی هم در آلمان بود و در آنجا به اخذ دکترای حقوق نایل شد. پس از آن در دانشگاه سوربن عهده‌دار تدریس فرهنگ و زبان کردی شد و در سال ۱۳۹۹ هجری درگذشت. وی را کتب و آثار ادبی بسیار است از آن جمله است کتاب‌های: دستور زبان کردی، تعلیم زبان کردی، فرهنگ کردی به فرانسه و فرانسه به کردی، امثال و حکم کردی، احادیث نبوی، تفسیر قرآن کریم به زبان کردی، اشعار کردی با ترجمهٔ فرانسه، ترجمهٔ رباعیات خیام به زبان کردی.
مراجع: مێژوو نووسینی دوکتۆڵ کەماڵ مەزهەر.

**دکتر کمال فؤاد:** دکتر کمال‌ابن فؤاد در سال ۱۳۵۲ هجری در شهر سلیمانیه تولد یافت و

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رفت و از آنجا به آلمان غربی رهسپار شد و در سال ۱۳۸۲ هجری به اخذ لیسانس و در سال ۱۳۹۰ هجری به اخذ دکترا نایل آمد و پس از آن به عراق بازگشت و در بغداد در دانشکدهٔ ادبیات کردی به تدریس پرداخت و سپس به دانشکدهٔ ادبیات سلیمانیه خود را منتقل نمود و پس از مدتی مجدداً به آلمان غربی رهسپار شد و سپس به سلیمانیه بازگشت و اکنون نیز در آنجا به سر می‌برد. وی در اوایل جوانی به روزنامه‌نویسی مشغول شد ولی چون صریح‌اللهجه بود او را به حبس افکندند ولی این فشارها عزم راسخ او را سست نکرد و از وطن مهاجرت نمود و تاکنون از او آثاری دربارهٔ فرهنگ و زبان کردی منتشر شده و بسی از مقالات ادبی او در مجلات: چریکه‌ی کوردستان، پرشنگ، هیوا، گۆڤاری کوردستان، چاپ شده است.و از آثار او می‌توان کتاب‌های: کـتێبه دەستنووسه کانی‌کوردی، گۆڤاری کوردستان را نام برد و مقالات زیادی هم دربارهٔ تاریخ و ادبیات کردی در مجلات متنوع به طبع رسانده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر محمد صدیق مفتی‌زاده:** دکتر محمد صدیق‌ابن ملاعبدالله مفتی معروف به مفتی‌زاده در سال ۱۳۳۹ هجری در ده دشه از توابع اورامان پا به عرصه هستی گذاشت و درکودکی با زحمت زیاد علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن تحصیلات دینی خود را در شهرهای شهرزور و مریوان و پنجوین و کرکوک و سلیمانیه و اربیل و رواندار انجام داد و پس از اخذ اجازه به تهران رفت و به استخدام فرهنگ درآمد و بعدها به اخذ دکترا در الهیات نایل شد و در دانشگاه تهران به تدریس فرهنگ و زبان کردی پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۰۲ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب و دستور و زبان کردی متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: شەرحی دیوانی مەولەوی، رێزمانی کوردی، ئەدەب و ئودەبا و غیره. اشعاری نیز به زبان کردی سروده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

ژیان هاتنه پای کێوێکی سەختە — بڕینی ڕێگای پڕپێچی بەختە
لەهەر پێچێکا چەن هەزار پلە — لە ڕێگات دایە هەتا سەرملە
کاتێ لە پلەی دوایی کەوتیە سەر — ئەبێ لە دە رگای ژیان بچیە دەر

یعنی:

زندگی چون دامنه کوهی است که طی کردن آن راه‌های پرپیچ و خم و دشواری در

بر دارد، و در هر پیچی چند پله باید بپیمایی تا به گردنه برسی، و هنگامی که از پلهٔ آخر گذشتی باید از دروازهٔ زندگی بگذری.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**دکتر محمد مکری:** محمدابن عبدالله صفری مکری در سال ۱۳۳۸ هجری در کرمانشاه تولد یافت و تحصیلات خود را در همان شهر شروع کرد و دورهٔ ابتدایی را در آنجا به پایان رساند و پس از آن به تهران رهسپار شد و دورهٔ متوسطه را در دبیرستان شرف علوم به اتمام رساند و سپس به دانشسرای عالی وارد شد و در رشتهٔ ادبیات به اخذ لیسانس نایل آمد و دورهٔ دکتری را نیز با موفقیت به پایان رساند و رساله دکتری خود را در موضوع: بحث در لهجه‌های مغرب ایران نوشت. وی در فرهنگ و زبان ایران تسلط کامل دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «فرهنگ نام‌های پرندگان در لهجه‌های کردی، اندرز خسرو قبادان، بیژن و منیجه، صیاد الهی و شاهباز ازلی، راز مگو و سنگ سیاه در ایران، دورهٔ دیوان گوره، شاهنامهٔ حقیقت، فرهنگ فارسی» را نام برد.

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**دکتر مسعود گلزاری:** دکتر مسعود در سال ۱۳۵۴ هجری در تهران تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران و رشت و کرمانشاه به پایان رساند و از دانشگاه تهران در رشتهٔ باستان‌شناسی به اخذ درجهٔ لیسانس و فوق لیسانس نایل آمد و از سال ۱۳۳۸ تا سال ۴۹ هجری شمسی در دانشسرای تربیت معلم به تدریس مشغول بود و در عین حال با هیئت‌های علمی باستان‌شناسی آمریکایی و آلمان در کرمانشاه و تخت سلیمان همکاری می‌کرد و در سال ۱۳۵۰ شمسی به عضویت هیئت علمی گروه باستان‌شناسی و هنر دانشگاه تهران درآمد و ضمناً به تکمیل تحصیل در رشتهٔ مورد ذکر پرداخت و درجهٔ دکترای خود را در باستان‌شناسی ایران پیش از اسلام اخذ نمود و از آثار او می‌توان کتاب (کرمانشاهان ـ کردستان) و مقالات متعدد باستان‌شناسی را نام برد.

مراجع: کرمانشاهان ـ کردستان تألیف مسعود گلزاری ـ تهران ۱۳۵۷.

**دکتر مصطفی شوقی:** دکتر مصطفی ملقب به شوقی در سال ۱۳۱۷ هجری در مهاباد تولد یافت و در کودکی به فراگرفتن دانش سرگرم شد و سپس در مسجد سور منطق و

صرف و نحو و تفسیر قرآن را در خدمت علمای آن دیار فراگرفت و در جوانی به حج رهسپار شد و از آنجا به موصل رفت و پس از مدتی عازم استانبول شد و در آنجا به دانشکدهٔ پزشکی راه یافت و پس از چند سال تحصیل به اخذ دکترا نایل آمد و همان جا با روشنفکران کرد آشنا شد و مقالاتی در مجلات و روزنامه‌ها به چاپ رساند و سرانجام به سال ۱۳۴۹ هجری به مهاباد بازگشت و مدتی مشغول طبابت شد و چون به مبارزه با رژیم پرداخت این بود دستور دستگیری او را دادند اما وی از این امر مطلع شد و ناچار مجدداً به استانبول بازگشت و در همان جا فوت کرد و به خاکش سپردند. دکتر مصطفی در سرودن شعر ید طولایی داشته و اشعار او بسی دلنشین و روان و شیوا است و از او نیز گفتارهایی به زبان‌های کردی و فارسی به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است.

از اوست:

لەتیژی ئاگری عیشقی تۆزیهنم هێندە مودریک بوو

کەئەو ئەحواڵەکانم یەک بەیەک دیبووبە بێداری

یعنی:

به علت آتش عشق تو ذهنم چندان مدرک بود، که آن حالات را یک به یک دیده بودم به بیداری.

مراجع: مجلهٔ شماره ۶۲ سروه.

**دکتر معروف خزنه‌دار:** دکتر معروف در سال ۱۳۵۰ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه خود را در زادگاهش به پایان رساند و پس از آن در دانشگاه بغداد به اخذ لیسانس در رشتهٔ ادبیات عربی نایل آمد و سپس مدتی به کار دبیری در مدارس کرکوک پرداخت و پس از آن به روسیه رفت و در لیننگراد به اخذ دکترای ادبیات کردی نایل شد و به بغداد بازگشت و در دانشگاه بغداد به تدریس ادبیات کردی مشغول شد. وی یکی از نویسندگان بزرگ کرد به شمار می‌رود و تاکنون چندین جلد کتاب به زبان‌های کردی و عربی نوشته است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: ئاوازی رۆژئاوا، رۆمیو و جوولیت،ناڵەی دەروون، ئیملاکوردی بە تیپی عەرەبی، کێش و قافیە لە شیعری کوردی دا، دیوانی نالی و فەرهەنگی نالی، نالی لە دەفتەای نە مریدا، حول تاریخ الادب الکردی الحدیث، الاکراد، را نام برد.

مراجع: کێش و قافیە لە شیعری کوردی دانووسینی مەعرووف خەزنەدار ـ بەغدا ۱۹۶۲.

**دکتر مهین‌دخت معتمدی**: مهین دخت دختر عطاءالله معتمدی متخلص به مهین در سال ۱۳۴۹ هجری در شهر بانه تولد یافت و در کودکی با پدر و مادرش به کرمانشاه مهاجرت کرد و تحصیلات خود را در آنجا آغاز کرد و سپس به تهران رهسپار شد و تحصیلات متوسطه و دانشسرای مقدماتی را تا اخذ دانشنامهٔ لیسانس دنبال کرد و پس از آن به اخذ دکترای زبان و ادبیات فارسی نایل آمد. وی به زبان‌های عربی و فرانسه آشنایی کامل دارد و در فنون ادب متبحر است و در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است. بخشی از اشعارش به نام دریای اشک که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است به چاپ رسیده است. از اوست:

**شور و شوقی به دلم مژدهٔ دیدار آورد — مهلت ای عمر که نخل هنرم بار آورد**
**عاقبت شعلهٔ آن شمع نهانخانهٔ دل — پرتو صبح امیدم به شب تار آورد**
**لاله سانم جگر از آتش تنهایی سوخت — داغ دل کاست چو دلبر می گلنار آورد**
**هنرم برگ و برآورد و ثمر شیرین داد — هدیه صاحب نظران راگل بی خار آورد**
**نرود مهر تو از دل ز تن ار جان برود — نازنینا که مهینت در گفتار آورد**

مراجع: دریای اشک ـ دکتر مهین‌دخت معتمدی ـ تهران ۱۳۵۳.

**دکتر نافع عقره‌یی**: دکتر نافع‌ابن ایوب عقره‌یی در سال ۱۳۵۳ هجری در عقره از توابع موصل متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن وارد دانشکدهٔ پزشکی در موصل شد و به اخذ دکترا نایل آمد. در جوانی به مطالعهٔ کتب مختلف پرداخت و با بیشتر مجلات و روزنامه‌ها همکاری داشته و در سرودن شعر هم ید طولایی دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: شێخی صه‌نعان، ئه‌و شاقه‌د ژبیر ناکه‌م، چه‌ند شاعیره‌ک ده‌ه‌ریمی بهدینان، من ادب المقاومة الایرانی را نام برد. از اوست:

له مێژووی میلله‌تی کوردا
نه‌وروٚز ناوێکی دره‌وشاوه‌یه
نه‌وروٚز جه‌ژنه
گوٚڕانه له ئاو وهه‌وای زستانی

یعنی:

در تاریخ کرد، نوروز نامی است درخشان، نوروز جشن ملی است، و تطور آب و هوای زمستانی است.

مراجع: نه‌وروٚزنامه نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**دلشاد محمدامین:** دلشادابن محمدامین در سال ۱۳۶۹ هجری در سلیمانیه تولد یافت تحصیلات ابتدایی خود را همان جا به اتمام رساند و پس از آن وارد دانشگاه شد و در رشتهٔ ادبیات کردی به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به کار دبیری گمارده شد و به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر شد و سرانجام به سال ۱۴۰۹ هجری بـه دست جـلادان بعثی شهید شد. وی از شعرای معاصر کرد است و تاکنون چهار مجموعه شعری او به زبان کردی منتشر شده و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است.

مراجع: مجلهٔ شماره ۶۵ سروه.

**دُنبلی:** نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی موصل و هکـاری و افشـار زنـدگی می‌کنند و عده‌ای از آنان پیرو آیین ایزدی بودند و اکنون در برخی از شهرهای کردستان سکونت دارند و از آنان مردان بزرگی از علما و محدثین و عرفا و ادبا برخاسته‌اند.

**دوازده برج:** کردان مانند سایر ایرانیان نام دوازده برج را دارند و بر این عـقیده‌انـد کـه گردش سال بر اساس بروج دوازده‌گانه است که نام این دوازده بـروج در زبـان کـردی بدینگونه است.

۱-کەلووی بەرخ Kalûy barx : برج حمل.

۲-کەلووی گا Kalûy gâ : برج ثور.

۳-کەلووی جووتە ئابێدە Kalûy jûta âbêda : برج جوزا.

۴-کەلووی قرژانگ Kalûy gřžhâng : برج سرطان.

۵-کەلووی شێر Kalûy šêr : برج اسد.

۶-کەلووی گوڵە گەنم Kalûy gula ganim :برج سنبله.

۷-کەلووی تەرازوو Kalûy tarâzû : برج میزان.

۸-کەلووی دومارە کۆڵە Kalûy dumâra kola : میزان عقرب.

۹-کەلووی کەوانە Kalûy kawâna : برج قوس.

۱۰-کەلووی ئە رمین Kalûy armîn : برج جدی.

۱۱-کەلووی دۆڵی چەرخ Kalûy dolî çarx : برج دلو.

۱۲-کەلووی نەهەنگ Kalûy nahang : برج حوت.

**دوبیتی‌های باباطاهر همدانـی:** کتابی است شامل دوبیت‌های دل‌انگیز و عارفانهٔ باباطاهر همدانی (۳۹۰-۴۵۰) به گویش لری که نویسندگان آن را فهلویات می‌نامند و آن بارها در تهران به طبع رسیده و اخیراً سه تن از شعرای کرد آن را به زبان کردی ترجمه کرده‌اند از جمله: ترجمهٔ محمد بدری (معاصر) که به سال ۱۹۶۹ در بغداد به طبع رسیده و ترجمهٔ احمد دلزار (۱۳۳۹-۰۰۰ هجری) که آن را گنجینه نامیده و به سال ۱۹۶۰ در بغداد چاپ کرده و ترجمهٔ صدیق صفی‌زاده که اصل دو بیتی‌های لری آن را هم آورده به سال ۱۳۶۹ در تهران منتشر کرده است.

مراجع: گه‌نجینه وه‌رگێڕاوی دڵزاد ـ به‌غدا ۱۹٦، روباعیاتی بابه طاهروه وه‌رگێڕاوی محمد بدری ـ به‌غدا ۱۹٦۹، دووبه‌یتی یه کانی بابه تایه ری هه‌مه دانی ـ وه‌رگێڕاوی: صدّیق بۆره که‌یی ـ تاران ۱۳٦۹.

**دوستکیان:** مؤسس این سلسله حسین ابوشجاع ملقب به بازابن دوستک یا دوشتێک duštêk است که رییس طایفهٔ حمیدیه بود و آنان از سال ۳۵۶ تا ۴۸۹ هجری بر بخشی از خاک آذربایجان و بدلیس و دیاربکر و میافارمین و اورفه و حصن‌کیف و جزیره و نصیبین حکومت داشتند و افراد معروف آن از این قرارند: حسین ابوشجاع دوستک (۳۵۶-۳۸۱ هجری)، ابوعلی حسن‌ابن مروان دوستک (۳۸۱-۴۰۳ هجری)، احمد نصرالدوله دوستک (۴۰۳-۴۵۳ هجری)، سلیمان نصرةالدوله‌ابن نصرالدوله دوستک (۴۵۳-۴۷۵ هجری)، منصورالدوله‌ابن نصرالدوله دوستک (۴۶۵-۴۸۹ هجری).

مراجع: دێرێکی پێشکه‌وتن تألیف حوسه‌ین حوزنی و مرآت‌العبر تألیف سعیدپاشا دیاربکری و و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و تاریخ هکاری و بوکان تألیف عبدالرحیم هکاری خطی.

**دولت خاتون:** دولت خاتون زن عزالدین محمد پس از فوت شوهرش به سال ۷۰۶ هجری از سوی امرا و اعیان رسماً فرمانروای لرستان شد و ملکه خوانده شد و به امور رسیدگی کرد ولی چون در کار حکومت سررشته نداشت اوضاع آشفته شد و امرا نیز از او روگردان شدند و شورش‌هایی هم در داخل ایالت به وقوع پیوست و سلطان ابوسعید بهادر خان (۷۱۶ - ۷۳۶ هجری) به سال ۷۲۰ هجری او را عزل کرد و برادرش عزالدین حسین دوم را فرمانروا کرد و او چند ماه با مشورت خواهرش ملکه خاتون فرمانروایی کرد و پس از او شجاع‌الدین محمود بر سر کار آمد.

**دولتیارخان سیاه منصور**: پس از عزل خلیل خان پسرش دولتیارخان به موجب فرمان سلطان محمد خدابنده صفوی (۹۸۵ - ۹۹۶ هجری) فرمانروای زرین کمر یاگروس شد و او چون مردی باکفایت و مقتدر بود لذا پس از مدتی حفاظت نواحی کوشب و سجا و زنجان و صورلق و قیدار و شبستان و انگوران به او سپرده شد و دولتیارخان سپس کوشب را مرکز ایالت خود قرار داد و در آن قلعهٔ استواری ساخت و سپاه منظمی آماده کرد و پس از آن مناطقی که در اثر جنگ خراب شده بود آبادکرد و طولی نکشید که قدرت او رو به فزونی نهاد و قصد داشت که به قلمرو خود بیفزاید و از فرمان شاه یکسره بیرون رود و شاه از او بیمناک شد و به سال ۹۹۳ هجری مرشد قلی خان شاملو را با سپاهی به سرکوبیش فرستاد و دولتیارخان مردانه جنگید و سپاهیانش را تار و مار کرد و گویند مادر پیرش سوار اسبی شده بود و فراریان را تعقیب می‌کرد و آنان را می‌کشت و در این دم شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) به پادشاهی رسیده بود و لشکریان مرشد قلی خان از ترس شاه جرأت بازگشت نداشتند و ناچار به احمد خان والی خراسان پناهنده شدند اما شاه عباس سپس همه را خواست و آنان را بی‌رحمانه به قتل رساند و دولتیارخان پس از این پیروزی سلطانیه و ابهر را نیز گرفت و شاه این بار نیرویی به سرداری حسین‌قلی سلطان فرستاد و نیروی شاه به سال ۹۹۸ هجری شکست خورد و پس از آن شاه نامه‌ای به دولتیار خان فرستاد و برایش سوگند خورد که کاری به کارش نداشته باشد و او سوگند شاه را باورکرد و پس از چندی پیش شاه رفت و شاه به سال ۹۹۹ هجری دستور داد او را با فجیع‌ترین وضع کشتند.

**دوم** dom : نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی سنندج وگروس و افشار بطور سیار به سر می‌برند و شغل آنان منحصر به گیوه‌کشی وگیوه‌سازی است و عده‌ای از آنها اکنون در سنندج و سقز و حوالی آن سکونت دارند و بعضی زمستان را در روستاها مسکونند و بهار و تابستان را به اقتضای وقت درگردش می‌باشند و آنان لهجهٔ مخصوصی به خود دارند که به دومی domî معروف است.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تاریخ کردستان تألیف مردوخ، وکوردو کوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی.

**دهبکری**: نام یکی از طوایف کرد است که در دورهٔ نادرشاه افشار (۱۱۶۰-۱۱۴۸

هجری) از خاک دیاربکر به سرزمین مکری کوچانده شده‌اند و در حوالی پیرانشهر سکونت کرده‌اند و سپس به مناطق دیگر کردستان پراکنده شده‌اند. این طایفه نخست به نام قهرمانی معروف بوده‌اند و چون مدتی در ده دهبکری سکونت داشته‌اند از این‌رو به نام ایل دهبکری اشتهار یافته‌اند. رئیس این ایل در آن عصر شخصی بوده به نام بهرام آقا که نوادگان او اکنون در شهر ویران و اطراف مهاباد می‌زیند و در میان این طایفه اشخاص بزرگی برخاسته‌اند که نامشان در تاریخ مسطور است.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**دیااکوی مادی**: دیااکو فرزند فرورتیش در آغاز دهقانی بود که مانند دیگر مادی‌ها در ده زندگی می‌کرد و هر دهی زندگانی جداگانه داشت. وی به سبب دانایی و عدالت‌خواهی از طرف مردم به سال ۷۰۸ قبل از میلاد به پادشاهی برگزیده شد و شهر هگمتان یا همدان را به پایتختی برگزید و هفت دیوار پیرامون آن کشید که هر یک از این دیوارها رنگی جداگانه داشت و او خود به عرایض مردم رسیدگی می‌کرد و در موقع وقوع جنایات مقصر را تنبیه می‌کرد. او در طول سلطنتش طوایف پراکندهٔ کرد را جمع‌آوری کرد و آنان را به یگانگی فراخواند. این پادشاه در سال ۶۵۵ قبل از میلاد درگذشت.

مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا، و تاریخ ماد و تألیف دیاکونوف ـ ترجمهٔ کریم کشاورز ـ تهران ۱۳۴۵.

**دیاربکر**: یکی از شهرهای کردستان ترکیه است مشتمل بر سرزمین‌های دو طرف رود دجله از سرچشمهٔ آن تا منطقه‌ای که جریانش از امتداد غرب به شرق امتداد جنوب شرقی منحرف می‌شود. نامش به مناسبت قبیلهٔ بکر ابن وائل است که در قرن اول هجری به این ناحیه مهاجرت کردند و شهرهای عمده‌اش: آمد و میافارقین و حصن کیفا و ارزن بود و شاپور دوم ساسانی آن را تصرف کرد و در زمان خلافت عمرابن الخطاب این ناحیه بدون مقاومت تسلیم عیاض بن غنم الفهری شد و به سال ۱۹ هجری مصادف ۶۴۰ میلادی و در حدود سال ۳۶۸ هجری به دست آل بویه افتاد و در زمان ملکشاه سلجوقی جزء دولت سلاجقه گردید و پس از مرگ وی تجزیه شد و سپس به تصرف شاه اسماعیل صفوی در آمد و پس از حادثهٔ چالدان سلطان سلیم اول آن را پس گرفت و از آن پس نام آن به دیاربکر مبدل شد و اکثر ساکنان دیاربکر کرد و مسلمانند و د رآن عده‌ای ارمنی و

آسوری نیز زندگی می‌کنند و در این شهر آرامگاه خالدابن ولید و ملاعزیز مصلح‌الدین لاری مورخ ایرانی وجود دارد.
مراجع: معجم‌البلدان و سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج.

**دیسم کرد:** دیسم‌ابن ابراهیم خارجی با متحد کردن تمام طوایف کرد آذربایجان را به دست و دامنهٔ فتوحات او تا رود ارس رسید و در آغاز حکمرانی لشکری ابن مردی گیلی در سال ۳۲۶ هجری آهنگ آذربایجان کرد و دیسم با سپاهی از کردان به دفع او شتافت و پس از دو ماه جنگ دیسم شکست خورد و لشکری بر آذربایجان بجز شهر اردبیل دست یافت و پس از آن دیسم به ری رفت و از وشمگیرابن زیار یاری خواست و وشمگیر سپاهی به او داد به شرطی که پس از تصرف آذربایجان خطبه به نام او بخواند و سالانه صد هزار زر سره به نام باج به او بپردازد و دیسم چون با آن لشکر آذربایجان را گشود آن سپاه را به ری باز گرداند اما به پیمان خود عمل نکرد زیرا وشمگیر گرفتار بویهی‌ها شد ولی پس از مدتی عده‌ای از طوایف کرد بر دیسم شوریدند و دیسم به وسیلهٔ دیلمی‌ها چند تن از سران کرد را دستگیر کرد و در سال ۳۳۰ هجری ابوالقاسم علی‌ابن جعفر وزیر دیسم به تارم گریخت و مرزبان ابن‌اسماعیل او را بر می‌انگیخت که به آذربایجان بتازد و سرانجام مرزبان همراه ابوالقاسم به آذربایجان تاخت و دیلمی‌ها و عده‌ای از کردان که در سپاه دیسم بودند به سپاه مرزبان پیوستند و دیسم ناچار به ارمنستان گریخت و مرزبان سرزمین آذربایجان را به تصرف در آورد و دیسم پس از مدتی مخفیانه به وطن بازگشت و به یاری کردان مجدداً اردبیل و دیگر شهرهای آذربایجان را به سال ۳۳۸ هجری به تصرف در آورد و این بار با مرزبان همدست شد و خطبه به نام او خواند و در همین سال فضل‌ابن جعفر حمدانی و ابراهیم‌ابن ضابی که بر نخچوان و دوین حکومت می‌کردند هر دوی آنان را مغلوب کرد و آن دو شهر را هم تصرف کرد ولی پس از مدتی مردم بر او شوریدند و ناچار از رود ارس به ارمنستان گریخت و از آنجا به بغداد رفت و معزالدوله او را گرامی داشت و سالانه پنجاه هزار دینار برای خرج زندگانی او قرار داد ولی پس از یکسال به موصل رفت و از آنجا به حلب عازم شد و سپس در سال ۳۴۴ هجری با عده‌ای از کردان آهنگ آذربایجان کرد و به سلماس دست یافت ولی مرزبان با سپاهی بر او تاخت و دیسم ناگزیر به ارمنستان فرار کرد و مرزبان به پادشاه ارمنستان نامه نوشت که دیسم را به آذربایجان برگرداند و چون دیسم را ناجوانمردانه به آذربایجان برگرداندند و

پیش مرزبان آوردند چشمان او را از حدقه بیرون آوردند و به زندان افکندند و در همان جا به سال ۴۴۶ هجری درگذشت.

مراجع: آثار البلاد و اخبارالعباد تألیف زکریا قزوینی ـ بیروت ۱۳۸۰ هجری، و کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و مقالهٔ مینورسکی در انسیکلوپدی اسلام در باب کرد و شهریاران گمنام تألیف کسروی.

**دینور:** دینور یکی از شهرهای کردنشین است که در دویست و ده کیلومتری کرمانشاه واقع است و بنای آن را به مادها نسبت می‌دهند. در کتاب معجم‌البلدان آمده است که این شهر در قدیم از اعمال جبل محسوب می‌شد و سابقاً دینور سر راه مداین به آتشکدهٔ آذرگشسب قرار داشت و امروزه از بیستون راهی به طرف سنقر کلیایی جدا می‌شود که در امتداد رودخانهٔ دینور به طرف شمال می‌رود و در ساحل همین رود واقع است. مقدسی در کتاب احسن التقاسیم می‌گوید: دینور بازارهای خوب دارد و باغ‌ها از هر طرف آن را در برگرفته است. حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب می‌گوید: دینور آبش فراوان و گندم و انگور آن بسیار است و از دینور پنیر به جاهای دیگر صادر می‌شود. ثعالبی می‌گوید: علمای دینور در جهان اسلام مشهورند و در این شهر نیز صوفیان بسیارند و بزرگان صوفیه اغلب در این دیار وطن دارند و به کثرت صوفیان دینور مثل می‌زنند. این شهر بلافاصله پس از جنگ نهاوند به دست مسلمین افتاد و در زمان معاویه نامش به ماه‌الکوفه تبدیل شد و در دورهٔ امویان و عباسیان بسیار آباد بود و آشفتگی‌های سال‌های آخر خلافت مقتدر سبب خرابی موقت آن شد و مرداویج به سال ۳۱۹ هجری آنجا را تصرف کرد و در وقایع بعد بسی از مردم شهر از بین رفتند و مدتی هم در تصرف حسنویه بود و امیرتیمور گورکانی آنجا را ویران کرد.

مراجع: معجم‌البلدان تألیف یاقوت و احسن التقاسیم تألیف: مقدسی ـ لیدن ۱۹۰۶ و نزهةالقلوب تألیف: حمدالله مستوفی لیدن ۱۹۱۳.

**ذلیلی:** احمدبن حسین لاهیجانی به سال ۱۱۳۸ هجری در قصبهٔ لاهیجان تولد یافت و در جوانی به کسب علوم پرداخت و زبان عربی و حکمت و منطق آموخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی و دامداری به سر برد تا به سال ۱۲۲۲ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری در جنگ‌ها به جای

مانده. از اوست:

یا ڕەب کەس وەک من دەردەدارنە بۆ تەوەڵلای وە طەن دوور جە یار نەبۆ

یعنی:

خدایا کسی مانند من دردمند نباشد، و آوارهٔ وطن و دور از یار نباشد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ذوالفقارخان ماهیدشتی:** ذوالفقار خان‌بن اخوت خان به سال ۹۳۴ هجری فرمانروای ماهیدشت و بغداد شد و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و بیشتر شهرهای عراق را تسخیر کرد و آنگاه خود را به عثمانی‌ها نزدیک کرد و سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) فرمان حکومت بغداد و ماهیدشت را برای او صادر کرد و چون شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به سال ۹۴۰ هجری به بغداد حمله کرد جنگی سخت درگرفت و در این جنگ ذوالفقارخان به قتل رسید و بغداد هم به تصرف قزلباش‌ها در آمد.

# ر

**رابط بستی**: رابط که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در بست تولد یافت و در همان جا به کسب فیض پرداخت و سپس نزد شیخ زین‌العابدین ناظر فقه و تفسیر و فنون ادبی و طریقت و عرفان را آموخت و در این راه به مقام عالی رسید و پس از آن به تدریس و ارشاد و تذکیر مردم مشغول شد و در همان جا بدرود حیات گفت. وی در فنون ادبی استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده است. از اوست:

**دلیـران را پس از مـردن دلیـری بـیشتر گـردد**
**که چرم گرگ بعد از خود به پیل‌افکن سپر گردد**
**کسی را بخت چون برگشت کار از سعی نگشاید**
**کمان هر چند بر خود زور آرد حلقه تر گـردد**
**زجـور تـیره‌بختی شکـوهٔ بـیجا مکـن (رابـط)**
**که شب هر چند بی پایان بود آخر سحر گردد**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزاعبدالله سنندج.

**رازی**: ابوبکر محمدابن زکریای رازی در سال ۲۵۱ هجری در ری متولد و ابتدا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به تحصیل فلسفه و ریاضیات و نجوم و ادبیات پرداخت و سپس به شغل زرگری و به صنعت اکسیر مشغول شد ولی در اثر بخار و دود ادویه چشم‌هایش ورم کرد و با پولی گزاف خود را معالجه نمود و در چهل سالگی به تحصیل طب پرداخت و پس از شهرت به ریاست بیمارستان ری منصوب شد و پس از آن به بغداد رفت و سرانجام به سال ۳۱۳ هجری در ری درگذشت. الکل را وی به وجود آورد و از او آثاری در طب و فلسفه به یادگار مانده از جمله: العلم الالهی، القول فی‌القدماء الخمسة، القوانین الطبیعیة فی‌الحکمة الفلسفیة، الطب الروحانی، الحاوی، المنصوری،

الفاخر فی‌الطب، المدخل الصغیر، الفصول فی الطب و غیره است. رازی در اصل لر است و به زبان رازی یا لری صحبت می‌کرده و لر نیز به یکی از طوایف بزرگ کرد محسوب می‌شود.

مراجع: اخبارالحکماء تألیف جمال‌الدین قفطی ـ قاهره ۱۹۰۸ و الفهرست تألیف ابن‌الندیم ـ مصر ۱۹۱۴ و عیون الابناء تألیف ابن ابی اصیبعه ـ مصر ۱۸۸۳، ووفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**رباط پاشا بهدینانی:** رباط پاشابن یوسف خان به سال ۱۱۲۰ هجری فرمانروای عمادیه شد و در آغاز اطاعت خود را به سلطان احمد سوم عثمانی (۱۱۲۵-۱۱۴۳ هجری) ابراز داشت و سپس به استحکام دژهای خود پرداخت و به سپاهیانش افزود و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها مشغول شد و او امیری دیندار و باتقوی بود و مردم در زمان او در آسایش و رفاه به سر بردند و سرانجام به سال ۱۱۳۸ هجری جهان را وداع گفت.

**ربیعه خاتون ایوبی:** ربیعه خاتون دختر نجم‌الدین ایوب و خواهر صلاح‌الدین در سال ۵۶۱ هجری تولد یافته است. وی با مظفرالدین گوکبری حاکم اربل ازدواج کرد و چنانچه نوشته‌اند زنی متدین و باتقوا و بخشنده بوده و مدرسهٔ حنبلیّه در جبل صالحیه دمشق از بناهای اوست. فوت او را به سال ۶۴۳ هجری نوشته‌اند.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**رحمن بیگی:** نام یکی از طوایف کرد است که در محال روانسر و ماهیدشت سکونت دارند و آنان چهار تیره‌اند به نام‌های: مصطفایی، دورویی، بیانی و بی‌سری و چون رییس آنان شخصی بوده به نام رحمن بیگ لذا به این اسم موسوم شده‌اند و آنان چون گله‌دار بوده‌اند قشلاق و ایلاق می‌کرده‌اند و زمستان را در زهابَ و تابستان را در محال هوباتو می‌گذرانده‌اند.

**رستم باباجانی:** رستم باباجانی در سال ۱۲۱۸ هجری در ده توت شامی تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به دینور و کرمانشاه رفت و نزد عالمان دین کسب فیض کرد و در حکمت و فلسفه و فنون ادب مهارت یافت و سپس به زادگاه

خود بازگشت مابقی عمرش را به کار کشاورزی و تدریس و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۲۷۶ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| نه حرص و نه نەوس نه خاو نه غەم بۆ | فـانی فـەنابۆ بـاقی نـە دەم بـۆ |
| جیهان تەمام جفت یەکرەنگ بوڵبوڵ بۆ | چون بوڵبوڵ عاشق وه شێوەی گوڵ بۆ |

یعنی:

در دنیای باقی حرص و آز و نفس و خواب و غم و اندوه وجود ندارد و همگی در جاودانی خواهند زیست و جهان چون بلبل رویداد و سرگذشت خود را بیان خواهد کرد و مانند بلبل عاشق گل خواهد شد.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار باباجانی.

**رستم سلطان اورامی**: پس از کشته شدن مصطفی سلطان، رستم سلطان اورامی بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار به سال ۱۲۹۲ هجری به حکومت اورامان رسید و او در آغاز قاتلین مصطفی سلطان و محمد خاتون را به قصاص رسانید و پس از آن با همسر مصطفی سلطان ازدواج کرد و سپس به تشکیل سپاهی سواره و پیاده پرداخت و پسر مصطفی سلطان به نام‌حسین‌بیگ که در آن دم نوجوانی بیش نبود با مادرش می‌زیست و پس از آن یکی از تفنگ‌دارهای رستم سلطان شد و رستم سلطان در یکی از روزها برای شکار به دیه هاوار رفت و دختر کدخدای هاوار را دید و عاشقش شد و همانروز او را به عقد خود در آورد و قرار شد که شب عروسی کنند و این برای حسین بیگ ناخوشایند بود و همان شب به قتل او کمر بست تا بتواند به مسند پدر بنشیند و شبانگاه که رستم سلطان به حجله می‌رفت به او شلیک کرد و بزمش را به خون مبدل کرد و بدینسان به سال ۱۳۰۹ هجری او را به قتل رساند.

**رسول پاشای سوران**: رسول پاشابن مصطفی‌بیگ که قبلاً حاکم شهر آمد بود پس از کناره‌گیری برادرش به حکومت سوران رسید و در این هنگام سلطان عثمانی نیرویی برای سرکوبی او روانه کرد و در حریر جنگی سخت درگرفت و چون رسول پاشا تاب مقاومت نیاورد به رواندز بازگشت و در آنجا نیز به او حمله کردند و ناچار به اشنویه گریخت و پس از مدتی با عثمانی‌ها مصالحه کرد و به رواندز مراجعت نمود و از آنجا

عازم بغداد شد و پس از مدتی به علت خدماتی که در جنگ عثمانی و روس از خود نشان داد والی وان شد و پس از مدتی حاکم ارضروم گشت و سرانجام به سال ۱۳۰۱ هجری درگذشت و با درگذشت او امارت سوران منقرض شد.

**رشیدالدین اسماعیل کردی**: رشیدالدین اسماعیل‌ابن محمودابن محمد کردی که از علمای قرن هشتم هجری است، در شهرزور چشم به جهان گشوده و در بغداد به کسب علم سرگرم شده و در همان جا به تدریس پرداخته و تألیفاتی هم از او به یادگار مانده است. از اوست:

فوائد المسایل الضروریه فی الفرائض، سراج العابدین فی شرح الاربعین.

مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه، و هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا ـ بغداد ۱۹۵۳.

**رشید یاسمی**: غلامرضاابن محمد ولی خان گوران معروف به رشید یاسمی در سال ۱۲۷۵ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را در کرمانشاه و تهران انجام داد و به زبان و ادبیات فرانسه و انگلیسی و عربی و پهلوی آشنایی یافت و در دانشگاه تهران به سمت استادی تاریخ انتخاب شد و به سال ۱۳۲۲ هجری در تهران درگذشت. وی علاوه بر تألیفات ترجمه‌های زیادی هم دارد و از آثار او: تصحیح دیوان مسعود سعد سلمان، دیوان سلمان ساوجی، دیوان ابن یمین، ایران در زمان ساسانیان، اندرز اشتر داناک، اندرز ارداویرافنامه، اندرز مارسپندان، تاریخ مختصر ایران، تاریخ ادبیات معاصر، تاریخ نادرشاه، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او. وی شعر هم می‌سرود و دیوان او به چاپ رسیده است. از اوست:

**پرواز کرد عمر و از او آشیانه ماند — مشت پری ز نعمت هستی نشانه ماند**

**از سوز و ساز دل اثری آشکار نیست — جز دوده آه ما که به دیوار خانه ماند**

**عمری فسانه‌ها دل ما در فسون گرفت — افسانه چو به خوب شد و زوفسانه**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری، و دیوان رشید یاسمی ـ تهران ۱۳۶۲.

**رضابیگ اورامی**: رضابیگ‌ابن حسن‌بیگ اورامی به سال ۱۰۹۸ هجری در اورامان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و او صاحب هوش وافر بود و در غالب علوم زمان خود خاصه در حساب و هندسه و هیئت و ادبیات تبحر یافت و او در سن

هشتاد و هفت سالگی به سال ۱۱۸۵ هجری درگذشت. وی در ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و برخی از اشعار او در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

شەماڵ عەرضەی دڵ صەد پارە پارەم          پەرکەندەگی بەخت شوومی ستارەم

یعنی:

ای باد نسیم عرضهٔ دل پاره پاره‌ام را به تو می‌گویم و دگرگونی بخت شومم را برای تو بازگو می‌کنم.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**رضا سلطان اورامی:** پس از قتل حیدربیگ، سلیمان پاشای بابان بی‌درنگ طی فرمانی رضا سلطان اورامی را به سال ۱۱۷۰ هجری به فرمانروای بزرگ اورامان منصوب کرد و خسروخان اردلان (۱۱۷۹-۱۲۰۴ هجری) بی‌درنگ فرمان حکومت او را صادر کرد و رضا سلطان مردی مصمم و باکفایت بود و او در آغاز به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و بسی خانه و مسجد و پل احداث کرد و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بودند و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و جایی را برای نگهداری کودکان یتیم بنا کرد و سالانه بیش از هزار و پنجاه هزار من گندم را در راه خدا صرف حجاج می‌کرد و به همین مناسبت مردم او را دوست داشتند و عاقبت به سال ۱۱۹۷ هجری در شهر قلعه چوالان بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد.

**رضا قلی‌خان اردلان:** پسر خسروخان ناکام است که در سال ۱۲۵۰ هجری در سنندج متولد شد و مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و پس از درگذشت پدرش بنا به خواست مادرش بنا به فرمان محمد شاه پسر عباس میرزا (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) والی کردستان شد و چون نوجوان بود مادرش کمکش می‌کرد و چیزی نگذشت که اردشیر میرزا حاکم گروس و افشار به خیال تصرف کردستان با نیرویی منظم به سنندج حمله آورد و والیه از شنیدن این خبر به جمع‌آوری لشکر پرداخت و اردشیر چون این را شنید از در دوستی در آمد و به خدمت والیه رسید و دختر ارشد خسروخان را خواستگاری کرد و مراسم ازدواج او را فراهم آوردند و سپس حسنی جهان خانم به تهران رفت و خواهر محمد شاه را برای رضاقلی خان خواستگاری کرد و در اواخر سال ۱۲۵۶ هجری به علت پاره‌ای مسایل با مادرش اختلاف پیدا کرد و از حکومت عزل شد و باز به سر کار آمد و برای

چهارمین بار عزل شد و سرانجام به سال ۱۲۶۴ هجری دستگیر و به تهران اعزام گردید و مابقی عمرش را همان جاگذراند تا به سال ۱۲۸۹ هجری به مرض مالیخولیا در چهل و چهار سالگی درگذشت. وی مردی بسیار شجاع و دلیر بود و چنان‌که گویند ظروف مسی را با دست لوله می‌کرد و به اندوختن مال و ثروت هم علاقه‌ای نداشت و هر چه به دست می‌آورد میان فقرا تقسیم می‌کرد. او مردی فاضل بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و گهگاه شعر می‌سرود. از اوست:

دوش سرمست بودمی از مَی — همدم چنگ بود و نالهٔ نی
ناگه آمد ز در به بَر ماهی — گفت: برخیز، گفتمش، نی نی
گفت ای یار سوخته خرمن — بیخود و مست تا به کی از وَی
خیز دارم به جام یاقوتی — که نخورده است این چنین می کی
گفت والی بنوش آب حیات — ورد خضر باشدت در پی
لب لعلش مکیدم و گفتم: — و من الماء کل شی حَی

**رضاقلی خان زعفرانلو:** رضاقلی خان‌ابن گونه خان زعفرانلو در سال ۱۲۳۴ هجری به حکومت قوچان و توابع رسید و در آغاز با فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) بنای مخالفت گذاشت و شاه در سال ۱۲۲۹ هجری اسماعیل خان دامغانی را با لشکری مجهز به توپ و تفنگ برای سرکوبی وی فرستاد و رضا قلی خان گرفتار کشمکش فتحعلی شاه شد و در آغاز سپاهیان اسماعیل خان را شکست داد ولی بار دوم از او شکست خورد و سرانجام طوایف کرمانج را بر علیه دشمن متحد کرد و سپاهیان شاه را شکست سختی داد و در سال ۱۲۴۴ هجری حسین خان قاجار با سپاهی مجهز مأمور جنگ با کردان کرمانج شد و شکست خورد و سرانجام نایب‌السلطنه با لشکری عظیم قوچان را فتح کرد و در محرم سال ۱۲۴۹ هجری رضاقلی خان را به تهران اعزام کرد و از آنجا به آذربایجان تبعید کردند و پس از شکنجه‌های فراوان به سال ۱۲۵۰ هجری در میانه درگذشت و بنا به وصیت خودش او را در مشهد به خاک سپردند.

مراجع: حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف کلیم‌الله توحدی ـ مشهد ۱۳۵۹، و ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمدتقی لسان الملک ـ تهران چاپ سنگی.

**رضاناصر مستوفی:** رضاابن نعمت الله متخلص به رضا و معروف به ناصر مستوفی در

سال ۱۳۳۰ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن در فرهنگ استخدام شد و در سال ۱۳۸۷ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب مهارت داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**دل آسوده نداری زتن آرام مَجوی — بخت و اقبال در آیینهٔ او نام مجوی**
**گردش گنبد خضرا چو به کام مانیست — تکیه بر وی مکن و هیچ از کام مجوی**
**عزت نفس نگهدار (رضا) تا هستی — وزره روی و ریا نان مخور و نام مجوی**

مراجع: جنگ خطی به خط شاعر.

**رضی‌الدین اربیلی**: یونس‌ابن محمد ملقب به رضی‌الدین اربیلی در سال ۵۰۸ هجری در اربیل متولد شد. وی صرف و نحو را در زادگاه خود آموخت و برای تکمیل تحصیلات به موصل رهسپار شد و در خدمت ابی‌عبدالله حسین تاج الاسلام فقه فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در مدرسهٔ نظامیه در خدمت شیخ ابی‌منصور رزاز تفسیر و حکمت و منطق خواند و پس از خاتمهٔ تحصیل به موصل بازگشت و در خدمت امیر زین‌الدین حاکم اربیل تقرب یافت و پس از مدتی متولی قضا شد و تدریس هم می‌کرد و سرانجام به سال ۵۷۶ هجری در شصت و هشت سالگی درگذشت و در مسجد زین‌الدین به خاک سپرده شد. وی در فنون ادب و فقه و تفسیر مهارت داشت و گهگاه هم شعر می‌سرود. از اوست:

**لَهازَورَةٌ فی کلّ عامٍ وتارةً — تمرّ شهورُ الحول لا نتجمعُ**
**وصالٌ و صدٌ لالشئ سوی انها — علی خلقِ الدنیا تَجودُ و تمنعُ**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**رفیق حلمی**: رفیق حلمی‌ابن صالح افندی در سال ۱۳۱۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به خدمت دولت در آمد و سپس به بغداد منتقل شد و در معارف سمت بازرسی داشت و به سال ۱۸۰ هجری درگذشت. وی از شعرا و ادبای به نام کرد است و در زبان‌های کردی و فارسی و عربی تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: شعر و ادبیات کردی، یادداشت، دیوان شعر است.

مراجع: گوڵدەستەی شوعەرای هاوعەسرم نووسینی عەلی کەماڵ باپیر ـ سلێمانی ۱۳۵۸ ی کۆچی.

**رقص‌های کردی:** رقص و پایکوبی همیشه همراه موسیقی بوده است و هرودوت می‌نویسد: مغ‌ها که یکی از طوایف ماداند هنگام نماز و ستایش آواز می‌خواندند و تغنی می‌کردند و به رقص و پایکوبی می‌پرداختند و در آیین زرتشت هم نیایش به سوی خدا عموماً با آواز همراه بوده‌است و در کردستان به رقص و پایکوبی دهه لّپه ڕکێ halparkê) گویند و در میان طوایف کرد اهمیت زیادی به رقص و پایکوبی می‌دهند و کسی که نتواند برقصد بی‌ذوق محسوب می‌شود و در روستاها رقص را همراه با نی‌لبک و دف آغاز می‌کنند و رقص کردی وقتی به کمال رسید که دستجمعی انجام می‌دادند و نوعی رقص وجود دارد به نام: (ڕەش بەڵەک raš balak) که در آن زن و مرد با هم می‌رقصند و این رقص را بیشتر در عروسی‌ها انجام می‌دهند و در کردی چند نوع رقص وجود دارد که عبارتند از: شەڕانی šarânî، شۆرۆ šoro، سێ‌پێ sê pê، سێ‌کەسە sê kasa، تەنزەرە tanzara، ترنگی tirngî، قلیچک qilîçik، قازقاز qâz qâz، بیربیری bîr bîrî، رۆمانی românî، مێرزەیی mêrzaîy، کۆچەری koçarî، هووناری hûnârî، لاچی lâçî، گەڕیان garyân، هەڵگردن hal girdin، فەتاح پاشایی fatâh pâšâîy : پشت‌پا pšt pâ، لەبنان labnân، خانە میری xâna mîrî، داغە dâqa، زەنگی zangî، حەریرە harîra، شێخانە šêxâna، راستەی مەریوانی râstay marîwânî، چەپی çapî، هەوشار hawšâr، شەکاک، šakâk، قەرە پیرەژن qara pîra žin، گورپ gurp، تەک تیر tak tîr، رەگبار رواچی ragbâr rwâçî، چۆپی çopî، چەمەر چۆپی çamar çopî، شەلان šalân، سوارۆ swâro، خان ئەمیری xân amîrî، لەبلان lablân، ژنان žinân، شێخانی šêxânî.

**رکن‌الدین سنجاری:** رکن‌الدین ابوالقاسم محمودابن حسین سنجاری یکی از علما و ادبای قرن ششم و هفتم هجری است که در سال ۶۴۰ هجری در سنجار درگذشته است. مهمترین کتاب او: نشرالمثل السائر است. کتاب دیگرش طی‌الفلک‌الدائر می‌باشد که تاکنون به چاپ نرسیده.

مراجع: هدیة‌العارفین تألیف اسماعیل باشا ـ بغداد ۱۹۵۳.

**رَوادیان:** نام خاندانی است از کردان که جزو طایفهٔ هزبانی‌اند و در دوین از توابع آذربایجان و اربیل سکنی داشتند و آنان در قرن چهارم و پنجم هجری سلسله‌ای به نام روادی تشکیل دادند که بر بخشی از خاک آذربایجان حکومت کردند و افراد مهم این

خاندان از این قرارند: ابوالهیجاء ابن رواد (۳۴۴-۳۷۸ هجری )، مملان‌ابن ابوالهیجاء (۳۷۸-۴۰۹ هجری)، ابومنصور وهسودان‌ابن مملان (۴۱۰-۴۵۰ هجری) ابونصر مملان‌ابن وهسودان (۴۵۰-۴۶۳ هجری) ابوالهیجاء منوچهرابن وهسودان (۴۶۳-۰۰۰ هجری) ابوالقاسم وهسودان.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و تاریخ الامم و الملوک تألیف طبری و شهریاران گمنام تألیف کسروی و کوردستانی موکردی نووسینی حوسه‌ین حوزنی.

**روژکی**: روژکی نام‌یکی از طوایف کرد است که درگذشته در بدلیس‌و صاصون و اخلات می‌زیسته‌اند و در میان این‌طایفه افراد برجسته‌ای‌برخاسته‌اند و در دهم‌هجری سلسله‌ای به نام خود تشکیل دادند که معروفترین فرمانروایانشان عبارتند از: درویش محمود کله چیری، حیدربیگ روژکی، ابراهیم‌بیگ روژکی، بسطام آقا روژکی، قاسم‌بیگ روژکی.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف خان بدلیسی.

**روسای دوم rosây duwm** : روسای دوم پس از انتحار پدرش آرگیشتی دوم به سال ۶۸۰ ق.م فرمانروای اورارتو شد و او نیز مانند اجدادش علاقه به آبادانی و عمران داشت و به احداث باغ‌ها و رزستان‌ها و حفر قنوات و انهار مولع شد و نهرهای مختلفی از رودها بر آورد و او معاصر اسارحدون (۶۸۱ - ۶۶۹ ق.م) بود و او با روسا از در مسالمت در آمد و در زمان او اتفاقی نیفتاد و عاقبت به سال ۶۴۶ ق.م جان به جان آفرین سپرد.

**روسای اول rosây awwal** : پس از شردوری دوم، روسای اول به سال ۷۳۵ ق.م به فرمانروایی اورارتو برگزیده شد و او در آغاز شهری در آلاشکرت یا در نزدیکی‌های وان ساخت و دریاچه‌ای در کنارش حفر کرد که مخزنی برای آبیاری دشت‌های اطراف بود و پس از آن سپاهی را فراهم آورد و به شهرهای مجاور حمله کرد و آنها را تصرف نمود و دیری نپایید که سارگون دوم (۷۲۱-۷۰۵ ق.م) شاه آشور تصمیم به جنگ اورارتو گرفت و در این جنگ روسا شکست خورد و گریخت و سارگون بیشتر شهرهای اورارتو را گرفت و مردم را چپاول نمود و روسا از فرط تأثری که از این مغلوبیت بر وی وارد آمده بود به سال ۷۱۳ ق.م خود را بکشت.

**روسای سوم rosây suwm** : روسای سوم پسر اریمنا به سال ۶۱۰ ق.م فرمانروای اورارتو شد و او در آغاز به عمران و آبادانی پرداخت و معبدی برای خدای خالدی در طبراق و قلعهٔ وان بنا کرد و در کاوش‌هایی که از این معبد به عمل آمده سپرهای جواهر نشانی با اسطوره‌ها و نوشته‌هایی از آن فرمانروا کشف شده که نام وی بر اغلب آنها مسطور است و او سرانجام به سال ۵۸۵ ق.م فوت کرد.

**روند rawand** : تیرهٔ رواد یا روادیان است که جزو طایفهٔ هزبانی‌اند درگذشته در اربیل و آذربایجان به سر می‌بردند و عده‌ای از آنان در آران هم می‌زیستند. در شرفنامه آمده است که طایفهٔ روند در آذربایجان و دوین زندگی می‌کردند. ابن خلکان می‌گوید: دوین شهرکی است در نزدیکی‌های اربیل و آثارش اکنون باقی است و در میان مردم به نام سوران معروف است. طایفه‌ای از کردان اکنون به نام روند یا روندی در کرمانشاه و هارون آباد یا اسلام آباد می‌زیند و امکان دارد که از بقایای روادیان باشند.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیة الله مردوخ، و شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**رئوف بی‌گرد**: رئوف بی‌گرد به سال ۱۳۶۲ هجری در کرکوک متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرکوک و سلیمانیه به اتمام رساند و سپس به دانشسرای عالی رفت و پس از آن معلم دورهٔ ابتدایی شد و اوقات بیکاری را به مطالعهٔ دواوین شعرا به سر برد و سپس به سرودن شعر پرداخت و برخی از اشعارش را در مجلات به طبع رساند و تاکنون چند داستان به نام‌های: بوار: رهگذر، وه‌وار: ییلاق ئاسۆ: افق، هه‌لۆ: عقاب، به‌ره‌چیا: به سوی کوه به طبع رسانده است از اوست:

بلێ به‌و ساقی‌یه‌ساده‌ی په‌یاپه‌ی تێکه جامێ مه‌ی

به‌یادی نه‌شئه‌یی کاوه و فه‌ره‌یدوون و شه‌هانی که‌ی

یعنی:

بگو به آن ساقی پیاپی جام می بریزد به یاد نشئهٔ کاوه و فریدون و شاهان کی

مراجع: ئەورۆژنامە ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**رئوف صائب**: رئوف‌ابن ملا احمد صائب در سال ۱۲۷۹ هجری در سلیمانیه متولد شد

و تحصیلات خود را همانجا آغاز کرد و سپس به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و در مسجد حمزه آقا به تدریس و ارشاد پرداخت تا به سال ۱۳۴۱ هجری جهان را وداع گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل اشعار کردی و فارسی و عربی و ترکی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

مائل بە قەدو قامەتی جانانە دڵی من
وەک پەرچەمی جانانە پەرێشانە دڵی من
تۆفانی خوێن بۆچی دێ پەیوەستەدیدەم
سەرچەشمەیی صەدقولزوم و عوممانە دڵی من

یعنی:

دل من مایل به قد و قامت جانانه تست و مانند پرچم جانانه است و پریشان است.
طوفان خون چرا پیوسته از دیده‌ام می‌آید سرچشمهٔ قلزم و دریای عمان است دل من.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**ریحان خانم لرستانی**: ریحان خانم از زنان شاعره در قرن پنجم هجری است. وی اهل اطراف یافته کوه است و در نزدیکی‌های خرم دشت درگذشت و او از بستگان و یاران شاه خوشین است و در حکمت و معرفت پایهٔ بلندی داشت و گاهی هم تنبور می‌زد و از او دو بیتی‌های عارفانه و دلکش به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

ئەو رۆی ماتیان، ئەو رۆی ماتیان — بارگەی شام وستەن ئەو رۆی ماتیان
ئەو رۆ نیشتە بیم نە کۆشک کەیان — دیم آو ئەو رۆ گەوا دا وەگیان

یعنی:

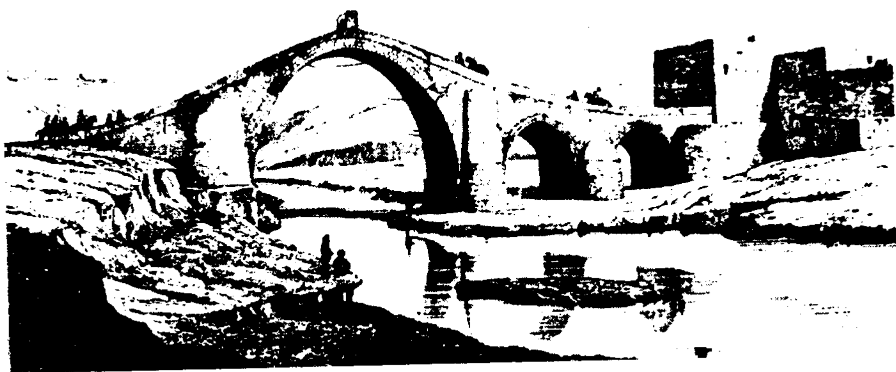
خیمهٔ پرتو نور ذات الهی برای اقناع یاران در رود مادیان جلوه‌گر شد و آن روز من در کوشک کیانی نشسته بودم و دیدم که آب آن رود می‌خروشید و به جان و دل به شکوه و جلال پیرم شاه خوشین گواهی می‌داد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و مشاهیر اهل حق.

# «ز»

**زاب کوچک:** یکی از رودهای کردستان است که در کوه‌های کردستان جریان دارد و به طرف مغرب ایران و رود دیاله در عراق می‌پیوندد و آب آن رود به رود دجله می‌ریزد. در معجم‌البلدان آمده است که این رود در بین شهرزور و آذربایجان است و آب آن به دجله می‌ریزد.

مراجع: معجم‌البدان تألیف یاقوت الحموی، قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی.



پلی از دوران ساسانی بر روی رودخانهٔ زاب کوچک در سردشت

**زازا:** نام یکی از طوایف کرد است که در شرق خرپوت و سیورک و موش و دیاربکر و بینگوْل و العَزیز و آدیامان و تونجلی و اَزنجان سکونت دارند و اکثراً مسلمان و شافعی مذهبند و عده‌ای از آنان پیرو مسلک پارسان و ایزدی‌اند و مرکزشان تونجل است. زازاها با گونهٔ مخصوص خود که زازایی نامیده می‌شود صحبت می‌کنند. این لهجه قرابت زیادی با لهجه گورانی یا اورامی دارد و آنان سرودهای پیر شهریار اورامی را به خوبی می‌فهمند و آن را به لهجهٔ خود می‌دانند.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**زاگروس zâgros**: یونانیان کوه‌های پشت کوه کنونی کردستان را که امروزه پاطاق نامیده می‌شود زاگروس می‌گفتند و این کوه‌ها از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده و متجاوز از هزار کیلومتر طول و تا دویست کیلومتر عرض دارد و ارتفاع این کوه‌ها به هزار و هفتصد متر می‌رسد و در دامنهٔ کوه‌ها بقایای جنگل‌های انبوه بلوط و گردو و بادام وحشی و پسته بوده است. بازیلَ نیکیتین در کتاب کرد و کردستان می‌گوید: در بین گردنه کیلی‌شین و معبرهای آلان رشته کوه زاگروس که مرز ایران و عراق را تشکیل می‌دهد بسیار منظم است و این رشته کوه به صورت یک خط مستقیم کشیده شده است و به طرزی محسوس از شمال غربی به سوی جنوب شرقی امتداد می‌یابد و کوه مزبور آخرین جلوهٔ شمالی سلسلهٔ کوه‌های موازی با هم جنوب ایران را تشکیل می‌دهد و ادامهٔ پدیده‌های بسیار منظم آرارات و ارمنستان و سلسله جبال رسوبی زهاب و لرستان است که بیشتر به سمت جنوب گسترش یافته‌اند.
مراجع: کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه کی، و کرد و کردستان تألیف واسیلی نیکیتین.

**زاهدالعلماء**: ابو سعیدابن عیسی معروف به زاهدالعلماء که از حکیمان و طبیبان عالیقدر است، در شهرک سن از توابع کرکوک در اوایل قرن پنجم هجری متولد شد. وی از کردان مسیحی است و تحصیلات ژرف خود را در همان شهر شروع کرد و به فلسفه و ریاضیات و ادب پرداخت و پس از آن به علم طبیعی و طب توجه کرد و پس از شهرت در طب به خدمت نصرالدوله دوستکی رسید و از طرف او به ریاست بیمارستانی که درآمد یا دیاربکر تأسیس شده بود منصوب شد و پس از مدتی به میافارقین رهسپار شد و در سال ۴۳۸هجری درگذشت. زاهدالعلماء آثارزیادی در طب و فلسفه دارد که مهمترین تألیفات طبی او کتاب: البیمارستانات و الفصول و فی امراض العین و فی المنافات و الرؤیا است.
مراجع: طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعة ـ بیروت ۱۹۴۶، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا ـ بغداد ۱۹۵۳، و الدولة الدوستکیة فی کردستان تألیف عبدالرقیب یوسف ـ بغداد ۱۹۶۵.

**زردشت مادی**: زردشت فرزند پوروشسب و از خانوادهٔ سپتیمان مادی است که بنا بر مآخذ مختلف وی در سال ۶۶۰ هجری قبل از میلاد در آذربایجان متولد شد و در چهل سالگی از سوی اهورامزدا به پیغمبری برگزیده شد و گشتاسب آیینش را پذیرفت و به آن



گسترش داد و در سال ۵۸۳ قبل از میلاد در هفتاد و دو سالگی در بلخ کشته شد. بنا به روایت شاهنامه کُردی زردشت پیامبر ایرانی در زمان پادشاهی گشتاسب ظهور کرد و گشتاسب وزریر دین او را پذیرفتند و همه جا آن را رواج دادند و در هر سو آتشکده‌ها برپا کردند و موبدان به جهان پراکنده شدند تا آیین بهی را به مردم بیاموزند و چون این خبر به ارجاسب رسید آن را بهانهٔ رزم ساخت و به ایران روی نهاد و از این سوی گشتاسب با سپاهی به بلخ درآمد و چون دو لشکر روی اندر روی شدند رزمهایی در پیوست و در این رزمها بسی از پهلوانان کشته شدند و اسفندیار با سپاهی به ترکان تاختند و بسیاری از سپاهیان ارجاسب را به خاک افکندند و چون خبر این پیروزی به گشتاسب رسید درم بخشید و به سپاسگزاری آتشکده‌ها برافروخت و در حملهٔ دوم به بلخ که به وسیله ارجاسب تورانی صورت گرفت زردشت به دست یک تورانی از خاندان کرپ karap به نام براترک‌رش کشته شد.

بنا به کتاب آوستا زردشت از خانوادهٔ سپیتمه مادی است و نام پدرش پوروشسب و مادرش دغدواست و او در ششم فروردین ماه در شهر شیز (چیچست) از مادر زاییده شد و در بیست سالگی به غاری در بالای کوه سبلان پناه برد و به ستایش خداوند پرداخت و چون مردم در آن زمان عوامل طبیعت را می‌پرستیدند بر علیه او شوریدند و او ناچار به سوی شرق رفت و آیینش را به گشتاسب عرضه داشت و گشتاسب آیینش را پذیرفت و سرآغاز تعالیم او پرستش خدای یگانه اهورامزدا است و پایهٔ دین او: اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است. کتاب او آوستا یا اوستا است که به فرمان گشتاسب آن را بر دوازده هزار پوست گاو با زر نوشتند و آن را بیست و یک نسک دانسته‌اند و

بخشی از آوستا گاتاها یا گاتها نام دارد که سرودهای خود زرتشت است و این کتاب در آتش‌سوزی تخت جمشید سوخت تا این که در زمان اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) مضامین کتاب آوستا به وسیلهٔ موبدان گردآوری و به خط پهلوی تدوین گردید.

آیت‌الله مردوخ دربارهٔ زردشت گوید: زردشت یکی از هوشمندان کُرد بوده و در ارومیه قیام نموده و خواسته آن مَفاسد را اصلاح کند پیران حرف او را نپذیرفته بر ضد او برخاسته‌اند و او ناچار به طرف بلخ رفته و در آنجا شروع به دعوت مردم نموده است و سپس در سیستان هم تبلیغات خود را استحکام داده و به ارومیه مراجعت کرده است و در آنجا بدون مانع به اشاعه افکار خود و تحکیم آیین اهوراپرستی بی‌آلایش پرداخته است. اکثر محققین مادی بودن زردشت را تصدیق کرده‌اند که از اکراد ماد بوده است و او کتاب آوستا را به زبان وطنی خود یعنی زبان مادی یا کردی نوشته است. هرتسفلد هم زردشت را از خانوادهٔ سپیتامه ماد می‌داند و پلینوس بزرگ هم که در سال‌های (۲۳-۷۹ ق.م) می‌زیسته در تاریخ طبیعی خود جزء سی‌ام زردشت را به عنوان زردشت مادی یاد کرده است.

کتاب زردشت آوستا نام دارد که دارای پنج جزء است به نام‌های: یسنا، یشتها، ویسپرد، وندیداد، خرده آوستا و مندرجات آن عبارت است از: نیایش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و تکالیف آدمیزاد در جهان. آوستا به زبان مادی یا کردی نوشته شده است. صدیق بوره‌که‌یی گوید:

**درود از دل و جان به زرتشت کرد — که در رهبری گوی سبقت ببرد**

مراجع: مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین ـ تهران ۱۳۳۸، و زرتشت و تعالیم او تألیف هاشم رضی ـ تهران ١٣٤٤، و زه‌رده‌شت وه‌رگێڕاوی شا کر فه‌تاح ـ به‌غدا ١٩٦٧ و تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**زردویی**: نام یکی از طوایف کرد است که چون اعلی جد آنان به بیماری یرقان مبتلا شده و بدن او زرد شده از این‌رو آنان به زردوئی مبتلا گشته‌اند. آنان در سنندج و جوانرود و کرمانشاه و اطراف رود سیروان سکونت دارند. این طایفه اکنون به چهار تیره تقسیم می‌شود: اول تیرهٔ ساتیاری و چون اعلی جد این تیره ساعت داشته و در آن زمان ساعت مهم و ارزنده بوده از این‌رو به ساتیاری معرف شده‌اند. دوم تیرهٔ کوان کرند که اکنون عده‌ای از آنان در سنندج و پاره‌ای از روستاها به سر می‌برند و قبلاً شغل آنها نوکری

حکام و بزرگان شهر بود و در این طایفه ملااحمد نامی پیدا شده که شخصی فاضل و سالک بوده و در کولساره هم مسجد و خانقاهی داشته و بعد از فوتش پسرانش همان راه را رفته‌اند. سوم تیره روانی که چون قبلاً در روستای روان از توابع جوانرود بوده‌اند بدین نام موسوم شده‌اند و اکنون هم بیشترشان در آن ده ساکنند. چهارم تیرهٔ شاه قبادی که به شاه قباد اعلی جدشان منسوب شده‌اند و آنان در روستاهای کردستان متفرق‌اند و مدت‌هاست که خیمه‌نشینی را ترک کرده‌اند و در روستاها به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و در گذشته در حدود صد خانوار از آنان به شهرزور مهاجرت کردند.
مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، تحقیقات نویسنده.

**زریاب موصلی**: زریاب موصلی کردی در سال ۱۹۰ هجری در موصل تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن عازم بغداد گردید و در خدمت عالمان دین صرف و نحو و معانی و ادب و قرآن کریم را آموخت و سپس در خدمت اسحاق موصل فنون موسیقی را یادگفت و در آن تبحر و استادی یافت و در سال ۲۰۷ هجری به اندلس رفت و آوازه‌اش همه جا را فراگرفت و عبدالحمن‌بن الحکم (۲۰۶-۲۳۸ هجری) او را ندیم خود ساخت و جوایز و صلات فراوانی به او ارزانی داشت و مروت فراوانی به دست آورد و او سرانجام به سال ۲۳۸ هجری فوت کرد.

**زریوار**: زریوار نام دریاچه‌ای است که در سه کیلومتری شمال باختری مریوان در ارتفاع ۱۲۸۵ متری از سطح دریا قرار دارد و آب آن شیرین و رنگش سبز مایل به آبی است و طول دریاچه شش کیلومتر و عرض آن یکهزار و هفتصد تا سه هزار متر و حداکثر عمقش ۵/۸۵ متر است و تغییرات سطح آب دریاچه در حدود یک متر تخمین زده می‌شود. مساحت دریاچه در حدود ۷۲۰ هکتار و حوضه آبریز آن ۱۳۷ کیلومتر است و در کف دریاچه چشمه‌سارهای متعددی وجود دارد که در بعضی از زمستان‌ها به علت سرمای شدید آب آن یخ می‌بندد. در این دریاچه انواع پرندگان مهاجر مشاهده می‌شود و یک نوع پستاندار آبی هم در آن وجود دارد که مردم آن را سگ آبی گویند و انواع ماهی‌ها هم در این دریاچه یافت می‌شود مانند ماهی سیاه و مارماهی و ماهی علف‌خوار و ماهی شاه کوبی، ماهی کپور.
مراجع: جغرافیای عمومی کردستان تألیف سید یدالله نجفی.

**زعفرانلو:** نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته در سلماس و ارومیه سکونت داشتند و بعداً شاه عباس صفوی آنان را برای سرکوبی ازبک‌ها به خراسان اعزام داشت و پس از پیروزی آنان را در قوچان و درگز و شیروان اسکان داد و اکنون در آن مناطق زندگی می‌کنند.

**زغالی:** احمدبن ناصر اورامی متخلص به زغالی به سال ۱۲۱۲ هجری در اورامان متولد شد و در جوانی علوم مقدمات را فراگرفت و سپس به بیاره رفت و مدتی فقه و ادبیات را در خدمت عالمان دین فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به کارکشاورزی و دامداری به سر برد تا به سال ۱۲۷۴ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

ستارەم شوومەن نە کولل عاڵەم    هەرکۆ نەحسی بێ ئامان وە طاڵەم

یعنی:

ستاره‌ام شوم است در همه جهان، هر نحسی باشد می‌آید به طالعم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**زکریابیگ هکاری:** زکریابیگ‌بن زینل‌بیگ هکاری به سال ۹۹۳ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی فرمانروای هکاری شد و پس از آن بنا به فرمان سلطان عثمانی با نیرویی عظیم به خوی حمله کرد اما نتوانست آنجا را تصرف کند و به هکاری بازگشت و سرانجام پس از دوازده سال فرمانروایی بدرود حیات گفت و با مرگ او سلسلهٔ امرای هکاری منقرض شد.

**زمرد خاتون ایوبی:** زمرد خاتون ملقب به ست الشام خواهر صلاح‌الدین و همسر اسدالدین شیرکوه که در قرن ششم و هفتم هجری می‌زیسته، زنی متدین و باتقوی و خیراندیش و بخشنده بوده و نیز حافظهٔ بسیار قوی داشته و از زنان با فضل آن عصر به شمار می‌رفته و سرانجام به سال ۶۱۶ هجری درگذشته و از آثار او مدرسه‌ای است در شام که بنا نهاده و در یکی از حجرات آن دفن شده است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**زنبیل فروش**: نام یکی از مثنوی‌های کردی است که چند سراینده آن را سروده است که نخست ملااحمد باتی (۱۱۰۰-۱۱۶۸ هجری) آن را به گویش کرمانجی به رشتهٔ نظم در آورده و سپس مرادخان بایزیدی (۱۱۵۶-۱۲۰۳ هجری) آن را به همان گویش سروده است و پس از آن محمد اورامی (۱۲۱۱-۱۲۷۳ هجری) آن را به گویش گورانی سروده است و نگارنده نیز آن را به گونهٔ سورانی در آورده‌ام و به سال ۱۳۶۳ مبادرت به چاپ آن نموده‌ام. زنبیل فروش نامش میر سعید پسر میرحسن دیاربکری است که پس از فوت پدرش زمام امور را به دست گرفت و او جوانی آگاه و باهوش و خردمند بود و معتقد بود که زندگی رنج است و تنها وسیله رهایی انسان از این رنج عبارت از وصول به حق است و باید در این راه رنج کشید و او گرچه در رفاه به سر می‌برد اما در جوانی بدبختی انسان را دریافت و به دنیا پشت پا زد و زاهد شد و از فرمانروایی دست کشید و با همسرش زادگاه خود را ترک کرد و به زنبیل فروشی پرداخت تا این که روزی گل خاتون زن فرمانروا عاشق او شد و او را خواست اما زنبیل فروش به وی اعتنایی نکرد و بار دوم او را به وسیله نوکرانش فرا خواند و درها را به رویش بست و از او کام خواست و اما زنبیل فروش خود را از پنجره بیرون انداخت و ناپدید شد و گل خاتون نیز دنبال او گشت و سرانجام دیوانه شد.

مراجع: منظومهٔ زنبیل فروش و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**زند zand**: نام یکی از طوایف کرد است که شعبهٔ از لک جزو عشیرهٔ لراند که در کرکوک و خانقین و کفری و سیروان و سنندج سکونت دارند و آنان پنج تیره‌اند: طاهرخان، علیان، محمد صالح، آقا، غنی، و عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و عده‌ای هم شهرنشین‌اند و کریمخان زند از این طایفه و از تیرهٔ علیان بوده است.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد.

**زنگنه zangana**: یکی از طوایف معروف کرد است که در زمان ساسانیان اکثر آنان جزو گارد جاویدان بودند و در دورهٔ صفوی تا آخر دولت افشار و زند هم شهرت فوق‌العاده‌ای داشته‌اند و از آنان افراد برجسته‌ای برخاسته است. این طایفه هم اکنون در اطراف کرمانشاه و هلیلان و کرکوک و خانقین و کوی و اراضی سوماک سکونت دارند و شامل دو تیره‌اند: فارس‌آقا و رستم‌آقا و آنان در دورهٔ بابان‌ها در اطراف کرکوک و شهرزور

قدرت بسزایی داشتند و امرای بزرگی در میانشان ظهور کرد و مرکز امارت این طایفه روستای قیتول بوده که در برخی از مناطق خرابه‌های امرای آنان باقی است. در شرفنامه آمده است که طایفهٔ زنگنه در افغانستان هم هستند و برخی از افراد این طایفه مصدر کارهای مهم شده و اکنون نیز دارای مقامات و مناصب بزرگی هستند.

مراجع: مێژووی عەشیرەتی زەنگنە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه، و تحقیقات نویسنده.

**زوطهماسب**: بنا به روایت شاهنامه کُردی هنگامی که نوذر کشته شد، زال با بزرگان و سران سپاه کنکاش کرد و در برگزیدن شهریاری شایسته برای ایران رأی زدند و چون فرزندان طوس و گستهم را شایستگی نبود زوتهماسب را که مردی کهن‌سال و جهاندیده و از نژاد فریدون بود به شهریاری برگزیدند. وی پنج سال فرمانروایی کرد و در زمان او خشکسالی روی داد و سپاهیان ایران و توران در جنگ بودند و سرانجام خشکسالی را نتیجهٔ جنگ دانست و با افراسیاب آشتی کرد و رود جیحون را مرز دو کشور قرار داد و پس از آن درگذشت.



زوتهماسب در آوستا اوزو ûzawa است که به معنی یاری‌کننده می‌باشد و در کتاب بندهشن پادشاهی زوتهماسب پنج سال ذکر شده و او کشور را آبادان نمود و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و چون میان ایران و توران سال‌ها جنگ و ستیز بود او با افراسیاب آشتی کرد و وی در یکی از روستاهای عراق رودی از دجله بکشید و آن را زاب نام نهاد و بر لب آن شهری بنا کرد که امروز آن را مدینةالعقبه نامند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**زُهره خاتون ایوبی**: زهره خاتون دختر ملک عادل ایوبی در قرن هفتم هجری می‌زیسته و از زنان نیکوکار و خیراندیش و بخشنده بوده و در سال ۵۶۵ هجری مدرسهٔ عادلیه صغری را در دمشق بنا نهاد و چندین حمام نیز برای مردم ساخته و مخارج طلاب و

مدرسین را هم می‌داده و مردم را برای تعلیم علم تشویق می‌کرده و به آنان صله و انعام می‌داده.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**زین‌الدین آمدی**: علی‌ابن احمدابن یوسف‌ابن خضر که از علمای قرن هفتم هجری است، در آمد متولد شده و همان جا نشو و نما یافته و در جوانی به بغداد رفته و در همان جا به تحصیل فقه و تفسر پرداخته و چون نابینا شده تجارت کتب را پیشه خود ساخته و مردم هم فوق‌العاده او را دوست داشته‌اند. وی به زبان‌های کردی و فارسی و عربی و ترکی و رومی آشنایی داشته و در تعبیر خواب هم بی‌نظیر بوده و از تألیفات او می‌توان کتاب: جواهر التبصیر فی علم التعبیر را نام برد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**زین‌الدین رازنانی**: زین‌الدین ابوالفضل عبدالرحیم‌ابن حسین‌ابن عبدالرحمن ابن ابی‌بکرابن ابراهیم رازنانی معروف به امام حافظ عراق در سال ۷۲۵ هجری در رازنان توابع اربیل چشم به جهان گشوده و در کودکی با پدرش به مصر رفته و در آنجا به کسب علم سرگرم شده و پس از آن به شام و فلسطین و حجاز سفر کرده و نزد علمای مبرز فقه و تفسیر و حدیث فراگرفته و پس از آن به مصر بازگشته و در قاهره به تدریس و ارشاد مردم پرداخته و سرانجام به سال ۸۰۶ هجری بدرود حیات گفته و در همان جا به خاک سپرده شده است. از اوست: فتح الاسانید، فتح المغیث بشرح الفیة الحدیث، المغنی عن حمل الاسفارفی الاسفار، الفیة العراقی فی اصول الحدیث، التحریر فی اصول الفقه.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**زین‌الدین علی کوچک**: زین‌الدین علی کوچک در سال ۵۳۹ هجری از سوی عمادالدین زنگی (۵۲۱-۵۴۱ هجری) به حکومت موصل و سنجار و تکریت و اربیل منصوب شد و او ابتدا به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و یک مسجد و یک مدرسه و یک خانقاه در شهر اربیل احداث کرد و با مردم با رأفت و مهربانی رفتار کرد و سرانجام به سال ۵۶۲ هجری درگذشت.

**زین‌الدین یوسف‌بن علی**: زین‌الدین یوسف‌بن علی پس از فوت پدرش به سال ۵۶۲

هجری فرمانروای سنجار و حران و تکریت و اربیل شد و او باجگزار خلیفه مستنجد عباسی (۵۵۵-۵۶۶ هجری) بود و اما از خلیفه و کارگزارانش ناخوشنود بود و به سال ۵۶۴ هجری سپاهی آراست و موصل را گرفت و سپس به عمران و آبادانی شهرها سرگرم شد و چندین کاروانسرا و یک مسجد در اربیل احداث نمود و تا سال ۵۶۳ هجری حکومت کرد و به سال ۵۸۶ هجری جهان را وداع گفت.

**زین‌العابدین برزنجی**: زین‌العابدین جعفرابن حسن عبدالکریم برزنجی، در سال ۱۱۰۲ هجری در برزنجه متولد شد و در سال ۱۱۸۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و در ادبیات عرب به حدی تسلط داشت که او را ابن‌الفارص عصر می‌گفتند. از اوست: قصة‌المولدالنبی، قصة‌المعراج، جالیُة‌الکدر باسماء اصحاب سیدالبشر، مناقب السید حمزه، مناقب عبدالقادر الکیلانی، مناقب احمدابن علوان، الشقایق‌الاترجیه فی‌مناقب الاشراف البرزنجیة، عقد الجوهر فی‌مولدالنبی الازهر.
مراجع: هدیة‌العارفین تألیف اسماعیل پاشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**زین‌العابدین پالنگانی**: زین‌العابدین‌ابن میرزا محمد پالنگانی به سال ۱۱۰۰ هجری در قریهٔ پالنگان از توابع ژاورود به دنیا آمد و در کودکی مشغول فراگرفتن دانش شد و در جوانی عازم سنندج شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و پزشکی آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به سال ۱۱۶۸ هجری به خدمت خسرو خان اردلان (۱۱۶۸-۱۱۷۶ هجری) رسید و پزشک مخصوص وی شد و کتابی نیز به نام **طب الاکراد** تألیف نمود و به وی اهدا کرد و در آخر عمر به زادگاه خود بازگشت و به سال ۱۲۰۰ هجری درگذشت. وی از پزشکان و شاعران کرد است و از او اشعاری به یادگار مانده که بسیار نغز و دلنشین است.
مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**زینل‌بیگ**: زینل‌بیگ‌بن ابدال‌بیگ به سال ۱۰۰۵ هجری فرمانروای کفرا و شیروان شد و او چون جوان بود به راهنمایی بستگانش فرمانروایی می‌کرد و پس از مدتی از دربار سلطان عثمانی تقاضای ولایت موروثی خودکرد و سلطان طی فرمانی او را به حکومت کفرا و شیروان منصوب کرد و پس از آن مدت بیست و هفت سال در کمال راستی و

درستی و داد و جوانمردی با مردم رفتار کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۵ هجری درگذشت و از او پنج پسر به نام‌های: ابدال‌بیگ، ملک خلیل، میرمحمود، میرسلیمان، میرمحمد باز ماند که همگی شجاع و دلیر بودند.

**زینل‌بیگ هکاری:** زینل‌بیگ‌بن ملک‌بیگ به سال ۹۸۳ هجری فرمانروای هکاری شد و مصلحت چنان دید که به اسلامبول برود و رستم پاشای وزیر را ملاقات کند اما خبر یافت که رستم پاشا از کار برکنار شده و تصمیم گرفت که به خدمت شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) برود ولی کسی به او توجه نکرد و در این دم اطلاع پیداکرد که رستم پاشا به مقام خود بازگشته و بی‌درنگ عازم اسلامبول شد و رستم پاشا را ملاقات کرد و او را حکمران روم ایلی قرار داد و پس از مدتی حکومت هکاری به او تفویض شد با این شرط که مخفیانه به جمع‌آوری اخبار سیاسی ایران بپردازد و زینل برادر دیگری داشت به نام بایندر که مأمور دولت ایران بود که در یکی از سفرها او را در آذربایجان دید و با هم گلاویز شدند و چون بایندر تاب مقاومت نیاورد گریخت ولی زینل‌بیگ او را گرفت و روانهٔ وان کرد و سلطان مراد سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به سال ۹۹۲ هجری فرمان داد که به آذربایجان حمله کنند و در این لشکرکشی زینل‌بیگ با سواران خود مأموریت داشت به شهر مرند حمله کند و او شهر را تصرف کرد و طولی نکشید که قزلباش‌ها در هنگام خواندن نماز به او حمله کردند و به سال ۹۹۳ هجری او را به قتل رساندند.

**زیورگروسی:** زیور گروسی ملقب به زیب النساء که از سرایندگان قرن دوازدهم هجری است، بعضی او را معاصر نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) و برخی معاصر شاهرخ شاه (۱۱۶۱-۱۱۶۲ هجری) دانسته‌اند و از احوال وی چندان چیزی دانسته نیست، فقط برخی از تذکره‌نویسان نوشته‌اند که وی در غزل‌سرایی و هجو طبع غرایی داشته و اشعار زیادی گفته و صاحب دیوان بوده و دیوانش مفقود شده و تنها قطعات پراکنده‌ای از او در تذکره‌ها آمده است. از اوست:

**دور باد از تن، سری کارایش داری نشد — کور به چشمی که لذت بین دیداری نشد**
**حیف از عمامهٔ زاهد که با صد پیچ و تاب — رشتهٔ تزویز گشت و تار زناری نشد**
**در دیار دوستی بی قدری (زیور) ببین — پیر شد (زیب النسا) او را خریداری نشد**

مراجع: نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار زیور گروسی که در سال ۱۲۰۵ هجری استنساخ شده است.

**زیویه:** زیویه که در گذشته زیبیه نامیده می‌شد دیهی است در پنجاه کیلومتری خاور سقز، کوهستانی که در آن آثار و ابنیه قدیم از دوران مانایی‌ها و مادها کشف شده است. اکتشافات آثار باستانی این ده بغایت مهم و در نوع خود از هر حیث در دنیای باستان بی‌نظیر است و آثار باستانی مکشوفه در زیویه از لحاظ تاریخی مربوط به سی قرن پیش می‌باشد و در همین حال نمونهٔ تکامل هنرهای زیبا و صنایع مستظرفه در یکهزار سال پیش از میلاد مسیح است و در آثار زیویه هم آهنگی هنرهای زیبای مادوسکایی بنحو احسن تجلی کرده است. زینت‌آلات زرین و سیمین بسیار نفیس مانند سینه‌ریز و ظروف واوانی سیمین و سفالین منقش و زیبایی که در زیویه به دست آمده نمونهٔ نبوغ و هنرنمایی صنعتگران و هنرمندان آن سامان است و اشکال و صور حیوانی که در مصنوعات زیبای زیویه به نظر می‌رسد، حکایت از نفوذ تمدن سکایی می‌کند و در اشیاء مکشوفه در گنجینهٔ زیویه می‌توان نمونه‌های جالب توجهی مشاهده کرد که دلالت بر ارتباط نزدیک صنایع سکایی با مصنوعات مادی می‌نماید. جام‌های زرین و زیبای شراب که با نقوش بدیع و نفیس حیوانی آراسته است قسمت عمدهٔ آثار مکشوفه در زیویه را تشکیل می‌دهد. بنا به کتاب دوران بی‌خبری در زیویه ساختمان سه طبقهٔ زیبا و باستانی که از شاهکارهای عهد باستان بود به وسیلهٔ باستان‌شناسان ویران گردیده و بدون شک ساختمان باشکوه و سه طبقهٔ زیویه یکی از عجایب معماری عهد باستان است که با استحکامی بی‌نظیر بر بالای کوه و بر روی غار وسیع و تماشایی زیویه که ارتفاع آن از سطح دریا ۱۸۳۵ متر است بنا شده است. ساختمان سه طبقهٔ زیویه از روی شواهد غیرقابل انکار همان ساختمانی است که بنا بر نوشتهٔ هرودوت مادی‌ها از روی رضا و رغبت برای دیااکو ساختند و در واقع این ساختمان مرکز نخستین دادگستری ایران باستان است. آثاری که در زیویه کشف شده عبارتند از: سینه‌بند زرین، آویز زر، دستبند زرین، ته غلاف طلا، مجسمهٔ سر شیر از طلا، مجسمهٔ سرعقاب از طلا، مجسمهٔ گوزن از طلا، الواح طلایی، یک جفت دستبند، ساغری از سفال لعابدار، کوزه‌ای لعابدار، کوزه‌ای به شکل مرغابی، کوزه‌ای از سفال لعابدار، پلاک زرین، گوشواره‌ای از طلا، زنجیر تمام طلا، ظروف مفرغی. همچنین در زیویه دو کتیبه یافت شده که یکی به خط هیروگلیفی است و ترجمه نشده و دیگری به خط میخی است و ترجمه شده که متن آن چنین است: با هزاران کشمکش توانستیم قلعهٔ کرفتو را فتح نماییم. زیبیه.

مراجع: شرفنامه با مقدمه محمد عباسی، و دوران بی‌خبری تألیف رشید کیخسروی.

# «ژ»

**ژنرال شریف پاشا:** ژنرال شریف پاشاابن سعید پاشا حسین سردار کرد به سال ۱۲۸۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و مقدمات علوم را در کودکی آموخت و سپس پدرش راهی استانبول شد و او در آنجا زبان‌های یونانی و فرانسوی و ایتالیایی را فراگرفت و پس از آن وارد ارتش شد و پس از طی دانشکدهٔ افسری افسر شد و سپس فرمانده قشون گردید و در مقابل دشمنان عثمانی‌ها در آمد و تدریجاً شهرت وی از داخل به خارج سرایت کرد وصیت و آوازهٔ شجاعت و مردانگی او به اقطار عالم رسید و پس از مدتی سرتیپ شد و سپس به پاریس رفت، و مدتی در دانشکده افسری تحصیل کرد تا این که به رتبهٔ ژنرالی رسید و سپس به استانبول بازگشت و به سال ۱۸۹۸ سفیر کبیر دولت عثمانی در ستوکلهم شد و در آنجا زبان‌های سوئدی و انگلیسی را آموخت و مجدداً به پاریس بازگشت و در آنجا با مبارزان کرد در دولت عثمانی متحد شد و تقاضای حقوق کردها را کرد و چندی بعد تقاضای دولت کرد مستقل نمود و اما دولت عثمانی در برابر او ایستاد و او را از کار برکنار کرد اما شریف پاشا چون ثروت هنگفتی داشت باز به مبارزهٔ خود ادامه داد و دولت عثمانی کردها را تحریک کرد که خواهان جدا شدن از عثمانی‌ها نیستند و این مطلب را به کنفرانس لوزان فرستادند و از طرفی عثمانی‌ها هم متعهد شدند که حقوق کردها را رعایت کنند و شریف پاشا هم به سال ۱۳۶۵ هجری به ایتالیا رفت در خانهٔ دخترش جهان را بدرود گفت.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف امین زکی، اعلام الکرد تألیف میربصری، القضیة الکردیه تألیف دکتر بلج شیرکوه، یادداشت رفیق حلمی.

**ژیلا حسینی:** ژیلا دختر شیخ مهران به سال ۱۳۸۴ هجری در سقز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سقز و بانه و تهران به اتمام رساند و پس از آن در

رادیو سنندج استخدام شد و در این هنگام با شعرای کرد از جمله: آوات و حقیقی و هردی آشنا شد و به شعر و ادب کردی علاقه پیدا کرد و سرودن شعر را آغاز نمود و متأسفانه به سال ۱۴۱۶ هجری در تصادفی که در سنندج به وقوع پیوست جوانمرگ شد و اخیراً از او مجموعه‌ای به نام گه‌شکه‌ی ئه‌وین gaškay awîn به طبع رسید.

**ژین**: نام روزنامه‌ای بوده ادبی و اجتماعی که در اسلامبول از سوی ممدوح‌بیگ سلیم و کمال نوری در سال ۱۹۱۹ به زبان‌کردی منتشر شده و نیز روزنامه‌ای دیگر به همین نام از سوی سرایندهٔ نامی توفیق پیره میرد در سال ۱۹۳۹ انتشار یافته و تا سال ۱۹۶۳ نشر آن ادامه داشته است و هیئت تحریریه آن عبارت بودند از: عبدالله‌بیگ گوران، نوری امین و احمد زرنگ که مطالب آن در حد خود بی‌نظیر بود.

# « س »

**سارلاگاب sârlâgâb** : بنا به سنگ نوشته‌های آشوری سومین فرمانروای گوتی است که در بین‌النهرین به سال ۲۲۲۵ ق.م فرمانروایی می‌کرد و او شش سال فرمانروا بود و در اواخر فرمانرواییش شارکالی شاری پسر نارامسین برای حفظ اراضی خود بر او حمله کرد و سالارگاب را اسیر کرد و به سال ۲۲۱۹ ق.م به قتل رسانید.

**سازهای کردی**: در میان کردان در گذشته سازهای زیادی متداول بوده و نام این سازها در اشعار سرایندگان کرد آمده است که عبارتند از چهل ساز به نام‌های: تنبور، عود، رباب، قیتار، بربط، قیژک، نی‌لبک، سه‌تار، قپوز، طبل، طاس، کرنای، دونای، دهل، دوطبله، سورنای، توتک، زنگ، تار، شاخ‌نفیر، رود، بالابان، کیناره، صفیر، دایره، دف، کمانچه، پامار، شیپور، گاودم، چغانه، چارچار، چنگ، تیریال، دمبک، قانون، کوس، سنتور، شانه، ارغنون و از روزگاران کهن موسیقی‌دانها و پژوهندگان موسیقی آلات موسیقی را بنا به شکل و نحوهٔ به کاربردن آنها به دسته‌های گوناگون تقسیم کرده‌اند به خصوص سازهایی که با نواختن زخمه یا کشیدن کمان بر زه به صدا در می‌آیند سازهای ذوات‌الاوتار می‌نامیدند که امروز به آنها سازهای زهی گویند و نوع دیگر سازهای بادی است که با دمیدن هوا در آنها به صدا در می‌آیند و آنها را ذوالنفح گویند که ما امروز به آنها سازهای بادی می‌گوییم مانند نی‌لبک و نوع سوم سازهایی هستند که با سیم نواخته می‌شوند و در گذشته آنها را معازیف می‌گفتند و از این جمله می‌توان: قانون، سنتور، چنگ را نام برد و اینگونه سازها را در گذشته آلات‌الحرکات می‌نامیدند و نوع چهارم آلات ایقاع است که اکنون به آنها آلات ضربی گویند و آنها عبارتند از: طبل و کوس و دف و دایره.

**سازهای کهن کردی**: دربارهٔ سازهایی که از قدیم در میان کُردان متداول بوده اطلاع چندانی نداریم امّا در شاهنامهٔ کردی در بخش جشن پیوند زال و رودابه نام چند ساز کهن آمده است که برخی از آنها عبارتند از: هندی درای hindî darây : هندی درای که نقارهٔ بزرگی است در روز جنگ نوازند و نای nây :که سازی است بادی و آن استوانهٔ مجوفی است سوراخ‌هایی روی آن و یک سوراخ در زیر آن تعبیه شده است و نای رویین nây roîyn : نای‌رویین که نایی است در هنگام رزم نوازند و صدای گوش‌خراشی از آن بلند شود و ته‌پڵ taplo : طبل یکی از آلات رزمی است و آن تشکیل شده از دو پارچه پوست که دو طرف بدنه‌ای به شکل استوانه کشیده شده و کۆس kos : کوس که نقاره‌ای است بزرگ عبارت است از یک پارچه پوست که بر روی دهانهٔ بدنه‌ای به شکل کاسه‌ای بزرگ کشیده شده و زەنگ zang : زنگ که سازی است در هنگام نبرد نواخته می‌شود و این سازها را در هنگام جنگ و نبرد می‌نواختند و با آنها ترس در دل جنگاوران می‌انداختەاند و برخی از سازها مانند: چنگ و نی و بربط و تنبور هم ویژهٔ خنیاگران بوده که در بزم و شادی و عروسی می‌نواخته‌اند.

**ساسانیان**: سرزمین پارس مهد تیره‌های گوناگون ایرانی بوده که کردان یکی از آنهااست. استرابون می‌گوید: تیره‌ها و طوایف گوناگونی در پارس می‌زیستند از جمله: پاتیشخوارها و هخامنشی‌ها و مجوس‌ها و کورتی‌ها و مردها در آن زندگی می‌کردند که کورتی‌ها و مردها از نژاد مادند. اردشیر بابکان در آغاز کار با خویشاوندان خود طایفهٔ بازرنگی در جنگ و ستیز بود و در پارس طوایف گوناگون را مطیع خودکرد و سپس با کردهای مادی جنگید ولی شکست خورد و پس از آن لشکری بیار است و شبانه به آنان حمله کرد و آنان را شکست داد و کردان شاه مادی را هم اسیر کرد. ابن‌البلخی می‌گوید: کردان پارس به روزگار کهن پنج رم بوده‌اند که هر رم صد هزار تن است و آنان جزو طایفه شبانکاره‌اند بدینگونه: رم جیلویه، رم الذیوان، رم اللوالجان، رم الکاریان، رم البازنجان. که بنا به همین نوشته یکی از تیره‌های کردی شبانکاره رم بازنجان است که همان تیرهٔ بازرنگی است و مسعودی آنجا که طوایف کرد را ذکر می‌کند نام طایفهٔ مادنجان را می‌آورد و ابن‌اثیر هم به جای بازرنگی، بادرنجین نوشته است و می‌گوید نام یکی از طوایف کرد است. بنا به اسناد تاریخی نیای اردشیر بابکان یعنی ساسان از طایفهٔ چوپانان شبانکاره پارس بود و مادرش هم از طایفهٔ کرد بازرنگی بود و طبق این دلایل اردشیر یکی از نوادگان کرد است

که در سال ۲۲۴ میلادی زمام امور مملکت را به دست گرفت و برگ‌های درخشان دیگری به تاریخ ایران افزود. بنا به نوشتهٔ طبری اردوان پنجم اشکانی نامه‌یی بدین مضمون به اردشیر نوشته است: تو پای از گلیم خویش بیرون نهادی و مرگ را به سوی خویش فراخواندی ای کرد نژاد پرورده شده در چادر کردان چه کسی تو را به تاج و تخت رسانید؟ و ساسانیان به یادگار نیاکان خود یکی از شهرهاس مداین را کردآباد نام نهادند. پادشاهان معروف ساسانیان بنا به نوشتهٔ مورخین از این قرارند: اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ م)، شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م)، هرمز اول (۲۷۲-۲۷۳ م)، بهرام اول (۲۷۳ - ۲۷۶ م)، بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳ م)، بهرام سوم (۲۹۳)، نرسی (۲۹۳-۳۰۱ م)، هرمز دوم (۳۰۲-۳۱۰ م)، آذرنرسی (۳۱۰ م)، شاپوردوم (۳۱۰-۳۷۹ م)، یزدگرد اول (۳۹۹-۴۲۵ م)،خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م)، خسرو پرویز (۵۹۰-۶۲۸ م)، یزدگرد سوم (۷۳۲-۸۱۰ م).

مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا، و اشکانیان تألیف دیاکونف ترجمهٔ کریم کشاورز ـ تهران ۱۳۵۰، و تاریخ الامم و الملوک تألیف ابوجعفر محمدابن جریر الطبری ـ قاهره ۱۳۴۰ / ۱۹۲۷ و فارسنامهٔ ابن‌البلخی، و الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و التنبیه و الاشراف تألیف مسعودی.

**ساقی نامه**: در ادبیات کردی عنوان عمومی منظومه‌هایی از نوع خمریه و غالباً ده هجایی است که مشتمل‌اند بر ابیاتی خطاب به ساقی و اشعاری در بیان ناپایداری دنیا و ضرورت اغتنام عمر و قدیم‌ترین ساقی نامهٔ مستقل موجود کردی از آن ملاپریشان (۷۵۷-۸۲۵ هجری) است و نگارندهٔ این کتاب نیز ساقی نامه‌ای دارد که شامل ۸۷ بیت است که در کتاب ترجمهٔ رباعیات خیام به طبع رسیده است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ملاپریشان لر، نسخهٔ خطی ساقی نامهٔ ملاپریشان.

**سالم**: عبدالرحمن‌بن محمدبیگ صاحبقران متخلص به سالم در سال ۱۲۲۰ هجری در شهر سلیمانیه متولد شد و در سال ۱۲۸۶ هجری در همان جا درگذشت. اجداد وی همگی عالم دینی بودند و سالم در زادگاه خود به کسب علوم اسلامی و ادبیات عرب پرداخت و چون طبعی آرام داشت، از این‌رو به سفر رفت و در بغداد و شام و ری و تهران و سنندج سیاحت کرد و پس از این سفرها به زادگاهش بازگشت و در فراغت به مطالعه و

سرودن شعر مشغول شد و عمدهٔ مهارت او در شعر در غزلیات عاشقانه است. دیوان او که دارای غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون چندین بار چاپ شده است. از اوست:

که من نه خڵی مرادم بێڤەمەر بێ  به من چی باغی عالەم جوملە بەر بێ

یعنی:

اگر نخل مرادم بی‌ثمر باشد، به من چه که باغ عالم پراز بار و بر باشد.

مراجع: مێژووی ئەده بی‌کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمد امین زکی، و دیوانی سالم ـ بەغدا ۱۳۵۲ی کۆچی.



**سالم سنندجی**: سلیم‌بن شیخ احمد تخته‌ای که از سرایندگان قرن سیزدهم هجری

است، در سال ۱۲۶۴ هجری در دیه تخته متولد شد و در سال ۱۳۲۸ در سنندج درگذشت. وی نخست نزد پدرش فنون ادب و فقه و حکمت آموخت و پس از آن به مسافرت پرداخت و تحصیلات خود را با برجستگی تمام در مراکز علمی سنندج و بیاره و مریوان و مهاباد دنبال کرد و پس از اخذ اجازه تدریس در سنندج مستقر شد و در مسجد خودش که اکنون به نام (مسجد شیخ سلیم) معروف است به تدریس و ارشاد پرداخت. یکی از شاگردانش دربارهٔ وی گفته است: که او در فقه و تفسیر و حدیث و ادبیات عرب یکی از برجسته‌ترین مردان عصر خود بود و در سرودن شعر به حدی بود که او را امرؤالقیس اکراد می‌گفتند. دیوان اشعار او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات عربی و فارسی و کردی است تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده است. از اوست:

زەهری مارە عەیشی دونیا چون لەرێدایەمەمات

ئەهلی دڵ بۆ خاتمە دایم هەیە مەبهووت و مات

تەن لە نوقصانی جیهاتا وەقتی ئیمکان و مەکان

مەرکەزی دەردە لە بەینی شە شدەری‌هات ونەهات

یعنی:

زندگی دنیا زهر مار است زیرا مرگ در پیش است و اهل دل برای خاتمه زندگی دایم مبهوت و ماتند، و تن در نقصان جهات در وقت امکان و مکان مرگ درد است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف عبدالکریم المدرس.

**سام‌بیگ زعفرانلو**: سام‌بیگ‌بن قراخان زعفرانلو به سال ۱۱۴۲ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵ هجری) فرمانروای خِبوشان و درگز شد و در این هنگام تهماسب قلی خان معروف به نادر از دختر سام‌بیگ خواستگاری کرد و شاه تهماسب نیز مایل بود با دختر او ازدواج کند اما سرانجام دختر خود را به عقد نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) در آورد و چون نادرشاه به پادشاهی رسید از قدرت و نفوذ کردهای خراسان استفاده کرد و سام‌بیگ در آغاز سپاهی فراهم آورد و قلعهٔ قوچان را مستحکم کرد و به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۵۵ هجری درگذشت.

**سام‌بیگ کرمانج:** سام‌بیگ که ریاست طایفهٔ کردان زعفرانلو را به عهده داشت در سال ۱۱۳۵ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم (۱۱۳۵-۱۱۴۵ هجری) به حکومت قوچان رسید و چنان که نادر قلی که هنوز به پادشاهی نرسیده بود آرزو داشت برای تقویت کار خود با دختر سام‌بیگ ازدواج کند ولی سام‌بیگ روی خوش نشان نداد و این که نادر قلی چندین بار با سام‌بیگ جنگید و سرانجام به این مواصلت راضی شد و نادر بعدها از طوایف کرد خراسان استفاده‌های زیادی نمود و همین کردان سپس باعث مرگ او شدند. سام‌بیگ مسؤولیت حفظ مرزهای خراسان را به عهده داشت و بارها با دشمنان ایران جنگید و رشادت‌هایی از خود نشان داد و به سال ۱۱۳۹ هجری درگذشت و پسرش محمد حسین‌بیگ به جای وی نشست.

مراجع: ناسخ التواریخ تألیف میرزامحمد تقی‌لسان الملک ـ تهران ـ چاپ سنگی، حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف کلیم‌الله توحدی.

**سام‌خان زعفرانلو:** سام‌خان‌بن رضا قلی‌خان زعفرانلو به سال ۱۲۴۹ هجری بنا به فرمان محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) به حکومت خبوشان رسید و پس از مدتی او و برادرش ابوالفیض خان از سوی دولت تحت نظر قرار گرفتند و به تهران تبعید شدند و پس از مرگ شاه به خبوشان باز گشتند و به تجهیز سپاه پرداختند و در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴ - ۱۳۱۳ هجری) سام‌خان در چندین لشکرکشی شرکت کرد و هواخواهی خود را نسبت به دولت نشان داد و به سال ۱۲۷۳ هجری ملقب به شجاع‌الدوله شد و عاقبت به سال ۱۲۸۲ هجری وفات یافت.

**سامی عَودال:** ملاحسین‌ابن بابا رسول ملقب به سامی عودال در سال ۱۳۳۰ هجری در کویسنجق پا به‌عرصهٔ وجود گذاشت و در کودکی سرگرم فراگرفتن دانش شد و در خدمت عالمان دین صرف و نحو عربی و فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و در جوانی به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس و ارشاد و وعظ مردم پرداخت. وی از شاعران معاصر کرد است و اشعار او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات است قسمتی به چاپ رسیده است. اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

که سێک زانایه شتێک نه زانێ    ده بێ به زانا بڵێ نازانم
که واته «سامی» هەر زانین باشه    وا بۆت دەرکەوت له ناو دوانم

یعنی:

آن کس داناست که چیزی را نداند و بگوید آن را نمی‌دانم و بی‌گمان چنین کسی دانا می‌گردد. پس اگر این چنین است ای سامی پیوسته دانش خوب است و از گفته‌هایم این را دانستی.

مراجع: چه پلێک له شیعره‌کانی سامی عه وداڵ نووسینی که‌ریم شاره‌زا ـ به‌غدا ۱۹۸۳.

**سبحان ویردی‌خان:** ابن‌عباس قلی خان اردلان در سال ۱۱۴۳ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵ هجری) به امارت اردلان نشست و او مردی بسیار عابد و زاهد و عادل بود و با همه کس در حسن سلوک رفتار می‌کرد و مدتی به عمران و آبادانی شهر سنندج پرداخت و اوقات را بیشتر با علما و شعرا و ادبا می‌گذراند و آنان را تشویق می‌کرد و در این دم نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) برای تصرف شیروان از اصفهان حرکت کرد وگذارش به شهر سنندج افتاد و سبحان ویردی‌خان از او استقبال گرمی به عمل آورد و نادرشاه پس از تاجگذاری، سبحان ویردی‌خان را از حکومت معزول کرد و مصطفی‌خان برادرش را به حکومت منصوب کرد و مصطفی‌خان چون مردی بی‌کفایت و ظالم و سفاک بود به اذیت و آزار مردم پرداخت و این بود که اهالی بر او شوریدند و نادرشاه ناچار مجدداً سبحان ویردی‌خان را به فرمانروایی امارت اردلان گماشت و مصطفی‌خان برادرش را از دم تیغ گذرانید و پس از مراجعت نادرشاه از رزم هندوستان و تسخیر خوارزم احمد سلطان پسر سبحان ویردی‌خان را که در سفر هندوستان ملتزم رکاب نادر بود به واسطهٔ رشادت و دلیری که در جنگ‌ها از خود نشان داده بود به لقب خانی مفتخر و به سال ۱۱۶۰ هجری به حکومت کردستان و مضافات از همدان تا موصل منصوبش کرد و او تا سال ۱۱۶۸ هجری حکومت کرد و پس از آن خسروخان اردلان فرمانروای کردستان شد.

**ست‌العراق ایوبی:** ست‌العراق خواهر صلاح‌الدین ایوبی است که بانویی بخشنده و خیراندیش بوده و بسی مساجد و مدارس تأسیس کرده و مردم را به خصوص زنان را به تعلیم و تعلم تشویق کرده و در حلب نیز خانقاه بزرگی برای دراویش ساخته و خرج آن را هم وقف کرد و این بانو در قرن ششم هجری می‌زیسته است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**سته لبابه کردی:** وی دختر یکی از فرمانروایان مقتدر کردهای موصل است که به حبالهٔ نکاح محمدابن مروان‌ابن حکم در آمد و مروان‌ابن حکم (۲-۶۵ هجری) که در سال ۶۴ هجری در دمشق به خلافت رسید فرزند اوست. وی چنانچه مورخین گویند بانویی پارسا و خیر و نیکوکار بوده و در قرن اول هجری می‌زیسته است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکَلی.

**سدیدالدین حانی:** سدیدالدین‌ابن محمودابن عمرابن محمد حانی در سال ۵۶۴ هجری در شهرک حانی از توابع دیاربکر متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم و ادبیات عرب پرداخت و سپس فلسفه و ستاره‌شناسی را فراگرفت و پس از آن به علم طب توجه کرد چنان که در بیست سالگی شهرت طبابت او عالمگیر شد و بسی از بیماران را از مرگ نجات داد. وی برای اولین بار آب مروارید را معالجه کرد. ابن ابی اصیبعه در کتاب (طبقات الاطباء) می‌گوید: سدیدالدین از بزرگترین اطبای عصر خود به شمار می‌رود و کسانی که چشمشان آب مروارید آورده بود آن را به وسیلهٔ ابزاری که خود ساخته بود عمل می‌کرد. سدیدالدین سفرهای متعدد به شهرهای اخلاط و میافارقین و حماة کرد و با ملک منصور ایوبی ارتباط یافت و سرانجام به سال ۶۳۵ هجری در دمشق وفات یافت. از او بیش از پنجاه جلد کتاب و رساله به جای مانده که می‌توان کتاب‌های: کلیات القانون، قانون الحکماء، الفریدة الشاهته، و الغرض المطلوب فی تدبیر المأکول و المشروب را نام برد.
مراجع: عیون الانباء فی طبقات الاطباء تألیف ابن ابی اصیبعه ـ بیروت ۱۹۵۶، و طبقات الاطباء و الحکماء تألیف سلیمان بن حسان الاندلسی ـ قاهره ۱۹۵۴.

**سدیدالدین کرماج:** سدیدالدین کرماج که به سدیدالدین اعور معروف بوده از شعرای قرن پنجم و ششم هجری است و از او ابیات معدودی در تذکره‌ها باقی مانده و به نیکی می‌توان دریافت که وی در فنون شعر ماهر بوده و روح طرب و شادی از اشعار او آشکار است. وی به سال ۵۵۰ هجری در قید حیات بوده و دیگر از احوال و آثار او اطلاعی نداریم. از اوست:

**گویند که بر دمید از گُل خارش — جرمی است که می‌نهند بر گلزارش**
**چون صورت او همیشه بر چشم من است — عکس مژه من است بر رخسارش**

مراجع: مجمع الفصحاء تألیف رضاقلی‌خان هدایت ـ تهران ۱۳۴۰.

**سراج‌الدین محمود ارموی**: قاضی سراج‌الدین ابوالثناء محمودابن ابوبکر ابن احمد شافعی در سال ۵۹۴ هجری در ارومیه متولد شده. وی در موصل سرگرم کسب علم شده و مدتی درک خدمت کمال‌الدین‌ابن یونس را کرده است و پس از اتمام تحصیلات سرگرم تدریس شده و سرانجام در سال ۶۸۲ هجری در قونیه بدرود زندگی گفته. از اوست: مطالع الانوار، بیان الحق، المناهج.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، وکشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**سرانجام**: کتاب مقدس یارسان (اهل حق) و آن شامل پنج بخش است: دورهٔ هَفتَوانه (شامل قربانی‌ها و ادعیه‌ها و گشت و گذارهای ارواح در هفت طبقهٔ آسمان و خلقت فرشتگان و انعقاد جمع)، بارگه بارگه (شامل فرود آمدن خیمه‌های الهی در سرزمین‌های ایران و ظهور پیامبران و تکالیف انسان در جهان و داستان‌های ملی)، گلیم وَکول (شامل ریاضت‌ها و مجاهدت‌های پیربنیامین و یارانش در یمن)، دورهٔ چهلتن (شامل ظهور چهلتن و ارشاد مردم به توحید و یکتاپرستی)، دورهٔ عابدین (شامل راز و نیازها و مناجات‌های عابدین جاف)، خُرده سرانجام (شامل انعقاد جمع و جوز شکستن و سرسپردن و ازدواج و غسل و تلقین میت) است. کلیهٔ مطالب بخش‌های کتاب سرانجام توسط رهبران و پیران یارسان در قرن هشتم هجری به گویش گورانی سروده شده است و توسط نگارنده ترجمه و شرح داده شده است.
مراجع: بارگه بارگه جزوی از نامهٔ مینوی سرانجام تألیف و تفسیر صدیق صفی‌زاده ـ تهران ۱۳۶۱.

**سرحال عمادی**: پس از فوت عمادالدین برادرش سرحال به حکومت جبل لبنان رسید و او ابتدا قلعه‌ای استوار احداث کرد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و به یاری مردم خانه‌های مجللی ساخت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و دیگر اتفاقی نیفتاد و عاقبت به سال ۱۰۹۸ هجری بدرود حیات گفت و چون فرزندی نداشت از این‌رو امارتش منقرض گردید.

**سرخاب‌ابن بدر عیاری**: سرخاب‌ابن بدرابن مهلهل در سال ۴۴۷ هجری بنا به فرمان

طغرل اول سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵ هجری) به حکومت عیاری رسید و در آغاز حکمرانی با طوایف ترک که همواره به سرزمین‌های کردنشین حمله می‌کردند جنگید و آنان را مغلوب کرد و در سال ۴۹۵ هجری با قرابلی سلغر جنگید ولی در این جنگ شکست خورد و قسمتی از خاک عیاری نصیب وی شد و تنها شهرزور و داقوق به دست او ماند و در سال ۴۹۵ هجری قلعهٔ جقنکان را به تصرف خود در آورد و سرانجام به سال ۵۰۰ هجری درگذشت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و مرآت العبر تألیف سعید باشا الدیاربکری.

**سرخاب‌بیگ‌ابن مأمون‌بیگ اردلان:** پس از اسارت مأمون‌بیگ پسرش سرخاب‌بیگ به سال ۹۴۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و تمام متصرفات پدرش را از دست عثمانی‌ها گرفت و پس از چندی متصرفات محمدبیگ برادر کوچکتر خود را هم تصرف کرد و تمام کردستان را زیر سلطهٔ خود قرار داد و چون عثمانی‌ها از هر سو به کردستان می‌تاختند ناچار با شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) بنای مطاوعت گذاشت و پس از آن در مریوان بر فراز کوه مرتفعی قلعهٔ محکمی بنا نهاد و در این اثنا عثمانی‌ها به کردستان تاختند و جنگ سختی درگرفت و چنان که نوشته‌اند قریب به هفت هزار نفر سپاه عثمانی و سه هزار نفر سپاه کردستان به قتل رسیدند و سرخاب‌بیگ برای حفظ بقیهٔ سپاه در قلعهٔ زلم متحصن شدند و سپاه عثمانی قلعه را محاصره کردند و نواحی شهرزور را محاصره کردند و سرخاب با سپاه گرانی در مقابلشان ایستاد و عثمانی‌ها تاب مقاومت نیاوردند و از میدان رزم گریختند و سرخاب‌بیگ سرانجام به سال ۹۷۵ هجری درگذشت.

**سرداراسعد:** علی قاخان‌ابن حسین قلی‌خان ایلخانی ملقب به سرداراسعد در سال ۱۲۷۴ هجری در لرستان تولد یافت و در کودکی در خدمت عالمان دین قرآن کریم و ادبیات فارسی را فراگرفت و در بیست و پنج سالگی پس از آن که پدرش توسط مسعود میرزا ظل‌السلطان پسر بزرگ ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) حکمران اصفهان کشته شد به مدت سه سال در حبس ظل‌السلطان بود و پس از آزادی به تهران رفت و سپس با درجه سرتیپی ریاست یکصد سوار بختیاری را بر عهده داشت و پس از سقوط محمدعلی شاه (۱۳۲۴-۱۳۲۷ هجری) سردار اسعد تهران را فتح کرد و تعجب در این

است که یکی از چهره‌های خونخوار و ضد مشروطه به نام ظل‌السلطان که خود سه سال در بندش بود توسط او آزاد گردید و سرانجام به سال ۱۳۳۶ هجری در شصت و سه سالگی در حالی که از هر دو چشم کور و افلیج شده بود درگذشت و در تخت پولاد اصفهان به خاک سپرده شد. وی به زبان فرانسه آشنایی داشت و کتب زیادی از فرانسه به فارسی ترجمه کرد و کتابی نیز از او به نام (تاریخ بختیاری) به یادگار مانده که اخیراً به طبع رسیده است.

مراجع: تاریخ بختیاری تألیف سرداراسعد ـ تهران ۱۳۶۱.

**سردار‌رشید**: عباس‌خان‌ابن علی‌خان اردلان معروف به سردار رشید که نوهٔ غلامشاه‌خان اردلان بود پس از این که ناصرالدین شاه قاجار حکومت اردلان را منقرض نمود مردم کردستان در فقر و بدبختی زندگی می‌کردند و پس از گرانی و قحطی سال ۱۲۸۸ هجری و جنگ جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ کردستان در آشوب و قحطی فرو رفت تا این که سردار‌رشید باکمک روس‌های تزاری به سال ۱۳۳۶ هجری قیام کرد و مردم را بر علیه حکومت احمدشاه قاجار (۱۳۲۷-۱۳۴۴ هجری) بشورانید و با عشایر کرد هم متحد شد و سپس زمام امور را در سنندج به دست گرفت و بر مسند حکومت نشست و سپس کرمانشاه را هم به تصرف خود در آورد و پس از مدتی مقر فرمانروایيش را به روانسر منتقل نمود و سردار مقتدر سنجابی را با خود همدست کرد و سپس دولت علی‌محمدخان شریف‌الدوله جلاد را مأمور سرکوبی سردار رشید کرد و شریف‌الدوله می‌دانست که تنها دشمن او سردار رشید است با فریب او را به سال ۱۳۳۸ هجری به سنندج دعوت کرد و پس از پانزده روز مهمانی او را به تهران فرستاد و او تا سال ۱۳۳۹ هجری در زندان بود تا این که سیدضیاءالدین طباطبایی که زمام امور را در دست گرفت سردار رشید را آزادکرد و او به روانسر بازگشت و پس از آن تمام عشایر کرد را تجهیز کرد و در این دوره رضاخان وزیر جنگ بود و پس از مدتی مجدداً به کردستان بازگشت اما باز کردهای بیگانه‌پرست او را فریب دادند و دولت مجدداً او را به تهران تبعید کرد تا این که در واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰ شمسی باز او را آزاد کردند اما اجازهٔ خروج از تهران به او ندادند و سرانجام به آرزوی خود نرسید و به سال ۱۳۴۲ شمسی جان به جان آفرین سپرد.

مراجع: مێژووی راپەڕینی‌کورد ـ علاءالدین سجادی.

**سردشت**: یکی از شهرهای آذربایجان غربی است و قبلاً یکی از بخش‌های سه‌گانه مهاباد بود که در جنوب غربی شهر مهاباد واقع شده و از طرف شمال به ده منگور و از مشرق به ده گورگ و منه‌شیریانه و از جنوب به رودخانه زاب صغیر و مرز عراق و از مغرب به کردستان عراق محدود است. محصولات عمده این شهر غلات و توتون و مواد جنگلی و محصولات دامی است و مردم آن بیشتر به زراعت و گله‌داری و پیشه‌وری مشغولند. این شهر از چند دهستان به نام‌های: آلان و باسک و کلاس و گورگ و ملکاری و نعلین تشکیل شده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سعدالله دیاربکری**: سعدالله‌ابن سعید واویلی که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در دیاربکر متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به دیار مختلف کردستان سفر کرد و از علما کسب فیض کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رفت و در آنجا عهده‌دار قضا شد و پس از مدتی به مصر رفت و سرانجام به سال ۱۲۴۷ هجری در قاهره درگذشت. از اوست: رسالة فی اثبات الواجب، المحمودیة فی بیان المراتب الجلیلة العلیة.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**سعدی شازنجانی**: سعدی‌بن ابوالشوک بنی عیار به سال ۴۴۶ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او در روزگار پدرش حاکم بندنیج بود اما سرخاب عمویش در برابر او ایستاد و بندنیج را تصرف کرد و ابراهیم ینال چون حلوان را گرفت، سعدی که در آن حوالی در جنگ و ستیز بود سرخاب پسر بدر او را اسیر کرد و اما پسر سرخاب به نام ابوالعسکر او را رهانید و سعدی دوباره حلوان را تصرف کرد و طغرل سلجوقی قلعهٔ راندبین را به او داد و سعدی پس از مدتی با مهلهل عمویش جنگید و او را اسیر کرد و حتی به خواهش طغرل او را رها نکرد و طغرل خشمگین شد و قلمروش را به بدربیگ‌بن مهلهل داد و لشکری هم در اختیار او قرار داد که با سعدی بستیزد اما بدر تاب مقاومت نیاورد و سپس به جمع‌آوری لشکر پرداخت و به سعدی تاخت و به سال ۴۴۷ هجری او را اسیر کرد و همهٔ متصرفاتش را به تصرف خود در آورد.

**سعرد:** یکی از شهرهای کردستان ترکیه است و آن بر ساحل دجله و در شمال شرقی آن قرار دارد و مردمش کُرداند و با میافارقین یک روزه راه فاصله دارد و گرد بر گردش را کوه فراگرفته است و درختان انجیر و انار و تاک بسیار دارد و ظرف‌های مسین فاخر آن که مسگران ماهر سازند معروف است و قدح‌های مسین که در بر آب خوردن به کار می‌رود از آنجا صادر شود و کرباس و انجیر این شهر میان مردم معروف است.
مراجع: تقویم البلدان، سرزمینهای خلافت شرقی.

**سعید صدقی کابان:** سعید صدقی ابن ملاحسن کابان به سال ۱۲۸۶ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت بابا شیخ کردستانی قرآن کریم و فقه و گلستان و بوستان را آموخت و پس از آن در مسجد ملاعزیز مفتی مدتی منطق و حکمت و بدیع و ادبیات عرب را خواند و مدتی هم در خدمت عرفان افندی ریاضیات و جغرافیا و علم کلام را یاد گرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به تدریس سرگرم شد و پس از مدتی به استخدام دولت در آمد سرانجام به سال ۱۳۶۱ هجری بدرود جهان گفت. وی در دستور زبان کردی و ادبیات و تاریخ تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: (مختصر صرف و نحو کردی، معلومات دینی، اصول و قواعد تجوید، کتاب گلزار، هدایة العباد الی سبیل الرشاد، جغرافیا، تاریخ اسلام) را نام برد.
مراجع: مجلهٔ گەلاوێژی نوێ، ژماره ۱.

**سعید ناکام:** سعید در سال ۱۳۳۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی سرگرم فراگرفتن دانش شد و قرآن کریم و کتاب‌های بوستان و گلستان و صرف و نحو عربی را فراگرفت و در جوانی در خدمت استاد حسین حُزنی مکریانی به کار مطبوعاتی مشغول شد و مدتی هم با استاد پیره میردو محمد امین رباتی در روزنامه ژین همکاری کرد و در سال ۱۹۴۵ به مهاباد رهسپار شد و جزو هیئت تحریریه روزنامهٔ کردستان گردید و پس از بازگشت سردبیر مجلهٔ (ڕۆژی کوردستان) شد و اکنون نیز این کار را عهده‌دار است. ولی تاکنون کتاب‌هایی نیز منتشر کرده‌است از جمله: «ئەوسنووە دەسکردانە، هۆنراوی نوێ».
مراجع: روزنامه‌نگاری در کردستان تألیف جمال خزنه‌دار، ترجمهٔ احمد شریفی ـ مهاباد ۱۳۵۷.

**سعید نورسی:** سعید نورسی مشهور به بدیع‌الزمان در سال ۱۲۹۳ هجری در ده هیرات

hêrât از توابع بدلیس متولد شد و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس به بدلیس رفت و فقه و تفسیر و حدیث را نزد عالمان دین فراگرفت و مدتی هم به تحصیل حکمت مشغول شد و پس از آن ترک علوم و رسوم ظاهر کرد و به طریقهٔ نقشبندی گروید و به زادگاه خود بازگشت و به هدایت مردم و تعلیم پرداخت و مریدان بی‌شماری یافت و به خاطر آزادی مردم از اسارت استعمار و حاکمیت الهی قیام کرد و ده‌ها رساله و کتاب برای آگاهاندن مردم به زبان‌های کردی و عربی و ترکی منتشر کرد و با مصطفی کمال پاشا اتاتورک (۱۲۹۹-۱۳۵۷ هجری) به مبارزه برخاست و سرانجام او را به پای میز محاکمه کشیدند و پس از چندین سال تبعید و زندان در سال ۱۳۷۹ هجری در زندان شفیون جان به جان آفرین سپرد. وی می‌خواست دانشکده‌ای در شهر وان برای تدریس فرهنگ و زبان کردی تأسیس کند و در این‌باره تلاش زیادی نمود و دولت را هم متقاعد کرد اما بروز جنگ جهانی باعث شد که توفیقی در این کار حاصل نکند ولی کتاب‌هایش در دل و جان مردم همیشه جای دارد و همه خاطره‌های او را فراموش نمی‌کنند.
مراجع: القصیة الکردیة تألیف الدکتور بله‌چ، شیرکوه، و Dersimi, Dr, Nuri : kurdistan tarihinde Dersim 1952

**سقز:** نام یکی از شهرهای کردستان است که در جنوب شرقی مهاباد و شمال سنندج و شرق بانه واقع شده و این شهر برروی تپه‌ای دراز بنا شده و رودخانهٔ ولیخان از میان آن می‌گذرد. مادها نخست در این شهر مستقر شدند و آنجا را ایزیرتا îzîrtâ نامیدند و سران ماد در آن استحکاماتی ساختند و چون سارگن دوم به سرزمین ماد تاخت این شهر به کلی ویران شد و مادها ناچار به طرف همدان گریختند و پس از آن سکاها آمدند و به تجدید بنای شهر پرداختند و آنجا را سکز یا سقز نامیدند و پایتخت خود قرار دادند. مردم سقز کردند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری و بازرگانی مشغولند و محصولات این شهر عبارت از: توتون، تخم‌آفتابگردان، سیب، انگور، جاجیم، گلیم، فرش.
مراجع: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و کورد و کوردستان امین زکی، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف و پاره‌ای از مجلات کردی و فارسی و عربی.

**سلام محمد:** سلام‌بن محمد در سال ۱۳۶۷ هجری در روستای کاریّزی خال خالان از توابع کرکوک متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرکوک به اتمام رساند و

سپس وارد دانشکدهٔ حقوق شد و به اخذ لیسانس نایل آمد پس از آن به کار دولتی مشغول شد و بیشتر اوقات بیکاری را به مطالعهٔ دواوین شعرا و کتب ادبی گذرانید و سپس شعر گفتن را آغاز کرد.
مراجع: نەو رۆژنامە: محمد عبدالرحمن زنگنه.

**سلطان ابراهیم اسپایری**: سلطان ابراهیم‌بن محمدبیگ به سال ۹۲۵ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸ - ۹۲۶ هجری) بر مسند امارت اسپایرد نشست و در آغاز قلعهٔ اسپایرد را استوار کرد و به تعمیر عمارات دولتی پرداخت و مسجدی هم بنا کرد و مردم را برای آموزش علم و دانش فراخواند و هنگامی که سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به قدرت رسید قزلباش‌ها به سرزمین وان حمله کردند و او نیز به اتفاق فرهاد پاشای میرمیران با قزلباش‌ها جنگید و در جنگ به سال ۹۴۸ هجری به قتل رسید.

**سلطان ابراهیم دوم جاندار**: سلطان ابراهیم دوم‌بن سلطان اسفندیار جاندار پس از پدرش به سال ۸۴۳ هجری به حکومت سینوپ و قسطمونی رسید و او مردی باکفایت و شجاع و بخشنده بود و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و چند کاروانسرا احداث کرد و به تجهیز سپاهش پرداخت و اما بیش از چهار سال نتوانست حکومت کند و عاقبت به سال ۸۴۷ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام اسماعیل‌بیگ.

**سلطان احمدبیگ سویدی**: سلطان احمدبیگ‌بن بدال‌بیگ به سال ۹۴۳ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و او چون صلح‌جو بود در زمان ایشان اتفاقی روی نداد و با فراغ بال مدت سی و دو سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۴۶ هجری درگذشت.

**سلطان احمد خیزانی**: سلطان احمدبن امیرداود به سال ۹۲۷ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) فرمانروای خیزان شد و او مردی دلیر و شجاع و مقتدر بود و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و وی در امر ریاست و مملکت‌داری زبردست بود و در کار استقلال دستش آزاد بود امّا او فرمانبردار سلطان

عثمانی بود و در آن زمان مردم بر سر آب کاریزها و قنات‌ها اختلاف پیدا کردند و او دستور داد در این مورد قانونی بنویسند و دستورات دیگری هم داد که توسط مردم مرعی می‌شد و او به دادگری و عدل هم معروف بود و سرانجام به سال ۹۴۹ هجری به حق پیوست.

**سلطان اسحاق برزنجه‌یی:** سلطان اسحاق‌ابن شیخ عیسی برزنجه‌یی که از علما و عرفای قرن هفتم و هشتم هجری است، در سال ۶۷۵ هجری در برزنجه متولد شد و در همان جا نزد پدرش به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده شیخان رهسپار شد و طریقهٔ اهل حق را پی‌ریزی کرد و مریدان و یاران بی‌شماری یافت و همان جا به سال ۷۹۸ هجری درگذشت. وی جامع کمالات صوری معنوی بود و کرامات او در کتب صوفیه مسطور است. از او اشعاری عارفانه به یادگار مانده که به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری شده است. از اوست:

سیم نه جای تەڵا، سیم نە جای تەڵا — صەراف نەگرتەن سیم نە جای تەڵا
تەڵا نە جای سیم نە دانمان سەڵا — دوڕ نە جای صەدف نە میرۆ هەڵا
شۆر نە جای بلوور نە دانش جەڵا — سە نگیش نمەوۆ وە قوڵوو قەڵا
هەرکە نە جای وێش صەڵاش هەن جەڵا — هە نقام زیایی ماوەرۆ بەڵا

یعنی:

صراف سیم و نقره را به جای طلا نمی‌خرد و ما هم چنین چیزی را روا نمی‌بینیم که نقره را به جای طلا به دیگران بدهند، دُرّ را نمی‌توان با صدف معاوضه کرد و نمک به جای بلور جلوه‌گر نمی‌شود و سنگ را هم نمی‌توان به جای دُرّ عوض کرد. هرکس از حد خود خارج شود به بلا دچار می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی خلاصهٔ سرانجام، و نسخهٔ خطی دیوان سلطان اسحاق، نسخهٔ خطی یادداشت کاکاردایی، و مشاهیر اهل حق.

**سلطان اسفندیار جاندار:** پس از آن که قسطمونی به تصرف عثمانی‌ها در آمد اسفندیاربیگ جاندار و یارانش با شجاعت از قلعهٔ سینوپ دفاع کردند و در این هنگام امیرتیمور گورکانی (۷۷۲–۸۰۷ هجری) به خاک عثمانی حمله برد و اسفندیاربیگ به

پیشوازش رفت و تیمور او را جزو سران سپاه خودکرد و پس از مدتی قسطمونی را هم از عثمانی‌ها گرفت و بنا به فرمان امیرتیمور به فرمانروایی پرداخت و تا سال ۸۴۳ هجری فرمان راند و در این دم که قدرت سلطان اسفندیار رو به فزونی می‌رفت سلطان مرادخان دوم عثمانی (۸۲۴ - ۸۵۵ هجری) دختر اسفندیاربیگ را برای خود خواستگاری کرد و خواهر خود را به عقد قاسم‌بیگ پسر اسفندیاربیگ در آورد و بدینسان عثمانی‌ها کردها را به خود نزدیک کردند و سرانجام سلطان اسفندیار به سال ۸۴۳ هجری فوت کرد.

**سلطان بایزید جاندار**: سلطان بایزیدبن سلطان عادل جاندار به سال ۷۷۳ هجری به حکومت سینوپ رسید و او در آغاز به تعمیر و عمران و آبادانی روستاها همت گماشت و سپس مخالفان خود را سیاست کرد و مدت چهارده سال حکومت کرد و عاقبت به سال ۷۸۷ هجری وفات یافت و او پسری داشت به نام سلیمان‌بیگ.

**سلطان چلبی**: سلطان چلبی که از عرفا و بزرگان قرن پنجم هجری است، در شهرزور متولد شد و در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و در تاریخ و حکمت مهارت یافت و از انواع علوم ادبی اطلاع کافی تحصیل کرد. و مدتی هم در خدمت شاه خوشین لرستانی کسب فیض کرد و گویا تا آخر عمر با وی به سر برد. از او دو بیتی‌هایی عارفانه به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| پەرێ شام کەردەن، شە رێ شام کەردەن | ئـی رەمـەزەنی پـەرێ شـام کـەردەن |
| خـواجـام دیـارەن ئـە سپشان زەردەن | خواجام خوەشینا شـەفای گـرد دەردەن |

یعنی:

من از شاه خوشین خرقه گرفته‌ام و این چوپانی را برای او می‌کنم و به نام او به جمع می‌آیم و مردم را رهبری می‌کنم. سرورم خوشین عارفی است بزرگ و سخن‌های او شفای همهٔ دردها است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی خلاصهٔ سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و مشاهیر اهل حق.

**سلطان حسن قلبی**: سلطان حسن‌بن امیرعلی‌بیگ به سال ۹۸۰ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) فرمانروای قلب و بتمان شد و او از همان

آغاز حکومت خود با مشکلات فراوانی روبرو بود که از اهم آنها توسعهٔ نفوذ عثمانی‌ها در مناطق غربی بود که مردم را بی‌گناه می‌کشتند و اموالشان را به یغما می‌بردند ولی او چاره‌ای جز اطاعت نداشت تا آن‌که به سال ۹۹۳ هجری در جنگی که در سعدآباد تبریز با قزلباش‌ها به وقوع پیوست او نیز بنا به فرمان سلطان عثمانی شرکت کرد و به قتل رسید و از او شش پسر به نام‌های: قلیج‌بیگ، زینل‌بیگ، زاهدبیگ، حیدربیگ، قاسم‌بیگ به جای ماند.

**سلطان حسین بهدینانی**: سلطان حسین‌بن امیر حسن به سال ۹۴۰ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز به خدمت شاه‌تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) رسید و شاه خلعت‌هایی به او بخشید و فرمان حکومت عمادیه و پیرامونش را برای او صادر کرد و سپس نیرویی آورد و به موصل حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و ضمیمه قلمرو خود کرد و پس از آن با مردم با مهربانی و عطوفت رفتار کرد و او در حدود سی سال فرمانروایی کردو عاقبت به سال ۹۷۴ هجری بدرود حیات گفت و از او پنج پسر به نام‌های: قبادبیگ و بهرام‌بیگ و رستم‌بیگ و خان‌اسماعیل و سلطان‌ابوسعید به‌یادگار ماند.

**سلطان‌خانم اردلان**: سلطان‌خانم دختر امان‌الله خان اردلان در سال ۱۲۰۳ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به کسب ادبیات فارسی پرداخت و از علمای دین هم حدیث استماع کرد و چنان‌که گویند مکرر به زیارت شیوخ و بزرگان دین می‌رفت و به سال ۱۲۵۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

یه وەخت و وادەی سەیروشکارەن  سارا پۆشیدەی سەوزەی وەهارەن
خیاوان سەوزەن چون زمورۆدرەنگ  بولبول مه شغوولەن به ناڵەی ئاهەنگ
گوڵسورخ نەمەندەن رەنگ نەجه مینش  شەقایق رەوان ئەشک ئەسرینش
نەرگس حەسرەتمەند نەدیدار تۆ  داغدار باڵات ئە رشەوەن ئەررۆ

یعنی:

اینک وقت و وعدهٔ سیر و شکار است و صحرا از سبزهٔ بهار پوشیده است،
خیابان‌ها مانند زمرد سبز رنگ سبز است و بلبل مشغول ناله و آهنگ‌نوازی است،

گل سرخ رنگ در پیشانیش نمانده است و شقایق اشک از دیدگانش روان است و
نرگس حسرتمند دیدار تواست، و شب و روز داغدار بالا و اندام تواست.
مراجع: نسخهٔ خطی دیوان مستوره خانم کردستانی، و جنگ خطی، و یادداشت‌های نویسنده.

**سلطان عادل جاندار:** سلطان عادل‌بن امیر یعقوب‌بیگ جاندار به سال ۷۴۹ هجری از طرف سرداران و بزرگان سینوپ به امارت برگزیده شد و او سپاهی فراهم آورد زیرا قصد داشت که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و سپس به مدد آن سپاه توانست بخشی از نواحی مجاور را تصرف کند و وی تا سال ۷۷۳ هجری فرمانروا بود و سپس پسرش بایزید جاندار فرمانروا شد.

**سلطان‌محمد بختی:** سلطان‌محمدبن امیرمحمد بختی به سال ۹۸۶ هجری پس از کشته شدن پدرش به حکومت رسید و در آن هنگام او طفلی هشت ساله بود و ارکان دولت او را بر تخت نشاندند و امرا و مادرش که دختر ملک محمد حصن کیفی بود حکم می‌راندند تا وقتی که به سن شباب رسید و سپس دخترانش را هم به عقد امیرناصر و میرشرف پسران خان ابدال در آورد و ادارهٔ کارهای جزیره و بوتان را هم به عهدهٔ آنان گذاشت تا این که پسرش را در فرصتی با خود به اسلامبول برد و به خدمت سلطان مراد سوم عثمانی رسید و هدایایی هم برای سلطان برد و فرمان حکومت جزیره و بوتان را برای فرزندش اخذ کرد اما پس از چندی آن شیرزن فوت کرد و پسرش سلطان محمد نیز پس از او به سال ۹۹۱ هجری دنیا را بدرود گفت.

**سلیمان بهرامی:** سلیمان‌ابن میرزاعلی خان کمانگر متخلص به سلیمان در سال ۱۳۲۶ هجری در ده ماراب از توابع کرمانشاه متولد شد و در چهار سالگی با پدرش به ده کوره‌دره از توابع سنندج رفت و در هفت سالگی مقدمات علوم را همان جا آموخت و در جوانی به مطالعهٔ کتب ادبی و تاریخی پرداخت و در سی سالگی به کرمانشاه رهسپار شد و در ادارهٔ دارایی استخدام و مدتی رییس دارایی کرند و روزگاری رییس دارایی پاوه بود و سرانجام در سال ۱۳۹۷ هجری در کرمانشاه بدرود حیات گفت: وی در سرودن شعر کردی و فارسی ید طولایی داشت و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

هیچ کەس وە پەیمان فەڵەک شاد نەبۆ کەس پشت گەرم وە چەرخ بێ‌بنیاد نەبۆ
دەک فەڵەک چون من بەختت وە قیربۆ تیر ئاه من نەجە رگت گیر بۆ

یعنی:

هیچ کس به پیمان و عهد فلک شاد نباشد و کسی به این چرخ نباید دل ببندد. ای فلک خدا کند مثل من بختَت نگون باشد و تیر آه من در قلبت نشیند.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان سلیمان بهرامی، یادداشت‌های نویسنده.

**سلیمان‌بیگ اختیارالدینی**: سلیمان‌بیگ‌ابن میرزابیگ در سال ۹۶۵ هجری بنا به فرمان شاه‌تهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به حکومت بانه رسید و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و به عمران و آبادانی شهر و روستاها پرداخت و از آثار او: مسجد جامع و مسجد بروژه و مسجد شیوه است که به جای مانده. وی مردی متقی و دیندار بود و چندین بار به حج رفت و سرانجام به سال ۱۰۱۰ هجری درگذشت و آرامگاهش در تپه‌ای در شهر بانه واقع شده است.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستوره و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی و خلاصه یێکی تاریخی کورد و کوردستان ـ امین زکی بغداد ۱۹۳۷.

**سلیمان‌بیگ اورامی**: سلیمان‌بیگ‌بن امیر سعید جیا شاه اورامی به سال ۶۹۹ هجری به حکومت اورامان رسید و او نیز مانند پدرش در آغاز به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و خانه‌های مجللی نیز در شهر ساخت و بیشتر علاقه داشت که با دانشمندان و ادبا و شعرا مصاحبت کند و در زمان او امیر تیمور گورکانی (۷۷۲-۸۰۷ هجری) به عزم تسخیر بغداد از اورامان گذر کرد و با اخذ هدیه‌ای درویشانه از اورامان چشم‌پوشی کرد و به سوی بغداد راهی شد و در دورهٔ او نود و نه پیر اورامان و سلطان اسحاق برزنجی (۶۶۵-۷۹۸ هجری) ظهور کردند و در این اثنا بهلول‌بیگ اردلان (۷۷۵-۸۰۸ هجری) به اورامان لشکر کشید و پس از چند ماه محاصره مرضی در میان لشکریانش افتاد که به انهزام آن منجر شد و سلیمان‌بیگ از عمری طولانی برخوردار بود و مدت یکصد و چهل و نه سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۸۴۸ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام بهرام میرزا.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیمان‌بیگ جاف**: سلیمان‌بیگ‌بن ظاهربیگ جاف پس از فوت پدرش بنا به فرمان سلیم پاشای بابان (۱۱۵۶-۱۱۶۴ هجری) به حکومت بانی خیلان و دزیایی و حلبجه رسید و او در آغاز طوایف جاف را با هم متحد کرد و سپاهی منظم فراهم آورد و چند پل و کاروانسرا برای مسافران بنا کرد و مردم در زمان او زندگی را در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و وی سرانجام به سال ۱۲۲۰ هجری وفات یافت و او دو پسر داشت به نام‌های: قادربیگ و کیخسروبیگ.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیمان‌بیگ دوم جاف**: سلیمان‌بیگ دوم‌بن کیخسروبیگ جاف به سال ۱۲۴۴ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت بانی خیلان و حلبجه رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سال بعد هنگامی که سپاهیان ایران به منظور فتح سلیمانیه به امارت بابان حرکت کردند سلیمان‌بیگ با دو هزار سوار به یاری پاشای بابان رفت ولی لشکریان بابان شکست خورد و سلیمان‌بیگ سرانجام به سال ۱۲۴۵ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیمان‌بیگ دوم جاندار**: سلیمان‌بیگ‌بن سلطان بایزید جاندار به سال ۷۸۷ هجری بر امارت سینوپ جلوس کرد و او به سال ۷۸۵ هجری که از پدرش عاصی شده بود برادرش را کشت و به عثمانی‌ها پناهنده شد و سلطان مرادخان اول عثمانی (۷۶۱-۷۹۱ هجری ) پناهندگی او را به فال نیک گرفت و او را ارج نهاد و به یاری سپاهیان عثمانی امارت قسطمونی را گرفت و سلطان بایزید ناچار به قلعهٔ سینوپ فرار کرد و سلیمان‌بیگ پس از فوت پدرش به سینوپ بازگشت و به امارت موروثی خود رسید و از سلطان عثمانی اطاعت کرد و او نیز فرمان حکومت سینوپ را برایش صادر کرد و چون سلطان بایزید اول عثمانی (۷۹۲-۸۰۵ هجری) جلوس کرد قصد داشت که حکومت‌های کرد را ازبین ببرد لذا سلیمان‌بیگ بیمناک شد و سپاه منظمی آراست و قلعه‌ها را مستحکم کرد و رابطه‌اش را با دولت عثمانی گسست و عاقبت عثمانی‌ها به سال ۷۹۵ هجری به سینوپ حمله کردند و جنگ خونینی درگرفت و در این جنگ سلیمان‌بیگ کشته شد و قسطمویی به تصرف عثمانی‌ها در آمد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیمان‌بیگ زنگنه**: سلیمان‌بیگ متخلص به زبونی در سال ۱۱۵۰ هجری در ده قیتول از توابع کرکوک متولد شد و تحصیلات خود را همان جا آغاز کرد و در جوانی به شعر و ادب تمایل پیدا کرد و خط را هم نیکو می‌نوشت و پس از آن به قصرشیرین و کرمانشاه رهسپار شد و با شعرا و ادبای آن عصر ملاقات کرد و از محضر آنان بهره‌مند شد و سپس به زادگاه خود بازگشت و به کار مَلک‌داری و کشاورزی و دامداری پرداخت و به سال ۱۲۱۵ هجری درگذشت. وی در علوم ادبی و حسن خط دست داشت و مظهر ذوق و دارای مهارت در صنایع ظریفه بود و از او دیوانی که شامل غزلیات و قصاید است به یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

مـــنیش‌ها عـــومرم پـــادا وه پـــه‌نجا　　دونیام وه میزان عه‌قڵ وێـم سـه‌نجا

منیش وێنه‌ی جوغد وێرانه‌ی هه‌رده　　رۆ رۆمه‌ن په‌ی عومر گه‌نج باد به‌رده

یعنی:

عُمرم به پنجاه نزدیک شد و دنیا را با میزان عقل خود سنجیدم، و اینک مانند جغد خرابه‌نشین شده‌ام، برای عمر به باد رفتهٔ خود شیون می‌کنم.

مراجع: مێژووی عه‌شیره‌تی زه‌نگه نووسینی محمد عبدالرحمن زه‌نگه.

**سلیمان‌بیگ سوران**: سلیمان‌بیگ‌ابن قلی‌بیگ سوران پس از مرگ پدرش به سال ۹۸۵ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست. وی مردی دادگر و بخشنده و رئوف بود و مردم هم او را دوست داشتند. وی لشکری مرکب از سیزده هزار سرباز پیاده و سواره به وجود آورد و چون قبیلهٔ سوران و زرزا از قدیم با هم اختلاف داشتند، قبیلهٔ زرزا به قبیله سوران حمله برد و در این جنگ بیشتر مردان بزرگ زرزا کشته شدند و تسلیم شدند و پس از آن حملهٔ سختی به سپاه صفوی کرد و آنان را هم تار و مار کرد و سلطان مرادخان عثمانی چون پیروزی‌های سلیمان‌بیگ را شنید، قبادبیگ امیر ترگور را مأمور سرکوبی وی کرد که او نیز از سلیمان‌بیگ شکست خورد ولی سرانجام بنا به توطئه لشکری شاعر دربار سلیمان‌بیگ او را به پایتخت عثمانی فراخواندند و در سال ۹۹۸ هجری وی را مسموم کردند.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی.

**سلیمان‌بیگ سویدی**: سلیمان‌بیگ‌بن مرادبیگ به سال ۹۸۹ هجری بنا به فرمان سلطان مراد عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به امارت کنج رسید و او مردی فاضل و دلیر و شجاع

و مقتدر و جوانمرد و بخشنده بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود گهگاه شعر می‌سرود و در محل منشکرود بنای شهری نهاد و بسی از روستاها را هم آباد و تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمان راند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**سلیمان‌بیگ صاصونی**: سلیمان‌بیگ‌بن محمدبیگ به سال ۹۴۷ هجری بنا به فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به امارت صاصون منصوب شد و حکومت ناحیهٔ ارزن را به برادرش بهاءالدین واگذار کرد و او مردی مقتدر و در همین حال شرابخوار و فاسق و فاجر بود و عمر خود را در خدمت می و معشوق صرف می‌کرد و به این سبب یکسره از کار ملک و ملت غافل ماند و اتحاد و اتفاقی که ثمرهٔ زحمات فرمانروایان قبلی بود به نفاق و چند دستگی مبدل شد و وقتی سلیمان‌خان پس از تصرف بغداد به بدلیس لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد، سلیمان‌بیگ اعتنایی به سلطان عثمانی نکرد و فقط برای سپاهیانش مقداری آذوقه فرستاد و او اوقات را به عیش و نوش گذراند و سرانجام به سال ۹۴۶ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیمان‌بیگ نزهت**: سلیمان‌بیگ‌ابن مجیدبیگ سوران که از سرایندگان قرن سیزدهم هجری است در ده باپشتیان از توابع سوران متولد شده و در همان جا سرگرم فراگرفتن دانش شده و پس از آن به رواندز رهسپار شده و در خدمت علمای دین فقه و فنون ادب را فراگرفته و سپس راهی استانبول شده و مدتی هم در آنجا علم آموخته و در ادبیات فارسی و عربی و ترکی تبحر یافته و پس از آن به زادگاه خود بازگشته و مابقی عمر را به کارکشاورزی و دامداری به سر برده تا سرانجام به سال ۱۳۳۵ هجری در حملهٔ روس‌ها به ایران شهید شده است. نزهت یکی از شعرای کرد است و وی در فنون ادب تبحر داشته و دیوان او که دارای غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده از اوست:

من که مه‌فتوونی نیگاهی چاوه‌کانی مه‌ستی توٚم
توو خودا یابمکوژه یا تووشی هیجرانم مه‌که

یعنی:

من‌که مفتون‌نگاه چشمان‌مست توام، تو را به‌خدا یامرا بکش یا دچار هجرانم مکن.

مراجع: مجلهٔ شمارهٔ ۶۳ سروه.

**سلیمان پاشای بزرگ بابان**: سلیمان پاشاابن خالد پاشا در سال ۱۱۶۴ هجری از طرف دولت عثمانی به حکومت بلاد بابان منصوب شد و شورش‌های داخلی را که در زمان سلیم پاشا شروع شده بود خواباند و به آبادی شهرها و روستاها بکوشید و مساجد و بازارها را بنا کرد و تا سال ۱۱۷۵ هجری حکومت کرد و پس از آن عزل گردید و به ایران گریخت و به جای او احمد پاشا برَ اریکهٔ قدرت نشست و در سال ۱۱۷۷ هجری احمد پاشا تمام سپاهیانش را به کمک والی بغداد فرستاد و سلیمان پاشا که در سنندج بود وقت را مغتنم شمرد و با عده‌ای از یارانش به قلعه چوالان حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و سپس به بغداد هم حمله کرد و آنجا را به تصرف در آورد ولی بیش از چند روزی در آنجا نماند و به سلیمانیه بازگشت و چون عمر پاشا که از دوستان سلیمان پاشا بود والی بغداد شد، شهرهای کوینسجق و حریر و اربیل و آلتون کوپری و قره‌حسن و زنگاباد و حصان و بدره را با هدایایی به او تفویض کرد و اقتدار او تا حدود موصل مسلم گردید و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و بنای مساجد و پل‌ها پرداخت و علما و شعرا را نیز مورد تکریم قرار می‌داد و سرانجام به سال ۱۱۷۸ هجری به دست فقی ابراهیم نامی در خانه‌اش شبانه به قتل رسید که یکی از شعرا در این‌باره گوید:

**مفسدی نیمه شبی با خنجر جوهر جسم کرامش بسمید**

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و نسخهٔ سیرالاکراد تألیف عبدالقادرابن رستم بابانی به شمارهٔ ۴۱۳۵ در کتابخانهٔ ملی ملک.

**سلیمان خان اردلان**: سلیمان خان‌ابن میرعلم‌الدین در سال ۱۰۴۶ هجری زمام امور کردستان را به دست گرفت و در همان سال مقر فرمانروایی خود را به ده سنه sina انتقال داد و بعداً دژهایی در اطراف آن بنا کرد و سنه‌دژ sina dîž نام نهاد و پس از آن مساجد و عماراتی ساخت و به توسعهٔ آن پرداخت. در سال ۱۰۴۷ هجری عثمانی‌ها لشکری را به منظور تصرف کردستان گسیل داشتند و سلیمان خان آنان را در جلگهٔ مریوان شکست داد و به مقر فرمانروایی خود بازگشت. سلیمان خان به علو همت و وفور فضل و لطف طبع ممتاز بود و به صحبت علما و شعراء میل فراوان داشت و در صرف و نحو و منطق و تاریخ و خوش‌نویسی و سوارکاری و چوگان‌بازی دست داشت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند. وی مدت بیست سال در کردستان حکومت کرد و به سال ۱۰۶۶ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه به شمارهٔ ۶۱۸۴ در کتابخانهٔ ملی ملک.

**سلیمان ماهیدشتی:** سلیمان‌بن احمدبیگ ماهیدشتی به سال ۱۲۲۴ هجری در ماهیدشت زاده شد و او در خانواده‌ای متمول می‌زیست و نخستین تعلیمات خود را در موسیقی از یکی از استادان اصفهانی فراگرفت و نواختن کمانچه را با کوشش و زحمت زیاد آموخت و او مصاحبت یاران صمیمی و مجلس درس موسیقی را به هر کاری ترجیح می‌داد و سپس این فن را به شاگردان خود آموخت و او کمانچه را خوش می‌نواخت. سید یعقوب ماهیدشتی در وصف کمانچه ایشان چنین گفته است:

سلێمان وەو سۆز کەمانچەشەوە زیرەش مەوەرۆ دڵ وە غەشەوە

یعنی:

سلیمان با آن سوز کمانچه‌اش، نوایش دل را به غش می‌اندازد.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**سلیمان نصرةالدوله‌ابن‌نصرالدوله‌دوستک:** وی پس از مرگ پدرش در سال ۴۵۳ هجری به جای وی نشست و میافارقین را به پایتختی برگزید و دیاربکر را به سعید برادرش سپرد و چندین مسجد و پل و کاروانسرا و بازار بنا کرد و رعیت را از امنیت و آسایش برخوردار کرد و خود شخصاً به داوری مردم می‌پرداخت و علما و شعرا و ادبا و اطباء را تشویق می‌کرد و به آنان توجه‌می‌کرد و سرانجام به سال ۴۷۵ هجری وفات یافت.

مراجع: دێرێکی پێشکەوتن تألیف حسین حزنی و مرآت العبر تألیف سعید پاشا دیاربکری و تاریخ هکاری و بوتان تألیف عبدالرحیم هکاری «خطی».

**سلیمانیه:** یکی از شهرهای کردستان عراق می‌باشد که این شهر را ابراهیم پاشای بابان در سال ۱۱۹۹ هجری بنا نمود و آن را به نام سلیمان پاشای عثمانی والی بغداد نام نهاد و آن در منطقه کوهستانی نزدیک مرز ایران واقع است و شامل چهار قضاء است به نام‌های تانجرو و قره‌طاغ و سورداش و بازیان و سرتاسر شهر مخصوصاً به کوه‌های مرتفعی است که از طرف شرق به کوه گویژه و ازمر و از طرف جنوب به کوه گله زرده و از سوی غرب به کوه تاسلوجه و پیره‌مگرون محدود است و هوای معتدل و سازگاری دارد.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**سلیم پاشای بابان:** سلیم پاشاابن بکربیگ در سال ۱۱۵۶ هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) زمام امور را به دست گرفت و در زمان او در اطراف بلاد بابان هرج و مرج و شورش از هر طرف آغاز شد و در سال ۱۱۶۴ هجری سلیمان پاشا والی بغداد به سرزمین بابان هجوم آورد و سلیم پاشا چون در مقابل سپاهیان او تاب مقاومت نیاورد ناچار به ایران گریخت و سلیمان پاشا قلعهٔ چوالان را هم تصرف کرد و از طرف دولت عثمانی، سلیمان پاشای بزرگ را به سال ۱۱۶۴ هجری به حکومت بلاد بابان منصوب داشت.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمدامین زکی، و نسخهٔ خطی سیرالاکراد به شمارهٔ ۴۱۳۵ در کتابخانهٔ ملی ملک.

**سلیم خان اختیارالدینی:** سلیم خان اختیارالدینی به سال ۱۱۳۵ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب دوم صفوی (۱۱۳۵-۱۱۴۵ هجری) به حکومت بانه منصوب شد و در ابتدای امارت وی عمویش بر علیه او قیام کرد و اما مغلوب شد ولی سپس عمویش را بخشید و او را آزاد کرد و پس از آن مسجدی در بانه ساخت و قنات‌ها و کهریزهایی برای مردم حفر کرد و در سال ۱۱۵۴ هجری نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) به منظور سرکوبی تیمور پاشای عثمانی که تبریز را تصرف کرده بود به جانب آذربایجان حرکت کرد و پس از ورود به بانه از ساوجبلاغ و مکری خبر رسید که تیمور پاشا تبریز را تخلیه کرده و نادرشاه در نزدیکی‌های چشمه کوه گاکر اردو زد و سلیم خان هم به خدمتش رسید و اظهار اطاعت کرد و شاه او را نواخت و امارت وی را به رسمیت شناخت و سپس به فرمانروایی خود ادامه داد تا به سال ۱۱۵۷ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سلیم خان مکری:** سلیم خان‌ابن فیض‌الله‌بیگ ملقب به حاج سرتیب مکری در سال ۱۲۵۷ هجری در تیکانتپه سهام از توابع بوکان متولد شد. پدر او رهبری طوایف مکری را به عهده داشت و سلیم خان مقدمات علوم را از صرف و نحو و معانی و بیان نزد علمای مشهور فراگرفت و سپس به ساوجبلاغ رفت و سالی چند در آنجا به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و پس از فوت پدرش رهبری ایل فیض‌الله‌بیگی را به عهده گرفت و در اواخر عمر از راه مصر و اردن عازم حج شد و سرانجام به سال ۱۳۲۰ هجری در زادگاه

خود بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. سفرنامه‌ای هم دارد که آن را در هنگام سفر خود به حجاز نوشته است. از اوست:

هه رچاوه‌ڕوان بووم له ڕۆژ هه‌تا شه‌و　　به‌ ڵکوو یارم بێ و ئه‌و بمکاته خه‌و

یعنی:

پیوسته در انتظار بودم از روز تا شب، شاید یارم بیاید و او مرا بخواب کند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سمن خانم دودانی**: سمن خانم که از شاعره‌های قرن نهم هجری است، در ده دودان از توابع کرمانشاه متولد شد و مبادی علوم اسلامی را در کودکی فراگرفت و چون رغبت زیادی به تصوف و عرفان داشت با عرفا و مشایخ ملاقات می‌کرد و مدتی هم در خدمت بابا جلیل دودانی بود و در دودان فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دو بیتی‌هایی به جای مانده که بسی شیرین است. از اوست:

دێوانه‌ش چڕی، دێوانه‌ش چڕی　　سه‌رانسه‌ر جیهان دێوانه‌ش چڕی

غه‌واص نه ده‌ریا گه‌وهه‌رش بڕی　　خواجام ئاماوه نه په‌رده و سڕی

یعنی:

سراسر مخلوق خداوند، آن مجنون عاشق را بانگ زدند و مرشدی کامل در دریای بیکران زهد و تصوف با خوف و رجا به سلوک کردن سالکان پرداخت تا حقیقت نمایان شود و آنگاه سرورم از پردهٔ اسرار ظاهر شد و قلب‌ها را مجذوب خود کرد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ باباجلیل، و مشاهیر اهل حق.

**سمندعلی سیاباندوف**: سمندعلی در سال ۱۳۲۹ هجری در ده حسن‌جان از توابع قارس متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به قارس رفت و تحصیلات خود را در آنجا به انجام رساند و پس از آن به ده سنگر از توابع آباران رفت و به تدریس پرداخت و در جنگ جهانی دوم نیز شرکت کرد و لقب قهرمان را یافت و مابقی عمرش را به تدریس و نوشتن مقالات و کتب سودمند به سر برد تا به سال ۱۳۶۸ هجری درگذشت. وی نویسنده و شاعری چیره‌دست بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: خج و سیامند، فرهنگ کردی به روسی، خوشبختی، سرگذشت را نام برد.

مراجع: ڕۆژنامه‌ی ریاتازه، ئیره‌وان ۱۹۳۵.

**سنجابی**: نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و ماهیدشت و جوانرود و اطراف سنندج سکونت دارند و آنها نه تیره‌اند به نام‌های: چالاوی، دالیان، گوازی، برازی، سیمه‌وند، سوره‌وند، تکه‌وند، تفنگچی، حق نظرخانی و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و تقریباً هزارِ خانواری می‌شوند و از میان آنان مردانی بزرگ برخاسته‌اند که مصدر خدمات دولتی و ملی شده‌اند و در حفظ مناطق مرزی کوشیده‌اند و وجه تسمیهٔ واژهٔ سنجابی بنا به گفتهٔ پیرمردان چون آستر لباس خانان این طایفه از پوست سنجاب بوده‌اند از این‌رو آنان را سنجابی نامیده‌اند.

**سنجار**: یا سنگار و یا شنگار یکی از شهرهای کردستان است که در یکصد کیلومتری موصل واقع شده و رشته کوه معروف به جبل سنجار در جنوب این شهر قرار دارد. جغرافیانویسان اسلامی قدیم از آبادی فراوان آن سخن گفته‌اند و بر طبق روایات اسلامی کشتی نوح پیش از آن که بر کوه جودی قرار گیرد، مدتی بر کوه سنجار توقف کرد. اکثر ایزدیان یا یزیدیان در این شهر ساکن‌اند. و در نزهةالقلوب می‌نویسد: سنجار از اقلم چهارم است و دور با رویش سه هزار و دویست گام است از سنگ و گچ کرده‌اند و بر روی کوهی نهاده است بر جانب قبله و چنان افتاده است که بام‌های هر رسته خانه‌ها زمین کوی یک رستهٔ دیگر است و ابن‌بطوطه گوید: نام شهری است میان نصیبین و مردم آنجا اکراد باشند. و سنجار درگذشته قلعه‌ای بود در نواحی موصل و دیاربکر و از سنجار بادام و انار و دانه و نی و سماق حاصل آید و باغستان فراوان دارد و سماق و زیتون و انجیر و میوه‌های آن معروف است و در ناحیهٔ سنجار و جنوب کردستان لیموهای درشت می‌روید و مرکبات در تمام مناطق گرم بین‌النهرین و ناحیهٔ سنجار کاشته می‌شد اما گاه و بیگاه که باد سردی می‌وزید این درخت سودمند را از بین می‌برد.
مراجع: قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی و احسن‌التقاسیم و نزهةالقلوب و سفرنامهٔ ابن‌بطوطه.

**سنجرخان وزیری**: سنجرخان‌ابن میرزا محمدخان نرانی به سال ۱۲۸۴ هجری در قریهٔ نران narân از توابع سنندج تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و چنان که گویند در نوجوانی سلطان عبیدالله برادر حضرت امام رضا علیه‌السلام را در خواب می‌بیند و او را وعده می‌دهد که غازی بزرگی خواهد شد و در سال ۱۳۳۴ هجری که

لشکریان روس از شمال و شرق شهر سنندج را در محاصره گرفته بودند از آن سوی پنج هزار سپاهی عثمانی برای مقابله با روس‌ها وارد شهر می‌شوند و عثمانی‌ها که سنجرخان را می‌بینند لقب سردار اکرم به او می‌دهند و از او در خواب کمک می‌کنند و سنجر با شجاعتی کم‌نظیر با گروهی از یارانش به قلب سپاه روس می‌زند و پیش از آن که دشمن فرصت عکس‌العمل پیدا کند به سرعت نیروهای آنان را در دشت دیاران تار و مار می‌کند و پس از آن تمام توپ‌هایشان را که بر ارتفاعات قار و صلوات‌آباد مستقر کرده بودند به غنیمت می‌گیرد و عده‌ای از روس‌ها را می‌کشد و مردم شهر را از این گرفتاری نجات می‌دهد تا این که سرانجام شریف‌الدوله حاکم کردستان سنجرخان و دو برادر دیگرش را به خانهٔ خود دعوت می‌کند و آنان را به گلوله می‌بندد و می‌کشد.

**مراجع:** تاریخ مردوخ و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سنندج:** یکی از شهرهای کردستان است که از شمال به شهرستان‌های سقز و از جنوب به کرمانشاه و از مشرق به همدان و بیجار و از مغرب به عراق محدود است. این شهر در زمان شاه صفی به وسیلهٔ سلیمان خان اردلان در سال ۱۰۴۶ هجری ساخته شده و از همان تاریخ مقر حکومت کردستان بوده است. در شمال شرقی شهر سنگ سیاهی وجود دارد که مردم که آن را کچکه‌رش kuçka raš گویند به معنی سنگ سیاه که در آن هیچگونه گیاه و درختی نمی‌روید و احتمال دارد معدن نفت باشد. سنندج را در کردی سنه sina و سنه دژ sina dž گویند به معنی قلعهٔ شاهین است. نام سنندج همیشه مترادف بوده است با بهترین و زیباترین فرش‌ها و دستباف‌هایی که با کمال ذوق و سلیقه به وجود آمده است. قالی سنندج و بیجار امروزه دارای شهرت جهانی است و در حال حاضر تهیه انواع فرآورده‌های دستباف مانند فرش، موج، سجاده، جانماز، شال، گلیم، گلیمچه، و پارچه‌های لباسی در اکثر نقاط شهری و روستایی رایج می‌باشد و نجاری چوب‌های گردوی جنگلی از قبیل ساختن تخته نرد و شطرنج و جعبه و قوطی سیگار آنجا معروف است.

**مراجع:** تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و جغرافیای کردستان تألیف ناصر محسنی - بروجرد ۱۳۲۷.

**سواره ایلخانی‌زاده:** سواره‌ابن احمد آغا در سال ۱۳۵۷ هجری در ده ترجان از توابع

بوکان متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا و تهران انجام داد و پس از آن به تهران رفت و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق نایل گشت، پس از آن در رادیو و تلویزیون استخدام شد و در قسمت برنامه‌های کردی به خدمت پرداخت و به سال ۱۳۹۵ هجری درگذشت و جنازه‌اش را در زادگاهش به خاک سپردند. وی از نویسندگان و شعرای معاصر به شمار می‌رود و بیشتر آثار او برنامه‌هایی است که در برنامهٔ کردی می‌نوشت که مهمترین برنامه‌اش تاپۆ و بوومەلێڵ tâpo bûma lêl بود و در آن به بررسی ادب کردی معاصر می‌پرداخت. شعر نیز می‌سرود و اشعار او هنوز جمع‌آوری نشده است. این دو بیت از شعر عقاب اوست:

کوتی وا ژینی درێژ پێشکەشی خۆت — گۆشتی مردارەوە بوو هەربە شی خۆت

ژینی کورت و بە هەڵۆیی مردن — نەک پەنا بۆقەلی روو ڕەش بردن

یعنی:

گفت: که زندگی دراز پیشکش خودت و گوشت مردار قسمت خودت باشد، زندگی کوتاه و با عقابی مردن بهتر از آنست که پناه به کلاغ روسیاه ببرم.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**سوباری**: نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در قرن دهم قبل از میلاد دولت مقتدری تشکیل دادند و بارها با آشوریان ستیزیدند و در زمان تیگلات پیلسریکم سپاه آشور را تار و مار کردند و از سرزمین خود راندند اما بعدها ضعیف شدند و به کوهستان‌های زاگروس برگشتند.

مراجع: کورد و کوردستان نووسینی ئەمین زە کی، و کرد و پیوستگی و نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و تاریخ دیاکونوف.

**سوران sorân**: نام یکی از طوایف کرد بوده که در سرزمین سوران sorân یا سهران suhrân که در میان زاب کوچک و زاب بزرگ و سلسله جبال حمرین که شامل مناطق حریر و رواندز و شقلاوه و اشنویه بود حکومت می‌کردند و سلسله‌ای به نام خود تشکیل دادند. درکتاب شرفنامه آمده است: چون در اطراف قلعهٔ بالکان سنگ‌های سرخ وجود دارد، عیسی ابن کلوس و یارانش بر بالای آن سنگ‌ها می‌رفتند و در آنجا با دشمن شروع به محاربه می‌کردند و از این‌رو مردم آنان را سهران و سوران نامیدند و این منطقه هم به

سوران اشتهار یافت. و گویا این واقعه در زمان شاه طهماسب اول صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) اتفاق افتاد. ولی این نام خیلی قدیمتر از آنست و در سنگ نوشته‌های آشوری و بابلی از آن یاد شده است و در همین حوالی شهری به نام سور sûr وجود داشته که پایتخت نایری‌ها بوده و تیگلات پیلسراول در قرن دوازدهم ق.م با سپاهی بزرگ به آنان حمله کرد و پایتختشان را تصرف نمود و دوازده تن از شاهزادگان نایری را هم اسیر کرد و سپس شهر سور را نیز با خاک یکسان نمود. ابن‌الاثیر در کتاب (الکامل) هم از طایفهٔ تیراهی که یکی از طوایف کرد است نام می‌برد که آنان در سرزمین سوران شوریدند و دامنهٔ این شورش را به جزیره و زاخو و حریر گسترش دادند. بهر حال سوران که در قرون اسلامی نام یکی از امارت‌های کردی بود، عیساابن کلوس در قرن دهم هجری آن را تأسیس کرد و پس از فوت او بسرش میرعلی‌بیگ زمام امور را به دست گرفت و تا سال ۱۲۶۴ هجری دوام داشت. افراد معروف این خاندان از این قرارند: سلیمان‌بیگ‌ابن قلی‌بیگ (قرن دهم هجری)، مصطفی‌بیگ (۱۰۳۲-۱۲۲۹ هجری)، میرمحمد امیرمنصورابن مصطفی‌بیگ (۱۲۲۹-۱۲۵۴).

مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی و میرانی سۆران نووسینی حوسەین حوزنی ـ هه ولێر ۱۹۶۲، و قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی، و القضیة الکردیه تألیف الدکتور بلەج شیرکوه.

**سورانی soranî** : نام یکی از طوایف کرد است که در حوالی اربیل و حریر و اشنویه سکونت داشتند و بعدها تحت تسلط دیگر طوایف کرد فرو رفتند و نام خود را از دست دادند. اولیا چلبی در جلد چهارم تاریخ خود از آنان یاد کرده است. گونهٔ سورانی که یکی از گونه‌های گویش کرمانجی جنوبی است، امروزه به نام لهجه رایج شده است و نیز آستین‌بلند کردی که (قۆچکه سورانی qoçka soranî) گویند منصوب به این طایفه است.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، خلاصة تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمدامین زکی، نسخهٔ خطی طوایف کرد.

**سور سور sûr sûr** : یکی از طوایف کرد است و آنان به فرمان سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۴۲ هجری) از خراسان به کردستان کوچ داده شده‌اند و در حوالی شهرزور و مریوان ساکن شده‌اند ولی پس از مدتی به نواحی مامند و بلوجه و آهنگران و مروارید و

اسلوبه و اخته‌خان و تراز و اشرمل و میدانه و کوانه و طاتیه و غیره کوچیده‌اند و در گذشته در زمستان به مناطق زهاب می‌رفتند و در تابستان به موطن خود باز می‌گشتند و در عهد امان‌الله خان اول اردلان از رفتن آنان به زهاب ممانعت به عمل آوردند و اکنون این طایفه دو فرقه شده‌اند: سوِر سوری و شیخ سرخابی. اعلاجد این طایفه چون رنگ صورتش سرخ بود در میان مردم به نام سور سور معروف شد و اعقاب او را سور سور گفتند و فرقهٔ شیخ سرخابی هم چون از نسل شیخ سرخاب‌اند بدین نام مسمی گشتند.
مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تحقیقات نویسنده.

**سورمیری**: نام یکی از طوایف کرد است که در خانقین و علی‌آباد و حاجی قره و قلعهٔ ودک سکونت دارند و آنان دارای تیره‌های قیطول و تونک و کلاوانی و مامه جان و خی‌ولیان هستند و رییس این طایفه در گذشته شخصی بود به نام سورمیر که تابع دولت عثمانی بوده و بیشتر آنان به کار کشاورزی و دامداری مشغول بوده‌اند.

**سهرورد**: سهرورد یا سوره برد sûra bard در گذشته یکی از شهرهای الجبال بوده و ابن حوقل که در قرن چهارم هجری می‌زیسته در کتاب صورةالارض می‌نویسد: سهرورد شهری است پربرکت و حاصل‌خیز و مردمانش اغلب کرداند، و بیشتر سکنهٔ آن در سابق از خوارج بودند و سپس از آنجا رفته‌اند و گروهی نیز به سبب وطن‌دوستی خفت و خواری را پذیرفته و در آنجا مانده و این شهر استوار و دارای حصار بوده. سهرورد قبلاً یکی از روستاهای گروس بود و اکنون جزو زنجان محسوب می‌شود.
مراجع: سفرنامهٔ ابن حوقل ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ـ تهران ۱۳۶۶.

**سهروردیه**: فرقه‌ای است از صوفیه منسوب به ابوحفص عمر سهروردی که در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری ظهور کرده است. سلسله سهروردیه از این قرار است: ممشاد دینوری، احمد اسود دینوری، محمدابن عبدالله عمویه، رویم، ابوعبدالله محمدابن خفیف شیرازی، ابوالعباس نهاوندی، اخی‌فرج زنجانی، وجیه‌الدین عمرابن محمد، ابوحفص شهاب‌الدین عمر سهروردی.
مراجع: عوارف المعارف تألیف شیخ شهاب‌الدین سهروردی به اهتمام قاسم انصاری ـ تهران ۱۳۶۴، و نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی به تصحیح مهدی توحیدی‌پور ـ تهران ۱۳۳۶.

**سیدابراهیم ستوده:** سیدابراهیم‌ابن سیداحمد در سال ۱۳۴۶ هجری در ده کچک چرمگ kuçik çarmig از توابع باینچو متولد شد و در کودکی نزد پدرش سرگرم فراگرفتن صرف و نحو و قرآن شد و پس از آن در خدمت علما فقه و تفسیر را فراگرفت و سپس در سنندج هم به تحصیلات خود ادامه داد و سرانجام به‌کسب افتاء نایل آمد و پس از آن وارد دانشگاه تهران شد و به اخذ لیسانس موفق شد و سپس در آموزش و پرورش استخدام شد و به کار دبیری پرداخت و در اطلاعات و رادیو و تلویزیون هم مدتی مشغول به کار شد. وی در فنون ادب تبحر دارد و آثاری نیز دارد که تاکنون به طبع نرسیده و دیوانش که شامل غزلیات و قصاید فارسی و کردی است آمادهٔ طبع است. از اوست:

**چون نسیم از سرکویت گذری ما را بس — به تمنای تو سیر و سفری ما را بس**
**تا شباهنگ دلم نغمه به گیتی فکند — به گلستان وفایت گذری ما را بس**
**تا شود طبع «ستوده» به سخن گوهر بار — از لب لعل فشانت گهری ما را بس**

مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**سیامک:** بنا به روایت شاهنامهٔ کردی سیامک پسر کیومرث است که در دوران پادشاهی پدرش به پیکار دیوی سرکش رفت و پس از جنگی چند روزه سرانجام به دست دیو بچه کشته شد و او پسری داشت به نام هوشنگ که به خونخواهی پدر رفت و دیو بچه را کشت و سپس روزگار کیومرث به سرآمد و هوشنگ به جای او نشست.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.




**سی اوم sîûm:** سی اوم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که بیستمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۱۵ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او شش سال فرمانروایی نمود و

در این مدت به آباد کردن بلاد و حفر قنوات سعی بلیغ داشت و سرانجام به سال ۲۱۰۹ ق.م در جنگی که میان طوایف گوتی درگرفت کشته شد.

**سید ابوالوفاء شهرزوری:** ابوالوفاءابن سیداحمد شهرزوری در سال ۶۶۳ هجری در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب فیض و کمالات پرداخت و در جوانی به بغداد رفت و در نزد عالمان دین علوم متداول آن زمان را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و از آنجا به همدان رهسپار شد و در همان جا وفات یافت و در کنار آرامگاه باباطاهر همدانی به خاک سپرده شد. وی در فقه و حکمت و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یوورتمەن نارین، یوورتمەن نارین — نە یانەی ئەزەڵ یوورتمەن نارین
یوورتم رضوانەن هامپای قوڵڵەی چین — قاپی بەهەشتی وە دەست ئەز بین

یعنی:

در روز ازل مظهر آتش بودم و کسوت دیگرم رضوان بود که در بهشت نصیب عارفان خواهد شد و خوشا به حال کسانی که به عرفان روی آوردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر ساوا، و نسخهٔ خطی دورهٔ پیرعالی، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**سیداحمد بابا یادگار:** سیداحمد ملقب به بابا یادگار در سال ۷۶۱ هجری در ده شیخان متولد شد و در همان جا علوم متداول زمان را نزد علمای دین فراگرفت و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و خرقه اخذ نمود و سپس برای ارشاد مردم به هندوستان و پاکستان سفری کرد و با علما و دانشمندان ملاقات کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و از آنجا به دەسرانه رفت و به دست عده‌ای کشته شد. وی به متون فلسفه عرفانی و فلسفهٔ محض اشراق توجه داشت و در فنون ادبی هم استاد بود، اشعار او در کتاب دورهٔ زلال زلال مسطور است. از اوست:

نوور ئیمان بیم، نوور ئیمان بیم — یادگارەنان نوور ئیمان بیم
یووسف فەرزەند پیر کەنعان بیم — حوسنێ کە داشتم مەولا میهمان بیم
کاکام ئیبراهیم مالک بێئاما — تاجر باشی بێ، بەرم کەردنە چا

یعنی:

من نور ایمان بودم و چون یوسف پدر پیر کنعان مهمان مولاگشتم، چنان که مالک او را از چاه بیرون کشید و به مصر برد و زلیخا او را خرید سرانجام هر دو به کام خود رسیدند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی زلال زلال، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**سیداحمد حسامی**: سیداحمدابن سیدمحمد متخلص به حسامی و ملقب به سلطان به سال ۱۲۸۰ هجری در دیه هویه از توابع ژاورود متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن عازم سنندج شد و در خدمت حاج ملاعبدالکریم شکیبا تلمذ کرد و مدتی در خدمت ایشان فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت تا اجازهٔ افتاء اخذ نمود و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۳۵ هجری درگذشت. وی از کودکی شعر می‌سرود و اشعار او به زبان‌های کردی و فارسی و عربی بسی شیرین و دلنشین است و دیوانش که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است تاکنون به طبع نرسیده است. از اوست:

هەوری خەفەتە بەفری غەمی داگە بە سەرما؟

یا صەرصەری دووریتە کە لێم بووگە بە سەرما؟

گاهێ بە شەرارەی غەم‌و گەهە صەڕصەڕی هیجران

عەیش نەبوو بۆ من نە بە گەرما نە بە سەرما

یعنی:

ابر اندوه است که برف غم به سرم زده، یا صرصر دوری تو است که مبدل به سرما شده، گاهی به شرارهٔ غم و گاه صرصر هجران، برای من عیشی نبود نه به گرما و نه به سرما.

مراجع: دیوان خطی سیداحمد حسامی و یادداشت‌های نویسنده.

**سیداحمد حسینی**: سیداحمدابن شیخ عبدالکریم متخلص به حسینی در سال ۱۳۰۶ هجری در کویسنجق از توابع اربیل متولد شد و در کودکی صرف و نحو و کتاب‌های ادبی را آموخت و پس از آن در خدمت شیخ نورالدین جلی‌زاده فقه و تفسیر و حکمت را

فراگرفت و پس از آن که جنگ جهانی اول روی داد مدتی آواره و دربدر شهرها بود و پس از خاتمهٔ جنگ به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۵۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب تبحر داشت و دیوان وی که دارای اشعار کردی و فارسی و عربی و کردی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

وا به غەمزەی جەرگی پڕ خوێن کردووم ئەم دڵبەرە
نووکی موژگانی لە بۆ دڵ پارە کردن خەنجەرە
والە دەریای عشقەوە کەشتی وجوودم کەوتە گێژ
دڵ لەنێو ئەمواجی ئەم بەحرە مثالی لەنگەرە

یعنی:

یار با غمزهٔ خود جگرم را پر از خون کرده است و با مژگانش برای دل پاره کردن مانند خنجر است، اینک در دریای عشق کشتی وجودم در تلاطم است، و دل در میان امواج این دریا مانند لنگر است.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**سیداحمد حکاک**: سیداحمدابن سیدمحمد به سال ۱۳۲۱ هجری در سنندج چشم به جهان گشود و مقدمات علوم و صرف و نحو را در خدمت عالمان دین آموخت و سپس به مطالعه کتب پرداخت و چون از علوم متداوله بهرهٔ کافی برد نظرش به تعلیم خط متوجه گشت و به اندک زمانی خود را از تعلیم استاد بی‌نیاز کرد و بعد از مدتی سرگرم حکاکی شد و مهره‌های طغرایی حک می‌کرد و خط نستعلیق و نسخ را در کمال مهارت می‌نوشت و از او آثاری به جای مانده که در نوع خود بی‌نظیر است و وی به سال ۱۳۵۴ هجری در هفتاد و سه سالگی رخت از جهان بربست.

مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**سیداحمد فائز برزنجی**: سیداحمدابن سیدمحمود گله‌زردی به سال ۱۲۵۸ هجری در روستای گله‌زرده از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس عازم سلیمانیه شد و در خدمت محمد غالب صرف و نحو و منطق و علوم قرآنی را فراگرفت و سپس نزد سیدمصطفی برزنجی و ملااحمد چاومار حکمت و تفسیر را یادگرفت و سرانجام در خدمت کاک‌احمد شیخ فقه و اصول حدیث

را استماع کرد و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به ارشاد و وعظ مردم و تدریس پرداخت و سپس منصب قضا شهرهای کویسنجق وکوت و کربلاء به او واگذار شد و پس از آن به استانبول رهسپار شد و در آنجا به مناصب عالی رسید تا به سال ۱۳۳۸ هجری در استانبول وفات یافت و در مقبرهٔ سلطان محمد فاتح به خاک سپرده شد. وی از علما و دانشمندان بزرگ کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: روضة الازهار فی شرح غاية الاختصار، خلاصة العقيدة فی شرح الدرة الفريده، تحفه الاخوان فی شرح فتح الرحمن، التسهيلات البرزنجية فی العوامل الجدولية، البدر الكامل فی اختصار التصريف و العوامل، جلاء الطرف فی اختصار الصرف، الحميدية فی اختصار الصرف و النحو باللغة الكردية، انفس الفوائد فی شرح الفرائد، كنزاللسان المكنوز خفيه‌ستة السن و اثنا عشرفناً را نام برد.

مراجع: كنزاللسن تأليف السيداحمد فائز ـ بقلم الشيخ محمد الخال ـ بغداد ۱۹۸۰.

**سیداحمد نقیب**: سیداحمدابن شیخ محمود متخلص به نقیب در سال ۱۲۸۰ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت ملامحمدامین بالیکه‌دری تلمذ کرد و فقه و تفسیر را از او آموخت و در مجلس عالمانی چون ملاحامد و عرفان افندی هم حضور می‌یافت و سرانجام از شیخ مصطفی مفتی اجازه اخذ کرد و پس از آن به تدریس سرگرم شد و در اواخر به سفر حج رفت و به سال ۱۳۲۸ هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. وی از شاعران‌بزرگ کرد محسوب می‌شود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است چاپ شده‌است. از او ست:

له بۆ قیامەت دە بیّ بە عضیّ نیشانە — یـە کـیّکیان مـەهدیی ئـاخر زەمـانە
بـەتەشریفی دەکـا ئـیحیایی ئـیسلام — ئەکاتە تەرویجی شەرعی دین و ئەحکام
مەڕو گورگ پێکەوە جەمعن لە صـەحرا — نە مەڕ باکی لە گورگ نە ئەو مەڕئەخوا

یعنی:

برای قیامت بعضی نشانه و آیات وجود دارد که یکی از آنها ظهور حضرت مهدی آخر زمان است که با ظهور او اسلام را احیا می‌کند و شرع محمدی را ترویج می‌دهد و گوسفند با گرگ در صحرا جمع می‌شوند و نه گوسفند از گرگ باک دارد و نه گرگ گوسفند را می‌خورد.

مراجع: دیوانی سەی ئەحمەدی نەقیب لێکۆڵینەوەی مەحموود ئەحمەد ـ بەغدا ۱۹۸۵، و شیعر و

شاعیره کانمان نووسینی نجم‌الدین مەلاله رۆژنامەی نووسینی ژمارەی ۱۲٦، والشیخ معروف النودهی تألیف محمد الخال ـ بغداد ۱۹٦۱.



عکس خیالی سید احمد نقیب

**سیداسماعیل آمدی**: سیداسماعیل‌ابن ابراهیم که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در آمد متولد شد و در همان جا تحصیل علم کرد، سپس به موصل رهسپار شد و فقه و تفسیر را در آنجا فراگرفت و در بغداد هم استماع حدیث کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مشغول تدریس شد و پس از مدتی به مدینه منوره عزیمت کرد و در آنجا عهده‌دار قضا شد و سرانجام به سال ۱۱۲۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و

حدیث متبحر و استاد بود و از تألیفات او کتابی است به نام: دُرَّرالنَّفائس فی‌زجرالاشرار و الخبائث فی‌السیاسة الشرعیة.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**سیداکابر خاموش:** سیداکابرابن شیخ علی ملقب به خاموش در سال ۸۴۴ هجری در ده شیخان متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت وابتدا به تحصیل علوم دینی و ادب پرداخت و پس از آن به صرف و نحو عربی و فلسفه توجه کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به اورامان رهسپار شد و در آنجا به ارشاد مردم سرگرم شد و در همان جا فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دوبیتی‌هایی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| کوته‌خشتێ بیم جه بنه دیوارێ | ناگا به زبان ئاما وه جارێ |
| واتش ئه‌من بیم دێوانه‌ی یارێ | ئیسا خامۆشم هام نه پێوارێ |

یعنی:

در بن و پی دیواری پاره خشتی را دیدم که ناگاه در دم به زبان آمد و گفت: من دیوانه و شیدای یاری بودم و اکنون ساکت و خاموشم و در این پناهگاه به سر می‌برم.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی کلام سید خاموش، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و مشاهیر اهل حق.

**سید براکه:** سید حیدرابن سید منصور معروف به سید براکه در سال ۱۲۱۰ هجری در ده توت شامی از توابع کرمانشاه تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و علما و شعرا را ملاقات و از آنان کسب فیض کرد و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۰ هجری به دست عده‌ای به قتل رسید. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتاب (دورهٔ حیدری) مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| وێنه‌ی سیاوه‌خش سیای سه‌واد پۆش | دیم صه‌دای قووقووی یارم ها نه‌گۆش |
| وه جه‌خت مه‌شاخانه نه‌و به‌ند سه‌رکۆ | قه‌واقووی یاران آخر بی وه رۆ |
| نه‌و صه‌داو ده‌نگه چه‌ند که‌س خرۆشا | بێدار بیم نه خاو ده‌روونم جۆشا |

یعنی:

مانند سیاوش سیاه‌پوش، صدای یارم به گوشم آمد و با شتاب در آن بند سرکوه پی در پی با غوغای یاران فریاد می‌زد تا این که روز شد و از آن بانگ و صدا چند کس خروشید و از خواب بیدار شدم و درونم جوشید.

مراجع: نسخهٔ خطی کلام سید براکه، نسَخهٔ خطی سرانجام، آثار الحق تألیف نورعلی الهی، و مشاهیر اهل حق.

**سید بهاءالدین شمس**: سید بهاءالدین‌ابن سید محمد متخلص به شمس و ملقب به شمس الاشراف در سال ۱۲۹۳ هجری در ده سَرده از توابع پاوه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در خدمت عالمان دین منطق و علم کلام و حکمت آموخت و سپس به مسجد دارالاحسان رهسپار شد و در خدمت علما فقه و تفسیر و حدیث را استماع کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و در اواخر به سنندج رفت و در همان جا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۵ هجری درگذشت. وی در فقه و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او منظومه‌هایی به یادگار مانده از جمله: معراجنامه، مولود نامه، شمس‌العقاید، دیوان کردی و فارسی است. از اوست:

ئازیزها منیچ واده‌ی لوامه‌ن

باربه‌ندیم که‌رده‌ن ئاروٚ صه‌وامه‌ن هه‌رئێد بزانه خه‌به‌ر پێت یاوا

«شه‌مس» وێنه‌ی شه‌مس جه که‌ل بی ئاوا

یعنی:

ای عزیزم! اینک من هم وعدهٔ رفتنم است و باربندی خودم را کرده‌ام و چنین بدان که خبر به تو رسید که شمس مانند شمس از گردنه افول کرد.

مراجع: گلچینی از اشعار سید بهاءالدین شمس‌سنندج ۱۳۴۶، و معراجنامه حضرت رسول تألیف سید بهاءالدین شمس ـ سنندج ۱۳۴۰، و یادداشت‌های نویسنده.

**سید جعفر برزنجی**: سید جعفرابن سید اسماعیل برزنجی که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، اصلش از برزنجه از توابع سلیمانیه است و در مدینه منوره متولد شد و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و به سال ۱۳۱۷ هجری درگذشت. از او

آثاری به یادگار مانده از جمله: الکوکب الانور علی عقدالجوهر، تاج‌الابتهاج فی‌الاسراء و المعراج است.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**سید جلال کوچر**: سید جلال‌ابن سید هاشم متخلص به کوچر در سال ۱۳۲۴ هجری در ده قازلیان از توابع بوکان تولد یافت. علوم مقدماتی را در کودکی در خدمت پدرش فراگرفت و در جوانی به سلیمانیه رفت و مدتی در خدمت عالمان به تحصیل علوم قرآن پرداخت و سپس ازدواج کرد و مابقی عمرش را به کسب و کار به سر برد تا به سال ۱۴۰۸ هجری بدرود حیات گفت: کوچر در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده از اوست:

دەردی بێ دەرمانی عشقت بۆ دڵی زارم بەسە
رەنگی زەردوئاهی‌سارد وئەشکی خوێنین‌بارم بەسە
عاشقان زۆربوون وەکوو من شێخ و قەیسی عامری
کەس وەکوو من خۆنەسووتا هیجران‌و نارم بەسە

یعنی:

درد بی‌درمان عشق برای دل زارم بس است، رنگ زرد و آه سرد و اشک خونین بارم بس است، عاشقان زیاد شدند مانند شیخ صنعان و قیس عامری، ولی کسی مانند من نسوخت و آتش هجرانم بس است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید جلال نظامی**: سید جلال‌ابن سید محمد آل گیلانی متخلص به هوار Hawâr در سال ۱۳۷۱ هجری در قریهٔ کُرانه Kûrâna از توابع برادوست شهرستان ارومیه متولد شد، او ابتدا در روستاهای ماستکان mâstakân و گنگچین gangçîn به تحصیل علوم پرداخت و دورهٔ ابتدایی را در همان روستاها و متوسطه را در ارومیه به اتمام رسانید و پس از آن به تهران آمد و در آنجا به اخذ لیسانس در زبان و ادبیات انگلیس نایل آمد و آنگاه در رادیو کردی استخدام شد و سرانجام به سال ۱۳۷۵ شمسی بازنشسته گردید. وی در دوازده سالگی شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش را در رادیو می‌خواند و برخی از

آنها را هم در مجلات سروه و آوینه و آمانج به طبع رسانید و مقالاتی نیز دربارهٔ ادبیات کردی از او به طبع رسیده و او از شعرا و نویسندگان بزرگ کرد است و در نظم و نثر قدرت دارد و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است تاکنون به طبع نرسیده و همکاری او با نویسندگان کرد در تدوین دستور زبان کردی و واژه‌نامهٔ کردی و داستان مَم آلان قابل توجّه است و او در لهجهٔ کرمانجی شمالی تخصص دارد و مقالات او در این مورد حایز اهمیت است. از اوست:

ئیروٚلسه‌ر مه‌هات به‌هار، نه‌وروٚز و جیٚژنا ئاریا

به‌یبوون لمیٚرگان شین دکه‌ن، سووسه‌ن ل دول و بانیا

یعنی:

امروز فصل بهار رسید و نوروز و جشن آریا آمد، بیبون در چمن‌زارها شیون می‌کند و سوسن در شیبها خود را می‌نمایاند.

مراجع: اتوبیوگرافی نویسنده با قلم خودش.

**سید حبیب روانسری:** سید حبیب‌ابن سید حسن باینچویی در سال ۱۳۰۲ هجری در تپه‌لر tapa lar روانسر تولد یافت و در کودکی مقدمات علوم را آموخت و پس از آن به اورامان رفت و در خدمت عالمان دین منطق و علم کلام را فراگرفت و از آنجا به باینچو رهسپار شد و مدتی فقه خواند و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۸۵ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئای جه قرچه‌ی زام ناسوٚر که فته‌مان — ره‌نج چه‌ند ساڵه‌ی وه بادره‌فته‌مان

جه جه‌فای گه‌ردوون ره‌نج به‌دکاران — مه‌ر خالق زانوٚ چوٚنمان ویاران

یعنی:

آه از سوز زخم‌های غیرقابل علاجمان و آه از رنج‌های چند سالهٔ به باد رفته‌مان و آه از جفای چرخ گردون و رنج بدکاران، مگر خالق خودش بداند که چه به سر ما آمده است.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی.

**سید حسن چوری:** سید حسن‌ابن سید عبدالقادر در سال ۱۲۵۵ هجری در ده چور از توابع مریوان متولد شد و در همان جا پرورش یافت و به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به ترجان از توابع مهاباد رفت و در خدمت ملاعلی قزلجی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و علم کلام را از او فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۲۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و علم کلام و منطق متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: حواشی بر تهذیب المنطق، حواشی بر گلنبوی برهان، حواشی بر کتاب سعدالله، تعلیمات بر تفسیر بیضاوی است.

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس، و علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف عبدالکریم مدرس.

**سید حسن سورینی:** سید حسن در سال ۱۲۶۷ هجری در ده سورین از توابع بانه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به بیاره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و از آنجا به سنندج رفت و در نزد علما تفسیر و حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۴۸ هجری در ده قباغلوجه بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**پیرانه سرم باز هوای می و میناست — کشتی سرم را هوس گردش دریا است**
**خون می‌خورم از فکر دل تنگ صراحی — از خون جگر چشم دلم ساغر صهبا است**
**در مسجد اقصای خرابات بدیدم — پیری که دم تازه او جان مسیحا است**
**گفتم زمی کهنه چه داری خبر ای پیر — گفتا ز من این مسأله سرمایه غوغا است**

مراجع: جغرافیا و تاریخ بانه کردستان تألیف محمد رئوف توکلی.

**سید حسن حزنی:** سید حسن‌ابن سید عبداللطیف مکریانی متخلص به حزنی در سال ۱۳۱۱ هجری در مهاباد تولد یافت و تحصیلات خود را در مهاباد و بغداد و بیروت انجام داد و به زبان و ادبیات فارسی و عربی و کردی و ترکی و روسی آشنایی یافت و پس از آن چاپخانه‌ای به نام کردستان در حلب دایر کرد و به چاپ کتب کردی پرداخت و سپس به

رواندز رفت و چاپخانه‌اش را به آنجا انتقال داد و چند مجله هم منتشر کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۷ هجری به دست عمال انگلیس به شهادت رسید و جنازه‌اش را در اربیل به خاک سپردند. وی از محققان و مورخین بزرگ کرد به شمار می‌رود و علاوه بر مقالات متعدد، تحقیقات بسیار دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: خونچه‌ی به‌هارستان، کوردستانی موکریان، مێژووی زه‌نَد، مێژووی ناو دارانی کورد، مێژووی میرانی سۆران، کوردی زه‌ند، ئاورێکی پاشه‌وه، دیرێکی پێشکه‌وتن، مێرگه‌ی دڵان، کورد و نادرشاه را نام برد.

مراجع: به‌سه‌رهاتی داماو ـ دێرێکی پێشکه‌وتن نووسینی حوسه‌ین حوزنی ـ هه‌ولێر ۱۹۶۲، و الاکراد فی بهدنیان تألیف انورالمایی ـ الموصل ۱۹۶.

**سید رستم بانیارانی**: سید رستم‌ابن سید احمد در سال ۱۲۱۸ هجری در ده بانیاران تولد یافت و مقدمات علوم را همان جا آموخت و مدتی هم در خدمت سیدبراکه کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۲۸۶ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| مێرد بەڕوبار، مێرد بەڕوبار | پەی چێش نمەکەی و جوودت ئیظهار |
| ئیظهار بکەرە واتەی وێت وەکۆ | وەشەرطێ نە ڕای ذات و کەماڵ بۆ |

یعنی:

ای انسان که بحر و بر در زیر سلطهٔ تست و اظهار وجود نمی‌کنی؟ گفته‌های خود را به درستی اظهار کن به شرطی که در راه کمال به مقصود برسی و در راه خداوند قدم نه.

مراجع: نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین، و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار سید رستم بانیارانی.

**سید شکرالله قوچاقی**: سید شکرالله‌ابن سید رحمت‌الله حسنی در سال ۱۳۱۸ هجری در ده زکی‌بیگ از توابع دیواندره متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن برای تحصیل به ساوجبلاغ و کرکوک و سنندج سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث فراگرفت و سرانجام در سلیمانیه به اخذ اجازه نایل آمد و به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به ده قوچاق اوباتو هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید مابقی عمرش را به کار کشاورزی و امامت و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۹۳ هجری

درگذشت. وی در سرودن شعر دست داشت و از او منظومه‌ای به نام (شه‌ماڵ وزه‌لان) به یادگار مانده که هنوز چاپ نشده است. از اوست:

شه ماڵ هه‌م ئاما به ته‌عجیل و تاو　　وه‌فر گرد کۆوان ته‌مام که‌رد وه ئاو
تیپی کیانا په‌ی شارساباڵغ　　به رپا که‌ردشان هه‌زاران به یداغ
تیپی ره وان که‌رد په‌ی شنۆولاجان　　دنیا لێشان که‌ن وه ئاخرزه‌مان

یعنی:

باد خنک به شتاب آمد و برف کوه‌ها را آب کرد و تیپی به شهر ساوجبلاغ فرستاد و هزاران بیرق برپا کرد و تیپی هم به اشنویه و لاهیجان روانه کرد تا دنیا را به آنان تلخ کنند.

مراجع: نسخهٔ خطی شه‌ماڵ وزه‌لان، یادداشت‌های نویسنده.

**سید شهاب‌الدین شهرزوری:** شیخ شهاب‌الدین درسال ۶۵۹ هجری در ده آغجلر از توابع کرکوک متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به ده برزنجه رفت و در خدمت شیخ عیسی برزنجه‌یی فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اتمام تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در آنجا به سال ۷۴۸ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادبی و حکمت متبحر و استاد بود و گهگاه نیز شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

حوسه‌ین و یاری، حوسه‌ین و یاری　　هاگلێمه کۆڵا حوسه‌ین و یاری
غه‌مینا جه تۆی که‌شتی و سه‌رکاری　　گێژت دان چاگێژ دجله و عه‌یاری

یعنی:

ای عزیزم! حسین یار ما است و گلیم بدوش مظهر اوست و او اکنون گرفتار تلاطم دریاست و درگرداب اروند رود گرفتار و غمگین و افسرده است و او را با کرامات خود رستگار کن.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، و نسخهٔ خطی دفتر ساوا، و نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، و مشاهیر اهل حق.

**سید طاهر هاشمی:** محمدطاهر در سال ۱۳۳۲ هجری در ده دولت‌آباد از توابع

جوانرود تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا شروع کرد و به صرف و نحو و فقه و تفسیر و ادب پرداخت سپس در خدمت ملامحمد رحیم سنندجی و بدیع‌الزمان سنندجی تحصیلات خود را تکمیل کرد و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تحقیق و تدبر در انواع کتب مشغول شد و در خط نسخ و نستعلیق هم سرآمد روزگار شد و در ردیف استادان این فن جای گرفت و قرآن کریم و دلایل الخیرات و صحیفهٔ سجادیه و چندین کتاب دیگر را با خط زیبای خود نگاشت. وی سرانجام به سال ۱۴۱۱ هجری درگذشت. از آثار او می‌توان کتاب‌های: «دیوان بیسارانی، دیوان مولوی، ترجمهٔ بهجةالاسرار، ترجمهٔ نشرالمحاسن، ترجمهٔ سفرنامه ریچ، تعلیقات بر سفرنامهٔ ملک‌الکلام، بدیع و عروض را نام برد». از اوست:

**این خانه بی‌جمال تو ویرانه تا به کی؟ وین خسته بی‌مثال تو بی‌خانه تا به کی؟**
**یاران همه به صدر وصال است جایشان این هجر دیده بر در کاشانه تا به کی؟**
**چون شمع ز آتش غم هجران گداختم در محفل تو قصهٔ پروانه تا به کی؟**
**«طاهر» بیا و خوش ره مردان راه گیر در انتظار همت مردانه تا به کی؟**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری، و یادداشت‌های نویسنده.

**سید عبدالحکیم مهجوری:** سید عبدالحکیم‌ابن سید عبدالرحیم متخلص به مهجوری درسال ۱۲۲۹ هجری در ده گەون‌توو متولد شد و در همان جا نزد پدرش به کسب علم پرداخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت شیخ معروف نودهی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را از او فراگرفت و سپس قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و به خدمت مولانا احمد رسید و پس ازکسب فیض از او خرقه گرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد به سر برد تا به سال ۱۳۰۴ هجری درگذشت. وی از شاعران متصوف است و در فنون مختلف و علوم دین و ادب استاد بود. اشعار او به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری و شرح داده شده است. از اوست:

ساتۆ (مەهجووری) دڵ بێ وەجدەکە بائوستادت بۆ قەیس نە جدەکە
تا نام دۆستت هەر نە فکرت بۆ شەو ورۆ دایم ئە لَّلا ذکرت بۆ
بە ڵکە جە ئەلطاف (رحمن‌الرحیم) چەنی ئیسم ذات گیانش بۆ تەتسلیم

یعنی:

ای مهجوری بهل که قیس نجد استادت باشد و نام دوست پیوسته در فکرت باشد

و شب و روز الله را یاد کنی، تا به الطاف رحمن‌الرحیم با اسم ذات جانت را به جان آفرین تسلیم کنی.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان مهجوری، و نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار سید عبدالحکیم مهجوری، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید عبدالخالق اسیری:** سید عبدالخالق‌ابن سید حسین برزنجی ملقب به اسیری در سال ۱۳۱۰ هجری در شهر کرکوک پا به عرصهٔ وجود نهاد و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به سلیمانیه و سقز و بانه و کرمانشاه سفر کرد و نزد عالمان و بزرگان دین کسب دانش کرد و در علم فقه و تفسیر و حدیث استادی یافت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۲ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از شعرای ممتاز کرد به شمار می‌رود و دیوان او تاکنون چاپ نشده است. از اوست:

بێره کوردستان عەزیزم گەر تۆ سەیرانت دەوێ
بتبەمە قەندیل ئەگەر گوڵزاری کوێستانت دەوێ
سەیری ئە و خێڵانە گەیشتوونە داوێنی چیا
با بچین بۆ حاڵی کوردێ گەر تۆ خۆیشانت دەوێ

یعنی:

ای عزیزم! بیا به کردستان اگر تو طالب گشت و گذاری، تا تو را به قندیل ببرم اگر رغبت به گلزار و کوهستان داری، نگاه آن طوایف را بکن که به دامنهٔ کوه رسیده‌اند تا به خانهٔ کردان برویم اگر تو قوم و خویش می‌خواهی.

مراجع: شیعر و ئەدەبیاتی کوردی، نووسینی رەفیق حیلمی، گوڵدەستەی شوعەرای هاوعەسرم نووسینی عەلی پاپیر کە ماڵ، بەغدا ۱۹۳۹.

**سید عبدالصمد توداری:** سید عبدالصمدابن شیخ صالح‌ابن سید مرادابن شیخ‌محمد ملقب به صلاح‌الدین در سال ۱۰۳۴ هجری در ده تودار از توابع سنندج متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت در سال ۱۰۴۶ هجری چون اردوی قزلباش به مردم بی‌گناه ده حمله آوردند، عده‌ای از مردم به قتل رسیدند و عبدالصمد هم مجروح شد و خانواده‌اش ناچار به روستای کاکو زکریا کوچید و در آنجا در خدمت شیخ شهاب‌الدین

کاکو زکریایی فقه و تفسیر را فراگرفت و از وی اجازه اخذ نمود و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و در سال ۱۰۹۷ هجری ازدواج کرد و با همسرش به زادگاهش برگشت و به تعمیر و بازسازی ده سرگرم شد و در آنجا سکنی گزید و در سال ۱۱۱۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و تاریخ متبحر بود و دربارهٔ نسب سادات کردستان کتابی به نام نورالانوار تألیف کرد که تاکنون به‌چاپ نرسیده است.
مراجع: چه ندلاپه ڕەیێک لە کتێبی نورالانوار وەرگێڕاوی محمدی مەلاکەریم ـ بەغدا ۱۹۷.

**سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام**: سید عبدالعزیزابن سید عبدالمجید شیخ‌الاسلام در سال ۱۲۸۱ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا به‌کسب علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملا عبدالله مفتی تلمذ کرد و فقه و تفسیر را فراگرفت و از او اجازه اخذ نمود و سپس به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۵۷ هجری درگذشت. وی در ادبیات فارسی و عربی استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که لطیف شیرین است. از اوست:

**زهی طلعت حضرت فخر عالم — که بسته است از نور راه تماشا**
**چنان در نکویی فزون است گویی — که خود خالق و آفریده کماشا**

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید عبدالکریم غیرت**: سید عبدالکریم‌ابن سید عباس متخلص به غیرت در سال ۱۲۹۵ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را در کرمانشاه و همدان انجام داد و پس از آن در خدمت سید محمد صالح حیران علی شاه کسب فیض کرد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و پس از آن به تهران رفت و در آنجا سکنی گزید و به کار روزنامه‌نگاری پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۷۵ هجری درگذشت. وی از شعرای ممتاز پارسی‌گوی کرد است و اشعار او بسی روان و دلنشین و شیوا است. از اوست:

**با علم اگر عمل برابر گردد — نام دو جهان هر دو میسر گردد**
**مغرور به خود مشو که خواندی ورقی — زآن روز حذر کن که ورق برگردد**

مراجع: کلیات آقا سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی ـ کرمانشاه ۱۳۳۷ و تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری ـ کرمانشاه ۱۳۳۷.

**سید عسکر کردستانی**: سید عسکرابن سید نظام‌الدین‌ابن سید ابراهیم صلوات‌آبادی

که از خوانندگان معروف کرد است، در سال ۱۳۰۱ هجری در ده صلوات‌آباد از توابع سنندج متولد شد و در هشت سالگی در خدمت ملا ابراهیم شیخ‌الاسلام دانش آموخت و پس از آن در خدمت شیخ عبدالمؤمن مردوخ به سنندج رفت و مدتی به فراگرفتن علوم پرداخت و چون صدای گیرا و خوبی داشت سرودهای دینی را با آواز می‌خواند و مردم هم از صدای او لذت می‌بردند و بعدها بر اثر تعلم نزد استادان موسیقی خواننده‌ای معروف شد و صفحات متعدد از آواز او در تهران پر شده و مردم هم هنوز ترانه‌های او را دوست دارند و به آن عشق می‌ورزند. سید عسکر سفرهایی هم به شهرهای کردستان عراق داشته و اکثر شعرای کرد آن عصر را ملاقات کرده و سرانجام در اواخر عمر به کسالت قلبی مبتلا شد و به همین بیماری در سال ۱۳۵۵ هجری در پنجاه و چهار سالگی درگذشت و در مقبرهٔ صلوات‌آباد مدفون گردید. ترانه‌های او شامل مقام‌های: همایون، حجاز، شور، بیات ترک، دشتی است و در خواندن این ترانه‌ها از اشعار مولوی تایجوزی و طاهربیگ جاف استفاده کرده است.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید عطا کل:** سید عطاکل (kal) ابن سید سعدالدین باینچوبی به سال ۱۳۱۶ هجری در روستای قَلاته رشکه از توابع سنندج متولد شد و در کودکی پدرش را از دست داد و چون به سن رشد رسید رنج بسیار دید و در این موقع یکی از خان‌های محلی به نام خسروخان مختصر املاک موروثی او را تصرف کرد و ناچار شبانه به او تاخت و گوشمالیش داد و آنگاه به سنندج رفت و می‌خواست شکایت کند اما کاری از پیش نبرد و ناچار به مریوان رفت و ماجرای خود را پیش محمودخان کانی سانانی بازگو کرد و محمودخان که او را جوانی پرشور دید ریاست پاسگاه قریهٔ سیوَر را به واگذار کرد و از قضا در این موقع محمودخان بنا به دستور شاه به زندان افتاد و سید عطاء که خود را مرهون آنان می‌دانست با تمام وجود از حقوق محمودخان دفاع کرد و با یکی از افسران در افتاد و او را به قتل رساند و بزودی خبر سرپیچی سید عطا میان مردم پخش شد و عده‌ای هم که دلاوری او را دیدند به او پیوستند و او تفنگ و آذوقه برای افرادش تهیه کرد و او در رفع ستم از مردم و گوشمالی ستمگران نهایت کوشش خود را کرد و وی چند سالی را در مرز ایران و عراق گذراند و در میان مردم محبوبیت زیادی پیدا کرد و او هر چند از ثروتمندان باج می‌گرفت اما هیچگاه موجب آزار مردم نمی‌شد و چنانکه گویند او

در نبردی متهورانه در کوه شاجو با لشکر توانست شصت و شش تفنگدار را شکست دهد و عاقبت او به سال ۱۳۵۹ هجری در چهل و سه سالگی در اطراف قریهٔ چار در نزدیکی‌های سلیمانیه درگذشت و قبر او اکنون زیارتگاه مردم است.
مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید علی کوڤلی:** سید علی که از شعرای قرن دهم هجری است، در ده کۆڤل از توابع دهوک متولد شده و از زندگانی او اطلاع چندانی نداریم و برخی از اشعارش که بیشتر آن عرفانی است در جنگ‌ها نوشته شده است و اشعارش لطیف و دل‌انگیز است. از اوست:

سه حکه ویژدان وەفایێ　　نه حەجێو ونەی کەربەلایێ
چـویه حـەجێ بـۆ ریـایێ　　دوور ژ حەج و عومره تـێ
عـــالمێ عــامل وەلیــنه　　عـــاملێ عـــالم عــەلینه
ئـه هـلێ ئـیرشادێ بـەنینه　　وەک نـەبینه سـەرخـەطێ

یعنی:

وجدان و وفا را دریاب اما نه با رفتن به حج و کربلاء زیرا برخی برای ریا به حج می‌روند. حاشا از چنین اشخاصی که به حج عمره می‌روند. علما ورثهٔ انبیا هستند و عالمان دین چون علی علیه السلام می‌باشند و بندگان را ارشاد می‌کنند و در خط پیامبرانند.

مراجع: نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار سید علی کوڤلی.

**سید قیدار هاشمی:** سید قیدارابن سید عبدالقادر هاشمی ملقب به سیدالدوله در سال ۱۳۰۰ هجری در ده دولت‌آباد از توابع روانسر تولد یافت و در سال ۱۳۶۳ هجری در همان جا درگذشت. وی بیشتر عمرش را در تدریس و ارشاد مردم به سر برد و در مسایل اجتماعی و سیاسی مردم هم شرکت می‌کرد و مدتی هم زندانی شد. او در فقه و حکمت و فنون ادب استاد بود و در شعر گفتن نیز ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و دل‌انگیز است. از اوست:

**کی توان وصف جمال تو نمودن، کی به جا؟**

**حسن روی تو کجا، فهم من اخـرس کـجا؟**

**گر نبودی تور تو در جسم و جان بوالبشر**
**چون فرشته سجده می‌کردند او را در سما؟**
**حق کریم‌العفو باشد تو شفیع مذنبین**
**(قیدر) بدبخت تا کی باد در قید بلا؟**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**سید کامل آوات:** سید کامل‌ابن سید عبدالکریم زنبیلی در سال ۱۳۲۳ هجری در ده زنبیل از توابع ترجان سقز تولد یافت و در کودکی به تحصیل پرداخت و قرآن کریم را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و فقه را آموخت و در سال ۱۳۶۶ هجری به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر شد و پس از طی دو سال رنج و مشقت آزاد گردید و مابقی عمر خود را در روستاهای کردستان به کار کشاورزی و دامداری و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۴۰۹ هجری در هشتاد و شش سالگی درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش قصاید و غزلیات و قطعات و مثنوی است و بسی شیرین و دلنشین است. دیوان او اخیراً به طبع رسیده. از اوست:

له‌دووری وی گه‌دام ودێته لام وه‌ک شاده‌بینم خۆم
له‌چوون‌وهاتنی‌خۆم‌وه‌ک‌گه‌داووه‌ک‌شانه‌که‌م‌چبکه‌م
ئه‌گه‌ر بابۆنی تۆ بێنی ئیمامی واده‌ڵێ گیانه
که رووح و سه‌رم قوربانی رێگه‌ی بانه‌که‌م چبکه‌م

یعنی:

از دوری او من گدایم و هنگامی که یارم پیشم می‌آید خود را به‌سان سلطانی می‌بینم از آمد و رفت خود گاهی چون گدا و گاهی چون سلطان می‌شوم. اگر باد بوی خوش تو را بیاورد (آوات) این چنین می‌گوید ای عزیزم: اگر من روح و جانم را فدای باد نکنم چه کنم.

مراجع: دیوانی ئاوات کۆکردنه وه سید نجم‌الدین ئه‌نیسی ـ مه‌هاباد ۱۳۶۱.

**سید مامه ماهیدشتی:** سید مامه‌بن سید عبدالله به سال ۱۲۳۴ هجری در ماهیدشت چشم به جهان گشود و او از تنبورزن‌های زبردست بود و او را سالار هم می‌گفتند زیرا

ریاست تنبورزنان به عهدهٔ او بود و او این هنر را از پدرش آموخت ولی سواد نداشت و به تنبورزنی عشق می‌ورزید و او شاگردانی نیز تربیت کرد. سید یعقوب در وصف تنبور سید مامه چنین گفته است:

پەنجەی سەی مامە تریکەی تەموور نەغمەش دڵ مەکەی وە لانەی زەموور

یعنی:

پنجهٔ سید مامه و صدای تنبور، نغمه‌اش دل را مبدل به لانهٔ زنبور می‌کند.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**سید محمدامین خاله‌مین:** سید محمدامینابن حاج شیخ مصطفی کوکه معروف به خاله‌مین در سال ۱۳۲۸ هجری در ده کوکه از توابع مهاباد چشم به جهان گشود. در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی در خدمت ملاکریم قسقلا صرف و نحو عربی را آموخت و سپس به مهاباد رفت پیش ملاحسین مجدی تلمذ کرد و پس از آن پیش احمد ترجانی‌زاده فقه و اصول را خواند و پس از آن به ده بازگشت و مشغول کار کشاورزی شد و سپس به نقده رفت و به کسب کار سرگرم شد تا به سال ۱۴۱۲ هجری جهان را بدرود گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از شاعران کرد به شمار می‌رود و دیوانش که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید محمدباقر سجادی:** سید محمد باقرابن محمد سعید کلجینی ملقب به رکن‌الاسلام و معروف به حیرت سجادی در سال ۱۲۹۷ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه وارد خدمات اجتماعی شد و سپس ریاست معارف اوقاف سنندج را به عهده گرفت و پس از آن به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۸۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب و شعر و شاعری متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

گر بسته ره لطف تو را معصیتم ور نیست شفیع معصیت معذرتم
تا در غم من شاد نخندد ابلیس یارب به کرم قبول کن مسألتم

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید محمد برزنجه‌یی:** سید محمدابن شیخ عیسی‌ابن باباعلی همدانی ملقب به گه‌وره‌سوار در سال ۶۴۵ هجری در برزنجه تولد یافت و در همان جا در خدمت پدرش به تحصیل فقه و تفسیر پرداخت و سپس به بغداد رفت و در خدمت علمای دین حدیث و حکمت و ریاضیات را فراگرفت و پس از خاتمه تحصیل به زادگاه خود بازگشت و در آنجا در راه سیر و سلوک قدم گذارد و به رتبهٔ ارشاد رسید و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در اواخر به ده شیخان رفت و در آنجا درگذشت. وی صاحب کمالات صوری و معنوی و کرامات عالیه بود و از او اشعاری در کتب ادب و جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

چاکه‌شتی و گێژی، چاکه‌شتی و گێژی — شوکرش په‌ی تۆوا چاکه شتی و گێژی
په‌ی والاو کفرت ئیمانش وێژی — په‌ی کان مه‌یۆنی چاسه‌راورێژی

یعنی:

ای خدا! همه در میان کشتی و درگرداب به تو امید دارند و تو با قدرت خود کفر را نابود کرده‌ای و از چشمه آب توحید را برای عارفان به وجود می‌آوری و خوشا به حال کسی که از آن آب بنوشد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، نسخهٔ خطی رسالهٔ سادات البرزنجیه، و مشاهیر اهل حق.

**سیدمحمد برزنجی:** سیدمحمدابن عبدالرسول‌ابن عبدالسید در سال ۱۰۴۰ هجری در ده برزنجه متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را از پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت ملاشریف صدیقی شاهویی و ملاابراهیم گورانی تلمذ کرد و سپس به سیر و سیاحت پرداخت و بغداد و دمشق و قاهره و استانبول را سیاحت کرد و با علما و دانشمندان محشور شد و از مصاحبت آنان ذخایری از علم و ادب آموخت و پس از خاتمه تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به مدینهٔ منوره رهسپار شد و در آنجا هم به تدریس و تذکیر مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۰۳ هجری در مدینه فوت کرد و در همان جا دفن گردید. او راست: ضَوء الوهاج فی قصة الاسراء وَ المعراجع، الاشاعه فی اشراط الساعه، الاعجوبة فی اعمال المکتوبة، قدح الزند فی رد جهالات الهند، تلخیص النَواقص، رجل الطاوس فی اغلاص القاموس، انهار السلسبیل لریاض انوار التنزیل.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف امین زکی، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**سید محمد پیرخضرشاهو:** سید محمد ملقب به ظهیرالدین و مشهور به پیرخضرشاهو از عرفا و علمای قرن هفتم هجریَ است. وی پس از مراجعت از بیت‌اللـه‌الحرام به کردستان مراجعت کرد و از گنجویه که تا اکنون شاهو نام دارد می‌گذرد و در قتلوآباد که بعدها پیرخضران نامیده شد اقامت کرد و در همان جا کرامات زیادی از او مشاهده شد چنان که گویند از آتشی فرمانروای گنجویه برای او آماده کرده بود گذشت و مردم دور او جمع شدند و او نیز در آنجا ماندگار شد و بقیه عمرش را به وعظ و ارشاد مردم و زهد و عبادت و مطالعه و تدوین کتب گذراند. از او آثاری به یادگار مانده که متأسفانه تاکنون به چاپ نرسیده است.

مراجع: نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف عبدالصمد توداری.

**سید محمد خانگاهی:** سید محمدابن سید عبدالکریم خانگایی در سال ۱۲۴۶ هجری در ده خانگاه از توابع پاوه متولد شد و در کودکی نزد پدرش به فراگرفتن علم سرگرم شد و پس از آن به سنندج رفت و در مسجد دارالاحسان نزد عالمان دین فقه و حکمت و علم کلام آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۲۸ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

رسەن من واریث قەیس دوجەیلم

عاڵەم بزانۆ من کوشتەی لەیلم    وەصیەت بۆ یاران جەرگەی دڵداران

هەی گرۆی خەفەت دەروون پڕ خاران    (القَبرُ حَقٌّ طَبرُ حَقٌّ پەرێم نەوانان

هوونم جە دیدەی لەیلیٚ بسانان

یعنی:

این درست است که من وارث قیس دجیلم، همهٔ مردم بدانند که کشتهٔ دست دلدارم، ای یاران! وصیت باشد که بعد از مرگم خون بهایم را از لیلایم بستانید.

مراجع: جنگ خطی، ویادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید محمدسعید کچک چرمگی:** سید محمد سعیدابن سید مهدی حسینی در سال ۱۲۳۴ هجری در ده کُچِک چَرمگ از توابع باینچو متولد شد و در همان جا نزد پدرش به فراگرفتن مقدمات علوم پرداخت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادبی را نزد عالمان دین فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۰ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادبی متبحر و استاد بود و او منظومه‌ای به نام یوسف وزلیخا داشته که متأسفانه از بین رفته است.

مراجع: بنه ماڵه‌ی زانیاران نووسینی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده‌ڕیس ـ به‌غدا ۱۹۸٤.

**سید محمد شریف برزنجی:** سید محمد شریف که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در ده برزنجه متولد شد و در همان جا سرگرم فراگرفتن علم شد و به دنبال کسب علم مدتی هم در بغداد و شام بود و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۳۵ هجری درگذشت. او راست: عمدة الانسان لمعرفة تداخل الشیطان.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**سید محمد شیخ‌الاسلام:** سید محمدابن سید عبدالعزیز شیخ‌الاسلام در سال ۱۳۲۲ هجری در سنندج تولد یافت و در همان شهر به تحصیل مقدمات علوم پرداخت و پس از آن در خدمت ملا عبدالله دشه‌یی و شیخ حبیب‌الله کاشتری فقه و تفسیر و حکمت و کلام را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و در علوم عقلی و نقلی سرآمد زمان شد و در خط نیز تبحر یافت و پس از آن به تهران رهسپار شد و در دانشگاه تصدی تدریس کرسی شافعی را به عهده گرفت و از این راه شاگردان فراوانی پرورش داد و پس از مدتی به درجهٔ استادی ممتاز دانشگاه مفتخر شد. وی دارای تألیفات و تصنیفاتی است از جمله: راهنمای مذهب شافعی در دو جلد، تفسیر قصیدهٔ برده، نماز و روزه و حج، بلاغه.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید محمد صادق صفاخانه‌یی:** سید محمد صادق در سال ۱۲۱۲ هجری در ده صفاخانه از توابع افشار متولد شد. تحصیلات مقدماتی را مانند صرف و نحو وکلام در

کودکی فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و فقه و حکمت و فنون ادب را نزد عالمان دین آموخت و به خصوص در ادبیات عرب شوق فراوان یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و از آنجا به ده تیله‌کو از توابع دیواندره رفت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۰ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری بهَ یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

خەیاڵ خامۆش بەرهەرسات جەلاێی — وە سواسە وەس کەر هەرسات سەودایێ
هەناسە سەردبای وەس بکەر دوودی — ناڵە وەس کێشە ناڵەی بێ سوودی

یعنی:

ای خیال خاموش باش دیگر هر دم به جایی نرو، و ای وسواسه بس کن و کم سودا کن، و ای نفس سرد باش و کم دود کن و ای ناله نالهٔ بی‌سود نکش.

مراجع: نسخهٔ دیوان سید محمدصادق صفاخانه‌یی، جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید محمد صادق صیدی:** سید محمد صادق‌ابن سید علی اورامی متخلص به صیدی در سال ۸۵۰ هجری در ده رَزاب متولد شد و پس از تحصیل علوم رسمی از زادگاه خود به بیاره و سلیمانیه رفت و به حلقهٔ تدریس علما متبحر درآمد و آنگاه در خورمال نزد ملا جلال بزرگ تلمذ کرد و از او فقه و تفسیر آموخت و پس از بازگشت به زادگاه خود به تدریس سرگرم شد و درکبرسن به تعلیم طب سرگرم شد و بیماران را با گیاهان و داروهایی که منشأ حیوانی داشت معالجه می‌کرد و سرانجام به سال ۹۱۸ هجری در همان جا بدرود زندگی گفته و به خاک سپرده است. از او کتابی در طب به نام (طب الکردی) به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده و نیز دیوانی از او باقیست که قسمتی از اشعارش در دیوان صیدی دوم به وسیلهٔ مرحوم محمدامین کاردوخی به طبع رسیده است. از اوست:

ئەز ئورۆمۆن مەکانم بێ ولاتم — سەرو پیری خوای گێرەن خەلاتم

یعنی:

مسکن من اورامان بود و خداوند کنار آرامگاه پیر شهریار را نصیب من کرده بود.

مراجع: دیوان صیدی به کوشش محمدامین کاردوخی ـ سلیمانیه ۱۹۷۱.

**سید محمدصالح سنندجی:** سید محمد صالح متخلص به صالح که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج متولد شد. وی شاعری خوش ذوق و توانا بود و در نوشتن انواع خط هم مهارت داشت. برخی از اشعارش در حدیقهٔ امان‌اللهی آمده است و دیگر از احوالش چیزی دانسته نیست. از اوست:

**ای به دنیا شده مغرور و ز عقبی شده دور**
**از اجل غافلی و لیک به خویشی مغرور**
**چند نازی تو به این سیم و زر و منصب و جاه**
**چند خواهی که شوی در نظر حق مقهور**
**گر خوری، یا بدهی با تو همان می‌ماند**
**جز کفن با تو زر و سیم نیایند به گور**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**سید محمد صمدی:** سید محمد صمدی در سال ۱۳۷۱ هجری در مهاباد متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس در آموزش و پرورش استخدام شد و اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق گذراند و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «ترجمهٔ جمهوری کردستان، طوایف و عشایر کرد، تاریخچه مهاباد، لاس و خزال، نگاهی دیگر به ژکاف، منظومهٔ حمزه آقای منگور، نگاهی به تاریخ مهاباد» را نام برد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید محمد علوی:** سید محمدابن عبدالکریم علوی متخلص به مظهر در سال ۱۳۲۱ هجری در ده چاولگان از توابع مریوان تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به بیاره رفت و از حضور شیخ علاءالدین به کسَب کمالات معنوی نایل آمد و سپس به تدریس و امامت مردم پرداخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۹۹ هجری درگذشت. وی در فقه و حدیث و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: کتابی در رد بهاییت، کتابی در احتجاج بر اهل بدعت، کتابی در رد عده‌ای که زایرین قبور صلحا را تکفیر می‌کنند، کتابی در اثبات مسایل ضروری دین اسلام. از او اشعاری نیز به یادگار

مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| حضرت سلطان مدار وجود | مـظهر انـوار خـدای ودود |
| طـایر اوج فـلک ارتـقا | مصدر اربـاب شـهود و لقـا |
| همتی ای مـرشد والا مـقام | تا که در این راه نهم چند گام |
| (مظهر) سرگشته و امـیدوار | با طمع دانه به دامت دچـار |

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سید محمد مدنی برزنجی**: سید محمدابن شیخ بابا رسول بـرزنجی در سـال ۱۰۴۰ هجری در برزنجه متولد شد و شاگـردی پـدرش شـیخ بـابارسول و مـلا زیـرک و مـلا محمدشریف و ملا ابراهیم گورانی را نموده است. نقل کرده‌اند که با پیاده عزیمت زیارت مدفن رسول و خانهٔ خدا کرده و ریاضت فراوان کشیده است و به واسطهٔ وفور علمش به مقام بزرگی دست یافته و مسلمانان از او استفاده فراوانی کرده‌اند و پس از آن به مدینه مهاجرت کرده و مفتی آنجا شده و در طریقهٔ تصوف هم اجازهٔ ارشاد از صـفی احـمد قشاشی گرفته و بارها به همدان و بغداد و دمشق و قسطنطنیه و مصر مسافرت کرده و سرانجام به سال ۱۱۰۳ هجری فوت کرده است. از آثـار او مـی‌توان کـتاب‌های: انـهار السلسبیل فی شرح تفسیر البیضاوی، الا شاعه فی اشراط الساعه، النوافض فی‌الروافض، شرحی برالفیهٔ مصطلح الحدیث، العافیه فی شـرح الشـافیه، خـالص التـلخیص، مـفتاح الضعود فی تفسیر اوائل العقود، الضاوی علی صبح فاتحة البیضاوی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**سید محمود گلشن**: سید محمودابن سید حسین مـتخلص بـه گـلشن در سـال ۱۳۵۱ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطهٔ خود را در سنندج به پایان رساند و پس از آن در دانشگاه اصفهان به اخذ لیسانس در ادبیات نایل آمد و سپس در آموزش و پرورش استخدام شد و سرانجام به سال ۱۴۱۷ هجری جهان را وداع گـفت. وی از کودکی علاقهٔ خاصی به شعر و ادبیات داشت و از همان ایام گهگاه شعر می‌سرود و پس از آن در ردیف بهترین سرایندگان فارسی زبان قرار گرفت. تاکنون دو جلد کتاب از وی به نام‌های نوبهار و گلبانگ به چاپ رسیده است. از اوست:

**تو را هرچند خون‌خوردم به‌گلشن تا جدا کردم**
**به سینه تا نفس دارم، نگویم نابجا کردم**
**مبادا در عجب آیی ز سیل اشک خونینم**
**که در سودای دل، این محبت را ادا کردم**
**اگر بینی فنا سوزد بقای نیمه جانم را**
**مکن عیبم که در عشقت به عهد خود وفا کردم**

مراجع: نوبهار ـ گلشن کردستانی ـ تهران ۱۳۴۶.

**سیدمصطفی شهرزوری**: سید مصطفی‌ابن سید احمد شهرزوری در سال ۶۷۵ هجری تولد یافت و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و در جوانی به ده برزنجه رفت و در خدمت شیخ عیسی برزنجه‌یی فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و پس از مدتی به ده شیخان عازم شد و از آنجا به ده دودان رفت و به سال ۷۶۱ هجری درگذشت و همان جا به خاک سپرده شد. از او اشعاری عرفانی به یادگار مانده که در کتب ادب و جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

ئازیز دروسته‌ن، ئازیز دروسته‌ن شه‌رط و په‌یمانمان ئارۆ دروسته‌ن
گردین یارانت جه ئاهر ره سته‌ن، ئانه جه باده‌ی رۆی ئه‌له‌ست مه‌سته‌ن

یعنی:

ای عزیزم اکنون شرط و پیمان ما درست است و همهٔ یاران از آتش بدی‌ها رستگار شده‌اند و اینک از بادهٔ روز الست مست‌اند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دفتر ساوا، نسخهٔ خطی پیر عالی، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**سید مظهر علوی**: سید مظهر علوی‌ابن سید عبدالکریم چَاولکان در سال ۱۳۲۲ هجری در ده چاولکان از توابع مریوان تولد یافت و در کودکی قرآن کریم و گلستان و بوستان را آموخت و پس از آن به سنندج رهسپار شد و در خدمت علماء فقه و تفسیر خواند و از آنجا به امروله رفت و در خدمت سید احمد امروله‌ای و ملا محمد مندلی و سید صدیق و سید محمد نقشبندی و سید خالد احمدی بلاغه و بیان و علم کلام فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۳۹۹

هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول عصر خود استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: تجوید، نفحات باری در رد نسیم رستگاری، وحی، سؤال و جواب، رساله‌ای در جواب مادیون، رسالهٔ بهاییگری و اسلام، جبر و اختیار، رساله‌ای در رد بهاییان، جمع قرآن، مجموعهٔ شعر و مقالات.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید محمدمظفر برزنجی:** سید محمد مظفر مشهور به شیخ مکی از علمای قرن دهم هجری است، در ده برزنجه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سپس به سلیمانیه رفت و در نزد علما فقه و تفسیر و حکمت آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و در اواخر عمر به مکه رفت و بقیه عمرش را در آنجا گذراند و در همان جا جهان را بدرود گفت او راست: الجانب الغربی فی حل مشکلات ابن العربی.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی.

**سید میراحمد میرسور:** سید میراحمدابن شیخ عیسی برزنجه‌یی ملقب به میرسور در سال ۶۵۲ هجری در ده برزنجه تولد یافت و در همان جا در خدمت پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و در عنفوان جوانی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از اتمام تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و از آنجا به یکی از دیهای اورامان رهسپار شد و در آنجا به سال ۷۴۵ هجری فوت کرد. وی در علوم متداول زمان متبحر و استاد بود و از او اشعاری باقی است که در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

جه گێژو باری، جه گێژو باری — یارمان گیرا جه گێژو باری
جا قوبه‌ی مریه‌م ئه‌سکه‌نده‌ر داری — میره باش توجار هان جه ئازاری

یعنی:

خدایا! یارمان در گرداب دریا درگیر است و در دریای اسکندریه در آزار و شکنجه است و گرفتار تلاطم دریا شده و او را رستگار کن.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی خلاصهٔ سرانجام، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی، مشاهیر اهل حق.

**سید وجیه‌الدین هاشمی**: سید وجیه‌الدین‌ابن سید قیدار هاشمی در سال ۱۳۲۲ هجری در ده دولت‌آباد از توابع روانسر متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا در نزد عالمان دین انجام داد و زبان فرانسه را هم نزد ماژور لاهوتی که از کرمانشاه به ده دولت آباد متواری شده بود آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل مابقی عمرش را به سرپرستی املاک پدرش به سر برد و تدریس هم می‌کرد و به سال ۱۳۹۹ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب و متبحر و استاد بود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات فارسی و کردی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئامان یاره‌سووڵ نه‌ی زگاری دا — رووم بینه‌ر وه رای رستگاری دا
مه‌شهوور عامه‌ن مه‌ولای موکه‌ررەم — جه به‌نده خه‌طا و جه‌خواجا که‌ره‌م
به نده‌ی خه‌طاکار خیانه‌ت بارم — مه‌ولام وه عه‌طات ئومێده‌وارم

یعنی:

زنهار ای رسول که در این افسردگی مرا رستگار کن، مشهور عام است ای مولای مکرم، از بنده خطا و از خواجه و سرور کرم است. بندهٔ خطاکار خیانت‌کارم و ای مولا به عطایت امیدوارم.

مراجع: سه هفت‌بند به کوشش سید محمد فاتح سیدزاده هاشمی ـ تهران ۱۳۶۵، و یادداشت‌های نویسنده.

**سید هدایت‌الله مصنف**: سید هدایت‌الله‌ابن سید عبدالرحمن زاهد که از علمای قرن سیزدهم هجری است در ده هویه از توابع سنندج تولد یافت. وی چون صاحب هوش وافر بود، از این‌رو در غالب علوم زمان خود خاصه در فقه و تفسیر و ریاضیات تبحر یافت. او در خدمت سید حسن چوری مدتی به کسب علم پرداخت و از علمای دیگر کسب فیض کرد و بیشتر عمرش را به تدریس و افاده گذراند. تألیفات وی آن چه بر جای مانده عبارتند از: شرح تفسیر بیضاوی، شرح گلنبوی برهان، شرح تصریف ملاعلی.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**سید یعقوب ماهیدشتی**: سید یعقوب‌بن سید ویس ملقب به سید سرایندهٔ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری کرد. محتملاً در سال ۱۲۹۵ در دیه قمشه ماهیدشت متولد و در سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. سید در ماهیدشت و کرمانشاه علم آموخت و بخش

اعظم عمر خویش را نزد آقا حسن خان حاکم کلهر گذرانید و چون نثر نیکو می‌نوشت، کاتب و نویسندهٔ مخصوص وی شد و تا آخر عمر در خدمت او به سر برد. دیوان سید که دارای غزلیات و قصاید و قطعات به لهجهٔ کلهری است، اخیراً به چاپ رسیده است. از اوست:

رای رووا و ئه نجیر گرته‌نی له پیش باوه توو گورگی‌های نه جه ڵد میش

یعنی:

راه روباه و انجیر را پیش گرفته‌ای، بابا تو گرگید و در جلد میش هستی.

اشاره به ضرب‌المثل معروف است: که می‌گوید روباره دستش به انجیر نمی‌رسد می‌گوید ترش است.

مراجع: مێژووی ئه‌ده‌بی کوردی نووسینی عه‌لائه‌دین سه‌ججادی، نسخهٔ خطی دیوان سید یعقوب، و جنگ خطی، مشاهیر اهل حق.

**سیدی احمد:** سیدی احمدبن ملک عزالدین در سال ۸۰۴ هجری فرمانروای لرستان شد و او مردی نترس و شجاع و کاردان و سیاستمدار و متدین بود و نخست به عمران وآبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس بنا نهاد و سپاه بزرگی برای خود آراست و به شهرهای ری و همدان و اصفهان حمله کرد و آنها را به تصرف خود در آورد و سپس به شهرزور یورش برد و بخشی از آن را هم تسخیر کرد و آنگاه با میرزامعین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ هجری) طرح دوستی ریخت و با خاطری آسوده به فرمانروایی خود سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۱۵ هجری درگذشت.



عکس خیالی سید یعقوب ماهیدشتی

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سیدی خان بهدنیانی:** سیدی خان‌بن قبادبیگ بنا به فرمان سلطان عثمانی به سال ۹۹۳ هجری زمام امور را به دست گرفت و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و چون نیرو گرفت بهرام‌بیگ عمویش را دستگیر کرد و به قصاص قتل پدرش او را به دار زد و پس از آن به عمران و آبادی روستاها پرداخت و سپس روزگاری را به سلامت داشت و مردم هم از او ناراضی بودند و سرانجام به سال ۱۰۲۵ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سیف‌الدین ابوالحسن علی آمدی:** امام سیف‌الدین ابوالحسن‌علی‌ابن محمدابن سالم آمدی در سال ۵۵۱ هجری در آمد (دیاربکر) متولد شد و فقه را نزد ابوالفتح نصر آموخت و از شیخ ابوالقاسم‌ابن فضلان حدیث استماع کرد و پس از آن به شام رهسپار شد و از علمای آن دیار فنون معقول و علم طب را فراگرفت و پس به مصر رفت در آنجا به تدریس و طبابت پرداخت و چون به فساد عقیده متهمش کردند ناچار به شهر حماة مهاجرت کرد و در آنجا سکنی گزید و پس از مدتی به دمشق رفت و مابقی زندگیش را در آنجا سپری کرد تا به سال ۶۳۱ بدرود حیات گفت و جسد او را در دامنهٔ کوه قاسیون به خاک سپردند. از او تألیفاتی به یادگار مانده که می‌توان در میان آنها کتاب‌های: رموز الکنوز، لباب الالباب، دقایق الحقایق، ابکار الافکار فی الاصول، غایة المرام فی علم الکلام، غایة الامل فی علم الجدل، منتهی السول فی علم الاصول، منائح القرائح.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**سیف‌الدین رستم خورشیدی:** سیف‌الدین رستم برادرزادهٔ شجاع‌الدین به سال ۶۲۱ هجری به فرمانروایی لرکوچک رسید و او در آغاز با مردم با داد و دهش زندگی کرد و در عین حال او فرمانروایی باکفایت و صاحب عدل و سیاستمدار بود و تمام مملکت را در ضبط آورد و از خلیفه عباسی ظاهر (۶۲۲-۶۲۳ هجری) اطاعت کرد و هدایای بسیار به دارالخلافه فرستاد و خلیفه از او خشنود شد و در عهد او لر کوچک قوی شد و در تنبیه راهزنان کوشش بسیار کرد و گویند که عده‌ای راهزن در حوالی لرستان به غارت و چپاول کاروانیان و کشتار مردم مشغول بودند و مرزداران هم به ستوه آمده بودند و سیف‌الدوله ناچار با نیرویی به آنان حمله کرد و همه را اسیر و زندانی نمود و اقوام راهزنان حاضر شدند برای آزادی هر یک شصت استر بپردازند اما سیف‌الدوله قبول نکرد و همه را دار

زد و سیف‌الدوله برادری داشت به نام شرف‌الدین که در نهانی با دشمنان سیف‌الدوله همدست شده بود و می‌خواست او را بکشد تا این که روزی سیف‌الدوله به گرمابه رفت و شرف‌الدین با همدستانش گرمابه را محاصره کردند و سیف‌الدین چون آگاهی یافت با یکی از دوستانش از بیراهه به سوی کوه کلاو فرار کرد و دشمنانش در تعقیب او بودند و شرف‌الدین برادرش را با تیری هدف قرار داد و امیرعلی فرزند بدرالدین که پدرش به توطئهٔ سیف‌الدین به قتل رسیده بود او را به سال ۶۲۸ هجری به قصاص خون پدرش به قتل رساند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**سیف‌الله‌خان اردلان:** سیف‌الله‌خان‌ابن حیب‌الله‌خان اردلان متخلص به صارم و ملقب به صارم‌السلطان به سال ۱۲۸۵ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلاتش را در همان جا به پایان رسانید و سپس وارد ارتش شد و تا درجهٔ سرهنگی ارتقاء یافت و به سال ۱۳۵۰ هجری در تهران بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب مهارت داشت و از ذوق شعری برخوردار بود و دیوان او که دارای غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**دلم از حلقهٔ گیسوی تو وا نتوان کرد — پای دیوانه ز زنجیر رها نتوان کرد**
**گفتمش مشک ختا بر سر گیسوی زدی — گفت خاموش که تشبیه خطا نتوان کرد**
**قسمتم روز ازل کرد قضا خون جگر — چون کنم چاره که تغییر قضا نتوان کرد**
**هست (صارم) زتو نومید که حافظ فرمود: — «تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد»**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان سیف‌الله خان اردلان، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**سیف‌الله دوچقایی:** سیف‌الله‌ابن یعقوب اللهیارخانی در سال ۱۳۰۹ هجری در ده دوچقا از توابع کرمانشاه متولد شد و مقدمات علوم را همان جا آموخت. وی معمار زبردستی بود و در فن منجمی هم مهارت داشت و از حافظه‌ای قوی برخوردار بود و در ادب کردی استاد بود و در جوانی شعر می‌سرود و اشعارش دلنشین و شیوا است و به سال ۱۳۹۳ هجری درگذشت. دیوانش که شامل قصاید و غزلیات کردی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

گه‌ردوون که‌چباز تاسش نه کاره — چه معنێ دڵشاده، چه معنێ خه‌مباره

ئـەرشانەرگەدا ئـەگـەر خـونکارە عـاقبەت زێـدش گـۆشەی مـەزارە

یعنی:

گردون کجباز طاسش درکار است و جمعی دلشاد و جمعی غمبارند، اگر شاه و اگر گدا و اگر سلطان باشید، عاقبت جایت گوشهٔ مزار است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان سیف‌الله دوچقایی، و حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی.

**سیوما syûmâ** : سیوما بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که نوزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۵۰ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او سی و پنج سال فرمانروایی کرد و چون فرمانروایی عادل بود مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و او بیشتر اوقات خود را صرف عمران و آبادانی کرد و بسی قنوات حفر کرد و باغ‌ها و مزارعی در آنجا احداث نمود و سرانجام به سال ۲۱۱۵ ق.م جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

# « ش »

**شاپور:** بنا به روایت شاهنامه کردی در زمان شاپور پسر اردشیر میان ایران و روم جنگی درگرفت و در این جنگ پیروزی نصیب ایرانیان شد و چون از شهریاری شاپور سی سال و دو ماه گذشت، شاپور رخت از جهان بربست و اورنگ شهریاری را به اورمزد پسرش سپرد. بنا به مدارک تاریخی شاپور پسر اردشیر ساسانی که به شاپور اول معروف است به سال ۲۴۱ میلادی بر اورنگ شهریاری نشست و او در آغاز با رومیان و کوشانیان به جنگ پرداخت و از سوی دیگر برای حل مسأله ارمنستان می‌کوشید و بدوی‌ها هم بر معابر قفقاز فشار می‌آوردند و پس از مدتی پیشاور پایتخت زمستانی کوشان را تصرف کرد و درهٔ سند را هم اشغال نمود و از



هندوکش عبور کرد و ایالت بلخ را گرفت و سمرقند و تاشکند را تحت تبعیت خود در آورد و سوریه و انطاکیه را هم تسخیر کرد و در این هنگام امپراتور گردیانوس کشته شد و جانشین او بین‌النهرین و ارمنستان را به ایران واگذار کرد و متعهد شد که هر سال خراجی هنگفت به ایران بپردازد و مجدداً بین ایران و روم جنگ درگرفت و امپراتور والریانوس با هفتاد هزار تن اسیر شدند و شاپور آنها را به کارهای عمران کشور واداشت و پس از آن دستور داد کتاب‌های طبی و ستاره‌شناسی را از زبان یونانی به پهلوی ترجمه کنند و مانی

در زمان او ظهور کرد و یکی از کتاب‌های خود را به نام شاپورگان به او تقدیم داشت و او سرانجام به سال ۲۷۱ میلادی درگذشت. او شهریاری دلیر و کشورگشا بود و بنای شهر نیشابور و شهر شاپور را به او نسبت می‌دهند و از او نقوش برجسته متعددی به یادگار مانده است.

**شاپور پسر شاپور**: شاپور بنا به روایت شاهنامه کردی پسر شاپور ذوالاکتاف است که به هنگام مرگ پدر خردسال بود و عمویش به جای او فرمانروایی می‌کرد و چون به سن رشد رسید بر اریکهٔ قدرت نشست و پنج سال و چهار ماه فرمانروایی کرد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و روزی در شکارگاه خیمه‌ای برافراشت و در چادر به استراحت پرداخت که ناگاه تندبادی وزید و درختی بر او افتاد و جان به جان آفرین سپرد. بنا به اسناد تاریخی شاپور سوم به سال ۳۸۲ میلادی شهریار ایران شد و اولین کار او فیصله دادن به جنگ‌های ایران و روم بر سر ارمنستان بود و این بود که در قسطنطنیه ملاقاتی میان سفرای شاپور سوم و نمایندگان امپراتور روم برگزار شد و معاهده‌ای میان دو کشور در مورد تقسیم ارمنستان عقد شد به این ترتیب که قسمت مشرق ارمنستان که بزرگتر بود نصیب ایران شد و قسمت غربی بهرهٔ رومیان گشت و این قرارداد به سال ۳۸۴ میلادی بسته شد و بر این اساس روابط ایران و روم دوستانه شد و شاپور پس از آن قوایی برای سرکوبی تازیان جنوب که سر به شورش برداشته بودند اعزام داشت و تازیان بار دیگر شکست خوردند اما شاپور با آنان با ملایمت رفتار کرد و تازیان هم به او لقب غازی یعنی جنگجو دادند و شاپور عاقبت به سال ۳۸۸ میلادی به قتل رسید.



**شاپور ذوالاکتاف**: شاپور ذوالاکتاف بنا به روایت شاهنامه کردی فرزند اورمزد است که



پس از مرگ پدرش بر تخت نشست و او در آن هنگام کودکی بیش نبود و یکی موبدی بود مهروی نام که به عنوان پیشکار شاه به رتق و فتق کارهای کشور پرداخت تا این که شاپور پنج ساله شد و از آن پس فرهنگ بیاموخت و به چوگان‌بازی و سواری گرایید و به آیین نیاکان استخر را تختگاه خود ساخت و در این هنگام طائر غسانی با سپاهی از تازی و رومی و پارسی به ایران تاخت و شهر تیسفون را چپاول نمود و نوشه عمه شاه را نیز به بردگی برد و طائر را از نوشه دختری آمد که نام او را مالکه گذاشتند و چون شاپور بیست و شش ساله شد کینه‌توزی غسانیان راکمر بست و با سپاهی گران بدو تاخت و بسیاری از لشکریانش را بکشت و طائر ناچار به یمن گریخت و دژی را جایگاه خود ساخت و شاپور آن دژ را محاصره کرد و شب و روز یک ماه در جنگ بود اتفاقاً مالکه از دیوار دژ شاپور را بدید و چنان فریفته او شد که خواب و آرام از وی بشد و دایهٔ خود را در نهان به نزد شاپور فرستاد و شاپور بدانگونه که رای مالکه بود با دایه پیمان گذاشت و شب دیگر مالکه به ساقی پدرش گفت که پدرش و بزرگان را از می مست کند و آنگاه در نهان در دژ راگشود و شاپور که بسیج شده بود وارد دژ شد و بسیاری از یاران او راکشت و فرمان داد هر کجا تازی ببینند دو دست و دو شانه‌اش برگیرند و به این جهت اعراب وی را شاپور ذوالاکتاف یعنی چهار شانه می‌گفتند و پس از چندی شاپور به آیین بازرگانان به روم رفت و قیصر روم او را شناخت و خود به ایران تاخت و شاپور به پشتیبانی نگهبانان از بند رهایی یافت و به ایران بازگشت و به کینه‌توزی لشکر به روم راند و قیصر راگرفتار کرد و پیروز شد و در این دم مانی ظهور کرد و خود را پیغمبر خواند و شاپور موبدان را فرمود از هر در با مانی سخن گویند و چون او در گفتار فرو ماند شاپور بر آشفت و فرمان داد پوستش راکندند و به کاه انباشتند و چون هفتاد سال و اندی از عمرش گذشت مرگ او

فرا رسید و جهان را بدرود گفت. بنا به اسناد تاریخی شاپور دوم ذوالاکتاف به سال ۳۱۰ میلادی در کودکی به شهریاری رسید و چون خردسالی را سپری کرد و در شانزده سالگی سپاهی آراست و به اعراب جنوبی که شوریده بودند یورش برد و عده‌ای را به قتل رسانید و شهرهایشان را آتش زد و بسیاری را هم اسیر کرد و دستور داد شانه‌هایشان را سوراخ کردند و از آنها ریسمان عبور دادند و از آن به بعد او را ذوالاکتاف خواندند و در این هنگام کنستانتین کبیر امپراتور روم مبلغانی برای ترویج آیین مسیحی به ایران فرستاد و شاپور بر آن شد که از کار آنان جلوگیری کند و در همین حال برادرش هرمز که در زندان بود با یاری رومی‌ها از زندان گریخت و به کشور روم رفت و مورد احترام امپراتور قرار گرفت و گویند به دین عیسوی هم گروید و این باعث نگرانی شاپور شد و پس از آن شاپور به سرزمین کوشانیان حمله کرد و آنجا را گرفت و سپس با رومیان به جنگ پرداخت و سپس شهر آمد را تصرف کرد و سپاهیان امپراتور یولیانوس که خود در جنگ کشته شد عقب رانده شدند و صلح منعقد شد و شاپور سرانجام به سال ۳۷۹ میلادی درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شارقی هرسینی**: میرزا قلی‌ابن حسن بختیاری متخلص به شارق در سال ۱۲۲۸ هجری در هرسین متولد شد و در کودکی به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به کرمانشاه رفت و در خدمت عالمان دین منطق و ادبیات فارسی را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد و به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و لطیف است. از اوست:

| | |
|---|---|
| مەرد حەق‌ئەوەن تەرک دنیا کەی | پەی دیدار حەق پیرێ پەیدا کەی |
| دەس دەی وە دامان پیر باکەماڵ | هەمنشین مەبۆچەنی ئەهل حاڵ |

یعنی:

مرد حق کسی است که ترک دنیا کند و برای دیدار حق پیری برای خود پیدا کند و دست به دامان پیر باکمال شود و با یاران اهل حال همنشین شود.

مراجع: جنگ خطی، کشکول خطی، یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شاکر فتاح**: شاکر فتاح در سال ۱۳۳۴ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و مدتی هم در دانشکدهٔ ادبیات کردی در بغداد به تدریس ادبیات کردی پرداخته است. وی از نویسندگان ممتاز کرد است و تاکنون در حدود صد و بیست جلد کتاب تألیف و ترجمه کرده است. و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «خورماڵ، چەمچەماڵ، باسەڕە، ئاکرێ، پرۆژەی خوێندە واری کورد، زەڕدەشت را نام برد.

مراجع: زەڕدەشت وە رگێڕی شاکر فتاح ـ بەغدا ۱۹۶۷.

**شاکه گلالی**: شاکه‌ابن شیروگلالی در حدود سال ۱۱۹۹ هجری در ده شیرین از توابع شهرزور متولد شد و در جوانی به سلیمانیه رفت و تحصیل دانش کرد و به شعر گفتن آغاز نمود و بعدها نزد کیخسروبیگ جاف (۱۱۸۲-۱۲۴۴ هجری) تقرب یافت و او را مدح کرد و پس از آن به خدمت منصورخان گلباغی رسید و تا آخر عمر با وی بود و سرانجام به سال ۱۲۵۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که هنوز مردم کردستان و خوانندگان محلی آنها را در مجالس می‌خوانند. به جز اشعارش منظومه‌ای نیز به نام (وەنەوش و بەڕەزا) از او به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

وەنەوشەداران وەنەوشەی وێشەن     وەنەوشەی کەسێ وە کەسێ چێشەن

تۆ ماچی قەلبم سەر تا پاش رێشەن     عاشق چ باکش نە جەور و ئێشەن

یعنی:

هر کسی مالک بنفشه و گل خویش است، و بنفشهٔ کسی به دیگری چه؟ تو گویی که قلبم سر تا پا ریش است، عاشق چه باکی از جور و درد دارد؟.

مراجع: جنگ خطی، نسخهٔ خطی وەنەوش و بەڕەزا، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شامی هرسینی**: شاه مراد متخلص به شامی در سال ۱۳۲۷ هجری در هرسین از توابع کرمانشاه متولد شد و در سه سالگی به علت مرض آبله چشمانش نابینا شد و از دیدن محروم گشت و در کودکی پدر و مادرش را هم از دست داد و عمویش او را به حاج امان‌الله معتضدی که مرد خیری بود سپرد و شامی به سرپرستی این شخص بزرگ شد و چون به شعر و شاعری علاقه داشت اشعار شعرای کرد را حفظ می‌کرد و با این که او

نابینا بود ولی دلی روشن و اندیشه‌ای تابناک داشت و بیشتر عمرش را در فقر و قناعت به سر برد و سرانجام به سال ۱۴۰۲ هجری درگذشت. قسمتی از دیوان او که شامل قصاید طنز و اجتماعی است به چاپ رسیده است. از اوست:

خـیش و بـیگانه بـزانـن قـاتل گـیانی تـونی
بـاعفِ ئـاه و فـه‌غان شـام هـجرانـم تـونی
بی سه‌به‌ب باران دیده دامه‌ن که‌س ته‌ڕ نه‌کرد
مـایه‌یی ئـه‌شک عـه‌یان و ئـاه پـه‌نهانم تـونی
خـوه‌م شـناسم دوزوخـاو دیـده و ئـارام دل
توهمه‌ت ناحه‌ق وه‌کی‌که‌م؟ بی‌وفاه زانم تونی

یعنی:

خویش و بیگانه بدانند که قاتل جانم تویی و باعث آه و فغان شام هجرانم تویی، بی‌سبب باران دیده دامن کس را تر نکرد، مایهٔ اشک عیان و آه پنهانم تویی، خودم می‌دانم ای آرام دلم، تهمت ناحق به چه کسی گویم، می‌دانم که بی‌وفا تویی.

مراجع: رون نه‌واتی ـ رۆژنامه‌ی کوردستان ۱۳۳٤ و کرایه‌نشینی شعر شامی ۱۳۵۸.

**شاه ابراهیم ایوت:** شاه ابراهیم‌ابن سید محمد گه‌وره‌سوار در سال ۷۵۲ هجری در ده شیخان متولد شد و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و حکمت و علوم ادبی و تاریخ را نزد علمای آن دیار فراگرفت و سپس در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و از او خرقه گرفت و پس از آن به ارشاد پرداخت و مریدان بسیار یافت و پس از مدتی به بغداد رهسپار شد و در آنجا به تذکیر مردم مشغول شد و سپس به زادگاهش بازگشت و از آنجا به ده سرانه رفت و در آنجا فوت کرد. از او کتابی به نام دورهٔ زلال زلال به جای مانده که بند بند است و هر بند آن اشاره به پیغمبران و اولیا و عارفان است. از اوست:

ئیبراهیم نه‌سه‌ر، ئـیبراهـیم نـه‌سه‌ر — به‌قای ده‌ور دین یاریم که‌فت نه‌سه‌ر
ئـیبراهـیم بـیانم فـه‌رزه‌ند ئـازه‌ر — بـتم شکست دا بـیم وه پـێغه‌مبه‌ر
کـاکـام یـادگار ئـیسماعیل بـیانی — سه‌رش بی‌وه رای حق وه قـوربانی

یعنی:

ای ابراهیم: به یاد گذشتهٔ رهروان دیـن افـتادم کـه ابـراهـیم فـرزند آذر بت‌هـا را شکست و اسماعیل فرزندش سرش را در راه حق اهدا کرد که پدرش او را ذبح

کند ولی خداوند گوسفندی فرستاد تا به جای او قربانی کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی دفتر ساوا، نسخهٔ خطی زلال زلال، و مشاهیر اهل حق.



**عکس خیالی شاه پرتو هکاری**

**شاه پرتو هکاری:** محمد سعیدابن احمدبیگ متخلص به پرتو و معروف به شاه پرتو هکاری در سال ۱۱۹۴ هجری در حوالی دریاچهٔ ارومیه متولد شد وی پس از کسب فضایل به هکاری رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و پس از آن به استانبول رهسپار شد و به دربار عثمانی راه یافت ولی سپس مورد بی‌مهری سلطان محمود دوم عثمانی (۱۲۲۸-۱۲۵۹ هجری) قرار گرفت و به اَدرنه تبعید شد و در همان جا به سال ۱۲۵۷ هجری به شهادت رسید. وی در فنون ادبی و علوم زمان خود احاطهٔ کامل داشت و این امر در اشعارش پیداست. دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات است به چاپ

رسیده است. از اوست:

زێده بوون دیسا ژنو من دەردو کۆڤانیت ددل
نینه لوقمانک بێژت دائو دەرمانت ددل
هەرکەسەک موخبر نهن ژئەحوالێ زەخما باطنی
لی دزانت ئەوکەسێ وێ جەرح پەیکانت ددل

یعنی:

باز درد و غم دلم افزایش یافت و لقمان و پزشکی نمی‌یابم که زخم‌هایم بهبودی بخشد، همه که از درد من خبر ندارند، بلکه کسی از دردم با خبر است که به تیر نگاه یارم مجروح شده است.

مراجع: دیوانا پەرتویێ هەکاری، تویژاندنا صادق بهاءالدین ئامێدی ـ بەغدا ۱۹۷۸، دیوانا کرمانجی- عبدالرقیب یوسف ـ نەجەف ۱۹۷۱، وگراماتیکا زمانێ کوردی ـ قەناتی کوردۆ ـ یەرئان ۱۹٦، و نسخهٔ خطی دیوان شاه پرتو هکاری.

**شاه تیمور بانیارانی**: شاه تیمورابن رضا بانیارانی در سال ۱۲۴۶ هجری در ده بانیاران از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت و در خدمت علما به تعلیم و حفظ اشعار عرفانی و تحصیل زبان و علم باطن پرداخت و پس از آن به کرند و کرمانشاه رفت و با عالمان و مشایخ بزرگ ملاقات کرد و از آنجا به ده توت شامی رهسپار شد و سید براکه را ملاقات نمود و از او کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به تهران رفت و چون مردم او را دوست داشتند به و دور او جمع می‌شدند، امّا به دستور ناصرالدین شاه او را زندانی کردند و در کرمانشاه دارش زدند و به خاک سپردند. وی از شعرای بزرگ کرد به شمار می‌رود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات عرفانی است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

ظوهوور کەردەن زەین دیدەی چراخم چون تیغ جەوهەرنەوجەلان زاخم
تەیموور نەصوحبەت یاری گوستاخم پەی رۆژ باقی کەیلەن دەماخم

یعنی:

ذهن دیدهٔ چراغم ظهور کرد و مانند جوهر تیغ زاغاب شده‌ام، ای تیمورا! در صحبت یاران گستاخم و برای روز پسین کله‌ام پر از اندوه است.

مراجع: دفتر رموز یارستان گردآورنده سید قاسم افضلی ـ تهران ۱۳۵۰، و نسخهٔ خطی کلام شاه تیمور، و مشاهیر اهل حق.

**شاه حسین‌ابن ابوسعید فضلوی:** شاه حسین پس از مرگ پدرش به سال ۸۲۰ هجری به حکومت لرستان رسید. وی در تمام مدت هفت سال فرمانرواییش گرفتار کشمکش با سلطان ابراهیم تیموری و سایر دشمنان خود بود و سرانجام به سال ۸۲۷ هجری به دست یکی از بستگان خود به قتل رسید و بدین ترتیب به حکمرانی خانوادهٔ فضلوی خاتمه داده شد.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف شهاب‌الدین حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**شاه حسین عباسی:** شاه حسین عباسی‌بن ملک عزالدین بعد از سیدی احمد به سال ۸۱۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و او فرمانروایی دلیر و شجاع و جنگجو و سخی و بخشنده بود و در آغاز کار دست به جود و بذل و احسان بگشاد و او از اختلافات داخلی تیمور خان استفاده کرد و به گسترش مملکت خود تا حدود همدان و جرفادقان و اصفهان پرداخت و حتی برخی از شهرهای شهرزور را هم تصرف کرد و سرانجام به سال ۸۷۳ هجری در نزدیکی‌های شهرزور به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه خوشین لرستانی:** مبارک شاه‌ابن جلاله خانم ملقب به شاه خوشین در سال ۴۰۶ هجری در لرستان تولد یافت و تحصیلات خود را در همان جا آغاز کرد و در جوانی به همدان رفت و در همان جا کسب فضایل نمود و به شعر و ادب و عرفان تمایل پیدا کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به گسترش علوم طریقت و عرفان پرداخت و یاران زیادی پیدا کرد و سرانجام به سال ۴۶۷ هجری در رودخانهٔ گاماسب غرق شد. از او اشعاری عارفانه و شیرین به جای مانده که در کتاب (دورهٔ شاه خوشین) نوشته شده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| یارسان وه را، یارسان وه را | رای حه‌ق راسیه‌ن بڕانان وه را |
| پاکی و راستی و نیستی و ردا | قه‌ده‌م وه قه‌ده‌م تا وه مه‌نزڵگا |

یعنی:

ای یاران! راه حق راستی است و همگی باید براه راست بروید و پاکی و درستی و نیستی و بردباری را قدم به قدم تا منزلگاه شعار خود سازید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و نسخهٔ خطی زلال زلال، و نسخهٔ خطی دورهٔ پیر عالی، و مشاهیر اهل حق.

**شاهرخ‌بیگ زنگنه:** شاهرخ‌بیگ زنگنه به سال ۱۰۴۸ هجری بنا به فرمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) به حکومت الکای سنقر و هرسین و کرمانشاه منصوب شد و او پسر اکبر علی‌بیگ مشهور به علی بالی‌بیگ بود که مردی بسیار شجاع و کاردان و دیندار بود و در این ایام عثمانی‌ها به کرمانشاه یورش بردند و شاهرخ‌بیگ با سپاهی گران در مقابل آنان ایستاد و شکستشان داد و سپس به سال ۱۰۴۹ هجری قرارداد صلحی با دولت عثمانی منعقد کرد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و با مردم بنای رأفت و مهربانی گذاشت و دست جود و سخا گشود و او تا سال ۱۰۶۵ هجری فرمان راند و سپس برادرش شیخ علی‌خان زنگنه جانشین او شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه رستم‌ابن جهانگیر:** شاه رستم به سال ۹۴۹ هجری فرمانروای لرستان شد و او شاهی بود نیکو سیرت و پسندیده اخلاق و با نیتی نیکو و عطایی کامل و سخاوتی طبیعی و چون مدتی در بند شاه صفوی بود از این‌رو از همه چیز بدبین شده بود و در این مدت برادرش محمد هم بزرگ شده بود و او را از پشتکوه آوردند و اما طولی نکشید که مخالفان در پیرامون او جمع شدند و بر علیه شاه رستم شوریدند و سرانجام پس از زد و خوردی با هم قرار گذاشتند که مشترکاً لرستان را اداره کنند و پشتکوه در اختیار محمد قرارگرفت و پیشکوه هم به رستم رسید و در این روزها امیر خان موصلو حاکم همدان از طرف شاه مأمور سرکوبی بخنیاری‌ها بود و به خدمت شاه رستم رسید و از او خواست در سرکوبی بختیاری‌ها او را یاری دهد و زن شاه رستم به نام پری که از محمد برادر شاه رستم بسیار متنفر بود شوهرش را تحریک کرد که از او بخواهد محمد را تنبیه کند و امیر خان با نیرنگ محمد را فراخواند و در یک مجلس مهمانی او را دستگیر و به قلعهٔ الموت فرستاد و محمد دو سال زندانی بود و در این مدت مردم نیز شوریدند و اوضاع لرستان آشفته شد و شاه رستم خواستار آزادی محمد شد و شاه شرط آزادی وی را منوط به ارسال سی هزار رأس گوسفند به قزوین دانست و چون گوسفندها به نزدیک قزوین رسید، محمد از قلت آنها از آزادی خود ناامید شد و پا به فرار نهاد و سواران قزلباش نومیدانه بازگشتند و شاه رستم هم گریخت و مابقی عمرش را در فقر به سر برد تا به سال ۹۷۸ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه رستم عباسی**: شاه رستم‌بن شاه حسین عباسی پس از کشته شدن پدرش به سال ۸۷۳ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و خراج قلمرو خود را برای بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هجری) فرستاد و چون شاه اسماعیل اول صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به این امر پی برد با لشکری مرکب از ده هزار قزلباش به فرماندهی امیرحسین بیگ‌الله جهت سرکوبی به لرستان حمله کرد و پس از جنگی شدید طرفین صلح کردند و شاه رستم خود برای عذرخواهی به دربار شاه اسماعیل رفت و با لهجهٔ لری با او گفتگو کرد و شاه از صراحت لهجه‌اش خوشش آمد و دستور داد ریش بلندش را به جواهر بیارایند و با گرفتن حکومت به لرستان بازگشت و مابقی عمرش را به عمران و آبادانی گذراند تا به سال ۹۰۱ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه علی‌بیگ بختی**: شاه علی‌بیگ‌بن امیر بدر به سال ۹۲۵ هجری فرمانروای جزیره و بوتان شد و او ناحیهٔ فنیک را به برادرش میرمحمد سپرد و پس از مدتی شاه علی با گروهی از سران لشکرش به دربار شاه اسماعیل صفوی رفت بدون این که به عواقب آن بیندیشد زیرا قزلباش‌ها در زمان حکومت میرشرف چندین بار از جنگجویان جزیره و بوتان شکست خورده بودند و کشته‌های فراوانی داده بودند و درصدد انتقام بودند و پس از آن که شاه علی و یارانش با پای خود به دربار صفوی رفتند مورد حملهٔ آنان واقع گردیدند و عموماً به دستور شاه دستگیر و زندانی شدند اما عاقبت با دادن هدایا و پیشکشی‌های سنگین رهایی یافتند و به دیار خود بازگشتند و شاه علی پس از آن زمام امور را به دست گرفت و پس از مدتی با میرشرف خان بدلیسی به دربار عثمانی رفت و به خدمت سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) رسید و مورد نوازش او قرار گرفت و فرمان حکومت جزیره و بوتان را برای او صادر کرد و به جزیره بازگشت و با فراغ بال و آسایش خیال به فرمانروایی خود سرگرم شد تا به سال ۹۵۰ هجری بدرود حیات گفت و او چهار پسر به نام‌های: بدربیگ، ناصربیگ، کاکا محمد، میرمحمد داشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه علی‌بیگ سوران**: شاه علی‌بن امیر عیسی سوران به سال ۸۱۱ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت سوران رسید و او در آغاز به عمران و آبادانی رواندز و روستاها

پرداخت و سپس سپاهش را تجهیز کرد و به حریر و شقلاوه حمله کرد و آن نواحی را گرفت و حریر را پایتخت خود قرار داد و او چهار پسر داشت به نام‌های: میرعیسی، میربداغ، میرحسین، میرسیدی که در ایام حیات خود امارتش را بین پسرانش تقسیم کرد و ناحیهٔ حریر را به پسر بزرگش میرعیسی داد و رواندز را به میرحسین و شقلاوه را به میرسیدی سپرد و سرانجام به سال ۸۲۹ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه قلی‌بیگ زرقی:** شاه قلی‌بیگ‌بن محمدبیگ در سال ۹۴۱ هجری به موجب فرمان سلطان عثمانی بر امارت درزین نشست و در همان اوایل امارت با قیام عده‌ای از مخالفینش مواجه شد که به زودی آنان را سرکوب کرد و پس از هشت سال فرمانروایی در هنگام برگشت از قصبه بولی به دست ناصربیگ زرقی که به واسطهٔ عداوتی که در گذشته ما بین آنها بوده به سال ۹۴۹ هجری به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه قلی‌خان زنگنه:** شاه قلی‌خان‌بن شیخ علی‌خان زنگنه به سال ۱۰۸۶ هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفی صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین رسید و در این دم میان پسران حسین‌خان دوم حکمران لرستان نزاع درگرفته بود و از این رو به لرستان حمله کرد و آنجا را ضمیمه حوزهٔ حکومتی خود نمود و سپس صحنه و کرند و قصرشیرین را متصرف شد و در سال ۱۱۰۵ هجری چون شاه سلیمان صفی درگذشت پسرش شاه سلطان حسین (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هجری) بر سر کار آمد و شاه قلی‌خان را به مقام وزارت رساند و در این هنگام اوضاع ایران ثباتی نداشت و شاه قلی‌خان تا سال ۱۱۰۴ هجری فرمان راند و اوضاع کرمانشاه هم در حال تحول بود و هرج و مرج همه جا را فراگرفته بود زیرا افاغنه بسی از شهرهای ایران را از جمله کرمانشاه به تصرف خود در آورده بودند و از هر سمت دست‌درازی نهادند و مردم از جور آنان به ستوه آمده بودند و این وضع تا سال ۱۱۴۲ هجری ادامه داشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه قلی‌سلطان زعفرانلو:** اولین کسی از طایفهٔ زعفرانلو که به حکومت خبوشان و درگز

رسید شاه قلی‌سلطان زعفرانلو بود که بنا به فرمان شاه عباس اول صفوی به سال ۹۹۸ هجری فرمانروای خبوشان یا قوچان شد و او مردی مقتدر و شجاع و باکفایت و مردمدار بود و در آغاز قلعه‌ای استوار در قوچان بنا نهاد و سپس سپاهی فراهم آورد و آنگاه به حکومت پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۳۹ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه قلی‌سلطان کرمانج**: شاه قلی‌سلطان کرمانج در سال ۱۰۱۱ هجری بنا به فرمان شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) به حکومت قوچان و درگز و کلات و بجنورد رسید و با چهل هزار خانوار کردان چمشگزک که شامل طوایف زعفرانلو و شادلو و کاوانلو و عمارلو و قراچورلو بود در برابر ازبکان و بیگانگان و دشمنان ایران ایستادند و به جنگ و جدال پرداختند و آسایش و امنیت را به خراسان بازگرداندند. شاه قلی‌سلطان سرانجام به سال ۱۰۳۷ هجری درگذشت. وی مردی فاضل و دلیر و جنگجو و متدین بود و تمام طوایف مهاجر کرد که برای حفاظت مرزها به خراسان کوچانده شده بودند، او را دوست داشتند و از او فرمانبرداری می‌کردند.
مراجع: حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف کلیم‌الله توحدی، و ناسخ‌التواریخ تألیف میرزامحمدتقی لسان‌الملک.

**شاهم‌بیگ عتاقی**: شاهم‌بیگ‌بن احمدبیگ بنا به فرمان عثمانی به سال ۹۲۶ هجری به حکومت عتاق رسید و او مردی مقتدر و باکفایت بود و در عین حال دادگر و بخشنده بود و د ر آغاز قلعهٔ عتاق را مستحکم کرد و چند روستا که در اثر جنگ‌های داخلی خراب شده بودند آباد کرد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و در زمان رستم پاشا خیانت‌هایی به شاهم‌بیگ نسبت دادند و از این رو او را به سال ۹۴۲ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به دار آویختند و پس از آن ناحیهٔ عتاق تا سال ۹۴۳ هجری به امرای عثمانی محول شد و زرقی‌ها در آن دخالتی نداشتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاه محمد صومای**: شاه محمدبن امیر غازی قران به سال ۹۶۵ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت صومای و اربیل و دیاربکر رسید و پس از آن سر و صورتی به

کارهای داخلی امارتش داد و نخست به سرکوبی مخالفانش پرداخت و در جنگی که با آن گروه کرد بر آنان پیروز شد و عده‌ای از آنان را کشت و از آن پس واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و سرانجام به سال ۹۷۸ هجری درگذشت و او چهار پسر داشت به نام‌های: بداغ‌بیگ، حسین‌بیگ، اسکندربیگ، زینل‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاهنامه:** نام تعدادی از کتاب‌های منظوم حماسی است که از سوی سرایندگان کرد به گویش گورانی سروده شده است که در آنها سرگذشت شهریاران و قهرمانان و پهلوانان ایران یاد شده است. مأخذ این شاهنامه‌ها عبارت است از: شاهنامهٔ ابومنصوری و شاهنامهٔ فردوسی و برخی روایات شفاهی و آثار مکتوب که سرایندگان آن در نقل روایات نهایت امانت را به کار برده‌اند و در وصف میدان‌های جنگ و خصایص پهلوانان کمال مهارت را نشان داده‌اند. این کتاب‌ها گرچه هر کدام نام مستقلی دارد ولی چون شرح قهرمانی‌های قهرمانان ایران و داستان‌های ایران قدیم است، از این‌رو مردم آنها را شاهنامه می‌گویند که برخی از آنها بدینگونه است: ۱- شاهنامهٔ میرزامصطفی دلی دلی که کتابی است عظیم دربارهٔ جنگ ایران و توران به نام هفت لشکر که آن را در اوایل قرن سیزدهم هجری سروده است و از روایات این کتاب چنین برمی‌آید که برخی از داستان‌های کهن ایرانی که در میان کردان رایج بوده در شاهنامهٔ فردوسی متروک مانده و از آنها نامی برده نشده است مانند برخی روایات ایی کتاب چون: ربودن رخش رستم نامدار به وسیلهٔ رستم یکدست، رفتن قرندتوس به میدان رزم، رفتن کیخسرو به شکارگاه ۲- شاهنامهٔ الماس‌خان کلهر که کتابی است بزرگ و این همان شاهنامهٔ فردوسی است که الماس‌خان آن را در مدت ده سال از فارسی به گویش گورانی ترجمه کرده است و نسخه‌هایی از این شاهنامه در دسترس است که متأسفانه هنوز چاپ نشده است و شاهنامهٔ بوره‌که‌یی سرودهٔ نگارنده که در شرح تاریخ و داستان‌های ملی ایران سروده شده و این شاهنامه از: دورهٔ گونی‌ها تا پادشاهی یزدگرد ساسانی است که بسیار ساده و روان است و شاهنامه‌های دیگری نیز در میان کردان رایج است که عده‌ای آنها را از حفظ دارند و در شب‌نشینی‌ها که دور هم می‌نشینند برای هم می‌خوانند. و در شاهنامهٔ کردی اشارات اخلاقی و نصایح دیده می‌شود و در آن به داستان‌های عشقی نیز برمی‌خوریم که به رقت احساس و عفت و پاکدامنی آمیخته است.
مراجع: نسخهٔ خطی شاهنامه الماس‌خان کلهر و نسخهٔ خطی شاهنامهٔ میرزا مصطفی دلی دلی.

**شاهنشاه‌ابن ایوب روادی:** شاهنشاه‌ابن ایوب‌ابن شادی روادی بزرگترین برادر صلاح‌الدین ایوبی است. وی در بیشتر جنگ‌های صیلبی شرکت کرد و رشادت‌های زیادی از خود نشان داد و به فرماندهی قسمتی از نیروهای شام منصوب شد و سرانجام به سال ۵۴۳ هجری در جنگ با صیلبی‌ها شهید شد.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و تاریخ‌الامم و الملوک تألیف طبری.

**شاهنشاه‌ابن محمود شدادی:** وی آخرین فرمانروای سلسلهٔ شدایان آنی است و چون خبر تصرف آنی به دست گرجیان به امرا و فرمانروایان مسلمان رسید، اتابک ایلدگز حاکم آذربایجان سپاهی عظیم گسیل داشت و در سال ۵۵۹ هجری آنی را از چنگال گرجیان در آورد و به شاهنشاه‌ابن محمود سپرد و در نوشته‌های ارمنی به خصوص در کتاب آلیشان او را سلطان خوانده‌اند و بنا به نوشتهٔ فارقی در سال ۵۷۰ هجری گرجیان بار دیگر آنی را تصرف کردند و اموال مسلمانان را به غارت بردند ولی شاهنشاه باز آنی را از چنگشان در آورد و تا سال ۵۹۵ هجری حکمرانی کرد و پس از آن آنی به دست ارمنیان افتاد و از این تاریخ به بعد سلسلهٔ شدادیان منقرض شد.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، والکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**شاهنوازخان براخوی:** شاهنوازخان‌بن بهرام‌خان پس از کشته شدن محراب‌خان به سال ۱۲۵۶ هجری به حکومت براخوی رسید و سپس عشایر کرد را با خود متحد کرد و بر قلعهٔ کلات حمله برد و آنجا را تصرف کرد و پس از مدتی مردم از شاهنواز خان ناراضی شدند و او را به سال ۱۲۶۰ هجری از حکومت برداشتند و ناصر خان دوم را به امارت براخوی نشاندند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شاهو:** شاهو یا شاه‌کوه که در دوازده فرسنگی شهر سنندج است، ارتفاعات آن از شمال باختری روانسر تا مرز کردستان عراق ادامه دارد و سرزمین اورمان را به دو بخش می‌نماید که قسمت شمالی این ارتفاعات را اورامان تخت و قسمت جنوبی آن را اورامان لهون گویند و این کوه در سال چندین ماه مملو از برف است و در تابستان انواع گل و ریاحین و علف‌های گوناگون و گیاهان طبی در آن می‌روید و هر نوع حیوانات کوهی هم

در آن دیده می‌شود و در اغلب نقاط آن مواد آتشفشانی یافت می‌شود و از این رو عده‌ای معتقدند که این کوه آتشفشان بوده و در این کوه چاه‌هایی وجود دارد که مردم آن را نور خوانند و آب چشمه‌های آن به غایت سرد است و هر کسی نمی‌تواند به قلهٔ این کوه برود مگر کوه‌نورد باشد و دراین‌کوه درخت‌جنگلی از قبیل ارجن وبادام و بلوط و امرود کوهی بسیار است. و بلندترین قلهٔ این رشته کوه در خاور آبادی شمشیر ۳۳۷۰ متر ارتفاع دارد.
مراجع: نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری، نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصری، تاریخ مردوخ.

**شاه ویس قلی:** شاه ویس قلی‌ابن پیر قنبر شاهویی در سال ۸۱۰ هجری در ده رزیان از توابع کرمانشاه متولد شد. وی در آغاز جوانی به تحصیل پرداخت و پس از تحصیل از زادگاه خود به مسافرت آغاز کرد و با مشایخ بزرگ آن عصر ملاقات کرد. وی در جوانی شعر می‌گفت و قرمزی تخلص کرد و از او کتابی به نام (دورهٔ قرمزی) به یادگار مانده که شامل اشعار او و یارانش است و تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

ئه صڵمەن جەکورد، ئه صڵمەن جەکورد بابۆم کوردەنان ئه صڵمەن جەکورد
من‌ئەو شێرەنان چەنی دەستەی گورد سلسلەی سپای ضوحاک کەردم هورد

یعنی:

اصلم کرد است و من مانند کاوهٔ کرد با یاران شجاع، سلسلهٔ سپاه ضحاک زمان را در هم کوبیدم.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ قرمزی، و نسخهٔ خطی سرانجام، و برهان‌الحق تألیف نورعلی الهی، و مشاهیر اهل حق.

**شبانکاره:** شبانکاره یا شوانکاره یکی از طوایف بزرگ کرد است و اصطخری در جزو عشایر کرد از آنان یاد کرده و آنان طایفه بسیار بزرگی هستند و در سرزمین پارس و کردستان متفرق‌اند و آنها پنج تیره‌اند به نام‌های: مسعودی، شاکانی، رامانی، کازرونی، اسماعیلی، در فارسنامه ابن‌البلخی در فضل احوال شبانکاره و کرد فارس آمده است: به روزگار قدیم شبانکاره را در پارس ذکری نبودی کی ایشان قومی بوده‌اند کی پیشه ایشان شبانی و هیزم کنی و مزدوری بودی و به آخر روزگار دیلم در فتور و چون فضلویه فراخاست ایشانرا شوکتی پدید آمد و به روزگار زیادت می‌گشت تا همگان سپاهی و سلاح و رو اقطاع خوار شدند از جمله ایشان اسمعیلیان اصیل‌اند و نسبت حال شبانکاره

این است. در کتاب مجمع‌الانساب آمده است که طایفه شبانکاره از اسباط اردشیرند و نام شبانکارگی بر ایشان افتادن بر دو وجه است، دگر آن که از این پیش ذکر رفت که ساسان چون از همای بگریخت و متواری شد و به طرف فارس آمد به کار حشم‌داری مشغول گشت. طایفهٔ شبانکاره از نیمهٔ قرن پنجم تا نیمهٔ قرن هشتم هجری در جنوب فارس به اقتدار و سلطنت رسیدَند و افراد معروف این خاندان از این قرارند: فضلویه ابن‌علی شبانکاره‌یی (۴۴۸-۴۶۴ هجری)، ملک مظفرالدین محمدابن مبارز (۶۱۴-۶۵۹ هجری)، قطب‌الدین مبارزابن ملک مظفرالدین (۶۵۹-۶۵۹ هجری)، نظام‌الدین حسن‌ابن محمدابن مظفرالدین (۶۵۹-۶۶۲ هجری)، نصرت‌الدین ابراهیم (۶۶۲-۶۶۴هجری)، جلال‌الدین طیب شاه (۶۶۴-۶۷۷ هجری)، بهاءالدین اسماعیل (۶۸۱-۶۸۸ هجری)، نظام‌الدین حسن‌ابن طیب شاه (۷۰۹-۷۲۵ هجری)، ملک اردشیر (۷۴۲-۷۵۶ هجری).

مراجع: فارسنامه تألیف ابن‌بلخی به‌کوشش علی‌تقی بهروزی شیراز ۱۳۴۳ و مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای به تصحیح میرهاشم محدث تهران ۱۳۶۳.

**شجاع‌الدین خورشیدابن ابوبکر جنگروی:** شجاع‌الدین خورشیدابن ابوبکر در سال ۵۲۱ هجری در شهرزور متولد شد و در جوانی هر گاه فراغی می‌یافت به سواری و تیراندازی می‌پرداخت تا این که ورزیده باشد و پس از آن به خدمت حسام‌الدین شوهلی درآمد و چون شجاعت و دلاوری‌های او را دید قسمتی از خاک لرستان را به او واگذار کرد و در سال ۵۸۰ هجری شجاع‌الدین بر تمام لرکوچک دست یافت و با دشمنان خود جنگید و سرانجام دژ سیاه را در مانرود به تصرف خود در آورد و پس از این پیروزی خلیفه از شجاع‌الدین خواست که قلعهٔ منگره را در شمال قیراب به او واگذار کند و او هم قلعه را به خلیفه تسلیم کرد و در مقابل ولایت طرازک از توابع خورستان را از او گرفت. گذشته از این فتوحات با طوایف ترک بیات جنگید و به‌کرات آنان را مغلوب کرد و مانع پیشرفتشان به سرزمین لرکوچک شد و چنان که گویند وی مانند عشایر زندگی می‌کرد و تابستان را در بالاگریوه و زمستان را در دهلان به سر می‌برد. مدت فرمانروایش پنجاه و یک سال بود و در سنهٔ ۶۲۱ هجری جهان را بدرود گفت.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی، و تاریخ الامارات و الدول الکردیه، کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی.

**شجاع‌الدین محمود:** شجاع‌الدین محمودبن عزالدین حسین دوم به سال ۷۲۰ هجری به حکومت رسید و در آغاز حکومتش اطاعت خود را به ابوسعید بهادرخان ابراز داشت و هدایایی برایش فرستاد و او آرزو داشت مستقل باشد و برای رسیدن به این هدف شروع به جمع‌آوری سپاه کرد و با زور و ارعاب مردم را مطیع خود ساخت و راهزن‌ها و دزدها را هم به مجازات رساند و عده‌ای از اشرار را به دار زد و همه از او رعب و وحشت داشتند و کارش به جایی رسید که عده‌ای بی‌گناه را نیز تحت آزار و شکنجه قرار داد و سرانجام تعدادی از نوکرانش که به ستوه آمده بودند شبانگاه بر سر او ریختند و او را به سال ۷۵۰ هجری به قتل رساندند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شجاع‌الدین منتشایی:** پس از حاج‌بهاءالدین منتشایی پسرش شجاع‌الدین منتشایی به جای او نشست و با کمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقیمانده بود به حکومت پرداخت و او در آغاز به تجهیز سپاه مشغول شد و از این‌رو اقتدار فراوانی یافت و بسیاری از امرا و بزرگان مطیع او شدند و سرانجام به سال ۷۴۵ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابراهیم‌بیگ که بسیار با هوش و شجاع بود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شدادابن محمود شدادی:** وی پس از پدرش زمام امور را به دست گرفته اما روشن نیست که در چه سالی بر اریکهٔ قدرت نشست و تنها فارقی در حوادث سال ۵۴۹ هجری از او به لقب فخرالدین شداد یاد کرده و از گفته‌های او پیداست که وی مدت‌ها پیش حکمرانی داشته ولی کار مهمی انجام نداده و بنا به گفته ابن‌اثیر، وی چون فردی متعصب و دیندار بوده کشیشان آنی در سال ۵۵۰ هجری مردم را تحریک کردند و بر وی شوریدند و شهر را به برادرش فضلون سپردند و فارقی می‌نویسد که شداد می‌خواست به شام پیش اسدالدین شیرکوه عموی صلاح‌الدین برود ولی نتوانست زیرا شادی پدر شیرکوه از اقوام پدرش بود.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، و الکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**شدادیان:** یکی از قبایل کرد روادی هستند که در گنجه در نزدیکی‌های دوین سکونت

داشتند و بنا به گفتهٔ ابن‌الاثیر بهترین تیرهٔ کردان بودند و آنان را روادی هم گویند و بنا به نوشتهٔ ابن‌خلکان قبیلهٔ روادی در ارمنستان قرب دوین زندگی می‌کردند و مؤسس این خاندان محمدابن شداد است که بعدها شدادیان نامیده شدند و آنان از سال ۳۴۰ هجری تا ۵۹۵ هجری بر بخشی بزرگ از آذربایجان حکومت داشتند و افراد معروف آن از این قرارند: محمدابن شداد (۳۴۰-۳۴۴ هجری)، ابوالحسن لشکری‌ابن محمد (۳۶۰-۳۶۸ هجری)، مرزبان‌ابن محمد (۳۶۸-۳۷۵ هجری)، فضلون‌ابن محمد (۳۷۵-۴۲۲ هجری)، ابوالفتح موسی‌ابن فضلون (۴۲۲-۴۲۵ هجری)، ابوالحسن علی لشکری دوم‌ابن موسی ابوالفتح (۴۲۵-۴۴۱ هجری)، انوشیروان‌ابن لشکری (۴۴۱ هجری)، ابوالسوار (۴۵۹ هجری)، فضلون دوم‌ابن ابوالسوار (۴۵۹-۴۸۱ هجری)، منوچهر ابوشجاع‌ابن ابوالسوار (۴۶۷ هجری)، ابوالسوار دوم‌ابن منوچهر (۵۱۸ هجری)، فضلون سوم‌ابن ابوالسوار (۵۱۸-۵۲۵ هجری)، خوشچهرابن ابوالسوار (۵۲۵-۵۳۵ هجری)، محمودابن ابوالسوار (۵۳۵ هجری)، شدادابن محمود (۵۵۰ هجری)، فضلون چهارم‌ابن محمود (۵۵۰-۵۵۶ هجری)، شاهنشاه‌ابن محمود (۵۵۹-۵۹۵ هجری).

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، والکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**شردوری اول šardûrî awwal** : پس از آرمه، شردوری اول پسر لوتی پری به سال ۸۴۴ ق.م فرمانروای اورارتو شد و در این هنگام سلمنصر سوم لشکری به اورارتو فرستاد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ شکست خورد و چون آرزاشکو در سال ۸۵۷ ق.م غارت و ویران شده بود شردوری مصلحت دید که پایتخت خود را به شهر توشپا منتقل کند و پس از آن آشوری‌ها چندین بار به اورارتو حمله کردند و بسی از شهرها و مناطق را ویران کردند اما نتوانستند کاری پیش ببرند و مردم همه در مقابلشان ایستادند و شردوری عاقبت به سال ۸۲۸ ق.م بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شردوری دوم šardûrî duuwam** : شردوری دوم پس از پدرش آرگیشتی به حکومت اورارتو نشست و پس از آن قلعه شردوری قوردا را ساخت که در جنوب شرقی دریاچه وان است و سپس بسی از شهرها و مناطق مجاور راگرفت و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و رزستان‌ها و باغ‌ها و نهرهایی احداث کرد و دولت مانا راکه بین اشنویه

و میاندوآب و سقز و دریاچهٔ ارومیه بود گوشمالی داد و سپس مردم ملاطیه و موش را مطیع خود ساخت ولی جلوس تیگلات پیلسرسوم (۷۴۱-۷۲۴ ق.م) اوضاع را عوض کرد و او به اورارتو حمله کرد و شردوری با سپاهی در مقابلش ایستاد ولی مغلوب شد و به سال ۷۴۵ ق.م کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شردوری سوم šardûrî suwm** : پس از روسای دوم، شردوری سوم به سال ۶۴۶ ق.م به حکومت اورارتو رسید و او به سال ۶۴۵ ق.م فرستادگانی به نینوا پایتخت آشور روانه کرد تا از طرف او به آشور بانیپال پادشاه آشور فیروزی قطعی او را بر ایلام تهنیت گوید و او سرانجام به سال ۶۱۰ ق.م درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شرف‌الدین ابوالفضل احمد اربیلی**: شرف‌الدین ابوالفضل احمدابن شیخ کمال‌الدین ابوالفتح موسی معروف به ابن یونس در سال ۵۷۵ هجری در موصل چشم به جهان گشوده و نزد پدرش تحصیلات خود را آغاز کرده و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرده و در نزد علمای آن زمان به تحصیل فقه و تفسیر و حدیث پرداخته تا به حد کمال رسیده و سپس به زادگاه خود بازگشته و به سال ۶۱۰ هجری در مدرسهٔ ملک معظم‌ابن زین‌الدین حاکم اربیل به تدریس سرگرم شده و در سال ۶۱۷ هجری به حج عزیمت کرده و هنگام مراجعت در موصل سکنی گزیده و در مدرسهٔ قاهریه مشغول تدریس شده و در همان جا به سال ۶۲۲ هجری بدرود حیات گفته است. یکی از شاگردان او قاضی ابن‌خلکان اربیلی است. وی تألیفات زیادی هم داشته از جمله: غُنیة الفَقیه، مختصر احیاءالعلوم.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شرف‌الدین حیدری**: شرف‌الدین ابوالروح عیسی ابن صبغةالله که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در ده ماوران از توابع اربیل تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و نزد شیخ محمدامین موصلی تلمذ کرد و فقه و

تفسیر و حدیث را از او آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل در همان جا سکنی گزید و سپس به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۱۹۰ هجری درگذشت. از آثار او تعلیقاتی است بر جزء عبادات تحفةالمحتاج.

مراجع: هدیة العارفین تألیف: اسماعیل پاشا.

**شرف‌الدین محمد اربیلی**: شرف‌الدین محمدابن ابوالقاسم عزالدین نصر اربیلی در سال ۵۷۲ هجری در اربیل متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و در جوانی به بغداد رفت و تحصیلات خود را در آنجا به پایان رساند و به زادگاه خود بازگشت و پس از درگذشت پدرش به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۶۱۲ هجری درگذشت. وی مردی ادیب و شاعر بود و از او دیوانی باقی است. از اوست:

| | |
|---|---|
| اِن یَکُن أخرُجوا النساء مِن الأو | طانِ ظلماً وَ اسرَفوافی التَعدَی |
| فَلَنا اسوَةٌ بِمَن جارَت الکرهَ | جُ عَلَیهم وَاخرجوا من مَرَندِ |

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**شرف‌الدین محمد جزری**: شرف‌الدین محمدابن ابوالفتح نصرالله جزری در سال ۵۸۵ هجری در جزیرهٔ ابن‌عمر متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخته و سپس به بغداد عازم شده و تحصیلات خود را به پایان رسانده و پس از آن به تدریس و تذکیر سرگرم شده تا به سال ۶۲۲ هجری بدرود حیات گفته است. وی دارای تألیفاتی است، از جمله: نزهَةُ الابصارفی نَعتِ الفَواکهِ و الثمار.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**شرفنامه**: کتابی است در تاریخ امارات و خاندان‌های کرد از آغاز تا سال ۱۰۰۵ هجری که سال تألیف کتاب است. این کتاب که به وسیلهٔ امیر شرفخان بدلیسی (۹۴۹-۱۰۱۱ هجری) به زبان فارسی تألیف شده است، از امهات کتب تاریخ کرد به شمار می‌رود و مؤلف ضمن ذکر وقایع تاریخی، داستان‌ها و قصه‌ها و افسانه‌های زیادی آورده است. این کتاب که دارای یک مقدمه و چهار صحیفه و یک خاتمه است، مطالب آن دربارهٔ لر بزرگ و لر کوچک و ایوبیان و حکام اردلان و هکاری و مکری و برادوست و امرای دنبلی و کلهر و بانه و غیره است و امیر شرف‌خان نخست در سایهٔ حمایت شاه طهماسب اول

صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) بود و سپس به سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) پیوست و از جانب او به حکومت بدلیس دست یافت و در سال ۱۰۰۵ هجری به نفع پسرش کناره‌گیری کرد و به تألیف و تصنیف پرداخت و این کتاب اخیراً به وسیلهٔ ملا جمیل روژبیانی به زبان عربی و به وسیلهٔ عبدالرحمن هژار به زبان کردی (مکری) و به وسیلهٔ ملا محمود بایزیدی به گویش کرمانجی شمالی ترجمه شده است و گویا به زبان‌های انگلیسی و روسی و ترکی هم ترجمه و چاپ شده است.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی باهتمام ولادیمیر و لیامینوف ـ پطرپورغ ۱۸۶۲.

**شریف:** شریف‌ابن سید محی‌الدین عطار به سال ۱۳۷۴ هجری در سنندج متولد شد و در یک سالگی پدرش فوت کرد و سپس مادرش هم درگذشت و او تحت سرپرستی برادرش قرار گرفت و در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش نمود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رسانید و از کودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و اولین اثرش که به طبع رسید (ملوانکه‌ی شین) یعنی گردن بند سبز بود و اشعار او عموماً حاوی مضامین اخلاقی و مسایل اجتماعی می‌باشد و آنها را با روانی و سادگی و در عین حال زیبایی بیان کرده است که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از اوست:

چله‌ی زستانی کوێستانه و کچی کێو — دەپۆشێ بەژن و باڵاکەی بە چاشێو

من ئەیزانم چ‌سەحرێکە ئەگەر بێ‌و — لە درزی پەردەوە دەرخا بزەی لێـو

یعنی:

چلهٔ زمستان کوهستان و دختر کوه، بشن و قامتش را به چادر می‌پوشاند من می‌دانم چه سحری است اگر بیاید و ، از شکاف پرده لبخند لبانش را بنمایاند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شریف‌خان جوله‌میرگی:** شریف‌خان به سال ۱۱۰۸ هجری در جوله‌میرگ متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی برای کَسب دانش سفرهای بسیار کرد از آن جمله مدتی در بدلیس و سعرد و بایزید ماندگار شد و پس از فوت پدرش به زادگاه خود بازگشت و املاک موروثی را به دست گرفت و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

مراجع: خلاصه تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمدامین زکی، و تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ و القضیةالکردیة تألیف دکتر بلهج شیرکوه.

**شریف‌خان هکاری:** شریف‌خان‌ابن احمد خان در سال ۱۱۰۹ هجری در هکاری متولد شد و در جوانی به سفر پرداخت و مدتی در بدلیس به کسب علوم مشغول شد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و پس از فوت پدرش زمام امور را به دست گرفت و سرانجام به سال ۱۱۶۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر طبع روانی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ.

**شریف سقا:** شریف‌ابن حسین ملقب به سقا که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و برای تحصیل به بغداد و موصل و شام سفر کرد و نزد عالمان دین کسب علم کرد و در علم فقه و حدیث و حکمت مهارت یافت و پس از آن به شهرزور بازگشت و سپس به ده شیخان رفت و از حضور سلطان اسحاق به‌کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۵۹ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی روان و لطیف است. از اوست:

جەی سەنگ گرتەنمان دیوانێ مەشهوور    ئیسامەکۆشین نەدارولغو روور
بە لکوو بڕەسین بە دارولسورروور    وە فەرمان شابیەنیم مە ستوور

یعنی:

در این مکان مجمعی عرفانی پدید آورده‌ایم و در دارالغرور می‌کوشیم بلکه به دارالسرور برسیم و به فرمان شاه مستور شدیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی خرده سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**شریف مسکین:** شریف‌ابن طاهر متخلص به مسکین که از علما و شعرای قرن هفتم و هشتم هجری است، در حوالی اورامان تولد یافت و در کودکی به کسب علم پرداخت و در جوانی زادگاه خود را ترک کرد و برای کسب علوم و معارف به شهرزور رفت و پس از فراغ تحصیل به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به ارشاد و تذکیر مردم به سر برد تا به سال ۷۵۸ هجری درگذشت. وی علاقهٔ زیادی به شعر و ادب داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

وه نـــوور پـــاشا یـــاوام وصـــاڵه نوورش چون هوەرشێت صاف و زوڵاڵه
چـــەوگا نـــیامان تـــاریخ ســـاڵه ئـــەوسا زیـــانمی نـــیوەر جـــەماڵه

یعنی:

با نور خداوندگار به وصال رسیدم و نور خداوندگار چون نور خورشید صاف و زلال است و بر همه جا غالب و مسلط است. آنگاه تاریخ سال را پی‌ریزی کردیم و با خوبی و خوشی زیستیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت قرندی.

**شعرای گمنام کرد:** کتابی است به زبان کردی در تراجم احوال شعرای کرد از: علی کمال باپیر (۱۳۰۵-۱۳۹۵ هجری) و آن مشتمل است بر یک مقدمه و شرح حال چهل و دو تن از شعرای کرد در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری با برخی از اشعارشان به نام‌های: شیخ عمر بیاره، ملاسعد هائم، میرزا غفور، مولانا محی‌الدین شاهی، ملاشاه ویس کوشکی، علی عاشق، حکمت، صالح آهی، شیخ مصطفی مخلص، احمد فائق‌بیگ، کیفی جوانرودی، ملارسول منفی، ملامحمد فکری، شیخ مصطفی فراقی، ملامحمد ذلیل، رئوف صائب، میرزا رشید فقیه، شیخ‌حسین قاضی، میرزا غریب، احمدبیگ ذوقی، آیت‌الله مردوخ، امین فیضی‌بیگ، ملاخضر رودباری، ملاصالح حیدری، سیدحسین محروم، یوسف‌بیگ امامی، حاج قادر مکائیلی، جمال‌الدین زنوری، سیداحمد نقیب، انیجه‌آقا گلالی، دکترحسین افندی، سیداحمد نقیب، ملا سعدی، مصطفی شوقی، سیدفوزی، میرزاسلیم ساوجبلاغی، سیداحمد جباری، امین‌آقا اختر، شیخ عصام‌الدین، شیخ احمد، عارف صائب، علی ناصر، و این کتاب به سال ۱۹۷۳ در سلیمانیه چاپ شده است.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد ـ عەلی کەماڵ باپیر ـ سلێمانی ۱۹۷۳.

**شَکاک:** نام یکی از طوایف کرد است که قریب ده هزار خانواری هستند و در غرب دریاچهٔ ارومیه و شمال سلیمانیه و سلماس زندگی می‌کنند و شامل پنج تیره‌اند به نام‌های: «شکاف، شکفتی، مکری، شاولی، بوتان» و به گویش کرمانجی شمالی گفتگو می‌کنند و بسی شجاع و جوانمرد و مهمان‌نوازند. در روزگار سلطنت شاه‌عباس رهبری این ایل به عهدهٔ غازی‌بیگ بود و در آن موقع آنان به ایل برادوست مشهور بودند و

غازی‌بیگ در سال ۱۰۱۲ هجری با ترکان عثمانی درگیر جنگ شد و به محاصره افتاد و سپس شاه عباس به او کمک رساند و عثمانی‌ها را شکست داد و سپس غازی‌بیگ تقویت شد و با سپاهی به ایروان حمله کرد و آنجا را تصرف کرد و در سال ۱۳۲۰ هجری هم اسماعیل‌بیگ شکاک با طایفهٔ افشار جنگید و با نیرنگ به قتل رسید و در زمان ناصرالدین شاه علی‌آقا شکاک بَه علت مخالفت با دولت گرفتار شد و مدتی در زندان تبریز به سر برد و پس از آزادی دولت حکومت منطقهٔ ارومیه را به او واگذار کرد و اسماعیل‌آقا سمکو نیز از این طایفه است که مدتی با رژیم استبدادی پهلوی به مبارزه برخاست و سرانجام ناجوانمردانه به قتل رسید. در میان این طایفه افراد نامداری پیدا شده‌اند که در میان آنها می‌توان از: اسماعیل‌خان شکاک، امیرصادق شکاک، علی‌خان شکاک، جعفرآقا شکاک، یحیی‌خان چهریقی نام برد.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و کورد و کوردستان ئه‌مین زه‌کی، یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شکری‌بیگ بدلیسی**: شکری‌بیگ از شاعران بزرگ عهد عثمانی است که در قرن دهم هجری می‌زیسته است و مدتی در خدمت امیرشرفخان بدلیسی حاکم بدلیس بوده و سپس در سلک امرای سلطان سلیم خان عثمانی در آمده است. امیرشرفخان در کتاب (شرفنامه) دربارهٔ وی می‌گوید: شکری شاعر که مدتی خدمت امراء ترکمان و ملازمت شرف‌خان حاکم آنجا می‌نموده، و آخر در سلک ندمای مجلس سلطان سلیم‌خان منفرط گشته و لطیفی رومی اسم او را در تذکرةالشعرای ترکی آورده است، الحق داد شاعری داده از قصبهٔ بدلیس است. وی به سال ۹۸۲ هجری درگذشته و کتابی به نام فتوحات سلیمیه به رشتهٔ نظم دربارهٔ وقایع زمان سلطان سلیم‌خان دوم در آورده است.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف خان بدلیسی، هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، و کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شکری فضلی**: وی در سال ۱۲۹۹ هجری در بغداد متولد شد و در سلیمانیه تحصیلاتش را به پایان رساند و پس از آن در کار دولتی استخدام شد و مدتی به روزنامه‌نگاری پرداخت و به سال ۱۳۴۶ هجری درگذشت. وی در تاریخ و فنون ادب مهارت داشت و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله:

تاریخ العراق، مکتبة الفضلی است. از او اشعاری هم به زبان‌های کردی و فارسی و ترکی و عربی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. وی با شیخ رضا طالبانی میانه و مکاتبه داشته و در سرودن شعر هجو بی‌مانند بود.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شکری همی**: شکری‌ابن محمود متخلص به همی hammî در سال ۱۲۹۰ هجری در بغداد متولد شد و در جوانی به سلیمانیه رهسپار شد و در خدمت عالمان دین قرآن کریم و فقه و منطق را فراگرفت و سپس به زادگاهش بازگشت و در دانشکدهٔ افسری به اخذ دانشنامه نایل شد و پس از آن به معلمی دانشکدهٔ مزبور منصوب شد و به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۴۶ هجری در پنجاه و شش سالگی بدرود حیات گفت. همی در فنون ادب و ادبیات کردی و فارسی تبحر داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

قەومی بێ‌سەرنیە ئیمڕۆلە هەموو عالەمدا
ئەتەوێ تاجی سەری بێ بەهەوا گێژی نەکەی
شا، وەکوو شاییێکی شەترەنجە لەلای خەڵک ئەمڕۆ
گەورە قانوونە قسەی کورت ئەمەیە درێژی نەکەی(۱)

یعنی:

امروز قوم بی‌سر و سرپرست در همهٔ عالم وجود ندارد و اگر می‌خواهی تاجی بر سرش نهی باید خود را از کبر و غرور دور کنی. شاه امروز در جهان مانند شاه شطرنج است در نزد مردم، و تنها قانون است که بر مردم فرمانروایی می‌کند.

مراجع: پێناسی بەشێکی شاعیرانی کورد ـ ئەسعەد عەدۆ.

**شلم** šalam: نام کوهی است در بخش صالح‌آباد شهرستان ایلام که بلندترین قلهٔ آن ۲۲۰۸ متر ارتفاع دارد و نیز نام منظومهٔ معروف دکتر ایرج خالصی است که آن را به گونهٔ ایلامی سروده و او دوران کودکی خود را در آنجا گذرانده است و این منظومه از نظر شعری یکی از شاهکارهای هنری به شمار می‌رود که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده.

---

۱- این شعر گویند از آن شکری فضلی هم هست.

**شمال وزلان** šamâl u zalân: نام چند منظومه است و مأخذ این منظومه‌ها یکی از افسانه‌های کهن کردی است که در میان مردم رایج است و بر اساس آن سپاهیان بادگرم و باد سرد در اواخر زمستان که برف روی زمین را پوشیده است با هم می‌جنگند و پس از نبردی سخت باد سرد شکست می‌خورد و بادگرم می‌وزد و برف کوه‌ها را ذوب می‌کند و گیاهان و درختان از نو می‌رویند. ۱- منظومهٔ شمال وزلان میرزاشفیع مامیزکی (۱۱۶۹-۱۲۳۸ هجری) که حدود یکصد بیت است و به لهجهٔ سورانی سروده شده است. ۲- منظومهٔ شمال وزلان سیدشکرالله قوچاقی (۳۱۸-۱۳۹۳ هجری) که حدود صد و پنجاه بیت است و به لهجهٔ گورانی است. ۳- منظومهٔ فقیه عبدل بوره‌که‌یی (۱۳۴۳-۱۳۷۱ هجری) که به گویش گورانی به وزن بیست هجایی سروده شده و حدود دویست بیت است و به یکی از شاهکارهای ادب کردی به شمار می‌رود که در یکی از بندهایش گوید:

شه‌ماڵ به‌ وێنه‌ی‌سام نه‌ریمان پۆلای پڕ جه‌وهه‌ر تێغ بێ‌ئامان
صه‌ف دا صه‌ف ئارا سه‌رهه‌نگ سه‌رداران تیپ تیپ وله‌ک له‌ک نه‌سه‌ر دیاران

یعنی:

باد سرد مانند سام نریمان با تیغ پولادین جوهردار بی‌امان، با سرهنگ‌ها و سرداران خود صف بست و تیپ تیپ سپاهیانش را بر کوه‌های کردستان مستقر کرد و آمادهٔ جنگ شد.

مراجع: نسخه‌های خطی شه‌ماڵ وزه‌لان.

**شمس‌الدین ابن الجزری**: شمس‌الدین محمد ابوالخیر معروف به ابن‌الجزری ابن محمد جزری در سال ۷۵۱ هجری در جزیرهٔ ابن عمر متولد شد و در جوانی به دمشق رفت و در آنجا به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به قاهره رهسپار شد و در نزد دمیاطی و ابن‌الدما فقه و تفسیر فراگرفت و پس از آن به استانبول عزیمت کرد و مورد محبت سلطان بایزید قرار گرفت و در آنجا سرگرم تدریس شد و در سال ۸۰۵ هجری با امیر تیمور گورکانی به سمرقند رفت و پس از فوت امیر تیمور، وی به خراسان و هرات و اصفهان و شیراز سفر کرد و سرانجام در شیراز به سال ۸۳۳ هجری بدرود حیات گفت. او راست: النشر فی القراآت العشر، التمهید فی علم التجوید، طبقات القراء، التعریف بالمولدالشریف، الجوهرة فی النحو، ذات الشفا، البدایه من علوم الروایة و الهدایة.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**شمس‌الدین‌ابن خلکان:** شمس‌الدین ابوالعباس احمدابن شهاب‌الدین محمدابن ابراهیم خلیکانی معروف به ابن خلکان در سال ۶۰۸ هجری در شهر اربیل متولد شد. وی پس ازکسب علوم در موطن خود به حلب و سپس به دمشق رفت و قاضی‌القضاة شد و مدتی نیز در شام این سمت را داشت و پس از آن مستعفی گردید و سرانجام به سال ۶۸۱ هجری در دمشق فوت کرد. کتاب معروف او: وفیات الاعیان در تراجم رجال است و در علوم و ادبیات هم توانایی داشته و اشعار زیادی سروده است و یکی از مورخین و فلاسفه بزرگ کرد به شمار می‌رود.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، طبقات الشافعیة تألیف سبکی.

**شمس‌الدین‌ابن هزار اسب فضلوی:** شمس‌الدین‌ابن هزار اسب پس از تکله به سال ۶۵۶ هجری به حکومت لرستان رسید. وی در طول فرمانروایی خود در آبادی شهرها و ساختن مساجد و ابنیه همت گماشت و مدت شانزده سال حکومت کرد و زندگی عشایری را دنبال کرد و زمستان را در مناطق ایذه و تابستان را در جوی سرد و بازفت به سر می‌برد و در سال ۶۷۲ هجری جهان فانی را بدرود گفت.

مراجع: زبدةالتواریخ تألیف شهاب‌الدین حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرف‌خان بدلیسی.

**شمس‌الدین بازلی:** ابو عبدالله شمس‌الدین محمدابن محمد بازلی عمادی در سال ۸۴۵ هجری در جزیرهٔ ابن عمر چشم به جهان گشود. وی پس از تحصیلات علوم رسمی از موطن خود به حماة رفت و مدتی مدید به تدریس پرداخت و در سال ۹۲۵ هجری در همان جا بدرود حیات گفت. از مؤلفات وی: تُحفَةُ ذَوی اِلارب، التُحفَةُ المرضیه فی المسائل الشامیه، غایةالمرام فی رجال اُلبُخاری، تقدمَةُ العاجِل لِذخیرةِ الاجل.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمس‌الدین چرگا:** شمس‌الدین‌ابن خلیل ملقب به چرگا که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در شهرزور تولد یافت و درکودکی همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به شهرهای عراق و شام و حجاز سفر کرد و در خدمت عالمان دین کسب دانش کرد و در علم حدیث و فقه و حکمت و فنون ادب استادی یافت و پس از آن به شهرزور

بازگشت و سپس به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۷۵۵ هجری درگذشت. وی به شعر و ادب دلبستگی داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| بەشەر وە مەرگش نە جیهان زیا | ئـە وسـا پـانیا وە دوون هـەزیا |
| ئـاومان واردەن ئـاویٚ وەش بیا | هەرگیز نە نۆشان پەست وبیٚ حەیا |

یعنی:

انسان با مرگش در جهان دیگر زندگی مجدد می‌یابد و اژدهای هوای نفس را لگدکوب می‌کند. ما آب معرفت را نوشیدیم، براستی آن آب گوارا بود و هر کسی از آن ننوشید پست و بی‌حیا بود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**شمس‌الدین حَصکَفی**: شمس‌الدین ابواللطف محمدابن علی‌ابن منصور حصکفی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است، در حصن کیفا متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و در دیاربکر به کسب علم سرگرم شده و سپس به شام و حجاز و مصر رفته و فقه و تفسیر از علما فراگرفته و سرانجام به دیاربکر بازگشته و مشغول تدریس شده و پس از مدتی به قدس رهسپار شده و در آنجا در سال ۸۵۹ هجری بدرود حیات گفته. اوراست: شجره، تحقیق الکلام و موقف الماموم و الامام، رفع الحجاب فی ذبائح اهل الکتاب.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمس‌الدین شیرانشی**: مولانا شمس‌الدین محمد شیرانشی که از علمای قرن یازدهم هجری است، در بدلیس متولد شده و در همان جا به کسب علم پرداخته و مدت مدیدی را در مدرسهٔ اخلاصیه بدلیس به تدریس گذرانده است. وی از علوم قرآنی و عروض اطلاع وافی داشت. او راست: حاشیه بر تفسیر بیضاوی، حاشیه بر شرح سید شریف در علم وضع، حاشیه بر عصام‌الدین استعاره، وکتاب‌های دیگری هم داشته که اکنون اثری از آنها نیست.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شمس‌الدین محمدابن محمود شهرزوری:** وی در قرن هفتم هجری می‌زیسته و در شهرزور نشو و نما یافت و به بغداد و شام سفر کرد و علم آموخت و به زادگاهش بازگشت و به تدریس و وعظ مردم پرداخت و در همان جا به سال ۶۸۹ هجری بدرود حیات گفت. از مصنفات او: نزهة الارواح و روضة الافراح، الرموز و الامثال اللاهوتیة فی الانوار المجردة الکونیه، تنقیحات.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شمس‌الدین محمدابن یوسف:** ابوعبدالله شمس‌الدین محمدابن یوسف‌ابن عبدالله جزری در سال ۶۳۷ هجری در جزیرهٔ ابن عمر متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و در جوانی با پدرش به قاهره رفته و در همان جا به تحصیل صرف و نحو و فقه و تفسیر و منطق پرداخته و پس از خاتمهٔ تحصیلات به تدریس سرگرم شده و سرانجام به سال ۷۱۱ هجری درگذشته است. از آثار او: شرح منهاج قاضی، شرح الفیه ابن مالک، شرح اسئله قاضی سراج‌الدین.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمس‌الدین محمد جزری:** شمس‌الدین ابوعبدالله محمدابن یوسف جزری در سال ۶۳۷ هجری در اطراف موصل تولد یافت و در همان جا رشد کرد و به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به مصر رفت و در خدمت قاضی قوص شمس اصفهانی فقه و تفسیر را آموخت و سپس به مصر بازگشت و در مدرسهٔ صاحبیه به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۷۱۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت واز آثار او می‌توان کتاب‌های: شرح منهاج بیضاوی، کتاب اسئله را نام برد.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**شمس‌الدین محمد جزری:** شمس‌الدین محمد ابن عبدالله جزری که در قرن هفتم هجری می‌زیسته در جزیرهٔ ابن عمر متولد شده و برای تحصیل علم از مولد خود به بغداد و شام رهسپار شده و از علما استماع حدیث کرده و فنون قرائت را از بزرگان قُرا آموخته و به عدن مهاجرت کرده و چون به زبان فارسی تسلط داشته در دستگاه ملک مظفر رسولی حاکم آن دیار به کار گمارده شده و مسؤولیت ادارهٔ دبیرخانه به او محول

شده و تدریس هم می‌کرده ولی پس از چندین مورد بی‌مهری حاکم قرار گرفته و زندانی شده و شکنجه دیده و پس از آزادی بر اثر شکنجه‌های زیاد که در زندان دیده بود به سال ۶۶۰ هجری بدرود حیات می‌گوید. از آثار او می‌توان کتاب: المختصر فی الرد علی اهل البدع را نام برد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمس‌الدین محمد حَصکَفی**: شمس‌الدین محمد ابن شهاب‌الدین احمدابن محمدابن علی‌ابن یوسف حصکفی مشهور به ابن ملا در سال ۹۶۷ هجری در حصن کیف متولد شد و در همان جا سرگرم فراگرفتن علم شد و پس از آن به موصل رفت و نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۱۰ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و صرف و نحو و ادبیات عرب استاد بود و او راست: نهایة الادب.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمس‌الدین محمد کردی**: محمدابن ناهض‌ابن محمدابن حسن ملقب به شمس‌الدین در سال ۷۵۷ هجری در حلب متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به قاهره رفت و در آنجا به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۴۱ هجری درگذشت. او راست: سیرة المؤید، بستان الناظر وانس الخاطر. این دو بیت از اوست:

کَم دَولَةٍ بفنون الظلم قد فنیت — وَراحَ اثارُ هُم مِن بَعدِهم وَ محوا
وَ جاء مِن بعدهم مَن یَفرحون بها — وَقالَ سبحانه حتی اذافَرحوا

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شمسی‌بیگ ترجیلی**: شمسی‌بیگ‌بن علی‌بیگ در سال ۹۲۳ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) به امارت ترجیل نشست و در ابتدای امارت وی عده‌ای از بستگانش علیه او قیام کردند ولی در جنگ مغلوب شدند و او مردی مقتدر و سیاستمدار و جوانمرد بود و به اصل تنبیه خاینین و تشویق خادمین اعتقاد داشت و به آن عمل می‌کرد، وی به عمران و آبادانی و ایجاد ابنیه علاقه داشت و روی همین اصل

مسجدی در ترجیل ساخت و سرانجام به سال ۹۵۵ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**شندروی šndrwê** : شندر کوه، کوهی است میان مرز ایران و عراق در نزدیکی‌های حلبجه که بسیار مرتفع است و این کوه در نزد یارسان‌ها (اهل حق) بسیار مقدس است و چنان که گویند در آن حصاری محکم بوده و سلطان اسحاق برزنجی و سه تن از یارانش از ترس ایل چیچک سه روز در آن کوه به حالت روزه مخفی بودند و روز چهارم هوا طوفانی شد و طایفهٔ چیچک هم تار و مار شدند.
مراجع: سرانجام خطی.

**شولمه shûlma** : یا ایارلاگاش بنا به‌سنگ نوشته‌های آشوری چهارمین فرمانروای گوتی است که به سال ۲۲۱۹ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او شش سال فرمانروایی‌کرد و به نام خود شهری را در نزدیکی‌های آراپخا ساخت و در این هنگام عده‌ای‌از قبایل سومری بر علیه او قیام کردند و او آنان را سرکوب کرد و سرانجام به سال ۲۲۱۳ ق.م او را کشتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شهاب‌الدین ابوسعید احمد هکاری**: شهاب‌الدین ابوسعیدابن احمدابن حسین‌ابن موسی هکاری که از علمای قرن هشتم هجری است در هکاری متولد شده و در قاهره به تحصیل علوم ادبی و فقه پرداخته و در همان جا سکنی گزیده و به تدریس سرگرم شده و در سال ۷۶۳ هجری درگذشته است و از تألیفات او: چند جلد تفسیر قرآن و کتابی است در علم حدیث به نام: رجال السنن الاربعه.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شهاب‌الدین احمد گورانی**: شهاب‌الدین احمدابن یوسف‌ابن عبدالله گورانی که از علما و شعرای قرن نهم هجری است، در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و درک محضر بسیاری از علمای نحو و اخباریان را کرد و در زمرهٔ فصحای شعر و ادب به شمار می‌رود. وی در سال ۸۱۰ هجری درگذشت و از او کتابی منظوم به نام (منهاج الوصول) به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده است.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شهاب‌الدین حصکفی:** شهاب‌الدین احمدابن محمدابن علی‌ابن یوسف حصکفی در سال ۹۳۷ هجری در حصن کیف متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و بعداً به حلب رهسپار گردید و در آنجا به تدریس سرگرم شد و هم در این شهر به سال ۹۹۰ هجری به وسیلهٔ زارعی به شهادت رسید. وی در فقه و تفسیر و حکمت متبحر بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: منتهی اَمل الادیب، الرَّوضَةُ الوردیه فی الرحلة الرومیه، عُقُود الجمان فی وصف نبذة من الغلمان، مختصر شقایق النعمانیة، مختصر تاریخ الذهبی، شرح الشواهد للسیوطی، شرح الغزی فی الصرف، را نام برد.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**شهدهٔ دینوری:** شهدهٔ دینوری که به فخرالنساء معروف بوده دختر ابونصر احمدابن فرج‌ابن عمر اِبری دینوری است. وی در سال ۴۸۵ هجری در دینور متولد شده و در همان جا به تحصیل علوم پرداخته و پس از آن با پدرش به بغداد عزیمت کرده و در آنجا به تحصیل فقه و تفسیر و حدیث پرداخته و سپس با علی‌ابن محمد ثقةالدوله مشهور به ابن الانباری ازدواج کرده و سرانجام به سال ۵۷۴ هجری در بغداد درگذشته است. شهده زنی دانشمند و ادیب و هنرپرور بود و به ادبیات عرب علاقهٔ وافر داشت و چون خطی خوش داشت او را شهدة الکاتبه لقب دادند. از او آثاری نیز به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**شهرزور:** شهرزور یکی از شهرستان‌های سه‌گانهٔ استان موصل بوده و در جانب شرقی دجله به شکل هلالی از شمال به جنوب واقع شده است. از سوی شمال غرب به خود شهر موصل و از طرف شمال شرق به استان وان، و از جانب خاور به سلیمانیه و از سوی جنوب به بغداد محدود بوده‌است. شهرزور سرزمینی کوهستانی است و قره‌طاغ و جبل عالی، کوشک طاغ، جبل‌حمرین، قره کوشک، از کوه‌هایی است که در آن سامان ممتد، هوایش معتدل و خاکش منبت می‌باشد و کرکوک عاصمهٔ آن بوده. این شهر به گفتهٔ معمرین قسمت جنوب غربی آن در زیر آب سد دربندی‌خان واقع در سلیمانیه فرو رفته است و فعلاً هیچگونه آثاری از آن به جای نمانده. محوطهٔ کنونی جلگهٔ شهرزور از جنوب به دامنهٔ رشته‌کوه بمو و از غرب به دامنهٔ رشته‌کوه‌های قره‌داغ و از شمال به دامنهٔ

رشته کوه‌های شاربازیر (شهربازار) و از شرق به دامنهٔ کوه شاهو محدود است. درباره وجهٔ تسمیهٔ شهرزور عده‌ای تصور می‌کنند که در آن دیار کسی زورمند و نیرومند باشد حق با اوست و هر کس دارای زور و نیرو بوده در آنجا به حکومت رسیده و عده‌ای هم می‌گویند که این شهر را زور پسر ضحاک بنا کرده است و جمعی هم بنای این ناحیه را به قباد ساسانی (۵۳۱-۵۷۹ م) نسبت می‌دهند، ولی چنین نیست بلکه در هزارهٔ سوم لولوها و گوتی‌ها در آن فرمانروایی داشته‌اند و دامنه‌اش وسیع‌تر از حالا بوده و آنجا را زامو آ گفته‌اند و در دوران اسلامی شهرزور دارای شهرها و بخش‌های زیادی بوده و اکنون در میان عامه بر بخش کوچکی از دینور و اورامان و کرمانشاه و قسمتی از کردستان عراق اطلاق می‌شود.

مراجع: قاموس الاعلام تألیف شمس‌الدین سامی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شهرویران:** شهرویران یکی از بخش‌های شهر مهاباد است و از شمال به دهستان مرحمت‌آباد و دریاچهٔ ارومیه و از جنوب به دهستان امیر تیمور و از خاور به دهستان آختاجی و از باختر به دهستان لاهیجان و نقده محدود است و از نود و یک پارچه آبادی تشکیل شده و مرکز آن قوم قلعه می‌باشد. شهرویران بطوریکه از اسمش پیداست شهری قدیمی و دارای آثار تاریخی است و چنین پیداست که این مکان آبادی پلی قدیم بوده که پس از بنای مهاباد رو به ویرانی نهاده است و خرابه‌های آن در سه کیلومتری اندرقاش در کال مهاباد واقع شده و محتمل است که یکی از شهرهای ماد باشد که بطلیموس از آن یاد کرده و آن را داراوشا خوانده و رولن‌تن هم آن را به اسم دارایاس تطبیق کرده و دارایاس اکنون دیهی است در حوالی شهرویران در یازده کیلومتری شمال مهاباد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شهسواربیگ پازوکی:** شهسواربیگ‌بن علی‌بیگ پس از برچیده شدن سلسلهٔ آق‌قویونلو به سال ۹۲۰ هجری ملازم امیر شرف‌خان بدلیسی شد و او قصد داشت امارتی تشکیل بدهد اما مرگ او را مهلت نداد و به سال ۹۲۰ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام خالدبیگ که بسیار شجاع و مقتدر و باکفایت بود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ ابوالحسن باقلابادی:** شیخ ابوالحسن‌ابن شیخ نجم‌الدین مردوخی از علمای قرن دوازدهم هجری است. وی در جوانی به تحصیل علوم شرعی پرداخت و مدتی در سنندج فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از آن به قلاچوالان رفت و در آنجا به تتبع در ادبیات فارسی و عربی سرگرم شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به سنندج بازگشت و به تدریس مشغول گشت و پس از مدتی به ده باقلاباد از توابع دیواندره رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و سرانجام به سال ۱۱۹۰ هجری درگذشت. کتابی را به نام تحفهٔ سلیمانیه در فن هیأت و اسطرلاب تألیف کرده است.
مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ ابوالحسن کُردویه:** از اولیا و مشایخ قرن ششم و هفتم هجری است. وی از کردستان به شیراز مهاجرت کرد و در آنجا مقیم شد و گویند که مدت شصت سال در شیراز به حال انزوا در گوشهٔ اطاق می‌زیست و جز برای ادای نماز جمعه و جماعت بیرون نمی‌آمد. روایات دربارهٔ وی بسیار است ولی تشخیص صحیح از سقیم آن دشوار است. مرگ او را در اواخر محرم سال ۶۰۶ هجری نوشته‌اند.
مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**شیخ ابوالفضل عبدالعزیز اشنوی:** ابوالفضل عبدالعزیزابن عبدالرحمن‌ابن علی اشنوی از علمای قرن پنجم و ششم هجری است. وی از شاگردان شیخ ابواسحاق شیرازی و ابوجعفر ابن مسلمه است و تحصیلات خود را در بغداد به اتمام رسانده و سپس به زادگاه خود بازگشته و به تدریس و وعظ مردم پرداخته است. از آثار او می‌توان کتاب: الکفایه را در فرایض و توریث نام برد. مرگ وی را به سال ۵۵۰ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی، هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ ابوبکر گلالی:** ابوبکر احمدابن داود گلالی که از علمای قرن سیزدهم هجری است در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و نزد علمای دین فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به شام رفت و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۲۸۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر

و استاد بود. او راست: صفوة التفاسیر، تنبیه الغافلین فی رد من خطا ائمة الدین.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ ابوبکر هوری:** شیخ ابوبکرابن شیخ جلال متخلص به هوری hawrî در سال ۱۳۳۴ هجری در ده ستیک از توابع شهربازار متولد شد. تحصیلات ابتدایی را همان جا و تحصیلات متوسطه را در بغداد به پایان رساند و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد و چون شعر نیکو می‌سرود از همان آغاز جوانی به گفتن شعر آغاز کرد و اشعار او در بیشتر مجلات به طبع رسیده. دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

وەطەن مژدە بێ لە شاخ و هەردە — لە دەشت و دۆڵ و چیاوزەردە
لە رۆژی رووتی روو لە بەهارت — ئەوا نەورۆزو روو لە بەهارە
بەڵگە بە خۆشی لە دوور دیارە

یعنی:
ای وطن مژده باشد از کوهت، و از دشت و شیب و سنگلاخهایت، و از کشتگاه و باغ و لاله‌زارت و از روز ناب بهاریت، اینک نوروز است و آغاز بهار است و دنیا پر از خوشی و خرمی است.
مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**شیخ ابوبکر یزدانیار:** شیخ ابوبکر حسین علی یزدانیار در سال ۲۴۱ هجری در ده زینهاران از توابع ارومیه متولد شد و او از عارفان معروف قرن سوم و چهارم هجری است و مولانا جامی در کتاب نفحات الانس دربارهٔ وی می‌گوید: که وی عالم بوده و به علوم ظاهر و علوم معاملات و معارف و هم او از کتاب شیخ‌الاسلام هروی نقل کرده است که شیخ ابوبکر به طریق الهام و شهود الله تعالی را در خواب دیده و عرض کرده است: خداوندا مرا حاجتی است، جواب رسیده چه حاجت خواهی بهتر از آن چه تو را دادم، عرض کرده بارالها آن چه بوده است؟ جواباً الهام شده است که تو را از دست بند صوفیان برهانیدم سپس به عرض رسانیده است که پروردگارا چنین است که می‌فرمایی مرا از این حال و حالت به درگاه تو شکر بسیار است و خضوع بی‌شمار. شیخ‌الاسلام هروی نیز دربارهٔ وی می‌گوید: او را بیانات و کلماتی است بس عالی که قوم را از آن بیانات و کلمات

انتفاع کلی حاصل است. درکتاب تلخیص الآثار در ذیل شرح ارومیه آمده است: ارومیه من بلاد آذربایجان فقال ینسب الیهاالشیخ العارف الزاهد حسین ابن علی وهوقال: امسیت کردیاً واصبحت عربیاً متوفی ۳۳۳ هجری. جملهٔ امسیت الی آخر به اجدادکردی حسین بن علی اشاره می‌کند و تلویحاً به کلمات و اسامی یزدانیار و زینهارانی که اجداد زرتشتی حسین ابن علی ارموی بوده‌اند اشارتی رفته است.

مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی، و نسخهٔ خطی تلخیص الآثار.

**شیخ ابوطاهر گورانی:** شیخ ابوطاهر محمدابن شیخ ابراهیم برهان‌الدین‌ابن حسن‌ابن شهاب‌الدین شارانی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در ده شاران از توابع شهرزور متولد شد و در همان جا نشو و نمو یافت و سپس به شام و مدینه منوره رفت و در آنجا تحصیلات خود را نزد علمای مبرز به پایان رساند و به تدریس پرداخت و در همان جا درگذشت. اوراست: منتخب کنزالعمال فی سنن الا قوال، مختصر شرح شواهد الرضی.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ ابونصر احمد دینوری:** شیخ ابونصر احمدابن حسین دینوری معروف به کسار مقری از علما قراآت و تفسیر قرن چهارم و پنجم هجری است. وی از موطن خود به بغداد و سپس به شام شد و متولی قضاء شام گردید و چون بیمار شد به زادگاه خود دینور بازگشت و در سال ۴۳۳ هجری درگذشت. تألیفاتی داشته ولی آن چه از آنها باقی مانده نوشته‌ای است به نام: (المُنَبِه فی القراآت).

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ احمد اربیلی:** شیخ احمد که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در اربیل تولد یافت و علوم طریقت و عرفان را نزد مولانا خالد شهرزوری آموخت و در این راه به مقام عالی رسید و پس از آن به دستور مولانا عازم دمشق شد و به ارشاد مردم پرداخت. وی به سال ۱۲۵۰ هجری درگذشت. او راست: آداب الشیخ و المرید، نورالهدی.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ احمد بارزانی:** شیخ احمدبن شیخ عبدالسلام بارزانی به سال ۱۳۳۴ هجری به جای پدرش نشست و او از اعتبار و احترام فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و مردم به او عقیده داشتند و او را ناجی خود می‌دانستند و از او اطاعت می‌کردند و در این اثنا شیخ رشید لولان بنا به تحریک دولت عراق که دست‌نشاندهٔ انگلیسی‌ها بود شیخ احمد را ملحد خواند و علیه او اعلام جهاد کرد و دولت هم سپاهی در اختیارش گذاشت که شیخ احمد را سرکوب کند و این بود که شیخ احمد سپاهی آماده کرد و فرماندهی آن را به برادر کوچکش ملامصطفی سپرد و در این جنگ لشکر شیخ رشید شکست خورد و روز بعد نیروهای انگلیس روستاهای بارزان را بمباران کردند و شیخ احمد حاضر شد اسرای دولتی را گرفته بود آزاد کند به شرطی که بمباران قطع شود و سال بعد مجدداً عراقی‌ها به سرزمین بارزان حمله کردند و این بار هم شکست خوردند و در سال ۱۳۵۳ هجری نیروهای عراقی از زمین و هوا وارد بارزان شدند و بسیاری را کشتند و شیخ احمد ناچار به همراه چهارصد تن از یارانش به ترکیه پناهنده شد و پس از مدتی دولت ترکیه آنان را تحویل دولت عراق داد و آنها مدتی در حله زندانی بودند و سپس به سلیمانیه فرستاده شدند و شیخ احمد سرانجام به سال ۱۳۸۹ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ احمد بستی:** شیخ احمد بستی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است در ده بست از توابع دیواندره تولد یافت، و وی مردی عارف و متقی بود و او را رییس الاولیا می‌گفتند، دیگر از احوال او چیزی در دست نیست. رونق سنندجی در حدیقهٔ امان‌اللهی او را جزو شعرای کردستان به شمار آورده و برخی از اشعارش را هم در تذکره‌اش درج کرده است. از اوست:

**هر بنده که منظور بود در نظر صبح**
**پیوسته قسم یاد نماید به سر صبح**
**روشندل آگاه نهد رو به سحرگاه**
**شب‌ها است که خورشید بود در سفر صبح**
**از لذت شیرین تو تا چند خدا را**
**در مزرع دل سبز شود نیشکر صبح**

**عمری است که در عالم دل ساخته (احمد)**

**در یوزهٔ اقبال مرا در بدر صبح**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**شیخ احمد تخته‌یی**: شیخ احمدابن مصطفی‌ابن شیخ شمس‌الدین ولی در سال ۱۰۲۶ هجری در ده تخته اورامان تولد یافت و در همان جا به تحصیل پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد. وی جامع علم و عرفان بود و در حسن خط و اشعار و نوادر نیز خطی وافرا داشت و در مباحثه و مناظره ید طولایی داشت و سرانجام به سال ۱۱۳۴ هجری درگذشت و در ده تخته به خاک سپرده شد. از او اشعاری به زبان کردی و به یادگار مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

هه‌وای شه‌وق دۆس، گه‌رمی رۆی‌هامن — بێ ئیختیار سه‌ند، ئیختیار جه من

هه‌ر که‌س بێ‌تاوه‌ن جه شه‌وق ئازیز — که‌ی قه‌رار داروٚ تاوه‌خت پاییز

مه ولام هه‌ر که‌سیوٚ ده‌روون پڕده‌رده‌ن — جه‌گشت فه‌صڵێدا زایف و زه‌رده‌ن

یعنی:

آرزوی شوق دلدار وگرمی تابستان، اختیار را از من ستاند، هرکسی از شوق دلدار بی‌تاب است، کی قرار دارد تا فصل پاییز، ای مولا! هرکسی دلش پر از درد و غم است، در هر فصلی ضعیف و ناتوان است.

مراجع: یک جنگ خطی و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ احمد خانی**: شیخ احمدابن الیاس ملقب به خانی در سال ۱۰۶۱ هجری در بایزید متولد شد و درکودکی در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن همراه پدرش به اخلاط رفت و در آن دیار به کسب علم و ادب سرگرم شد و در علوم دینی و ادب کمال یافت و سپس به سیر و سلوک افتاد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد و تذکیر مشغول شد تا به سال ۱۱۱۹ هجری درگذشت و در مقبرهٔ بایزید دفن شد. (طار خانی الی ربه) تاریخ فوت اوست. خانی بزرگترین شاعر و ادیب قرن دوازدهم هجری کرد محسوب می‌شود. از آثار منظوم او: منظومهٔ مَم و زین است که به شاهکار او محسوب می‌شود و به اکثر زبان‌های جهان ترجمه شده است، نوبهار که فرهنگی است منظوم مانند نصاب الصبیان به زبان عربی و کردی است و عقیدهٔ کردی،



عکس خیالی شیخ احمد خانی

یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، دیوان اشعار شامل غزلیات و قصاید و ترجیع‌بند از او به جای مانده. از اوست:

| | |
|---|---|
| ساقی تو ژبـۆ خـودێ کـه‌ره‌م کـه | یه‌ک جورعه‌ی مه‌ی دجام جه‌م که |
| داجـام بـه‌مه‌ی جـهان نـما بت | هه‌ر چـی مـه ئـراده‌یه خـویا بت |
| بـه‌ختی مـه ژبـو مـه را ببت یـار | جـارک بـبتن ژ خـواب هـوشیار |

یعنی:

ای ساقی! تو را به خدا کرمی کن و یک جرعه از جام جم به من ده، جامی که جهان‌نما باشد و هر چه اراده کنم ظاهر شود تا بخت با من یار شود و از خواب غفلت هوشیار گردم.

مراجع: مێژووی ئه‌ده‌بی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و مه‌م و زین شاکاری خانی هه‌ژار کردوویه به موکریانی ـ به‌غدا ۱۹۱، و نسخهٔ خطی مم و زین و چه‌ند شاعیره‌ک دهه رێما به‌هدینان دانووسینی رفیع ئاکره‌یی ـ به‌غدا ۱۹۷۸.

**شیخ احمد دنبلی:** شیخ احمد دنبلی که ریاست ایل دنبلی را در دست داشته در سال ۳۶۶ هجری بر قسمتی از سرزمین هکاری استیلا یافته و در آنجا دژهای مستحکمی ساخته که یکی از آن دژها دژبای است که هنوز آثارش باقی است. سال فوت او را ۳۸۷ هجری نوشته‌اند.
مراجع: کرد و کردستان تألیف محمدامین زکی‌بیگ.

**شیخ احمد دنبلی دوم:** شیخ احمدابن امیربیگ به سال ۷۸۲ هجری از سوی بهاءالدین قره عثمان آق‌قویونلو (۷۸۰-۸۳۹ هجری) به امارت هکاری و قلعهٔ بای رسید و او در آغاز به استحکام قلعهٔ بای پرداخت و سپس یک مسجد و یک مدرسه در هکاری بنا نهاد و چون به فرهنگ و دانش علاقه داشت علما و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و پس از آن به سال ۷۹۶ هجری در سنجار فوت کرد و او دو پسر داشت به نام‌های شیخ بهلول و شیخ ابراهیم.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ احمد سهروردی:** شیخ احمدابن شیخ محمد سهروردی به سال ۶۳۸ هجری در سهرورد از توابع کردستان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و اصول و تفسیر قرآن و حکمت را فراگرفت و پس از آن به خط روی آورد و در خدمت یکی از استادان خط را یادگرفت و در مشق خط رنج‌ها برد تا گنج مقصود یافت و پس از مدتی بر سایر خوش‌نویسان زمان خود امتیاز آورد و مخصوصاً در خط نسخ جلی مهارت پیدا کرد و در مدت عمر خودش سی و دو قرآن نوشت و قرآنی به خط او که به سال ۷۱۸ هجری نوشته است در کتابخانه ابا صوفی اسلامبول موجود است که نظر هر بیننده را به خود جلب می‌کند و او در زمان خود شاگردان بسیار تربیت کرد و سرانجام به سال ۶۲۰ هجری به عالم دیگر شتافت.
مراجع: خط و خطاطان تألیف ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی ـ تهران ۱۳۴۵.

**شیخ احمد شیخ امین:** شیخ احمدابن شیخ امین در سال ۱۳۱۰ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در کودکی صرف و نحو را در خدمت پدرش آموخت و آغاز جوانیش را به تحصیل فنون ادب در خدمت ملا عبدالله عرفان گذراند و در دورهٔ حکومت شیخ محمود

ملک مدیر مدرسهٔ لطیفیه شد و سرانجام به سال ۱۳۷۵ هجری در شصت و پنج سالگی درگذشت. او در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او قطعاتی به یادگار مانده است. از اوست:

شکوەیی دڵی خۆم داوە بە دەم بادی صەباوە
گەر کوشتنە گەر عەفوە هەمووم ناوە بە لاوە
ئەم عالەمە تێرنابێ وەکوو کوللە و وەک سن
هەر کەس بە ئومێد کەوە وەستاوە ئەڵێ من

یعنی:

شکایت دل خود را به باد صبا رساندم، اگر مرگ است و اگر عفو است از همه چیز گذشته‌ام. این مردم سیر نمی‌شوند و مانند ملخ و سن می‌باشند و هر کسی به امید چیزی است و می‌گوید برای من.

مراجع: شاعیرە ناوون بووە کانی کورد ـ نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**شیخ احمد گورانی:** شیخ احمدابن اسماعیل گورانی که از علمای قرن سیزدهم هجری است. وی در شهرزور تولد یافت و مبادی علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن به قاهره رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر را و قراآت دهگانه را به طریق اتقان و احکام و حدیث و تفسیر را فراگرفت و ابن حجر او را در حدیث مجاز کرد و پس از آن به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به اسلامبول عزیمت نمود و از سوی سلطان منصب قضا به او داده شد و مدتی هم تدریس کرد و همان جا فوت کرد. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «غایة الامانی فی تفسیر سبع المثانی، کوثر الجاری علی ریاض البخاری».

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ اسماعیل کاشتری:** شیخ اسماعیل‌ابن شیخ محمد کاشتری در سال ۱۲۴۶ هجری در کاشتر تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و سال‌ها از عمر را به ریاضت گذراند و پس از آن به ارشاد مشغول شد و مریدان بسیار یافت و به سال ۱۳۲۰ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و دلکش است. از اوست:

| | |
|---|---|
| از گـــــردش روزگـــار آزرده مــباش | غمگین منشین چنین و افسرده مباش |
| خواهی مردن، کنون که هستی زنـده | پژمرده و ژولیده و دل مـرده مـباش |

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ اسماعیلی**: نام یکی از طوایف کرد است که درگذشته در شهرزور می‌زیسته‌اند و در زمان فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) به محال اسفندآباد آمده‌انـد و در آنجا سکونت کرده‌اند و اعلی جد آنان شخصی بوده به نام شیخ اسماعیل کـه یکـی از مشایخ عصر خود بوده و پیروان زیادی داشته.

**شیخ الیاس گورانی**: شیخ الیاس‌ابن شیخ ابراهیم‌ابن داودابن خـضر گـورانـی در سـال ۱۰۳۱ هجری تولد یافت. منشأ او شهرزور و محل تحصیلش بغداد بود و بیشتر عمرش را در دمشق به سر برد. وی از تلامذهٔ شیخ احمد ملوی و شـیخ شـهاب‌الدیـن رامـنینی و بعضی از اکابر دیگر بود و بیشتر عمرش را در دمشق به تدریس گذراند و به سال ۱۱۳۸ هجری درگذشت و در مقبرهٔ شیخ نصر به خاک سپرده شد. شیخ الیاس در فقه حکمت تألیفاتی متعدد دارد و از آن جمله است: شرح الاستعاره، شرح الایساغوجی، تعلیقات بر جمع الجوامع در اصول فقه، شرح الفقه الاکبر.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**شیخ امام‌الدین مردوخی**: شیخ امام‌الدین‌ابن شیخ محمد مردوخی که از علما و شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ده دژن تولد یافت و در کودکی عـلوم مـقدماتی را نـزد پدرش آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین علوم مـتداول آن زمان را فراگرفت و در فقه تفسیر استادی یافت و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۲۶۰ هجری درگـذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| ئیسه ئیسد عام جه گردین خاسان | پیران پڕدین، راگەی حەق ناسان |
| خوداوەند بە خێر رەحمێ بکە رۆ | تەفرقەی یاران گشت جەم بدەرۆ |

یعنی:

اکنون استدعایم از همهٔ نـیکان و پـیران دیـندار و راه حـق‌شناسان ایـن است کـه

خداوند به خیر رحمی بکند و تفرقهٔ یاران را جمع کند و از پراکندگی نجاتشان بدهد.

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ امیر زوله‌یی:** شیخ امیر که از علما و شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در ده قزوینه از توابع کرمانشاه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به سیر و سیاحت رفت و در خدمت علمای آن زمان کسب فیض کرد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم گذراند و به سال ۱۱۲۵ هجری فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید عرفانی است تاکنون به چاپ نرسیده. شیخ طبعی مقتدر و فکری نیرومند و قریحه‌ای توانا داشت و به آوردن معانی باریک و تعبیرات دقیق اقدام می‌کرد و از این‌رو شعرش در شیوایی و دلربایی بی‌نظیر است و از او قصاید غرایی به یادگار مانده که اینک ابیاتی را در اینجا می آوریم چنان که گوید:

یاران گشتمان، یاران گشتمان — سەر بیم وە وجوود یاران گشتمان

ئەگەر کە زیباو وەگەر زشتمان — عەمەل داسیۆەن کردار کشتمان

ئەو رۆژ مەدەرۆ سرّ پەردەمان — هەر کەس مەدەرۆیم گشت وە کەردەمان

تۆ وە من چکار، من وە تۆنم چێش — بز وە پای بز، مێش وە پای مێش

راگەی حەقیقەت صەد عەرض و طوولەن — کەردەی خەلیفە واتەی بالوولەن

یعنی:

ای یاران همهٔ ما در این دنیا وجود پیداکردیم برای زیبا و برای زشتمان عمل داسی است و کردار کشت ما است آن روز که پردهٔ ما در عالم اسرار قرار می‌گیرد هر کسی را باکردار و عمل خود می‌سنجند تو را با منِ چه کار و مرا با تو چه کار بُز در پای بُز و میش در پای میش قرار می‌گیرد راه حقیقت صد عرض و طول دارد کردار خلیفه بر حسب گفتهٔ بهلول انجام می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ امیر.

**شیخ بابا رسول بیدنی:** شیخ بابا رسول‌ابن شیخ احمد برزنجی متخلص به بابا در سال ۱۳۰۳ هجری در ده بیدن از توابع سلیمانیه تولد یافت. مقدمات و مبادی تحصیلی را نزد

شیخ محمود مفتی در حلبجه و علم کلام الهی را در خدمت شیخ عمر در بیاره و فقه و تفسیر را نزد ملا قادر در سلیمانیه آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به سیر و سلوک پرداخت و مدتی در خدمت شیخ علاءالدین نقشبندی کسب کمالات کرد و پس از اخذ خرقه به ده عبابیلی رفت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۳۶۳ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به کردی و فارسی به یادگار مانده که بسی شیوا و دلنشین است. از اوست:

طاقەت و صەبر و قەرار و هۆش و ئارامم چووە

مەصلەحەت وایەسەری خۆم هەڵگرم تاکوو زووە

یعنی:

طاقت و صبر و قرار و هوش و آرامم نمانده و مصلحت این است که از اینجا بروم تا زود است تا بیش از این باعث رنجش یار نشوم.

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مدرس.

**شیخ باباعلی بیدار**: باباعلی‌ابن شیخ عبدالله متخلص به بیدار در سال ۱۳۱۴ هجری در قۆرەتوو از توابع خانقین متولد شد و درکودکی در خدمت پدرش قرآن‌کریم و گلستان و بوستان را فراگرفت و پس از آن به خانقین رهسپار شد و در خدمت شیخ صالح قرەداغی فقه و تفسیر قرآن را آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و سپس مابقی زندگیش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۹ هجری در پنجاه و پنج سالگی درگذشت. وی یکی از شعرای کرد به شمار می‌رود و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است و دیوانش که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ناڵەیە زۆر بە سۆز دێ وا لە جەرگم کار ئەکا

تێ گەیشتم پڕ بە دەم خاکی وەطەن هاوار ئەکا

داد و فەریادی لە ئێشی صوحبەتی، بێگانەیە

دە ردە دارە بۆیە ناڵەی عالەمی بێزار ئەکا

یعنی:

ناله‌ای پر سوز و گداز می‌آید و در دلم اثر می‌کند، سپس فهمیدم که خاک وطن فریاد می‌کند و این فریاد برای این است که بیگانه به این آب و خاک نزدیک نشود، او این درد را احساس می‌کند و برای همین است که می‌نالد.

مراجع: پێناسی بەشێکی شاعیرانی کورد ـ ئەسعەد عەدۆ.

**شیخ برهان‌الدین شهرزوری**: شیخ ابوالعرفان برهان‌الدین ابراهیم‌ابن حسن‌ابن شهاب‌الدین گورانی در سال ۱۰۲۵ هجری در ده شاران از توابع شهرزور متولد شد و در همان جا نزد ملا عبدالکریم مدرس به کسب علم پرداخت و در نزد ملا محمد شریف گورانی هم فقه و تفسیر فراگرفت. پس از آن به بغداد و بصره و شام رهسپار گردید و پس از اتمام تحصیل به حجاز رفت و در مدینهٔ منوره سکنی گزید و در آنجا به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۰۱ هجری بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حدیث و ادبیات و تاریخ متبحر بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: ضیا المصباح فی شرح بهجة الارواح، الامم لایقاظ الهمم، اشراق الشمس، مسالک السداد الی مسألة خلق افعال العباد، النبراس لکشف الالتباس فی الاساس، تکمیل التعریف، القول المبین فی مسألة التکوین، ابداء النعمة بتحقیق سبق الرحمة، اتحاف الخلف بتحقیق مذهب السلف را نام برد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ برهان‌الدین کردی**: شیخ برهان‌الدین ابراهیم‌ابن موسی کردی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است، در شهرزور متولد شده و به سال ۸۵۳ هجری بدرود حیات گفته است. او راست: درة القاری المجید فی احکام القرائة و التجوید.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ بهاءالدین مردوخ**: شیخ بهاءالدین‌ابن شیخ عصام مردوخ به سال ۱۲۳۰ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و سپس نزد عالمان دین تلمذ کرد و فقه و اصول و تفسیر قرآن را فراگرفت و پس از آن میل به خط کرد و نزد استادان خط، تعلیم خط گرفت و چون در خط شهرت یافت بسیار مورد توجه قرار گرفت و با خط خود رسالهٔ لطیفهٔ غیبه راکه مربوط به تفایل از شعر حافظ است بازنویسی کرد و او علاوه بر حسن خط در حکاکی و نقاشی و ساختن مهره‌های اسطرلاب هم مهارت داشت و عاقبت به سال ۱۳۰۰ هجری درگذشت.

مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**شیخ بهاءالدین نقشبندی**: شیخ محمد بهاءالدین‌ابن شیخ عثمان سراج‌الدین متخلص به

ابوالبهاء در سال ۱۲۵۲ هجری در ده طویلی متولد شد و در آنجا نزد علمای دین به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و ادب و تاریخ کمال یافت و پس از آن به سیر و سلوک افتاد و تحت تعالیم پدرش مدارج عالیه را طی کرد و پس از فوت پدرش بر مسند ارشاد تکیه زد و به ارشاد مردم سرگرم شد و به سال ۱۲۹۸ هجری در ده گُلپ بدرود جهان گفت. وی در فقه و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری باقی است. از اوست:

**جلوه‌کنان ماه من صبح گر آید به بام — مهر زشرم رخش روی نهد سوی شام**
**باد تو را ای صبا نقد دل و جان فدا — باری اگر آری از جانب یارم پیام**
**یار چنین نازنین صاحب عز و نگین — باد بر اهل قلوب سطوت او مُستدام**
**گل خوی خجلت بریخت سرو زرفتار ماند — کرد چو شمشاد ما سوی گلستان خرام**
**باد صبا می‌وزد از طرف کوی دوست — رو که نصیبت شود از کف ساقی دو جام**
**یافت مراد دلش آن که بدو بگروید — بنده شدش (بوالبها) بود که بیابد مرام**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ بهاءالدین، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ بهلول دنبلی:** شیخ بهلول‌بن شیخ احمد دنبلی به سال ۷۹۶ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای هکاری و قلعهٔ بای شد و او ابتدا به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و یک مسجد و یک مدرسه در هکاری بنا کرد و با مردم با رأفت و مهربانی رفتار می‌نمود و آخرالامر به سال ۸۰۲ هجری جهان را وداع گفت و او هفت پسر داشت به نام‌های: جمشیدبیگ ، محمدبیگ، خالق وردی‌بیگ، حاجی‌بیگ، احمدبیگ، اسماعیل‌بیگ، جعفربیگ.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ تاج‌الدین ارموی:** محمدابن حسین ملقب به تاج‌الدین که در اصل از اهالی اشنویه باشد به شیخ تاج‌الدین اشنوی هم معروف است و چنین می‌رساند که از علمای قرن هفتم هجری باشد که در ارومیه متولد شده است. وی کتاب الرسالة الکمالیة فی الحقایق الالهیه که تألیف کمال‌الدین محمدابن میکائیل است در سال ۶۲۵ هجری از فارسی به عربی ترجمه کرده و تألیفاتی هم داشته که یکی از آنها: غایة الامکان فی درایة الامکان است و مابقی متأسفانه اکنون اثری از آنها در میان نیست. و از او اشعاری به یادگار مانده

که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

ز نورت شمع ایمان درگرفته ز رویت گل به بستان درگرفته
کسی یاد خوشت کرده بهاری از و بویی به ریحان درگرفته
فتاده سوز شوقت را به عالم بسا دل مرده را جان درگرفته
زشوق آن لب شیرینت هردم (شنویی) لب به دندان برگرفته

مراجع: لغتنامهٔ تألیف علی‌اکبر دهخدا.

**شیخ جاگیر کردی:** شیخ جاگیر که از مشایخ معروف قرن ششم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا سرگرم تحصیل شده و سپس به بغداد رهسپار شد و تحت ارشاد ابوالوفاء کردی در آمد و پس از آن به سیر و سیاحت پرداخت و در سامرا ماندگار شد و در همان جا به سال ۵۹۰ هجری بدرود حیات گفت. مولانا حاجی در کتاب نفحات الانس دربارهٔ وی می‌گوید: شیخ جاگیر از کردان بود، در صحرایی از صحراهای عراق در سامره متوطن شد و آنجا می‌بود تا در سنه ۵۹۰ از دنیا برفت و قبر وی همان جا است. وی گفته است: مَن شاهَدَالحَق عَزَّ وَجَلَّ فی سیرَرْ، سقَطَ الکَونُ مِن قَلبِه. شیخ ابوالوفاء او را ثنا گفته و طایفه خود را به دست شیخ علی هیئتی برای او فرستاده است.

مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**شیخ جرجیس اربیلی:** شیخ جرجیس‌ابن محمد اربیلی در سال ۱۱۳۶ هجری در اربیل متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به ده ماوران رفت و در خدمت شیخ فتح‌الله حیدری تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حکمت را از او فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در سال ۱۱۸۰ هجری به موصل رفت و در آنجا سکنی گزید و مدتی به تدریس مشغول شد و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد به‌سربرد تا به سال ۱۲۰۶ هجری بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب و فقه و تفسیر متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

اشعشعة البدر المنیرام الفجر ام الشمس‌ام برق اضاءام القدر
فقلت اذن بالبهج و الحسن ارخوا یرقی علینا الحمدلله و الشکر

مراجع: البیتوشی تألیف محمد الخال بغداد ۱۹۵۸ . مقالهٔ شیخ جرجیس اربیلی نوشتهٔ سعید دیوچی در مجلهٔ مجمع علمی کردی شمارهٔ ۲/۳ بغداد ۱۹۷۵.

**شیخ جلال‌الدین دهشت:** شیخ جلال‌الدین‌ابن شیخ محمد عارف سقزی متخلص به دهشت در سال ۱۲۶۵ هجری در سقز متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را انجام داد و از حضور پدرش به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و پس از آن به ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۷۳ هجری در سقز درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او منظومه‌ای دربارهٔ عقاید اسلامی به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

بۆ ئەرجومەندی سەعادت مەزید — رۆح شیرینم کاک ئەحمەد سەعید
بەڵکوو جارجارێ لە جەزای چاکی — دوعایێکی خێر بکا بۆکاکی
غەریقی بەحری پڕخۆف و مەلال — ئومێدەواری رەحمی حەق جەلال

یعنی:

جان شیرینم کاکا احمد سعید، بلکه گاهی دعای خیر برایم بکند تا از دریای رحمت الهی برخوردار شوم و به رحمت او من امیدوارم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ جلال نوری:** شیخ جلال‌ابن شیخ جمیل نقشبندی متخلص به نوری در سال ۱۳۳۱ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در اربیل و بغداد به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و چون زبان انگلیسی و ترکی را خوب می‌دانست به‌مقام‌های برجسته‌یی رسید. وی‌در ادبیات تبحر داشت و شعرنیکو می‌سرود و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است گواه دانش اوست. از اوست:

لە گەڵ وەرزی بەهارا — لە نەورۆز و ئادارا
خاکی پاکی کوردستان — دەڕازێتەوە زۆر جوان

یعنی:

با فصل بهار، و در جشن نوروز، خاک پاک کردستان به زیباترین وجه آراسته می‌شود.

مراجع: نەورۆزنامە نووسراوی محمد عبدالحمن زنگنە.

**شیخ حبیب‌الله روحانی:** شیخ حبیب‌الله‌ابن اسماعیل کاشتری در سال ۱۲۸۷ هجری در ده کاشتر از توابع سنندج متولد شد. و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را

فراگرفت و پس از آن به ده لون رفت و در خدمت شیخ محمود لونی تلمذ کرد و علوم شرعی را از او فراگرفت و برای تکمیل تحصیلات به سنندج رهسپار شد و از حضور ملا عبدالمجید مدرس به کسب کمالات نایل آمد و پس از اخذ اجازه به دامادی استادش مفتخر گردید و مدتی هم در بیاره در خدمت شیخ عمر ضیاءالدین به سر برد و پس از اخذ خرقهٔ ارشاد به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و شیخ پس از مدتی به سنندج رفت و در آنجا نیز به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۶۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب متبحر و استاد بود و عمدهٔ مؤلفات او بدین قرار است: «غایة السول فی نظم سیرة الرسول، باکورة النحو، نظم الآداب، حدیقةالفوائد، النظم الاسنی فی التوسل باسماء الله الحسنی، شرح الصدر بالتوسل باهل البدر، نظم شمائل النبی، دیوان الشعرا و چند کتاب و رسالهٔ دیگر. از اوست:»

سیرم از زندگی و زحمت دهر	با دل زار تمنا دارم
به هوا داری اولاد رسول	رو به صحرای عدم بگذارم

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌های و تحقیقات نویسنده.

**شیخ حسن‌ابن شیخ عبدالکریم:** شیخ حسن‌ابن شیخ عبدالکریم برزنجی در سال ۱۲۶۴ هجری در ده قره‌چیوار qaraçîwâr از توابع کرکوک متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و سپس به سلیمانیه رفت در خدمت ملاعلی حکمت تلمذ کرد و علوم دینی را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی مجدداً به سلیمانیه رهسپار شد و در خدمت کاک احمد شیخ کسب فیض کرد و از او خرقه اخذ کرد و به ده قادرکرم از توابع کرکوک رفت و به ارشاد خلق سرگرم شد و به سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. از او اشعاری به کردی و فارسی و عربی به یادگار مانده که بسی شیرین و دلکش است. از اوست:

خوشا کسی که نجوید جز از رضایت دوست
چنان کند که بود مورد عنایت دوست
به عمر خویش نخواهد به جز محبت حق
که این جهان همه هیچ است جز محبت دوست
عظام جسم رمیمم دوباره جان گیرد
به تربتم اگر افتد گذار نسبت دوست

**هر آن که عارف و اهل طریق گشت (حسن)**
**جز از وصال نخواهد به حق عزت دوست**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ حسن برزنجی**: شیخ حسَن‌ابن شیخ محمد برزنجی در سال ۱۰۸۸ هجری در برزنجه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده گلّه زَرده هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس و وعظ مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۷۵ هجری درگذشت و در مقبرهٔ گله زرده به خاک سپرده شد. وی در ستاره‌شناسی و فلکیات سرآمد روزگار بود و یک تقویم فلکی خورشیدی بر دیوار مسجدش در ده گله زرده که بر کوه بَرانان واقع است درست کرد، و این تقویم روزهای ماه و سال را به وسیلهٔ نور خورشید نمایان می‌کرد که متأسفانه مدیریت اوقات سلیمانیه آن را خراب کرد. از اوست: ازالَةُ الوَهم و التباس و ازاحة الوسواس من بعض الناس، اسرار القلوب کشف الحجاب عن المحجوب.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ حسن تاج العارفین**: شمس‌الدین حسن‌ابن ابوالبرکات ملقب به تاج العارفین در سال ۵۹۱ هجری در شهر هکاری متولد شده و در موصل به تحصیل علوم ادبی پرداخته و پس از اتمام تحصیلات به زادگاه خود بازگشته و به سال ۶۱۵ هجری به حکومت هکاری رسیده و به ارشاد مردم پرداخته و در پنجاه و سه سالگی به سال ۶۴۴ هجری به دست بدرالدین لؤلؤ فرمانراوی موصل به قتل رسیده و در گورستان شیخان به خاک سپرده شده است. از تألیفات او: الجلوةلاصحاب الخلوة، هدیةالاصحاب و محکّ الایمان است. از او اشعاری به زبان عربی به جای مانده و نیز منظومه‌ای به زبان کردی (کرمانجی شمالی) به نام (قه ولێ سوڕائه‌فرینا دونیایی) یعنی قول رمز آفرینش جهان سروده است. که اشعار آن بسی دلنشین و شیوا است و اینک چند بیت آن را عیناً به خط ایزدی با ترجمه نقل می‌کنیم چنان که در آن گوید:

قه‌ولێ سوڕا ئه‌فرینا دونیایێ　　یاره بی دونیا هه‌بوو تاری
تێداتونه‌بوون مشک و ماری　　ته زیندی کر ته‌زه حالی
چ نه‌ما گول ژی باری　　یا ره‌بی تو هۆستایێ که‌ریمی

تــه ڤــه کــردیٚ و دربـا تـاری تــو هــۆستایی هــەر تشــتی
بــهوشت چــیٚ‌کــر رەنگــه بـی ئــــەردو ئــەزمان تــو نــەبون
دونـــیا فـــره بـــیٚبنه بـــوو ئیسان و حەیوان ژی تو نه بوون
تـــــه خــــالیٚ ســـاز کـــر د بــەهرەدا تــەنیٚ هــەبوو دڕ،
نه دیماشی یا، نه دیمەشی یا تـــه خــاش روح ئــانی بــەر
نــــوورا خـــالیٚ پــــەیدا کــر گـــۆشت و روح هـــاتنه بــەر

یعنی:

قول رمز آفرینش دنیا
ای خدا دنیا از روز نخست تاریک بود
در آن موش و ماری نبود
تو آن را از نو زنده کردی
چیزی نگذشت و در آن گل رویاندی
ای خدا! تو استاد بخشنده‌ای هستی
تو درهای تاریک را گشودی
تو استاد هر چیز هستی
بهشت را زیبا آفریدی
آنگاه زمین و آسمان نبودند
جهان بسی پهناور و بی‌کران بود
آدمی و جاندار هم نبودند
تو خودت را در آن نمایاندی
در دریا تنها دُرّ و مروارید سفید موجود بود
و از قدیم توانست خود را نگهدارد
تو خوب به آن روح دادی
نور خودت را در آن ظاهر کردی
گوشت و جان به کالبد آدمی بخشیدی

مراجع: فوات الوفیات تألیف ابن شاکر کتبی مصر ۱۳۱۲ هجری، و سماط الامراء تألیف بهرام السنجاری خطی و کشف الظنون حاجی خلیفه.

**شیخ حسن دره‌هردی:** شیخ حسن‌ابن شیخ صادق دره‌هردی به سال ۱۱۳۱ هجری در قریهٔ دره‌هرد از توابع گلاترزان به دنیا آمد و در آغاز جوانی به تحصیل مقدمات علوم پرداخت و بعد به بغداد آمد و در مجلس درس عالمان دین حضور یافت و در اندک مدت استعداد خود را در فراگرفتن مسایل علمی ظاهر ساخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۲۱۵ هجری بدرود حیات

گفت. وی در غالب علوم احاطه داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دل جه عه‌شق تۆ دایم ده‌وان بۆ زوان به رازت رایی و ره‌وان بۆ

یعنی:

دل از عشق تو همیشه در حال دویدن است زبان با رازت روان است.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ حسن سازانی:** شیخ حسن‌ابن شیخ احمد متخلص به بلبل در سال ۱۲۳۹ هجری در ده سازان از توابع سلیمانیه متولد شد و در همان جا به تحصیل پرداخت و پس از آن به بیاره رفت و در نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و سپس قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و مدتی در خدمت شیخ عثمانی سراج‌الدین (۱۱۹۵-۱۲۸۳ هجری) کسب فیض کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه‌ر بێ وه‌فایی وه‌ر بێ‌مه‌یلیت که‌رد جه به‌دبه‌ختی من هه‌رچی‌بی ویه‌رد

یعنی:

اگر بی‌وفایی یا بی‌میلی کردی، این مایهٔ بدبختی من بود و هر چه بود گذشت.

مراجع: جنگ خطی، نسخهٔ خطی دیوان مولوی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ حسن سورانی:** شیخ حسن‌ابن محمدابن ابراهیم سورانی نوردینی در سال ۱۰۳۸ هجری تولد یافت و در کودکی به کسب علم پرداخت و سپس به اورامان رفت و نزد یکی از علمای آن دیار تلمذ کرد و پس از آن در نزد مولانا رَسول سورانی و عمرابن جلی و قره‌قاسم تُرک فقه و تفسیر و حدیث آموخت و از آنان اجازه گرفت و در سال ۱۰۷۵ هجری به دمشق رفت و در آنجا به تدریس سرگرم شد و در سال ۱۰۷۸ هجری رخت از جهان بربست. وی در فقه و تفسیر و ریاضیات متبحر بوده و از آثار او: شرحی است بر رسالهٔ بهائیه در علم حساب، و شرحی بر قطرابن هشام در نحو و تفسیر سورهٔ مطففین.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ حسن شهرزوری:** شیخ حسن شهرزوری که از علمای سیزدهم و چهاردهم هجری است، در شهرزور متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و پس از آن به حلب رفت و در آنجا سکنی گزید و در آنجا به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۲۰ هجری درگذشت. از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: الموجز در علم نحو، سُلّمُ المُرتقی در منطق، الأمانی در معَنی و بیان است.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ حسن مردوخ:** شیخ حسن‌ابن شیخ عبدالمؤمن مردوخ به سال ۱۱۶۸ هجری در سنندج به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق را فراگرفت و پس از آن خط را از استادان خط یادگرفت و او خط نسخ و نستعلیق و شکسته را استادانه می‌نوشت و از آثار زیبای وی به مقدار فراوان باقیمانده از جمله: کتیبه‌ها و آیات قرآنی خطوط فارسی روی سنگ‌های ایوان شرحی مسجد جامع سنندج از آثار او است و او سرانجام به سال ۱۲۲۸ هجری وفات یافت.

**شیخ حسن مولاناوا:** حسن‌ابن شیخ محمودابن شیخ ابراهیم بستی ملقب به صادق و زاهد در سال ۱۰۷۰ هجری در روستای خورخوره از توابع سقز متولد شد و درکودکی نزد پدرش صرف و نحو را فراگرفت و در جوانی به بغداد رفت و فقه و تفسیر را نزد علمای آن دیار آموخت و از آنجا به مصر رفت و سرمایهٔ زیادی از علم و ادب اندوخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به وعظ و تدریس پرداخت و شهرتی پیدا کرد و سرانجام به سال ۱۱۳۶ هجری درگذشت و در همان روستا به خاک سپرده شد و آرامگاهش اکنون زیارتگاه صاحبدلان است. (شیخ حسن حق) تاریخ وفات اوست. تألیفات شیخ حسن را بیش از صد جلد دانسته‌اند که مهمترین آنها سراج القلوب است. دیوانی شعر به کردی و فارسی و عربی هم دارد که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئەر شێخان عەصر نۆبە بە نۆبە — بدەران تۆبەی (حەسەن) جەتۆبە
ساتێ جەسەودات دڵسەرد نمەبۆ — دەمێ جە عەشقت بێ دەرد نمەبۆ

یعنی:
اگر تمام شیخان عصر (حسن) را توبه دهند، لحظه‌ای از عشق تو دلسرد و غافل

نمی‌شود و درد عشق تو را به جان می‌پذیرد.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، نسخهٔ خطی دیوان شیخ حسن مولاناوا، یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ حسین برزنجی:** شیخ حسین‌ابن سید محمود نقیب برزنجی در سال ۱۲۲۵ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس درس شیخ معروف نودهی حضور می‌یافت و به فراگرفتن علوم دینی می‌پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس سرگرم شد و بعدها به بغداد رفت و در آنجا علامه ملامحمد مفتی زهاوی را ملاقات کرد و در همان جا به سال ۱۲۹۱ هجری بدرود زندگی گفت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادبی استاد بود. اوراست: داستان منظومهٔ صنعان به فارسی، منظومهٔ لیلی و مجنون به عربی، سراج السالکین به فارسی، منظومهٔ مولود نامه به کردی.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**شیخ حسن پیر خضرانی:** شیخ حسن که از علمای قرن دهم هجری است، از سادات پیر خضری و از نسل پی‌خضر شاهواست و از او دوکتاب به جای مانده که یکی در اوراد و آداب طریقت و مطالب عرفانی و دیگری اشعاری است در نعت حضرت ختمی مرتبت دیگر از او اطلاعی نداریم. از اوست:

| | |
|---|---|
| لب لعل تو از ره تمثیل | سلسبیل است ولیک نیست سبیل |
| لاله را داغ بر دل از رخ تست | نرگس از چشم مست تست علیل |
| لطف فرما ببین تو کشتهٔ خویش | که به خاک درت فتاده ذلیل |
| لفظ جان بخشت ای نوازش دل | دم عیسی است و صور اسرافیل |
| لجهٔ عشقت آنچنانم ساخت | که بودَ قطره‌هایش قلزم و نیل |
| لایق وصل خود ندیده مرا | «حسنا» بر تو باد صبر جمیل |

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ حسین قاضی:** شیخ حسین‌ابن سید محمود نقیب در سال ۱۲۰۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و در جوانی در خدمت شیخ

**دلاوا** diḷâwâ : بخشنده، عطاکننده.

**دلاو خواردنەوە** diḷâw xwârdinawa : کنایه از باور کردن و اطمینان است.

**دلاودان** diḷâw dân : دلخوش کردن.

**دلْ ئێشان** diḷ êšân : رنجیدن، آزرده شدن.

**دلْ ئێشە** diḷ êša : دل درد.

**دلْ بردن** diḷ birdin : میل به غذا داشتن. شیفته شدن، دلبند شدن.

**دلْ برین** diḷ birîn : کنایه از غم و افسردگی انسان است.

**دلْ بریندار** diḷ birîn dâr : دل مجروح. افسرده، غمگین.

**دلْ بە جێ هێنان** diḷ ba jê hênân : آرزوی کسی را برآورده کردن.

**دلْبەر** diḷ bar : دلبر، معشوق، محبوب.

**دلْبەستن** diḷ bastin : دل بستن، محبت یافتن.

**دلْبەستە** diḷ basta : دلبسته، عاشق، دلباخته.

**دلْبەند** diḷ band : دلبند، دلکش، دوست داشتنی. معشوق.

**دلْ بەیەکا هاتن** diḷ ba yakâ hâtin : دل به هم خوردن، تهوع کردن.

**دلبی** dilbî : نوعی انجیر (ک).

**دلْپاقژ** diḷ pâqiž : دلپاک، پاک دل.

**دلْپاک** diḷ pâk : پاکدل.

**دلْپاکی** diḷ pâkî : پاکدلی.

**دلْپڕ** diḷ piṛ : دلتنگ، افسرده.

**دلْپڕ بوون** diḷ piṛ bûn : دلتنگ شدن، افسرده شدن.

**دلْپڕی** diḷ pâṛî : دلتنگی، افسردگی.

**دلْ پەرێشان** diḷ parêšân : پریشان خاطر.

**دلْ پەرێشانی** diḷ parêšânî : پریشان خاطری، ناراحتی.

**دلْ پێچە** diḷ pêça : دل‌پیچه، احساس درد و پیچش در رودها.

**دلْ پێدان** diḷ pêdân : دل دادن، عاشق گشتن، علاقه یافتن.

**دلْ پیس** diḷ pîs : بدسرشت، بدطینت.

**دلْ پێسووتان** diḷ pê sûtân : کسی را مورد ترحم قرار دادن.

**دلْ پیسی** diḷ pîsî : بدسرشتی، بدطینتی.

**دلْ پێکاهاتن** diḷ pêkâ hâtin : دل به هم آمدن، تهوع.

**دلْ پێوە بوون** diḷ pêwa bûn : دل دادن به کسی، شیفته شدن.

**دل تژی** diḷ tižî : دلتنگ.

**دلْ تەڕ** diḷ taṛ : کسی لباس زیبا را دوست دارد. دلباخته.

**دلْ تەڕی** diḷ taṛî : دلباختگی.

**دلْ تەزێن** diḷ tazên : دلخراش، آنچه که دل را آزار دهد.

**دلْ‌تەنگ** diḷ tang : دلتنگ.

**دلْ‌تەنگی** diḷ tangî : دلتنگی.

**دلْ‌تێچوون** diḷ têçûn : چیزی را دوست داشتن.

**دلْ‌تێر** diḷ têr : بسندکننده، قناعت‌کننده.

**دلْ‌تێک چوون** diḷ têk çûn : دل به هم خوردن، تهوع.

معروف نودهی کسب دانش کرد و در فقه و حدیث و اخبار استادی یافت و پس از اخذ اجازه به تدریس اشتغال یافت و سپس متولی قضا شد و سرانجام به سال ۱۲۸۵ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و فقه استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون چند اثر آن به نام‌های: مولودنامه، لیلی و مجنون، سراج السالکین، صنعان و ترسا، منتشر شده است. از اوست:

پەنجە بۆ تەصویری ئەبرۆت پەیڕەوی مانی ئەکا
خامەبۆ زنجیری گێسووت عەنبەر ئەفشانی ئەکا
قووتی رۆحە لێوەکەت یاقووت وەها ناوْدارنیە
مەنعی بازاڕی عەقیقی ولەعلی رۆممانی ئەکا

یعنی:

انگشت برای تصویر ابرویت از مانی پیروی می‌کند و خامه برای زنجیر گیسویت عنبرافشانی می‌کند، قوت روح و جان است لبانت و یاقوت هم چنین رواجی ندارد و بازار عقیق و لعل رومانی را کساد کرده است.

مراجع: **پێناسی بەشێکی شاعیرانی کورد ـ ئامادە کردنی ئەسعەد عەدۆ ـ بەغدا ۱۹۸۰.**

**شیخ حیدر مکری**: شیخ حیدربن میره‌بیگ به سال ۹۹۵ هجری که پدرش در آندم خانه‌نشین و پیر شده بود بنا به وصیت او حکومت مکریان را به دست گرفت و در این دم جعفر پاشا حاکم تبریز به مخالفت او برخاست و کارش به جنگ و جدال کشید و شیخ حیدر به خدمت شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) رسید و اطاعت خود را ابراز داشت و شاه هم او را تفقد کرد و فرمان امارت مکریان و مراغه را برایش صادر کرد چنان که اسکندربیگ ترکمان به این امر اشاره می‌کند و سرانجام به سال ۱۰۱۵ هجری در نبردی که در پایین قلعه ایروان روی داد کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ خضر مهرانی عدوی**: شیخ خضرابن ابی‌بکر احمد مهرانی عدوی از علمای قرن هفتم هجری است. وی مدتی در قاهره زندگی می‌کرده و به تدریس اشتغال داشته و سپس به مکه مهاجرت کرد و در همان جا به سال ۶۷۶ هجری بدرود جهان گفت. از اوست: الوظایفُ المغذیه للمناقب المعنویه.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**شیخ خلیل اسعردی**: شیخ خلیل سرتی‌ابن ملا حسین اسعردی در سال ۱۱۶۷ هجری در اسعرد تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به دیاربکر و بدلیس رفت و در نزد علمای دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود. او راست: قاموس الثانی، اصول الحدیث، الغصون من مقولات ارباب الفنون، تبصرة القلوب من کلام علام الغیوب، شرح الشاطبیه، شرح الهمزته، تأسیس قواعد العقاید، نهج الانام، دیوان شعر به کردی.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ رئوف ضیایی**: شیخ رئوف‌ابن حاج شیخ مصطفی جوانرودی در سال ۱۳۱۵ هجری در سقز تولد یافت. درکودکی علوم مقدماتی را پیش شیخ عمر مدرس آموخت و در جوانی در خدمت ملا صالح امام‌زاده تلمذ کرد و فقه و تفسیر و اصول را از او فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به استخدام دولت در آمد و بیشتر اوقات بیکاری را به ارشاد مردم و مطالعه می‌گذراند. وی شعر نیکو می‌گفت و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات کردی و فارسی است تاکنون به طبع نرسیده وکتابی هم به نام آراء الفریقین دارد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ رضا طالبانی**: رضابن شیخ عبدالرحمن زنگنه از شاعران بزرگ قرن سیزدهم هجری است. وی در سال ۱۲۵۳ هجری در روستای قرخ که در چند کیلومتری شهر کرکوک است متولد شد و در سال ۱۳۲۷ در بغداد فوت کرد. وی در آغاز در نزد پدرش کسب فضایل کرد و پس از چندی به سفر پرداخت و تحصیلات خود را در خدمت استادانی هم چون سید محمد بلاغ و حاج سعید حلمی‌زاده و ملا عبدالله حلبی زاده دنبال کرد و پس از مسافرتی که چند سال طول کشید به کرکوک بازگشت ولی چون با عمویش اختلاف پیداکرد از این رو به استانبول مهاجرت کرد و از آنجا به حج رفت و پس از آن مجدداً به کرکوک بازگشت و به وعظ و ارشاد و تدریس سرگرم شد و در آخر عمر به بغدادرفت و در آنجا درگذشت. شیخ‌رضا در ادبیات و فقه و تفسیر و حدیث تسلط کامل داشته و به چهار زبان کردی و فارسی و عربی و ترکی شعر سروده و دیوانش که دارای

السالک) تألیف کرده که تاکنون چاپ نشده است.
مراجع: نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف سید عبدالصمد توداری.

**شیخ زین‌الدین سهروردی:** شیخ زین‌الدین محمدابن علی سهروردی که در سال ۱۲۰۰ هجری درگذشته است، از علما و مدرسین بزرگ عصر خود بود و مردی نیک سیرت بود و دیندار و متقی بود و بسیاری از شعرا در رثای او شعر سروده‌اند. او راست: تَنویعُ العلُوم.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ زین‌العابدین بستی:** شیخ زین‌العابدین متخلص به ناظر که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در ده بست از توابع دیواندره متولد شد. وی در سرودن غزل و قصیده توانا بود و از سبک متقدمان تقلید می‌کرد و با این حال مضمون‌های تازه و تشبیهات نو هم در شعر او دیده می‌شود. بنا به گفتهٔ رونق دیوان او در حدود سه هزار بیت بوده ولی اکنون اثری از آن نیست. از اوست:

**چنان مانده است بی او دست سعی من زکار امشب**
**که می‌گردد مرا مشکل تلاش اعتبار امشب**
**برویم ریخت از نو گریه‌ام طبع گلستانی**
**که از تصویر عکسش می‌پرد رنگ بهار امشب**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**شیخ سعدی خادم السجاده:** شیخ سعدی‌ابن ملا خضر خادم السجاده که از سلسله پیر میکاییل دودانی است، در سال ۱۱۵۰ هجری در کوینسجق تولد یافت و در کودکی مبادی علوم را از پدرش آموخت و سپس در خدمت علما علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس و افاده پرداخت و به سال ۱۲۶۰ هجری در ۱۱۰ سالگی بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود مهارت داشت و در ردیف علمای بارز عصر خود بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: حول مشکلاة آیات القرآن و آثار دیگر در فقه و تفسیر.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ سعید پیران**: شیخ سعیدابن شیخ علی افندی که از مشایخ و علمای قرن چهاردهم هجری است، در سال ۱۹۲۴ پیروان خود و عده‌ای از عشایر کرد را بر علیه دولت اتاترک (۱۲۹۹-۱۳۵۷ هجری) بسیج کرد و از تمام مسلمین دعوت کرد که بر علیه حکومت اتاترک قیام کنند و چون نفوذ زیادی در میان مردم داشت، اکثر طوایف در جنبش او شرکت کردند و شورشیان عده‌ای از شهرک‌ها و شهرهای کردستان را اشغال کردند از شورش توسعه یافت و بیشتر نواحی دیاربکر در زیر تسلط شورشیان قرار گرفت و دولت ترسید که شورش به پایتخت هم سرایت کند این بود که شیخ سعید را به تجزیه‌طلبی متهم کرد ولی شورشیان به پیشروی خود ادامه دادند و ملازگرد و سیروان را گشودند و دولت ناچار شد بیشتر قوای خود را گرد آورد و حملهٔ همه جانبهٔ خود را شروع کرد و مانع پیشرفت آنان شد و راه عقب‌نشینیشان را هم بست و نواحی ارگانی و هانی الازیک و دیاربکر و پیران لیسه و بولانیک را از دستشان خارج کرد و شورشیان می‌خواستند که هسته‌های مقاومتی را در نواحی کوهستانی پالو و چبگوش تأسیس نمایند اما در آنجا هم شکست خوردند و شیخ سعید و عده‌ای از یارانش اسیر شدند و عده‌ای از شورشیان نیز که در مقابل قوای دولتی ایستادگی کردند به قتل رسیدند و پس از آن شیخ سعید و عده‌ای از یارانش را به سال ۱۹۲۵ هجری به دار زدند.

مراجع: کرد تألیف واسیلی نیکیتین، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ سلام بارزانی**: شیخ عبدالسلام بارزانی در سال‌های (۱۹۰۷-۱۹۰۸ م) کلیهٔ قوایش را که شامل پیروان خود و طوایف بارزان و زیباری و مزوری و شیروانی و دیگر طوایف کرد بود در بهدینان در مقابل ترک‌های عثمانی بسیج کرد و در مدتی هم تمام مناطق عمادیه و دهوک و زاخو را زیر تسلط خود در آورد و حکومت عثمانی را تحت فشار شدید گذارد که به خواسته‌های هفت ماده‌ای او که اعلام نوعی خودمختاری داخلی بود جواب مثبت دهند، ولی ترک‌ها به وسیلهٔ قبایل مزدور توانستند شیخ را شکست بدهند و شیخ ناچار فرار کرد و ترک‌ها عده‌ای را اسیر کردند که یکی از آن اسرا ملامصطفی بارزانی جوان بود که پس از چندی آنان را آزاد کردند و پس از مدتی شیخ سلام مجدداً قوایی تجهیز کرد و در مقابل ترک‌های عثمانی ایستاد و ترک‌ها را چنان تحت فشار گذارد که حاضر شدند چند بیمارستان و مدرسه در کردستان ایجاد کنند و آزادی‌هایی به کردان بدهند ولی در سال ۱۹۱۳ محمود شوکت نخست وزیر ترکیه ترور

شد و دولت ترک درصدد دستگیری شیخ بر آمد و شیخ ناچار به ایران گریخت و در آنجا با اسماعیل آبا سمکو ملاقات کرد و با او پیمان همکاری بست ولی یکی از مزدوران او را شناسایی کرد و در یکی از ده‌ها دستگیر کردند و به موصل بردند و در آنجا به دارش زدند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ سلام عازبانی**: شیخ سلام‌ابن شیخ احمد عازبان در سال ۱۳۱۰ هجری در حلبجه متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را آموخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و فقه و حدیث و حکمت و فنون ادب را از عالمان دین فراگرفت و در همان جا سکنی گزید و در خدمت دولت در آمد و مدتی به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۷۹ هجری درگذشت. وی از شعرای ممتاز کرد به شمار می‌رود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است به طبع رسیده. از اوست:

دونیا هەموو فڕوفێڵە    فڕوفێڵ و بە ندو باوە
راستە راستی هەڵگیراوە    درۆ خۆشە بەلێشاوە
من بە درۆ گوێ ناگرم    راستیم ئەوێ هەتائەمرم

یعنی:

دنیا حیله و فریب و تزویر است، و این درست است که راستی برداشته شده است و دروغ در میان مردم نفوذ پیدا کرده است، من گوش به حرف‌های دروغ نمی‌دهم و راستی می‌خواهم تا می‌میرم.

مراجع: شعر و ئەدەبیاتی کوردی ـ نووسینی رەفێق حیلمی ـ بەغدا ۱۹۵۶.

**شیخ سمیع بانه‌یی**: شیخ سمیع‌ابن سید سلیمان‌ابن سید ابراهیم برزنجی در سال ۱۲۶۴ هجری در ده واژهٔ شهربازار متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و در کودکی به فراگرفتن دانش سرگرم شد و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده حمزه‌لان از توابع بانه رفت و در آنجا سکنی گزیدو به تدریس پرداخت و پس از مدتی به ده انجینه رهسپار شد و از آنجا به ده بنه‌خوێ عزیمت کرد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و در اواخر عمر برای حج به حجاز رفت و در هنگام بازگشت به سال ۱۳۰۸ هجری در ده سجره که در میان مکه وجده واقع شده به مرض وبا مبتلا شد و درگذشت.

وی در فقه و حدیث و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او منظومه‌ای در عقاید و کتابی در احکام نکاح و طلاق به یادگار مانده که کتاب عقاید او به طبع رسیده. از اوست:

به قه‌وڵی ره‌سووڵ، هه‌م نه‌صحی قورئان — حوببی وه‌طه‌نه ده لیلی ئیمان
هه‌ر که‌س حه‌زنه‌کا له قه‌وم خوێشی — رۆژی قیامه‌ت خراپه ئێشی
پێنه‌مبه‌ر فه‌رمووی: صه‌نعه‌ت فێربین — تا موحتاج نه‌بن منداڵ و تێربن

یعنی:

به قول رسول اکرم و طبق قرآن کریم، حب وطن نشانهٔ ایمان است، هرکسی قوم و خویش خود را دوست نداشته باشد، روز قیامت کارش سخت است پیغمبر اکرم(ص) فرمود: صنعت‌وکار یاد بگیرید و تا محتاج نباشید وکودکان را سیر کنید.

مراجع: باوه‌ڕی ئایین له سه‌رئه‌رکی حوسه‌ین حوزنی موکریانی هه‌ولێر ۲۵۷۳.

**شیخ شرقاوی**: شیخ شرقاوی در سال ۱۱۵۰ هجری در ده طویلی متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فرا گرفت و سپس به ده بیاره رفت و در خدمت شیخ‌عمر طحلاوی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و سپس به مصر رهسپار شد و در جامع‌الازهر هم مدتی تحصیل علم کرد و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از خاتمهٔ تحصیل همان جا به تدریس مشغول شد تا به سال ۱۲۲۷ هجری درگذشت. وی در فقه و اصول و صرف و نحو و تفسیر و حکمت متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: تحفةالناظرین، التحفةالبهیة فی طبقات الشافعیة، عقاید الشرقیه، فتح‌المبدی، مختصرالشمائل، مختصرالغنی است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ شکرالله خطیب**: شیخ شکراللهابن شیخ عبدالوهاب در سال ۱۲۸۶ هجری در سنندج تولد یافت و مقدمات و مبادی علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در خدمت ملا احمد نودشه‌ای فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فرا گرفت و از او به اخذ افتاء نایل آمد و آنگاه مسجدی بنا نهاد و در آن تدریس کرد و شاگردان زیادی پرورش داد و سرانجام به سال ۱۳۵۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و از او دیوانی که شامل قصاید و غزلیات است به جای مانده و تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ شمس‌الدین دره‌هردی:** شیخ شمس‌الدین‌ابن شیخ محمد دره‌هردی به سال ۱۰۴۸ هجری در دره‌هرد از توابع کلاترزان متولد شد و مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین منطق و حکمت را آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در آنجا فقه و تفسیر و حدیث را استماع نمود و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۱۷ هجری فوت کرد. وی در فقه و تفسیر تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

به ڵێ دیده‌ی من هه‌ر نه سێڵاته‌ن عاڵه‌م جه‌خرۆش به‌حر دڵ ماته‌ن

یعنی:

بلی دیدهٔ من پیوسته در بارش است و عالم از خروش دریای دل مات و مبهوت است.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ شمس‌الدین محمد جزیری:** شیخ شمس‌الدین محمدابن محمد جزری که از علمای قرن نهم هجری است. در جزیرهٔ ابن عمر تولد یافت و در علوم عقلی و نقلی یگانه روزگار بود و از کتب او: الغاز شمس‌الدین، العقدالثمین، تذکره‌العلماء در اصول حدیث.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ شمس‌الدین مردوخ:** شیخ شمس‌الدین‌ابن شیخ جمال‌الدین مردوخ به سال ۱۰۲۳ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در نزد عالمان دین، فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از آن خط نسخ را نزد یکی از خوشنویسان یادگرفت و طولی نکشید که به یکی از خطاطان و خوشنویسان زبردست در آمد و او تعلیق و نستعلیق و شکسته را خوب می‌نوشت و گویند چند قرآنی به خط خود نوشت و تا سال ۱۱۱۴ هجری در قید حیات بوده است.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**شیخ شهاب‌الدین امام‌الدین مردوخی:** شیخ امام‌الدین‌ابن شیخ محمدابن شیخ محمد جسیم که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در قریهٔ دژن تولد یافت و در همان جا به

کسب علم پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و از عالمان دین بهره‌مند شد و سپس به سنندج رفت و در آنجا فقه و تفسیر فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۲۶۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادبی استاد بود و گهگاه شعر می‌سرود و بیشتر اشعارش در جنگ‌ها نوشته شده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| ئیسه ئیستدعام جه گردین خاسان | پیران پڕدین راگەی حەق ناسان |
| خوداوەند بە خێرْ رەحمیْ بکەروْ | تەفرقەی یاران گشت جەم بدەروْ |
| بە لْکەم ئی مەحزوون مەرگ نازاران | دلْش هەرشاد بوْ بە دین یاران |

یعنی:

اکنون استدعایم از همهٔ یاران و از پیران دیندار و حق‌شناس آن است دعا کنند که خداوند رحم کند و یاران را از تفرقه دور کند و دور هم جمع شوند بلکه این محزون دلش به دیدن یاران شاد گردد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ شهاب‌الدین سهروردی**: شیخ شهاب‌الدین‌ابن عبدالله ملقب به شهاب در سال ۵۳۹ هجری در سهرورد متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت عمویش ابونجیب تلمذ کرد و در خدمت وی فقه و تفسیر و حکمت آموخت و پس از آن در خدمت شیخ عبدالقادر حدیث استماع کرد و از حضور شیخ نجم‌الدین کبری به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست وی خرقهٔ فقر پوشید و از جانب او مأمور ارشاد مردم شد و سپس فرقهٔ سهروردیه را هم تأسیس کرد و شاگردان و مریدان زیادی یافت از جمله سعدی شیرازی و اوحدالدین کرمانی است و سرانجام به سال ۶۳۲ هجری در بغداد درگذشت. از تألیفات او کتاب: عوارف المعارف، رشف النصایح، اعلام الهدی، اعلام التقی است. وی در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| دەشت مەحشەرەن من زیْدم ئیمشەو | بە (لا تَقنطوا)ن ئومیْدم ئیمشەو |
| (شەهاب) ئارەزووی قورئانەن ئیمشەو | ئومیْدش بە لوطف غفرانەن ئیمشەو |

یعنی:

در دشت محشر من امیدم به آیه (لا تقنطوا) است و شهاب به آرزوی قرآن است و

صفحه‌ای از جنگ خطی ۲۰۰ سال قبل که اشعار شیخ شهاب‌الدین سهروردی در آن نوشته شده است.

امیدش به غفران و آمرزش حق تعالی است.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ شهاب‌الدین شیخ‌الاشراق:** شهاب‌الدین یحیی‌ابن حبش‌ابن امیرک مشهور به شیخ‌الاشراق و مکنی به ابوالفتوح در سال ۵۴۹ هجری در روستای سهرورد متولد شد و در جوانی در شهر مراغه از محضر مجدالدین جبلی استفاده کرد و پس از آن به حلب رفت و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت و در علوم حکمی و فلسفی سرآمد شد و چون علاقهٔ زیادی به حکمت ایرانی و اصطلاحات دینی زرتشتی داشت، متعصبان او را به الحاد و زندقه متهم کردند و علما نیز فتوای قتل او را دادند و ملک ظاهر غازی ایوبی ناچار وی را زندانی کرد و سرانجام در سال ۵۸۷ هجری او را در زندان خفه کردند. سهروردی آثار زیادی به زبان فارسی و عربی دارد که مهمترین آنها عبارتند از: منطق التلویحات، حکمة الاشراق، کتاب التلویحات، کتاب المقاومات، رسالة العشق، اللمحات، الهیاکل النوریه، المبدأ و المعاد، هیاکل‌النور، الالواح العمادیه. از اوست:

**هان تا سر رشتهٔ خرد گم نکنی — خود را زبرای نیک و بد گم نکنی**
**رهرو تویی و راه تویی و منزل تو — هشدارکه راه خودبخود گم نکنی**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ شهاب‌الدین کاکوزکریایی:** شیخ شهاب‌الدین‌ابن شیخ رضی‌الدین‌ابن شیخ رضا معین‌الدین کاکوزکریایی در سال ۱۰۰۳ هجری در ده کاکوزکریا تولد یافت و در کودکی نزد پدرش سرگرم تحصیل علم شد و از او اجازه اخذ کرد و در بیست و دو سالگی بر مسند ارشاد نشست و ضمن ارشاد به تدریس نیز پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۷۲ هجری در زادگاه استاد خود درگذشت. وی در فقه و تفسیر و شعر و ادبیات استاد بود. از اوست:

جەمالیۆم دیەن یاران تەعالا صونع رەببانی
مەلایک یا پەریزادەن بە وێنەی شکڵ ئینسانی
یەدەینش چون ید بەیضا دوو ئەبرۆش نەقش (بسم‌الله)
دوو دیدەش نەرگس شەهلا و (مازاغ‌البصر) خوانی

یعنی:

ای یاران! جمال شخصی را دیده‌ام که خداوند آن را به وی بخشیده نمی‌دانم

بگویم که فرشته است یا پریزاده؟ هر چه هست وی در شکل انسان است. دست‌هایش چون ید بیضا و ابروانش نقش بسم‌الله و دیدگانش نرگس شهلا و مازاغ البصر خوانند.

مراجع: نور الانوار تألیف سیدعبدالصمد توداری.

**شیخ شهاب لهونی:** شیخ شهاب‌ابن شیخ امین لهونی در سال ۱۱۱۲ هجری در لهون تولد یافت و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حدیث و حکمت و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۸۵ هجری درگذشت. وی معاصر نادرشاه بود و از نادرشاه هم خلعت‌هایی اخذ کرده. از او اشعاری مانده که در جنگ‌ها و کشکول‌های ادبی مسطور است. از اوست:

ئاره‌زووی من تۆنی دڵبەر چون جەئینان وەرتری
بۆ (شەهاب)ت بۆسە راپات فیدائەی نازەنین

یعنی:

آرزوی من تویی ای دلبر و از همه برتری و شهاب فدای تو می‌شود ای نازنین.

مراجع: نسخهٔ خطی گلچینی از اشعار شیخ شهاب لهونی، و کەشکۆڵی کەلەپووری ئەدەبی کوردی نووسینی محەمەد عەلی قەرەداغی ـ بەغدا ۱۹۸، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ صفی‌الدین اردبیلی:** شیخ صفی‌الدین‌ابن شیخ امین‌الدین جبراییل نوهٔ فیروزشاه زرین‌کلاه سنجاری کرد که جد بزرگ سلاطین صفویه است، در سال ۶۵۰ هجری در ده سنجان از توابع اردبیل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و در جوانی اوقات خود را در مزار شیخ ابوسعید و شیخ شهاب‌الدین آمری به عبادت می‌گذرانید و پس از مدتی به خدمت شیخ نجیب‌الدین شیرازی در شیراز رسید و از او کسب فضایل کرد و پس از آن در خدمت مولانا رضی‌الدین تفسیر فراگرفت و با سعدی شیرازی هم ملاقات کرد و در خدمت شیخ زاهد گیلانی نیز کسب کمالات کرد و از او خرقه اخذ کرد و به دامادیش هم مفتخر شد و پس از آن به اردبیل بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۳۵ هجری درگذشت و آرامگاهش در دارالارشاد اردبیل است و در حالات و کرامات و سخنان او کلی‌ابن

اسماعیل کتابی به نام صفوةالصفا نوشته است. وی به کردی و فارسی شعر گفته و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

دێـره‌کـێن سـه‌ربه سـه‌ودای تـه‌گـێجیٚ　　دێره‌کێن چه‌ش چو خوێنین ئه‌سره ڕێجیٚ
دێـره سـه‌ر بـه ئـاستانه ئـه‌چ تـه داروم　　خود نه واچی کوورٚ بـه‌ختی چـو کـێجیٚ

یعنی:

دمی است که سرم از عشق تو گیج است و دمی است که از چشمانم اشک خونین می‌آید و دمی است که سرم را در آستانهٔ تو نهاده‌ام تا تو نگویی که او کج بختی گیج است.

مراجع: نسخهٔ خطی صفوةالصفا تألیف ابن بزاز، و آذری تألیف احمد کسروی ـ تهران ۲۵۲۳.

**شیخ صنعان:** داستانی است منظوم به گویش کرمانجی شمالی اثر طبع فقیه طیران (قرن یازدهم هجری) شامل ۳۱۳ بیت هشت هجایی است. طبق این داستان شیخ صنعان که در مکه هفتصد مرید داشت بر اثر خوابی که دید با گروهی از مریدانش به روم رفت و در آنجا عاشق دختری ترسا شد و دین و ایمان خود را در راه او به باد داد و می و باده خورد و زنار بست و خوکبانی کرد و سرانجام پس از دعای مریدان به راه آمد و توبه کرد و از معشوق روی بر تافت و دختر هم به دنبال او شتافت و در حضور او جان را به جان آفرین سپرد. عدهٔ دیگر از شعرای کرد این داستان را به لهجه‌های سورانی و گورانی و لکی سروده‌اند و برای نخستین شیخ عطار نیشابوری (۵۴۰-۶۱۸ هجری) آن را در منطق‌الطیر به رشتهٔ نظم در آورده است.

مراجع: نسخهٔ خطی شیخ صنعان اثر فقیه طیران.

**شیخ طاهر فؤاد:** شیخ طاهرابن شیخ عبداللطیف متخلصَ به فؤاد در سال ۱۳۱۰ هجری در کرکوک متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و سپس در خدمت علی سیاه منصوری تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حکمت را از او فرا گرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۴۵ هجری درگذشت. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است به چاپ رسیده و اشعار او بسی شیرین و شیوا است. از اوست:

بەنی ئادەم کە پایەی عەقل و نوطقی پێ بەخشراوە
بە لوطفی صوورەت و حوسنی طەبیعەت هەڵبژێرراوە

یعنی:

بنی آدم که خداوند به او عقل و خرد بخشیده است، فطرتاً در میان دیگر مخلوقات به زیبایی برگزیده شده است.

مراجع: دیوانی فؤاد طاهر ـ هەولیر ۱۹۶۹.

**شیخ طاهر مایی:** شیخ طاهرابن ملا عبدالرحمن مایی از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است. وی در قریهٔ مایی از توابع بهدینان تولد یافت و در آغاز شباب به تحصیل پرداخت و گویند بسیار مهربان و رئوف بود و در شعر طاهر تخلص می‌کرد و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی شعر می‌سرود و کتابی از او به نام مرقاةالطلاب در علم آداب و مناظره باقی است. وفات او به سال ۱۳۳۳ هجری اتفاق افتاد.

مراجع: الاکراد فی بهدینان تألیف انورالمایی.

**شیخ طه سنوی:** شیخ طه‌ابن شیخ احمد سنوی که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش مبادی علوم را آموخت و پس از آن در خدمت علما فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و شاگردان خوبی تربیت نمود و پس از مدتی به بغداد مهاجرت کرد و در آنجا نیز به تدریس پرداخت و سپس عارم شهر موصل شد و قضاء آن شهر را به دست گرفت و بالاخره در سال ۱۳۰۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: اصطلاحات حدیث، رد بر مسیحیان، وجوه نظم و اعتبارش، شرح المنار نسفی، شرح بر تهذیب تفتازانی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ طه مایی:** شیخ طه‌ابن ملاعبدالرحمن قاضی در سال ۱۲۵۹ هجری در ده مایی از توابع بهدینان متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی برای کسب علم سفرهای بسیار کرد از آن جمله مدتی در موصل ماند و در خدمت علامه

عبدالله عمری تلمذ کرد و از او اجازه اخذ کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۳۷ درگذشت. وی در فقه و فنون ادب استاد بود و از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: قلائد الجواهر، منهاج الوصول است و. از او نیز اشعاری به گویش کرمانجی شمالی به یادگار مانده که در کتب‌ادب مسطور است.
مراجع: الاکراد فی بهدینان تألیف انورالمایی.

**شیخ طه نهری**: شیخ طه که از خلفای مولانا خالد شهرزوری به شمار می‌رود چنان که گویند دارای کشف و کراماتی بود و محمد شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) هم از ارادتمندان او بود و همه ساله برایش تحف و هدایایی می‌فرستاد و مخارج خانقاهش را نیز می‌پرداخت و او بنا به فرمان محمد شاه به سال ۱۲۵۲ هجری به حکومت نهری رسید و پس از آن شیخ طه سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را متحد کرد و مردم را به کارهای نیک و تقوا و فراگرفتن علم و دانش فرا خواند و پس از مدتی عازم تهران شد و همان جا به سال ۱۲۹۷ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ عبدالحمید عرفان**: شیخ عبدالحمیدابن شیخ عبدالکریم کانیمشکانی در سال ۱۲۷۳ هجری در شهر سنندج متولد شد و مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت و پس از آن به پینجوین رفت و در خدمت ملا عبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و فقه و حکمت را از او فراگرفت و از آنجا به بغداد رهسپار شد و علامه حسین صبری به او اجازه داد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و در آخر عمر به رزاو عازم شد و در آنجا به سال ۱۳۳۴ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر فارسی وکردی و عربی قدرت زیاد نشان داده و دیوان قصاید و قطعات متین و عالی دارد و در سرودن غزل هم دست داشت. یکی از قصاید معروف او (لامیة الکرد) است که آن را در مقابل لامیة العرب مشهور قیس رازی سروده. از اوست:

**ای ساخته ز مهر دل انور آینه — دیده در او هر آن چه در آید در آینه**
**آیینه را مدیح چه گویی که اوفتاد — از عکس مهر طبع تو پشت سر آینه**
**اشراقیان اگر به ضمیرت نظر کنند — منکر شوند سادهٔ صورتگر آینه**
**اعمال زشت غیر نبینی به چشم از آن — کاخلاق نیک خود بودت بهتر آینه**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالخالق اثیری:** شیخ عبدالخالق‌ابن حسن در سال ۱۳۰۸ هجری در کرکوک تولد یافت و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس به سلیمانیه رفت و فقه و حدیث را از عالمان دین استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس گذراند و به سال ۱۳۷۰ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و به زبان‌های کرَدی و فارسی و عربی شعر می‌سرود. دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

بێره کوردستان عه‌زیزم گه‌رتۆ سه‌یرانت ئه‌وێ
بتبه‌مه قه‌ندیل ئه‌گه‌ر گوڵزاری کوێستانت ئه‌وێ
بتبه‌مه پای بێستوون و طاقی سه‌رپێل و زه‌هاو
پێت نیشانده‌م صه‌ده‌ه‌زار ئاثاری ساسانت ئه‌وێ

یعنی:

ای عزیزم بیا به کردستان اگر طالب گشت وگذاری تا تو را ببرم به قندیل اگر گلزار کوهستان می‌طلبی، تو را ببرم به بیستون و طاق سر پل ذهاب و به تو نشان دهم آثار ساسانیان را.

مراجع: گوڵده‌سته‌ی شوعه‌رای هاوعه‌سرم نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**شیخ عبدالرحمن ابوالوفاء:** شیخ عبدالرحمن‌ابن شیخ عثمان نقشبندی متخلص به ابوالوفاء در سال ۱۲۵۳ هجری در ده تویلی تولد یافت و در همان جا به کسب علم و ادب پرداخت و پس از آن به عالم عرفان وارد شد و پس از کسب فیض از استادانی مانند پدرش شیخ عثمان و شیخ محمد بهاءالدین و ملا حامد کاتب به مرتبهٔ ارشاد رسید و پس از خاتمهٔ تحصیل به ارشاد مردم سرگرم شد و در اواخر حیات به بغداد هجرت کرد و بیشتر عمرش در تکیهٔ عبدالقادر گیلانی به تدریس و ارشاد سپری کرد و همان جا به سال ۱۲۸۴ هجری درگذشت و در مقبرهٔ شیخ عبدالقادر به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و فنون ادبی متبحر و استاد بود و دیوانش شامل قصاید و غزلیات و قطعات است. از اوست:

**زفراق تو چنان دیدهٔ خونبار گریست**
**که دل سنگ به حال دل من زار گریست**

اشک سرخ شفق از دامن گردون بچکید
بر سیه‌روزی من بسکه شب تار گریست
شب هجران توام اشک به بالین آمد
تا سحر بد من خستهٔ بیمار گریست
بر سر مزرع بختم چو گذر کرد سحاب
خشک لب دید و دلش خون شد و بسیار گریست
(بوالوفا) دید رفت روزی و از بهر نثار
دیدهٔ او همه شب گوهر شهوار بریخت

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ابوالوفا، یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ عبدالرحمن جانوره‌یی**: شیخ عبدالرحمن‌ابن شیخ محمد در سال ۱۲۵۷ هجری در ده جانوره از توابع مریوان متولد شد و درکودکی به تحصیل پرداخت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۱۹ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

فیدات بام ئازیز شوّخ شیرین ره‌نگ چه‌م‌سیای‌بووم زه‌رد شوّخ شه‌یدای شه‌نگ
ره‌م ره‌م ئاهووان چه‌مه‌ڕای راته‌ن ئینتظار وه دین‌گه‌رده‌که‌ی پاته‌ن

یعنی:

فدایت گردم ای دلبر شوخ و شنگم! دسته دسته آهوها در انتظار تو هستند و در انتظار گرد پاهایت هستند که تو را زیارت کنند.

مراجع: یادی مه‌ردان نووسینی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده ڕڕیس.

**شیخ عبدالرحمن خالص**: شیخ عبدالرحمن‌ابن شیخ احمد طالبانی متخلص به خالص که از علما و شعرای قرن سیزدهم هجری است،در سال ۱۲۱۲ هجری درکرکوک متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را در آنجا فرا گرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۱۲۷۷

هجری درگذشت وی در فنون ادبی به خصوص در شعر و ادبیات عرب تبحر داشت و از او کتابی به نام بهجةالاسرار که شرحی است بر هجده بیت از ادبیات مثنوی با دیوانش که شامل اشعار فارسی و عربی است باقی است. از اوست:

**باز شیدا شدم از عشق رخ لب سمنی — فتنه‌ای، عشوه‌گری، نازک، سیمین بدنی**
**نوجوان سروقدی، ماه‌رخی، کبک خرام — آفتی، عربده‌جویی، دل عالم شکنی**
**چشم آهو نگهی، زلف شبه مانندی — شمع هر مجتمعی شاهد هر انجمنی**
**گفتمش چیست بهای لبت ای جان جهان — گفت: جز دادن جان هیچ ندارد ثمنی**
**(خالصا) وصل چنین شاهد زیبا نبود — با چنین عشق سزاوار کسی همچو منی**

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ عبدالرحمن عمادی:** شیخ عبدالرحمن‌ابن محمدابن محمدابن عمادالدین در سال ۹۷۸ هجری در عمادیه چشم به جهان گشود و او از اکابر علمای کرد است که در فقه و حدیث و تفسیر و ادب و علوم عربی متبحر و استاد بود. وی از شاگردان علامه حسن بورینی و شیخ محمد محب‌الدین است و از تألیفات او: الهدایة، المستطاع من الزاد، حاشیه بر تفسیر کشاف است. مرگ او به سال ۱۰۵۱ هجری نوشته‌اند و مدفن او در دمشق است.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**شیخ عبدالرحمن قره‌داغی:** شیخ عبدالرحمن‌ابن شیخ محمدابن الخیاط در سال ۱۲۵۳ هجری در قره‌داغ از توابع سلیمانیه متولد شد و مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت و پس از آن به بغداد رفت و نزد علامه مفتی زهاوی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حکمت را از او فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و از آنجا به ده طویلی رفت و در خدمت شیخ عثمان کسب فیض کرد و پس از مدتی از او خرقه گرفت و به زادگاهش بازگشت و سپس به کرکوک و بغداد رهسپار شد و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۳۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و علم کلام متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: الایقاظ، تنبیه الاصدقاء، دقایق الحقایق، مواهب الرحمن، اسنی المطالب، ملخص الاقوال، تبیان، التحقیق، الاجوبة البهیة، التحقیق العالی.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ عبدالرحمن مولان آبادی:** شیخ عبدالرحمن مولان‌آبادی در سال ۱۲۵۰ هجری در مولان‌آباد از توابع دیواندره متولد شد و در همان جا به کسب علم و فضایل پرداخت و پس از آن نزد عالمان دین فقه و تفسیر و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلکش است. از اوست:

| | |
|---|---|
| کەس نەزان هەرسەیل ئەسرین مەڕێزان | تاف وەفراوان وەهاران بێزان |
| وە طەور هەواران، کلاوان، کاوان | چون من نالەشان وە گەردوون یاوان |
| هەر هەردێ مەگێڵای تێدا | ئیسە بایەقوش مەوانۆ پێدا |

یعنی:

روستای کس نَزان سیل اشک می‌ریزد و در بهار برف‌ها ذوب می‌شود و ناله و صدای ستیغ‌ها و کوه‌ها مانند نالهٔ من به گردون رسید، و هر دشتی که تو در آن می‌گردی، اکنون جغد در آن می‌خواند.

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ عبدالرؤف ضیایی:** شیخ عبدالرؤف ضیایی‌ابن شیخ مصطفی نقشبندی متخلص به عاشق در سال ۱۳۱۳ هجری در سقز تولد یافت و همان جا رشد کرد و مبادی و مقدمات علوم را از پدرش آموخت و پس از آن در خدمت ملا صالح فخرالعلماء و ملا عبدالعظیم مجتهد و شیخ محمود و ملا عبدالعزیز مفتی سقز و ملا صالح امامزاده فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات عرب را فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به لقب حجةالاسلام مفتخر گردید و در کار دولتی استخدام شد و سپس رییس اوقاف سقز شد و سپس قاضی دادگاه‌های سقز و پس‌از آن مسؤول فرهنگ گردیدو پس‌از بازنشستگی مابقی زندگیش را به مطالعه و سرون شعر گذراند تا به سال ۱۴۰۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود متبحر بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دیوانی‌باقی‌است که شامل‌قصاید و غزلیات‌و قطعات‌کردی است و تاکنون به‌طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالسلام بارزانی:** شیخ عبدالسلام بارزانی در سال ۱۳۲۰ هجری از سوی سران و بزرگان بارزان به فرمانروایی بارزان برگزیده شد و او به دلیل مکارم اخلاقی مورد توجه مردم قرارگرفت و همه به اوگرویدند و از او اطاعت کردند و وی قدرتی به هم زد و علیه دولت عثمانی قیام کرد و سلطان محمد پنجم عثمانی (۱۳۲۷-۱۳۳۶ هجری) نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و این نیرو شکست خورد و پس از مدتی که قدرت او فزونی یافت دولت عثمانی لشکری گران با کردهای وابسته به دولت عثمانی به منطقه بارزان فرستاد و آنان شیخ عبدالسلام و سپاهیانش را محاصره کردند و جنگ سختی درگرفت و سرانجام به شکست بارزانیان و متواری شدن شیخ عبدالسلام انجامید و پس از چند سال دیگر شیخ نیرویی جمع کرد و مجدداً به جنگ عثمانی‌ها پرداخت و این بار عثمانی‌ها شکست خوردند و سرانجام با هم صلح کردند و اسیران بارزانی را آزاد نمودند و چند سال بعد محمود شوکت صدراعظم عثمانی به وسیلهٔ صفوت‌بیگ که از دوستان شیخ عبدالسلام بود ترور شد و صفوت‌بیگ خود را به بارزان نزد شیخ رسانید و به او پناهنده شد و عثمانی‌ها این بار با سپاهی گران به بارزان حمله کردند و شیخ تاب مقاومت نیاورد و به ایران گریخت و عاقبت او را در ارومیه گرفتند پس از چندی به سال ۱۳۳۴ هجری به دارش زدند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ عبدالغفار مردوخی:** شیخ عبدالغفارابن شیخ شمس‌الدین مردوخی در سال ۹۶۹ هجری در باقل‌آباد متولد شده و در هنگام جوانی از مولد خویش به بلاد مختلف سفر کرد و نزد علمای متبحر به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و از آنجا به حسن‌آباد رفت و نزد ملا محمد حسن‌آبادی به تلمذ پرداخت و پس از خاتمه تحصیل در آنجا سکنی گزید و به تدریس و تعلیم مشغول شد تا این که در سال ۱۰۲۶ هجری درگذشت. شیخ عبدالغفار علامهٔ دهر و فرید عصر بوده و در علم طب و نجوم و ریاضیات مهارت داشته و در طب و نجوم هم تألیفاتی داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست. شاعری در بارهٔ وی گوید:

**اگر هر موی من گردد زبانی — شود هر یک بر او تمجید خوانی**
**هنوز از بی زبانی خفته باشم — ز صد مدحش یکی ناگفته باشم**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالغفور کاشتری**: شیخ عبدالغفورابن شیخ‌معین‌الدین‌مردوخی که‌از علمای قرن سیزدهم هجری است، درکاشتر از توابع سنندج تولدیافت و پس‌از تحصیل صرف و نحو و منطق و حکمت در حلقهٔ ارادت مولانا خالد نقشبندی در آمد و پس از آن مدتی را در مسافرت‌گذرانید. وی به‌سال ۱۲۷۰ هجری‌درگذشت و باتجلیل فراوان‌جنازه‌اش برداشته شد. وی شاعر و دانشمندی شایسته بود و علاوه بر دیوان اشعارش که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است شرح‌هایی نیز برکتاب‌های فقهی دارد که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالقادر مهاجر**: شیخ عبدالقادرابن شیخ محمدسعید معروف به مهاجر در سال ۱۲۱۱ هجری در سنندج متولد شد و در جوانی مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل در مدرسهٔ دارالاحسان مشغول تدریس شد و در سال ۱۲۷۱ هجری به سلیمانیه هجرت کرد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت و در گورستان گردی سه‌یوان به خاک سپرده شد. وی در علم کلام و فقه و تفسیر و حکمت متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: حواشی و شرح عقاید عضدیه، شرح رسالة الزوراء، کشف‌الغطاء، حواشی بر تعلیقات لاری، شرح تهذیب الکلام، به نام تقریب المرام.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا، تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**شیخ عبدالکریم خانگایی**: شیخ عبدالکریم‌ابن شیخ ابوبکر متخلص به خسته در سال ۱۲۰۷ هجری در ده خانگا از توابع پاوه متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به ده دژن و سنندج رفت و در نزد علمای دین فقه و تفسیر و حدیث فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۱۲۷۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادبی استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

وه زوڵف سیای پەرچین لوولت — وه باڵا چون سەوڵ رەندنەو طوولت

وه پەنجەی نازک حەنایی رەنگت — وه دیدەی مەخموور سیای سێوەنگت

ئەر(خەستە) بێ تۆ شادی بویارۆ خوداوەند باڵاش وەگڵ بسپارۆ

یعنی:

به زلف سیاه و مجعد و بش و بالای مانند سروت قسم و به انگشت نازک حنایی رنگ و دیدگان مخمور سیاهت قسم اگر خسته بی تو شاد باشد، خداوند او را به خاک بسپارد.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالکریم خانه‌شوری:** شیخ عبدالکریم‌ابن سید احمد متخلص به فانی در سال ۱۳۰۳ هجری در ده خانه‌شور از توابع باباجانی متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و در ده احمد برنده در خدمت شیخ معروف نرگسه جار تلمذ کرد و منطق و علم کلام را از او فراگرفت و پس از آن به حلبجه رفت و درخدمت شیخ بابا رسول بیدنی کسب فیض کرد و از او اجازه گرفت و پس از آن به ده احمد برنده رهسپار شد و مابقی عمرش را در آنجا به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۶۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به کردی و فارسی به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است از اوست:

وەرە ئەی دڵ وەکوو پەروانە باڵی عیشق پەیداکە

بە دەوری شەمعی شەرعی ئەنوەرا صەدسۆز بەرپاکە

یعنی:

بیا دل مانند پروانه بال عشق و محبت پیدا کن و به دور شمع شرع انور خود را بسوزان.

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مدرس.

**شیخ عبدالکریم شدله:** شیخ عبدالکریم‌ابن شیخ مصطفی در سال ۱۳۱۰ هجری در شدله از توابع سلیمانیه تولد و درکودکی در خدمت پدرش سرگرم فراگرفتن قرآن کریم و صرف و نحو و منطق شد و پس از آن به سلیمانیه رهسپار شد و در خدمت ملا عبدالله جلی فقه و تفسیر را آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و پس از آن مدتی در خدمت ملاعبدالله جلی فقه و تفسیر را آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و پس از آن مدتی در خدمت شیخ‌های‌نقشبندی‌کسب فیض‌کرد و خرقهٔ ارشاد پوشید و پس‌از آن‌به‌ارشاد مردم

پرداخت و مسلک حقه را به وجود آورد و پیروان زیادی یافت و دولت وقت مدتی او را زندانی کرد و پس از آن آزاد کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۱ هجری در شدله درگذشت.
مراجع: بزووتنەوەی هەقە نووسینی مستەفا عەسکەری ـ محمدی مەلاکەریم پیا چووەتەوە. بەغدا ۱۹۸۳.

**شیخ عبدالله جفایی:** شیخ عبدالله ابن شیخ محمدامین در سال ۱۲۵۸ هجری در ده کانی کوه kânî kawa از توابع سنندج تولد یافت. علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و سپس به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و ادبیات را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به ده نرگسه‌جار رهسپار شد و باقی عمرش را همان جا به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او شیرین و دلنشین است. از اوست:

چێشەن دڵ ئارۆ سرووریٚ دارۆ پێشانیش شادی وەنەش مەوارۆ
فەڵەک وەبیٚ کەید دەوریٚ دا پەرێم شاد بیم وە دیدار دڵدارەکەی وێم

یعنی:

دل امروز شادمان است و از پیشانیش شادی می‌بارد، فلک به بی‌کید دَوری به من داد و با دیدار دلدارم شاد شدم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالله خرپانی:** شیخ عبدالله‌ابن سید اسماعیل‌ابن شیخ محمد کوسته در سال ۱۱۹۵ هجری در ده خرپان از توابع حلبجه تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به ده تَره‌مار رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت به تدریس و تألیف و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۲۵۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت متبحر و استاد بود و طلاب زیادی از حوزهٔ درس او استفاده کردند و نیز تألیفات و تعلیقات زیادی داشته است که برخی از آنها از جمله: حاشیه برکتاب ابن حجر، حاشیه برکتاب جمع الجوامع، شرح تهذیب الکلام به یادگار مانده است.
مراجع: ناڵەی دەروون ـ نووسینی شێخ محمدی خاڵ ـ بەغدا ۱۹۸۵.

**شیخ عبدالله ربتکی:** شیخ عبداللهابن شیخ احمد زیزی در سال ۱۰۶۰ هجری در ده ربتکی از توابع موصل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و پس از آن به موصل رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به قسطنطنیه رفت و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و در سال ۱۱۴۶ هجری به حج رفت و در سال ۱۱۴۷ هجری به موصل بازگشت و در آنجا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس پرداخت تا به سال ۱۱۵۹ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: زبدة القواعد الفقهیة فی ضبط الاحکام الشرعیة، عقاید الاسلام، احوال الرافضة، زواهرالزواجر، المنهاج فی بیان احکام العشر و الخراج، هدی الحکم الی خیرالحکم، خلق الاعمال، نهج المنهج فی فقه الشافعیة، فتوی فی و جوب محاربَه الیزیدیه، ضابطة الاشکال.

مراجع: الشیخ عبدالله الربتکی ـ سعید الدیوه‌چی ـ گۆڤاری کۆڕی زانیاری کوردی ژماره c ـ ۲ ساڵی ۱۹۷٤.

**شیخ عبدالله داخی:** شیخ عبداللهابن شیخ محمود متخلص به داخی در سال ۱۲۲۴ هجری متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و از محضر علما کسب فیض کرد و سپس به سنندج رفت و فقه و تفسیر را از علمای دین فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و وعظ و تذکیر مردم مشغول شد و به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر کردی و فارسی ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

باوەس خەیاڵت خەیاڵ خاڵ بۆ          باوەس حاڵت پەی زوڵف سیاوان تاڵ بۆ
وەس وە تەمای وەصڵ نازک نەوهاڵان          سەرمایەی عومرت بدەر وە لاڵان

یعنی:

ای دل! کم به فکر و اندیشهٔ خال یار باش و کم اوقاتت را برای زلف سیاه یار تلخ کن، کم به آرزوی وصل نازک نونهالان باش و سرمایهٔ عمرت را بیهوده به تاراج مده.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان مولوی، و جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالله شمزینی:** شیخ عبدالله شمزینی در سال ۱۳۱۰ هجری در مدینه تولد یافت و در کودکی به تحصیل پرداخت و پس از آن به سیر و سلوک آغاز کرد و سپس به سفر حج رفت و برخی از مدن اسلامی را گشت و صاحبان معرفت و اهل تصوف را ملاقات کرد و سرانجام به سال ۱۳۸۷ هجری در ارومیه چشم از جهان فرو بست. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: باوەڕی ئایین، خلاصه‌ی عقاید به کوردی.

مراجع: بلیۆگرافیای دووصەد ساڵی کێبی کوردی مصطفی نەریمان، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ عبدالله نیزلی:** شیخ عبداللهابن شیخ احمد شمس‌الدین از علما و شعرای قرن چهاردهم هجری است، وی در نیزل متولد شد و بیشتر عمرش را در ده کلاترزان از توابع سنندج به سر برد و به ارشاد و پرورش طالبان طریقت مشغول بود و به سال ۱۳۷۵ هجری درگذشت. او شعر می‌سرود و در شعر عبدی تخلص می‌کرد و دیوانش که دارای قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

فەڵەک پەیکانێ شانا وە جەرگم    جە دوود دەروون سیابی بەرگم
خاپوور کەرد بینای قەڵای ئومێدم    هیچ نەبی وەتەنگ سکەی سفێدم

یعنی:

فلک تیری به جگرم پرتاب کرد و از دود درون جامه‌ام سیاه شد، و بدینسان بنای حلقهٔ امیدم را ویران کرد، وه به ریش سفیدم رحمی نکرد.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالله هزار کانیانی:** شیخ عبداللهابن شیخ حسین در سال ۱۲۸۴ هجری در ده هزار کانیان از توابع سنندج متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و سپس به سنندج رفت و علوم متداول آن زمان را نزد عالمان دین فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به طب علاقه پیدا کرد و به مطالعه قانون ابن‌سینا و الحاوی زکریای رازی پرداخت و سپس با دکتر سعیدخان کردستانی که تازه از اروپا برگشته بود آشنایی پیدا کرد و پس از آن معین وی گردید و در گیاه‌شناسی هم به مطالعه و تحقیق سرگرم شد و بطور کلی در طب قدیم و جدید مهارت پیدا کرد و به مداوای

بیماران مشغول شد تا به سال ۱۳۵۱ هجری در سنندج درگذشت. از او آثاری در طب به یادگار مانده از جمله: گیاهان ناشناخته در کردستان، امراض و معالجهٔ آنها است. در شعر و ادبیات هم مهارت داشت و گهگاه شعر می‌سرود. از اوست:

بکش خنجر بزن بر سینهٔ من — مبادا دیگری در دل نشیند
دریغم آید اندر خانهٔ تو — کسی دیگر در آن مسکن گزیند
زچشم خویش بیزارم چو بینم — اگر خواهد کسی غیر از تو بیند
ندارم تاب آن بینم کسی را — که زان گلبن گلی از بوسه چیند
تعالی‌الله از آن صورتگر پاک — چه زیبا نقش‌ها می‌آفریند

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عبدالله هکاری**: شیخ عبدالله که از اجلهٔ علمای قرن نهم و دهم هجری است، در هکاری متولد شده و در فقه و حدیث و تفسیر و حکمت و ادب و علوم عقلی و نقلی متبحر و استاد بوده است. وی در هکاری اقامت داشت ولی برای تحصیل به موصل و بغداد مسافرت نموده و علوم شرعی را از علما دریافته و پس از آن به زادگاه خود بازگشته و به تدریس پرداخته و سرانجام به سال ۹۴۳ هجری درگذشته است. از آثار او حواشی بر تفسیر بیضاوی و حواشی بر استعارهٔ مولی عصام‌الدین اسفراینی است.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ عبدالمؤمن سنندجی**: شیخ عبدالمؤمن‌ابن شیخ شمس‌الدین در سال ۱۰۶۶ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و سپس به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و نزد عالمان و بزرگان دین کسب دانش کرد و در علم فقه و تفسیر و حدیث استادی یافت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۲۸ هجری درگذشت. وی بر انشاء فارسی و عربی تسلط داشته و سال‌ها امامت و خطابت شهر سنندج به عهدهٔ او بوده است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ عبدالمؤمن سوم مردوخی**: شیخ عبدالمؤمن‌ابن شیخ جمال‌الدین دوم به سال ۱۲۴۱ هجری در سنندج متولد شد و او در کلیهٔ علوم رسمی و ریاضی متبحر بود و در

فصاحت و بلاغت و انشاء شهرهٔ شهر و معروف دهر بود و خط ثلث و نستعلیق را خوب می‌نوشت و مدت‌ها شغل امامت و خطابت جمعه را در مسجد دارالاحسان داشته است و دارای شغل قضاوت و محضر هم بوده‌است و سرانجام‌به‌سال ۱۳۱۴ هجری‌فوت کرده است. وی مدتی با دعاة مسیحی که برای تبلیغ دین مسیح به سنندج آمده بودند مدتی مباحثه و مناظره کرد و کتابی نیز در این‌باره به نام ردالنصاری نوشت که هنوز طبع نشده.
مراجع: تاریخ مردوخ جلد اول نوشتهٔ آیت‌الله مردوخ کردستانی.

**شیخ عبدالمؤمن مردوخ:** شیخ عبدالمؤمن‌ابن شیخ جمال‌الدین مردوخ به سال ۱۲۴۱ هجری در سنندج قدم به جهان گذاشت و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین کسب دانش و کمال نمود و پس از آن در نزد استادان خط تعلیم خط گرفت و چون در نوشتن خطوط مهارت یافت همه او را گرامی داشتند و چنان که گویند خط ثلث و نستعلیق را زیبا می‌نوشت و گویا قرآنی را با خط نسخ نوشته است و او به سال ۱۳۱۴ هجری جهان را بدرود گفت.
مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**شیخ عبدالمؤمن مردوخی:** شیخ عبدالمؤمن‌ابن شیخ جمال‌الدین متخلص به سارایی در سال ۱۱۵۲ هجری در سنندج تولد یافت و در سال ۱۲۱۱ هجری درگذشت. وی در نحو و علم حدیث و علم کلام و علوم ریاضی تبحر داشت و آثار فراوان و پر ارزشی از او باقی است از جمله: کتاب والدُّرُ النظیم و کشکول شیخ عبدالمؤمن که کشکول او اخیراً به تصحیح و تنقیح انور سلطانی به طبع رسیده است و این کشکول شامل اشعار شعرای اورامی زبان است و بسیار با ارزش می‌باشد. و نیز در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ.

**شیخ عبدالوهاب نایب:** شیخ عبدالوهاب که از علمای قرن سیزدهم‌و چهاردهم هجری است، تحصیلات خود را نزد مفتی زهاوی به اتمام رساند و پس از آن در بغداد متولی قضا شد و مدتی هم به تدریس پرداخت و از او کتابی به نام: هدایةالوصول لبیان الفرق بین النبی و الرسول به جای مانده که با تقریظ مفتی زهاوی در بغداد چاپ شده است.
مراجع: مفتی زهاوی تألیف شیخ محمد الخال ـ بغداد ۱۹۶۴.

**شیخ عبیدالله نهری:** عبیدالله نهری در سال ۱۲۴۰ هجری در ده نهری متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به تدریس و ارشاد مردم پرداخت. وی به علت ظلم و ستم حکام ظالمِ در سال ۱۸۸۰ میلادی مطابق ۱۳۰۰ هجری در خاک شمزینان قیام کرد و بیشتر طوایف کرد را متحد کرد، و اطراف دریاچهٔ وان و ارومیه و مهاباد و بخشی از بناب و مراغه را به سال ۱۲۹۷ هجری زیر سلطهٔ خود در آورد و حتی تبریز هم مدتی در معرض تهدید قرارگرفت و ترک‌های عثمانی کوشیدند از قیام شیخ به نفع خود بهره‌برداری کنند و کردها را آلت دست خود قرار دهند و به وسیلهٔ او ارمنی‌ها را به قتل برسانند این بود که برخی از یارانش به او پیشنهاد کردند که به قتل عام ارمنی‌ها بپردازند ولی شیخ روش پسندیده‌ای برگزید و گفت: ترک‌ها می‌خواهند به دست ما ارمنی‌ها را از بین ببرند و اگر ما این کار را بکنیم، سپس خودمان را هم از بین خواهند برد. و چون ترک‌ها از شیخ ناامید شدند پس از آن با حکومت ایران مذاکره کردند و با هم به سرکوبی قوای شیخ پرداختند و شیخ در اواخر سال ۱۸۸۵ سرانجام دستگیر شد و او را به قسطنطنیه بردند اما از آنجا از طریق قفقاز به آذربایجان گریخت ولی برای بار دوم دستگیر شد و به مکه تبعید گردید و در آنجا به سال ۱۳۱۰ هجری بدرود حیات گفت. مینورسکی در کتاب کرد می‌گوید: یکی از نهضت‌های کرد قیام شیخ عبیدالله است که نهضت خود را از کشور ایران آغاز نمود و کردها ارومیه را قبضه کردند و سپس بناب را به تصرف در آوردند و به سوی تبریز سرازیر شدند و جنگ بسیار شدیدی آغاز گردید و در خیابان‌ها پناهگاه‌های بسیاری ساخته شده بود اما طولی نکشید که عشایر ماکو برای آزادی ارومیه حرکت کردند و کردها مجبور به عقب‌نشینی شدند و سرانجام شیخ را اسیر کردند و به مکه تبعید کردند.

مراجع: کرد تألیف مینورسکی ـ ترجمهٔ دکتر خزنه‌دار، و خه‌باتی گه‌لی کورد ـ نووسینی ئه‌حمه‌د ته‌قی ـ به‌غدا ۱۹۷۰، و تحقیقات نویسنده.

**شیخ عثمان نقشبندی:** شیخ عثمان‌ابن خالد بیگ معروف به سراج‌الدین در سال ۱۱۹۵ هجری در ده تویلی از توابع حلبجه تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به خُرمال و خرپانی و سلیمانیه رفت و نزد علمای دین و فقه تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و سپس راهی بغداد شد و در آنجا پس از کسب فیض از مولانا خالد

به مرتبهٔ ارشاد رسید و در سلک رؤسای طریقهٔ نقشبندی درآمد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و تذکیر مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۳ هجری درگذشت. از او کرامات و مکاشفات زیادی مشاهده شده و بزرگان بی‌شماری هم در پرتو تعالیم او به بهره و فیض رسیده‌اند. وی گهگاه به زبان‌های کردی و فارسی شعر می‌سرود و تألیفات زیادی هم به زبان‌های عربی و فارسی داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست. از اوست:

**هر جا من و یار به هم باز رسیدیم ‌ ‌ ‌ از بیم بداندیش لب خویش گزیدیم**

**بی‌واسطهٔ گوش و زبان از طرف دل ‌ ‌ ‌ بسیار سخن بود که گفتیم و شنیدیم**

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودە ڕزیس.

**شیخ عدی هکاری:** شیخ شرف‌الدین عدی‌ابن مسافر هکاری که از کردهای تیراهی است، در سال ۴۶۷ هجری متولد شده و در سال ۵۰۳ هجری به فرمانروایی سرزمین هکاری رسیده و در سال ۵۵۷ هجری متوفی گشته است. وی از موطن خود به مدینه و سپس عازم شام شد و پس از آن به هکاری بازگشت و در آنجا درگذشت. شیخ چنان که گویند هم‌صحبت شیخ عبدالقادر گیلانی و حمادباس و عبدالقادر سهروردی بوده طریقه‌ای به نام طریقهٔ عدویه به وجود آورده. اینکه عده‌ای موطن شیخ عدی را بیت قار بعلبک دانسته‌اند سخت در اشتباهند. بنا به یک نسخهٔ خطی که در سال ۸۵۵ هجری نوشته شده، شیخ عدی از کردهای تیراهی است و در هکاری به دنیا آمده و در همان جا درگذشته است و از او اشعاری به زبان کردی به یادگار مانده است. از اوست:

حەقوو توو پادشاهی ‌ ‌ ‌ خودانی مێهر و ماهی

ڕەزاقی جن و ئینسی ‌ ‌ ‌ خودایی عالەما قودسی

مزگینی بیبینە کوردستانی ‌ ‌ ‌ بلاڤ کەن دفتەرائیمانی

یعنی:

ای خداوند بزرگ! الحق تو پادشاه جهان و خدایِ مهر و ماهی روزی‌دهنده جن و آدمیزادی و خداوندگار جهان بالایی، ای خداوند! مردم کردستان را مژده و یاری دهند که دفتر ایمان را گسترش دهند.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و فوات‌الوفیات تألیف ابن شاکتبی ـ مصر ۱۳۱۲ هـ و مباحث العراقیه تألیف یعقوب سرکیس ـ بغداد ۱۹۴۷، و جنگ خطی.

**شیخ عزیز تخته‌ای**: شیخ عزیز که از علما و مشایخ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در تخته متولد شد و در سنندج تحصیلات خود را به پایان رساند و در بیاره به سال ۱۳۳۰ هجری درگذشت. وی از مریدان شیخ ضیاءالدین بود و در شعر و ادب نیز مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**سخن تا کی نهان دارم که بوی یار می‌آید**
**نسیم آستان حضرت دلدار می‌آید**
**به هر گلشن که گل چینم به هر وادی که بنشینم**
**نسیم بامدادی با شمیم یار می‌آید**
**(عزیز)! چون نباشم شاد؟ کاینک مژده آوردند**
**مرا بهر ورود آستانش بار می‌آید**

مراجع: یادی مه‌ردان نووسینی ملا عبدالکریم مدرس.

**شیخ عصام‌الدین عودالانی**: شیخ عصام‌الدین‌ابن شیخ قادر در سال ۱۲۸۵ هجری در ده عودالان از توابع سلیمانیه تولد یافت و صرف و نحو و زبان عربی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت مفتی چاومار فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به ارشاد مردم و کار کشاورزی سرگرم شد و به سال ۱۳۵۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

نه‌و نیهالا بۆ نیگاهی تۆ ده‌روونم له‌ت له‌ته
چاوی بێ‌مه‌یلت له‌گه‌ڵ من‌عه‌ینی ده‌ردو ذیلله‌ته
خواب و خۆراکم گرینه عه‌یش و نۆشم زاری‌یه
دامه‌نم دایم به وێنه‌ی جۆیباری گوێی شه‌ته

یعنی:

ای نونهالم! برای نگاه تو دل و درونم پاره پاره است، و تو هم میلت با من درد و ذلت است. خواب و خوراکم گریه و عیش و نوشم زاری است، دامنم همیشه مانند جویبار و ساحل شط است و پیوسته می‌گریم.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد ـ نووسینی عه‌لی که ماڵ باپیر.

**شیخ علی حسام‌الدین:** شیخ علی حسام‌الدنی محمد بهاءالدین‌ابن شیخ عثمان نقشبندی در سال ۱۲۷۸ هجری در ده طویلی متولد شد و در کودکی در محضر پدر بزرگوارش به تحصیل علم و حکمت مشغول شد و سپس از عالمان دین فقه و تفسیر آموخت و چون به کمال رسید از پدرش خرقهٔ ارشاد اخذ کرد و پس از فوت پدرش عهده‌دار ارشاد مردم شد و مریدان بسیار یافت و به سال ۱۳۵۸ هجری وفات یافت. در حالات و حکایات و مأثورات او رساله‌های متعدد نوشته‌اند و تألیفاتی نیز داشته که تاکنون به چاپ نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ علی خان زنگنه:** شیخ علی خان زنگنه به سال ۱۰۶۵ هجری بنا به فرمان شاه عباس دوم صفوی (۱۰۵۲-۱۰۷۷ هجری) به حکومت کرمانشاه و سنقر و هرسین منصوب شد و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و رتق و فتق امور سرگرم شد و کاروانسراهایی برای زوار عتبات عالیات احداث نمود و پس از آن بنا به فرمان شاه بر سرکوبی ازبک‌ها پرداخت و در این هنگام پسرش حاج حسین علی خان زنگنه را به نیابت خود انتخاب کرد و سپس به مقام صدارت اعظم ارتقا یافت و اوضاع بی سر و سامان مملکت را نظم و نسق داد و تا سال ۱۰۷۶ هجری فرمان راند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**شیخ علی سنجاری:** شیخ علی‌ابن وهب سنجاری از مشایخ معروف قرن ششم هجری است. وی از مردم سنجار است و در کودکی موقر و عزلت گزین بود و به امور دینی توجهی خاص داشت و چون خرقه‌پوشید عدهٔ‌زیادی از مشایخ‌مانند شیخ سوید سنجاری و شیخ ابوبکر جاری محضر وی را درک کردند. وی در سنجار بدرود حیات گفت.

مراجع: طبقات الکبری تألیف تاج‌الدین سبکی.

**شیخ عمر الوانی:** شیخ عمرابن نوح الوانی معروف به بدرالدین در سال ۱۰۷۴ هجری در شهر وان تولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا به اتمام رساند و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۲۶ هجری فوت کرد. وی در فقه و تفسیر تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های اشراف الوسایل فی اوصاف سیدالاواخر و

الاوائل، و انیس‌الرمس فی تفسیر آیة جری الشمس، و تواریخ الائمه.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ عمر قره‌داغی:** شیخ عمرابن شیخ محمدامین غفاری معروف به ابن القره‌داغی در سال ۱۳۰۳ هجری در سلیمانیه مَتولد شد و درکودکی در خدمت پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت عمویش شیخ محمد نجیب قره‌داغی تلمذکرد و علوم دینی را از او آموخت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۵۴ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: حواشی بر تهذیب الکلام، حاشیه بر جمع‌الجوامع، حاشیه بر گلنبوی برهان، حاشیه بر تعریف ملاعلی، حاشیه بر فریدهٔ سیوطی، شرح بر مقولات عشر، شرح منظومهٔ فرایض قزلجی است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ عمر نقشبندی:** شیخ عمر ضیاءالدین متخلص به فوزی ابن شیخ عثمان سراج‌الدین در سال ۱۲۵۵ هجری در ده تویلی متولد شد و درکودکی به فراگرفتن علم سرگرم شد و پس از آن نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و در فنون ادب هم مهارت یافت و در جوانی در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و تحت توجه پدرش مدارج عالیه را طی کرد و پس از آن به ارشاد پرداخت و مریدان بسیار یافت و سرانجام به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به زبان‌های کردی و فارسی و عربی به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

تو خوا به وه‌فا و مه‌یل وه‌رینت — بنمانه جار جار وه من جه مینت
بنمانه قامه‌ت وه‌ی زامه‌ت وده‌رد — په‌رێئه‌و قامه‌ت داخ وه گڵ به‌رده
تا جه‌و رۆ دەم دەم وه بێ مدارا — قه دقامه‌ت وا چۆن هه‌رسات‌نه‌و سارا

یعنی:

تو را به خدا با وفا و میل پیشینت، پیشانیت را گهگاه به من نشان بده، قامتت را به من که مجروح توام نمایان کن تا پس از مرگ در صحرای محشر بیاد بشن و بالایت قد قامت بگویم.

مراجع: یادی مه‌ردان نووسینی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی مدرس.

**شیخ عیسی برزنجه‌یی:** شیخ عیسی‌ابن باباعلی همدانی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در همدان تولد یافت و مقدمات علوم را از پدرش آموخت و پس از آن در خدمت خواجه اسحاق خطایی فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و سپس به عراق و حجاز و مصر سفر کرد و از محضر علما کسب فیض کرد و به زادگاه خود بازگشت و به سال ۶۸۶ هجری پس از بازگشت از حج به ده برزنجه آمد و شبی پیغمبر اکرم را در خواب دید که به او امر فرمود آنجا بماند و او نیز در آنجا اقامت کرد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۵۴ هجری درگذشت. وی جامع علوم معقول و منقول بود و از تصوف و حکمت بهرهٔ وافی و حاصل وافر دریافت و ایام خود را به ارشاد و مجاهدت می‌گذراند و کرامات او در کتب صوفیه مسطور است. از او اشعاری عارفانه به زبان‌های کردی و عربی و فارسی به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

پێمه شوکرانه، پێمه شوکرانه — واچن سه‌رو ماڵ بده‌یم به‌رانه
چون ده ستمانه ته‌حقیق یه‌گانه — وصاڵگا لوایم جه وصاڵ یانه

یعنی:

ما باید همیشه خدا را شکر کنیم و ثروتمان را در راه او انفاق کنیم، زیرا او خدایی است یگانه و یکتا و ما را به خانهٔ نیاز و امید می‌رساند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی بحرالانساب، نسخهٔ خطی خلاصهٔ سرانجام، و بنه‌ماڵه‌ی زانیاران نووسینی مه‌لا که‌ریمی موده ڕزێس ـ به‌غدا ١٩٨٤.

**شیخ کمال‌الدین ابوالفضایل سالار اربیلی:** شیخ کمال‌الدین ابوالفضایل سالارابن حسن‌ابن عمرابن سعید اربیلی که از علمای قرن هفتم هجری است برای تحصیل علم از مولد خود اربیل به دمشق رفت و نزد تقی‌الدین ابن الصلاح فقه و تفسیر آموخت و از سایر علما حدیث استماع کرد و کتاب: مختصر روضة الحکام را تألیف کرد. وی به سال ۶۷۰ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا، و طبقات الشافعیه تألیف تاج‌الدین سبکی.

**شیخ لطف‌الله سنندجی:** شیخ لطف‌الله‌ابن عبدالقادر سنندجی به‌سال ۱۱۰۰ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی به کسب علوم اشتغال ورزید و قرآن را حفظ کرد و سپس

در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و در علوم عقلی سرآمد روزگار شد و پس از آن به تدریس پرداخت و شاگردان زیادی تربیت کرد و سرانجام به سال ۱۱۷۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفیسر و ادبیات استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

شه ماڵ بۆی شەوبۆ باوەرە پەی پەی          بەڵکوو ئەندۆهم نەمانۆ سادەی؟

یعنی:

ای نسیم بوی گل شب‌بو را پی پی بیاور بلکه اندوهم نماند درنگ کن.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ لطیف لطفی:** لطیف‌ابن شیخ رضا متخلص به لطفی در سال ۱۳۲۵ هجری در روستای پەڵکانه از توابع کرکوک تولد یافت و در کودکی در خدمت ملاسعید ملباز سرگرم فراگرفتن صرف و نحو و قرآن کریم و منطق شد و سپس به کرکوک رفت و در خدمت شیخ محمد کَرەدان و ملا طاهر علا فقه و تفسیر را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به استخدام دولت در آمد. وی در فنون ادب و فقه و تفسیر تبحر دارد و در سرودن شعر هم ید طولایی دارد و تاکنون آثاری از او به طبع رسیده است: ۱- مولودنامه ۲- ترجمهٔ السادات البرزنجیه ۳- ترجمهٔ فتح الیمن ۴- ترجمهٔ فتح ملک قطریف ۵- ترجمهٔ قصص الانبیاء. از اوست:

لەتاریکی شەوی‌زوڵفی‌لەدەستم چوو خەزینەی دڵ
بەچەرخی روومەتی ئاڵی ئەسیری چەرخی دەورانم
سورەییای‌گەردنی ئەوبوو، چرای دڵمی‌کەواکز کرد
تریشقەی‌تیری جادووی بوو،کەخانەی صەبری رووخانم

یعنی:

در تاریکی شب زلفش خزینهٔ دل را از دست دادم، و با چرخ رخسار آل و سرخ گونه‌اش اسیر چرخ دورانم، ثریای گردنش چراغ قلبم را خاموش کرد و تیر غمزه‌اش خانهٔ صبرم را ویران کرد.

مراجع: دیوانی لوطفی ئامادە کردنی عوبێد شێخ لەطیف بەرزنجی ـ بەغدا ١٩٨٤.

**شیخ مبارک شهرزوری:** ابوالکرم مبارک‌ابن حسن‌ابن احمدابن علی‌ابن فتحان

شهرزوری معروف به شیخ القُرّاء که از علما و اساتذهٔ قرآت و تجوید و حدیث است، در سال ۴۶۲ هجری در شهرزور متولد شد و در سال ۵۵۰ هجری در بغداد بدرود حیات گفته است. وی در بغداد حدیث را از ابوالفضل احمدابن حسن جیرون استماع کرد و نزد ابومحمد جعفرابن محمد سراج قرائت را فراگرفت. از آثار او می‌توان کتاب‌های: الذخائر فی القرآت و المصباح الزاهرفی القرآت العشر البواهر را نام برد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا، کشف الظنون، تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ محمد آیة النبی**: شیخ محمدابن شیخ عبدالکریم ملقب به آیة النبی در سال ۱۲۶۲ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی راکه صرف و نحو و حکمت و فقه باشد نزد پدرش آموخت و سپس به قریهٔ بیاره رفت و از حضور شیخ بهاءالدین محمد به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و از جانبش مأمور ارشاد مردم سنندج شد و به زادگاهش بازگشت و در آنجا به ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۵۱ هجری درگذشت. از او کتابی به نام گلشن معرفت دربارهٔ عرفای به یادگار مانده که هنوز به چاپ نرسیده. از اوست:

نازانم چیه بێ رەحمی یارە؟ یابەدئیقباڵی خوەمە دڵ تارە؟
ئە لبەت کەمەحرووم نەظرگای پیرم خوەم خەطابارم صاحیب تەقصیرم
خطای کەس نیە هەرخەطای خوەمە نە نتیجەی ئیخلاص خدمەتم کەمە

یعنی:

نمی‌دانم چیست بی‌رحمی یار است یا بد اقبالی خودم است که قلب تاراست؟
البته من محروم دیدار پیرم و خودم مقصرم و تقصیر کسی نیست و خودم مقصرم و نتیجهٔ اخلاص خدمتم کم است و به همین سبب قلبم تار شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی گلشن معرفت، و جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد اسعد شهرزوری**: شیخ محمد اسعدابن شیخ محمود صاحب در سال ۱۲۷۱ هجری در دمشق تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۴۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: الجواهر المکنونة، نورالهدایه و العرفان،

الفیوضات الخالدیه، جمع القلائد و مجمع الشوارد فی فرائد مولانا خالد، بغیة الواجد فی مکتوبات حضرة مولانا خالد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمدامین اربیلی**: شیخ محمدامین‌ابن شیخ فتح الله که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، تحصیلات علوم دینی خود را نزد عالمان دین در اربیل به پایان رساند و پس از آن به حجاز رفت و در مدینه منوره سکنی گزید و مدت ده سال به تدریس پرداخت و سپس به مصر رهسپار شد و در قاهره سکنی گزید و سرپرستی رواق الاکراد جامع الازهر را به عهده گرفت و در همان جا درگذشت. از او تألیفات زیادی به یادگار مانده از جمله: تنویر القلوب، سعادة المبتدئین، العهود الوثیقة، ارشاد المحتاج الی حقوق الازواج، فتح المسالک فی ایضاح المناسک، هدیة الطالبین لاحکام الدین، دیوان الخطب است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمدامین شریعتمدار**: شیخ محمدامین‌ابن شیخ محمد حافی سمرانی ملقب به شریعتمدار که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده سمران از توابع سنندج متولد شد و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس به سنندج رفت و نزد عالمان، فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از آن به تدریس پرداخت و پس از مدتی به تهران رفت و در آنجا کتابی به نام (ریاض المعصومین) دربارهٔ مناقب یاران پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و سلم نوشت و در اواخر عمر به سنندج بازگشت و به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت.

مراجع: نسخهٔ خطی ریاض المعصومین، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمدامین کاردوخی**: شیخ محمدامین‌ابن کاک شیخ ملقب به کاردوخی در سال ۱۳۳۶ هجری در ده طویلی متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را همان جا انجام داد و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا به اخذ دیپلم موفق شد و پس از آن به استخدام فرهنگ در آمد و در ده طویلی و بیاره و حلبجه و سلیمانیه و بغداد به تدریس پرداخت و پس از بازنشستگی به جمع آوری اشعار شعرای کرد و نوشتن کتاب‌های سودمند مشغول شد تا

به سال ۱۴۰۲ هجری در سلیمانیه درگذشت. وی در فنون ادب و سرودن شعر مهارت داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: دیوانی عشقی، هەدیقەی خەسرەوی، دیوانی سەیدی، دیوانی شاهۆ، دیوانی شایق، فەرهەنگی هەورامی، دیوان کاردوخی. از اوست:

مـــە هێـلن دوژمـن گـرەو بـاتەوە   شەیطان ئـاگـری شـەڕخۆش کـاتە وە
ئاشتی پە روەربن نەک شەڕفرۆش بن   ئیش‌کەن بۆ گەل و دایم روو خۆش بن

یعنی:

نگذارید که دشمن قدرت بگیرد، و شیطان آتش جنگ بیفروزد، صلح‌دوست باشید و جنگ‌طلب نباشید و برای مردم کار کنید و همیشه با هم خوشرو و مهربان باشید.

مراجع: دیوانی کاردۆخی ـ بەغدا ١٩٦٤، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد برزنجی**: شیخ محمد ملقب به محی‌الدین‌ابن شیخ حسن در سال ۱۱۳۳ هجری در گلەزرده تولد یافت و ابتدا نزد پدرش ادبیات عربی را فراگرفت و فقه و تفسیر را نیز در برزنجه آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده قوله رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و پس از آن به کرکوک رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و سرانجام به سال ۱۱۹۵ هجری درگذشت. او راست: مجمع الجواهر، السیف القاطع، کشف الاعمال، کشف الکروب، اصلاح النفوس.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمد جسیم مردوخی**: شیخ محمد جسیم‌ابن شیخ محمود تخته‌ای که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در ده تخته متولد شد و همان‌جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از اخذ اجازه به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت متبحر و استاد بود و از او تألیفاتی به زبان‌های کردی و عربی و فارسی به یادگار مانده که متأسفانه هنوز به چاپ نرسیده. او راست: کشف الغطاء در علم کلام، عقاید کردی.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد جمیل ضیاءالدینی**: شیخ محمد جمیل‌ابن شیخ محمد شریف متخلص به جمیل در سال ۱۳۴۴ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به استخدام فرهنگ درآمد و سرانجام به سال ۱۴۰۴ هجری درگذشت. وی که نوهٔ شیخ محمد سلیم سالم است، به شعر و ادب دلبستگی زیادی داشت و در جوانی شعر می‌سرود و دیوان اوَکه شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

وەطەن قوربانی شیرین‌جیلوەکەی وەختی بەهارت‌بم
وەطەن حەیرانی صونعی دلـڕفێنی کردگارت بم
فیدای روخساری ئارایش کراوی خۆش‌نیگارت بم
بە لاگەردانی مەرز و بوومەکەی پڕ ئیفتخارت بم

یعنی:

ای وطن قربان جلوهٔ فصل بهارت گردم و حیران صنع دلربای کردگارت باشم و فدای رخسار آرایش شده نقش و نگارت شوم و فدای مرز و بوم پر از افتخارت شوم.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ محمد، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد حافی**: شیخ محمدابن رستم‌بیگ متخلص به حافی در سال ۱۲۴۱ هجری در سنندج تولد یافت و در آن دیار به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و ادب کمال یافت و پس از آن به سیر و سلوک افتاد و پیروی شیخ عبدالغفور کردستانی کرد و پس از مدتی به مرتبهٔ ارشاد رسید و در سلک شیوخ بزرگ درآمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و سپس به ده سمران از توابع سنندج رهسپار شد و مابقی عمرش را در آنجا به ارشاد و تذکیر مردم به سر برد تا به سال ۱۳۱۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و عرفان و فنون ادبی استاد بود و از او آثاری به نام‌های: رقات السرور و معدن النور به یادگار مانده و دیوان شعر هم دارد. از اوست:

**بعد صد سال زمرگ اربه مزار بخرامی**
**خاک بشکافم و برخیزمت از بهر غلامی**
**نقد طاعات چهل ساله قبول ارشده باشد**
**پیشکش بهر نثار رهت آرم به تمامی**

**بـــهر بـوسیدن خـــاک درت ار راه بـیابم**
**سرعزت به فـلک سـایم از ایـن عـلو مـقامی**
**مــی وزد نــفحهٔ مشک از اثـر طـرهٔ لیــلی**
**حال مجنون اگرت نیست نـه شـایان مـقامی**
**(حافی) از دست دهد جرعه‌ای از بادهٔ وصلش**
**وارهــی از مــحن پـیری و نــایافته کــامی**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان حافی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد حسین برزنجی:** محمدابن حسـین بـرزنجی در سـال ۱۳۴۳ هـجری در برزنجه از توابع سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سلیمانیه بـه اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت در آمد. وی از شعرای معاصر کرد است و در فنون ادب تبحر دارد و اشعارش دلنشین و شیوا است و تاکنون مجموعه‌ای به نام (سۆزی دەروون) از او منتشر شده است. از اوست:

فریشتەی خەم سەری سوڕماوە ئەمشەو — ئەوە ندەی خەم بە موو بەو داوە ئەمشەو
لە بـــەر لێشـــاوی تـیپی مـــەینەتی دا — سوپای خۆشی شکستی داوە ئـەمشەو

یعنی:

فرشتهٔ غم در تعجب است امشب، که غم و اندوه این قدر مرا محاصره کرده است،
به خاطر محنت و غم و آزار، سپاه خوشی من امشب شکست خورده است.

مراجع: باخچەی شاعیران ـ نووسینی عبدالعظیم ماوەتی ـ بەغدا ۱۹۷۰.

**شیخ محمد خال:** شیخ محمد خال‌ابن شیخ‌امین در سال ۱۳۲۲ هجری در سـلیمانیه تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم را آموخت و پس از آن در خدمت علمای دین فقه و تفسیر و حدیث و کلام و بلاغت را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن در حلقهٔ ارادت مشایخ طریقهٔ نقشبندیه درآمد و مخصوصاً بـه شـیخ مـحمد بهاءالدین‌ابن شیخ عثمانی سراج‌الدین ارادت خاص داشت. سپس بـه تـدریس و افـاده پرداخت و مدتی بعد در دادگستری استخدام شد و طولی نکشید که قضاوت را به عهده گرفت و یکی از قضات مشهور گشت و سرانجام به سال ۱۴۰۸ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و تألیفات او به نثر و نظم عربی و کردی زیاد است و

شمارهٔ آنها چندین جلد است از جمله: تفسیر قرآن کریم، فرهنگ کردی خال، فلسفهٔ دین اسلام، زندگی سید جمال‌الدین، رساله‌ای در رد نسیم رستگاری آیت‌الله مردوخ، زندگانی مفتی زهاوی به عربی، زندگانی ملا عبدالله بیتوشی به عربی، پند پیشینیان به کردی و ده‌ها مقاله و گفتار نیز به زبان کردی و عربی نوشته است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد خالص**: شیخ محمدابن شیخ رضا طالبانی متخلص به خالص در سال ۱۲۹۰ هجری در کرکوک متولد شد و در همان جا به تعلیم و حفظ قرآن و روایت اشعار و تحصیل‌زبان عربی پرداخت و سپس به‌بغداد رفت و در آنجا به درس حدیث‌و علم باطن مشغول‌شد و پس‌از خاتمهٔ‌تحصیل به‌تدریس سرگرم شد و سرانجام به‌سال ۱۳۴۱ هجری در بغداد درگذشت و در کنار آرامگاه پدرش در گورستان شیخ عبدالقادر گیلانی به خاک سپرده شد. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**جهان بی‌مروت را کجا باکس صفا باشد؟**
**مکن‌باور که گردون را به جز جور و جفا باشد؟**
**نه گردون را به کام بنده‌ای بوده است گردانی**
**نه زال چرخ را در دیده آزرم و حیا باشد؟**
**گهی با ابن ملجم شیریزدان را زند ناوک**
**گهی همدست شمر اندر مصاف کربلا باشد؟**
**بسی را کشتی از پاکان دین زآغاز تا فرجام**
**تو را آخر نباید گاه شرمی از خدا باشد؟**
**بریزان اشک حسرت (خالصا)از دیدگان هردم**
**که آل فخر عالم را ولا اندر بلا باشد؟**

مراجع: مشاهیرالاکراد تألیف محمدامین زکی، و جنگ خطی.

**شیخ محمد شریف خاکی**: شیخ محمد شریف‌ابن ملا مصطفی شیخ الاسلام متخلص به خاکی و ملقب به قاضی در سال ۱۱۵۲ هجری در ده حسن‌آباد از توابع سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و برای تحصیل به نودشه و بیاره و سنندج سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت آموخت و پس از اخذ

اجازه همان جا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۲۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت و فقه مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

(خاکی) دەی سادەیجەی سەروەخت دەی گڕان که رجەستەی چون زنج بە ستەی نەی

چـون فـرۆزینه هـە رفـرۆزان بـە تـازەڕێ مـانو سـینه سـۆزان بـە

یعنی:

ای خاکی، هان در این ماه دی، این کلبه را که با نی درست شده گرم کن، و مانند فروزینه فروزان باش، و تا ذره‌ای از زندگیت مانده سوزان باش.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و جنگ خطی.

**شیخ محمد شعبان کامی**: شیخ محمد شعبان‌ابن احمدابن محمود کامی که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، منشأش حصن کیف و محل تولدش آمد و محل تحصیلش دیاربکر بود و بیشتر عمر خود را هم در دیاربکر به سر برد و در همان جا به سال ۱۲۰۱ هجری درگذشت. وی در تاریخ و حکمت تألیفات متعدد دارد و از آن جمله است: الرد علی النصاری، مولد النبی، منشأت، دیوان شعر.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ محمد شهرزوری**: شیخ محمد شهرزوری که از علما و مورخین قرن یازدهم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا سرگرم فراگرفتن علم شده و پس از آن به بغداد رهسپار شده و در نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر و ادبیات عرب را فراگرفته و پس از آن به زادگاه خود بازگشته و از آنجا به مکهٔ مکرمه هجرت کرده و در آنجا به تدریس و تعلیم پرداخته و پس از مدتی به زادگاه خود بازگشته و بدرود زندگی گفته و در همان جا به خاک سپرده شده است. وی در فقه و تفسیر و ادبیات و تاریخ استاد بود و از آثار او کتابی است به نام: تاریخ کردستان که آن را در سال ۱۰۷۳ هجری نگاشته است، این کتاب هنوز چاپ نشده و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ بریتانیا است.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**شیخ محمد صادق کاکوزکریایی**: شیخ محمد صادق‌ابن شیخ نعمت‌الله کاکوزکریایی معروف به فاضل از علمای قرن هشتم و نهم هجری است. وی از مشایخ بزرگ کاکو زکریایی است و بسیاری از علمای آن دوره از او اجازهٔ افتا اخذ کرده‌اند. از او کتابی دربارهٔ نسب سادات کردستان به نام قاموس الانساب به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده.
مراجع: نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف سید عبدالصمد توداری.

**شیخ محمد طاهر اربیلی**: شیخ محمد طاهرابن شیخ عبدالقادر اربیلی که از علمای قرن چهاردهم هجری است، در سال ۱۳۲۲ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات خود را در اربیل و مصر انجام داد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و سپس به مکه معظمه رفت و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۷۹ هجری درگذشت. از آثار او می‌توان کتاب: تحفةالعباد فی حقوق الزوجین و الوالدین و الاولاد و تاریخ القرآن، تاریخ الخطالعربی و آدابه را نام برد.
مراجع: نسخهٔ خطی تحفةالعباد فی حقوق الزوجین.

**شیخ محمد طه سنندجی**: شیخ محمد طه‌ابن شیخ احمدابن شیخ محمد قسیم در سال ۱۲۳۱ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و در نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از آن به موصل رفت و متولی قضا شد و سپس به بغداد رفت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۰۰ هجری درگذشت. از اوست: هدی الناظرین، کتابی در اصطلاحات علم الحدیث، کتابی در ردنصاری.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ محمد عبده**: شیخ محمد عبده که پدرش از کردهای بدلیس است در یکی از روستاهای غربی مصر به سال ۱۲۶۶ هجری متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس در طنطا در جامع احمدی سرگرم فراگرفتن فقه و منطق و حکمت شد و پس از آن در مدرسهٔ الازهر به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در سال ۱۸۷۰ که سید جمال‌الدین اسدآبادی به مصر رفت محمد عبده بدو پیوست و از مریدان وی شد و در سال ۱۸۸۰ در جریدة الواقع الرسمیة مقالاتی نوشت و بر اثر نوشتن این مقالات زندانی

شد و آنگاه به پاریس رفت و با سید جمال‌الدین جریدهٔ عروة الوثقی را منتشر کرد و در انقلاب عرابی پاشا هم شرکت جست و چون انقلاب شکست خورد به لبنان تبعید شد و مدتی بعد به مصر بازگشت و سرانجام به سال ۱۳۲۳ هجری درگذشت. و او را تألیفاتی است از جمله: شرح نهج‌البلاغه، شرح مقامات بدیع‌الزمان‌همدانی، رسالة‌التوحید.
مراجع: هدیة‌العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**شیخ محمد علی معین‌الاسلام:** محمد علی‌ابن حاج محمد کریم معین‌الشریعه معروف به معین الاسلام در سال ۱۲۳۹ هجری در خرم‌آباد تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش قرآن‌کریم و ادبیات فارسی و منطق را آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و اصول دین و حکمت را فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به معین‌الاسلام معروف شد و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۹۹ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و فقه تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوانش که دارای هفت هزار بیت است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**گلشن فردوس از صفای لرستان — گشت خجل ز آب و هم هوای لرستان**
**چون به حقیقت بهشت روی زمین است — کوه و در و دشت دلگشای لرستان**

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد فخرالعلماء:** شیخ محمد صالح‌ابن امام‌الدین ملقب به فخرالعلماء و متخلص به حیران در سال ۱۲۵۰ هجری در دَزْن تولد یافت و در همان جا نزد پدرش به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به سنندج رفت و در دارالعلم دارالاحسان نزد علمای دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و در فراغت به مطالعهٔ قوانین ادب و دیوان‌های شعرای کرد و عرب و فارس می‌پرداخت و سپس در نزد یکی از خوشنویسان به تعلیم خط سرگرم شد و پس از مدتی در خوشنویسی به چنان پایه‌ای رسید که یگانه روزگار خویش گردید و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت. وی در علوم متداول آن زمان متبحر و استاد بود و در سرودن اشعار کردی و فارسی و عربی ید طولایی داشت و از او اشعاری در جنگ‌ها و کشکول‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

سه وزه چەمەنان کەی دەوا مەدۆ؟ هاژەی وەفراوان کەی دەوا مـەدۆ؟
وەهارم کام گوڵ؟ خاکم وه سەرەن وه بێ تۆ سارام سارای مەحشەرەن
سێرم جه عەزاو مەردە نوەشتەرەن وه بێ تۆ سارام سارای مەحشەرەن

یعنی:

سبزهٔ چمن‌ها و برف‌آب‌های کوه‌ها کمی دردم را دوا می‌کند؟ در بهار چه گلی مرا خوش آید ای خاکم بر سر؟ بی تو صحرا و دشت برایم صحرای محشر است، از عذاب سیر شده‌ام و مرگ برایم بهتر است، و بی‌تو صحرا و دشت بـرایـم چـون صحرای محشر است.

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی، و یادی مەردان نووسینی مـەلا کـەریمی مدرس و جنگ خطی، و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد قاری**: شیخ محمدابن حاج حسن شهرزوری که از علمای قرن دوازدهـم هجری است، منشأش از شهرزور است و محل تحصیلش بغداد و بصره بود و بیشتر عمر خود را در ده هزار میرد از توابع سلیمانیه به سر برد و در همان جا به سال ۱۱۸۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود. او راست: رفع الخفاعن ذات الشفا در سیرهٔ نبوی شریف.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمد قانع**: شیخ محمدابن شیخ عبدالقادر متخلص به قانع در سال ۱۳۱۸ هجری در ده ریشین از توابع شهرزور متولد شد و در جوانی به تحصیل عـلوم پـرداخت و در نواحی مختلف کردستان از جمله سلیمانیه، سنندج، سقز، کویسنجق، کرکوک، به سیر و سیاحت پرداخت و در خدمت عالمان دین علوم متداول آن زمان را فراگرفت و پس از آن در خدمت شیخ عمر قره‌داغی مدتی به تحصیل علوم دینی مشغول شد و پس از اخـذ اجازه به زادگاهش بازگشت و مدتی بـه تـدریس و ارشاد مردم سـرگرم شـد و مـابقی زندگیش را در فقر و بدبختی به سر برد تا به سال ۱۳۸۵ هجری در ده لەنگەدێ langa dê از توابع پێنجوین درگذشت. وی از شعرای ممتاز معاصر به شمار می‌رود و تاکنون از اشعار او پنج مـجموعه بـدینگونه چـاپ رسـیده است: گـوڵاڵەی مـەریوان، بـاخچەی کوردستان، چوارباخی پێنجوین، شاخی هەورامان، دەشتی گەرمیان. از اوست:

هێنده بخوێنه که خوێنده واربی له ناو کۆمه‌ڵ دا زرنگ، هوشیار بی
به ناوی چاکه تۆزێ دیار بی چ له لادێ بی یا خۆله شاربی

یعنی:

چندان بخوان که باسوادگردی و در میان اجتماع زرنگ و هوشیار و مفید شوی، و با مردم خوبی کنید، اگر در ده باشید و یا در شهر فرق نمی‌کند هدف خدمت به خلق است.

مراجع: چوارباخی پێنجوین ـ قانع ـ به‌غدا ۱۹۵۳،و ده‌شتی گه‌رمیان ـ قانع ـ به‌غدا ۱۹۵۶.

**شیخ محمد قسیم کانی مشکانی:** شیخ محمد قسیم‌ابن شیخ احمد به سال ۱۱۶۵ هجری در قریهٔ کانی مشکان از توابع سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و سپس در خدمت عالمان فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از آن به خط علاقه پیداکرد و در خدمت استادان خط، نوشتن خط نسخ و نستعلیق را فراگرفت و سپس در مدرسهٔ دارالاحسان به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۳۶ هجری بدرود حیات گفت. از او آثاری از خط به جای مانده که بسیار با ارزش است.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**شیخ محمد کردی:** شیخ محمدابن سلیمان کردی در سال ۱۱۲۷ هجری در دمشق متولد شد و چون پدرش به مدینه هجرت کرد، در آنجا نشو و نما یافت و در نزد عبدالله‌ابن سالم بصری فقه و تفسیر و معانی و بیان را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۹۴ هجری درگذشت و در جوار آرامگاه حضرت عباس عموی پیغمبر به خاک سپرده شد. وی از فضلای به نام آن دوره بود و در فقه و تفسیر و حدیث استاد بود. او راست: الفوائد المدنیه، عقود الدررفی مصطلحات تحفة ابن حجر، الحواشی المدنیه للمقدمة الخضرمیه، الانتباه فی فضل الصَلاة، تعلیقات بر شرح حضرمیه، شرح بر فرایض تحفه، فتاوی الکردی.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمد محی‌الدین قوله‌یی:** شیخ محمد ملقب به محی‌الدین در سال ۱۱۳۳ هجری در ده قوله از توابع کرکوک تولد یافت و پس از تحصیل از زادگاه خود به مسافرت

آغاز کرد و در خدمت عمویش شیخ اسماعیل ولیانی کسب علم و فیض کرد و در اندک مدتی در علم به حد کمال رسید و پس از آن به کرکوک رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و به سال ۱۱۹۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: مجمع‌الجواهر، اصلاح النفوس، کشف الکروب، جامع الفوائد، السیف القاطع.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ محمد مردوخ**: جمال‌الدین محمدابن شیخ عبدالمؤمن مشهور به آیة‌الله مردوخ در سال ۱۲۹۷ هجری در ده نوره nawar از توابع سنندج تولد یافت و مقدمات علوم را در خدمت ملاعبدالعظیم مدرس آموخت و در اندک مدت استعداد کم‌نظیر خود را در آموختن مسایل علمی ظاهر ساخت و پس از احاطه به علوم مختلف متداول زمان خود به تحقیق و تألیف مشغول شد و پس از مرگ پدرش به امامت پرداخت و در سال ۱۳۹۵



هجری درگذشت و جنازه‌اش را بنا به وصیت خودش در ده نوره که در چهار کیلومتری سنندج است به خاک سپردند. وی از علما و محدثین بزرگ کرد است و در حدود یکصد

و بیست جلد کتاب و رساله نوشته است که از آن جمله است: فقه محمدی، صرف محمدی، نحو محمدی، حساب محمدی، هندسه محمدی، جغرافیای محمدی، فیزیک محمدی، فرهنگ مردوخ، تاریخ مردوخ، طب مردوخ، ندای اتحاد، سرمایهٔ هدایت، نسیم رستگاری، چارهٔ بدبختی، نالهٔ اسلام، شطرنج نامه و غیر اینها. او در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

یاران بەیدیوە سەیر گوڵزارەن — سەیر جەلال و سپای وەهارەن
پەپووی وەش هەواڵ وەش وەش مەوانۆ — مزگانی ئامای وەهار میاو نۆ
سارا و کەژ وکۆ فەرش مەخمەڵەن — بساط شادی گوڵ و بولبوڵەن

یعنی:

ای یاران! بیایید سیر گلزار است، سیر جلال و سپاه بهار است. هدهد خوش خبر خوش خوش می‌خواند، مژدهٔ آمدن بهار را می‌دهد. صحرا و کوه فرش مخمل است، بساط شادی گل و بلبلان است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد نجمی**: شیخ محمدابن شیخ نجم‌الدین در سال ۱۲۷۱ هجری در ده بیاره متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و فنون ادب را نزد پدرش فراگرفت و ازکودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس مشغول شد در سال ۱۳۳۵ هجری جهان را بدرود گفت. از او دیوانی به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**ز دلبر جز جفاکاری نیاید — از او هرگز وفاداری نیاید**
**دل و جان را بدو دادم ولی حیف — کزو جز دشمنی یاری نیاید**
**گرفتارم به درد عشق و کاری — ز دستم جز غم و زاری نیاید**
**چه باید کرد (نجمی) قطره‌ای چند — ز ابر رحمت ار جاری نیاید**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ محمد نجمی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ محمد نسیم**: شیخ محمد نسیم‌ابن شیخ محمد سعید در سال ۱۲۲۳ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم وکمالات پرداخت و در مجالس عالمان

دین حضور یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل با برادرش به سلیمانیه هجرت کرد و سپس به خورمال رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۱۵ هجری در همان جا درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

هەرکەس غەریبەن خاطر پڕدەردەن   دەرد غەریبی عەجایب دەردەن
ئێش دووری دۆس فراوان سەختەن   یاران بزانڵ غەریب بەدبەختەن
خوصوص پەرێ من جەحە دویەردەن   غەریب پێم ماچان تاوە رۆی مەردەن
یە (نەسیم) واتەن ئاوارەی شاران   کەس وەشی دونیاش تا سەر مە ویاران

یعنی:

هرکس غریب است دلش پر از اندوه و درد است و درد غریبی شگفت دردی است، درد دوری دوست سخت است، ای یاران بدانید که غریب بدبخت است، مخصوصاً درد من از حد گذشته است، و تا روز قیامت به من می‌گویند غریب است. این را نسیم گفته است که آوارهٔ شهرها است و کسی تا ابد خوش نیست.

مراجع: جنگ خطی، و علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملا عبدالکریم «المدرس».

**شیخ محمد وسیم تخته‌یی**: شیخ محمد وسیم‌ابن احمدابن شیخ مصطفی تخته‌یی در سال ۱۱۱۸ هجری در ده تخته متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را نزد شیخ زکریای تخته‌یی فراگرفت و سپس به موصل رفت و نزد سید یحیی‌ابن فخرالدین حسینی تلمذ کرد و پس از آن به بغداد عازم شد و محضر علما را در آنجا درک نمود و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مشغول تدریس و تعلیم شد و در اواخر عمر به قلاچوالان مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس پرداخت و به سال ۱۱۷۱ هجری درگذشت و در مقبرهٔ قلاچوالان به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و به جودت طبع و لطف ذوق اتصاف داشت و اشعار دلکش و شیرین هم به زبان‌های کردی و فارسی و عربی می‌سرود. او راست: شرح اورادالقصیری، سنن‌الصلاة، مصطلحات علم العروض، منظومه‌ای در علم بیان به‌گورانی، سیرهٔ نبوی به گورانی، منظومهٔ پندنامه به گورانی، منظومهٔ اسماء اصحاب به‌گورانی. از اوست:

**انحراف و جهت قبله بدان اول خوب   ساز پس ابره مُحاذی به شمال و به جنوب**
**ز انحرافش چو نهایت به تو گردد معلوم   به مُری ساز عیانش که نماند محجوب**

**باشد آن قبلهٔ آن شهر و در آغاز نماز روی خود آربدو، دل به خداوند قلوب**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد وسیم سنندجی**: شیخ محمد وسیم‌ابن شیخ محمد سعید مردوخی در سال ۱۲۱۹ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و در محضر علمای دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و تذکیر و وعظ مردم سرگرم شد و در اواخر به سلیمانیه هجرت کرد و در آنجا به سال ۱۲۷۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و هیأت و منطق و فنون ادبی استاد بود و از آثار او تعلیقاتی است بر شرح تهذیب الکلام و کتابی دیگر به نام الحکمةالجدیدة الادریسیه. او گهگاه هم شعر می‌سرود و این قطعه از اوست:

**گر نبودی خلق محبوس زمان ور نبودی خلق‌های بسته زبان**

**بی زبان و حلق و بی صوت چنین ناله‌ای سرکرد می حق الیقین**

**تا از آن سرزمان گشتی عیان کان نگنجد در زمین و آسمان**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمد وسیم مردوخی**: شیخ محمد وسیم ملقب به شیخ‌المشایخ‌ابن شیخ جلال مردوخی به سال ۱۲۱۹ هجری در سنندج زاده شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در نزد عالمان دین به کسب علوم و کمالات پرداخت و به خصوص در هنر خط هنرنمایی‌ها کرد تا این که خود در نوشتن خط شهرتی بسزا یافت و او در فقه و تفسیر و منطق و حکمت تبحر داشت و دارای آثاری ارزنده است و چنان که گویند چندین جلد قرآن به خط خود نوشته و حتی یکی از آنها را به شیخ حسام‌الدین اهدا کرده است. وی سرانجام به سال ۱۳۴۶ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**شیخ محمد یوسف مردوخی**: شیخ محمد یوسف‌ابن شیخ محمد حسن مردوخی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در علوم ادبی استاد بود و در مدرسهٔ دارالاحسان سنندج به تدریس مشغول بود و اشعاری از او در تذکره‌ها و کتاب‌های ادب

ضبط است. از اوست:

**هر که را سودای زلفت همچو من شیدا بود**
**همچو من شیدای زلفت هر که را سودا بود**
**بوسه خواهد در دهان تنگ دلبر جا کند**
**خوش تمنایی است اما دعوی بیجا بود**
**جوش دل‌ها باز گرد لعل او بینم بلی**
**از مگس هر جا عسل باشد چنین غوغا بود**
**(یوسفا) شیرین زبان هرگز نبودی این چنین**
**این نبات از مصر مدح والی والا بود**

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محمود برزنجی:** شیخ محمودابن شیخ عبدالعزیز برزنجی که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده ونلکه wanlaka از توابع کرکوک تولد یافت و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملامحمد قره‌که‌یی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را از او فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به سلیمانیه رفت و در آنجا قدم به طریق سیر و سلوک گذارد و مدتی در خدمت کاک احمد شیخ و شیخ حسین قاضی برزنجی کسب فیض کرد و پس از اخذ خرقه به ارشاد مردم سرگرم شد و مریدان بسیار یافت. وی در سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت و از او تألیفات زیادی به جای مانده از جمله: تحفةالاحباب، تفسیرالقرآن، عقاید اسلامی، طریقهٔ قادریه، الاشرفیه فی انساب السادة البرزنجیه است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملا عبدالکریم المدرس.

**شیخ محمود حفید:** شیخ‌محمود ابن شیخ سعید حفید که ملقب به ملک است به سال ۱۳۰۲ هجری در سلیمانیه به دنیا آمد و همان جا تحصیل علوم کرد او رهبر مذهبی و سیاسی کردان عراق بود و به وسیلهٔ مردان و پیروان خود توانست عثمانی‌ها را از مناطق کردنشین بیرون راند و شخصاً ادارهٔ امور را به عهده بگیرد ولی هنگامی که انگلیس‌ها به عراق آمدند و ملک فیصل اول را روی کار آوردند به سرکوب کردان پرداختند و شیخ محمود به سال ۱۳۳۹ هجری در مقابل قوای انگلیس‌ها ایستاد و سرانجام به سال ۱۳۴۲

هجری رسماً به نام ملک کردستان دولت خود را در سلیمانیه اعلام کرد ولی چـون در مقابل انگلیس‌ها سر خم نکرد و نقشه‌های استعماری آنان را اجرا نکرد مجدداً جـنگ درگرفت و نزدیک دو سال با انگلیس‌ها جـنگید و سـپس اسـیر و تـبعید شـد و پس از بازگشت به وطن خانه‌نشین شد. و سرانجام به سال ۱۳۷۶ هجری بدرود حیات گـفت. شیخ محمود در ادبیات کردی و فارسی هم دست داشت و گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

| | |
|---|---|
| من کوردم به کوردی ئه‌ڵێم و بڕایه‌وه | دڕک نه ما گـوڵی هـیوا گـه شایه‌وه |
| وه‌ختێ به په‌نجه‌ی دوژمنی به‌دنیهاد | که خونچه‌ی ئه‌مه‌لمان ئه شکایه‌وه |
| ئیمرۆ به نووکی خه‌نجه‌ری تیژی خۆ | مه‌ر دانه بۆ کورد ئازادی سه نرایه‌وه |

یعنی:

من کردم و به کردی می‌گویم که دیگر خاری نماند و گل شکفته شد، و وقتی که با دست دشمن بد نهاد، غنچهٔ آرزومان پژمرده شد، امروز با نوک خنجر خودمان، مردانه برای کردان آزادی را به وجود آوردیم.

مراجع: خه‌باتی گه‌لی‌کورد ـ نووسینی ئه‌حمه‌د ته‌قی ـ به‌غدا ۱۹۷، و یادداشت ـ نووسینی ره‌فیق حیلمی ـ به‌غدا ۱۹۵۷، و جنگ خطی.

**شیخ محمود خلوتی:** ابوالمواهب محمودابن محمد کردی خلوتی که از علمای قـرن دوازدهم هجری است، در شهر ساقص از بلاد گوران کردستان تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و در پانزده سالگی به ریاضت و مجاهدت نفس عادت گرفت و اغلب روزها روزه‌دار بود و ثروت پدرش راکه به ارث به او رسیـده بود در راه خدا انفاق کرد و در هیجده سالگی به مصر رهسپار شد و پس از مدتی تحصیل و خدمت در محضر شیخ محمد حفنا وی آداب طریقهٔ خلوتیه را از او اخذ کرد و از محضر شیخ شمس‌الدین حنفی و سید مصطفی نیز بهرمند شد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۹۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تصوف تألیفاتی دارد از جمله: الحکم الکردیة، نصیحةالاحباب، الانواراللائحه فی الاسـرار النـاجحه، السـلوک لابناءالملوک.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ محمود عارف**: شیخ محمود متخلص به عارف از شاعران معروف قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است و مولدش سنندج است و پس از کسب فضایل به ده تویلی رفت و در آنجا به سیر و سلوک افتاد و از شیخ سراج‌الدین پیروی کرد و پس از مدتی به مرتبهٔ ارشاد رسید و سپس به ارشاد پرداخت و در همان جا فوت کرد. وی در فنون ادبی مهارت داشت و از او دیوانی به یادگار مانده که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است. از اوست:

**ای درگه رحمتت به روی همه باز — وی عشق تو اندر دل هر صاحب راز**
**هر چند گناه من ز حد افزون است — بنواز به عفو خویشم ای بنده نواز**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محی‌الدین قزلبلاغی**: شیخ محی‌الدین متخلص به محی که از علما و شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده قزلبلاغ از توابع خورخوره سقز متولد شد و در همان جا کسب علم کرد و پس از آن به ده بیاره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به حلبجه رفت و مابقی عمرش را به تدریس مشغول شد تا به سال ۱۳۳۲ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**ای آرزوی عاشق مسکین لقای تو — باد روان بندهٔ مسکین فدای تو**
**می‌خواهم از خدا که بجویم رضای تو — چون در رضای تست رضای خدای تو**
**خاک است اگر وجود کثیفم طلا شود — از فیض پرتو نظر کیمیای تو**
**(محیی) چه‌سان ستایش ذات تورا کند؟ — از ابکمی چو او که نیاید ثنای تو**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ محی‌الدین نهانی**: شیخ محی‌الدین‌ابن شیخ عبدالکریم متخلص به نهانی در سال ۱۲۸۲ هجری در شهر کویسنجق متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش صرف و نحو و قرآن کریم را فراگرفت و پس از آن در خدمت شیخ امین کویسنجقی فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و مدتی هم در خدمت کاک احمد شیخ در سلیمانیه کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا در سال ۱۳۵۳ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب تبحر

داشت و دیوانش که دارای دو هزار بیت است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دیسان وا دڵ پەرێشان بوو، چووە بازاڕی ریسوای
مەتاعی خاصی ئیدراکی فرۆشت و دای بە یەغمایی
رەفێقان و برای جانی لەرێ ی خواساعیلاجێ کەن
لە عەشقی شۆخی بێ‌رەحمی ئەوالێم بوو بەشە یدایی

یعنی:

دوبار قلبم پریشان و آشفته شد و خود را رسوای عام کرد و متاع خاص ادراک خود را فروخت و آن را به هدر داد. ای رفیقان وای برادران! در راه خدا علاجم کنید، از عشق آن شوخ بی‌رحم به شیدایی کشیده شده است.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**شیخ مصطفی تختی**: شیخ مصطفی‌ابن شیخ شمس‌الدین مردوخی در سال ۹۵۱ هجری تولد یافت و مبادی و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس در خدمت علما فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به مکه سفر کرد و در آنجا ملازم مجلس تدریس شیخ ابن حجر گردید و مدتی در خدمت او کسب فیض کرد تا به حد کمال رسید و از او اجازه اخذ کرد و به وطن بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۰۴۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات کردی است تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ مصطفی شامی**: شیخ مصطفی‌ابن‌محمد درسال ۱۲۰۶ هجری در کویسنجق از توابع اربیل متولد شد و در کودکی صرف و نحو و قرائت قرآن را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت علمای آن دیار فقه و تفسیر را فراگرفت و سپس به کسب کمالات معنوی نایل آمد و به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و در اواخر عمر به شام مهاجرت کرد و در همان جا به سال ۱۲۸۷ هجری وفات یافت. شیخ مصطفی در فقه و تفسیر و ادبیات تبحر داشت و از آثاراو منظومه‌ای است در حدود هزاربیت که اینک چند بیت آن نقل می‌شود.

ئەڵڵا هەبوو، قەت کەس نەبوو بوونی بوو، نەبوونی نەبوو

ئــەزەلی بــوو، ئــەبەدی بــوو فەرد و ئەحەد سەرمەدی بوو
ذاتــی لە غـەیران غـەنی بـوو (الآن کــــان کـــما کـــان)

یعنی:

خداوند از ازل وجود داشت و هنوز کسی را نیافریده بود که او وجود داشت. او ازلی و ابدی و تنها و بی‌هَمتا و سرمدی است و ذاتش از دیگران غنی بود و اکنون نیز چنین است.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**شیخ مصطفی فراقی**: شیخ مصطفی‌ابن‌شیخ‌محمد ملقب به‌فراقی در سال ۱۲۰۳ هجری در چور از توابع اورامان تولد یافت. وی صرف و نحو و فقه را در زادگاه خود فراگرفت و پس از آن به ده طویلی رفت و از حضور شیخ عثمانی سراج‌الدین به‌کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست استاد خود خرقه فقر پوشید و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۴ هجری درگذشت. از او اشعاری به زبان‌های کردی و فارسی به یادگار مانده که بسی شیرین است. از اوست:

زبـــان هـــەمیشە خـــەریکی ذکـــرە ئەعضام سەراسـە رمـەربوطی فکـرە
سەرو بەدەن و مێشک ورەگ و پۆست کـەوتوونە نـاڵە و زایـلەی یـادۆست

یعنی:

زبان همیشه مشغول ذکر است و سر تا سر اعضای بدنم در اندیشه فرو رفته است. سر و بدن و مغز و رگ و پوستم، به ناله و فریاد یا دوست یا دوست افتاده‌اند و به ذکر خدا سرگرمند.

مراجع: شاعیرە ناوون بووەکانی کورد نووسینی عەلی‌کەماڵ باپیر.

**شیخ مصطفی قره‌داغی**: شیخ مصطفی‌ابن شیخ محمد در سال ۱۳۰۳ هجری در قره‌داغ تولد یافت و قرآن کریم را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در خدمت علما علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ریاضیات تبحر داشت و در ریاضیات کتاب تألیف کرده که بسی سودمند است و اکنون به طبع نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**شیخ مصطفی مخلص**: شیخ مصطفی‌ابن شیخ عبدالصمد قاضی متخلص به مخلص در سال ۱۲۶۹ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و ادبیات پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل متولی قضا گردید و مدتی هم مدیر ایتام بود و سرانجام به سال ۱۳۳۹ هجری درگذشت. وی در فنون ادب متبحر بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی و ترکی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دڵ لە بۆ شەمعی جەماڵی تۆ ئەبێ پەروانە بێ
سۆزی بـا وانـەبێت وا هێندە بێ پەروانەبێ
حاجی نابێ بە مەی مە خمووری بادەی عشقی تۆ
مسکینی مەیخانە بێ بۆ ئەو نەبێ خەم خانە بێ

یعنی:

دل برای شمع جمال تو باید بسان پروانه باشد و چرا باید این قدر بی‌پروا باشد!
حاجی نباید با باده و می مخمور بادهٔ عشق تو باشد، مسکین میخانه برای او باید در غم و اندوه باشد.

مراجع: پێناسی بەشێکی شاعیرانی کورد ـ ئامادە کردنی ئەسعەد عەدۆ.

**شیخ معروف نودهی**: شیخ معروف‌ابن مصطفی برزنجی به سال ۱۱۶۶ هجری در ده نودی nodê از توابع شهربازار متولد شد و در همان جا نشو و نمو یافت و سپس به قلاچوالان رفت و به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس علمای آن دیار حضور می‌یافت و از آنان کسب فیض می‌کرد و پس از آن به ده‌هزارمیرد رهسپار شد و در نزد ابن الحاج تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث را از او فراگرفت و مدتی هم نزد ملا عبدالله بیتوشی فنون ادبی را آموخت و پس از آن به ده دول‌پمو dol pamû عزیمت کرد و به خدمت شیخ علی برزنجی رسید و در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و از او خرقه اخذکرد و پس از آن به سلیمانیه رفت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و مریدان بسیار یافت و سرانجام به سال ۱۲۵۴ هجری در سلیمانیه درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و علوم معانی و بیان و بلاغه و فنون ادبی و زبان فارسی و عربی متبحر و استاد بود و به زبان‌های عربی و فارسی و کردی هم شعر می‌سرود. از اوست: الفریدة فی العقیده، زادالمعاد فی مسائل الاعتقاد، روض‌الزهر فی‌مناقب آل سید البشر، نظم‌العروض،

سلم‌الوصول الی علم‌الاصول، احمدیه. از اوست:

**رقص‌کنان نزد تو آمد شجر — حَقَّ لَکَ الجذعُ وَشقُّ القَمَر**
**روی مه آسای تو خیرالصوَّر — سیرت زیبای تو خَیُرالبَشَر**
**راز نهان تو ندانکسی — کس زمقام تو ندارد خبر**
**روح الامین با توبه سدَره رسید — مانده پس پرده تو کردی گذر**
**روح شود شاد و دل از غم تهی — گرتو به (معروف) کنی یک نظر**

مراجع: الشیخ معروف النودهی تألیف محمد الخال ـ بغداد ۱۹۶۱.

**شیخ معین‌الدین کاشتری:** شیخ معین‌الدین‌ابن شیخ مجدالدین تخته‌یی متخلص به معینی که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در تخته متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سپس به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در بیاره و قره‌داغ مدتی ماندگار شد و نزد علمای مبرز فقه و تفسیر و حکمت فراگرفت و به حد کمال رسید و به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به کاشتر از توابع سنندج رفت و در آنجا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۰۹ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب دست طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**تا کی ای دل پای بند جلوهٔ دنیا شدن — لعبت نامهربان را عاشق و شیدا شدن**
**راه حق گم کرده در دنبال شیطان تاختن — پشت‌بر دین کرده دنبال هوس پویا شدن**
**نابکاری تا بدانجا چون بهایم زیستن — مردمی را ترک‌گفتن سخت بی‌پروا شدن**
**ای (معینی) حبذا در سایهٔ حسن عمل — مورد آمرزش خلاق بی‌همتا شدن**

مراجع: نسخهٔ خطی اشعار شیخ معین‌الدین کاشتری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ مقیم مسافر:** شیخ مقیم متخلص به مسافر که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در تخته تولد یافت و در سنندج سکنی گزید و از مشایخ مردوخی است. وی بر ادب عربی و فارسی و اشعار شاعران عرب و بر احوال و آثار شاعران فارسی احاطه داشت و نیز بر علوم دینی و ادبی واقف بود و مدتی در تخته و در اواخر حیات در سنندج به تدریس سرگرم بود و عاقبت در سنندج فوت کرد. او در سرودن غزل استاد بود و قسمتی از اشعار او در حدیقهٔ امان‌اللهی نوشته شده‌است. از او است:

**تا به کی شب‌ها رسانم بر فلک فریاد را**
**چون کنم راضی من این پژمان دل ناشاد را**
**گر چنین گردد علی‌رغم من بیچاره چرخ**
**سیل غم زین کلبه ناگه می‌کند بنیاد را**
**با (مسافر) گر دو روزی بخت باور شد چه شد**
**با خس و خاشاک ره باشد رفاقت باد را**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ ملا علی اشنوی:** شیخ ملا علی‌ابن شیخ حامد اشنوی به سال ۱۰۸۴ هجری در اشنویه متولد شده و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفته و پس از آن در خدمت پدرش فقه و صرف و نحو و تفسیر و حکمت را آموخته و از او به اخذ افتاء نایل آمده و سپس مشغول خوشنویسی شده و در آن مهارت یافته و پس از آن در زادگاهش ازدواج کرده و مشغول تدریس و ارشاد مردم شده و سپس عازم قریهٔ هیرون از توابع رواندز شده و مابقی عمر را همان جا به وعظ و ارشاد مردم و تدریس به سر برده تا به سال ۱۱۴۲ هجری بدرود حیات گفته است. وی در فقه و صرف و نحو تبحر داشته و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تصریف ملا علی و ترکیب عوامل و طلاق الاکراد را برشمرد تصریف ملا علی به سال ۱۳۵۴ هجری به اهتمام فرج‌الله زکی در مصر به طبع رسیده است.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**شیخ ممدوح بریفکانی:** شیخ ممدوح‌ابن محسن بریفکانی در سال ۱۳۳۱ هجری در ده بادی bâdê از توابع دهوک متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن در خدمت حاج ملا عبدالله اطروشی تلمذ کرد و در خدمت او فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۳۹۵ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

شاخ و داخێن و لاتێ مه پڕه ژ شه‌نگه بی یا
چیچه‌ک و ئالال و به‌یبوون قوّل به قوّل که‌تنه چیا

نێرگزێت سەر دگران شەرمەندەیێ خەملا تە نە

ل چیمەنێت نازک و تەر سونبول ددەن ئاڤرییا

یعنی:

کوه و دشت و دمن وطنم پر از درخت‌های بید مجنون است، گل و لاله و بابوبه دسته دسته در کوه و دَشت پراکنده شدند و نرگس شرمندهٔ آرایش آنها شد و در چمن‌های سرسبز به سنبل اشاره می‌کنند.

مراجع: نسخهٔ خطی اشعار شیخ ممدوح بریفکانی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ موسی جگرخوین**: شیخ موسی‌ابن حسن متخلص به جگەرخوین jgar xuên: جگر خون در سال ۱۳۲۳ هجری در ده هَسار hasâr از توابع ماردین متولد شد و در جوانی مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و سپس در خدمت ملا عبیدالله ماردینی تلمذ کرد و فقه و حدیث و حکمت را از او آموخت و به اخذ اجازه نایل شد و پس از آن به کردستان ایران مهاجرت کرد و پس از شکست شیخ سعید پیران به سرودن اشعار حماسی پرداخت و پس از مدتی در بدری به سوریه رفت و در آنجا مدتی زندانی شد و سپس به سوئد رفت ولی دیری نپایید که به سال ۱۴۰۵ هجری درگذشت و جنازه‌اش را در شهر قامشلی سوریه به خاک سپردند. وی در نثر و نظم استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: سەورائازادی، جیم وگولپەری، پریسکی و پێتی، رشوێ داری، گۆتنا پێشی‌یان، کێم ئەز، میدیا وسالار، رووناک، زەندئاوێستا، شەفەق، فەرهەنگا کوردی، دەستوورازمانی کوردی. از اوست:

ئەز هسی نابم، ئەرە فامن وەڵاتێ من     سەبرامن بخەڵکێ من، ئازادی داخازیا من

هەر بژی تێکۆشینا گەلی بن دەست

یعنی:

من سکوت نخواهم کرد، شرف من وطن من است، انیس من مردم من است، آزادی خواستهٔ من است، زنده باد مبارزه ملل تحت ستم

مراجع: گوٴاری پێشەنگ ژمارە/ ۱۱ ساڵی ۳ کانونی یەکەم ۱۹۸٤.

**شیخ موسی ماردینی**: شیخ موسی‌ابن ماهین زولی ماردینی که در قرن ششم هجری می‌زیسته، یکی از عرفای بزرگ است که از او کشف و خوارق عادات زیادی نقل کرده‌اند

و شیخ عبدالقادر گیلانی او را گرامی داشته. وی در ماردین متولد شده و در همان جا در اواخر قرن ششم هجری متوفی گشته است.
مراجع: طبقات الکبری تألیف شیخ شعرانی.

**شیخ نجم‌الدین صابری:** شیخ نجم‌الدین‌ابن شیخ عبدالرحمان متخلص به صابری در سال ۱۳۰۰ هجری در ده شوریجه از توابع کرکوک متولد شد و همان جا به تحصیل علوم و کمال پرداخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را آموخت و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۳ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر دست داشت و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی شعر سروده و دیوان او شامل غزلیات و قصاید است به چاپ رسیده است. از اوست:

پەرێشان و بریندارم لەدەرگاهی تۆ کەوتوومە
نەهاتی پێ بنیە سەر سەرم چەن بەختەکەم شوومە
ئەزانم مەشرەبت جانا لەسەر ئازاری مەظلوومە
جەفا و جەورت لەئافاقا هەموو مەشهوور و مەعلوومە

یعنی:

پریشان و مجروحم و در درگاه تو افتاده‌ام و تو نیامدی که پا به سرم بنهی چقدر بختم سیاه و شوم است، جانا می‌دانم که مقصدت آزار مظلوم است و جفا و جور تو در همهٔ آفاق مشهور و معلوم است.

مراجع: دیوانی صابری کۆکردنه وەی تاها بەرزنجی ـ بەغدا ۱۳۸۸ ه

**شیخ نجم‌الدین کوکب:** شیخ نجم‌الدین‌ابن شیخ عمر ضیاءالدین متخلص به کوکب در سال ۱۲۸۰ هجری در بیاره تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را آموخت و از پدرش هم اجازهٔ طریقت گرفت و پس از درگذشت پدرش به ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۳۸ هجری درگذشت. وی شعر می‌سرود و در شعر به کوکب تخلص می‌کرد و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**به راهش صرف کردم نقد ایام جوانی را**
**که شاید در جوار دوست یابم زندگانی را**
**من اینجا شادمانی را نمی‌خواهم، نمی‌خواهم**
**به جز اندر کنار وی نجویم شادمانی را**
**خدایا این حیات فانی از من گیر و رحمی کن**
**به لطف خود نصیبم کن حیات جاودانی را**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ نجم‌الدین کوکب، و یادداشت‌هاو تحقیقات نویسنده.

**شیخ نظرعلی جناب**: شیخ نظرعلی جناب در سال ۱۲۵۱ هجری در صحنه ولادت یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به ده بانیاران رهسپار شد و در خدمت شاه تیمور بانیارانی کسب فیض کرد و از دست او خرقه پوشید و پس از آن به زادگاهش بازگشت و از آنجا به تهران رفت و مابقی عمرش را به تذکیر و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۳۴ هجری درگذشت و او را در ده قاسم‌آباد شاهی در جنب آرامگاه امامزاده عقیل به خاک سپردند. وی از علما و شعرای بزرگ کرد است و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: اسرارنامهٔ حقیقت، خردنامه، ضیاءالمعصومین، دیوان شعر است. از اوست:

یەک دەردێ داشتم من وە یادگار — دە رد هەجر تۆ کەردش بە هەزار
بەڵکم دەرد من بکەری چارە — فکرێ کەی وە حاڵ خەرقە صەد پارە
ئەرچە خەندەی تۆگشت غەمزە و نازە — مایەی جەمعیەت عومر درازە

یعنی:

من تنها دردی داشتم ولی درد هجر تو آن را هزار کرد، ای عزیزم! بیا بلکه درد مرا چاره کنی و فکری به حال زارم نمایی، اگر چه خندهٔ تو همه‌اش کرشمه و ناز است ولی مایهٔ زندگی خوش و خرم طولانی است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ نظرعلی جناب، نسخهٔ خطی بیوگرافی جناب به قلم شیخ محمدباقر تیموریان، مشاهیر اهل حق.

**شیخ نعمت‌الله کاکوزکریایی**: شیخ نعمت‌الله‌ابن شیخ کمال‌الدین زکریا معروف به ولی از علمای قرن هشتم و نهم هجری است. وی از بزرگان مشایخ کاکوزکریایی است و

مردی عارف و عالم و متقی و مورد احترام عموم بوده و در ادبیات فارسی و عربی تسلط کافی داشته و سید تخلص می‌کرده و از آثار او می‌توان کتاب (کفایةالاسلام) را نام برد که آن را در بیان ایمان و اسلام و اصول و فروع دین بر مبنای مذهب امام شافعی رضی‌الله عنه سروده است. از اوست:

پس بدان آدمی چو بالغ شد — و از علامات جهل فارغ شد
علم ایمان به جان شود طالب — زانکه بر مرد و زن بود واجب
بـاب ایـمان اگـر بـیاموزی — شمع دین را به جان برافروزی

مراجع: نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف سید عبدالصمد توداری.

**شیخ نورالدین بریفکانی:** شیخ نورالدین‌ابن شیخ عبدالجبار در سال ۱۲۰۵ هجری در ده بریفکان از توابع دهوک تولد یافت و پس از تحصیلات مقدماتی در علوم دینیه و ادبیات به عمادیه رفت و به خدمت ملا یحیای مزوری رسید و بعد در سلیمانیه به خدمت شیخ یوسف افندی نایل شد و مدتی هم در خدمت شیخ محمود موصلی به سیر و سلوک پرداخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۶۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و ادبیات نیز اطلاع کامل داشت و از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: البدور، المکاتبات، دیوان شعر را نام برد. از اوست:

ته دڤێ دل ته بره‌نگێ مه‌هو خورشیدێ جه‌لی بت
هه‌رل ژه‌نگار صفر جه‌وهه‌رو گه‌وهه‌ر عه‌مه‌لی بت
ب جـه‌لیس مـزێی کـه‌ڤن لخـۆ پـێچه خـه‌موویی
داکۆ غسالی ته‌فه‌ککور ته بشـووتن نـه بـه‌لی بت

یعنی:

اگر می‌خواهی که دلت مانند ماه و خورشید بدرخشد و زنگ آن مانند مس از بین ببری و مبدل به گوهری ارزشمند شود، باید جوهر خود را نمایان کنی و از خود پسندی و غرور اجتناب کنی و فکرت را پاک نمایی تا به کمال برسی.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان شیخ نورالدین بریفکانی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ نورالدین شیروانی:** شیخ نورالدین‌ابن شیخ اسماعیل شیروانی در سال ۱۲۸۳



هجری در اربیل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن با پدرش به کربلا رفت و در آنجا از محضر علما به خصوص از میرزاباقر یزدی استفاده کرد و از آنجا به بغداد رفت و فقه و تفسیر را از عالمان دین فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و سپس به بغداد رهسپار شد و به تدریس پرداخت و مدتی هم ریاست دانشکدهٔ اعظمیه را به عهده گرفت و به سال ۱۳۶۰ هجری درگذشت و در مقبرهٔ کرخ به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فلسفه و علوم دیگر متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: خلاصة تاریخ الاسلام، الفلسفةالعلمیة و الفلسفةالاخلاقیة، حقیقةالحقایق، المنطق‌القدیم و المنطق‌الجدید، الفلسفةالعلیا، زبدةالهندسة، تاریخ‌التربیة، قانون‌المناظره، آداب‌البحث، البعثُ‌بعدالموت، علم‌الخلاف،

تاریخ‌القرون‌الاولی و کتاب‌های دیگر.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ نوری:** شیخ نوری‌ابن شیخ صالح در سال ۱۳۱۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را انجام داد و در استخدام دولت در آمد و به سال ۱۳۷۸ هجری درگذشت. وی از پیشروان اشعار رومانتیک کردی است و در شعر کردی تحولاتی به وجود آورد و سبک کلاسیک را رها کرد و به سبک نو گرایید و عده‌ای از شعرا نیز از او پیروی کردند و به سبک او شعر سرودند. اشعار او تاکنون جمع‌آوری نشده و در مجله‌ها به چاپ رسیده. از اوست:

پەپوولەی باڵ هەڵوەریو — بە تیشکی گڕ دارزیو
باڵداری جوان و ڕەنگین — ئێسک سووک و باڵ نەخشین
باڵت هەڵئەپرووزێنێ — چە رگت هەڵئەقرچێنی
خۆزگە ئەمزانی تۆ بۆ؟ — وا خۆت ئە کەی ڕە نجەڕۆ؟

یعنی:
ای پروانه بال و پر سوخته! که با نور آتش سوخته شده‌ای، ای بالدار رنگین، و ای سبک بال زیبا، بال‌هایت را می‌سوزانی و جگر و قلبت را به آتش می‌زنی ، و ای کاش می‌دانستم که تو چرا خودت اینقدر می‌رنجانی؟
مراجع: شیهرو ئەدەبیاتی کوردی نووسینی ڕەفێق حیلمی.

**شیخ ورام حلی:** شیخ ورام‌ابن ابی‌الفوارس عیسی‌ابن ابی‌النجم حلی کردی درقرن ششم و هفتم هجری می‌زیسته و در آغاز مردی سپاهی بود و بعدها گوشه‌گیری اختیار کرد و اوقات خود را به مطالعه و عبادت گذراند و به تألیف کتب پرداخت. از آثار او: نزهة الناظر و تنبیه‌الخاطرات است‌که تاکنون به‌چاپ نرسیده. مرگ‌او را به‌سال ۶۰۵ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ یحیی معرفت:** شیخ یحیی ملقب به اعتضادالاسلام و متخلص به معرفت در سال ۱۲۹۰ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را نزد عالمان دین به پایان رساند و در غالب علوم زمان خود خاصه در فقه و حدیث و حساب و هندسه و

هیئت و اسطرلاب تبحر یافت و سپس در ردیف آزادیخواهان و مشروطه‌خواهان قرار گرفت و مقالات آتشینی برای روشن شدن اذهان مردم در روزنامه‌های محلی نوشت و مدرسه‌ای نیز به نام معرفت دایر نمود که بعدها به ریاست معارف کردستان منصوب شد و سرانجام به سال ۱۳۵۰ هجری در همدان درگذشت و جنازه‌اش را در سنندج به خاک سپردند. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: شرعیات معرفت، خیط السبحات، تصحیح دیوان مستوره است. از او اشعاری نیز به یادگار مانده که بسی شیرین و لطیف است. از اوست:

**سیه روزم ز هجرای صبح وصل یار تنویری**
**ز روز تیرهٔ خود خسته‌ام ای شام تـاخیری**
**ز زخم غمزه در دل‌ها هزاران نفس بنمودی**
**که اقلیدس نداند کرد از این اشکال تحریری**
**سواد تار مویت گشته در گوی ذقـن ظـاهر**
**زتدویرات موهومی برافلاک است تصویری**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ یعقوب جان جاف:** شیخ یعقوب‌ابن احمد جاف به سال ۱۱۰۵ هجری در جوانرود متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس عازم بیاره شد و در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و فقه و تفسیر قرآن را فراگرفت و در سال ۱۱۳۲ هجری به خدمت خانه پاشای بابان (۱۱۳۲-۱۱۳۶ هجری) رسید و خانه پاشا او را به سنندج آورد و به مدرسی دارالعلم سنندج منصوب کرد و در آخر عمر به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد خلق گذراند تا به سال ۱۱۹۱ هجری جهان را وداع گفت. وی در ادبیات و منطق استاد بود و گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بڵێسه‌ی ئاهم وه پای عه‌رش یاوان       گه‌رمیش ستاران تاوه‌نان تاوان

یعنی:

اخگر آهم به پای عرش رسید گرمیش ستاره‌ها راگداخت.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیخ یوسف ایروانی:** شیخ یوسف‌ابن محمد دیاربکری در سال ۱۲۴۸ هجری در دیاربکر متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به بدلیس رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و بیان را آموخت و به اخذ اجازه نایل آمد و به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به علت ظلم و ستم حکام عثمانی به ایروان هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس مشغول شد تا به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: ارشاد العباد، حدیقة الحقائق، تحفة العاملین، منظومهٔ تکریز به کردی.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**شیخ یوسف گورانی:** یوسف‌ابن عبدالله‌ابن عمرابن خضر گورانی معروف به عجمی از علما و عرفای قرن هشتم هجری است. وی حدیث و فقه را در بغداد فراگرفت، سپس دست ارادت به شیخ نجم‌الدین اصفهانی و شیخ بدرالدین حسن شمشیری داد و از آنان خرقه گرفت و پس از آن به مصر مهاجرت کرد و در آنجا به سال ۷۶۸ هجری در همان جا چشم از جهان پوشید. از رسالهٔ در باب توبه به نام: ریحانة القلوب فی التوصل الی المحبوب به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده است.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**شیخ یوسف مامش:** شیخ یوسف‌ابن احمد مامش به سال ۱۱۶۲ هجری در قریهٔ اَشنوزَنگ lašno zang از توابع لاهیجان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در کسب حدیث و علوم قرآنی به سیاحت بلاد رفت و مدتی در مهاباد و سلیمانیه و اربیل به سر برد و خرقهٔ ارشاد را از پدرش گرفتِ و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۵۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری در جنگ‌ها به جای مانده. از اوست:

گەر بپرسی تۆلە حاڵم کەس نیە لۆمەت بکا

پیرو ئوفتادە و غەریبم چەندم کێشاوە جەفا

بۆ جەنابی عالی جاها صاحبی شەرطو وەفا

بێ‌شەفیعم رۆژی حەشرە سەییدی دنیا و دین

یعنی:

اگر بپرسی تو حالم راکسی نیست که تو را سرزنش کند، من پیر و افتاده و غریبم و بسی جفا کشیده‌ام، برای جنابعالی صاحب شرط و وفا، مگر در روز حشر سید دنیا و دین شفیعم گردد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**شیرکوه بی‌کس:** شیرکوه‌ابن فایق متخلص به بی‌کس در سال ۱۳۶۰ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در بغداد به اتمام رساند و پس از آن با رژیم بعث به مبارزه پرداخت و به کوهستان‌های کردستان فرار کرد و گوینده رادیو صدای کردستان شد و سپس در روزنامه «برایه‌تی» یا برادری همکاری کرد و پس از آن دستگیر شد و بعثی‌ها او را چند سال در بغداد تحت نظر قرار دادند و در سال ۱۴۰۶ هجری به اروپا مهاجرت کرد و در ایتالیا مقیم شد و در سال ۱۹۸۷ برندهٔ جایزهٔ شعر و ادب شد و نخست وزیر سوئد شخصاً جایزه را به او اعطاء کرد. وی از شعرای معاصر نوپرداز کرد است و تاکنون چندین مجموعهٔ شعری از او منتشر شده‌است از جمله: «تریفه‌ی هه ڵبه‌ست، که ژاوه‌ی گریان، کاوه‌ی ئاسنگه‌ر، من تینووتیم به ئه‌شکێ، ئاسک، کازیوه، دووسروودی کێوی، پیره مێردو زه‌ریا، رووبار».

مراجع: تریفه‌ی هه ڵبه‌ست ـ شێرکۆبێ ـ که‌س به‌غدا ۱۹۶۸.

**شیروش شمیل:** شیروش‌ابن شهربان ملقب به شمیل که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در شهرزور به دنیا آمد و برای تحصیل علم به بغداد و موصل و شام سفر کرد و نزد علمان دین فقه و حکمت و اخبار و فنون ادب آموخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و سپس به ده شیخان رفت و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و پس از آن مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد خلق گذراند و همان جا فوت کرد. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه زه‌نان نه‌سرّ صوور ئیسرافیل     بێدار کونه‌نده‌ی یاران ذه‌لیل

حالا نه‌ی له‌وحه نامێماشه‌میل     هه‌ر چلمان نه سرّ نه تۆی یه‌ک زه‌میل

یعنی:

من در عالم اسرار بسان صور اسرافیل هستم و بیدارکنندهٔ یاران ذلیل هستم و حالا

نامم شمیل است و هر چهل تن ما در عالم غیب به سر می‌بریم و از هم جدا نمی‌شویم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**شیرویه پسر خسرو:** بنا به روایت شاهنامه کردی، شیرویه پسر خسروپرویز است و او پس از مرگ پدرش بر تخت شهریاری ایران نشست و او زیر فشار اطرافیانش بود همان‌هایی که پانزده برادرش را به قتل رسانده بودند و او سپس از شیرین همسر پدرش خواستگاری کرد و شیرین به خاطر وفاداری خود به خسرو در دخمهٔ خسرو خودکشی کرد و شیرویه پس از آن بیمار شد و پس از هفت ماه درگذشت. بنا به اسناد تاریخی شیرویه که به قباد دوم معروف بود به سال ۶۲۸ میلادی پس از کشته شدن پدرش بر تخت نشست و نخستین قدمی که برداشت به سال ۶۲۹ میلادی با دولت روم صلح کرد و قرار بر این شد که کلیهٔ سرزمین‌هایی که ایران از روم گرفته بود پس دهد و اسرای رومی را آزاد کند و صلیب مقدس که از فلسطین برده شده بود بازگرداند و در عوض رومی‌ها نیز از سرزمین‌های ایرانی خارج شوند و سپس همهٔ زندانیان را که پدرش زندانی کرده بود آزاد کرد و مالیات سه ساله را به مردم بخشید و بسی از خرابی‌ها را ترمیم نمود و سپس دستور داد همهٔ شاهزادگان را قتل عام کنند و این کشتار فجیع سبب شد که دل مردم از او بریده شود و سرانجام شیرویه در اثر یک بیماری مسری به سال ۶۲۹ میلادی از پای در آمد.



**شیز:** مؤرخین آن را شیذ و شید به معنی فروغ یاد کرده‌اند و در قدیم یکی از شهرهای آباد کردنشین آذربایجان بود که در جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه قرار دارد و اکنون آن را

تخت سلیمان می‌گویند که در چهل کیلومتری تکاب افشار قرار دارد و گرداگرد این شهر دیواری بود و در میان آن دریاچه‌ای وجود دارد و ابن مهلهل از آن یاد کرده و آتشکدهٔ آذرگشسب در کنار آن قرار داشته و گویند زردشت در آن شهر متولد شده و در گذشته آن اقامتگاه تابستانی خسروپرویز ساسانی (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بوده و نام دیگر این شهر گنجک یا جزنق بوده که یونانی‌هَا آن را گنزگا گفته‌اند. و شیز که در میان مراغه و زنجان و سهرورد و دینور و در کوه‌هایی واقع است دارای معادن طلا و جیوه و سرب و نقره و زرنیخ زرد و سنگ معروف به لعل بنفش یا جمست می‌باشد و طلای آنجا سه قسم است: یک قسم به نام قومسی و آن عبارتست از خاک طلا و قسم دیگر شهریی نام دارد و قسم آخر سجابذی است که رنگ آن سفید است و زکریای قزوینی می‌نویسد: در پیرامون شیزبارویی است و در وسط آن دریاچهٔ عمیقی وجود دارد که وسعتش به مقدار یک جریب هاشمی است و آنجا آتشگاهی است به نام آذرگشسب که مجوس در شرق و غرب آتش‌های خود را از آن روشن کنند و بر بالای آتشگاه هلالی از نقره نصب شده که گویند طلسم است و کس نتواند آن را بکند و عجیب این که آن آتشکده به مدت هفتصد سال است که بدون انقطاع روشن است و خاکستری از آن بر جای نمانده است و به قول مسعرابن مهلهل پادشاهان با پای پیاده به زیارتش روند.

مراجع: سفرنامهٔ ابودلف.

# ص

**صائغ دینوری:** ابوالحسن علی‌ابن محمدابن سهل دینوری از علمای عالیقدر قرن سوم و چهارم هجری است و در علم و عرفان شهرت بسزایی داشته و شیخ ابوالحسن قرافی و ابوعثمان مغربی از شاگردان وی بوده‌اند. وی در اواخر زندگیش دینور را ترک گفته و در مصر اقامت گزیده و در همان جا به سال ۳۳۱ هجری درگذشته است.
مراجع: نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**صابر رازی:** صابرابن سعید در سال ۱۳۵۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و در جوانی با همکاری عده‌ای سواد آموخت و سپس به مطالعهٔ دواوین شعرا مشغول شد و پس از مدتی شعر سرود و برای امر معاش شغل خیاطی را پیشه کرد و تاکنون از او آثار به نام: «دیوانی وەلی دیوانە، چوارینەکانی باباطاهیر، ئازارو ئەوین» از او چاپ و منتشر شده‌است. اشعارش دلنشین و شیوا است. از اوست:

به چاوی پڕ لە غەمزەت وا دیارە ئە شێوێنی عەزیزم ئەم دیارە
لە سێ وەرزی ژیانا بێ بەشم من بولبوڵ ئاسا وەرزم تەنیا بەهارە

یعنی:

با چشمان پر از ناز و غمزه‌ات چنین پیداست، این سرزمین را به آشوب می‌کشی،
من از سه فصل زندگی بی‌بهره‌ام، بلبل آسا فصل من تنها بهار است.

مراجع: ئازاروئەوین ـ بەشێک لە دیوانی رازی ـ سلێمانی ۱۹۸۳.

**صابر مکائیلی:** صابر در سال ۱۳۳۸ هجری در روستای سیدان از توابع بیجار متولد شد و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در سنندج به اتمام رساند و سپس به تهران رفت و به نقاشی پرداخت و مدتی در خدمت کرم‌علی شیرازی نقاشی را یاد گرفت و آنگاه تابلوهایی

کشید که مورد پسند نقاشان قرارگرفت و او تاکنون چندین تابلو کشیده و در خط نیز مهارت یافت و او را می‌توان نقاش و خطاط بر شمرد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صاحبه دنبلی**: صاحبه سلطانَ متخلص به شهباز دختر کریم‌خان دنبلی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در فنون ادبیات و علم هیأت و نجوم استاد بوده و در این‌باره تألیفاتی داشته و گهگاه هم شعر می‌سرود و اشعاری نیز از او به جای مانده. از اوست:

**شهزاده حَسَن دلیر و لشکر شکن است     شهزادهٔ با کمال شیرین سخن است**
**در باغ شهنشهی خرامان سروی است     در گلشن خسروی گل یاسمن است**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صادق بهاءالدین**: صادق‌ابن بهاءالدین عمادیه‌ای به سال ۱۳۳۸ هجری در عمادیه پای به عرصهٔ هستی گذاشت و در کودکی در خدمت پدرش علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین قرآن کریم و صرف و نحو و ادبیات را فراگرفت و سپس به تدریس پرداخت و مدتی در نجف و کرکوک و جلبجه ماندگار شد و سرانجام عازم بغداد گشت و مابقی زندگیش را در آن شهر گذراند تا به سال ۱۴۰۲ هجری بدرود حیات گفت. وی از مؤلفان پرکار زمان خود بود و در فنون مختلف ادب و تاریخ تألیفات دارد از آن جمله است: مه‌ولویدا مه‌لایّی باطه‌یی، ئیدیه‌مّیت کوردی، نوبهارا خانی، هۆزانڤانێت کورد، دیوانا پەرتۆیی هه‌کاری، دیوانامه‌لایّی جزیری، خان و مان، به‌درخان سندی، گۆڤه‌ند، جوغرافیای کوردی، زمان و ئه‌ده‌بی کوردی.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صادق‌خان زند**: پس از کریم‌خان زند برادر مادریش زکی‌خان و پس از او پسرش ابوالفتح فرمانروایی کرده‌اند اما چون به لهو و لعب مشغول شدند لذا فرمانروایيشان چندان دوامی نداشت تا این که صادق‌خان برادرش حکومت را به سال ۱۱۹۳ هجری به دست گرفت و در این هنگام عده‌ای از خان‌ها از جمله علی‌مراد خان زند و جعفرخان شوریدند و مدعی حکومت شدند و قوای نظامی صادق ناتوان شد و دو تن از پسرانش علی‌نقی خان و حسن‌خان اسیر شدند و به فرمان علی‌مراد خان کور شدند و به سال

۱۱۹۵ هجری صادق‌خان هم کشته شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**صارم‌بیگ مکری:** در سال ۹۰۲ هجری، میرسیف‌الدین مکری که دار فانی را وداع گفت، فرزندش صارم‌بیگ به جای وی زمام امور را به دست گرفت. شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به قصد تصرف خاک مکریان چندین بار لشکرکشی کرد ولی کاری از پیش نبرد و هر بار صارم پیروز می‌شد و سرانجام صارم به سلطان سلیم اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) روی آورد و سلطان سلیم او را به حکومت آبا و اجدادیش منصوب داشت و در سال ۹۲۷ هجری درگذشت. امیرشرف خان بدلیسی دربارهٔ وی گوید: صارم چون قائم مقام پدر شد، شاه اسماعیل صفوی به عزم تسخیر ولایت مکری و قلع و قمع ایشان چند دفعه لشکر بر سر او فرستاد و در میانهٔ او و قزلباش به کرات محاربات واقع شد هر مرتبه صارم مظفر و منصور شده و شکست بر قزلباش افتاد. و در شهور سنه اثنی عشر و تسعمایه که شاه اسماعیل قشلاق در خوی فرمود طایفهٔ شاملو را به سرداری عبدی‌بیگ و الدورمیش‌خان و صاروعلی مهردار را به جنگ صارم فرستاد هر دو سردار با لشکر بی‌شمار بر سر صارم رفته محاربهٔ عظیم دست داد و هر دو سردار با خلق بسیار از اعیان شاملو به قتل آمده صارم بر ایشان غالب و مظفر شد و آخرالامر باتفاق امرا و حکام کردستان اطاعت آستانهٔ سلطان عالیشان کسری نشان سلطان سلیم‌خان نموده از تحکم قزلباش خلاص گشته.
مراجع: تاریخ الامارات و الدول الکردیة، تألیف محمدامین زکی، و شرفنامه تألیف امیرشرف خان بدلیسی.

**صاروخان صاصونی:** صاروخان‌بن محمدبیگ به سال ۹۵۶ هجری فرمانروای صاصون شد و در آغاز اطاعت خود را به سلطان عثمانی ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت صاصون را برای او صادر کرد و او قبلاً حاکم حزو بود و به امور دولت‌داری آشنا بود و مدتی به استحکام قلعهٔ صاصون پرداخت و سپس سرگرم عمران و آبادانی روستاها شد و هنگامی که نیرویی برای تصرف شیروان و گرجستان اعزام شده بود او نیز همراه آنها رفت و پیروزمندانه بازگشت و عاقبت به سال ۹۸۶ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**صالح‌ابن احمد هکاری**: صالح‌ابن احمدابن عثمان هکاری در سال ۶۳۳ هجری در هکاری تولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۷۲۳ هجری درگذشت. وی در فنون ادب تبحر داشت و به ۶۳ وجه قرائت آشنا بود و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که دارای قصاید و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

داء ثوی بفؤاد شفه سقم        لمضتی من دواعی الهم والکمد
با ضلعی لهب تذکو شرارته        من الفتی فی محل الروح با لجسد

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**صالح اورامی**: صالح‌ابن احمد اورامی به سال ۱۱۲۶ هجری در اورامان متولد شد و او در جوانی مقدمات علوم را آموخت و برای فراگرفتن علوم ظاهری به چور رفت، و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کسب و کار به سر برد تا به سال ۱۲۰۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و از او غزلیاتی شیرین و دلنشین به جای مانده. از اوست:

صاڵح مەترسە دڵدارە قایم        بوانە تەوحید صە ڵات هەر دایم

یعنی:

ای صالح مترس دلدار استوار است، توحید و صلوات را همیشه بخوان.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صالح دمام**: صالح‌ابن اسعد متخلص به دمام در سال ۶۷۴ هجری در دینور پا به عرصهٔ هستی نهاد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به مسافرت پرداخت و برای کسب معرفت به شهرزور و حلوان رهسپار شد و بسی از علما و شعرا را ملاقات کرد و از آنجا به ده شیخان رفت و مابقی زندگیش را در آنجا به ارشاد مردم گذراند تا به سال ۷۵۷ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب تبحر داشت و از او اشعاری لطیف و روان به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

قفڵ باطنی مفتاح مینام        مایەی کەوثەری ئەزمەدریش تام
مەنۆشام ئەونۆش دایرەی خواجام        جەی فەرش وسەنگە گرتەنمان مەقام

یعنی:

من با قفل باطن به اسرار آسمان پی می‌برم و در روز پسین آب کوثر را می‌نوشم و

در پیرامون مولایم همگی جمع می‌بندیم و اکنون در این سنگستان مقیم شده‌ایم و مسکنی گزیده‌ایم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداست اعلادین.

**صالح علی کُلّی**: صالح‌بن علی کلی در سال ۱۳۶۶ هجری در زاخو متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به سرودن شعر پرداخت و بسی از اشعارش را در مجلات کردی به طبع رساند و پس از مدتی چندین مجموعهٔ شعر به چاپ رساند و سپس وارد دانشگاه شد و به اخذ لیسانس در ادبیات کردی نایل آمد.

مراجع: دیاری نه‌وروّز ـ محمدعبدالرحمن زنگنه.

**صالح قفطان**: صالح قفطان به سال ۱۳۰۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات خود را در سلیمانیه و بغداد انجام داد و پس از آن به استانبول رفت و وارد دانشکدهٔ افسری شد و پس از خاتمهٔ تحصیل در سپاه عثماین افسر شد و در دورهٔ شیخ محمود به زادگاهش بازگشت و به تدریس تاریخ و جغرافیا پرداخت و در سال ۱۳۸۹ هجری در سلیمانیه درگذشت و بنا به وصیت خودش درگورستان گردی سه‌یوان به خاک سپردند. وی در تاریخ و جغرافیا متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: مێژووی گه‌لی‌کورد، به‌راوردێکی مێژوویی، په ندی مێژوویی، نه‌ته‌وه‌ی کورد تورکمان نیه، له ولاّتی گولّ زه‌نبه‌قی سپی‌یا است.

مراجع: مێژووی گه‌لی‌کورد نووسینی صالّح فه‌فتان - به‌غدا ۱۹۶۵.

**صالح گلی**: صالح‌ابن علی ملقب به گولی gullî در سال ۱۳۶۶ هجری در ده خیزاف از توابع زاخو متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همِان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت در آمد. وی در فنون ادب استاد است و در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و تاکنون چند مجموعهٔ شعر به نام‌های: زێرگول، پاپۆراڤیانێ، بویکا به‌هدینا را منتشر کرده است. از اوست:

کولکێ خوٚ نادەم ب سەد قەسرا      زاخوٚ و ئاکرێ نادەم ب بەسرا

یعنی:

کلبهٔ خود را به صد قصر نمی‌دهم و زاخو و عقره را به بصره نمی‌دهم و زادگاه خود

را دوست دارم.
مراجع: بویکا بەهدینا ـ صالح عەلی گوللی ـ بەغدا ۱۹۷۶.

**صالح هژار:** صالح‌ابن سعید باپیر متخلص به هژار در سال ۱۳۴۷ هجری در ده تریفه از توابع حلبجه متولد شد. در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس به کار و کسب مشغول شده و چون علاقه به علم و دانش داشته لذا اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق گذرانده و شعر نیکو هم می‌سروده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: دەرەبەگی، شیعری کۆن و نوێ، سۆرانی یا کرمانجی، بەشێک لە شیعرەکانی ناتیق، دیوانی هەژار را نامبرده. وی سرانجام به سال ۱۴۰۳ هجری درگذشت. از اوست:

خۆزگە بیری من ئەحەسایەوە     جارێک وەک گوڵباخ ئەگەشایەوە
سەهۆڵ بەندانی کوێستانی پەستیم     بەگەرمی ئاوات ئەتاوایەوە

یعنی:
ای کاش فکر من راحت می‌شد و مانند گل محمدی رونق پیدا می‌کرد، یخبندان کوهستان پستیم، باگرمی امید آب می‌شد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صباح صابر:** صباح‌بن صابر حسن به سال ۱۳۸۳ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و او در آغاز جوانی شعرگفتن را آغاز کرد و از او مجموعه‌ای به نام داستان مرگ و زندگی به طبع رسیده است.
مراجع: نه وروژنامه ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**صبریه نوری:** صبریه نوری دختر حاج قادر خفاف معروف به مادرسولاف به سال ۱۳۴۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را همان جا به اتمام رساند و سپس به تعلیم زبان عربی پرداخت و پس از آن به مطالعهٔ دواوین شعرای کرد و کتب ادبی مشغول شد تا در شعر و ادبیات تبحر یافت و سپس به سرودن شعرسرگرم شد و پس از آن برخی‌از اشعارش‌را در مجلات: «ژین، پێش‌کەوتن، شەفەق، دەنگی مامۆستا، برایەتی» به طبع رساند و چندین مجموعه شعر هم از او به چاپ رسید. از اوست:

نە وروژە ئەمڕۆ جەژنی کوردانە     هەی لاوو پیرو هەرزەکارانە

یعنی:

نوروز است امروز و جشن کردان است. جشن جوانان و پیران و نوجوانان است.

مراجع: نه ورۆزنامه نووسینی محمد عبدالرحمن زەنگنه.

**صبغةالله کبیر:** صبغةاللهابن ابراهیم مشهور به صبغةالله کبیر که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در ماوران از توابع اربیل تولد یافت و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از اخذ افتاء به بغداد رهسپار شد و در آنجا به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۱۸۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: حاشیه بر تفسیر بیضاوی، حاشیه بر حاشبه محاکمات بر عقاید دوانی، حاشیه بر حاشیه عصام‌الدین بر جامی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**صدرالدین ابومنصور جزری:** قاضی صدرالدین ابومنصور موهوف‌ابن عمروابن موهوف‌ابن ابراهیم جزیری در سال ۵۷۰ هجری در جزیرهٔ ابن عمر متولد شده و برای تحصیل علم به بلاد مشرق سفر کرد و فقه و تفسیر را از علما بیاموخت و بعداً به شام رفت و مدتی در آنجا اقامت کرد و سپس به قاهره رهسپار شد و در آنجا متولی قضا شد و سرانجام به سال ۶۶۵ هجری رخت از جهان بربست. از آثار اوست: الدرالمنظوم فی حقایق العلوم، الفتاوی.

مراجع: طبقات الشافعیة تألیف تاج‌الدین السبکی.

**صدرالدین حیدری:** صدرالدین‌بن محمداسعدابن عبداللهابن صبغةالله حیدری که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در ده حسن‌آباد ماوران از توابع اربیل متولد شد و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و در نزد علمای آن دیار مقدمات علوم و فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به بغداد رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و پس از مدتی طریقهٔ نقشبندیه را از او اخذ کرد ولی به گسترش آن تمایلی نشان نداد و به سال ۱۲۴۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر متبحر و استاد بود. او راست: حواشی بر تحفه، حواشی بر تعلیقات خیالی در عقاید، حواشی بر سَعدین در صرف، حواشی بر قره‌باغی در منطق، حواشی برالدُرّالمختار در فقه.

مراجع: یادی مەردان نووسینی ملاکریم مدرس.

**صدرالدین محمود اشنهی**: امام صدرالدین محمودابن شیخ تاج‌الدین محمدابن حداد اشنهی، شاعر، نویسنده، فقیه است. اصل او از اشنویه و محل وفات وی بغداد است. مدتی دراز در بلاد مختلف اسلامی مسافرت کرد و مدتی در شیراز اقامت داشت و در اواخر عمر شیخ شهاب‌الدین سهروردی را در حج دیدار کرد. تألیفاتی نیز داشته که اکنون اثری از آنها نیست. این رباعی اَز اوست:

**از صحبت تو کنون فراق اولیتر — بر درگه تو زرق و نفاق اولیتر**
**چون پردهٔ راستی مخالف کردی — ما را پس از این راه عراق اولیتر**

مراجع: لغتنامه تألیف علی اکبر دهخدا.

**صدیق بوره‌که‌یی**: صدیق‌ابن توفیق بوره‌که‌یی معروف به صفی‌زاده در سال ۱۳۶۳ هجری مطابق ۱۳۲۲ شمسی در ده زرینه ورمزیار از توابع دیواندره سنندج متولد شد. وی دورهٔ ابتدایی را در دبستان محمدی تکاب‌افشار و دورهٔ متوسطه را در مدرسهٔ اعدادیه‌المرکزیه در بغداد به اتمام رساند و پس از آن در محضر عارف نامی شیخ امجد زهاوی فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به وطن بازگشت. و در سال ۱۳۴۷ به استخدام دولت در آمد و اوقات فراغت خود را به تحقیق و پژوهش در فرهنگ و زبان‌کردی و فارسی گذراند و تاکنون در حدود یکصد و پنجاه و پنج جلد کتاب در زمینه‌های مختلف نوشته است و اخیراً به اخذ دکترا هم نایل آمد. او در چهارده سالگی شعر می‌سرود و قسمتی از اشعار خود را در سال ۱۳۵۸ به نام هیوا به چاپ رسانده است. از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: «فرهنگ ماد کردی به فارسی، تصحیح خسرو و شیرین خانای قبادی، واژه‌های همانند در پهلوی و کردی، واژه‌های همانند در آویستایی و کردی، واژه‌های همانند در پارسی باستان و کردی، بزرگان یارسان، مشاهیر اهل حق، طب سنتی در میان کردان، کردی بیاموزیم، نوشته‌های پراکنده دربارهٔ بارسان، دورهٔ هفتوانه، بارگه بارگه، گلیم و کول، خرده سرانجام، جامه سرایان کرد، تأثیر شاهنامه در آثار شعرای کرد، زنان نامی کرد، نامنامهٔ کردی، کرد از روزگاران کهن تا پیدایش اسلام، پیشگوئیهای ایل بیگی جاف، تەفسیری بۆرەکەیی، فەرهەنگی بۆرەکەیی، گۆڕینی چوارخشتەکیەکانی، دووبەیتی یەکانی بابەتایەر، پێش‌بینی یەکانی عێل بەگی جاف، هیوا، صەلاحە ئەیووبی، گەڕانەوە سەرخۆ، سیمای موحەممەد، داهاتووی ئیسلام، شە ماڵ وزەلان، پیری دەریا، ناسینی راستەقینەی، پێغەمبەری

گەورەی ئیسلام، بەندوباوی کۆمە ڵایەتی، زەمبیل فرۆش، کوردستان و ..... ».
مراجع: اتوبیوگرافی از نویسنده.

**صفی‌الدین ارموی:** عبدالمؤمن‌بن یوسف ارموی معروف به صفی‌الدین در سال ۶۱۳ هجری در ارومیه متولد شد و در کودکی وی را به بغداد بردند و او در آن شهر علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و فقه شافعی و حکمت را آموخت و پس از آن به خط سرگرم شد و به سبب خوشنویسی در کتابخانه خلیفه مستنصربالله عباسی (۶۲۳ - ۶۴۰ هجری) به خطاطی مشغول شد و پس از آن به نواختن عود پرداخت و به سبب مهارتی که در این راه یافت ملازم مستعصم بالله عباسی (۶۴۰-۶۵۶ هجری) شد و ثروت فراوانی به دست آورد و هنگامی که هلاکوخان مغول (۶۵۱-۶۶۳ هجری) بغداد را فتح کرد صفی‌الدین پیش او رفت و در دستگاه خان مغول مقامی شامخ یافت و پس از مدتی به تبریز رهسپار شد و به اشارهٔ شمس‌الدین جوینی فرزندش شرف‌الدین را درس موسیقی داد و رسالهٔ شرفیه را به نام او نوشت و در آخر عمر زندگیش آشفته شد و به سال ۶۹۳ هجری دار فانی را وداع گفت.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**صفی‌بیگ دوم جوانرودی:** صفی‌بیگ‌بن درویش سلطان به سال ۱۲۰۵ هجری بنا به فرمان لطفعلی خان اردلان (۱۲۰۴-۱۲۰۹ هجری) فرمانروای جوانرود شد و او در آغاز خواهر کیخسروبیگ جوانرودی را به عقد ازدواج خود در آورد و این امر باعث تحکیم رشتهٔ مودت بین او و طوایف جاف شد و پس از مدتی چون امان‌الله خان اردلان (۱۲۱۴-۱۲۴۰ هجری) به حکومت اردلان رسید او شخصی را به نام محمدصادق خان اردلان برای فرمانروایی جوانرود معرفی کرد و صفی‌بیگ ناچار به سال ۱۲۱۴ هجری استعفا داد و به ناحیه داریان که املاک خصوصیش بود کوچ کرد و تا آخر عمر در آنجا زیست و بدینسان امرای جوانرودی به انتها رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**صفی‌خان جوانرودی:** صفی‌خان‌بن درویش‌بیگ اول قبل از این که پدرش فوت کند در خدمت سلطان خان اردلان بود و به علت شایستگی و شجاعت خان دختر خود را به نام

خانزاد خانم به همسرش در آورد و چون پدرش درگذشت به جوانرود رفت و به سال ۱۰۶۰ هجری بنا به فرمان خان اردلان فرمانروای جوانرود شد و او مردی شجاع و سخی و جوانمرد و فاضل و مردمدار بود و در آبادانی و عمران آنجا کوشید و روستایی هم به نام پلنگانه به یاد منطقه آبا و اجدادی خود آباد کرد و قلعه‌ای هم بر فراز تپه‌های جوانرود بنا کرد که صفی‌آباد نامیده شد وَ همچنین یک مسجد و یک مدرسه و چند دکان احداث نمود و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۱۱۴۰ هجری در یکصد و ده سالگی فوت کرد و او دو پسر داشت به نام‌های: الله‌وردی و درویش‌بیگ دوم که بسیار شجاع بود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**صلاح‌الدین ایوبی**: یوسف‌ابن نجم‌الدین ایوب‌ابن شادی‌ابن ایوب در سال ۵۳۲ هجری در تکریت متولد شده. وی اصلاً کرد و مسقط رأس اجدادش قصبهٔ دوین واقع در آران آذربایجان بود و شادی با دو پسر خود نجم‌الدین ایوب و اسدالدین شیرکوه از آن قصبه به بغداد و از آنجا به تکریت رهسپار شد و صلاح‌الدین در تکریت چشم به جهان گشود. وی در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و فقه و تفسیر و حدیث را از علمای آن دیار فراگرفت و چون نجم‌الدین پدرش به خدمت عمادالدین زنگی در آمد، از این‌رو صلاح‌الدین همراه پدرش به بعلبک رفت و وی در جنگ‌های صلیبی دلیری بسیار نشان داد و در سال ۵۰۸ هجری همراه اسدالدین شیرکوه عمش به مصر رفت و در سفر سوم به مصر صلاح‌الدین به درجهٔ معاونت عمویش که به وزارت رسیده بود نایل شد و در همان سال اسدالدین درگذشت. و صلاح‌الدین به جای وی نشست و مردم را به سوی خود جلب کرد و در سال ۵۶۴ هجری که عاضد آخرین خلیفه فاطمی درگذشت صلاح‌الدین امر کرد که خطبه را به نام خلیفهٔ عباسی بخوانند و حرمین شریفین هم جزو حکومت مصر شد و پس از فوت نورالدین زنگی صلاح‌الدین وارد دمشق شد و پس از مدتی موصل و جزیره را هم به سال ۵۸۱ هجری گرفت و دولتی اسلامی تشکیل داد و همهٔ مسلمین را متحد کرد و آنگاه به صلیبی‌ها حمله کرد و صلاح‌الدین پس از فتح حتین در سال ۵۸۳ هجری بیت‌المقدس را نیز فتح کرد و سال بعد عکا را نیز محاصره کرد و پس از چندین سال جنگ میان مسلمین و صلیبی‌ها صلحی سه ساله برقرار شد و پس از این پیروزی‌ها صلاح‌الدین به سال ۵۸۹ هجری وفات یافت و پس از فوت او ممالک وسیع ایوبی میان برادران و پسران و برادرزادگان او تقسیم شد. صلاح‌الدین علاوه بر

شجاعت و دلیری، خصال نیکوی دیگر، از جمله عدالت و دانش‌پروری داشت و صلیبی‌ها با آن که دشمنش بودند اخلاق او را ستودند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و النوادر السلطانیه و المحاسن الیوسفیه تألیف بهاءالدین مصر ۱۹۶۴.

**صلاح‌الدین گورانی:** قاضی صلاح‌الدین‌ابن محمد گورانی در سال ۹۶۹ هجری در حلب متولد شد و در همین شهر به کسب علم پرداخت و پس از آن به شام رهسپار گردید و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و عهده‌دار قضا شد و سرانجام به سال ۱۰۴۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و شعر و ادبیات ید طولایی داشت. او راست: ایضاح‌المکنون، الجواری الغَوادی، رواج البضائع، سلاسل القرار، الجواهرالمضیئة. از اوست:

**اَینَ فَصلُ‌الرَّبیع، اَینَ‌الّشباب — یئست من رجوعِهِ الاحبابُ**
**غادرتُهُ مواقعُ اعدمَتهُ — فَشرابُ الرَّبیع رغماسرابُ**
**خَرَس العَندلیبُ فیه وَ اصحی — صاحب النطق فی رباه‌الغُرابُ**
**لَو عَلِمنا اَنَّ الزَّمان خَوؤن — فیه تنأی من‌اللقااَصحابُ**
**لشَفینا من‌اللقاء قُلُوباً — لَم یَرُعها من‌الزَّمان انقلابُ**
**لکن المَرء لایَزالُ غَفولاً — بینَ هذا و بیَنَ ذاک حجابُ**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**صلاح شوان:** صلاح‌الدین‌ابن احمد متخلص به شوان در سال ۱۳۶۶ هجری در ناحیهٔ شوان از توابع تثمیم تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در کرکوک به اتمام رساند و سپس به بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد. وی در جوانی به ادبیات و دلبستگی داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و با بیشتر مجلات و روزنامه‌ها همکاری داشته است و مجموعه‌ای شعر از او به نام: دڵداره‌که‌م پایزه منتشر شده است. از اوست:

دڵداره که‌م!
به فری زستان
له‌سه‌رلیۆ و مه‌چه‌ک و چاوی هه‌زاران
توایه‌وه

یعنی:

ای عزیزم! برف زمستان، برلب و بازو و چشم بینوایان آب شد.

مراجع: نه ورۆزنامه نووسینی محمد زنگنه.

**صوفی علی کوانی:** صوفی علی‌ابن محمد کوانی به سال ۹۷۵ هجری در قریهٔ کوان از توابع بیلوار به دنیا آمد و پدرش در جوانی بمرد و طفل خردسال و یتیم را بی‌سرپرست گذارد و مادرش او را بزرگ کرد و به مکتب فرستاد و همینکه مختصر سوادی پیدا کرد مادرش او را نزد شوهر خواهر خود که آهنگر بود به شاگردی گذاشت و او چون علاقهٔ وافری به تحصیل داشت پیشهٔ آهنگری را ترک گفت و به بغداد رفت و مدتی به تحصیل علوم پرداخت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و تدریس پرداخت تا به سال ۱۰۶۴ هجری درگذشت. وی در ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مـنیچ گـوناکـار کـه‌مته‌ر بـه‌نده‌نان	عصیان بیٚ‌شمار، سه‌رئه‌فکه‌نده‌نان

یعنی:

من هم گناهکار و کمترین بنده هستم عصیان بی‌شمار و سرافکنده هستم.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**صیدی اورامی دوم:** محمد سلیمان‌ابن حاج سید محمود ملقب‌به صیدی درسال ۱۱۸۹ هجری در ده خانگاه از توابع پاوه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف اورامان و شهرزور و پایگلان و بیاره رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس ازمدتی به اورامان‌تخت رهسپار شد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و به‌سال ۱۲۷۱ هجری‌درگذشت. وی درسرودن شعر طبعی‌روان داشت واشعار او بسی‌شیرین و دلنشین است. دیوان او که شامل‌غزلیات و قصاید کردی‌و فارسی است به‌چاپ رسیده. از اوست:

هه‌رچه‌ند گوناکار گوناش فیٚشته‌ره‌ن	تـیٚغ عـه‌فو تـوٚ بـرٚ او تـیٚژته‌ره‌ن
خوصوص په ریٚ من گوناکار تـه‌رم	جه مایه‌ی عصیان سه‌نگین بـارته‌رم
یا (غـافر الذنب) سـرٚپوٚش سـه‌تتار	بویه‌ر جه جورم (صه‌یدی) خه‌طاکار

یعنی:

هر چند که گناهکار مرتکب گناه زیاد شده است، اما تیغ عفو تو بر او تیزتر است.

مخصوصاً من که گناهم بیشتر است، و بار عصیانم سنگین‌تر است. تو هم بخشنده گناه و رازداری ،پس از جرم و گناه صیدی بگذر.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوانی صیدی، دیوانی سه‌یدی کۆکردنه‌وه‌ی کاردۆخی ـ به‌غدا ١٩٦٤.

**صیفور بانیارانی:** صیفورابن کاکی در سال ۱۲۲۶ هجری در بانیاران متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی اوقات را به عبادت می‌گذرانید و مترصد بود تا اسرار علوم باطن و طریقت را از شیخی بزرگ فراگیرد و در همین روزگار آوازهٔ سیدبراکه را شنید و به قصد زیارت عازم ده توت‌شامی شد و مدتی را در محضر او گذراند و پس از اخذ خرقه به ارشاد و وعظ مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۲۹۴ هجری درگذشت. وی در حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئـاینه‌ی عـه‌ینم زولاڵ بـی وه ذات ئـاوه‌رده‌ن پـه‌رێم ئـه‌زه‌ڵی خـه ڵات

ئه‌و وه‌خت که خرۆش په‌رسای ذات مه‌بۆ یه کرِه‌نگ نه پای ته‌خت پڕنشات مـه‌بۆ

یعنی:

چون نور الهی به قلبم تابید آیینهٔ چشمان و قلبم روشن شد و خلعتی برایم آوردند، آندم که خروش مردم برپا می‌شود، همگی در پای تخت الهی برای سؤال و جواب صف می‌بندند وکسی که یک رنگ و پاک نهاد باشد خوشحال می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

# «ض»



**ضحاک**: بنا به روایت شاهنامه کردی، ضحاک تازی که او را بیوراسب هم گویند پسر مرد ثروتمندی بود به نام مرداس در عربستان و بر قبیله‌ای حکومت می‌کرد و اهریمن او را فریب داد و او را از راه ببرد و برانگیخت که پدر را بکشد و خود به شهریاری نشیند و او نیز چنین کرد و دیگر بار اهریمن به پیکرهٔ جوانی خوالیگر به ضحاک وارد شد و او را بنواخت و همواره بر پایه‌اش می‌افزود تا این که روزی از ضحاک در خواست کرد شانه‌هایش را ببوسد و چون آرزویش برآورده شد از درگاه ناپدید شد و اما به جای بوسهٔ اهریمن از شانه‌هایش دو مار رویید و این مارها او را رنج می‌داد و چون آنها را می‌بریدند دیگر بار می‌روییدند و پزشکان دارویی برای دفع آن پیدا نکردند و اهریمن بار دیگر به صورت پزشکی در آمد و به نزد ضحاک رفت و گفت برای این که این دو مار تو را آزار ندهند باید هر روز به هر یک از این مارها مغز سر یک جوان بدهی تا بخورند و از آن روز به فرمان ضحاک هر روز دو جوان می‌کشتند و مغز سرشان را به مارها می‌دادند و او هزار سال بر مردم ایران پادشاهی کرد و مردم از ستم او به ستوه آمدند و روزی مجلسی از بزرگان و موبدان تشکیل داد و از آنها خواست تا گواهی نامه‌ای بنویسند و امضاء کنند که

او پادشاهی است دادگر و راستگو و درست کردار و بزرگان و موبدان از ترس جانشان این گواهی را دادند و در همین هنگام کاوه آهنگر که از هیجده پسر هفده پسرش به دست ضحاک کشته شده بودند و هیجدهمی در دست دژخیمان ضحاک بود به نزد ضحاک آمد و خروشید و فرزندش را خواست و به دستور ضحاک فرزندش را آزاد کردند و از او خواستند طومار را امضاء کند ولی او خشمگین شد و طومار را پاره کرد و با پسرش از کاخ بیرون رفت و چرم آهنگری خود را بر بالای نیزه‌ای زد و مردم را بر علیه ضحاک تحریک کرد و مردم گرد کاوه جمع شدند و به سوی فریدون که منتظر فرصت بود این کار را به فال نیک گرفت و آن چرم پاره را با زر و گوهر آراست و درفش کاویانی نام نهاد و به جنگ ضحاک رفت و او را دستگیر کرد و در غاری واقع در کوه دماوند به بند کشید تا جان سپرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ضیاءالدین عثمانی هذبانی**: ضیاءالدین ابو عمر و عثمان هذبانی مارانی‌ابن عیسی‌ابن درباس‌ابن پیران در سال ۵۱۶ هجری متولد شده و تحصیلات خود را نزد ابوالعباس حضزابن عقیل در اربیل آغاز کرد و سپس به دمشق رهسپار شد و نزد ابوسعید عبدالله ابن عصرون و ابوالجیوش عساکرابن علی فقه آموخت و پس از آن به مصر رفت و متولی قضا شد و توام با کار قضاوت به تدریس هم اشتغال داشت و سرانجام به سال ۶۰۲ هجری بدرود حیات گفت. وی دارای تألیفات زیادی بوده که از میان آنها می‌توان کتاب‌های: کتاب الاستقصاء لمذاهب الفقهاء در ۲۰ جلد، شرحی بر اللمع در اصول فقه، و شرحی بر المهذب در فروع.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ضیاءالدین مارانی**: ضیاءالدین ابوعمر و عثمان‌ابن عیسی‌ابن درباس مارانی کردی که از علمای قرن ششم و هفتم هجری است، از بنی‌ماران مردج نزدیک موصل است و در اربیل نشو و نما یافت و پس از آن به دمشق رهسپار شد و متولی قضا گردید و سپس صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۶۶ هجری قضای مصر را بدو داد و از آن پس به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر گوشه‌گیری اختیار کرد و سرانجام به سال ۶۰۲ هجری در قاهره فوت کرد. او راست: الاستقصاء لمذاهب الفقهاء ، شرح اللمع در اصول فقه.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ضیفه خاتون ایوبی:** ضیفه خاتون دختر ملک عادل ایوبی در سال ۵۸۱ هجری تولد یافت و در جوانی با پسر عموی خود ملک‌ظاهر ازدواج کرد و پس از فوت شوهرش، پسرش ملک عزیز زمام امور را به دست گرفت و پس از درگذشت پسرش خود به مملکت داری پرداخت و مردم او را بسی دوست داشتند زیرا بسیار بخشنده و خیراندیش بود و سرانجام به سال ۶۴۰ هجری درگذشت.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی،.

# ط

**طاق بستان** tâgi bustân : در کردی آن را تاقه‌وسان گویند و آن در دامنه کوه پزو در کرمانشاه است و چشمه‌ای هم از شکاف کوه خارج می‌شود و این طاق از آثار ساسانیان است و نقشی بر آن کنده شده که تاجگذاری اردشیر دوم ساسانی (۳۷۹-۳۸۳ میلادی) را نشان می‌دهد که موبد موبدان حلقهٔ پادشاهی را به او اهدا می‌کند و در کنار موبد موبدان میترا یا مهر ایستاده و انواری از اطراف سرش ساطع است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**طاق گرا** tâq garâ : گردنه‌ای است در جادهٔ کرند به سرپل که در میان ده سرخه‌دیزه و پاطاق واقع شده و چون از فراز آن به نشیب شروع شود در اثنای راه به طاقی رسند که از کوه کنده شده و آن به طاق گرا معروف است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**طامعی**: رشیدبن عبدالرحمن متخلص به طامعی به سال ۱۱۳۸ هجری در اورامان متولد شد و در جوانی به کسب علوم پرداخت و مدتی در قریهٔ بیاره به سر برد و سفری هم به بغدادکرد و عاقبت به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را بِه‌کسب و کارگذراند تا به سال ۱۲۲۲ هجری جهان را وداع گفت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری در جنگ‌ها به یادگار مانده است. از اوست:

یاوا پێم نه‌شئه‌ی نه‌فخه‌ی دوباره    هه‌تا «طامعی» شاد بۆ یه‌کباره

یعنی:

به من نشئه نفحهٔ دوباره داده شد تا «طامعی» یک باره شادگردد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**طاهربیگ جاف**: طاهربیگ‌ابن عثمان پاشای جاف در سال ۱۲۹۵ هجری در حلبجه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به سلیمانیه رفت و علوم دینی و فنون ادب و زبان فارسی را از عالمان دین آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و پس از فوت پدرش قائممقام حلبجه شد و سرانجام به سال ۱۳۳۷ هجری در سلیمانیه درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی لطیف و دل‌انگیز است و قسمتی از دیوانش که شامل غزلیات کردی و فارسی است به چاپ رسیده است. از اوست:

تا بە کەی قوربان بنالْم من بە ئێش‌و دەردەوە
دەس بە ئەژنۆ قوڕ بەسەر دایم بەرەنگی زەردەوە
هەروەکوو قەوس‌و قەزەح بادەس لەگەردن دانیشین
تۆ بە سوخمەی ئاڵ‌و سوورو من بەرەنگی زەردەوە
ئیلتماسی (طاهر)ی بێچارە قەت سوودی نیە
تۆکە دایم شەڕفرۆشی بەو دڵەی وەک‌بەردەرو

یعنی:

تا به کی بنالم من با این درد و رنج و همیشه خاک به سر و رنگ زرد باشم. ای عزیزم! بهل مانند قوس و قزح است دست به گردن هم نهیم، تو با نیم تنهٔ سرخ و من با رنگ زرد. التماس طاهر بیچاره سودی ندارد، اگر تو که دایم سرجنگ داشته باشید.

مراجع: دیوانی طاهر بەگی‌جاف ـ سلێمانی ۱۹٦٤، و مێژووی ئەدەبی‌کوردی نووسینی علاءالدین سجادی.

**طاهر توفیق**: طاهرابن توفیق به سال ۱۳۴۱ هجری در شهر کویسنجق متولد شد و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و در سیزده سالگی شروع به خوانندگی کرد و بیشتر به استماع ترانه‌های او می‌آمدند و او چون اهل ذوق و شعرشناس بود غزل‌های خوب شعرای کرد را برمی‌گزید و او چون وسعت صدایش زیاد بود به دستگاه‌های موسیقی احاطه داشت از این‌رو تنوع تحریرش از همه بیشتر بود و عاقبت به سال ۱۴۰۷ هجری درگذشت. طاهر توفیق از خوانندگان معروف کرد است و در حدود هشتصد ترانه از او ضبط شده است و وی عاشق موسیقی ایرانی بود و آوازی خوش

داشت و همه از شنیدن آن لذت می‌بردند.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**طاهر رشدی**: طاهرابن محمد طاهرابن رشد متخلص به رشدی در سال ۱۳۳۲ هجری در عمادیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین و فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۹۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و اشعار او بسی دل انگیز و شیوا است. دیوان شعر او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئه‌ی کوردێ ئازاهه‌ر بژی تو زێده‌که‌ی هزر و مه‌ژی

یعنی:

ای کرد دلیر! زنده باش و فکر و اندیشه‌ات را باید باور کنی و به آن گسترش دهی.
مراجع: نسخهٔ دیوان خطی طاهر رشدی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**طاهر سابق**: طاهرابن غیاث‌الدین متخلص به سابق که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در شهرزور متولد شد و پس از تکمیل مقدمات علوم به سفر بلاد پرداخت و مدتی در بغداد فقه و حکمت فراگرفت و پس از آن به ده شیخان عازم شد و در خدمت سلطان اسحاق به کسب کمالات مشغول شد و سپس به ارشاد و تذکیر مردم سرگرم شد و به سال ۷۴۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او قطعاتی به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است:

ساخته‌ی نیٚوه‌ک ره‌نگ چل‌دان‌یه‌ک ئه‌مه‌ر دیوانمان گرته‌ن نه‌ی‌سه‌نگ و سه‌نگه‌ر
سه‌نگه‌ر مه‌ولام خارقه‌ن خارق حالا نه‌ی قه‌ده‌م نامیٚما سابق

یعنی:

ما همه به خوبی و نیکی خلق شدیم و یک ثمر دادیم و اکنون در این سنگر دیوان و مجمعی تشکیل دادیم و سنگر مولایم پاره‌کننده و برهم زنندهٔ نظام کفر است و حالا نامم سابق است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**طاهر شوشی**: طاهرابن محمد در سال ۱۳۳۶ هجری در ده شۆش šoš تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به ده سوسنان رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را فراگرفت و سپس به عقره رفت و در خدمت ملا محمد عقره‌ای حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۹۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: المنظومةالکردیه فی‌سیرة سیدنا محمد(ص)، ریاض‌النوراست. از اوست:

سەر داریٚ پێغەمبەران موحەممەد — هەم سەروەری میرسەران موحەممەد
بێ‌مقلە بەلیٚ ل جوملە ئینسان — بۆ فکر و دەهاء و علم و عرفان
پاکژ نەسەبە رەسوولی ئەعظەم — هەل بابی حەتاب چیتە ئادەم

یعنی:

سردار و سرور همهٔ انبیاء و اولیاء محمد(ص) است، و در میان انسان‌ها از لحاظ فکر و هوش و علم و عرفان بی‌مثل و مانند است، و رسول اعظم از پدر تا آدم پاک نسب است.

مراجع: نسخهٔ خطی ریاض‌النور، نسخهٔ خطی منظومة الکردیه، جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**طاهر فؤاد**: طاهرابن شیخ عبداللطیف بیدری متخلص به فؤاد در سال ۱۳۱۰ هجری در کرکوک متولد شد و درکودکی در خدمت شیخ محمد بیدردی به کسب علم مشغول شد و پس از آن در نزد علی حکمت افندی فقه و تفسیر آموخت و سپس گرفتار مصیبت‌های زیادی شده و بیشتر زندگیش در فقر و فلاکت به سر برده تا به سال ۱۳۴۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت، دیوان او که شامل غزلیات قصاید است به چاپ رسیده. از اوست:

موعەممایێکە ئەم کەونە کەهەنوقطەی تەماشاکەی
لەهەر جوزئێکیا سیڕٚی هەزاران نوکتە شارراوە
هە تالیٚی ورد ئەبی ئەرواحە تا ئەڕوانی ئەجسامە
نە کەس ئەنواعی زانیوە نە ئەقسامی ژمێرراوە

یعنی:

این کون معمایی است که هر نقطهٔ آن را تماشا کنی، در هر جزء آن سرّی است و هزاران نکته پنهان شده است. تا به آن بنگری ارواح و اجسام است نه کسی انواع آن را دانسته است و نه اقسام آن محاسبه شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان طاهر فؤاد، و دیوان طاهر فؤاد لەسەر ئەرکی گیو موکریانی ـ هه ولێر ۱۹۶.

**طاهر نشان:** طاهرابن عبدالصمد ملقب به نشان که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در حوالی اورامان تولد یافت و در کودکی به کسب علوم پرداخت و پس از آن برای تحصیل به دینور و شهرزور و همدان سفر کرد و در خدمت علمای دین به کسب علم مشغول شد و در فقه و اخبار مهارت یافت و سپس به ده شیخان عزیمت کرد و در خدمت سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۷۸۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت. و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

پەی مێردان خاس صەدهەزار فەرێش ئی دونیای بەدکێش هەر بەدهانەرێش

چه وگا ئامانم پەی دە گـای دەروێش وە فەرمان شـای فـەرد بـێ ئـەندێش

یعنی:

برای مردان و عارفان کامل صد هزار آفرین، زیرا این دنیای بدکردار و بدکنش بدی و زشتی همراه دارد و انسان باید خوب باشد. به فرمان شاه بی‌همتا مدتی در ده درویش به سر بردم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلمین، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**طریقهٔ قادری:** بنیانگذار طریقت قادری یا قادریه شیخ عبدالقادر گیلانی (۴۷۱-۵۶۱ هجری) است که نسب او به عبداللەابن حسن‌ابن علی رضی‌الله عنهم می‌رسد. این طریقه برای نخستین بار توسط سید محمد نوربخش در قرن نهم هجری در کردستان انتشار یافت و بعداً به وسیلهٔ شیخ حسن برزنجی معروف به شیخ حسن گله‌زرده (۱۰۸۸-۱۱۷۵ هجری) گسترش پیدا کرد. سلسلهٔ تصوف شیخ عبدالقادر از این قرار است: معروف کرخی، ابوالحسن سری سقطی، ابوالقاسم جنید، ابوبکر شبلی،

عبدالواحد تمیمی، ابوالفرج طرطوسی، ابوالحسن علی‌ابن محمد هکاری، ابوسعید مبارک‌ابن علی مخزومی، حمادابن مسلم دباس، شیخ عبدالقادر گیلانی. پیروان این طبقه مراسم خود را جلیاً و با حضور عده زیادی از مشاهدین انجام می‌دهند و وصول به حق و درک حقیقت و صفای روح را در قیل و قال و سماع و جنبش و رقص می‌دانند و بر این عقیده‌اند که لذت جسم موجب شادمانی روح می‌شود و به همین دلیل در مجالس خود با حضور مرشد دف می‌زنند و با آهنگ مخصوص سر و گردن خود را ابتدا آهسته و به تدریج سریعتر حرکت می‌دهند و تا آخرین سرعت توانایی این عمل را تکرار می‌کنند و این حرکات و گفتار را ذکر می‌گویند و پس از آن حال پیدا می‌کنند و در این مرحله از بادهٔ وحدت سرمست می‌شوند و انواع و اقسام کارهای خارق‌العاده از خود نشان می‌دهند.

مراجع: نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف عبدالصمد توداری، الکامل تألیف ابن‌الاثیر، شذرات الذهب تألیف عبدالحی‌الحنبلی بغداد ۱۹۴۶، حسنات‌العارفین تألیف محمددارا شکوه ـ تهران ۱۳۵۲، النجوم‌الزاهرة تألیف ابن‌تغری بردی‌قاهره ۱۱۴۹.

**طریقهٔ نقشبندی**: بنیانگذار طریقت نقشبندی شیخ بهاءالدین محمد نقشبند (۷۹۱-۷۱۷ هجری) است. این طریقه بنا به گفته سید عبدالصمد توداری صاحب کتاب نورالانوار در قرن دهم هجری در کردستان انتشار یافت و سپس به وسیلهٔ مولاناخالد شهرزوری (۱۱۹۳-۱۲۴۲ هجری) گسترش پیداکرد. سلسلهٔ تصوف نقشبندی از این قرار است: علی‌ابن ابی‌طالب (علیه‌السلام)، شیخ حسن بصری، داود طایی، شیخ معروف کرخی، شیخ بهاءالدین محمد نقشبند. پیروان این طریقه عرفان و وصول به حق را در تفکر و سکوت می‌دانند و از قیل و قال و رقص و جنبش پرهیز می‌کنند و معتقدند که یک ساعت تفکر از عبادت هزار سال بهتر است و هنگام تجمع در اطراف مراد خود حلقه می‌زنند و چشمها را می‌بندند و مدتی در فکر فرو می‌روند و این حالت را رابطه می‌گویند. مرید یا صوفی که وارد این طریقه می‌شود نخست باید در محضر شیخ به گناهان خود اعتراف کند و پس از آن توبه کند و همیشه خدا را در نظر بگیرد و آنی از او غافل نشود تا به صفای باطنی برسد.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و رشحات عین‌الحیاء تألیف علی ابن حسن‌الکاشفی ـ لکهنو ـ ۱۸۷۹، الانوارالقدسیه فی مناقب السادةالنقشبندیه ـ تألیف محمدالرخاوی ـ قاهره ۱۳۴۴ هـ، والاکراد تألیف مینورسکی ترجمهٔ معروف خزنه‌دار ـ بغداد ۱۹۴۸، و نسخهٔ خطی نورالانوار تألیف سیدعبدالصمد توداری.

**طُغتکین‌ابن ایوب روادی:** طغتکین‌ابن ایوب‌ابن شادی روادی در سال ۵۷۷ هجری از طرف صلاح‌الدین ایوبی برادرش به حکومت یمن منصوب شد و بعدها به سیف‌الاسلام ملقب شد و با داد و عدل مدت شانزده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۵۹۳ هجری در شهر منصوره که یکی از شهرهای یمن است درگذشت و پس از او پسرش الملک فتح‌الدین اسماعیل به جای او نشست. وی در مدت فرمانرواییش به آبادانی و عمران‌یمن پرداخت‌و مساجد و مدارس زیادی ایجادکرد و نام‌نیک ازخود به جا گذاشت.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، وکورد وکوردستان نووسینی محمدامین زه کی، و تاریخ الامارات و الدول الکردیة تألیف محمدامین زکی.

**طلای دست افشار:** کتابی است به زبان کردی، در تراجم احوال شعرای کرد افشار و گروس از: صدیق صفی‌زاده که در یک جلد فراهم آمده است و آن مشتمل از بر یک مقدمه دربارهٔ تاریخ کرد و منطقهٔ افشار و ادبیات کردی و گویش‌های کردی و انواع شعر کردی و شرح احوال سیزده تن از شعرای کرد باشمه‌ای از اشعارشان به نام‌های: شیخ شهاب‌الدین سهروردی (۵۳۹ - ۶۳۲ هجری) و ملا احمد عارف (۱۲۰۶ - ۱۲۶۳ هجری) و سید محمد صفاخانه‌یی (۱۲۱۲-۱۲۸۰ هجری)، و میرزا عبدالله خیالی (۱۲۱۳-۱۲۹۴ هجری) و خلیفه الماس گزر دره‌یی (۱۲۲۰-۱۳۰۵ هجری)، نجف خان بایندر (۱۲۲۷-۱۳۰۰ هجری)، ملا ابوبکر یوسف (۱۲۳۹-۱۳۰۲ هجری)، ملا فرج بوره که‌یی (۱۲۴۴-۱۳۴۳ هجری)، میرزا محمد افشاری (۱۲۴۶-۱۳۰۴ هجری)، جواد خان گروسی (۱۲۵۲-۱۳۱۵ هجری)، باباجانی بوره‌که‌یی (۱۲۵۶-۱۳۳۷ هجری)، میرزا حسن علی غریب (۱۲۹۹-۱۳۷۰ هجری)، حیدربیگ برازی (۱۳۰۸-۱۳۶۸ هجری) و آن را به سال ۱۳۶۹ در تهران به طبع رسانده است.
مراجع: ته‌ڵای ده‌سته‌وشارنووسراوی: صدیق بوره که‌یی ـ تاران ۱۳۶۹.

**طه ابوالوفاء معتمدی:** طه ابوالوفاءابن شیخ محمد معتمدالاسلام معتمدی در سال ۱۳۰۵ هجری در سنندج تولد یافت و مقدمات علوم را نزد پدرش آموخت و سپس در خدمت شیخ لطف‌الله تلمذ کرد و فقه و تفسیر را از او فراگرفت و پس از آن در خدمت ملا عبدالله مفتی حکمت و حدیث را استماع کرد و از او اجازه اخذ نمود و پس از خاتمهٔ تحصیل به استخدام دولت در آمد و سرانجام به سال ۱۳۹۱ هجری در تهران درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله:

اصول فقه شافعی، ارث در اسلام، اجتهاد در مذهب تسنن، خلق اعمال، کلمة‌فی الجمعة و تعطیل‌ها، ترجمهٔ کتاب کرد و کردستان امین زکی‌بیگ است.
مراجع: ارث در اسلام تألیف ابوالوفاء معتمدی‌تهران ۱۳۳۴، و اصول فقه شافعی تألیف ابوالوفاء معتمدی ـ تهران ۱۳۳۲.

**طه فیضی‌زاده:** طه فیضی‌زاده در سال ۱۳۵۳ هجری در مهاباد تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به تهران رهسپار شد و در دانشسرای عالی دورهٔ رشتهٔ معلمی و تعلیم و تربیت را طی کرد و پس از آن به استخدام آموزش و پرورش در آمد و در سال ۱۴۰۰ هجری بازنشسته شد و به سال ۱۴۱۸ هجری فوت‌کرد. وی ازنویسندگان وپژوهشگران معاصر کرد به‌شمار می‌رود و ازاو آثاری تاکنون منتشر شده است از جمله: «از معادن فکری بهره‌برداری کنیم، واپسین سخنان بزرگان، نۆبه‌ره، بنه‌چه‌که‌ی کوردان‌وبنچینه‌ی زمانی کوردی، دربارهٔ داستان عارفانهٔ شیخ صنعان».
مراجع: دربارهٔ داستان عارفانه شیخ صنعان تألیف طه فیضی‌زاده ـ تبریز ۱۳۶۵ ـ و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.



**طهمورث دیوبند:** بنا به روایت شاهنامهٔ کردی طهمورث پسر هوشنگ بود و به دیوبند معروف شد و پس از درگذشت پدرش سی سال شهریاری کرد و در دوران او دیوها نافرمانی کردند و آنها را شکست داد و به بند کشید و دیوان پس از آزادی به پاداش رهایی از بند او نوشتن خطوط گوناگون را به او یاد دادند و او چیدن پشم بز و ریسیدن آن را به مردم یاد داد و برخی از پرندگان وحشی را اهلی کرد و مردم‌را به ستایش جهان آفرین فراخواند و به راستی و درستی راهنماییشان کرد و در همه جا عدل و داد و راستی حکمفرما شد. طهمورث در اوستا تخمو اوروپ آمده به معنی دلیر و پهلوان است.

# ظ

**ظاهربیگ جاف**: ظاهربیگ‌بن یار احمدبیگ جاف که مردی شجاع و مقتدر و مصمم بود افراد خود را گرد آورد و درصدد تسخیر شهرزور برآمد و در فرصتی مناسب بنا به فرمان بکربیگ بابان (۱۱۱۵-۱۱۲۹ هجری) چهل تن از راهزنان که امنیت منطقه را مختل کرده بودند دستگیر و به قتل رساند و حاکم بابان به پاس خدماتش به سال ۱۱۱۴ هجری ناحیه بانی‌خیلان و دزیایی را به او تفویض کرد و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و مردم را به کار و کوشش تشویق کرد و پس از مدتی سبحان ویردی خان اردلان (۱۱۴۳-۱۱۶۰ هجری) به سرزمین جوانرود یورش برد و عده‌ای را به قتل رساند و اموالشان را چپاول کرد و ظاهربیگ چون این خبر را شنید به مقابله سبحان ویردی خان برخاست و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ وی به سال ۱۱۵۵ هجری به قتل رسید و پس از قتل ظاهربیگ برادرش طاهربیگ به شام مهاجرت کرد و طاهربیگ پس از مدتی مورد توجه سلطان عثمانی قرار گرفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ظهیرالدین کاکویه**: ظهیرالدین فرامرزابن علاءالدوله کاکویه پس از درگذشت پدرش به سال ۴۳۳ هجری زمام امور را به دست گرفت اما برادرش ابوکالیجار در نهاوند در برابر او قیام کرد و این اختلاف باعث شد که سلاجقه بر آنان تسلط یابند و ظهیرالدین ناچار با برادرش صلح کرد و حکومت همدان را به او واگذار کرد ولی ابراهیم ینال سلجوقی به سال ۴۳۴ هجری بروجرد را تصرف کرد و پس از مدتی دژهای شاپور خواست یا خرم‌آباد فعلی را گرفت و ظهیرالدین هم به جمع‌آوری قوا پرداخت و در سال ۴۳۸ هجری طغرل اصفهان را محاصره کرد اما قادر به تصرف آن نشد زیرا ظهیرالدین سخت مقاومت می‌کرد و طغرل راضی شد که هر سال مبلغی خراج بدهد ولی در سال ۴۴۳ هجری طغرل اصفهان را گرفت و ظهیرالدین هم فرار کرد.

مراجع: تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال.

# ﴿ ع ﴾

**عابدین جاف:** عابدین‌ابن نورالله جاف در سال ۷۲۰ هجری در شهرزور تولد یافت و مقدمات و مبادی تحصیلی را همان جا نزد ملا الیاس شهرزوری و علم کلام را نزد ملا غفور شهرزوری آموخت و ظاهراً به متون فلسفهٔ عرفانی روی آورد و به کسب علوم و درک صحبت مشایخ روزگار می‌گذرانید و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم گذراند و در ده شیخان درگذشت. وی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات عرفانی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

خـــودا ئـــاوی دا بـــه تـوٚمم　　سەوز بوو گـوٚنەڵ لەناو وهـوٚمم
گـــوڵی کـــردەو بـتەی جـوٚمم　　گـەییه کشـتم بـه هـەفت یـوٚمم
هـەروەک حـەنیف مـێوو موٚمم　　تـــوایـــەوە لەتـــەک زوٚمـــم

یعنی:

خداوندا بذر مرا آب داد و در فصل و موعدی مقرر آن بذر در بوم و برم سبز شد.
آنگاه خاندانم گل کرد و جوانه‌های کشت کردارم به مدت هفت روز شکفته شدند
و مانند حنیف شمع وجودم روشن گشت وآنگاه روشنی آن کم‌کم به‌خاندانم تابید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، مشاهیراهل حق.

**عابدین حریر:** عابدین‌ابن عبدالرحیم ملقب به حریر که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در اورامان متولد شد و برای تحصیل علم به شهرزور و بغداد و شام سفر کرد و در خدمت عالمان دین کسب دانش کرد و در علم حدیث و اخبار و فنون ادب استادی یافت و پس از آن به دینور رفت و از آنجا به ده شیخان رهسپار شد و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی زندگیش را همان جا به تدریس

و ارشاد خلق به سر برد و وفات یافت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

حەقیقەت حەقەن پەی مێرد بەصیر مەبۆ بکەرۆ جەکاران تەدبیر

ئاومان واردەن جە چەمەی سەریر هەرکەسن نەنۆشا شەریرەن شەریر

یعنی:

حقیقت حق است و مرد دانا و بصیر باید کارها را با تدبیر انجام دهد و ما آبی از چشمهٔ سریر نوشیدیم و هرکس از آن ننوشد شریر است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دفتر پردیور، نسخهٔ خطی دورهٔ چهل تن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**عابدین خادمی:** عابدین خادمی‌ابن درویش ایاز کرندی در سال ۱۳۲۸ هجری در کرند متولد شد و همان جا در دبستان احتشامیه به تحصیل پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استخدام دارایی در آمد و پس از مدتی خود را به آموزش و پرورش منتقل کرد و به تدریس سرگرم شد و پس از بازنشستگی به تهران رفت و سرانجام به سال ۱۴۰۸ هجری درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات عرفانی است تاکنون به چاپ نرسیده و در تنبور زنی هم استاد بود. از اوست:

پۆشا نە وەطەن رەنگای رەنگ مەلبۆس تەرتیب مەدەرۆن پەی دیدار دۆس

(خادمی) بنیش نە گۆشە و کنار تەماشا بکەر، نەی فەصڵ وەهار

یعنی:

وطن جامهٔ رنگین پوشیده و پناهگاه برای دیدار دلباختگان و دوستان فراهم آورده. ای خادمی! در گوشه و کناری بنشین و در این هنگام بهار به تماشا کردن سرگرم شو.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان عابدین خادمی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**عادله خانم اردلان:** عادله خانم دختر عبدالقادربیگ صاحبقران در سال ۱۲۷۹ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و تحصیل کرد و در سال ۱۳۱۵ هجری با عثمان پاشای جاف ازدواج کرد و به حلبجه رفت و عثمان پاشا پس از فوت پدرش قائم مقام حلبجه شد و عادله خانم در امور کشور او را یاری می‌کرد و زنان را به

تحصیل وامی‌داشت و به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و به عمران و آبادانی شهر می‌پرداخت چنانچه گویند یک بازار بزرگ و چند ساختمان و یک مسجد در سنندج ایجاد کرد و سرانجام به سال ۱۳۴۴ هجری درگذشت و او را در گورستان ابو عبیده به خاک سپردند.

مراجع: ئافره‌ته ناوداره کانی کورد نووسینی عبدالجبار جه‌باری، کردها، ترک‌ها، عرب‌ها تألیف ادموندز ترجمهٔ ابراهیم یونسی ـ تهران ۱۳۶۷.

**عارف‌ابن حاج شیخ عبدالحمید:** عارف از شعرای قرن چهاردهم هجری است. وی از سنندج به همدان رفت و در آنجا سکنی گزید و در خدمت فرهنگ در آمد و عمری را در خدمات فرهنگی سپری کرد و به سال ۱۳۷۰ هجری در همان جا درگذشت. از او دیوانی به یادگار مانده که شامل غزلیات و قطعات است و اشعارش بسی زیبا و دلنشین است. از اوست:

**زمانه یافت جمال و جمال یافت کمال　　زهی جمال زمانه، گهی کمال جمال**
**مزین است زمین و منور است فضا　　معطر است صبا و معنبر است شمال**
**ز شادی آمده در وجد خشک زاهد شهر　　ز خرمی به نشاط آمده دل ابدال**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان عارف، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عارف صائب:** عارف‌ابن ملا احمدابن ملا قادر متخلص به صائب در سال ۱۳۰۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا دانش فراگرفت و سپس به اربیل رفت و در مجالس بزرگان دین حضور یافت و در اندک مدت استعداد کم نظیر خود را در فراگرفتن کار قضاوت ظاهر ساخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به شهربازار رهسپار شد و در آنجا متولی قضا شد و مدتی هم منشی شیخ محمود شد و در سال ۱۳۳۵ هجری در ده قره‌چَپان شهید شد. وی در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. اشعاری از او به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

کافر به زەوی دێتەوە بەم حاڵە پەشێوە
وا دەربەدەرو قوڕ بە سەرو تووشی بە ڵاخۆم
بۆ شاری سلیمانیە فەریادو فوغانم
دایم از خەیاڵ و غەم و تەبدیلی هەوا خوم

کەوتوومەتە ناو طاقمی جەندەرمە خوا مەرگ

دوچاری هەزار دەردی سەروقه هرو سزا خۆم

یعنی:

کافر به حال من رحم می‌کند که بدینسان در درد و رنج به سر می‌برم، برای شهر سلیمانیه در داد و فغانم و همیشه در فکر و اندیشه فرو می‌روم. اکنون به میان گروه ژاندار افتاده‌ام، خدایا مرگ، که دچار هزار دردسر و قهر و سزا شده‌ام.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عەلی‌کەماڵ باپیر، شیعرو ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفێق حیلمی، و تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**عارف عرشی**: عارف‌ابن شیخ عبدالحمید متخلص به عرشی در سال ۱۳۱۳ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن در خدمت وزارت معارف در آمد و به تدریس پرداخت و سپس به شهر همدان تبعید شد و به سال ۱۳۷۱ هجری فوت کرد و در کنار آرامگاه باباطاهر همدانی به خاک سپرده شد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و سیوا است. از اوست:

**اگر آن یار به دلداری ما باز آید** | **باز جان در بدن عاشق جانباز آید**

**بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری** | **جانم از شوق تو ایدوست به تن باز آید**

**در قیامت چو به فردوس رود دلبر من** | **بین حوران بهشت از همه ممتاز آید**

مراجع: جنگ خطی ، و روزنامهٔ خورنشین شماره ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۰.

**عارف یوسف زمانی**: عارف‌ابن میرزا علی نقی یوسف زمانی در سال ۱۳۴۱ هجری در سنندج پا به عرصهٔ حیات نهاد و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و پس از آن به خدمت دولت در آمد و به سال ۱۴۰۴ هجری درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و در شعر عارف تخلص می‌کرد. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**به مادر گفتم آخر این خدا کیست؟** | **که هم در خانهٔ ما هست و هم نیست**

**تو گفتی مهربانتر از خدا نیست** | **دمی از بندگان خود جدا نیست**

**چرا هرگز نمی‌آید به خوابم؟** | **چرا آخر نمی‌گوید جوابم؟**

| | |
|---|---|
| به من آهسته مادر گفت: فرزند | خدا را در دل خود جوی یک چند |
| خدا در نیکی و پاکی است فرزند | بود در روشنایی‌ها خداوند |
| به هر کاری دل خود با خدا دار | دل کس را ز بی مهری میازار |

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عاشورخان چگنی**: عاشورخان چگنی به سال ۱۰۱۴ هجری بنا به فرمان شاه عباس صفوی به امارت مرو و شاهیجان منصوب شد و او سپس بخشی از خراسان را گرفت و دایرهٔ حکومت خود را تا طوس توسعه داد و او پس از آن به عمران و آبادانی روستاها و شهرهای مختلف توجه فراوان داشت و مساجد و مدارسی ساخت و بر آبادی امارتش افزود و به دستور او قنات‌های پر شده را لاروبی کردند و به صاحبان املاک خراب شده فرمان داد تا املاک خود را آباد کنند و حتی به آنها کمک مالی کرد و علما و شعرا و ادبا را نیز دوست داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و وی عاقبت به سال ۱۰۴۸ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عالی قلندر**: عالی قلندر در سال ۸۳۸ هجری در حوالی دالاهو پا به عرصهٔ هستی نهاد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و در جوانی در محضر علما حاضر می‌شد و تحصیل علوم می‌نمود و بیشتر به علوم دین و ادب توجه می‌کرد و مدتی هم زادگاهش را ترک کرد و برای کسب علوم به دینور رفت و پس از فراغ از تحصیل به بغداد رهسپار شد و در آنجا به ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام عده‌ای او را به قتل رساندند. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او دو بیتی هایی به یادگار مانده که در کتاب (دورهٔ عالی قلندر) مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| مەست و دێوانە، مەست و دێوانە | عالی یەنان عالی مەست و دێوانە |
| پێل وە پێل گێلام یانە وە یانە | وەش وەئەو گەللە عالیش چۆپانە |

یعنی:

از بادهٔ هستی مطلق سرمست و از خود بی‌خود شده‌ام، من عالی هستم و محو الموهوم گشته‌ام. پل به پل و خانه به خانه گشتم و از وجود خود غیبت کردم. خوش به آن گله و رمه‌ای که عالی چوپان آن است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی پیرعالی، برهان‌الحق تألیف نورعلی الهی، مشاهیر اهل حق.

**عایشه عصمت تیمور**: عایشه دختر اسماعیل رشدی پاشا ابن محمد تیمور قره‌جولانی موصلی در سال ۱۲۵۶ هجری در قاهره تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا به پایان رساند و ادبیات فارسی و عربی را نیز نزد پدر آموخت و در پانزده سالگی ازدواج کرد و با شوهرش به استانبول رفت و طولی نکشید که پدرش مرد و بعد از آن هم شوهرش درگذشت و تنها دخترش توحیده نیز در نوجوانی جهان را وداع گفت و عایشه را بسی متألم کرد و اشعار سوزناکی در فراق دخترش سرود که از لحاظ ادبی شاهکار به حساب می‌آید و سرانجام به سال ۱۳۲۰ هجری در قاهره درگذشت. دیوان اشعارش که شامل اشعار فارسی و ترکی و عربی است در استانبول و قاهره به طبع رسیده و آثاری هم در نثر و نظم از او باقی است. از جمله: مرآت‌التامل فی‌الامور، نتایج‌الاحوال فی‌الاقوال و الافعال. از اوست:

**بیدالعفاف اصونُ عز حجابی و بعصمتی أسمو علی اترابی**
**و بفکرة وَ قادة قریحةٍ نقادة قَد کملت آدابی**

یعنی:

با دست عفت عزت و حرمت حجابم را حفظ می‌کنم و با حفظ عصمت و آبرو و بر همگان برتری می‌جویم.

مراجع: ئافره‌ته ناوداره‌کانی کورد نووسینی عبدالجبار محمد جه‌باری، آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عباس آقا گلباغی**: عباس آقا از ملازمان بیگه‌بیگ اردلان بود و پس از مدتی از خود شایستگی نشان داد و بیگه بیگ به سال ۹۱۵ هجری ادارهٔ ولایت مهربان یا مریوان را بدو سپرد و پس از مدتی عباس آقا بیلوار را تصرف نمود و بیشتر طوایف کرد را دور خود جمع کرد و سلسله‌ای به نام گلباغی تشکیل داد و شاه طهماسب هم او را پذیرفت و پس از او افرادی چون یارالله آقا گلباغی علی آقا گلباغی و حیدربیگ گلباغی و محمدقلی اسد گلباغی فرمانروایی کردند و آخرین فرمانروای آنان حسین‌بیگ گلباغی بوده که تا سال ۱۰۹۲ هجری بر اریکهٔ قدرت بود و خاطر تعدی کلهرها به تنگ آمده و به شهرزور

گریخت و در خدمت هلوخان ماندگار شد.
مراجع: تاریخ الدول و الامارات الکردیه تألیف: محمدامین زکی.

**عباس حقیقی**: عباس‌ابن علی پاشادیبکری متخلص به حقیقی در سال ۱۳۲۲ هجری در ده مرجان از توابع مهاباد متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و فقه را آموخت و سپس به بوکان آمد و به استخدام دولت درآمد و پس از بازنشستگی اوقات بیکاری خود را به مطالعه و سرودن شعر به سر می‌برد و سرانجام به سال ۱۴۱۸ هجری فوت کرد. وی در شعرای معاصر کرد است و اشعارش بسی دلنشین و شیوا و پر مغز است و دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است اخیراً به طبع رسیده است. از اوست.

تۆ خاوەن و خانەخێو منیش میوانم بۆ هەرشتێ ڕێم نیشان نەدەی نازانم
لێم سوورە دەبووری لە گوناهم چونکە لێت سوورە کە من بە تۆ هەیە ئیمانم

یعنی:

تو صاحب خانه‌ای و خانه خدایی من هم مهمانم، برای هر چیزی اگر مرا مطلع نکنی چیزی نمی‌دانم، برایم روشن است که از گناهم می‌گذری، و برای تو عیان است که من به تو ایمان دارم.

مراجع: دیوانی حەقیقی - ورمێ ۱۳٦۷.

**عباس خان کلهر**: عباس‌خان‌ابن آقاخان کلهر متخلص به آزادی در سال ۱۲۸۹ هجری در ده شوهانه گمره از توابع قصرشیرین متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس به دینور و کنگاور رفت و در نزد عالمان دین منطق و فنون ادب و زبان عربی را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به کار کشاورزی و امور آبادی پرداخت تا به سال ۱۳۶۴ درگذشت. از او دیوانی باقی است که شامل غزلیات و قصاید کردی است و اشعارش دلنشین و شیوا است. از اوست:

ئەر چون فەرەیدوون ضوحاک لەبن‌کەی ئاوێزان لەناو چای دەماوەن کەی
درەفش کاوە ئیمداد بولەن کەی هەفت ئقلیم قسمەت وەسێ فەرزەن کەی
وێت وە شەهەنشای عالەم بزانی بەقانەداروٚ ئی دونیای فانی

یعنی:

اگر مانند فریدون ضحاک را در بند کنی و او را در چاه دماوند آویزان کنی و درفش

کاوه را به اهتزاز در بیاوری و هفت اقلیم را در میان سه فرزند قسمت کنی و خودت را شاهنشاه عالم بدانی، این دنیا فانی است و وفایی ندارد.

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**عباس صحرایی:** عباس‌ابن حبیب‌الله متخلص به صحرایی در سال ۱۳۱۴ هجری در هرسین از توابع کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و سپس در ارتش استخدام شد و مدتی در گیلان غرب بخشدار بود و به سال ۱۳۹۰ هجری درگذشت. وی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**آزمودم هر فرح راهست در پی ماتمی**
**وز پی هر شادمانی عاقبت آید غمی**
**پای تا سر سوختم از آتش هجران تو**
**گر نمی‌دادی برون سر چشمهٔ چشمم نمی**
**کرده جا عشقت به دل (صحرایی) اندر حیرتم**
**چون محیطی جا کند اندر درون شبنمی**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**عباس‌قلی‌خان‌ابن محمدخان اردلان:** پس از عزل محمدخان و اخراج کیخسروبیگ، مردم سنندج به سال ۱۱۲۱ هجری عباس‌قلی‌خان اردلان را به فرمانروایی سرزمین اردلان برگزیدند و شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هجری) هم فرمان حکومت او را صادر کرد و او رسماً زمام امور را به دست گرفت و به انتظام ولایت پرداخت و در حقیقت شاه او را آلت دست خود کرده بود و پس از مدتی شاه او را با سوارانش برای دفع افغان‌ها که در قندهار شوریده بودند فرستاد و عباس‌قلی‌خان در مقابله با سپاهیان افغان چون کاری از پیش نبرد به موطن خود بازگشت و مورد استهزاء و طعن و لعن مردم قرار گرفت و ناچار از آنجا به تهران رفت و شاه وی را به سال ۱۱۲۸ هجری عزل و حبس نمود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عباس‌قلی سلطان اورامی:** عباس‌قلی سلطان‌بن بهرام میرزابیگ اورامی بنا به فرمان شاه عباس صفوی (۹۹۵-۱۰۳۸ هجری) به سال ۹۹۵ هجری به حکومت اورامان رسید و برای اولین بار لقب سلطان به او عطا شد و در جنگی که با عثمانی‌ها انجام داد رشادت‌هایی از خود نشان داد و پیروزمندانه بازگشت و شاه چند ناحیه دیگر را از جمله: شامیتان و باباقاسم لرستان و بخشی ار شهرزور را ضمیمه قلمرو او کرد و وی برادرش حسین قلی‌بیگ را در لرستان گذاشت و خود به اورامان بازگشت و پس از آن به عمران و آبادانی اورامان همت گماشت و سپس ساختمان‌هایی در روستای سولین و بلبروهاله‌جی بناکرد و نیز سه پل در معابر اورامان ساخت و عاقبت به سال ۱۰۴۳ هجری جهان را وداع گفت و او سه پسر داشت به نام‌های : بهرام‌بیگ و محمدبیگ و سلیمان‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عبدالباسط محمد عبدالصمد:** عبدالباسطابن محمدبن عبدالصمد کردی به سال ۱۳۴۹ هجری در روستای ارمنت در مصر متولد شده است و او پدرش از کردهای بدلیس بود و درکودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را آموخت و چون صدای رسایی داشت به خواندن آیات قرآن مجید سرگرم شد و به سال ۱۹۵۰ به او اجازه دادند که قرآن کریم را با صوت در رادیو بخواند و این هم باعث شهرت وی شد و سپس تمام قرآن را در نوار پر کرد و در جوانی بیشتر کشورهای اسلامی مسافرت کرد و سرانجام به سال ۱۴۰۹ هجری جان به جان آفرین سپرد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالباقی خان زنگنه:** عبدالباقی خان پسر حاج حسین علی خان زنگنه به سال ۱۱۴۸ هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) به حکومت کرمانشاه و توابع رسید و اما به علت کثرت اشتغال در دستگاه نادری حکومت را به پسرش مصطفی خان زنگنه سپرد. ژان اوتر فرستادهٔ دربار لویی پانزدهم پادشاه فرانسه که در سال ۱۱۵۲ هجری از کرمانشاه دیدن کرده در سفرنامه‌اش اظهار می‌دارد عبدالباقی خان حاکم کرمانشاه مردی دلیر و شجاع و عادل بود و تا سال ۱۱۶۰ هجری حکومت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عبدالباقی موصلی:** عبدالباقی‌ابن سیمان‌ابن احمد الفاروقی در سال ۱۲۰۴ هجری در موصل متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را به انجام رساند و پس از خاتمهٔ تحصیل به بغداد رفت و به خدمت دولت در آمد و به سال ۱۲۷۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**دوای درد هجرت را بجز وصلت نمی‌شاید**

**نبینم رهنمایی کو بسویت راه بنماید**

**نسیمی از سر زلفت دل بیمار را باید**

**ببوی نافه‌یی کاخر صبازان طره بگشاید**

**لانفاس الکبایا راحت الارواح علل‌ها**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالحمید بدیع‌الزمان:** عبدالحمیدابن عبدالمجید مجدالممالک معروف به بدیع‌الزمان و متخلص به مهی در سال ۱۳۲۲ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را در علوم قدیم و ادبیات در سنندج آغاز کرد و سپس به تعلیم خط پرداخت تا این که در نوشتن انواع خطوط مهارت یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل مدت‌ها در مدارس روانسر و سنندج و کرمانشاه به تدریس پرداخت و مدتی هم در ارتش بود و پس از آن در دارالفنون و دبیرستان‌های دیگر به تدریس مشغول شد و پس از بازنشسته شدن به استادی دانشگاه انتخاب شد و بعداً به اخذ دکترای ادبیات و الهیات موفق شد و سرانجام به سال ۱۳۹۷ هجری درگذشت و درگورستان بهشت‌زهرا به خاک سپرده شد. وی را کتب و آثار ادبی و دینی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی و دارای نثری بلیغ و شیرین است و آثار مهم او عبارتست از: تصحیح مجمل التواریخ و القصص، تعلیقات بر کتاب التوسل الی الترسل، تعلیقات بر قاموس فیروزآبادی، مخزن‌الادب، نخب‌الادب، معیاروالقریض، بدائع الفوائد، موائدالفوائد، دیوان اشعار عربی و فارسی. از اوست:

| | |
|---|---|
| **نهادم تاج عزت بر سر امروز** | **که خود دیدم جمال دلبر امروز** |
| **به کوی کامرانی پا نهادم** | **که غم بیرون شد از دل یک سر امروز** |

شـــبیخونی زدم بـــر شـــام هـــجران | چو بر من تافت مـهر خـاور امـروز
مـــرا ایـن فـرصت نـیکو سـرانـجام | فـــراهـــم شـد ز لطـف داور امـروز
(مـــهی) از پـــرتو لعـل لب او است | که نظمش گشته رشک شکر امـروز

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان مهی، یادداشت‌ها و تحقیقات علمی نویسنده.

**عبدالحمید خرپوتی:** عبدالحمیدابن عمرنعیمی‌ابن احمد در سال ۱۲۴۵ هجری در خرپوت متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و به سال ۱۳۲۰ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: السمط العبقری فی شرح‌العقدالجوهری، البرهان‌المنورفی تحریم‌الصورواقتناءالمصور، بغیةالقاصدفی جواب‌الاسئلةالواردةمن‌آمد.
مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**عبدالحمید سلطان اختیارالدینی:** عبدالحمید سلطان به سال ۱۲۵۰ هجری بنا به فرمان رضاقلیخان اردلان (۱۲۵۰-۱۲۶۲ هجری) به حکومت بانه منصوب شد و او مردی مقتدر و مصمم و با کفایت بود و در آغاز سر و صورتی به امارات خودش داد و سپاهی از عشایر کرد فراهم آورد و در سال ۱۲۵۷ هجری محمود پاشای بابان که فرار کرده بود به سنندج آمد و رضا قلیخان او را با خود به تهران برد و شاه فرمان داد که به سلیمانیه ببرد و به امارت خود بنشاند و در این سفر عبدالحمید سلطان هم همراه آنها بود و در بازگشت از سلیمانیه عبدالله پاشای عثمانی به آنان حمله کرد و شکست داد و عبدالحمید سلطان رضا قلیخان فرار کردند و خود را به سنندج رساندند و هنگامی که امان‌الله خان دوم اردلان به حکومت رسید طرفداران رضا قلیخان از جمله عبدالحمید سلطان حاکم بانه از ترس متفقاً به سال ۱۲۶۱ هجری به سمت سرزمین بابان (سلیمانیه) فرار کردند و در آنجا ماندگار شدند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عبدالرحمن آمدی:** عبدالرحمن‌ابن عبدالکریم آمدی که از علمای قرن دوازدهم هجری است در آمد متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را آموخت و سپس برای تکمیل تحصیلات به بدلیس شتافت و در آنجا به فراگرفتن فقه و اصول و حدیث و تفسیر پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول مهاجرت کرد و به تدریس سرگرم شد و به

سـال ۱۱۹۰ هــجری درگــذشت. اوراست: شـرح السـراجـیه در فـرائـض و مـواریث، شرح‌الولدیه در منطق.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عبدالرحمن‌ابن ابراهیم کردی:** عبدالرحمن‌ابن ابراهیم کردی که از علمای قرن یازدهم هجری است، در دیاربکر تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملا چلبی جزری به اخذ افتاء نایل آمد و مدتی به تدریس پرداخت و سپس به مصر رفت و در آنجا به تدریس و ارشاد سرگرم شد و در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت و به سال ۱۰۶۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: رساله‌ای در تفسیر سورهٔ یس، حاشیه‌ای بر حاشیه عصام بر جزء آخر قرآن. از اوست:

**شد هزار و بیست و پنج از هجرت خیرالانام**
**گشت از آن پس بنده مرا ستاد حرفی را غلام**
**شهرثانی از شهور چار و چل بعد از هزار**
**دردی آمد شکرلله صدر تدریسم مقام**

**عبدالرحمن‌ابن جعفر:** عبدالرحمن‌ابن جعفر در سال ۱۱۰۰ هجری در اطراف ارض‌روم تولد یافت و در کودکی مبانی علوم و قرآن کریم را آموخت و سپس به حلب رفت و از علمایی چون شیخ احمد طوسی، شمس محمد سجینی فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به مصر رهسپار شد و به تدریس مشغول شد و از آنجا به حرمین شریفین عازم شد و شاگردان زیادی پرورش داد و از آنجا به دمشق رفت و مدتی تدریس کرد و سرانجام به سال ۱۱۷۲ هجری در دمشق فوت کرد و در صالحیه به خاک سپرده شد. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: تعلیقی بر کتاب لسان القوام.
مراجع: سلک الدر.

**عبدالرحمن‌بیگ بابه:** عبدالرحمن‌ابن احمدبیگ بابان متخلص به بابه در سال ۱۲۹۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و درکودکی در مدرسهٔ حاج ملا زلزلی سرگرم فراگرفتن

قرآن کریم و گلستان و دیوان حافظ شد و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به فرمانداری شهربازار منصوب شد و سرانجام به سال ۱۳۸۷ هجری در هشتادونه سالگی بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

پەرچەمی نەسرین و سۆسەن، حەڵقەی داوی دڵە

نەغمەخوانی بەزمی ئەم گوڵزارە، قومری وبوڵبوڵە

ئەم بەهەشتی سەرزەمینە کردە وەی صەنعەت نیە

فەرموو کوردستان ببینە، گەرئەڵێی جەننەت نیە

یعنی:

پرچم نسرین و سوسن، حلقه و دام دل است و نغمه‌خوان بزم این گلزار قمری و بلبل است. این سرزمین که بسان بهشت است، صنعت خدا است، بفرما کردستان را ببین اگر می‌گویی بهشتی در کار نیست.

مراجع: پێناسی بەشێکی شاعیرانی کورد ـ ئەسعەدعەدۆ.

**عبدالرحمن پاشای بابان:** عبدالرحمن پاشاابن محمود پاشای بابان پس از فوت ابراهیم پاشا برای دومین بار در سال ۱۲۱۸ هجری به حکومت بابان منصوب شد و در سال ۱۲۱۹ هجری به علت فتنهٔ وهابی‌ها عبدالرحمن پاشا به دستور والی بغداد با لشکریانش به جنگ وهابی‌ها در احساء رفت اما به علت شدت گرما و تشنگی عده‌ای از سربازانش هلاک شدند و با این وصف وهابی‌ها را شکست داد و عده‌ای از آنان را به قتل رساند و فاتحانه برگشت اما در بین راه با محمد پاشای سورانی حاکم حریر برخورد و با او جنگید و در این میان محمد پاشا کشته شد و این امر باعث رنجش والی بغداد شد و با لشکری به او حمله کرد و عبدالرحمن نتوانست در مقابل او ایستادگی کند و ناچار به ایران فرار کرد و چون در سال ۱۲۲۲ هجری والی بغداد کشته شد عبدالرحمن برگشت و قوایی جمع‌آوری کرد و پس از مدتی اربیل و کرکوک و حریر و کویسنجق را به تصرف در آورد و آنگاه به بغداد حرکت کرد و جنگی سخت درگرفت و چون خالد برادرش کشته شد مجدداً به ایران فرارکرد پس از چندی دوباره قدرت را به دست گرفت و چون والی بغداد از نفوذ و قدرت او اندیشناک شد و در سال ۱۲۲۳ هجری به سلیمانیه حمله کرد و عبدالرحمن قوایش را در دربند بازیان محاصره کرد ولی پس از یک سال این محاصره

شکسته شد و سپس به سلیمانیه بازگشت و سرانجام به سال ۱۲۲۸ هجری بدرود حیات گفت. وی از بزرگترین امرای بابان بود و هیچ اعتنایی به حکومت بغداد و عثمانی نمی‌کرد و همیشه با آنان در جنگ و ستیز بود و همیشه علما و شعرا را گرامی می‌داشت و به فقرا و مستمندان توجه داشت و در آبادی و عمران شهرها می‌کوشید و مساجد و پل‌ها بنا کرد و وصف جنگ‌هایش در اشعار فولکلوری کردی به خصوص در بیت‌ها آمده.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و نسخهٔ خطی سیرالاکراد، و کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی.

**عبدالرحمن اربلی:** عبدالرحمن ابن قنینو بدرالدین اربلی در سال ۶۴۰ هجری در اربل تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را به اتمام رسانید و پس از آن مدتی تدریس کرد و چون طبع شعر داشت امراء را مدح می‌کرد و از این راه زندگی می‌کرد و سرانجام به سال ۷۱۷ هجری درگذشت. از او دیوانی به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده. ازاوست:

**وَغَریزَةٌ هیفاءُ باهرةَ السَنا — طوع العِناق سقیمة الاجفان**

**غَلَت وَمأس قِوامُها فکأنَها — الورقاءُ تسجَعُ فی عضون البان**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عبدالرحمن جلی:** عبدالرحمن ابن ملا عبدالله در سال ۱۱۴۰ هجری در ده شیواشان تولد یافت و در کودکی مبادی علوم را آموخت و پس از آن در خدمت سید محمد حیدری فقه و تفسیر فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد از آنجا به ده جلی از توابع کوینسجق رهسپار شد و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۲۱۷ هجری وفات یافت. وی در فقه و تفسیر و حدیث تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: حاشیه‌ای بر کتاب کافیّه‌ابن الحاجب، حاشیه‌ای بر کتاب شافیه، حاشیه‌ای بر حاشیه ملاعبدالله در منطق، حاشیه‌ای بر شرح عقاید نسخی، حاشیه‌ای بر شرح جمع‌الجوامع، حاشیه‌ای بر شرح منهاج‌البیضاوی در اصول فقه، حاشیه‌ای بر منهج‌المکیة، حاشیه‌ای بر فتح‌المبین، حاشیه‌ای بر اشکال التأسیس فی الهندسه، شرحی بر خلاصة‌الحساب بهاءالدین عامل، حواشی بر تفسیر بیضاوی، حاشیه‌ای بر تحفة‌المحتاج ابن حجر.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم والدین.

**عبدالرحمن ذبیحی:** عبدالرحمن‌ابن محمدامین ذبیحی معروف به بیژن در سال ۱۳۴۰ هجری در مهاباد پا به عرصهٔ هستی گذاشت. در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش می‌نمود و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مهاباد و ارومیه به اتمام رساند و پس از آن در ادارهٔ دخانیات مهاباد به کار گمارده شد و در سال ۱۳۱۹ خورشیدی چندین بار از سوی رژیم پهلوی دستگیر و زندانی گردید و در سال ۱۳۲۱ شمسی با کمک و راهنمایی کاک احمد میرحج و حسین فروهر هستهٔ اصلی کوملهٔ ژک را بنیاد نهادند و پس از سقوط قاضی محمد پناهنده عراق شد و در آنجا نیز چندین بار زندانی گردید و بیشتر اوقات خود را به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی گذراند و در احیای ادبیات و فرهنگ زبان کردی نقش مهم و مؤثری داشت و سرانجام به سال ۱۴۰۰ هجری در شصت سالگی به وسیلهٔ رژیم صدام اعدام گردید. وی ضمن این که به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و روسی و ارمنی و آسوری و عربی و اکثر لهجه‌های کردی تسلط داشت، در فنون ادب و تاریخ و جغرافیای کردستان متبحر بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: قاموس کردی، ترجمهٔ جغرافیای کردستان تألیف شمیم همدانی و ئاشتی خوازی لادیٚو و مجموعهٔ مقالات ادبی و تاریخی و یادداشت‌های وی را نام برد.

مراجع: یادداشت استاد سید عبیدالله ایوبیان.

**عبدالرحمن قاموس:** عبدالرحمن‌ابن علی متخلص به قاموس در سال ۶۸۳ هجری در اطراف اورامان تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و در جوانی اوقات خود را در مزار مشایخ به عبادت می‌گذرانید و مترصد بود تا اسرار علوم باطن را از شیخی بزرگ بیاموزد و پس از آن به خدمت سلطان اسحاق رسید و از او کسب فیض کرد و بقیه زندگیش را به ارشاد خلق گذراند تا به سال ۷۶۱ هجری در ده شیخان درگذشت. وی به شعر و ادب علاقهٔ زیادی داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

ذات ئه‌وذاته‌نان ئاگان جه‌گردباس          دانا و توانا و زینده‌ن به‌بیٚ‌هاس
ره‌حیم‌و جه‌ببار، ئازیزه‌ن په‌ی‌ناس

یعنی:

خداوند آن ذات بی‌همتا صفات فراوان دارد. او از همه چیز آگاه است و دانا و توانا و حی و زنده و رحیم و جبار و عزیز است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**عبدالرحمن کواکبی**: عبدالرحمن‌ابن احمد کواکبی در سال ۱۲۶۵ هجری در حلب تولد یافت. پدر او که از کردان حلب بود در جامع اموی تدریس می‌کرد و عبدالرحمن در کودکی نزد پدرش به فراگرفتن علم پرداخت و سپس به مدرسهٔ کواکبیه رفت و در خدمت عالمان دین به تحصیل علوم دینی سرگرم شد و پس از مدتی زبان‌های ترکی و عربی را به خوبی فراگرفت و در اوایل جوانی به روزنامه نگاری مشغول شد و سپس روزنامهٔ شهاب را تأسیس کرد و چون مقالات تندی بر علیهٔ حکام وقت می‌نوشت مدتی او را زندانی کردند و تمام اموالش را هم تصرف نمودند و این بود پس از آزادی به مصر مهاجرت کرد و در آنجا در بیداری افکار مردم کوشش کرد و چون طرفدار مردم ضعیف و فقیر بود مردم او را ابوالضعفاء نامیدند و سرانجام به سال ۱۳۲۰ هجری در مصر درگذشت. وی در فقه و تاریخ متبحر بود. او راست: کتاب طبائع، الاستبداد، ام‌القری. کواکبی در یکی از خطبه‌هایش می‌گوید: مستبد را ترس از علوم لغت نباشد، و از زبان‌آوری بیم ننماید مادامی که در پس زبان آوری حکمت شجاعت‌انگیزی نباشد که رایت‌ها برافراز دیار سحر بیانی که لشکرها بگشاید چه او خود آگاه است که روزگار از امثال کمیت و حسان شاعر زادن بخل ورزد که با اشعار خویش جنگ‌ها برانگیزد و لشکرها حرکت دهند و همچنین منتسکیو و شیلارا. همچنین مستبد از علوم دینی که تنها متوجه معاد باشد و میان معاد و معاش، زندگی و معنویت جدایی قایل باشد بیم ندارد. علومی که مستبد از آنها بیم دارد علوم زندگانی هستند مانند حکمت نظری و فلسفهٔ عقلی و حقوق امم و سیاست مدنی و تاریخ مفصل و خطابهٔ ادبیه و غیر اینها از علومی که ابرهای جهل را بردرد و آفتاب درخشان را طالع نماید تا سرها از حرارت بسوزد.

مراجع: تاریخ الادب‌العربی تألیف حسناالفاخوری - بیروت ۱۹۷۵، تراجمه مشاهیرالشرق فی‌القرن التاسع عشر ـ القاهره ۱۹۲۲.

**عبدالرحمن مکری**: عبدالرحمن‌ابن فیض‌الله‌بیگ معروف به حاج ایلخانی شاریکند در سال ۱۲۷۹ هجری در تیکانتپه سهام از توابع بوکان تولد یافت. وی تحصیلات مقدماتی و علوم‌اسلامی را در زادگاهش فراگرفت و در جوانی‌به ساوجبلاغ سفرکرد و مدتی در آنجا به تحصیل پرداخت و در فنون ادب تبحر یافت و سپس به زادگاه خود بازگشت و پس از درگذشت حاج سرتیب برادرش رهبری ایل فیض‌الله‌بیگ را به عهده گرفت و در اواخر عمر به شهریکند که در سی و پنج کیلومتری بوکان قرار دارد نقل مکان کرد و در همان جا

به سال ۱۳۵۹ هجری در هشتاد سالگی بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع آوری نشده‌است. از اوست:

میلله‌تیٚ که کورد به ته‌ئریخ ئه‌نجه‌بی کوللی میلله‌ل
که‌ی به‌من ئه‌وصافی بیٚ‌پایانیان دیٚته به‌یان
کورد به مه عنی گورد یانیٚ مه‌ردی پڕزۆر و ره‌شید
صاحبی حزمی مه‌تین جه‌نگی شه‌جیع و په‌هله‌وان

یعنی:

ملت کرد طبق تاریخ از نجیبترین ملل است و کی اوصاف آنان به من بیان می‌شود.
کرد به معنی گرد است و یعنی مرد نیرومند و رشید است و صاحب حزم متین و جنگی و پهلوان است.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالرحمن ناجم**: عبدالرحمن‌ابن عبدالله ملقب به ناجم که از علمای قرن سیزدهم و چهارم هجری است ، در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت مفتی زهاوی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را از او آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رفت و در آنجا سکنی گزید و پس از مدتی متولی قضا شد و در همان جا فوت کرد. از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: هَدَیةُالاُمم وَ ینبوع الآداب والحکم، مجموعةالآثار فی المنثورات و الاشعار.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**عبدالرحیم‌ابن حسین کردی**: عبدالرحیم‌ابن حسین عراقی کُردی در سال ۷۲۵ هجری تولد یافت و در خدمت عبدالرحیم ابن شاهد و علاءالدین ترکمانی و شیخ شهاب‌الدین‌ابن بابا به کسب علم سرگرم شد و پس از آن از ابن‌الملوک حدیث استماع کرد و سپس به دمشق رفت و از ابن‌الخباز وابن‌العباس مرداوی فقه و تفسیر آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و پس از مدتی به مدینه رفت و قضاء آن شهر را به عهده گرفت و سپس به قاهره رهسپار شد و سرانجام به سال ۸۰۶ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: المغنی عن حمل الاسفار فی الاسفار فی تخریج احادیث الاحیاء، نکت منهاج البیضاوی فی الاصول،

نظم الدررالنیه فی سیرة النبویه، الفیه فی غریب القرآن، القرب فی محبة العرب تقریب الاسانید و ترتیب المسانید، شرح التقریب.
مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عبدالرحیم رحمی:** عبدالرحیم‌ابن حسن هکاری ملقب به رحمی به سال ۱۳۱۰ هجری در هکاری متولد شد و مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و در جوانی به استانبول رفت و در آنجا زبان‌های ترکی و روسی و آلمانی را آموخت و پس از آن به استخدام دولت درآمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و به سال ۱۳۷۸ هجری درگذشت. وی از شعرای معروف کرد است و از آثار او می‌توان منظومه‌های: گازیاوه‌لات، عه‌قیداکوردان، مه‌نزووماکوردی را نام برد و چند نمایشنامه هم نوشته است که در حد خود بی‌نظیر است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالرزاق دنبلی:** عبدالرزاق‌ابن نجف قلی خان دنبلی متخلص به مفتون در سال ۱۱۷۶ هجری در خوی متولد شد و پس از کسب فضایل به سفر پرداخت و مدتی در شیراز اقامت کرد و در محافل و مجامع علما و ادبا حضور پیدا می‌کرد و از دانش آنان بهره می‌گرفت و پس از مدتی به زادگاهش بازگشت و سپس مورد توجه عباس میرزا قرارگرفت و به منصب دارالانشا ارقام دیوانی نایل آمد و به سال ۱۲۴۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: حدائق الجنان، تجربة الاحرار و تسلیة الابرار، حدیقه، روضة‌الادب و جنة‌الالباب، حقائق‌الانوار، حدائق‌الادباء، نگارستان دارا، مآثرسلطانی، ترجمهٔ فارسی عبرت نامه، جامع خاقانی، شرح مشاعر، مثنوی راز و نیَاز ، مختارنامه، ریاض‌الجنة، دیوان مفتون. از اوست:

**دریغا که ایام شادی گذشت — بدانسان که باد سحرگه بدشت**
**کجا رفت روز جوانی دریغ — چه شد مایهٔ شادمامی دریغ**
**دلم بود بویا چو مشک تتار — زمن بزم یاران چو خرم بهار**

مراجع: بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی ـ تألیف محمود رامیان ـ تبریز.

**عبدالرزاق نَورس:** عبدالرزاق‌ابن عبدالله معروف به نورس که از علمای قرن دوازدهم هجری است، درکرکوک متولد شد و تحصیلات خود را در علوم اسلامی در همان جا به پایان رسانید و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رهسپار شد و همان جا به تدریس پرداخت و در سال ۱۱۵۹ هجری به بوسنه رفت و متولی قضا گردید ولی پس از مدتی به کوتاهیه تبعید شد و در همان جا به سال ۱۱۷۵ هجری درگذشت. او راست: ترجمهٔ رسالهٔ خواجه عبدالله انصاری به ترکی.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**عبدالسلام ماردینی:** عبدالسلام‌ابن عمرابن سید محمد ماردینی در سال ۱۲۰۰ هجری در ماردین تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و پس از آن به بدلیس رفت و نزد علمای دین فقه و تفسیر و حکمت فراگرفت و پس از آن به استانبول رهسپار شد و از محضر دانشمندان و علما کسب فیض کرد و به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۵۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و بیان و بلاغه متبحر و استاد بود. او راست:

شرح فاتحةالکتاب، اُمّ‌ِالعِبَر، رجال‌الحدیث، خلاصَةالمنطق، کتاب فی علم‌البیان، الشافی فی علم‌العروض.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا.

**عبدالصمد بابک:** عبدالصمدابن منصورابن بابک متخلص به بابک در سال ۳۶۲ هجری در هکاری متولد شد و از شعرای معروف دورهٔ صاحب ابن عباد (۳۲۶-۳۸۵ هجری) است و بیشتر اشعارش را در مدح امرا سروده است و بنا به گفتهٔ ابن خلکان دارای دیوانی در سه مجلد بوده اما اکنون ابیاتی چند از آن در دست است. وفاتش در سال ۴۱۰ هجری اتفاق افتاده است. از اوست:

دلا شاد به! خۆش دەم هات بهارە — رەشەمەه چۆ تەرازن بوون دیارە
نهال دەر بوون خشاهات ئاف و جووبار — بە فرکەرکەربوو کەڤتی نزارە
کولیلک و گول بکەن دەرچۆن ژکاژان — شقک‌هات نێرگزا مەست کووفی خارە

یعنی:

ای دل! خوش باش که هنگام خوش بهار است، زمستان سپری شد و اکنون سبزه

در هر جا روییده است و آب درّه‌ها به جویبارها سرازیر شد و توده‌های برف متلاشی شدند و شکوفه و گل‌ها در دامنهٔ کوه‌ها لبخند زنان سر در آوردند و نرگس کج کلاه مستانه خود را نمایاند.

مراجع: دیوان کرمانجی نووسینی عبدالرقیب یووسف، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عبدالقادر شمام:** عبدالقادرابن شمس‌الدین متخلص به شمام در سال ۶۶۳ هجری در اورامان تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت. و در خدمت عالمان دین و فقه و حکمت را فراگرفت و از آنجا به ده شیخان رفت و در حضور سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۵۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و روان است. از اوست:

جەی سەنگ‌وبەرەگرتەنمان ئارام شیشەی خەمەنان جە هۆرەخش زام

یعنی:

بر سر این سنگ و سرا آرام گرفته‌ایم، اما دلم مالامال از غم و اندوه است، در صورتیکه هورخش (خورشید) بر همه جا چیره‌گر است و قلب‌ها را پاک می‌کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**عبدالقادر مراغه‌یی:** عبدالقادر ملقب به حافظ الکردی در اواخر قرن هشتم هجری در مراغه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و همچنان که گویند قرآن کریم را در هشت سالگی حفظ کرد و سپس به بغداد رفت و صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و ریاضی و فقه شافعی را آموخت و پس از آن به موسیقی پرداخت و در آن مهارت یافت و آنگاه در خدمت سلطان احمد جلایر (۷۸۴-۸۱۳ هجری) در بغداد ماندگار شد و از وی محبت زیاد دید چنان که او را یار عزیز خطاب می‌کرد و سپس در سلک مصاحبان و ملازمان میرزا میرانشاه قرار گرفت و پس از فوت‌امیرتیمورگورکانی (۷۷۱-۸۰۷ هجری) درملازمت میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ هجری) در آمد و از او مهربانی‌ها دید. وی در انواع فضایل از جمله علم موسیقی نظیر نداشت و چنان که گفته‌اند هیچ کس به پای وی نمی‌رسید و در شعر و ادب و تاریخ هم تبحر داشت و سرانجام به سال ۸۳۸ هجری به بیماری طاعون درگذشت. از آثار او می‌توان کتاب‌های: کنزالالحان و جامع‌الالحان و مقاصدالالحان را نام برد چنان‌که گویند نغمات موسیقی را که خود ساخته

بود با خطی مخصوص تحریر کرده‌بود که آن نغمات متأسفانه اکنون در دست نیست.

**عبدالقاهر شهرزوری**: عبدالقاهرابن حسن‌ابن علی شهرزوری در سال ۵۳۷ هجری در موصل تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را به اتمام رساند و پس از اخذ افتاء به تدریس و افاده پرداخت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و صرف و نحو و منطق استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: مختصرالفرائض، علم‌النحو.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عبدالقادر عبدالانی**: عبدالقادرابن عبدالله‌ابن اسماعیل در سال ۱۱۴۳ هجری در ده عبدالان از توابع اربیل متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در جوانی به بغداد رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر را از علمای آن دیار فراگرفت و پس از آن به حلب رفت و در آنجا از علماء استماع حدیث کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به دمشق عزیمت کرد و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به مصر و حجاز رفت و پس از انجام مراسم حج به دمشق بازگشت و سرانجام به سال ۱۱۷۸ هجری درگذشت و در مقبرهٔ صالحیه به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود. او راست: السفر فی ما یوجب الظفر، رحلةٌ الی الحجاز، رغبة الزوار فی‌الارتحال لزیارة الابرار، الجمع الاوفی فی الصلوةِ علی المصطفی، تحفة الاحباب فیمایجب به الخطاب، زبدة اللیالی و شرح‌الجامع‌الصغیر، عین‌الصحوفی عوامل النحو، تحفةالاحبه.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عبدالکریم سلطان اختیارالدینی**: عبدالکریم سلطان اختیارالدینی بنا به درخواست عزیز خان مکری سردار کل و بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) برخلاف میل و رضای والی اردلان امان الله‌خان (۱۲۶۵-۱۲۸۴ هجری) فرمانروای بانه شد و اما چون والی در تحت حمایت امیرکبیر بود اقدامات سردار کل به نتیجه نرسید تا این که امیرکبیر کشته شد و به سال ۱۲۸۴ هجری شاهزاده فرهاد میرزا وارد سنندج شد و ناحیه بانه را به عبدالکریم سلطان واگذار نمود و او مردی عادل و مقتدر و فاضل بود و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و خود نیز به زبان‌های کردی و فارسی و عربی شعر می‌سرود و شعر و ادبیات فارسی و کردی در زمان او رواج و رونق یافت و هر چند در زمان او عده‌ای از طوایف شرارت داشتند معهذا توانست با سیاست مدبرانه خود از

شرارت آنها جلوگیری کند و امنیت و آسایش مردم را برقرار نماید و در سال ۱۲۸۶ هجری دولت برای سرکوبی اورامی‌ها قوایی فرستاد و عبدالکریم سلطان هم هزار تفنگچی سواره و پیاده اعزام داشت که در این جنگ عده‌ای از بانه‌ای‌ها کشته شدند و پس از آن در سال ۱۲۸۱ هجری در شهر مرض وبا شیوع پیدا کرد و عدهٔ بی‌شماری از اهالی به این بیماری تلف شدند و کریم خان کمک‌های زیادی به مردم نمود و سرانجام او در سیزدهم ماه ذی‌الحجه سال ۱۲۸۹ هجری درگذشت و در گورستان سلیمان‌بیگ به خاک سپرده شد و مرگ او ماتمی در دل‌های مردم بانه افکند و با مرگ وی امارت اختیارالدینی منقرض گردید و از او پسری به نام حاج زمان‌خان به جای ماند.

**عبدالله اقدسی**: عبداللهابن فتح‌الله متخلص به اقدسی در سال ۱۳۴۱ هجری در ده رزاو از توابع اورامان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و فنون ادب و ادبیات فارسی را فراگرفت و از آیة‌الله مردوخ هم مدتی کسب فیض کرد و سپس به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی در خدمت دولت در آمد و در اواخر عمر به کردستان عراق هجرت کرد و به سال ۱۴۰۶ هجری در سلیمانیه بدرود حیات گفت در گورستان گردسه‌یوان به خاک سپرده شد. دیوان او که دارای قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

به لار و لەنجە گیانە دڵ ئەبەی     بە جاریٚ لە دڵ ئاگر بە رئەدەی
پێم بڵیٚ کە کیٚ وافیٚری کردی     غەمزە و ناز بکەی ئەی شۆخی کوردی

یعنی:

با ناز و کرشمه و خرام دل را می‌بری و دل را آتش می‌زنی، به من بگو که چه کسی تو را آموخت که چنین غمزه و ناز بکنی ای شوخ کُردی؟

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان اقدسی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالله الوانی**: عبداللهابن محمدابن ابراهیم دمشقی که از علمای قرن هفتم و هشتم هجری است، در دمشق تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از آن به تدریس پرداخت و به سال ۷۴۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب: اربعون بلدانیه در حدیث را نام برد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.



**عبدالله اوجلان:** عبدالله اوجلان به سال ۱۳۶۹ هجری در روستای عمر عیسا از توابع دیار بکر به دنیا آمد و پس از این که به هفت‌سالگی رسید در مدارس انقره تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را به اتمام رسانید و چون پدرش مستمند بود روزها کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند و سپس عازم استانبول شد و در آنجا دورهٔ دبیرستان را گذراند و پس از اخذ دیپلم وارد دانشگاه شد و در رشته حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و او از همان آغاز جوانی با مشاهدهٔ اوضاع پریشان کردان به فکر چاره افتاد و کوشید که مردم را بر علیه حکومت فاشیست ترکیه بسیج کند و به مبارزه وادارد و خود نیز پس از آن به صف آزادی‌خواهان پیوست و با رژیم وارد مبارزه شد و سپس در شورش‌های ترکیه شرکت کرد و به سال ۱۹۷۸ حزب کارگران کردستان را تشکیل داد و هدف او از تشکیل این حزب گرفتن حقوق از دست رفتهٔ کردها بود و این برای کشور ترکیه نگران‌کننده بود و این بود بر اثر فشار دولت او را مجبور به ترک دیار خود کردند و ناچار به کوهستان‌های کردستان پناه برد و در آنجا مردم را بسیج کرد و به مبارزه خود ادامه داد تا این که به سال ۱۹۹۹ با توطئه قبلی او را دستگیر و به محاکمه کشیدند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبداللەبیگ ادب:** عبداللەابن احمدبیگ بابا میری متخلص به ادب و ملقب به مصباح‌الدین در سال ۱۲۸۲ هجری در ده ارمنی بلاغ از توابع بوکان متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم مشغول شد و در خدمت ملا فیض‌الله ارمنی بلاغی صرف و نحو و منطق و علم کلام را آموخت و پس‌از آن به ساوجبلاغ رفت و در خدمت میرزا عبدالرحیم وفایی تلمیذکرد و فقه و فنون ادب را فراگرفت و به زادگاهش بازگشت و سپس به تهران رهسپار شد و در آنجا با ادبیات فارسی و علوم ریاضی و موسیقی آشنایی پیدا کرد و سپس به علم طب توجه کرد ولی طولی نکشید که به زادگاهش بازگشت و به مداوا و

معالجهٔ بیماران سرگرم شد و در اواخر عمر به بیماری فلج دچار شد و به سال ۱۳۳۲ هجری درگذشت. ادب در سرودن شعر کردی و فارسی ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیوا است و بخشی از دیوان کردی او چاپ شده است. از اوست:

من که کوشتەی‌دەستی یارم‌زحمەتە رۆح‌دەر بەرم
تاقی ئەبرۆی چاوەکانت بوونە قاتڵ بۆسەرم
شاهی خووبان تۆمە رەنجە لەوگلەیی یانەی (ئەدەب)
تۆ هەر ئەو شاهەی وەفادار و منیش فەرمانبەرم

یعنی:

من که کشتهٔ دست یارم زحمت است که جان بدر برم و طاق ابروان چشم‌هایت قاتل سرم شدند.

مراجع: دیوان ادب و تاریخ ادبیات کرد نوشتهٔ نگارنده.

**عبداللەبیگ اورامی**: عبداللەبیگ‌ابن محمد شفیع‌بیگ اورامی در سال ۱۲۹۹ هجری در اورامان تخت تولد یافت و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و منطق و علم کلام و فنون ادب و زبان عربی را آموخت و به زادگاه خود بازگشت و در پنجاه و یک سالگی به دستور رضاشاه به زندان افتاد و پس از تحمل رنج و مشقت و گذراندن مدتی از عمرش در زندان از حبس رهایی یافت و چون مابقی عمرش را به مبارزه رژیم گذراند و مردم را از اوضاع آگاه می‌کرد از این‌رو به سال ۱۳۶۴ هجری به دست فردی ناشناس شهید شد. بهترین اشعار او در زندان سروده شده که از رنج و درد زندان نالیده است. دیوان او هنوز به چاپ نرسیده. از اوست:

یا رەب بە حاجەت رەسووڵ حەبیب خاک غەریبیم نەکەری نەصیب

یعنی:

خدایا به خاطر رسول حبیب، خاک غریبی را نصیبم نکنی و در زادگاه خود جانم را تسلیم حق کنم.

مراجع: جنگ خطی، پیر شهریار نوشتهٔ: محمد بهاءالدین صاحب ـ بەغدا ۱۹۶۸.

**عبداللەبیگ تاوگوزی**: عبداللەبیگ‌ابن اسماعیل‌بیگ تاوگوزی به سال ۱۲۴۸ هجری در

قریهٔ تاوگوز متولد شد و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس سفری به سلیمانیه کرد و با علما و شعرای آن دیار ملاقات نمود و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به گله‌داری و کشاورزی پرداخت تا به سال ۱۳۲۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در جُنگ‌ها مسطور است. از اوست:

«عه‌بدوڵڵا» چون قه‌یس جه‌ور جه‌فاکێش گــــلاراوشــــه‌ن چــه‌نی ئـێش و نـێش

یعنی:

عبدالله مانند قیس جفاکش، آزرده است با درد و رنج به سر می‌برد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبداللەبیگ راجی:** عبداللەبیگ‌ابن خسروبیگ متخلص به راجی که از شعرای قرن دوازدهم هجری است، در سنندج متولد شده و در همان جا مقدمات علوم را از صرف و نحو و معانی و بیان و فقه و اصول نزد علمای مشهور فراگرفت و پس از تکمیل تحصیلات در دستگاه خسروخان بزرگ به کار منشی‌گری به کار گمارده شد و در جنگی که بین محمد پاشای بابان و خسرو خان والی اردلان در سال ۱۱۹۱ هجری رویداد کشته شد. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و دیوانش مفقود شده و برخی از اشعارش در حدیقهٔ امان‌اللهی آمده است. از اوست:

**مُبتلی در تنگنای وادی حیرانیم**
**ابله پا مانده در صحرای سرگردانیم**
**منشی دیوان قدرت نقش کرده از ازل**
**داغ حرمان را به روی صفحهٔ پیشانیم**
**(راجیا) دور از وصال دوست بر دل لاله‌سان**
**بسکه دارم داغ، پنداری که داغستانیم**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**عبداللەبیگ شَرَوایَنی:** عبداللەبیگ‌ابن یعقوب‌بیگ شراوینی متخلص به عبدالله به سال ۱۲۲۷ هجری در زهاب متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را آموخت و پس از آن به مرزداری مشغول شد

و چنان که گویند خانهٔ او جای شعرا و ادبا بود و او سرانجام به سال ۱۲۹۵ هجری درگذشت. وی از شاعران کرد است و از او اشعاری به جای مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

عەبدوڵڵا پەی دین دیدار دڵبەر  کەوتەن ئەو دەریای گێج ئەسکەندەر

یعنی:

عبدالله برای دیدن دیدار دلبر به دریای عمیق اسکندر افتاده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبداللەبیگ گوران:** عبداللەبیگ‌ابن سلیمان‌بیگ متخلص به گوران در سال ۱۳۲۴ هجری در حلبجه متولد شد و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن در خدمت ملا امین تلمذ کرد و منطق و فنون ادب را از او فراگرفت و سپس به کرکوک رهسپار شد و تحصیلات خود را در آنجا انجام داد و پس از آن به استخدام دولت درآمد و مدتی هم در دانشگاه بغداد شعر و ادب کردی را تدریس کرد و سرانجام به سال ۱۳۸۳ هجری درگذشت. گوران شعر کردی را به سوی نوگرایی سوق داد و بیشتر اشعارش را به وزن هجا سرود و او را پدر شعر نو کردی خوانند و در شعر کردی تحولاتی پدید آورد و به سبک نو گرایید و در اشعارش از زندگی اجتماعی و از مناظر زیبا و دل‌انگیز کردستان سخن گفته است. دیوان او که شامل اشعار گوناگون است به چاپ رسیده. از اوست:

هەرچەن ئەکەم، ئەوخەیاڵەی پێ‌ی مەستم  بۆم ناخرێتە ناو چوار چێوەی هەڵبەستم
لێک دانەوەی دەروون، قسەی زمانم  بۆچی وها دوورن لە یەک نازانم؟
ئەمویست دەروون بکرایەوە وەک تۆمار  دەرکەوتایە دنیای جوانتر لە بەهار
دەرکەوتایە: تاوات، هیوا، خەوبینین  پرشنگدارتر لە ئەستێرەی قوبەی شین
دەرکەوتایە: مانای مەنگی دەریایی،  کە نەرمە با لە رووی ئەدا ئەسپایی
دەرکەوتایە ئەو دنیایە کە شیعری  بێ فرمێسکە و زۆرتر لە فرمێسک ئەگری
زەردە خەنەی بێ‌ئاوێنەی دەم و چاو  تیژگێک ئەدا روونــاکترە لە هەتاو
بە لام ئەفسووس، کە ئەو شیعرە جوانانە  باڵدارێکن جێ ناهێڵن هێلانە
لە ناوەوە ئە جریوێنن، ئە خوێنن  هەرگیز قەڵەم بە کاغەزا ناهێنن

یعنی:

هر چند می‌کوشم ولی نمی‌توانم خیالی را که مستیم بخشیده است در قالب

اشعارم بگنجانم نمی‌دانم چرا احساس درون و سخنانی که بر زبانم نشسته‌اند چنین از یکدیگر فاصله گرفته‌اند ای کاش درون مانند طوماری باز می‌شد تا دنیایی زیباتر از بهار پدیدار می‌شد امیدها و آرزوها و رؤیاها آشکار و روشن می‌شدند روشن‌تر و رخشنده‌تر از ستارهٔ گنبد نیلی و آشکار می‌شد رمز آرامش ابهام‌آمیز دریایی که باد ملایم آهسته آهسته بر آن می‌گذرد و آشکار می‌شد دنیایی که شعرش چشم و اشکی ندارد، ولی بیشتر از چشم می‌گرید و لبخند و تبسم بی آیینهٔ رخسار که می‌درخشد، رخشنده‌تر از آفتاب ولی افسوس که این اشعار زیبا، مانند پرندگانی هستند که لانهٔ خود را ترک نمی‌کنند و در میان آن نواخوانی می‌کنند و سرود می‌خوانند اما قلم را با کاغذ هرگز آشنا نمی‌کنند.

مراجع: شیعر و ئه‌ده‌بیاتی کوردی ـ ره‌فیق حلیمی - دیوانی گۆران کۆکردنه‌وه‌ی حه‌مه‌ی مه‌لا که‌ریم.

**عبداللهبیگ میکائیلی:** عبداللهبیگ‌ابن حسن‌بیگ جاف در سال ۱۲۳۹ هجری در حلبجه متولد شد و در کودکی به فراگرفتن علم مشغول شد و پس از آن به مطالعهٔ قوانین ادب و دیوان‌های شاعران کرد پرداخت و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و چنان که گویند به کار کشاورزی و کارگری اشتغال داشت و از دسترنج کم خود زندگی می‌کرد و در آخر عمر به فقر و تهیدستی افتاد و به سال ۱۳۱۶ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که در بیاض‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| عومرم وه سه‌رچوو به په‌نجاگه‌یی | سایه‌ی ماڵی خوه‌م به تێری نه‌دی |
| وه‌ناکه‌س ئه‌ده‌ی ماینی موحه‌ننه‌ک | وه‌منیش ئه‌ده‌ی کلاشێکی چه‌ک |
| ژێرم خاک ئه‌که‌ی سه‌رم سه‌نگ ئه‌که‌ی | ئه من ده‌نگ ناکه‌م ئه‌تۆده‌نگ ئه‌که‌ی؟ |

یعنی:

عمرم سپری شد و به پنجاه رسید و سایهٔ خانهٔ خود را با سیری ندیدم. ای خدای بزرگ! تو به ناکس اسب و مادیان زیبا عطا می‌کنی و به من هم یک جفت گیوه می‌بخشی و سرانجام مرا در خاک دفن می‌کنی و بالای سرم سنگ می‌گذاری. من چیزی نمی‌گویم تو باز مدعی هستی؟

مراجع: جنگ خطی، تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و گوڵده‌سته‌ی شوعه‌رای هاوعه‌سرم نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**عبدالله ثانی:** عبداللەابن علی متخلص به ثانی در سال ۱۲۶۰ هجری در کویسنجق از توابع اربیل متولد شد و در کودکی قرآن و صرف و نحو وگلستان و بوستان را در خدمت علمای آن دیار فراگرفت و پس از آن به خوشناو رفت و در خدمت علمای آن ناحیه فقه و تفسیر را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۳۵۰ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن اشعار کردی و فارسی هم ید طولایی داشت و دیوان او که دارای سه هزار بیت است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دڵــیشم‌چوو، گــوڵیشم‌چوو، کــەیاری گــوڵ عــوزارم چــوو
نــەماعەیشم لەگــەڵ خــۆشی بــە تــاراجــی نــیگارم چــوو
ئەگەر ئیقلیمی حەوت کیشوەر، هەمووی گەنج و دورِوگەوهەر
بە چیم نــایێتە پــێش مــەنظەر، کــە دورِی شــەهسە وارم چــوو

یعنی:

قلبم از دست رفت، زیرا گل یار وگلعذارم را از دست دادم و زندگی برایم نماند و خوشی‌هایم به تاراج آن یارم رفت، وگنج وگوهر هفت کشور جهان در برابر آن دُرّ شهسوارم هیچ است و دیگر چیزی برایم ارزش ندارد.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**عبدالله جوهر:** عبدالله جوهر ملقب به چالاک در سال ۱۳۵۰، هجری در قریهٔ میولی mêwlê از توابع قرەداغ متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن عازم بغداد شد و در رشتهٔ ادبیات به اخذ لیسانس نایل آمد و سرانجام به سال ۱۴۱۲ هجری در شصت و دو سالگی فوت کرد. وی یکی از نویسندگان و شعرای کرد است و او برخی از نوشته‌های جبران خلیل جَبران و میخائیل نعیمه را به کردی ترجمه کرده است و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالله حسن مکائیلی:** عبداللەبن حسن مکائیلی به سال ۱۲۲۸ هجری در حلبجه متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را آموخت و چون پدرش کشاورز بود به کار

کشاورزی پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۱۶ هجری در حلبجه درگذشت. وی از شاعران عصر خود می‌باشد و بیشتر اشعارش غزلیات و هجو است. از اوست:

پەند «عەبدوڵڵا» بمێنێتەوە رەحمەت لە و کەسەی ئەیخوێنێتەوە

یعنی:

پند و اندرز «عبدالله» بماند، رحمت به کسی که آن را می‌خواند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالله خان مکری:** عبدالله خان‌ابن بداق خان‌ابن شیخ علی خان‌ابن موسی سلطان‌ابن بداق سلطان مکری در سال ۱۱۷۳ هجری در ساوجبلاغ متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را نزد عالمان دین آموخت و در سال ۱۱۹۹ هجری در زمان جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۳ هجری) حاکم ساوجبلاغ و مکریان شد و به سال ۱۲۶۲ هجری درگذشت. چنان که گویند عبدالله‌خان در دورهٔ فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) و محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) هم حاکم ساوجبلاغ و مکریان بوده و در جنگ‌های ایران و روس و جنگ برات شرکت داشته و مورد توجه شاه بوده است. متأسفانه وی در اواخر عمر تغییر حال داد و طوایف دهبکری و منگور و مامش را به جان هم انداخت و عباس آقای دهبکری را هم به قتل رساند و پس از مدتی از کردار خود پشیمان شد و این سانحه در تغییر رفتار او بسیار مؤثر افتاد.

مراجع: نسخهٔ خطی سیر الاکراد، و تاریخ الامارات و الدول الکردیه، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالله سنجاری:** عبدالله‌ابن علی‌ابن عمر سنجاری در سال ۷۲۲ هجری در سنجار تولد یافت و علوم عقلی و نقلی را همان جا فراگرفت و پس از اخذ افتاء به تدریس و افاده پرداخت و به سال ۸۰۰ هجری در دمشق درگذشت. وی در فقه و اصول حدیث و تفسیر و حمکمت و لغت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: بحرالطاوی فی الفتاوی، نظم المختار، نظم السراجیة فی الفرائض، نظم سلوان المطاع.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عبدالله عباس:** عبدالله‌بن عباس در سال ۱۳۶۶ هجری در سلیمانیه تولد یافت و

تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به بغداد رهسپار شد و به استخدام دولت در آمد و بیشتر عهده‌دار کار فرهنگی شد. وی از شعرای نوپرداز است و تاکنون چند مجموعهٔ شعر منتشر کرده است از جمله: چرۆده‌می بۆ ماچی رۆژ ئه‌کاته‌وه، سه‌مفۆنیه و شه‌ش سروود، و کتاب‌های دیگری هم به نام‌های: په‌خشانی نوێ‌ی کوردی، ده‌نگی ئینسانی ره‌ش، ده‌نگی ئاواره‌کان به‌چاپ رسانده است. از اوست:

پاپلۆ

من، ناوم «پاپلۆ» یه

ئائێستا، نه‌گۆڕاوم...

چونکه، له‌زه‌ویم و... بۆزه‌وی...

به‌رێژنه‌ی رووباره‌کان و...

ناوچه‌سه‌خته‌کان داپه‌ڕیمه‌وه...

هه‌مووجارێکیش...

به‌بێ ئۆقره و به بێ کوڵ دان گه‌ڕاومه‌ته‌وه

سابه‌بێ ره‌گ و ریشه‌کانم...

چیم له‌وزه دا ده بوو بیلێم

یعنی:

من نامم پاپلو است و تا به حال عوض نشده‌ام، زیرا از آن زمینم و برای زمین مانده‌ام. به میان رودخانه‌ها و جاهای صعب‌العبور می‌گذرم، و هر دفعه، بی‌آرام برمی‌گردم پس بدون رگ و ریشه‌ام آن چه در توانم است باید آن را بر زبان بیاورم.

مراجع: سێ سه‌مفۆنیه و شه‌ش سروود ـ شیعری عبدالله عه‌باس ـ به‌غدا ۱۹۷۹.

**عبدالله غرقی**: عبدالله‌ابن حبیب که به میرزا عبدالله هم نامور است متخلص به غرقی در سال ۱۲۹۹ هجری در سقز تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به تعلیم خط پرداخت و خط نیکو می‌نوشت و آنگاه به کار خیاطی سرگرم شد و پس از ازدواج به سلیمانیه رهسپار شد و به سال ۱۳۵۷ هجری رخت از جهان بربست. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

قەطرە قەطرە عارەقی خجلەت بەرووما هاتە خوار
ئەشکی چاوم جۆشی هێنانەوعی سێڵاوی بەهار
لەشکری غەم واهو جوومی کردە سەرقەلعەی دڵم
شاهی شادیم قووەتی دەفعی نەما کردی فرار

یعنی:

عرق خجلت قطره قطره به رخسارم سرازیر شد، و اشک چشمانم مانند سیلاب بهار جوشید، لشکری به قلعهٔ دلم چنین هجوم آوردند که شاه شادیم قوت دفعش نماند و فرار کرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالله ماردینی:** عبدالله ماردینی که از علمای قرن نهم هجری است در ماردین تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از آن مدتی به تدریس مشغول شد و سپس به مسافرت بلاد اسلامی رفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب: النجوم الزهرات فی العمل بربع المقنطرات را نام برد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عبدالله ناهید:** عبداللهابن مصطفی‌بیگ معرف به ناهید و ملقب به افتخار در سال ۱۲۶۸ هجری در ده سلیمان کندی از توابع سقز متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و سپس به مهاباد رفت و به زبان و ادبیات عرب آشنایی پیداکرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به کار کشاورزی و امور آبادی خود پرداخت و بعدها به زبان فرانسه و روسی هم آشنا شد و از ادبیات این دو زبان هم بهره گرفت و به سال ۱۳۱۶ هجری به نمایندگی مجلس انتخاب شد و سرانجام به سال ۱۳۶۴ هجری در زادگاهش درگذشت. وی از نویسندگان و نقاشان به شمار می‌رود و تابلوهای او در صحت طرح و پختگی رنگ بی‌نظیر است و از او تألیفاتی به یادگار مانده از جمله، خاطرات من، پهلوان گمنام، چگونه به مریخ رفتم، مصاحبه با شیطان است.

مراجع: خاطرات من به قلم عبدالله ناهید به اهتمام احمد قاضی تهران ۱۳۶۲.

**عبدالله وارلی:** عبدالله وارلی معروف به عبدالله مَمَد فرزند محمدخانی ادیب و

نویسنده و مورخ در سال ۱۳۵۹ هجری در ناحیهٔ پاتنوس pâtnos از توابع آغری پا به عرصهٔ هستی نهاد. در کودکی ابتدا نزد پدر خود تحصیلات مقدماتی و مشق خط را آغاز کرد و سپس برای تحصیل به بدلیس رفت و در محضر درس عالمان دین به تحصیل اشتغال ورزید و از آنجا به قامشلو رفت و سپس عازم شام شد و علوم دینی را در آنجا به اتمام رساند و مدتی در آنجا اقامت داشت و پس از مدتی در دانشکدهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به مشاغل حساسی دست یافت از جمله در امور دینی مدتی تدریس کرد و سپس به ادارهٔ اوقاف منتقل شد و پس از آن در قسمت فرهنگ مردم خدمت کرد و مدتی هم ریاست کتابخانه ملی انقره به عهده‌اش بود. او راکتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی و دارای نثری بلیغ و شیرین است. از تألیفات اوست: ترجمهٔ قرآن کریم به کردی (گویش کرمانجی)، تفسیر قرآن کریم به زبان کردی، تاریخ کُرد به زبان کردی، تاریخ شیروان، مشاهیر کرد، تاریخ آمد یا دیاربکر، کردها در جنگ ایران و روس و عثمانی به زبان ترکی، ارمنی‌ها و کردها در قرن نوزدهم به زبان ترکی و او علاوه بر نوشتن این کتب مقالات زیادی به زبان‌های کردی و ترکی و عربی و فارسی دارد که قسمتی از آنها در مجلات به طبع رسیده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبدالمحسن گورانی**: عبدالمحسن‌ابن سلیمان گورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا به کسب علم سرگرم شده و برای تکمیل تحصیل به بلاد مختلف سفر کرده و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشته و مابقی عمر خود را به تدریس به سر برده تا در سال ۱۰۴۰ هجری درگذشته است. وی در فقه و تفسیر استاد بوده و از او تفسیری بر قرآن کریم به نام جامع الاسرار به یادگار مانده که هنوز چاپ نشده است.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل پاشا، وکشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**عبدی کلاترزانی**: عبدی‌ابن محمد کلاترزانی به سال ۱۰۴۳ هجری در کلاترزان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به قریهٔ بیاره رفت و به تعلیم و حفظ قرآن و روایت اشعار و تحصیل زبان عربی و سپس به درس حدیث و علم باطن

پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و بیشتر استادان و عالمان مشهور زمان خود را ملاقات نمود و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به وعظ و ارشاد مردم و تدریس گذراند تا به سال ۱۱۱۸ هجری ودیعهٔ حیات به موکلان قضا و قدر سپرد و در همان جا به خاک رفت. وی در ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

یــه (عــه‌بدی) واتــه‌ن غـوڵام دڵـڕێش وه په ی جه‌سته‌شان جه‌ورو جه‌فاکێش

یعنی:

این را (عبدی) گفته است غلام دل مجروح که همیشه در جور و جفا است.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عبید اسعردی**: عبیدابن محمد اسعردی در سال ۶۲۶ هجری در اسعرد چشم به جهان گشود و همان جا علوم عقلی و نقلی را آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۶۹۲ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب: السرالمصون فیما یقال عند فتح الحصون را نامبرد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عبیدالله ایوبیان**: عبیدالله‌ابن سید محمد ایـوبیان مـتخلص بـه بـره‌ک در سـال ۱۳۴۹ هجری در مهاباد تولد یافت. وی دورهٔ ابتدایی را در مهاباد و دورهٔ متوسطه را در تبریز طی کرد و پس از آن وارد دانشگاه تبریز شد و در رشتهٔ تاریخ جغرافیای عمومی به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس همان جا به تدریس و تتبع در تاریخ و فرهنگ و زبان کردی پرداخت و تاکنون چندین مقاله و رساله وکتاب دربارهٔ فرهنگ و زبان‌کردی برشتهٔ تحریر درآورده است و در اوایل انقلاب مجله‌ای به نام (سوورانـه‌ی ئـازادی) مـنتشر کـرد کـه متأسفانه فقط یک شمارهٔ آن به طبع رسید. برخی از آثار او عبارتند از: «مه‌م وزین، خه‌ج وسیامه‌ند، صلاح‌الدین ایوبی، فلسفهٔ انقلاب کوردی، میرنوروزی، تقویم محلی کردی، کوّلکه زێڕینه».

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عثمان‌ابن عبدالملک کردی**: از علمای قرن هشتم هجری است. اصل او از اربیل و منشأ او قاهره بود و زندگانیش را در آن شهر گذراند. وی در اول امر به تحصیل عـلوم دیـنی

همت گماشت و در آن سرآمد عصر گردید و پس از آن به طریقت نایل شد. از آثار او می‌توان کتاب‌های: شرح الحاوی الصغیر فی الفروع، شرح مختصر المنتهی، شرح شامل، شرح بدیع النظام الجامع بین کتاب البزودی و الاحکام را نام برد.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**عثمان پاشا بدرخانی**: عثمان پاشابن امیربدرخان بدرخانی به سال ۱۲۶۷ هجری بنا به وصیت پدرش به جای او نشست و در سال ۱۲۴۹ هجری چون بین دولت عثمانی و روس‌ها جنگ بود دولت عثمانی از عثمان پاشا خواست که نیرویی از کردها را فراهم آورد و در جنگ شرکت کند و او فرصت را غنیمت شمرد و به سال ۱۲۹۷ هجری حکومت آزاد کردستان را تأسیس کرد و قلمرو نفوذ خود را تا جوله‌میرگ و آمد و زاخو و ماردین و نصیبین توسعه داد و چندین بار با عثمانی‌ها جنگید و آنان را شکست داد و شکست پی در پی عثمانی‌ها با کردها چنان در مغز سلطان عبدالحمید عثمانی (۱۲۹۳-۱۳۲۷ هجری) اثر کرد که مجبور شد در برابر خواسته‌های کردان نرمش نشان دهد و دستور آزادی زندانیان کُرد را صادر کرد و سرانجام عثمان پاشا برای مذاکره با عثمانیان راهی استانبول شد ولی عثمانی‌ها او را به سال ۱۳۲۶ هجری زندانی کردند و پس از مدتی وی را آزاد کردند و در استانبول تحت‌نظر قرار دادند و بدینسان حکومت بدخانی منقرض شد.

**عثمان پاشای جاف**: عثمان پاشابن محمد پاشا در سال ۱۱۵۲ هجری در ده کلار از توابع حلبجه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی به ادبیات فارسی علاقه پیدا کرد و در خدمت عالمان دین ادبیات فارسی و فنون ادب را آموخت و مدتی هم ریاست طایفهٔ جاف را به عهده داشت و سپس فرماندار حلبجه شد و سرانجام به سال ۱۲۱۴ هجری درگذشت. وی مردی فاضل و ادیب بود و در فنون ادب و ادبیات کردی و فارسی تبحر داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی عەلائەددین سەجادی، ایل جاف تألیف مصطفی‌بیگ جاف ـ ترجمهٔ صدیق صفی‌زاده تهران ۱۳۵۶.

**عثمان سلطان اورامی:** پس از کشته شدن اسکندر سلطان، عثمان سلطان به سال ۱۲۳۲ هجری بنا به فرمان امان الله خان اردلان فرمانروای اورامان شد و او در آغاز به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی امارتش پرداخت و چون در میان بیگزاده‌های اورامان اختلاف وجود داشت او به وسیله معتمدان و ریش سفیدان اورامان این اختلاف را از بین برد و همه با هم صلح کردند و امان‌الله خان چون این را دید دست به توطئه زد و خسروبیگ پسرمنوچهربیگ‌را تحریک‌کردکه عثمان‌سلطان رابه‌قتل برساند و او به‌سال ۱۲۳۹ هجری خود را در میان یک درخت توت کهنسال پنهان کرد و با گلوله‌ای عثمان سلطان را کشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**عثمان شهربازاری:** عثمان‌بن حاج علی شهربازاری به سال ۱۳۶۰ هجری در سلیمانیه به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و سپس دست به کار نویسندگی زد و مدتی هم به عنوان معلم در شهرها مشغول تدریس شد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: دیاری و یادگار، ئه‌ستێره‌ی به‌یان، کاروان، هزار و یه‌ک پند، به‌سته و مه‌قام، گه‌وهه‌رێ، گه‌نحینه، گۆرانی کوردی، او هم خواننده و هم شاعر است و اشعار او بسی شیوا و دلنشین است.
مراجع: دیاری نه‌ورۆز.

**عثمان صبری:** عثمان صبری در سال ۱۳۲۴ هجری در ده نارنج از توابع کفتی تولد یافت. درکودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و به ادبیات کردی علاقهٔ زیادی پیدا کرد و در بیست سالگی در شورش شیخ سعید پیران شرکت کرد و سپس به زندان افتاد و پس از رهایی به کردستان سوریه رهسپار شد و بیشتر اوقات را به مطالعه و تحقیق و نوشتن مقالات وکتب پرداخت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. و از آثار او: ئه‌افبای کوردی و باهۆز است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عثمان عونی:** عثمان‌ابن حبیب متخلص به عونی در سال ۱۳۳۳ هجری در کویسنجق تولد یافت. و درکودکی علوم مقدماتی را پیش ملامحمد عودالانی فراگرفت و در جوانی در خدمت ملااحمدرش صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی را آموخت و سپس به

کسب و کار مشغول شد و اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق می‌گذراند. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است گواه پایهٔ دانش اوست. از اوست:

بەهار بنەوشەی لەزستان کڕی کراسی جەژنی بۆنەورۆز بڕی
نەورۆزدەیەویست گوڵی زەردوسوور شادی هێنەربێ لە نزیک و دوور

یعنی:

بهار بنفشه را از زمستان خرید و پیراهن جشن را برای نوروز دوخت، نوروز می‌خواست گل‌های زرد و سرخ، شادی‌آور باشد در نزدیک و دور.

مراجع: نه ورۆزنامه نووسراوی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**عذرا خاتون ایوبی:** عذرا خاتون دختر شاهنشاه ایوبی ملقب به عصمت‌الدین که در سدهٔ ششم هجری می‌زیسته، زنی پاکدامن و بخشنده بوده که در آموزش و پرورش زنان کوشش زیادی نموده و برای آنان مدرسه‌ای به نام مدرسهٔ عَذراویه در دمشق بنا نهاده که آثار آن هنوز باقی است. وی به سال ۵۹۳ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عرب شامیلوف:** عرب شامیلوف در سال ۱۳۱۷ هجری در ده سوس ایز sûs îz از توابع قارس متولد شد و چون پدرش چوپان بود در کودکی با زحمت بسیار به تحصیل علم پرداخت ولی نتوانست به تحصیلات خود ادامه بدهد و دستیار پدرش شد و در جوانی به شغل کارگری مشغول شد و پس از آن به ایروان رفت و در سال ۱۳۵۰ هجری در روزنامهٔ راه نوکه به زبان کردی منتشر شد به کار گمارده شد و ضمن روزنامه‌نگاری برای تکمیل معلومات به تحصیل هم پرداخت و پس از مدتی به استادی دانشسرای ایروان انتخاب گردید و در همان دوران دست به کار تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات و فولکلور کُردی زد و به همکاری ایساهاک یک رشته مقالات جالب پیرامون تاریخ و ادبیات کرد نوشت. وی راکتب و آثار ادبی بسیار است که از میان آنها می‌توان کتاب‌های: چوپان کرد، دمدم، زندگی نو، فرهنگ کردی را نامبرد که بیشتر کتاب‌هایش به زبان‌های زندهٔ دنیا ترجمه شده است. از سال مرگ او اطلاعی نداریم.

مراجع: دمدم نووسینی عەرەب شەمۆ، وەرگێڕ شوکورمستەفا ـ بەغدا ۱۹۷۵، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عزالدین حسن اربیلی**: عزالدین حسن‌ابن محمدابن احمد اربیلی در سال ۵۸۶ هجری در نصیبین متولد شد. وی در دمشق به کسب علم پرداخت و پس از اتمام تحصیل در همان جا سکنی گزید و به تدریس پرداخت. وی با این که قیافهٔ کریهی داشت و بدگل و نابینا بود، ولی به علت داشتن اطلاعات علمی طالبان علم گرد او جمع گردیدند و از او مستفیض می‌شدند و او در جدل و مناظره بی‌نظیر بود. سرانجام به سال ۶۶۰ هجری در دمشق بدرود حیات گفت. عزالدین در سرودن شعر ید طولایی داشت و بیشتر اشعارش هجو بود. دیوانش هنوز به چاپ نرسیده.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عزالدین شیر دوّم هکاری**: عزالدین شیر دوم‌بن اسدالدین هکاری پس از فوت پدرش به سال ۸۸۷ هجری فرمانروای ایالت هکاری شد و او مردی سیاستمدار و عادل و سخی بود و مملکت پدری را ضبطی داد و اطاعت خود را به یعقوب‌بیگ آق قویونلو (۸۸۴-۸۹۷ هجری) ابراز داشت و با مردم به مهربانی و عطوفت رفتار کرد و در مدت فرمانروایی خود به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و هر سال مبلغی به حجاج می‌داد تا به زیارت بیت‌الله الحرام بروند و مدت فرمانرواییش به دوازده سال رسید و در سال ۸۹۹ هجری فوت کرد.

**عزالدین عزضریر اربیلی**: عزالدین‌ابن محمد معروف به عزضریر اربیلی که از علما و شعرای قرن ششم و هفتم هجری است، در اربیل متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین علوم متداول آن زمان را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۶۶۰ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

**قم یا نَدیمُ الی الابریق و القَدَحِ — هاتِ الثَلاثَ و سَلَ ماشئتَ وَ اقترحِ**
**وغنِ ان غادَرتَنی الکأس مطرحاً — و انت یا صاح صاحٍ غیر مطرحِ**

مراجع: فوات الوفیات تألیف احمد الکتبی قاهره ۱۹۵۱، الذیل علی الروختین تألیف ابوشامه، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، ذیل مرآة الزمان تألیف قطب‌الدین الیونینی، حیدر آباد الدکن ۱۹۵۴.

**عزالدین گرشاسف**: بعد از درگذشت ابوبکربن محمد که در زمان برادرش مدتی حکومت سلسلهٔ لُر کوچک را به عهده داشت با اظهار اطاعت نسبت به مستنصر بالله که هنوز خلیفه بود در سال ۶۳۲ هجری فرمانروا شد امّا بر سر فرمانروایی میان خاندان او اختلاف بود و حسام‌الدین خلیل‌بن بدر که به بغداد رفته بود به محض آگاهی از فوت ابوبکر از طریق خوزستان به عزم تصرف لرستان بازگشت و نیرویی را با خود آورد و عزالدین هم با سپاهی به مقابله او پرداخت و در نتیجه پیروزی نصیب حسام‌الدین شد ولی او عزالدین گرشاسب را مورد نوازش خود قرار داد و او را ولیعهد خود کرد و چون همسرش ملکه خاتون از این امر بیمناک بود به شوهرش تأکید کرد که فرمان حسام‌الدین را گردن ننهد ولی او این را گوش نداد و به بارگاه حسام‌الدین شتافت و به محض ورود او را به سال ۶۳۸ هجری دستگیر و به قتل رساند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عزالدین محمد**: عزالدین محمد پس از کشته شدن حسام‌الدین به سال ۶۹۵ هجری حکومت را به دست گرفت و امّا عموزاده‌اش فلک‌الدین حسن که از او بزرگتر بود به مخالفت برخاست و به خدمت سلطان محمد الجایتو معروف به خدابنده (۷۰۳-۷۱۶ هجری) رسید و از او تقاضای کمک کرد و او سلطان عزالدین را به خدمت خود فراخواند و مدتی نگهداشت و سپس به او لقب اتابک داد و فرمان حکومت لرستان را برای او صادر کرد و عزالدین به لرستان بازگشت و قوتی گرفت و کارها را ضبطی داد و سپس به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و به سال ۷۰۶ هجری به جوار حق رحلت کرد و در خرم‌آباد مدفون شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عزیزخان سردارمکری**: عزیزخان‌ابن محمد سلطان مکری در سال ۱۲۰۷ هجری در سردشت متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و در جوانی با برادرش به تبریز رفت و در آنجا به ادامهٔ تحصیل پرداخت و پس از مدتی برادرش فوت کرد و چون در انشا و خوشنویسی مهارت داشت از این‌رو نزد محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) تقرب یافت و سپس وارد نظام شد و در لشکرکشی محمدشاه به هرات به درجهٔ سرهنگی ارتقا یافت و پس از آن چند مأموریت سیاسی به او محول

شد که همهٔ آنها را با موفقیت انجام داد و در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) به لقب آجودانباشی مفتخر شد و فتنهٔ بابی‌ها را نیز در سال ۱۲۷۲ هجری فرونشاند و از طرف شاه برای استقبال ولیعهد روس به ایروان رفت و پس از بازگشت شاه او را فرماندهٔ کل قوا کرد و مدیریَت دارالفنون هم به او واگذار شد و بعدها به علت توطئه چینی‌های میرزاآقاخان صدر اعظم، منصوب شاه واقع شد و در سال ۱۲۷۴ هجری خانه‌نشین شد ولی در سال ۱۲۸۵ هجری مجدداً به دربار شاه فراخوانده شد و از طرف شاه والی آذربایجان شد و در سال ۱۲۸۶ حکومت مازندران هم به او واگذار گردید و سرانجام به سال ۱۲۸۷ هجری در هشتاد سالگی در تبریز درگذشت. بازیل نیکیستن در کتاب کرد و کردستان می‌گوید: یکی دیگر از رؤسای مکری که در تاریخ قاجاریان به نامش اشاره شده است عزیزخان سردار از خانوادهٔ بابامیری است که دوران فعالیت او در زمان سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه بوده است. نامبرده با تنی چند از رؤسای دیگر کرد به تبریز رفت و چند مأموریت سیاسی و اداری به او محول شد که همه را با موفقیت به انجام رسانید و به پاداش این خدمات در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به لقب آجودان‌باشی یا فرماندار نظامی تهران مفتخر گردید. در آن دم که ولیعهد روس از ایروان دیدن می‌کرد عزیزخان سردار از طرف شاه مأموریت یافت که به استقبال برود و هدایا و دعا و سلام شاه را به او رساند. در راه حرکت به ایروان وقتی به زنجان رسید با فتنهٔ بابی‌ها مواجه و برای فرونشاندن آن اقدامات مجدانه‌ای به عمل آورد دو در بازگشت از ایروان از راه تبریز آمد و به امور نظامی آنجا سروصورتی داد. بعدها بر اثر سعایت‌های میرزا آقاخان صدراعظم، عزیزخان متهم شد به این که برای استقلال کردستان و جدا کردن آن از خاک ایران با دولت‌های روس و انگلیس زد و بند کرده است و این بود که عزیزخان مغضوب شاه شد و به سر املاک خود در بوکان بازگشت.

مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامداد، وکرد وکردستان تألیف واسیلی نیکیتین، و مجلهٔ یادگار.

**عزیز محمدپور**: عزیزابن عبدالرحمن در سال ۱۳۶۰ هجری در ده داشبند از توابع بوکان تولد یافت و درکودکی به‌کسب علوم پرداخت و قرآن‌کریم و صرف و نحو و فقه را در خدمت عالمان دین فراگرفت و پس از مدتی به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تهران رهسپار شد و پس از امتحان به اخذ دیپلم مدرسی موفق شد و سپس به استخدام دولت

درآمد و اکنون نیز شاغل است. وی در زبان و ادبیات عربی و فارسی و کردی متبحر است و در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و از او آثاری به طبع رسیده که بسی باارزش است و می‌توان در میان آنها به: «فقه شافعی، آداب و رسوم کردان» اشاره کرد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عزیز و تکش**: فرزندان محمدابن میران مندمی‌اند که در حکومت شریف‌الدوله کاشانی بر علیهٔ انگلیس‌ها و حکومت استبداد قیام کردند و شریف‌الدوله که مردی قسی‌القلب بود از طرف انگلیس‌ها مأمور سرکوبی آنان شد و برخی از سرگردگان طوایف کرد را اعدام کرد ولی عزیز و تکش به مبارزهٔ خود ادامه دادند و در مقابل قشون عظیم دولتی مقاومت کردند و این دو برادر سرانجام به سال ۱۳۲۹ هجری پس از نبردی سخت شهید شدند و جنازه‌اشان را در ینگی یرخ نزدیکی‌های دیواندره دفن کردند. کردان حماسهٔ عزیز و تکش را اکنون نیز با آهنگ زمزمه می‌کنند و یادشان را همیشه زنده نگه می‌دارند.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عطاء نهایی**: عطاءالله نهایی به سال ۱۳۸۰ هجری در شهر بانه متولد شده و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رسانده و پس از آن در آموزش و پرورش به عنوان معلم استخدام شده و اوقات بیکاری را به مطالعه گذرانده و سپس به نوشتن داستان سرگرم شده و تاکنون چندین کتاب به طبع رسانده از جمله: ترجمهٔ قضیهٔ کرد از کردی به فارسی، تنگانه مجموعهٔ داستان، داستان زریکه.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علاءالدوله کاکویه**: علاءالدوله ابوجعفر محمدابن دشمن زیاریکی از فرمانروایان کاکویه است. وی دولت نیرومندی پدید آورد و سیده خاتون همسر فخرالدوله دیلمی پس از درگذشت شوهرش حکومت اصفهان را هم در سال ۳۹۸ هجری به او سپرد زیرا دشمنزیار پدر علاءالدوله دایی سیده خاتون بود و پس از آن همدان و شاپور خواست را هم ضمیمهٔ حکومت خودکرد و چون از سلطان محمود غزنوی بیم داشت از این‌رو به نام سلطان محمود خطبه خواند و از تجاوز او مصون ماند امّا بعداً مسعود پسرش اصفهان را تصرف کرد و در سال ۴۲۱ هجری هم همدان را گشود و علاءالدوله ناچار به خوزستان

رهسپار شد و پس از فوت سلطان محمود، علاءالدوله سپاهی گرد آورد و اصفهان را تصرف کرد و همدان را هم گشود و خوار و ورامین و دماوند را هم گرفت ولی مسعود سرانجام‌او را شکست‌داد وعلاءالدوله به‌لرستان گریخت‌و به‌سال ۴۳۳هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال.

**علاءالدین اربیلی:** علاءالدین‌ابن ولی‌الدین اربیلی که از اطبای معروف قرن نهم و دهم هجری کرد است، در اواخر قرن نهم هجری در اربیل متولد شد و در همان جا به تحصیل فلسفه و ریاضیات و نجوم پرداخت و در جوانی به تعلیم طب سرگرم شد و پس از شهرت در این علم به شهرزور رفت و ریاست بیمارستانی را که در آن دیار تأسیس شده بود به عهده گرفت و بعدها مدتی در حلب به همین شغل اشتغال داشت و ضمن مداوا و معالجهٔ بیماران به تدریس طب هم مشغول می‌شد و سرانجام به سال ۹۲۶ هجری در همین شهر بدرود زندگی گفت. آثاری نیز در طب و داروشناسی داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**علاءالدین سجادی:** علاءالدین‌ابن سیدنجم‌الدین کلجی در سال ۱۳۳۵ هجری در سنندج متولد شد و مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و در خدمت عالمان فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت ولی پس از چندی راهی بغداد شد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۰۵ هجری درگذشت. وی در فرهنگ و زبان کردی متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: مێژووی ئەدەبی کوردی، ئەدەبی کوردی ولێکۆڵینە وە لە ئەدەبی کوردی، رشتەی مرواری، گەشتێک لە کوردستانا، هەمیشە بەهار، دەقەکانی ئەدەبی کوردی، گۆڤاری گەلاوێژ، گۆڤاری‌نزار و غیره.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علاءالدین علی خلاطی:** علاءالدین علی‌ابن محمدابن حسن اخلاطی که از علمای قرن هشتم هجری است در اخلاط متولد شده و در همان جا به سال ۷۵۸ هجری بدورد

حیات گفته و از او آثار زیادی به یادگار مانده از جمله: کتاب الحدود، کتاب السیره، شرحی بر کتاب هدایه.
مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**علاءالدین کرپا ارسلان:** علاءالدین کرپا ارسلان احمدیلی در سال ۵۸۴ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او از بهترین و معروفترین فرمانروایان احمدیلیان است و نظامی گنجوی (۵۳۰-۶۱۴ هجری) بهرامنامهٔ خود را به نام او سروده است و او در آبادی شهرها و روستاها بکوشید و مساجد و بازارها بنا کرد و مردم در زمان او در رفاه و آسایش به سر بردند و به فقرا و مستمندان توجه زیادی داشت و به سال ۶۰۴ هجری جهان فانی را بدرود گفت.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر وراحة الصدور تألیف راوندی.

**علاء حَصکَفی:** علاءالدین محمدابن علی‌ابن محمدابن عبدالرحمن حصکفی در سال ۱۰۲۱ هجری در حصن کیف متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به موصل و بغداد رفت و فقه و تفسیر و حکمت را در آنجا از علمای مبرز فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به دمشق عزیمت کرد و در آنجا به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۰۸۸ هجری درگذشت. او راست: الدُرُّ المنتقی، الدرالمختار فی شرح تنویر الابصار، شرح قطرالنَّدی، افاضة الانوار علی اصول المنار.
مراجع: هدیة العارفین، تألیف اسماعیل باشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**علماؤنا فی خدمة العلم والدین:** کتابی است به زبان عربی از ملاعبدالکریم مدرس (۱۳۲۳-۰۰۰۰ هجری) مشتمل بر تراجم احوال عده‌ایَ از علما و شعرا و ادبا و عرفای کرد که در سال ۱۹۸۳ در بغداد چاپ شده است و اخیراً آقای حواری‌نسب آن را به زبان فارسی ترجمه و تعلیقات و تراجم احوال عده‌ای دیگر از مشاهیر کرد را به آن افزوده‌اند و به نام دانشمندان کرد در خدمت علم و دین به سال ۱۳۶۹ در تهران به طبع رسانده‌اند.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرس بغداد ۱۹۸۳ و دانشمندان کرد در خدمت علم و دین ترجمهٔ حواری نسب تهران ۱۳۶۹.

**علی‌آقا گلباغی:** علی‌آقابن عباس آقا گلباغی به سال ۹۳۸ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب به امارت گلباغی رسید و او در امور محوله از بیگه بیگ اردلان اطاعت می‌کرد و هر ساله خراج امارت خود را به او می‌داد و او مردی مقتدر و مصمم بود و بیشتر طوایف کرد را با خود متحد کرد و در عین حال مردی صلح‌دوست و آرامش‌طلب بود و به این خاطر در زمان او اتفاقی رَوی نداد و سرانجام به سال ۹۶۸ هجری فوت کرد و از او دو پسر به نام‌های حیدربیگ و کج‌بیگ به جای ماند که بسی دلیر و جوانمرد بودند.

**علی آمدی:** علی‌ابن سیدمحمد آمدی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، منشأش از آمد است محل و تحصیلش دیاربکر و بغداد و شام بود و بیشتر عمر خود را در قاهره به سر برد و در اواخر عمر به مکه مهاجرت کرد و در همان جا به سال ۱۱۶۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از آثار او شرحی است: بر الدور الاعلی شیخ محی‌الدین ابن العربی.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**علی‌ابن عیسی اربلی:** علی‌ابن عیسی‌ابن ابی الفتح اربلی که از علمای قرن هفتم هجری است، در اربل تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از آن کاتب متولی اربل شد و سپس در دفتر مراسلات بغداد خدمت کرد و سرانجام به سال ۶۹۲ هجری فوت کرد. وی در فنون ادب و لغت و بلاغت تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های مقامات اربع و رسالة اللطیف و کشف الغمه بمعرفة الامه و حیات الامامین زین العابدین و محمدابن الباقر علیهم السلام است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، الاعلام تألیف زرکلی.

**علی‌اصغر آرام:** علی‌اصغرابن گُلمراد عباسی متخلص به آرام در سال ۱۳۶۷ هجری در قریه دایر dâyar از توابع کرمانشاه متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را در ایلام طی کرد و سپس علاقهٔ خاصی به شعر و ادبیات کردی پیدا کرد و پس از مدتی شعر سرود و اشعار او عموماً حاوی مضامین اخلاقی و عرفانی است و او موضوعات را با چنان روانی و سادگی و زیبایی بیان کرده است که خواننده را تحت تأثیر قرار می‌دهد و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: مجلهٔ شماره ۱۴۹ سروه.

**علی‌اصغر زرین کفش:** علی‌اصغرابن میرزا زمان زرین کفش در سال ۱۳۰۶ هجری در سنندج متولد شد و پس از اتمام تحصیل مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۳۴۶ هجری وارد خدمت وزارت خارجه گردید و مراحلی را طی کرد و به مقاماتی رسید و در سال ۱۳۴۸ هجری به معاونت وزارت کشور منصوب و بعد به سمت کمیسر عالی نفت به انگلستان اعزام شد و مدتی هم معاون وزارت دادگستری بود و در کابینهٔ محمد ساعد مراغه‌ای به وزارت دارایی معرفی شد و سپس به ریاست بانک صنعتی و عضویت هیأت عالی نظارت سازمان برنامه و مدتی نیز ریاست شعبه دیوان عالی کشور را به عهدهٔ داشت. وی مرد زرنگی بود و با مردم روابط حسنه داشت و مانند بیشتر شاگردان علوم سیاسی تکلیف خود را از اول می‌دانست که چه بکند.

مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامدادتهران ۱۳۶۳.

**علی‌اکبرخان سنجابی:** علی‌اکبرخان‌بن مهدی خان سنجابی ملقب به برخوردار به سال ۱۲۹۱ هجری بنا به فرمان ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) فرمانروای سنجابی شد و سپس وارد ارتش شد و رتبهٔ میرپنجی گرفت و پس از آن دو روستا به نام‌های: چلبی و قوای تپه آباد کرد و سرانجام به سال ۱۳۰۲ هجری در شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفت.

**علی‌اکبرخان شرف‌الملک:** علی‌اکبر خان‌ابن صادق و نوهٔ امان‌الله‌خان بزرگ اردلان در سال ۱۲۹۲ هجری نیابت حکومت شهر سنندج را به عهده گرفت و پس از آن از آنجا رانده شد و به جوانرود رفت و حکومت آنجا را در دست گرفت و سرانجام به سال ۱۳۱۱ هجری درگذشت.

مراجع: حدیقهٔ ناصریه، تحفهٔ ناصریه، تاریخ اردلان مستوره.

**علی‌اکبر کوماسیان:** علی‌اکبرابن ملک‌محمد در سال ۱۳۷۰ هجری در ده حسن تیمور از توابع بیجارگروس تولد یافت و در همان جا به فراگرفتن علوم پرداخت و پس از آن به بیجار و همدان و قم رهسپار شد و در خدمت استادان علوم قدیمه را فراگرفت و در فنون ادب تبحر یافت و در جوانی به سرودن شعر سرگرم شد. دیوانش که شامل غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

شب یلدای غمم را سحری نیست هنوز | سوزش آه دلم را اثری نیست هنوز
شب یلدا چه شب سخت و درازی باشد | که در آن تابش نور قمری نیست هنوز
شب هجران و غم دوری یار و دل خون | ناله و شکوهٔ ما را ثمری نیست هنوز
«اکبرا» هرچه بگویی همه حق است بگو | که بجز من دل غمدیده‌تری نیست هنوز

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان کوماسیان، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علی بَدیهی شهرزوری:** علی بدیهی‌ابن محمد شهرزوری از شعرا و ادبای نامی قرن سوم و چهارم هجری است. وی در شهرزور متولد شد و در جوانی به بغداد هجرت نموده و در آنجا سکنی گزیده و چون دارای سرعت و بدیهه‌گویی در شعر بوده از این‌رو او را بدیهی گفته‌اند و با صاحب ابن عباد رابطه داشته و از او اشعاری بر جای مانده است. وی در سال ۳۸۰ هجری وفات یافت و مدفنش شهر بغداد است. از اوست:

**اتمنی علَی الزّمانِ مَحالا | أن تَری مقُلتایَ طَلعَة حُر**

یعنی:

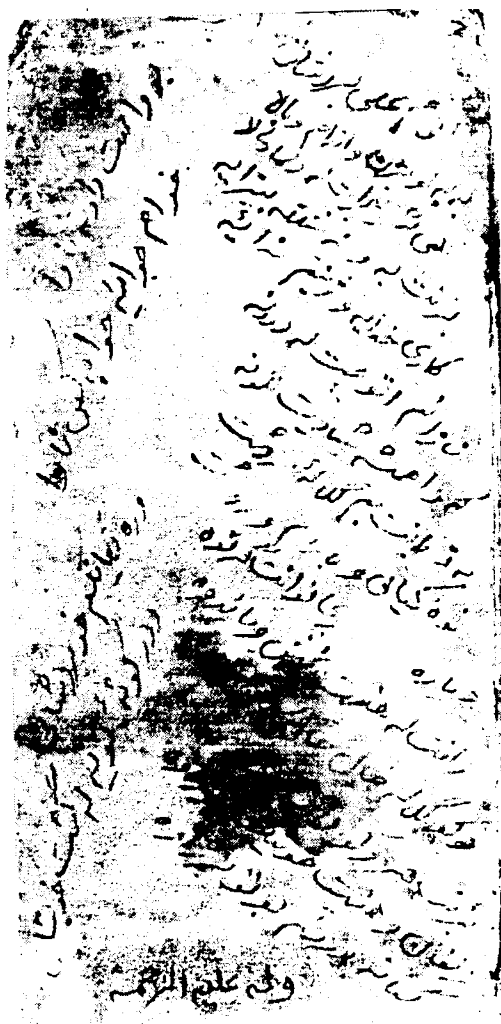
اگر از روزگار بخواهم که دیدگانم به دیدار آزاده‌ای شاد شود تمنای محالی کرده‌ام.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**علی بردەشانی:** علی‌ابن عبدالله بردەشانی در سال ۱۱۸۵ هجری در ده بَردەشان از توابع پشدر متولد شد و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و با شعرا و ادباء معاصر خود ملاقات کرد و مدتی هم در سلیمانیه تحصیل کرد و در فنون ادبیات مهارت پیدا کرد و پس‌از آن در نزد ابراهیم پاشا بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸ هجری) تقرب یافت و پس از او عبدالرحمن پاشا (۱۲۱۸ ۱۲۲۸ هجری) هم او را گرامی داشت و سرانجام به سال ۱۲۲۸ هجری درگذشت. وی‌از شعرای‌بزرگ کرد است و ازاومثنوی‌هایی به‌یادگارمانده‌از جمله: کیسەڵ، تفەنگ، جنۆکە،پیرەژن، شەڕ، است

بەهەبەڵەو بەژن و ئەندام و باڵا
کوڵمی شەو چرات لە دڵما هالا
بە ژنت بە وێنەی شلکە بێزایە
کاری خودایە و ژینم سزایە

مراجع: جنگ خطی، مشاهیر الکرد تألیف امین زکی، فولکلۆری کوردی نووسینی محمد توفیق وردی ـ بغداد ۱۹۶۱.



یکی از غزل‌های علی بردشانی از جنگ قدیمی

**علی بیا:** علی‌ابن شاپور ملقب به بیا که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در دینور متولد شد و برای تحصیل علوم به شهرزور و بغداد و شام سفر کرد و در خدمت عالمان دین کسب دانش کرد و در فقه و تفسیر و فنون ادب استادی یافت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و سپس به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق مدتی کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۵۶ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در

کتب ادب مسطور است. از اوست:

دیوانمان گرتەن نەی سەنگ سۆما    شەرط گردمێردان وە ئەزی دریا
قــازان عــیسا ئــەز بــیام چــاگــا    لوقمە ولەقای حەق یاران گرد دریا

یعنی:

مجمعی عرفانی در این مکان تشکیل دادەایم و شرط و پیمان مردان به من سپرده شد و قازغان و پاتیل عیسی به دست من بود و از آن بهرهٔ یاران حق را دادم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**علی‌بیگ ترجیلی:** علی‌بیگ‌بن بداغ‌بیگ به سال ۹۱۳ هجری بنا به فرمان با یزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هجری) فرمانروای ترجیل شد و اولین کاری که وی در مقام امارت ترجیل انجام داد تعقیب قزلباش‌ها بود و بسی از آنها را دستگیر و اعدام کرد و او در عین حال مردی آرامش‌طلب و ادیب و هنرپرور بود و در دوران او کمتر جنگ و نبردی اتفاق افتاد و ده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۲۳ هجری وفات یافت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی‌بیگ حیدری:** علی‌بیگ‌ابن احمدبیگ بابامیری متخلص به علی و معروف به سالار سعید در سال ۱۲۹۳ هجری در ده ارمنی بلاغ از توابع مهاباد تولد یافت. در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی در خدمت عـالمان دیـن صـرف و نـحو و ادبیات را آموخت و سپس به مسکو رفت و پس از چند سال تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از آن به استخدام دولت درآمد و مدتی فرماندار سردشت بود و سپس فرماندار مهاباد شد و در دورهٔ پهلوی نمایندهٔ مجلس شد و در اواخر عمر به مهاباد بـازگشت و مـابقی عمرش را به عبادت و دیدار علما و شعراء گذراند تا به سال ۱۳۷۷ هجری بدرود حیات گفت. وی به زبان‌های کردی و فارسی و عربی و روسی آشنایی داشت و در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دڵــبەرا لەم جـەژنی قـوربانە سـەرم قـوربانتە
ئەی خـەلیلا دڵ ذەبـیحی تـیغی ئـەبرۆکـانتە

ئافتاب و ماهی گه ردوون هەڵنەیێن و باهەڵێن

ئـافتات و بـەدری کـامل طـەلعەتی تـابانته

یعنی:

ای دلبر در این عید قربان سرم قربانت است، ای خلیل! دل ذبیح تیغ ابروانت است. آفتاب و ماه گردون اگر طلوع نکنند بگذار بگریزند زیرا آفتاب و بدر کامل طلعت تابان تست.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**علی‌بیگ زرقی:** علی‌بیگ‌بن محمدبیگ پس از فوت پدرش به سال ۹۳۴ هجری به جای او نشست و باکمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقیمانده بود به حکومت پرداخت و در آغاز اطاعت خود را به سلیمان خان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت درزین را برایش صادر کرد و در این موقع برادرانش بر سر حکومت با او مخالف شدند و او با نیروی بازو ولایت را از منازعان انتزاع کرد و قریب به هفت سال فرمانروایی کرد و سرانجام به سال ۹۴۱ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی‌بیگ صومای:** علی‌بیگ‌بن غازی قران به سال ۹۸۳ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) فرمانروای صومای شد و او با مردم به عدل و داد رفتار کرد و همه را راضی نگهداشت و پس از آن به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از مدتی حکومت ارومیه هم از سوی سلطان عثمانی به او تفویض شد ولی حکومت او بیش از یکسال دوام نیافت و سرانجام به سال ۹۸۶ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی تَرموکی:** ابن محمد ترموکی در سال ۱۰۰۰ هجری متولد شد و در سال ۱۰۶۵ هجری در روستاهای ترموک یا تَرَماخ واقع در شهرک هکاری متوفی شده است. ترموکی از کودکی به آموختن علوم و ادبیات عربی اشتغال یافت و از کودکی بـه سـرودن شـعر پرداخت، وی در انواع شعر مخصوصاً در غزل و قطعه استاد بود و غالب اشعار او غزلیات و قطعات است. بیشتر عمرش را به تدریس گذرانده و از آثار او رساله‌ای دربارهٔ

دستور زبان کردی به طبع رسیده و اشعارش که قریب یکهزار بیت است جمع کرده‌اند ولی تاکنون به حلیهٔ طبع درنیامده است برای طوایف کُرد هم کتابی نوشته است که تاکنون چاپ نشده است.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامِین زکی، و دیواناکرمانجی نوشتهٔ: عبدالرقیب یوسف و القضیة الکردیه تألیف دکتر بله ج ـ شیرکوه.

**علی جستانی**: علی‌بن وهسودان جستانی به سال ۲۹۰ هجری به حکومت دیلم رسید و او پس از مدتی اطاعت خود را به خلیفه المقتدر بالله عباسی (۲۹۵-۳۲۰ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت دیلم را برایش صادر کرد و در سال ۳۰۴ هجری یکی از عاملین خلیفهٔ عباسی که برای جمع‌آوری خراج آمده بود به وسیلهٔ مردم کشته شد و چون این خبر به خلیفه رسید علی را عزل و او به کوهستان دیلم برگشت امّا در سال ۳۰۷ هجری مونس سپهسالار لشکر خلیفه که به جنگ یوسف بن ابی‌الساج به آذربایجان آمده بود علی مجدداً عامل جنگ ری و دماوند و قزوین و ابهر و زنگان شد و خراج و مالیات این شهرها را برای خلیفه ستاند ولی علی همان سال در رختخواب خود به دست محمد پسر مسافر کنگری به سال ۳۰۷ هجری کشته شد و محمد این کار را به خونخواهی پدر زن خود جستان که علی راکشته بود کرد و علی مردی مقتدر و شجاع و فاضل بود و به دانشمندان و ادبا ارج می‌نهاد و محمد زکریای رازی (۲۵۱-۳۲۰ هجری) یکی از کتاب‌های خود را به نام: الطب الملکی به نام علی جستای نوشته است.
مراجع: تاریخ کرد وکردستان.

**علی حریری**: احمدابن علی معروف به علی حریری که از شعرای قرن دهم و یازدهم هجری است، در ده عَسال از توابع شام متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به شام و حلب سفرکرد و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و سرانجام در ده عین‌تاب در خدمت شیخ شاولی تلمذکرد و از او حدیث استماع کرد و اجازه اخذ نمود و پس از خاتمهٔ تحصیل به شام رفت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۰۴۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

دیسا ژنوٚ عیشقا بەریٚ پڕئەندەروونم ئاتەشە
زولفا موزەیەن عەنبەریٚ، دە عوا دگەل خالا رەشە
خالا ل دیٚمیٚ دل رەڤا، سەد رووح و جانم بن فەدا
صوٚتم گەلوٚ چم تیٚ نەما، تەرکم کرن عەقل وهشە

یعنی:

دوباره قلبم آتش گرفت و زلف‌های مزین و عنبرین یارم با خال و گونهٔ یارم به جنگ و جدال پرداختند و اگر آن خال دل مرا ربود و اگر صد جان داشته باشم در راهش فدا می‌کنم و آنقدر نالیدم که صدایم گرفته شد و دلم سوخت و فهم و هوشم از دست رفت.

مراجع: مشاهیر الکرد، تألیف محمدامین زکی، و القضیة الکردیة تألیف د. بله ج شیرکوه و جنگ خطی.

**علی حسینانی:** علی حسنیانی‌ابن هاوار متخلص به هاوار به سال ۱۳۵۹ هجری در مهاباد زاده شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در همدان و مهاباد به اتمام رساند و پس از آن به تهران آمد و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق نایل شد و پس از آن مدتی دبیری کرد و به علت حوادثی که برایش اتفاق افتاد ناچار به آلمان رفت و در آنجا به سال ۱۴۱۲ هجری درگذشت. و او از نویسندگان و شاعران کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: بزەی زەمەند و شاری وێران را نامبرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علی‌خان شکاک:** علی‌خان‌بن اسماعیل‌خان شکاک بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار به سال ۱۲۱۱ هجری به حکومت ارومیه و سلماس منصوب شد و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با خود متحد کرد و آنگاه بخشی از آذربایجان غربی را گرفت و مدعی استقلال شد و دولت نیرویی برای سرکوبی او فرستاد و سرانجام به سال ۱۲۵۰ هجری در جنگ مغلوب شد و کشته شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی سعیدی:** علی‌ابن محمد متخلص به سعیدی در سال ۱۳۳۹ هجری در سنندج

متولد شد و تحصیلات خودش را همان جا انجام داد و سپس در ادارهٔ غله و نان استخدام شد و به سال ۱۳۷۶ هجری در اثر مرض سرطان درگذشت. وی در شعر و ادب فارسی متبحر و استاد بود و از او اشعاری به‌یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**دریـــغا از جـــفای گـردش گـردون بـد اختـر**
**به ناکامی جـوانـان را بـزیر خـاک کـردانـدر**
**مخواه از این عـروس بکـر هـرگز بـاوفایی را**
**که جز حسرت برای شوهران نـبود بـقایی را**
**چو سالم هفت شد داخل به دارالمحنه گردیدم**
**که جز رنج و تعب چیزی در این دنیا نفهمیدم**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علی‌سیاه منصوری:** علی‌ابن عبدالوهاب سیاه منصوری در سال ۱۲۷۵ در کرکوک تولد یافت و مقدمات علوم را در همان جا آموخت و پس از آن به کویسنجق رفت و در خدمت ملاعبدالله جلی‌زاده تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۸ هجری درگذشت. وی در حکمت و فلسفه و منطق و کلام و تاریخ و فنون ادب مهارت داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: حواشی بر شرح مطالع، حواشی بر شرح مواقف، حواشی بر شرح تجرید.

مراجع: نسخهٔ خطی حواشی بر شرح مطالع، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علی‌سیدو گورانی:** علی سیدۆابن محمد گورانی در سال ۱۳۲۷ هجری در عمان تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به لبنان رفت و در آموزشگاه آمریکایی به اخذ دانشنامه نایل آمد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مدتی به تدریس پرداخت و سپس شغل‌های دیگری به او واگذار شد و آخرین شغل او وزیر مختار بود و سرانجام به سال ۱۴۱۲ هجری درگذشت. وی از ادبا و نویسندگان کرد به شمار می‌رود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: من عمان الی العمادیة، فرهنگ عربی به کردی، لرو لرستان، زبان و ادب کردی، کرد قبل از اسلام را نامبرد.

مراجع: مێژوو نووسینی د. کەماڵ مەزهەر ـ بەغدا ۱۹۸۳.

**علی عاشق**: علی عاشق‌ابن محمد در سال ۱۱۹۷ هجری در رواندز متولد شد و همان جا نشو و نما یافت و به کسب فضایل پرداخت و مدتی در خدمت میرمحمد رواندزی بود و سرانجام به سال ۱۲۳۱ هجری درگذشت. وی شاعری توانا بود و چنان که گویند عاشق دختری شد و پس از عقد و رفتن به حجله هر دو جان به جان آفرین می‌سپارند و ناکام می‌میرند. از علی عاشق غزلیات زیادی به جای مانده که متأسفانه تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

ئەسیری میحنەتی هیجرانی تۆم یاری وەفاکارم
شەهیدی خەنجەری مۆژگانی تۆم مەحبووبی نازدارم
عیلاجێکم بکە دەردم گرانە قیبلەکەم دینم
بکە رەحمێ بە فرمێسکی دڵۆپی چاوی خوێن بارم

یعنی:

اسیر محنت هجران توام ای یار وفا دارم، شهید خنجر مژگان توام ای محبوب ناز دارم، علاجم بکن، دردم گران است ای قبله و دینم، به اشک‌های خونین چشمانم رحمی بکن.

مراجع: جنگ خطی، وکەشکۆلێ کەلەپووری ئەدەبی کوردی نووسینی: محمدعلی قرەداغی، و شاعیرە ناوون بودە کانی کورد نووسینی عەلی‌کەماڵ باپیر، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علی غازی**: علی‌ابن نعمان ملقب به غازی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در دینور تولد یافت و در کودکی تحصیلات خود را در همان شهر آغاز کرد و سپس به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و از آنجا به شام رفت. از حضور علما کسب فیض کرد و پس از آن به ده شیخان رفت و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و پس از آن مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۷۷۲ هجری درگذشت. وی در حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

شەشەم کلیلەنان نە جام ضەمیر — نەی سە نگ نیامان دیوان حەریر
حەریر والائەزەڵ ئیعجازی — ئەپڵ شاهێنان رەزم ئاوازی

یعنی:

قلب من اکنون مخزن اسرار حق و خلوتخانهٔ محبت الهی است و در این مکان

مجمع عرفانی تشکیل داده‌ایم و طبل شاهی و آواز مردان حق در آن شنیده می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**علی غریب**: علی‌ابن محمد ابنَ عبدالرزاق دنبلی متخلص به غریب که از شعرا و نویسندگان قرن سیزدهم هجری است، در ماکو تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به تهران رفت و در مدرسهٔ دارالفنون تحصیلاتش را به پایان رساند و سپس وارد مدرسهٔ پیاده‌نظام شد و در سال ۱۲۷۵ هجری جزو شاگردان اعزامی به پاریس بود که پس از گذراندن دورهٔ تخصصی به تهران بازگشت و در همان جا درگذشت. از آثار او ترجمهٔ کتاب‌های: چگونگی اوضاع اروپا و جنگ انگلیس و فرانسه با چین است. وی در سرودن شعر هم طبع روانی داشته و اشعاری از او به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است:

**به طریقی که بکندی تو مرا بنیادم — تا دم وحشت محشر نرود از یادم**
**مرغ دل در هوس دام تو دایم گوید — ای‌بسا حیف که بی‌دوست چنین آزادم**
**از غمت نالهٔ دلسوز چنان سربدهم — کاسمان لرزه کند از اثر فریادم**
**پیش آه من غمدیده نباید گوید — عاشق خستهٔ شیرین که من آن فرهادم**

مراجع: جنگ خطی، و بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی تألیف محمود رامیان، محمد تمدن، علاءالدین تکش.

**علی قلی‌بیگ اردلان**: نوهٔ کلب علی‌خان است. وی که به فقر و پریشانی دچار شده بود در یکی از روستاهای خورخوره به نام شیخله مقیم بود و برای تحصیل معاش شب و روز کار می‌کرد ولی هیچگاه به زندگیش نمی‌رسید تا این که جمعی از دوستانش به او گفتند مهاجرت کن بلکه از این هجرت فرجی حاصل آید و او در جواب می‌گفت: اگر خدا بخواهد در شیخله هم خواهد داد تا این که به سال ۱۱۲۹ هجری شاه سلطان حسین به موجب فرمانی او را با امتیاز به حکومت کردستان منصوب کرد و چون خود مدتی در فقر و تنگدستی به سر برده بود به فقرا و مستمندان کمک کرد و به آبادی شهرها و روستاها پرداخت و در این هنگام اهالی لرستان سر از اطاعت شاه برتافته و شاه علی‌قلی‌بیگ و لشکر کردستان را مأمور سرکوبی آنان کرد و پس از جنگی سخت لُرها را

شکست داد و جمعی از آنان را کشت و عده‌ای را هم اسیر کرد و به اصفهان فرستاد و شاه اسرا را آزاد کرد و برای علی‌قلی‌بیگ خلعت‌های زیادی فرستاد و در سال ۱۱۳۲ هجری افغان‌ها از هر طرف ایران سر به شورش برداشتند و خانه پاشای بابان هم وقت را مغتنم شمرده با لشکری گران به عزم تصرف کردستان حرکت کرد و چون مردم مریوان و اورامان از حکومت شاه و دست‌نشاندگانش ناراضی بودند به خانه پاشا پیوستند و چون به سنندج رسیدند جنگی سخت درگرفت و علی‌قلی‌بیگ تاب مقاومت نیاورد و به سال ۱۱۳۲ هجری به اصفهان گریخت و اعیان و اشراف اردلان هم برای حفظ جان و حال خود سر به اطاعت خانه پاشا آوردند و از او استقبال کردند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی کمال کمالی**: علی کمال‌ابن باپیرآغا متخلص به کمالی در سال ۱۳۰۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات را همان جا انجام داد پس از آن در خدمت دولت درآمد و به سال ۱۳۹۵ هجری درگذشت. وی از شعرای ممتاز کرد است و در سرودن شعر کردی ید طولایی داشت و قسمتی از دیوان او به چاپ رسیده است. از اوست:

سبەینێ جەژنە ڕۆحم حاضرە بۆ قۆچی قوربانیت

به خوێنم با خەناوی بێ دەس و پەنچەی‌بلوورینت

یعنی:

فردا عید است و جانم برای قوچ قربانیت حاضر است، بگذار با خونم دست و انگشت‌هایت را حنایی بکنی.

مراجع: شیعرو ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفیق حیلمی.

**علی لاچین**: علی‌ابن قلی ملقب به لاچین در سال ۱۲۱۵ هجری در ده لاچین متولد شد و در جوانی زادگاه خود را ترک کرد و برای کسب علوم و معارف به کرمانشاه رفت و مدتی هم در خدمت سیدبراکه کسب فیض کرد و پس از آن مابقی عمرش را به ارشاد مردم گذراند تا در سال ۱۲۶۰ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

شاخەی ذولفە قار لیٚم ئاشکار بۆ عالەم گرد بە کۆ نە دەور یار بۆ

(لاچین) م نەرووی جیهان بێزار بۆ شاخەی بولبولش عاشق وە یار بۆ

یعنی:

تیغ ذوالفقارآشکار می‌شود و همهٔ‌عالم در دور یار جمع خواهند شد ولی لاچین از زندگی‌این‌جهان بیزار است‌ولی چون‌بلبل که عاشق‌گل است او نیزشیدای‌یار است.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، جنگ خطی، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**علی‌مرادخان بختیاری:** علی‌مرادخان بختیاری به سال ۱۱۱۲ هجری بنا به فرمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هجری) به حکومت بختیاری رسید و او پس از مدتی خودسری نمود و پس از مدتی متجاوز از پنج هزار نفر سواره و پیاده لشکر فراهم آورد و نواحی اطراف را به حیطه خود درآورد و در این اثنا نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) به سال ۱۱۴۹ هجری با سپاهی عازم کوهستان بختیاری شد و چون سپاهیان نادر بیشتر بودند علی‌مرادخان تاب مقاومت نیاورد و جمعی از طرفین مقتول شدند و سپس علی‌مرادخان گرفتار شد و با اهل و عیالش او را به خدمت شاه آوردند و شاه فوراً حکم کرد دست و پایش را برید و او چند ماه دیگر زیست و سرانجام به سال ۱۱۶۰ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی مرادخان بهدینانی:** علی مرادخان‌بن بهرام پاشا به سال ۱۲۱۳ هجری فرمانراوی عمادیه شد و در آغاز اطاعت و فرمانبرداری خود را به سلطان سلیم سوم عثمانی (۱۲۰۳ - ۱۲۲۲ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت عمادیه را صادر کرد و برایش فرستاد و پس از چندی برادرش محمد طیار که حاکم زاخو بود با نیرویی به او حمله کرد و این جنگ به دراز کشید تا این که حاکم موصل آنان را آشتی داد و در سال ۱۲۱۵ هجری عثمانی‌ها به عمادیه حمله کردند و قلعهٔ عقره را تصرف کردند و آن را تسلیم قبادبیگ کردند و بدینسان بخشی از عمادیه منفک شد و مردم در ناراحتی و ناامنی به سر بردند تا به سال ۱۲۱۷ هجری مرادخان درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی مرادخان زند:** پس از کشته شدن صادق و پسرانش، علی مرادخان به سال ۱۱۹۵ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست و او در آغاز بسیاری از شاهزادگان زند را که اسیر شده

بودند کور کرد و سپس به اصفهان رفت و از آنجا عازم شیراز شد و رسماً به سال ۱۱۹۵ هجری بر تخت نشست و به نام خود سکه زد و پس از چندی همدان را پایتخت خود قرار داد و او مردی شجاع ولی تندخو و شراب‌خوار بود و در این میان رقیبی نیرومند چون آقامحمدخان قاجار داشت امّا او از خان زند حساب می‌برد و تا او زنده بود به فارس حمله نکرد و پس از آن شیخ ویس‌خان را به مقابله او فرستاد ولی او در نزدیکی‌های شهر گرگان به سختی از سپاه قاجار شکست خورد و در آن موقع علی‌مرادخان در تهران بود و به جرم اهمال جمعی از سران سپاه ویس خان را از بین برد و باز سپاهی به مازندران فرستاد ولی این سپاه هم شکست خورد و این شکست باعث شد که جعفرخان زند پسر صادق‌خان که در زنجان حکومت داشت به اصفهان بیاید و علی‌مرادخان هم به اصفهان رفت ولی در مورچه خورت مرض او شدت یافت و به سال ۱۲۰۰ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی‌مردان‌خان بختیاری:** علی‌مردان‌خان بختیاری در اردوی نادرشاه افشار دارای منصبی عالی بود و پس از فوت نادرشاه سپاهی از بختیاری‌ها را فراهم آورد و اصفهان را به سال ۱۱۶۰ هجری تسخیر کرد و به حکومت پرداخت و او در آغاز به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و هر چند مزاجی سخت و قوی داشت امّا در فرمانروایی خود با مردم به عدل و انصاف سلوک می‌نمود و پس از مدتی چهارمحال و بختیاری را نیز تصرف کرد و سپس با ابوالفتح‌خان جنگید و شکست خورد و سپس به کریم‌خان زند متوسل گردید و به مدد هم ابوالفتح‌خان را از اصفهان بیرون کردند و بعد کریم‌خان و علی‌مردان‌خان و ابوالفتح‌خان متحد شدند و یکی از شاهزادگان دختری شاه سلطان حسین را به نام شاه اسماعیل سوم به سلطنت برداشتند و علی‌مردان‌خان نایب‌السلطنه شد و کریم‌خان سردار سپاه و ابوالفتح‌خان حاکم اصفهان گردید و علی‌مردان‌خان محمد را بشکست و ابوالفتح‌خان را کشت و کریم‌خان از جلفا مقام داشت و در حفظ مال و صیانت آبرو و رعایت خاطر اهالی می‌کوشید و به علت این که اکثر اهالی آن قصبه عیسوی بودند لکن کریم‌خان را نظر بر مطلب و مآرب ایشان بود نه بر طریقت و مذهب ایشان حرکات کریم‌خان رفته رفته تعجب و احترام خلایق گشته و شهرت مروت و انصاف او به جایی رسید که محرک عرق حسد علی‌مردان‌خان گردید و چندی نکشید که

بی‌پرده بین‌الطرفین آثار عداوت ظاهر شد و در ایام غیاب کریم‌خان، علی‌مردان‌خان فرصت یافته بر اهالی جلفا که ارامنه بودند سخت گرفت چون کریم‌خان مستحضر شد او را ملامت کرد و علی‌مردان‌خان شفاهاً بدگویی از وی آغاز نهاد و سپس کریم‌خان او را به سال ۱۱۶۵ هجری به قتل رساند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی‌مردان سلطان اورامی:** علی مردان سلطان اورامی به سال ۱۱۹۷ هجری بنا به فرمان خسروخان اردلان به حکومت اورامان رسید و او مردی مقتدر و شجاع و عادل بود و در زمان وی جنگ‌هایی به وجود آمد از جمله یوسف سلطان سر به شورش برداشت و به سال ۱۱۹۹ هجری فرمان حکومت اورامان را به نام او صادر کردند تا این که جعفرخان زند (۱۱۹۹-۱۲۰۲ هجری) به کردستان آمد و او محمدطاهر سلطان را به حکومت اورامان نشاند و با علی مردان سلطان توافق کردند که هر دو اورامان را با هم اداره کنند و در بهار سال ۱۱۹۹ هجری عثمانی‌ها و اورامی‌های مخالف اورامان را تقسیم کردند و نوسود به علی‌مردان سلطان رسید و به محمد طاهر سلطان هم لهون داده شد و در عهد آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۰-۱۲۱۱ هجری) اورامان کاملاً در اختیار علی‌مردان‌خان قرار گرفت تا این که به سال ۱۲۰۹ هجری از حکومت عزل شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی مشطوب هکاری:** علی مشطوب‌ابن امیر احمد هکاری که یکی از سران سپاه صلاح‌الدین ایوبی بود، در ابتدای فتح مصر همراه اسدالدین شیرکوه رشادت‌های زیادی به خرج داد و در بیشتر جنگ‌های صلیبی شرکت کرد و سپس صلاح‌الدین به سال ۵۸۶ هجری او را حاکم عکا کرد و در این اثنا صلیبی‌ها بر آنجا تاختند و او به مدت یکسال با آنان جنگید و سرانجام به علت بیماری و گرسنگی مجبور به تسلیم عکا شد و خود نیز به سال ۵۸۷ هجری اسیر شد و پس از یکسال زندانی با پرداخت پنجاه هزار دینار آزاد شد و به بیت‌المقدس رفت و صلاح‌الدین که در آنجا بود به استقبالش رفت و حکومت نابلس را به او تفویض کرد و امّا طولی نکشید که به سال ۵۸۸ هجری فوت کرد و همان جا دفن شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عمادالدین عمادی:** عمادالدین عمادی که در اصل از اهالی عمادیه بود به جبل لبنان مهاجرت کرد و در آغاز در روستای مرطحون اقامت کرد و سپس به ده تلینا رفت و مدتی هم در ناحیه عرقوب زندگی کرد و بعد از مدتی قدرت پیدا کرد و از یاران و اتباع خود لشکری فراهم آورد و با طایفهٔ جان‌پولاد به جنگ و ستیز پرداخت و در آغاز شکست خورد و امّا بار دوّم پیروز شد و همان جا امارتی در جبل لبنان به سال ۱۰۵۵ هجری تشکیل داد و در آغاز به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و چند کاروانسرا و مسجدی ساخت و سرانجام به سال ۱۰۸۰ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**علی‌میرزاخان ایتیوند:** علی‌میرزابن کلب رضاخان ایتیوند که در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته، از شعرای معروف لرستان بود. و بنا به کتاب گلزار ادب لرستان وی جوانی رشید و بااستعداد بوده است و به حمیده خانم صبیه لطف علی‌خان بالوند دلبستگی پیدا کرده و این علاقه به عشقی شورانگیز می‌انجامد و او را به شاعری توانا مبدل می‌کند و غزل‌های سوزناکی می‌سراید پس از آن به شاعران محبت فراوان ورزیده است. متأسفانه اشعار او تاکنون جمع‌آوری نشده و قسمتی از آن در کتب ادب مسطور است. از اوست:

چی فەرهاد خەیاڵ رووی شیرینتەن — بـــنای ســەنگ‌تیشی بـێستینتەن
مـێهر ئـەو سکـەی رووی نگـینتەن — عیشوە و نـاز دۆس دنـیا و دیـنتەن

یعنی:

مانند فرهاد زیبایی‌های شیرین را مجسم می‌نمایی و به همین جهت بنای تراش دیواره‌های سنگی بیستون را گذارده‌ای، مهر او سکهٔ روی نگینت می‌باشد و عشوه و ناز دوست دین و دنیای تواست.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی.

**علی‌نقی کلهر:** علی‌نقی‌ابن آقاخان کلهر متخلص به واله و ملقب به دبیر در سال ۱۲۹۹ هجری در هارون‌آباد از توابع کرمانشاه تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را آموخت و سپس به قصرشیرین و دینور و کرمانشاه رفت و در نزد عالمان دین علوم متداول آن زمان را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و سپس مدتی منشی ضرغام‌الدوله بود و پس از آن به قصرشیرین رفت و سرانجام به زادگاهش بازگشت و به سال ۱۳۶۹

هجری درگذشت. وی تاریخ امرا و بزرگان کلهر را به نام کلهرنامه به رشتهٔ نظم درآورده که در حدود یازده هزار بیت است و در سرودن غزل و قصاید نیز چیره‌دست بود، دیوانش هنوز به طبع نرسیده. از اوست:

لەتەقدیری فەلەک رۆژێک رۆیم بۆقەصرساچەمدی؟

شه که تـ‌هەم ماندوو وبرسی، نه مێنم قاتڵی خوەمدی

شنەفتم ئە ومەکانە بەزمی خە سرەو عەیشی شنەفتم

سروودی بارەبود، دەنگی نەکیسا، صەوتی مەریەمدی

یعنی:

روزی به قصرشیرین رفتم و با خستگی و گرسنگی به سیاحت پرداختم و شنیدم که آنجا بزمگاه خسروشیرین بوده و سرود باربد و آهنگ نکیسا هنوز به گوش می‌رسید.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان علی‌نقی کلهر، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**علینقی هشیار:** علینقی‌ابن میرزا کاظم متخلص به هشیار در سال ۱۳۰۴ هجری در سنندج زاده شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و مدتی هم به تعلیم خط پرداخت تا در آن مهارت یافت و پس از آن به تهران رفت و به خدمت دولت درآمد و چند سالی در نخست‌وزیری بود و چندسالی در دادگستری سمت دفترداری داشت و چندسالی در وزارت کشور خدمت کرد و سرانجام به سال ۱۳۹۴ درگذشت. وی از شاعران و خطاطان ممتاز معاصر بود و در اشعار خود انسجام و لطافت الفاظ و روانی سخن و ظرافت معانی را داشت و بیشتر اشعارش روان و لطیف است. دیوان او به خط زیبای خودش به چاپ رسیده است. از اوست:

ئە فسووس کەتەنیام و هەژار، تەنیاگوڵێ نـایرێ بـەهار

بۆچ وائەشێ بۆخاکی کورد کەس یاوە روغەمخوار نەبێ

هۆش ئافەتی گیان و تەنە، تەک یاری خوەیدا دوژمـنە

فەهمی منیش هۆشی منە، یاخواکەسی (هوشیار) نەبێ

یعنی:

افسوس که تنها هستم و فقیر، و بهار تنها گلی نمی‌آورد، چرا باید برای کردستان یار و غمخواری نباشد، هوش آفت جان و تن است، و با یار خودش دشمن است، و

خصم من هم هوش من است، خدا کند او با (هشیار) نسبتی نداشته باشد.
مراجع: دیوان هشیار اثر علینقی هشیار ـ تهران ۱۳۴۸.

**عمادالدین‌ابن هزار اسب فضلوی:** پس از ملک هزار اسب حکومت لرستان به دست عمادالدین پسرش افتاد. وی در آغاز حکمرانی با اتابک فارس به جنگ پرداخت و سپاهیان اتابک را شکست داد و گذشته از این با بازماندگان شوال که در سرزمین لُر کوچک به سر می‌بردند جنگید و به کرات آنان را مغلوب نمود. وی در سال ۶۴۹ هجری درگذشت.
مراجع: زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی.

**عمادالدین دولت‌شاهی:** عمادالدین به سال ۱۳۲۹ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا به اتمام رساند و در جوانی در وزارت دارایی به خدمت مشغول شد و سپس در پست‌های مختلف انجام وظیفه نمود و در سال ۱۳۳۰ شمسی روزنامه اجتماعی سیاسی گنجوَر را در کرمانشاه منتشر کرد و سپس به سال ۱۴۱۱ هجری در کاروایناى شمالی فوت کرد و جسدش را بنا به وصیت خود در قم به خاک سپردند. وی از نویسندگان و آوستاشناسان کرد است و از آثار او: کوه‌های ناشناخته در آوستا و رستم و سهراب به روایت آوستا است که مقام علمی او را می‌رساند.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عمار یاسر بدلیسی:** عمار یاسر بدلیسی از مشایخ بزرگ قرن پنجم و ششم هجری است. وی از شاگردان شیخ ابوالنجیب سهروردی و شیخ نجم‌الدین کبریٰ است که در سال ۵۸۲ هجری یعنی پیش از واقعهٔ قتل استادش نجم‌الدین کبری به هنگام حمله مغول فوت کرد. آثاری نیز دربارهٔ عرفان و تصوف داشته که متأسفانه از بین رفته است.
مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**عُمربیگ ترجیلی:** عمربیگ‌بن حیدربیگ به سال ۹۹۲ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) فرمانروای ترجیل شد. وی مردی کاردان و مصمم و متدین و جوانمرد بود و امرای دیاربکر همیشه با او مشورت کرده‌اند و بر همه ریاست

داشته است و هر سال مبلغی برای زوار بیت‌الله الحرام تعیین می‌کرده و آنها را به حساب خود به حج می‌فرستاد و علما و ادبا را هم ارج می‌نهاده و او تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمانروایی داشته است.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عمربیگ دوم ترجیلی:** عمربیگ دوم‌بن حسن‌بیگ در سال ۸۵۵ هجری از سوی مردم ترجیل به امارت ترجیل انتخاب شد و او معاصر حسن‌بیگ آق قویونلو (۸۸۲۸۵۷ هجری) بوده است و حسن‌بیگ بی‌نهایت او را ارج می‌داشته است چنان‌که دختر خود را به نکاح او درآورده است و ناحیه مهرانی و نوشاد را ضمیمه قلمروش کرده است و او در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و پس از چندی بدلیس را هم به تصرف خود درآورد و سرانجام به سال ۸۸۷ هجری درگذشت و او پسری داشته به نام بُداغ‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عمربیگ درّه‌تنگی:** عمربیگ‌بن سهراب‌بیگ که مردی شرابخوار و لاابالی بود چون از همهٔ مناهی توبهٔ نصوح کرد بیشتر اوقات را به عبادت می‌گذرانید و این بود که مردم او را به سال ۹۱۴ هجری به فرمانروایی دره‌تنگ و حلوان برگزیدند و سپس به خدمت شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۰۳ هجری) رسید و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز طی فرمانی او را به امارت درّه‌تنگ و حلوان منصوب کرد و پس از مدتی به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی روستاها پرداخت و مسجدی هم در درّه‌تنگ بنا نهاد و علما و ادبا را تشویق می‌کرد و مردم را به کارهای نیک فرامی‌خواند و پس از چندی از فرمان صفوی‌ها سرباز زد و به خدمت سلطان سلیمان‌خان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) رسید و او نیز فرمان امارت درّه‌تنگ را برایش صادر کرد و از آن پس در خدمت مردم بود تا به سال ۹۷۴ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام قبادبیگ که بسیار شجاع و جوانمرد بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**عمر توفیق:** عمرابن توفیق در سال ۱۳۶۱ هجری در ده گیلدری gêldaray از توابع برزنجه متولد شد و تحصیلات ابتدایی خود را در برزنجه و دورهٔ متوسطه را در سلیمانیه به اتمام رساند و در سال ۱۳۸۲ هجری به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به کار

معلمی مشغول شد. وی به زبان‌های عربی و کردی آشنایی دارد و در فنون ادب نیز متبحر است و از آثار او: ترجمهٔ کتاب کلیله و دمنه به زبان کردی است که در سال ۱۹۷۵ در بغداد به طبع رسیده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عمرحسن دولت:** عمرابن حسن دولت در سال ۱۳۴۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و اوقات بیکاری را به مطالعه و تحقیق می‌گذراند و بیشتر مقالات او در مجلات نوروز و هیوا وژین به طبع رسیده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «ئاواره‌کان، ورد بوونه وه‌ییَک، له‌ئه‌ده‌بی کوردی، شارستانی خاکی دوو رووبار» را نامبرده.
مراجع: دیاری نه‌وڕوز نووسینی عمر ابراهیم عزیز.

**عمررضا آقا:** عمربن رضا آقا به سال ۱۳۵۶ هجری در ناحیهٔ سورداش از توابع سلیمانیه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین علوم قرآنی و ادبیات را آموخت و پس از آن درکار دولتی استخدام شد و او بیشتر اوقات بیکاری خود را به مطالعهٔ دواوین شعرا پرداخت و سپس اشعاری سرود که برخی از آنها در مجلات به طبع رسیده. از اوست:

تۆ ترو وسکه‌ی شه‌وی تاری    دژی ظولْمی و سته مکاری

یعنی:

ای نوروز، تو نور شب تاریکی و تو ضد ظلم و استبداد هستی.

مراجع: نه ورۆزنامه ـ محمدعبدالرحمن زنگنه.

**عمرعبدالرحیم:** عمرابن عبدالرحیم در سال ۱۳۳۹هجری در سلیمانیه‌متولد شد. علوم مقدماتی را در کودکی فراگرفت و در جوانی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و ادبیات را آموخت و پس از آن به استخدام آموزش‌وپرورش درآمد و به‌تدریس پرداخت. وی در ادبیات تبحر دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: رابه‌ری مامۆستا، شه‌وچه‌ره‌ی زستان، شانۆگه‌ری منالْ، دلْ له‌گولْ ناسکتره، خواجه‌یه‌ودا، به‌رخۆله‌کان را نامبرد.
مراجع: دیاری نه ورۆز نووسینی عمر ابراهیم عزیز.

**عمر قادری:** عمرابن عبدالوهاب‌ابن ابراهیم‌ابن محمود ابن علی قادری شافعی در سال ۹۰۵ هجری در شهرزور متولد شد و ابتدا نزد پدرش به‌کسب علم پرداخت و در چهارده سالگی نزد شیخ محمود حلبی مشهور به ابن بیلونی صرف و نحو و تجوید آموخت و پس از آن به حلب رهسپار شد و در نزد ملاابراهیم‌ابن محمد کردی فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل ادارهٔ دارالافتای حلب به او واگذار گردید و نیز به تدریس سرگرم شد و سرانجام سال ۱۰۲۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت متبحر بود، و از آثار او می‌توان کتاب‌های: شرح الشفاء در حدیث، و حاشیه بر تفسیر ابی سعود و شرح بر عقاید و شرح بر رسالهٔ قشیری را نامبرد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عمر نزاره‌یی:** عمرابن محمد حسن نزاره‌یی به سال ۱۱۰۱ هجری در قریه نزاره از توابع لهون متولد شد و در کودکی به‌کار فراگرفتن علوم مقدماتی پرداخت و تا سیزده سالگی قرآن کریم را حفظ کرد و سپس در پی فهم علوم قرآنی به ترک خانواده گفت و به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین تفسیر قرآن و فقه را آموخت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۱۷۹ هجری جهان را وداع گفت. وی در فقه و تفسیر استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه‌ر من وه‌سته بیم جه ده‌رگای باری فدای خاکت بۆ عومه‌ر نزاری

یعنی:

اگر من در درگاه باری تعالی قرار گرفته باشم فدای خاکت باشد عمر نزاره‌یی.
مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**عمر وَرانی موصلی:** ضیاءالدین ابوحفص عمرابن بدرابن سعید ورانی موصلی در سال ۵۵۷ هجری در موصل متولد شده و تحصیلات خود را در بغداد به پایان رسانیده و سپس به دمشق رهسپار شده و در آنجا سکنی گزید و سرانجام همان جا به سال ۶۲۲ درگذشت. از اوست: المغنی عن الحفظ، معرفة الوقوف عن الموقوف.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**عنایت هدایتی:** عنایت‌ابن هدایت‌ابن ملا نشأت پاوه‌یی در سال ۱۳۰۱ هجری در پاوه متولد شد و در کودکی مقدمات علوم را آموخت و تحصیلات دینی خود را در چور و بیاره و سنندج انجام داد و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به جوانرود رهسپار شد و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۷۶ هجری در روستای که‌لی kalê درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصائد است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

که‌س نه‌مه‌زانۆ حاڵ زارمان     که‌س نه‌مه‌زانۆ رای مه‌زارمان
که‌س نمه‌زانۆ په‌ی چێش وه‌ی طه‌وره‌ن     یاکار فه‌ڵه‌ک هه‌ر ظوڵم وجه‌وره‌ن

یعنی:

کسی از حال زارمان با خبر نیست و سرانجام کسی هم نمی‌داند مزارمان کجاست؟
و کسی نمی‌داند چرا باید چنین باشد، پس کار فلک پیوسته ظلم و جور است.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی.

**عیسی‌ابن ابوبکر ایوبی:** عیسی‌ابن‌ابوبکرابن ایوب‌ابن شادی‌ایوبی در سال ۵۶۷ هجری در قاهره متولد شد و در شام نشوو نما یافت و در خدمت جمال‌الدین حصیری قرآن کریم را فراگرفت و در نزد تاج‌الدین کندی نحو و فنون ادب را یادگرفت و چون به اقتدار رسید دانشمندان و علما را گرامی داشت و سرانجام به سال ۶۲۴ هجری در دمشق فوت کرد و جنازهٔ او را به القبه نزدیک دروازهٔ شهر بردند و در جوار پدرش او را به خاک سپردند و از آثار وی شرح جامع کبیر در چند جلد است و از تصانیف او که نام برده‌اند السهم المصیب فی الرد علی الخطیب وکتابی در عروض است و دیوان‌شعر هم از او باقی است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**عیسی‌ابن صبغةالله حیدری:** عیسی‌ابن صبغةالله‌ابن ابراهیم حیدری کردی در سال ۱۱۴۷ هجری در بغداد تولد یافت و در بغداد علوم عقلی و نقلی را آموخت و از تصانیف وی حاشیه بر جزء عبادات تحفهٔ شهاب هیثمی و حاشیه بر حاشیه عبدالکریم بر شرح کافیه جامی در نحو است. فوت او را به سال ۱۱۹۰ هجری نوشته‌اند.

مراجع: الاعلام تألیف زرکلی.

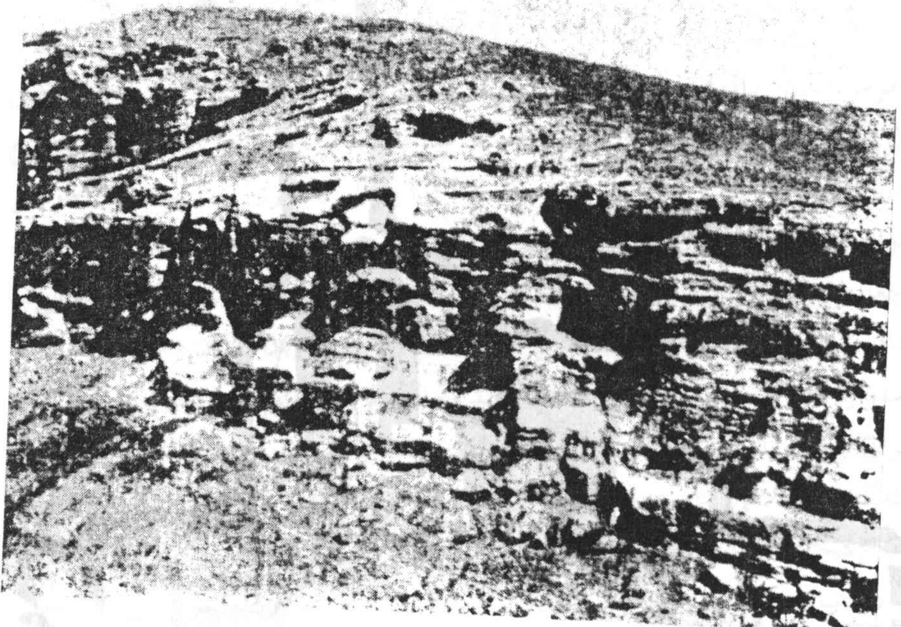
**عیسی‌ابن عبدالله اربلی**: عیسی‌ابن عبدالله معروف به بهاءالدین که از بزرگان علمای قرن هفتم هجری است وی در اربل تولد یافت و او دربارهٔ مطالعهٔ هییت و ادب زحمت زیاد کشید و کتابی راجع به ادب به نام اسماط اللآلی فی الادب از او باقی است. فوت او را به سال ۶۸۳ هجری یاد کرده‌اند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خَلکان.

**عیسی‌ابن علی کردی**: عیسی‌ابن علی‌ابن حسن کردی که از علمای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در شام تولد یافت و همان جا رشد کرد و در سال ۱۱۲۷ هجری فوت کرد. از آثارش می‌توان کتاب الاعراب فی‌النحو را نامبرد.
مراجع: الاعلام تألیف زرکلی.

**عیسی خوشناوی**: عیسی ابن احمد ابن میکائیل خوشناوی که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در خوشناو تولد یافت و فقه و تفسیر را همان جا آموخت و مدتی در کرکوک مفتی بود و به تدریس اشتغال داشت و به سال ۱۲۰۰ هجری فوت کرد و از آثار او می‌توان تفسیر قرآن را نامبرد.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

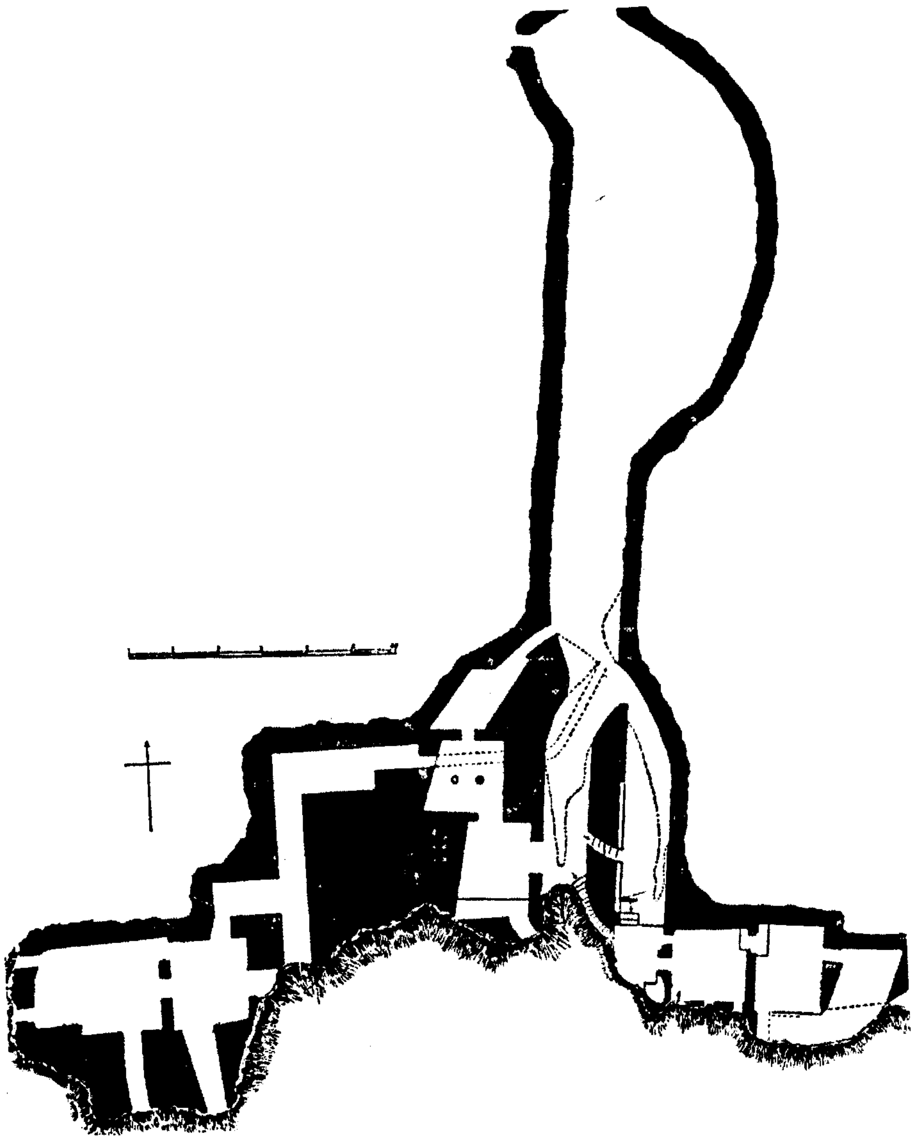
**عیسی سورانی**: عیسی ابن احمد ابن میکائیل سورانی که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در خوشناو متولد شد و همان جا به کسب علم پرداخت و در پانزده سالگی از نحو و صرف عربی و مقدمات متداول فارغ شد و پس از آن به اربیل رفت و به تحصیل فقه و تفسیر سرگرم شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به کرکوک رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس مشغول شد و در همان جا فوت کرد. وی در فقه و تفسیر استاد بود و از آثار او تفسیری است بر قرآن کریم و تفسیر سورهٔ اخلاص به ترکی.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.
**عیسی ماردینی**: عیسی ابن ابراهیم ابن محمد ثوبان ماردینی در سال ۶۷۶ هجری در ماردین تولد یافت و او فقیه و نحوی و شاعر بود و به سال ۷۴۶ هجری فوت کرد و از آثار او مختصر معالم فخررازی است که تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده است.
مراجع: الاعلام زرکلی.

# «غ»



نمای مدخل غار کوفتو

**غار کرفتو:** این غار در محال هوباتوبین دیواندره و سقز واقع شده و جاده سنندج به سقز از نزدیکی آن می‌گذرد و جادهٔ قدیمی که عراق و سوریه را به ایران مربوط می‌ساخته از نیم فرسنگی این غار عبور می‌کند و در خارج این غار آثاری از خانه‌های خراب شده و بناهای کهنه دیده می‌شود و در داخل آن اطاق‌های متعددی موجود است که از سنگ تراشیده شده و هر کدام چند پله از دیگری بلندتر است و به وسیلهٔ پله‌هایی به هم مربوط



نقشهٔ غار کرفتو که وسیله سراورل اشتین ترسیم شده است

می‌باشند. بر روی دیوار یکی از این اطاق‌ها نام هراکلیس با حروف یونانی نوشته شده است و در زیر این نام نقش اسب‌سواری دیده می‌شود که شکار آهو می‌کند و این شکل یادگار فتوحات گودرز اشکانی و تسلط این پادشاه بر مهرداد پادشاه ارمنستان است. راه

رفتن به این غار خیلی مشکل است و پس از دخول در غار و عبور از اطاق‌های سنگی به محوطه وسیعی می‌رسیم که به توسط دالان تنگ و تاریکی به دو حوضچه سنگی مربوط می‌شود از این حوضچه‌ها یکی دارای آب صاف و شیرین و دیگری آبی مخلوط از ترکیبات شیمیایی می‌باشد و در داخل غار استخوان‌های زیادی از مردگان و چند تابوت دیده می‌شود. تاکنون عده‌ای از خاورشناسان و جهانگردان مانند رولن سن و دکتر ریچ و کرپورتور از این غار دیدن کرده‌اند.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و جغرافیای کردستان تألیف ناصر محسنی، و روزنامهٔ خورنشین سال ۱۳۳۰.

**غرس الدین داقوقی**: غرس الدین ابومحمد یحیی بن احمد داقوقی از مردم دَرّهٔیاس (مهاباد) در حدود سال ۵۴۹ هجری متولد شد و تحصیلات خود را در لَج از توابع دره‌یاس انجام داد و چون پدرش آهنگر بود لذا به کار آهنگری پرداخت و در جوانی نواختن چغانه را آغاز کرد و هنر او چنان مطلوب مردم واقع شد که همه به استماع نوای چغانه‌اش می‌آمدند و وی بسی از اشعار و حکایات را در حفظ داشت و پس از مدتی به داقوق رهسپار شد و به خدمت امیر مجاهدالدین قیماز (۵۷۹-۵۹۵ هجری) رسید و همواره ملازم حضور و ندیم بزم وی گردید و مال و ثروت فراوانی به دست آورد و آن را برای مردم انفاق می‌کرد و او علاوه بر نواختن چغانه سرودهایی هم انشاد نمود و چنان که گویند اخلاقی شایسته و نیکو داشت و همه او را دوست داشتند و سرانجام به سال ۶۰۸ هجری در پنجاه و نه سالگی فوت کرد. وی شاگردان زیادی تربیت کرد که موسیقی را در دنیای آن روز رواج دادند.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**غریب کردستانی**: شاه حسین ابن خلیفه ابراهیم سعیدی متخلص به غریب در سال ۱۳۹۰ هجری در ده گرمخانی از توابع قروه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در قروه به اتمام رساند و سپس به استخدام آموزش و پروش درآمد. وی در جوانی شعر می‌سرود و بیشتر اشعار او به سبک شاعران قدیم است و در سرودن شعر کردی از مولوی تاوگوزی‌پیرو نموده و بسی از اشعار او در مجلات به طبع رسیده و این اولین دوبیتی او به به فارسی است:

بیا تا باهم از دنیا بگوییم غم دل را به آب دیده شوییم
بگردیم گرد گیتی را سراسر گل غم را دگر باره ببوییم

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**غلامحسین عرفانی:** غلامحسین ابن نصیرالکتاب به سال ۱۳۱۱ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و منطق و فقه و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن به تعلیم زبان فرانسه و روسی پرداخت تا این که در هر دو زبان تسلط پیدا کرد و براثر ذوق و قریحه به هنر نقاشی هم آشنا شد و خطوط فارسی و عربی را نزد استادان زبده یادگرفت و پس از مدتی خط نسخ و نستعلیق را به خوبی می‌نوشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و مدتی در دادگستری خدمت کرد و پس از آن وارد ارتش شد و تا به درجهٔ سرهنگی رسید امّا در جنگ ایران و روس اسیر شد و پس از چهار ماه زندانی آزاد شد و عاقبت به سال ۱۲۸۷ هجری درگذشت. وی تألیفاتی هم داشته و دیوانش به طبع نرسیده. از اوست:

اندر دو جهان بجز تو کس نیست مرا برتر ز رضای تو هوش نیست مرا
خواهم نفسی سپاس فضلت گویم افسوس در این‌نفس، نفس نیست مرا

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان عرفانی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**غلام‌رضاخان ارکوازی:** غلامرضاابن محمد حسن پشتکوهی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سال ۱۱۹۵ هجری در ده سرجفته از توابع پشتکوه لرستان متولد شد و در همان جا به کسب فیض و کمالات پرداخت و پس از آن به کرمانشاه و دینور رهسپار شد و در نزد عالمان دین فقه و حکمت خواند و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به سال ۱۲۱۶ هجری به خدمت حسن‌خان والی پشتکوه رسید و مشاور وی شد و سپس از سوی ایشان کدخدای ده ارکواز گشت امّا پس از مدتی مورد سوٌظن والی واقع شد و به زندان افتاد و در زندان شروع به استغاثه و مناجات کرد و آزاد شد و به ده ارکواز بازگشت و بقیهٔ عمرش را به کار کشاورزی و دامداری به سر برد وی در سرودن شعر ید طولایی داشت عاقبت در سال ۱۲۵۵ هجری درگذشت. غلام‌رضا علاوه بر دیوانش که به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری شده است قصاید غرایی دارد که در میان آنها

می‌توان به قصیدهٔ رشتهٔ مروارید اشاره کرد که عبارت است از فلسفه و حکمت و اینک آن را عیناً با ترجمه می‌آوریم که گوید:

## رشته‌ی مرواری

ئەی بەخشەندەی ویر پەی تۆوەن خاسی
هەر تۆ من مەوەی وە راگەی راسی
تۆ جە نوور وێت ئانە پەنهانی
وەو گرد رۆشنیە نە چەم نیهانی
هەر وە نوور تۆ دنیا رۆشن بی
تاریکیت پەرێ ئیقباڵ من بی
پێغەمبەریش خۆ رەهنمای رامەن
دوازدە ئیمامیش پەرێ من کامەن
بوانن نامەم وە عەهدو وەفا
نامەم نەزانی گرد مەدۆ شەفا
پڕەن جە حکمەت ئانە ئیمانەن
حکمەت یانێ چێش پەی گرد دەرمانەن
دوڕو گەوهەرو شکۆفە و گوڵەن
نەنە ئەی یاران رەهنمای دڵەن
پەوکە نامم نیا رشتەی مرواری
عەقیدەی وێمەن یاران یاری
سەرشتەی دیناهەر وە دەس وێشەن
هەر چە مەوازی ئانە ئەو پێشەن
علم عەمەلەن چەند پایە دارۆ
هەر پایەش ئانە چەند مایە دارۆ
علم حوصووڵی و هەم حوضووریەن
نەفس ناطقە و هەم ظوهووریەن
علم حوصوولی مەعلومەن یاران
هەر چی بۆ ئانەهەر نە ئەو داران
ئانە ئاسمان و زەمینش زندەن
خوەریش وە زێڵ ئی دنیا بەندەن
دنیا بە وێنەی ئادەمیزادەن
حەق هەر تەو حەقەن کەس‌لیش نەزادەن
ها شەڕو زیان نیستی‌یەن یاران
گومڕاهەن وە دوو کە باوەڕ داران
دەهریان ماچن خودا بێ‌ذاتەن
عالەم جەی واتە گردیان ماتەن
وەلێ خەلافەن ذاتش قوددووسەن
پەی گردین کەسێ ئانە مەحسوسەن
علم خوداوەند هەر نوور ئەوەن
نوورش هووەیدان ئەر رۆ ئەر شەوەن
یا رەب وە حورمەت ساقیەکەی کەوثەر
وە مەیل و کەرەم فاتح خەیبەر
ذکرت نە کەلام قورئان موبین
ئایەی: إِنَّ اللّهَ مَعَ الصابرين
قەلبم راغب حەمدو ئەناتەن
مونتەظر وە رەحم بێ‌مونتەهاتەن
رەهنمام وە دین راسی راسان کەر
خەلاصم ژ چەنگ حەق نەشناسان کەر
«غولام» وە کەرەم رەها کەر ژبەن
وە حەق ئەو شای باج معراج سەن

یعنی:

ای بخشندهٔ عقل و خرد ترا است نیکویی‌ها، و پیوسته تو مرا به راه راست هدایت

می‌کنی، تو در نور خود اینک پنهانی، و با این همه آشکارایی از دیدگان پوشیده‌ای، پیوسته با نور تو جهان روشن شد، و تاریکیت به خاطر بخت و اقبال من بود، پیغمبر هم راهنمای راهم است، و دوازده امام برای من کام و مقصود است، نامه‌ام را همگی با عهد و وفا بخوانید، زیرا نامه‌ام بیماری جهل را شفا می‌دهد، پر از حکمت است و اینک ایمان است، حکمت یعنی چه؟ برای همه درمان است، دُرّ و گوهر و شکوفه و گُل است، نه‌نه‌ای یاران راهنمای دل است، برای همین است که نام آن را رشتهٔ مروارید نهادم، عقیدهٔ خودم است ای یاران همدم، سررشتهٔ دنیا پیوسته در قبضهٔ قدرت اوست، و هر چه که بخواهی اینک نزد اوست، علم عمل است و دارای مراتبی است، و هر مرتبه‌اش اینک چندمایه دارد، علم یا حصولی است و یا حضوری، نفس ناطقه و هم ظهوری است، علم حصولی معلول است ای یاران، هر چه باشد اینک پیوسته از او دارید، اینک آسمان و زمین آن زنده‌اند، و خورشید و قلب عالم به این دنیا بند است، دنیا مانند آدمیزاد است، حق پیوسته آن حق است که کسی از او نزاده است، اینک شر و زیان نیستی است ای یاران، گمراه است کسی که به دو مبدء اعتقاد دارد، دهریان می‌گویند خدا ذات خود را نمی‌داند، و مردم از این گفته مات و مبهوتند، ولی این خلاف است و ذات پروردگار از هر عیب و نقصی پاک است، و این برای هر کسی آشکار و نمایان است، علم خداوند همان نورانیت اوست، و نور او در شب و روز هویدا است، خداوندگارا به حرمت ساقی کوثر، و با میل و کرم فاتح خیبر، ذکرت در کلام قرآن مبین و آشکار، آیهٔ: ان الله مع الصابرین مرا تسلی می‌دهد، قلبم راغب و مایل حمد و ثنای تو است، و در انتظار رحم بی‌منتهایت است، با دین راستی‌راستان راهنمایم کن، و از چنگ حق‌نشناس‌ها نجاتم بده، «غلام» را با کرم و بزرگواری خود از بند رها کن، با حق آن شاه باج معراج ستان.

مراجع: جغرافیای تاریخی لرستان تألیف علی محمد ساکی ـ خرم آباد ۱۳۴۳ و مناجات نامه غلامرضاخان ارکوازی به کوشش محمد اسماعیل ططری ـ تهران ۱۳۶۲ و مناجاتهای جاویدان ادب کردی تألیف محمدعلی سلطانی ـ کرمانشاه ۱۳۶۲ و تاریخ ادبیات کرد نوشتهٔ صدیق صفی‌زاده.

**غلامشاه‌خان اردلان:** غلامشاه‌خان‌ابن خسروخان ناکام در سال ۱۲۶۵ هجری از طرف

محمدشاه‌ابن عباس میرزا (۱۲۶۴-۱۲۵۰ هجری) به حکومت کردستان منصوب شد. وی در آغاز حکمرانی خود با مردم بنای بدرفتاری گذاشت و به کشت و کشتار مردم بی‌گناه پرداخت و حتی علما هم از او ناراضی شدند و دو سال بعد از حکومت عزل شد ولی مجدداً در سال ۱۲۶۵ هجری از طرف ناصرالدین‌شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) زمام امور را بعهده گرفت و در سال ۱۲۶۸ هجری با حسن‌خان اورامی و اتباعش به جنگ پرداخت و عده‌ای از مردم بی‌گناه اورامان را به قتل رساند و در سال ۱۲۷۱ هجری غلامشاه‌خان مذهب شیخی را پذیرفت و مسجد دارالامان را مرکز ارشاد آن قرار داد و علمای کردستان ناچار در برابر او قیام کردند و مردم که سال‌ها از دست والی‌های اردلان به ستوه آمده بودند دست به قیام و شورش زدند و صدای تظلم و فریاد خود را بلند کردند و والی هم شورشیان را در بازار و کاروانسرا که جمع شده بودند به توپ بست و عده‌ای را شهید و مجروح کرد و این شورش در تاریخ به شورش کاروانسرا معروف است. پس از آن شیخ عبدالقادر مردوخی که یکی از علمای برجسته آن زمان بود به خاک عثمانی مهاجرت کرد. غلامشاه‌خان در سال ۱۲۸۴ هجری بدرود حیات گفت. وی ظلم و ستم بیحد به مردم کرد و علاقهٔ مفرطی به جمع‌آوری مال و املاک داشت و کتاب هم جمع می‌کرد و پس از فوت او در کتابخانه‌اش بیش از دو هزار جلد کتاب بود و بیشتر از پنجاه پارچه از املاک معتبر کردستان را داشت. از او اشعاری هم به لهجهٔ گورانی به جای مانده است.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، و نسخهٔ خطی تحفه ناصریه، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**غلامعلی گویا:** غلامعلی‌ابن غلام‌حسین متخلص به گویا در سال ۱۳۲۱ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا انجام داد و پس از آن به تهران رفت و در دانشسرای عالی به اخذ لیسانس نایل شد و سپس به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۸۳ هجری در قم درگذشت. وی در شعر و ادب مهارت داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**به بزم چون بت من جام مـی‌به دست بگـیرد**

**اساس توبه عجب نـیست گـر شکست بگـیرد**

**به دست عشق اثر نیست باده را مگر آن دم**
**که جامی از صنمی شوخ و می‌پرست بگیرد**
**بلای جان تو شد هوش ناتمام تو (گویا)**
**بهل به غمزه‌اش آن چشم نیمه مست بگیرد**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**غیاث‌الدین کاوس‌بن هوشنگ:** به سال ۸۲۷ هجری به حکومت رسید و او مردی دانا و فاضل و سیاستمدار بود و علما و شعرا و ادبا را گرامی داشت و به آنان صله و انعام می‌داد و امّا حکومتش چندان دوام نیافت زیرا گورکانیان طمع در سرزمین‌های تحت سلطهٔ او کردند و سرانجام ابراهیم‌بن شاهرخ‌بن تیمور گورکانی به سال ۸۲۸ هجری بساط حکومت او را در هم نوردید.

**غیب‌الله‌بیگ پلنگانی:** غیب‌الله‌بیگ که مردی بسیار صالح و عابد و فاضل بود به سال ۹۰۵ هجری از سوی مردم پلنگان به حکومت رسید و سپس که شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به پادشاهی رسید اطاعت خود را به او ابراز داشت و شاه هم طی فرمانی او را به امارت پلنگان منصوب داشت و سپس قلعه‌های دیودزه و مروارید و یمن و نشور و کیلانه و دزمان و مور را به تصرف خود درآورد و به آبادانی و عمران روستاها پرداخت و سپاهی برای خود پدید آورد و سرانجام به سال ۹۱۷ هجری وفات یافت و او پسری داشت به نام محمد که بسی شجاع بود.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

## «ف»

**فائزه برزنجی**: فائزه‌ابن سیداحمد برزنجی در سال ۱۲۵۸ هجری در ده گله‌زرده تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت عالمانی مانند ملااحمد نودشه‌ای و سیدمصطفی برزنجی و احمد پیرحسنی حضور یافت و فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از آن به موصل رفت و عهده‌دار قضا شد و در اواخر عمر به استانبول رهسپار شد و در آنجا به سال ۱۳۳۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت مهارت داشت و در زبان‌های عربی و فارسی و ترکی متبحر بود و تألیفات زیادی داشته که از میان آنها می‌توان کتاب‌های: خلاصة العقیده، ارشادالعباد، روضة الازهار فی شرح غایة الاختصار، انفس الفوائد، خیرالاثر، تحفةالاخوان، السیف‌المسلول، البدرالکامل، الحمیدیة، الدرالمنظوم فی‌ایضاح ما یشتمل علی سبعة علوم، زبدة الآمال، السحرالحلال فی تعریفات العلوم به کنز اللسین را نامبرد.
مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**فائق طاپو**: فائق‌ابن توفیق افندی معروف به فائق طاپو در سال ۱۳۰۹ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات خود را در همان شهر شروع کرد و در جوانی به بغداد رفت و به دانشگاه راه یافت و در رشتهٔ حقوق فارق‌التحصیل شد و همان جا به استخدام دولت درآمد و سرانجام به سال ۱۳۷۳ هجری درکرکوک بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است.
از اوست:

به‌مه عمووری که مه‌شهووری جیهان بوو خاکی کوردستان
هه‌موو وێرانه ئیستاکه له جه ورو وه‌حشه‌تی ده‌وران

له بـەر لاشـەی بـەنی ئادەم مـەحاڵە هـات و چۆ کـردن
له نـەعرەی بـرسیەتی قـابل نـیە ئـینسان نـەبێ گـریان

یعنی:

کردستان به آبادی مشهور جهان بود، ولی اکنون از جور دور به ویرانه‌ای مبدل شده است، به علت ازدیاد نعش مردم، آمد و رفت کردن محال است و از نعرهٔ گرسنگان ممکن نیست کسی گریه نکند و متأثر نشود.

مراجع: شاعِره ناوون بووه کانی کورد ـ نووسینی عەلی کەماڵ باپیر، و جنگ خطی.

**فاروق بوره‌که‌یی:** فاروق‌ابن توفیق بوره‌که‌یی (صفی‌زاده) در سال ۱۳۸۷ هجری در تکاب افشار تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به تهران آمد و چند سالی در تهران سرگرم مطالعهٔ کتب ادبی و تاریخی شد و پس از آن پس به استخدام دولت درآمد و به علت افراط در مطالعه اطلاعات ارزنده‌ای در فرهنگ و زبان کردی و فارسی پیدا کرد و پس از آن در قسمت‌های مختلف فرهنگی و زبان کردی کتاب‌ها و رسایلی به زبان کردی و فارسی تألیف کرد و از آن جمله است کتاب‌های: کوردایەتی، حەیدەر باوە، سیر عرفان در آثار شعرای کرد، چهارشنبه سوری، زبان کردی باستان، ایران نشستنگاه نخستین آریاییان، که اخیراً حدیده‌رباوه‌ی او چاپ شده است و تعداد زیادی گفتار نیز به زبان‌های کردی و فارسی نوشته است که متأسفانه هنوز به حلیهٔ طبع نرسیده است.

مراجع: یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده.

**فاضل احمد:** فاضل‌ابن کریم در سال ۱۳۷۲ هجری در ده قۆرەتووی از توابع خانقین متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در خانقین به اتمام رساند و پس از آن در تربیت‌معلم شهراربیل به‌تحصیل پرداخت و سپس درروستاهای‌کردستان‌به‌کار آموزگاری مشغول شد و در سال ۱۳۵۷ هجری به مبارزه با رژیم عراق پرداخت و در همین اوان بود که مقالاتی تند ضد هییت حاکمه در جراید و مجلات به چاپ رساند و پس از مدتی به آلمان غربی مهاجرت کرد و اکنون در آنجا به تحصیل در رشتهٔ جامعه‌شناسی مشغول است. از او مقالات زیادی به زبان‌های کردی و عربی و آلمانی در مجلات به طبع رسیده وکتاب‌های نیز به نام‌های: «خۆرگیران، راوە ماسی، لەگێژاودا» به چاپ رسانده‌اند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فاضل خان گروسی:** نامش محمد لقبش فاضل و تخلصش راوی است و به سال ۱۱۹۸ هجری در بیجار متولد شد و به طوری که خود می‌نویسد از طایفهٔ بایندری بوده و پدرش از افاضل و دانشمندان آن دیار بوده و به قول خود فاضل در علم اخلاق و سیر بسزا امتبع‌الاثر بود و لذا فاضل تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و در شانزده سالگی به علت فوت پدرش جلای وطن کرد و مدتی آوارهٔ کوی و برزن شد و به بین‌النهرین مسافرت کرد و چند سالی در آنجا مقیم و مشغول به تحصیل شد و پس از بازگشت چند صباحی در نقاط و شهرهای مختلف اقامت گزید و سرانجام به تهران آمد و به خدمت فتحعلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) و او را مدح کرد و در شمار غلامان خاص او در آمد و پس از فوت فتحعلیشاه سمت‌هایی احراز کرد و او سرانجام به سال ۱۲۵۹ هجری در شصت و یک سالگی درگذشت. وی در فنون ادب و تاریخ تبحر داشت و از شاعران ممتاز عصر خود بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: ترجمهٔ کتاب مقدس و انجمن خاقان و دیوان راوی را برشمرد. از اوست:

**تو را تا زلف بررخ برشکستند — جهانی دل به یک دیگر شکستند**
**گروه دیگرند این پادشاهان — که بی‌لشکر بسی لشکر شکستند**
**نسیم پویه ورا پی بریدند — حمام نامه بر راپر برشکستند**
**مکن با ناتوانان پنجه زنهار — که اینان چرخ را چنبر شکستند**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فاطمه خاتون ایوبی:** فاطمه خاتون دختر احمدابن صلاح‌الدین ایوبی به سال ۵۹۷ هجری در شام تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و از ابوحفض عمر و نعمه دختر علی الطراح استماع حدیث کرد و بعدها خود به تدریس پرداخت و به سال ۶۶۱ هجری درگذشت. گویند وی بسیار بخشنده و مهربان بود و چندین مسجد و پل و مدرسه با ثروت خود ایجاد کرد و اوقات فراغ خود را با زنان فقیر و مستمند به سر می‌برد و به آنان کمک می‌کرد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، وئافره‌ته ناوداره کانی کورد نووسینین محمد جه‌باری.

**فاطمه خاتون کردی:** فاطمه خاتون دختر احمد کردی در سال ۳۰۸ هجری در دیاربکر متولد شد و پدرش که فرمانروای دیاربکر بود به تعلیم و تربیت وی توجه خاص کرد و

فاطمه از کودکی زبان عربی و صرف و نحو و قرآن مجید را آموخت و بعدها مفسر خوبی شد و به دختران و زنان تدریس می‌کرد. وی به نکاح ناصرالدوله حمدانی (۳۱۷-۳۵۸ هجری) درآمد و چون ناصرالدوله فوت کرد پسرش ابوتغلب (۳۵۸-۳۶۹ هجری) به جای پدر نشست و فاطمه در امور جاری کشور او را یاری می‌کرد و کارهای عمرانی و آبادانی مملکت را شخصاً به عهده می‌گرفت. وی بسیار بخشنده و نیکو بود و فقرا و مستمندان را یاری می‌کرد و شعرا و ادبا و تشویق می‌نمود و از مصاحبت عالمان دین لذت می‌برد و چندین مسجد هم بنا کرد.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و ئافره‌ته ناوداره کانی کورد نووسینی محمد جه‌باری.

**فاطمه خاتون مروانی**: فاطمه خاتون دختر احمد مروانی که در قرن چهارم هجری می‌زیسته یکی از زنان برجسته کرد است و زنی هوشمند و سیاستمدار بوده و نفوذ فوق‌العاده‌ای داشته و مدتی بر ولایت مروانی حکومت کرده و در جنگی که با بدرالدین‌ابن حسنویه نموده او را به سال ۳۸۵ هجری به اسارت گرفته است.

مراجع: مشاهیرالکرد امین زکی.

**فاطمه خاتون هکاری**: فاطمه دختر ابراهیم هکاری در سال ۶۸۳ هجری در هکاری زاده شد و همان جا پرورش یافت و تحصیل کرد و چون به فقه و تفسیر علاقه داشت نزد عالمان دین فقه و تفسیر آموخت و بعدها به یکی از مفسران به شمار آمد. وی در فقه و تفسیر و حدیث سرآمد زمان بود و ابن‌الحجر از محضر او استفاده کرد و شاگردان زیادی هم تربیت نمود و سرانجام به سال ۷۵۸ هجری درگذشت.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**فاطمه لرۀ گوران**: فاطمه لره که از زنان عارفۀ قرن پنجم هجری است، در همدان متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سرانجام ریاضت پیش گرفت، چنان که عده‌ای از عرفای زمان خودش در پاکی و پارسایی او را فرشته توصیف کرده‌اند. گویا باباطاهر همدانی عاشق او شد ولی به وصالش نرسید و نامه‌هایی که باباطاهر به فاطمه لره می‌نوشته چند نامه‌ای از آنها در اختیار دکتر سعیدخان کردستانی بوده که در اروپا به دست آورده بود. از او دوبیتی‌هایی عارفانه و دلکش به جای مانده که هنوز به طبع

نرسیده از اوست:

گیان پەریٚ چیٚشتەن، گیان پەریٚ چیٚشەن هەرکەس تۆ داروٚ گیان پەریٚ چیٚشەن

وەنامت سەوگەند دەروونم بیٚشەن بیٚ‌تۆ گیان وزیٚلٚ هەمیشە ریٚشەن

یعنی:

ای عزیزم! هر کسی تو را داشته باشد، جان را برای چه می‌خواهد. به نامت سوگند که درونم زار است و بی‌تو جان و دلم مجروح است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور، مشاهیر اهل‌حق.

**فایق بی‌کس:** فایق‌ابن عبداللەبیگ متخلص به بی‌کس در سال ۱۳۲۵ هجری در ده سیتَک sîtak از توابع سلیمانیه متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن در سلیمانیه و بغداد مدتی تحصیل کرد و با ادبیات عرب آشنایی پیداکرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به سمت معلمی در سلیمانیه و حِلّه به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۶۸ هجری در سلیمانیه درگذشت. وی یکی از شعرای آزادی‌خواه کرد است و مدت‌ها با استعمار انگلیس مبارزه‌کرد و مدتی هم در زندان به سر برد و بیشتر عمرش را در فقر و بدبختی گذراند. قسمتی از دیوان او به چاپ رسیده و اشعار او بسی ساده و دلنشین است. از اوست:

بی‌پیٚ‌ی فەرموودەی ئایەتی قورئان لەسەعی زیاترنیە بوٚئینسان

هەوڵو تیٚکوٚشین فەرضە بوٚ ژیان نابیٚ مەئیووس بی‌توٚ لەم دونیایە

سەری بیٚ‌روٚزی لەژیٚر خاکایە

یعنی:

در قرآن‌کریم آمده است: «لیس للانسان الی ماسعی» یعنی: کوشش برای انسان در زندگی فرض است و انسان نباید در این دنیا مأیوس باشد و سر بی‌روزی در زیر خاک است و خدا روزی‌رسان است.

مراجع: شعر و ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفیٚق حیلمی، و دیوانی بیٚ کەس کوٚکردنەوەی محمدی مەلاکەریم ـ بەغدا ۱۹۸۶.

**فایق زیور:** فایق‌ابن‌محمد افندی در سال ۱۳۳۱ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در

همان جا تحصیلات خود را انجام داد و از شاعران کرد به شمار می‌رود و به سال ۱۳۷۲ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که تاکنون جمع‌آوری و چاپ نشده است. از اوست:

کـوڕله‌باک، کـچ‌له دایک شـه‌ڕمیان لاخستوه
سینه‌ماکارێکی وای کرد هیچ منالْ ترسی نـه‌ما
پێم‌بلێن تائێسته چی‌فێربون منیش دێم جاربه جار
تا نه‌ڵێن پێم پاشمله (زێوه‌ر) ئه‌واشانسی نه ما

یعنی:

پسر از پدر و دختر از مادر دیگر شرم نمی‌کنند، و سینما ترس از دل بچه‌ها برداشت، به من بگو تاکنون آنان چه آموخته‌اند از سینما تا من هم بیایم و نگویند که زیور شانس ندارد.

مراجع: گۆثاری هیوا ژماره/۱۸ سالّی دووه‌م.

**فتاح سلطان اختیارالدینی**: فتاح سلطان به سال ۱۲۶۱ هجری سران اختیارالدینی او را به حکومت بانه برگزیدند امّا والی کردستان حکم امارت بانه را به نام زمان سلطان نوشت و زمان سلطان برای برانداختن فتاح سلطان به توطئه پرداخت و با محمودبیگ که مرد قدرتمندی بود رابطه برقرار کرد و دختر خود را به عقد عبدالله‌بیگ کانی ناو درآورد و فتاح‌بیگ به خدمت والی رفت و موفق به دریافت فرمان حکومت شد و سپس والی هم با او به بانه رفت و مردم بانه هم دوست داشتند فتاح سلطان بر سر کار بماند و سرانجام زمان سلطان توسط برادرش نصرالله سلطان کشته شد و در سفری که فتاح سلطان به سنندج می‌آمد در بازگشت به بانه بیگزاده‌ها طرفدار زمان سلطان او را در راه به قتل می‌رسانند و پس از آن نصرالله سلطان به یاری بیگزاده‌های مقر حکومت را اشغال می‌نماید و قصد داشته انتقام خون پدرش را بگیرد ولی او چون جوان و خام بود اهالی می‌خواستند غلامرضا سلطان به حکومت برسد و عاقبت عبدالکریم سلطان نامزد حکومت بانه شد.

**فتح‌ابن موسی جزری**: فتح‌ابن موسی‌ابن حماد جزری در سال ۵۰۸ هجری در جزیرهٔ خضراء تولد یافت و در قصر عبدالکریم در مغرب مراکش رشد کرد و مقدمهٔ جزولی را

از وی استماع کرد و پس از آن در خدمت علماء فقه و تفسیر را آموخت و سپس به دمشق رهسپار شد و در خدمت سیف آمدی حکمت و بلاغه را فراگرفت و از آنجا به حمات عازم گردید و در مدرسهٔ ابن‌مشطوب به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۶۶۳ هجری فوت کرد. وی در علوم متداول آن زمان متبحر بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و سیرهٔابن‌هشام را به نظم درآورد و مفصل زمخشری و اشارات ابن‌سینا را به شعر تبدیل کرد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**فتح‌الله شیروانی**: فتح‌الله‌ابن یزیدابن عبدالعزیز شیروانی که از علمای قرن نهم هجری است، در علو متداول زمان خود اطلاع کافی داشت و از آثار و تصانیف وی می‌توان کتاب‌های: آیةالکرسی به شرح‌المراح، شرح‌الارشاد فی‌النحو را نامبرد.

مراجع: الاعلام تألیف زرکلی.

**فتح‌الله فتوش**: فتح‌الله‌ابن خویش کاکه‌یی معروف به ملا فَتوش در سال ۱۲۸۳ هجری در شهر کرکوک تولد یافت و درکودکی در خدمت مام پیرویس کاکه‌یی گلستان و بوستان را فراگرفت و پس از آن در خدمت ملاحمد خوبیله هم مدتی به تحصیل علم پرداخت و سپس با خانواده‌اش به روستای تَرجیل که در دوازده کیلومتری کرکوک واقع است مهاجرت کرد و از آنجا نیز به ده زَنقر رهسپار شد و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و دامداری گذراند تا به سال ۱۳۳۹ هجری در پنجاه و شش سالگی در کرکوک بدرود حیات گفت و در همان جا به خاک سپرده شد. ملا فتوش از شاعران کرد به شمار می‌رود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیوا است. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

موطرب ئەز فیدای سازو سەمتوورت — فیدای شَشماڵ وکۆکی تەمبوورت
خەیلێوەن دڵم ئارەزووی یارەن — جەو بۆنە بەندەت ذەلیل و زارن
دەخیل مەواچە (فەرتۆش) ئیختیارەن — هەرچەندە پیرم دڵ هەرزەکارەن

یعنی:

ای مطرب! من به فدای ساز و سمتورت گردم و فدای نی‌لبک و طنبورت شوم، مدتی است که قلبم به آرزوی دیدار یار است و از این‌رو ذلیل و زار گشته‌ام. دخیل

مگو که فرتوش پیر و افتاده است، هر چند او پیر است امّا قلبش جوان است.
مراجع: گۆڤاری رزگاری ـ مەلافەرتۆش‌نووسینی هەردەوێل کاکەیی.

**فتحعلی سلطان اختیارالدینی**: فتحعلی سلطان اختیارالدینی پس از قتل احمد سلطان بر مسند حکومت قرار گرفت امّا امان‌الله خان اردلان از او خشمگین شد و میرزا عبدالله وزیر را با سپاهی برای سرکوبی او فرستاد و او چون تاب مقاومت نیاورد متواری شد و به آذربایجان رفت و در آنجا توسط سپاهیان نایب‌السلطنه عباس میرزا گرفتار شد و به کردستان فرستاده شد و مدتی او را زندانی کردند و سرانجام به سال ۱۲۳۴ هجری وی را به یکی از فرزندان احمد سلطان سپردند و در میدان جلو دروازه دارالایاله سنندج در انتقام خون پدر به ضرب خنجر سینه‌اش را شکافتند و دفنش کردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**فخرالدین اخلاطی**: فخرالدین کردی اخلاطی معروف به مولانا محی‌الدین از علمای هیأت و نجوم قرن هفتم هجری است که با خواجه نصیرالدین طوسی در بنای رصدخانهٔ مراغه همکاری داشته و با تنی چند از علما مانند مؤیدالدّین دمشقی و نجم‌الدین قزوینی به سال ۶۵۷ هجری به مراغه آمده و در تنظیم زیج ایلخانی شرکت کرده است و سرانجام به سال ۶۸۰ هجری فوت کرده است.
مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه، و شرفنامه تألیف امیر شرف‌خان بدلیسی.

**فخرالدین چارپردی**: ابوالمکارم فخرالدین احمدابن چارپردی که از علمای قرن هشتم هجری است، در چارپردی که ناحیه‌ای است از اران آذربایجان متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و در جوانی به کسب علم پرداخته و در خدمت قاضی ناصرالدین بیضاوی تلمذ کرده و پس از اتمام تحصیل به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شده و سرانجام به سال ۷۴۶ هجری بدرود حیات گفته. از آثار او می‌توان کتاب‌های: کتاب‌المغنی، شرحی بر کتاب شافیه، شرحی بر کتاب کشاف، شرحی بر کتاب حاوی صغیر، شرحی بر منهاج بیضاوی را نامبرد.
مراجع: طبقات‌الشافعیة تألیف تاج‌الدین السبکی، و تاریخ آداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان.

**فخرالدین شداد شدادی:** فخرالدین شدادبن محمود شدادی به سال ۵۴۹ هجری به حکومت آنی رسید و وی چون در مذهب متعصب بود به مسیحیان اعتنایی نمی‌کرد و بیشتر به مسلمانان می‌رسید و در زمان خود مسجدی در آنی بنا نهاد و این بود که بنا به گفتهٔ ابن‌اثیر کشیشان آنی به سال ۵۵۰ هجری به او شوریدند و شهر را به برادرش فضلون شدادی سپردند و یکی از نویسندگان می‌نویسد: شداد از آنی بیرون آمده و آهنگ شام کرد تا پیش اسدالدین شیرکوه عموی صلاح‌الدین ایوبی برود زیرا شادی پدر شیرکوه از ایل روادی بود و با شدادیان خویشاوندی داشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**فخرالدین ماردینی:** فخرالدین‌ابن عبدالسلام پزشک و منجم بزرگ کرد که در قرن ششم هجری می‌زیسته، از مشاهیر منطق و هندسه و ریاضیات و طب و فلسفه است. وی در بدایت حال به اصول علم و ادب و حکمت و ریاضیات و فلکیات اشتغال ورزید و سپس در نزد نجم‌الدین احمدابن سری همدانی فقه آموخت و پس از آن به بغداد سفر کرد و به فراگرفتن طب رغبت حاصل کرد و نزد امین‌الدوله سریانی و هبةالله‌ابن صاعد به تحصیل طب پرداخت و پس از آن به کردستان مراجعت کرد و در نزد امیرارتقی نجم‌الدین (۵۱۶-۵۴۷ هجری) در ماردین چند سالی ماندگار شد و سپس به دیاربکر رفت و در آنجا به جستجوی گیاهان دارویی پرداخت. در سال ۵۸۷ هجری به دمشق عزیمت کرد و تا سال ۵۸۹ به تدریس طب سرگرم شد و شاگردان زیادی پرورش داد و مدتی هم در خدمت ملک‌ظاهرابن صلاح‌الدین ایوبی بود و پس از آن به دیاربکر بازگشت و به سال ۵۹۴ هجری در ۸۲ سالگی درگذشت. وی آثاری در طب و فلسفه داشته که متأسفانه اکنون اثری از آنها نیست.

مراجع: طبقات‌الاطباء تألیف ابن‌ابی‌اصیبعه، و تاریخ الحکماء تألیف علی‌ابن یوسف القفطی‌بیروت ۱۹۵۲.

**فدایی لاهیجانی:** فدایی‌ابن شمس‌الدین محمد که از شعرای قرن نهم و دهم هجری است، چون پدرش را با طایفه‌اش از لاهیجان توابع مهاباد به شیراز کوچاندند، وی در شیراز تولد یافت و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل در دربار شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) تقرب یافت و چندبار هم از جانب شاه به

خوارزم و ترکستان سفر کرد و سرانجام خود را متقاعد کرد و بقیهٔ عمر را به عبادت و سرودن شعر به سر برد. از او دیوانی به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**زان دار بقا فتاده در دام عذاب آدم پی‌گندمی و ما بهر شراب**
**مرغان بهشتیم، عجب نیست اگر او از پی دانه رفت‌و مادرپی آب**

مراجع: مشاهیرالکرد، تألیف محمدامین زکی، و جنگ خطی.

**فرج‌الله جلالی:** فرج‌اللهابن آقاخان گوران متخلص به جلالی در سال ۱۳۲۱ هجری در ده گهواره از توابع کرمانشاه متولد شد و پس از مراحل تحصیل به استخدام فرهنگ درآمد و سپس استعفا داد و وارد ارتش شد و از آنجا نیز به بانک ملی انتقال یافت و پس از آن به تهران رفت و به سال ۱۳۸۹ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و در جوانی شعر می‌سرود و دیوان اشعارش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده و چند نمایشنامه وکتابی هم به نام‌های: جنون عشق، عشق و استیصال و مزگانی از او باقی است. از اوست:

**قرین خیال جهانست با غم و تشویش زبیم فتنه و جنگی که باشدش در پیش**
**علاج درد شود کی به که رهبران ملل به لفظ مهر شعارند و قلب بداندیش**
**زفکر و قدرت خویشند این و آن مغرور به وهم شاه جهانند همچومست حشیش**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری، و مشاهیر اهل حق.

**فرج‌الله وحشت:** فرج‌اللهابن عبدالقادر متخلص به وحشت در سال ۱۲۹۷ هجری در حسن‌آباد از توابع سنندج متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را آموخت و سپس به سنندج رفت و در نزد عالمان دین علم کلام و منطق را فراگرفت و پس از آن به ساوجبلاغ رفت و به فقه و ادبیات فارسی تسلط یافت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس وکار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۵۲ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

چاوەکەت‌فەتتانە تۆتەعلیمی دەستانی مەکە
فێری مەشقی شیری‌ئەبرۆ، تیری موژگانی مەکە
ئەی‌رەفێق بیستوومە یار تەدبیری قەتڵی کردوم
لێ گەڕێ بابمکوژێ توخوا پەشیمانی مەکە

گەربڵێن (وەحشەت) لەهیجرت خوێن دەگری ئەودەڵێ:

فـێڵە دەیکـالێ گـەرێ، قـەت گـوێ لەگـریانی مـەکـە

یعنی:

ای عزیزم! چشمانت فتنه‌انگیز است و او را به حیله و تزویر آموزش مده، و مشق شمشیر ابرو و تیر مژگان را به او نیاموز. ای رفیق! شنیده‌ام که یار اندیشهٔ کشتن مرا در سر پرورانده است، بهل تا مرا بکشد و پشیمانیش نکن. اگر بگویند وحشت از دوری یار خون می‌گرید او گوید: این دروغ است و گوش به گریه‌اش ندهید.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فرخ پیشنگ:** فرخ‌ابن بهروز ملقب به پیشنگ pêšang در سال ۶۷۹ هجری در شهرزور به دنیا آمد و چنان که گویند در آغاز زندگی به کار کشاورزی و دامداری پرداخت امّا پس از آن نوری در دلش پیدا شد و در جستجوی حقیقت و کسب معرفت و کمال به مسافرت رفت و مدتی در بغداد و شام و مصر در خدمت علما به سر برد و از آنان کسب فیض کرد و پس از آن به شهرزور بازگشت و از آنجا به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و مابقی زندگیش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۷۶۷ هجری درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

نـەئی‌سەفەردا پـێکیام وەخـەدەنگ　　ئـاومان وەردەن بـەرۆنەدڵ ژەنگ

چەمەش ئەو نوورەن بۆوە شاقە شەنگ　　هەرکەس نەنۆشا فانی بی و دڵتەنگ

یعنی:

در این سفر تیر خوردم، و ما همه آب معرفت نوشیدیم، آبی که زنگ قلب‌ها را می‌برد و پاک می‌کند و چشمهٔ آن آب نور است و در نزد شاه زیبا است. هرکس از آن آب ننوشید دلتنگ و افسرده شد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلا دین.

**فرخزاد:** بنا به روایت شاهنامه پس از این که آزرمیدخت درگذشت، ایرانیان فرخ‌زاد را که از نژاد شاهان ساسانی بود از جهرم فراخواندند و او را بر تخت شهریاری ایران نشاندند ولی پس از یک ماه پادشاهی یکی از غلامانش به نام سیه چشم‌زهر در داخل



باده‌اش ریخت و او را مسموم کرد.

بنا به اسناد تاریخی پس از کناره‌گیری آزرمیدخت کشور ایران به هرج و مرج افتاد و چند تن از شاهزادگان ایرانی از جمله فرخزاد به سلطنت رسیدند امّا سلطنت آنان دوامی نداشت و در این مدت وضع متصرفات ایران در خارج از کشور بسیار مبهم بود و این وضع سبب شد تا موبدان و سایر بزرگان ایران اختلاف خود را کنار بگذارند تا این که یزدگرد سوم نوهٔ خسرو پرویز را برای شهریاری ایران برگزیدند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**فرخ لامی:** فرخ‌ابن‌شاپور ملقب به لامی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در شهرزور پا به عرصهٔ هستی نهاد و پس از کسب علوم و کمالات عقلی و نقلی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت آموخت و از آنجا به اورامان رفت و مدتی در آنجا ماندگار شد و پس از آن به ده شیخان عزیمت کرد و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی عمرش را همان جا گذراند تا به سال ۷۷۱ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت و در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

نه‌مه‌ودای ئه‌نگوشت ئه‌وشای خاوه‌ن شه‌وق
گردمان جه‌م‌بین نه‌پای یه‌ک‌وه‌ره‌ق

چه‌وگا که ئامایِن په‌رێ ده‌گای حه‌ق
ذکر حه‌ق وانایِن تا ئاخر ده‌مه‌ق

یعنی:

به فرمان و اشارهٔ آن شاه صاحب شوق، همهٔ ما در پای یک ورق جمع شدیم و آنگاه تا آخر رمق ذکر حق را خواندیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**فرورتیش مادی:** فرورتیش فرزند دیااکو در سال ۶۵۵ قبل از میلاد به جای پدر بر تخت نشست و در آغاز کار راه پدرش را دنبال کرد و همواره به دولت آشور باج می‌داد و پس از آن لشکر کثیری گرد آورد و سرزمین پارس را به تصرف خود درآورد و مردم پارس و ماد را متحد کرد و در پی تصرف بخش‌های دیگر سرزمین ایران پرداخت و سپس در سال ۶۳۳ قبل از میلاد به کشور آشور حمله کرد ولی چون سپاهیانش هنوز چندان ورزیده نبودند از این‌رو شکست خورد و در جنگ کشته شد.
مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف.

**فرهنگ خال:** لغت‌نامه‌ای است کردی به کردی از شیخ‌محمدخال (۱۳۲۲-۱۴۰۸ هجری) که در سه مجلد قطع وزیری منتشر شده است و آن شامل پنجاه هزار واژهٔ کردی است و امتیاز این فرهنگ این است که شامل غالب لغات کردی است و واژه‌های بیگانه عربی و ترکی و انگلیسی هم که اکنون درکردی به کار می‌رود نشان داده است و علاوه بر آن برخی از نام‌های جغرافیایی کردستان را هم دربردارد و هر لغتی که از چه لهجه‌ای است نمایانده شده است وگرچه در آن نارسایی‌هایی دیده می‌شود امّا در حد خود به یکی از فرهنگ‌های ممتاز کردی به شمار می‌رود.

**فرهنگ ماد:** لغت‌نامه‌ای است کُردی به فارسی از نویسندهٔ این کتاب (صدیق صفی‌زاده) مشتمل بر دو جلد و می‌توان آن را جامع‌ترین فرهنگ کردی نامید زیرا حاوی غالب کلمات مستعمل در زبان کردی امروز است و ترتیب کار برحسب حروف تهجی است و بر دو بخش پایه‌گذاری شده است: بخش نخست لغات متداوله و بخش دوم لغات متون کردی است که اکنون کمتر به کار می‌روند و در این فرهنگ هر لفظ از زبان مخصوص منطقه‌ای است و در ذیل معنای آن نوشته شده که از چه لهجه‌ای است و این فرهنگ فواید لغوی زیادی دارد از جمله: اطلاع از واژه‌ها و اصطلاحات کردی و آگاهی از تلفظ صحیح و قدیم متداول آنها و این فرهنگ شامل محاسن فرهنگ‌های معروف مانند لاروس و وبستر است و بنا به گفتهٔ دانشمندان فقه‌اللغه در نوع خود بی‌نظیر است.

**فرهنگ مردوخ:** لغت‌نامه‌ای است کردی به فارسی و عربی از آیت‌الله مردوخ کردستانی (۱۲۹۷-۱۳۹۵ هجری) که شامل دو مجلد قطور می‌باشد و آن دارای یک مقدمه و

دستور زبان کردی است و بیشتر واژه‌های آن از سنندج و اطراف آن است و در آن بسی از مصطلحات و استعارات و کنایات در تلفظ عوام را هم آورده است و امتیاز عمدهٔ این فرهنگ این است که در آن معنی لغات کردی را به عربی و فارسی سره هم آورده است.

**فرهنگ مهاباد:** لغت‌نامه‌ای است کردی به عربی تألیف عبدالرحمن معروف به گیومکریانی (۱۳۲۳-۱۳۹۹ هجری) که در سال ۲۵۷۲ مادی در اربیل به طبع رسیده و آن دارای سی هزار واژهٔ کردی است شامل یک مقدمه مفصل دربارهٔ تاریخ و دستور و قواعد زبان کردی که شامل تمام لهجه‌های کردی است و جزو ممتازترین فرهنگ‌های کردی به شمار می‌رود.

**فرهنگ هنبانه‌بورینه:** کتابی است در لغت کردی به کردی و فارسی از عبدالرحمن شرفکندی هژار (۱۳۴۱-۱۴۱۱ هجری) چنان که خود مؤلف در مقدمه تصریح می‌نماید این فرهنگ در جمع میان فرهنگ خال و مهاباد و چند فرهنگ دیگر کردی است و او لغات فرهنگ خود را از فرهنگ‌های مزبور اخذ کرده و در ضبط معانی و الفاظ لغات آن دچار لغزش‌های زیادی شده و از حیث کمیت لغات به پای فرهنگ خال نمی‌رسد و سبک تنظیم آن هم با فرهنگ خال متفاوت است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فریدون:** بنا به روایت شاهنامهٔ کُردی فریدون پسر آبتین است که در دوران کودکی دژخیمان ضحاک پدرش‌راکشتند و فرانک او را به‌دست گاوداری سپردکه‌نگهداریش کند و فریدون با شیرگاوی برمایه نام‌پرورش یافت و پس از مدتی‌مادرش او را ازگاودارگرفت و درکوه البرز به پارسایی سپرد تا از او نگهداری کند و در شانزده سالگی از البرز کوه به دشت آمد و نژاد خود را پرسید و فرانک سرگذشت پدرش را برایش بازگو کرد و اظهار داشت پدرش از نژاد طهمورث است و فریدون به فکر انتقام افتاد ولی‌مادرش او را از این کار باز داشت و هنگامی که کاوه آهنگر با مردم نزد اوآمدند، فریدون باهمان سپاه مردمی به کاخ ضحاک تاخت وکاخ را تصرف کرد و ضحاک را درکوه البرز به بند کشید و با ارنواز دختر جمشید ازدواج کرد و نتیجهٔ این وصلت سه پسر به نام‌های: سلم و تور و ایرج‌است و او پانصدسال شهریاری کرد. نام‌فریدون در آوستاثرایتونه و در پهلوی فریتون است.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.



**فریدون علی امین:** فریدون‌ابن‌علی در سال ۱۳۵۲ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و سپس وارد دانشگاه شد و به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن به استخدام دولت درآمد. وی در ادبیات کردی و عربی تبحر دارد و بیشتر مقاله‌های ادبی او در مجلات به طبع رسیده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: پاکژی، پاڵەوانی دواروژ، جووجەڵەو بێچوە مراوی، سێو، کارژۆڵە، چەندسەرنجێک لە پیرەمێردی شاعیر.

مراجع: دیاری نەورۆز- نووسینی عومەر ئیبراهیم عەزیز ـ بەغدا ۱۹۸۹.

**فصیح‌الدین حیدری:** فصیح‌الدین ابراهیم حیدری‌ابن صبغةالله ماورانی به سال ۱۲۳۵ هجری در بغداد تولد یافت و در همان جا به کسب علم و فضایل پرداخت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و هندسه و ریاضیات را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس سرگرم شد و پس از آن عهده‌دار قضا گردید و در ضمن به مطالعه و تتبع و تحقیق هم مشغول بود و به سال ۱۲۹۹ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود متبحر و استاد بود. او راست: شرح دیوان ابی‌تمام، شرح دیوان معری، احسن‌الکلام فی‌مدینة

السلام، امداد القاصد فی شرح المقاصد، امعان الطلاب فی الاسطرلاب، المجد التالد فی مناقب مولانا خالد، احسن المقال فی شرح رسالة خلق الاعمال لمولانا خالد النقشبندی، اعلی الرتبة فی شرح النخبة، اصول الخیل و الابل الجیده و الردیة.

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**فضل‌الله اثیم:** فضل‌الله‌ابن احمدبیگ متخلص به اثیم که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج متولد شد و در همان جا به سال ۱۲۵۴ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی استاد بود و اشعارش بسی دلنشین و شیواست. دیوان او که دارای غزلیات و قصاید و قطعات بوده ازبین رفته فقط قسمتی از آن در حدیقهٔ امان‌اللهی درج شده است. کتاب کشکول شیخ بهاءالدین عاملی را هم به فارسی ترجمه کرده که متأسفانه اثری از آن در میان نیست. از اوست:

**تو را آن روز تا جان آفریدند — به ملک حسن سلطان آفریدند**

**گر آدم را زآب و گل سرشتند — تو را از شیرهٔ جان آفریدند**

مراجع: حدیقة امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**فضلون‌ابن محمد شدادی:** وی پس از قتل برادرش در سال ۳۷۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و از بدرفتاری مرزبان برادرش نسبت به اهالی بلاد استفاده کرد و سپاهیان و اعضای دولت ساخت و پس از آن با ارمنیان و گرجیان جنگید و بر ارمنستان دست یافت و سیصد هزار درم باج بر گردن آنان گذاشت و بدینسان در اندک مدتی شهرها و نواحی زیادی را تصرف کرد و بر تمام آران و دوین و ارمنستان حکومت کرد و پس از آن به آبادانی و عمران شهرها پرداخت و پل بزرگی بر رود ارس بست. ابن‌اثیر می‌نویسد که فضلون در سال ۴۲۱ هجری به غزای گرجیان رفت و بسیاری از ایشان را بکشت و بسیاری را هم اسیر کرد و تاراج فراوان به دست آورد ولی در هنگام بازگشت باده هزار تن از پشت به او تاختند و همهٔ تاراجی را که مسلمانان به دست آورده بودند از دستشان گرفتند ولی پس از مدتی فضلون نیرو گرفت و بر گرجیان تاخت و با تاراج بسیار بازگشت و سرانجام به سال ۴۲۲ هجری درگذشت.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**فضلون چهارم‌ابن محمود شدادی:** وی در سال ۵۵۰ هجری با مساعدت کشیشان آنی به حکومت رسید. در این زمان گرجی‌ها قدرت گرفته بودند و دشمن بزرگ مسلمانان به شمار می‌آمدند و رومیان نیز قصد تصرف دولت شد ادیان را داشتند و این دو دشمن مرتب به مسلمانان تعدی می‌کردند و از کشتنشان ابایی نداشتند و حتی مسلمانان را می‌گرفتند و زنده در آتش می‌سوزاندند و سران و بزرگان قوم هم هرکدام در گوشه‌ای به مخالفت با وی برخاستند و مردم آنی هم از اطاعت او سرباز زدند. سرانجام به سال ۵۵۶ هجری کشیشان آنی بر فضلون شوریدند و وی را از شهر خارج کردند و او ناچار به دژ بکران پناهنده شد و دیگر از او اطلاعی نداریم و شهر نیز به دست گرجیان افتاد.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، والکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**فضلون دوم‌ابن ابوالسوار شدادی:** وی پس از مرگ پدرش در سال ۴۵۹ هجری در گنجه زمام امور را به دست گرفت و بنا به نوشتهٔ جوانشیر آلب ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵ هجری) به گرجستان تاخت و شهر تفلیس را از گرجیان گرفت و به فضلون سپرد ولی معلوم نیست که چند مدت این شهر به دست فضلون بود ولی بعداً گرجیان به سپاهیان فضلون تاختند و بر او چیره گشتند و کشتار بسیاری از مسلمانان کردند. دربارهٔ پایان کار فضلون نوشتهٔ درست و استواری در دست نداریم و تنها نوشتهٔ ابن‌اثیر را داریم که می‌گوید: سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۴۵-۴۸۵ هجری) شهرها را از فضلون‌ابن ابوالسوار روادی‌گرفت و به سرهنگ‌ساوتکین خادم سپرد وفضلون را بر استرآباد بگمارد ولی فضلون به سرزمین خود برگشت و توانا شد و بشورید و سلطان امیر بوزان را فرستاد و باوی جنگ کرد و دستگیرش ساخت و سرزمین او را به دیگران داد. و سرانجام فضلون در سال ۴۸۱ هجری در بغداد با تنگدستی بسیار در مسجدی در کنار دجله جان سپرد.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**فضلون سوم‌ابن ابوالسوار شدادی:** وی در سال ۵۱۸ هجری هنگامی که خبر دستگیر شدن پدر و برادرانش را شنید چون در خراسان بود به انتقام برخاست و به کمک امرای آذربایجان و آران لشکری عظیم گرد آورد و به ارمنستان تاخت و آنی را محاصره کرد و چون مدت محاصره به درازا کشید و گرسنگی در شهر افتاد، ارمنیان ناچار زنهار خواستند و درهای شهر را به روی فضلون گشودند ولی از او پیمان گرفتند که به مردم

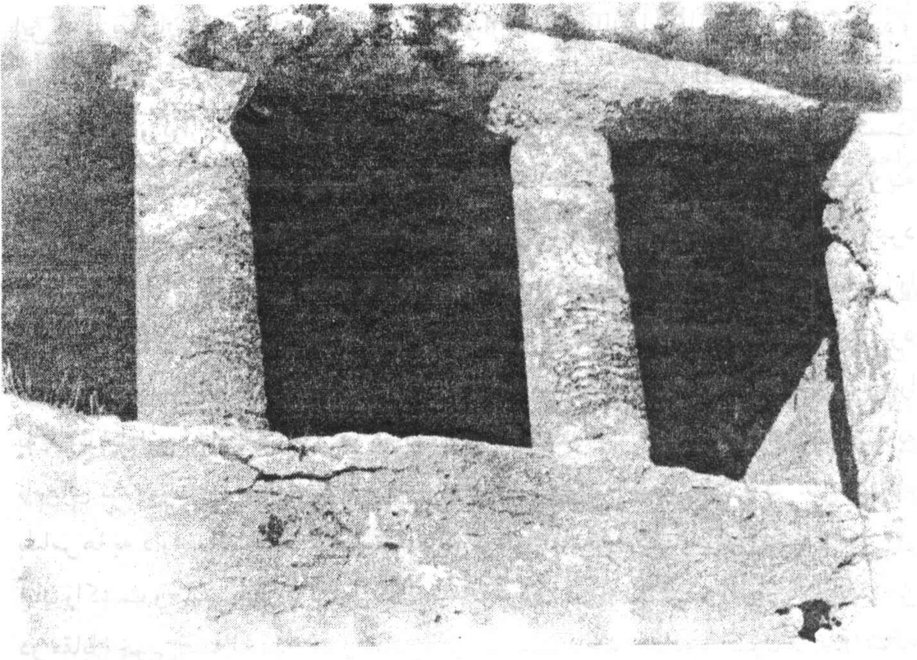
آزاری نرساند و کلیسا را هم مسجد نکند و او هم پذیرفت و به شهر درآمد و با مردم با مهربانی رفتار کرد و از آن به بعد مسلمانان و مسیحیان با آسایش و ایمنی در کنار هم زندگی می‌کردند. پس از مدتی به شهرهای دوین و گنجه تاخت و آنها را هم گشود و بر شکوه و جلال خود افزود. ولی در سال ۵۲۵ هجری امیر قی‌ترک که حاکم بدلیس بود به دوین تاخت و آنجا را تصرف کرد و فضلون ناچار با سپاهی به او حمله کرد و در جنگ زخمی شد و پس از چند روز درگذشت.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، والکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**فضلویه:** فضلویه اصلاً از کردان شامند که در نیمهٔ قرن ششم هجری در دشت شمال اشترانکوه لرستان مستقر شدند و در سال ۵۵۰ تا ۸۲۷ هجری سلسله‌ای به نام اتابکان لر بزرگ در شرق و جنوب لرستان تشکیل دادند و پایتختشان در ایذه (مالمیر) قرار داشت و بعداً بر بیشتر خاک لرستان تسلط یافتند. رییس آنان شخصی بود به نام ابوطاهرابن علی‌ابن محمد و چون جد نهم او به نام فضلویه معروف بود از این‌رو فرزندان او به نام فضلویه معروف شدند و ابوطاهر و برادرش نخست از خلفای عباسی تبعیت می‌کردند و پس از آن این دو برادر مدتی در خدمت اتابک سنغرسلغوری (۵۴۳-۵۵۶ هجری) بودند و در لشکرکشی‌های او به خاک شبانکاره وی را یاری کردند و اتابک به پاس این خدمت حکومت کهکیلویه را به آنان واگذار کرد و ابوطاهر از طرف او لقب اتابکی یافت و بعد از او فرزندانش در لرستان حکومت کردند و افراد معروف این خاندان از این قرارند: ابوطاهرابن علی (۵۵۰-۶۰۰ هجری)، هزار اسب ابن‌ابوطاهر (۶۰۰-۶۲۶ هجری)، عمادالدین‌ابن هزار اسب (۶۲۶-۶۴۹ هجری)، تکله‌ابن هزار اسب (۶۴۹-۶۵۶ هجری)، شمس‌الدین‌ابن هزار اسب (۶۵۶ - ۶۷۲ هجری)، یوسف‌ابن شمس‌الدین (۶۷۲-۶۸۴ هجری)، افراسیاب‌ابن یوسف (۶۸۸-۶۹۵ هجری)، نصرت‌الدین احمدابن یوسف (۶۹۵-۷۳۳ هجری)، یوسف شاه دوم‌ابن نصرت‌الدین (۷۴۰۷۳۳ هجری)، شاه حسین‌ابن ابوسعید (۸۲۷۸۲۰ هجری).
مراجع: زبدة‌التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**فضلویه‌ابن‌علی شبانکاره‌یی:** امیر فضلویه‌ابن علی‌ابن حسن رامانی که رهبری عشایر شبانکاره را به عهده داشت، چون دلیر و شجاع و با همت بود در دورهٔ آل‌بویه (۳۲۰-۴۴۸ هجری) به خدمت صاحب عادل درآمد و پس از مدتی سپهسالار شد و

چون نیرو گرفت به کمک کردان پارس امارتی به وجود آورد و سپس بخشی از نواحی دیگر را هم به تصرف خود درآورد و در سال ۴۴۸ هجری چون حکومت آل‌بویه انقراض یافت به سرکوبی مخالفان خود و تصرف بخشی از سرزمین پارس پرداخت و حتی بر شیراز استیلا یافت و پیشرفت بسیار کرد و الب ارسلان سلجوقی (۴۵۵-۴۶۵ هجری) از نفوذ و قدرت او اندیشناک شد و نظام‌الملک را به مقابله‌اش فرستاد و فضلویه در این نبرد شکست خورد و در قلعهٔ خورشاه محاصره شد و پس از نبردی سخت اسیر شد و به سال ۴۵۹ هجری اعدام گردید. وی مردی شجاع و دلیر و سخی و بخشنده بود و خود شخصاً به محاکمهٔ تبهکاران می‌پرداخت و راهزنان و قاتلان را به کیفر می‌رساند و علما و شعرا و نویسندگان را هم تشویق می‌کرد و به شعر و ادب علاقهٔ زیاد داشت.

مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای.



نمای بیرونی فقره‌قا که در شش کیلومتری مهاباد قرار دارد

فقره‌قا: در حوالی دیه اندرقاش مهاباد دخمه‌ای سنگی دیده می‌شود که از سنگ ساخته شده و دارای ستون‌های سنگی و نیز حوضچه‌ای در وسط آن دیده می‌شود و این اطاق

سنگی را مقبره‌ای می‌دانند که در داخل سنگ آهکی حفر شده و دوازده تا پانزده متر بالای خاک است نظر به این که هرودوت مورخ یونانی آرامگاه فرورتیش را در جنوب دریاچهٔ چیئچست ذکر نموده است و برخی بر این عقیده‌اند که همین آرامگاه فرورتیش است و یکی از بدنه‌های این دخمه پوشیده از کتیبه‌ای است به خط پهلوی با مرکبی پاک‌نشدنی ولی امروزه به مرور زَمان اغلب حروف آن تا حدی پاک شده و قابل استنساخ نیست و بنا به روایاتی سابقاً در نزدیکی ساوجبلاغ آتشکده‌ای وجود داشت ولی اینک کاملاً خراب و ویران شده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فقیه احمد دارشمانه‌یی:** فقیه احمد که مردی رشید و شجاع بود چون بسی رنج و آزار از بلباس‌ها دیده بود ناچار عازم قسطنطنیه شد و مدتی را به آوارگی و دربدری گذراند تا این که به سلطان مراد چهارم تقرب پیدا کرد و از قضا سلطان با انگلیس‌ها در جنگ بود و در آندم بیشتر جنگ‌ها تن به تن مرسوم بود و پهلوانی در میان لشکر انگلیس‌ها به دلاوری نام و آوازه پیدا کرده بود و هر ترک عثمانی که به میدان می‌رفت او را شکست می‌داد و سرش را می‌برید. فقیه احمد که این را دانست از سلطان اجازه خواست و به میدان رفت و بی‌درنگ پهلوان انگلیسی را به زمین زد و چون می‌خواست سرش را ببرد پهلوان از او امان خواست و گفت من دخترم و نامم کیغان است و وقتی که نقابش را برداشت دید که دختری است زیبا و از ته دل عاشقش شد و از کشتنش چشم‌پوشی کرد و با هم پیش سلطان رفتند و سلطان هم او را به عقد فقیه احمد درآورد و ده دارشمانه را به عنوان پاداش به او بخشید و هر دو به آن ده بازگشتند. پس از مدتی دارای دو فرزند به نام‌های ببه سلیمان و بداق شدند و روزی فقیه احمد به سفر رفت و در این هنگام بلباس‌ها به دارشمانه حمله بردند و کیغان خود را آمادهٔ جنگ بابلباس‌ها کرد و بسی از آنان را کشت و مابقی فرار کردند و آنگاه کیغان مردم ده را جمع کرد و اظهار داشت که من در مقابل خوبی فقیه احمد امروز بلباس‌ها را شکست فاحشی دادم و اکنون می‌خواهم به زادگاه خود بازگردم و به فقیه بگویید دنبالم نیاید و این را گفت و با سرعت رفت و چون فقیه احمد بازگشت و کیغان را ندید بسی آزرده شد و فوراً دنبال او رفت و در بین راه به وی رسید و از او خواهش کرد که برگردد امّا کیغان شمشیری به او زد و مجروحش کرد و فقیه به زمین افتاد و کیغان دلش برایش سوخت و زخمش را پیچید و به سوی فرنگستان

حرکت کرد و چون فقیه به هوش آمد دنبال کیغان رفت و پس از مدتی به فرنگستان رسید و دید شهر آزین شده و چون جایی را بلد نبود لگام اسبش را رها کرد و اسب آرام‌آرام او را به در خانهٔ پیرزنی برد و فقیه در را زد دو پیرزن آمد و چون او را جوانی شایسته دید خوشش آمد و به درون خانه برد و فقیه چگونگی آزین شدن شهر را پرسید و او هم گفت دختر پادشاه پس از مدتی اسارت از دست مسلمانان رهایی یافته و اکنون به وطن بازگشته و قرار است با پسر عمویش ازدواج کند و من چون ندیمه‌اش هستم اکنون به قصر می‌روم. فقیه خواهش کرد که او را هم با خودش ببرد امّا پیرزن گفت به شرطی می‌برمت که جامهٔ زنانه بپوشی و او هم راضی شد و هر دو به قصر رفتند و چون به قصر رسیدند فقیه کیغان را دید که با پسر عمویش جر و بحث می‌کند که ناگاه به او یک سیلی محکمی زد و در این هنگام کیغان گریست و به زبان کردی گفت: ای فقیه کجایی که به دادم برسی و مرا از دست این ملعون رستگار کنی و فقیه چون این را شنید فوراً خود را به کیغان رساند و با یک ضربه پسر عمویش را کشت و هر دو از قصر گریختند و راهی قسطنطنیه شدند و سلطان چون ماجرا را شنید نواحی پشدر و مرگور و ماوت را هم به او بخشید که بعداً نواده‌های او بر سراسر خاک کردستان فرمانروایی کردند.

مراجع: داستانی دووپاڵەوان نووسینی ڕەمزی‌قەزار - بەغدا ـ ۱۹۶۸ و ئافرەتی کورد لەتورکیا نووسینی لووسی گارنیت وەرگێڕاوی عەزیز گەردی ـ بەغدا ۱۹۸۳.

**فقیه رشید زنگنه:** رشیدابن جاسم آقا زنگنه در سال ۱۲۷۰ هجری در ده گُلباغ از توابع کرکوک متولد شد و درکودکی به تحصیل علوم سرگرم شد و در جوانی شعر سرود و پس از آن در فنون ادب و ادبیات فارسی و کردی تبحر یافت و پس از فوت پدرش به ملک‌داری و کار کشاورزی و دامداری پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۸۵ در ۱۱۵ سالگی در کرکوک بدرود زندگی گفت. اشعار او پراکنده است و تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

گوناه بێ‌ژمار جەلام بیەن پەس — مەرام‌چەنی‌غەم‌ماتەم‌توهی‌دەس
یارەب بە حورمەت ئەوئال عەبا — میرزا ببەخشی جە ڕۆژ عوقبا

یعنی:

گناهم بی‌شمار است و همه‌اش جمع شده است و دلم پر از اندوه است و از همه‌چیز تهی‌دست شده‌ام. خدایا به حرمت آل عبا، میرزا را در روز عقبا ببخشی.

مراجع: مێژووی عەشیرەتی زەنگنە نووسینی محمد عبدالرحمن زەنگنە.

**فقیه طیران:** ملامحمد طیران معروف به فقیه طیران که از شعرا و علمای معروف قرن دهم و یازدهم هجری است، در حوالی ماکو متولد شده. وی پس از کسب مقدمات ادب چندی در شهرهای کردستان به سیاحت گذرانید و عاقبت به زادگاه خود بازگشت و در همان جا به تدریس پرداخت. از فقیه طیران و غزلیات و مثنوی‌هایی به نام: (شیخ صنعان) و (اسب سیاه) و (دمدم) به‌جای‌مانده‌است. وی زبانی‌ساده‌و شعری‌روان دارد. از اوست:

خەرگە بمن حیجابە ستار دەکت جەمالێ
عەورێ رەش ونیقابە لەبەروە جهێ هیلالێ
پەروانە لەو دعەزابە مەحجووبە ژ شەمالێ

یعنی:

آسمان مانند پرده‌ای است که جمال خداوند را از ما مخفی می‌کند و آن چون ابری است تیره و تار که جلو چهرهٔ ماه دلدارم را گرفته است. ای وای که پروانه چو من در عذاب است و از دیدار شمع محروم گشته است.

مراجع: چەند شاعیرە ک دهەریما بەهدینان‌دوکتۆر نافع عەقراوی ـ بەغدا ۱۹۷۸، والعقدالجوهری تألیف احمدالزفنکی ـ قامشلی ۱۹۵۹، و مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی و القضیة الکردیة تألیف د. بله ج شیرکوه.

**فقیه عبدل بوره‌که‌یی:** فقیه عبدل‌ابن شکرالله بوره‌که‌یی در سال ۱۳۴۳ هجری در ده زرینهٔ اوباتو از توابع دیواندره متولد شد و درکودکی به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به اورامان رفت و در خدمت عالمان دین تفسیر و حکمت آموخت و سپس به زادگاهش بازگشت و به کار کشاورزی پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۷۱ هجری ناکام از جهان درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او منظومه‌ای به نام شەماڵ وزەلان به یادگار مانده که یکی از شاهکارهای ادب کردی به شمار است. فقیه عبدل دایی نگارنده است. از اوست:

ئــی‌دنیای دەوران پــووچ بــاطڵەن ئــی‌دام دەوڵات قــەصدقاتڵەن
هەرپۆسەن کارش گەردش‌کە چباز هەردەم‌وەرەنگێ ئەفسوون‌مەدۆساز
رەحـمش نـمەیۆ بـە حـاڵ کـەس‌دا کەبک کەچ خوانش‌ها نە قەفەس‌دا

یعنی:

این دنیا پوچ و بیهوده است و قصدش کشتن مردم است و کارش چنین است این

چرخ کج مدار، هر دم با نیرنگی افسون‌گری می‌کند و به حال کسی رحم نمی‌کند و کبک بدخوانش در قفس است.

مراجع: نسخهٔ خطی شه‌ماڵ وزه‌لان، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**فقیه قادر هه‌مه‌وند:** قادرابن رسول هه‌مه‌وند در سال ۱۲۴۷ هجری در دربازیان متولد شد و در کودکی به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و از طرف دولت قایمقام چمچمال و بازیان گردید ولی چون مورد سوءظن دولت واقع شد با ندیمانش زندانی شد و از آن جمله وی پنج سال و نیم در کرکوک و دو سال در موصل محبوس گردید و پس از آن همراه افراد قبیله‌اش از طرف دولت به شهر بنغازی لیبی تبعید شد و به سال ۱۳۰۸ هجری درگذشت. جای تعجب است که این مدت که در زندان بوده و بسی رنج و سختی کشیده در اشعارش به آن اشاره‌ای نکرده. دیوان او که اخیراً به چاپ رسیده شامل هفت قسمت است: فضیلت بنی‌آدم، پند حکیمان، عقیدهٔ اسلامی، معراجنامه، درودنامه، جبری و اشعری، جنگ بهار و زمستان. از اوست:

مه‌علووم عامه‌ن صینف درۆغزه‌ن نوور قه‌لبشان نه‌مه‌بۆره‌وشه‌ن
درۆغه‌ن مه‌ردان مه‌کۆ شه‌رمه‌سار مه‌ردان به درۆغ مه‌بان خواروزار

یعنی:

کسانی که دروغزنند و دروغ می‌گویند، قلبشان هیچ وقت روشن نمی‌شود، و آدم دروغگو همیشه شرمسار است و عقل خود را از دست می‌دهد و پیش مردم خوار و رسوا می‌شود.

مراجع: کۆمه‌ڵه‌ی شیعری فه‌قێ قادری هه‌مه‌وه‌ند کۆکردنه‌وه‌ی مه‌لا عبدالکریمی مدرس و فاتح عبدالکریم ـ به‌غدا ۱۹۸.

**فقیه محمد غریقی:** فقی محمد ملقب به غریقی که از سرایندگان قرن سیزدهم هجری است، در ده ولَدانه از توابع شهربازار متولد شده و همان جا به تحصیل علوم سرگرم شده و پس از آن سرباز شده و چون رشادت‌هایی از خود نشان داده به درجهٔ افسری نایل آمده و سرانجام به سال ۱۳۴۵ هجری در غربت جهان را بدرود گفته است. وی در

سرودن شعر ید طولایی داشته و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

بنازم لەشکری حوسن و نظامی تیپی موژگانت
لەبۆ تەسخیری مۆلکی دڵ عەجەب شایستە پاشایێ
خەراجی مولکی پەروێزە عەقیقی لێوی شیرینت
بەهاریی دەولەتی رۆمە لەساچ و پەرچەمت نایێ

یعنی:

بنازم به لشکر حُسن و نظام تیپ مژگانت، برای تسخیر ملک دل عجب پادشاه شایسته‌یی هستی، خراج ملک پرویز است عقیق لب شیرینت، بهای دولت روم است گیسوان تو.

مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی کوردی یەوە. نووسراوی: د. مارف خەزنەدار ـ بەغدا ١٩٨٤.

**فلک‌الدین حسن:** فلک‌الدین حسن‌بن بدرالدین به سال ۶۷۷ هجری به فرمانروایی لرستان رسید و او امیری عادل و بلند همت بود و شاه مغول از او شاکر بود و هر کجا لشکری می‌فرستاد مظفر باز می‌آمد و در آغاز امر اطاعت خود را به خان مغول ابراز داشت و آباقا خان مغول فرمان داد که پسران بدرالدین به نام‌های فلک‌الدین حسن و عزالدین حسین متفقاً لرستان را اداره کنند و هر کدام بر بخشی از لرستان در کمال قدرت فرمانروایی کردند و توانستند لشکری هجده هزار نفری آماده کنند و پس از مدتی نهاوند و شوشتر را تصرف کردند و ضمیمه ایالت خود کردند و سرانجام به سال ۶۹۲ هجری هر دو در جنگی کشته شدند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**فلک‌الدین روادی:** فلک‌الدین‌ابن ارسلان روادی در سال ۵۷۰ هجری به جای پدر نشست و پس از مدتی با لشکری به رواندز حمله کرد و امّا چون دژی استوار و محکم بود نتوانست آن را تصرف کند و ناچار به صوب مراغه حرکت کرد و به آن دیار یورش برد و برادرش را با سپاهی به تبریز گسیل داشت و مدتی جنگ در آن نواحی به وقوع پیوست و سرانجام عده‌ای از سپاهیان فلک‌الدین دستگیر شد و پس از آن کار به صلح انجامید و با هم به توافق رسیدند و سرانجام به سال ۵۸۴ هجری فوت کرد.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌اثیر.

**فوزالدین ابوبکر اربیلی**: ابوبکر فوزالدین محمدابن ابراهیم اربیلی از شعرا و علمای قرن هفتم هجری است و به سال ۶۷۹ هجری رخت از جهان بربسته است. از او منظومه‌ای به نام: الالفیه فی‌الالغاز الخفیه به جای مانده که شامل هزار اسم است.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**فیروز شاه‌کرد**: فیروز شاه ملقب به زرین کلاه‌ابن محمد شاهی از کردان سنجار و جد هفتم شیخ صفی‌الدین اردبیلی است. وی از عرفای قرن پنجم هجری است. بنا به کتاب (صَفوَةُ الصفا) فیروز شاه جد هفتم شیخ صفی‌الدین از کبار عرفای قرن پنجم است وی تألیفاتی نیز داشته که متأسفانه ازبین رفته است.
مراجع: نسخهٔ خطی صفوةالصفاء تألیف ابن‌بزاز.

**فیض‌الله بیگی**: نام یکی از طوایف مکری است که در تیکانتپه سهام و بوکان و سقز سکونت دارند و آنان از نوادگان فیض‌الله‌بیگ مکری‌اند که در روزگار ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) می‌زیسته و از سوی ناصرالدین شاه طی فرمانی به لقب بیگی و خانی مفتخر شده. وی در قیام شیخ عبدالقادر شمزینی شرکت داشته ولی به علت اختلاف با حمزه آقای منگور از شیخ جدا شده و به زادگاه خود بازگشته است. برخی از افراد این طایفه در قیام محمدرشید خان و قاضی محمد هم شرکت داشته‌اند و در میان آنان بسی شعرا و ادبا و خطاطین پیدا شده‌اند که خدمت شایانی به فرهنگ و زبان کردی کرده‌اند که در میانشان می‌توان از: حاج سرتیپ، محمدبیگ مکری، عبدالرحمن مکری و عده‌ای دیگر را نامبرد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

## «ق»

**قاآنی:** میرزا حبیب‌الله زنگنه در سال ۱۲۲۳ هجری در شیراز متولد شد و در جوانی به خراسان سفر کرد و در آنجا به تحصیل علوم و ادبیات سرگرم شد و سپس نزد حسن‌علی میرزا شجاع‌السلطنه تقرب یافت و به مناسبت اسم پسر شجاع‌السلطنه یعنی اوگتاقاآن قاآنی تخلص کرد و به وسیلهٔ وی به خدمت فتحلیشاه قاجار رسید و او را مدح گفت و سرانجام به سال ۱۲۷۰ هجری فوت کرد. وی از معروفترین قصیده‌سرای دورهٔ قاجار است و در قصیده از عنصری و فرخی پیروی کرده و او علاوه بر دیوانش کتابی به نام پریشان به نثر دارد که آن را به سبک گلستان سعدی نوشته است. از اوست:

**نسیم خلد می‌وزد مگرز جویبارها که بوی مشک می‌دهدهوای مرغزارها**
**فرازخاک و خشت‌ها دمیده سبزه‌کشت‌ها چه کشت‌ها بهشت‌ها نه‌ده‌نه صد هزارها**

مراجع: تاریخ زبان و ادبیات ایران تألیف پروفسور عباس مهرین.

**قادر برسی:** قادر برسی در سال ۱۳۵۳ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا به پایان رساند و پس از آن به کسب و کار مشغول شد و بیشتر اوقات بیکاری خود را به مطالعه گذراند و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او مجموعه‌ای شعر به نام: پشیله‌وبه‌نگ کێش به طبع رسیده. از اوست:

لەم ڕۆژەدا بووکاوە ئاسنگەر تاجی سەربەستی ومەردی کردەسەر
پێش دامانە کەی خۆی کرد بە شیعار بەرامبەر کۆشک وتەلاری زۆردار
بەدەنگی بەرز بەتوندئەی نەڕان بمرێ زۆر داری لەهەموجیهان

یعنی:

در این روز کاوهٔ آهنگر، تاج آزادی و مردی را به سر نهاد، و چرم پارهٔ آهنگری را شعار خود کرد و در برابر قصر آن ستمگر ایستاد و با صدای بلند فریاد می‌زد،

بمیرد ستمگر در همهٔ جهان.
مراجع: نه‌ورۆزنامه نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**قادر دیلان:** قادر دیلان به سال ۱۳۴۷ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و در جوانی شروع به خوانندگی کرد و بیشتر مردم به استماع ترانه‌هایش می‌آمدند و سپس به بغداد رفت و مدتی در رادیو کردی ترانه‌هایش پخش می‌شد و او چون اهل ذوق بود غزل‌های خوب سرایندگان کرد را برای ترانه‌هایش برمی‌گزید به خصوص علاقهٔ زیادی به اشعار گوران داشت و بیشتر آنها را در ترانه‌هایش به‌کار می‌برد و عاقبت به علت فشار و ستم بعثی‌ها به اروپا سفر کرد و مابقی عمرش را در آنجا گذراند تا به سال ۱۴۱۹ هجری در هفتاد و دو سالگی در سوئد درگذشت. وی‌از خوانندگان معروف‌کرد است و اومردی صاحب‌ذوق بود و تاکنون در حدود بیش از پانصد ترانه از او ضبط شده است و او دارای صوتی ملیح و رسا بود.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**قادر فتاح قاضی:** قادر فتاح‌ابن میرزا خلیل قاضی در سال ۱۳۵۶ هجری در ده قزلجه از توابع مهاباد متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در مهاباد و متوسطه را در تبریز به اتمام رساند و سپس وارد دانشگاه شد و به اخذ لیسانس در ادبیات نایل آمد و آنگاه به استخدام آموزش و پرورش درآمد و در اردبیل به تدریس پرداخت و سپس به دانشگاه تبریز منتقل شد و به تدریس مشغول شد و اوقات بیکاری را به تحقیق و نوشتن کتب و مقالات سودمند گذراند که تاکنون چندین جلد از او به نام‌های: منظومهٔ مهر و وفا، منظومهٔ شیخ صنعان، منظومهٔ بهرام و گلندام، منظومهٔ شور محمود مرزینگان، منظومهٔ شیخ فرخ و خاتون استی، منظومهٔ سعید و میرسیف‌الدین، امثال و حکم کردی، گورستان ملاجامی، حاشیه بر فرهنگ مهاباد منتشر شده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**قاسم امین:** قاسم‌ابن‌محمدامین‌بیگ شهرزوری در سال ۱۲۸۲ هجری در اسکندریه متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را آغاز کرد و سپس به قاهره رفت و در آنجا تحصیلات خود را ادامه داد و سپس به فرانسه رفت و در آنجا موفق به اخذ دکترا در

حقوق شد و پس از آن به قاهره بازگشت و به شغل وکالت پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۲۶ هجری درگذشت. وی یکی از کردهای آزادی‌خواه در مصر بود و مدت‌ها با استعمار به مبارزه پرداخت و در اصلاح وضع اجتماعی زن کوشش کرد و از او آثاری به جای مانده از جمله: تحریرالمرأة، المرأة الحدیثه، کلمات قاسم است.

مراجع: تاریخ آداب‌اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**قاسم‌ابن یحیی شهرزوری**: قاسم‌ابن یحیی‌ابن عبدالله شهرزوری در سال ۵۳۴ هجری در شهرزور تولد یافت. وی در بغداد در خدمت یوسف دمشقی به تعلیم و حفظ قرآن و روایت و فقه و تحصیل زبان عربی پرداخت و به شهرهای دیگر عراق سفر کرد و در خدمت عده‌ای از استادان تلمذ کرد تا در علوم دیگر به استادی رسید. پس از آن به شام رهسپار شد و به خدمت سلطان صلاح‌الدین ایوبی رسید و صلاح‌الدین او را سفیر خود کرد و به کشورها اعزام داشت و مدتی هم در شام قاضی شد و پس از آن در موصل قضاوت را به دست گرفت و چون آوازهٔ او در کشورهای اسلام منتشر شده بود خلیفهٔ بغداد او را خواست و او را قاضی القضاة کرد و مدتی هم در حماة این شغل را داشت و سرانجام به سال ۵۹۹ هجری وفات یافت. وی در فنون ادب و فقه اطلاع کافی داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوانی از او باقی است. از اوست:

**فی کل یوم یری للبین آثار — و ماله فی التئام الشمل ایثار**

**یسطو علینا بتفریق فیا عجبا — هل کان للبین فیما بیننا ثار**

یعنی:

هر روز آثاری از جدایی دیده می‌شود، و روزگار برای پراکندگی‌ها آمادهٔ فداکاری نیست، شگفتا زمانه با حربهٔ تفرقه به ما حمله می‌کند، مگر جدایی حقی بر گردن ما دارد که می‌خواهد انتقام بگیرد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**قاسم‌بیگ کلیسی**: پس از کشته شدن حبیب‌بیگ برادرش قاسم‌بیگ به سال ۹۱۵ هجری رسماً خود را حاکم کلیس خواند و به جای او نشست امّا چرکس‌ها شیخ عزالدین نامی را که از شیوخ یزیدی بود به حکومت کلیس نشاندند و عده‌ای از یزیدی‌های شهر کلیس حکومت او را پذیرفتند و چرکس‌ها هم لشکری برای سرکوبی قاسم‌بیگ گسیل داشتند و

قاسم‌بیگ چون این خبر را شنید با عده‌ای از افرادش در کوهٔ صهیون موضع گرفت و منتظر آمدن دشمن شد و چون لشکر چرکس‌ها رسید جنگ سختی درگرفت و عاقبت چرکس‌ها شکست خوردند و پس از این واقعه قاسم‌بیگ زمام امور را به دست گرفت و هنگامی که سلطان سلیم اوّل عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) به عزم تسخیر ممالک شام و فلسطین و دفع چرکس‌ها در حرکت بود قاسم‌بیگ نیز در جنگ او را همراهی کرد و پس از فتح مصر و شام، قاسم‌بیگ با سلطان به استانبول رفت و در این موقع عده‌ای از او سعایت کردند و کار به جایی رسید که سلطان به سال ۹۱۹ هجری دستور قتل قاسم‌بیگ را صادر کرد و پسرش جان فولاد را به اتابکان خاص سپرد تا در تربیت او بکوشند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قاسم خان سنجابی**: قاسم خان‌بن شیر محمدخان سنجابی ملقب به سردار ناصر به سال ۱۳۲۶ هجری فرمانروای سنجابی شد و با کمال قدرت و استقلال بر متصرفاتی که از پدرش باقیمانده بود به حکومت پرداخت و او در آغاز به تعمیر و عمران آبادی‌ها و روستاهای جلگهٔ ماهیدشت سرگرم شد و بیست و چهار سال فرمانروایی کرد و در سال ۱۳۵۴ هجری از طرف دولت به تهران احضار شد و املاکش ضبط شد و به جای آن در قزوین املاکی به او واگذار کردند و او عاقبت به سال ۱۳۶۸ هجری در سن سی و نه سالگی درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قاسم سلطان اورامی**: پس از درگذشت بهرام سلطان پسران او همه خواهان حکومت اورامان بودند و سرانجام قاسم سلطان به سال ۱۱۰۴ هجری به حکومت اورامان رسید امّا برادرانش ناراضی بودند و عثمانی‌ها برای این که اورامان را قطعه‌قطعه کنند از این اختلاف استفاده کردند و بابا سلیمان بابان (۱۰۷۵-۱۱۱۵ هجری) را تحریک کردند که به اورامان حمله کند و او هم با سپاهی گران مریوان و اورامان و سقز را گرفت و پس از آن محمدخان اردلان (۱۱۰۷-۱۱۱۳ هجری) مراتب را به شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری) گزارش داد و از جانب شاه سپاهی به سرداری رستم‌خان سپهسالار و عباس قلی‌خان زیاد اوغلی به کردستان اعزام شد و در ظرف چند روز جنگ لشکریان بابا سلیمان بابان را شکست دادند و عدّه‌ای از آنان را به قتل رساندند و کلیهٔ

مهمات آنان نصیب سواران قزلباش گردید و پس از این پیروزی بنا به تحریک قاسم سلطان علت ورود لشکریان بابا سلیمان را بر عده‌ای از اهالی اورامان تهمت بست و به این خاطر عباس قلی‌خان به دستگیری و آزار و کشت و کشتار مردم اورامان برآمد و گروهی از اورامی‌ها از ترس جانشان شبانه به خاک عثمانی گریختند و عده‌ای را هم گرفتند و اموالشان را به غارت بردند و سپس به دار زدند و از کلهٔ آنها پشته درست کردند و قاسم سلطان را هم به سال ۱۱۶۰ هجری به قتل رساندند و سر او را چند روزی بر چوبهٔ دار در تپه‌ای آویزان کردند که اکنون به کلین‌کو معروف است و این خبر چون به شاه سلیمان رسید عباس‌قلی‌خان را احضار و در اصفهان در میدان شاهی به چوبهٔ‌دار آویخت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قاصد توکانی**: قاصد توکانی در سال ۱۲۳۴ هجری در ده توکان از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن در حضور سید براکه به کسب کمالات و فیض پرداخت و پس از مدتی از او خرقه اخذ کرد و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تذکیر و وعظ مردم به سر برد و همان جا درگذشت. از او اشعار شیرین و روانی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

نەوایێ مەیۆ، نەوایی مەیۆ — جە ئاسمانەوە نەوایێ مەیۆ
مەشیەش هەرمەشۆهەوایێ مەیۆ — وەدەم ئەو هەواسەوایێ مەیۆ

یعنی:
از آسمان نوایی به زمین می‌آید و مشیه با آهنگ آن نوا به رقص می‌پردازد و عشق و شور و شعفی در او پیدا می‌شود.
مراجع: نسخهٔ خطی کلام قاصد، و نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**قاضی محمد**: قاضی محمدابن قاضی علی در سال ۱۳۱۰ هجری در مهاباد تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل رییس ادارهٔ اوقاف مهاباد شد و سپس متولی قضا گردید و چون فقر و بدبختی و بی‌سوادی و دربدری کردان را می‌دید معذب می‌شد و به سال ۱۳۲۱ شمسی از طرف مردم به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و پس از آن به عضویت کوملهٔ ژک که هدف از تشکیل آن احیای

کرد بود درآمد و حزب دمکرات کردستان را هم تشکیل داد و در سال ۱۳۲۴ شمسی جمهوری خودمختار کردستان را رسماً اعلام کرد و پرچم کردستان بر بالای ادارات دولتی به اهتزاز درآمد و قاضی بارها وفاداری خود را به استقلال و تمامیت ارضی ایران بر زبان می‌آورد ولی روس‌ها برای این که بتوانند بر اوضاع تسلط پیدا کنند گروهی از افراد زبدهٔ خود را به کردستان فرستادند و در تمام امور نظارت می‌کردند و پس از آن عده‌ای از نمایندگان کرد به باکو رفتند و با سران روس تماس حاصل کردند و این امر نگرانی دولت مرکزی را فراهم آورد و دولت چون تحمل چنین وضعی را نداشت مخفیانه با روس‌ها به توافق رسیدند و نخست حکومت آذربایجان را برانداختند و پس از آن چندبار با قاضی محمد تماس گرفتند و سرانجام با خدعه و نیرنگ و وعده‌های دروغین، ارتش بدون خونریزی در سال ۱۳۲۶ شمسی وارد مهاباد شد و قاضی محمد و صدر قاضی و سیف قاضی را پس از چند روز زندان ناجوانمردانه به دار زدند و عده‌ای از آزادی‌خواهان کرد را هم در مهاباد و ارومیه و بوکان و سقز و بانه دستگیر و زندان و تبعید کردند.

مراجع: زندگی سیاسی قوام‌السلطنه تألیف جعفر مهدی‌نیا تهران ۱۳۶۳، و مێژووی گه‌لی کورد نووسینی صالح‌قه‌فتان، و حول‌المشکلة الکردیة تألیف د. جمال نبز ـ ۱۹۶۹.

**قاضی محمد کوثر:** قاضی محمد کریم‌ابن ملا مصطفی قاضی متخلص به کوثر در سال ۱۲۶۵ هجری در سقز تولد یافت و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و سپس در خدمت ملامحمد سقزی تلمذ کرد و منطق و علم کلام و فقه را نزد او آموخت و پس از آن به بانه رفت و در خدمت ملاعبدالسلام بانه‌ای حدیث استماع کرد و مدتی هم در نزد ملا عبدالله پیره‌باب کسب فیض کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و متولی قضا شد و به سال ۱۳۲۸ درگذشت. از او دیوانی به جای مانده که شامل غزلیات و قطعات است. از اوست:

**شب و روز بی‌قرارم تو مگر خبر نداری؟ — زجفای روزگارم تو مگر خبر نداری؟**
**به هوای سرو قدت زد و دیده اشک ریزم — زریاض و جویبارم تو مگر خبر نداری؟**
**زکرم تلطفی کن که زپا فتاده‌ام من — به‌جز از تو کس ندارم تو مگر خبر نداری؟**
**تومرنج زانکه (کوثر) به‌درت فتاده مضطر — که نباشد اختیارم تو مگر خبر نداری؟**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان کوثر، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**قاضی میرزا علی ساوجبلاغی**: قاضی میرزا علی‌ابن قاضی میرزا ابوالقاسم مکری در سال ۱۲۷۹ هجری در ساوجبلاغ متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت ملا عبدالله پیره‌باب تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را از او آموخت و اجازه اخذ کرد و پس از آن به تدریس پرداخت و پس از مدتی عهده‌دار قضا شد و به سال ۱۳۵۰ هجری درگذشت. وی دارای تألیفات زیادی بوده که در حملهٔ روس‌ها به مهاباد سوخته است و فعلاً فقط شرحی بر منظومهٔ‌بانت سعاد از او باقی است.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**قاضی نبی سَرگَتی**: قاضی نبی که از علمای قرن پنجم هجری است، در روستای سَرگَت تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و فقه و حدیث را در نزد علمای آن دیار آموخت و از آنجا به بغداد رهسپار شد و علم هییت و هندسه را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی متولی قضا شد و در همان جا درگذشت. در کتاب دورهٔ بابا ناوس آمده است که قاضی نبی سَرگَتی که از قضات عصر خود به شمار می‌رود، عمر خود را به ریاضات و عبادات مصروف داشت و تا آخر عمر با باباناوس بود و در سرگت فوت کرد. از او دوبیتی‌هایی عارفانهٔ دلکش به جای مانده که در کتاب دورهٔ باباناوس نوشته شده است.
او است:

شیام ئه‌وهه‌فت خوان، شیام ئه‌و هه‌فت خوان
چه‌نی روویته‌ن شیام ئه‌و هه‌فت خوان
کێشانم سه‌ختی زه‌نه‌نده‌ی ره‌وان
ذات ئاسواره‌نان چه‌نی شاره‌وان

یعنی:

من چون اسفندیار رویین‌تن هفت‌خوان را به ریاضت پیمودم و جان و روانم با بسی سختی و دشواری روبرو شد تا به سلوک رسیدم و از دیدگاه معنوی با زنگهٔ شاروان از یک ذاتم.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ باباناوس، و نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت کاکه‌ردایی.

**قالقالی:** یکی از طوایف کرد است که در هوباتو و دیواندره سکونت دارند و این خاندان بیشتر با گلباغی‌ها زندگی می‌کنند و پاییز و زمستان را در شهرزور و تابستان را در هوباتو قشلاق و ییلاق می‌کردند و وجه تسمیهٔ این طایفه این است که چون آنان بلند حرف می‌زنند لذا به آنان قالقالی گویند.

**قامشلی:** یکی از شهرهای کردستان سوریه است که قبلاً جزو جزیرهٔ ابن‌عمر بود و آن دارای سه ناحیه است به نام‌های: قامشلی و درباسیه و عاموده و مردم آن بیشتر کُردند و محصول عمدهٔ آن غلات و حبوبات و بادام و گردو و خشکبار است و صادرات آن قالی و جاجم و گلیم است.
مراجع: معجم البلدان.

**قبادبیگ بهدینانی:** قبادبیگ‌بن سلطان حسین بنا به فرمان سلطان سلیم‌خان دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) فرمانروای عمادیه شد و او امیری دیندار و صوفی مسلک و بخشنده و شجاع بود و بیشتر اوقات خود را صرف عبادت می‌کرد و چندان علاقه‌ای به حکومت نداشت و گاهی به شکار و نخجیر می‌رفت و این امر باعث شد که طوایف و عشایر از او دوری جویند و در همین اثنا بهرام‌بیگ برادر کهترش که مردم او را دوست داشتند به منظور ملاقات شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ هجری) به قزوین رفت و طوایف از این فرصت استفاده کردند و او را طی جلسه‌ای از حکومت خلع کردند و سلیمان نوهٔ سیف‌الدین را به جای او نشاندند و قبادبیگ در راه به این امر مطلع شد و راهی استانبول شد و پس از مدتی با فرمان مجدد حکومت به عمادیه بازگشت و سلیمان چون از این ماجرا آگاهی یافت عده‌ای از اشرار را سرراهش فرستاد و در دهوک او را محاصره کردند و با یکی از پسرانش که همراهش بود به سال ۹۸۴ هجری به قتل رساندند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قبادبیگ درّه‌تنگی:** قبادبیگ‌بن عمربیگ به سال ۹۷۹ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) به امارت درّه‌تنگ و حَلوان رسید و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع و بخشنده بود و پس از آن سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را هم متحد کرد و سپس دینور را به تصرف خود درآورد و آنگاه به سوی بغداد حمله کرد و بخشی از

بعقوبه را هم گرفت و او تا سال ۱۰۰۵ هجری فرمانروا بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قبادبیگ سوم بهدینانی:** قبادبیگ‌بن بهرام پاشا به سال ۱۲۱۷ هجری فرمانروای عمادیه شد و او انسانی شجاع و متهوّر بود و به سلطان عثمانی توجهی نکرد و به جمع نیرو پرداخت تا بتواند قلعهٔ عقره را بازپس بگیرد و مردم نیز یاریش کردند امّا چون قوای دشمن قوی‌بود لذانتوانست‌کاری از پیش برد و سرانجام به‌سال ۱۲۱۹ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قباد پاشای دوم بهدینانی:** قباد پاشای دوم‌بن یوسف خان به سال ۱۰۷۱ هجری به حکومت رسید و او در آغاز اطاعت خود را به سلطان محمد چهارم (۱۰۴۰-۱۰۷۹ هجری) ابراز داشت و سپس برای خواباندن شورش منتسفک با نیروی موصل و دیاربکر شرکت کرد و پیروزمندانه بازگشت و پس از آن سپاهی ده هزار نفری سواره و پیاده آراست و به استحکامات خود افزود و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و به طوری که همه او را دوست داشتند و هر سال عده‌ای را هم با خرج خود به بیت‌الله‌الحرام می‌فرستاد و سرانجام به سال ۱۱۲۰ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قباد پسر پیروز:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، قباد پسر پیروز به وسیلهٔ سوخرای سردار ایرانی به شهریاری رسید و سوخرای تا بیست و یک سالگی او را راهنمایی می‌کرد و پس از آن با اجازهٔ قباد عازم شیراز شد ولی پس از آن شاه بنا به تحریک اطرافیان او را به بند کشید و دستور کشتنش را هم صادر کرد و مردم از شنیدن این خبر خشمگین شدند و به ایوان شاه حمله بردند و دست و پای قباد را بستند و به رزمهر پسر سوخرا سپردند امّا رزمهر با او با مهربانی رفتار کرد و سپس قباد نزد شاه هیتالیان رفت و با دخترش ازدواج کرد و شاه هیتالیان سی هزار شمشیرزن در اختیارش گذاشت و قباد با آنان به اهواز آمد و از آنجا به تیسفون رفت و سپس با روم درآویخت و دو شهر بگرفت و در ایران نیز شارسانی چند برآورد که از آن جمله مداین بود و در این هنگام مزدک ظهور کرد و قباد آیین او را پذیرفت و پس از مدتی خشکسالی پدید آمد و بنا به فرمان مزدک گرسنگان به



انبارهای سرمایه‌داران حمله بردند و غلات را تاراج کردند و قباد به خشم آمد و بنا به پیشنهاد انوشیروان قباد فرمان داد موبدان و مزدک در مجلسی گرد آمدند و از هر در سخن راندند و چون کژی و بی‌راهی مزدک آشکار شد قباد از آیین او روی برتافت و به فرمان انوشیروان بیشتر مزدکیان و مزدک به قتل رسیدند و قباد پس از چهل سال شهریاری بمرد و کشور را به پسرش سپرد.

بنا به مدارک تاریخی قباد پسر فیروز به سال ۴۸۷ میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و در آغاز کارهای کشور را بنا به صواب دید زرمهر سوفرا اداره می‌کرد امّا نفوذ زرمهر باعث وحشت قباد شد و سپه‌سالار خود را که شاپور مهران نام داشت از ری احضار کرد و به کمک او زرمهر را کشت و آنگاه شورش خزرها را خواباند و به سختی شکستشان داد و در این هنگام مزدک که مردی متفکر بود مذهبی آورد که براساس اشتراک زن و مال استوار بود و آیین او براساس روشنایی و تاریکی تدوین شده بود منت‌ها مزدک می‌گفت نور آزاد و داناست و سرانجام نور ظلمت را نابود می‌کند و تا زمانی که نور بر تاریکی پیروز نشده انسان باید با پرهیزگاری و اعمال نیک خود را تقویت کند و ریاضت بکشد و مزدک کینه و جنگ را نکوهش می‌کرد و می‌گفت سبب همهٔ اختلافات بشری زن و ثروت است باید از همهٔ مردم این دو یکسان بهره‌مند شوند و قباد در آغاز آیینش را پذیرفت امّا روحانیون زرتشتی بر علیه او قیام کردند و او را به سال ۴۹۷ میلادی از سلطنت خلع نمودند و برادرش جاماسب را به تخت نشاندند و جاماسب هم دو سال سلطنت کرد و قباد مجدداً به کمک هپتالیان به سال ۴۹۹ میلادی بر اریکهٔ قدرت نشست و از آیین مزدک برگشت و به دستور او مجلس مباحثه و مناظره‌ای بین مزدک و جمعی از موبدان زرتشتی ترتیب داده شد و در این مجلس مزدک را محکوم کردند و سربازان مزدک را با یارانش قتل و عام

کردند و دارایی آنان را به نفع دولت ضبط نمودند و گویند تلفات مزدکیان تا هشتاد هزار نفر رسید و قباد سرانجام به سال ۵۳۱ میلادی فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قباد صیاد:** قبادابن ناصر ملقب به صیاد که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در حوالی شهرزور تولد یافت و در کودکی در نزد پدرش به کسب علوم پرداخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و سپس به ده شیخان عزیمت کرد و مدتی در خدمت سلطان کسب فیض کرد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۷۶۹ هجری درگذشت. از او اشعاری شیرین و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

قودرەت وئاگا چێگامان ئوفتاد     گردئامایین نەچین نەشوون ئوستاد
هەرچل نەسارامەکەردیم فەریاد     بە لامان مەوات نە جام جەماد

یعنی:
درآندم قدرت و نیرو گرفتیم و همهٔ ما از پی استاد آمدیم و هر چهل تن ما در صحرا و عالم روحانی فریاد می‌زدیم و (قالوا بلی) می‌گفتیم.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**قبادی:** یکی از طوایف کرد است که در جوانرود سکونت دارند و آنان دو تیره‌اند به نام‌های: منوچهری و مصطفی‌بیگی و چون دارای اغنام و احشام بوده‌اند زمستان را در زهاب و تابستان را در بازان قشلاق و ایلاق می‌کردند و آنان به شجاعت و تهور معروفند.

**قچاغ مرادی شباب:** قچاغ در سال ۱۳۳۴ هجری در شهر قارس کردستان ترکیه متولد شد و خانواده‌اش در سال ۱۳۳۸ هجری به ارمنستان مهاجرت کرد و وی تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر تفلیس به پایان رساند و پس از آن در ایروان وارد دانشکده ادبیات شد و به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن به تدریس پرداخت و سپس وارد ارتش شد ولی دیری نپایید که استعفاء داد و در رادیو ایروان قسمت کردی مشغول به کار شد و سپس به عضویت هیبت تحریریه روزنامه (ریاتازه) درآمد و اکنون نیز این کار را عهده‌دار است. وی به زبان‌های کردی و ارمنی و گرجی و ترکی و روسی تسلط دارد و

تاکنون آثاری از او منتشر شده از جمله: شەوق یا مجموعهٔ اشعار، ئەدەبی نەتەوەیی.
مراجع: روزنامەنگاری در کردستان ترجمه احمد شریفی.

**قدری جان:** قدری جان از شعرای معروف کرد کردستان ترکیه است که در سال ۱۳۳۴ هجری در ماردین متولد شد و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از قیام شیخ سعید پیران به شام مهاجرت کرد و در سال ۱۳۹۲ هجری در ۵۸ سالگی در دمشق درگذشت و در همان جا دفن شد. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

دین، مەذهەب، ئیمان، ببە ئینسان، ببە ئینسان
دووستیێ من، دژ منیێ پووستیێ من، بەگی ئاخرزەمان
ئەوزەمبیلا توویێ هاتی، نەماداتی ژئەزمان

یعنی:
دین و مذهب و ایمان از آن انسان است و دوستی و دشمنی من بستگی به آخر زمان دارد که آن روز حق به حق‌دار می‌رسد.
مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی پروفسۆر قەنات کۆردۆ ئەستکلهم ـ ۱۹۸۱.

**قدم خیرفیلی:** قدم خیر که از زنان مبارز و انقلابی قرن سیزدهم هجری است، در پشتکوه متولد شد و تحصیلاتش را همان جا انجام داد و به ادبیات کردی و فارسی دلبستگی فراوانی داشت و در سواری و تیراندازی هم با مردان برابری می‌کرد و همیشه با مردم مأنوس بود و از رنج‌ها و گرفتاری‌های آنان آگاه بود و گهگاه در مقابل دژخیمان رژیم شاهنشاهی ایستادگی می‌کرد. و چون دژخیمان رضاخان پهلوی در پی آزار و اذیت مردم کمر بستند، وی مردم را به قیام فراخواند و سرانجام مردم پشتکوه را بر علیهٔ رژیم بسیج کرد و چون رضاخان این را شنید دستور سرکوبی و قتل عام مردم را داد، امّا مردم پشتکوه مقاومت کردند و عدهٔ زیادی از مزدوران شاه را کشتند و این جنگ تا پنج سال طول کشید و سرانجام رضاخان دست به دسیسه‌ای زد. و یک جلد قرآن کریم را برای قدم خیر فرستاد و در پشت جلد سوگند یاد کرده بود که اگر دست از جنگ بکشد او را خواهد بخشید، و چون جنگ طولانی شده بود و از طرفی عده‌ای از سران لشکر قدم

خیر اسیر شده بودند ناچار خود را تسلیم کرد و پس از تسلیم شدن قدم خیر، رضاخان دستور سرکوبی و قتل عام مردم پشتکوه را صادر کرد و چند تن از سران جنبش هم دستگیر شدند و قدم خیر هم تا آخر عمر در زندان به سر برد و بدینسان به قیام و جنبش این زن دلاور خاتمه دادند.

مراجع: ئافره‌ته ناوداره کانی کورد نووسینی محمدالجباری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**قرآن نِگِل:** نگل روستایی است از توابع کَلاتَرزان در چند کیلومتری مریوان که در آن مسجدی هست به نام مسجد کوفه و در آن مسجد قرآنی به خط کوفی وجود دارد که روی پوست آهو نوشته شده و در گاو صندوقی نگهداری می‌شود و چنان که گویند یکی از قرآن‌هایی است که حضرت عثمان (۲۳-۳۵ هجری) رضی‌الله‌عنه به ایران فرستاده است و در سفری که به این منطقه داشتم یکی از پیرمردهای روستای نگل گفت: چنان که شنیده‌ام نزدیک به هزار سال پیش در یکی از روستاهای نزدیک نگل که به نام گشله gšhla معروف بوده چوپان ده در یکی از درّه‌ها که مملو از گُل و گیاه بوده از دور چند گُل معطر را می‌بیند که تا آن هنگام آنها را ندیده بود و تصمیم می‌گیرد که گل‌ها را بکند و در خانهٔ خود بنشاند و چنین می‌کند و ناگاه زیر گل‌ها را خالی می‌بیند و متوجه می‌شود که صندوقی در آنجا وجود دارد و برای این که سنگین بوده این را به اهالی دیه می‌گوید و همگی می‌آیند و صندوق را بیرون می‌آورند و می‌بینند که در آن قرآنی هست مربوط به اوایل اسلام و آنگاه همگی سپاس خدا را به جای می‌آورند و همان جا را مسجد می‌کنند و آنجا را نوگل naw gul می‌نامند که اکنون نگل ngil گویند و قرآن را در آنجا محافظت می‌کنند و سپس رضاشاه پهلوی (۱۳۶۱۱۳۴۵ هجری) می‌خواست آن قرآن را به موزهٔ تهران منتقل کند که با مخالفت اهالی روبرو شد و یکبار هم آن را دزدیدند و مردم آن را یافتند و مجدداً به نگل بازگرداندند و چنان که گویند این قرآن در آغاز اعراب نداشته و در زمان حجاج‌ابن یوسف ثقفی (۴۱-۹۵ هجری) برایش اعراب گذاشته‌اند و دوازده صفحهٔ این قرآن نفیس ازبین رفته است و به جای آن دوازده صفحه با خط نسخ نوشته شده است و طول صفحات آن ۶۰ سانتیمتر و عرضش ۲۲ سانتیمتر و ضخامتش ۱۵ سانتیمتر است و نیز اهالی گویند که این قرآن را عبدالله‌ابن عمر ۱۰ قبل از هجرت ۷۳ هجری با خود بدانجا آورده ولی این درست نیست زیرا عبدالله‌ابن عمر بنا به فرمان عمرابن الخطاب (۱۳-۲۳ هجری) رضی‌الله‌عنه در سال ۱۷ هجری با چند تن دیگر از

سرداران اسلام به سوی شهرزور روانه شدند و آنجا را فتح کردند امّا با خود قرآنی را نیاورده بودند زیرا همهٔ آیات قرآن کریم در سینه‌اشان محفوظ بود و برای مردم می‌خواندند و این در زمان حضرت عثمان بود که دستور دادند قرآن‌هایی استنساخ کنند و آنها را به مناطق مختلف اسلامی بفرستند و همراه هریک از قرآن‌ها شخصی که حافظ قرآن بود می‌فرستاد تا مردم را ارشاد کند و قرآن را درست بخوانند.

مراجع: یادداشت‌های نویسنده و خاطرات وی در سفری که به نگل داشته است.

**قشه‌یی:** نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته در اطراف وان و ایروان زندگی می‌کردند و بیشترشان مسیحی بودند و قشه در کردی به معنی کشیش است و آنان سپس به شهرزور و سلیمانیه و کرمانشاه و جوانرود آمدند و به دین اسلام مشرف شده‌اند.

**قطب‌الدین مبارز اول شبانکاره‌ای:** قطب‌الدین مبارز اوّل‌بن نظام‌الدین حسن شبانکاره‌ای به سال ۶۱۰ هجری بنا به فرمان سلطان خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷ هجری) به حکومت فارس رسید و او اولین کاری که انجام داد استخلاص قلعهٔ نیریز از دست بیگانگان بود و سپس کرمان را هم گرفت و یکسال در آنجا فرمان راند و پس از آن به شبانکاره بازگشت و پس از مدتی خرگ و تارم را تصرف کرد و سرانجام به سال ۶۲۴ هجری وفات یافت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قطب‌الدین مبارز شبانکاره‌یی:** قطب‌الدین مبارزابن‌ملک مظفرالدین پس از شهادت پدرش به سال ۶۵۸ هجری بر اریکهٔ قدرت نشست. وی به جای آن که مردم را در برابر سپاهیان مغول متحد کند و آنان را به جنگ مغولان ترغیب متأسفانه به فسق و فجور و شرابخواری و ظلم و تعدی مردم پرداخت و سرانجام به سال ۶۵۹ هجری مردم او را در میدان نیریز میان به دو نیم زدند و مدت سلطنتش بیش از یکسال نبود و او را در گورستان خانوادگی در مسجد دارالامان به خاک سپردند.

مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای، و فارسنامه‌ابن البلخی.

**قلخانی:** نام یکی از طوایف کرد است که در کرمانشاه و ماهیدشت و اطراف سنندج

زندگی می‌کنند و آنان به کار کشاورزی و دامداری می‌پردازند و این طایفه برای این که همیشه با سپر می‌جنگیدند لذا به نام قلخانی یعنی سپر معروف شدند.

**قلعه چوالان**: قلعه چوالان که اکنون از توابع شهربازار جزو سلیمانیه است در گذشته پایتخت بابان‌ها بود و به دارالعلم کردستان به شمار می‌رفت و دارای مساجد و کتابخانه‌ای بزرگ بود که در آن انواع کتاب‌های عربی و فارسی و کردی یافت می‌شد و چون امرای بابان به شعر و ادب و سایر علوم علاقه داشتند، علما و شعرا و ادبا را برای تألیف و تصنیف کتب تشویق می‌کردند و گروهی از علمای کرد چون برزنجی‌ها و چوری‌ها و مردوخی‌ها و قزلجی‌ها در این دارالعلم تربیت یافتند که آثارشان اکنون نیز مورد توجه دانشمندان است و چون ابراهیم پاشاابن احمدپاشا (۱۱۹۸–۱۲۰۰ هجری) شهر سلیمانیه را بنا کرد و آنجا را به پایتختی برگزید، قلعه چوالان را تخلیه کرد.
مراجع: تاریخ‌السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**قلیج‌بیگ پازوکی**: قلیج‌بیگ‌بن ویس‌بیگ به سال ۹۳۴ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب به امارت عدلجواز و خنس و ملازگرد رسید و چون نوجوان بود مادر و عموهایش او را یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید از سوی شاه صفوی نواحی گنجه و اران ضمیمه حکومت او شد و او نه سال فرمانرایی کرد و سرانجام به سال ۹۴۳ هجری بدرود حیات گفت و از وی پسری به نام ویس‌بیگ به جای ماند و او مردی ملایم طبع و آرام و متدین و دوستدار شعر و ادب بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قلیج‌بیگ دنبلی**: قلیج‌بیگ‌بن سلطان علی‌بیگ دنبلی به سال ۱۰۱۳ هجری بنا به فرمان سلطان احمد عثمانی (۱۰۱۲–۱۰۲۶ هجری) به امارت خوی رسید و پس از مدتی سلطان عثمانی دنبلی‌ها را با محمودی‌ها آشتی داد و سگمن‌آباد و چالدران را هم ضمیمه قلمرو آنان کرد و پس از آن قلیج‌بیگ به عمران و آبادانی سگمن‌آباد و چالدران پرداخت و چند مدرسه و مسجد بنا کرد و عاقبت به سال ۱۰۲۶ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**قوام‌الدین کاکی سنجاری:** قوام‌الدّین محمدابن احمد کاکی که از علمای قرن هشتم هجری است، در سنجار متولد شده و در نزد علمای آن دیار علم آموخته و سپس به شام رفته و پس از خاتمهٔ تحصیلات به قاهره رهسپار شده و در آنجا به تدریس سرگرم شده و در همان جا به سال ۷۴۹ هجری درگذشته است. اوراست: سراج‌الدرایة فی شرح الهدایه، جامع‌الاسرار فی شرح المنار، عیون‌المذاهب.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**قوشچی اوغلی:** بایرک‌ابن یعقوب ملقب به قوشچی اوغلی که از شعرای قرن دهم هجری اهل حق است، بنا به مندرجات سرانجام و دیگر کتاب‌های خطی یارسان، وی معاصر سلطان سلیم عثمانی (۹۱۸۹۲۶ هجری) و شاه اسماعیل صفوی (۹۳۰۹۰۷ هجری) است و در باب عقل و درایت او داستان‌هایی در افواه است و از زندگانی او این اندازه اطلاع هست که پدرش بازبان سلطان سلیم بوده و چون سلطان سلیم مردی جسور و بی‌باک و سفاک و ظالم بود. ناچار با فرزندش بایرک به بغداد رفته و از آنجا عازم شهرزور شده و سپس به آذربایجان هجرت کرده و او را مظهر پیر بنیامین می‌دانند و او بیشتر مطالب سرانجام را به ترکی با شعر ترجمه کرده و اشعاری هم به زبان کردی دارد که در کتب اهل حق مسطور است. از اوست:

شاهم نه راهەن، شاهم نه راهەن — یاران، یاران شاهم نه راهەن
هر کەسێ آروٚ بی‌راو گومڕاهەن — کردارش پووچەن،راگەش تەپاهەن

یعنی:

ای یاران، ای یاوران، شاهم در راه است و بزودی ظهور خواهد کرد و باید از او اطاعت کنید. هرکسی امروزه گمراه باشد و از بیراهه رود، کردارش پوچ و باطل است و در تباهی به سر می‌برد.

مراجع: سرانجام و رسائل خطی اهل حق.

**قیتاس خزاوی:** قیتاس‌ابن سهراب ملقب به خزاوی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت و در همان جا به کسب علوم پرداخت و در جوانی به عالم عرفان رو آورد و بعدها افکار زیبا و لطیف خود را در اشعار شیوایش بیان کرد و قسمتی از عمرش را به سفر به سر برد و بسیاری از علما و مشایخ را ملاقات کرد و از

مریدان سلطان اسحاق گردید و پس از آن زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا در سال ۷۷۵ هجری وفات یافت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از شعرای معاصر خود پیروی می‌کرد و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است.
از اوست:

نـەی خـەرابـاتە یـانە خـەراوێ ئاماو زیڵم بـەرد شـیمنەسەراوێ
ئـاومانوەردەن نـەداریـم خـاوێ هەرکەس نەوەردەن باهەر ناشاوێ

یعنی:

در این خرابات خانه خرابی آمد و قلبم را با خود برد و من هم به سرابی رفتم و در آنجا با یاران آبی نوشیدیم که اکنون خواب نداریم و هرکس از آن ننوشید بگذار پیوسته افسرده و غمگین باشد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخه خطی یادداشت اعلادین.

«ک»

**کاردو عبدالقهار گلالی**: کاردوبن عبدالقهار گلالی به سال ۱۳۷۲ هجری در قریهٔ کردز kar diz از توابع قوشتپه اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در اربیل به اتمام رساند و سپس راهی بغداد شد و در دانشگاه مُستَنصریه به اخذ لیسانس در رشته حقوق نایل آمد و سپس گوینده رادیو صدای کردستان شد و پس از آن با رژیم بعث به مبارزه پرداخت تا به سال ۱۴۰۳ هجری دستگیر و اعدام شد. وی از نویسندگان و سرایندگان کرد است و از آثار او کتاب‌های: زیده‌بایی و علی عبدالله شوین هَلگر به طبع رسیده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کارلن چاچانی**: کارلن به سال ۱۳۴۹ هجری در ایروان متولد شد و او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا انجام داد و در آغاز جوانی دست به کار نویسندگی زد و یکسری از تألیفاتش دربارهٔ دوستی و صمیمیت‌های ارامنه و کردها است و کتاب‌های مانند: کُردهای ارمنستان در چهل سال و دوستی‌های ملل کرد و ارمنی نوشته است و برخی از نوشته‌های کارلن به کودکان اختصاص دارد مانند: احمد شجاع، گل سرخ، کبوتر و شیر، قلب و وطن و آثار فوق از طرف کودکان مورد استقبال فراوان قرار گرفته است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نوشته

**کاسی** kâsî: نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در هزارهٔ دوم قبل از میلاد مدتی بر بین‌النهرین تسلط یافتند و سرزمین‌های خاور بابل را تا اروندرود تصرف کردند و پادشاه بابل ناچار شد برای گسترش دامنهٔ تاخت و تاز آنان با ایلام پیمان دوستی و همکاری ببندد ولی کاسی‌ها به سرزمین بابل تاختند و پادشاه بابل راکشتند و آنجا را فتح کردند و

سرزمین سومر را هم گرفتند و کاسی‌ها مدت ۵۷۷ سال بر بابل تسلط داشتند و چون فر و شکوه خود را از دست دادند سرانجام به زادگاه نخستین خود لرستان بازگشتند و در آنجا زیستند. طایفهٔ کاسی اکنون به کاکو معروفند و در لرستان و سنندج و اطراف کلیایی سکونت دارند.

مراجع: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و تاریخ ماد، تألیف دیاکونوف.

**کاک احمد شیخ:** احمدابن شیخ محمد معروف نودهی در سال ۱۲۰۸ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در نزد پدرش به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دین و ادب کمال یافت و سپس به سیر و سلوک افتاد و از پدرش پیروی کرد و در سلک بزرگان قادریه درآمد و خلافت این طریقت بدو تعلق گرفت و مورد احترام عموم قرارگرفت و پس از آن زندگیش را به تدریس و تذکیر و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادب متبحر و استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: مکتوباب کاک احمد به فارسی، شرحی بر منظومهٔ سلم‌الوصول، شرح شافیه، رغبةالطالبین را نامبرد.

مراجع: مه کتووباتی کاک ئه‌حمه‌دی شێخ نووسینی مه‌لاعبدالکریمی مدرس ـ به‌غدا ۱۹۸٤.

**کاکا محمدبختی:** کاکا محمدبن امیر ابراهیم در سال ۸۷۵ هجری به حکومت جزیره و بوتان رسید و در این دم حسن‌بیگ آق‌قویونلو (۷۵۷-۸۸۲ هجری) به خطهٔ جزیره و بوتان لشکر کشید و بسی از آبادی‌های آن دیار را ویران و مردم را قتل و عام کرد و خود کاکا محمد با برادرزادگانش میرمحمد و شاه‌علی‌بیگ به اسارت رفتند و این واقعه به سال ۸۹۸ هجری روی داد و سپس چلبی نامی از سوی حسن‌بیگ فرمانروای جزیره شد و تا سال ۹۲۰ هجری فرمانروایی کرد تا میرشرف دوم زمام امور را به دست گرفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**کاکه‌یی:** یارسان یا اهل حق راگویند و وجه تسمیهٔ آن بنا بر یکی از سرانجام‌های خطی چنان است که سلطان اسحاق برزنجی در قریهٔ برزنجه مسجدی ساخت و برای آن ستونی تعبیه کرد امّا ستون از دیوارهای بناکوتاه آمد و به برادر بزرگ خود گفت: ای کاکا ستون رابکش و به‌علت کرامتی که داشت‌ستون راکشید و دراز شد وبه سبب‌همین حادثه

آنان را کاکه‌یی یا کاکایی خواندند و اکنون یارسان‌های کردستان عراق را کاکه‌یی گویند.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام.

**کاکه پیره درزیانی:** کاکه پیره‌ابن داود درزیانی که از شعرای قرن نهم هجری است، در ده درزیان تولد یافت و در جوانی به‌کسب علم و کمالات پرداخت و مدتی هم در خدمت شاه ویس‌قلی کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم گذراند و همان جا درگذشت از او دوبیتی‌هایی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

هەرکەسێ دانەش جەئەزەڵ پاک بێ          چەنی نامەردان چون شێر بێ‌باک بێ
ئانە مەرد حەق هەم حەق پەرەستەن          جەهەر دوودنیا بێ گومان‌رەستەن

یعنی:

هر کسی که دانه‌اش در روز ازل پاک بود و با نامردان چون شیر بی‌باک بود، او مرد حق و هم حق‌پرست است و در هر دو دنیا رستگار می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ قرمزی.

**کاکه رحمن درزیانی:** کاکه رحمن درزیانی که از شعرای قرن نهم هجری است، در ده درزیان متولد شد و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و مدتی هم در خدمت شاه ویس قلی کسب فیض کرد و مابقی عمرش را به ارشاد مردم گذراند و در همان جا فوت کرد. از وی دوبیتی‌هایی شیرین و روان به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یاران نیکی کەن جەدنیای بەدکێش          تا نە زندەگی بەدنەیۆنە رێش

یعنی:

ای یاران! در این دنیای بدکیش نیکی کنید، تا در زندگی بد سر راهتان نیاید.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ قرمزی.

**کاکه‌ردای لرستانی:** کاکه‌ردا که از عرفا و بزرگان قرن پنجم هجری است، در لرستان متولد شد و بارها به همدان سفر کرد و باز به لرستان برگشت و پس از آن به خدمت شاه خوشین رفت و در محضر او کسب فیض کرد و به عرفان گروید. در کتاب (خلاصهٔ سرانجام) آمده است: که وی مردی موحد و سالکی مجرد و صاحب حالات بود و وی در شعر و ادب و حکمت استاد بود و از او دوبیتی‌هایی عرفانی به جای مانده که در کتاب

دورهٔ شاه خوشین نوشته شده است. از اوست:

سـفیده بـازم سـەربالْم نـە کـۆی    مـەلەوانـیم کـەرد جـە ئـاو ئـامۆی
رۆژم کەرد وە شەو، شەوم کەردوە رۆی    خەرقەی خوەشینەن بیێتان و بیێپۆی

یعنی:

من آن باز سفیدم که بال‌هایم را بر فراز کوه‌ها می‌گسترم و در آب رودخانهٔ آموی آبزنی می‌کنم، اینک شب و روز می‌کوشم زیرا از دست شاه خوشین خرقه گرفته‌ام.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و نسخهٔ خطی یادداشت کاکاردایی، و مشاهیر اهل حق.

**کاکه عرب اورامی:** کاکه عرب‌ابن بهرام اورامی در سال ۸۱۴ هجری در حوالی کوه شاهو متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در عنفوان جوانی به ده درزیان رهسپار شد و به خدمت شاه ویس قلی رسید و از او کسب فیض کرد و پس از آن به ارشاد مردم پرداخت و در همان جا درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که در کتاب دورهٔ قرمزی مسطور است. از اوست:

یـاران، یـاوەران شـادادەن هـۆشم    مـەبۆ کـە جـامیٚ بـادە بـنۆشم
چونکه من تشنەی بادەی گۆلگونم    پـەریٚ دیـن یـارزارومـەفتوونم

یعنی:

ای یاران! خداوند به من هوش عطا کرده است و باید جامی باده بنوشم، زیرا من تشنهٔ بادهٔ گلگونم و برای دیدن یارزار و مفتونم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ قرمزی، و نسخهٔ خطی دفتر ساوا.

**کاکهٔ فلاح:** محمدابن محمدامین معروف به کاکهٔ فلاح در سال ۱۳۴۸ هجری در چوارتا از توابع سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا و دورهٔ متوسطه را در سلیمانیه به اتمام رساند و پس از آن به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و سپس کتابخانه‌ای به نام (کتێبخانەی پیرەمێرد) برای نشر کتب کردی تأسیس کرد و کتاب‌های زیادی از آثار کردی به چاپ رساند و سرانجام به سال ۱۴۱۰ هجری فوت کرد وی در فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و تاکنون از او مجموعه‌هایی به نام‌های:

«سۆزی دەروون، لەگەڵ شەپۆلەکان، چرۆ، شیڕی ساختە» منتشر شده است. از اوست:

هەموو ئاگرێ بۆتە خۆڵەمێش — هەر چەند بڵێسەی بەرز بێتەوە
تەنها ئاگری سۆزی دەروونـە — هەرکە هەڵگیرسا ناکـوژێتەوە

یعنی:

هر آتش مبدل به خاکستر می‌شود، هرچند شعلهٔ آن بلند شود، و تنها آتش‌سوز دل و درون است که اگر شعله‌ور شود خاموش نمی‌گردد.

مراجع: باخچەی شاعیران نووسینی عبدالعظیم ماوەتی.

**کامران مکری:** محمدابن احمد طه معروف به کامران مکری در سال ۱۳۴۹ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از مدتی در فنون ادب متبحر شد و به سرودن شعر سرگرم شد و ذوق و احساسات ادبی او آمیخته با احساسات آزادی‌خواهی بود و در جوانی جسارت و از خودگذشتگی نشان داد و با سرودن اشعار آبدار خود مردم را بیدار کرد و ظاهراً به سبب اشعارش او را چندین بار زندانی کردند و پس از سقوط رژیم فیصل آزاد شد و به استخدام دولت درآمد و سرانجام به سال ۱۴۰۶ هجری در پنجاه و هفت سالگی درگذشت. کامران از شعرای نامدار کرد است و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و از او چندین مجموعهٔ شعر به نام‌های: دیاری، ئاگروژیلە، گوڵ و ئەستێرە، گوڵاڵە سوورە، ئاوات و رەنج مکرر به چاپ رسیده است. از اوست:

کەوتوومە ڕێگالەگەڵ کاروانـا — پـاداشـتم نـاوێ لە تـێکۆشانا
تادڵ لێ بداو خـوێنم تـیامابێ — بۆ کورد ژیانم هەرئەبێ وابـێ
بە سووتاندنم ڕێگە ڕۆشن بێ — بائاگر بەشی ئەم لەشەی من‌بێ

یعنی:

با کاروان به راه افتاده‌ام و برای کوششم پاداشی نمی‌خواهم، تا دلم بخواهد و خون در بدنم باشد برای کردها می‌کوشم، با سوختنم راه روشن می‌شود. بگذار آتش نصیب جسد من باشد.

مراجع: ئاگروژیلە هۆنراوەی کامەران موکری‌بەغدا ۱۹۵۸، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کامل ژیر:** کامل‌ابن نظام‌الدین متخلص به ژیر در سال ۱۳۵۴ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی را همان جا و دورهٔ متوسطه را در بغداد به اتمام رساند و پس از

آن به اروپا رفت و در دانشگاه سوربون مدتی به تحصیل پرداخت و سپس به ژنو رهسپار شد و از آنجا به سوریه رفت و در دانشکدهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و به زادگاه خود بازگشت و به استخدام دولت درآمد. وی از شعرای معاصر کرد است و اشعارش بسی شیرین و شیواست. از اوسَت:

زایەڵەی زەنگی کاروان
کاروانی گەل
دێتە گوێم بەرزو رەوان
لەئاسۆ وکەل
زەنگی ئەم جارە زوڵاڵە
نە ئاخە و نە ئای
چریکە و بانگەو هەڵاڵە
بە سۆزە و هەوای

یعنی:

صدای زنگ کاروان، کاروان ملت، به گوشم می‌آید و صدایش بلند است و روان که از افق و گردنه کردستان به گوش می‌رسد. صدای زنگ این دم زلال است، آه و غمی ندارد، صدایی است که مردم را به یگانگی و اتحاد فرامی خواند.

مراجع: باخچەی شاعیران نووسینی عبدالعظیم ماوەتی.

**کامیاران:** کامیاران که به نام‌های پشت دربند و بیلوار و گاورود خوانده می‌شود، در نیمکرهٔ شمالی زمین بین ۳۴ درجه و ۴۷ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۵۴ دقیقه و ۴۶ درجه شرقی از نصف‌النهار گرینویج قرار دارد. این شهر به خاطر قرارگرفتن در ضلع جنوبی کردستان و ارتباط آن از طریق تنگهٔ رازآور، در فاصلهٔ چند کیلومتری با کرمانشاه به دروازهٔ کردستان معروف است و رشتهٔ کوه عظیم اژوان مانند دیواری محکم و ستبر با بستر آبرفتی و جلگه‌ای که در دل خود جای داده و راه ارتباطی دو استان سنندج و کرمانشاه را میسر گردانده با چنین موقعیتی در فاصلهٔ ۷۰ کیلومتری سنندج و ۶۰ کیلومتر با کرمانشاه و ۱۲۰ کیلومتر با مریوان و ۴۵ کیلومتر با روانسر و ۶۰۰ کیلومتر با تهران فاصله دارد. کامیاران دارای آب و هوای کوهستانی با زمستان‌های سرد و برف‌گیر و تابستان‌های معتدل است و محصول عمدهٔ آن غلات و لبنیات است و مردم آن کردند.

مراجع: فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا، و مجلهٔ اصحاب انقلاب.

**کرد kurd**: یکی از اقوام بزرگ آریایی است که به معنی گرد و پهلوان است و بیشتر در کوهستان‌های غربی ایران، عراق، ترکیه، سوریه، روسیه به نام کردستان به سر می‌برند. طوایف بزرگی از کردان هم در خراسان و فارس و افغانستان و هندوستان و لبنان و الجزایر و مصر زندگی می‌کنند و آنان در زمان‌های گذشته در کوه‌های زاگروس به نام‌های: گوتی و لولوکاسی و نایری و میتانی و اورارتو و کردوک به سر می‌بردند و در اوایل قرن هفتم قبل از میلاد دولت بزرگی به نام ماد تشکیل دادند. کردان دارای طوایف زیادی هستند که از جملهٔ آنها: اردلان، ایوبی، بابان، بارزان، برادوست، تیله‌کویی، جاف، چگنی، خیزان، داسنی، مکری، گوران، کلهر، زعفرانلو، سورسور، لک، منگور، همه‌وند را باید نامبرد. زبان آنان یکی از زبان‌های کهن ایرانی است و دارای پنج لهجهٔ بزرگ به نام‌های: کرمانجی جنوبی، کرمانجی شمالی، گورانی، لکی، لری می‌باشد و با وجود اختلاف‌هایی که در گویش‌ها و گونه‌های گوناگون آنها وجود دارد همه از یک ریشه‌اند. گزنفون در هنگام بازگشت باده هزار سرباز یونانی (۴۰۱ ق.م) از گروهی به نام کاردوخی نام می‌برد که دسته‌ای از کردها بوده‌اند و برای او و لشکریانش گرفتاری‌هایی فراهم کرده‌اند و در سنگ نوشته‌های آشوری بابلی و سومری از کردها به کرات نام برده شده است. بیشتر کردان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و شمارهٔ کردها اکنون در حدود چهل میلیون تن می‌باشد: کردستان ایران هشت میلیون، کردستان ترکیه بیست و پنج میلیون، کردستان عراق چهار میلیون، کردستان سوریه دو میلیون، کردستان روسیه یک میلیون، در کشورهای جهان از جمله در لبنان و کویت و اروپا نیز بسی کرد وجود دارد که بیش از این رقم می‌باشد.

مراجع: کوردو کوردستان نووسینی ئه‌مین زه کی، و تاریخ مردوخ تألیف آیة‌الله مردوخ، و کردستان تألیف جوادالملا ـ لندن ۱۹۸۵، و میژووی ئه‌ده‌بی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی.

**کردستان kurdistân**: سرزمینی است که در گذشته یکی از ایالت‌های بزرگ ایران بود و در قرن دهم هجری در دو طرف این ایالت دو دولت مقتدر تأسیس شد که در ایران دولت صفوی و در ترکیه دولت عثمانی و این دو دولت هماره با هم در جنگ و ستیز بودند و کردان به علت داشتن زبان و نژاد مشترک با سایر ایرانیان متحد بودند ولی اغلب در اثر بیدادگری سلاطین صفوی بر علیهٔ صفویه قیام می‌کردند و سرانجام به علت ظلم و ستم سلاطین ستمگر و توطئه‌های استعماری کردستان بین کشورهای عراق و ترکیه و سوریه



و روسیه تقسیم گردید و تنها قسمت کوچکی از آن برای ایران باقی ماند. واژهٔ کردستان برای اولین بار در دورهٔ سلطان سنجر سلجوقی (۵۱۱-۵۲۲ هجری) متداول شد و رسماً آن را در دفاتر دیوانی ثبت کردند و یونانی‌ها در نوشته‌هایشان نام کردستان را کردوئن kurdûin و ساکنان آن را کرد و خوی نامیده‌اند و شهرهای کردستان ترکیه عبارتند از: ماکو، بایزید، ارزنجان، درسم، مالته، مرعش، اورفه، اخلاط، خرپوت، دیاربکر، وان، بدلیس، ارض روم، خزات، باشقلا، قارس، اردهان، ماردین، جزیره، بوتان، و شهرهای کردستان عراق عبارتند از: سلیمانیه، کرکوک، اربیل، موصل، خانقین، زاخو، دهوک، کفری، عقره، حلبجه، بدره، مندلی، و شهرهای کردستان ایران عبارتند: سنندج، سقز، کرمانشاه، سلماس، خوی، مهاباد، بوکان، بانه، سردشت، اشنویه، بیجار، ارومیه، میاندوآب، کرند، صحنه، و شهرهای کردستان سوریه عبارتند از: قامشلی و شهرهای کردستان روسیه عبارتند از: ایروان، تالین، آلاگوز. حمدالله مستوفی حدود کردستان را ولایت عراق عرب، خوزستان، عراق عجم، آذربایجان و دیاربکر دانسته و شانزده ولایت را جزو آن شمرده است: آلانی، الیشتر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزبیل، دینور، سلطان‌آباد، چمچمال، شهرزور، قرمیسین، کرند و خوشان، کنگور، ماهیدشت، هرسین، وسطام.

مراجع: کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی، و حول‌المشکلة الکردیه تألیف د. جمال نبز ۱۹۶۹، و کوردستان و شۆڕشه‌که‌ی نووسینی د. جه‌ماڵ نه‌به‌ز وه‌رگێڕاوی کوردۆ ـ سوێد ۱۹۸۵، و نزهةالقلوب تألیف حمدالله المستوفی.

**کُردستان**: نام مجله‌ای بوده که ماهی دو شماره از آن منتشر شده و صاحب امتیاز و سردبیر آن مقداد مدحت و عبدالرحمن‌بیگ بدرخان بوده‌اند و این مجله از سال ۱۹۰۲ در شهر قاهره انتشار یافته و جمعاً سی و یک شماره آن منتشر شده که شمارهٔ ۱ تا ۵ آن در قاهره و از ۶ تا ۱۹ در ژنو و ۲۰ تا ۲۳ باز در قاهره و شماره ۲۴ در لندن و شماره‌های ۲۵ تا ۲۹ در فولکستون و شمارهٔ ۳۰ تا ۳۱ آن باز در ژنو انتشار یافته و پس از آن متوقف گردیده و نیز مجله‌ای به همین نام در ارومیه از سوی عبدالرزق‌بیگ بدرخان منتشر شد و سپس اسماعیل آقا سکو انتشار آن را به عهده گرفت و تا سال ۱۹۱۴ ادامه داشت و آن به زبان‌های کردی و ترکی منتشر می‌شد و نیز مجله‌ای دیگر به همین نام از سوی محمد مهری در اسلامبول انتشار یافت و جمعاً ۳۷ شمارهٔ آن منتشر شد و تا سال ۱۹۱۸

دوام داشت و نیز مجله‌ای دیگر به همین نام در سلیمانیه از سوی م ـ نوری انتشار یافت و نخستین شمارهٔ آن در ۱۹۲۲ و آخرین شماره‌اش در ۱۹۳۳ جمعاً ۱۵ شماره منتشر شد و جمعاً ۱۶ شماره آن توزیع گردید و نیز مجله‌ای به همین نام به سال ۱۹۴۵ در مهاباد منتشر شد که جمعاً ۱۶ شمارهٔ آن انتشار یافت و سپس متوقف گردید و نیز مجله‌ای دیگر به همین نام در تهران به مدیریت عبدالحمید بدیع‌الزمانی و همکاری دکتر محمد صدیق مفتی‌زاده منتشر می‌شد که تا سال ۱۹۶۰ دوام داشت و سپس متوقف شد.

**کُردان شاه مادی:** کردان شاه مادی معاصر اردشیر بابکان (۲۲۴-۲۴۱ میلادی) بوده و او رقیب سرسخت اردشیر بوده و چون اردشیر به پادشاهی رسیده با او جنگیده است. در کارنامهٔ اردشیر بابکان آمده است: که کردان شاه هنگامی که اردشیر بابکان به پادشاهی رسیده با او ستیزیده و او را شکست داده و اردشیر ناچار به روستایی پناه برده و پس از چندی لشکری آراسته و با چهار هزار مرد جنگی به سپاه کردان شاه شبیخون زده و هزار تن از کردان مادی را کشته و گروهی را زخمی و برخی را برده خود ساخته و شاه کردان مادی را هم با پسران و برادران و بستگانش با تاراج‌های فراوان به سرزمین پارس فرستاده است.

مراجع: کارنامهٔ اردشیر بابکان به تصحیح دکتر بهرام فروشی ـ تهران ۱۳۵۴.

**کردعلی:** محمدابن عبدالرزاق معروف به کردعلی در سال ۱۲۹۷ هجری در ده جسرین از توابع شام متولد شد و تحصیلات خود را در دمشق انجام داد و سپس به مصر رفت و با عده‌ای از دانشمندان و نویسندگان آن دیار آشنا شد و پس از آن به کار روزنامه‌نگاری افتاد و هر روز مقاله‌هایی برای مجله‌ها و روزنامه‌ها می‌نوشت و دو بار هم به مقام وزارت رسید و پس از آن به سیر و سیاحت برخی از کشورهای اروپایی رفت و پس از آن در دانشگاه به تدریس پرداخت و مدتی هم رییس مجمع علمی مصر بود و سرانجام به سال ۱۳۷۲ هجری درگذشت. وی از سیاستمداران و دانشمندان‌بزرگ اسلامی به‌شمار می‌آید و مهمترین تألیفات او عبارتند از: خطط الشام، فلاسفةالاسلام، تاریخ‌الحضارة، الاسلام و الحضارة العربیة، غرائب‌الغرب، امراء البیان، اقوالنا و افعالنا، دمشق مدینةالسحر و الشعر، غوطة دمشق، کنوز الاجداد، القدیم و الحدیث، سیرة احمدابن‌طولون، رسائل البلغاء، الفضیلة و الرذیله، الجرم البری، الاشربه، تاریخ حکماء الاسلام، البیزرة.

مراجع: الآداب العربیه فی القرن التاسع عشر تألیف جرجی زیدان، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**کردوک kurdok**: نام یکی از طوایف کرد است که درگذشته در سرزمین جزیره و بوتان و نواحی کوهستانی هکاری و جنوب دریاچهٔ وان سکونت داشتند وگزنفون که در سال ۴۱۰ قبل از میلاد باده هزار سرباز یونانی به یاری کورش کوچک آمده بود در هنگام بازگشت از سرزمین کردوک‌ها گذشت و با حملهٔ بی‌امان آنان روبرو شد و جنگ میان سربازان یونانی وکردوک‌ها را درکتاب آناباسیس به تفصیل نوشته است و محققان بر این عقیده‌اند که کردوک‌ها یکی از طوایف قدیم کرد هستند.

مراجع: تاریخ ماد تألیف دیاکونوف، وکرد و پیوستگی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، وکورود وکوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی.

**کردی kurdî**: مصطفی‌بیگ‌بن محمودبیگ صاحبقران متخلص به کردی از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در حدود سال ۱۲۲۸ هجری در شهر سلیمانیه متولد شد و در سال ۱۲۶۸ هجری در همان جا وفات یافته‌است. وی‌از ابتدای جوانی‌به‌آموزش و تحصیل علوم مختلف پرداخت و چنان که گویند در فقه و تفسیر و حدیث و ادبیات عرب مهارت یافت و در شعر و ادب مقام بزرگی به دست آورد. از آثار او دیوان کردی و فارسی اوست که آن را شامل ده هزار بیت دانسته‌اند و اکنون قسمتی از آن چاپ شده است. از اوست:

له‌کونجی بێ کەسی دافه ردم ئه مڕۆ ذه‌لیل و زار و بێ هامده‌ردم‌ئه‌مڕۆ
له‌بۆ وه‌صلی جه مالّی یاری (کوردی) ئه‌گه‌ر ڕۆحم نه‌ده‌م نامه‌ردم ئه‌مڕۆ

یعنی:

امروز من بی‌کس و تنها و ذلیل و بی‌یار و یاورم، ای (کردی)! برای وصال اگر جانم را نبخشم نامرد هستم.

و اینک یکی از ترجیع‌بندهای مصطفی‌بیگ کردی را که در مدح خاتم‌النبیین محمد(ص) سروده است در اینجا عیناً می‌آوریم که گوید:

**ای زشیپور تو جهان پرشور وزنوای تو عالمی مسرور**
**از وصال تو ملک دل آباد وز خیال تو شهر جان معمور**
**وز هوای تو عاشقان دلشاد به ولای تو دوستان منصور**

گـمرهان طـریق حـیرت را — سـایهٔ تُست نـخل وادی طـور
نـغمه‌ات رشک لحـن داوودی — دو لبت گـنج راز را گـنجور
مـهر از مشـعل رُخت روشـن — مـاه از نـور جـبهه‌ات پـر نـور
مـظهر تـو جـمال تـو آمـد — آن چـه در کـاینات کـرد ظـهور
ای‌خوش آندم که سوی مقتل خویش — یـابم از بـارگاه تـو دسـتور
جـز صـفاتت نگـوید الا گـنگ — غـیر ذاتت نـجوید الاکـور
پـای کـوبان، زشـوق دست افشـان — فـاش گـویم بـه نـالهٔ شـیپور
کـی دَمَت نَـفحهٔ سـرافـیلی — مـورد واردات جـبریلی
انت شـمس الهُـدی و نـور الحق — أظـهر الحَـقَّ یـا ظُـهُور الحَـقَ
ایـن گـدایـان کـه خلق را نـنگند — شـهریاران عـرش اورنگـند
چـون خـزانـه نـهان بـه ویـرانـه — هـمچو گـوهر نـهفته در سـنگند
خلوتی پشت کـاخ شـاهد مـا است — و نـدر آن مـجمعی هـم آهـنگند
هـمه پـیل‌افکـنان آهـووش — مَـلَک اخـلاق و آدمـی رنگـند
طـایروهم و مُسـرع افکـار — در بـیابان وصـفشان لنگـند
هـم در اقـلیم دل چـو سـلطانند — هم بر افواج جـان چـون سـرهنگند
دل زکـف دادگـان شـوریده — شوخ و شـیرین و شـاهد و شـنگند
اَنـبیایی کـه در مـدارس غـیب — کشـف کشـاف وفـرّ فـرهنگند
باددوانس و جن بـه صـدق و صـفا — لیک بـادیو نـفس در جـنگند
جـان و دل را زپـرتو نـظری — کُـحل ابـصار و صـیقل زنگـند
مُـطربان خـموش و نـغمه‌سرای — بـا چـنین خـامُشی در آهـنگند
کـی دَمت نَـفحهٔ سـرافـیلی — مـورد واردات جـبریلی
انت شـمس الهُـدی و نـور الحق — أظـهر الحَـقَّ یـا ظُـهُور الحَـقَ
بـاز از آیـینه عکس پـیدا شـد — شـاهد مـعنوی هـویدا شـد
بـاز آن پـرده‌دار پـرده‌نشین — چـهره بـنمود و عـقل شیدا شـد
گـه بـه دنـبال نـاقه مجنون شـد — گه بـه مـحمل نشست و لیـلی شـد
بـاز از آن نـوشخند شـیرینش — عـالمی پُـر زشـور و غـوغا شـد
بـاز آن شـمع جمع خـلوت غیب — مـجلس افـروز و مـحفل آرا شـد
همچو روح‌القُدُس پیام از خـویش — داد از آن پس به شکل عـیسی شـد

جلوه‌گر شد به صورت وامق بُرقع افگند و عین عذرا شد
ارنی گو به طُور شوق آمد پرتواندازکوه سینا شد
شش جهت، چارمام و یک جوهر سه موالید و هفت ابا شد
گاه بر صورت خلیل آمد گاه در شکل لات و عُزیٰ شد
طوطی نُطقم از خموشی رست باز شکر شکست و گویا شد
گاه چون شمع و گاه پروانه گاه خورشید و گاه حربا شد
مدتی در رکاب بندهٔ خویش قنبری کرد و باز مولی شد
بر سر شاخ سدره از دم روح این سخن بر زبانم القا شد
کی دَمَت نَفخهٔ سرافیلی مورد واردات جبریلی
انت شمس الهُدی و نور الحق أظهر الحَقَّ یا ظُهُور الحَقَ
خیز جانا نوای دیگر زن خرمنم را شرار نودرزن
دفع سودای فاسد غم را بَر رگ دل زغمزه نشترزن
موسی آسا به رغم سَحّاران یک عصای به نقش اژدرزن
ضربت از تو دل از تو جان از تو خواه شمشیر و خواه خنجرزن
تو شه تخت ما عرفناکی خیمه از ممکنات بر سرزن
شاهباز نشیمن قدسی تا سر برج لامکان پرزن
ای که داری هوای دلبر را نقش مهرش به جان و دل برزن
کیمیای سعادت ارخواهی بردرش رُخ چو سکه برزرزن
دست کوتاه کن زدق الباب قامتت حلقه‌ساز و بردرزن
گر در آن آستانه ره‌یابی پشت پایی به قصر قیصر زن
ورنهندت به جبهه داغ قبول داغ غم بر دل سکندر زن
سر به پای سگان کُویش نه دست رد بر سریر سنجرزن
جُرعه‌ای سرکش و بدین آهنگ شورَ و غوغا بر اهل محشرزن
کَی دَمت نفخهٔ سرافیلی مورد واردات جبریلی
انت شمس الهُدی و نور الحق أظهر الحَقَّ یا ظُهُور الحَقَ
وقت قرب وصال می‌بینم عشق رو در کمال می‌بینم
آن چه در کاینات کرده ظهور مظهر لایزال می‌بینم
باندیمان به خلوت اندر راز خسرو با جلال می‌بینم

آن چــه در کــارگاه نـقش صُـور ذره‌ای زان جـــمال مـــی‌بینم
پـــرتو مـــهر طــلعت جـــانان بـــی‌کسوف وزوال مـــی‌بینم
رازداران خـــاص آن حـــضرت هـــمه عـیسی خـصال مـی‌بینم
صـــف ارواح را در آن مـــنزل جـا بـه صـف النـعال مـی‌بینم
درس بـحث و بـیان ایـن مکتب عـــاری از قـیل و قـال مـی‌بینم
حـــل اشکـــال و رمـز آنـجا را بـــی‌جواب و ســؤال مـــی‌بینم
طـــوطی نــطق را در آن مــحفل پشت آیـــــینه لال مـــی‌بینم
بـــختی فکـــر را در آن هـــامون بـــر دو زانـــو عـقال مـی‌بینم
در رکـــاب مـحمدی(ص) خـود را هـــندو چـــون بـــلال مـی‌بینم
قـــطع ایـن راه جـز بـه لطـف دلیـل رهـــــروان را مـــحال مـــی‌بینم
قـــدسیان را فـــراز عـــلیین ذکـــرشان ایـن مـقال مـی‌بینم
کَـــی دَمت نـــفخهٔ ســرافـیلی مـــــورد واردات جـــــبریلی
انت شـمس الهُـدی و نـور الحـق أظـــهر الحَـقَّ یـا ظُـهُور الحَـقَ
وقت عشق است و صبح مـوسم دی خـیز جـانا بـیار بـر بـط ونـی
از خــــرابــــاتیان مست طـــلب جـام جـمشید و تـخت و افسرکی
نـــخوری بـــر زنـــخل آزادی نَـبُری تـــا نـهال کـام از پـی
نکـــنی طـــوف مـــحمل لیـلی نکشـی تـا هـزار صـدمه زحـی
پـی کـن اسب خـیال رجـعت را تـــا بـری سوی مـنزل او پـی
پـــی مـا عـاشقان اگـر گـیری پـی بـری سوی راه رشـد از غـی
ای پسـر تـا کـی از پـدر گـویی جود حـاتم چـه مـی‌کند بـه عُـدی
مستی و خواب و بیخودی تا چـند هستی و عُـجب و سرکشی تـا کـی
بشنو این پـند مـن بـه سمع قـبول گـــرزیان دیـدی الضـمانُ عـلی
بـــوذری گـرنیاید از تـو مـباش ســـالک راه بـــوعلی و أبـــی
تـو ظـهور حـق از مـحمّد(ص) دان بـــاعث فـــخر خـــاندان لُـؤَی
شـد بسـاط عـطا چـون مـبسوط گشت فـرش عـطای حـاتم، طـی
ای خـوشا وقت آن کـه دست دهـد دوســـتی بـــاسگان درگــه وی
چـــند نـقشی بـه دل نـهان دارم ســوختم، صـبر و عـاشقی تـا کـی
خــواهـم ایـن قـصه بـر سربازار فـاش گــویم بـه نـالهٔ دف و نـی

کــــی دَمَت نـــفخهٔ ســرافـیلی — مـــــورد واردات جــــبریلی
انت شــمس الهُــدی و نــور الحق — أظــهر الحَــقَّ یــا ظُــهُور الحَــقَ
مــا پـــناه جــهان بــی‌پنهیم — راه گـــم کـــرده، رهــروان رهــیم
بـــــی‌کلاهان بـــوریا مســـند — زیـــور تـــخت و زیـنت کـلهیم
دیـــده بـــربسته از لقـــای دوکـــون — بـــر ره دوست طـــالب نگـــهیم
چشــم بــربسته از نـعیم و جـحیم — فــارغ از هــر ثــواب و هـر گُـنهیم
قـــطرهٔ بـــحر خـــلقت ازلیــم — ذرهٔ مـــــهر مـــــظهر الهــیم
اوست مـــهر سـپهر ایــن گــیتی — گــر از او کسب نــور کـنیم مــهیم
هر شب و روز این سـخن هـمه جـا — فـــاش گــوییم، تــا زغــم بــرهیم
کَــــی دَمت نــــفخهٔ ســرافـیلی — مـــــورد واردات جـــــبریلی
انت شــمس الهُــدی و نــور الحق — أظــهر الحَــقَّ یــا ظُــهُور الحَــقَ

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی ـ علاءالدین سجادی، تاریخ السلیمانیه ـ امین زکی ـ دیوانی کوردی ـ گیوی موکریانی، دیوان خطی مصطفی‌بیگ کردی.

**کردیه حفصه**: کردیه حفصه از زنان عارفهٔ قرن دوم هجری است که به تقوی و فضل و درایت او مثل زده‌اند. مولانا جامی در کتاب نفحات الانس درباره‌اش گوید: حفصه در خدمت عارفهٔ معروف شعوانه بود و او را خدمت می‌کرد و همهٔ عمر به طاعت و عبادت مشغول بود.

مراجع: نفحات‌الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**کرکوک karkûk** : شهری است در شمال کشور عراق که یونانیان آن را آراپخا گفته‌اند و مردم آن کرداند و اطراف آن چاه‌های نفت وجود دارد و در قدیم یکی از چاه‌های آن که می‌سوخت به آن بابه‌گوڕگوڕ bâba gurgur می‌گفتند و در گذشته پایتخت شهرزور بود و اکنون یکی از شهرهای کردستان عراق است و بیشتر مردم آن کرداند و عده‌ای از ترکمان‌ها هم که در زمان حکومت عثمانی در آنجا مقیم شدند در آنجا زندگی می‌کنند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کرکه‌یی**: نام یکی از طوایف کرد است که در کلیایی و سنقر سکونت دارند و آنان چون

گله‌دار بوده‌اند پاییز و زمستان را در زهاب و بهار و تابستان را در اطراف زیویه به سر می‌بردند و این طایفه چون بز زیاد داشته‌اند کُرک آنها را به ایلات می‌فروخته‌اند بدین نام موسوم شده‌اند.

**کرماج** kirmâj: یکی از طوایف بزرگ کرد است که در گذشته در کرکوک و سلیمانیه و شهرزور و کوی و حریر و ساوجبلاغ مکری و بانه و مریوان و کرماجان یا کرمانشاه سکونت داشتند و به کار کشاورزی و دامداری مشغول بودند و کرماج به معنی رعایاست و شهر کرماجان یا کرمانشاه هم منسوب به آنان است و زبان آنان به نام گویش کرماجی معروف است که اکنون کرمانجی جنوبی نامیده می‌شود و امیرشرف‌خان بدلیسی هم در سال ۱۰۰۵ هجری در شرفنامه کرمانج را یکی از طوایف بزرگ کرد ذکر کرده است که اکنون به کرمانجی جنوبی و کرمانجی شمالی تقسیم شده است و یا به کرماج و کرمانج معروفند و عده‌ای از مورخین کرد معتقدند که کرماج از دو تیکه، کرد kurd و ماد mâd پیوند یافته که بعدها به کرماج یا کرمانج دگرگون شده است.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی، و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ، و کرد و کردستان تألیف واسیلی نیکیتین.

**کرمانج**: در قرن دهم هجری چون کشور ایران از طرف شمال مورد تهاجم و تاخت و تاز ازبک‌ها و ترکمانان قرار گرفت، شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) چهل هزار خانوار کرد را که به کرمانج معروفند و شامل طوایف: زعفرانلو و شادلو و کاوانلو و عمارلو و قراچورلو بود به مرزهای شمالی خراسان کوچاند تا در برابر ازبک‌ها و اقوام وحشی بایستند و الحق کردها لیاقت خود را نشان دادند. پیکار زنان کرمانج در خراسان نیز در قلعهٔ مرزی خیرآباد بار دیگر ثابت کرد که داستان کُرد آفرید یا گرد آفرید در شاهنامه خالی از حقیقت نیست و زنان کرمانج در خیرآباد چنان درسی به ترکمانان دادند که تا سال‌ها بعد جرأت تجاوز به خاک ایران را نداشتند. ترانه‌های اصیل و پرسوز و گداز کرمانجی که هر شنونده را متأثر می‌کند نموداری است از دورافتادگی طوایف کرمانج از موطن اصلی خود و مبین تلفات و خسارات و از دست دادن عزیزانی است که در خط مرزی جان خود را فدای ایران کرده‌اند. طوایف کرمانج علاوه بر پاسداری از مرز و بوم کشور، از فرهنگ و زبان کردی نیز پاسداری کرده‌اند و زبان خود را حفظ کرده‌اند و به آن

عشق می‌ورزند و بسی از شعرای کرمانج هم به زبان ملّی خود شعر سروده‌اند و به یادگار گذاشته‌اند و در میان آنان افراد برجسته‌ای ظهور کرده‌اند و به حکومت رسیده‌اند که برخی از آنها از این قرارند: شاهقلی سلطان کرمانج (۱۰۱۱ ۱۰۳۷ هجری)، یوسف سلطان کرمانج (۱۰۳۷-۰۰۰۰ هجری)، سام‌بیگ کرمانج (۱۱۳۵-۱۱۳۹ هجری)، محمدحسین زعفرانلو (۱۱۴۸-۰۰۰۰ هجری)، رضاقلی‌خان زعفرانلو (۱۲۲۸-۱۲۵۰ هجری).

مراجع: ناسخ‌التواریخ تألیف محمدتقی لسان‌الملک، و حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف کلیم‌الله توحدی.

**کرمانشاه:** یکی از شهرهای بزرگ کردستان است که در کتب جغرافیایی اسلام نام آن قرماشین و قرمایسین و قرمسین نوشته شده و نام این شهر اصلاً کرماجان یعنی شهر رعایا بوده و اکنون به آن کرمانشاه گویند و ابن‌حوقل از این شهر به عنوان شهری زیبا که اشجار و آب فراوان دارد یاد می‌کند و در قرن چهارم هجری سلسله‌ای کرد به نام حسنویه در ولایات غرب نزدیک پنجاه سال حکومت کردند و قلعهٔ سرماج را مقر فرمانروایی خود کردند. رشته‌های کوهستان پاتاق در سراسر این شهر کشیده شده و در بین آنها جلگه‌های حاصلخیر وجود دارد و رودخانه‌های متعدد پرآب در آنها جاری است و مهمترین رشتهٔ کوه‌های کرمانشاه عبارتند از کوه بیستون و پیشکوه و پشتکوه و مهمترین رودهایش گاماسب و رود دیاله است. هوای آن در زمستان سرد و تابستان معتدل و در برخی جاها گرم است. در این شهر آثار تاریخی فراوانی وجود دارد از جمله عبارتند از: نقوش تاریخی بیستون، دخمهٔ دربند، بغستان، طاقبستان، تخت شیرین، طاقگرا، ویرانه‌های عهد ساسانی در هرسین، معبد آناهیتا، این شهر از طرف شمال به سنندج و از شمال به خاور اسدآباد و همدان و از جنوب به هارون‌آباد (اسلام‌آباد) و از خاور به نهاوند و تویسرکان و از جنوب خاوری به خرم‌آباد، و از باختر به قصرشیرین محدود است. و شهرها و بخش‌های مهم آن عبارتند از: اسلام‌آباد، کرند، گیلان غرب، ماهیدشت، پاوه، سنقر، سرپل ذهاب، قصرشیرین، هرسین، صحنه، کنگاور، سنقر. بنای غین شهر را به بهرام چهارم ساسانی نسبت می‌دهند ولی چنین نیست و این شهر در دورهٔ لولوها و گوتی‌ها هم آباد بوده و ممکن است بهرام چهارم به بناهای آن افزوده باشد.

مراجع: صورة‌الارض تألیف ابن‌حوقل، و کرمانشاهان و کردستان تألیف دکتر مسعود گلزاری ۱۳۵۹ و کرمانشاهان باستان تألیف محمدحسین جلیلی ـ تهران ۱۳۴۶.

**کریم تمکین:** کریم تمکین در سال ۱۳۳۹ هجری در کرمانشاه دیده به جهان گشود. در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به شعر و ادبیات تمایل پیدا کرد و به مطالعهٔ دواوین شعرا پرداخت و گهگاه نیز شعر می‌سرود و بیشتر عمرش را به کسب و کار گذراند و در سال ۱۳۲۷ شمسیَ در ادارهٔ پست استخدام شد و پس از سی سال خدمت بازنشسته شد و در سال ۱۳۹۹ هجری بدرود حیات گفت. وی شاعری وارسته بود و اشعارش بسی شیرین و دلنشین و دیوان‌کردی و فارسی او اخیراً به‌طبع رسیده. از اوست:

**در چشم عقل ذوفنون زیبا تویی زیبا تویی**
**در دیدهٔ عشق و جنون رعنا تویی رعنا تویی**
**هر آدم و حور و پری، ماه رخت را مشتری**
**در آسمان دلبری، بیضا تویی بیضا تویی**

مراجع: دیوان خطی تمکین و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کریم‌خان زند:** کریم‌خان فرزند ایناق از طایفهٔ لک و تیرهٔ زند است. وی در سال ۱۱۱۹ هجری در دیه پری واقع در نزدیکی ملایر متولد شد و در هنگام جوانی داخل سپاه نادر شد و چون در جنگ‌ها دلیری از خود نشان داد مورد توجه نادر قرارگرفت و پس از مرگ نادر به خدمت ابراهیم‌خان افشار درآمد و مدتی با رقیبان خود علی مردان بختیاری و آزادخان افغان و محمدحسن‌خان قاجار و فتحعلی‌خان افشار جنگید و در سال ۱۱۷۲ هجری رسماً به عنوان وکیل‌الرعایا زمان امور را به دست گرفت و در سال ۱۱۷۹ شیراز را به پایتختی برگزید و بار دیگر رعیت را از آسایش برخوردار نمود و پس از آن شورش حسینقلی‌خان قاجار را خواباند و بصره راگشود و از آن پس مردم ایران در رفاه و آسایش به سر می‌بردند و سرانجام به سال ۱۱۹۳ در ۷۴ سالگی رخت از جهان بربست و جسد او را در عمارت کلاه فرنگی در شیراز به خاک سپردند.

مراجع: تاریخ زندیه تألیف علی‌رضاابن عبدالکریم شیرازی، لیدن ۱۸۸۸.

**کریم زند:** کریم‌ابن محمد صالح شهربازاری در سال ۱۳۴۴ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد و آنگاه به استخدام دولت درآمد و به علت نوشتن مقالات تند سیاسی چند سالی زندانی شد و پس از آن مدتی را به سفر گذراند و اکنون بیشتر اوقات

بیکاری خود را به نوشتن مقالات و کتب به سر می‌برد و از آثار او می‌توان: الیزیده، لێکۆڵنیەوەی جوگرافیایی، لێکۆڵینەوەی زەوی ناسی».

مراجع: دیاری نەورۆز نووسینی عومەر ئیبراهیم عەزیز.

**کریم شارزا:** کریم‌ابن مصطفی در سال ۱۳۴۷ هجری در کویسنجق تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و پس از آن به بغداد رفت و به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن در اربیل به استخدام دولت درآمد و بیشتر اوقات فراغت خود را به کار تحقیق و نویسندگی به سر برد و بیشتر مقالات او در مجلات به طبع رسیده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «ئازادی و ژیان، کۆیە و شاعیرانی، ڕێگەی دوور، ئەسیری، پەندی پێشینیان لەشیعری کوردی‌دا، لەیادی گیوی موکریانی، دا سێوەی هونەرمەندی کورد، پەندی بەراوردکاری چەپکێک لەشیعرە کانی سامی عەودالْ، نالی و زمانی ئەدەبی یەک گرتووی کورد، دیوانی حاجی قادری کویی» را نامبرد.

مراجع: دیاری نەورۆز نووسینی عومەر ئیبراهیم عەزیز.

**کشکول شیخ عبدالمؤمن مردوخی:** تذکره‌ای است تألیف شیخ عبدالمؤمن مردوخی (۱۱۵۲-۱۲۱۱ هجری) که آن را به سال ۱۱۹۸ هجری به پایان رسانده است و آن شامل اشعار سی و نه شاعر کُرد است به نام‌های: ملامصطفی بیسارانی، ملامصطفی محزونی، ملک‌قاسم آقاکور، شیخ‌احمد تخته‌یی، میرزا ابراهیم اورامی، الیاس‌بیگ گورانی، اویس‌بیگ اورامی، پشیو زنگنه، شیخ‌جمال‌الدین مردوخی، ملاحافظ فرهاد هشمیزی، شیخ‌حسن درهردی، خانای قبادی، لالوخسرو دویسی، مولانا دردین بیسارانی، رضابیگ اورامی، زین‌العابدین پالنگانی، شاکه گلالی، شیخ شمس‌الدین درهردی، ملاطاهر اورامی، عبدی کلاترزانی، عمر نزاره‌یی، صوفی علی کمانی، شیخ‌عبدالمؤمن مردوخی، حاج علی‌محمد تیله‌کوه، مولانا فرخ پالنگانی، ملا فضل‌الله اورامی، مولانا قاسم پایگلانی، شیخ لطف‌الله سنندجی، محمدامین‌بیگ اورامی، محمدقلی سلیمانی سروآبادی، شیخ‌مصطفی تخته‌یی، استاد میکائیل زنانی، ناظربستی، یوسف یاسکه، مولانا یوسف گلانی، ملایوسف دویسه، شیخ یعقوب جان جاف، و آن سرچشمهٔ بزرگی است از شعر و ادبیات کردی که آن را دکتر سعیدخان کردستانی در سنندج به دست آورده و به سال ۱۹۰۲ به موزه خانهٔ لندن فروخته است و سپس انور سلطانی شرح

مختصری برای شعرای فوق نوشته است و به سال ۱۹۹۸ در لندن به طبع رسانده‌اند که بسیار باارزش است.

مراجع: نسخهٔ کشکول شیخ‌عبدالمؤمنِ مردوخی‌لندن ۱۹۹۸.

**کَشکی**: نام یکی از طوایف کرد است که در روانسر و بیلاورو کامیاران به سر می‌برند و آنان چون محصول کشک بیش از حد داشته‌اند و به جاهای دیگر فروخته‌اند لذا به این نام موسوم شده‌اند.

**کفری kirfî**: ناحیه‌ای است از توابع کرکوک و بنای آن را به خسرو پرویز ساسانی (۵۹۰ - ۶۲۸ میلادی) نسبت داده‌اند. کفری مأخوذ از نام درختی است که در گذشته بیشه‌ای پر از درختان کفری در این شهر وجود داشته و به علت زلزلهٔ شدیدی که روی داده و اتفاق افتاده، شهر و بیشه ازبین رفته است و بعداً شهر را از نو آباد کرده‌اند. ریچ در سفرنامه‌اش می‌نویسد: در کفری آثار و بناهای باستانی مربوط به زمان ساسانیان وجود دارد و سفال‌هایی نیز از زمان آنان به دست آمده است. مردم آن کرد و عموماً کشاورز و عده‌ای هم به شغل بازرگانی مشغولند. محصولاتش گندم و جو و کنجد و چغندر و تره‌بار و میوهٔ آن انگور و سیب گلابی است. کبک و تیهو و کبوتر و آهو و خرگوش در کفری شکارچیان را به خود جلب می‌کند. آب و هوای کفری در فصل بهار بسیار مطبوع و در زمستان سرد می‌باشد. کان‌های زغال و نفت نیز در این شهر فراوان است. آرامگاهی به نام بابا شهسوار در این شهر وجود دارد که مردم به زیارتش می‌روند.

مراجع: رحلةریج فی‌العراق عام ۱۸۲۰ ترجمة بهاءالدین نوری ـ بغداد ۱۹۵۱، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کلاشی**: نام‌یکی از طوایف کرداست که درجوانرود وماکوان وذهاب وکرمانشاه‌و شهرزور زندگی می‌کنند و آنان مزارع و باغ‌های بسیار خوبی دارند و در گذشته اغنام و احشام خود را زمستان‌ها به ذهاب می‌بردند و تابستان‌ها آنها را در اطراف هوباتو می‌چراندند و وجه تسمیهٔ آن چون روستاهای آنان محل شکار و نخجیر بوده گویا یکی از حکام کردستان در آنجا مهمان بوده و به جهت سردی هوا مدتی در آنجا ماندگار شده و هر روز برای او آش کَل یعنی گوسفند کوهی مهیا می‌کرده‌اند که سپس بدین نام مشهور شده‌اند.

**کلب علی‌خان اردلان**: وی پس از فوت پدرش سلیمان‌خان به سال ۱۰۶۷ هجری به حکومت کردستان منصوب شد. وی ایالت کردستان را به پنج قسمت تقسیم و هر قسمت را به یکی از بستگان خود تفویض نمود و در این هنگام چون عده‌ای در خوزستان طغیان کرده بودند بنا به دستور شاه عباس ثانی به خوزستان یورش برد و آنجا را تصرف کرد و یکی از بستگان خود را بر حکومت آن ایالت منصوب کرد. کلب علی‌خان مردی فاضل و ادیب بود و در مجلس او علما و ادبا و شعرا حاضر بودند و از علوم متداول زمان خود در صرف و نحو و معانی و بیان فنون ادب و خوش‌نویسی و سوارکاری و چوگان‌بازی دست داشت و گهگاه هم به گویش گورانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است. وی مدت بیست و دو سال حکومت کرد و در سال ۱۰۸۲ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ، تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و نسخهٔ خطی تحفه ناصریه.

**کلول‌ابن بابا اردلان**: پس از بابا اردلان، فرزندش کلول kulol جای وی را گرفت. وی در سال ۶۰۶ هجری زمام امور را به دست گرفت و در طول فرمانروایی خود با مهربانی و محبت با مردم رفتار کرد و لشکری عظیم آماده کرد و به متصرفات خود افزود و سقز و تیله‌کو tîlako: سیاکوه و زرین‌کمر (گروس) و کرمانشاه و سنقر و شهربازار و کویسنجق و عمادیه و حریر و رواندز را تصرف کرد و امارت اردلان در زمان او از طرف شرق به همدان و از طرف غرب به اربیل و موصل و از طرف شمال به زنجان و از طرف جنوب به دینور محدود بود. وی در آبادی شهرهای کردنشین بکوشید و مساجد و بازارها را بنا کرد و به فقرا و مستمندان هم توجه می‌کرد. کلول در سال ۶۲۹ هجری درگذشت و خضربیگ پسرش به جای او نشست.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه.

**کلهر** kalhur: یکی از طوایف دلیر کرد است که در ماهیدشت و هارون‌آباد و قَلاشاینی و نواحی قصرشیرین و کرند و روستاهای افشار و نواحی سنندج و خورخوره و نواحی سقز سکونت دارند و دارای بیست تیره‌اند به نام‌های: خالدی، شیانی، سیاسیا، کاظم‌خانی، خَمان، تلش، گرگا، کله‌پا، کله‌جو، شوان، قوچمی، منصوری، الوندی،

ماهیدشتی، هارون‌آبادی، شاهینی، موش‌گیر، بداق‌بیگی، زَینل‌خانی، کمره. بنا به روایات کهن فرهاد کوه‌کن از این طایفه است و نسب آنان از قراریکه عده‌ای می‌گویند به کلاهور kalâhûr که نام پهلوانی است معاصر کیکاوس منتهی می‌شود. فردوسی گوید:

**سواری که نامش کلاهور بود — که مازندران زوپر ازشور بود**
**بسان پلنگ ژیان بد خوی — نکردی جزاز جنگ هیچ آرزوی**

در میان این طایفه مردان بزرگی برخاسته‌اند و در گذشته سلسله‌ای به نام خود تشکیل داده‌اند که معروفترین افراد آن عبارتند از: غیب‌اللهبیگ کلهر، محمدبیگ کلهر، امیراسکندر کلهر، درویش‌بیگ کلهر، صفی‌خان سلطان، الله‌وردی سلطان، سهراب‌بیگ کلهر، قبادبیگ کلهر.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و شاهنامهٔ فردوسی، و شرفنامه و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کلیله‌ودمنه:** مجموعهٔ داستان‌هایی که بیدپای حکیم برای دبشلیم رای هند از زبان حیوانات تقریر و تألیف کرده است و اصل آن به زبان سانسکریت است و در عصر خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ میلادی) به زبان پهلوی به وساطت برزویه نقل شده است و سپس عبدالله ابن‌مقفع (۰۰۰-۱۴۳ هجری) آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرد و اخیراً به وسیلهٔ عمر توفیق (۱۳۶۱ ۰۰۰۰ هجری) به زبان کردی ترجمه شده است.

مراجع: که‌لیله‌ودیمنه وه‌رگێڕاوی: عومه‌رتوفێق‌به‌غدا ۱۹۷۵.

**کلیم‌الله توحدی:** کلیم‌الله توحدی در سال ۱۳۶۰ هجری در قوچان تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس در دانشگاه مشهد به اخذ لیسانس در رشتهٔ معارف اسلامی نایل آمد و پس از آن به استخدام دولت درآمد. وی در همان دوران دانشجویی دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات و فولکور و موسیقی کردی زد و در مجلات متنوع یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون تاریخ و مسایل تاریخی و ادبیات کردان خراسان نوشت و شهرت یافت. وی را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی و دارای نثری بلیغ و شیرین است و اغلب نوشته‌های او در مورد تاریخ کردان خراسان است و از آن جمله است کتاب‌های: حرکت تاریخی کردان خراسان در پنج جلد، دیوان

جعفرقلی‌خان زنگلی، پند کرمانجان، فرهنگ کردی، شعرای کرد، فولکلور کردان خراسان و غیره.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کمال‌الدین ابوالفتح موسی اربیلی**: کمال‌الدین ابوالفتح موسی‌ابن شیخ رضی‌الدین یونس‌ابن محمدابن منعه در سال ۵۵۱ هجری در موصل متولد شده و ابتدا نزد پدرش به تحصیل پرداخت و سپس در بیست سالگی به بغداد رفت و نزد کمال‌الدین انباری اصول و ادبیات را آموخت و فقه و تفسیر را هم از عده‌ای علما فراگرفت و پس از اتمام تحصیلات به موصل بازگشت و پس از فوت پدرش به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۶۳۹ هجری جهان را بدرود گفت. از آثار او: کشف‌المشکلات فی تفسیرالقرآن، عیون‌المنطق، لغزفی‌الحکمة والاسرار السلطانیه است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**کمال‌الدین اربیلی**: کمال‌الدین‌ابن عبدالقادر اربیلی که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در اربیل تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس علما حضور یافت و پس از آن به کرکوک رفت و در خدمت شیخ عبدالرحمن طالبانی تلمذ کرد و از او فقه و تفسیر و حدیث و حکمت آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر به اورفه رفت و در همان جا به سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: الطریقه الرحمانیه، حجةالذاکرین، حدیقةالازهار فی الحکم و الاسرار، تفریح‌الخاطر، مرآت الشهود فی بیان وحدةالوجود، شرح اللمعات، آداب المریدین و نجات المسترشدین است.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و هدیةالعارفَین تألیف اسماعیل باشا.

**کمال‌الدین محمد شهرزوری**: کمال‌الدین ابوالفضل محمدابن ابومحمد عبدالله شهرزوری در سال ۴۹۲ هجری در موصل متولد شده و در جوانی به بغداد هجرت کرده و در آنجا فقه و تفسیر را از اسعد بغدادی و حدیث را از ابوبرکات محمدابن محمد موصلی استماع کرده و پس از اتمام تحصیل متولی قضا موصل گردیده و مدرسه‌ای نیز

برای تدریس فقه ساخته و پس از آن به دمشق رهسپار شده و عهده‌دار قضا گردیده و سپس به وزارت نورالدین محمودابن زنگی فرمانروای شام رسیده و در زمان صلاح‌الدین ایوبی هم این مقام را داشته است. وی سرانجام به سال ۵۷۲ هجری در دمشق جهان را بدرود گفته و در همان جا به خاک سپرده شده است. از او آثاری به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| یا رَب لاتُحینی الی زمَنٍ | اَکوُنُ کَلاً به علیٰ اَحَدِ |
| خُذ بیَدی قَبلَ اَن اَقولَ لِمَن | القاهُ عِندَ القیامِ خُذ بیَدی |

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**کمال جلال غریب**: کمال‌ابن جلال در سال ۱۳۴۹ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رهسپار شد و در دانشکدهٔ ادبیات به اخذ لیسانس نایل شد و سپس در شهرهای موصل و بصره و سلیمانیه به کار دبیری پرداخت. وی در همان دوران دانشجویی دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در ادبیات کردی زد و در مجلات مجمع علمی و تعدادی دیگر از مجلات یک رشته مقالات جالب پیرامون ادبیات کردی نوشت و شهرت یافت. وی را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجه تحقیقات وی است و اغلب نوشته‌های او در مورد لغت و شیمی و فیزیک می‌باشد از آن جمله است کتاب‌های: «فەرهەنگی زانیاری، ئەتۆم لەمێژوودا، بیست پیشەسازی کیمیاگەری، یەکەم ئادەمیزاد کە پێی نایەسەرڕووی مانگ، المرشد فی حسابات الکیمیاء الفیزیاویه».

مراجع: القاموس العلمی تألیف کمال جمال غریب - بغداد ۱۹۷۴.

**کَمانگر**: نام یکی از طوایف کرد است که در سنندج و پلنگان و اطراف کرمانشاه و سلیمانیه سکونت دارند و آنان به کار دامداری و کشاورزی مشغولند.

**کنگاور**: کنگاور یکی از شهرهای زیبای کردنشین است که در ۹۶ کیلومتری کرمانشاه واقع شده و در آن آثار فراوانی از مادها و ساسانیان وجود دارد و ساکنین آن به کشاورزی و دامداری مشغولند. یاقوت می‌گوید: کنگاور شهرکی است میان کرمانشاه و همدان که آن را قصراللصوص گویند. لسترنج گوید: قصراللصوص همان قصر کنگوار است که

اعراب این نام را بر آن نهادند زیرا چارپایان آنان در آنجا دزدیده می‌شد. اصطخری قصراللصوص را جزو شهرهای الجبال ذکر کرده است. این شهر چون سایر شهرهای ایران مورد حملهٔ مسلمین قرار گرفت و چون دارای موقعیت سوق‌الجیشی بود گروهی از سربازان مسلمان در آنجا ساکن شدند و عده‌ای به آنان دستبرد می‌زدند و آن را قصراللصوص نامیدند حمدالله مستوفی ضمن یادآوری نام کنگور در ذکر بقاع کردستان گوید: خسرو پرویز در آن قلعه‌یی ساخت و سنگ‌های گران ستون کرده‌اند چنان که هر یک کمابیش ده هزار من بود و در آن نزدیکی چنان سنگ نیست. در کتب قدیم بنای این شهر را به اشکانیان نسبت داده‌اند در صورتی که آثار مادها در آن مشاهده شده و مردم آن زنده‌دل و بانشاط و بی‌باک و سلحشورند و در گذشته در مقابل حکام ظالم دست‌نشاندهٔ اموی و عباسی قیام کرده‌اند.

مراجع: معجم البلدان تألیف یاقوت‌الحموی، و جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی تألیف لسترنج، و نزهة‌القلوب تألیف حمدالله مستوفی.

**کوروم kûrûm**: کوروم بنا به سنگ نوشته‌های آشوری که یازدهمین فرمانروای گوتی‌ها است به سال ۲۱۷۵ ق.م فرمانروای بین‌النهرین شد و او در آغاز فرمانرواییش قبایل گوتی را باهم متحدکرد و در آراپخامعابدی به شیوهٔ اکدی‌ها بنا کرد و مردم را به‌پرستش خدایان بابلی فراخواند و رویهمرفته یک سال فرمانروایی کرد و به سال ۲۱۷۴ ق.م عزل شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**کوسه‌یی kosaîy**: یکی از طوایف کرد است که در نواحی سقز و سیاه کوه (تیله کۆ) و اطراف افشار و صائین قلعه سکونت دارند و در گذشته چادرنشین بودند و بهار و تابستان را در مناطق سردسیر و پاییز و زمستان در مناطق گرمسیر کردستان به سر می‌بردند و چون اعلا جد آنان ریش نداشته و کوسه بوده از این‌رو دَر میان مردم به نام کوسه‌یی موسوم شده‌اند.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**کوکویی**: نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته در بدلیس و سیورک سکونت داشتند و در زمان عضدالدوله دیلمی (۳۵۶ - ۳۷۲ هجری) به جوانرود آمدند و دَر آنجا

سکنی گزیدند و چون همواره از کوهی به کوهی نقل مکان می‌کردند لذا به کوکویی یعنی کوه به کوهی معروف شدند.

**کوماسی**: نام یکی از طوایف کرد است که در محال کره‌وزو اطراف سنندج ساکنند و در گذشته به خاطر داشتن گله‌های فراوان در قشلاق و ایلاق بودند و بیشتر مشغول دامداری و گله‌داری بودند و زمستان‌ها به شهرزور می‌رفتند و تابستان‌ها به هوباکووسارال سرازیر می‌شدند و از این طایفه تیره‌ای به نام یزدان‌بخشی به کردستان عراق مهاجرت کرده و در میان آنان مردان نامی برخاسته است و این طایفه در زمان خان‌احمدخان اردلان (۱۰۱۴-۱۰۴۶ هجری) مدتی بر موصل و حریر و کرکوک حکومت کردند و سپس شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) آنان را به موطن اصلی خود بازگرداند.

**کَویل**: نام یکی از طوایف کرد است که در ژاورود و اورامان سکونت دارند و بهار و تابستان را در ژاورود می‌گذراندند و زمستان را در شهرزور به سر می‌بردند و بیشتر آنان به‌کار دامداری وکشاورزی‌مشغولند و ازمیان آنان‌مردان شجاع‌و سلحشوربرخاسته است.

**کویه و شاعرانش**: کتابی است به زبان کردی در تراجم احوال شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری کویسنجق از کریم شارَزا (۱۳۴۷-۰۰۰۰ هجری) و این تذکره مشتمل است بر یک مقدمه و مقالهٔ کویسنجق و شاعرانش و شرح احوال بیست و چهار تن از شعرای کرد باشمه‌ای از اشعارشان به نام‌های: حاج بکرآقا قاصد، حاج قادر کویی، فتح‌الله کیفی، ملاعبدالله جلی، امین آقا اختر، عبدالله ثانی، خاتون زینب حزینه، شیخ محی‌الدین نهانی، ملارسول فتحی، ملامحمد جلی‌زاده، ملامصطفی صافی، ملاحویز محزون، حسین حسینی، یونس دلدار، محمد مسکین، رشید آقا حاج‌بکر، مجرم، ملا لامع، رفیق خادم، هوایی، ملاکریم منتظری، ملامصطفی فقیه احمد، رشید حاجی‌علی، کامل شیرکوه و آن به سال ۱۹۶۱ در بغداد به طبع رسیده.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی ـ که‌ریم شاره‌زا ـ به‌غدا ۱۹۶۱.

**کهریزی**: محمدبن علی ملقب به کهریزی که از شاعران معروف قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است به سال ۱۱۸۵ هجری در قریهٔ حمامیان از توابع بوکان متولد شد و

در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در خدمت عالمان دین ادبیات فارسی و منطق را فراگرفت و مابقی عمرش را به شغل کشاورزی و دامداری به سر برد تا به سال ۱۲۶۶ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری در جنگ‌ها و کشکول‌های خطی به جای مانده است. از اوست:

عـیشقی لەطیفی بی‌نەظیر وای کردله (کەهریزی) نەقیر
لۆمەم بۆ هات‌وەک تیرو شیر صاحیب قەباڵەی عشقم ئەز

یعنی:

عشق لطیف بی‌نظیر، چنین کرد به کهریزی فقیر مانند تیر و شمشیر به من طعنه زدند، من صاحب قبالهٔ عشقم.

مراجع: تحقیقات و پژوهش‌های نویسنده.

**کیخسرو**: بنا به روایت شاهنامه کُردی کیخسرو پسر سیاوش است و پس از کشته شدن سیاوش گیو به جستجوی او برخاست و او را در توران زمین یافت و با مادرش فرنگیس به ایران آورد و او پس از گشودن دژ بهمن به شهریاری رسید و به خونخواهی پدرش با افراسیاب جنگید و او را گرفت و کشت و سپس سرتاسر توران را به تصرف خود درآورد و در پایان از شهریاری ناامید گشت و از خداوند خواست زندگی او را به پایان آورد و جانش را بستاند و در یک گردهمایی که بیشتر پهلوانان و دلاوران گرد آمده بودند در یک دشت بزرگ وصیت‌های خود را کرد و رستم



و گیو و طوس را به فرمانروایی بخش‌هایی از سرزمین ایران گماشت و سپس به کوهی رهسپار شد و در آنجا ناپدید گشت.

کیخسرو در آوستاکوی هئوسروه kawî haosrawah است که به معنی آوازهٔ نیک می‌باشد و در آبان یشت آمده است: یل ممالک ایران و متحد سازنده کشور خسرو از برای فرشتهٔ آب ناهید روبروی دریاچهٔ ژرف و پهن چئچست صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند قربانی کرده از اِو درخواست که وی را در همهٔ ممالک بزرگترین شهریار گرداند و به دیوها و مردمان و جادوان و پری‌ها و کاوی‌ها و کرپاهای ستمکار چیر سازد که گردونه‌اش در تکاپو پیش از گردونه دیگران باشد و در کمینگاه گرفتار نشود ناهید حاجتش را برآورد و او را کامروا ساخت.

**کیخسروبیگ جاف**: کیخسروبیگ‌بن سلیمان‌بیگ به سال ۱۲۲۰ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای حلبجه و بانی خیلان شد و او مردی مقتدر و کاردان و مصمم و با کفایت بود و مسترریچ که در سال ۱۸۲۰ میلادی مطابق ۱۲۴۰ هجری که به شهرزور رفته بود کیخسروبیگ را ملاقات کرده و در سفرنامه‌اش از او یاد کرده و او را ستایش نموده و قدرت و نفوذ او را ذکر کرده و می‌گوید: کیخسروبیگ بیش از چهارهزار مرد مسلح داشت و او طرفدار فتحلیشاه قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) بود و به ایران سخت گرایش داشت و سرانجام به سال ۱۲۴۴ هجری درگذشت و در ناحیه سیدصادق به خاک سپرده شد و او چهار پسر داشت به نام‌های: سلیمان‌بیگ و عبدالله‌بیگ و قادربیگ و محمدپاشا.

**کیفی جوانرودی**: فتح‌الله متخلص به کیفی در سال ۱۲۳۳ هجری در ده‌کوره ده از توابع جوانرود متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و پس از آن به کویسنجق رهسپار شد و در آنجا حدیث استماع کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رهسپار شد و در آنجا به تدریس مشغول شد تا به سال ۱۳۰۳ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

ئەم دڵڕەشە بێ‌ڕەحمەفەرنگێکی تەواوە

عەینی شەڕە، جێ فتنەیە قوربان بڵێ خاوە

قـەوسی بـەسپەر کـردووە گـرتوویەتەدەستی
صدد خەنجەری‌خونرێزو دووصەدتیری سواوە
زەنـــجیری عـــەدالەت نـیەئەمظالمە زوڵـفە
هەرچەند بینی‌بەندە بـەرووی عـەرش‌خوداوە

یعنی:

ای بی‌رحم! گیسوانت مرا احاطه کرده و با خنجر و شمشیر به جانم افتاده‌ای و قوس ابروانت هم تیر به سویم پرتاب می‌کنند ولی زلف‌هایت مرا نوازش می‌کنند و من نمی‌توانم از تو دل بکنم.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا، و مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و جنگ خطی.

**کیقباد**: بنا به روایت شاهنامه کردی کیقباد از تخمه فریدون است و پس از مرگ گرشاسب رستم او را از البرزکوه پیش زال آورد او را بر تخت نشاند و در آغاز به جنگ افراسیاب تورانی رفت و افراسیاب چون در خود یارای ایستادگی ندید به پدرش پشنگ متوسل شد و پشنگ تقاضای صلح کرد و قرار شد رود جیحون مرز ایران و توران باقی بماند و پس از آن کیقباد به سوی سرزمین پارس تاخت و استخر را پایتخت خود کرد و او به عمران و آبادانی علاقهٔ زیادی داشت و چند شهر و آبادی ساخت و با مردم با عدل و داد بود و بدینسان یکصد سال پادشاهی کرد و او را چهار پسر بود به نام‌های: کیکاوس و کی‌آرش وکی‌پشین وکی‌آرمین و سرانجام تخت را به پسر بزرگش کیکاوس سپرد.



کیقباد در آوستاکی کَواتَ kay kawâta است که به معنی ارجمند وگرامی است و او

را سرسلسلهٔ کیانی به شمار آورده و در کتاب بندهشن آمده است که فرّمدت زمانی به کیقباد سرسلسلهٔ کیانی تعلق داشت و از پرتو آن شهریاری ایران رونق گرفت و او شهریاری را در خاندان خود برقرار ساخت و کارهای درخشان و سودمند انجام داد. پاره‌ای از مورخین و محققین که در تاریخ تحقیقاتی دارند سعی کرده‌اند که کیانیان را با مادها و هخامنشیان یکی بدانند و شواهدی نیز در دست است که نشان داده‌اند. از جمله آیت‌الله مردوخ کردستانی در تاریخ خود می‌گوید: پس از آن که گرشاسب پادشاه پیشدادی جهان جسمانی را بدرود گفت کشور ماد و پارس دچار هرج و مرج شد و رؤسای قبایل پارس و گیل و دیلم و خزر با هم کنکاش کردند و سرانجام کیقباد کُرد را که به عقل و کفایت و عدل و کاردانی اشتهار داشت با تصویب زال شهریار ایران کردند و او در سال ۸۵۳ ق.م بر تخت نشست و منظور از ایران مادستان است و پس از آن با افراسیاب تورانی جنگید و او را مغلوب کرد و سپس کلیهٔ طوایف ماد و پارس را مطیع خود کرد و برای جلوگیری از حملات آشور هم ارتش منظمی مرکب از سواره و پیاده فراهم آورد و پایتخت خود را هم شهر اکباتان یا همدان قرار داد و در سال ۷۶۵ ق.م کیقباد با سپاهی گران به نینوا حمله کرد و سارداناپال پادشاه آشور را شکست داد و این بود که در شهر نینوا متحصن شد و سپاه ماد از هر طرف شهر را محاصره کردند و مدت محاصره دو سال طول کشید و سرانجام دجله از طغیان سیل‌ها و رودخانه‌ها به حال فیضان درآمد و کیقباد وارد شهر شد و آنجا را فتح کرد و سپس به ایران بازگشت و او نود و چهار سال سلطنت نمود و در صد و بیست سالگی جان به جان آفرین سپرد. آرتورکریستن سن هم در مورد کیانیان بحث استادانه‌ای دارد و در آن ثابت کرده میان شاهان داستانی کیان و سلسلهٔ تاریخی هخامنشی ارتباطی وجود ندارد و ثابت نموده که کیانیان عبارتند از یکدسته از امرای محلی ایران در عهود مقدم بر آوستا که آخرین آنها گشتاسب با زردشت معاصر بوده است و این مباحث را در کتاب کیانیان ذکر کرده است.

**کیکاوس**: بنا به روایت شاهنامه کُردی کیکاوس هنگامی که به جانشینی پدرش برگزیده شد، دیوی از دیوان مازندران به عنوان رامشگر به بزم او رفت و سرودهایی در ستایش زیبایی‌های مازندران خواند و این باعث لشکرکشی کیکاوس به مازندران شد و هر چند زال و پهلوانان او را پند دادند که این کار را نکند مؤثر واقع نشد و به مازندران لشکر کشید و سپاهیانش به دست دیو سفید شکست خوردند و همراه با پهلوانانش به بند افتادند و

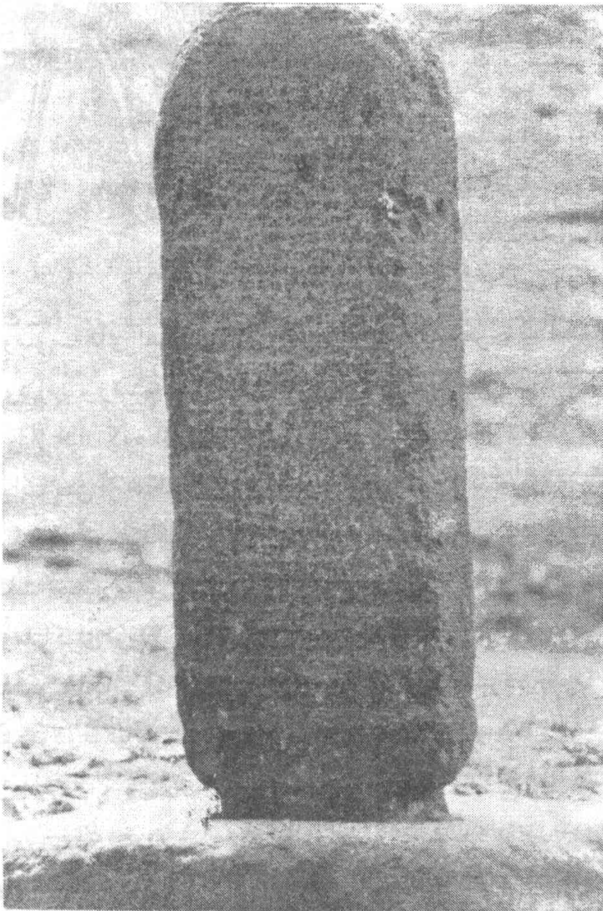


چشمشان نابینا شد تا این که رستم آمد و دیو سفید را کشت و خون جگر به چشم زندانیان چکاند و بینایی خود را به دست آوردند و رستم همه‌اشان را از بند رستگار کرد و مازندران را هم به تصرف خود درآورد و سپس کیکاوس به هاماوران لشکر کشید ولی پس از آن با دختر پادشاه هاماوران ازدواج کرد و در یک مهمانی به بند کشیده شد و باز رستم آنان را نجات داد و هاماوران را مطیع خود ساخت و سپس افراسیاب به ایران تاخت و امّا شکست خورد و کیکاوس سرانجام به علت وسوسه‌های اهریمن از راه منحرف شد و سفری به آسمان کرد و در جنگلی در آمل فرود آمد و رستم او را بازگرداند و پس از آن به تحریک همسرش سودابه فرزندش سیاوش را از میان کوه آتش گذراند و سپس سپاهی به او داد که به توران زمین حمله کند و افراسیاب پس از شکست درخواست آشتی کرد و با سیاوش پیمان دوستی بست و پس از آن با دخترش فرنگیس ازدواج کرد و شهر سیاوش گرد را آباد نمود و پس از مدتی در آنجا کشته شد و سپس کیکاوس پادشاهی را به کیخسرو سپرد و کناره گرفت.

کیکاوس در آوستا کوی اوسن kawî ûsan است که به معنی دارای چشمه‌ها است. بنا به روایت کتاب دینکر هنگامی که کیقباد جان به جان آفرین سپرد، چون کیکاوس از برادران خود بزرگتر بود، فرکیانی با او همراه شد و به شهریاری رسید و بر هفت کشور و دیوان و آدمیان و جانوران شهریاری یافت و بر البرز کوه هفت کاخ بساخت ولی بر اثر افزایش قدرت فراوان خود مغرور شد و فرکیانی از او جدا گشت و بزرگترین خبط او آن بود که خواست به آسمان برود ولی موفق نشد و او مردی تندخو و ناسپاس بود.

آیت‌الله مردوخ کیکاوس را دومین پادشاه ماد یاد کرده و می‌نویسد: کیکاوس در سال ۷۵۹ ق.م بر تخت نشست. او متهور و دلیر بود و پس از تسخیر هندوستان عازم هاماوران یا یمن شد و با ذوالاذعار پادشاه یمن صلح کرد و دختر او را سودابه به زنی گرفت و در

شب زفاف با دو پسر نوذر و سایر سرداران گرفتار شد و این خبر چون به رستم رسید با لشکری گران رهسپار یمن گشت و پادشاه یمن ناچار با او آشتی کرد و اسیرها را رها نمود و با سودابه و تجهیزات شایان مراجعت کرد و پس از آن افراسیاب مجدداً به ایران یورش برد و او پسرش سیاوش را با رستم به جنگ تورانی‌ها فرستاد و سرانجام جنگ به صلح برگزار شد و سپس سیاوش به تهمت سودابه متهم می‌شود و به وسیلهٔ پیران ویسه نزد افراسیاب می‌رود و با دخترش فرنگیس ازدواج می‌کند و بالاخره با سعایت گرسیوز برادر افراسیاب کشته می‌شود و کیکاوس در سال ۷۱۵ ق.م بلاعقب از دنیا رفت.



سنگ کیله‌شین

**کیلی‌شین** kêlî šîn: نام سنگ نوشته‌ای است که در جنوب غربی اشنویه در جادهٔ رواندز

دیده می‌شود. این سنگ نوشته به ارتفاع یک متر و هفتاد سانتیمتر است و نوشته‌ای است به دو زبان آشوری و اورارتویی که متعلق به قرن هشتم قبل از میلاد است. در طرف مشرق این سنگ یک متن اوراتویی به فرمان ایشواینی îšpûînî (۸۲۸-۸۱۰ ق.م) نوشته شده که در طرف مغرب آن همان متن به زبان آشوری است. این پادشاه برادرش منوا را در سلطنت با خود شریک کرد و نام هر دو آنان در آن سنگ نوشته مسطور است و آمده است خدای خالدی که رب نوع خاص اوراتو بود هربار به یاری آن دو آمده و دشمنانشان را مغلوب ساخته است. این سنگ را نخست شولتر پیدا کرد و راولینسون نخستین بار گزارش دربارهٔ آن منتشر کرد و پس از آن دمورگان در سال ۱۸۸۸ از آن نسخه برداشت و بهترین ترجمهٔ آن توسط مینورسکی انجام گرفت. ارتفاع این کتیبه حدوداً ۱۶۸ سانتیمتر و عرض آن ۴۰ سانتیمتر و وزن آن با پایه‌اش ۱/۶ تن است.

مراجع: کوردو کوردستان نووسینی ئەمین زه کی، مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و مجلهٔ اصحاب انقلاب.

**کیومرث:** بنا به روایت شاهنامهٔ کردی کیومرث نخستین شهریار پیشدادی است که آیین تخت و تاج را آورد و سی سال شهریاری کرد و درکوه مسکن داشت و نخستین کسی بود که غذا پختن و جامه دوختن از پوست جانوران را به مردم آموخت و خود و پیروانش پوست پلنگ می‌پوشیدند و جانوران موذی و درّنده را می‌کشتند و حیوانات مفید را رام می‌کردند و او پسری داشت به نام سیامک و این پسر دشمنی نداشت مگر اهریمن بدسرشت و بچه‌اش و سرانجام میان سیامک و دیو بچه جنگ درگرفت و دیو سیامک را کشت و کیومرث لشکر فراهم آورد و پسر سیامک راکه هوشنگ نام داشت سردار آن لشکر کرد و به جنگ دیوان فرستاد و هوشنگ کینهٔ پدر را از دیو بچه کشید و او راکشت. نام کیومرث در آوستا گیه‌مرتن و در پهلوی گیومرت است و او نخستین انسان است.



## «گ»

**گاوان:** نام سرداری است کُرد که پوراندخت ساسانی (۶۲۹-۶۳۰ میلادی) او را با سپاه عظیمی به جنگ ابوعبیده سردار سپاه عرب فرستاد ولی او در جنگ شکست خورد و پا به فرار گذاشت و یکی از لشکریان که مطرابن‌فضه نام داشت وی را اسیر کرد امّا نشناخت و گاوان دو غلام و کنیزکی هزار درم به او داد و امان یافت و پس از آن یکی از مسلمانان او را گرفت و نزد ابوعبیده برد و کیفیت واقعه را به او گفت و ابوعبیده گفت چون مطراورااامان داده است دیگر نباید به او معترض شد.
مراجع: حبیب‌السیر.

**گئوماتای مادی gaomâtây mâdî** : برزیا barzyâ که در میان مادها به گئوماتای مادی معروف بوده در زمان کمبوجیه (۵۵۲-۵۳۰ ق.م) پسر کورش بر علیه حکومت استبدادی او به سال ۵۲۳ ق.م قیام کرد و خود را فرمانروای ماد و پارس خواند زیرا مادها می‌خواستند که حکومت از دست رفتهٔ خود را دیگرباره به دست بیاورند و در کتیبهٔ بیستون هم به قیام‌های مردم ماد اشاره شده است و گئوماتا سعی داشت که دولت هخامنشی را منقرض کند و مردم ماد را به آداب و رسوم قدیمی خود را بازگرداند زیرا در سرزمین ماد نهضت عظیمی به وجود آمده بود و گئوماتا می‌خواست اصلاحاتی به وجود بیاورد و اصلاحات او از هر حیث به سود طبقه محروم جامعه و کشاورزان بود زیرا مادها بیشترشان کشاورز بودند و پس از کشته شدن کمبوجیه گئوماتا سلطنت را به خود اختصاص داد و سپس داریوش هخامنشی (۵۲۲-۴۸۶ ق.م) با چند تن از یارانش او را در قلعه سی‌کیه هواتیش مادی محاصره کرد و بگپاتس و آرتا سیراس را که برزیا را به تخت نشانده بودند با خود همدست کرد و بگپاتش که کلیددار کاخ گئوماتا بود در را بر روی داریوش و یارانش باز کرد و پس از زدن چند زخم او را از هر سوی در میان گرفتند و

با فجیع‌ترین وضع به سال ۵۲۲ ق.م کشتند و چنان که نوشته‌اند همهٔ مردم ایران از کشته شدن او اندوهگین شدند و بر مرگ او گریه کردند زیرا او طرفدار محرومان و تهی‌دستان و بردگان بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**گاماسیاب**: گاماساب یا گاماساو یا گاماسیاب که به معنی آب رود بزرگ است نام رودخانه‌ای است که سرچشمهٔ عمدهٔ آن کوه الوند است و آب این رود از دشت اسدآباد و نهاوند در مقابل کنگاور جاری شده و دهلاقانی کوه را بریده و تشکیل تنگه‌های باریک و متعدد در آن می‌دهد و پس از آن که رود دیناور ضمیمهٔ آن می‌گردد از پای کوه بیستون می‌گذرد و قبل از بیستون به جنوب منحرف می‌شود و از دره‌های کوچکی عبور می‌کند و پس از آن قره‌سورا که از مشرق کرمانشاه می‌گذرد و پل تنگی دارد که در جادهٔ همدان به کرمانشاه واقع شده بدان ملحق می‌شود. گاماساب از رود سیروان به بعد داخل لرستان می‌گردد و به نام سیمره خوانده می‌شود و از درهٔ عمیق و عریضی می‌گذرد که در جنوب غربی آن کبیرکوه و در شمال‌شرقی آن مله‌کوه واقع‌شده که‌مجرای رودبدان نزدیکتر است.

**گاندیش gândîš**: بنا به سنگ نوشته‌های آشوری گاندیش یکی از سران کاسی است که به سال ۱۷۳۴ ق.م سپاهی فراهم آورد و به کمک لولوها و گوتی‌ها به بابل یورش برد و آنجا را تصرف کرد و پس از آن فرمانروای کاسی‌ها شد و به عمران و آبادانی پرداخت و باغ‌ها و مزارعی احداث کرد و از این فرمانروا سنگ‌نوشته‌ای به جای مانده که در آن خود را فرمانروای چهارگوشهٔ جهان خوانده است و این فرمانروا شانزده سال فرمانروایی کرد و خود را فرمانروای بابل خواند و سرانجام به سال ۱۷۱۸ ق.م فوت کرد.

**گردش سال**: کردان از قدیم سال را شناخته‌اند و این سال‌ها هر کدام به حیوانی نسبت داده شده است که عبارتند از: سال موش، سال گاو، سال پلنگ، سال خرگوش، سال نهنگ، سال مار، سال اسب، سال گوسفند، سال میمون، سال مرغ، سال سگ، سال خوک. چنان که در فولکلور کردی آمده است:

| | |
|---|---|
| مڵەو گاو پاڵنگ، هۆرێشەو نەهەنگ | چەنی مارو ئەسپ‌گرد ئامان‌وە جەنگ |
| مەیەومەیموونیچ شینشان کەردن | کەرگەو سەگ و خووگ ئامان و بەردن |

یعنی:

موش و گاو و پلنگ و خرگوش و نهنگ با مار و اسب همه آمدند برای جنگ و نبرد سال گوسفند و میمون هم شیون آنها را کردند و مرغ و سگ و خوک را آمدند و بردند.

**گرشاسب**: بنا به روایت شاهنامه کردی پس از زو پسرش گرشاسب به شهریاری رسید و او نه سال فرمانروایی کرد و در اواخر فرمانروایی او بود که افراسیاب بار دیگر به ایران یورش برد و چون گرشاسب در خود یارای ایستادگی را ندید از زال چاره خواست و زال پیشنهاد کرد که بهتر است شهریاری ایران به شهریاری جوانتر و دلیرتر و از نژاد فریدون باشد بسپارد و گرشاسب رستم را به البرز کوه فرستاد تا کیقباد را که در آنجا می‌زیست پیدا کند و با خود بیاورد و رستم به دنبال کیقباد رفت امّا پیش از این که با کیقباد بازگردد گرشاسب جهان را بدرود گفت و افراسیاب فرصت را غنیمت شمرد و به ایران حمله کرد و قسمت‌هایی از آن را گرفت و با درگذشت گرشاسب سلسلهٔ پیشدادیان منقرض گردید.



در آوستا نام گرشاسب به شکل کرشاسپ karšâsp و در سانسکریت کرساسوه krasâswa یعنی دارندهٔ اسب لاغر است و نام پدرش تریته ذکر شده و در یسناهوم در پاسخ به زردشت گوید: سوم کسی که مرا آماده ساخت تریته از خاندان سام است و او دو پسر داشت که پارسا و دادگر بودند که یکی از آنها گرشاسب مردی دلیر و نام‌آور بود.

**گروس garûs**: نام اعلی جد خوانین گروس است که به زرین کمر ملقب بود و از سال ۹۶۰ هجری به خلیل‌بیگ از امراء سیامنصور تعلق گرفت و سپس فرزندش دولتیار سلطان جانشین او شد و در بیجار حکومت می‌کرد و حسن‌علی‌خان امیرنظام گروسی از اخلاف و احفاد اوست و شهرستان گروس که در میان شهرستان‌های قزوین و سنندج و همدان واقع است منسوب به اوست و از نام او مأخوذ است.

مراجع: نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری، نسخهٔ حدیقهٔ ناصری، و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**گشتاسب**: بنا به روایت شاهنامه کُردی گشتاسب پسر لهراسب کیانی است که یکصد و بیست سال شهریاری کرد و در سی‌امین سال شهریاریش زرتشت ظهور کرد و چون گشتاسب او را پذیرفت مورد دشمنی ارجاسب تورانی واقع شد و در این میان جنگ‌ها رفت و تا سرانجام ارجاسب به دست اسفندیار روئین‌تن پسر گشتاسب کشته شد و در جنگ ایران و توران زریر و سی و هشت پسر گشتاسب در دو جنگ می‌میرند و پسرش اسفندیار تاج و تخت را از او می‌خواهد ولی گشتاسب به او می‌گوید که هرگاه رستم را دست بسته تحویل دهد شهریاری از آن او خواهد بود و سرانجام اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود و بهمن پسر اسفندیار به شهریاری می‌رسد.



گشتاسب در آوستای ویشتاسپ kawî wîštâspa است که از وی مکرر یاد شده است و در عصر او زردشت ظهور کرد و گشتاسب آیینش را پذیرفت و یکی از هواخواهان پرشور وی گشت و برای گسترش آیین زردشت مجاهدت زیادی نمود. وی مقابل رود فرزدنو از برای ایزد آناهیتا قربانی کرده و درخواست می‌کند تا به تثریونت و پشن و ارجت اسپ یا ارجاسب که از دیویسنان می‌باشند چیره شود و اوکامیاب می‌گردد و چون در میدان نبرد دشمناش را برانداخته و پیروز و سربلند به کشور بازمی‌گردد.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ گشتاسب می‌نویسد: گشتاسب در حال حیات پدر به سال ۶۶۸ ق.م بر تخت جلوس کرد و او یکی از پادشاهان ماد است و پایتختش بلخ بود و سپس به استخر انتقال‌داد و باعث‌شهرت او بیشتر ترویج مذهب‌زردشت بوده است که توس را ناچار از جلوگیری کرده است و گشتاسب در سال ۶۰۲ ق.م درگذشته است.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**گشتاسب خونجی**: گشتاسب‌ابن شهریار ملقب به خونجی در سال ۶۶۷ هجری در اورامان تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی گاه در مزار پیر شهریار اورامی و گاه در مرقد هَجیج به عبادت می‌گذرانید و مترصد بود تا اسرار علوم باطن و طریقت را از شَیخی بزرگ فرا گیرد و پس از مدتی به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق مدتی کسب فیض کرد و پس از آن بقیهٔ زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۷۲۵ هجری درگذشت. وی در فنون مختلف شعر مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

بەرد مێهر سرڕ ئەزەڵی زنجی — حالا نەی‌دەم‌دا نامێما خوونجی
هەرکەس شاناسا جاشەن سرّساجی — دزاوەرمانەن کاوەکەی حاجی

یعنی:

ما مهر اسرار ازلی را برای خودمان کلبهٔ احزان کرده‌ایم و اکنون نامم خونجی است و هرکس خدا را بشناسد او اسرار را درک می‌کند و ده دزاور پناهگاه راندگان جانباز است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**گلالی galâlî** : نام یکی از طوایف کرد است که تقریباً پنج هزار خانوار می‌شوند و آنان دارای هشت شعبه‌اند بدین قرار: خضرویسی، بوره‌که‌یی، پشدری، کرمه‌وندی، سَرکج، کرم‌وَنی، لوته‌یی، بگزاده که در نواحی سقز و خورخوره و شهرزور سکونت دارند و آنان درگذشته در روستای گلال از توابع پاوه زندگی می‌کردند و به علت جنگی که میان آنان و اوزن حسن قره قویونلو (۸۵۷-۸۸۸ هجری) اتفاق افتاد عده‌ای از آنان ناچار به شهرزور مهاجرت کردند و عده‌ای دیگر به شهرهای دیگر کردستان پراکنده شدند و از میان آنان مردانی بزرگ برخاسته‌اند که مصدر خدمات دولتی شده‌اند و بسی شعرا و ادبا هم از میانشان پیدا شده‌اند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**گلاویژ galâwêž** : نام مجله‌ای بوده ادبی و فرهنگی که به وسیلهٔ ابراهیم احمد و علاءالدین سجادی در بغداد به مدت ده سال و ۱۰۵ شماره از آن از سال ۱۹۳۹ به زبان کُردی منتشر شده و در سال ۱۹۴۹ متوقف گردیده و این بهترین و ارزنده‌ترین مجلهٔ ادبی و علمی کُردی بوده که دارای مقالاتی جالب بوده.

**گلباغی galbâqî** : نام یکی از طوایف کرد است که بنا به مدارک موجود در عهد شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۱۹ هجری) از قلعه چوالان سلیمانیه به کردستان ایران آمده‌اند و برخی از آنان در سنندج در دستگاه حکام کردستان به کار گمارده شده‌اند و عده‌ای هم به کار دامداری و کشاورزی سرگرم گشته‌اند و در گذشته ییلاق میشی بهار و تابستان را در کوهستان‌های سردسیر کردستان و پاییز را در شهرزور قشلاق میشی و علف‌چرانی نموده و چون بعداً در میان آنان و جاف‌ها نزاع و جدال واقع شد و چند نفر از طرفین به قتل رسید از آن زمان به جهت دشمنی این مهاجرت متروک شده است. و این طایفه اکنون در اطراف سنندج و هوباتو و حسین‌آباد و کس نزان و کانی سفید و ابراهیم‌آباد و زرینه و سارال و قره‌توره ساکنند و پاییز و زمستان را در روستاهای کیله‌کوگ، کتک، مره‌دره، خنجره، ابراهیم‌آباد، کانی چرمگ و کوس عمر و غیره به سر می‌برند، عده‌ای از این طایفه در دورهٔ رژیم منحط پهلوی به همدان و سیادون و تهران تبعید شدند و آنها هشت تیره‌اند به نام‌های: قمری، گاملی، کاکسوندی، مراد گورانی، چوخه‌رشی، پیتاوه‌سری، حمزهٔ، کلکنی، عده‌ای از آنان هم در کردستان فرمانروایی کرده‌اند چنان که میرشرف‌خان بدلیسی در شرفنامه به تفصیل دربارهٔ امرای آنان صحبت کرده است.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تاریخ مردوخ تألیف آیة‌الله مردوخ، و جغرافیای کردستان تألیف ناصر محسنی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**گوتی gûtî** : نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در هزارهٔ سوم قبل از میلاد در شمال و مشرق شهرزور سکونت داشتند و پس از مدتی بر بابل مسلط شدند و سلطنت آنان را به پایان آوردند و بر دشت بین‌النهرین تسلط پیدا کردند. در یکی از سنگ‌نوشته‌ها نام این طایفه کورتی kurtî آمده که امروز به نام کُرد kurd خوانده می‌شوند. پایتخت آنان شهر آراپها ârâpihâ یا کرکوک کنونی است و آنان ۱۲۵ سال بر بابل فرمانروایی کردند و آخرین پادشاهشان تیریگان tîrîgân نام داشته که مدت چهل روز بیشتر سلطنت نکرد. این طایفه اکنون به نام کورتی kurtî در نواحی کرکوک و اطراف بوکان سکونت دارند.

مراجع: تاریخ ماد تألیف دیاکونوف، و کرد پیوستگی و نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و مێژووی کوردو کوردستان نووسینی ئه‌مین‌زه کی.

**گوران:** گوران که نام یکی از طوایف کرد است ازنظر لغوی از دو تیکه گور gor: بزرگ، گبروان علامت جمع پیوند یافته که در کرمانشاه و گهواره و کرند قسمتی هم در سنندج و اورامان و ژاورود وگاورود و پلنگان و افشار سکونت دارند، دارای شش تیره‌اند: قلخانی galxânî و بیبیانی bîbiyânî و نیریژی nîrîzî و گهواره gahwâra و کانی زنجیری kânî zinjîrî و ریزهو rîzhû. اکثر آنان به گویش گورانی صحبت می‌کنند و پیرو مسلک یارسان یا اهل حق‌اند و مردمان دلیر و شجیعی هستند و همه‌جا به رعیتی و زراعت اشتغال دارند و از آنان علما و شعرای زیادی پیدا شده که شرح حالشان در تذکره‌ها مسطور است.

مراجع: تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ، و نسخهٔ خطی طوایف کرد.

**گوران قدیم:** ناحیه‌ای بوده در کردستان شامل شهرهای: شهرزور، مریوان، اورامان، مناطق جوانرود، دینور، و گوران کنونی یکی از بخش‌های سردسیر و کوهستانی مهم هارون‌آباد واقع در شمال کرند است که دارای جنگل‌های بزرگ با درختان بلوط و مازو گویج می‌باشد و رودخانه‌های پرآبی نیز در این ناحیه جاری هستند مانند رودخانهٔ زمکان و شاهمار که تیره‌های گهواره و قلخانی و تفنگچی و سادات اهل حق در آن سکونت دارند و همگی به لهجهٔ گورانی صحبت می‌کنند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**گورانی:** در اصطلاح کردی کلیهٔ اشعاری که با آهنگ به شکل تصنیف یا آواز خوانده می‌شود، گورانی گویند و کلمهٔ گورانی اساساً منسوب به ایل گوران است که پیرو مسلک یا رسان‌اند و ادبیات مخصوصی به خود دارند و گورانی چند نوع است که در شهرهای اربیل و کویسنجق و رواندز آن را حیران و در نواحی دهوک و عقره و زاخو و زیبار آن را لاوک و لاوژ و در بخشی از مناطق اورامان آن را قتار گویند و بنا به عقیدهٔ دکتر عزالدین مصطفی قتار نمودار گاتاهای زردشت است که مردم هنوز هم آن را با آواز می‌خوانند و به آن عشق می‌ورزند و بیشتر این گورانی‌ها به زبانی ساده و عاری از پیرایه‌های لفظی سروده شده و در میان آنها قطعات شش هجایی و هفت هجایی و هشت هجایی و ده هجایی و یازده هجایی مشاهده می‌شود و اشعاری که اهل حق‌ها در مراسم مذهبی با آواز می‌خوانند ده هجایی است که قسمت اعظم ادبیات مذهبی آنان را تشکیل می‌دهد و اکنون نیز اکثر شعرای کرد اشعار خود را با همان وزن یعنی ده هجایی می‌سرایند. چنان

که در یک ترانهٔ ده هجایی آمده است:

من و دەماوەن شـەرطمانکەردەن    ئەوتەمبۆمن خەمتاوەرۆی مەردەن

یعنی:

من و دماوند با هم شرط بسته‌ایم، که او همیشه مه باشد و من هم غمگین باشم تا روز مردن.

مراجع: گورانی تألیف دکتر محمد مکری ـ تهران ۱۳۲۹ و فولکلوری کوردی نووسینی د. عیززه دین مسته‌فاره سووڵ ـ به‌غدا ۱۹۷، و جنگ خطی.

**گورک:** نام یکی از طوایف کرد است که قریب سه هزار خانواری هستند در منطقه مکریان و اطراف مهاباد و بوکان و سردشت سکونت دارند و آنان خود را از اعقاب عثمان آقا و خضر آقا می‌پندارند و آنان پنج تیره‌اند به نام‌های: عزیزی، حسنی، محمدی، ابراهیمی، قادری که رهبری این ایل همیشه با تیرهٔ عزیزی بوده است و عموماً با گونه مُکری گفتگو می‌کنند.

مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ.

**گیو مکریانی:** عبدالرحمن معروف به‌گیو مکریانی در سال ۱۳۲۳ هجری در مهاباد پا به عرصهٔ هستی گذاشت و در کودکی با برادرش سیدحسین حُزنی به حلب رفت و در آنجا تحصیلات خود را انجام داد و پس از آن زبان فرانسه را آموخت و از آنجا به عراق رفت و در رواندز سکنی گزید و در همان دوران دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در فرهنگ و زبان کردی زد و در ادارهٔ مجله‌های زاری کرمانجی و روناکی همکاری کرد و بعدها مجله‌ای هم به نام هه‌تاو منتشر کرد و تا آخر عمر به کار مطبوعات پرداخت و سرانجام سال ۱۳۹۹ هجری در اربیل درگذشت. گیو را کتب و آثار ادبی بسیار است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق او است و اغلب نوشته‌هایش تصحیح و تحشیهٔ کتب مهم متون ادبی است از آن جمله است کتاب‌های: دیوانی مەلای جزیری، دیوانی نالی، دیوانی سالم، دیوانی حاجی قادری کۆیی، دیوانی ئەدب، دیوانی ئەدیب، دیوانی طاهر بەگی جاف، دیوانی صافی، فەرهەنگی مەهاباد، فەرهەنگی کوردستان، رابەر، کوڵکەزێڕینە، گیونامه و غیره.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

# «ل»

**لائه‌رابوم lâarâbûm** : لائه‌رابوم بنا، سنگ‌نوشته‌های آشوری که سیزدهمین فرمانروای گوتیان است به سال ۲۱۷۱ ق.م به حکومت بین‌النهرین رسید و او در آغاز مانند سایر فرمانروایان گوتی به عمران و آبادانی پرداخت و باغ‌ها و نهرهایی احداث کرد و حکومت او دو سال دوام داشت زیرا مردی ظالم و خون‌خوار بود و مردم را همواره اذیت می‌کرد و عاقبت به سال ۲۱۶۹ ق.م از سوی سران گوتی عزل شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**لالش lâlaš** : کوهی است در شیخان در ده کیلومتری ناحیهٔ اُطروش از توابع موصل که در میان سه کوه دیگر به نام‌های عرفات و مشت mišat و حضرت واقع شده است و در دامنهٔ آن مقبرهٔ شیخ عدی و فرزندانش و چشمه‌ای به نام کانی سپی kânî sipî وجود دارد که ایزدیان در آن غسل تعمید می‌کنند و از آن برکات می‌جویند و بر بالای کوه بسی از مشایخ و بزرگان ایزدی دفن شده‌اند و آن را کوهی مقدس می‌پندارند و در این کوه قتل و نهب و فسق و صید و بریدن درختان و کندن گیاهان حرام است و ایزدیان بر این عقیده‌اند که ایزد دادار قبل از آفرینش این کوه را پدید آورد و سپس با تنی چند از فرشتگانش در آن جای گرفت. کانی سپی یا چشمهٔ سپید را قبلهٔ اولیا و مشایخ کرد و اکنون ایزدیان هر سال برای زیارت به آنجا روی می‌آورند و بر دور آن طواف می‌کنند و چنان که گویند در آن آتشکده‌ای وجود دارد که آتش آن هنوز هم روشن است. در ناحیهٔ شیخان اطراف کرمانشاه هم کوهی به نام لالش وجود دارد که اهل حق‌ها آن را مقدس می‌پندارند و خاکش را برای تبرک با خود می‌آورند.
مراجع: الیزیدیون فی حاضرهم و ماضیهم تألیف عبدالرزاق الحسنی ـ بیروت ۱۹۶۳، والیزیدیه بقایا دین قدیم تألیف جورج حبیب بیروت ۱۹۴۲.

**لالو خسرو دوویسی:** لالو خسروابن پرویز دوویسی به سال ۱۱۰۱ هجری در قریهٔ دوویسه از توابع سنندج پای به عرصهٔ هستی نهاد و از کودکی به حفظ قرآن وکسب علوم همت نمود و در جوانی به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حدیث فراگرفت و پس از آن در شهرهای بغداد و بصره وکوفه به استفاضه و افاضه پرداخت و سپس به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به تعلیم و مباحثه و نگارش آثار خود به سر آورد و در سال ۱۱۸۹ هجری چشم از جهان فروبست. وی خلق و خویی دلپذیر داشت و دوستدار مردم بود و به این خاطر مردم او را لالو یعنی دایی خطاب می‌کردند و او در فقه و ادبیات استاد بود و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

قەطرەی رەحمەتش هەرکۆ مەشانۆ گرد عالەم سەرسام حەیران مەمانۆ

یعنی:

خداوند قطرهٔ رحمتش را به هر کجا بیفشاند همهٔ عالم حیران می‌ماند

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**لاله‌یی:** نام یکی از طوایف کرد است و این طایفه درگذشته چادرنشین و مهاجر بوده‌اند و اکنون در ایلاق و اسفندآباد و اطراف دیواندره سکونت دارند و بیشتر به کارکشاورزی و دامداری مشغولند.

**لب تواریخ:** کتابی است در تاریخ اردلان تألیف خسروبن محمدبن منوچهر اردلان (۰۰۰۰-۱۲۶۴ هجری) که در سال ۱۲۴۹ هجری نوشته شده و آن مشتمل است بر اصل و نسب طایفهٔ اردلان و تاریخ حکام اردلان از آغاز حکمرانی کلول‌ابن اردلان (۶۰۶-۶۲۹ هجری) تا زمان خسروخان ناکام (۱۲۴۰-۱۲۵۰ هجری) که با نثری‌ساده و دور از تکلف نوشته شده و این کتاب به سال ۱۳۵۶ باهتمام دکتر اسمعِیل اردلان به طبع رسیده است.

**لر lur:** نام یکی از طوایف بزرگ کرد است. همهٔ طوایفی که درکوهستان‌های غربی ایران از حدود آسیای صغیر تا خاک فارس نشیمن داشته‌اند به نام‌های گوناگون کرد و لر و بختیاری خوانده می‌شوند و در آغاز اسلام همگی این طوایف را کرد می‌گفتند. در قرن سوم هجری طایفه‌ای ازکردان به نام لر در دو فرسخی دزفول سکونت داشتند که سپس گروهی از آنان به منطقه‌ای هجرت کردند که بعداً لرستان نامیده شد. مسعودی در

فهرست طوایف کرد از طایفهٔ لریه نام می‌برد، و یاقوت در قرن هفتم هجری لر را به طایفهٔ کردی که در کوهستان بین خوزستان و اصفهان سکونت داشته‌اند اطلاق کرده و ناحیه‌ای را که آنان زندگی می‌کردند به نام بلادالّلر یا لرستان ذکر می‌کند. در سال ۵۰۰ هجری چهارصد خانوادهٔ کرد فضلوی از سوریه وارد شدند و در زمین‌های وزرای خورشیدی مستقر شدند و طبق شرفنامه در آغاز قرن هفتم و هشتم هجری طوایف جدیدی زیر درفش هزار اسب جمع شدند و در آغاز قرن هشتم ابن‌بطوطه نزدیک بهبهان و رامهرمز که به سوی مرکز لران می‌رفته از این کردان دیدن کرده و فضلویه که بعداً لر بزرگ نامیده شدند اصلاً از کردان شامند که از راه میافارقین و آذربایجان به ایران آمده و در اشتران کوه اقامت کردند. رویهمرفته لر یکی از طوایف کردند و همهٔ مورخین آنان را به یکی از طوایف بزرگ کرد شمرده‌اند و لهجهٔ لری هم یکی از لهجه‌های کردی است. لرها که نخست در بیابان‌های دزفول و شوشتر سکونت داشته‌اند، ابن‌حوقل در قرن چهارم هجری آن بیابان‌ها را مأوا و مسکن کردها می‌خواند. لرها اکنون دو شعبه‌اند: فیلی و مامسنی که فیلی را لر بزرگ یا فضلویه هم می‌گویند و بختیاری‌ها هم جزو لراند و هر دو لر کوچک و لر بزرگ پیش از استیلای مغول تا مدتی بعد از برافتادن ایلخانان از خود امرای نیمه مستقلی داشته‌اند که شرح آن به تفصیل در کتاب شرفنامه امیرشرفخان بدلیسی آمده است.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی ترجمهٔ محمدعلی عونی ـ قاهره ۱۹ وصبح الاعشی فی صناعة الانشاء تألیف ابوالعباس القلقشندی ـ قاهره ۱۹۴۶ و رحلةابن بطوطه تألیف ابن‌بطوطه ـ قاهره ۱۹۳۵ و التنبیه و الاشراف تألیف ابوالحسن مسعودی ـ لیدن ۱۸۹۳.

**لرستان:** لرستان ناحیه‌ای است وسیع به مغرب ایران که از شمال محدود است به کرمانشاه و از مشرق به کوه‌های بروجرد و ملایر و از مغرب به عراق و از جنوب به خوزستان و لرستان را به دو قسمت تقسیم می‌کنند: پیشکوه و پشتکوه و رود سیمره این دو قسمت را از هم جدا می‌کند و نباتات لرستان بسیار متنوع و مختلف است، در قسمت‌های مرتفع، غلات و نباتات کوهستانی و قدری پایین‌تر از آنها سرو و کاج مخصوصاً در قلیان کوه، و پس از آن مراتع تابستانی که تا وسط جنگل‌هایش می‌رود وجود دارد، و در این مراتع به قدری گل‌های رنگارنگ از قبیل زنبق و لاله فراوانست که در موقع بهار بهترین مناظر زیبا را تشکیل می‌دهد و نباتات صنعتی و طبی متعدد در تمام

این نواحی یافت شده و تا حدی از آنها استفاده می‌شود. درختان این ناحیه انواع بلوط و چنار و افراه و اقاقیا و غیره است و در درّه‌های آبدیز نقاطی یافت می‌شود که درختان مو و انجیر و انار مخلوط با درختان دیگر است و رازک و پیچک به شاخه‌های آنها پیچیده و رودها تشکیل آبشارهایی می‌دهد که اغلب از نباتات مستور است و در نقاط پایین‌تر از پانصد گز درختان خرما و مرکبات و انار به مقدار زیاد روییده و مراتع وسیع زمستانی تمام سطح جلگه را می‌پوشاند و از اواسط زمستان علف‌ها سبز شده و گله‌ها به تدریج در آنها می‌چرند و مردم لرستان عمدتاً لُراند و لُر یکی از طوایف بزرگ کرد است. قائم مقام فراهانی گوید:

**آه از این قوم بی‌همیّت بی‌دین — کُرد ری و ترک خمسه و لُر قزوین**

مراجع: جغرافیای مفصل ایران تألیف مسعود کیهان ـ تهران ۱۳۱۰، و لغت‌نامه دهخدا تألیف علی‌اکبر دهخدا، و شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی.

**لُر کوچک**: لر کوچک اصلاً از کردان شام و شهرزورند که در حدود بین عراق عجم و عراق عرب ییلاق و قشلاق می‌کردند و خراج خود را به دیوان بغداد می‌دادند و در سال ۵۷۰ هجری یکی از رؤسای آنان به نام شجاع‌الدین خورشید طوایف لر کوچک را تحت سیطرهٔ خود درآورد و سلسله‌ای به نام اتابکان لر کوچک در بخشی از لرستان تشکیل داد و تا سال ۱۰۰۶ هجری ادامه داشت و پایتختشان در خرم‌آباد قرار داشت و پس از او فرزندان و نوادگانش به حکومت رسیدند و افراد معروف این خاندان از این قرارند: شجاع‌الدین خورشیدابن ابوبکر (۵۷۰-۶۲۱ هجری)، حسام‌الدین خلیل‌ابن بدر (۶۳۶-۶۴۰ هجری)، بدرالدین مسعودابن بدر (۶۴۰-۶۵۸ هجری).

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی و تاریخ بختیاری تألیف علی‌قلی‌خان بختیاری سردار اسعد ـ تهران ۱۳۶۱.

**لزا خانم جاف**: لزا خانم از زنان عارفه و شاعرهٔ قرن پنجم هجری است، وی اصلش از شهرزور است و در لرستان زندگی می‌کرد و در خدمت عده‌ای از علما کسب علم کرد و سپس به شعر و ادب تمایل پیدا کرد و پس از آن به کمند جذبهٔ شاه خوشین مقید شد و دست ارادت در دامانش زد و در اندک زمانی ترقی نمود و به مرتبهٔ کمال رسید. از او دوبیتی‌هایی عارفانه و دلکش به جای مانده که در کتاب دورهٔ شاه خوشین نوشته شده

است. از اوست:

حەیدەر نازکێش، حەیدەر نازکێش — نە حوضوور شا پا مەنیەر وە پێش
قەباڵەی سڕەن بکەرە ئەندێش — با نەزانۆ پێش بێگانە و خوێش

یعنی:

ای حیدر نازکش! در حضور شاه قدم به پیش مگذار زیرا قباله حاوی رازهایی است که باید در آن بیندیشی و چیزی را برای بیگانه و خویش فاش نکنی.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ شاه خوشین، و نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور، و نسخهٔ خطی یادداشت کاکاردایی، و مشاهیر اهل حق.

**لطف‌علی‌خان اردلان:** عموی خسروخان اردلان به سال ۱۲۰۴ هجری به موجب فرمان آقامحمدخان قاجار به حکومت اردلان منصوب شد و در سال ۱۲۰۶ هجری مردم خوزستان بر علیه دولت شوریدند و لطف‌علی‌خان مأمور سرکوبی شورشیان شد و پس از سرکوبی آنان به کردستان بازگشت و پسرش حسن‌علی‌خان را با مالیات دیوانی و هدایای زیاد به دارالخلافه فرستاد تا مورد توجه بیشتر شاه قاجار قرار گیرد و در آن دم بسی از عشایر کرد که از ظلم و ستم حکام و دست‌نشاندگان شاه به ستوه آمده بودند بر علیه دولت شوریدند و لطف‌علی‌خان آنان را هم سرکوب کرد و بسی از بگزاده‌های مریوان را به اسارت گرفت و سپس با لشکریانش به بانه رفت و با احمد سلطان حاکم بانه که از دولت یاغی شده بود به جنگ پرداخت و احمد سلطان چون تاب مقاومت نیاورد فرار کرد و پس از آن لطف‌علی‌خان به سنندج مراجعت کرد و به سال ۱۲۰۹ هجری به یک بیماری مرموز دچار شد و دنیا را وداع گفت. او مردی سفاک و خونریز بود و برای این که شاه قاجار را خوشنود کند مردم را می‌کشت و اموالشان را به غارت می‌برد و بیشتر اوقات را به عیش و نوش به سر می‌برد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**لطف‌علی‌خان زند:** لطف‌علی‌خان زندابن جعفرخان زند آخرین پادشاه زند است و پس از کشته شدن پدرش شیراز را از چنگ مرادخان گرفت و به سال ۱۲۰۳ هجری در بیست و سه سالگی به تخت نشست و چون آقا محمدخان قاجار به قصد جنگ با او به شیراز آمد، لطف علیخان به دشتستان گریخت و سال بعد شیراز را مجدداً تصرف کرد و در این

مدت گرفتار کشمکش دشمنان خود بود و سرانجام به سال ۱۲۰۹ هجری در بم گرفتار شد و آقامحمدخان او را با دست خود کور کرد و سپس در تهران او را کشتند و در امامزاده زید دفن کردند و بدینسان سلسلهٔ زند به پایان رسید.

مراجع: ناسخ‌التواریخ تألیف میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر، طهران ۱۳۱۵، و تاریخ زندیه تألیف غلامرضاابن‌عبدالکریم شیرازی، لیدن ۱۸۸۸.

**لطف‌علی‌خان گروسی:** لطف‌علی‌خان یکی از خوانین گروس است که به سال ۱۰۰۴ هجری بنا به فرمان شاه عباس صفوی (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) به حکومت گروس رسید و پس از آن باغی به نام چهارباغ احداث کرد که آثارش هنوز باقی است و به سال ۱۰۷۷ هجری بنا به فرمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷-۱۱۰۵ هجری) امارت قم و خلجستان ضمیمه قلمرو او شد و او سرانجام به سال ۱۰۸۵ هجری بدردود حیات گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**لطیف حامد:** لطیف‌ابن‌حامد به سال ۱۳۶۰ هجری در چمچمال تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس راهی بغداد و در دانشگاه بغداد به اخذ لیسانس در ادبیات عرب نایل آمد و سپس به استخدام دولت درآمد و اوقات بیکاری را به نوشتن داستان گذراند و برخی از داستان‌های او در مجلات عربی و کردی به طبع رسید و سرانجام به سال ۱۳۹۴ هجری درگذشت.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**لک lak:** یکی از طوایف بزرگ کرداند که چون صدهزار نفر جمعیت داشته‌اند از این‌رو آنها را لک گفته‌اند یعنی صدهزار. این طایفه در خانقین و کرمانشاه و کلیایی و الشتر و همدان و دولت‌آباد و سلطان‌آباد اطراف سنندج و در اسفندآباد و لیلاخ و سلماس سکونت دارند و عده‌ای از آنها هم به اصفهان و شیراز و برخی نواحی دیگر مهاجرت کرده‌اند و آنان شامل چهار تیره‌اند به نام‌های: لاله‌یی، دلفان، ترهان، دالوند و زبان محاوره‌ای آنان به نام گویش لکی معروف است و شعرای زیادی در میان آنها پیدا شده و همگی به گویش لکی شعر سروده‌اند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**لولو lolo**: نام یکی از طوایف کرد است که در گذشته در زهاب و شهرزور و شهربازار سکونت داشتند و سپس با گوتی‌ها اختلاط پیدا کردند و سرزمین هالمان یا حلوان را تصرف کردند. قدیمترین سندی که در باب این طایفه موجود است یکی سنگ نوشتهٔ نارام‌سین است که در حدود ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده و در آن شرح لشکرکشی و غلبهٔ خود را بر طایفهٔ لولو ذکر کرده و دومی نقش آنوبانی‌نی پادشاه معروف لولو است که در زهاب بر سنگی حک شده و از اسناد کشف شده چنین پیداست که لولوییها در دشت زهاب و شهرزور و شهربازار سکونت داشتند و راه‌های کاروانی بابل را همیشه قطع می‌کردند و راه را بر آنان می‌بستند. این طایفه اکنون در زنگار و نواحی بین‌النهرین و برخی از شهرهای کردستان عراق زندگی می‌کنند.

مراجع: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف، و کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین‌زه‌کی.

**لهراسب**: بنا به روایت شاهنامه کُردی لهراسب چون بر تخت نشست به دادگری پرداخت و به آبادی کشور سرگرم شد و از روم و هند و چین هنرمندان را بخواند و در بلخ شارسانی پی افکند و کاخ‌ها و کوی‌ها و آتشکده‌ها بنا کرد و آذر برزین را ساخت. لهراسب دو پسر داشت به نام‌های: گشتاسب و زریر ولی او بیشتر به نبیرگان کیکاوس مهربانی می‌کرد. لهراسب روزی بزمی آراست و گشتاسب در این بزم از دلیری خود سخن‌ها گفت و از پدر درخواست کرد که تاج و تخت کیان را به او بسپارد ولی لهراسب او را نکوهش کرد و گشتاسب اندوهگین شد و به روم رفت. و در نزد آهنگری به نام بوراب مشغول کار شد ولی در هنگام کار پتک و سندان از نیروی او خرد شد و بشکست و آهنگر او را راند و گشتاسب به روستایی رفت که کدخدای ده از نژاد فریدون بود و وی را به خانه برد و از او



پذیرایی کرد و در روم رسم بر این بود که قیصر می‌خواست دخترش را شوهر بدهد انجمنی می‌آراست و در آن انجمن از دخترش می‌خواست شوی خود را از میان آنان برگزیند و بنا به خواهش کدخدا گشتاسب به آن انجمن شد و در کنار دیگر جوانان که به آن انجمن آمده بودند بنشست و چون کتایون دختر قیصر او را در خواب دیده بود وی را به شوهری برگزید و قیصر کتایون را به گشتاسب سپرد و هر دو را از درگاه خود راند و گشتاسب پیروزی‌هایی به دست آورد و به ایران بازگشت و بنا به فرمان پدر بر تخت نشست و لهراسب که صد و بیست سال شهریاری کرده بود به آتشکده‌ای رفت و به نیایش پروردگار سرگرم شد.

لقب لهراسب در آوستا ائوروت اسپَ aûrwat aspa است و متأسفانه در آوستا نامی از او برده نشده و فقط به این اشاره شده وی پایتخت خود را به بلخ منتقل کرده است و در آخر عمر در آتشکده‌ای به عبادت و ریاضت مشغول شده است.

آیت‌الله مردوخ در تاریخ خود دربارهٔ لهراسب گوید: لهراسب که داماد کیکاوس بوده تسلیم به سلطنت توس نشده و عده‌ای هم طرفدار وی شده‌اند و توس به محل خود مراجعت نموده و به کارهای کشاورزی پرداخته است و لهراسب مادی در سال ۷۰۷ ق.م بر تخت نشسته و در بلخ مستقر شده و سپس اکباتان را مرکز شهریاری خود ساخته است و از لهراسب آثاری در تواریخ مشهود نیست جز این‌که گویند که او هند را تصرف کرده است.

**لیثبیگ منتشایی:** لیث‌بیگ‌بن مظفرالدین منتشایی پس از فوت پدرش از معرکه عثمانی‌ها گریخت و پس از مدتی به زادگاه خود منتشا بازگشت و سپاهی از طوایف کرد فراهم آورد و به سال ۸۲۹ هجری به حکومت رسید و پس از آن به نام خود سکه زد و به نام خود خطبه خواند و چندی نگذشت که سلطان عثمانی با لشکری گران به ایالت منتشا حمله کرد و آنجا را به تصرف خود درآورد و لیث‌بیگ را هم اسیر کرد و بدینسان امارت منتشا منقرض گردید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**لیلی و مجنون:** داستانی است منظوم به گویش گورانی اثر طبع خانای قبادی (۱۱۶۸ - ۱۰۸۳ هجری) شامل هزار و ششصد و پنجاه و هفت بیت ده هجایی است که آن را در سال ۱۱۵۴ هجری پس از خسرو و شیرین به رشتهٔ نظم درآورده است. اساس این

داستان عشق مجنون (قیس عامری) است نسبت به لیلی و مجنون از قبیلهٔ بنی‌عامر و لیلی دختر سعد از همان قبیله بود. عده‌ای دیگر از شعرای کرد نیز این داستان را بـه لهـجهٔ سورانی و لکی سروده‌اند ولی منظومهٔ خانای قبادی از سایر منظومه‌ها شیواتر و بلیغ‌تر و زیباتر است که متأسفانه تاکنون بَه طبع نرسیده و نظامی گنجه‌یی هم آن را در سال ۵۸۴ هجری به نظم فارسی درآورده است که مکرر چاپ شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی لیلی و مجنون اثر خانای قبادی.

## «م»

**ماد:** نام یکی از سلسله‌های کرد است که مورخان آنان را نیاکان کردان امروزی می‌دانند و بیشتر مورخین معتقدند که کردان از بازماندگان قوم مادند و در بیشتر تاریخ‌ها واژهٔ کرد ترجمه و همردیف واژهٔ ماد است. چنان که در تورات و انجیل و دیگر نوشته‌ها پشت سر واژهٔ مادی نام کرد و کردستان در میان پرانتز نوشته شده است و ماد و کرد را به یک معنی آورده‌اند. مادها در سال ۷۰۸ ق.م دولت مقتدری را تشکیل دادند و کلیهٔ قبایل ماد: گوتی، لول، کاسی، میتانی، نایری، مانایی، اورارتو در برابر تجاوزهای پادشاهان آشور متحد شدند و دولت ماد را به وجود آوردند و نام ماد برای نخستین بار در سنگ نوشتهٔ شلم دوم که در سال ۸۴۴ ق.م به ماد لشکر کشید آمده است. هرودوت مورخ معروف یونانی می‌گوید: اولین مردمی که از اطاعت آشوری‌ها سر پیچید مادها بودند و اینان برای آزادی جنگیدند و خود را از قید بندگی رستگار کردند و آنان دارای طوایف زیادی هستند که هرکدام زندگی اجتماعی جداگانه‌ای دارند و دیااکو (۷۰۸-۶۵۵ ق.م) آنان را متحد کرد و دولت ماد را تشکیل داد و این دولت در حدود یکصد و پنجاه سال دوام یافت و به سال ۵۵۰ ق.م به دست کورش اول برچیده شد و پادشاهان ماد بنا به نوشتهٔ هرودوت عبارتند از: دیااکو (۷۰۸-۶۵۵ ق.م)، فرورتیش (۶۵۵-۶۳۳ ق.م)، هووخ‌شتر (۶۳۳-۵۸۴)، اژی‌دهاک (۵۸۴ - ۵۵۰ ق.م) و سومین پادشاه ماد هووخ‌شتر در سال ۶۱۲ ق.م دولت آشور را تسخیر کرد و پس از انقراض ماد بیشتر آثار ماد به وسیلهٔ هخامنشی‌ها ازبین رفت، امّا نمونه‌هایی از آثار ماد اخیراً به وسیلهٔ باستان‌شناسان کشف شد که پایهٔ تمدن آنان را می‌رساند از جمله دخمه‌هایی است در سرپل زهاب و ماهیدشت و صحنه و لرستان و همدان و کرمانشاه، ولی از زبان و خط مادها چیزی به دست نیامده به جز چند واژه‌ای که هرودوت آنها را نقل کرده ولی بیشتر مورخین و خاورشناسان معتقدند که کتاب آوستا به زبان مادی است و خود زرتشت هم از خانوادهٔ

اسپیتمان مادی است.
مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف.

**مادایان:** نام شهری بوده بر مشرَق دجله و مقر خسروان و پادشاهان و در آن نیز ایوانی بوده به نام ایوان خسرو که اعراب آن را ایوان کسری گفته‌اند و پادشاهان ساسانی این شهر را به نام نیاکانشان مادها ساختند و آن را مادایان نامیدند که اعراب به آن مداین گفته‌اند و گاهی نیز آن را مدینا یا مذنیا گفته‌اند و مادایان نام هفت شهر نزدیک به هم بوده که پنج شهر آن شناخته شده است: تیسفون، وه اردشیر wêh ardašêr، رومگان rûmagân، درزنی‌زان darzanîzân، ولاش‌آباد walâšâbâd، و قزوینی گوید: لطافت هوا و خوبی خاک و گوارایی آب آن باعث شد که ساسانیان آنجا را جهت سکونت خود اختیار کنند و حمزه گوید: این محل را اعراب به اسم مداین خوانده‌اند چه آنجا هفت شهر دور از هم قرار داشت و آثار آن تا به امروز بر جای مانده و آن شهرها عبارت بودند از: اسفابور، به اردشیر، هنبوسابور، دوزبندان، به از اندیوخسرو، نونیاباد، کردافاذ یا کُردآباد و این شهر در سال چهارده هجری مسخر مسلمانان شد و در آنجا آرامگاه سلمان فارسی و حذیفةابن‌الیمان وجود دارد که زیارتگاه مردم است و مداین نام گوشه‌ای از موسیقی ایرانی هم هست.
مراجع: معجم‌البلدان، آثارالبلاد.

**ماردین:** ماردین یکی از شهرهای کردستان ترکیه است و در معجم‌البلدان آمده است: ماردین قلعه‌ای است مشهور بر قلهٔ کوه جزیره مشرف بر دُنیسرو دارا و نصیبین و آن فضایی است وسیع و پیش آن ربض بزرگی است. و ابن‌بطوطه گوید: ماردین شهری است بزرگ در دامنهٔ کوهی واقع شده و یکی از زیباترین و مستحکم‌ترین شهرهای کردستان است و بازارهای نیکو دارد و پارچهٔ ماردینی که از پشم معروف مرغزی بافته می‌شود از این شهر برمی‌خیزد و انجیر و انگور و هندوانه و مویز ماردین معروف است و در آنجا مارهایی است که سمّ آنها از سم دیگر مارها زودتر می‌کشد و در کوه ماردین جواهرالزجاج یافت می‌شود.
مراجع: معجم‌البلدان، سفرنامهٔ ابن‌بطوطه، صورةالارض.

**مازنجان:** نام یکی از طوایف کرد است که در نزدیکی‌های اربیل و نواحی مازنجان و عقره زندگی می‌کنند و رییس آنان کاک خوانده می‌شد که از طرف یکی از خلفای عباسی لقب مبارزالدین گرفته بود و سپس مغول‌ها قلمرو او را به دو بخش تقسیم کردند و کاک نایب اربیل باقی ماند و در زمان ارغون شاه مغول برای مدتی از حکومت برکنار شد امّا بنا به روایت صبح‌الاعشی نوادگان او قلمروش را حفظ کردند.

**مامش:** نام یکی از طوایف کُرد است که قریب دوهزار خانواری هستند و در اطراف بوکان و مهاباد و لاهیجان سکونت دارند و در روزگار زندیه رهبری این ایل به دست شخصی به نام حمزه آقا مامش بود که پیوسته با افشاری‌ها در ارومیه در نزاع بود و در سال ۱۲۰۸ هجری نوهٔ او پیروت آقا رهبری ایل را به دست گرفت و مدتی بر مناطق لاهیجان فرمان می‌راند و یکی از سران این ایل به نام قرنی آقا در جنگ اول جهانی در حیدرآباد با روس‌ها جنگید و تلفات و خسارت زیادی به روس‌ها وارد ساخت و به دریافت مدال افتخار نایل شد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مأمون‌بیگ‌ابن بیگه‌بیگ اردلان:** مأمون‌بیگ پس از فوت پدرش بر جای او نشست و به امور مملکت‌داری پرداخت و چون مردی با عدل و داد بود همه او را دوست داشتند و از او اطاعت می‌کردند و در این هنگام حسین پاشا بنا به دستور سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) با بیست هزار نفر مأمور تسخیر کردستان شد و در حوالی شهرزور مأمون‌بیگ با چهارهزار سوار دلیر از سپاه عثمانی استقبال نمود و روز دوشنبه هشتم ذیقعده سال ۹۴۴ هجری جنگی سخت درگرفت و کردان در این جنگ مردانه جنگیدند و بسی از دو طرف کشته شد و مأمون‌بیگ به علت ضعف و پریشانی که در سپاه خود دید به قلعهٔ زلم پناه برد و قریب یکماه در آن پایداری نمود و عثمانی‌ها قلعه را محاصره کردند و مأمون‌بیگ شبانه با چند نفر از دوستانش به دربار عثمانی پناه برد و آنان او را زندانی کردند و لشکر عثمانی پس از گرفتار شدن مأمون‌بیگ بی‌باکانه به تاخت و تاز پرداختند و پس از کشت و کشتار و نهب و غارت بخشی از سرزمین‌های کردستان را تسخیر کردند و به سرزمین خود بازگشتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مأمون‌بیگ اردلان**: وی پس از فوت پدرش منذربیگ در سال ۸۶۲ هجری زمام امور را به دست گرفت و ابتدا به عمران و آبادانی پرداخت و پس از آن بـه جـمع‌آوری لشکـر مشغول شد و به تلافی جبران سستی خضربیگ دوم به جـنگ عـثمانی‌ها رفت و تـمام شهرهایی راکه خضربیگ از دست داده بود از عثمانی‌ها پس گرفت و جمعی از لشکریان خود را هم در قلعهٔ رواندز به عنوان ساخلو برای نگهبانی و محافظت جا گذاشت و در سال ۹۰۰ هجری کردستان را میان پسران خود: بیگه‌بیگ و سرخاب‌بیگ و مـحمدبیگ تقسیم کرد و خود نیز مابقی زندگیش را در گوشه‌گیری و انزوا به سر برد و به سال ۹۰۱ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، نسخهٔ خطی صدیقهٔ ناصری، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری.

**ماننایی** mânnâîy: نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در ناحیهٔ زاموآ (شهرزور) و دریاچهٔ ارومیه سکونت داشتند و پایتخت آنان شهر ایزیرتو îzîrtû در پنجاه کـیلومتری شهر سقز کنونی بود و در قرن هشتم قبل از میلاد به رهـبری شـخصی بـه نـام آزا âzâ کشوری مقتدر و نیرومند تشکیل دادند و با آشور بانیپال جنگیدند ولی مغلوب و ضمیمهٔ دولت آشور شدند و بعد از چندی جزء ایالات ماد شدند. یکی از پادشاهان ماد که در سـال ۷۱۹ قـبل از مـیلاد فـرمان مـی‌رانـد نـامش ایـرانـزو êrânzû است کـه نـامش در سنگ‌نوشته‌های آشوری هم آمده است. گنجینهٔ زیویه فرهنگ و تمدن مانایی‌ها را نمایان می‌کند. زیویه دیهی است در اطراف سقز که سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۵ ق.م) بدان اشاره کرده و در یکی از سنگ‌نوشته‌هایش می‌گوید: مفتخرم که در سال ششم سلطنتم ازیرتو îzîrtû مرکز مانویان و زیبیه zîbîya و قلعه‌های محکم آنانرا ویران کردم.

مراجع: تاریخ ماد تألیف دیاکونوف، کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه کی، و کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی.

**مانی**: بنا به روایت شاهنامه کُردی، مانی در پنجاهمین سال پادشاهی شاپور ذوالاکتاف ظهور کرد و گفت من پیغمبرم و شاه از گفتار او بدگمان شد و موبدان را خواست که با او از هر دری گفتگو کنند و در آیین او پژوهش نمایند و پس از بحث و جدال مانی در مـیان سخنانش فروماند و شاپور خشمگین شد و فرمان داد پوستش راکندند و پر از کاه کردند

و از دروازهٔ شهر آویختند.

بنا به مدارک تاریخی مانی پسر فاتک که از کردهای ماردین است در سال ۲۱۵ میلادی در شهر ماردین که یکی از شهرهای کردستان است از مادر زاده شد و در ایّام جوانی به آموختن علوم و حکمت و غور و مطالعه در ادیان زرتشتی و عیسوی و سایر دین‌های زمان پرداخت و در طب نیز دست داشت و در بیست و چهار سالگی ادعای پیغمبری کرد و آیین خود را آشکار نمود و مدتی در بین‌النهرین به تبلیغ و ترویج دین خود سرگرم شد و سپس به وسیله فیروز برادر شاپور که دین وی را پذیرفته بود به شاپور اول ساسانی (۲۴۱-۲۷۱ میلادی) خود را معرفی کرد و یکی از کتاب‌های خود را که به نام شاه تدوین کرده بود و شاپورگان نام داشت به او تقدیم نمود و شاپور دین او را پذیرفت و او را با پیروانش در ترویج مذهب خود آزاد گذاشت و اما چون نتوانست دختر شاپور را که بیمار شده بود معالجه کند از این‌رو مغضوب او واقع شد و شاه مجدداً به آیین زرتشتی بازگشت و مانی ناچار به هندوستان و چین سفر کرد و پس از مرگ شاپور به سال ۲۷۲ میلادی به ایران بازگشت و هرمز اول (۲۷۱-۲۷۲ میلادی) جانشین شاپور ورودش را گرامی داشت و به او اجازه داد که آزادانه به گسترش کیش خود بپردازد و مانی در این مدت بیشتر میان مسیحیان بین‌النهرین به نشر تعالیم خود مشغول شد و در اندک مدتی پیروان زیادی یافت و پس از درگذشت هرمز، بهرام اول ساسانی (۲۷۲-۲۷۵ میلادی) بنا به اشارهٔ موبدان او را دستگیر کرد و به انواع شکنجه‌ها به سال ۲۷۵ میلادی به قتل رساند. مانی برای این که اصول آیین خود را به مردم بی‌سواد بیاموزد آنها را با تصاویر زیبا در کتاب‌های خود جلوه‌گر می‌ساخت و به همین سبب اورامانی نقاش می‌گفتند. کتاب‌های مانی عبارتند از: شاپورگان، ارژنگ، الهدی و التدبیر، سفرالاسرار، کنزالاحیاء، انجیل زنده و وی زردشت و بودا و مسیح را جزو پیامبران خدا می‌دانست و خود را فارقلیط می‌خواند یعنی نجات‌دهنده ازنظر او کاینات عبارت از پیکار دایمی بین نیک و بد است و به عقیدهٔ وی در آغاز دو اصل وجود داشته یکی نیک و دیگری بد و نور آفرینندهٔ خیر و تاریکی آفرینندهٔ شر است و سرانجام نور پیروز می‌شود.

**ماه‌شرف خانم کردستانی:** ماه‌شرف دختر ابوالحسن‌بیگ‌ابن محمد قادری متخلص به مستوره در سال ۱۲۱۹ هجری در سنندج تولد یافت و مقدمات علوم را در همان جا آموخت و سپس در نزد علمای دین فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادبی را آموخت و پس

از آن به تعلیم خط پرداخت تا به مرور زمان به مرحلهٔ استادی رسید و وی در علوم متداول آن زمان مهارت پیدا کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل با خسروخان ناکام ازدواج کرد و در سال ۱۲۶۳ هجری بر اثر سوانح ناگواری که بر امارت اردلان روی داد همراه پسر عمه‌اش حسین قلی‌خان اردلان به سلیمانیه مهاجرت کرد و در همان جا به سال ۱۲۶۴ هجری درگذشت و در مقبرهٔ گردی سه‌یوان به خاک سپرده شد. مستوره در سرودن اشعار کردی و فارسی و عربی ید طولایی داشته و اشعارش به هر سه زبان دلنشین و شیواست. دیوان که در حدود بیست هزار بیت بوده متأسفانه اکثر آن ازبین رفته، فقط قسمتی از آن به وسیلهٔ شیخ یحیی معرفت به طبع رسیده و اشعار کردیش هم به وسیلهٔ نگارنده جمع‌آوری شده است. علاوه بر دیوانش سه اثر دیگر به نام‌های: تاریخ اردلان و مجمع‌الادباء و عقاید اسلامی دارد. از اوست:

ئەمن ئەمڕۆ لەمڵکی عاشقی دا نادرەی دەهرم
بەرەسمی بەندەگی عاشق هەموو هاتوونە دیوانت
بڕۆ (مەستوورە) شوکرێ کەلە دەرگای پادشای داوەر
کەشۆڵەی ڕۆژی ڕووی والی دەگاتە کۆشک و ئەیوانت

یعنی:

من امروز در ملک عاشقی نادرهٔ دهرم و با رسم بندگی همهٔ عشاق به دیوانت آمده‌اند. ای (مستوره)! برو از درگاه پادشاه داور شکر کن که شعلهٔ آفتاب روی والی به کوشک و ایوانت می‌تابد.

مراجع: حدیقة امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی، و مجمع‌الفصحاء تألیف هدایت، دیوان ماه شرف خانم کردستانی باهتمام حاجی شیخ یحیی معرفت ـ تهران ۱۳۰۴.

**مبارک‌ابن احمد مستوفی:** مبارک‌ابن احمد اربلی معروف به ابوالبرکات مشرف‌الدین که از علمای قرن ششم و هفتم هجری است در اربل تولد یافت و در فنون ادب و تاریخ اطلاع زیاد داشته است و از آثار او: شرحی بر دیوان ابی تمام در ده جلد و تاریخ اربل در چهار جلد نگاشته است و در حکمت نیز آثاری داشته است. فوت او را به سال ۶۳۷ هجری نوشته‌اند.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**مجدالدین‌ابن‌الظهیر اربیلی**: مجدالدین محمدابن احمدابن عمرابن احمد اربیلی معروف به ابن‌الظهیر در سال ۶۰۲ هجری متولد شد. وی برای تحصیل علم از مولد خود اربیل به بلاد عراق و شام سفر کرد و نزد علما فقه و تفسیر فراگرفت و سرانجام در دمشق سکنی گزید و در همان جا به سال ۶۷۷ هجری رخت از جهان بربست. از او آثاری به یادگار مانده که در میان آنها می‌توان کتاب‌های: تذکرة الاریب، تبصرة الادیب، مختصر امثال الشریف‌الرضی، دیوان الشعر را نامبرد.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**مجدالدین اربیلی**: مجدالدین اربلی که به مجدالدین نشابی هم معروف بوده یکی از شعرا و ادبای قرن سوم هجری کرد است که در دستگاه حاکم اربل مقام والایی داشته و همواره مورد تقدیر و تکریم وی قرار گرفته و تألیفاتی دربارهٔ شعر و ادب هم داشته که از میان رفته است.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**مجدالدین عیسی ماردینی**: مجدالدین ابوالحسن عیسی‌ابن ابراهیم‌ابن محمد که از علمای قرن هفتم هجری است، در ماردین متولد شده. وی پس از کسب علوم در موطن خود به شام رفت و در آنجا به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۷۴۶ هجری درگذشت. کتاب معروف او: مختصر مَعالم السنن است.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**مجذوب**: احمدبن محمد متخلص به مجذوب به سال ۱۲۱۸ هجری در قریهٔ تاوگوز از توابع اورامان متولد شد و مقدمات و مبادی تحصیلی را نخست پیش پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین ادبیات فارسی و منطق را فراگرفت و پس از آن مابقی عمرش را به کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۲۹۷ هجری جهان را وداع گفت. وی شعرنیکو می‌سرود و از او اشعاری به‌یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

قیبلەم بادەستم جەدامانت بۆ (مەجذووب) نە زومرەی غولاٚمانت بۆ

یعنی:

ای قبله‌ام بگذار دستم در دامانت باشد، و مجذوب در زمرهٔ غلامانت باشد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مجید ندیم:** مجیدبن محمود متخلص به ندیم به سال ۱۳۵۹ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به مطالعهٔ دواوین شعرا و کتب ادب پرداخت و مقالاتی در مجلات: شەفەق، هاوکاری، بەیان، برایی، رۆژی کوردستان به طبع رِساند و داستان‌هایی نیز نوشت و دیوانش اخیراً به طبع رسیده است.

مراجع: نه و رۆژنامه ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**مُجیرالدّین اسعردی:** محمدابن یعقوب‌ابن علی اسعردی که در قرن هفتم هجری می‌زیسته، در اسعرد متولد شده و چنان که نوشته‌اند وی در فقه و ادبیات عرب اطلاع کافی داشته و از سپاهیان دلیر ملک منصور ایوبی بوده و هرگاه ملول و افسرده می‌شده به سرودن شعر می‌پرداخته و سرانجام به سال ۶۸۴ هجری بدرود حیات گفته و در شام به خاک سپرده شده است. از اوست:

أطالعُ کُلَّ دیوانٍ اَراهُ — وَلَم أزجُر عَنِ التضمین طَیری
أضمِنُ کُلَّ بَیتٍ فیهِ مَعنی — فَشعِری نِصفُه مِن شِعر غَیری

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**محراب‌خان براخوی:** محراب خان‌بن محبت خان براخوی به سال ۱۲۵۰ هجری بر امارت براخوی نشست و در آنجا به استحکام قلعهٔ کلات پرداخت و پس از مدتی انگلیسی‌ها به او حمله کردند و قلعه کلات را هم گرفتند و به سال ۱۲۵۶ هجری او را به قتل رساندند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محرم محمدامین:** محرم‌ابن محمدامین در سال ۱۳۴۰ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به پایان رساند و سپس به استخدام دولت درآمد و سرانجام به سال ۱۳۹۹ هجری بدرود حیات گفت. وی در کار نویسندگی دست داشت و در بیشتر مجلات مقاله می‌نوشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: گردی شەهیدان، ڕێگای ئازادی، ئادەمیزاد، گۆمی شڵەقاو، شۆڕشی بەرزان، مامهۆمەر، مافی بڕینەوەی دواروژ، مەبدەئەبنەڕەتیە کانی فەلسەفە.

مراجع: دیاری نەورۆز نووسینی عومەئیبراهیم عەزیز.

**محروم:** عبداللهبن سعید متخلص به محروم به سال ۱۲۳۱ هجری در تاوگوز از توابع اورامان متولد شد و در جوانی به کسب کمالات پرداخت و از راه مطالعه در معارف عصر خود تبحر یافت و با رجال مشهور زمان خود مکاتبه داشت و شعر نیکو می‌سرود و عاقبت به سال ۱۲۹۸ هجری درگذشت. دیوان او جمع‌آوری نشده امّا اشعارش در جنگ‌ها و کشکول‌های شعری نوشته شده است. و او معاصر مولوی تاوگوزی بوده و با او مکاتبه داشته. از اوست:

مەعدووم راس خانا سۆزان عەشق بێ

کەی وێنەی مەحرووم هەر عەشقش مەشق بی

یعنی:

ای معدوم راست است که خانا سوختهٔ عشق بود، امّا کی همیشه مانند من مشق عشق کرده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محرومی:** حسن‌بن عبدالقادر متخلص به محرومی به سال ۱۱۹۵ هجری در قریهٔ حمامیان از توابع بوکان متولد شده است و در جوانی به کسب کمالات پرداخت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق و حکمت را آموخت و پس از آن مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد و او شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده و سرانجام به سال ۱۳۶۵ هجری بدرود حیات گفت. بیشتر اشعار او به گویش سورانی است. از اوست:

له مەحروومی ذەلیل رووی خۆت مەپۆشە کە چون طەوقی وەفای تۆ وا لە ملما

یعنی:

از محرومی ذلیل روی خودت را مپوش، که مانند طوق وفا در گردنم است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محزونی:** محمدابن‌حسن حسن‌آبادی ملقب به محزونی در حدود سال ۱۰۵۸ هجری در قریهٔ حسن‌آباد از توابع سنندج به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی عازم سنندج شد و در مسجد دارالاحسان به تحصیل منطق و علوم قرآنی و ادبیات مشغول شد و سپس به خط میل کرد و در نزدیکی از خطاطان تعلیم خط گرفت و

طولی نکشید که در خط نستعلیق سرآمد زمان خود شد تا جایی که خسروخان‌ابن سلیمان‌خان اردلان (۱۰۹۱-۱۰۹۳ هجری) او را به خدمت خود احضار کرد و نوازش نمود و نزد خود به کار گمارد و بعدها در خدمت محمدخان گرجی (۱۱۱۳-۱۱۱۶ هجری) هم به کار مستوفی‌گریَ سرگرم بود و سرانجام به سال ۱۱۲۶ هجری جان به جان آفرین سپرد. وی شعر نیکو می‌گفت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که بیشتر آنها در جنگ‌ها و کشکول‌ها و کتب ادب مسطور است که متأسفانه تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

مه‌حزوونی وێنه‌ی قه‌یس جه‌فاکێش    گلاراوشه‌ن چه‌نی ده‌ردوئێش

یعنی:

محزونی مانند قیس جفاکش، ناآرام است با درد و رنج.

مراجع: جنگ‌های خطی و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد آقای دربنفقره:** محمد آقا در سال ۱۱۵۲ هجری در دربند فقره از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و پس از فوت پدرش سرپرستی املاک را به عهده گرفت و سرانجام به سال ۱۱۸۵ هجری در سی و سه سالگی درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و روان است. از اوست:

جه‌وساوه گه‌ردش ئه‌و چه‌رخ چه‌پ گه‌رد    من و تۆوه زۆر جه هه‌م جیا که‌رد
تۆبه‌رده‌ن وه‌خاک سیای ته‌نگ و تار    من مام پـه‌ی عه‌ذاب جه‌فای رۆزگار

یعنی:

از آندم در گردش چرخ کج مدار من و تو را با زور از هم جدا کرد، تو را به میان خاک سیاه و تنگ و تاریک برد و من هم برای جفای روزگار ماندگار شدم.

مراجع: جنگ خطی، ولێکۆڵینه‌وه‌له‌ر ئه‌ده‌بی کوردی علاءالدین سجادی نووسینی علاءالدین سجادی - به‌غدا ۱۹۶۸.

**محمد آقای زنگنه:** محمدابن احمدبیگ زنگنه متخلص به غمناکی در سال ۱۱۰۲ هجری در ده قیتول از توابع کرکوک متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و ابتدا نزد

پدرش سرگرم تحصیل شد و در جوانی به کرمانشاه رهسپار شد به تحصیل علوم ادبی پرداخت و با بیشتر شعرا و ادبای آن دیار تماس حاصل کرد و شعر گفتن آغاز کرد و غمناکی تخلص نمود و به تدریج شهرتی یافت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به جای پدرش نشست و مدتی هم دستیار میراحمدبیگ غمناکی بود و در اواخر عمر از او قهر کرد و مابقی زندگیش را به ملک‌داری و کشاورزی و دامداری به سر برد تا در سال ۱۱۹۷ هجری درگذشت. بیشتر اشعار او در جنگ‌ها و بیاض‌ها نوشته شده و تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

غەمان گشت کۆکۆ جەم جەلام جەمەن شـینەن، زاریـەن، زایـڵەن، تـەمەن

یعنی:

تودهٔ غم‌ها در دلم جمع شده است، و زندگیم همراه با شیون و زاری است و مه غلیظی آسمان شادیم را پوشانده است.

مراجع: جنگ خطی، و مێژووی عەشیرەتی زەنگنە ـ نووسینی محمدعبدالرحمن زەنگنە.

**محمدابن‌آدم:** محمدابن آدم‌ابن عبدالله معروف به ابن‌آدم در سال ۱۱۶۰ هجری در روستای رست rust از توابع بالک تولد یافت و مقدمات علوم را نزد پدر آموخت و پس از آن در خدمت ملاعبدالله بایزیدی تلمذ کرد و فقه و تفسیر و حدیث را از او فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ساوجبلاغ رفت و در آنجا به فراگرفتن فنون ادب و زبان فارسی پرداخت و از آنجا به رواندز رهسپار شد و در آنجا مورد توجه و تقرب محمد پاشا رواندازی قرارگرفت و مابقی عمرش را به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۲۵۲ هجری در ده دیلزه dêlza درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و هندسه و ریاضیات متبحر و استاد بود. اوراست: مصباح‌الخافیه، مراةالمأمول، مِشکاةُالمنقوُل، تحریرالبلاغه، میقات‌المعقول، شرح رسالةالحساب، شرح اشکال التأسیس، تذکرةالاحباب فی العمل بالاسطرلاب،التقویم، تشریح‌السیارات فی‌الفلک، سلسلةالذهب، شرحی‌بر زیج‌الغ بیگ.

مراجع: محمدابن‌آدم البالکی ـ زبیر بلال اسماعیل لە گۆڤاری کۆڕی زانیاری کورد ژمارە ۵ سالی ۱۹۷۷.

**محمدابن ابراهیم جزری:** محمدابن ابراهیم‌ابن ابی‌بکرابن ابراهیم‌ابن عبدالعزیز جزری در سال ۶۵۸ هجری در جزیرهٔ ابن‌عمر متولد شده. وی در جزیره کسب علم کرد

و پس از آن به دمشق رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۷۳۹ هجری درگذشت. از تألیفات او: حوادث‌الزمان و ابنائه، وفیات الاکابر و الاعیان را باید نامبرد.
مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمدابن ابراهیم سنجاری:** محمدابن ابراهیم ابن‌ساعد سنجاری که از علمای قرن هشتم هجری است، در سنجار تولد یافت و در نزد عده‌ای از علمای عصر خود تلمذ کرد و در فقه و تفسیر تبحر یافت و در طب هم مهارت پیدا کرد و در شناختن سنگ‌ها و گیاهان نیز به مهارت رسید و خود بیمارستانی برای بیماران ترتیب داد تا به داروها و وسایل لازم نظارت کند. سرانجام به سال ۷۴۹ هجری به مرض طاعون درگذشت. مؤلفات مهمش عبارتند از: ارشاد القاصد الی اسنی المقاصد، نخب الذخائر فی معرفة الجواهر، اللباب فی الحساب، غنیةاللبیب عند غیبة الطبیب.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**محمدابن ابراهیم عمادی:** محمدابن ابراهیم عمادی در سال ۱۰۷۵ هجری در دمشق تولد یافت. مقدمات و مبادی علوم را پیش شیخ ابوالمواهب حنبلی و فقه و نحو و معانی و بیان را نزد شیخ ابراهیم و شیخ عثمان قطان و شیخ نجم‌الدین فرخی و شیخ عبدالله عجلونی در دمشق فراگرفت و تفسیر و حدیث را از علاءالدین حصکفی مفتی و شیخ محمدابن سلیمان مغربی استماع کرد و ظاهراً به متون فلسفهٔ عرفانی توجه خاصی داشت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و چون طبع شعر داشت گهگاه شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۱۱۳۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: شرحی بر دلایل الخیرات، شرحی بر حزب البحر شاذلی، شرحی بر اطیبةالنشر فی قرائات العشر، ترجمهٔ احوال رجال طریقهٔ شاذلیه، شرح بر جزری و دیوان خطیب، دیوان شعر.
مراجع: الاعلام تألیف زرکلی.

**محمدابن احمد سعردی:** محمدابن احمدابن عبدالمؤمن سعردی در سال ۶۸۵ هجری در سعرد تولد یافت و همان جا رشد کرد و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و سپس به دمشق رفت و از ابن عذیر حدیث استماع کرد و پس از آن به قاهره رهسپار شد و

نزد دمیاطی فقه و تفسیر آموخت و پس از اخذ افتاء در جامع‌الازهر به تدریس مشغول شد و با مردم بر طریقهٔ شاذلیه گفتگو می‌کرد و شهرتی عظیم یافت و سرانجام به سال ۷۴۹ هجری درگذشت. مؤلفات مهمش عبارتند از: کتاب ترتیب‌الام شافعی، گزیدهٔ کتاب روضه، گزیدهٔ علوم حدیث، نحو، تفسیر قرآن.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**محمدابن الکردی:** محمدابن ابراهیم الکردی مشهور به ابن‌الکردی که از سرداران و فرمانروایان قرن سوم هجری است به سال ۲۵۱ هجری امارت داشته است و او در آن دوره صاحب نفوذ بوده است و خلیفه عباسی از او حرف شنوی داشته است.
مراجع: تاریخ طبری.

**محمدابن‌عبدالله هزار مرد:** محمدابن عبدالله هزار مرد به سال ۲۶۲ هجری از سوی یعقوب‌ابن لیث صفاری (۲۵۳-۲۶۵ هجری) به حکومت اهواز رسید و محمد با دشمنان خلیفه به خصوص صاحب‌الزنج پنهانی مکاتبه داشت و به اشارهٔ وی به شوش حمله برد و آنجا را تحت تصرف خود درآورد و به نام صاحب‌الزنج خطبه خواند و وی سرانجام به سال ۲۶۸ هجری توسط عمروبن لیث صفاری اسیر و به قتل رسید.
مراجع: تاریخ الکامل ابن‌اثیر و تاریخ طبری.

**محمدابن لیث کُردی:** محمدابن‌لیث کردی که در قرن چهارم هجری می‌زیسته یکی از سران و فرمانروایان کُرد بوده و به علت تخلف از فرمان خلیفه، خلیفه عباسی او را مدتی حبس نمود و سپس به‌سال ۳۰۲ هجری آزادش کردو حکومت‌موصل را به‌اوتفویض نمود.
مراجع: تاریخ طبری.

**محمدابن‌جنگلی دیاربکری:** محمدابن جنگلی‌ابن محمد در سال ۶۹۷ هجری در دیاربکر تولد یافت و در خدمت عده‌ای از علماء مانند: حجار وانی و ابن‌سیدالناس تلمذ کرد و در فقه و تفسیر و حدیث تبحر یافت و در صرف و نحو و طب و موسیقی و شعر هم به استادی رسید و گهگاهی هم شعر می‌سرود و بازی شطرنج و تخته نَرد را هم یاد گرفت و در معرفت اسماءالرجال و مذاهب‌السلف دارای اجازه و تبحر بود و همیشه در

فکر محبوب حقیقی خود بود و به حدی حدیث حفظ داشت که ابوالحسن دمیاطی از او چهل حدیث روایت کرده است و سرانجام به سال ۷۴۱ هجری بدرود حیات گفت. از او مجموعه‌ای اشعار باقی است که تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**محمدابن سلیمان کردی:** محمدابن سلیمان کردی در سال ۱۱۲۷ هجری در دمشق متولد شد و در مدینه نشو و نما یافت و در علوم عقلی سرآمد عالم اسلام گشت و شاگردان بسیاری پرورد که همه از افاضل دوران بودند. وی در سال ۱۱۹۴ هجری فوت کرد و از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: حواشی مدنیه بر شرح مقدمهٔ حضرمیه از ابن‌حجر، الفتاوی، جالیةالهم و التوانی عن‌السامی لقضاء حوائج الانسان، الثغر البسام عن صانی اصور اللتی یزوج فیها الحکام، عقودالدرر.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**محمدابن شداد شدادی:** محمدابن شداد در سال ۳۴۰ هجری به تأسیس حکومت شدادیان در گنجه و بخشی از آذربایجان پرداخت و وی بیش از سه سال نتوانست حکمرانی کند، زیرا سالار مرزبان از دژ سمیرم رها شد و به آذربایجان برگشت و محمد نیز با بودن وی نتوانست حکمرانی کند ولی باز تا سال ۳۶۰ هجری بر مردم حکم می‌راند و اکثر قبایل و طوایف کرد زیر فرمان او بودند. دربارهٔ این امیر اطلاع چندانی جز آن چه منجم‌باشی در تاریخ خود نگاشته نداریم و او تأسیس سلسلهٔ شدادیان را به دست محمدابن‌شداد یاد کرده و می‌نویسد: چون در سال ۳۳۷ هجری مرزبان‌ابن‌محمد دستگیر شد، سران و بزرگان قوم از هر سو ادعای ریاست می‌کردند و محمدابن‌شداد هم با افراد قبیلهٔ خود در آران برخاست و آن سرزمین را تصرف کرد و بر آن حکم راند تا به سال ۳۴۴ هجری فوت کرد ولی در اواخر خلل به کارهای او راه یافت و شهرهایی که تصرف کرده بود از دستش در رفت.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، والکامل ابن‌الاثیر.

**محمدابن عبدالله آمدی:** محمدابن عبدالله آمدی ملقب به برخیا طبیب در سال ۱۰۹۰ هجری در آمد تولد یافت و در آغاز کار سرگرم فقه و حدیث بود و امّا بعد پیشهٔ خود را

طبابت قرار داد و در رشته‌های مختلف هم تألیفاتی داشته و از آثاری که از وی به جای مانده می‌توان کتاب: الاصفیه فی الکلیات الطبیه، مختصرالانموذح لامیرجنبی فی‌الطب را برشمرد. مرگ او را به سال ۱۱۸۰ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**محمدابن عبدالله دینوری:** محمدابن عبدالله‌ابن مهران دینوری از علمای قرن دوم و سوم هجری است که پس از خاتمهٔ تحصیلات به بغداد مهاجرت کرده و در آنجا توطن نموده و تدریس علوم اسلامی پرداخته و نیز روایت حدیث نموده. فوت او را به سال ۲۸۸ هجری یادکرده‌اند.
مراجع: تاریخ بغداد تألیف خطیب بغدادی ـ قاهره ۱۹۳۱.

**محمدابن علی اربلی:** محمدابن علی‌ابن احمد اربلی در سال ۶۸۶ هجری متولد شد و گویند که به حدی سریع‌الحفظ بود که قرآن کریم را در مدت کمی حفظ کرد و حاوی را در شصت روز و شمسیه در منطق را در یک روز ازبر نمود و چون به حدکمال رسید و در علوم تبحر یافت کتاب کافیه و شافیه را شرح کرد و حاشیه‌هایی بر حاوی و تسهیل نگاشت و سپس از طرف ملک موصل به عنوان سفیر به مصر اعزام شد و عده‌ای او را ستوده‌اند و از او کسب علم کرده‌اند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**محمدابن علی جاوانی:** محمدابن علی‌ابن عبدالله جاوانی که از شعراء و علمای قرن پنجم هجری است، در سال ۴۶۸ هجری در بغداد تولد یافت و در خدمت غزالی و شاشی وکیاهوایی فقه و تفسیر و حکمت آموخت و در نزد ابی‌عبیدالله حدیث استماع کرد و از ابوسعید عبدالواحد و ابی‌بکر شاشی حکمت فراگرفت و از حریری مقامات حریری را خواند و سپس به مطالعهٔ کتب متنوع سرگرم شد تا در همهٔ علوم زمان خود تبحر یافت. و پس از آن به اربل رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد و مدتی هم در سیاحت بود و بیشتر شهرهای ایران راگشت و سرانجام در خفتیان به سال ۵۶۰ هجری فوت کرد و جنازهٔ او را به بوازیج بردند و به خاک سپردند. وی در بیشتر علوم متداول زمان خود استاد بود و شعر نیکو هم می‌سرود و از او دیوانی به یادگار مانده که تاکنون به

طبع نرسیده. از اوست:

**دعانی من ملامکها دعانی فداعی لحب فی البلوی دعانی**
**اجاب له الفؤاد و نوم عینی و سارا فی الرفاق و دعانی**
**فطرفی ساهر فی طول لیلی و قلبی فی یدالاشواق عانی**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**محمدابن علی شبانکاره:** محمدابن علی‌ابن محمد شبانکاره‌یی که از ادبا و شعرای کرد شبانکاره است، در سال ۶۹۷ هجری در یکی از نواحی شبانکاره متولد شده و در همان جا به تحصیل علم پرداخته و بیشتر عمر خود را در نویسندگی و سرودن اشعار آبدار به سر برده و در سال ۷۳۳ هجری کتابی را در تاریخ عمومی تألیف کرده و آن را به خواجه غیاث‌الدین اهدا کرده و گویا آن کتاب با کتاب‌های دیگر به غارت رفته و ناچار کتابی دیگر را به نام (مجمع‌الانساب) در تاریخ جهان از آغاز تا پادشاهی ابوسعید تألیف کرده که این کتاب اخیراً به طبع رسیده است.

مراجع: مجمع الانساب تألیف محمد شانکاره‌ای به تصحیح میرهاشم محدث ـ تهران ۱۳۶۳.

**محمدابن‌عمر ایوبی:** محمدابن عمرابن شاهنشاه‌ابن ایوب ایوبی در سال ۵۳۷ هجری در شام تولد یافت. وی از علمای دقیق و محقق و جامع علوم عقلیه و نقلیه است و در کودکی صرف و نحو و قرآن کریم آموخت و در جوانی فقه و تفسیر و فنون ادب را فراگرفت و در اسکندریه حدیث استماع کرد و پس از تحصیل در صبرسرایا ملک حماة شد و سرانجام به سال ۶۱۷ هجری در قلعهٔ حمات فوت کرد. مهمترین تألیفاتش عبارتند از: المضما فی‌التاریخ در ده جلد، طبقات الشعراء و وزیرالآداب فی محاسن اولی الالباب، دیوان شعر.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**محمدابن عیسی گورانی:** محمدابن عیسی‌ابن ابراهیم گورانی که از علمای قرن دوازدهم هجری است در شام تولد یافت و علوم عقلی را همان جا فراگرفت و در همان جا به سال ۱۱۶۷ هجری فوت کرد. از آثار او می‌توان کتاب‌های: اعلام‌التحقیق، اعلام‌الجاهل، الزندیق بمراتب ابن‌الصدیق، لحوقهم بمقامهم الانیق را نامبرد.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**محمداحمد قره‌داغی**: محمدبن احمد قره‌داغی در سال ۱۳۳۵ هجری در کفری متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس معلم شد و مدتی در کرکوک و کفری و چمچمال به تدریس پرداخت و پس از سی سال خدمت بازنشسته شد و سرانجام به سال ۱۳۹۳ هجری درگذشت. وی از نویسندگان کرد است و از او مقاله‌های زیادی در مجلهٔ گلاویژ تحت نام مستعار پشکو به طبع رسیده است:

مراجع: دیاری نه‌ورۆر نووسینی عومه ئیبراهیم عه‌زیز - به‌غدا ۱۹۸۹.

**محمد ابوعبدالله یزیدی**: محمد ابوعبدالله‌ابن عباس‌ابن محمد یزیدی در سال ۲۲۸ هجری در هکاری متولد شد و همان جا پرورش یافت و علم آموخت و به حد کمال رسید و به سال ۳۱۰ هجری در هشتاد و دو سالگی درگذشت. وی در فنون ادب و علم کلام و صرف و نحو متبحر و استاد بود. اوراست: الخیل، مناقب‌بن‌العباس، اخبارالیزیدین، مختصرفی‌النحو.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**محمد اخلاطی**: قاضی‌ابوالفضل محمدابن علی‌ابن حسین اخلاطی که از علمای قرن هفتم هجری است برای تحصیل علم از مولد خود اخلاط به دمشق رفت و از علما استماع حدیث کرد و پس از اتمام تحصیل به قاهره رفت و در آنجا متولی قضا شد و به تدریس نیز پرداخت و سرانجام به سال ۶۷۵ هجری در همان جا درگذشت. از اوست: قواعدالشرع و ضوابط‌الاصل و الفرع، کتاب‌الحدود.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمد اسعردی**: محمدابن محمدابن عبدالعزیز اسعَردی در سال ۶۱۹ هجری در اسعرد تولد یافت و در جوانی به مصر رفت و علوم عقلی را در آن شهر فراگرفت و سپس صلاح‌الدین ایوبی او را تقرب داد و ندیم خودکرد و به سال ۶۵۶ هجری درگذشت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب: (سلافةالزرجون فی الخلاعة و المجون را نامبرد.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**محمدامین بوزارسلان:** محمدامین بوزارسلان در سال ۱۳۵۳ هجری در ده لجی از توابع دیاربکر تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و در بیست و شش سالگی شروع به نوشتن گفتار در مجلات و روزنامه‌ها کرد و سپس به تحقیق و مطالعه پرداخت و فرهنگ کردی یوسف ضیاءالدین پاشا و مم وزین را به زبان ترکی ترجمه کرد و از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نامبرد: «ئه‌لفابێ، مه‌م‌وزین، مه‌یرۆ، سه‌رکه‌وتنا مشکان، مه‌لایێ مه‌شهوور، گورێ بلیۆرقان، میررۆرۆ، گۆڤاری ژین، به‌لێ لۆ تاکارێ بازۆ».

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدامین‌بیگ اورامی:** محمدامین‌ابن سعیدبیگ اورامی به سال ۱۰۷۹ هجری در اورامان متولد شد و ابتدا در نزد پدرش علوم مقدماتی را آموخت و بعد در خدمت شیخ محمد اورامی تلمذ کرد و سپس برای تحصیل به سنندج رفت و پس از بازگشت به تدریس و کار کشاورزی سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۶۱ هجری درگذشت. وی در ادبیات و منطق تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

پەرێ عەرضەی دڵ رەهنمای رەهبەر شـۆ وە ئـاستانەی دڵـڕبای دڵـبەر

یعنی:

برای عرضهٔ دل رهنمای رهبر برو به آستانهٔ دلربای دلبر و رازم را بگو.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدامین پینجوینی:** محمدامین در سال ۱۳۶۳ هجری در پنیجوین متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را همان جا به اتمام رساند و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و برخی از اشعار او در روزنامهٔ آزادی به طبع رسید و برخی از گفتارهایش دربارهٔ ادبیات نیز در مجلات کردی چاپ شده است وکتابی هم به نام سیاه و سفید دارد و چند مجموعهٔ شعر هم از او تاکنون چاپ شده است.

مراجع: نه رۆژنامه ـ محمدعلی الرحمن زنگنه.

**محمدامین ریاضی:** محمدامین‌ابن عبدالحمید متخلص به ریاضی در سال ۱۳۳۱

هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی را در همان جا و تحصیلات متوسطه را در همدان به پایان رساند و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به شغل معلمی پرداخت و پس از آن به ادارهٔ دارایی منتقل شد و سپس به تهران رفت و سرانجام به سال ۱۳۹۶ هجری در کرمانشاه درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

**ای عارفان مرا ز صفا آشنا کنید گم گشته را براه حقیقت رها کنید**
**ز اسرار حق و راز نهان پرده برکشید ما را چو خود براز نهان آشنا کنید**
**عشق‌و محبت و دل و دلبستگی زچیست این قلب خسته، با خبر از ماجرا کنید**
**حیران کوی او شده‌ام واله گشته‌ام بر من نظر کنید فربهر خدا کنید**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدامین زکی‌بیگ:** محمدامین زکی‌ابن عبدالرحمن در سال ۱۲۹۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات خود را در سلیمانیه و بغداد انجام داد و به زبان و ادبیات عربی و ترکی آشنایی یافت و سپس به استانبول رفت و در دانشکدهٔ افسری در رشتهٔ مهندسی فارغ‌التحصیل شد و به بغداد بازگشت و از آنجا به اورفه عزیمت کرد و پس از مدتی عازم فرانسه شد و پس از بازگشت منصب‌های زیادی به او محول شد و در سال ۱۳۴۷ هجری وزیر فرهنگ شد و پس از آن به وزارت کار و مواصلات و اقتصاد رسید، سرانجام به سال ۱۳۶۷ هجری به علت بیماری روماتیسم درگذشت. وی از محققان و مورخین بزرگ کرد به شمار می‌رود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: کورد و کوردستان، کوردانی به‌ناوبانگ، مشاهیرالکرد، تاریخ السلیمانیه را نامبرد.

مراجع: گوڵده‌سته‌ی شوعه‌رای‌ها و عه‌سرم نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمدامین زندی:** محمدامین زندی در سال ۱۲۲۶ هجری در کفری از توابع موصل متولد شد و در بغداد ابتدا نزد پدرش علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و منطق و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل مدتی متولی قضا گردید و سپس مفتی بغداد شد و پس از آن به عنوان نماینده به استانبول رهسپارشد ودر همان جا به‌سال ۱۳۱۱هجری درگذشت. ازکارهای‌مهم اوبنای مسجدی

است در بغداد که اکنون هم به نام مسجد کهیامعروف است و تألیفاتی هم از خودبه یادگار گذاشته از جمله کتابی است در تاریخ زندگی خودش که در بغداد به چاپ رسیده است.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**محمدامین فیض‌بیگ:** محمدامین‌ابن درویش عبدالقادر متخلص به فیضی در سال ۱۲۸۲ هجری در سلیمانیه تولد یافت و درکودکی مقدمات علوم را فراگرفت و در جوانی به بغداد رفت و در آنجا در خدمت سپاه درآمد و پس از آن به استانبول عزیمت کرد و دورهٔ دانشکدهٔ افسری راگذراند و سپس به بغداد مراجعت کرد و پس از مدتی مجدداً به استانبول بازگشت و در ارتش به خدمت پرداخت و مدتی هم در حلب بود و سرانجام به سال ۱۳۴۷ هجری در استانبول درگذشت. وی در فنون ادب و ریاضیات متبحر و استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های اجماد النتائج، تفرقةالریاضیات، هوای نسیمی، شعاعات، انجمن ادیبان را نامبرد. از او اشعاری هم به یادگار مانده که بسی شیرین و دلکش است. از اوست:

گەر رە فیٚقت پیاوی صادق‌بیٚ چ باکی ریٚگەتە
گەر کەسیٚ بەدخوو لەگەلْتابیٚ جەهەننەم جیٚگەتە

یعنی:

اگر رفیقت مرد صادقی باشد باکی از طی کردن راه نیست، ولی اگر بدخویی همراهت باشد، جهنم جایت است.

مراجع: ئەنجومەنی ئەدیبان نووسینی ئەمین فەیضی‌بەگ ـ بەغدا ۱۹۸۳.

**محمدامین هیمن:** محمدامین‌ابن سیدحسن شیخ‌الاسلام متخلص به هیمن hêmin در سال ۱۳۴۱ هجری در ده لاچین از توابع مهاباد متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به ساوجبلاغ رفت و پس از گذراندن دورهٔ ابتدایی به تحصیل علوم دینی هم اشتغال ورزید و پس از آن به ده کولیجه رفت و در خدمت ملااحمد فوزی تلمذ کرد و فقه و حکمت را از او آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به عضویت شورای نویسندگان روزنامه نیشتمان درآمد و بر علیه رژیم شاهنشاهی به مبارزه پرداخت و در پی هجوم ارتش به مهاباد متواری شد و به بغداد رفت و پس از پیروزی انقلاب به ایران بازگشت و سرانجام به سال ۱۴۰۶ هجری درگذشت. وی از

شعرای معاصر بزرگ کرد است و از او آثاری به جای مانده از جمله: تاریک و روون، نالّەی جودایی، قەلّای دمدم، شازاده و گەدا، هەواری خالی، پاشەڕۆک و غیره. از اوست:

خۆزگە وەک خۆر نە مدیبایە شەوی تار خۆزگە تاوێ رام نە بواردبایە بێ‌یار
خۆزگە پیری کە لە لای نە دە کردم خۆزگە لە یەکەم ژوانگەدا دەمردم

یعنی:

ای کاش شب تاریک را نمی‌دیدم و ای کاش بدون یار به سر نمی‌بردم، و ای کاش پیری را نمی‌دیدم و ای کاش در اولین میعادگاه یار می‌مردم.

مراجع: تاریک و روون هۆنراوەی هێمن ـ بەغدا ۱۹۸۲.

**محمد اورامی**: محمدابن ملااحمد اورامی به سال ۱۲۱۱ هجری در اورامان متولد شد و تحصیلات خود را در آنجا و سپس در سنندج تکمیل کرد و پس از آن به بغداد سفر کرد و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۲۷۳ هجری درگذشت. وی به کردی شعر می‌گفت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و از آثار او منظومه‌ای است به نام زنبیل فروش که اینک چند بیت آن را می آوریم:

هەرکەس بوانۆئی قصەی شیرین پەی بێ نەوایی ئەو نەبۆ حەزین
(موحەممەد) وەسەن زبان درازی هەولێ دەرپەی وێت بە کارسازی

یعنی:

هر کسی بخواند این قصهٔ شیرین را برای مستمندی او دلتنگ نشود ای (محمد) بس زبان درازی کن برای خودت کوشش کن و کاری بساز.

مراجع: جنگ خطی زنبیل فروش و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد اهون**: محمدانصافجویی متخلص به اهون در سال ۱۳۴۶ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی به تحصیل علوم پرداخت و قرآن کریم و ادبیات را از استادان زمان خود فراگرفت و در جوانی بیشتر به شاعری علاقه نشان داد و بیشتر اشعارش را به رادیو می‌فرستاد و پخش می‌شد و از او دیوانی به نام (دیاری سنه) به چاپ رسیده و تصنیفاتی هم دارد که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**نام‌آوران که دامن همت کمر زدند جان را به کف نهاده و کوس سفر زدند**
**به هر طواف خاک شهیدان شهر خون در شامگاه تیره به بحر خطر زدند**

**خورشید سرخ ز قلهٔ ایثار سرکشید بر اوج افتخار پرچم فتح و ظفر زدند**

مراجع: یادداشت‌ها و خاطرات نویسنده.

**محمدباقر کرمانشاهی:** محمدباقرابن محمدرحیم میرزا متخلص به خسروی در سال ۱۲۶۶ هجری در کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن به خدمت حسین‌قلی‌خان سلطان رسید و از او کسب فیض کرد و پس از آن در خدمت دولت درآمد و چون قزاق‌های روس به کشورمان حمله آوردند او را دستگیر و مدتی زندانی کردند و پس از آزاد شدن از زندان به مطالعه و معاشرت با علما و شعرا پرداخت و به سال ۱۳۳۸ هجری درگذشت. وی از افرادی است که در تجدید حیات ادبی ایران سهم بسزایی دارد و از او آثاری به جای مانده از جمله: شمس و طغرا، ماری و نیسی، طغرل و هما، اقبال‌نامه، الهیه و الاسلام، رسالهٔ تشریح، دیبای خسروی است. وی در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

**آن مسلسل زلف جانان بررخش آشفته بهتر**
**روی خود از بهر دیدن زیر مه بنهفته بهتر**
**هست دل‌ها را به هم ره‌گوش تا آن ره بیابی**
**راز دل در پیش جانان با زبان ناگفته بهتر**
**به زوقت صبحگاهی بهر نالیدن نیابی**
**زانکه غماز است گردون چشم آن دو خفته بهتر**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه ـ تألیف باقر شاکری.

**محمد بدری:** محمدابن نوری جاسم متخلص به بدری در سال ۱۳۵۶ هجری در بدره متولد شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به دانشسرا رفت و پس از اخذ دانشنامه به کار معلمی اشتغال ورزید و اوقات بیکاری خود را به مطالعه و تحقیق به سر برده و در سرودن شعر هم ید طولایی دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: اغانی شاعر، اجنحةالصمت، کلمات من کردستان، اغنیة حب لنوروز، رباعیات باباطاهر الهمدانی، ئای چه‌ندم خۆش ده‌وی را نامبرد. از اوست:

نه ورۆزه‌کەم

ئاسمان بێ‌ده‌نگ و سامناکه‌و گه‌رده لووله و ره‌شه بایه‌و

دۆڵ غه‌مباره و چیائه‌گری

یعنی:

ای نوروز من، آسمان در سکوت و سهمناکی به سر می‌برد، گردباد و وزش باد سرد است و شیب‌ها افسرده‌اند و کوه‌ها می‌گریند.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**محمد برزنجی** محمدابن شیخ حسین برزنجی در سال ۱۳۴۲ هجری در برزنجه از توابع سلیمانیه تولد یافت. تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه را در سلیمانیه به پایان رساند و سپس به استخدام دولت درآمد. وی شعر نیکو می‌سرود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است و دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

بە پەلەپەل ئەواهاتم — نە وروز ئەی جەژنی ولاٌتم

پڕلە تۆیە مێشک و هەستم — دوامردنیش ئەت پەرستم

یعنی:

با شتاب اینک آمدم، نوروز ای جشن باستانی، مغز و احساسم پیش تو است، و پس از مردن هم تو را می‌پرستم.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی: محمد عبدالرحمن زنگنه.

**محمدبیگ اردلان:** محمدبیگ‌ابن مأمون‌بیگ اوّل اردلان و نوهٔ هلوخان اردلان که در قرن نهم هجری می‌زیسته، پس از فوت پدرش مدتی حاکم کردستان بوده و پس از آن راهی استانبول شده و از سلطان عثمانی تقاضای کمک نموده امّا سلطان عثمانی او را یاری نمی‌کند و ناچار برگشته و سپس قوایی فراهم آورده و به جنگ عثمانی‌ها شتافته و دولت عثمانی قوایی تحت فرماندهی رستم پاشا به جنگ او فرستاده و او را در قلعهٔ زلم دو سال محصور نموده تا این که همان جا به سال ۸۹۹ هجری درگذشته است.

مراجع: حدیقهٔ ناصریه، تحفهٔ ناصریه، تاریخ اردلان مستوره.

**محمدبیگ اسپایردی:** محمدبیگ‌بن سلطان ابراهیم به سال ۹۴۸ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای مکس شد و او مردی مقتدر و شجاع بود و در دوران او وقایع مهمی اتفاق نیفتاد و او سه پسر داشت به نام‌های: ایوب‌بیگ، خالدبیگ، اویس‌بیگ و امارت را مدتی به ایوب‌بیگ تفویض کرد و سرانجام به سال ۹۸۵ هجری فوت کرد.

**محمدبیگ پالنگانی:** محمدابن غیب‌الله پالنگانی که به جای پدر از طرف شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) نافذ الفرمان گردید، اوقات شب و روز خود را صرف آبادی پالنگان و شهرهای دیگر اورامان کرد و مردی بود به فنون فضایل آراسته و به صفت عدل و انصاف پیراسته و به همین علت در ایالت او انتظام و امنیت به حد کمال رسید و علما و فضلا را تشویق کرد و در پالنگان مدرسه و مسجدی بساخت و ملاجامی را به استاد آن مدرسه بگماشت و دختر خود را به عقد شاه تهماسب صفوی درآورد و از این‌رو در منطقه قدرت کامل یافت و بدینسان مدتی با نهایت شوکت و اقتدار فرمانروایی کرد و در زمان حیات ولایت خود را میان پسرانش: میراسکندر و میرسلیمان و سلطان مظفر و جمشیدبیگ تقسیم کرد و امیراسکندر پسر بزرگترش را قایم مقام و ولیعهد خود کرد و سرانجام اجل موعودش در رسید و رخت به سرای آخرت کشید.

مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**محمدبیگ زرقی:** محمدبیگ‌بن امیر حمزه زرقی در سال ۹۱۹ هجری طبق وصیت پدرش به فرمانروایی درزین رسید و سلطان سلیم‌خان اول عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) چون خبر به فرمانروایی رسیدن محمدبیگ را شنید طی فرمانی او را به فرمانروای امارت درزین منصوب کرد و او مردی شجاع و لایق و به غایت محتاط و دوراندیش بود از جنگ به غایت تنفر داشت و به همین علت در زمان او اتفاقی روی نداد و علما و شعرا را هم تشویق می‌کرد و خود گهگاه هم شعر می‌سرود و سرانجام به سال ۹۳۴ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدبیگ دوم زرقی:** محمدبیگ دوم‌بن دومان‌بیگ پس از کشته شدن پدر و جدش به سال ۹۸۶ هجری به امارت درزین رسید و او در آن هنگام پانزده سال داشت و بیشتر مادر و عموهایش در امور کمکش می‌کردند و چون به سن رشد رسید اطاعت خود را به سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان امارت درزین را برایش صادر کرد و سپس از خود لیاقت و شایستگی نشان داد و به مردمداری و عدالت پرداخت و پس از چندی نظر دولت عثمانی درباره‌اش تغییر کرد و به سال ۱۰۰۵ هجری عزل گردید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدبیگ صاصونی:** امیرعلی‌بیگ چون درگذشت، مردم پسرش خضربیگ را به امارت صاصون برگزیدند و محمدبیگ چون از این قضیه اطلاع یافت به دربار سلطان سلیم‌خان اوّل عثمانی (۹۱۸-۹۲۶ هجری) شتافت و در آن دم سلطان به عزم تصرف قاهره عازم آن دیار شده بود و محمدبیگ هم برای این که توجه سلطان را به خود جلب کند همراه لشکریان عثمانی به جنگ چرکس‌ها رفت و در میان مقتولین افتاده بود و چون او را یافتند ماجرا را به سلطان گفتند به دستور سلطان او را معالجه کردند و محمدبیگ از سلطان درخواست کرد که او را حاکم صاصون و ارزن کند و بی‌درنگ فرمانی به نام او صادر شد و محمدبیگ به سال ۹۱۹ هجری فرمانروای صاصون و ارزن شد و به خضربیگ هم شغلی در ولایت حزو داده شد و سپس به استحکام قلعهٔ صاصون و به تجهیز سپاه پرداخت و سرانجام به سال ۹۳۷ هجری بدورد حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدبیگ دوم صاصونی:** محمدبیگ‌بن صارون‌خان به سال ۹۸۶ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) فرمانروای صاصون شد و او مردی مصمم و با کفایت و دیندار بود و در اندیشهٔ این بود که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان سلطان عثمانی یکسره بیرون رود و سپس سپاهی ترتیب داد و به استوار کردن قلعهٔ صاصون پرداخت و در سال ۱۰۰۱ هجری عازم حج شد و از آن پس به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و در اواخر حکومتش نیرویی به طرف جزیره فرستاد و می‌خواست آنجا را تصرف کند امّا کاری از پیش نبرد و عاقبت به سال ۱۰۰۴ هجری وفات یافت. وی فرمانروایی دانا و روشنفکر بود و به علما و ادبا و شعرا احترام می‌گذاشت و در فن کتابت و خوشنویسی بهرهٔ کافی داشت و مردم در زمان او در رفاه و آسایش بودند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

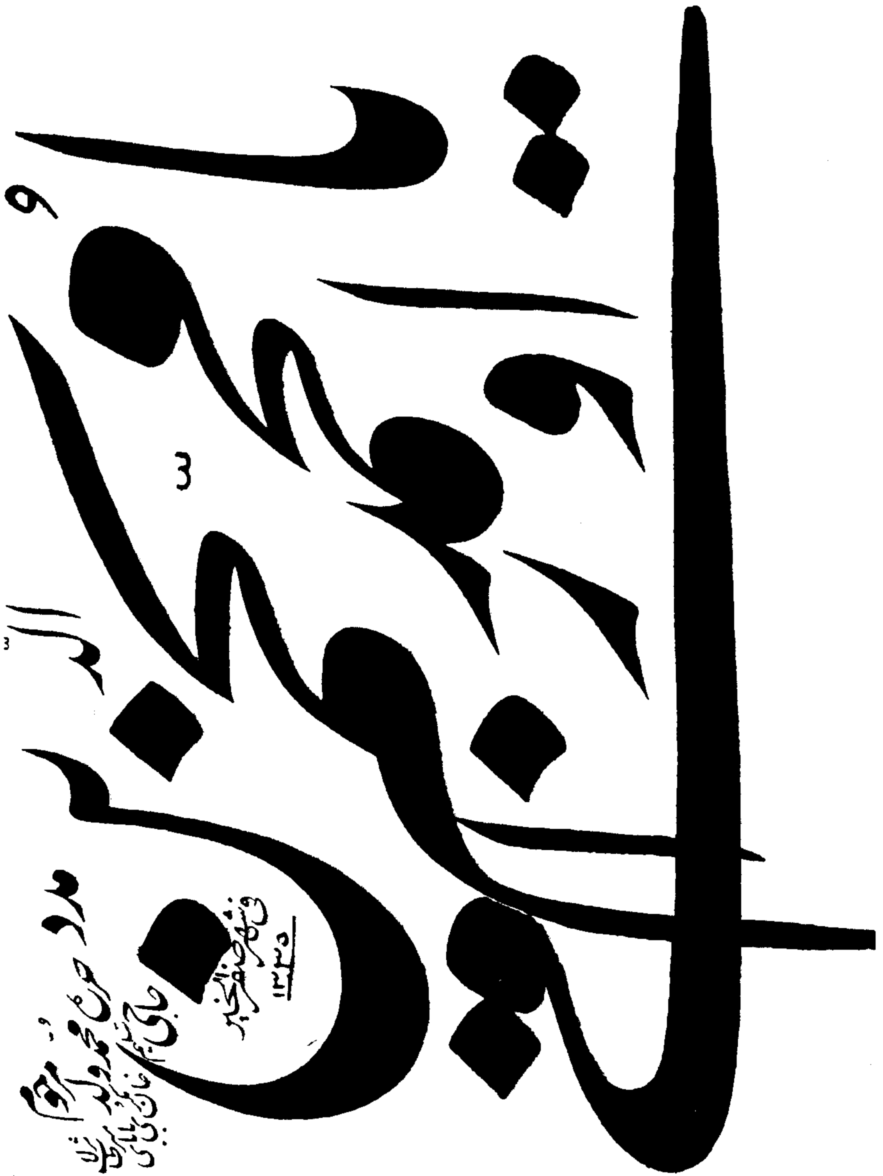
**محمدبیگ گردکانی:** محمدبیگ‌بن ناصربیگ در سال ۹۸۵ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) فرمانروای گردکان شد و او ابتدا به استحکام قلعهٔ گردکان پرداخت و سپس به تجهیز سپاهش سرگرم شد و آنگاه با مردم به مهربانی رفتار کرد و پس از مدتی با محمدبیگ‌بن دومان درزینی (۹۸۶-۱۰۰۵ هجری) جنگید و

سرانجام به سال ۹۹۱ هجری به دست کسان وی کشته شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدبیگ مکری:** محمدابن حاج سلیم‌خان مکری ملقب به سهام الملک در سال ۱۲۹۸ هجری در ده نوبهار از توابع سقز متولد شد. وی در کودکی به تحصیلات مقدماتی پرداخت و سپس در ساوجبلاغ در خدمت ملااحمد سور به آموختن فنون ادب و فقه مشغول شد و پس از فراغت از اکتساب علوم و فضایل کمر همت به تحصیل حسن خط بست و در خدمت استادانی چند تعلیم گرفت تا در حسن خط یگانه عصر شد و بیشتر عمرش را صرف نوشتن خطوط کرد و سرانجام به سال ۱۳۳۸ هجری در تیکانتپه سهام جهان را بدرود گفت. از او آثاری در انواع خط (نستعلیق، شکسته، ثلث، نسخ) به جای مانده که در نزد مردم محفوظ است و از نقاشی آب و رنگ هم اطلاع کافی داشت و گاهی هم شعر می‌سروده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدبیگ منتشایی:** محمدبیگ‌بن ابراهیم‌بیگ منتشایی به سال ۷۸۰ هجری به حکومت منتشا رسید و او مردی کارآمد و بلند همت و مقتدر و شجاع بود و همیشه به فکر استقلال امارتش بود و برای این منظور سپاهی که افرادش به او وفادار و فداکار بودند گردآورد و می‌خواست به قلمروش بیفزاید از این‌رو چند ناحیه مجاور را تصرف کرد و در آبادانی پایتختش بچین هم سعی و اهتمام بسیار به کار برد و چون مردی دادگر و رعیت‌پرور بود در مدت حکومتش اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۷۸۸ هجری فوت کرد و او پسری داشت به نام مظفرالدین الیاس‌بیگ.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدبیگ هکاری:** محمدبیگ‌بن میرزاهدبیگ چون ملک‌بیگ درگذشت ارکان و اعیان حاضر گشتند و به اتفاق مردم متفق الکلمه به سال ۹۷۴ هجری محمدبیگ هکاری را فرمانروای هکاری کردند و او مردی بی‌نظیر و عادل و جوانبخت و حق‌شناس بود و سیرت پدر داشت و چون با عمویش زینل‌بیگ میانه‌ای نداشت گهگاه، جدال و نزاع می‌پرداخت و چون زینل‌بیگ می‌خواست فرمانروای هکاری بشود به سلیمان‌خان



نمونهٔ خط محمد بیگ مکری

قانونی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) پناه برد و مورد نوازش او قرار گرفت و پس از مدتی به هکاری بازگشت و به او یورش بردند و زخمیش‌کردند و پس از بهبودی‌مجدداً به هکاری بازگشت و در این دم اسکندر پاشا از سوی سلطان عثمانی مأموریت یافت که محمدبیگ را از میان بردارد و به جای او زنیل‌بیگ را بنشاند و سرانجام عده‌ای از یاران اسکندر پاشا بر سر محمدبیگ و پسرش ریختند و آنان را به سال ۹۸۳ هجری به قتل رساندند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمد پاشای بابان**: محمد پاشابن خالد پاشا پس از کشته شدن سلیمان پاشا به سال ۱۱۷۸ هجری به حکومت بابان رسید و در آغاز عده‌ای سر به شورش برداشتند و برادرش احمد پاشا هم علیه وی قیام کرد و او به پشتیبانی والی بغداد امارت بابان را از محمدپاشا به سال ۱۱۹۲ هجری گرفت امّا اجل او را مهلت نداد و به سال ۱۱۹۳ هجری جان به جان آفرین داد و پس از او برادرش محمودپاشا بنا به فرمان سلطان عثمانی بر امارت بابان جلوس کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدپاشای جاف**: محمدپاشابن کیخسروبیگ جاف به سال ۱۲۴۵ هجری به حکومت حلبجه و بانی خیلان رسید و او مردی سیاستمدار و مقتدر و باکفایت بود و وی در آغاز دشمنان خود را از جمله احمدبیگ‌بن ولدبیگ را زندانی کرد و کلیهٔ مایملکش را هم به تاراج برد و او با ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) رابطه داشت و در ایران فعالیت‌های چشمگیری می‌کرد به حدی که دولت عثمانی توسط سفیر کبیر خود از دولت قاجار تقاضا کرد که از فعالیت محمدپاشای جاف جلوگیری شود و پس از آن محمدپاشا به ایران آمد و مدتی در تهران و مناطق دیگر زیست سپس به حلبجه بازگشت و به حکومت پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۰۸ هجری در هنگام شکار در منطقه کفری به قتل رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**محمدپاشای سوران**: میرمحمدپاشاابن مصطفی‌بیگ سوران در سال ۱۱۹۸ هجری در رواندز متولد شد و همان جا پرورش یافت و علوم مقدماتی را در خدمت عالمان دین

آموخت و در سال ۱۲۲۵ هجری به جای پدرش نشست و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و در مدت کمی بخش بزرگی از خاک کردستان را به تصرف خود درآورد و موصل هم مدتی در معرض تهدید قرار گرفت و پس از آن کلیهٔ طوایف کرد را زیر سلطهٔ خود درآورد و در رواندز کارخانهٔ اسلحه‌سازی ایجاد کرد که در آن توپ و تفنگ درست می‌کردند که اکنون نیز بعضی از توپ و تفنگ‌های دوران او در موزه خانهٔ بغداد موجود است و سپس با عثمانی‌ها وارد جنگ شد ولی طولی نکشید که بنا به فتوای ملامحمد خطی با عثمانی‌ها از در آشتی درآمد و بعداً او را به استانبول دعوت کردند و در هنگام بازگشت به سال ۱۲۵۳ هجری ناجوانمردانه کشتند.

مراجع: میرانی سۆران نووسینی حوسه‌ین حوزنی، تاریخ الدول و الامارات الکردیه ـ محمدامین زکی - قاهره ۱۹٤۵ ـ شۆڕشه کانی کورد ـ علاءالدین سجادی ـ به‌غدا ۱۹۵۹.

**محمد پلنگانی**: محمدبن غیب‌الله پلنگانی به سال ۹۱۷ هجری بنا به فرمان شاه اسماعیل فرمانروای پلنگان شد و او مردی شجاع و سخی و بخشنده و جوانمرد و عادل و فاضل بود و علما و فضلا و ادبا را گرامی می‌داشت و مردم را برای کسب علم تشویق می‌کرد و پس از مدتی در پلنگان مدرسه و مسجدی بنان‌ها و چون شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) بر اورنگ شاهی تکیه زد او نیز اطاعت خود را ابراز داشت و شاه تهماسب با وی استواری پیدا کرد تا جایی که دخترش را به عقد خود درآورد و این امر باعث اقتدارش شد و سرانجام به سال ۹۶۵ هجری درگذشت و یکی از پسرانش را به نام میراسکندر به جانشینی خود انتخاب کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدتقی‌خان بختیاری**: محمد تقی‌خان‌بن علیخان کنورسی بختیاری به سال ۱۲۳۷ هجری به حکومت چهارمحال و بختیاری رسید و او مردی مقتدر و شجاع بود و در آغاز سپاهی فراهم آورد و پس از مدتی اوامر فتحعلیشاه قاجار را پشت پا زد و با اعراب رامهرمز و فلاحیه متحد شد و تمام طرق فارس به اصفهان را به حیطه تصرف خود درآورد و همه از او بیمناک شدند و سپس با سی هزار سوار جرار آهنگ فتح شوشتر نمود و آن دیار را محاصره نمود و سرانجام پس از فوت فتحعلیشاه چون محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) به سلطنت رسید سپاهی برای سرکوبی محمدتقی‌خان فرستاد

و محمدتقی‌خان ناچار اطاعت خود را به شاه ابراز داشت ولی او مجدداً از دولت یاغی شد و سرانجام او را به سال ۱۲۵۴ هجری دستگیر و زندانی کردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدتقی موموند**: محمدتقی موموند که از شعرای قرن سیزدهم هجری لرستان است در دلفان متولد شده و در همان جا به تحصیل پرداخته و در فنون ادب استاد بوده و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است و اشعار او متأسفانه تاکنون جمع‌آوری نشده و برخی از آنها در کتب ادب مسطور است. از اوست:

میرزام ڕێزنا، میرزام ڕێزنا هەنی هەم فەڵەک ڕەنگیٚ ریزنا
ڕەنگڕەژی سابق سالاّن بێزنا دوودیٚ ژ دماغ دونیا خێزنا

یعنی:

ای عزیزم! چرخ گردان بار دیگر رنگی دگر ریخت و او رنگرزی است که همواره رنگ‌هایی بالای رنگ می‌ریزد و این بار دود از دماغ دنیا برآورد. او کهنه عیاری است که عابد را هم از راه بدر می‌کند و ذوق و شادی را با گریه و زاری کنار هم گذارده است و با هیچ کس عهد و پیمان به سر نمی‌برد و هربار بر مردم جهان زیان‌هایی به بار می‌آورد.

مراجع: جنگ خطی، و گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی ـ تهران ۱۳۶۴.

**محمدتوفیق وردی**: محمدتوفیق وردی از ادبا و شعرای معاصر آزادیخواه کرد است و بیشتر عمرش را در زندان و آوارگی به سر برد و سرانجام به سال ۱۳۶۹ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده از جمله: خانزاد و لەشکری، سەرەتایێک لە مێژووی کورد، فولکلۆری کوردی، مامه یارەی قارەمان. در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و قسمتی از دیوان او به نام بانگی کوردستان چاپ شده است. از اوست:

ئەی وەطەن دووریم لەتۆ من گیان و ژینم بۆچیە
تاجی‌شاهی و سونبوڵ و گوڵ نازەنیم بۆچیە
دیمەنی شاخانی تۆم بیٚ گوڵ چنینم بۆچیە
سێبەری مازوو، بەرٚووم بیٚ سەروی چینم بۆچیە
ئاوی بەفری تۆم لەکن بیٚ عەنگەبینم بۆچیە

یعنی:

ای وطن! من اگر از تو دور باشم جان و زندگی را برای چه می‌خواهم؟، و تاج و سنبل و گل و نازنین را چکار کنم و منظرهٔ کوه‌ها بی‌تو نمی‌خواهم و اگر آب برف تو را داشته باشم، دیگر انگبین را احتیاج ندارم.

مراجع: مێژوو نووسینی دوکتۆر کەماڵ مەزهەر.

**محمد تیموربیگ:** محمد تیموربیگ‌ابن احمد تیمور پاشا در سال ۱۳۱۰ هجری متولد شد و تحصیلاتش را در قاهره به پایان رساند و پس از آن به فرانسه رفت و در رشتهٔ حقوق به تحصیلات خود ادامه داد و پس از سه سال به مصر بازگشت و مابقی زندگیش را به وکالت به سر برد تا به سال ۱۳۴۰ هجری درگذشت. وی در نمایشنامه‌نویسی مهارت داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: میض الروح، حیاتنا التمثیلیه، المسرح المصری، دیوان شعر است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمد جیلویه کردی:** محمدابن حسن‌بن جیلویه کردی که از سران و فرمانروایان کرد است در قرن سوم می‌زیسته و او به سال ۲۵۱ هجری بر عکبراء و نواحی آن حاکم بوده است و پس از مدتی بر موصل و نواحی دیگر تسلط پیدا کرد و به یاری طوایف کرد بربسی از نواحی شهرزور استیلا یافت و عاقبت جان به جان آفرین سپرد.

مراجع: تاریخ طبری.

**محمدحسین بیدار:** محمدحسین‌ابن آیةالله شیخ محمدهادی متخلص به بیدار در سال ۱۲۹۸ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به تهران رفت و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس نایل شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و در بانک ملی استخدام شد، ولی چون این کار با روحیهٔ او سازگار نبود استعفا داد و به استخدام فرهنگ درآمد و در دبیرستان‌ها به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۹۹ درگذشت. وی در شعر و ادب متبحر و استاد بود و آثاری از او به جای مانده از جمله: صرف و نحو، ابکارالافکار است. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است چاپ نشده است. از اوست:

**شب است و باز به خاطر هوای او است مرا**
**چو جام خنده به لب گریه در گلو است مرا**
**دمید موی سپیدم به سر، جوانی رفت**
**هنوز مؤنس جان یاد موی او است مرا**
**فغان و درد که با غیر نرم چون موم است**
**گلی که سنگدل و تند و فتنه‌خو است مرا**
**ز دشمنم نبود شکوه بر زبان (بیدار)**
**ز دست دوست بنالم که سوخت دوست مرا**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**محمد حسین‌خان زعفرانلو:** محمد حسین‌خان در سال ۱۱۴۸ هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) به حکومت قوچان رسید و لقب بیگلربیگی هم به او اعطاء شد و فرمانی بدین شرح هم برای او صادر شد: «عالیجاه الامیرالامراء العظام محمد حسین‌خان بیگلربیگی و حاکم ایل جلیل چمشگزک و آلکای خبوشان (قوچان) و توابع. به عواطف از حد فزون خسروانه سرافراز گشته بداند که چون زیب معالی شاه عمدة القبایل محمد جعفربیگ را به نیابت آن عالیجاه سرافراز فرمودیم و مبلغ چهل تومان مرمری در وجه امر مواجب شفقت گردید تا روزی که آن عالیجاه در قصبه خبوشان توقف دارد مبلغ مذکور کافیست. هرگاه که خواهد به جهت تمشیت امری از قصبه خبوشان حرکت نماید محمد جعفربیگ را در خبوشان نیابت گذاشته بنا بگذارد که در امر نیابت تا ورود آن عالیجاه به خبوشان سوای مواجب روزی دو هزار و پانصد قاز مرمری از مداخل و ای هوایی به جهت اخراجات یومیه خود با نیابت به مصارف رساند و سررشته نگاهدارد نهایت آن چه بهر جهتی از جهات از وجوه هوایی آن عالیجاه خود و نایب آن عالیجاه به عمل می‌آورند تا دینار و حبهٔ آخر به قلم وکیل و مستوفی داده دفتری و ابوابجمع مداخل نموده به مصارف سرکار و دیوان برسانند و حسب الواقع موجه شده و دقت لازم کرده مقرر ضابطه و سررشته را نگاهدارد. مستوفان عظام و کتاب دفاتر خلود و وکیل و مستوفی و عمال آلکای خبوشان صورت رقم مبارک را به ثبت دفاتر و حسب المسطور عمل نموده به قدغن تمام در عهد شناسند تحریراً فی ۱۴ شهر شوال المکرم سنه ۱۱۴۸)»

**لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار　　نادر عصر زلطف حق غلام هشت و چهار**

مراجع: ناسخ التواریخ تألیف محمدتقی لسان‌الملک، و حرکت تاریخی کرد خراسان تألیف کلیم‌الله توحدی.

**محمدحسین کلهر:** محمدحسین کلهر که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در کرمانشاه تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را به اتمام رساند و پس از آن به تهران رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و همان جا درگذشت. وی مردی متقی و وارسته و در فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که در تذکره‌ها و جنگ‌ها نوشته شده. از اوست:

**وزید باد بهاری و شد خزان بر باد　　ز فیض نامیه شد ساحت جهان آباد**
**عَرَق فشان شد همچون جبین مریم ابر　　روانفزا شد همچون دم مسیحا باد**
**رسید موسم آن کز وصال گل هر دم　　ز بلبلان چمن برفلک رسد فریاد**
**دمید لاله به آیین چهرهٔ شیرین　　چکید ژاله به ماند گریهٔ فرهاد**
**چوگل نموده گریبان غصه هر دم چاک　　چو سروگشته جهانی ز قید غم آزاد**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**محمد حَصکَفی:** محمدابن ابی‌اللُطف محمدابن علی حصکفی در سال ۸۵۹ هجری در حصن کیف متولد شد و قبل از تولدش پدرش فوت کرد و مادرش عهده‌دار تربیت وی شد و در همان شهر به کسب علم سرگرم شد و صرف و نحو و فقه و تفسیر را فراگرفت و در کبرسن به قدس و مصر سفر کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل در قدس مدتی مدید به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۹۲۸ هجری بدورد حیات گفت. از مؤلفات وی: عقداللالی لبدرالآمالی، الموضحُ المبین لاقسام التنوین، وِسائل السائل الی معرفة الاوائل.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمدخان‌ابن خسروخان اردلان:** پس از کشته شدن خسروخان بنا به فرمان شاه سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ هجری) پسرش محمدخان را به سال ۱۱۰۷ هجری بر اریکهٔ قدرت نشاند و او نخست به تعمیر خرابی‌های شهر سنندج پرداخت و

مهاجرین کردستان راکه در زمان پدرش به مناطق مختلف کوچیده بودند جمع‌آوری کرد امّا نتوانست کاری بکند زیرا بیشتر کارهایش شبیه کارهای پدرش بود و مردم نیز ناراضی بودند و او هم با آنان با خشونت رفتار کرد و جمعی در این جریان جان خود را از دست دادند و مردم سخت عصبانی شدند و بر او شوریدند و عده‌ای هم عازم اصفهان شدند و به شکایت و دادخواهی پرداختند و شاه‌محمدخان اردلان را به سال ۱۱۱۳ هجری معزول کرد بدون این که او را به مجازات برساند و سپس محمدخان گرجی را به کردستان روانه کرد و او هفت سال فرمانروایی کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدخان کرمانشاهی**: محمدخان‌ابن پیرمحمد زارع معروف به کفری در سال ۱۲۴۵ هجری در کرمانشاه تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم مشغول شد و سپس به نجف رفت و در آنجا فقه و حکمت و منطق و بیان را فراگرفت و پس از آن به کرمانشاه بازگشت و به تهران رفت و پس از فراگرفتن زبان فرانسوی در دارالفنون تهران سرگرم فراگرفتن علم طب شد و بعداً به طبابت سرگرم شد و به تشویق دکتر تولوزان و اعتضاد السلطنه به فرانسه رفت و پس از گذراندن پایان‌نامهٔ خود به ایران بازگشت و استاد دارالفنون و رییس بیمارستان دولتی شد و بعداً از اطبای معروف کشور گردید و به معالجه و تألیف مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۲۶ در تهران درگذشت. وی در پزشکی و فیزیک تألیفات متعدد دارد و ترجمهٔ کتاب تلماک به فارسی از آثار اوست.
مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**محمد خاورانی**: محمدابن محمد خلاطی خاورانی که از علمای قرن ششم هجری است، در خلاط تولد یافت و شاگردی عده‌ای از علما و فقها را نموده است و در علوم عقلی و نقلی به‌کمال رسیده است و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخته است و سرانجام به سال ۵۷۱ هجری فوت نموده است. از آثار او می‌توان کتاب‌های: نحبة‌الاعراب، شرح مصابیح السنةِ النبوی، الادوات و الشرح البیان.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**محمد خواجه**: محمدابن حاجی میرزا متخلص به خواجه که از شعرای قرن سیزدهم

هجری است، در سنندج متولد شد و در همان جا بـه کسب فـیض پـرداخت و در نـزد عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادبی را آموخت و بعد از فوت پدرش در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و سال‌ها از عمر خود را به ریاضت گـذرانـد و بـیشتر عـمرش را در محضر علما و مشایخ سپری کرد و بنا به گفتهٔ رونق، بعد از فوت پدرش با وجود مخلفات شایان و متروکات بی‌پایان و مواریث فراوان بدان زخارف مبالاتی نکـرده و پـا بـه مـقام سلوک نهاده و در همان جا درگذشته است. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و شیواست. از اوست:

| | |
|---|---|
| سر و سامان عشق تـرک سـر است | سـر و سـامان عـاشقان دگـر است |
| آن کـه در راه دوست یک سـر مـو | خبر از خویش داشت بیخبر است |
| ره ظـــلمات چـــند پـــیمایی | چشـمه آب خـضر چشـم‌تر است |
| رفـــعت کـــاخ عشـــق را نـــازم | کش فلک حلقه‌یی به پشت در است |

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله رونق.

**محمد خوشابی:** محمدابن بسطام معروف به محمد افندی حسینی خوشابی و وانـی افندی که از علمای قرن یازدهم هجری است در ده خوشاب از توابع وان تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به وان رفت و در نزد علمای مبرز فقه و تفسیر فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به وینه یکی از شهرهای عثمانی رفت و متولی قضا گردید و سرانجام به سال ۱۰۹۶ هجری درگذشت.
او راست: خلاصة‌التفاسیر، قصص الانبیاء، عـرائس القرآن و نـفائس الزمـان، عـرائس المجالس، اعمال الیوم و اللیل، رسالة المبدأ و المعاد، منشآت.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمد راستین:** محمدابن محمدعلی سنندجی متخلص به امیر و ملقب به راستین در سال ۱۴۷۰ هجری در بانه تولد یافت و در هفت سالگی با پدرش به سنندج کوچ کرد و در آنجا دورهٔ ابتدایی و متوسطه را به پایان رساند و به استخدام دولت درآمد و چون به شعر و ادب علاقه داشت به مطالعهٔ دواوین شعرا پرداخت و خود نیز سرودن شـعر را آغاز کرد و بیشتر به شعر نو توجه کرد و تاکنون اشعارش را به چاپ نرسانده. از اوست:

| | |
|---|---|
| پی صحبت دوست با کسی دم نزنم | در خدمت دوست چشم بر هم نزنم |

**یک لحظه اگر قرار گیرم بی او چون مجمر آتشم ولی دم نزنم**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدرئوف توکلی:** محمدرئوف‌ابن نصرالله قاضی در سال ۱۳۵۰ هجری در بانه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به انجام رساند و پس از آن به عنوان آموزگار در وزارت آموزش و پرورش استخدام شد و پس از مدتی به علت فعالیت‌های سیاسی از بانه به شهر ری تبعید شد و پس از آن به تهران منتقل شد و در سال ۱۳۵۰ شمسی در رشتهٔ فقه شافعی و مبانی حقوق اسلامی در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به کار دبیری و تدریس ادامه داد و تا در سال ۱۳۵۸ شمسی بازنشسته شد. وی در فقه شافعی تبحر دارد و از او تاکنون کتاب‌هایی به چاپ رسیده است از جمله: «تاریخ تصوف در کردستان، چهار امام اهل سنت و جماعت، جغرافیا و تاریخ بانه، تصحیح تحفهٔ ناصریه، تصحیح سیرالاکراد، بدایع اللغه».

مراجع: جغرافیای و تاریخ بانه ـ تألیف محمدرئوف توکلی ـ تهران ۱۳۵۴.

**محمدرستم کردی:** محمدرستم‌ابن علی حیدر کردی در سال ۱۳۰۶ هجری در بعلبک متولد شد و در جوانی به دمشق رفت و به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به آستانه عزیمت کرد و در مدرسهٔ ملکیه تحصیلات خود را ادامه داد و سپس به اروپا رهسپار شد و در رشتهٔ علوم سیاسی در پاریس تحصیلات خود را به پایان رساند و بعداً به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به بیروت رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد و در سال ۱۹۲۱ میلادی دبیر مخصوص ملک فیصل در بغداد شد و مدتی بعد وزیر مختار در ایران شد و در سال ۱۳۵۸ هجری به دست فردی ترور شد. از او آثاری به جای مانده از جمله: تاریخ قدیم عراق، تاریخ اسلام، تاریخ قرون وسطی، آغاز تاریخ نوین است.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمدرسول شیرازی:** محمدرسول‌ابن احمد ملقب به شیرازی در سال ۱۳۵۵ هجری در سقز پای به عرصهٔ هستی گذاشت. در کودکی به تحصیل دانش پرداخت و در همان اوان پدرش فوت کرد و در جوانی به تهران آمد و به دارالفنون راه یافت و چون دورهٔ آن مدرسه را طی کرد عازم تبریز شد و در دانشگاه تبریز در رشتهٔ ادبیات انگلیسی به اخذ

لیسانس نایل آمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۴۰۹ هجری ستارهٔ تابناکش در افق شهر سقز غروب کرد و همان جا به خاک سپرده شد. محمدرسول در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت و از کلیهٔ علوم و حرف زمان خود بهره و نصیب کامل برد و او را در ادب و حدیث و تفسیر و عروض و قافیه و شعر کاملترین فرد دانسته‌اند. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و در اشعار خود انسجام و لطافت الفاظ و روانی سخن و ظرافت معانی را دارد و اشعار او شعرهای نالی و محوی را به خاطر می‌آورد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: بنیاد جهان و زمزمهٔ محبت را نامبرد و چندین مجموعهٔ دیگر شعر هم دارد که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

له تاریکی شه‌وی ژینا ئه‌نێم هه‌نگاوی ژیرانه
ئه‌بێ ده‌ستێ ده‌رم بێنێ له‌ناوئه‌م ورده بیرانه
ئه‌بێ ده‌ستێ ده‌سم بگرێ به‌ره‌و رێگای رزگاری
که هیلاکی دڵم ده‌رکا له‌پاش رۆژانی بێزاری

یعنی:

در تاریکی شب زندگی گام هوشیاری می‌نهم، دستی باید مرا از این تفکر خارج کند، باید دستی دستم را بگیرد و مرا رستگار کند، و خستگی دلم را بدر کند پس از روزهای بیزاری.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد رمزی**: محمدابن ملا معروف متخلص به رمزی در سال ۱۳۲۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را از ملاسعید زلزله آموخت و پس از در سلیمانیه تحصیلات خود را انجام داد و پس از آن به استخدام دولت درآمد و مدتی مدیر مالیه اربیل بود و مدتی مدیر دارایی سلیمانیه بود و به سال ۱۳۹۰ هجری درگذشت. وی در سلیمانیه با شعرا و ادبای معاصر خود ملاقات می‌کرد و از محضر داییش بیخود و پیره میرد کسب فیض کرد و در جوانی شعر گفتن را آغاز کرد و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید کردی و فارسی است تاکنون به چاپ نرسیده. اشعار او روان و شیوا و لطیف است. از اوست:

ئیمرۆ زه‌مانی بێ‌ئه‌ده‌بی و بێ وه‌فایی‌یه    رۆژی خراپه کردنه، عه‌صری ریایی‌یه
باسی نه‌ماوه باسی وه‌فا قه‌ت مه‌که ده‌خیل    له‌م عه‌صره‌داکه چونکه وه‌فا، بێ‌وه‌فایی‌یه

یعنی:

امروز زمان بی‌ادبی و بی‌وفایی است، روز بد کردن و عصر ریا است، بحث وفا را دخیلتم نکن، در این عصر وفا یعنی بی‌وفایی.

مراجع: شیعر و ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفێق حیلمی.

**محمدسعید پاشا آمدی**: محمدسعیدابن سلیمان نطیف آمدی به سال ۱۲۴۸ هجری در آمد (دیاربکر) متولد شد و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به بدلیس رفت و نزد عالمان دین علوم متداول آن زمان را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به استانبول رفت و از طرف دولت به استانداری ماردین منصوب شد و به سال ۱۲۴۸ هجری در آنجا درگذشت. از او تألیفاتی به یادگار مانده از جمله: تبصرة الانسان، خلاصة المنطق، مراةُ الصحة، مِرآةُ العِبَر فی التاریخ، میزان الادب.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**محمد سعید حافدی**: محمد سعیدابن ملارحیم متخلص به حافدی در سال ۱۳۳۲ هجری در بوکان متولد شد و درکودکی مقدمات علوم را در نزد پدرش آموخت و پس از آن به سقز رفت و علم کلام و منطق را نزد عالمان دین فراگرفت و سپس مدتی در سلیمانیه ماندگار شد و پس از آن به ساوجبلاغ بازگشت و در خدمت ملااحمد ترجانی‌زاده فقه و تفسیر را آموخت و پس از اخذ اجازه در دادگستری استخدام شد و بعداً به اخذ لیسانس الهیات موفق شد و به سال ۱۳۸۲ هجری درگذشت. وی به زبان‌های کردی و عربی و فارسی و ترکی و انگلیسی آشنایی تام داشت و در فنون ادب نیز مهارت داشت. دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

چمیە دونیا؟ هەموو دەردو بەڵایە — لە هەر لاوەشەڕ وهەڵا وهەرایە
نمیە خەزمایەتی، دۆستی نەماوە — جە فاو زەحمەت لە دۆست بۆئاشنایە
لە هەر لازەلزەلە و سەیل وخەسارەت — کولە و ئافاتی ئەرضی یاسەمایە
ئەمانە پاک لەبەر بێ دینی وجەهل — نەتیجەی ئیسی زشت و نارەوایە
عەلاجمان یەکیەتی و راستی و دروستی — رەوشتی چاکی (فخرالانبیایە)

یعنی:

دنیا چیست؟ همه‌اش درد و بلا است و در هر طرف جنگ و غوغا مشاهده می‌شود. خویشاوندی و دوستی از بین رفته و جفا و زحمت از دوست به دوست می‌رسد و از هر طرف زلزله و سیل و زیان و آفات ارضی و سماوی است و اینها همه به علت بی‌دینی و جهل است و نتیجهٔ کارهای بد مردم است و علاج و چاره اینست که راستی و درستی را پیش بگیریم و راه و روش فخرالانبیا را شعار خود سازیم.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد سعید مهری:** محمد سعیدابن ملاعبدالرحمن متخلص به مهری در سال ۱۲۱۰ هجری در عمادیه متولد شد و در همان جا نزد پدرش سرگرم فراگرفتن علوم شد و پس از آن به دیاربکر و بدلیس و اخلاط رفت و نزد عالمان دین فقه و حدیث و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و تذکیر به سر برد تا به سال ۱۳۰۰ هجری درگذشت. وی در فقه و علوم ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری در جنگ‌ها وکتب ادب مسطور است. از اوست:

روخصەت بدەئیرۆژ تەرحەحوم بکەن ئیحسان

ئەڤ کوهنه برینن مە ژ غەمزین تە دەڤین کەی

(مێهری) مەکە بەحڤی سەری زۆلفان طەمەعی خام

ئەڤ قصصە درێژن بە سەرئەنجام تۆ نابەی

یعنی:

ای عزیزم! به من لطف کن و از راه ترحم زخم‌هایم که با تیر غمزه‌اس از آن خون می‌چکد بهبودی بخش. ای مهری بحث زلف یار را دیگر مکن زیرا این قصه سر درازی دارد و با توبه اتمام نمی‌رسد.

مراجع: گۆثاری هەتا وزماره ٤ ساڵی ۱۹۵۵.

**محمدسلطان چگنی:** محمدسلطان چگنی به سال ۹۹۸ هجری بنا به فرمان شاه عباس به امارت قره‌باغ از ولایات آذربایجان منصوب شد و او در آغاز سر و صورتی به‌کارهای داخلی خود داد و سپس به استحکام قلعهٔ قره‌باغ پرداخت و آنگاه به جمع‌آوری سپاه

سرگرم شد و از هر لحاظ در برابر دشمنان خود را قوی کرد ولی در زمان او در قلمروش اتفاقی نیفتاد و سرانجام به سال ۱۰۵۸ هجری جهان را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمد سنجاری:** محمدابن عبدالرحمن‌ابن محمد سنجاری که از علمای قرن هشتم هجری است، در سنجار متولد شده و در همان جا نشو و نما یافته و برای تحصیل به ماردین رهسپار شده و در آنجا فقه و تفسیر آموخته و پس از آن تدریس پرداخته و سرانجام به سال ۷۲۱ هجری بدرود حیات گفته است. از آثار او می‌توان کتاب: عُمدة الطالب لمعرفة المذاهب را نامبرد.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمد شروانی:** محمدابن شهاب‌الدین شروانی که از علمای قرن دهم هجری است در منطق و حکمت و سایر علوم و ادبیات و لغت مهارت کامل داشت و در آغاز مشغول فقه و حدیث بود، امّا بعد به ادبیات و حکمت علاقه پیداکرد و در رشته‌های مختلف تألیفاتی دارد از جمله: هاشیه بر شرح عضد، حاشیه بر منتهی السؤل و الامل فی علم الاصول و الحدل، حاشیه بر شرح سید از مفتاح العلوم سکاکی، حاشیه بر قطب در منطق. مرگ او را به سال ۹۸۲ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**محمدشریف برزنجی:** محمدشریف برزنجی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در برزنجه از توابع سلیمانیه تولد یافت و در علوم عقلی سرآمد روزگار شد و از آثار او می‌توان کتاب عدةالانسان لمعرفة مداخل الشیطان را نامبرد. مرگ او را به سال ۱۱۴۳ هجری نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**محمدشریف گورانی:** ملامحمد شریف‌ابن ملایوسف‌ابن قاضی محمودابن کمال‌الدین صدیقی گورانی شاهویی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در اورامان متولد و ابتدا نزد پدرش به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به شام رفت و در نزد علمای آن

دیار فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به یمن رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس و تعلیم سرگرم شد و در سال ۱۰۵۵ هجری به بغداد و حجاز سفر کرد و مدت دو سال در حرمین شریفین بود و پس از آن به یمن بازگشت و به سال ۱۰۷۸ بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر بود و از آثار او می‌توان: حواشی بر تفسیر بیضاوی، حواشی بر تهافت الفلاسفة، حواشی بر شرح اشارات شیخ طوسی را نام برد.

مراجع: هدية العارفين تأليف اسماعيل باشا.

**محمدشریف مهری:** محمدشریف‌ابن ملاابراهیم در سال ۱۳۲۹ هجری در اربیل متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش قرآن‌کریم و صرف و نحو و منطق را فراگرفت و پس از آن به کرکوک و شقلاوه رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و به زادگاه خود بازگشت مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۲ هجری در سی و سه سالگی بدرود حیات گفت و بنا به وصیت خودش او را در گورستان شیخ‌الله به خاک سپردند. مهری در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که دارای قصاید و غزلیات است قسمتی از آن به سال ۱۹۷۷ به طبع رسیده است. از اوست:

لەو ڕۆژەوە ڕۆیشتووی ناڵانە دڵی‌من پڕدەردوغەم و داخ حەیرانە دڵی‌من
مەدهۆش وپڕداخ و بریندارە دڵی‌من سووتاوی موژەی تۆیە و بریانە دڵی‌من

یعنی:

از روزی که تو رفتی دلم هماره برایت می‌نالد و بجز غم و اندوه کاری ندارد و همیشه حیران و مدهوش و مجروح است و سوختهٔ مژه‌های تست و یکباره بریان شده است این دل.

مراجع: پێناسی دیوانی مێهری ـ نووسینی و ئامادە کردنی عەزیز گەردی ـ بەغدا ۱۹۷۷.

**محمد شمس‌الدین مقدسی:** محمد شمس‌الدین‌ابن ابراهیم عبدالله معروف به مقدسی در سال ۷۴۷ هجری در بیت‌المقدس متولد شد، پدرش که از کردهای شهرزور بود در بیت‌المقدس مأمور بود و محمد در آنجا به کسب علم سرگرم شد و نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر آموخت و در شعر و ادبیات هم بهرهٔ کافی یافت و پس از مدتی به

تدریس مشغول شد و در اواخر به مکه مهاجرت کرد و در آنجا به سال ۸۱۱ هجری درگذشت. وی تألیفاتی هم داشته که اکنون اثری از آنها نیست. از اوست:

کم یَزَلِ الطامعُ فـی ذِلَّـةِ        قَة شُبهَت بِـذلَ الکِـلاب
وَ لَیسَ یَمتازُ عَلیهِم سِوی        بوجهِهِ الکالحِ ثمَّ الثِیاب

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**محمد شهرزوری:** محمدابن عبدالله شهرزوری معروف به کرد افندی که از علمای قرن یازدهم هجری است، در شهرزور متولد شد و در همان جا سرگرم تحصیل شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول مهاجرت کرد و در آنجا مورد توجه سلطان مراد چهارم (۱۰۴۹-۱۰۳۲ هجری) قرار گرفت و چندی مشاور سلطان بود و پس از آن به بروسه رهسپار شد و در آنجا به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۰۸۴ هجری درگذشت.
اوراست: حاشیه بر عصام‌الدین استعاره، شرحی بر قصیدهٔ برده، الفواتح المکیه.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**محمد صادق‌خان گروسی:** محمد صادق‌خان‌بن نجف قلی‌خان گروسی به سال ۱۲۴۱ هجری بنا به فرمان نایب السلطنه (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) به حکومت گروس رسید و او در آغاز به تعمیر و آبادانی روستاها پرداخت و چند پل و کاروانسرا احداث کرد و مردم را به کار کشاورزی و دامداری تشویق کرد و همه در زمان او در رفاه و آسایش بودند و عاقبت به سال ۱۲۶۰ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدصالح دیلان:** محمدصالح‌ابن ملااحمد متخلص به دیلان در سال ۱۳۴۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی در مسجد شیخ باباعلی سرگرم فراگرفتن دانش شد و سپس دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در همان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و به علت فعالیت‌های سیاسی مدتی زندانی شد و پس از آزاد شدن به فعالیت‌های ادبی پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۱۰ هجری فوت کرد. وی از شعرای معاصر است و در سرودن شعر ید طولایی دارد و تاکنون دو مجموعه شعری از او به نام‌های: «شێخ مه‌حموودی زیندوو، دیوانی دیلان» چاپ و منتشر شده است. از اوست:

ئەی مانگ بۆ لێڵە تریفەت ئیمشەو
هەڵ بزرکاوە
چاوی کەژاڵت وەک چوویێتە خەو
سیس و ژاکاوە
بریقەی گۆنای درەوشە دارت
زەردو خاکی‌یە
شەوق و چریسکەی گەش روخسارت
کەم رووناکی‌یە

یعنی:

ای ماه! چرا روشناییت امشب تار است و چهره‌ات زرد شده است؟ چشمان آبیت به خواب رفته و پژمرده شده‌ای، وگونه‌های زیبایت زرد و خاکی است، و شوق رخسارت نمی‌آید، مگر تو هم مثل من اندوهباری.

مراجع: هۆنراوەی دیلان ـ بەغدا ۱۹۶۹.

**محمدصالح سلطان اورامی**: محمدصالح سلطان‌بن رستم سلطان اورامی به سال ۱۳۰۹ هجری بنا به فرمان امیرنظام‌گروسی (۱۳۰۹-۱۳۱۳ هجری) که حاکم کردستان و کرمانشاه بود به حکومت اورامان رسید و محمدبیگ عمویش هم فرمانروای لهون شد و پس از چندی عمویش را به قتل رساند و به اورامان تخت رفت و پس از مدتی محمودبیگ‌بن عثمان‌بیگ در یک مهمانی که برای او ترتیب داده بود به سال ۱۳۱۳ هجری با خنجر او را کشت.

مراجع: تاریخ کرد وکردستان.

**محمدصالح وکیل**: محمدصالح‌ابن محمدخان وکیل در سال ۱۳۴۸ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن به تهران رفت و موفق به اخذ لیسانس شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به خدمت فرهنگ درآمد و در دبیرستان‌های کرمانشاه به تدریس پرداخت و سپس به سنندج منتقل شد و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۴۰۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و تاریخ مهارت داشت و در جوانی شعر می‌سرود و از او آثاری به جای مانده از جمله: تاریخ ادب فارسی، تاریخ

هندوستان، سیری در تاریخ فلسفه، دستور زبان فارسی، دیوان شعر. از اوست:

**توی آفتاب کمالات و حسن — به دفتر خط تو مرا یادگار**
**نیازم به دیگر اثرهای تست — اثرهای زیبنده و شاهکار**
**دهم دیدهٔ تار از آن روشنی — که در زندگی خود تو نور منی**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدعبدالستار عمادی:** محمد عبدالستار عمادی معروف به شمس الائمه از علمای بزرگ قرن ششم و هفتم هجری است. وی در موضوعات دینی و فقهی تألیفاتی دارد که معروفترین آنها تأسیس القواعد و عصمة الانبیاء است. شرحی هم بر کتاب مختصر المقدوری در فروع حنفی نوشته است.

مراجع: کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**محمد عطاری:** محمدابن سعید عطاری متخلص به فدا در سال ۱۳۴۹ هجری در بانه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی را همان جا به پایان رساند و در جوانی به قلعه دزه مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید و در هنگام قیام ملامصطفی به صف مبارزین پیوست و پس از شکست بارزانی به ایران آمد و مجدداً به کردستان عراق بازگشت وی بیشتر اوقات خود را به تحقیق و مطالعه و ترجمه به سر برده و از آثار او می‌توان ترجمهٔ کتاب تاریخ مردوخ و کردشناسی اورنگ را به زبان کردی نامبرد و در سرودن شعر هم ید طولایی دارد. از اوست:

**عاقلان از جور گردون در غمند — عارفان با درد و سختی همدمند**
**از جفای ناکسان شاکی مباش — همچو تو بسیار در این عالمند**

مراجع: جغرافیا و تاریخ بانه تألیف محمد رئوف توکلی.

**محمدعلی‌خان شامبیاتی:** پس از عزل مصطفی خان زنگنه، شاه قاجار حکومت کرمانشاه را به محمدعلی خان شامبیاتی تفویض نمود و او نیز چون به آقامحمد خان مجتهدی بی‌اعتنا بود لذا آقا محمدعلی از فتحعلی‌شاه خواستار عزل او شد و شاه سرانجام او را به سال ۱۲۲۱ هجری عزل کرد و حکومت کرمانشاه را به یکی از فرزندان خود به نام محمد علی‌میرزا دولتشاه واگذار کرد و از آن پس حکام کرمانشاه همگی از شاهزادگاه قاجار بودند زیرا اعتمادی به کردان نداشتند.

**محمدعلی سلطان اختیارالدینی:** محمدعلی سلطان پس از سلیم‌خان در سال ۱۱۵۷ هجری بنا به فرمان نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) به حکومت بانه منصوب شد و حکومتش تا سال ۱۱۶۱ هجری ادامه داشت و با مردم با عدل و داد رفتار کرد و به عمران‌و آبادانی شهرمشغول شد و آثارش هنوزبه جای مانده و دیگراز او اطلاعی نداریم.
مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستوره کردستانی و مجمل التواریخ تألیف ابوالحسن گلستانه.

**محمدعلی سلطانی:** محمدعلی‌ابن محمدطاهر از نبیره‌های صفی‌خان سلطان فرمانروای جوانرود است. وی در سال ۱۳۷۸ هجری در کرمانشاه تولد یافت و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه را در همانشهر به اتمام رساند و پس از آن به شغل معلمی استخدام شد و به مطالعهٔ کتب ادب و تاریخ پرداخت تا تبحر یافت و در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «مناجات‌های جاویدان ادب کردی، حدیقهٔ سلطانی، اورامان باستان، جغرافیای کرمانشاه، علما و عرفای کرمانشاه، دستور زبان اورامی، آشنایی با ادبیات و علوم ادبی، احوال و آثار خوشنویسان کرمانشاه» را نامبرد. از اوست:

**خواهم امشب تا سحر با یاد تو سودا کنم سر به شیدایی برآرم خویش را رسوا کنم**
**عکس زیبای تو را در پیش روی خود نهم قصهٔ پنهان دل را مو به مو افشا کنم**
**گاه بوسم طره‌اتگاهی دو چشمت‌گه لبت زان قدعشق آفرین بس شورها برپا کنم**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدعلی عونی:** محمدعلی‌ابن حاج عبدالقادر عونی در سال ۱۳۱۶ هجری در شهرک سیورک از توابع دیاربکر متولد شد و تحصیلات خود را در سیورک و دیاربکر و استانبول انجام داد و پس از آن به مصر رفت و در جامع الازهر به اخذ دانشنامه نایل شد و به زبان‌های فارسی و ترکی و عربی و فرانسه تسلط پیدا کرد و مدتی هم در وزارت دربار مصر سمت مترجمی داشت و به سال ۱۳۷۲ هجری در قاهره درگذشت. وی مقاله‌های زیادی دربارهٔ فرهنگ و زبان کردی به چاپ رساندهٔ و از آثار او می‌توان ترجمهٔ کتاب‌های: خلاصة تاریخ الکرد و الکردستان، و شرفنامه و تاریخ الدول و الامارات الکردیه را نام برد که از زبان کردی ترجمه کرده و گذشته از آنها کتابی هم به نام کرد و کردستان از او باقی مانده که تاکنون چاپ نشده است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمدعلی مدهوش:** محمدعلی‌ابن صوفی محمد متخلص به مدهوش در سال ۱۳۳۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و درکودکی در خدمت ملامیرزا سنندجی قرآن و گلستان را آموخت و پس از آن در مدرسهٔ علمیه تاکلاس سوم درس خواند و سپس مدرسه را ترک کرد و به‌کار خیاطی پرداخت و او گرچه تحصیلات عالیه ندارد، امّا به علت مطالعه دواوین شعرا در فنون ادب به استادی رسیده و اشعارش بسی دلنشین و شیوا است و مجموعه‌های شعری او عبارتند از: دڵی کچان، شیرین، دڵی کوڕان، هەمیشەبەهار. داستان‌هایی هم نوشته است که عبارتند از «دڵ وگوڵ، سەرگوڵ، نە ریمان چی‌لیٚ هات».
از اوست:

ئاگری نەورۆز بە دارو چیلکە با نەکریٚتەوە
با لە ناو جەرگەی دڵی گەنجا گڕی بەرز بیٚتەوە
جەژنی ساڵانمان بە پرشنگی هیوا کڵپەی ئەسەند
جەژنی ئەمساڵمان تروسکەی ماوەگەر نەکوژیٚتەوە

یعنی:

آتش نوروز بهل با چوب روشن نشود تا شعلهٔ آن در قلب جوانان بلند شود. جشن امسالمان با شعلهٔ آرزو رونق گرفت و این جشن پیوسته ما را روشن می‌کند اگر آتش آن خاموش نشود.

مراجع: باغچەی شاعیران ـ نووسینی عبدالعظیم ماوەتی.

**محمدعلی وجدی:** محمدعلی‌ابن میرزا حسین‌خان متخلص به وجدی در سال ۱۳۰۵ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از خاتمهٔ تحصیل به استخدام دولت درآمد و سرانجام به سال ۱۳۹۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**عجب نباشد اگر چشم من بریزد خون**
**ز خون دیدهٔ من عالمی شود جیحون**
**ز بسکه جور کشیدم ز پشت پای فلک**
**خفیف و خوار شدم نزد خلق چون مجنون**

**برفت مایهٔ عمر عزیز ولیک چه سود**

**ندیده فایده از زندگی شدم مغبون**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدعلی وجدی دوم:** محمدعلی متخلص به وجدی از شعرای قرن چهاردهم هجری است و او تحصیلات خود را در سنندج به پایان رساند و در همان جا به سال ۱۳۸۷ هجری درگذشت. مجموعهٔ اشعار او به چاپ رسیده و اشعارش بسی روان و شیرین است. از اوست:

**خواهم از این دیار به ناگه سفر کنم — باری محبت وطن از دل به در کنم**

**جز شر ندیده‌ام من از این بوم و می‌روم — جایی که خیر بینم و هم دفع شر کنم**

**چون کارها به حکم قضا و قدر بود — من خویش را مطیع قضا و قدر کنم**

**(وجدی) امید هست به توفیق کردگار — این شام را به صبح سعادت سحر کنم**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدعلی وریا:** محمدعلی‌ابن اسماعیل متخلص به وریا در سال ۱۳۴۳ هجری در سلیمانیه تولد یافت. علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به کسب و کار مشغول شد و بیشتر اوقات فراغت خود را به مطالعهٔ دواوین شعراء گذراند و چون طبع شعر داشت به سرودن شعر پرداخت و از او تاکنون چهار مجموعهٔ شعر به نام‌های: شه‌پۆلی هه‌ست، سۆزی ئه ندێشه، ژیله‌مۆ، ناڵه‌ی ده‌روون به طبع رسیده است.

مراجع: دیاری نه‌ورۆز نووسینی عومه‌رئیبراهیم عه‌زیز.

**محمد عمادی:** محمدابن احمد عمادی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، مولد او عمادیه است و او در استانبول سکونت جست و در همان جا درگذشت. ظاهراً او معاصر احمدخان سوم عثمانی (۱۱۴۹۱۱۱۵ هجری) است و از آثار اوست: عمدةالعاملین لمرضاة رب العالمین، کواکب الانوار الاحمدیة فی اسرار المعجزات المحمدیة.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**محمد غمناک**: محمدابن احمد متخلص به غمناک در سال ۱۲۳۹ هجری در ده قیطول از توابع کرکوک متولد شد و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و سپس به کرکوک رفت و در نزد عالمان دین صرف و نحو و منطق و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به کشاورزی و دامداری به سر برد تا بـه سـال ۱۳۱۴ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است. از اوست:

هامدەرە بەهرام نمەدپۆش چین فەرهاد کۆکەن دێوانەی شـیرین
مەواچان چەنی ئەو لەیل پڕمەیل صەدتانە مەدۆ لە زولەیخا ولەیل

یعنی:

من مونس بهرام نمدپوش و فرهاد کوه‌کن دیوانهٔ شیرین‌ام، می‌گویند که او عاشق یار است، یاری که از دیدگاه من از زلیخا و لیلی زیباتر است.

مراجع: مێژووی عەشیرەتی زەنگنە نووسینی محمد عبدالرحمن زەنگنە.

**محمد فکری**: محمدابن عبدالرحمن در سال ۱۲۲۷ هجری در حلبجه دیده به جـهان گشود و پس از کسب فضایل به سلیمانیه رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به سلیمانیه آمد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۰۵ هجری درگذشت و در مقبرهٔ گردی سه‌یوان به خاک سپرده شد. از او اشعای به کردی و فارسی و عربی به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیواست. از اوست:

چـاوەکـانی کـاڵە، لێـوی ئـاڵە، خـاڵی مـاوی‌یە
کاکە تو خوا پێی بڵێ بۆ پەنجەکەی خوێناوی‌یە

یعنی:

چشمانش آبی است و لبش سرخ است و خالش کبود است. ای برادر تو را به خدا به او بگو چرا انگشتانش به خون رنگین شده؟

مراجع: جنگ خطی، و شاعیرە ناوون بووەکانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**محمد قاضی**: محمدابن عبدالخالق مشهور به قاضی در سال ۱۳۳۲ هجری در مهاباد متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی را در زادگاهش به پایان رساند و سپس به تهران آمد

و در دبیرستان دارالفنون به اخذ دیپلم نایل آمد و پس از آن وارد دانشگاه تهران شد و در رشتهٔ حقوق لیسانس اخذ نمود و سپس دروزارت دارایی استخدام شد و درهنگام فراغت به کار ترجمه مشغول شد و کتاب‌های زیادی را از زبان‌های خارجه به فارسی ترجمه کرد و الحق ترجمه‌های او بسیار شیوا و دلنشین است و به یکی از نویسندگان زبردست معاصر کشورمان به شمار می‌رود و او سرانجام به سال ۱۴۱۸ هجری در تهران فوت کرد. از وی کتاب‌های زیادی به چاپ رسیده که می‌توان در میان آنها به کتابهای: شاهزاده و گدا، سپیددندان، نان و شراب، آزادی یا مرگ، دن کیشوت، کرد و کردستان، و ده‌ها کتاب دیگر را نامبرد. در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و دیوان او تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدقلی اسدگلباغی:** محمدقلی بن یارالله آقا به سال ۹۹۱ هجری به امارت گلباغی رسید و در این دم که عثمانی‌ها قدرت یافته بودند، اطاعت خود را به سلطان مرادسوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت وی را صادر کرد و در این دم ناحیهٔ هوباتو و سارال را هم ضمیمه قلمروش کرد و تا سال ۱۰۰۳ هجری فرمانروایی کرد و چنان که در شرفنامه آمده است احفاد او سلسله تا سال ۱۰۱۲ هجری فرمانروایی کرده‌اند و آخرین امیر آنها حسین بیگ گلباغی بوده است که کلهرها او را به ستوه آوردند و او امارت خود را رها کرد و به خدمت هلوخان اردالان (۹۹۶-۱۰۱۴ هجری) رفت و ملازم او شد و بدینسان حکومت گلباغی‌ها را به انتها رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمد قلی‌خان زعفرانلو:** محمد قلی‌خان بن سام‌بیگ زعفرانلو به سال ۱۱۵۵ هجری بنا به فرمان نادرشاه به حکومت خبوشان و درگز و کلاتِ رسید و او برادرزن نادرشاه بود و سال‌های رییس گارد مخصوص وی بود و هنگامی که نادرشاه می‌خواست افراد قزلباش را قتل عام کند محمدقلی خان آنان را مطلع کرد و شبی با هم بر نادرشاه ریختند و او را به سال ۱۱۶۰ هجری کشتند و سپس عادل شاه (۱۱۶۰-۱۱۶۱ هجری) از ترس جانش محمدقلی خان را دستگیر و او را به زنان حرم نادرشاه سپرد و آنان هم او را به سال ۱۱۶۱ هجری تکه‌تکه کردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدقلی سلیمان سروآبادی:** محمدقلی سلیمان‌ابن احمد سروآبادی به سال ۱۱۰۲ هجری در سروآباد از توابع مریوان متولد شد و در کودکی به تحصیلات مقدماتی و فراگرفتن علوم ادبی سرگرم شد و سپس به سنندج رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر و حدیث آموخت و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کار تدریس به سر برد تا به سال ۱۱۶۵ هجری فوت کرد. وی در فقه و علوم قرآنی و ادبیات استاد بود و گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

کۆن دەنگ تێشەی فەرهاد دێرین؟ کۆن شەوق و ذەوق جاران شیرین؟

یعنی:

کجا است صدای تیشه فرهاد دیرین، کجاست آن شوق و ذوق گذشتهٔ شیرین ارمن.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمدکاظم پرتو:** محمدکاظم‌ابن محمد متخلص به پرتو که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا نزد عالمان دین به کسب دانش پرداخت و در فنون ادبی و تاریخ استادی یافت و در جوانی به خدمت خسروخان اردلان درآمد، امّا بعدها مورد بی‌مهری قرار گرفت و از کار برکنار شد و از کار نقاشی و خطاطی ارتزاق می‌کرد و سرانجام به سال ۱۲۴۷ هجری درگذشت. پرتو در سرودن شعر ید طولایی داشت و از آثار او دیوانی بوده که شامل قصاید و غزلیات و قطعات و مثنوی یوسف و زلیخا و مثنوی ابراهیم اَدهَم که متأسفانه مفقود شده است. از اوست:

**ای مصور نقش ابرویش مکش بشنو از من تیغ بر رویش مکش**
**بی‌مضرت دست کش از ساعدش چون نداری زور بازویش مکش**
**محوپرداز جفازان دل مکن آب و رنگ از سینه بر رویش مکش**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**محمدکاکی:** محمدابن محمدابن احمد سنجاری که به کاکی معروف بوده از علمای قرن هشتم هجری است. وی در سنجار تولد یافت و در جوانی به قاهره سفر کرد و علوم عقلی را در آن شهر فراگرفت و در سال ۷۴۹ هجری درگذشت. مهمترین تألیفاتش عبارتند از: معراج الدرایه، عیون المذهب، شرح منازل الانوار نسفی، بنیان الوصول فی شرح الاصول.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی.

**محمد کربلایی**: محمد کربلایی در سال ۱۳۰۳ هجری در ده‌آق‌تپه از توابع دیاربکر متولد شد. در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به دیاربکر رفت و در خدمت عالمان دین فقه و علوم قرآنی را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به وعظ و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۵۸ هجری درگذشت. وی در ادبیات و فقه تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از آثار او می‌توان کتاب مرصاد الاطفال یا فرهنگ کردی به فارسی را نامبرد که آن را به شعر سروده و نیز دیوانش که شامل قصاید و غزلیات است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد کَساس**: محمدابن جوبان‌ابن محمودابن قنبر ملقب به کساس: کساس در سال ۱۳۱۰ هجری در روستای زَنقر از توابع داقوق وابسته به کرکوک متولد شد و در همان جا تحصیلات مقدماتی خود را انجام داد و در آنجا قرآن و حدیث را آموخت و پس از آن به کرکوک رهسپار شد و در خدمت ملاصمد پیرویسی خوبیله مدتی به تحصیل علوم اشتغال ورزید و پس از خاتمهٔ تحصیل مدتی در کرکوک ماندگار شد و در ادارهٔ پست استخدام شد ولی مدتی کوتاه این کار را انجام داد و پس از آن به تدریس پرداخت و سپس به ده علی‌سرا رفت و مدتی آسیابانی کرد و سرانجام به سال ۱۳۴۵ هجری در چهل و پنج سالگی زندگی را بدورد گفت. وی در فقه و شعر و ادب تبحر داشت و گهگاه شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است گواه پایهٔ دانش او است. از اوست:

هەرکەس بێ خەبەرجە حاڵ کە ساسەن بەیۆ گۆش کەرۆ زانۆ چیم باسەن
گاهێ موزارع وەرەنجێ بێ‌سوود ئاغایان دێ بەردشان پەی خوود
گاهێ پەی مەعاش روپیە و دیناران بیموە موەززع بەرید نەشاران
وەلحاصڵ حاڵمان وەچرت و فرِەن جە دەس گومڕاهان بەرگمان شڕەن

یعنی:

هر کسی که از حال ما بی‌خبر است، بیاید و گوش کند تا بداند که چگونه‌ایم. گاهی کشاورز بودم و رنج و کارم بی‌سود بود و اربابان ده بهرهٔ کارم را برای خود بردند و گاهی برای اعاشه و به دست آوردن‌دینار و درم پستچی شدم درشهرها. و الحاصل حالمان پریشان و از دست گمراهان جامه‌مان پاره است و بازارمان کساد است.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان کساس، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد گروسی:** محمد گروسی معروف به راوی بایندری در سال ۱۱۹۸ هجری در بیجار تولد یافت و همان جا به کسب علوم پرداخت و به سال ۱۲۵۳ هجری فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از آثار او می‌توان کتاب انجمن خاقان را نامبرد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد ماجد کردی:** محمدماجدابن محمدصالح کردی که از علمای قرن چهاردهم هجری است، در مکه متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و پس از خاتمهٔ تحصیل در مشاغل دولتی به کار گمارده شد و مدتی وکیل ادارهٔ معارف بود و مدتی هم مدیریت اوقاف را به عهده داشت و سرانجام به سال ۱۳۴۹ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: کنزالعمال، معجم‌التفامیس، المنتخبات‌الماجدیه است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محمد ماردینی:** محمدابن فخرالدین عثمان ابن علی ماردینی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است، در ماردین متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و صحبت دانشمندان را درک می‌کرد و پس از خاتمه تحصیل به تدریس سرگرم شد و در سال ۸۷۱ هجری که به سفر حج عازم شده بود در بین راه بدرود حیات گفت. آثار او عبارتست از: البحر المواج فی شرح المنهاج. حواشی بر جامع صحیح بخاری.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**محمد ماملی:** محمدابن سعید مشهور به ماملی به سال ۱۳۴۵ هجری در مهاباد به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را در مدرسهٔ سعادت آموخت و چنان که خود گوید پدرش صوتی نیکو داشت و خود در روزهای جمعه با دوستانش به باغ‌ها و کشتزارها می‌رفت و مردم اهل ذوق هم در گوشه و کنار ساز و آواز داشتند و او آهنگ‌ها را از خوانندگان اقتباس می‌کرد و برای یارانش می‌خواند و چون صوت ملیحی داشت جوانان به دورش گرد می‌آمدند و او را به خواندن ترانه‌های کردی ترغیب می‌کردند و از او تاکنون در حدود هفتصد ترانه ضبط شده است و وی مردی صاحب ذوق و بردبار و خوش مشرب است و بیشتر خوانندگان او را به استادی قبول دارند.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**محمد محمدباقی**: محمدبن امین ویسه معروف به محمدباقی در سال ۱۳۶۶ هجری در سلیمانیه متولد شد و تحصیلات دورهٔ ابتدایی و متوسطه خود را در همان جا به اتمام رساند و سپس وارد دانشکدهٔ کشاورزی در اربیل شد و به اخذ لیسانس نایل آمد و او از همان اوایل جوانی به شعر گفتن ذوق نشان داد و اشعار خود را در مجلات: ژین و بیان و روشنفکر و نویسندهٔ کرد و سروه به طبع رساند و مقالات گوناگونی هم در مجلات و جراید نگاشت و او از شعرا و نویسندگان معاصر است و در نظم و نثر کردی قدرت دارد و در زبان و ادبیات عرب هم استاد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: مجموعه شعر ژوان، گل‌های دوزخ، مسألهٔ کرد، ترجمهٔ سفرنانهٔ ریچ از عربی، ترجمهٔ ترانه‌های کردی از فارسی، تاریخ موسیقی کردی، زندگی سیدعلی اصغر کردستانی، قیام شیخ عبیدالله نهری، کرد در سفرنامه‌های خارجی را نامبرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد مسکین**: محمدابن حمد متخلص به مسکین در سال ۱۳۴۰ هجری در کویسنجق از توابع اربیل متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به کار آرایشگری پرداخت و به سال ۱۳۶۱ هجری در بیست و یک سالگی به مرض تیفوس درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوانش که در حدود هزار بیت است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئەگەر پرسیاری حاڵم کەن نەخۆشی دەردی ناچارم
له چۆڵ و وایی عەشقا غەریبم بێ‌کەس و کارم
بەتێغی تێژی ئەبرۆی تۆسەریا سینه صەد پارم
به تیری غەمزه کەت‌گیانه له صەدلاوه برینـدارم
لەبەرجەورو جەفا کارێ دەسا لەم ژینه بێزارم

یعنی:

اگر از حالم بپرسید، من بیمار یارم و در دشت و صحرای عشق غریب و بی‌کس و کارم، و با تیغ ابروی او سراپای سینه‌ام چاک شده است و با تیر غمزه‌اش زخمی گشته‌ام و از جور و جفای یار از زندگی بیزارم و هان برایم کاری بکنید.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**محمد ملاکریم:** محمدابن ملا عبدالکریم مدرس درسال ۱۳۵۱ هجری در ده بیاره تولد یافت و درکودکی در خدمت پدرش قرآن‌کریم و صرف و نحو و منطق را آموخت و پس از آن در مسجد حاجی‌خان در خدمت عالمان فقه و تفسیر و ادبیات فارسی و عربی را فراگرفت و از همان دوران تحصیلی به‌کار روزنامه‌نگاری علاقه پیداکرد و باگروهی از طلبه‌ها مجله‌ای را به نام صدای طلبه یا (ده‌نگی فه‌قێ) مخفیانه منتشرکرد که پنج شماره آن منتشر شد و با روزنامهٔ ژین هم همکاری‌کرد و به علت فعالیت‌های سیاسی دستگیر و به یک سال زندان و یک سال تبعید محکوم شد و در هنگام تبعید مجله‌ای به نام (کوردستان) منتشر کرد و با مجلات هیوا و هه‌تاو هم همکاری می‌کرد و پس از مدتی مسؤولیت بخشی از مجلهٔ اصلاح زراعی را به عهده داشت ولی بار دیگر به اتهام فعالیت سیاسی دستگیر و پنج سال به زندان سیاسی محکوم شد و پس از آزادی مسؤولیت روزنامه‌ی کردی (برایی) را به عهده گرفت و اکنون نیز در مجمع علمی کردی عهده‌دار ترجمه و نثر کتاب‌های کردی است. وی تاکنون چندین جلد کتاب نوشته است و نثر او بلیغ و شیرین و از بهترین نثر کردی به شمار می‌رود. برخی از کتاب‌های او عبارتند از: (حاجی قادری کۆیی، کوردایه‌تی، کۆمه‌ڵیک‌لاوک وحه‌یران، خوسره‌و و شیرینی خانای قوبادی) را نامبرد.

مراجع: روزنامه‌نگاری درکردستان ـ ترجمهٔ احمد شریفی ـ مهاباد ۱۳۵۷.

**محمد مهری:** محمدابن ملا عبدالله دشه‌یی متخلص به مهری در سال ۱۳۰۹ هجری در سنندج متولد شد و در همانجا علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن به دشه رفت و در خدمت علمای آن دیار فقه و تفسیر و صرف و نحو و ادبیات فارسی و عربی را آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و پس از ازدواج راهی استانبول شد و در آنجا ضمن تدریس ادبیات عربی در دانشکدهٔ حقوق نیز به تحصیل پرداخت و سپس به اخذ لیسانس نایل آمد و مابقی زندگی خود را به وکالت و تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۷۸ هجری در ۶۹ سالگی در استانبول درگذشت. مهری یکی از دانشمندان و شعرای زبردست کرد است و بیشتر نامه‌های او که به دوستانش می‌نوشت به‌نثرعربی بود. دیوان اوکه دارای دوهزاربیت است‌تاکنون به‌طبع‌نرسیده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت نویسنده.

**محمد ناجی:** محمد ملقب به ناجی از شعرای قرن سیزدهم هجری است. وی در قره‌داغ از توابع سلیمانیه متولد شده و همان جا به تحصیل علوم پرداخته و در غربت بدرود حیات گفته است. از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

ئـه‌مه عـومرێکه ئـاواره‌م له‌خـاکـی‌تۆ سـلێمانی
هه‌زاران حه‌یف‌ئه‌م عومره‌م‌که چۆن فه‌وتا به تالانی
به لێ هه‌رده‌م ده‌نالێنم له‌به‌ر ده‌ردی غه‌ریبی خۆم
وه‌کـور کـامه‌م له‌زیـندانـاله عشـقی زیـنی بـۆتانی

یعنی:

اینک مدتی است که از خاک و سرزمین سلیمانیه آواره شده‌ام، آوخ که عمرم به هدر و یغما رفت. بلی هر دم برای درد غریبی خودم می‌نالم و مانند کاکامم برای عشق زین در زندان به سر می‌برم.

مراجع: له‌بایه‌ت مێژووی ئه‌ده‌بی کوردی‌یه‌وه‌نووسراوی: د. مارف خه‌زنه‌دار ـ به‌غدا ۱۹۸٤.

**محمد ناصرخان زعفرانلو:** محمد ناصرخان‌بن امیرحسین‌خان زعفرانلو به سال ۱۳۱۱ هجری بنا به فرمان ناصرالدین شاه به حکومت قوچان و درگز و شیروان رسید ولی او اقتدار پدرش را نداشت و وی نیز سخت به مشروبات الکلی و کشیدن تریاک عادت داشت و از امور امارتش غافل ماند و عاقبت به سال ۱۳۳۷ هجری درگذشت و پس از آن امارت قوچان و درگز و شیروان منقرض شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمدنقی حسرت:** محمدنقی متخلص به حسرت که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را در همان شهر آغاز کرد و در نزد علمای آن دیار علوم مقدماتی و فنون ادبی را فراگرفت و در جوانی به شعر گفتن پرداخت و در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و در اواخر عمر به سیر و سیاحت رفت و بنا به گفتهٔ رونق در حین ورود قسطنطنیهٔ روم قصیدهٔ غرایی به نام سلطان آن دیار سرود و سی هزار روپیه صله گرفت و در هنگام بازگشت در شهر تفلیس در حدود سال ۱۲۵۰ هجری درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. دیوان او که در حدود ده هزار بیت بوده مفقود شده ولی اندکی از آن در حدیقهٔ امان‌اللهی نوشته شده است. از اوست:

کسی کو با غم عشق تو خو کرد بجز غم کی دل شاد آرزو کرد
بـیاد قـامت آن سـرو دلجـو کنارم را سرشک دیده‌جو کرد

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**محمد نوری توفیق**: محمد نوری در سال ۱۳۵۴ هجری در چمچمال از توابع سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به عنوان سردبیر مجلهٔ دنگی ماموّستا انتخاب شد و مقالاتی نوشت و داستانی نیز بـه نـام نـالهٔ درخت دارد و آثاری هم به زبان‌های عربی و کردی نوشته است که هنوز به طبع نرسیده.

مراجع: دیاری نه‌ورۆز.

**محمد نیک‌پی**: محمد نیک‌پی‌ابن میرزا عبدالکریم به سال ۱۳۴۲ هـجری در سـنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به خط و نقاشی علاقه پیدا کرد و در خدمت استادان، خط و نقاشی را آموخت و پس از آن زادگاه خود را ترک کرد و مقیم تهران شد و در آموزش و پرورش استخدام شد امّا از کار خود استعفا داد و به کار نقاشی و خطاطی پرداخت و از او تابلوهای زیادی به جای مانده که در حد خود بی‌نظیر است.

**محمد وهمی**: محمدابن عبدالله متخلص به وهمی در سال ۱۲۸۹ هجری در مریوان متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به بیاره رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۳۸ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئه‌رێ هه‌ی قیبله‌که‌ی دینم، ئه‌تۆ بڕوانه بتبینم
که‌من مردم بکه‌ی شینم، که شینی تۆیه یاسینم
مه‌که ئیظهاری بیزاری هه‌تا ساتێ به بێزاری
ببی ئیمکانی ته‌سکینی دڵی بیمار و غه‌مگینم

یعنی:

ای قبلهٔ دینم، بیا تو را ببینم، وقتی من مردم برایم شیون کن و شیون تو برای من

یاسین است، اظهار بیزاری مکن و غصه نخور تا دل غمگین من تسکین یابد.
مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمد هذبانی:** محمدابن هلال هذبانی که از رؤسای ایل هذبانی بوده در سال ۲۹۳ هجری عشیرهٔ خود را مجهز کرد و به نینوا تاخت و در سال ۲۹۴ هجری ابوعبدالله حمدانی در برابر او ایستاد اما در معروفه شکست سختی خورد و به موصل بازگشت و از خلیفهٔ بغداد یاری خواست و خلیفه عده‌ای را به کمک او گسیل داشت و آنان محمدابن هلال را مجبور کردند که به آذربایجان هجرت کند امّا جنگ آنان چندین سال طول کشید و سرانجام با هم صلح کردند.
مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن‌اثیر.

**محمد یوسف سلطان اورامی:** محمد یوسف سلطان اورامی به سال ۱۲۰۹ هجری بنا به فرمان آقامحمدخان قاجار فرمانروای اورامان شد و در این هنگام منوچهربیگ پسر علی مردان سلطان قصد داشت او را بکشد امّا پدرش مانع شد و پس از مرگ علی مردان سلطان، منوچهربیگ و خانه‌بیگ و عمربیگ پسران علی مردان سلطان سر به شورش برداشتند و در شب عید رمضان محمدیوسف سلطان که قراول‌ها را مرخص کرده بود او را با هجده ضربه خنجر ناجوانمردانه به سال ۱۲۲۳ هجری به قتل رساند و اموالش را هم غارت کردند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمودابن ابوالسوار شدادی:** وی به سال ۵۳۵ هجری پس از درگذشت برادرش به حکومت رسید امّا جز اندک زمانی حکمرانی نداشت و ایشان هم مانند برادرش با مردم به مهربانی رفتار کرد و مسلمانان و مسیحیان در زمان او در رفاه بودند و سرانجام به سال ۵۴۹ هجری فوت کرد و دیگر حادثه‌ای روی نداد و دیگر از انجام کارهای او هیچگونه اطلاعی نداریم.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**محمود اژدر:** محمودابن صادق ملقب به اژدر در سال ۶۷۶ هجری در اورامان متولد

شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به بغداد رفت و تحصیل علوم کرد و به شعر گفتن پرداخت و از آنجا به شهرزور و حلوان و دینور و شیخان رهسپار شد و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۳۹ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی روان و لطیف است. از اوست:

چوارەم حەلقە بیم‌نە دجلەی شەرقی دوور کەردم جە کەوک سونقر و قەرقی
هەتا نەمانۆ تەزویر و زەرقی بە جامەی هووە کە بیمان غەرقی
تاقەدەم نیایم پەی سەنگ وکەمەر حەق حەق مەواتن موروان سەراسەر

یعنی:

من چهارمین مرتبهٔ تعینات الهی بودم و باز و قرقی را از کبک دور کردم تا تزویر و ریاکاری و ستم از بین برود و هنگامی که در دریای عرفان غرق شدیم و قدم به جهان هستی گذاردیم، همهٔ مرغان نوای حق‌حق می‌خواندند و ذات احدیت را ستایش می‌کردند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**محمود انور کردستانی**: محمود انوراین یکه‌خان کردستانی به سال ۱۲۹۲ هجری در سنندج متولد شد و او در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت عالمان دین آموخت و پس از آن با پدرش که شاطرباشی ناصرالدین شاه قاجار بود به شیراز رفت و در شیراز مدتی به تحصیل پرداخت و در خدمت استادان خط به تعلیم خط سرگرم شد و پس از مدتی در نوشتن خط نستعلیق مهارت یافت و سپس به منشی‌گری فوج ظفر منصوب شد و پس از انحلال فوج‌ظفر در دارالانشاء مالیهٔ کردستان به خدمت مشغول شد و در زمان خود شاگردانی هم تربیت کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۳ هجری بدرود حیات گفت و از او آثاری به یادگار مانده که بسیار باارزش است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**محمودبیگ**: محمودبیگ‌بن ابدال‌بیگ که کودکی خردسال بود به سال ۹۷۵ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت کفراو شیروان رسید و در این هنگام مادر و عموهایش او را در امور یاری می‌کردند و چون به سن رشد رسید به خدمت سلطان سلیم عثمانی رسید

و اطاعت خود را ابراز داشت و او نیز طی فرمانی امارت کفزاو شیروان را برایش صادر کرد و پس از آن با مردم با عدل و داد رفتارکرد و مدتی به تجهیز سپاه و عمران و آبادانی روستاها پرداخت و او چون مردی صلح‌جو بود به این سبب در زمان او جنگی روی نداد و چون هنوز جوان بود روی به شراب آورد و عمر را در خدمت می و معشوق و طرب صرف می‌کرد و به این علت از کار ملک و ملّت یکسره غافل ماند و شبی او را در بستر خواب پهلو از زخم دشنه شکافته چون غنچه به خون آغشته دیدند و بدینسان به سال ۹۸۷ هجری به قتل رسد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمودبیگ زنگنه:** محمودبیگ‌بن احمدبیگ زنگنه به سال ۱۰۲۷ هجری بنا به فرمان سلطان عثمان دوم عثمانی (۱۰۲۷-۱۰۳۱ هجری) به امارت گل و خورنوزان و قیطول منصوب شد و در ابتدا سرگرم جمع‌آوری نیرویی علیه قزلباش‌ها بود زیرا آنان گهگاه به اذیت و آزار مردم می‌پرداختند و حتی عده‌ای را اسیر کردند و به اصفهان بردند و از این‌رو به سال ۱۰۳۲ هجری از سلطان عثمانی یاری خواست و چون در این دم عثمانی‌ها با دولت ایران در جنگ و ستیز بودند و ایرانی‌ها بر عراق مسلط شده بودند لذا با این درخواست موافقت‌نشد و پس ازآن محمودبیگ خودرا به‌ایران نزدیک‌کرد واطاعت خود را به شاه‌تهماسب‌صفوی ابرازداشت و چون‌این خبربه سلطان عثمانی‌رسید او را مخفیانه به سال ۱۰۳۷ هجری به قتل‌رساند و باکشته‌شدن او امارت‌زنگنه درکرکوک‌منقرض شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمود پاشاخان کلهر:** محمودپاشاابن حاج محمدخان کلهر از شعرای قرن سیزدهم هجری و معاصر محمدشاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۶۴ هجری) است و در کرمانشاه تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل در دربار محمدشاه قاجار تقرب یافت ولی بعداً مورد سؤظن شاه قرارگرفت و مدت چهارسال زندانی گشت و پس از رهایی از زندان به سمت حکومت گیلان‌غرب منصوب شد و چندی نگذشت که مورد سؤقصد گروهی قرار گرفت و به سال ۱۲۶۵ هجری به قتل رسد. وی در زبان تازی نیز دست داشت و اشعاری به عربی سروده است و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیوا است. از اوست:

گنج جهان است و رنج از پَیِ گنجور — از همگان برگزیده این تن رنجور
گـاه بـه دژخـیم شـاه افکـندم راه — تاکشدم تن همی به دار چو منصور
سخت حصاری زسَنَد روس غم چرخ — کرده مرا در حصار روئین محصور
سال چهار است تا بـه گـوشهٔ زنـدان — زارم چـونانکه مـرده‌ام بـه بـن گـور
روزنه آن را نه تا که مـن نگـرم ز آن — فرق دهم روز روشن از شب دیـجور

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**محمود پاشای بابان:** پس از فوت محمدپاشا بزرگان بابان بالاتفاق محمودپاشای اول بن خالد پاشا را به سال ۱۱۹۳ هجری به امارت نشاندند و در این هنگام عده‌ای در بغداد سر به شورش برداشتند و والی بغداد از محمودپاشا خواست که آشوبگران را سرکوب کند و محمودپاشا با لشکری عازم بغداد شد و شورش را خواباند و پس از چندی مجدداً مردم بغداد قیام کردند و والی بغداد برای بار دوم از او درخواست کـرد کـه بـه یـاریش بشتابد و محمودپاشا خسته بود پسرش عثمان‌پاشا را با لشکری فرستاد و او آتش فتنه را خواباند امّا والی بغداد از محمودپاشا کینه به دل گرفت و پس از چندی بـا سپاهی بـه امارت بابان تاخت و محمودپاشا برای این که بیهوده خون مسلمانان بر زمین ریخته نشود به ایران فرار کرد و به خدمت علی‌مرادخان زند (۱۱۹۳-۱۱۹۴ هجری) رسید و او وی را به ساوجبلاغ مکری فرستاد امّا حاکم مکریان او را نپذیرفت و کار به جنگ و جدال کشید و سرانجام به سال ۱۱۹۸ به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**محمود پاشای دوم بابان:** محمودپاشا دوم‌ابن عبدالرحمن در سال ۱۲۲۸ هجری پس از حکومت پدرش به حکومت رسید و در تمام مدت نوزده سال فرمانروایی خود گرفتار کشمکش با والی بغداد و سایر دشمنان خود بـود و در ایـن مـدت تـوانست بـا کـمک حکومت ایران حریر و کویسنجق و برخی از شهرهای دیگر کردستان را به امارت خود بیفزاید و تا سال ۱۲۴۹ هجری حکومت کرد و دیگر از او اطلاعی نداریم.

مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی، و نسخهٔ خطی سیرالاکراد.

**محمودپاشای جاف:** محمودپاشاابن محمدپاشا در سال ۱۲۵۱ هجری در ده کلار از

توابع حلبجه متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان دین به تحصیل علوم پرداخت و در ادبیات فارسی و عربی مهارت یافت و پس از فوت پدرش ریاست طایفۀ جاف را به سال ۱۳۰۸ هجری به عهده گرفت و حاکم حلبجه شد و کلیۀ قبال جاف را متحد نموده و چنان که سون در سفرنامه‌اش می‌گوید: محمودپاشا همیشه هیجده هزار سوار مسلح در اختیار داشت و نه از عثمانی‌ها حساب می‌برد و نه از قاجاری‌ها و مدتی هم با عثمانی‌ها و قاجاری‌ها جنگید و سپس عثمانی‌ها مخفیانه حکم اعدام او را صادر کردند و بعداً این حکم را به سمعش رساندند و پس از آن محمودپاشا به جبال آرارات و از آنجا به قفقاز رفت و پس از مدتی به شهرزور بازگشت و در این هنگام عراق زیر فرمان انگلیس‌ها در آمده بود و محمودپاشا چون نمی‌توانست در برابر انگلیس‌ها مقاومت کند از این‌رو از سیاست کناره‌گیری کرد و مابقی زندگیش را به گوشه‌گیری و انزوا به سر برد تا به سال ۱۳۳۹ هجری در ۸۸ سالگی درگذشت و او را در مقبرۀ شهر قزلرباط به خاک سپردند. محمود پاشا مردی فاضل و ادیب بود و در ادبیات فارسی و کردی مهارت داشت و در سرودن شعرید طولایی داشت و از او اشعاری به‌یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.
مراجع: ایل جاف تألیف مصطفی‌بیگ جاف ترجمۀ صدیق صفی‌زاده، و گه‌نجینه‌ی مه‌ردان نووسینی مه‌للا عه‌بدوللای زێوه‌ر.

**محمود عبدالانی**: محمودابن عباس‌ابن سلیمان که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در عبدالان از توابع اربیل متولد شد و در عنفوان جوانی به تحصیل علوم شرعی پرداخت و مدتی در اربیل در نزد علمای آن زمان فقه و تفسیر آموخت و پس از خاتمۀ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و پس از آن به کویسنجق رفت و از آنجا به حلب رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و پس از چندی به دمشق عزیمت کرد و سرانجام به سال ۱۱۷۳ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر بود.
او راست: زبدة الانفاس در تفسیر سورۀ اخلاص.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محی‌الدین ابوحامد محمد شهرزوری**: محی‌الدین محمدابن قاضی کمال‌الدین محمد شهرزوری که از علما و شعرای شهرزور است، در سال ۵۱۰ هجری در موصل متولد شد و در بغداد تحصیلات خود را خاتمه داد و پس از آن به شام رهسپار شد و متولی قضا

گردید و پس از فوت پدرش نزد ملک صالح زنگی امیر حلب منزلتی یافت و لقب قاضی القضاة یافت و پس از مدتی به موصل رفت در آنجا به تدریس پرداخت. و سرانجام در سال ۵۸۶ هجری درگذشت. چنان که گویند وی در داوری همیشه جوانمردی را در نظر می‌گرفته و جریمهٔ محکومین فقیر را از دارایی خود می‌پرداخته و ایام فراغت را به سرودن شعر و نوشتن مطالب سودمند به سر می‌برده. از اوست:

قامَت بأثباتِ الصفاتِ ادلَّةٌ قَصَمَت ظُهُورَ جَماعَةِ التعطیلِ

وَ طَلائعُ التَّنزیه لَمّا اقبلَت هَزَمَت ذَوی التَشبیه وَ التَمثیلِ

فَالحَق ماصرِنا اِلیهِ بجمعِنا بِاَدِلَّة الأَخبار وَ التَنزیلِ

مَن لمَ یکُن بِالشَّرعِ مُقتَدِ یافقَد أَلقاهُ فرطُ الجَهلِ فی التَّضلیلِ

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**محی‌الدین اخلاطی**: محی‌الدین محمدابن محمد اخلاطی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است در اخلاط متولد شد و در همان جا پرورش یافت و به سال ۸۳۱ هجری در اخلاط بدرود حیات گفت. وی از خانوادهٔ علم و ادب بود و علمای بزرگی از اجداد و فرزندان او ظهور کرده‌اند. او راست: مطهَر القلوب من اصناف الذنوب در تصوف.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**محی‌الدین صالحی**: محی‌الدین‌ابن ملامحمد صالح به سال ۱۳۵۵ هجری در قریهٔ کندوله از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس به دیه دولت‌آباد رفت و در خدمت ملا عبدالمجید موحد فقه و تفسیر و منطق و حکمت را آموخت و به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تهران رفت و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس در رشتهٔ حقوق موفق شد و سپس در آموزش و پرورش مشغول به کار شد. وی از شاعران و ادبای کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: اصحاب صحاح سته، تفسیر قرآن، تلقین و آداب دین و در سرودن شعر نیز استاد است و بیشتر اشعار او به گویش گورانی است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مخموری**: عبدالقادرابن احمد متخلص به مخموری به سال ۱۲۳۹ هجری در سَرشاته

از توابع تاوگوز به دنیا آمد و مقدمات علوم را در کودکی آموخت و سپس در خدمت علمای دین صرف و نحو و فقه اسلامی را خواند و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به‌کار کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۱۲ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده. از اوست:

شه‌رط بۆ (مه‌خمووری) جه یه‌وم ئه‌له‌ست     فیدای بالآت بۆ شۆخ دیده‌مه‌ست

یعنی:

شرط باشد (مخموری) از یوم الست، فدای قد و بالایت باشد ای شوخ دیده‌ست.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مدحت بی‌خواب**: مدحت‌ابن خضر ملقب به بی‌خواب در سال ۱۳۵۳ هجری در شهرک مخمور از توابع اربیل متولد شد. تحصیلات ابتدایی را همان جا و متوسطه در کرکوک به پایان رساند و پس از آن به‌کسب و کار مشغول شده و سپس به استخدام دولت درآمده و بیشتر اوقات فراغت خود را به مطالعهٔ کتب متنوع گذرانده و در سرودن شعر ید طولایی داشته و اشعارش بسی شیرین و دلنشین است و تاکنون چهار مجموعه شعر به نام‌های: زه‌نگی کاروان، رابه‌ری ژیان، ورشه‌ی ئاوات، داربه‌ڕوو منتشر کرده و بسی از اشعارش به وسیلهٔ خوانندگان کُرد خوانده شده است. از اوست:

سال سووڕایه‌وه‌و کاتی به هاره     لاتی هه‌ڵمه‌ت و فه‌رمان وکاره

کاتی ته‌قه‌للاو کۆشش کردنه     لاتی سه یرانی مێرگ و گوڵزاره

یعنی:

سال چرخید و اینک هنگام بهار است و هنگام کار و کوشش است، هنگام تقلا و جهد است و هنگام تماشای مرغزار و گلزار است.

مراجع: نه ورۆزنامه نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه.

**مدیا madyâ**: نام همسر آخرین پادشاه مادآستیاگس (۵۸۴- ۵۵۰ ق.م) است که از نسل هوخشتره مادی می‌باشد که چون کورش هخامنشی (۵۵۰- ۵۳۰ ق.م) مملکت ماد را تسخیر کرد، مدیا به یکی از شهرهای ماد به نام میس‌پیلا که درکنار دجله بود پناه برد و به سال ۵۵۰ ق.م سپاهی گرد آورد و در مقابل پارسی‌ها ایستاد و پارسی‌ها دیگر نتوانستند آن شهر را تصرف کنند و مدیا مدتی در آنجا حکومت کرد و در اندک زمانی به یاری

جوانان مادی دامنهٔ حکومت خود را گسترش داد.
مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا.

**مرادبیگ سویدی:** مرادبیگ‌بَن سلطان احمدبیگ به سال ۹۷۵ هجری بنا به فرمان سلطان سلیم دوم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) به امارت کنج منصوب شد و اسکندر پاشا میرمیران دیاربکر و ولایات موروثی سلطان احمد را میان پسران او قسمت کرد که ناحیهٔ خان جوک و آغچه قلعه را به محمدبیگ داد و سایر نواحی را به مرادبیگ تفویض کرد ولی محمدبیگ در حفظ و حراست قلمرو خود چندان نکوشید و فرهاد پاشا متصرفات او را به سلیمان‌بیگ داد و مرادبیگ شانزده سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۹۸۹ هجری جهان را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مرادخان بایزیدی:** مرادخان در سال ۱۱۵۶ هجری در بایزید متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در جوانی به هکاری رفت و نزد علمای مبرز فقه و تفسیر را فراگرفت و از آنجا به بدلیس رهسپار شد و در نزد یکی از علماء حدیث استماع کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از فوت پدرش به دامداری و کشاورزی و ملک‌داری سرگرم گشت و به سال ۱۲۰۳ هجری بدرود حیات گفت. مرادخان هوش و ذکاوت و فراست و حافظه‌ای عجیب داشت. و در علوم متداول مانند صرف و نحو و اشتقاق تازی و عروض و نقد شعر دست داشت و شعر را نیکو می‌سرود. ازآثار اومی‌توان: منظومهٔ زنبیل‌فروش و مجموعهٔ‌اشعارش را نامبرد. از اوست:

ئەی دل وەرە جارەک بجۆش		لەی مەجلسا پڕ ذەوق و خۆش
گوهبدەنە صوحبە تەک خۆش		دەکەین بەحثی زەمبیل فرۆش

یعنی:

ای دل: بیا با جوش و خروش در این مجلس پرذوق و خوش، گوش بدهید به صحبتی نیکو تا داستان زنبیل فروش را بازگو کنیم.

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی، وەزەمبیل فرۆش لەسە رئەرکی گیومرکریانی هەولێر ۱۹۵٦.

**مرتضی‌بیگ کردی:** مرتضی‌ابن میرمصطفی‌ابن میرحسن معروف به امیر کردی از امرای قرن دوازدهم هجری است. وی مردی سیاستمدار و فاضل و باتقوا بود و به جودت طبع و لطف ذوق اتصاف داشت و اشعار شیرین و شیوایی هم دارد و مرگ او را به سال ۱۱۵۵ هجری نوشته‌اند و آرامگاه او در دمشق است. او راست: تهذیب الاطوار فی عجائب الامصار، شرح السلوک.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**مرتضی‌قلی‌خان زنگنه:** مرتضی‌قلی‌خان نوادهٔ شیخ‌علی‌خان به سال ۱۱۶۱ هجری بنا به فرمان شاهرخ شاه افشار (۱۱۶۱-۱۲۱۰ هجری) به حکومت کرمانشاه منصوب شد و او در آغاز توانست قبایل کرد را با خود همدست کند و به سال ۱۱۶۲ هجری امام قلی‌خان زنگنه که داعیهٔ حکومت داشت با سیصد سوار به کرمانشاه حمله کرد و عده‌ای از سواران کلهر هم او را یاری کردند و مرتضی‌قلی‌خان با لشکری به جنگ او پرداخت و وی را شکست داد و او تا سال ۱۱۶۳ هجری فرمان راند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مرداسیان:** مرداسی یکی از طوایف کرد است که در گذشته در ناحیه اگیل از توابع دیاربکر می‌زیسته‌اند. در آغاز قرن هفتم هجری حکومتی را به نام خود پدید آوردند و نخستین فرد این خاندان پیر منصور فرزند حسین‌لنگ بود که شرفخان بدلیسی او را زاهد و عابد می‌خواند و در اگیل خانگاهی بنا کرد و به ارشاد مردم سرگرم شد و از هر سو مردم به سوی او آمدند و پس از پیر منصور پسرش پیر موسی بر مسند نشست و بعد از او پیر بدر جای او را گرفت و در این دم یکی از پادشاهان صفوی لشکری بدان سوگسیل داشت که پیر بدر ناچار به میافارقین گریخت و در آنجا به قتل رسید و پس از او عده‌ای به فرمانروایی رسیدند که عبارتند از: امیر بولدوق مرداسی، امیرابراهیم مرداسی، امیرمحمد مرداسی، امیرعیسی اگیل، امیر دولتشاه اگیل، امیرمحمدبیگ اگیل، امیر قاسم اگیل، امیر مراد اگیل، امیرجعفر اگیل، امیر تیمور تاش پالو، امیر حمزه پالو، امیر حسین پالو، امیر جمشید پالو، امیرحسین‌خان پالو، امیر حسن بیگ پالو، امیریوسف‌بیگ پالو، امیر احمدبیگ پالو، امیر سلیمان بیگ پالو، امیر حسین چرموک، امیر سیف‌الدین چرموک، امیر یوسف چرموک، امیر ولاه‌بیگ چرموک، امیر علی‌بیگ چرموک، امیر

اسفندیار چرموک، امیر بایندربیگ چرموک، امیر محمدبیگ چرموک.
مراجع: تاریخ الدول و الامارات الکردیه تألیف محمدامین زکی.

**مرزبان‌ابن محمد شدادی:** وی پس از برادرش در سال ۳۶۸ هجری زمام امور را به دست گرفت ولی چون در کارها سستی داشت، از این‌رو رشتهٔ نظم از هم گسیخت و از طرفی با فضلون برادرش هم خصومت پیدا کرد و در سال ۳۷۵ هجری در شکارگاه به دست برادرش به قتل رسید.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**مرزبان جستانی:** سرسلسلهٔ جستانیان شخصی بود به نام مرزبان‌بن جستان که‌مردی بود شجاع و بلند همت و در نهان آرزومند کوتاه شدن دست اعراب از سرزمین ایران بود ولی در ظاهرراه اطاعت‌خلفای عباسی‌می‌رفت واو به‌سال ۱۸۹هجری از سوی‌مردم‌به امارت سرزمین دیلم برگزیده شد و در آغاز سپاهی فراهم آورد و قبایل کرد و دیلم را با خود متحد کرد و بنا به‌گفتهٔ طبری در این سال هارون‌الرشید عباسی (۱۴۸-۱۹۳ هجری) به ری آمده بود و او حسین خادم را روانهٔ طبرستان کرد و با او سه زنهار نامه فرستاد یکی برای شروین پدر قارن و دیگری برای وندا هرمز نیای مازیار و سومی برای مرزبان پسر جستان فرمانروای دیلم و مرزبان در این هنگام عازم ری شد و اطاعت خود را به خلیفهٔ عباسی ابراز داشت و خلیفه به او جامه و زروزیور اهداکرد و وندا هرمزهم بیامد و زنهار خواست‌و برگردانید و شروین را نیزبه نوا رسانید و مرزبان به مدت‌شش سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۱۹۵ هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام جُعستان.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مرزبان سالاری:** مرزبان یکی از فرمانروایان بزرگ سالاری است که در سال ۳۳۰ هجری بر بخشی از آذربایجان فرمانروایی می‌کرد و یکی از وقایع مهم دورهٔ او حملهٔ روس‌ها به سرزمین آذربایجان است که مرزبان با سیاست خاصی نسبت به دفع آنها اقدام کرد و پس از آن حمدانیان که قصد تسخیر آذربایجان را داشتند با سپاهی گران به آذربایجان حمله کردند و مرزبان در مقابلشان ایستادگی کرد و سرانجام آنان را شکست داد و پس از این واقعه وی به سال ۳۴۶ هجری پس از شانزده سال فرمانروایی درگذشت.
مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و تجارب الامم تألیف ابن مسکویه.

**مریوان**: مریوان با ۳۲۲۹کیلومتر مربع مساحت از طرف شمال محدود است به شهرزور و از طرف جنوب به رزاب اورامان و از طرف باختر به سنندج و از طرف خاور به خورخوره و سقز و ارتفاع این شهر از سطح دریا ۱۲۷۳ متر و رطوبت نسبی آن بین ۳۰ تا ۸۰ درجه متغیر است. و رودخانه‌های آن عبارتند از: روخانهٔ گردلان و رودخانهٔ چاولکان و رودخانهٔ قزلجه. و در این بلوک دریاچه‌ای وجود دارد به نام دریاچهٔ زریوار که از چشمه‌های طبیعی تشکیل شده و در زمستان آب آن یخ می‌بندد و برف روی آن جمع می‌شود و مردم می‌گویند این دریاچه در اصل شهر بزرگی بوده و زلزله آن را دگرگون کرده و بعداً این دریاچه به وجود آمده و بنا به فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا طول این دریاچه در حدود هشت کیلومتر و عرض آن سه کیلومتر است و در تابستان آب آن کاسته شده و در طول و عرض آن به یک الی دو کیلومتر می‌رسد. ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) در سال ۱۲۸۲ هجری در طرف شرقی دریاچه قلعه‌ای برای قشون ساخت و فرهاد میرزا هم بر استحکام آن افزود و آن را شاه قلعه نامید. اکثر اراضی این قصبه را جنگل پوشیده است و غالب آن درخت مازوج است و در آنجا گندم و جو و برنج هم به عمل می‌آید و برنجش بر تمام برنج‌های کردستان امتیاز دارد. در این منطقه علما و فضلاء و شعرای زیادی پیدا شده‌اند، از جمله ملا ابوبکر مصنف که از جملهٔ علمای آن روزگار است از اهالی قریهٔ چور یکی از دهات این بلوک است. و مریوان در سلسله جبال زاگروس واقع شده و به دلیل موقعیت خاص طبیعی و جغرافیایی، ضمن بهره‌گیری از رطوبت ابرهایی که از مدیترانه به طرف شرق حرکت می‌کند به سرزمینی مرتعی و جنگلی برای دامپروری تبدیل شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری، نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه، تاریخ مردوخ، و فرهنگ جغرافیایی رزم‌آرا.

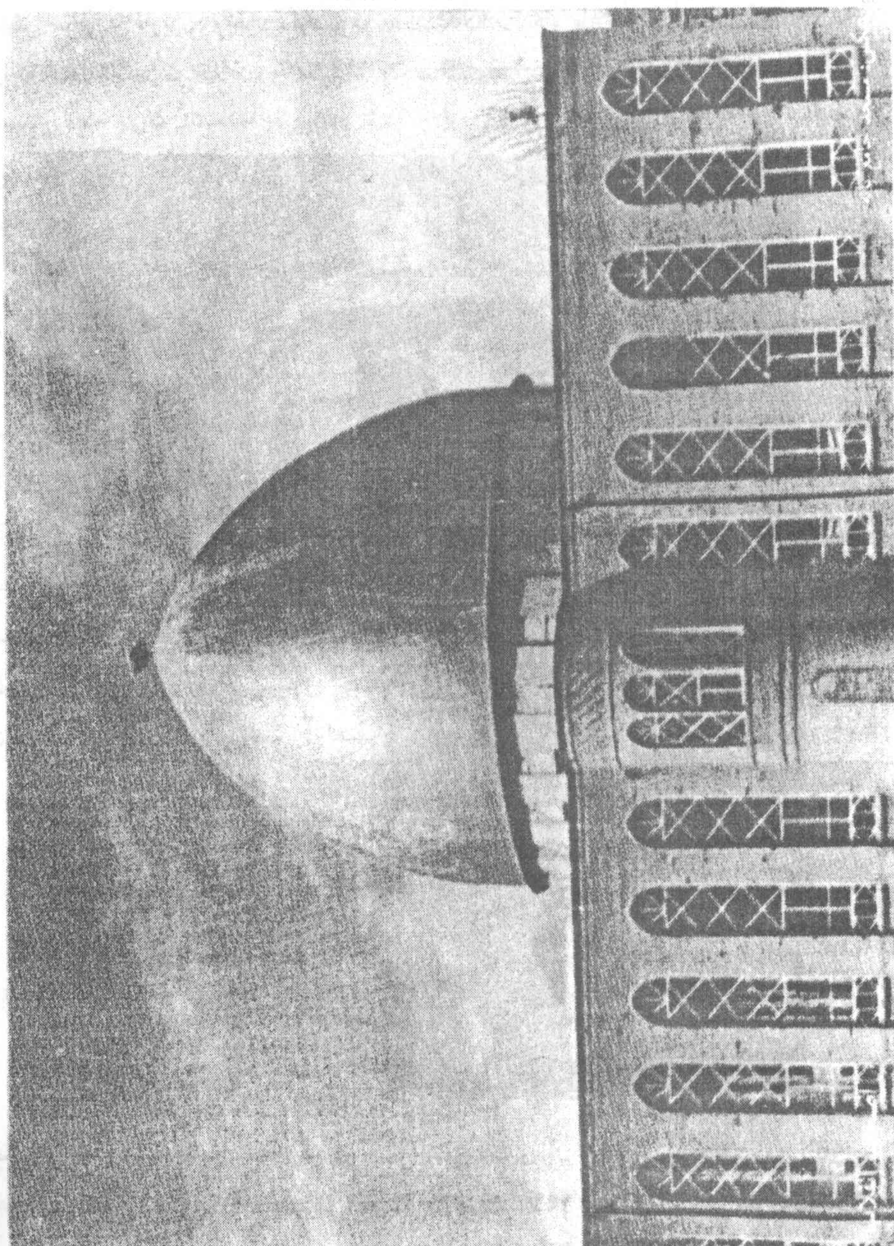
**مزدک**: بنا به روایت شاهنامه کُردی، مزدک کُرد مردی سخنگو و دانشمند بود که در زمان قباد ظهور کرد و آیینی آورد و خود را پیغمبر خواند و پس از بحث و گفتگو قباد آیینش را پذیرفت و اتفاقاً پس از چندی خشکسالی پدید آمد و مردم در قحطی فروماندند و بنا به اشارهٔ مزدک مردم گرسنه کلیهٔ انبارهای شهر از جمله انبار قباد را تاراج کردند و انوشیروان از پدرش خواست که از آیین مزدک بازگردد و مزدک و مزدکیان را در اختیار او بگذارد و او نیز پذیرفت و سرانجام در مجلس پادشاه و موبدان و مزدک گرد

آمدند و از هر در سخن راندند و چون بی‌راهی مزدک نمایان شد قباد از آن آیین بازگشت و انوشیروان مزدک و مزدکیان را بکشت.

بنا به مدارک تاریخی مزدک مردی بود از استخر فارس و او آیینی به نام دریست دین پی افکند و مردم را به آن فراخَواند و او می‌گفت تاریکی مانند روشنایی از روی اراده و قصد عمل نمی‌کند بلکه رفتارش کورکورانه است و از روی اتفاق است. بنابراین اختلاط فروغ و روشنایی که نتیجهٔ آن این عالم مادی است از روی اراده نبوده بلکه من غیر اختیار صورت گرفته است. پس تفوق نور بر ظلمت در کیش مزدک بیشتر است و یزدان که نور است بر اهریمن که ظلمت است چیره خواهد شد. امّا اصل مرام او این بود که اظهار می‌داشت خداوند وسایل زندگی را به روی زمین آفریده تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند و بنای آیین او بر اشتراک ثروت و زن بود و می‌گفت کسی از کس دیگر نباید بیشتر داشته باشد و مردم میان خود ستم می‌کنند و هر کسی نفس خودش را به برادرش ترجیح می‌دهد و ما می‌خواهیم سهم فقرا را از اغنیا بگیریم و هر کس مال و زن زیاد داشته باشد باید از وی بگیرند و قباد آیین مزدک را پذیرفت و حتی به ترویج آن پرداخت و موبدان زرتشتی از این وضع بسیار ناراحت و خشمگین شدند و قباد را از سلطنت خلع کردند و قباد مجدداً به سلطنت بازگشت و از آیین مزدک روی برتافت و سپس پسرش انوشیروان بنا به امر پدرش مزدک و مزدکیان را قتل عام کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

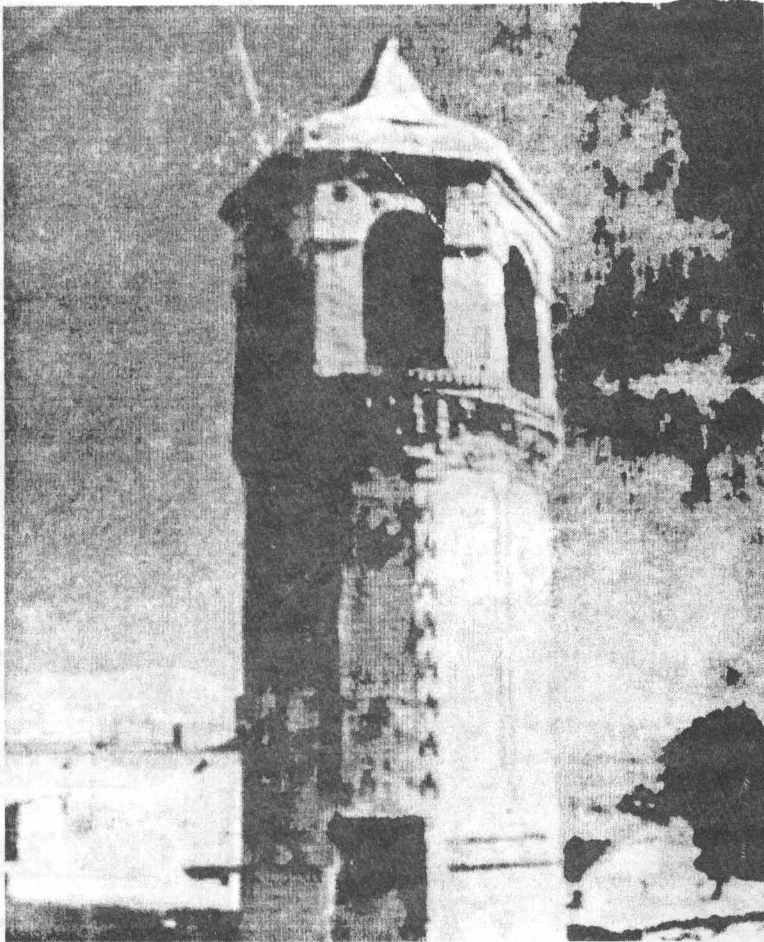
**مسجد جامع**: این مسجد را سلیمان‌بیگ‌ابن میرزابیگ در اواخر قرن دهم هجری در بانه بنا نهاد. زیربنای این مسجد در حدود ۱۴۵۹ متر مربع است و جمعاً دارای ۶۴ ستون می‌باشد که هشت ستون آن در داخل ساختمان قرار دارد و گنبد زیبای مسجد که در نوع خود در کردستان بی‌نظیر است بر روی این ستون‌ها قرار گرفته و مسجد دارای دو مناراست که یکی در ضلع شرقی و دیگری در ضلع غربی بنا شده است و مسجد در نهایت زیبایی و استحکام است و گویا دارای کتیبه‌هایی هم بوده که در اثر آتش‌سوزی از بین رفته است و در سال ۱۳۱۳ هجری تعمیر شده است و در جنگ جهانی اول بر اثر هجوم بیگانگان به آتش کشیده شد و قسمتی از آن ویران شده و مجدداً در سال ۱۳۷۳ هجری ترمیم گردیده و در سال ۱۳۳۴ هجری که روس‌ها به بانه حمله کردند، مسجد را آتش زدند و سپس به وسیلهٔ مردم بانه ترمیم شد و مسجد دارای دو طبقه است که طبقهٔ



عکس مسجد جامع بانه

بالا جهت انجام فرایض زنان نمازگزار است و کتابخانه‌ای هم دارد که در آن کتاب‌های نفیس عربی و فارسی وجود دارد و مورد استفادهٔ مردم و طلاب مسجد است.

مراجع: مجلهٔ اصحاب انقلاب، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.



**مسجد دومناره:** این مسجد که در سقز است، بنای آن را به شیخ حسن مولاناوایی (۱۰۷۰-۱۱۳۶ هجری) نسبت می‌دهند و در سال ۱۱۷۲ هجری قسمتی از آن که خراب شده بود ترمیم گردید و احتمالاً مقداری از تزیینات و کاشی‌کاری‌های آن هم در همان سال به عمل آمده است و سنگ نوشتهٔ کوچکی که در داخل مسجد قرار دارد، حاکی از تعمیر مسجد در سال ۱۳۲۹ هجری است. این مسجد دارای شبستان زیبا و بزرگی است

که میان آن تا محراب هلالی شکل مزین شده و یک سکوی دراز به اندازهٔ طول شبستان در سمت شمالی آن قرار دارد که ظاهراً محل نمازگزاری کودکان بوده تا بتوانند در هنگام نماز امام مسجد را ببینند و در سمت جنوبی مسجد ایوان دیگری قرار داد که هم از راه محراب و پنجره‌های طرفین و هم به وسیلهٔ یک در چوبی به شبستان دارد. حوض مسجد بسیار زیبا و داری یک گنبد آجری با روزنه‌های مدور است و کف این فرش‌سنگ فرش است و در وسط سنگ‌فرش‌ها حوض زیبای کوچکی قرار دارد که گرداگرد آن ده عدد سنگ خارای تراشیده برای نشستن به هنگام وضوء گذاشته شده است.

مراجع: مجلهٔ اصحاب انقلاب، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مسعود اورنگ**: مسعودابن عبدالله ملقب به اورنگ که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و علوم مقدمات را همان جا فراگرفت و در اوایل جوانی سفری به بغداد کرد و بعد به شام عزیمت نمود و چندی هم در دینور اقامت کرد و از محضر علما استفاده کرد و پس از آن به قریهٔ شیخان رهسپار شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۸۱ هجری درگذشت. وی در حکمت و علوم ادبی و حسن خط دست داشت و مظهر ذوق و دارای مهارت در صنایع ظریفه بود و از او اشعاری شیرین و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

نەمەودای ئەنگوشت ئازیزسالار ئافەریدەم کەرد جە نوور بیم بێدار

دیدەوان بیامنە بەحرهوون‌وار ئەز کلیلەنان نە جام شەهسەوار

یعنی:

به اشاره و فرمان حق تعالی آن عزیز سالار، از نور آفریده شدم و من در بحر هستی و تجلیات قدس الهی دیده‌بانی می‌کردم، اکنون قلبم مالامال از معرفت است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**مسعود صراف**: مسعودابن قادر ملقب به صراف که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در اورامان متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و در خدمت ملاالیاس شهرزوری تلمذ کرد و فقه و حکمت را از او فراگرفت و پس از آن به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و

پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۶۰ هجری درگذشت. وی در فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ذەوق وشەوقمەن پەی یارمەدۆلاف — ئاومان واردەن نەسەرچەمەی تاف
رێش غوڵامان مەولام کەردەن صاف — نەنۆشان ئەوکەس خود بین گەزاف

یعنی:

برای یار در ذوق و شوقم و لاف لقای محبوب را می‌زنم. ما آبی در سرچشمهٔ تاف نوشیده‌ایم و مولایم زخم غلامان را با آن آب بهبودی بخشید و هر کس از آن ننوشید بی‌حد خود بین و مغرور است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی خرده سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**مسعود محمد**: مسعودابن ملامحمد کویسنجقی در سال ۱۳۳۹ هجری در کویسنجق پا به عرصهٔ وجود گذاشت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رهسپار شد و در دانشگاه بغداد در رشتهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و پس از آن به استخدام دولت درآمد و دیری نگذشت که به شغل‌ها و پست‌های مهمی در دولت دست یافت و اکنون عضو مجمع علمی کرد در بغداد است. وی از نویسندگان و محققین معاصر کرد است و دارای نثری بلیغ و شیرین است و این سبک نویسندگی از نمونه‌های بارز نثر کردی در این ایام به شمار می‌رود و از او تاکنون کتب مهم ادبی و تاریخی منتشر شده از آن جمله است کتاب‌های: «حاجی قادری کۆیی، کەیفی جوانڕۆیی، ممدوح سلیم، حول مسار حملة سرجون فی کردستان».

مراجع: شەرەفنامە وەرگێڕاوی هەژار، و تحقیقات نویسنده.

**مسلم‌بن محرزمان**: منصوربن جعفر رازی ملقب به زلزل که در قرن دوم و سوم هجری می‌زیسته یکی از موسیقی‌دان‌های کرد است و او در نواختن عود یگانه آفاق بود و وی در جایگاه انگشتان در عود و شاهرود تصرفاتی کرد و اسحاق موصلی مدتی شاگرد او بود و نزد وی موسیقی آموخت و در اوایل در خدمت هاورن‌الرشید عباسی (۱۷۰-۱۹۳

هجری) تقرب یافت امّا پس از مدتی هارون بر او غضب کرد و قریب ده سال او را از خود دور نگهداشت و عاقبت در بغداد فوت کرد.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**مشاهیرالکرد:** کتابی است به زبان عربی در شرح احوال عده‌ای از شعرا و ادبا و عرفای کرد و منتخبی از اشعار و نقل سخنان حکمت‌آمیز آنان از امین زکی‌بیگ (۱۳۰۰-۱۳۶۸ هجری) که آن را به سال ۱۹۴۶ در بغداد به طبع رسانده و اخیراً کتابی به همین نام به وسیله بابا مردوخ روحانی (۱۳۴۴-۱۴۰۹ هجری) شامل تراجم عرفا و علما و ادبا و شعرای کرد در سه جلد قطور با منتخبی از آثارشان به سال ۱۳۶۴ به طبع رسیده است.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف امین زکی ـ بغداد ۱۹۴۶ و مشاهیر کرد تألیف بابا مردوخ روحانی تهرانی ۱۳۶۴.

**مشاهیر اهل حق:** تذکره‌ای است به زبان فارسی از: (صدیق صفی‌زاده) مشتمل است بر زندگینامهٔ پانصد تن از بزرگان و مشاهیر اهل حق و نقل سخنان حکمت‌آمیز و نصایح و مواعظ آنان و کتاب در دو بخش تدوین شده، بخش نخست شامل تاریخ پیدایش و مراسم مسلک اهل حق و نامهٔ سرانجام و هفتن و هفتوانه و پردیور و سرسپردن و ازدواج و نامگذاری و جمخانه و روزهٔ مخصوص اهل حق و نذر و نیاز و اعیاد اهل حق و بخش دوم بالغ بر شرح حال مشاهیر اهل حق است و رشتهٔ اهل حق یکی از رشته‌های انشعابی ادیان کهن ایران باستان است و ادیان اسلام و کلیمی و مسیحی هم در آن رسوخ پیدا کرده و متون آنان از قرن دوم هجری به یادگار مانده و این کتاب راهنمای خوبی است برای پژوهندگانی که در زمینهٔ ادیان و راه و روش‌های آیینی و اساطیری پژوهش می‌کنند. این کتاب در سال ۱۳۶۰ شمسی به وسیلهٔ نگارنده به طبع رسیده است.
مراجع: مشاهیر اهل حق تألیف صدیق صفی‌زاده - تهران ۱۳۶۰.

**مشتاق بدلیسی:** مصطفی متخلص به مشتاق که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در بدلیس متولد شد و بیشتر عمرش را در استانبول به تدریس گذراند و در همان جا به سال ۱۲۴۷ هجری به شهادت رسید. وی به زبان عربی و فارسی و ترکی شعر می‌گفت و منظومه‌ای به نام بهارنامه به فارسی سروده است که تاکنون به چاپ نرسیده.
مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا.

**مشطوب هکاری**: سیف‌الدین علی‌ابن احمدابن ابی‌الهیجاابن مرزبان معروف به مشطوب هکاری که در قرن ششم هجری می‌زیسته یکی از سرداران شجاع صلاح‌الدین ایوبی است که در جنگ‌های صلیبی شجاعانه با صلیبی‌ها جنگید. ابن‌شداد مورخ معروف عصر صلاح‌الدین می‌گوید: که ابوالهیجاء جد مشطوب هکاری امیر عمادیه بود و بلاد هکاری را حکومت می‌کرد و مشطوب از امرای بزرگ عصر صلاح‌الدین است و مردانه در برابر دشمن ایستادگی کرد و حتی در تصرف مصر با شیرکوه عموی صلاح‌الدین همکاری نمود و در فتح بیت‌المقدس و گشودن عکا مردانه جنگید و صلاح‌الدین برای این که مسلمانان را با هم متحد کند، مشطوب را برای گرفتن قلعهٔ موصل تعیین کُرد و او با سواران دیگر کرد به رهبری صلاح‌الدین شهر موصل را هم گشود و پس از فتح بیت‌المقدس، صلاح‌الدین امیر مشطوب را به عنوان قایم مقام خود در صیدا و بیروت تعیین کرد و او سپس عکار را هم فتح کرد و صلیبی‌ها را از آن شهر اخراج نمود و سرانجام امیر مشطوب در سال ۵۸۸ هجری در قدس فوت کرد و بر جنازهٔ او در مسجدالاقصی نماز خواندند و در خانه‌اش او را به خاک سپردند.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و النجوم الزاهرة فی ملوک المصر تألیف ابن‌تغری ـ مصر ۱۹۳۸، و رحلة‌ابن‌جبیر، بیروت ۱۹۶۴، والنوارد السلطانیة تألیف ابن‌شداد ـ قاهره ۱۹۶۴.

**مصحف رش**: نام اولین کتاب مقدس ایزدیان است که به گویش کرمانجی شمالی با خط مخصوص ایزدی در قرن پنجم هجری نوشته شده است و نویسنده یا نویسندگان آن مشخص نیست و مندرجات کتاب شامل آفرینش آسمان‌ها و زمین و دریاها و کوه‌ها و فرشتگان و آدم و سرانجام آدمیان و خیر و شر و احکام حلال و حرام و نماز و نیایش و زناشویی است. این کتاب با متن اصلی به زبان‌های عربی و انگلیسی و روسی ترجمه و چاپ شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی بهجة‌الاسرار تألیف لخمی، و نسخهٔ خطی مصحف رش.

**مصطفی‌بیگ داوری**: مصطفی‌بیگ‌ابن فتحعلی‌بیگ متخلص به داوری که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را انجام داد و به سال ۱۲۴۴ هجری به قتل رسید. وی در فنون ادبی و علوم متداول آن زمان تبحر داشت و در تغزل نیز استاد بود و در غزل‌هایش مضمون‌های تازه و

تشبیهات نو فراوان است. بنا به گفتهٔ مؤلف حدیقهٔ امان‌اللهیٰ دیوان او حدود پنج هزار بیت بوده که اکنون اثری از آن نیست. از اوست:

**شهادت را زدشمن خوش‌پسندد قاضی عادل**
**چو دامن گیرمش در حشر باش ای دل گواه آنجا**
**زمسجد گر ره میخانه برگیرم مرنج ای شیخ**
**غرض‌گرجستجوی اوست خواه‌اینجا و خواه آنجا**

**مراجع:** حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزاعبدالله سنندجی.

**مصطفی پاشا یاملکی:** مصطفی پاشا ابن عزیز یاملکی در سال ۱۲۷۷ هجری در سلیمانیه به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت و از آنجا عازم استانبول شد و پس از مدتی به دانشگاه راه یافت و سپس در وزارت دفاع عثمانی استخدام شد و طولی نکشید که به ریاست ارکان جنگ منصوب شد و پس از آن در خوی و سلماس شاه بندر شد و سپس به سنندج رهسپار شد و از آنجا به بغداد بازگشت و به فرماندهی ارکان جنگ منصوب شد و در جنگ عثمانی و انگلستان فرمانده بود و مدتی هم قاضی شد و سپس بازنشسته شد و در زمان شیخ‌محمود حفیدزاده رییس معارف سلیمانیه گردید و سپس نمایندهٔ مردم سلیمانیه شد و سرانجام به سال ۱۳۵۷ هجری بدرود حیات گفت و بنا به سفارش خودش جسدش را در گورستان گردسیوان در سلیمانیه به خاک سپردند. مصطفی پاشا یکی از شخصیت‌های برجستهٔ کرد است و در سرودن شعر هم دست داشت. از اوست:

ئەترسم ئەی وەطەن بمرم نەبینم بەختیاری تۆ
بنووسن بالەسەر قەبرم وەطەن غەمگین و من غەمگین

یعنی:

ای وطن! می‌ترسم بمیرم و خوشبختی تو را نبینم بر سر سنگ قبرم بنویسید: وطن غمگین و من هم غمگین.

**مراجع:** مجلهٔ کاروان شمارهٔ ۳۵ سال سوم ۱۹۸۵.

**مصطفی داودان:** مصطفی داودان در سال ۶۴۲ هجری متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به شهرزور رفت و در خدمت ملاالیاس شهرزوری فقه

و حدیث آموخت و سپس به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به ده شیخان عزیمت کرد و در خدمت سلطان اسحاق به کسب فیض پرداخت و در جرگهٔ یاران او درآمد و در همان جا فوت کرد. از او سرودهای عرفانی به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئەوبان و گیانی، ئەوبان و گیانی ئازیز ئەمر تۆ ئەوبان و گیانی
هەرچە قەوڵتەن قەبووڵ مەنمانی نە لەوح ئەلەست کەردوە دیوانی

یعنی:

ای عزیزم! امر تو را با جان و دل می‌پذیرم و هرچه می‌فرمایی قبول می‌کنم، زیرا در روز الست این پیمان را با تو بسته‌ام.

مراجع: نسخهٔ خطی یادداشت کاکه‌قرندی، و نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دفتر دیوان‌گوره، و نسخهٔ خطی دفتر ساوا.

**مصطفی شهرزوری**: مصطفی‌ابن عبدالله شهرزوری که از علمای قرن یازدهم هجری است، در شهرزور متولد شده و در همان جا به کسب علم سرگرم شده و در جوانی به سیر و سیاحت پرداخته و در استانبول سکنی گزیده و مدتی در خدمت علامهٔ وانی تلمذ کرده و پس از اتمام تحصیل دختر استادش را به همسری انتخاب کرده و بدین مناسبت به داماد وانی شهرت یافته و پس از آن در شهر بروسه اقامت کرده و به تدریس مشغول شده و در سال ۱۰۹۸ هجری چشم از جهان فرو بسته و در همان جا به خاک سپرده شده است. اوراست: مسألةالتعلیل من مزالق الاقدام، حواشی بر تفسیر بیضاوی.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**مصطفی صالح کریم**: مصطفی‌ابن صالح در سال ۱۳۵۲ هجری در سلیمانیه تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در سلیمانیه و بغداد به پایان رساند و پس از آن به کار معلمی اشتغال ورزید. وی در ادبیات تبحر دارد و در بیشتر مجلات و روزنامه‌ها مقالات او به چاپ رسیده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: زەڕەی زنجیر، شەهیدانی قەڵای دمدم، پەتاسپیکە، ڕەشپۆشێکی جیهانی چواردەم، دایکی ئازادی خوازان.

مراجع: دیاری نەورۆز نووسینی عومەرئیبراهیم عەزیز.

**مصطفی سلطان اورامی**: پس از کشته شدن حسن سلطان، مصطفی سلطان اورامی به سال ۱۲۸۴ هجری بنا به فرمان شرف‌الملک فرمانروای اورامان شد و او در نوسود به حکمرانی پرداخت و هانی گرمله را هم به محمد خاتون حاتمی داد و خود شرف‌الملک در نودشه ماندگار شد و چون به تهران رفت حکومت اورامان را به دیوان‌بیگی دادند و بیگ‌زادگان لهون به دیدن او رفتند و در بین راه نقشهٔ قتل مصطفی سلطان را کشیدند و به سال ۱۲۹۲ هجری او را با دو برادرش کشتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مصطفی صفوت**: مصطفی‌ابن ملارسول ملقب به صفوت در سال ۱۳۲۴ هجری در سلیمانیه به دنیا آمد و در کودی علوم مقدماتی را فراگرفت و در آغاز امر شاگرد شیخ عمر قره‌داغی بود و صرف و نحو را از او فراگرفت و مدتی هم در نزد شیخ بابا علی فقه اسلامی و تفسیر قرآن را آموخت و مدتی هم در خدمت شیخ‌محمدامین تلمذ نمود و نزد او فلسفه و حکمت و حدیث استماع کرد تا به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن مابقی عمر را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۳ هجری درگذشت. وی از عالمان و شاعران و ادیبان کرد است و در اجتهاد و عمق فکر و زهد و تقوی شهرت دارد و از او آثاری به جای مانده از جمله ترجمهٔ گلستان سعدی و حج و نماز در اسلام و دیوان اشعار او که اخیراً به طبع رسیده است:
مراجع: یادداشت‌های نویسنده.

**مصطفی قلی‌خان زنگنه**: پس از مرگ حاج علی‌خان زنگنه، مصطفی‌قلی‌خان زنگنه به سال ۱۲۰۹ هجری بنا به فرمان آقا محمدخان قاجار به حکومت کرمانشاه رسید ولی او چون دشمنانی داشت و از طرفی اعتنایی به آقا محمدعلی مجتهد که مورد توجه شاه قاجار بود نداشت از این‌رو از او شکایت کردند و سرانجام فتحعلی‌شاه‌قاجار (۱۲۱۱-۱۲۵۰ هجری) او را به سال ۱۲۱۲ هجری به تهران احضار کرد و تا زمان مرگ همان جا ساکن بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مظفرالدین افراسیاب دوم**: بن نصرت‌الدین در سال ۷۴۰ هجری به حکومت رسید و

بیشتر اوقات خود را به عمران و آبادانی مملکتش گذراند و در خلال فرمانروایش بسی مسجد و مدرسه و کاروانسرا ساخت و حتی به زایران بیت‌الله الحرام وام می‌داد و به فقرا و مساکین هم کمک می‌کرد و به داد و عدل رفتار می‌کرد و همه از او راضی بودند و خود نیز مردی فاضل و هنرمند بود و در عین حال شکار را دوست داشت و چنان که گویند او را سی شکاری بودی از سگ و یوز و شیر و ببر و سیاه‌گوش همه با قلادهٔ زر و پادشاهی محتشم بود و عهدی خوش داشت و سرانجام به سال ۷۵۵ هجری وفات یافت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مظفرالدین‌بیگ منتشایی**: مظفرالدین بیگ‌بن محمدبیگ منتشایی به سال ۷۹۳ هجری به امارت منتشا جلوس کرد و او در آغاز به استحکام قلعه‌های منتشا برآمد و سپس سپاهش را تجهیز کرد و در سال ۸۰۶ هجری مسجدی در بلات بنا نهاد و سرانجام به سال ۸۲۹ هجری جهان را وداع گفت و پس از فوت او سلطان مراد دوم عثمانی (۸۲۴-۸۵۵ هجری) به منتشا حمله کرد و فرزندان او را دستگیر و زندانی نمود و فقط یکی از آنها به نام لیث‌بیگ گریخت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مظفرالدین گوگبری**: مظفرالدین‌ابن زین‌العابدین معروف به گوگبری بعد از وفات برادرش زین‌الدین یوسف در سال ۵۶۳ هجری زمام امور را به دست گرفت و حاکم شهر اربیل شد و مدت چهل سال بر این شهر و توابعش حکومت کرد تا به سال ۶۳۰ هجری وفات یافت. مورخین اسلامی عصر او را عصر طلایی نامیده‌اند زیرا مظفرالدین مردی دادگر بود و مردم را دوست داشت و وسیلهٔ رفاه آنان را به وجود آورد و فقرا و مستمندان را یاری می‌کرد و در زمان او چندین مسجد و مدرسه و کاروانسرا ساخته شد و فرهنگ اسلامی بسی گسترش یافت. دانشمندان را برای تألیف و تدوین کتب سودمند تشویق می‌کرد. وی در جنگ‌های صلیبی شرکت کرد و با صلاح‌الدین ایوبی همدست شد و در فتح قلعهٔ کرک دست داشت.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، و المنتظم تألیف ابن‌الجوزی، الفتح القسی تألیف: عمادالدین الکاتب، الروفتین فی اخبار الدولتین تألیف ابوشامه.

**مظفر قرمیسنی**: مظفر قرمیسنی از مشایخ و فقها و علمای نامی زمان خود بود و در فقه و تفسیر یگانه بود. وی معاصر و هم کسوت عارف بزرگ ابومحمد عبدالله‌ابن محمد فراز بود و تألیفاتی هم در فقه و تصوف داشته که متأسفانه ازبین رفته است. گاه‌گاه هم شعر می‌سرود و این دو بیت از اوست:

قَد لَسَعَت حَیةُ الهَوی کَبدی — فَلا طیب لها وَ لا راقی
غیرالحبیب الذی شَغفتُ بِهِ — فَعِندَه رُقیتی و تریاقی

یعنی:

مار عشق مرا چنان گزیده که هیچ پزشکی زخم را مداوا نمی‌کند مگر این که دلدارم آن را معالجه کند و بهبودی بخشد.

مراجع: طبقات الکبری تألیف شیخ‌الشعرانی.

**مظهر خالقی**: مظهر خالقی به سال ۱۳۵۸ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس راهی تهران شد و در دانشگاه تهران به اخذ لیسانس در ادبیات فارسی نایل آمد و پس از آن در رادیو کرمانشاه استخدام گردید و چنان که گویند در دوازده سالگی با دوستانش به باغ و راغ می‌رفت و به خواندن ترانه‌های کردی و فارسی سرگرم می‌شد و چون صدای ملیح و خوشی داشت همه او را تشویق می‌کردند و سپس که وارد رادیو شد به خواندن ترانه‌های متنوع کردی پرداخت و تاکنون قریب به پانصد ترانه از او ضبط شده است. وی مردی صاحب ذوق و خوش مشرب است و هنرمندی بی‌تکلف و فروتن و بردبار است و مردم او را دوست دارند و او به فنون موسیقی آشنایی تام دارد و برای ترانه‌هایش بیشتر از اشعار شاعرانی چون: نالی وفایی و گوران و فولکلور استفاده می‌کند.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**معروف رصافی**: معروف‌ابن عبدالغنی‌ابن محمود جباری مشهور به معروف رصافی در یک خانوادهٔ کرد در سال ۱۲۹۲ هجری در بغداد متولد شد و تحصیلات مقدماتی و علوم اسلامی را همان جا فراگرفت و پس از آن در خدمت شیخ محمود شکری آلوسی تلمذ کرد و فقه و ادبیات عرب را از او آموخت و پس از آن به تدریس مشغول شد و سپس به استانبول رهسپار شد و از آنجا به فلسطین عازم شد و در آنجا هم مدتی تدریس کرد و

پس از آن به زادگاهش بازگشت و روزنامه‌ای به نام الامل منتشر کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۵ هجری درگذشت. وی از شعرای بزرگ عرب به شمار می‌رود و یکی از آزادی‌خواهان کرد بود و همیشه با جمیل صدقی زهاوی برای آگاه کردن مردم و راندن استعمار از کشورشان می‌کوشیدند. از او آثاری زیادی به جای مانده از جمله: آراء ابی‌العَلاء المعری، المحاضرات فی‌الادب العربی، نفح الطیب فی الخطابه و الخطیب، حل‌اللغر المقدس، کتاب آلالة والادوات، دفع الهخبة، الرسائل و التعلیقات، الاناشید المدرسیة، دیوان‌الشعر است. از اوست:

**هی‌الاخلاقُ تَنبُتُ کالنَّباتِ — إذا سقیت بماء المکرماتِ**
**تقومُ اذا تعهدها المربی — علی ساق الفضیلة مثمراتِ**

یعنی:

خویها و راه و روش‌ها مانند گیاه‌ها اگر با آب علم و معرفت آبیاری گردد رشد می‌کند و اگر پرورنده در پرورش آن کوشش کند، بر ساقهٔ فضیلت می‌نشیند.

مراجع: تاریخ الآداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**معروف عمرگُل:** معروف‌بن عمر معروف به‌گُل به سال ۱۳۷۶ هجری در سنگاب متولد شده و دورهٔ ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رسانده و سپس وارد دانشکدهٔ حقوق شده و به اخذ لیسانس نایل آمده و به شغل وکالت مشغول است. وی از جوانی سرودن شعر را آغاز کرده و بیشتر اشعارش در مجلات کردی به طبع رسیده.

مراجع: نه‌ورۆزنامه ـ محمد عبدالرحمن زنگنه.

**معین‌الدین یحیی دیاربکری:** معین‌الدین ابوالفضل یحیی طنزی‌ابن سلامه ابن حسین معروف به خطیب حصکفی که از شعرا و ادبای معروف است، در سال ۴۵۹ هجری در طنزه از توابع دیاربکر متولد شد. او همراه پدرش به حصن کیف و بغداد رفت و در آن دیار به کسب علم و ادب پرداخت و در علوم دینی و فقه کمال یافت و مدتی هم در نزد ابوزکریا خطیب تبریزی به فراگیری ادبیات سرگرم شد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و پس از چندی در میافارقین سکنی گزید و مفتی آن دیار شد و سرانجام به سال ۵۵۱ هجری درگذشت. وی در علم نحو سرآمد زمان خود بود و شعر را نیکو می‌سرود.

از او دیوان شعر و تألیفاتی نیز به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| اَشکوُ اِلیَ‌الله مِـن نـارَینِ واحِـدَة | فی وجنتیه واخری مِنهُ فی کبدی |
| وَ من سَقامَـینِ سُقم قَداحَلَ دَمـی | من‌الجنوُنِ وَ سُقم حَل فی جسدی |
| و من نَمومَینِ دمعی حین اذکـره | یُذیعُ سیری و واشِ منه بِـالرَصَدِ |
| وَ من ضعیفینِ صَبری حین اذکُرهُ | وَ وُدُه وَیَـراهُ النَـاسُ طَـوعَ یَـدی |
| مُهفف رَقَّ حَتّیٰ قُلتُ مِن عَـجَبٍ | اخضرهُ خِنصری اَم جلدُهُ جَلَدی |

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**مغان muqân**: نام شهری بوده در شهرزور که در حملهٔ مسلمین ویران شده است و آثار آن اکنون باقی است و مردم به آن موان muwân گویند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مغدید سوران**: مغدید متخلص به سوران در سال ۱۳۴۱ هجری در اربیل تولد یافت. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد و بیشتر اوقات فراغت را به مطالعه گذراند. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیوا است. از اوست:

| | |
|---|---|
| کـێوو دەریـا هـاو پـەیمانن | سەرچاوەی ژین رازی مانن |
| هــیوای سـەرفرازی ژیـانن | دووبـــەدەن ویـــەک کـــیانن |

یعنی:

کوه و دریا هم پیمانند و سرچشمهٔ زندگی و راز حیات‌اند، امید سرافرازی زندگانیند و دو بدن و یک جان‌اند.

مراجع: نەوروزنامە نووسینی محمدعبدالرحمن زنگنه.

**مفتی پینجوینی**: ملا عبدالله‌ابن ملاکریم معروف به مفَتی پینجوینی در سال ۱۳۳۱ هجری در ده بستان از توابع پینجوین تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش صرف و نحو و منطق را فراگرفت و پس از آن به سقز رهسپار شد و در خدمت مفتی سقزی فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از آن به مهاباد رهسپار شد و در خدمت عالمان دین حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل آمد و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا در سال ۱۴۰۲ هجری در هفتاد و یک سالگی بدرود حیات

گفت و بنا به وصیت خودش او را در گورستان گردسَیوان به‌خاک سپردند. مفتی پینجوینی یکی از شعرای کرد به شمار می‌رود، وی در فنون ادب و فقه تبحر داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئه‌وی که‌سبی نه‌زانی صه‌نعه‌ت و کار　　نه‌مانی چاکه نه‌ک ژینی به ئازار
نه‌وه‌ک ته‌زبێح و ریش و پرچ و ره‌شمار　　ببێته چه‌رخه‌چی دێهات و ناو شار

یعنی:

کسی که صنعت و کاری بلد نباشد، مردنش بهتر است از زندگی پرمشقت، و با تسبیح و ریش در روستاها و شهرها بیهوده بگردد و وقت خود را به هدر دهد.

مراجع: سۆزی نیشتمان به‌ندی یه که‌م له‌دیوانی موفتی پینجوینی ـ به‌غدا.

**مفتی زهاوی:** ملامحمدابن ملااحمد متخلص به فیضی در سال ۱۲۰۸ هجری در سلیمانیه تولد یافت و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به حلبجه رفت و نزد شیخ عبدالله خرپانی تلمذ کرد و فقه و حدیث را از او استماع کرد و سپس به سنندج راهی شد و نزد شیخ‌محمد قَسیم حکمت و علم کلام و ریاضیات را آموخت و مدتی هم در خدمت ابن‌رسول هیأت و نجوم را یادگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و در اواخر عمر به بغداد رفت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و علم کلام و هیأت و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او آثاری به نام‌های: رساله‌ای دربارهٔ جبر و اعتزال، ترجمهٔ مکتوبات امام ربانی، دیوان شعر به جای مانده. از اوست:

**دلا عهدی است چون بلبل در این گلزار می‌نالم**
**گه از بی‌مهری گل گه زجور خار می‌نالم**
**میان نالهٔ ما نیست چندان فرق ای بلبل**
**تو بر رخسار گل من بر گل رخسار می‌نالم**

مراجع: تاریخ السلیمانیة و انحائها تألیف محمدامین زکی، و تاریخ الآداب اللغة العربیة تألیف جرجی زیدان.

**مقام‌های کردی:** هریک از سی قسم آواز اولی را مقام گویند و هر مقامی شعبی دارد و

نام‌های آنها عبارتند از: قطار، خورشیدی، هوره، آه‌آه، سحر، عشاق، نیمه شب، رش بست، لاوک، حجاز، اورامن، سه‌گاه، نوا، نهاوند، راست، چهارگاه، لاوژه، سوز، دشت، چمرانه، بیات، سیاچمانه، خاکر، هجران، الله‌ویسی، افشار، گبری، حیران، تی‌هلکیش، سفر و چنان که گویند این سی مقام را برای اولین بار موسیقی‌دان کرد عبدالقادر مراغه‌یی متوفی سال ۸۳۸ هجری پدید آورده و آنها را رواج داده است و استاد توفیق وهبی (۱۳۱۱-۱۴۰۴ هجری) می‌گوید: مقام‌های کردی مانند: قطار و الله‌ویسی و آه‌آه و اورامن و سه‌گاه و چهارگاه و بیات و خاوکروسوز یادگار طایفهٔ گوران‌اند که اکنون طوایف کرد از آنها استقبال می‌کنند و به آنها عشق می‌ورزند و امّا مقام کردی اکنون سه‌نوع‌اند یکی مقام مذهبی که دارای اوزان فراخ می‌باشند و اجرای آن در خانقاه‌ها و جمخانه‌ها به هنگام نیایش اجرا می‌شود و دیگر مقام مجلسی یا بیت‌خوانی و هوره‌خوانی است مانند مقام‌های: کردی و ساروخانی و سحری و خان امیری و سوار و وسوم مقام‌های مجاز است که مقام‌های عشقی باشد که بیشتر خوانندگان آنها را می‌خوانند و مقام‌های کردی بسی کهن‌اند و نسل به نسل به ما رسیده‌اند و مقام‌های: قطار والله ویسی و کردی و هوره و خاوکر و خورشیدی و گبری و سحر و سفر و لاوک و لاوژه و حیران در نیمه شب نمونه‌ای مهم از مقام‌های کهن کردی‌اند و بیشتر این مقام‌ها از گوشه‌های دستگاه شورند که در میان کردان رایج‌اند به خصوص متعلقات آن نزد کردان معمول است و برخی از آنها از غم و اندوه درون حکایت می‌کنند.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**مقداد زَرتاب**: مقدادابن مجید ملقب به زرتاب که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در دینور متولد شد و برای تحصیل علم به شهرزور و بغداد سفر کرد و نزد عالمان دین کسب دانش نمود و در فقه و حکمت و فنون ادب استادی یافت و پس از آن به اورامان رهسپار شد و از آنجا به ده شیخان عزیمت کرد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد و همان جا فوت کرد. وی در فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| نەی دەم و دەوردا نامێماره زتاو | دزاوەرمانەن مەحەک و زەڕساو |
| ئاومان واردەن ڕۆشن چون مەهتاو | هەرکەس نەنۆشا نیەنش حجاو |

یعنی:

در این دور و زمان نامم زرتاب است و ده دزاور بسان محکی است برای زرکه مردان را آزمایش می‌کند. ما آبی روشن چون مهتاب نوشیده‌ایم و هرکس از آن آب ننوشد حجاب ندارد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**مقصودبیگ سویدی**: بن سبحان‌بیگ به سال ۹۶۴ هجری بر امارت کنج نشست و او ملازمت دربار سلطان سلیمان‌خان اول را اختیار کرد و در جنگ‌ها رشادت و لیاقت بسیار نشان داد و بسی از قزلباش‌ها راکشت تا آن که سلطان نواحی سنجاق و جباقجور را به او تفویض کرد ولی پس از مدتی مقصودبیگ مغرور شد و به سلطان توجهی نکرد و سلطان هم نواحی سنجاق و جباقجور را از او ستاند و آنها را به یکی از امرای خود سپرد و سرانجام به سال ۹۷۵ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مکرم طالبانی**: مکرم‌ابن رشید طالبانی در سال ۱۳۷۱ هجری در خانقین متولد شد و در همان جا دورهٔ ابتدایی و متوسطه را به اتمام رساند و پس از وارد دانشگاه بغداد شد و در رشته ادبیات کردی به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به استخدام دولت درآمد. مکرم از شعرای نوپرداز است و الحق اشعارش بسی شیرین و دلنشین و نغز و پرمغز است و تاکنون دو اثر او به نام‌های: شه‌پۆلی ئاواز، ژیله‌مۆی‌راز منتشر شده است. از اوست:

ئاواره

من‌له شاری دڵداری را

ئاوارەم وخه‌می ڕێگاده‌خۆمه‌وه

که په‌نجه‌ره‌ی ژووری حه‌زم ده‌که‌مه‌وه..

ته‌م و مژی ناهه‌مواری

تووشم ده بێت...

به بێداری...

بۆ باوه‌شی ئاواره‌یی

ده‌ڕۆمه‌وه

یعنی:

من در شهر عشق، آواره‌ام و غم و غصهٔ راه را می‌خورم، هنگامی که پنجرهٔ اطاق خواسته‌هایم را باز می‌کنم، به مه و میغ ناهمواری، برمی‌خورم، با بیداری، به آغوش آواره‌یی برمی‌گردم.

مراجع: ژیله مۆی راز ـ مکرم رشید تاله‌بانی‌بغداد ۱۹۸.

**مکری mukrî**: نام یکی از طوایف بزرگ کرد است که در منطقهٔ مکریان و ساوجبلاغ و اطراف بوکان و میاندوآب سکونت دارند و به احتمال قوی از بقایای قوم مادانند و زبانشان به زبان آوستایی نزدیک است و افراد معروفی از این خاندان پیدا شده‌اند از جمله: میرسیف‌الدین مکری (۸۸۵-۹۰۲ هجری)، صارم مکری (۹۰۲-۹۲۷ هجری)، بداق سلطان مکری (۱۰۴۰-۱۱۰۸ هجری) عبدالله‌خان مکری (۱۱۷۳-۱۲۶۲)، عزیزخان سردار مکری (۱۲۰۷-۱۲۸۶ هجری).

مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرف‌خان بدلیسی، و تاریخ الامارات و الدول الکردیة تألیف محمدامین زکی.

**ملاابوبکر افندی**: ملاابوبکرابن حاج ملاعمر به سال ۱۳۱۸ هجری در اربیل متولد شد و مقدمات علوم و فقه و تفسیر قرآن و حکمت و منطق را در خدمت پدرش آموخت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و شاگردانی تربیت کرد و سرانجام به سال ۱۳۹۷ هجری فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات به‌زبان‌های کردی و فارسی و ترکی و عربی است تاکنون به‌طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاابوبکر مُصَنِّف**: ابوبکر محمد حسن‌ابن سید هدایةاَللّه‌ابن مولانا یوسف جان‌ابن سیدحسن از نسل پیر خضر شاهو در سال ۹۰۹ هجری در چور از توابع مریوان متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و در فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات عرب دست یافت و پس از آن به بیشتر شهرها و نواحی کردستان سفر کرد و با علما و محدثان ملاقات نمود و از آنان علم آموخت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۹۹۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات

متبحر بود و آثار زیادی به زبان‌های عربی و فارسی و کردی داشته و نیز شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری به گویش گورانی و فارسی به جای مانده. اما متأسفانه جز چند اثر مابقی آثار او از میان رفته است. اوراست: الوضوح، طبقات الشافعیه، سراج الطریق، ریاض الخلود. این دو بیت را در مرض‌الموت خود سروده است:

**چنان بر روی جانم پر گشادند        به جانان مژده وصلم بدادند**
**ملک تشریف حاضر کرد آندم        رقم زد در مماتم (خیرمقدم)**

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، والاعلام تألیف خیرالدین الرزکلی.

**ملاابوبکر وانی**: ملا ابوبکرابن ملا محمدابن سلیمان سورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در وان متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و از آنجا به قسطنطنیه رهسپار شد و در نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر و ادبیات عرب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول گشت و در اواخر عمر به مصر رفت و در جامع‌الازهر به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۰۴۸ هجری در هنگام مطالعه در یکی از حجرات‌الازهر درگذشت. اوراست: الدرةالمُضیَّة فی شرح الکواکب الدُّریه که شرحی است بر قصیدهٔ عربی بُرده.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، و کشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**ملاابوبکر یوسف**: ملاابوبکرابن محمد متخلص به یوسف در سال ۱۲۳۹ هجری در حوالی تکاب افشار متولد شد و همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

«یوسف» چون یاران زامش دوونه‌رده        هه‌نی نیم وه‌ته‌نگ عه‌زاب مه‌رده

یعنی:

یوسف مانند یاران به تیر یار مجروح شده و دیگر در فکر رنج و عذاب و مردن نیست.

مراجع: نسخهٔ خطی یوسف و زلیخا، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملااحمد آواره:** ملااحمدابن ملامحمدامین همه‌وند معروف به ملا آواره در سال ۱۳۵۴ هجری در ده شلماش از توابع سردشت متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن برای تحصیل به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و سرانجام در ساوجبلاغ به اخذ اجازه نایل آمد و به زادگاهش بازگشت. وی در دوران تحصیل چون محرومیت کشاورزان و زورگویی و ستم و ظلم فئودال‌ها و رژیم را نسبتِ به‌مردم مشاهده می‌کرد تصمیم گرفت که به مبارزه بپردازد و پس از خاتمهٔ تحصیل با تنی چند از یارانش در مقابلِ آنان ایستاد و مردم نیز یاریش می‌کردند و سرانجام به سال ۱۳۸۴ هجری او را با تنی چند از یارانش اعدام کردند و بنا به وصیت خودش جسدش را در گرده سوور سردشت به خاک سپردند. وی از شعرای انقلابی و آزادی‌خواه کرد است و قسمتی از دیوان او که شامل قصاید اجتماعی و قطعات است به چاپ رسیده است. از اوست:

دوژمن تاکه‌ی بده‌م باجت — ده‌ک وه‌رگه‌ڕێ ته‌خت و تاجت
ئه‌گه‌ر یه‌ک بین ویه‌ک بگرین — له‌گه‌ڵ یه‌ک‌دا بژین، بمرین
زاڵ ده‌بین و سه‌رده‌که وین — به‌رزده‌بین و نانه‌وین
هه‌وڵ وته‌قه‌لای بێ وچان — بێ ماندوویی و بێ پشوودان
تاقه ڕێگه‌ی ئازادی‌یه — هێنه‌ری ڕوژی شادی‌یه

یعنی:

ای دشمن تا کی به تو باج و خراج بدهم، خدا بکند که تاج و تختت ازبین رود. ای مردم اگر ما متحد شویم و با هم باشیم بر دشمن خود پیروز می‌شویم و کوشش و جهاد مدام ما، یگانه راه آزادی و پیام‌آور شادی است.

مراجع: هۆنراوه کانی مه‌لائاواره کۆکردنه‌وه‌ی عه‌ولاّ مینایی ـ مه‌هاباد ۱۳۵۸.

**ملااحمد الفت:** ملااحمدابن ملا محمدمهدی شیخ‌الاسلام متخلص به الفت در سال ۱۲۲۴ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا به کَسب علم پرداخت و پس از آن در نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادبی را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس مشغول شد و پس از مرگ پدرش متولی قضا گردید و به سال ۱۲۸۹ هجری درگذشت. وی در علوم دینی و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

**ساقی من از آن بادهٔ دوشینه خرابم — لطفی‌کن و دریاب به‌یک‌جرعه‌شرابم**

**یک هفته بده مهلتم ای شیخ که نبود     در فصل گل امکان گریز از مـی نـابم**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملااحمد باتی**: احمدابن حسن معروف به ملای باتی در سال ۱۱۰۰ هجری در روستای باتی از توابع هکاری متولد شد و در نزد علمای آن عصر به تحصیل علوم پرداخت و در فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات عرب دست یافت و به دنبال فراگرفتن تحصیل به دیاربکر و ماردین رهسپار شد و پس از خاتمهٔ تحصیلات به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۶۸ هجری بدرود حیات گفت. استاد ملا باتی در غزل‌های عارفانه توانایی داشت و از او دو منظومه به نام‌های (مەولوودنامە) و (زەمبیل فرۆش) به گویش کرمانجی شمالی به یادگار مانده. از اوست:

صوبح و ئێڤارێ شەڤا طاری شەمالاکێ‌یی تو

(لَیلَةُ القَدر) و بەراتـی نـوور مـالاکـێ‌یی تـو

یعنی:

ای عزیزم! تو شمع و شب قدر و و نور خانهٔ چه کسی هستی! که این قدر زیبایی؟

مراجع: خلاصة تاریخ الکرد و کردستان تألیف محمدامین زکی ترجمه محمدعلی عونی - قاهره ۱۹۳۶، وزه مبیل فرۆش لەسەرئەرکی گیومر کریانی و القضیة الکردیه تألیف د. بلەچ شیرکوه.

**ملااحمد جریحی**: ملااحمدابن ملاعمر نقشبندی ملقب به جریحی در سال ۱۳۲۶ هجری در ده واشه‌مزین از توابع سردشت تولد یافت و در کودکی در خدمت شیخ امین بیژویی به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به مهاباد رهسپار شد و در خدمت ملامحمد ترجانی‌زاده فقه و حدیث و حکمت آموخت و از آنجا به سلیمانیه عزیمت نمود و شاگردی شیخ عمرابن القره‌داغی را کرد و از او نیز به اخذ افتاء نایل آمد و سرانجام به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در مرودن شعر نیز استاد بود. دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات کردی و فارسی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

تەن خوارە لەبەر رعەرعەری دلداری محەمەد
گریانە لەعیشقی لەبی‌جۆباری محەمەد
سەرگەشتە، سەراسیمە و شەیدا و جنوونم
بۆ نووری جەماڵی گوڵی روخساری محەمەد

یعنی:

تن خوار است برای بالای عرعرین حضرت محمد، چشم به خاطر عشق آن حضرت در گریان است و چون جویبار از دوری او اشک می‌ریزد، سرگشته و سراسیمه و شیدا و دیوانه‌ام، برای نور جمال گل رخسار محّمد(ص).

مراجع: مجلهٔ شماره ۵۴ ـ سال ۱۳۶۹ سروه.

**ملااحمد دیاربکری**: احمدابن عبدالفتاح دیاربکری متخلص به حامد که از علما و شعرای قرن یازدهم و دوازدهم هجری است، در ده پالو از نواحی دیاربکر متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به دیاربکر رفت و در خدمت علما فقه و تفسیر فراگرفت و در همان جا به تدریس سرگرم شد تا به سال ۱۱۵۲ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب و فقه و تفسیر متبحر بود و محضر او مرجع ارباب علم و ادب بود. از آثار او که به جای مانده کتابی است به نام: زبدةالعرفان فی وجوه القرآن.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ملااحمد دێلێژەیی**: ملااحمد در سال ۱۲۵۲ هجری در ده دیلیژه dêlêža از توابع ناحیه قره‌داغ متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و نزد علمای دین علم کلام و بیان و حکمت را آموخت و سپس در خدمت مفتی زهاوی تلمذ کرد و فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رهسپار شد و از آنجا به شهربازار برگشت و متولی قضا شد و پس از آن به سلیمانیه رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت و در گردی شیخ‌محی‌الدین به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حکمت متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: رساله‌ای در باب واجب الوجود، وکتابی به نام الفتاوی.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**ملااحمد سورانی**: ملااحمدابن ملاحیدر سورانی از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است. وی منشأش سوران از توابع حریر و محل تحصیلش بغداد و بیشتر عمر خود را در استانبول به سر برد. امر از تلامذهٔ ولی‌الدین چلبی بود. فوت او را بین سال‌های ۱۰۶۰ و ۱۰۷۰ هجری نوشته‌اند. ملااحمَد در فقه و تفسیر تألیفات متعدد داشته و از آن جمله است: حاشیه‌ای به اثبات واجب جلال‌الدین دَوانی.

مراجع: کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**ملااحمد شایق**: احمدابن ملاسلیم سقزی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است در سقز متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدرش آغاز و سپس نزد علمای دین فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و پس از آن به تدریس پرداخت تا به سال ۱۲۶۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات عرب متبحر و استاد بود و در سرودن اشعار کردی و فارسی و عربی طبع روانی داشت. از اوست:

**شب گذشته کز امر قضا و حکم قدر — سیاه بود و مطول چو گیسوی دلیر**
**بروی بر بفکنده زتیرگیش نقاب — بفرق بر بنهاده زخیرگی معجر**
**محمد آن که وجودش پی همه اشیاء — شده است علّةُ غانی زحضرت داور**
**حبیب ایزد بیچون خلاصهٔ کونین — غیاث جمله خلایق شفیع در محشر**
**بیان زخطبهٔ لولاک قدر آن ذیجاه — عیان زسورهٔ والشمس حسن آن سرور**
**بسی زنهر صفای درون او زمزم — نمی زبحر عطای کثیر او کوثر**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملااحمد صائب**: ملااحمدابن ملاقادر قره‌داغی متخلص به صائب در سال ۱۲۷۰ هجری در شهر سلیمانیه متولد شده و تحصیلات مقدماتی خود را همان جا گذرانده و سپس به شهرهای دیگر کردستان عازم شده و فقه و تفسیر و ادبیات را در خدمت عالمان دین فراگرفته و به زادگاه خود بازگشته و سپس عثمانی‌ها او را به کار دولتی می‌گمارند و سرانجام به سال ۱۳۴۱ هجری بدرود حیات می‌گوید. وی در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و شعر نیز می‌سرود و از او دیوانی که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است به یادگار مانده و تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: لەخەوما لێکۆڵینەوەی جەماڵ بابان بەغدا ۱۹۷۵.

**ملااحمد عارف:** ملااحمدابن ملاسعید در سال ۱۲۰۶ هجری در حوالی تکاب افشار متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن برای تحصیل علم به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و فقه و تفسیر و حکمت را در خدمت عالمان دین آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد و در اواخر عمرش عازم حجاز شد و پس از انجام مراسم حج به سال ۱۲۶۳ هجری در مکه درگذشت و در همان جا دفن شد، وی در حکمت و فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ساقی وەرە قوربانی مەی و جامی مەیت بم
قوربانی قەدی هەروەکوو نەوڕەستە نەیت‌بم
لەم دایرە دا مەرکەزی زومرەی عورەفایی
مەی بێنە فیدای حەڵقەیی مەستانی حەیت بم

یعنی:

ای ساقی! قربان می‌و جام می و قد و بالای نورسته نیت گردم، در این دایره تو مرکز زمرهٔ عرفایی، می بیاور قربان حلقهٔ زلف‌های مستت گردم.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان عارف، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملااحمد عمرگنبدی:** ملااحمد عمر گنبدی که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در ده گنبد از توابع کویسنجق تولد یافت. در جوانی در خدمت مولانا روزبهان فقه و تفسیر آموخت و سرانجام در خدمت مولانا ملایحیی مزوری به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس پرداخت و او در فقه و تفسیر و حکمت و منطق تبحر داشت و آثاری نیز از او باقیست از جمله شرحی بر کتاب‌الصغری در منطق است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملااحمد فانی:** ملااحمدابن ملاعبدالکریم متخلص به فانی در سال ۱۳۰۶ هجری در سنندج تولد یافت و علوم دینی و فنون ادب را در همان جا فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۳۴ هجری شهید شد. از او اشعاری به‌یادگار مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

**تا عطر دو گیسوی تو در انجمن افتاد صد نقص به بازار گل اندر چمن افتاد**
**چون قامت زیبای تو را سرو چمن دید پایش به‌گل اندر شد و حیران‌چومن افتاد**
**«فانی» که در این دار فنا گشت از اول با حلقهٔ موی تو چنین در محن افتاد**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملااحمد فایز:** ملااحمدابن حاج ملارسول ملقب به فایز در سال ۱۳۱۲ هجری در سلیمانیه متولد شد و همان جا در خدمت پدرش به فراگرفتن دانش پرداخت و پس از آن در خدمت علماء دین صرف و نحو و فقه و تفسیر و منطق و حکمت را فراگرفت و از شیخ بابا علی تکیه به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۳۹۰ هجری در خانقین بدرود زندگی گفت. وی در فقه ادب و سرودن شعر ید طولایی داشت و از وی دیوان شعری به یادگار مانده که اشعارش بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

لەدووریت دیدەکەم بێنوورە ئیمشەو دڵە غەمبارەکەم مەغدوورە ئیمشەو
لەشاری سینەدانایی صەدایی وەکوو کیسرا بڵێ خاپوورە ئیمشەو

یعنی:

به خاطر دوریت دیدگانم امشب بی‌نور است و دلم بسی اندوهگین است و در شهر سینه صدایی به‌گوش نمی‌رسد و مانند طاق کسرا ویران شده است امشب.

مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی کوردی‌بەوەنووسراوی: د. مارف خەزنەدار ـ بەغدا ۱۹۸٤.

**ملااحمد کلاشی:** احمدابن صدیق کلاشی در سال ۱۲۲۶ هجری در ده کلاش از توابع جوانرود متولد شد و در کودکی نزد پدرش به تحصیل علم پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف اورامان سفر کرد و سرانجام به سنندج رفت و در آنجا نزد عالمان دین فقه و حدیث را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی به سنندج رفت و در دستگاه حکام اردلان به خصوص غلامشاه‌خان اردلان (۱۲۶۲-۱۲۸۴ هجری) به کار گمارده شد تا در سال ۱۲۹۸ هجری وفات یافت. وی در علم کلام و منطق و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او تألیفاتی به یادگار مانده و اشعاری نیز از او به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دڵە کام بەد بێ نەکەردت کەردت دڵە کام بەدبی نەوەردت وەردت

چێشت بی‌حاصڵ چێشت بی‌ده‌سگیر		چه نافه‌رمانیت هیچ نه‌که‌رد تـه‌قصیر
بــزانــه دونــیا فــانیه‌ن فــانی		ویه ردهه‌رچیت که‌رد نه رووی نادانی
بــنیه نــه ڕای راســی و قــه‌ناعه‌ت		ویر بده‌ر و ذیکر خـولوص طاعه‌ت

یعنی:

ای دل! هرکاری که بد بود انجام دادی و از آن کارهای ناپسند چه دستگیرت شد و از نافرمانی قصور نکردی، این را بدان که دنیا فانی است و هرچه کردی از روی نادانی بود و اکنون دیگر به راه راست برو و به ذکر و خلوص طاعت توجه کن و راه خداشناسی را پیش بگیر.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملااحمد گرجی**: ملااحمدابن ملاعبدالکریم گرجی در سال ۱۳۱۵ هجری در اطراف سنندج متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت و در جوانی برای تحصیل علم به مهاباد و سلیمانیه سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به امر شیخ علاءالدین به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۳۷ هجری در لشکرکشی روس‌ها به کردستان شهید گردید. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و از او دیوانی باقی است که شامل قصاید و غزلیات کردی و فارسی است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملااحمد گلالی**: ملااحمدابن داود گلالی به سال ۱۲۰۳ هجری در قریهٔ بالک از توابع چومان متولد شد و در کودکی قرآن را فراگرفت و سپس در خدمت ملا خطی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و به اخذ افتاء نایل آمد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۶۹ هجری فوت کرد. وی در فقه و تفسیر استاد بود و از آثار او: صفوةالتفاسیر و حاشیه‌هایی بر کتاب‌های مذهبی است که هنوز به طبع نرسیده.

مراجع: نسخهٔ خطی صفوةالتفاسیر.

**ملااحمد نامی**: ملااحمدابن ملامحمود در سال ۱۳۲۶ هجری در ده عربت از توابع تصیبین متولد شد. وی صاحب هوش وافر بود و در غالب علوم زمان خود خاصه در فقه

و تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادب تبحر یافت و پس از اخذ افتاء به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۳۹۵ هجری در قامشلو بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت، دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قصاید کردی و عربی است تاکنون به طبع نرسیده و یک فرهنگ کردی به عربی نیز از او به جای مانده که هنوز به چاپ نرسیده. از اوست:

جلی ئازادی و مەردی بپۆشن    بادەی یەکێتی هەردەم بنۆشن

سیا بەختان هەمی ئەم خەم فرۆشن

یعنی:

جامهٔ آزادی و مردی بپوشید و بادهٔ اتحاد با هم بنوشید و سیاه‌بختان و فرومایگان باید غم و اندوه بخورند.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**ملااحمد نوشه‌ای**: ملااحمدابن ملاعبدالرحمن در سال ۱۲۲۸ هجری در نودشه تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در نزد عالمان دین فقه و تفسیر آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و پس از مدتی به سلیمانیه رفت و در آنجا مابقی عمرش را به تدریس گذراند و سرانجام به سال ۱۲۹۴ هجری در سنندج درگذشت و همان جا دفن شد. وی در فقه و تفسیر و هیأت و ریاضیات متبحر بوده و در فنون شعر هم مهارت داشته و تألیفاتی هم در این‌باره نوشته که متأسفانه اثری از آنها نیست. از اوست:

**تکیه بر حفظ معانی مکن آن را بنویس    دانهٔ نقطه شد این مرغک دانا را رام**

**گوهر حفظ مسایل سپر حافظه را    مرد عاقل ندهد لؤلؤ شهوار به دام**

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودە ڕزیس.

**ملااسعد خیلانی**: ملااسعدابن حاج ملاعمر خێلانی xêlânî در سال ۱۲۷۰ هجری در ده ورده warda از توابع بالکان balakân اربیل متولد شد. در کودکی صرف و نحو و فقه را در زادگاه خود در محضر پدرش فراگرفت برای تکمیل تحصیلات به کویسنجق رهسپار شد و در خدمت عالمان دین تفسیر و حکمت و فنون ادب را آموخت و پس از

اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و تدریس به سر برد تا در سال ۱۳۴۹ هجری درگذشت. وی در فقه و فنون ادب و تاریخ استاد بود و از آثار او کتابی است به نام (تاریخ سوران) که هنوز به طبع نرسیده.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین، و نسخهٔ خطی تاریخ سوران.

**ملااسماعیل شاکی**: ملااسماعیل ملقب به شاکی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و به کمال رسید. وی در علوم هیأت و نجوم و ریاضیات و فقه و فنون ادبی مهارت داشت و گاهی هم شعر می‌سرود و از او اشعاری در حدیقهٔ امان‌اللهی درج شده است. از اوست:

**بسی شرمنده گردد از بهشت و از قصور خود**
**اگر رضوان جنت یک زمان بیند سرکویش**
**زوضع و گردش افلاک شاکی شاکیم شاکی**
**که هم سنگند لعل و سنگ خاره در ترازویش**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملاالیاس شهرزوری**: ملاالیاس که از علما و فقهای بزرگ قرن هشتم هجری است در شهرزور تولد یافت و علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به دینور و بغداد سفر کرد و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت و هیئت و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مدتی به تدریس مشغول بود و پس از آن متولی قضا گردید و سرانجام به سال ۷۸۳ هجری درگذشت. وی شاگردان بسیار داشت و از او نیز تألیفاتی به جای مانده و در اکثر نوشته‌هایش به زهد و ورع و مذمت جاه‌طلبی و ستایش تواضع سخن گفته است و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

مەذهەبی ئیسلام ئەقدەمە و جوانە گەلیٚ شیرینە و وەک ئەرخەوانە
هەتائەتوانی لەم ڕیٚوە بڕۆ تا کوولە ژینا هیچ نەبی تڕۆ

یعنی:

مذهب اسلام اقدم است و زیبا، بسی شیرین است و مانند ارغوان است، تا می‌توانی از این راه برو، تا در زندگی هیچ وقت رسوا نگردی.

مراجع: نسخهٔ خطی خلاصهٔ سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملا بوره‌که‌یی**: ملاعبداللهابن محمدحسن شَواخ متخلص بـه فـاروقی در سـال ۱۳۴۶ هجری در کرکوک متولد شد و در جوانی به کفری رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بـازگشت و در آنجا مدتی به امامت مردم سرگرم شد و سپس به بغداد و از آنجا به تکاب افشار عزیمت کرد و مدتی در آنجا به امامت مردم و تدریس سرگرم شد ولی دیری نپایید که به کفری عازم شد و مابقی عمرش را در آنجا به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۹۵ هجری درگذشت. وی از علمای زبردست کرد به شمار می‌رود و در تفسیر قرآن نـظیر نداشت و در سرودن شعر هم دست داشت و منظومه‌ای به نام عقیده از او باقی است که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| عیلمی حه‌ق نیه غه‌یر عیلمی قورئان | خه‌وف له‌که‌س نیه ئیلا له سوبحان |
| عـه‌قڵ مـورشدبێ ئـه‌باطیل دووره | مه‌قصوود قورئانه و هدایه‌ت نووره |

یعنی:

علم حق علم قرآن است و هیچکس نباید بجز از خدا از کس دیگر بترسد، اگـر انسان عقل خود را مرشد کند از اباطیل دور می‌شود، مقصود همه قرآن است و انسان با نور قرآن هدایت می‌شود.

مراجع: نسخهٔ خطی عقیده‌نامه، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاپریشان لُر**: ملاابوالقاسم ملقب به پریشان در سال ۷۵۷ هجری در دینور متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و در جوانی به کسب علم پرداخت و در فقه و اصول و تفسیر متبحر شد و مدتی به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۲۵ هجری در دینور بدرود زندگی گفت. وی معاصر شیخ رجب برسی از علمای قرن نـهم هـجری است و در اشعارش از او یادکرده و با هم ارتباط نزدیک داشته‌اند و نیز از اشعارش پیداست که وی دارای مذهب حروفیه بوده که فضل استرآبادی (۷۴۰-۸۰۴ هجری) آن را به وجود آورد که آیات قرآن را با بیان معانی تازه براساس حروف تفسیر می‌کردند. ملاپریشان آثاری هم به زبان فارسی و عربی داشته که اکنون اثری از آنها در میان نیست و فقط کتابی به نام (پریشان‌نامه) از او به یادگار مانده که به گویش لری تحت تأثیر گویش گورانـی سـروده شده و به یک شاهکار ادبی به شمار می‌رود. از اوست:

| | |
|---|---|
| فیدات بام ساقی، تەڕ زووانم کەی | من دەردە دارم دەوای گیانم کەی |
| زجام تەوحید یەکجا مەستم کەی | زەڕێ نابوودم بەڵکم هەستم کەی |

یعنی:

فدایت شوم ای ساقی! زبانم را با باده تر کن، من بیمارم و مداوایم کن و از جام توحید مستم کن و از نابودی رستگارم کن.

مراجع: نسخهٔ خطی پریشان‌نامه، نسخهٔ خطی ساقی‌نامه ملاپریشان، جنگ خطی، مەلا پەرێشان بەپێنووسی د. محمدصدیق مفتی‌زاده، لەرۆژنامەی کوردستان.

**ملا جامی چوری:** ملا جامی‌ابن‌ملا عبدالکریم‌ابن ملاابوبکر مصنف در سال ۱۰۳۸ هجری در ده چور متولد شد و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به ده قلاچوالان از توابع شهرزور رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی بداق سلطان مکری به سال ۱۰۸۹ هجری مسجد سور را در ساوجبلاغ بنا کرد و ملاجامی را برای ادارهٔ آن دعوت کرد و ملاجامی هم این دعوت را پذیرفت و به ساوجبلاغ هجرت کرد و در آنجا سکنی گزید و تا آخر عمر در آن به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۱۰۵ هجری درگذشت و او را در کوه داشامجید که اکنون جزو شهر درآمده به خاک سپردند و بعداً گورستان ملاجامی نامیده شد و اکنون به میدان ملاجامی مبدل شده است. از او تعلیقاتی بر کتاب‌های دینی و سه جلد تفسیر بر قرآن کریم به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده.

مراجع: تاریخ‌السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاجامی شهرزوری:** ملاجامی که از علما و فقهای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و برای تحصیل به بغداد و شام سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۹۷ هجری وفات یافت. وی به شعر و ادب دلبستگی داشت و در سرودن شعر یدَ طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

گەر توانات هەبێ بەزانین ئەگەی	لەزانین دڵی پیر جووان ئەکەی

یعنی:

اگر توانا باشی به دانش می‌رسی، و از دانش دل پیر را جوان می‌کنی.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملا جرجیس اربیلی:** ملا جرجیس‌ابن‌ملامحمد رشادی که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در سال ۱۱۳۶ هجری در اربیل تولد یافت و در کودکی نزد پدرش به کسب علم پرداخت و پس از آن به ماوران از توابع اربیل رفت و نزد ملافتح‌الله حیدری و ملااسماعیل حیدری تلمذ کرد و فقه و تفسیر را از آنان آموخت و در خدمت صبغة‌الله حیدری علوم ادبی را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و پس از مدتی به موصل عزیمت کرد و در آنجا به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۲۰۶ هجری درگذشت. وی به زبان فارسی و عربی شعر سروده و صاحب تألیفات بسیاری است، ولی بیشتر آثارش ازبین رفته و اثری از آنها نمانده است. از اوست:

وَ رُبَّ حَمامَةٍ بِالدَّوحِ باتَت — باشجانٍ وَ حُزنٍ مُستَكِنِ
عَلی اَیامِ وَصلٍ حَیثُ فاتَت — تُعیدُ النَّوح فَنّا بَعد فَنِّ
اقاسِمها الهُمُومَ إذا اجتمعنا — وَ تَروی قِصَة الأشواقِ عَنّی
عَلی حُکم اِلهوی فینا اقتسَمنا — فمنها النَّوحُ وَ العَبَراتُ مِنّی

مراجع: الشیخ جرجیس الاربلی ـ سعید الدیوه‌چی ـ گۆڤاری کۆڕی زانیاری کورد ژماره ۳-۲ سالی ۱۹۷۵ و غایة المرام فی محاسن بغداد دارالسلام تألیف یاسین‌بن خیرالله العمری بغداد ۱۹۱۸.

**ملاحافظ فرهاد هشمیزی:** ملاحافظ فرهادابن ملااحمد هشمیزی به سال ۱۰۱۰ هجری در قریهٔ هشمیز از توابع ژاورود زاده شد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن عازم بغداد شد و در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و فقه و تفسیر قرآن را فراگرفت و از همهٔ اساتید به قدرت فکر و دقت نظر درگذشت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و سپس به خدمت خان‌احمدخان اردلان (۱۰۲۶-۱۰۴۸ هجری) رسید و نزد وی تقرب یافت و نویسندهٔ مخصوص او شد و خان‌احمدخان در بیشتر امور با او مشورت می‌کرد و او سرانجام به سال ۱۰۹۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات استاد بود و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

ئەگەر وای شەماڵ مەیاونۆ گەردم — زەرد مەبۆ خەزان هەناسەی سەردم

یعنی:

اگر باد نسیم گردم را پخش کند خزان با آه سردم برگ‌هایش زرد می‌شود.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحامد آلیجانی:** ملاحامدابن ملاحسن آلیجانی در سال ۱۲۶۵ هجری در ده آلیجان از توابع سنندج متولد شد و پس ازکسب فضایل به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین به تحصیل فقه و اصول و فنون ادبی پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و به سال ۱۳۰۹ هجری بدرود زندگی گفت. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

ساقی باوەرە وەش شەراوەکە     بەشەوق باڵای پەلکە خاوەکە
(حامد) قرچیا لەناو تاوەکە     باوەر بادەیێ وەک وەفراوەکە

یعنی:

ای ساقی جامی شراب برایم بیاور تا به یاد و شوق یار گیسو درازم آن را بنوشم. (حامد) از تاب عشق سوخته است، پس برای او باده‌ای سرد چون برفاب بیاور.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان آلیجانی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحامد اورامانی:** ملاحامدابن ملاعلی بیسارانی در سال ۱۲۲۵ هجری در بیساران تولد یافت و در کودکی صرف و نحو و فقه را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن به ده بیاره رفت و در خدمت شیخ عثمان به کسب کمالات مشغول شد و پس از مدتی از او خرقه اخذکرد و مابقی عمرش را در خدمت شیخ به عنوان کاتبی به سر برد و سرانجام به سال ۱۳۱۰ هجری در سلیمانیه بدرود حیات گفت و در مقبرهٔ مله‌گای چناره به خاک سپرده شد. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب متبحر و استاد بود. اوراست: عقیده و ایمان و اسلام، شرحی بر مثنوی، حاشیه برگلشن راز، شرحی بر منظومهٔ الزبده، شرحی بر منظومهٔ ذات‌الشفاء، ریاض المشتاقین. از اوست:

**مژده‌ای دل که بهار آمد و دلدار آمد     ساغر عیش پر از بادهٔ سرشار آمد**
**چمن از غائله، زاغ زغن فارغ شد     بلبل نغمه‌سرا باز به گلزار آمد**
**سحر از لطف هوا غالیه ساگشت صبا     گویی ازَ طرف چمن آهوی تاتار آمد**
**بلبلی رفت ازین جانب و شهباز آمد     باز گردید کنون طالب آشکار آمد**

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عبدالکریمی مدرس.

**ملاحامد بیسارانی:** ملاحامدابن ملاعلی بیسارانی در سال ۱۲۲۵ هجری در ده بیساران از توابع مریوان تولد یافت و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به سنندج

رفت و در آنجا فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و سپس به ده تویلی عزیمت کرد و در طریق سیر و سلوک قدم گذارد و به مصاحبت شیخ عثمان سراج‌الدین نایل شد و مدتی در خدمتش کسب فیض کرد و چون خط و نثر خوبی داشت در خدمت شیخ ماندگار شد باقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم و استنساخ و نوشتن کتاب‌های عرفانی به سر برد و به سال ۱۳۱۲ هجری در بیاره درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادبی متبحر و استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: شرحی بر مثنوی در سه جلد، شرحی بر گلشن راز، شرحی بر کتاب ابن‌رزام، منظومه‌ای به کردی در عقاید، دیوان شعر به فارسی و کردی. از اوست:

**پر شد جهان زشورش و غوغای نقشبند — یا حَبَذا طریقهٔ غرای نقشبند**
**آنان که در بحار حقیقت شناورند — غرقند جمله در تک دریای نقشبند**
**گردنکشان دهر هم از روی راستی — گردن کجند از پی طغرای نقشبند**
**می‌زیبد ار زعزت و رفعت کنند فخر — افتادگان سدهٔ اعلای نقشبند**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحسن بزاز:** ملاحسن بزاز از ادیبان و شاعران بزرگ قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است و او درموصل تولدیافت و در همان جا به‌سال ۱۳۱۱ هجری فوت کرد. وی در فنون ادب و علم نحو و معانی و بیان مهارت داشت و دیوان شعر او به طبع رسیده. از اوست:

**لئن لم یکن فی الصالحات مثوبة — وَ لَیسَ عَلَی العِصیانِ مِنهُ عِقابُ**
**لَطاعَتُهُ عِندی نعیم وَ جنة — وَ عصیانُهُ قَبلَ العَذَابِ عذاب**

یعنی:

اگر برای کردار نیک پاداش و برای کردار بد کیفری در میان نباشد فرمانبرداری خدا برای من بهره و خوشی و بهشت است و نافرمانی و سرکشی رنج و آزار است.

مراجع: آداب العربیة فی القرن التاسع عشر تألیف جرجی زیدان.

**ملاحسن جوهری:** ملاحسن‌ابن احمد در سال ۱۲۹۵ هجری در ده عمبار از توابع بوکان تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به ده جامَردی رفت و در خدمت ملاشمس الدین شیخ‌الاسلامی تلمذ کرد و فقه را آموخت و سپس عازم سلیمانیه شد و در خدمت عالمان دین تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادب را فراگرفت

و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و سپس به سنندج رهسپار شد و مدتی در مسجد دارالاحسان تدریس کرد و پس از آن به ده کوێره گوێز از توابع سقز رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۷۸ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و ادبیات فارسی و عربی متبحر و استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئەری ئەی نەفسی بێشەرم و حەیا تاکەی هەوەس‌ڕانی
هه تاکەی غەفڵەت و مەستی، هه تاکەی جەهل و نادانی
هه تاکەی پێڕەوی شەیطان و ڕێگەی خوار و خێچ دەگری
هه تاکەی سەرکەشی و فشق و فوجوور وکبر و طوغیانی

یعنی:

ای نفس بی‌شرم و بی‌حیا تا کی سرگرم هوس‌رانی هستی؟ و تا کی در غفلت و مستی به سر می‌بری و تا کی در جهل و نادانی هستی؟ تا کی پیروی از شیطان می‌کنی و راه کج می‌روی و تا کی در سرکشی و فسق و فجور و کبر و طغیان می‌باشی؟

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان جوهری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحسن شاهو:** ملاحسن قاضی‌ابن عبدالقادر کانی کبودی متخلص به شاهو در سال ۱۳۰۳ هجری در ده بیاره تولد یافت و تحصیلاتش را همان جا انجام داد و پس از آن به استانبول رفت و در آنجا زبان ترکی را فراگرفت و به ادبیات ترکی آشنایی یافت و سپس به سلیمانیه بازگشت و متولی قضای پینجوین شد و به سال ۱۳۹۲ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر کردی ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است به چاپ رسیده است. از اوست:

باری گونام گرانە بەسەر شانی ڕێشەوە
ئەتلێمەوە هەمیشە لەتاوا بە ئێشەوە
نه فسم ئەوەندە سەرکەشە سەرشێتی کردووم
تووشم بووە بە تووشی شەڕی گورگە مێشەوە

یعنی:

بار گناهم سنگین است و آن را به دوش می‌کشم و همیشه در درد و رنج به سر

می‌برم و نفسم آن‌قدر سرکش است که مرا دیوانه کرده است و دچار گرگ شده‌ام.
مراجع: دیوانی شاهۆ کۆکردنه‌وه‌ی محمدامین کاردۆخی ـ سلێمانی ۱۹۶۷.

**ملاحسن فانی**: ملاحسن ملقب به فانی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ده آبلاغ از توابع سلیمانیه متولد شده و همان جا سرگرم فراگرفتن دانش شده و در جوانی به سلیمانیه رهسپار شده و در خدمت علمای آن دوره به تحصیل علوم پرداخته و پس از اخذ افتاء به زادگاه خود بازگشته و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد مردم پرداخته تا به سال ۱۳۶۰ هجری درگذشته است. وی در سرودن شعر ید طولایی داشته و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دەڵێ مەجنوون ئەگەر لەیلارەضا بێ باهەموو عالەم
بکەن لۆمەو زەنشتم تەرکی یاری نازەنین ناکەم
ئەگەرکوفرەدووگێسووی دەستبدابۆمن بەسەر بەستی
موحەققەق ئیدعای قوطبەینی روویی سەرزەمین ناکەم

یعنی:

مجنون می‌گوید اگر لیلی رضا باشد، بهل همهٔ مردم مرا سرزنش کنند و من ترک یار نازنینم نمی‌کنم، و اگر دو گیسوی او نصیب من شود و این اگر کفر باشد بی‌گمان ادعای قطبیت روی این سرزمین را نمی‌کنم.

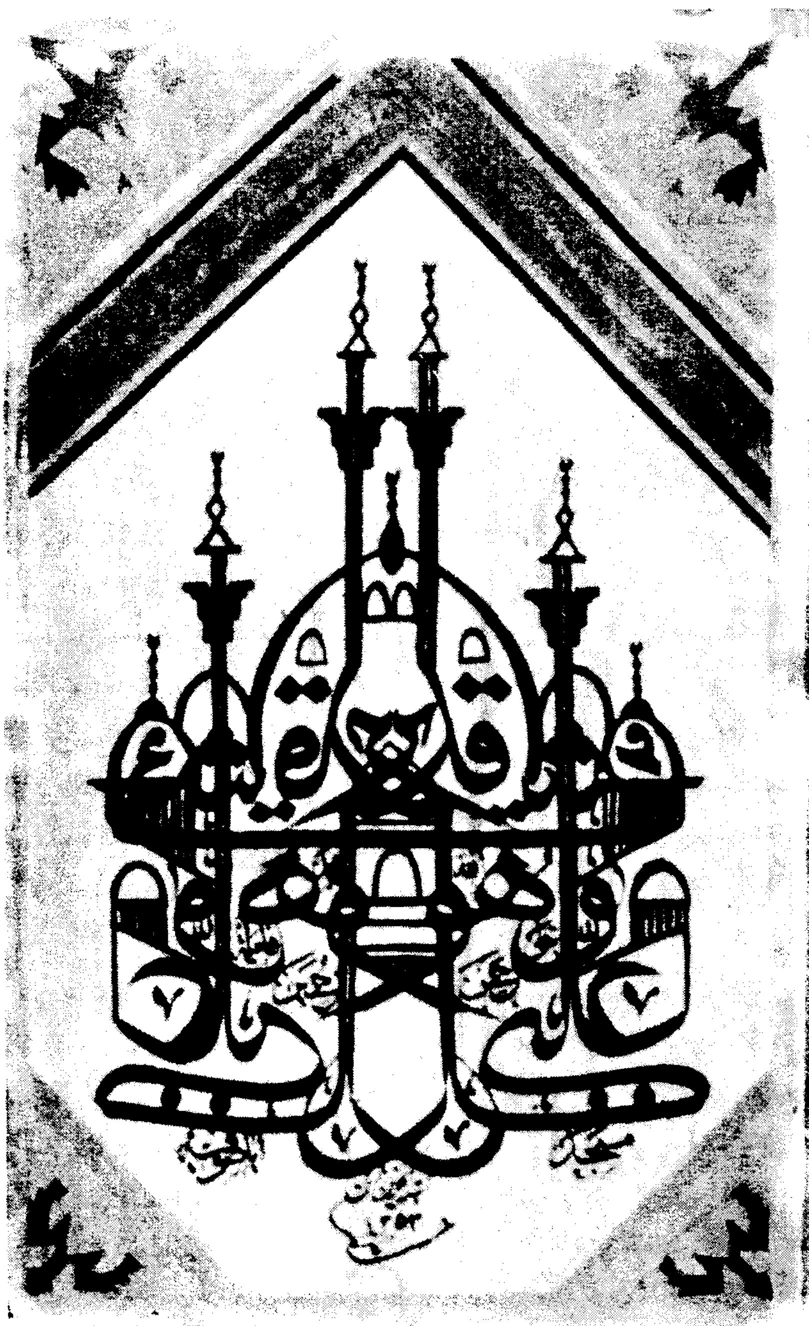
مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی‌کوردی یەوەنووسراوی: د. مارف خەزنەدار. بەغدا ۱۹۸٤.

**ملاحسن قزلجی**: ملاحسن‌ابن محمد به سال ۱۳۳۳ هجری در بوکان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت ملاحسین وجدی صرف و نحو و حکمت را فراگرفت و پس از آن نزد ملااحمد ترجانی‌زاده فقه و تفسیر را یاد گرفت و در نزد ملامحمد قزلجی هم مدتی به افاضه مشغول شد و طولی نکشید که در فقه و اصول و حدیث و فنون ادب و عروض و تاریخ بارع گشت و از او نیز به اخذ افتاء نایل آمد و سپس در ادارهٔ دارایی بوکان استخدام شد و امّا طولی نکشید که با رژیم شاهنشاهی به مبارزه پرداخت و پس از مدتی ناچار به بغداد رفت و از آنجا عازم اروپا شد و زبان‌های عربی و انگلیسی و مجاری را در آنجا آموخت و مدتی را در مجارستان به سر برد و سرانجام پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ایران بازگشت امّا

چندان نزیست و به سال ۱۴۰۴ هجری در هفتاد و یک سالگی بدرود حیات گفت. وی یکی از دانشمندان و نویسندگان زبردست کرد است و او با افکار آزادی‌خواهانه‌اش توانست چندین جلد کتاب به رشتهٔ تحریر درآورد از آن جمله: پێکەنینی گەدا: خندهٔ گدا، ئاشتی خوازی لادێ: آشتی‌خواهی روستا، رێزمانی کوردی: دستور زبان کردی و نیز گویند تفسیری بر قرآن کریم نوشته است و آن را به یکی از دوستانش داده که چاپ کند امّا متأسفانه اثری از آن نیست.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحسن کردستانی**: ملاحسن‌ابن ملارضاابن ملافضل الله سنندجی در سال ۱۲۹۴ هجری در ده نودشه از توابع سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل علاقه به خوشنویسی پیدا کرد و نزد استادان این فن به تعلیم خط پرداخت و در نتیجه در عداد خوشنویسان بزرگ ایران درآمد. وی در خط ثلث و نوشتن طغرا استاد بود و پس از آن به تدریس مشغول شد و در ضمن به خطاطی هم سرگرم بود، امّا چون ازدواج نکرده بود در گوشهٔ مساجد می‌زیست و چنان که گویند از فروش آثار خود امرار معاش می‌کرد و سرانجام به سال ۱۳۵۸ هجری درگذشت. از او آثاری در خط به جای مانده که تعدادی از آن نزد برخی از خانواده‌های سنندج نگهداری می‌شود.
مراجع: مجلهٔ اصحاب انقلاب، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحسن هوشیار**: ملاحسن به سال ۱۳۲۵ هجری در روستای سروی از توابع عمادیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی به دیاربکر رفت و در خدمت عالمان دین ادبیات قرآن کریم فقه را آموخت و سپس به سپاه احسان نوری پاشا ملحق شد و با اتاتورک به مبارزه برخاست و پس از مدتی شروع به مقاله‌نویسی کرد و بیشتر مقالاتش در مجله هاوار به طبع رساند و در سال ۱۹۷۰ مجله‌ای را به نام آگاهی منتشر کرد و تا شمارهٔ ۱۹ ادامه داشت و سرانجام به سال ۱۴۰۳ هجری درگذشت. وی در ادبیات تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تاریخ کرد، خاطرات، زردشت و نوروز، فلسفه و نهضت، انقلاب شیخ سعید.
مراجع: خاطرات و یادداشت‌های نویسنده.



اثر ملاحسن کردستانی

**ملاحسین پشدری:** ملاحسین پشدری که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در پشدر تولد یافت و همان جا علوم عقلی و نقلی را به اتمام رساند و پس از آن به بغداد رفت و در آنجا به تدریس مشغول شد. وی در فقه و تفسیر و هیئت و فنون ادب استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: ترشیح‌الادراک فی شرح تشریح الافلاک.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاحق‌علی سیاه‌پوش:** ملاحق‌ابن گرگ‌علی از طایفه سیاه‌پوش الشتر ملقب به فیلی در سال ۱۲۵۶ هجری در دزفول متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس پدرش با خانواده به لرستان مهاجرت کرد و در الشتر سکنی گزید و حق علی در آن دیار فقه و تفسیر و منطق و حکمت و ادبیات را در خدمت عالمان دین فراگرفت و پس از اخذ اجتهاد ازدواج کرد و مابقی عمر را همان جا به ارشاد و وعظ مردم و تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. وی مورد احترام فضلا و علما بود و در فقه و اصول و ادبیات تبحر داشت و گهگاه شعر می‌سرود و از او اشعار پراکنده‌ای به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است و از او منظومه‌ای نیز به جای مانده که شامل لغات فارسی و کردی لکی است و به شیوهٔ نصاب‌الصبیان آن را سروده که تعلیم اوزان معمولی برای مبتدیان است و نیز محتوی اطلاعاتی است دربارهٔ اشیاء و اسماء و معانی لغات از کردی به فارسی چنان که در مقدمه آن گوید:

**مغنی بیان تو جان‌پرور است — هوای تقارب مرا در سر است**
**فعولن، فعولن، فعولن، فعول — بخوان پارسی کِش لکی در خوَر است**
**خداوند عالم (خودا) دان و بس — رسولش به تحقیق (پەیغەمبەر) است**
**(ئەساره) ستاره بود (مانگ) ماه — همان آفتاب منور (هووەر) است**
**شکم (لەم) بود (دەم) دهان (کوڕ) پسر — (چەمەل)دیدگان‌و(کەپوولک)سراست**

و این دو بیت از اوست که گوید:

جفتیٚ گۆشوارەی تەلاش نە گۆشە — بلا تشمەری شای تەلا پۆشە
«فەیلی» ژ هیجران بیٚ‌تاو و تۆشە — زامش کاری‌یە فکرش مەغشوشە

یعنی:

دلبرم جفتی گوشوارهٔ طلا به گوش آویخته و گویی شاه طلاپوش است. «فیلی» از فراق تاب و توانش را از دست داده‌است و زخمش کاری است وافکارش مشوش است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاحمدون کور:** ملاحمدون‌ابن ملااسماعیل شهربازاری در سال ۱۲۷۸ هجری متولد شد و در کودکی نزد پدر علوم مقدماتی را آموخت و سپس در نزد عالمان دین فقه و حکمت را آموخت و در جوانی دچار بیماری آبله شد و هر دو چشمش کور شد ولی چنان که گویند حافظه‌ای خیلی قوی داشت و حتی با حس بویایی دیگران را می‌شناخت و به نام صدا می‌کرد و مابقی عمرش را با فقر و تکدی گذراند تا به سال ۱۳۳۶ هجری در حلبجه درگذشت. وی به کردی و فارسی شعر می‌سرود و اشعارش بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

فه‌له‌ک، ده‌مێکه له‌گه‌ڵ من به جه‌نگی، تۆبی خودا

له‌حه‌ق بترسه، به‌سم پێ بنۆشه، زه‌هری جه‌فا

جه‌سه‌د تووایه‌وه، سه‌ربوو به‌گه‌ردو شیشه‌ی دڵ

شکا به سه‌نگی فراق و شه‌رابی عه‌یش رژا

یعنی:

ای فلک! مدتی است با من می‌جنگی، تو را به خدا از خدا بترس و بس به من زهر جفا بخوران، جسدم ذوب شد و شیشهٔ دل به سنگ فراق شکسته شد و شراب زندگیم ریخته شد پس چرا مرا رها نمی‌کنی؟

مراجع: لێکۆڵینه‌وه له‌ئه‌ده‌ی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و تاڵه‌ی ده‌روون نووسینی شیخ محمدی خال ـ به‌غدا ۱۹۸٤.

**ملاحویز محزون:** ملاحویزابن قوچاغ متخلص به محزون در سال ۱۲۹۱ هجری در شهر کویسنجق متولد شد و در کودکی صرف و نحو و گلستان را در خدمت علمای آن دیار فراخواند و پس از آن در خدمت ملاعبدالله جلی فقه و تفسیر و فنون ادب را آموخت و پس از اخذ افتاء مابقی زندگیش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۵۴ هجری درگذشت. وی در فنون ادب تبحر داشت و در سرودن اشعار کردی و فارسی نیز ید طولایی داشت. از اوست:

ماچی خاڵی خۆشتره یا شه‌کره سێوی رووومه‌تی

عاره‌قی به‌رگه‌ردنی ئاوی حه‌یاتی پێوه‌یه

یارئه‌ڵێ یاریت ده‌که‌م ئه‌مرۆکه تۆ مه‌حزووون وه‌ره

دوودی ئاته‌شباری سینه‌م ئافاتی پێوه‌یه

یعنی:

بوسهٔ لبش خوشتر است یا شکر و سیب رخسارش، عرق گردنش گویی آب حیات است. یار می‌گوید تو را کمک می‌کنم امروز ای محزون بیا، ولی دود آتشبار سینه‌ام گویی برایم آفتی شده است.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**ملاحیدر سنندجی**: ملاحیدر متخلص به حیدر از شعرای قرن سیزدهم هجری در سنندج متولد شد و از او قطعاتی به جای مانده که درکتاب حدیقهٔ امان‌اللهی نوشته شده و دیگر از احوال او اطلاعی در دست نداریم. از اوست:

**عشق‌را راهی است پرخوف و خطر — کس ندارد غیر او آنجا گذر**
**عشق احمد برد اندر لامکان — تا به اَوادنیٰ رسانیدش نشان**
**عشق بتواند که در پردهٔ صفات — بگذرد تا بارگاه خاص ذات**
**چون خدا اندر ملک عشقی ندید — آمد و از غیرت آدم آفرید**
**مظهر جملهٔ صفات خویش کرد — عاشق محرم به ذات خویش کرد**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملاخالد دزه‌یی**: ملاخالدبن عزیز دزه‌یی در سال ۱۳۲۹ هجری در روستای مورتکه از توابع اربیل متولد شد و همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس برای فراگرفتن علوم اسلامی به مناطق دیگر کردستان رهسپار شد تا این که به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۴۰۱ هجری در اربیل فوت کرد. وی یکی از نویسندگان کرد است و از او مقاله‌هایی در مجلات کردی به طبع رسیده است.

مراجع: دیاری نەورۆز ـ عومەرئیبراهیم عەزیز.

**ملاخالد مفتی**: ملاخالدابن ملاعبدالله دشه‌ای در سال ۱۳۲۳ هجری در ده دشه از توابع اورامان متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را در سنندج آموخت، پس از آن به رواندز رفت و در خدمت ملااسعد رواندزی تلمذ کرد و صرف و نحو و منطق را فراگرفت و از آنجا به اربیل رهسپار شد و در خدمت ملا افندی اربیلی فقه و تفسیر و حدیث استماع کرد و به اخذ اجازه نایل آمد و از آنجا به ده تویلی عازم شد و از حضور

شیخ حسام‌الدین به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از او خرقه گرفت و به ده زلم رهسپار شد و از آنجا به پنجوین رفت و به تدریس مشغول شد و به علت وقوع زلزله آنجا را ترک کرد و به سنندج بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۴۰۰ هجری در تهران وفات یافت و بنا به وصیت خودش جنازه‌اش را در ویس‌القرن از توابع کرمانشاه به خاک سپردند. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب استاد بود و از آثار او ترجمهٔ قصیده برده به کردی است، و اشعاری هم از او باقی است که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

قسه کاتێ دەکا پیاوی ژیر — یاکوو پەنجە دەکا لە پاڕوو گیر
گەرنەڵێ بۆگەلی زیانی بێ — وەرنەخوا ئافەتی ژیانی بێ
بۆیە دایم وتەی لەسوودایە — خواردنی لەش خوەشی لەدوایە

یعنی:

مرد دانا هنگامی که سخن آغاز کند، یا انگشت به لقمه دراز کند، اگر نگوید برای مردمش زیان داشته باشد و اگر نخورد و برای زندگیش زیان داشته باشد برای همین است که گفتارش سودمند است و یا خوردنش تندرستی آرد.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاخضر دشتی:** ملاخضر دشتی در سال ۱۳۱۸ هجری در ده خرابه دراو از توابع اربیل تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی برای کسب علم به سیاحت بلاد رفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و از آنجا به دارَبَن کوچ کرد و مابقی عمرش را همان جا به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۶ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و شیوا است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: مولودنامه، استعاره دربارهٔ علم بیان، طلاق‌نامه، دیوان شعر را نام برد. از اوست:

غەریب و دڵ حەزینم شینە بۆمن جەژنی قوربانم
قوڕی سەربان، بە بانی سەربکەم بۆجەژنی قوربانم
هەمووکەس ئیمڕۆ وادەستێ حەبیبی خۆی لەدەستایە
وەلێ من بێکەسم بۆێی شەرابی غەم لەدەستانم

یعنی:

غریب و افسرده‌ام و این جشن قربان برایم شیون و زاری است، گل بام را باید به

سر کنم، امروز همه دست یار خود را گرفته‌اند ولی من بی‌کسم در غم و اندوه به سر می‌برم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاخضر رودباری:** ملاخضرابن ملااحمد رودباری در سال ۱۱۴۷ هجری در رودبار از توابع اورامان تخت متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و مقدمات علوم را از پدرش فراگرفت و پس از آن به قلاچوالان رفت و در خدمت شیخ محمد وسیم فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و علاوه بر این در فنون ادبی و ریاضی و هیئت دست یافت و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و وعظ مردم سرگرم شد و به سال ۱۲۱۰ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوانش قریب هزار بیت دارد، دو منظومه هم به نام‌های: روڵە بزانی و دولتنامه به گویش گورانی در بیان عقاید و احکام اسلامی دارد. از اوست:

| | |
|---|---|
| فەرزەند جەلای من وە تۆ وەصیەت بۆ | زیاد جە وەصیەت هەم نەصیحەت بۆ |
| هەرگیز جە صەلۆات غافڵ مەنیشە | دایم صەڵوات دای بکەرە پیشە |

یعنی:

ای فرزند: این از طرف من وصیت باشد و چون نصیحتی به آن عمل کن: هرگز از صلوات غافل مباش و همیشه ختم صلوات را پیشهٔ خود کن.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ملاخضر رودباری و شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاخلیل مشختی:** ملاخلیل‌ابن سلیمان متخلص به مشختی در سال ۱۳۲۵ هجری در ده بَلاوات از توابع موصل تولد یافت. علوم مقدماتی را پیش ملاقادر دینارانی فراگرفت و در جوانی در خدمت ملااحمد رش فقه و علوم قرآنی و حکمت و اصول را آموخت و از او اجازه گرفت و پس از آن در روستاهای کردستان به تدریس و ارشاد و وعظ مردم پرداخت تا این که به سال ۱۳۹۳ هجری به علت فعالیت‌های سیاسی آوارهٔ ایران شد و اکنون در تهران به سر می‌برد. وی در فقه و تفسیر و ادبیات و لغت تبحر دارد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: البلاغه فی علم البلاغه، المدنی بشرح المغنی، تەفسیری قورئان، فیقهی موحەممەدی، فەرهەنگی مەرگ وژین، تۆشە پاشە رۆژ، مەولوودنامە، المنافقون،

دین و سیاسەت، چارینه کانی باباتایەر، چارینه کانی فایز دەشتستانی، فەرهەنگی ئشکەختان. شعر نیکو هم می‌گوید و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملارئوف حویزی**: ملارئوف‌ابن سلیم حویزی در سال ۱۳۲۹ هجری در شهر کویسنجق از توابع اربیل تولد یافت و در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و تاریخ و فنون ادب را آموخت و به اخذ افتاء نایل شد و در سال ۱۳۶۱ هجری عازم هندوستان شد و مدتی در آنجا به تدریس علوم اسلامی مشغول شد و سپس به شهر بصره بازگشت و مدتی هم در آنجا به تدریس علوم اسلامی مشغول شد و سپس به شهر بصره بازگشت و مدتی هم در آنجا به تدریس فقه و تفسیر سرگرم شد و آنگاه به بغداد رفت و به مدت هفت سال در آنجا تدریس کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و در مسجد جامع به تدریس و ارشاد خلق مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۹۹ هجری بدرود حیات گفت. ملارئوف در فقه و اصول و تاریخ متبحر بود و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی آشنایی داشت و شعر نیکو می‌سرود و از آثار او می‌توان کتاب کوردستان را نام برد.

مراجع: کوردستان و ئایینی ئیسلام دانراوی مەلا رەئووف حەویزی، بەغدا ۱۹۷۰.

**ملارسول ادیب**: ملارسول‌ابن ملاصادق‌ابن عبدالرحمن زندی متخلص به ادیب در سال ۱۲۹۱ هجری در ده شاولی šâwalî از توابع مهاباد تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به ساوجبلاغ رفت و در خدمت میرزا عبدالرحیم وفایی فقه و حدیث و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به ده سەرگیز رهسپار شد و در آنجا به تدریس مشغول شد تا به سال ۱۳۵۱ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت استاد بود و به زبان‌های فارسی و عربی و روسی آشنایی کامل داشت و در سرودن شعر ذوق سرشاری داشت و اشعارش را با خط زیبای خود می‌نوشت و چنان که گویند در طب هم سررشته داشت. از اوست:

رووت شەمسی تەمووزە هەموو پڕ تابش و تاوە
ئەگریجەیی چین چینە لەرووت پەخش‌و بڵاوە
حەیرانی دەمت بم بە مەثەل شووشە گوڵاوە
قوربانی دوو زوڵفت کە دەڵێی سونبوڵی خاوە
مەیلت ئەوە چەن رۆژە لەسەر وەعدە نەماوە

یعنی:
رخت مانند خورشید می‌درخشد و گیسوانت بر رخسارت پخش شده، حیران دهنت باشم که گویی گلاب است و قربان دو زلفت گردم که گویی سنبل است و اینک چند روزی است که علاقه‌ات به من کم شده و گویا پیمانت را از یاد بردی.
مراجع: دیوانی ئەدیب لەسەرئەرکی گیوموکریانی - هەولێر ۱۹٦٤.

**ملارسول دیلیژه‌یی:** ملارسول‌ابن ملاشریف دیلیژه‌یی در سال ۱۲۸۰ هجری در ده دیلیژه از توابع سلیمانیه تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش مبادی علوم را آموخت و پس از آن در خدمت علمای دین فقه و تفسیر را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس در خدمت کاک احمد شیخ مدتی کسب فیض کرد تا این که به مقام خلیفگی او رسید و بعد از آن به تدریس و ارشاد مرد به سر برد و در سال ۱۳۳۵ هجری با جمعی از یارانش به بانه آمد تا با روس‌های تزاری جهاد کند و پس از بازگشت به سال ۱۳۳۸ هجری دارفانی را وداع گفت. وی در فقه و حدیث و فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و از او دیوان شعری باقی است که تاکنون به طبع نرسیده.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین و یادداشت‌های نویسنده.

**ملارسول منفی:** ملارسول‌ابن ملامحمود بیتوشی ملقَب به منفی در سال ۱۲۸۳ هجری در کویسنجق متولد شد. وی پس از تحصیلات مقدماتی به سلیمانیه عزیمت کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳٤۱ هجری درگذشت. منفی به زبان‌های کردی و فارسی شعر می‌سرود و اشعار او تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

لەبە رشەمعی جەماڵی رووت‌دە سووتێم چەشنی پەروانە
بەڵێ مەعلوومە پیشەی عاشقان هەرزار و سووتانە
کەمەندی زوڵفی چین چینت لەماچین عاشقان دێنێ
گە ئێمە طالبی ما چین نە چین ما چینی ئیرانە

یعنی:

در مقابل شمع جمال رخسارت مانند پروانه می‌سوزم، بلی معلوم است که پیشهٔ عاشقان پیوسته گریان و سوختن است، کمند زلف چین چینت از ماچین عشاق می‌آورد، ماکه طالب بوسه‌ایم به ماچین نمی‌رویم و آن را در ایران می‌یابیم.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی کەریم شارەزا.

**ملارشید بابان:** ملارشیدابن فتاح‌بیگ بابان در سال ۱۲۸۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در جوانی به پینجوین رفت و در خدمت ملا عبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و از او نیز اجازه گرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به سلیمانیه بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از آن به استانبول رفت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۶۱ هجری در استانبول درگذشت. از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: شرحی بر منظومهٔ فریده، شرحی بر احادیث بخاری و مسلم به زبان کردی است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرس.

**ملارشید مایل:** ملارشید ملقب به مایل که از شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است در شهر سلیمانیه پا به عرصهٔ وجود نهاده است و در همان جا به تحصیل علوم پرداخته و در خدمت علمای آن دیار کسب فیض کرده و به اخذ افتاء نایل شده و پس از آن به تدریس و ارشاد و وعظ مردم سرگرم شده تا به سال ۱۳۲۲ هجری در حادثه‌ای کشته شده است. از او دیوانی به یادگار مانده که شامل غزلیات و قطعات و رباعیات است و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

چە تفەنگێکە بەشەرت قابلە بۆ داری کوڵێن
تابڵێی قورس و شکاوو بە دو فیشەک نە تەقێن

سەیری فیشەکلغەکەی کەنلە دووصەد لاوە قوپاو
فیشەکی قەلب و قەپاغی‌رەش و دوژمن نەتەزێن

یعنی:

این چه تفنگی است که برای ستون خرگاه خوب است و بسی سنگین و شکسته است و فشنگ را حرام می‌کند: نگاه فشنگ دانش کنید که فرورفته است و فشنگش سیاه است و دشمن را نمی‌کشد.

مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی‌کوردی یەوەنووسراوی: د. مارف خەزنەدار. بەغدا ١٩٨٤.

**ملاسعدابن ملاموسی**: ملاسعدابن ملاموسی در سال ۱۲۹۸ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا شروع کرد و سپس در خدمت ملاغفور امامی فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۳۸ هجری در ده پیسکەنی از توابع سلیمانیه بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دڵم ئەمشەو نەخۆشی نیسبەتی چاوێکی بیمارە
جگەر خەڵتانی خوێنی حەسرەتی سێوێکی خونسارە
سەرم شێواوی شێوەی فتنە هەڵگیرسێنی شۆفێکە
حەواسم تەفرقەی عیشوەی دڵ ئاشووبێکی عەییارە

یعنی:

امشب دلم بیمار چشمان دلبری است و جگرم غلطان خون سیب خونساری است و سرم سرگردان رخسار فتنه‌انگیز شوخ و شنگی است و حواسم متوجه آن شوخ آشوب برپاکن است و نمی‌دانم چه کار کنم.

مراجع: پێناسی بە شێکی شاعیرانی کورد ـ ئامادە کردنی ئەسعەدعەدوٚ ـ بەغدا ـ ١٩٨٠ و شاعیرە ناوون بووەکانی کورد نووسینی عەلی کەماڵی باپیر.

**ملاسعد هائم**: ملاسعدابن ملاقادر متخلص به هائم در سال ۱۲۹۲ هجری در سلیمانیه تولد یافت. وی پس ازکسب علم و فضایل به سفر پرداخت و از محضر شیخ عمر بیارەیی بهره‌برد و پس از آن به بغداد رفت و مدتی در آن‌جا اقامت گزید و سرانجام به سال ۱۳۳۵

هجری در جنگ روس‌ها به شهادت رسید. هائم در فنون ادب استاد بود و در غزل تتبع مولوی می‌کرد و از او اشعاری به یادگار مانده که‌تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

جنان شه‌وقی جنان ناکا به غه‌یره‌ز شاهدی جـانی
جنان گه‌رشه‌وقی جانانی نه‌بێ چی بکه‌م‌له غلمانی
له تاقی که‌عبه چ‌بکه‌م تاقی ئه‌برۆی یاره مـێحرابـم
له نه‌فسی ئه‌هلی نه‌فسانی چ‌حاصڵ ئه‌هلی رۆحانی

یعنی:

جنان به آرزوی جنان نیست به غیر از شاهد جانی، جنان اگر به آرزوی جانانش نباشد با غلمانش چه کار کنم، من طاق کعبه را چه کنم زیرا طاق ابروی یار محراب من است، از اصل نفس نفسانی اهل روحانی را چه حاصل؟

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**ملاسعدالدین شهابی**: ملاسعدالدین‌ابن ملاشهاب شهابی به سال ۱۲۸۸ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و علم کلام و علوم قرآنی و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن در خدمت پدرش به تعلیم خط پرداخت و پس از مدتی در حسن خط سرآمد اقران شد و سپس به استخدام ادارهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه درآمد و مدتی در مدارس سنندج معلم خط بود و از او آثاری به جای مانده که بسیار باارزش است و سرانجام به سال ۱۳۶۳ هجری درگذشت.

**ملاسورهٔ شهرزوری**: ملاسوره که از علما و فقهای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس عالمان دین حضور یافت و به مطالعهٔ قوانین ادب و علوم متداول آن زمان پرداخت و در فقه و حدیث و تفسیر استادی یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۷۶۹ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

خۆت لادەلەرێی شەیطانی رەجیم بکـەوە رێگـانی رەحـمانی رەحـیم
بێ‌گومان شـەیطان لەرێ لات‌ئـەدا دیــن و ئـیمانت یــەکـجاری ئـەبا

یعنی:

از راه شیطان رجیم اجتناب کن و به راه خداوند مهربان برو، بی‌گمان شیطان از راه راست منحرفت می‌کند و دین و ایمانت را می‌برد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملاسیدعلی اسعدی**: ملاسعیدعلی‌ابن سیدحسین اسعدی و متخلص به رمزی در سال ۱۳۱۰ هجری در ده حاجیلک از توابع مهاباد تولد یافت. علوم مقدماتی را در کودکی و همان جا فراگرفت و در جوانی در خدمت عالمانی چون ملاحسن قلایه و ملاکریم کلبرزاخان فقه و علوم قرآنی را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به ده قره‌قشلاخ کوچ کرد و از آنجا به ده بالخچی از توابع نقده رفت و مابقی عمر را همان جا به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۷۳ هجری جهان را وداع گفت. وی در جوانی شعر می‌سرود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیوا است و دیوانش که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

دڵ طاڵبی لێوێکه که وەک ئـاوی حـەیاته    هەرچەندە کەرێی ئاوی حەیاتی ظوڵماته

یعنی:

دل طالب لبت است که مانند آب حیات است، هرچند که راه آب حیات ظلمات است و بسی دشوار است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملا شاه‌ویس کوشکی**: ملا شاه‌ویس‌ابن ملااحمد متخلص به کوشکی در سال ۱۲۲۹ هجری در روستای کوشک از توابع قره‌داغ متولد شد و همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس عالمان دین حضور می‌یافت و به مطالعهٔ دواوین شعرای کرد و عرب می‌پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ارشاد و تدریس سرگرم شد تا به سال ۱۳۰۰ هجری جهان را وداع گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

دێت و دەچـێتە پـاشەوە قـەتڵی خـەڵق بـەڕوو ئـەکـا

شـەرمی حـوضووری غـالبە تـەقیەیی ڕووبـەڕووئەکا

خـوێنیبەری چـاوی گـرتووە عـاشقی هـێندە کـوشتووە
دەست ئەوەشێنیٚ راست و چەپنە یەک نەسیٚ نە دووئەکا

یعنی:

یار پیوسته سرگرم کشتار است و شرمی از خدا نمی‌کند و خون جلو چشمانش را گرفته و بسی عشاق را کشته و به راست و چپ آنان را می‌کشد و بسی بی‌رحم است.

مراجع: شاعیرە ناوون بووەکانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**ملاشریف قاضی:** ملاشریف‌ابن ملامصطفی شیخ‌الاسلام به سال ۱۱۵۲ هجری در سنندج تولد یافت و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و سپس خط نسخ را نزد یکی از استادن خط تعلیم گرفت و از روی خطوط مشق بسیار کرد و وی مردی فاضل و ادیب و شاعر بود و در هیات و نجوم و فقه و تفسیر و تاریخ اطلاعات وسیعی داشت و مدتی متولی قضا شد و یکی از آثار او: تاریخ اردلان است که آن را زبدةالتواریخ نامیده و به زبدةالتواریخ سنندجی معروف است و آن تاریخ عمومی است و یازده فصل آن دربارهٔ منشاء اکراد و تاریخ فرمانروایان و حکام اردلان است که آن را در سال ۱۲۱۵ هجری نوشته است. این کتاب به زبان کردی هم ترجمه شده ولی تاکنون به چاپ نرسیده است.

مراجع: تاریخ اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاشفیع شهرزوری:** ملاشفیع که از علما و فقهای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۷۶۸ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

رێی خووا بگرە هەتاکووئەمری سەرپێچی نەکەیلە دات و ئەمری
هـەتاکـوو نـووری خـوابـێتە دڵت ئەوساڕۆشن بیٚ دڵی وەک گوڵت

یعنی:

راه خداوند را پیش گیر تا می‌میری و از قانون و امر او سرپیچی نکنی، تا نور خدا به

دلت راه یابد و آنگاه دل مانند گُلت روشن و تابناک گردد.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملاشکرالله شهرزوری:** ملاشکرالله در سال ۶۹۱ هجری متولد شد و برای تحصیل به بغداد و شام سفر کرد و در خدمت عالمان دین کسب فیض کرد و در علوم متداول آن زمان تبحر یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد خلق گذراند تا به سال ۷۸۳ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر دست داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مەترسە لەرەنگ ئبلیسی فوضووڵ — بخوێنە ئایەت قورئانی مەقبووڵ
تالێت رەجم بێ شەیطانی مەجهووڵ — خودا نیازت بۆ بکا قەبووڵ

یعنی:

از نیرنگ شیطان فضول مترس و آیات قرآن مقبول را بخوان شیطان رجیم را رجم کن تا خداوند نیازت را قبول کند.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملا شمس‌الدین شهابی:** ملا شمس‌الدین‌ابن ملا علاءالدین به سال ۱۳۱۸ هجری در سنندج پای به عرصهٔ جهان نهاد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر قرآن و حکمت را فراگرفت و پس از آن به مشق خط پرداخت و پس از مدتی در نوشتن خط اعجاز می‌کرد و خطوط گوناگون را زیبا می‌نوشت به خصوص خط نستعلیق را و او مرکبی برای نوشتن خط اختراع کرد و این مرکب اکنون در سنندج به مرکب ملاشهاب معروف است و از او آثاری در خط به یادگار مانده که بسیار جالب است وی سرانجام به سال ۱۳۸۶ هجری دِرگذشت.
مراجع: خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**ملاشهاب شهابی:** ملاشهاب‌ابن ملا شمس‌الدین شهابی به سال ۱۲۸۱ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از آن در تحصیل و حسن خط رنج بسیار برد تا خطش مشهور آفاق شد و سپس شاگردان بسیار در خط تربیت کرد و سرانجام به سال

۱۳۴۱ هجری فوت کرد.
مراجع: خطاطان سنندج.

**ملاشیخ‌علی سعدی‌بن سعدالدین کس نزانی:** متخلص به خَمین به سال ۱۳۴۲ هجری در قریهٔ سلیمان کندی از توابع بوکان چشم به جهان گشود و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر قرآن و صرف و نحو و حکمت را آموخت و سرانجام از حاج ملاسیف‌الدین خان غفاری به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۴۰۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات کردی و فارسی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**بسی درد و بسی درمان چشیدم — بسی هجر و بسی حرمان کشیدم**
**ندیدم غیر حزن و آه و ناله — تخلص را خمین من برگزیدم**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاشهاب هکاری:** ملاشهاب‌ابن میرزاعلی در سال ۱۳۱۰ هجری در ده زیانش از توابع هکاری تولد یافت. او هفت ساله بود که پدرش فوت کرد و مادرش او را به خانقاه بامرنی برد و در آنجا به تحصیل علوم پرداخت و مدتی در خدمت ملاعارف نقشبندی به تعلیم و حفظ قرآن و روایت اشعار و تحصیل زبان عربی سرگرم شد و پس از آن شاگردی استادانی چون ملااحمد آکره‌یی و ملاحسین سپینداری و ملامحمد کویی را کرد و غیر از آنان بیشتر عالمان دین زمان خود را ملاقات نمود و سرانجام از ملااحمد اطروش به اخذ افتاء نایل آمد و از آنجا به ده دیرکی رهسپار شد و مابقی عمر خود را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۶۷ هجری دنیا را وداع گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز استاد بود. دیوان او که دارای قصاید و غزلیات کردی و عربی است تاکنون به طبع نرسیده از اوست:

ئەزێ چوٚمە گولستانێ — مەستم ژ ساز و ئاوازە
چ مەدهوٚش و کەڕوگێژم — ژبەر یاهوٚ بێئەندازە

یعنی:

من به گلستان رفتم و از ساز و آواز مستم و چقدر مدهوش و کر و گیجم و برای

خداوند در سجده و کرنش هستم و ستایش او را می‌کنم.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاصابر میلی**: ملاصابرابن ملاحبیب متخلص به میلی در سال ۱۳۳۰ هجری در کویسنجق تولد یافت. علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و ادبیات را فراگرفت و پس از اخذ اجازه زندگی را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد. و در جوانی شعر نیکو می‌سرود و اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ساقی مەجلس تەواوە، بێنەمەی رەنگ گوڵاوە

برینی من کولاوە، جیّ تیری نازی چاوە

ساقی تۆ نەوجەوانی، دەڵێی رۆحی رەوانی

بێنە مەی ئەرخەوانی، تو خوا جەرگم براوە

یعنی:

ای ساقی مجلس آماده است، پس می بیاور، زیرا زخم‌هایم درد می‌کند و جای تیر چشمان تو در آن معلوم است، ای ساقی تو نوجوانی، گویی روح و روان من هستی، پس بادهٔ ارغوانی بیاور زیرا قلبم مجروح است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاصادق اویهنگی**: ملاصادق در سال ۱۳۰۰ هجری در اویهنگ از توابع اورامان تولد یافت و در جوانی به سنندج رهسپار شد و در نزد علما علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به زادگاه خود بازگشت و در آنجا مشغول تدریس و ارشاد مردم شد تا این که به سال ۱۳۶۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او دیوانی باقی است که شامل قصاید و غزلیات است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاصالح آهی**: ملا صالح‌ابن احمد متخلص به آهی در سال ۱۲۶۲ هجری در سلیمانیه متولد شد و درکودکی به فراگرفتن علم پرداخت و سپس به مناطق مختلف کردستان سفر

کرد و پس از آن به کویسنجق رفت و در نزد عالمان دین علوم دینی را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس به سر برد و به سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

خودا هەڵناگرێ چاوم ئەمەندە شێت و شەیدابم
لەمابەینی خەلایق دا وەها مەهتووک و رسوابم
هەتاکەی سازەقوومی میحنەتی دووریت بچێژم من؟
بە شێتی وێڵ وسەرگەردانی دەشت وکێو و صەحرابم
دەبێ (ئاهی) لەجەژنی وەصڵی دڵبەردا بە قوربانی
قەدی باریک ولێوی ئاڵ و چاوی مەست و شەهلابم

یعنی:

ای عزیزم! خدا بردار نیست که من دیوانه و شیدا شوم و در میان خلایق مهتوک و رسوا گردم، تا کی زقوم محنت دوری تو را بچشم؟ و با دیوانگی سرگردان دشت و کوه شوم. «آهی» باید در جشن وصل دلبر قربان قد باریک و لب سرخ و چشم مست او گردد.

مراجع: ئەنجومەنی ئەدیبان نووسینی ئەمین فەیضی‌بەگ، شیعر و ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفیق حیلمی، تاریخ‌السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**ملاصالح حریق**: ملاصالح‌ابن ملانصرالله زیویه‌یی در سال ۱۲۷۱ هجری در ده زیویه متولد شد و در کودکی سرگرم فراگرفتن دانش شد و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت شیخ‌محمد برزنجی تلمذ کرد و منطق و علم کلام و حکمت را از او آموخت و سپس به پینجوین رفت و از آنجا به ساوجبلاغ رهسپار شد و فقه و حدیث را نزد عالمان دین فراگرفت و پس از آن در همان جا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۲۷ هجری درگذشت و در مقبرهٔ ملاجامی به خاک سپرده شد. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است قسمتی از آن به چاپ رسیده است. از اوست:

قوربان وەرە قوربانە مسابمکە بە قوربانت　　رەنگین کە بە خوێناوم کاکۆڵی پەرێشانت
تیرت بە کەمانتخە بۆقەتڵی شەهیدانت　　جەژنانەی من رۆحە کردوومە بە قوربانت

یعنی:

ای عزیزم! بیا مرا قربانی کن و کاکل‌های پریشانت را با خونم رنگین کن و تیرت را

به کمان بیانداز برای قتل شهیدانت و عیدی من جانم است و آن را در راهت عطا می‌کنم.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و تاریخ‌السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی.

**ملاصالح دزفولی**: ملاصالح‌ابن ملااحمد دزفولی در سال ۱۳۲۲ هجری در دزفول متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم و صرف و نحو را فراگرفت و در جوانی به نجف اشرف رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و اجازه گرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۴ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به لهجهٔ لکی به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

زولفتە چین ئەکونی، هەی خوەتە رەنگین ئەکونی
خوەتە رەنگین ئەکونی، دەردم سەنگین ئەکونی
تیە بیماربمو ئەرکتو گووشی بکونی
سەرپیچ دل بیمارمە پەرچین ئەکونی
تو گووئی جوونتە دە تاکە دوو بووسی دەهموت
چونکە سەررشتە نەداری خوەتە مەغبین ئەکونی

یعنی:

ای عزیزم! گیسوانت را پر از چین می‌کنی و خودآرایی می‌نمایی و با این آرایش درد مرا سنگین گران می‌سازی و با چشمان خمارت هرگاه مرا گوش و دماغ کنی سرپیچ دل بیمارم را حصار کرده‌ای، تو از من نقد جان را در بهای دو بوسه طلب می‌کنی ولی از پی سلیقه‌گی خود را مغبون نمودە‌ای.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی، و جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**ملاصالح سقزی**: ملاصالح‌ابن ملامحمد سقزی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سقز تولد یافت و از اشعارش پیداست که در فنون ادبی و علوم دینی تبحر

داشته و به سال ۱۲۷۳ هجری درگذشت و دیگر از احوال او چیزی نمی‌دانیم. از اوست:

**چشم‌لطف و کرمی داشت زجانان دل من        غیر جور و ستمی هیچ نشد حاصل من**
**پیش غیر تو ندارد دل ما درمانی        بر خوبان جهان حل نشود مشکل من**
**گفت (صالح) تو هم از خیل سگان مایی        گفتمش در ازل این فیض شده شامل من**

مراجع: حدیقه امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملاصالح طاهایی:** ملاصالح‌ابن ملارحیم طاهایی به سال ۱۳۰۷ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در نزد پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و اصول و تفسیر قرآن و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن به تعلیم خط پرداخت و پس از مدتی خط ثلث و نستعلیق را در نهایت مهارت می‌نوشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و دیوان خود را با خط نستعلیق نوشته است و به یادگار گذاشته است. وی به لحاظ فضل و کمال و خوش خطی در مدیریت دفتر دادگستری سنندج استخدام شد و آخرالامر به سال ۱۳۷۷ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاصالح کوزه‌پانکی:** ملاصالح کوزه‌پانکی که از علما و شعرای قرن چهاردهم هجری است، در ده کوزه‌پانک از توابع اربیل تولد یافت و در خدمت ملافتاح خطی علوم عقلی و نقلی را به اتمام رساند و از او اخذ افتاء نمود پس از آن به اربیل رهسپار شد و در مسجد شیخ نوری به تدریس پرداخت و شاگردان زیادی پرورش داد و سرانجام به سال ۱۳۹۳ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: «حاشیه‌ای بر تفسیرالمدارک» است.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاصالح لرستانی:** ملاصالح‌ابن ملارستم شهریاروند در سال ۱۲۵۸ هجری در لرستان تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم را فراگرفت و پس از آن در خرم‌آباد در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۲۱ هجری درگذشت. وی در فنون ادب تبحر داشت و از او کتابی به نام سفرنامه به جای مانده که هنوز به طبع نرسیده. از او اشعاری هم باقی

مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

**نهان در چین زلفت چین یا تاتار یا هر دو**
**میان از عارضت نار است یا گلنار یا هر دو**
**زنی گه‌نیش و گه‌پیچی بخود ای طره مشکین**
**ندانم عقرب جراره‌ای یا مار یا هر دو**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاطاهر اورامی:** ملاطاهرابن ملافیض‌الله اورامی به سال ۱۰۶۳ هجری در اورامان زاده شد و در آغاز جوانی به تحصیل مقدمات علوم پرداخت و بعد به بغداد آمد و در مجلس درس عالمان دین حضور یافت و فقه و تفسیر آموخت و در اندک مدت استعداد خود را در فراگرفتن مسایل علمی ظاهر ساخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۱۳۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر استاد بود و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

به‌وێنه‌ی قه‌قنه‌س ئاهی کێشانم    تا بی به ئاهر که‌فت وه‌گیانم

یعنی:

مانند ققنوس آهی کشیدم تا مبدل به آتش شد و به جانم افتاد.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعباس مدرس:** ملاعباس‌ابن ملاحسن به سال ۱۰۲۰ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را در نزد پدرش آموخت و پس از آن در نزد عالمان دین فقه و اصول و حکمت را فراگرفت و سپس خط را نزد یکی از خطاطان یادگرفت و او بیشتر زندگی خود را در سنندج گذرانید و در خط اصلاحاتی به وجود آورد و چنان که گویند قرآنی به خط خود نوشت و او سرانجام به سال ۱۱۰۰ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: خطاطان سنندج.

**ملا عبدالرحمن پینجوینی:** ملاعبدالرحمن‌ابن ملامحمد در سال ۱۲۴۴ هجری در پینجوین متولد شد و در همان جا به‌کسب علم سرگرم شد و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و سرانجام به ترجان رفت و در خدمت ملاعلی قزلجی تلمذکرد و فقه

و علم کلام را نزد وی فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت و بنا به وصیت خود او را در مسجد پاشا به خاک سپردند. از آثار وی حواشی مدونی است بر گلنبوی برهان در منطق که الآن کتابی درسی طلبه‌ها در کردستان است و تعلیقاتی هم بر آداب‌البحث نوشته است که هر دو آنها به چاپ رسیده است. آثار دیگر او عبارتند از: شرح شمسی، شرح عقاید نسفی، شرح النحو، تشریح‌الافلاک، شرح مطالع، شرح مقاصد جامع‌السائل، جامع‌الدعوات.

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی، و تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی.

**ملاعبدالرحمن خیاط:** ملاعبدالرحمن‌ابن ملامحمد قره‌داغی معروف به ابن‌الخیاط در سال ۱۲۵۳ هجری در قره‌داغ تولد یافت و مبادی و مقدمات علوم را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن در خدمت علما صرف و نحو و حکمت و فقه را آموخت و سپس به بغداد رفت و در نزد محمد فیضی افندی زهاوی کسب فیض کرد و از او به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس و افاده پرداخت و پس از مدتی به سلیمانیه رفت و زندگی را با تدریس و تألیف به سر برد تا به سال ۱۳۳۵ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: دقایق‌الحقایق فی‌النحو، فهم الوصول شرح منهاج الاصول، تحقیق العالی فی شرح قصیدة الامالی، ملخص الاقوال فی خلق الاعمال، اسنی المطابی فی علم الواجب، تحفة‌اللبیب در منطق، مواهب الرحمن در علم بیان، ایقاظ، اجوبة البهیة فی جواب اسئلة الهندیه، حاشیه‌ای بر تفسیر بیضادی، حاشیه‌ای بر تحفهٔ ابن‌حجر، حاشیه‌ای بر مختصرالمنتهی، حاشیه بر شرح شمسی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاعبدالرحمن روژبیانی:** ملاعبدالرحمن‌ابن حسین‌بیگ روژبیانی که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در ده فرقان از توابع کرکوک تولد یافت و در کودکی در خدمت ملاعبدالرحیم زیاری مبادی علوم را آموخت و پس از آن در خدمت علما علوم متداول آن زمان را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به تدریس و افاده پرداخت تا به سال ۱۲۷۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: حاشیه بر اثبات واجب‌الوجود دوانی، حاشیه بر شرح حکمة‌العین.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاعبدالرحمن فتحی**: ملاعبدالرحمن ملقب به فتحی که از سرایندگان قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است در سلیمانیه متولد شده است و همان جا به تحصیل علوم سرگرم شده و در خدمت علمای آن دیار کسب فیض کرده و به اخذ افتاء نایل آمده و پس از آن به تدریس اشتغال داشته تا به سال ۱۳۰۰ هجری در صلاحیه از توابع کفری درگذشته است. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

دڵ لەبەرتانەی رەقیبان خوێن دەبارێنێ بەتاو
چونکە مەعلومەکە مەی راناگرێ شووشەی شکاو
عەکسی روخسارت لەچاوم دادەڕێژێ سەیلی ئەشک
با وجوودی باعثی وشک وتەڕە عەکسی هەتاو

یعنی:

دل به علت طعنهٔ رقیبان با تاب خون می‌باراند، زیرا معلوم است که شیشهٔ شکسته می به خود نمی‌گیرد. عکس رخسارت از چشمم سیل اشک می‌ریزد، زیرا رخسارت چون آفتاب می‌درخشد و تشعشع آن همه‌جا را می‌پوشاند.

مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی کوردی یەوەنووسراوی: د. مارف خەزنەدار. بەغدا ١٩٨٤.

**ملاعبدالرحمن کویسنجقی**: ملاعبدالرحمن در سال ۱۳۵۲ هجری در کویسنجق تولد یافت و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و سپس به اربیل رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و اصول را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به سقز رفت و از آنجا به روستاهای کلتپه و سلیمان کندی عزیمت کرد و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا سرانجام زندگی را بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ئەی گوڵ لەهەناسەی منی دڵ خەستە حەذەرکە
پرچت لەخەنە بگرە و هەیاسە لەکەمەرکە

یعنی:

ای گل از نفس من دل خسته حذر کن و گیسوانت را حنایی کن و کمربند به کمر ببند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالرحیم چرستانی:** ملاعبدالرحیم چرستانی در سال ۱۲۹۳ هجری در ده چرستان از توابع حلبجه تولد یافت و مبادی علوم را همان جا آموخت و سپس به بیاره رفت و در خدمت ملاعبدالقادر مدرس فقه و تفسیر فراگرفت و از او افتاء اخذ نمود و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرَش را به تدریس و افاده گذراند تا به سال ۱۳۳۴ هجری وفات یافت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله:تعلیقات برگلنبوی‌برهان در منطق، رسالهٔ‌آدابیه، شرح فرایض شیخ‌معروف نودهی.
مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاعبدالعزیز فوزی:** ملاعبدالعزیزابن ملامحمدامین در سال ۱۲۸۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به پینجوین رفت و در خدمت ملاعبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و فقه و حدیث وحکمت را آموخت و پس ازاخذ اجازه به زادگاهش‌بازگشت و به‌تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۶۶ هجری درگذشت. وی در فقه و حدیث و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

پڕ زمانو دڵمه یارەب! (قُل هُوَّالله اَحَد)
ذیکر و فیکری ظاهر و باطنه (الله الصَمَد)
گێژه لووکەی مەعصیەت ڕێگەی هیدایەت‌ون ئەکا
(لَم یَلد) ڕەوشەن که بەرچاوم (وَلَم یُولَد) مەدەد

یعنی:

دل و زبانم یارب پر از (قُل هُوَ الله اَحَد) است و ذکر و فکر ظاهر و باطنم (الله الصمد) است. گرداب معصیت راه هدایت را گم می‌کند (لم یَلَد) برای واضح است، و (لم یولد) به دادم می‌رسد.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالعزیز مفتون:** ملاعبدالعزیزابن ملامحمدباقر که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در بانه تولد یافت و تحصیلات خود را در همان جا انجام داد و سپس به سنندج رفت و زندگی را همان جا به سر برد تا به سال ۱۲۴۷ هجری درگذشت. وی شاعری توانا بود و در تغزل استاد بود و از سبک متقدمان تقلید می‌کرد و بنا به گفتهٔ رونق وی

دیوانی در حدود سه هزار بیت داشته که متأسفانه مفقود شده و قسمتی از آن در حدیقهٔ امان‌اللهی درج شده است. از اوست:

**مرا با ناله و افغان قرین کردی نکو کردی**
**بدرد و داغ هجران همنشین کردی نکو کردی**
**وفا گفتم مکن با غیر و ترک جور کن با من**
**نه با غیر من آن نه با من این کردی نکو کردی**
**زوصلت غیر باشد شاد و من از فرقتت غمگین**
**تو با غیر آن‌چنان با من چنین کردی نکو کردی**
**از اول برتر از عرش مجیدم جایگه دادی**
**بخواری پستم آخر با زمین کردی نکو کردی**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**ملاعبدالعزیز واعظی:** ملاعبدالعزیزابن محمد در سال ۱۳۱۳ هجری در شهر کویسنجق از توابع اربیل به دنیا آمد و درکودکی به تحصیل علم مشغول شد و سپس در خدمت شیخ ملاحسین قرآن کریم و صرف و نحو عربی را آموخت و سپس به کرکوک رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و در سال ۱۳۳۳ هجری به علت سقوط و تجزیه امپراطوری عثمانی به شهر سردشت مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و وعظ مردم مشغول شد و در سال ۱۳۷۳ هجری عازم حج شد و سرانجام به سال ۱۳۹۹ هجری بدرود حیات گفت. واعظی از علما و دانشمندان برجسته کرد است و او در فقه و تفسیر و حکمت و تاریخ و فنون ادب تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: بیان مبهمات القرآن، مفردات القرآن، رسالهٔ قرآن‌شناسی، شرح لغات مشکل قرآن، رسالهٔ تجوید قرآن، حاشیه بر منظومهٔ علم تجوید قزلجی، الاحادیث الصحاح، رسالهٔ ثلاثیات و اربعینات و خمسیات، رسالة الاحادیث الصحیحه، رسالهٔ صد حدیث، شرح‌الاحادیث القدسیة الاربعینه، رسالة الامام و المأموم، ترجمهٔ رسالة تیمم، رسالة فی مبحث التیمم، سیپارهٔ سعادت، رساله در باب قربانی، الفتاوی المختصرة من کتاب الزکاة، رساله‌ای در مسأله‌اب، مختصرالمیزان الکبری، ترجمهٔ فتوح سواد العراق و چندین تألیف دیگر. او در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعار نغز و دلنشینی به جای مانده از اوست:

درد من مانده است بی‌درمان — خانهٔ صبر من شده ویران
از مجازم مزاج آلوده — ای حقیقت کجا شدی پنهان
ذوق دنیا و دین رفته به باد — نه مسلمانی است و نه ایمان
ای خدای عزیز و بی‌همتا — سیرگشتم از این دو رویه جهان
برهانی مرا بسی خوشتر — نه دلیل نجات و نه برهان

مراجع: فتوح سوادالعراق ترجمه عبدالعزیز واعظی با تصحیح نادر کریمیان ـ تهران ۱۳۷۴.

**ملاعبدالقادر جاف:** ملاعبدالقادرابن ملا مؤمن جاف در سال ۱۲۶۷ هجری در دشت شهرزور متولد شد و در کودکی نزد پدرش به کسب علم پرداخت و پس از آن به حلبجه رفت و در خدمت ملاعبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و فقه و حکمت را نزد او آموخت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۲۶ هجری درگذشت. وی در منطق و علم کلام و حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

خاسی کەهەتاله دونیا ماوی — توو خۆ جارێتر له دایک ناوی
ئامان هیچ وەختێ خەڵک نەڕەنجێنی — بەرەنجانن خەڵک خوەشی ناوێنی

یعنی:

تا در جهان زنده‌ای نیکی کن، تو که بار دیگر از مادر زاییده نمی‌شوی زنهار هیچ وقتی مردم را نرنجانید و با رنجش مردم خوشی نخواهی دید.

مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودە ڕزیس، و ایل جاف تألیف مصطفی‌بیگ ترجمهٔ صدیق صفی‌زاده.

**ملاعبدالکریم چوری:** ملاعبدالکریم‌ابن ملاابوبکر مُصَنف چوری که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در ده چور متولد شد و ابتدا نزد پدرش به کسب علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملااحمد کردی کسب فیض کرد و او را درک نمود و در علوم و فنون مختلفه زمان خود تبحر یافت و پس از پایان تحصیل مشغول تدریس شد و سرانجام به سال ۱۰۵۰ هجری درگذشت. اوراست: الواضح، المتوسط، انذارالاخوان.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا.

**ملاعبدالکریم زاری**: ملاعبدالکریم‌ابن عبدالله متخلص به زاری در سال ۱۳۲۹ هجری در ده آل‌کلو از توابع سقز متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را انجام داد و پس از اخذ اجازه در ده عرب اوغلی بالا سکنی گزید و مابقی عمرش را به تدریس و زراعت گذراند تا به‌سال ۱۴۰۲ هجری درگذشت. وی در سرودن‌شعر کردی و فارسی‌ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

له‌تاریکی شه‌وی هیجرام‌و موحتاجی چرای رووتم
له‌گه‌نجی ئاره‌زو و دووروله‌گه‌ڵ ماری خه‌مت جووتم
هه‌مووکه‌س با بزانێ چاکه وامن‌گیری داوی تۆم
غولامی خاڵی موشکین‌و قه‌دی باریکی‌وه‌ک مووتم

یعنی:

در تاریکی شب هجر هستم و محتاج چراغ رخسارتم و از گنج آرزو دورم و با مار غم و اندوهت همدمم، همه بگذار بدانند که من گرفتار دام توام و غلام خال مشکین و قد باریک مانند مویت می‌باشم.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان زاری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالکریم سنندجی**: ملاعبدالکریم سنندجی در سال ۱۲۵۰ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا علوم دینی را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل در مسجد فاروقیه به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۳۶ هجری درگذشت. وی از خوشنویسان و خطاطان دورهٔ خود بود و کتب زیادی را با خط نسخ و نستعلیق نگاشته است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: فقه شافعی، رسالهٔ تجوید را نام برد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالکریم مدرس بیاره**: عبدالکریم‌ابن محمد در سال ۱۳۲۳ هجری در ده تکیه از توابع خورمال متولد شد. وی صرف و نحو را در زادگاه خود در محضر پدرش فراگرفت و پس از آن برای تکمیل تحصیلات به سلیمانیه رفت و در مسجد ملکندی به تکمیل تحصیلات خود پرداخت و سپس به ده دورود در اورامان رهسپار شد و در خدمت استادانی چون ملامحمدسعید عبیدی و ملااحمد رش و ابن‌قره‌داغی فقه و تفسیر و منطق و فلکیات را فراگرفت و پس از آن از حضور شیخ علاءالدین نقشبندی در بیاره هم

به کسب کمال معنوی نایل آمد و از دست او نیز خرقهٔ فقر پوشید و پس از تکمیل و اتمام تحصیلات در بیاره و سلیمانیه به تدریس و وعظ مردم مشغول شد و سپس به بغداد رفت و در خانقاه شیخ عبدالقادر گیلانی مشغول تدریس طلاب شدند. ملاعبدالکریم یکی از بزرگترین علما و ادبای کرد معاصر به شمار می‌روند. وی تاکنون کتاب‌های زیادی در تفسیر و فقه و شعر و ادب به زبان‌های کردی و فارسی و عربی نوشته‌اند و از آثار او می‌توان کتاب‌های زیر را نام برد: «تەفسیری نامی، شەریعەتی ئیسلام، نوورونەجات، مەولوودنامە، دووڕشتە، بەهار و گوڵزار، یادی مەردان، دیوانی نالی، دیوانی مەولەوی، دیوانی بێسارانی، حەج‌نامە، شەمامەی بێندار، پەی ڕەوان، بنەماڵەکانی کوردستان، علماء و فی خدمة العلم و الدین، نورالاسلام».

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرسی.

**ملاعبدالکریم مدرس خورخوره‌ای:** ملاعبدالکریم از علما و دانشمندان قرن یازدهم هجری است. وی در خورخوره متولد شده و همان جا دانش آموخته و در جوانی به بغداد و مصر و شام و مکه رفته و سرانجام به زادگاه خود بازگشته و به تدریس و ارشاد و وعظ مردم پرداخته و به سال ۱۰۹۷ هجری درگذشته است. وی شاگردان زیادی داشته و از جمله شیخ حسن مولان‌آبادی شاگرد او بوده و نیز شعر نیکو می‌گفته و از او اشعاری در جنگ‌ها به یادگار مانده است. از اوست:

کەریم تۆجە مەرگ سامەبەر بێ‌باک ‌ ‌ ‌ ‌ تۆهەم دمای یار مەرێزی وەخاک

یعنی:

ای کریم! تو هم از مرگ بی‌باک مباش، تو هم بعد از یار به خاک خواهی افتاد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله احمدیان:** ملاعبداللەابن قادر که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در ده درمان از توابع مهاباد تولد یافت و پس از تکمیل مقدمات علوم به شهرهای کردستان رهسپار شد و در خدمت علما علوم عقلی و نقلی را به اتمام رساند و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و وعظ پرداخت و شاگردانی بسیار پرورد. وی تألیفات بسیار در عربی و فارسی دارد از جمله کتاب‌های او: سیمای صادق فاروق اعظم، تفسیر سورهٔ یس، مقدسات اسلام، حل معضلات تفسیر بیضاوی، جدال اشاعره و معتزله، مناسک

حج، تعیین اوقات شرعی، وزن و میزان، تجوید قرآن کریم.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله افزاری**: ملاعبدالله افزاری به سال ۱۳۶۱ هجری در قریهٔ سروکانی از توابع مامش به دنیا آمد و مقدمات علوم را در قریهٔ کیلی آموخت و سپس در خدمت عالمان دین قرآن کریم و فقه را فراگرفت و چون از بینایی محروم بود از این‌رو کلیهٔ مطالب را که می‌آموخت حفظ می‌کرد و سپس به سلیمانیه رفت و در مسجد کاک احمد شیخ مدتی منطق آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مشغول ارشاد مردم شد. وی در سرودن شعر ید طولایی دارد و بسی از اشعار او در مجله‌های سروه و اصحاب انقلاب به طبع رسیده. از اوست:

بـه لاّم خـۆشترین جـێگا لاوێـنه — گـه‌وره دێ‌یـێکه جـوان و بـێ‌وێنه
روونه کانیه‌که‌ی سارده وه‌ک ته‌رزه — ئـاوی ده‌رمـانی نـۆبه‌تێ‌و له‌رزه

یعنی:

خوشترین جا روستای لاوین است، روستای بزرگ و زیبا و بی‌مانندی است،
چشمه‌اش آبش مانند تگرگ سرد است، و آبش داروی تب و لرز است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله بیتواتی**: ملاعبدالله‌ابن‌ملا محمدامین از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است. وی در اربیل تولد یافت و در فقه و تفسیر و ادبیات عرب استادی یافت و مدتی در اربیل تدریس کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تصوف تألیفاتی دارد از جمله: المنحة الوهبیة است. مرگ او را به سال ۱۳۶۱ هجری نوشته‌اند.

مراجع: المنحة الوهبیة تألیف ملاعبدالله البیتوانی - بغداد ۱۳۴۷ ه.

**ملاعبدالله بیتوشی**: ملاعبدالله‌ابن محمدابن اسماعیل‌ابن عزالدین بیتوشی در سال ۱۱۴۰ هجری در ده بیتوش از توابع سردشت متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و در جوانی به علوم متداول زمان آشنایی یافت و در فقه و تفسیر و حکمت و فنون شعری دست یافت و پس از آن عازم بغداد و کرکوک و سلیمانیه و مهاباد و سنندج

شد و در نزد عالمان و بزرگان دین کسب دانش کرد و در فقه و تفسیر استادی یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به شهر احساء رفت و در آنجا به تدریس پرداخت و پس از مدتی به زادگاه خود بازگشت مجدداً از طریق بغداد و بصره به احساء بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۲۲۱ هجری در هشتاد سالگی در زبیر از توابع بصره درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و ادبیات عرب متبحر و استاد بود و شعر هم می‌سرود. او راست: کفایة المعانی، صرف‌العنایه، الکافی، الوافی بحل الکافی، تحف الخلان لا شحاذ الاذهان، حدیقة السرائر فی نظم الکبائر. از اوست:

تَجنب موالاةَ اهلِ الغِنی فَدنیا هُم عَن قَریبٍ تَبید
وَ لازم مُصافاةَ اَهلِ التُقی وَ لاتَعدُ عَیناکَ عَنهُم تُرید

یعنی:

از دوستی با دنیاپرستان اجتناب کن زیرا ثروت آنها ازبین می‌رود، بلکه با مردم متقی دوست باش و رو از آنها برمگردان و در فکر دنیا نباش.

مراجع: البیتوشی تألیف شیخ محمدالخال ـ بغداد ۱۳۷۷ هـ، و تاریخ السلیمانیة و انحائها تألیف محمدامین زکی، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ملاعبدالله پیره‌باب:** ملاعبدالله پیره‌باب که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده اُتمیش از توابع مهاباد تولد یافت و در همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در نزد ملامحمد خطی و مفتی زهاوی تلمذ کرد و نزد آنان فقه و تفسیر و حدیث و علم کلام را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به مهاباد رفت و به تدریس و تذکیر مردم مشغول شد و به سال ۱۳۰۹ هجری درگذشت. وی در فقه و ریاضیات و هیأت و علم کلام متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: حواشی بر شرح خلاصة الحساب، تعلیقات بر فرایض تحفه در فقه، حواشی بر اصول اقلیدس، حواشی بر شرح اسطرلاب بیرجندی، کتابی در هیأت و هندسه.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**ملاعبدالله جلی:** ملاعبدالله‌ابن ملاعبدالرحمن جلی در سال ۱۱۹۶ هجری در کویسنجق تولد یافت و تحصیلاتش را نزد پدرش آغاز کرد و پس از آن از علمای آن دیار

فقه و تفسیر و حکمت آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخت و در سی و شش سالگی به خدمت مولانا خالد رسید و قدم در طریق سیر و سلوک گذارد و سپس به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۱۲۴۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از او تألیفاتی به جای مانده از جمله: وسیلة الوصول الی ساحة عنایة الرسول، حاشیه بر انسان العیون، حاشیه بر جامع‌الاصول.

مراجع: یادی مه‌ردان نووسینی مه‌لا عه‌بدولکه‌ریمی موده ڕزیس، و هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا.

**ملاعبدالله جلی‌زاده:** ملاعبداللهابن ملااسعد جلی در سال ۱۲۵۰ هجری در کویسنجق متولد شد و در کودکی نزد پدرش به فراگرفتن علم پرداخت و پس از آن در خدمت ملامحمد بالکی تلمذ کرد و منطق و علم کلام را نزد وی فراگرفت و سپس در خدمت ملامحمود خطی فقه و حکمت را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۲۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده و گهگاه نیز شعر می‌سرود. از اوست:

که بێری هاته ناو مێگه‌ل سه‌راسه‌ر قرمزی پۆشی
مه‌لا ئیدراکی چوو، شێخیش طه‌ریق، عارف نه‌ما هۆشی
حه‌بیب دیتی ره‌قیب وه‌ستاوه چارۆگه‌ی به رووادا
گوتم: هه‌وری سیاهات شه‌عشه‌عه‌ی خورشیدی داپۆشی

یعنی:

دلدارم هنگامی که به میان رمه آمد جامه سرخ به تن کرده بود و آنگاه ملا و شیخ فهم و ادراک خود را از دست دادند و یار چون رقیب را دید روبند سیاه را به رخش کشید و گویی که ابر سیاه آمد و نور آفتاب را گرفت.

مراجع: کۆیه و شاعیرانی نووسینی که‌ریم شاره‌زا.

**ملاعبدالله دشه‌یی:** ملاعبداللهابن ملامحمود در سال ۱۲۷۵ هجری در دشه تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و در جوانی به اربیل رفت و در خدمت

حاج عمر افندی تلمذ کرد و فقه و حدیث را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مدتی به تدریس پرداخت و پس از آن به سنندج رهسپار شد و در مسجد دارالاحسان به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۴۲ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: کتابی در فرایض و مواریث، اکبریه در نحو، رساله‌ای در علم کلام، منظومهٔ خودایارت بۆ، دیوان شعر. از اوست:

| | |
|---|---|
| ئاخر پەیغەمەر ئاخر زەمانەن | دەریای رەحمەتەن کەهف ئەمانەن |
| گشت دینێ بە دین ئەو بەتاڵ کریان | تا رۆی قیامەت دین بە ئە و دریان |

یعنی:

حضرت محمد(ص) آخرین پیغمبر آخر زمان است، او دریای رحمت و کهف امان است، همهٔ دین‌ها به دین او نسخ شد و تا روز قیامت دین به او داده شد.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ملاعبدالله دشه‌یی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله زیور**: ملاعبداللەابن محمدابن ملارسول متخلص به زیور در سال ۱۲۹۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن برای ادامهٔ تحصیل به مناطق مختلف کردستان از جمله: مریوان، بانه، مهاباد، رواندز، اربیل، کرکوک رفت و در خدمت عالمان دین علوم متداول زمان را آموخت و به اخذ اجازه نایل آمد و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس ادبیات فارسی و عربی پرداخت تا به سال ۱۳۶۸ هجری درگذشت. وی در ادبیات کردی متبحر و استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون چندین بار به چاپ رسیده و اشعار او ساده و روان و لطیف است. از اوست:

| | |
|---|---|
| عەرەق ناخوەم کە تووشی دەردی سەربم | گرفتاری هەزار ئێش و خەطەر بم |
| عەرەق ناخوەم کە عومرم کورت و کەم‌بێ | بە گەنجی بۆ گرفتاری ضەرەربم |

یعنی:

عرق نمی‌خورم که گرفتار دردسر و هزار درد و مرض و خطر شوم، عرق نمی‌خورم که عمرم کوتاه شود و در جوانی متضرر گردم.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و دیوانی زیوەر لەسەر ئەرکی محمدعارف ـ سلێمانی ۱۹۵۸.

**ملاعبدالله شیخ ممودیان:** ملاعبداللهابن خضر در سال ۱۱۷۸ هجری در قریهٔ سارتکه از توابع رواندز متولد شده و همان جا در خدمت ملاابوبکر رستمی به تحصیل علوم اسلامی پرداخته و پس از آن در خدمت چند عالم دیگر فقه و تفسیر و ادبیات عربی را فراگرفته و سپس با دختر استادش ملاابوبکر رستمی ازدواج کرده و همان جا به ارشاد و تدریس مشغول شده تا به سال ۱۲۴۳ هجری درگذشته است. وی یکی از عالمان کرد است و در فقه و تفسیر و ادبیات عرب تبحر داشته و از آثار او کتاب‌های: بیان‌البیان و شرح رسالة الوضع را می‌توان نام برد.

مراجع: مێژووی زانایای کود ـ محمدعلی قره‌داغی - بغداد ۱۹۹۹.

**ملاعبدالله عبابیلیٚ:** ملاعبداللهابن شیخ قادر در سال ۱۲۹۵ هجری در ده عبابیلی متولد شد و در کودکی به کسب علم پرداخت و پس از آن به بیاره رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و سپس در خدمت شیخ عمر ضیاءالدین به کسب کمالات مشغول شد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد تا به سال ۱۳۵۷ هجری درگذشت. وی در فقه و حکمت مهارت داشت و از کرامات او داستان‌ها نقل کرده‌اند. تألیفاتی نیز داشته از جمله کتابی در علم وضع به نام وضع محمدی که تاکنون به چاپ نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرس.

**ملاعبدالله فقیهی:** ملاعبداللهابن شیخ عبدالکریم متخلص به فقیهی در سال ۱۳۲۶ هجری در ده مولان‌آباد خورخوره از توابع سقز متولد شد و درکودکی در خدمت پدرش صرف و نحو و قرآن‌کریم را خواند و پس از آن در مناطق کردستان در خدمت علما فقه و تفسیر و حدیث را استماع کرد و به اخذ افتاء نایل آمد و به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب تبحر داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و روان است. از اوست:

| | |
|---|---|
| **علم کند مفتخر فطرت پست و خفیف** | **علم شرف بخشدت در همه جای نژند** |
| **از شرف دانش و علم شوی پایه‌ور** | **گوهر پرمغز علم می‌کندت ارجمند** |
| **بسکه وجود شریف از شرف و فر علم** | **گشته سپهبد و یا افسر رتبه بلند** |

**علم بود در جهان جوهر محض بشر فخر (فقیهی) بود پایهٔ آن بی‌گزند**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله قادر:** ملاعبدالله‌ابن شیخ قادر در سال ۱۲۹۵ هجری در ناحیهٔ اباعبیده تولد یافت و همان جا مبادی علوم را آموخت و سپس به بیاره رفت و در خدمت علما فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به خدمت شیخ ضیاءالدین رسید و مدتی از او کسب فیض کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۳۵۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: الوضع‌المحمدی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاعبدالله قاضی اورامانی:** ملاعبدالله‌ابن ملاعبدالعزیزابن ملاحسین از نسل ملایعقوب قاضی از علمای قرن نهم و دهم هجری است. وی عالمی متقی و عرفان مسلک و دارای اخلاق نیکو بود و علاوه بر علوم دینی متداول از بعض علوم غریبه آگاه و دارای قریحه شعر بود و در تاریخ هم تبحر داشت و عمرش را به تدریس و قضاوت گذراند. و از آثار او کتابی است در تاریخ اورامان که ماه شرف خانم مستوره و آیت‌الله مردوخ از آن استفاده کرده‌اند. این کتاب تاکنون چاپ نشده است.

مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله مردوخ، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله گرجی:** ملاعبدالله‌ابن ملاعبدالکریم در سال ۱۳۱۳ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات دینی خود را همان جا انجام داد و پس از اخذ اجازه به تدریس و تذکیر مردم پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۰۵ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: رساله‌ای در مناسک حج، مه‌ولوودنامه، کشف‌الغوایه و غیره.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعبدالله گلالی:** ملاعبدالله‌ابن ملامحمد گلالی به سال ۱۱۷۵ هجری در قریهٔ گلاله از توابع بالک متولد شده و در کودکی قرآن و تجوید را در خدمت پدرش فراگرفته و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و بدیع و حکمت را آموخته و پس از آن به زادگاه

خود بازگشته و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد مردم به سر برده تا به سال ۱۲۳۹ هجری درگذشته است. وی در فقه و تفسیر تبحر داشت و از او حاشیه‌هایی بر کتاب‌های دینی به جای مانده که هنوز به طبع نرسیده.
مراجع: هۆزی گەلاڵی نووسراوی صدێق بۆرە کەیی.

**ملاعبدالله مفتی:** ملاعبدالله‌ابن ملاکریم پینجوینی در سال ۱۳۱۲ هجری در ده بیستان از توابع پینجوین متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و پس از آن به پینجوین رفت و در خدمت عالمان دین به تحصیل علوم کمالات پرداخت و فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و مدتی تدریس کرد و پس از آن از راه کسب و کار و توتون‌فروشی زندگی کرد تا به سال ۱۳۷۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و در جوانی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است به طبع رسیده. از اوست:

مەردانە لە دەس وەحشەت‌و نادانی هەلاتم    حاشا لە هەموو نیعمەت و خۆرشت بەراتم
هەستان لەخەوی غەفڵەتە ئەسبابی نەجاتم    نایدەم بەفەلەک زەمزەمەوشۆری ولاتم
قوربانی ئەکەم رۆح‌و سەرو ماڵ و حەیاتم

یعنی:

از دست جهل و نادانی گریختم و از دارایی و ثروت حاشا کردم زیرا از خواب غفلت بیدار شدم و آن مایهٔ نجاتم شد و این شور و شوق را با فلک معاوضه نمی‌کنم و روح و جان خودم را فدای کسی می‌کنم که در راه علم بکوشد.

مراجع: دیوانی عبدالله مفتی ـ سلێمانی ۱۹۷۴.

**ملاعثمان شهرزوری:** ملاعثمان ملقب به فاضل‌خان از علما و شعرای قرن یازدهم هجری است، اصلش از شهرزور است و به هند هجرت کرد و به ملازمت عالمگیر درآمد و به لقب فاضل خانی مفتخر شد و به سال ۱۰۹۶ هجری درگذشت. وی در شعر و ادبیات فارسی متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: منشآت، دیوان شعر است. از اوست:

**ما بیدلان به دولت اشکیم سرخ‌رو    مینا صفت زخون دلست آبروی ما**
**مردود طبع اهل جهانیم آنچنان    کایینه نیز عکس نگیر زروی ما**

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**ملاعثمان کانی کَوَیی:** ملاعثمان‌ابن حاج ملااسماعیل در سال ۱۲۲۱ هجری در سلیمانیه متولد شد و در همان جا به کسب فضایل مشغول شد و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده طویلی رهسپار شد و در خدمت شیخ سراج‌الدین به کسب فیض پرداخت و پس از مدتی از او خرقه اخذ کرد و به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب مهارت داشت و دیوانی به عربی و فارسی و کردی دارد که هنوز به چاپ نرسیده کتابی هم به نام جوهرةالعرفان دربارهٔ تصوف نوشته است که تاکنون به چاپ نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملاعصام‌الدین شفیعی:** ملاعصام‌الدین‌ابن ملامحمد شفیع در سال ۱۳۰۰ هجری در ده انبار از توابع بوکان متولد شد. محل تحصیلش ساوجبلاغ و اشنویه بود و بیشتر عمرش را به تدریس و تربیت طلاب علوم دینی به سر برد و در علم بلاغه و فنون ادب استاد بود و در فقه و حکمت تألیفات متعدد دارد و از آغاز جوانی به‌کردی و فارسی شعر می‌سرود و اشعارش دلنشین و لطیف است و به سال ۱۳۷۴ در بوکان درگذشت. دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

ڕۆح واڵه‌سه‌ری لێومه بۆ ماچی ده‌مـی تـۆ نالێم ئه‌وه سه‌ودایه، که‌می من که‌ره‌می تۆ

باڵات وه‌کوو ئاڵایه له‌ژێر په‌رچه‌می زوڵفت کێ بێ که به‌پێ خۆی نه‌یێته ژێر عه‌له‌می تۆ

یعنی:

جانم را برای بوسهٔ دهنت اهدا می‌کنم، من نمی‌گویم با آن معامله می‌کنم، بلکه این بستگی به کرم تو دارد. قامتت مانند پرچم است در زیر پرچم زلفت، چه کسی باشد که خود را به زیر پرچم تو نیندازد.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعصام‌الدین ماجدی:** ملاعصام‌الدین قاضی عبدالکریم درسال ۱۳۲۳ هجری در ده درگاه سلیمان از توابع سقز تولد یافت و مقدمات علوم را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در خدمت ملاعبدالقادر خلیفه‌زاده و ملاعبدالرحیم افشاری و ملاعبدالعزیز هریسی و ملامحمدامین مدرس فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و به اخذ

افتاء نایل آمد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و به سال ۱۳۶۶ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده‌از جمله: شرحی بر جمع‌الجوامع، شرحی‌برگلنبوی برهان، شرحی‌بر‌تهذیب الکلام.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعلی شیخانی**: ملاعلی‌ابن شیخ حامد به سال ۱۰۶۲ هجری در قریهٔ شیخان از توابع اشنویه متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در شهرهای لاهیجان و سلیمانیه در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق و حکمت و بدیع و بیان را فراگرفت و به اخذ افتا نایل آمد و پس از مدتی به روستای هیّرده از توابع روانـدز مهاجرت کرد و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۱۴۰ هجری درگذشت. وی از علمای بزرگ کرد است و از آثار او می‌توان کتابهای: طلاق الاکرداد ـ ترکیب الشیخانی، تفضیل الجرجانی، تکمیل الزنجانی و تصریف ملاعلی را نام برد که متأسفانه هیچکدام به طبع نرسیده‌اند.
مراجع: سروهٔ شماره ۱۳۸.

**ملاعلی صبار**: ملاعلی‌ابن احمد معروف به صبار در سال ۱۳۳۶ هجری در ده بیساران از توابع مریوان تولد یافت و تحصیلات خود را در علوم قدیم و ادبیات در سنندج و بغداد و کرکوک آغاز کرد و زبان و ادبیات عرب و انگلیس را به‌طور کامل آموخت و به اخذ افتاء نیز نایل آمد و پس از آن به وطن بازگشت و در سنندج به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به تدریس پرداخت و اوقات بیکاری خود را هم به مطالعه و تحقیق می‌گذراند و آثار مهم او عبارتند از: قصة الایمان، التقریب، سیرهٔ نبوی، سفینةالنجاة، فقه. وی به سال ۱۳۹۹ هجری درگذشت.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاعلی قزلجی**: ملاعلی قزلجی در سال ۱۲۲۵ هجری در ده قزلجه از توابع پینجوین تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل زادگاه خود را ترک کرد و به ده ترجان از توابع مهاباد رهسپار شد و در آنجا سکنی گزید و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و به سال ۱۲۹۵ هجری درگذشت. وی در فقه و

تفسیر و منطق و بلاغه و بیان متبحر و استاد بود. او راست: حواشی بر جمع الجوامع در اصول فقه، حواشی بر تحفة المحتاج در فقه، حاشیه بر تقریب المرام، شرح تهذیب‌الکلام، رساله‌ای در مقولات عشر، منظومهٔ محذوفات، منظومه‌ای در فرایض، منظومه‌ای در تجوید.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**ملاعلی گورانی**: ملاعلی‌ابن ملامحمد گورانی که از علمای قرن یازدهم هجری است، منشأش اورامان و محل تحصیلش اربیل و بغداد بود و بیشتر عمر خود را در موصل به تدریس و تذکیر و عبادت به سر برد و در سال ۱۰۹۵ هجری در موصل درگذشت. وی در فقه و حکمت تألیفات متعدد دارد و از آن جمله است: حاشیه‌ای بر شرح شمسیه، تعلیقاتی بر شرح عقاید نسفی.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**ملاعمر رنجوری**: ملاعمرابن ملایوسف متخلص به رنجوری در سال ۱۱۶۴ هجری در اطراف کرکوک تولد یافت و در همان جا به تحصیل پرداخت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و علوم متداول آن زمان را نزد عالمان دین فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۲۵ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و علوم ادبی استاد بود و در سرودن شعر کردی طبع روانی داشت. دیوان او چاپ شده است. از اوست:

ئەریٚ جام جەمین، جەمین شوٚڵەی شەم ئەریٚ دیدە مەست ئەریٚ قەتران چەم
یەچ خێرتەن دیدەی (رەنجووری) هەرهای نە خەیاڵ بیٚ‌مەیلی و دووری

یعنی:

ای عزیزم! پیشانیت چون جام جهان‌نماست و مانند شمع می‌درخشد و چشمانت سیاه است و رنجوری را با آن مست و سرخوش کرده‌ای و در فکر دوری و بی‌میلی هستی.

مراجع: دیوانی رەنجووری ـ لێکۆڵینەوەی محەمەد عەلی قەرەداغی ـ بەغدا ۱۹۸۳.

**ملاعمر صالحی**: ملاعمر صالحی‌ابن محمدصادق‌ابن میرزا صالح صاحب در سال

۱۳۶۵ هجری در ده دایه‌سلیمان از توابع سقز تولد یافت و در کودکی به فراگرفتن علم پرداخت و پس از خدمت در خدمت علما و صرف و نحو و فقه و تفسیر را آموخت و پس از اخذ افتاء مدتی در دیواندره امام جمعه بود و سپس به عنوان معلم در آموزش و پرورش استخدام شد و اکنون نیز تدریس می‌کند. وی در فنون ادب تبحر و در سرودن شعر نیز ید طولایی دارد و تاکنون بخشی از اشعار خود را به نام (لەهەر چیمەنێ دیمەنێ) منتشر کرده است و قسمتی از گلستان سعدی را هم ترجمه نموده ولی تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده. از اوست:

ناڵەی خەمینی بولبوڵی هەژار     سکاڵای دڵە لەگوڵی بەهار

یعنی:

نالهٔ افسرده بلبل بینوا، گله دل است از گل بهار.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاغفور حافظ:** غفورابن درویش عبدالله مشهور به دباغی در سال ۱۳۴۶ هجری در سقز تولد یافت و در کودکی دو چشم خود را به علت بیماری تراخم از دست داد و پدرش او را به مکتب فرستاد و او در خدمت میرزامحمدکریم محزونی قرآن کریم را فراگرفت و پس از مدتی خانواده‌اش به مهاباد کوچ کرد و غفور نیز مجدداً برای تحصیل به مکتب رفت و در خدمت ملامحمد حاج بایز به تحصیل علوم پرداخت و در نزد ملاحسین مجدی ادبیات فارسی و کردی و عروض را آموخت و در خدمت ملاخالد وحیدی هم فقه و تفسیر را فراگرفت و در همین اوان بود که به سرودن شعر سرگرم شد و اشعارش را برای دوستان طلبه‌اش می‌خواند و مورد تشویق آنان قرار می‌گرفت و او سرانجام به سال ۱۴۱۱ هجری در مهاباد فوت کرد. وی گرچه نابینا بود امّا اشعارش بسی نغز و پرمغز و شیرین و دلنشین است و بخشی از دیوانش اخیراً به نام «دیاری مەهاباد» به طبع رسیده است. از اوست:

دۆست ئەو کەسەیە کە بتگرێنێ     دوژمن ئەوەیە کە بتکەنێنێ

دوژمنی زانا دەتکا سەربڵەند     دۆسی بێشوعوور هەردەتکا بەپەند

یعنی:

دوست کسی است که تو را به گریه بیندازد و دشمن آنست که تو را بخنداند.

دشمن دانا تو را سربلند می‌کند، دوست بی‌شعور تو را به عبرت دیگران می‌کند.

مراجع: دیاری مەهاباد ـ کۆکردنەوەی ڕەش ئەحمەدی مەهاباد ١٣٦٤.

**ملاغفور شهرزوری**: ملاغفور که از علما و فقهای قرن هشتم هجری است، در شهرزور تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین علوم متداول آن زمان را فراگرفت و در فقه و حدیث و تفسیر استادی یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۷۹۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر دست داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| ئەوەی ئیسلامە چێرەی وەک نوورە | ئەوەی کافر بێ زۆر بی‌شوعوورە |
| چونکا موسڵمان لەرێی خودایە | کافر بێ‌دینە و رێگای جودایە |

یعنی:

کسی که مسلمان باشد چهره‌اش چون نور می‌درخشد و کسی که کافر باشد بی‌شعور است، زیرا مسلمان در راه خدا قدم می‌نهد و کافر بی‌دین است و راه جداگانه‌یی دارد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملافرج بوره‌که‌یی**: ملافرج‌ابن ملااحمد بوره‌که‌یی در سال ۱۲۴۴ ه.ق. در حوالی تکاب افشار متولد شد و علم منطق و علم کلام و فقه را خدمت پدرش آموخت و پس از آن به سنندج رفت و حدیث و تفسیر و فنون ادب را از عالمان فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و بقیه عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۴۳ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

| | |
|---|---|
| خۆ من نەئەزەڵ زامدار زام بیم | جە گەردش دەور دایم ناکام بیم |
| فەڵەک نمازۆ دەردم بۆ سارێش | هەردەم سەودایی دڵ مەکەرۆ رێش |

یعنی:

من که از روز ازل مجروح یار بودم و از گردش دور همیشه ناکام بودم، فلک نمی‌گذارد زخم‌هایم بهبودی یابد و هر دم با سودایی دلم را ریش می‌کند.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملافیض‌الله مخلص**: ملافیض‌اللهابن حاج ملاعولا غرقی متخلص به مخلص در سال ۱۳۲۶ هجری در سقز متولد شده است ابتدا در سلیمانیه نزد علامه ملاشیخ‌عمرابن

القره‌داغی تلمذ کرد و اجازه گرفت و سپس به ایران بازگشت و مدتی در تهران ماندگار شد و پس از آن به سقز رهسپار گشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۴۱۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر نیز استاد بود. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست که در جواب پدرش گفته است:

باوکه گیان ئه‌شعاری شیرینت له‌گه‌ڵ ره‌شحه‌ل قه‌ڵه‌م

پێم‌گه‌یی وه‌ختێ له‌دووری ئێوه بووبووم غه‌رقی غه‌م

یفعل الله ما یشاء کردمی هه‌واڵه‌ی نێو عه‌جه‌م

ئێسته هه‌رچه‌نده له‌هیجرانا خه‌ریکه‌بم عه‌ده‌م

وا ده‌خوێنم ئایه‌تی: لاتقنطوا من دەم بە دەم

یعنی:

پدرجان اشعار شیرینت با رشحهٔ قلم به دستم رسید، هنگامی که از دوری شما غرق غم و اندوه بودم. خداوند مرا به کشور ایران سرزمین خودم گسیل داشت و اکنون از هجران شما اینقدر نمانده که نابود شوم، و اینک آیهٔ مبارکهٔ: لاتقنطوا را دم بدم می‌خوانم که خدا مرا ببخشاید.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاقادر جاف**: ملاقادرابن ملامؤمن در سال ۱۲۶۷ هجری در اطراف حلبجه متولد شد و در کودکی به کسب علوم پرداخت و پس از آن به حلبجه رفت و در خدمت ملاعبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و در خدمت او فقه و حدیث و فنون ادب را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۳۲۶ هجری درگذشت. وی بیشتر عمرش را به تدریس و مطالعه گذارند و در فنون ادب و حکمت تبحر داشت و از اوَ اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و شیوا است. از اوست:

زه‌مانه ویه‌رد فێشته‌ر بی‌سه‌ودام　　　وه‌لێ چ حاصڵ په‌ی‌تۆ که‌فتمه دام

یعنی:

زمانه گذشت و عشق من بیشتر شد ولی چه حاصل که برای تو به دام افتادم.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاقاسم پایگلانی:** ملاقاسم‌ابن‌عبدالحق‌ابن عبدالرحیم‌پایگلانی درسال ۱۱۹۴ هجری در ده پایگلان از توابع ژاورود سنندج تولد یافت و علوم مقدماتی را از پدرش فراگرفت و در جوانی به علم متداول زمان آشنایی یافت و در فقه و تفسیر و حکمت و فنون ادبی دست یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۶۱ هجری درگذشت. دیوان او که دارای غزلیات و قطعات است هنوز به چاپ نرسیده. از اوست:

هەرگا من پێکیای پەیکانی لەیل وام جەبێ مەیلی لەیل وەطەن دوجەیل وام
چ باک بەدی، بەدی بە دکارانمەن چ پەروای تانەی ئەغیارانمەن

یعنی:

هرگاه که من به تیر نگاه یارم مجروح گردم و از بی‌میلی او آوارهٔ دشت دجیل شوم، دیگر چه باکی از طعنه بدکاران و اغیاران دارم؟

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاقُدور شهرزوری:** ملاقدور که از علما و فقهای قرن هشتم هجری است، در شهرزور متولد شد و پس از کسب فضایل به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و شاگردان زیادی پرورش داد و به سال ۷۹۳ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

خودا هەر یەکەو کەسی لێ نابێ مەریتە ئەبێ لەرێی خوادابێ
رێگای خوابگرێ ولەرێی ئەوبڕوا دڵی پڕبکا لە کێش و بڕوا

یعنی:

خدا یکتا است و کسی از او به وجود نمی‌آید و انسان باید در راه او قدم نهد راه او را پیش بگیرد و قلبش از عقیده و ایمان مالامال کند.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملاکاکا محمد:** ملاکاکامحمدابن حاج سیف‌الله به سال ۱۳۰۴ هجری درسلیمانیه متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس برای ادامهٔ تحصیل به شهرهای سنندج و مهاباد و سقز و سردشت و کویسنجق مسافرت کرد و در خدمت عالمان دین فقه و اصول و تفسیر قرآن و منطق و حکمت و ادبیات را فراگرفت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۳۸۱ هجری در هفتاد و هفت سالگی درگذشت. وی در فقه و اصول و تفسیر قرآن تبحر

داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تەفسیری قورئان، نحو عربی، شرح عقاید ملا سعد، تشریح الافلاک، رسالة الحساب، جغرافیای‌عمومی، قواعدکُردی، علم‌دین، الفبای کردی، کیمیاء، قانون عقوبات، مبادأ هندسه، تلخیص تهذیب الکلام و غیره را نام برد.
مراجع: مەلاکاکەحەمە، شاکرفەتتاح.

**ملاکریم ساوجبلاغی**: ملاکریم‌ابن احمد شَمەسور به سال ۱۳۰۵ هجری در شهر ساوجبلاغ (مهاباد) متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق و حکمت را فراگرفت و چون وسعت صدایش زیاد بود و از بم تا زیر را پرطنین می‌خواند از این‌رو به موسیقی علاقهٔ شدیدی پیداکرد و مردم به دورش گرد می‌آمدند و او را به خواندن تشویق می‌کردند و از صدایش لذت می‌بردند و در جوانی به سلیمانیه رهسپار شد و همان جا ازدواج کرد و سپس صفحه‌هایی را در کمپانی‌های بیزافون پُرکرد و پس از آن بیشتر شهرهای کردستان را سیاحت کرد و سرانجام به سال ۱۳۵۸ هجری در سلیمانیه درگذشت و او را در گورستان گردسیَوان به خاک سپردند. ملاکریم از خوانندگان مشهورکرد است و در ترانه‌هایش بیشتر از شعر شاعران کرد و فولکلور استفاده می‌کرد و اکثر آوازخوانان کرد او را به استادی قبول داشتند و از او پیروی می‌کردند.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**ملافضل‌الله اورامی**: ملافضل‌الله‌ابن ملاجعفر اورامی به سال ۱۰۷۱ هجری در اورامان متولد شد و درکودکی به فراگرفتن فقه و حدیث و لغت و ادب پرداخت و از عده‌ای علما سماع حدیث و روایت کرد و سپس به سنندج رفت و به خدمت خسروخان اردلان (۱۰۹۱-۱۰۹۳ هجری) رسید و خسروخان او را به مدرسی دارالعلم سنندج منصوب کرد و مقرری خوبی در حق او مبذول داشت و سپسَ به زیارت خانهٔ خدا نایل آمد و سرانجام به سال ۱۱۳۳ هجری در پاوه وفات یافت و همان جا مدفون شد. وی در ادبیات و منطق تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

ساقی یەک جامێ مەیم پێ بدەر     پەژارەو ئەندۆی زێلْم دەربکەر

یعنی:

ای ساقی یک جام می به من بده و اندوه دلم را بدرکن.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاکریم فدایی:** ملاکریم‌ابن اسماعیل متخلص به فدایی به سال ۱۳۴۸ هجری در روستای سی‌سیر از توابع سردشت متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق و حکمت را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد. وی شعر نیکو می‌سرود و از آثار او مثنوی لاس و خزال و دیوان شعر اوست که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملاکریم ناطق:** کریم‌ابن عثمان آقا ملقب به ناطق در سال ۱۲۸۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان صرف و نحو عربی و قرآن کریم و حکمت و منطق را فراگرفت و پس از آن به حلبجه رفت و در خدمت ملاعلی حلبجه‌یی حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل شد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۳۸۷ هجری در نود و نه سالگی بدرود حیات گفت و در گورستان حلبجه به خاک سپرده شد. ناطق یکی از شعرای بزرگ کرد به شمار می‌رود و دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات است در سال ۱۳۹۰ هجری باهتمام ص. هه‌ژار به طبع رسیده است. اشعار او بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

گه‌لێکم سه‌عی و کۆشش کرد له‌وادی هیمه‌تا ئاخر
نه‌گه‌یمه مه‌قصه‌د به ضایع چوو ده‌ست و بردم
به لێ گه‌ردوونی دوون هه‌قیه به جارێ ماڵ و منالم
بسووتێنێ و برووخێنێ که چونکه شاعیری کوردم

یعنی:

خیلی سعی و کوشش کردم در وادی همت آخر، به مقصود خود نرسیدم و ضایع شد کار و کوششم، بلی چرخ گردون حق دارد که خانه و کاشانه‌ام را بسوزاند و خراب کند زیرا من سرایندهٔ کردم.

مراجع: دیوانی ناطق به سه‌رپه‌رستی ص: هه‌ژارکه‌رکووک ۱۹۷۰.

**ملالطف‌الله شیخ‌الاسلام:** ملالطف‌الله‌ابن ملافتح‌الله قاضی در سال ۱۲۵۱ هجری در سنندج تولد یافت و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس در مسجد دارالاحسان در نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و پس از آن به سیر و سلوک و ریاضت مشغول شد و در این راه به مقام عالی رسید و جای پدر را در

ارشاد گرفت و ملقب به شیخ‌الاسلام و امین‌الاسلام گردید و مورد توجه مردم و بزرگان شهر قرار گرفت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد به سر برد و به سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت. وی در فقه و ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو هم می‌سرود و از او آثاری به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. کشکولی هم در شعر و ادب نگاشته که در آن بسی از اشعار کردی و فارسی خود را نوشته است. از اوست:

**خراب و شیفته و بی‌خود و فتاده و مستم**

**نه مست آب رزم بلکه مست روز الستم**

**چه بی‌خودیست ندانم گرفته در رم امروز**

**جز این که دوست نهاده است جام باده به دستم**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمدابن الخیاط**: شیخ‌ملامحمد معروف به ابن الخیاط به سال ۱۲۱۳ هجری در ده قره‌داغ از توابع سلیمانیه تولد یافت و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن در نزد شیخ عبداللطیف برزنجی تلمذ کرد و فقه را از او فراگرفت و پس از آن به حلبجه رهسپار شد و در خدمت شیخ عبدالله خرپانی تفسیر و حدیث و فنون ادبی را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به خدمت مولانا خالد شتافت و قدم در جادهٔ سلوک نهاد و به کمال رسید و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا در سال ۱۲۸۱ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: شرح‌الاعراب، شرح رسالة‌الآداب، تعلیق بر کتاب‌های بلاغه، تعلیقاب در منطق، تعلیقات بر تفسیر بیضاوی، کتابی در علم حساب را نام برد.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**ملامحمدامین معصوم**: ملامحمدامین‌ابن ملامحمدابن مَلامصطفی پیرحسنی ملقب به معصوم در سال ۱۳۰۷ هجری در ده دیلیژه تولد یافت. وی صرف و نحو و فقه را در زادگاه خود فراگرفت و برای تکمیل تحصیلات به قلعه‌سور از توابع قره‌داغ رهسپار شد و در مدرسهٔ قلعه سور به تکمیل تحصیلات خویش پرداخت و پس از آن عازم سلیمانیه شد و در خدمت حاج ملارسول دیلیژه فقه و تفسیر آموخت و از آنجا به بیاره رفت و مدتی در خدمت ملاقادر کانی‌کوه‌یی تحصیل علوم کرد و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۳۵۳ هجری

درگذشت. وی در فقه و فنون ادب استاد بود و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که دارای قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

بڵێسەی ئاگری ئاه و هەناسەم گڕی بەردایە تەختی سینە ئەمڕۆ
قیامی کرد قیامەت وەرنە بۆچی لە صوبحا ڕۆژ ئەمەندە شینە ئەمڕو

یعنی:

زبانهٔ آتش آه درونم، آتش به سینه‌ام انداخت، قیامت قیام کرد وگرنه چرا، امروز صبح به رنگ کبود می‌ماند؟

مراجع: مەعسووم نووسینی د. عزالدین مصطفی رسول لە کۆفاری کۆڕی زانیاری کورد ـ ژماره ۱۱ سالی ۱۹۸٤.

**ملامحمدباقر مدرس:** ملامحمدباقرابن حسین آقا متخلص به غریق در سال ۱۳۱۶ هجری در ده نزاز از توابع سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن در خدمت ملا اسعد بوریدری تلمذ کرد و علم کلام و منطق را از وی آموخت و سپس به سنندج رفت و در خدمت ملامحمد نودشی فقه و حدیث را استماع کرد و اجازه گرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده بالک از توابع مریوان رهسپار شد و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۹۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و شعر نیز می‌سرود و در شعر غریق تخلص می‌کرد. از او آثاری در فقه و حدیث به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

طەریقەت حەقە دەفعی وەسواسە ئەولیا گەورەن کەرامەت راسە
سالکی ڕێگەی رووله خوداکەن طەرەفدار شەرع بن پشت لەدونیا کەن

یعنی:

طریقت حق دفع وسواس است و اولیاء صاحب کرامتند، پس سالک حق شوید و به او توجه کنید و طرفدار شرع باشید و پشت به دنیا کنید.

مراجع: دیوان مدرس کردستانی ـ ملامحمدباقر بالک ـ سنندج ۱۳۶۴.

**ملامحمد بهاء:** ملامحمدابن ملاسعید متخلص به بهاء و مشهور به حاج خلیفه در سال ۱۲۷۳ هجری متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و سپس به سلیمانیه رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از آن به سنندج رهسپار شد و به کسب اجازه نایل شد و سپس از حضور سیدعبدالقادر گیلانی‌زاده نیز به کسب

کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و به مهاباد بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد گذراند و به سال ۱۳۵۶ هجری درگذشت. وی سه بار به حج رفت و کتابی نیز به نام سفرنامه نوشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده و اشعار او شیرین و لطیف است. از اوست:

(بەها) ڕۆحی فیدای‌دوو چاوی جادووی مەستی غەممازت
بـەغەمزە صـەد وەکـوو هـارووت و مـارووتی فـریب داوە

یعنی:

جان بهاء فدای دو چشمان جادوی مست و غمازت، که با غمزه و ناز صدها چون هاروت و ماروت را فریب داده‌ای.

مراجع: ڕۆژنامەی کوردستان ـ تاران ۱۳۳۶.

**ملامحمد پینجوینی**: ملامحمدابن سعید در سال ۱۲۸۷ هجری در پینجوین متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به ده ترجان از توابع مهاباد رفت و فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و از آنجا به زادگاهش بازگشت در خدمت دایيش علامه ملاعبدالرحمن تلمذ کرد و از او حدیث استماع کرد و پس از مدتی اجازه اخذ نمود و سپس به ده نساره از توابع پینجوین عازم شد و مشغول تدریس شد و پس از آن به پینجوین رجعت کرد و متولی قضا گردید و به سال ۱۳۵۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر متبحر و استاد بود و از او تفسیری بر قرآن کریم در چند مجلد به نام (تـذکاری ئیمان بۆقەومی کوردان) به جای مانده که قرار است به زودی چاپ و منتشر شود.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

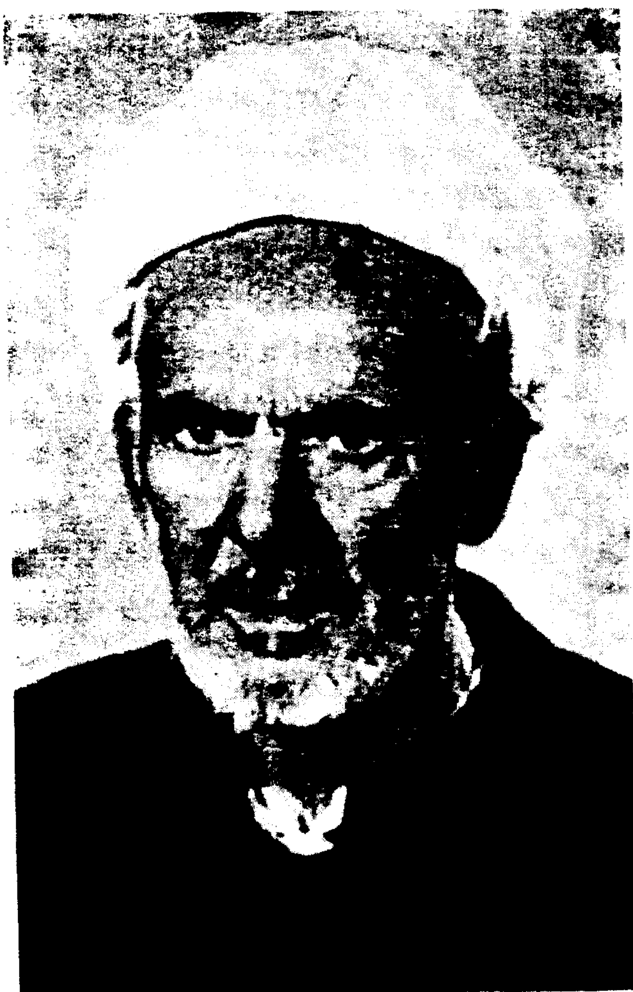
**ملامحمد جلی‌زاده**: ملامحمدابن ملاعبدالله جلی در سال ۱۲۹۳ هجری در کویسنجق متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را که صرف و نحو و لغت باشد آموخت و چون اندیشهٔ فقه داشت به سلیمانیه رفت و در خدمت عالمان دین به حد کمال رسید و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی متولی قضا گردید و سرانجام به سال ۱۳۶۳ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب متبحر و استاد بود. از او آثاری به جای مانده از جمله: المعقول فی علم الاصول، القاعد فی علم العقاید، ابهی المأرب فی اثبات الواجب، کشف‌الاستار فی مسألة الاختیار، الحدس سلم الارتقا، خراب‌العالم، دیوان اشعار کردی، و کتاب‌های دیگری است. از اوست:

هــەتا دەمــرم لەبــۆ کــوردان ئــەناڵم عیلاجیان چۆن بکـەم هـاوار بـە مـاڵم
فــەقیر و جــاهل و نــەخوێندەوارن لە لای نەوعی بە شەربێ قەدرو خوارن

یعنی:

تا می‌میرم برای کردان می‌نالم، نمی‌دانم چگونه بیماریشان را عـلاج بکـنم، زیـرا فقیر و بی‌سوادند، از این‌رو در نزد مردم بی‌قدر و خوارند.

مراجع: کۆیە و شاعیرانی نووسینی کەریم شاەرەزا، و علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرس.



**ملامحمد چروستانی**: ملامحمدابن ملاعبدالرحیم چروستانی در سال ۱۳۱۲ هجری

در ده آبلاخ از توابع سلیمانیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و تحصیلات دینی خود را در حلبجه و سلیمانیه و اربیل و کویسنجق و خوشناو برزنجه انجام داد و پس از اخذ اجازه به ده سراب از توابع شهربازار رفت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا در سال ۱۳۸۵ ه.ق. درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و در جوانی شعر می‌سرود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است به چاپ رسیده است. از اوست:

چ رۆژێکـــه کـــه دونـیا پـڕله نـووره　　　چه فه‌صڵێکه که صه‌حرا سه‌وز و سووره

ئـه‌مه نـه‌ورۆزه وا عـالەم سـه‌راسـه‌ر　　　به بوونی ئه‌و ده‌ماغی بـوو مـوعه‌طه‌ر

یعنی:

این چه روزی است که دنیا پر از نور است، چه فصلی است که صحرا سبز و رنگین است؟ این نوروز است که عالم سراسر، با طلوع آن معطر شد.

مراجع: دیوانی چروستانی ئاماده‌کردنی عبدالرحیم عبدالله چروستانی و صالح عبدالله چروستانی - سلێمانی ۱۹۸۵.

**ملامحمد چلبی**: ملامحمد چلبی معروف به ملا چلبی که از علمای قرن یازدهم هجری است، در شام تولد یافت و همان جا رشد کرد و به کسب علم و فیض پرداخت. وی در علوم عقلی سرآمد و از بزرگان عالم اسلام گشت، و پس از اخذ افتاء به تدریس مشغول شد و گویند یکهزار نفر از علمای روم و رؤسای آنان از علم او استفاده کردند و به سال ۱۰۶۶ هجری درگذشت. ملامحمد در فقه و تفسیر تبحر داشت و برای همین شاگردان بسیار پرورد که همه از افاضل دوران بودند. او تألیفات بسیار دارد، از جمله کتاب‌های: نفایس، نموذج، تفسیر قرآن.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملا محمدحسن وجدی**: ملا محمدحسن‌ابن ملاعلی قزلجی متخلص به وجدی که از علما و شعرای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ده ترجان از توابع مهاباد تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و به سال ۱۳۲۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب

متبحر و استاد بود و از او اشعاری به‌یادگار مانده که در کتب‌ادب مسطور است. از اوست:

ابتدا می‌کنم به نام خدا — شکر او ورد جان کنم ابدا
آن‌خدایی که عقل روشن داد — آدمی را که یافت راه هدا
از ازل پیش و از ابدَ در پس — کنهش ازممکنات هست جدا
اثر قدرتش فنای محب — ثمر همتش بقای خدا

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد خاکی:** ملامحمدابن احمد در سال ۱۲۵۵ هجری در ده احمد برنده از توابع شهرزور تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و نزد ملامحمد محوی تلمذ کرد و فقه و حکمت را از وی فراگرفت و سپس به‌سنندج رفت و تفسیرو علم کلام‌و بیان را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به سلیمانیه بازگشت و مابقی عمر را به تدریس‌و ارشاد مردم به سربرد تا در سال ۱۳۲۶ هجری‌درگذشت. از او دیوانی به جای مانده که شامل غزلیات و قصاید و قطعات کردی و فارسی است. از اوست:

ببارێنێ خودا بارانی هەرچی فەیض و ئیحسانە
لەسەرئە وباعیثی خەلق و گوزیدەی جەمعی ئەکوانە
دەمی صوبحی ئەزەل داکا، هەتا شامی ئەبەد بڕژێ
بەیەک تاوێ نەکوو تاوتاو، وەکوو تاوی بە هارانە

یعنی:

رسول اکرم برگزیدهٔ همهٔ کاینات است و خداوند متعال او را در میان همهٔ مردم برگزید تا آنان را به توحید فراخواند و باران رحمت الهی با رایحهٔ خوش ببارد و هر قطره‌ای از آن به گل رخسار پیغمبر ببارد.

مراجع: شیعرو ئەدەبیاتی کوردی نووسینی رەفیق حیلمی، تاریخ‌السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد خواهرزاده:** ملامحمدابن سعید در سال ۱۲۸۷ هجری در پینجوین تولد یافت. وی صاحب هوش وافر بوده و در غالب علوم زمان خود خاصه فقه و تفسیر تبحر یافت و پس از اخذ افتاء به تدریس پرداخت و مدتی در پینجوین و مهاباد و مریوان بود و سپس به دستور عثمان پاشای جاف به پینجوین برگشت و مابقی عمرش را در خدمت به

علم گذراند و مدتی هم قاضی بود و سرانجام به سال ۱۳۵۲ هجری در پینجوین وفات یافت. وی در فقه و تفسیر تبحر داشت و از آثار او می‌توان تفسیر قرآن به کردی را نام برد که تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین.

**ملامحمد ذلیل:** ملامحمدابن ملاعلی ملقب به ذلیل در سال ۱۲۳۹ هجری در سلیمانیه تولد یافت و همان جا به تحصیل علوم پرداخت و در خدمت شیخ عبدالقادر سنندجی صرف و نحو و فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به تدریس سرگرم شد و به سال ۱۳۰۰ هجری بدرود حیات گفت. وی در فنون ادب استاد بود و به زبان‌های کردی و فارسی و عربی شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

گـەردنم بـاتەوقی تـۆی تـێدابـێ ئـازادی مـەکـە
طەبعی من ئەم میحنەتەی پێ خۆشە تۆشادی مەکە
تـۆ کـە سـوڵطانی جـهان و پـادشاهی عـالەمی
دادی مەظڵوومان بـپرسە حـەیفە بێ‌دادی مـەکـە

یعنی:

بگذار گردنم طوق تو را داشته باشد و آزادش مکن، طبع من این محنت را دوست دارد و او را شاد مکن، تو که سلطان جهان و پادشاه عالم هستی، داد مظلومان را بپرس و بی‌دادی مکن.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کوردنووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**ملامحمدرشیدبیگ بابان:** ملامحمد رشیدابن فتاح‌بیگ بابان در سال ۱۲۸۷ هجری در سلیمانیه متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و سپس عازم پینجوین شد و در خدمت ملاعبدالرحمن پینجوینی تلمذ کرد و فقه و اصول و تفسیر و صرف و نحو و حکمت را از او آموخت و پس از مدتی به اخذ افتاء نایل آمد و سپس با زری خانم دختر ملامحمدامین پینجوینی ازدواج کرد و پس از آن به سلیمانیه بازگشت و در مسجد شیخ سلام به تدریس و وعظ و ارشاد مردم مشغول شد و پس از جنگ جهانی اوّل رهسپار استانبول شد و در آنجا در شهر اطنه به کار قضاوت گمارده شد و سرانجام به سال ۱۳۶۱

هجری در هفتاد و چهار سالگی درگذشت. وی یکی از علما و دانشمندان کرد است و در فقه و تفسیر و احادیث نبوی تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: اقتران النیرین در احادیث نبوی به زبان کردی و دررالنضیدة فی شرح منظومة الفریده و صرف نحو کردی را نام برد.

مراجع: اقتران النیرین دانراوی ماموستامه لاره‌شیدبه گی بابان له‌سه‌رنووسینی محمدعلی قه‌ره‌داغی - به‌غدا ۱۹۷۳.

**ملا محمدرشید خالدی:** ملا محمدرشیدابن ملاعبدالله مفتی در سال ۱۳۲۳ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را در همان جا نزد عالمان دین به پایان رساند و پس از آن از حضور شیخ علی حسام‌الدین به‌کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقهٔ فقر پوشید و سپس به سیر و سیاحت پرداخت و به حجاز و عمان و حلب و بیت‌المقدس رفت و از آنجا به بیروت رفت و در آنجا سکنی گزید و به تدریس مشغول شد و به سال ۱۳۸۴ هجری در بیروت وفات یافت و جنازه‌اش را در باب‌الصغیر دمشق در جنب مزار شیخ شریف یعقوبی پدر زنش به خاک سپردند. وی در فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او آثاری به جای مانده از جمله: رموز آفرینش است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمدرشید مریوانی:** ملامحمدرشید در سال ۱۲۹۶ هجری در ده نَچی از توابع مریوان تولد یافت و در کودکی قرآن کریم و گلستان و نصاب‌الصبیان را آموخت و پس از آن به ده چور رهسپار شد و در خدمت سیدحسن چوری فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و از آنجا به پینجوین و سقز و سنندج مسافرت کرد و از هر خرمنی خوشه‌ای چید و از هر عالمی توشه‌ای اندوخت و از ملاعبدالله دشه‌ای نیز کسب فیض کرد و سرانجام از ملاسیدحسن افتاء اخذ کرد و سپس مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۴۹ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: رسالهٔ رشید، علم کلام.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد زنگنه**: ملامحمدابن یوسف زنگنه متخلص به رنجوری در سال ۱۲۳۰ هجری در حوالی کرکوک متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد و در اواخر به سفر حج رفت و در مدینه به سال ۱۳۰۰ هجری وفات یافت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

یاران نەمەندەن، یاران نەمەندەن حەق جۆ حەق‌شناس تەحقیق نەمەندەن

خەلایق سککەی بێ شەرطیش ژەندەن تەحقیق نیشانەی هەزار و ئەندەن

یعنی:

ای یاران: حق‌جو و حق‌شناس تحقیقاً کم مانده است خلایق سکهٔ بی‌پیمانی رواج داده‌اند و این نشانهٔ هزار واند است و آخر زمان فرا رسیده است.

مراجع: گۆڤاری دەنگی گێتی تازە ساڵی سێیەم ژمارە ١٤، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد ساوجبلاغی**: ملامحمدابن ملارسول معروف به ابن‌الرسول در سال ۱۱۸۱ هجری در ده چوارتا از توابع سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات مقدماتی خود را در همان جا آغاز کرد و پس از آن به سلیمانیه رفت و در نزد علمای آن دیار فقه و تفسیر و حکمت و ریاضیات و هندسه را فراگرفت و سپس به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و با علما و دانشمندان ملاقات نمود و از محضر آنها کسب فیض کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به ساوجبلاغ مکری رهسپار شد و در مدرسهٔ سور به تدریس پرداخت و مدتی هم در بغداد بود ولی دیری نکشید که به ساوجبلاغ بازگشت و در آنجا به تعلیم و تدریس مشغول شد تا به سال ۱۲۴۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ریاضیات و جبر و مقابله استاد بود و شاگردانی چون مفتی زهاوی تربیت کرد و از آثار او می‌توان کتاب‌های: حواشی بر خلاصة‌الحساب، حواشی بر شرح چغمینی، حواشی بر اشکال التأسیس در هندسه، حواشی بر بیرجندی، حوشی بر خیالی در منطق، حواشی بر خیالی در علم کلام را نام برد.

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی، و تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی.

**ملامحمد سمیرانی**: ملامحمد در سال ۱۲۳۹ هجری در ده سمیران samêrân از توابع سنندج متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم و گلستان و بوستان را فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین منطق و فقه و تفسیر و حکمت و حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل شد و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد و وعظ مردم به سر برد تا به سال ۱۳۱۷ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر تبحر داشت و از آثار او می‌توان کتاب (نظم المحاسن) را نام برد که اخیراً به طبع رسیده است.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**ملامحمد شَلماشی**: ملامحمدابن ملامحمد به سال ۱۳۵۶ هجری در روستای شَلماش متولد شد و علوم مقدماتی را در کودکی در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در شهرهای مختلف کردستان به گشت و گذار پرداخت و هرجا عالمی را می‌دید در خدمتش می‌ماند تا علوم آن زمان را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد. وی در سرودن شعر مهارت دارد و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات کرد و فارسی و عربی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**اگر می‌خواهی سرمایه‌یابی تا رنج نبری گنجی نیابی**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد شوقی**: ملامحمدابن ملااحمد خالدی جولمیرگی متخلص به شوقی به سال ۱۲۱۴ هجری در جوله‌میرگ متولد شد و علوم طریقت و عرفان را نزد پدرش آموخت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین کسب فضایل نمود و پس از اخذ افتاء به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به وعظ و ارشاد مردم و تدریس به سر برد تا به سال ۱۲۸۵ هجری درگذشت. وی از شعرای بزرگ کرد است و در انواع شعر مانند قصیده و غزل و قطعه و رباعی دست داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

نه‌مابوونووح‌و بووئاده‌م، نه‌مابووزاڵ و بوو روسته‌م

نه‌ما بوو سه‌یید عالەم، بکه‌س نابت وه‌فایی قه‌ط

یعنی:

نوح و آدم و زال و رستم نمانده بودند و سید عالم هم نمانده بود و این چرخ به

کس وفا ندارد.

مراجع: دیوان خطی ملامحمد شوقی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمدصادق آلیجانی:** محمدصادق‌ابن عبدالقادر آلیجانی در سال ۱۲۸۶ هجری در ده آلیجان از توابع سنندج تولد یافت و در کودکی به‌کسب علم پرداخت و در جوانی به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین زبان عربی و حکمت و فقه و تفسیر را آموخت و پس از کسب اجازه به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۵۰ هجری در ده حسین‌آباد از توابع سنندج درگذشت. وی از شعرای بزرگ کرد به شمار می‌رود و در سرودن شعر مثنوی ید طولایی داشت و از آثار او می‌توان مثنوی‌هایی: تحفة‌الشهاب و تحفة‌الجلال و رفع‌الخفا را نام برد که شامل هفتاد هزار بیت است. از اوست:

پەس جەئی تاریخ هەزار و سێصەد — هەم چەنی‌سی ساڵ هیجرەت ئەحمەد

بیستم رەجەب، زەمانەی فوجار — مەردوم پەرێشان جەچەرخ غەددار

ئەهالی ئێران تەمام دەربەدەر — ئەموال و نفووس گردشی وەهەدەر

جەشرح ئەحواڵ ئی وەقت و زەمان — مومکن نمەبۆ بکەرین بەیان

یعنی:

در تاریخ هزار و سیصد و سی هجری، در بیستم رجب، در این چرخ غدار مردم پریشان و سراسیمه‌اند و همهٔ مردم ایران دربدر شده‌اند و اموالشان به هدر رفته و شرح و احوال این دوره ممکن نیست بیش از این بیان شود.

مراجع: نسخه‌های خطی تحفة‌الشهاب و تحفة‌الجلال و رفع‌الخفاء، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمدصادق نگلی:** ملامحمدصادق‌ابن احمد نگلیَ متخلص به صادق در سال ۱۳۲۰ هجری در ده نگل از توابع سنندج متولد شد و در جوانی به‌کسب علوم پرداخت و مدتی در خدمت ملا قطب‌الدین اویهنگی تلمذ کرد و علوم مقدماتی را از او آموخت و سپس به مریوان رفت و نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به ده نیزل رفت و از آنجا به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۸۵ هجری درگذشت. وی در شعر و ادبیات کردی و

فارسی تبحر داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

زارعی زەحمەت کەشم بۆ نەفعی عامە کار ئەکەم
گیانی خۆم صەرفی فەلاحەت بۆ گوڵی بێ خارئەکەم
گەرفەلەک بێلی بە دڵ خدمەتگوزاری مەردومم
ماڵ و هەستیم سەربەسەر بۆقەومی خۆم ئیثار ئەکەم

یعنی:

من زارعی زحمتکشم و برای نفع عامه کار می‌کنم و جان خود را در راه فلاحت برای گل بی‌خار صرف می‌کنم و اگر فلک بگذرد بدل خدمتگذار مردمم و مال و هستیم را سراسر برای قوم خودم ایثار می‌کنم.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمدصالح ابراهیمی محمدی:** محمدصالح‌ابن ملاابراهیم به سال ۱۳۵۴ هجری در مهاباد متولد شد. در هنگام کودکی در خدمت پدر و برادرش ملاسعید سرگرم فراگرفتن دانش شد و پس از آن در مناطق مختلف کردستان به برای تحصیل علوم اسلامی به‌گشت و گذار پرداخت و سرانجام نزد ملاحسین مجدی تلمذ کرد و پس از نیل به درجهٔ افتاء در مهاباد مدتی به تدریس مشغول شد و سپس به تهران رهسپار شد و در دانشکدهٔ الهیات به اخذ فوق لیسانس در علوم اسلامی موفق شد و آنگاه به استخدام آموزش و پرورش درآمد و اکنون نیز تدریس می‌کند. وی در فقه و تفسیر قرآن تبحر دارد و در این زمینه کتاب‌ها و مقاله‌هایی نوشته است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: «دین و ئەدەب، پەندی قورئان، باوی کۆمەڵایەتی، عیرفان لەکوردستان دا، عیلمی کەلام، ژیناوەری، تەرجەمەی قورئان» را نام برد.

مراجع: پەند یا ئەمثالی قورئان ـ نووسراوی محمدصالح ـ تاران ۱۳۶۲.

**ملامحمدصدیق محمودی:** محمدصدیق‌ابن ملاابراهیم در سال ۱۳۵۷ هجری در ده باشبلاغ از توابع بوکان متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به ساوجبلاغ رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده تاله‌جر tâlajar عازم شد و در آنجا به تدریس مشغول شد و

پس از آن به تهران رفت و وارد دانشگاه شد و در رشتهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس به استخدام آموزش و پرورش درآمد و به تدریس سرگرم شد تا به سال ۱۴۰۴ هجری در تصادف رانندگی بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و در شعر از گوران پیروی می‌کرد و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

خوڕەی هەڵدێر، شمشاڵی شوان
بەئاهەنگی هەوری بەهار
بۆ شیعری جوان، ئیلهامی‌خوان
فرمێسکی شادی دێتە خوار
چەند بە سۆزن، چەند سیحراوین
لەچاوی ئاسمانەوە
لایەلایەن بۆ کۆرپەی ئەوین
بە موژدەیی ژیانەوە

یعنی:

صدای ریزش آب آبشار و نوای نی‌لبک چوپان و آهنگ ابر بهاری و شعر زیبا الهام به انسان می‌بخشد و اشک شادی از چشمان سرازیر می‌کند. آه اینها چقدر سوزناکند و چقدر سحرآمیزند و از دیدگاه آسمان برای بچهٔ عشق مانند لالا هستند و مژدهٔ زندگی را ارزانی می‌دارند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد فضولی**: ملامحمدبن سلیمان شهرزوری در اوایل قرن دهم هجری در بغداد متولد شد و پدرش که از کردهای شهرزور بود به علت ناملایمات اوضاع به بغداد مهاجرت کرد و محمد در بغداد بزرگ شد و علوم مقدماتی و فقه و ادبیات را همان جا در خدمت عالمان دین فراگرفت و در جوانی به استانبول رفت و به خدمت سلیمان‌خان قانونی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) رسید و مورد توجه او قرار گرفت و بیشتر عمر را همان جا گذراند تا به سال ۹۷۰ هجری درگذشت. وی در حکمت و ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و او به ترکی و فارسی و عربی شعر سروده و او را است: انیس‌القلب، بنگ و باده مثنوی ترکی، حدیقةالشهداء یا ترجمهٔ ترکی روضة الشهداء کاشفی، دیوان فضولی

که شامل اشعار ترکی و فارسی، ساقی‌نامه، صحت و مرض به فارسی، لیلی و مجنون به ترکی، مطلع‌الاعتقاد در کلام و اینک اشعاری چند که تضمینی است از ابیات فردوسی در اینجا می‌آوریم:

**اگر عمرها مردم بد سرَشت — بود همدم حوریان بهشت**
**در آن محفل پرصفا روز و شب — زجبریل خواند فنون ادب**
**بدان اعتقادم سرانجام کار — نگردد از او جز بدی آشکار**
**وگر سال‌ها گوهر تابناک — فتد خوار و بی‌قدر بر روی خاک**
**چو از خاک خیزد همان گوهر است — شهان را برازندهٔ افسر است**

مراجع: ریحانة الادب.

**ملامحمدقاضی جوانرودی:** ملامحمدابن ملامحمودجوانرودی درسال ۱۲۱۲ هجری در جوانرود متولد شد و در کودکی صرف و نحو و فقه را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن به سفر پرداخت و در خدمت عالمان دین تفسیر و حدیث و حکمت را آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۷۲ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت مهارت داشت و بر ادبیات فارسی و عربی تسلط کامل داشت و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: شرحی بر جمع‌الجوامع، شرحی بر تهذیب الکلام، ترجمهٔ تفسیر بیضاوی.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد قزلجی:** ملامحمدابن ملاحسین‌ابن ملاعلی قزلجی در سال ۱۳۱۳ هجری در ده ترجان از توابع مهاباد متولد شد و تحصیلات دینی خود را در مناطق مختلف کردستان و عراق و مصر انجام داد و پس از اخذ اجازه به بغداد رفت و در آنجا سکنی گزید و به تدریس و تذکیر مردم پرداخت تا به سال ۱۳۸۲ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و آثاری از او به جای‌مانده از جمله: مساجدالسلیمانیه، شرحی بر ربع مجیب، حواشی بر لباب‌الاشارات است و گهگاه هم‌شعر می‌سرود. از اوست:

قەستەم بە سوورەی وەتتینی — لەئەلف و بێ‌تا چەغمینی
ئەیدەم بەهای پێکە نینی — قەستەم بە سوورەی وەلفەجری
چاو دەیبینێ و دڵ بۆدەگری — بە سەرقەبرم داهات را بورد

وه بـیرم کـەوت یـاری قـەدیم (یـحیی العـظام و هـی رمـیم)

یعنی:

قسم به سورهٔ (والتین)، بهای خندهٔ تو را می‌پردازم و قسم به سورهٔ (والفجر) چشم هنگامی که تو را می‌بیند، دل برایت می‌گرید و هنگامی که بمیرم تو را فراموش نخواهم کرد و حتی استخوان‌هایم که پوسیده شود از یادم نمی‌روی.

مراجع: علماؤنا فی خدمة العلم و الدین تألیف ملاعبدالکریم المدرس.

**ملامحمدقلی کندوله‌یی**: ملامحمدقلی‌ابن احمد کندوله‌یی در سال ۹۶۵ هجری در کندوله از توابع کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا شروع کرد و به فقه و ادبیات پرداخت و مدتی هم به کرمانشاه رفت و در آنجا در خدمت علمای دین فقه و منطق فراگرفت و سرانجام به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۰۵۱ هجری بدرود حیات گفت. وی از شعرای کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های بهرام و گلندام و لیلا و مجنون را نام برد که تاکنون به طبع نرسیده‌اند.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده و کتاب خطی بهرام و گلندام ملامحمدقلی کندوله‌یی.

**ملامحمد کامل**: ملامحمدابن ملامحمدسعید جوانرودی متخلص به کامل در سال ۱۳۲۴ هجری در سقز تولد یافت و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و بیان را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۴۰۳ هجری در حال قیام به نماز به شهادت رسید. وی در فقه و تفسیر و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**شانه شو تا هـمزبان طـره و پـرچـم شـوی**
**خال شو تا بر لب لعـل بـتان هـمدم شـوی**
**خاک ره شو تـا بگـیری دامـن مـعشوق را**
**سرمه شو شاید به چشم دلبران درهم شوی**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد محوی**: ملامحمدابن عثمان بالخی در سال ۱۲۴۵ هجری در سلیمانیه تولد

یافت و درکودکی نزد پدرش سرگرم فراگرفتن علم شد و پس از آن به ساوجبلاغ رهسپار شد و در نزد ملاعبدالله پیره‌باب تلمذ نمود و علم کلام و منطق و فقه را از وی آموخت و سپس به اشنویه رفت و از آنجا عازم بغداد شد و در خدمت مفتی زهاوی تحصیلات خود را به پایان رساند و به زادگاهَ خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و به سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث و علم کلام و فنون ادب متبحر و استاد بود و مدتی هم متولی قضا در سلیمانیه گردید. دیوان اشعارش حاوی قصاید و غزلیات و قطعات چاپ شده است. از اوست:

بنووسه، پیری دڵم ئەمری کرد، ئیطاعەم کرد
له ئیبتداوه که بەیتێ موناسبی دیوان
گه داییکی وەکوو (مەحوی) قەلەندەرێکی کورد
میثالی پادشەهی فورسه صاحیبی دیوان

یعنی:

پیر قلبم به من امر کرد و من هم از او اطاعت کردم که سرودی بسرایم که مناسب دیباچهٔ دیوانم باشد، فقیری چون محوی که قلندری است کرد، خودش را مانند پادشاهی می‌داند که دارای ملک و دولت است زیرا صاحب دیوان شعر است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، دیوانی مەحوی کۆکردنەوە و لێک دانەوە مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس‌بەغدا ۱۹۸٤.

**ملامحمد محمدی**: ملامحمدابن ملاعبدالله مفتی متخلص به مهری و ملقب به برهان‌الاسلام در سال ۱۳۰۶ هجری در ده دشه از توابع اورامان متولد شد و در کودکی مقدمات علوم را نزد پدرش در سنندج آموخت و پس از آن نزد عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت را فراگرفت و به اخذ اجازه نایل آمد و پس از آن به تدریس مشغول شد و در بیست سالگی به سیر و سیاحت رفت و مدتی در سلیمانیه و بغداد ماندگار شد و پس از آن به استانبول رهسپار شد و در آنجا در رشتهٔ حقوق به تحصیل پرداخت و به اخذ دانشنامه نایل شد و تا پایان زندگی به کار وکالت سرگرم گشت و در دانشکدهٔ ادبیات نیز به تدریس ادبیات عرب می‌پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۳۶ هجری درگذشت. وی دارای تألیفات زیادی است و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات کردی و فارسی و عربی است تاکنون به طبع نرسیده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامحمد ناری:** ملامحمدابن ملااحمد متخلص به ناری و معروف به کاکه‌حه‌مه در سال ۱۲۹۴ هجری در ده کیگن از توابع مریوان متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین منطق و علم کلام آموخت و از آنجا به رواندز رهسپار شد و در خدمت ملااسعد خیلانی تلمذ کرد و فقه و حکمت را از او آموخت و اجازه اخذ کرد و از حضور شیخ حسام‌الدین هم به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقه فقر پوشید و به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۳۶۴ هجری وفات یافت. وی در فقه و حدیث و فنون ادب مهارت داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و دیوان او چندین بار به چاپ رسیده است. از اوست:

چاوه‌که‌م لاده له‌رووی کوڵمت نقاب　　با خجاڵه‌ت بێ له‌رووتا ئافتاب
مه‌ستی عشقم پێم مه‌ڵێ مه‌ستی مه‌یه　　عاشقی بێدارو سه‌رمه‌ستی شه‌راب

یعنی:

ای دلبرم! روبند از روی گونه‌هایت بردار و بگذار آفتاب از دیدن رویت شرمنده شود، به من نگو تو مست باده‌ای، من مست عشقم و عاشقی بیدار و سرمست شراب روی توام.

مراجع: مێژووی ئه‌ده‌بی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و دیوانی ناری له‌سه‌رنه‌رکی سه‌یدیان ـ مه‌هاباد ١٣٥٤.

**ملامحمد هزار میردی:** ملامحمدابن حاج حسن معروف به ابن‌الحاج در سال ۱۱۱۹ هجری در ده سنجوی از توابع سردشت متولد شد و ابتدا نزد پدرش علوم عربیت را فراگرفت و فقه و تفسیر و حکمت را هم در ساوجبلاغ و سلیمانیه و قلاچوالان آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به ده هزار میرد از توابع سلیمانیه رفت و در آنجا به وعظ و تدریس پرداخت و شهرتی پیدا کرد و سرانجام به سال ۱۱۹۹ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث متبحر و استاد بود و جمع کثیری از علمای کرد از شاگردان او بودند از جمله: ملاعبدالله بیتوشی، شیخ معروف نودهی. اوراست: ایقاد الضرام علی من یوقع طلاق العوام، محاسن الغرر، رفع الخفا در شرح ذات الشفاء، رسالة فی الاکراه الشرعی، حرمة المُتعه، حواشی بر سیوطی در نحو، تعلیقاتی بر نخبة الفکر فی مصطلح اهل‌الاثر. منظومهٔ مهدی نامه به گونهٔ سورانی. از اوست:

هه‌رده‌مێنن (اشرارُ النـاس)　　چیش نازانن ده که زۆکاس

پـیریان دەبـێتە (اَلخنّاس) لێ ی وەردەگردن تەریقە تێ

یعنی:

عده‌ای اشرار در جهان می‌مانند و چون کر و گیجند، چیزی نمی‌فهمند و پیرشان الخناس می‌شود و از اَو راه بد می‌آموزند.

مراجع: دەقە کانی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی ـ بەغدا ۱۹۷۸.

**ملامحمد بارشی:** ملامحمود که از پزشکان و علمای عالیقدر قرن دوازدهم و سیزدهم هجری کُرد است. بنا به گفتهٔ استاد عبدالرقیب یوسف وی از اهالی بوتان است و گذشته از طب در ادب و حکمت و منطق نیر تبحر داشته است وی در طب سنتی استاد بوده و کتابی به نام طبا کوردی یا طب کردی دارد که متأسفانه تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده است از این کتاب نسخه‌ای خطی وجود دارد که در سال ۱۲۱۲ ﻫ.ق. استنساخ شده است و اشعاری نیز به لهجهٔ کرمانجی شمالی از او به یادگار مانده است.

مراجع: پزیشکی لە ناو کوردەواری‌دا ـ عبدالرقیب یوسف ـ مجلهٔ رۆشنبیر ـ بغداد ۱۹۸۱.

**ملامحمود باکی:** ملامحمود متخلص به باکی در سال ۱۲۵۲ هجری در خورخوره از توابع سقز متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا شروع کرد و به فقه و حکمت و ادب پرداخت و پس از آن به سیر و سلوک مشغول شد و به ده تویلی رفت و در خدمت شیخ عمر نقشبندی کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و در آخر عمر به سقز رفت و در آنجا به شغل حکاکی سرگرم شد و با آن امرار معاش کرد و سرانجام به سال ۱۳۱۸ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

**ای بـلای دل صـاحب‌نظران بـالایت آتش خـرمن سـودازدگـان سیمایت**
**قوت جان طرفه نگاهی زدو چشم سیهت قـوت دل سخنی زان لب شکـر خـایت**
**عـیش جـنت ثـمری از شـجر دیـدارت تاب دوزخ شرری از غم جـان فـرسایت**
**باکی از (باکی) دلتنگ و پریشانت نیست سـرورم آه زبـی‌باکـی و اسـتغنایت**

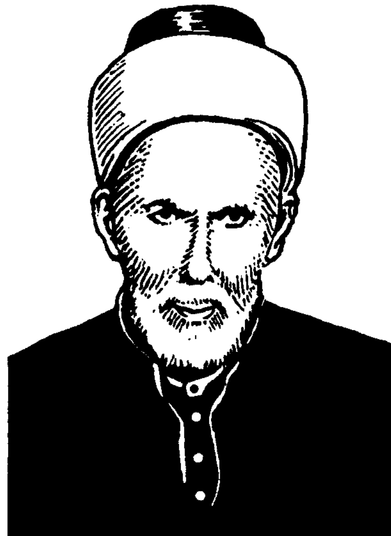
مراجع: جنگ خطی، و یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس.

**ملامحمود بایزیدی:** ملامحمود در سال ۱۲۱۷ هجری در بایزید متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به بدلیس رفت و فقه و تفسیر و حدیث را نزد

عالمان دین استماع کرد و از آنجا به تبریز رهسپار شد و ادبیات فارسی و حکمت را فرا گرفت و پس از آن به زادگاه خودبازگشت و به‌تدریس وتألیف کتاب‌های‌سودمند پرداخت و به‌سال ۱۲۷۹ هجری درگذشت. وی درفنون ادب و تاریخ و فرهنگ مردم متبحر و استاد بود و از آثار او می‌توان کتاب‌های: عادات و تقالیدالاکراد، آداب و رسوم اکراد، ترجمهٔ شرفنامه به‌گویش کرمانجی شمالی، فولکلور و ضرب‌المثل‌های کردی را نام برد.

مراجع: مێژوو نووسینی د. کەماڵ مەزهەر.

**ملامحمود بیخود:** ملامحمودابن ملامحمدامین مفتی متخلص به بیخود در سال ۱۲۹۶ هجری در سلیمانیه تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن مدتی حاکم حلبجه شد و سپس به سلیمانیه رفت و مابقی عمرش را به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۷۶ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب یگانهٔ عصر بود و نسبت به رسول اکرم عشق می‌ورزید و بیشتر اشعارش در مدح او است. دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است به چاپ رسیده. از اوست:



قوربانی کەسێبم کە قوربانی رنەبی بێ
وەک بەندە سەگی دەرگەهی شاهی عەرەبی بێ
شاهی عەرەبی یەعنی قورەیشی نەسەبی بێ
جەرگی بە دووئەبرۆی ئەوە جنراوەدڵی من

یعنی:

قربان‌کسی گردم که قربان‌نبی شود، مانندبنده‌سگ درگاه‌شاه عربی‌باشد شاه عربی یعنی قریشی نسب باشد که جگر و قلب من با دوابروی او هدف قرار گرفته است.

مراجع: دیوانی بێخود کۆکردنەوەی حەمەی مەلا کەریم ـ بەغدا ۱۹۷.

**ملامحمود مفتی:** ملامحمود مفتی از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است و او عمادیه‌الاصل است. وی مردی متقی و عرفان مسلک و دارای اخلاق نیکو و جامع معقول و منقول در فقه و تفسیر و استاد بود و بیشتر عمرش را به تدریس به سر برد. او راست: تفسیری بر سورهٔ فاتحه در یک مجلد.
مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**ملامسیح امین‌الاسلام:** ملامسیح‌ابن ملانصرالله امین‌الاسلام به سال ۱۲۵۰ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس قرآن کریم را حفظ کرد و آنگاه نزد بزرگان دین به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و پس از آن به تکمیل خط نسخ مشغول شد و در این هنر سرآمد روزگار شد و در ردیف استادان فن جای گرفت و او علاوه بر خوشنویسی به نکته‌دانی و خوش‌طبعی هم شهرت داشت و عاقبت به سال ۱۳۲۰ هجری جهان را وداع گفت.
مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**ملامصطفی بارزانی:** ملامصطفی‌ابن شیخ محمدابن شیخ عبدالسلام بارزانی در سال ۱۳۲۶ هجری در بارزان پا به عرصهٔ وجود گذاشت و در طفولیت مقدمات علوم را همان جا فراگرفت و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت را آموخت و در حکمت و کلام مهارت یافت و در زهد و تقوی نیز مشهور عام شد و چون حکام ظالم در کردستان به کشت و کشتار و اذیت آزار کشاورزان می‌پرداختند، از این‌رو پس از شهادت پدرش به سال ۱۹۴۳ به مبارزه سرگرم شد و پس از شهادت قاضی محمد در مقابل رژیم‌های پادشاهی ایران و عراق ایستاد و با متحد کردن اکثر قبایل کرد سرسختانه به مبارزهٔ خود ادامه داد و در سال ۱۹۴۵ رژیم پهلوی به دستور امپریالیزم آمریکا کردان بارزان را دشت اشنویه و مرگور بمباران کرد و مبارزین کرد ناچار به کردستان عراق گریختند و در آنجا نیز به مقابله با رژیم عراق پرداختند و در سال ۱۹۴۷ بارزانی با عده‌ای از همرزمان و خانواده‌هایشان مجدداً به ایران آمدند و پس از جنگی سخت خود را به رود ارس رساندند و از آنجا به روسیه پناهنده شدند و ملامصطفی در ازبکستان سکنی گزید و پس از مرگ استالین به مسکو رفت و پس از کودتای عبدالکریم قاسم بارزانی و یارانش به سال ۱۹۵۸ به وطن بازگشتند و دولت قاسم وعده‌هایی به کردان داد امّا به آن عمل نکرد و این بار نیز ملامصطفی ناچار با رژیم قاسم به جنگ و مبارزه پرداخت و

بیشتر مناطق سوق‌الجیشی کردستان را در دست گرفت و در سال ۱۹۶۳ چون بعثی‌ها به سرکار آمدند، آنان نیز به سرکوب کردان پرداختند و بارزانی بیشتر کردان را بر علیهٔ بعثی‌ها بسیج کرد و برای دفاع از حق و آزادی جانانه و شجاعانه پیکارکرد وکار به جایی رسید که صدام در الجزایر دست به دامن شاه ایران شد و پس از قرارداد صلح میان حکومت شاه و صدام که در سال ۱۹۷۵ بسته شد، نهضت کردها در عراق متوقف شد و بارزانی مدتی در کرج ماندگار شد و سپس برای معالجه به آمریکا رفت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به سال ۱۳۵۷ شمسی وفات یافت و جنازه‌اش در اشنویه به خاک سپرده شد. ملامصطفی یکی از مبارزین و رهبران بزرگ کرد بود و آزادی و حق‌طلبی با سرشت او ممزوج بود و مردم کرد را به حقوق مسلمهٔ حیاتی خود آشنا ساخت و سلاح مبارزه و انقلاب را زیب پیکر خود ساخت و نامش همیشه جاودان است.

مراجع: کورد و شۆڕیه شه که‌ی نووسینی د. جه‌مال نه‌به‌ز وه‌رگێڕاوی کوردۆ سوید ۱۹۸۵، و حول‌المشکلة الکردیة تألیف د. جمال نبز ـ سوئد ۱۹۶۹، و کرد و کردستان نوشتهٔ درک‌کنان ترجمهٔ جواد هاتفی ـ تهران ۱۳۴۹.

**ملامصطفی بیسارانی**: مصطفی‌ابن ملاقطب‌الدین بیسارانی در سال ۱۰۵۳ هجری در ده بیساران از توابع مریوان متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدر به پایان رسانید و پس از آن برای تکمیل تحصیل و معلومات در نودشه و پایگلان که از بزرگترین مراکز علمی و ادبی آن زمان کردستان بود رهسپار شد و سپس به سنندج رفت و در دارالعلوم سنندج فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از پایان کار به بیساران بازگشت و به تدریس و تعلیم و وعظ و تذکیر مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۱۱۴ هجری درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. بیسارانی به کردی و فارسی



شعر می‌سرود و اشعارش بسی دلکش و شیرین است. قسمتی از دیوانش چاپ شده. از اوست:

ئێمەیچ پەروانەی شەم شناسانیم پەڕو باڵ سفتەی دین خاسانیم
میللەت پاک دین پێغەمبەرانیم نەک جە طایفەی کەم نەظەرانیم
بنمانە جەمین، نوور پاکتەن ئەرتۆ پاکەنی جەکێ باکتەن؟

یعنی:

ما هم پروانهٔ شمع شناسیم و پر و بال خود را در کنار شمع دین می‌سوزانیم، ما عاشق دین پاک پیامبرانیم و از طایفهٔ بی‌دین بری هستیم و نور پیشانی ما گواه آن است. آری آن کس که پاک است از این و آن چه باک است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجّادی، و دیوانی بێسارانی کۆکردنەوەی کە یوومەرسی نیک‌رەفتار، بەغدا ۱۹۶۹، و نسخهٔ خطی دیوان بیسارانی.

**ملامصطفی صافی**: ملامصطفی‌ابن ملاعبدالله متخلص به صافی در سال ۱۲۹۳ هجری در ده ایران (هێران) از توابع خوشناو تولد یافت و درکودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن به کویسنجق رفت و نزد عالمان دین منطق و علم کلام و حکمت را آموخت و از آنجا به رواندز رهسپار شد و در خدمت ملااحمد هومرگنبتی (عُمرگنبدی) تلمذ کرد و فقه و تفسیر را از او فراگرفت و از آنجا به ساوجبلاغ رفت و از قاضی علی ساوجبلاغی حدیث استماع کرد و اجازه اخذ نمود و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس پرداخت تا به سال ۱۳۶۱ هجری درگذشت. وی در سرودن غزل استاد بود و غزلیات شورانگیز و عارفانهٔ او نزد صاحبدلان معروف است. قسمتی از دیوانش به چاپ رسیده است. از اوست:

لەتاوی چاوەکەی مەستت دوو چاوم پڕلە خوێناوە
حەنایی پەنجەکەی دەستت‌بە خوێنم ڕەنگی هێناوە
لە(صافی) گەردەپرسن بۆچی وا پەژموردەیە ئیستە؟
لە خزمەت یاری دوورەبۆیە واغەم دەوری لێ داوە

یعنی:

به خاطر چشمان مستت چشمانم پر از خون است، و انگشتانت که با حنا رنگ کرده‌ای، خون مرا هم به آن آمیخته‌ای. از صافی اگر پرسند که چرا غمگین و پژمرده‌ای؟ برای این که از خدمت یار دور است و غم او را محاصره کرده است.

مراجع: دیوانی صافی لەسەرئەرکی گیوموکریانی - بەغدا ۱۹۵۳.

**ملامصطفی صفوتی**: مصطفی‌ابن ملارسول در سال ۱۳۲۴ هجری در ده لێره‌یه lêraya از توابع سلیمانیه متولد شد و در کودکی سرگرم فراگرفتن قرآن کریم و صرف و نحو و منطق شد و پس از آن در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حدیث استماع کرد و به اخذ افتاء نایل شد و مابقی زندگیش را به ارشاد و وعظ مردم و تدریس به سر برد تا به سال ۱۳۸۳ هجری درگذشت. وی از شعرا و ادبای معاصر کرد است و از کارهای مهم او ترجمهٔ گلستان سعدی به زبان کردی است، از او کتاب‌های دیگری به طبع رسیده که گواه پایهٔ علمی او است که عبارتند از: «رابه‌ری حه‌ج، رابه‌ری نوێژ هۆنراوه‌ی کوردی له دوڕی بوردی، هه‌شت به‌هه‌شت، فوتوحاتی یارانی پێغه‌مبه‌ر، دیوانی شیخ عه‌بدولقادری گه‌یلانی، میعراج‌نامه، شانۆی ناوماڵ، دیوانی صه‌فوه‌ت.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**ملامصطفی محزونی**: ملامصطفی‌ابن ملااحمد بیسارانی متخلص به محزونی به سال ۱۰۱۲ هجری در قریهٔ بیساران از توابع مریوان متولد شد و در کودکی به کار فراگرفتن علوم مقدماتی پرداخت و پس از آن قرآن را حفظ کرد و سپس عازم بغداد شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت و هیئت را آموخت و از آنجا رهسپار مصر و شام شد و علما و شعرا را ملاقات کرد. پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی نام و آوازه پیدا کرد و خان احمدخان اردلان (۱۰۲۶-۱۰۴۸ هجری) او را پیش خود فراخواند و در کارها با او مشورت می‌کرد و مدت‌ها در خدمتش با عزت زندگی می‌کرد و عاقبت به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به ارشاد و وعظ مردم و تدریس به سر برد تا به سال ۱۰۹۶ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات عرب استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

دیده‌ی نه‌رگسان خاڵان نه‌ورۆزان    چ خاصَ وێنه‌ی داخ ده‌روون پڕسۆزان

یعنی:

دیدهٔ نرگس‌ها و خال‌های نوروز چه خوب است که مانند داغ درون را بسوزاند.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملا معروف کوکه‌یی**: ملامعروف‌ابن ابراهیم در سال ۱۲۵۶ هجری در ده حاجی خوش از توابع مهاباد تولد یافت و علوم مقدماتی را در همان جا فراگرفت و پس از آن به

ساوجبلاغ رفت و منطق و علم کلام را نزد عالمان دین آموخت و سپس به سلیمانیه رفت و در آنجا فقه و حدیث را استماع کرد و پس از آن به ده ترجان رهسپار شد و در خدمت ملامحمدصالح قزلجی تلمذ کرد و پس از مدتی از او اجازه اخذ نمود و بـه زادگـاهش بازگشت و سپس به مهاباد رفت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم گذراند تا به سال ۱۳۶۶ هجری درگذشت. وی به کردی و فارسی و عربی شعر می‌سرود و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از او کتابی نیز به نام (تُحفَةُ المریدین) با نثر فارسی به یادگار مانده که بسیار باارزش است. دیوان کردی و فارسی او چاپ شده است. از اوست:

ئەم جەهل و نفاق و حەسەدو بوغضە هەتا کەی؟

دە خولێتەوە تاکەی وەکوو دێوانـەو و مـەستان؟

ئـەو ڕۆکـە لەفـەنن و هـونەرو عـیلم و صـەنایع

هەرکوردە کە بێ حصەیە باقی هـەموو وەسـتان

یعنی:

این جهل و نفاق و حسد و بغض تا کی باید در میان مردم باشد؟ و تا کی عده‌ای مانند دیوانه و مست زندگی می‌کنند؟ امروز ملل در فن و هنر و علم و صنایع به اوج خود رسیدند ولی کردان همانطور ماندند و از علم و صنعت بهره‌ای نگرفتند.

مراجع: دیوانی مەلامارفی کۆکەیی لەسەرئەرکی سەیدیان و گۆثاری نیشتمان کـۆ کـردنەوەی د. جەماڵ نەبەر سوید ۱۹۸۵ و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامنصور گرگاشی**: ملامنصورابن ملااحـمد گـرگاشی در سـال ۱۱۹۷ هـجری در ده گرگاش از توابع عمادیه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به عمادیه رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت فراگرفت و سپس به بدلیس رفت و در آنجا به اخذ اجازه نایل آمد و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد گذراند تا به سال ۱۲۶۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب متبحر و استاد بود و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

کـوهسارا ڤـە دەر کـەفتن هـەلالان سـەرهلینە

دنیڤ کەڤران ڤەرەستن بەیان بوو ئەرضێ شینە

تەڤری ژبن دەرکەفتن کێری ببوون ڕەنگینە

یعنی:

لاله‌ها در کوهستان سر درآوردند و در میان سنگ‌ها سبزه‌ها رویـیدند و زمـین دوباره جامهٔ سبز پوشید و همه‌جا رنگین و زیبا شد.

مراجع: دیواناکرمانجی تألیف عبدالرقیب یوسف، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملامنوچهر کولیوند:** ملامنوچهر از طایفهٔ کولیوند است، در سال ۱۰۲۸ هجری در ده دلفان متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و در جوانی به کرمانشاه رفت و در آنجا به کسب علم پرداخت و از آنجا به دینور و ملایر و نجف رهسپار شد و از علمای آن دیار فقه و تفسیر آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد و وعظ مردم پرداخت تا به سال ۱۰۹۵ هجری درگذشت. جملهٔ (غیب بـی‌ملا) تـاریخ فوت اوست. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و از او اشعار دلنشین و شیوا به یادگار مانده که متأسفانه تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

ساقی جامێ بار جه باده‌ی ئه‌له‌ست تا کوو بنۆشم یه‌کجار بوم مـه‌ست

یعنی:

ای ساقی: جامی بیاور از بادهٔ الست، تا آن را بنوشم و مست و بیخود گردم.

مراجع: جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان تألیف محمد سـاکـی، وگـلزار ادب لرستان تألیـف اسفندیار غضنفری امرایی ـ خرم‌آباد ۱۳۶۴، و جنگ خطی، و یادداشت‌هـا و تـحقیقات نویسنده.

**ملامیکائیل اورامی:** ملامیکائیل‌بن ملاصادق اورامی به سال ۱۲۱۸ هجری در اورامان متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و حکمت و منطق و نجوم را فراگرفت و مابِقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۰۸ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

یاشا هه‌ر که سێ بێ‌وه‌فاو به‌ین بـۆ گیرۆده‌ی ده‌ست ئیمام حوسه‌ین بۆ

یعنی:

خدایا هرکس بی‌وفا و بی‌عهد باشد، گرفتار دست امام حسین باشد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملانامدار نوروز:** ملانامدارابن حسن نوروز در سال ۱۳۲۶ هجری در مندلی تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی در خدمت عالمان دین فقه و ادبیات را فراگرفت و پس از آن به کار و کسب مشغول شد و سرانجام به سال ۱۴۰۱ هجری در بغداد بدرود حیات گفت. وی در ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و در مندلی مدرسه‌ای تأسیس کرد و در بغداد هم چاپخانه‌ای بنیاد نهاد و به چاپ کتاب‌های ادبی و علمی پرداخت. از او دیوانی باقی است که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

نەورۆز خوەش هاتی هاتنت خوەشە وەعدەی عەیش و نۆش بادەی دڵکەشە

نەوروزز عەیدێکە وا کردەی دڵان سایەی چەمەنان ناڵەی بولبولان

یعنی:

ای نوروز خوش آمدی و آمدنت خوش است، وعدهٔ عیش و نوش بادهٔ دلکش است، نوروز عیدی است که قلب‌ها در آن شاد می‌شود و بلبل‌ها در سایهٔ چمن‌ها می نالند.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی عبدالرحمن زنگنه.

**ملانصور شهرزوری:** ملانصور که از علما و شعاری قرن هشتم هجری است، در شهرزور به دنیا آمد و برای تحصیل به بغداد و شام سفر کرد و در خدمت عالمان دین علوم متداول آن زمان را فراگرفت و در فقه و حدیث و حکمت استادی یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۸۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است.

نوێژ بکە کە نوێژ کۆڵەکەی دینە کەسێ نوێژنەکا دوا رۆژی شینە

یعنی:

نماز بخوان که نماز ستون دین است و کسی نماز نخواند سرانجامش شیون و فغان است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین.

**ملانظام‌الدین جلالی:** ملانظام‌الدین‌ابن ملاعصام‌الدین جلالی در سال ۱۳۱۳ هجری در نودشه از توابع اورامان تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از

اخذ اجازه به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۹۹ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئاخ و داخ دیسان فەصڵ وەهارەن    وادەی تەماشای گوڵ و گوڵزارەن
دڵــەی غــەمبارم زویــرو زارەن    نۆبەی حەسرەتان فەصڵ وەهارەن
پەخشەن بەڕەزای بەرزی مەعاران    جاسووسەن پەریٚ ئەووەڵ وەهاران

یعنی:

اینک فصل بهار است و وعدهٔ تماشای گل و گلزار است و قلبم غمبار است و نوبت حسرت فصل بهار است، و گل برزاbarazâ به روی سنگ‌ها پخش شده و برای بهار جاسوس می‌کند.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملانظام اورامی**: ملانظام از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در سال‌های (۱۲۳۹-۱۳۰۶ هجری) می‌زیسته و معاصر ملاعبدالرحیم مولوی بوده و مولوی در اشعارش از او یاد کرده است. وی در سرودن شعر ید طولایی داشته و از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها و کتب ادب مسطور است. اخیراً منظومه‌ای به نام (بیژن و منیژه) به وسیلهٔ دکتر محمد مکری در پاریس از او به چاپ رسیده که در کمال زیبایی و لطف به لهجهٔ شیرین گورانی سروده شده است.

مراجع: دیوانی مەولەوی کۆکردنەوەی مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملانوشای زنگنه**: نوشاابن ویشتاسب زنگنه در سال ۱۲۰۰ هجری در ده گلباغ متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به ملایر و دینور و کرمانشاه و نجف رهسپار شد و نزد علما و بزرگان دین فقه و تفسیر و حدیث و حکمت آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۲۵۰ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی استاد بود و مثنوی بهمن فرامرز و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است، گواه دانش اوست. از اوست:

نۆشاد شـادمەبە وەی دنـیای فـانی    دەور مـیهماندارەن تـۆچی میهمانی

بگوزەر ژ ئەغوای شووم شەیطانی | تا بنمام وەنەت راگەی زنگانی
وەرنە فەوت و مەوت دنیا هیچ و پووچ | عاقبەت تەلسم دنیا هیچ و پووچ

یعنی:

ای نوشاد! به این دنیای فانی شاد مباش، زیرا تو چند روزی مهمانی و چرخ مهماندار تست و فریب اهریمن را مخور و از او اجتناب کن تا راه زندگی را به تو بیاموزم. وگرنه مرگ به سراغت می‌آید و عاقبت در طلسم او می‌افتی و دنیا پوچ و زودگذر است.

مراجع: مێژووی عەشیرەتی زەنگنە نووسینی محمدعبدالرحمن زەنگنە و گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی، گۆڤاری دەنگی گێتی تازە ساڵی سێیەم ژمارە.

**ملانوشای لر:** ملانوشای که در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته از شعرای لرستان است و اشعارش بسی دلنشین و شیوا است و زبانزد مردم است. در کتاب گلزار ادب لرستان آمده است که سیدنوشاد طبق فرمانی که در دسترس است در عصر ناصرالدین شاه قاجار (۱۲۶۴-۱۳۱۳ هجری) قرب و منزلتی به تمام داشته و در این فرمان ضمن تجلیل فراوان از شخصیت روحانی و ادبی نوشاد سالی سی تومان مقرری داشته و به امضای شاه موشح شده و در حاشیهٔ فرمان مذکور نایب‌السلطنه و صدراعظم فرهاد میرزا نیز همه ساله پانزده تومان برایش منظور داشته‌اند و این می‌رساند که ملانوشاد از علمای بزرگ آن عصر بود که این قدر او را مهم دانسته‌اند. از اوست:

تا گاس[1] سەرما خەزان خرووج کەرد | رێزا ژ رضوان بەرگو بار زەرد
ژ تەئثیر دەی ینبوونم ویەرد | هەوا نیشت ئەوبرج تەڵخ و توندو سەرد
من هەر هام ئەو داغ دەرین پڕ دەردا | چەن فەردا ویەرد هەر ماچین فەردا

یعنی:

فصل سرما بار دگر چهرهٔ خود را نشان داد و خزان هجوم آورد، برگ‌های زرد از درختان فرو ریختند و از سرمای دی چشمه‌ساران یخ بستند و هوا به سختی به سردی گرایید و برف‌های انبوه باریدن‌گرفت و من هنوز با درونی خسته و دلی تنگ یاد از وعده‌های تو می‌کنم لکن چند فردا گذشت و هنوز سخن از فردا می‌باشد.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی، و جنگ خطی.

---

۱- فصل

**ملاولدخان گوران:** ملاولدخان‌ابن ملاشهاب گوران در سال ۱۱۲۷ هجری در زهاب متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و سرگرم تحصیل شد و پس از آن به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و در دینور و بغداد هم مدتی اقامت گزید و در خدمت علمای مبرز آن زمان فقه و تفسیر و ادبیات و زبان عرب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و تذکیر پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۹۰ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات متبحر و دوستدار علم و ادب بود از آثار او می‌توان منظومه‌های: شیرین و فرهاد، یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون و دیوان اشعار را نام برد. از اوست:

مەلاّ تەجرەبەی خاڵ لەیلش بی مەجنوون بەرنشین کۆی دوجەیلش بی

یعنی:

(ملا) در خال یار تجربه داشت و مانند مجنون در دشت دجیل آواره و دربدر شد.

مراجع: شیرین و فەرهاد لەسەرئەرکی حوزنی موکریانی رەواندز ۱۹٤٦، و شیرین فەرهاد لەسەرئەرکی د. صدێق مفتی‌زادە ـ تاران ۱۳۳۸، و جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملای جباری:** سیدفتاح‌ابن سیدمصطفی جباری در سال ۱۲۲۶ هجری در ده بانگول از توابع کرکوک متولد شد و در جوانی در نزد ملارستم بانگولی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به کرکوک رفت و فقه را نزد عالمان دین فراگرفت و از آنجا به سلیمانیه و اربیل و رواندز و اشنویه رهسپار شد و تفسیر و حدیث و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به ده تاویربرز رفت و در آنجابه‌شغل‌کشاورزی ودامداری‌سرگرم شدو به‌سال ۱۲۹۶هجری درگذشت و جنازه‌اش را به زادگاهش بردند و دفن کردند. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و از میان انواع شعر در غزل استادی نشان داده است. دیوان او چاپ شده است. از اوست:

ئەدی ساقی دەخیل من وەی زامەوە ئیلتفاتێ کەر تۆ وە لامەوە

رستگارم بکەرلەی بەند دامە قەدەم رەنجان کەر وادەم تەمامە

یعنی:

ای ساقی دخیل است که من با این جراحت مبتلا هستم، التفاتی کن و بیا پیشم و از این بند و دام رستگارم کن، قدم رنجه کن که عمرم تمام است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و دیوانی مەلای جەباری کۆکردنەوەی عبدالجبار محمدالجباری کەرکووک ۱۳۸۸ هـ.

**ملای جزیری** mulâyi jazîrî: شیخ‌احمدبن شیخ محمد جزیری در اواخر قرن دهم هجری در جزیرهٔ ابن‌عمر متولد و در اوایل قرن یازدهم هجری همان جا وفات یافته است. وی از شعرا و اولیا و مشایخ بزرگ متصوفه کرد است. در کودکی مقدمات علوم را نزد پدرش فراگرفت و علم بلاغت و حکمت و اصول فقه را نزد ملاطه دیاربکری آموخت و سپس چندبار به مکه و مدینه مشرف شد و مدت‌ها به ریاضیت پرداخت و بقیهٔ عمر را در دیاربکر و بوتان به سر آورده و سرانجام در جزیرهٔ ابن‌عمر اقامت گزیده و به تدریس و ارشاد مردم پرداخته و در همان جا زندگی را بدرود گفته است. شهرت شیخ احمد جزیری بیشتر از جنبهٔ تصوف و شعر و شاعری است، و غالب اشعار او عرفانی است. دیوان اشعارش که به لهجهٔ کرمانجی شمالی است شامل غزلیات و قطعات و قصاید است، تاکنون چندین بار به طبع رسیده و شرح‌هایی نیز بر اشعار او نوشته شده است. از اوست:



دل ژ عیلاجی کو بدەرکەت میزاج — دێ ژ لەبی نووش عەطابت عیلاج

ئایینەیی جامی جیهانبینی جەم — بادەیی لەعلینە دجاما زوجاج

یعنی:

دلی که درد آن قابل علاج نباشد به لب یار علاج می‌شود. اگر بادهٔ ارغوانی در جام ریخته شود، آن جام بسان جام‌جم می‌گردد و کارها را آسان کند.

مراجع: دیوانا جریری، طابعی محمد شفیق ـ استانبول ۱۳۴، و دیوان مەلایێ جزیری تویژاندنا

صادق بهاءالدین ئامێدی ـ بەغدا ۱۹۷۷، والعقد الجوهری فی شرح دیوان‌الشیخ الجزری ـ احمدابن ملامحمد الزفنگی ـ قامشلی ۱۹۵۹، و مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی.

**ملایحیی مزوری**: ملایحیی‌ابن خالد مزوری که از علمای قرن سیزدهم هجری است. وی از علمای بسیار موثق و یکی از مروجین مذهب شافعی است و در سلوک از مولانا خالد تبعیت کرده و در علوم عقلی و نقلی و حکمت و فلکیات و ریاضیات تبحر داشته و شاگردان زیادی پرورش داده و سرانجام در بغداد بدرود حیات گفته است. از آثار او می‌توان کتاب‌های: حاشیه‌ای بر تحفهٔ ابن حجر، حاشیه‌ای بر کتاب یوسف اصم که بر تحفه نوشته است، کتاب نکاح و چند رسالهٔ دیگر در فقه و حکمت را نام برد.
مراجع: یادی مەردان نووسینی مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس.

**ملایوسف دوویسه**: ملایوسف‌ابن ملااحمد دوویسه به سال ۱۰۸۵ هجری در قریهٔ دوویسه از توابع سنندج متولد شد و مقدمات علوم را در خدمت پدرش آموخت و در جوانی به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین منطق و حکمت و فقه و تفسیر قرآن را فراگرفت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به کار کشاورزی و ارشاد خلق به سر برد تا به سال ۱۱۴۷ هجری بدرود حیات گفت. وی در ادبیات و منطق استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئازیز ئەر مەدیت ئیمشەو ماجەرام    پەروانەی دڵت مەسفت بە چرام

یعنی:

ای عزیزم اگر امشب ماجرای مرا می‌دیدی پروانهٔ دلت با چراغم می‌سوخت.
مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملایونس هَلَکاتینی**: ملایونس‌ابن ملامحمد هلکاتینی از مردم هلکاتین از توابع بهتان و از علما و مؤلفان قرن دوازدهم هجری است. تألیفات او عبارت است از: «رسالهٔ صرف، رسالهٔ ظرف، رسالهٔ ترکیب». وی از علمای معدودی است که در دوره‌ای که علوم اسلامی به وسیلهٔ ترک‌ها رو به انحطاط می‌رفت هنوز مشعل علم را در دست داشت و

برای گسترش فرهنگ اسلامی جهد و کوشش می‌کرد.
مراجع: تاریخ مردوخ تألیف آیةالله مردوخ، و القضیة الکردیه تألیف د. بله‌ج ـ شیرکوه.

**ملک ابونصر احمد مروانی:** ملک ابونصر ملقب به نصرالدوله‌بن مروان پس از کشته شدن برادرش ابوسعید در سال ۴۰۲ هجری فرمانروای دیاربکر و میافارقین شد و او مردی دوراندیش و با کفایت و بلندهمت و صاحب بخت بود و تمامت ممالک را در ضبط آورد و سرزمینش را در ظل معدلت گرفت و در نتیجه دادگری و مراعات مستمندان و فقرا به لقب عادل مشهور شد و در عین حال مردی دیندار و باتقوا بود و در انجام عبادات تصور نمی‌کرد در دربار او شعرای زیادی بودند که به آنها صله و انعام می‌داد و دو نفر از رجال علم هم سمت وزارت او را داشتند که یکی ابوالقاسم حسین‌بن‌علی معروف به ابن مغربی شاعر و ادیب بود و دیگر ابونصر فخرالدوله موصلی معروف به ابن‌جهیر بود و او از طرف خلیفه عباسی به لقب نصرالدوله نایل آمد و سرانجام به سال ۴۵۳ هجری بدورد حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک اردشیر شبانکاره‌یی:** ملک اردشیر در سال ۷۴۲ هجری به حکومت شبانکاره رسید و در تمام مدت چهارده سال حکومتش گرفتار کشمکش با آل مظفر و سایر دشمنان خود بود و سرانجام در سال ۷۵۶ هجری مغلوب آل مظفر شد و سلسلهٔ شبانکاره منقرض گردید.
مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای.

**ملک اشرف بدلیسی:** ملک اشرف یکی از ملوک مقتدر بدلیس است که به سال ۵۷۸ هجری از سوی مردم به حکومت بدلیس رسید و مدتی آزادانه در بدلیس از ولایات شمالی کردستان ترکیه حکومت کرد و پس از مدتی با سلاطین مصر رابطه برقرار کرد و در سال ۶۲۵ هجری جلال‌الدین خوارزم شاه برای تصرف بدلیس لشکر کشید و با ملک‌اشرف به نبرد برخاست امّا در این هنگام با یورش قوم مغول روبرو شد ناچار با ملک اشرف مصالحه کرد و ملک اشرف هم او را در منزل خود نگهداشت و چون مغول‌ها به بدلیس حمله کردند جلال‌الدین فرار کرد و ملک اشرف چون تاب مقاومت

مغول‌ها را نداشت به پیشوازشان رفت و آنها هم او را به فرمانروایی بدلیس گماشتند و پس از فوت او که به سال ۶۳۵ هجری به وقوع پیوست برادرش ملک مجدالدین بر اریکهٔ قدرت نشست.
مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرفخان بدلیسی.

**ملک اشرف ملکان**: ملک اشرف‌بن ملک عادل ملکان به سال ۷۸۱ هجری به امارت نشست و او نیز راه پدر را ادامه داد و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و طبق نوشتهٔ ظفرنامهٔ امیرتیمور گورکانی (۸۰۷-۷۷۲ هجری) هنگامی که از فتح بغداد مراجعت نمود وی به حضورش رسید و مورد لطف و نوازش او قرار گرفت و او به علما و شعرا و ادبا توجه داشت و آنان را تشویق می‌کرد و سرانجام به سال ۸۱۲ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک افضل ایوبی**: نجم‌الدین ایوب‌ابن شادی ملقب به ملک افضل ایوبی که زمانی نگهبان قلعهٔ تکریت بود با برادرش اسدالدین شیرکوه به سوی موصل رهسپار شد و عمادالدین زنگی آنان را مورد تکریم قرار داد و عمادالدین چون بعلبک را تصرف کرد او را فرمانروای آن دیار کرد و نجم‌الدین چون مردی کاردان و بخشنده و دادگر بود مردم او را دوست داشتند. و وی مساجد و مدارسی را بنا کرد و پس از فوت عمادالدین نجم‌الدین و اسدالدین هر دو به دمشق عازم شدند و اسدالدین امیر سپاه حمص شد و نجم‌الدین هم از معتمدان شهر گردید و چون صلاح‌الدین به وزارت رسید، نجم‌الدین به مصر رفت و سرانجام به سال ۵۶۸ هجری از اسب فرو افتاد و جان سپرد و بعداً جنازه او را به مدینهٔ منوره انتقال دادند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک‌بیگ هکاری**: ملک‌بیگ‌ابن امیر زاهدبیگ هکاری پس از فوت پدرش به سال ۹۵۹ هجری فرمانروای ایالت هکاری شد و او امیری نیکو خصال و عادل و دادگر و سیاستمدار بود و با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و او را هَفت پسر بود به نام‌های: زینل‌بیگ و بداق‌بیگ و بایندربیگ و بایزیدبیگ و حسین‌بیگ و بهاءالدین‌بیگ و رستم‌بیگ که رستم‌بیگ در زمان پدر مستحفظ ناحیه کواش و دژدار دژ آخته مار بود و به

واسطۀ نزاعی که میان او و طایفۀ روژکی بر سر ناحیه کواش روی داد کشته شد و زینل‌بیگ به اتفاق محمود آقای سلبی که دژدار دژبانی بود در برابر پدرش ایستاد و گروهی را هم همدست خود کرد و دژبای را تصرف نمود و پدرش را هم دستگیر کرد و پس از مدتی با یاری و کمک یکی از پسرانش رهایی یافت و به محمدبیگ برادرش پناه برد و از آنجا به بدلیس رفت و سرانجام به سال ۹۷۴ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک پیرعلی غیاث‌الدین دوم کرت:** ملک پیرعلی در سال ۷۷۱ هجری بنا به وصیت پدرش فرمانروای هرات شد و او مدتی فرمانروایی کرد تا این که امیر تیمور گورکانی (۸۰۷-۷۷۲ هجری) به خراسان لشکر کشید و آنجا را تصرف کرد و سپس به سوی هرات تاخت و غیاث‌الدین در برابر تیمور مقاومتی سخت کرد ولی عاقبت اسیر شد و او را با خویشاوندان و اتباعش به ماوراءالنهر فرستادند و در آنجا چون خونش به جوش آمد به مبارزه پرداخت و به سال ۷۹۱ هجری کشته شد و با کشته شدن او دولت آل کرت به پایان رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک حافظ کرت:** ملک حافظ کرت پس از فوت برادرش به سال ۷۳۰ هجری بنا به فرمان ابوسعید بهادرخان (۷۳۶-۷۱۶ هجری) فرمانروای هرات و خراسان شد و او نیز به عدل و داد پرداخت و در زمان او اتفاقی نیفتاد و فقط دو سال فرمانروایی کرد و عاقبت به سال ۷۳۲ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک‌حسین معزالدین کُرت:** پس از ملک حافظ برادرش ملک حسین معزالدین به سال ۷۳۲ هجری بر حکومت‌هرات جلوس کرد و او در آغاز به‌استحکام هرات برآمد و سپس به تعمیر و عمران آبادی‌ها همت گماشت و او ملکی بود به غایت شجاع‌و فاضل و مصمم و او از مربیان بزرگ علم و ادب بود چنان که علامه سعدالدین تفتازانی کتاب معروف خود مطول را در علم بلاغه به نام او تألیف کرد و در زمان او سربداران در سبزوار ظهور کردند و او سی‌ونه سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۷۷۱ هجری‌جهان را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک حسین ملکان:** ملک حسین‌بن ملک خلیل به سال ۹۲۳ هجری به حکومت حصن کیف رسید و او مردی دادگر و بخشنده و دلیر بود و در آغاز به تقویت سپاه خود پرداخت و او چون سیاستی نداشت میدان را برای ترکتازی برادرانش باز کرد و شورش و بلوا همهٔ قلمرو حکومتش را فراگرفت زیرا آنان در فکر به دست آوردن گوشه‌ای برای حکومت بودند و ملک حسین ناچار برادرانش ملک محمد و ملک علی را زندانی کرد و امّا ملک سلیمان به خدمت خسرو پاشا میرمیران آمد و از او تقاضای کمک و یاری کرد و خسرو پاشا با خدعه و نیرنگ ملک حسین را دعوت کرد و در یک مهمانی به سال ۹۲۶ هجری او را به قتل رساند و حکومت حصن کیف را به ملک سلیمان تفویض کرد.

**مراجع:** تاریخ کرد و کردستان.

**ملک خلف ملکان:** ملک خلف‌بن ملک سلیمان به سال ۸۶۲ هجری به حکومت رسید و او ملقب به ابوالسیفین بود زیرا در یکی از جنگ‌ها که با طایفهٔ بختی درگیر شد با شجاعت جنگید و از کشته‌ها پشته ساخت و او در دورهٔ حسن‌بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ هجری) می‌زیست و او هدایایی نفیس با سفرایی چند به خدمت او گسیل داشت و اظهار اطاعت و بندگی کرد و او نیز امارت حصن کیف را طی فرمانی برایش صادر کرد امّا سرداران وی پس از چندی به شورش و بلوا پرداختند و این شورش همهٔ قلمرو حصن کیف را فراگرفت و ترک‌ها هم از این فرصت استفاده کردند و به حصن کیف حمله بردند و در این حمله ملک خلف به سال ۸۹۲ هجری به قتل رسید و حصن کیف به دست ترک‌ها افتاد.

**مراجع:** تاریخ کرد و کردستان.

**ملک خلیل ثانی ملکان:** ملک خلیل ثانی‌بن ملک سلیمان که در حماة پنهان شده بود به یاری امیر شاه‌محمد شیروی به عزم بازپس گرفتن حصن کیف از دست ترک‌های آق قویونلو با سپاهی به سعرد تاخت و آنجا را به تصرف خود درآورد و ترک‌ها را بیرون کرد و پس از آن به حصن کیف آمد و پس از جنگی سخت دلیرانه آنجا را از ترک‌ها پس گرفت و به سال ۸۹۲ هجری خود بر اریکهٔ قدرت نشست و پس از مدتی شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) بر تخت نشست و چون آوازهٔ دلیری او را شنیده بود با او طرح دوستی ریخت و خواهرش را هم به عقدش درآورد امّا پس از مدتی از ملک خلیل

ترسید و او را به اصفهان فراخواند و سه سال زندانی کرد تا در جنگ چالدران که در سال ۹۲۰ هجری به وقوع پیوست، ملک خلیل فرصت را غنیمت شمرد و از زندان گریخت و به حصن کیف بازگشت و دوباره قدرت را به دست گرفت و عده‌ای از افراد خائن را بسزای کردارشان رساند و عاقبت به سال ۹۲۳ هجری وفات یافت و او چهار پسر به نام‌های: ملک علی، ملک محمد، ملک حسین و ملک سلیمان داشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک خلیل خیزانی**: ملک خلیل‌بن سلطان احمد به سال ۹۶۹ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی بر اریکهٔ قدرت نشست و او مردی سیاستمدار و با کفایت و متدین و دادگر و بخشنده بود و او در مدت فرمانروایی‌اش جز چند برخورد کم‌اهمیت با مخالفان داخلی با واقعهٔ مهم دیگری روبرو نشد و به علم و ادب هم علاقمند بود و دربار وی محل اجتماع علما و شعرا بود و در اواخر عمر به مرض صرع دچار شد و به سال ۹۹۱ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک خلیل ملکان**: ملک خلیل‌بن ملک اشرف پس از مرگ پدرش به سال ۸۱۲ هجری از سوی مردم و امرای ملکان به امارت انتخاب شد و او مردی دلیر و شجاع و دادگر بخشنده بود و اندیشه‌های فراوان برای توسعهٔ قدرت و نفوذ ملکان در سر داشت، ابتدا سپاهی مجهز آراست و مساجد و مدارسی را هم بنا کرد و به سال ۸۲۴ هجری میرزا معین‌الدین شاهرخ (۸۰۷ - ۸۵۰ هجری) که به جنگ پسران قره‌یوسف ترکمان می‌رفت به حدود وان و وستان رسید و ملک خلیل چون دانست به پیشوازش رفت و او هم خلعت‌های فاخری به او داد و حکومتش را تأیید کرد و سرانجام به سال ۸۶۲ هجری به حق پیوست.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک رکن‌الدین حسن شبانکاره‌ای**: ملک رکن‌الدین‌بن اسماعیل شبانکاره‌ای بنا به فرمان ارپاگاون مغول (۷۳۵-۷۳۶ هجری) به سال ۷۳۵ هجری فرمانروای فارس شد و او مردی بود متین و مقتدر و شجاع و بخشنده و فاضل و علما و شعرا و ادبا را دوست

داشت و همیشه با آنان مصاحبت داشت و در کارها با ایشان مشورت می‌کرد و در زمان ایشان اتفاقی روی نداد و عاقبت به سال ۷۴۲ هجری رخت از دنیا بربست.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک رکن‌الدین کُرت**: پس از فوت شمس‌الدین آباقاخان پسر وی رکن‌الدین را به حکومت هرات و ادارهٔ قلمرو آل کرت منصوب کرد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی شهرها و روستاها سرگرم شد و در زمان او اتفاقی روی نداد و پس از فوت آباقاخان مورد تهدید قرار گرفت و در قلعهٔ خیسار متحصن شد و عاقبت به سال ۶۸۲ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک سلطان حسین ملکان**: ملک سلطان حسین‌بن‌ملک محمد ملکان در سال ۹۸۹ هجری فرمانروای حصن کیف شد و او آخرین فرمانروای ملکان است و حکومت وی مصادف بود با دوران سلطنت سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) و سرانجام نیز بساط فرمانروایی ملک سلطان در سال ۱۰۰۷ هجری به دست عثمانی‌ها برچیده شد و کار دودمان ملکان پس از ۳۰۲ سال امارت به پایان رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک سلیمان ملکان**: ملک سلیمان‌بن احمد ملکان به سال ۷۰۵ هجری از سوی مردم به فرمانروایی حصن کیف برگزیده شد و او مردی کاردان و با کفایت و شجاع و متدین و سیاستمدار بود و در زمان او محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ هجری) می‌زیست و وی ناچار وفاداری خود را به او اعلام کرد و بعد از آنِ توانست با فراغ بال فرمانروایی کند و از کارهای مهم او بنای یک قلعهٔ محکم در حصن کیف بود و نیز سپاه منظمی آراست و برای سپاهیانش هم جیره و مواجب تعیین کرد و سرانجام به سال ۷۳۶ هجری جهان را وداع گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک سلیمان دوم ملکان**: ملک سلیمان دوم‌بن ملک خلیل به سال ۹۲۶ هجری

فرمانروای حصن کیف شد و مردم حصن کیف به خاطر قتل برادرش از او متنفر بودند و از طرفی برادرانش ملک محمد و ملک علی با او به جدال پرداختند و سرداران و امرا نیز از او دل خوشی نداشتند و همه با هم متفق شدند که او را خلع کنند و این بود سلطان عثمانی شهر رُها که اکنون به آن اُرفه گویند با توابعش به او واگذارکرد و دو ناحیهٔ دیگر را هم به ملک علی واگذار کرد و به سال ۹۲۷ هجری رسماً او را خلع کردند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملکشاه چمشکزک:** ملکشان‌ابن محمدابن چمشکزک یکی از فرمانروایان چمشکزک یا ملکشاهی است که به سال ۷۷۸ هجری در ناحیه درسم از توابع خرپوت حکومت داشته و چون مردی بخشنده و مردمدار بوده مردم او را دوست داشته‌اند و وی سپاهی قدرتمند آماده کرد و به سال ۵۹۶ هجری در مقابل تیموریان ایستادگی کرد و برخی از مناطق دیگر کردستان را تصرف کرد و اما به سال ۷۸۰ هجری در جنگی کشته شد.

مراجع: شرفنامهٔ تألیف شرفخان بدلیسی.

**ملک شمس‌الدین کُرت:** ملک شمس‌الدین به سال ۶۴۳ هجری به امارت آل کرت رسید و در سال بعد به همراهی یکی از سرکردگان مغول در حمله به ولایت سند شرکت کرد و از جانب او به احکام لاهور و مولتان داخل مذاکره برای گرفتن ایلی از ایشان شد و چون در این مذاکرات توفیق یافت و حکام مزبور را با گرفتن خراجی وافی مطیع مغول کرده و از طرف ایشان به حکومت لاهور منصوب شد ولی سران مغول به او حسد بردند و او را به همدستی مسلمانان هند متهم کردند و ناچار به طایربهادر فرمانده کل قوای مغول پناه برد و پس از مرگ طایر بهادر به حضور جغتای رفت و پس از مرگ جغتای به خدمت منکوقاآن رسید و سران مغول خدمات او را برای خان مغول بازگو کردند و او به پاس این سوابق ولایات هرات و جام و با حرز و پوشنگ و غور و خیسار و فیروزکوه و غرجستان و مرغاب و مروالرود و فاریاب تاکنار رود سیحون و اسفزاروفراه و سیستان و کابل و قسمتی از افغانستان شرقی تا رود سند را به او واگذاشت و فرمانروای ممالکی به این وسعت شد و هنگامی که هلاکوخان برای قلع و قمع فرقه اسماعیلیه به ایران آمد او از نخستین کسانی بود که به حضور وی شتافت و سرانجام به سال ۶۷۶ هجری در تبریز به فرمان اباقاخان مغول مسموم شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک شمس‌الدین دوّم کرت**: بعد از ملک غیاث‌الدین امارت خاندان آل کرت به پسرش ملک محمد شمس‌الدین دوم به سال ۷۲۹ هجری رسید و او ملکی عادل و دادگر بود و با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد و مدتی به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و بسی مساجد و مدارس بنا کرد و او چون مردی صلح‌دوست بود در زمانش اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۹۳۰ هجری وفات یافت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک صالح نجم‌الدین ایوبی**: وی در سال ۶۳۹ هجری زمام امور را به دست گرفت و در آغاز کار بیشتر ممالیک جدش صلاح‌الدین را یعنی مصر و فلسطین و سوریه و جزیره را زیر تسلط خود درآورد ولی حلب و موصل زیر نفوذ او نبود و از کارهای مهم او تصرف بیت‌المقدس و فلسطین در سال ۶۴۲ هجری بود که صلیبی‌ها بر آن حکمرانی می‌کردند و هر روز عده‌ای از مسلمانان را می‌کشتند و بدینسان فتنهٔ آنان را ازبین برد و سرانجام به سال ۶۴۷ هجری وفات یافت. ملک صالح در آبادی شهرها کوشش زیادی کرد و شهر صالحیه از بناهای او است و مساجد بازارها و کاروانسراهای زیادی در زمان او بنا شد و به گسترش فرهنگ اسلامی نیز پرداخت و علما و شعرا و ادباء را تشویق می‌کرد و به آنان صله می‌داد.

مراجع: تاریخ‌الامارت والدول الکردیة تألیف محمدامین زکی، و الکامل تألیف ابن‌الاثیر، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**ملک ظاهر ایوبی**: ملک ظاهر غازی‌ابن صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۶۸ هجری در قاهره متولد شد و همان جا پرورش یافت و علوم متداول آن زمان را فراگرفت و در سال ۵۸۲ هجری پدرش او را به حکوت حلب منصوب کرد و مردم در زمان او در آسایش و امنیت و وفور نعمت به سر بردند و سرانجام به سال ۶۱۳ هجری درگذشت. وی مردی با عدل و داد و بخشنده و پرهیزگار بود و علما و شعرا و ادبا را تشویق می‌کرد و بسی مساجد و مدارس ایجاد کرد که آثار آن اکنون نیز باقی است.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، و الکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**ملک عادل ایوبی**: سیف‌الدین ملک عادل در سال ۵۷۹ هجری زمام امور را به عهده

گرفت و با نیروی دلاوری و حسن تدبیر توانست ممالیک وسیع پدرش را که از جزیرهٔ ابن‌عمر تا مصر و سوریه امتداد داشت محفوظ دارد و به اطاعت پسران ملک کامل و ملک عیسی و ملک اشرف که بر سوریه و جزیره حکومت می‌کردند درآورد و حتی یافه را هم فتح کرد ولی فتنه صلیبی‌ها که در اواخر دورهٔ سلطان صلاح‌الدین فرو نشسته بود شدت گرفت و ناچار تبنین را هم محاصره کرد و صلیبی‌ها درخواست صلح کردند و پیمان صلح سه ساله با آنان منعقد کرد و پس از این واقعه صلیبی‌های اروپا مجدداً با دویست و پنجاه هزار سرباز به ممالک اسلامی حمله آوردند و عکا را چپاول کردند و عده‌ای را کشتند و حتی از مسیحی‌های سوریه را هم به قتل رساندند و ملک عادل شخصاً در شام به مقابلهٔ آنان برخاست و از قضا در ناحیه علاکین شام مریض شد و در همان جا به سال ۶۱۵ هجری درگذشت.

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان، و الکامل تألیف ابن‌الاثیر.

**ملک عادل زرزایی**: ملک عادل سیف‌الدین‌ابن امیر سیف‌الدین زرزانی که در قرن ششم هجری می‌زیسته، از دوران کودکی در دستگاه سلاطین مصر صاحب منصب بوده و از حیث شجاعت و کاردانی در اندک مدتی سرآمد اقران شد و به سال ۵۴۳ هجری در قاهره به وزارت رسید و به ملک عادل امیرالجیوش ملقب شد و در عصر خود مساجد و مدارس زیادی احداث کرد و در اسکندریه هم مدرسه‌ای بنا کرد و او شخصی نیک سیرت و عادل بود و در مقابل مجازات تبهکاران به شدت ایستادگی می‌کرد و عاقبت به سال ۵۴۸ هجری به دست نصرابن عباسی پسر زوجهٔ خود به قتل رسید.

مراجع: وفیات الاعیان ابن خلکان.

**ملک عادل ملکان**: ملک عادل‌بن ملک محمد به سال ۷۷۱ هجری به حکومت حصن کیف رسید و او در آغاز اطاعت و فرمانبرداری خود را به سلطان مراد اوّل (۷۶۱-۷۹۱ هجری) ابراز داشت و او هم فرمان حکومت حصن کیف را برای او صادر کرد و وی مردی صلح‌جو و طالب آرامش بود و در عین حال شجاع و دلیر بود و به این سبب در دوران امارت وی نه جنگی اتفاق افتاد و نه شورشی برخاست و مدتی در آبادانی مملکت خود کوشش کرد و عاقبت به سال ۷۸۱ هجری جهان را بدرود گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک عزالدین خورشیدی:** ملک عزالدین‌ابن شجاع‌الدین محمود پس از فوت پدرش به سال ۷۵۰ هجری به جای او نشست. او مردی دادگر و بخشنده و مردمدار بود و مردم او را دوست داشتند. در زمان او امیرتیمور گورکانی به ایران حمله کرد و سپس به خرم‌آباد یورش برد ولی ملک عزالدین تاب مقاومت نیاورد و گریخت و اما در سال ۷۹۰ هجری دستگیر شد و به فرمان امیرتیمور به سمرقند تبعید شد و پسرش را هم والی لرستان کرد و چند سال بعد ملک عزالدین را هم اجازهٔ بازگشت داد ولی سرانجام به سال ۸۰۴ هجری او را به قتل رساندند و پسرش هم فرار کرد.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی.

**ملک عزیز ایوبی:** ملک عزیزبن صلاح‌الدین ایوبی که در سال ۵۶۷ هجری در قاهره متولد شد در جوانی به کسب علم پرداخت و حدیث را از حافظ سلفی و فقه را از ابوطاهر در اسکندریه استماع کرد و قرآن و منطق و حکمت را از ابومحمدبن بری آموخت و پس از درگذشت پدرش از سوی بزرگان و سرداران ایوبی به سال ۵۸۹ هجری فرمانروای مصر شد و او سپس حکومت شام را به عمویش ملک عادل واگذار کرد و این اقدام او این بود که رفاه و آسایش مردم را پدید آورد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها همت گماشت و چندین راه و پل احداث کرد و مردم را همه راضی نگهداشت و او مردی دیندار و مقتدر و شجاع و بخشنده بود و سرانجام به سال ۵۹۵ هجری فوت کرد و پس از فوت او پسر خردسالش ناصرالدین محمد راکه سپس به ملک منصور ملقب شد به جای وی نشاند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک عمر ایوبی:** ملک عمربن ملک عادل ایوبی که در زمان توران شاه ایوبی حاکم کرک و شوبک بود به سال ۶۴۹ هجری با یاری برخی از امرای ایوبی به جای توران شاه نشست امّا ممالیک از هر سو به او یورش بردند و عرصه را بر او تنگ کردند و ناچار مصر را ترک کرد و به کرک بازگشت و در آنجا تا سال ۶۶۱ هجری حکومت داشت و در این مدت نیرویی برای تصرف کرک بدانجا فرستادند و پس از تصرف کرک او را دستگیر کردند و به مصر بردند و در خفا کشتند و از او پسری به نام عزیز فخرالدین به جای ماند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک غیاث‌الدین کُرت:** ملک غیاث‌الدین‌بن ملک فخرالدین کرت به سال ۷۰۶ هجری از سوی محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳-۷۱۶ هجری) به حکومت هرات و اسفزار و فراه و سیستان و غور و غرجستان رسید ولی پس از مدتی با برادرش علاءالدین اختلاف پیدا کرد و به حمایت سلطان خدابنده به اردو رفت و خدابنده او را محترم داشت و در سال ۷۰۷ هجری او را به هرات برگرداند امّا چون مردم خراسان از حکومت او ناخشنود بودند وی را به سرکشی متهم کردند و خدابنده باز او را به اردو خواست و تا سال ۷۱۵ هجری رخصت مراجعت نداد و سپس چون به هرات بازگشت با دشمنانش به جنگ پرداخت و چند قلعه از قلاع خراسان را فتح کرد و پس از آن به زیارت مکه رفت و پس از بازگشت با مردم با عدل و داد رفتار کرد و سرانجام به سال ۷۲۹ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک فخرالدین کُرت:** ملک فخرالدین در آغاز از پدرش تبعیت نمی‌کرد و پدرش او را به مدت سیزده سال از سال ۶۸۲ تا ۶۹۵ هجری حبس کرد و عاقبت امیر نوروز که در آن ایام فرمانده اردوی مغول بود پیش ملک رکن‌الدین شفاعت کرد و او را آزاد نمود و سپس امیر نوروز دختر خود را به عقد او درآورد و توجه غازان‌خان مغول (۶۹۴-۷۰۳ هجری) را نسبت به او جلب کرد به طوریکه به سال ۶۹۶ هجری موقعی که امیرنوروز مورد غضب مغول‌ها قرار گرفت به هرات گریخت و ملک فخرالدین او را دستگیر کرد و به مغول‌ها سپرد که گردنش را زدند و سه سال بعد ملک فخرالدین به واسطهٔ نفرستادن خراج مورد غضب قرار گرفت و سپاهی برای سرکوبی او فرستادند و اتفاقاً در این اثنا ملک فخرالدین به سال ۷۰۶ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک کامل ایوبی:** ناصرالدین ملک کامل که در سال ۵۷۶ هجری متولد شده پس از فوت پدرش ملک عادل در سال ۶۱۵ هجری به جای وی نشست و ابتدا به دفع صلیبی‌ها که در اطراف دمیاط بودند پرداخت و صلیبی‌ها شهر دمیاط را به مدت یک سال و نیم محاصره کردند و سرانجام شهر را به تصرف درآوردند و تمام اهالی آن را قتل عام کردند و آنگاه به سوی قاهره تاختند و اردوی ملک کامل در برابر آنان مقاومت می‌کرد و در این هنگام خوشبختانه رود نیل طغیان کرده بود و ملک عادل فرمان داد که سدها را شکستند

و بیشتر صلیبی‌ها غرق شدند و تعداد زیادی از آنان هم از گرسنگی جان دادند و ناچار پیمان صلح منعقد کردند ولی پس از آن اختلافاتی در میان برادران و پسر عموهایش به وجود آمد که با درایتی که داشت آنها را حل و فصل کرد و در اواخر سلطنتش درگیر حملهٔ سلجوقی‌ها به جزیرهٔ ابن‌عمر و موصل شد که بعداً آنها را از خاک خود راند و سرانجام به سال ۶۳۵ هجری در دمشق وفات یافت.

مراجع: مفرج‌الکروب تألیف ابن‌الکازرونی، و المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم تألیف ابن‌الساعاتی، و الکامل تألیف ابن الاثیر.

**ملک محمد چمشکزک**: ملک محمدبن ملکشاه پس از کشته شدن پدرش به سال ۷۸۰ هجری بر امارت چمشکزک جلوس کرد و در آغاز در احیای امارت موروثی خود به تلاش افتاد و به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپاهش را هم تجهیز کرد و برخی از نواحی مجاور را تصرف نمود و در این موقع امیر اسکندر قره قویونلو (۸۲۳-۸۴۰ هجری) سرزمین چمشکزک را به تصرف خود درآورد و با سپاهیان ملک محمد جنگید و در این جنگ ملک محمد به سال ۸۳۴ هجری به قتل رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک محمد ملکان**: ملک محمدبن ملک سلیمان به سال ۷۳۶ هجری از طرف سرداران و بزرگان ملکان به امارت برگزیده شد و پس از مدتی وفاداری خود را به سلطان اورخان عثمانی (۷۲۸-۷۶۱ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت حصن کیف را برای او صادر کرد و سپس به آرایش سپاه پرداخت و در زمان او مردم در رفاه و آسایش بودند و او امیری عادل و سخی و مقتدر بود و سرانجام به سال ۷۷۱ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک محمد دوم ملکان**: ملک محمد دوم‌بن ملک خلیل به سال ۹۲۷ هجری به حکومت رسید و او مردی عادل و سخی و شجاع و مقتدر بود و چون زمام امور را به دست گرفت به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و سپس از سوی سلطان سلیمان عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) ناحیهٔ عربگیر و خرپوت هم به او واگذار شد و در زمان او وقایعی روی نداد و سرانجام به سال ۹۸۹ هجری فوت کرد و از او یازده پسر به نام‌های:

خلف، سلطان حسین، اشرف، علی، سلیمان، خلیل، ظاهر، عادل، محمود، حسن، احمد به جای ماند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک محمد هکاری:** ملک‌محمدبن عزالدین شیر به سال ۸۲۴ هجری فرمانروای هکاری شد و پس از مدتی به خدمت میرزا شاهرخ (۸۰۷-۸۵۰ هجری) رفت و فرمان حکمرانی خود را از او دریافت کرد و سپس به وان بازگشت و مابقی عمر خود را به کار عمرانی و آبادی روستاها به سر برد تا به سال ۸۷۳ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک مظفرالدین شبانکاره‌یی:** پس از ملک قطب‌الدین مبارز حکومت شبانکاره در سال ۶۲۴ هجری به دست ملک مظفرالدین محمدابن مبارز افتاد. وی در آغاز حکمرانی به جنگ پرداخت و شهر دارابگرد نصیب وی شد و در این ایام مغول‌ها به ایران تاختند و در سال ۶۴۸ هجری هلاکو برخی از سرزمین‌های ایران را تصرف کرد و به شیراز تاخت و ملک مظفر خود شخصاً در مقابل سپاه هلاکو ایستاد و به سال ۶۵۸ هجری به دست سپاهیان مغول شهید شد و او را در مسجد دارالامان که خود بنا کرده بود دفن کردند. وی مردی شجاع و متدین و متقی و سخی بود و هر سال به حج می‌رفت و چنان که صاحب مجمع‌الانساب می‌نویسد: او صدقات بسیار دادی و علم فقه و تفسیر نیکو دانستی و ترحیب و تبجیل علما کردی و دائماً بارگاه او به مدرسه مانستی و در سرزمین فارس بسی آثار و ابنیه از او باقی است. و در شعر و شاعری هم دست داشت. این رباعی از اوست:

**گر از پی لذت هوی خواهی شد — از من خبرت که بینوا خواهی شد**
**بنگر زکجایی به چه کار آمده‌ای — می‌بین که چه می‌کنی کجا خواهی شد**

مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای.

**ملک مظفرالدین محمد شبانکاره‌ای:** ملک مظفرالدین احمدبن قطب‌الدین شبانکاره‌ای بنا به فرمان ایل ارسلان خوارزمشاهی (۵۵۱-۵۶۷ هجری) به سال ۵۶۳ هجری فرمانروای فارس شد و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و ناحیه برده‌سیر را مجدداً به تصرف خود درآورد و مردم را به کار و کوشش فراخواند امّا دشمنانی در

کمینش بودند و شبانگاهی به سال ۶۱۰ هجری بر او ریختند و خود و فرزندش را اسیر و به قتل رساندند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملک نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌ای:** ملک نصرت‌الدین‌بن بهاءالدین اسماعیل شبانکاره‌ای بنا به فرمان ابوسعید بهادرخان (۷۱۶-۷۳۶ هجری) به سال ۷۲۵ هجری به حکومت فارس رسید و او در آغاز طوایف شبانکاره را متحد کرد و سپاهی منظم فراهم ساخت و قدرتی به هم رسانید و پس از مدتی چند مسجد و کاروانسرا ساخت و در زمان او جنگی روی نداد و مردم در آسایش و رفاه می‌زیستند و سرانجام به سال ۷۳۵ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ملکه مراد ویس:** ملکه از شعرای قرن سیزدهم هجری است و اهل ده صفی‌آباد از توابع جوانرود بوده و وی ناخوانده و امی بود ولی در سرودن شعر بی‌نظیر بود و شاعر مخصوص محمدحسن‌خان (۱۲۳۵-۰۰۰۰ هجری) بود و از آثار او می‌توان کتاب خسرو و شیرین را نام برد که آن را به گویش گورانی و به سبک خسرو و شیرین خانای قبادی سروده است و در نوع خود بی‌نظیر است و می‌توان آن را به یکی از شاهکارهای ادبی جهان محسوب نمود. از اوست:

هەنی نەواچان وە فەرهاد رەندەن

نەقش شیرینش فنەرووی سەنگ کەندەن

دەستش بڕێزۆ وەر جە گیان سەندەن

کێ ئەڵماس نەڕووی دیدەی وێش شەندەن

یعنی:

دیگر نگویید که فرهاد رند است و نقش شیرین را بر روی سنگ کنده است دستانش بریزد برای کاری که کرده است، چه کسی الماس به روی دیدهٔ خود می‌زند؟

مراجع: نسخهٔ خطی خسرو و شیرین، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ملولی:** میرزامحمدابن صوفی بوکانی متخلص به ملولی به سال ۱۲۳۸ هجری در بوکان تولد یافت و علوم مقدماتی را در کودکی فراگرفت و سپس به سنندج رفت و ادبیات فارسی و عربی و منطق را همان جا آموخت و از آنجا به سلیمانیه عازم شد و مدتی در خدمت کاک احمدشیخ بود و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی گذراند تا به سال ۱۳۲۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده. از اوست:

ئەی موریدان دادو ئەفغان شێخی منکاک ئەحمەدە
قوطبی ئەفراده لەئەقران گوڵ لەباغی سەرمەدە

یعنی:

ای مریدان داد و فغان شیخ من کاک احمد است، او قطب افراد است و در اقران گل در باغی او سرمد است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ممشاد دینوری:** ممشاد از عرفا و پارسایان قرن سوم هجری است که در سال ۲۹۸ هجری در دینور درگذشته است. وی پس از تحصیل علوم، به تدریس و تعلیم و وعظ و تذکیر پرداخت و با اکثر علماء و عرفاء صحبت داشت و جمعی کثیر همت بر ارادت و اخلاص وی گماشته و درجات باطنی معنوی حکایات و روایات غریب از او نقل کرده‌اند وگویا تصنیفاتی هم داشته که اکنون اثری از آنها دیده نمی‌شود. از کلمات قصار او است: «طَریقُ الحَق بَعیدٌ و الصَّبرُ مَعَ الله شدیدٌ.

یعنی: راه حق دور است و صبر با خد سخت است.

مراجع: نفحات الانس تألیف عبدالرحمن جامی.

**ممش خان زعفرانلو:** ممش خان زعفرانلو از سرکردگان خراسان و خوانین مقتدر زعفرانلو است که چند سالی حاکم چناران بود و در سال ۱۲۱۰ هجری که آقا محمدخان به طرف خراسان عزیمت کرد به مشهد آمد و ممش خان از وی اطاعت کرد ولی با سلطنت فتحلیشاه مخالفت کرد و فتحعلیشاه چون به سال ۱۲۱۲ هجری برای تصرف مشهد عازم خراسان شد، صادق‌خان شقاقی را مأمور تسخیر چناران و تدمیر ممش خان نمود و ممش خان ناچار اظهار پشیمانی کرد و شاه هم از تقصیر او درگذشت، و در سال

۱۲۴۸ هجری که عباس میرزا نایب‌السلطنه قلعه امیرآباد را از رضا قلی‌خان ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان گرفت و او را با خود به تهران آورد و حکومت چناران را به کریم‌خان زعفرانلو برادرزادهٔ ممش خان واگذار کرد.
مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامداد.

**مملان‌ابن ابوالهیجاء روادی**: مملان پس از کشته شدن پدرش ابوالهیجا به سال ۳۷۸ هجری به جای او نشست و در آغاز حکمرانی خود با ارمنیان و گرجیان به جنگ پرداخت و در این جنگ بیشتر کردان و خراسانیان شرکت داشتند ولی بیشتر سپاهیانش منهزم گشتند و حتی همسر مملان هم اسیر شد و مملان پس از این شکست به تجهیز قوا پرداخت در سال ۳۸۸ هجری با سپاهی انبوه به ارمنستان حمله کرد و این بار نیز شکست خورد بسی از سپاهیانش هم کشته شد و امیر مملان را هم محاصره کردند ولی با گروه اندکی جان سالم بدر برد و گریخت و تا سال ۴۰۹ هجری زنده بود و در سال ۴۱۰ هجری فوت کرد.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر و شهر یاران گمنام تألیف کسروی.

**مَم‌وزین**: یکی از داستان‌های کردی است که دارای ۲۶۶۱ بیت است و نخستین بار به وسیلهٔ شیخ احمد خانی (۱۰۶۱-۱۱۱۸ هجری) در سال ۱۱۰۵ هجری به گویش کرمانجی شمالی به نظم درآمده است و آن داستان عشق مم یکی از جوانان سرزمین آلان یعنی مم به زین شاهزادهٔ جزیر و بوتان است. این اثر توسط شاعر و نویسندهٔ معاصر کرد هژار مکریانی به گویش مکریانی به نظم برگردانده شده و پیش از آن استاد توفیق پیره میرد آن را به صورت نمایشنامه به گونه سورانی درآورده است. این منظومه احتمالاً بازماندهٔ یکی از کهن‌ترین داستان‌های عشقی و بی‌تردید یکی از شاهکارهای بی‌مانند ادبیات کردی است. کتابی دیگری تحت عنوان چریکه یابیت مم و زین با نظم و نثر توسط نویسندهٔ پرکار آقای عبیدالله ایوبیان جمع‌آوری و در سال ۱۳۴۴ به طبع رسیده است که جزو فولکلور محسوب می‌شود. منظومهٔ دیگر مم و زین که خود آن را دیده‌ام به لهجهٔ گورانی است و چون چند صفحهٔ آن ازبین رفته بود تاریخ نظم و سرایندهٔ آن به طور قطع معلوم نبود و احتمال دارد که در قرن سیزدهم هجری سروده شده باشد و آغاز آن با این بیت شروع می‌شد:

مەم واتش وە زین پەی چێش دڵتەنگی؟ پەی چێش خەمبار و مات و بێ دەنگی؟
ســا واچــە پــەرێم هــەی بــەرگوزیدەم پــا بــنیەر وە بــان ئـەو هـەر دوو دیـدەم

یعنی:

مم به زین گفت برای چهٔ دلتنگی و برای چه ساکت و آرام هستی؟ ای برگزیده‌ام به من بگو و پا به روی دیدگانم بگذارد.

مراجع: مَم و زین احمدخانی و مَم و زین خطی و مَم و زین عبیدالله ایوبیان.

**مندلی**: مندلی یکی از شهرهای کردستان عراق است که یاقوت آن را به نام بندنیجین یاد نموده و ابن خردادبه آن را به نام بندنیج قید کرده است. لسترنج هم می‌گوید از بندنیجین اسمی در نقشه باقی نمانده در صورتی که کرسی دو ولایت با درایا و باکسایا بوده است و قریهٔ باکسایا هنوز باقی است و البته بندنیجین در حول و حوش آن بوده است. بندنیج به گفتهٔ ابن‌خردادبه با برازالروز در حوزهٔ یک ولایت بودند. بندنیج یا مندلی که در سرحد ایران و عراق قرار گرفته نزدیک کرمانشاه در نود و سه کیلومتری دیالی و یکصد و پنجاه و یک کیلومتری مشرق مایل به شمال بغداد است و بیشتر مردمش کرداند و در آغاز حملهٔ مسلمین آن را هاشم‌ابن عتبة به فرمان خلیفهٔ دوم فتح کرد و سپس حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس آنجا را در تصرف داشتند و در سال ۳۹۶ هجری آل بویه آنجا را تصرف کردند و پس از آن به دست شاذنجانی‌ها افتاد و سلجوقی‌ها نیز مدتی آنجا را در دست داشتند و سرانجام عثمانی‌ها آن شهر را جزو ممالک عثمانی کردند و اکنون جزو کردستان عراق محسوب می‌شود.

مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و معجم‌البلدان تألیف یاقوت‌الحموی، و جغرافیای تاریخ سرزمین‌های خلافت شرقی تألیف لسترنج ترجمهٔ محمود عرفان ـ تهران ۱۳۳۷ و تاریخ گزیده تألیف حمدالله مستوفی ـ تهران ۱۳۶۳.

**مندمی** mandimî: یکی از طوایف کرد است که دو تیره شده‌اند. یکی موسوم به محمد مرادی منسوب به محمدمراد نام اعلا جدشان و دومی موسوم به تاری مرادی که در سال ۱۳۰۰ هجری کدخدای آنان گنج محمدبیگ بود و یکی از مردان شجاع سنندج و گروس به شمار می‌رفت و فقرا و مستمندان و مظلومان را یاری می‌کرد و آنان اکنون در شهرزور و زهاب و اطراف سنندج و بازیان و سرخار و اطراف شهر سلیمانیه و هوباتوو گروس

ساکنند و درگذشته تابستان را در مناطق سردسیر هوباتوو و سارال می‌گذراندند و پاییز و زمستان را در مناطق گرمسیر زهاب و شهرزور به طور قشلاق میشی به سر می‌بردند در سال ۱۲۸۰ هجری که طایفهٔ جاف با احشام خود به مناطق هوباتو و سارال می‌آمدند، میان مردان طایفهٔ گلالی و مندمی جدالی درگرفت و هفت تن از مندمی‌ها که یکی از آنها برادر گنج محمدبیگ بود به قتل رسید و پس از آن دشمنی میان این دو طایفه به وجود آمد و عیل مندمی از آن پس رفتن به گرمسیر را ترک کردند و در حسین‌آباد سنندج و برخی از روستاهای هوباتو سکونت کردند و به کار کشاورزی و دامداری پرداختند. عزیز و تکش دو مبارز کرد که با رژیم پهلوی مبارزه می‌کردند از این طایفه‌اند.
مراجع: نسخهٔ خطی طوایف کرد، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**منذربن بابلول اردلان:** پس از درگذشت پدرش به سال ۸۰۸ هجری به جای او نشست و چون مردم از پدرش خاطرات بدی داشتند و طعم ظلم و ستم را از او چشیده بودند، منذر زنگ ملالت حاصله رعایا را به صیقل سخا و بخشندگی خاطر آنها زدود و سرداران و رؤسای لشکر را به انعام و احسان فراوان نواخت و توانگران و کدخدایان و تجار با تحف و هدایا به خدمت او آمدند و او نیز با رعایا به داد و عدالت رفتار کرد و پس از آن به عمران و آبادانی شهرها و روستاها سرگرم شد و لشکریان را تقویت کرد و سران عشایر را به هم نزدیک کرد و پس از پنجاه و چهار سال حکمرانی سرانجام به سال ۸۶۲ هجری رخت از این جهان بربست و به جهان جاودانی شتافت و او پسری داشت به نام مأمون‌بیگ که بسیار شجاع و دلیر بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**منذربیگ اردلان:** منذربیگ‌ابن بابلوبیگ به سال ۸۰۸ هجری در قریهٔ حسن‌آباد از توابع سنندج متولد شد و در کودکی به فراگرفتن علوم مقدماتی پرداخت و پس از آن قرآن را حفظ کرد و سپس به مطالعهٔ کتب همت گماشت و طولی نکشید که در صرف و نحو و معانی و بیان و موسیقی و خوش‌نویسی و نقاشی تبحر یافت و او خط را نزد یکی از خوشنویسان آموخت و پس از مدتی در خط سرآمد روزگار شد و از آثار کتابت و قطعات مشق خط زیبای او متعدد موجود است و در کتیبه‌نویسی دست قوی داشت. وی به سال ۸۶۲ هجری درگذشت و در مقبرهٔ حسن‌آباد به خاک سپرده شد.
مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**منصور اردلان:** منصورابن خانان اردلان به سال ۱۳۷۰ هجری در روستای هرمیله harmêla از توابع سقز متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در سقز به اتمام رساند و پس از آن به تهران آمد و او چون در کودکی به هنر علاقه داشت از این‌رو مدتی به این کار مشغول شد و سپس در رادیو تلویزیون به کار گمارده شد و چندین نمایشنامه نوشت و مورد توجه شنوندگان قرار گرفت و پس از آن یک سناریو نوشت به نام کشت و کشتار ژاندارم‌ها در کردستان و مبلغی هم وام گرفت تا به کار خود ادامه دهد که متأسفانه مرگ به او مهلت نداد تا به آزوهایش برسد و او هنرمندی بی‌تکلف و فروتن و بردبار و بی‌آزار و خوش‌بیان و نکته‌سنج و بانمک بود و سرانجام به سال ۴۰۹ هجری در سی و نه سالگی در اثر سکته قلبی درگذشت. و از او چند نمایشنامه به یادگار مانده که متأسفانه به طبع نرسیده و نیز او در بازی نمایش‌نامه‌های خود مهارت زیادی نشان داد و یکی از آثار معروف او قهقههٔ کبک است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**منصورالدوله‌ابن نصرالدوله دوستک:** وی پس از فوت پدرش به سال ۴۷۵ هجری زمام امور را به دست گرفت و دستور داد که به نام خلیفهٔ فاطمی مصر خطبه خواندند و چون این خبر به خلیفهٔ عباسی بغداد رسید به تغلب امیر موصل امر کرد که دولت دوستک را تصرف کند و منصورالدوله گرفتار کشمکش خلیفهٔ عباسی و سایر دشمنان خود بود و سرانجام در سال ۴۸۹ هجری در قلعهٔ جزیرهٔ ابن‌عمر گرفتار آمد و وی را با وضع ناهجاری کشتند و بدینسان دولت دوستک را منقرض کردند.

مراجع: دێرێکی پێشکه‌وتن تألیف حسین حزنی و مرآت العبر تألیف سعید پاشا دیاربکری و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان و تاریخ هکاری و بوتان تألیف عبدالرحیم هکاری «خطی».

**منصوربیگ دنبلی:** منصوربیگ‌بن محمدبیگ به سال ۹۵۶ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت خوی رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس به تعمیر و عمران آبادی‌ها سرگرم شد و او چون مردی صلح‌جو و آرامش‌طلب بود در زمان وی اتفاقی روی نداد و سرانجام به سال ۱۰۰۵ هجری درگذشت و او دو پسر داشت به نام‌های: ولی‌بیگ و قلیج‌بیگ.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**منصورخان گلباغی:** منصورخان‌ابن احمدخان گلباغی در سال ۱۱۸۶ هجری در ده کس نزان از توابع دیواندره تولد یافت و در کودکی علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از فوت پدرش ریاست طایفهٔ گلباغی را به عهده گرفت و به سال ۱۲۵۵ هجری درگذشت. وی مردی فاضل و ادیب بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و با شعرای معاصرش انجمن ادبی فراهم می‌آورد و بیشتر اشعارش را با شاکه گلالی سروده و مناظره‌های او و شاکه معروف است. از اوست:

شاکه طەیرێ وەن، شاکەی طەیرێ وەن چـووارسـەردارۆ هـەرسەرسەیرێ وەن
چـووار بـاڵ دارۆ هـەرباڵ خـەیرێ وەن هـەرباڵێ سـێ پـەڕ بـەنەن وە بـاڵاش
هەرپەڕێ سێ رەنگ مەنمانۆ کاڵاش

یعنی:

ای شاکه! پرنده‌ای را دیدم که چهار سر دارد و این پرنده مرا به تعجب انداخت، چهار بال دارد که هر بال آن دارای خیر و برکت است و هر بالش سه پر به آن وصل است و هر پری سه رنگ دارد که عبارتست از سال و چهار فصل و دوازده ماه.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**منصور مومن:** منصورابن صدرالدین متخلص به مومن در سال ۶۶۸ هجری در شهرزور متولد شد و در علوم عقلی و نقلی یگانه عصر بود و بیشتر عمرش را در ریاضت و مجاهدت گذراند و به سال ۷۶۱ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

هـاناپەی نـائەهل سـڕنەکـەران فـاش ئانە حیکمەتەن چون سەرچەشمەی تاش

یعنی:

زنهار که اسرار را برای مردم نااهل فاش نکنید، زِیرا آن حکمت است باید آن را از نااهلان پوشیده داشت.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**منگور:** نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی بوکان و مهاباد سکونت دارند و بسیار شجاع و دلیراند و در زمان صفویه منگورها در برابر حکومت ظالمانهٔ آنان قیام کردند و بارها برای حکومت دردسرهایی درست کردند و در دورهٔ قاجارها منگورها بخشی از

آذربایجان از جمله میاندوآب و بناب را برای مدتی کوتاه تحت تسلط خود درآوردند و حمزه‌آقای منگورنیز مناطق‌مکریان‌ازجمله ساوجبلاغ‌راتصرف کردویک‌حکومت موقت انقلابی به وجود آورد ولی سرانجام با توطئهٔ امیرنظام گروسی ناجوانمردانه به قتل رسید.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**منوچهر**: بنا به روایت شاهنامهٔ کردی، منوچهر پسر پشنگ است و فریدون او را بر تخت نشاند و او یکصد سال با عدل و داد شهریاری کرد و در اواخر شهریاریش اخترشناسان نزد او رفتند و وی را از مرگ زودرس خود آگاه ساختند و از او خواستند که پیش‌بینی‌های بایسته برای آینده ایران بکند و او نیز بزرگان و خردمندان را خواست و نوذر پسرش را پند و اندرز داد که با مردم داد و نیکی رفتار کند و اظهار داشت که شخصی از خاور زمین بر می‌خیزد و او پیغمبر است و آیینش را بپذیر و پس از آن جان به جان آفرین داد. نام منوچهر در آوستا منوش‌چیترا و در پهلوی منوچیهر است.



مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**منوچهرابوالشجاع‌ابن‌ابوالسوار شدادی**: وی هنگامی که زمام امور را به دست گرفت، به عمران و آبادانی شهرها پرداخت و مساجد و حمام‌های زیادی درست کرد که آثار آن هنوز نمایان است و نام شجاع‌الدوله شجاع منوچهر به خط زیبای کوفی بر روی آنها پیداست. بعد از فوت ملکشاه سلجوقی، عده‌ای از سلاجقه به ارمنستان تاختند و منوچهر ناگزیر شد در مقابل آنان ایستادگی کند. و سرانجام آنان را مغلوب کرد و مانع پیشرفتشان به شهرهای دیگر شد. وی در رشتهٔ ۴۶۷ هجری جهان را بدرود گفت.
مراجع: الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و وفیات الاعیان تألیف ابن‌خلکان.

**منوچهر شدادی**: منوچهربن فضلون شدادی ملقب به ابو شجاع بنا به فرمان الب ارسلان سلجوقی (۴۵۶-۴۶۵ هجری) به سال ۴۶۶ هجری حکومت آنی رسید و او در آن هنگام نوجوان بود و چون به سن رشد رسید برای این که سرزمین آنی به علت جنگ خراب شده بود به ترمیم و آبادانی آن پرداخت و بر استحکام قلعه‌ها افزود و ارمنی‌ها که از سرزمینشان آواره شده بودند با دلجویی آنان را به زادگاهشان برگرداند و او گذشته از آن که مادرش ارمنی بود خود نیز زنی از یکی سران ارمنی گرفت و این وصلت باعث صلح و صفا بین ارمنیان و کُردان شد و سپس مسجد مجللی در آنجا بنا نهاد و او پس از الب ارسلان با ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هجری) از در اطاعت درآمد امّا بعد از فوت ملکشاه ترکان از هر گوشه و کنار به سرزمین آنی حمله کردند و او چاره‌ای نداشت جز این که با آنها به مقابله برخیزد و در سال ۴۸۶ هجری ایلغازی ارتق با سپاهی به آنی تاخت و گریگو پسر ورساق ارمنی با سپاه منوچهر به دفع او شتافت و وی را شکست داد و برادرش را هم کشت و در سال ۴۹۹ هجری گروهی از ترکان به کوه آرارات حمله بردند و منوچهر با این که بر آرارات فرمانروایی نداشت امّا به جنگشان رفت و شکستشان داد و عده‌ای از آنان را هم کشت و در همین سال قزل نامی از امیران ترک با سپاهی گران به دوین تاخت و آنجا را گرفت و ابونصر برادر منوچهر را هم کشت و منوچهر ناچار به خدمت سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ هجری) رفت و از او یاری خواست و با سپاهی به دوین یورش برد و آنجا را باز پس گرفت و قزل را نیز بکشت و منوچهر سرانجام به سال ۵۰۴ هجری بدرود حیات گفت و او پسری داشت به نام ابوالسوار شاور.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**موسی عنتر**: موسی‌ابن عنتر در سال ۱۳۳۸ هجری در روستای زیونگه از توابع ماردین پای به عرصهٔ هستی گذاشت و او دورهٔ ابتدایی را در ماردین به اتمام رساند و سپس به شهر ادنه رفت و در آنجا دورهٔ متوسطه را تمام کرد و پس از چندی به دانشگاه استانبول راه یافت و در دانشکدهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس با: کۆمەڵەی خوێندکارانی دجله komalay xuêndkârânî dijla یعنی گروه دانشجویان دجله روزنامهٔ مجمع را منتشر کرد و پس از چندی به وسیلهٔ دژخیمان رژیم ترکیه دستگیر شد و مدتی را در زندان به سر برد و پس از آزادی گۆڤاری دەنگ govârî dang: مجلهٔ صدا را منتشر نمود و مجدداً به علت انتشار مقاله‌های تند مجله، او را زندانی کردند و پس از آزادی

مدتی به اروپا رفت و پس از بازگشت مقالاتی در مجله: دوغو duqo به چاپ رساند و باز برای چندمین بار او را زندانی کردند و پس از آزادی سرانجام به سال ۱۴۱۲ هجری او را ترور کردند و به شهادت رساندند. مرحوم موسی عنتر را کتب و آثار ادبی فراوان است که همگی نتیجهٔ تحقیقات و مطالعات دقیق وی و دارای نثری بلیغ و شیرین است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: یادگارهایم، خاطراتم، فرهنگ کردی به ترکی را بـه انـضمام مقاله‌هایش در روزنامه‌ها و مجلات نام برد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**موشی کاتب بغدادی:** موسی‌ابن عیسی یکی از نـویسندگان و ادبـای قـرن اول و دوم هجری است. وی از آغاز جوانی از کردستان به بغداد مهاجرت کرد و چون در آنجا توطن کرد به بغدادی معروف شد و در سال ۱۸۶ هجری درگذشت. از تألیفات وی می‌توان: (حُبُّ الأوطان) و (مُناقصات) را نام برد. بنا به گفتهٔ ابن‌الندیم وی از ایرانیانی است که در ترجمهٔ کتاب‌های پهلوی به عربی سهم بسزایی داشته که متأسفانه نام کتاب‌های مزبور را ذکر نکرده است.

مراجع: الفهرست تألیف ابن‌الندیم ـ مصر ۱۹۴۶.

**موصل:** یکی از شهرهای کردستان عراق است که در گذشته جزو جزیره ابن‌عمر بود و یاقوت می‌گوید: موصل یکی از شهرهای بزرگ است و از حیث عظمت و کثرت نفوس و آبادی بی‌نظیر است و در معجم‌البلدان آمده است که موصل بزرگترین شهر شمالی عراق و مرکز تجارت و صنعت است و فاصلهٔ آن تا بغداد چهار صد کـیلومتر است و از آثـار قدیمی آن جامع کبیر و بناهای نورالدین زنگی و مقبرهٔ یونس پیغمبر است و موصل را حدباء هم لقب داده‌اند و مردم آن بیشترشان کردند.

مراجع: معجم‌البلدان، فارسنامهٔ ابن‌البلخی، مجمع‌التواریخ گلستانه.

**موفق‌الدین احمد کَواشی:** امام موفق‌الدین ابوالعباس احمد کـواشـی‌ابن یـوسف‌ابـن حسن در سال ۵۹۱ هجری در روستای کواشه kawâša از توابع موصل متولد شده. وی نزد علمای آن عصر فقه و تفسیر آموخت و زندگی او بیشتر در موصل به مجاهده و وعظ و تذکیر سپری شده و او در علوم قرآنی و تفسیر و حدیث و فقه و عرفان براعت یافت و

از آثار او می‌توان کتاب‌های: تبصرة المتذکر، کشف‌الحقایق، روضة‌الناظر، الوقوف، المطالع فی المبادی و المقاطع را نام برد. مرگ وی را به سال ۶۸۰ نوشته‌اند.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، الکامل تألیف ابن‌الاثیر، و کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**موفق‌الدین اربیلی:** ابوعبدالله محمدابن یوسف معروف به موفق‌الدین اربیلی یکی از علما و شعرای قرن ششم هجری است. پدرش که تاجر مروارید بود به بحرین مهاجرت کرد و موفق‌الدین در آنجا چشم به جهان گشود و بعداً پدرش او را به اربیل بازگرداند و در آنجا مشغول تحصیل شد و پس از آن به بغداد و از آنجا به دمشق رهسپار شد و سرگرم فراگرفتن فقه و تفسیر و ادبیات عرب شد و پس از اخذ اجازه به اربیل بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و سرانجام در سال ۵۸۵ هجری بدرود حیات گفت. وی از کودکی شعر می‌سرود و اشعارش بسی دلنشین و شیوا است. از او دیوان شعر و چند رساله به زبان عربی به جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده است.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**موفق‌الدین محمد اربلی:** موفق‌الدین محمدابن یوسف اربلی که از علمای قرن ششم هجری است، در اربل به سال ۵۳۴ هجری تولد یافت و همان جا رشد کرد و همان جا علوم عقلی و نقلی را فراگرفت و در تاریخ و فنون ادب و صرف و نحو و بیان و اشعار عرب و اخبار مهارت داشت و در آغازکار مشغول فقه و حدیث بود و بعد به کار دولتی مشغول شد و مدتی در اربل مستوفی دیوان بود و همردیف وزیر بود. او در رشته‌های مختلف تألیفاتی داشت و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تاریخ اربل در چهار جلد، النظام در شرح شعر مُتَنبی و ابی تمام در ده جلد، اثبات المحصِل فی نسبة ابیات المفصل، کتاب سرّ الصنیعه، دیوان شعر. فوت او را به سال ۶۳۷ هجری در موصل نوشته‌اند.
مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**مولانا احمد گلالی:** مولانا احمدابن علی گلالی به سال ۱۱۳۵ هجری در قریهٔ بالک از توابع چومان متولد شد و در کودکی قرآن را آموخت و سپس به چومان رفت و نزد ملاابوبکر میررستمی به تحصیل علوم عقلیه و نقلیه پرداخت و از آنجا به کرکوک رفت و

در خدمت ملاعبدالرحمان روژبیانی به تلمذ اشتغال ورزید تا به اخذ افتاء نایل آمد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۲۱۲ هجری وفات یافت. قوت حافظه و متانت و حسن خلقش را بسیار ستوده‌اند و از او حاشیه‌هایی بر کتاب‌های دینی به جای مانده که تاکنون چاپ نشده است.
مراجع: جنگ‌ها و کتاب‌های خطی که از او به جای مانده.

**مولاناحسام‌الدین‌بدلیسی:** حسام‌الدین‌علی‌ابن عبدالله بدلیسی در اوایل قرن نهم هجری در بدلیس متولد شده و در همان جا به کسب علوم سرگرم شده و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس پرداخته و سرانجام به سال ۹۰۰ بدرود زندگی گفته و در همان جا به خاک سپرده شده است. اوراست: جامع‌التّنزیل و التّأویل، الکنزالخفی فی بیان مقامات الصوفی.
مراجع: هدیة‌العارفین تألیف اسماعیل باشا، وکشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**مولانا حکیم ادریس بدلیسی:** کمال‌الدین حکیم ادریس‌ابن حسام‌الدین بدلیسی که از علما و شعرا و مورخین قرن نهم و دهم هجری است، در بدلیس متولد شده و به سال ۹۳۰ هجری در استانبول درگذشته و در مقبرهٔ ابوایوب انصاری به خاک سپرده شده است. مولانا ادریس نخست در خدمت سلطان یعقوب آق‌قویونلو بود و پس از این که شاه اسماعیل تبریز و سایر متصرفات آق‌قویونلو را متصرف شد وی به دربار عثمانی گریخت و به خدمت سلطان بایزید دوم عثمانی (۸۸۶-۸۱۹ هجری) درآمد و او مناسبی به وی واگذار کرد و در زمان سلیم خان اول عثمانی (۹۱۹-۹۳۶ هجری) در لشکرکشی‌ها عده‌ای بی‌شماری ازکردان تحت فرماندهی وی بود و در جنگ مصر و فتح آن هم خدمات زیادی به سلطان عثمانی کرد و چون کردان درکردستان ترکیه بر علیهٔ رژیم ستمگر عثمانی شوریدند، ملا ادریس شورش آنان را با تزویر ریا و وعده‌های دروغین خواباند و از این راه هم خوش خدمتی‌هایی به عثمانی‌ها نمود. به هرحال ملا ادریس یکی از علمای برجسته کرد بود و در این‌باره امیر شرف خان بدلیسی گوید: مولانا ادریس که مدت‌ها منصب انشاء سلاطین آق‌قویونلو بدو متعلق بوده و آخر به ندیمی مجلس سلطان سلیم خان سرافرازگشته و در فتح مصر در رکاب نصرت انتساب سلطانی بوده و تاریخ سلطنت آل عثمان را به شعر سرود و آن را موسوم به هشت بهشت گردانیده

که قریب به هشتاد هزار بیت است. وی به عربی و فارسی و ترکی شعر می‌گفته و از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: الاباء عن مواقع الوَباء، الحق المبین فی شرح عین الیقین، مرآت الجمال، اربعین بدلیسی، شرحی بر نصوص الحکم، هشت بهشت که دارای هشتاد هزار بیت شعر فارسی است تا وقایع سال ۹۰۸ هجری است را برشمرد.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، شرفنامه تألیف شرف خان بدلیسی.

**مولانا خالد شهرزوری**: مولاناخالدابن احمد میکائیلی جاف در سال ۱۱۹۳ هجری در ده قره‌داغ تولد یافت و علوم مقدمانی نزد سید عبدالکریم برزنجی و سیدعبدالرحیم فراگرفت و پس از آن به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و نزد علمای آن عصر چون: ملامحمد صالح تره‌ماری و شیخ عبدالله خرپانی و ملاعبدالرحیم زیاری فقه و تفسیر و حکمت را فراگرفت و مدتی هم در خدمت ملامحمدابن آدم تلمذکرد و سپس به سنندج رهسپار شد و در خدمت شیخ محمد قسم ریاضیات و هندسه و فلکیات و هیأت را آموخت و پس از آن به سلیمانیه بازگشت و به تدریس مشغول شد و پس از مدتی از راه موصل و دیاربکر و رها و حلب و شام و فلسطین برای انجام مراسم حج به حرمین شریفین رفت و در هنگام بازگشت عازم دهلی شد و قریب یکسال در خدمت شاه عبدالله دهلوی نقشبندی ماندگار شد و از او خرقه گرفت و به دیار خود بازگشت و طریقهٔ نقشبندی را گسترش داد و در اواخر عمر به شام هجرت کرد به سال ۱۲۴۲ هجری درگذشت. وی از علوم متداول آن زمان متبحر و استاد بود و در سرودن اشعار عربی و فارسی و کردی هم ید طولایی داشت. اوراست: فرائد الفوائد، العقد الجوهری فی الفرق بین کسبی الماتریدی و الاشعری، جالیة الاکدار فی تقلبان الامصار، رسالة فی‌الجبر و الاختیار، شرحی بر مقامات حریری، حواشی بر نهایه درِ فقه. رساله‌ای در آداب مرشد و مرید، رساله‌ای در جواز رابطه. و اینک یکی از قصاید او راکه در مدح حضرت امام رضا علیه‌السلام سروده است تماماً در اینجا نقل می‌کنیم که گوید:

**این بارگاه کیست که از عرش برتر است**
**وز نور گنبدش همه عالم منّور است**
**وزشرم شمس‌های زرش کعبتین شمس**
**دور تخته نرد چرخ چهارم به شش در است**

وز انعکاس صورت گل آتشین او
بر سنگ جای لغزش پای سمندر است
نعمان خجل زطرح اساس خوارنق است
کسری شکسته دل پی‌طاق مکسر است
بهر نگاهبانی کفش مسافران
بر درگهش هزار چوخاقان و قیصرست
این بارگاه قافله سالار اولیا است
این خوابگاه نور دو چشم پیمبر است
اینجای حضرتی است که از شرق تا به غرب
از قاف تا به قاف جهان سایه‌گستر است
این روضهٔ رضا است که فرزند کاظم است
سیراب نوگلی زگلستان جعفر است
سرو سُهی زگلشن سلطان انبیا است
نوباوهٔ حدیقهٔ زهراو حیدر است
مرغ خرد به کاخ کمالش نمی‌پرود
بر کعبه کی مجال عبور کبوتر است
تا همچو جان زمین تن پاکش به برگرفت
او را هزار فخر بر این چرخ اخضر است
بر اهل ظاهر آن چه زاسرار باطن است
در گوشهٔ ضمیر مصفّاش مضمر است
خورشید کسب نور کند از جمال او
آری جزا موافق احسان مقرر است
آنکس به بندگیش شد آزاد دو کون
ننگش زتاج سلطنت هفت کشور است
بر گرد حاجیا به سوی مشهدش روان
کآنجا توقفی نه چو صد حجّ اکبر است
بی‌طی ظلمت آب خضر نوش بر درش
کاین دولتی است رشک روان سکندر است

بستوان شنید بوی محمد زتربتش
مشتق بلا دلیل به معنای مصدر است
از موج فتنه خرد شدی کشتی زمین
گرنه وراز سلسلهٔ آل لنگر است
زوّار بر حریم وی آهسته پا نهید
کز خیل قدسیان همه فرشش زشه پر است
غلمان خلد کاکل خود دسته بسته‌اند
پیوسته کارشان همه جاروب این در است
شاها ستایش تو به عقل و زبان من
کی می‌توان که فضل تو از عقل برتر است
اوصاف چون تو پادشهی و از من گدا
صیقل زدن بآینه مهر منوّر است
جانا بشاه مسند لولاک کز شرف
بر تارک شهان اوالعزم افسر است
دیگر بحق آن که بر اوراق روزگار
بابی زدفتر هنرش باب خیبر است
دیگر بنور عصمت آنکس که نام او
قفل زبان حیرت مرد هنرور است
آنگه بسوز سینهٔ آن زهر خورده‌ای
کزماتمش هنوز دو چشم جهان تراست
دیگر بخون ناحق سلطان کربلا
کزوی کنار چرخ بخونابه احمر است
دیگر به حق آنکه زهجر مناقبش
انشای بر فراس ز یک قطره کمتر است
دیگر به‌روح اقدس باقر که قلب او
سر مخزن جواهر اسرار را در است
دیگر بنور باطن جعفر که سینه‌اش
بحر لبالب از در عرفان داور است

آنگـه بـحق مـوسی کـاظم کـه بـعد از او

بـر زمـرهٔ اعـاظم اشـراف سـرور است

آنگـه بـقرص طـلعت تـو کـز اشعّات

شرمنده ماه چـهارده و شـمس خـاور است

دیگـر بـه نـیکی تـقی و پـاکـی نـقی

آنگه بعسکری که هـمه روح و جـوهر است

آنگـه بـعدل پـادشهی کـز سـیاستش

بـا بـره شیر شـرزه بسـی بـه زمـادر است

بر «خالد» آر رحم کـه پـیوسته هـمچو بـید

لرزان زبـیم زمـزمهٔ روز مـحشر است

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، دیوان خطی مولانا خالد شهرزوری و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مولانا دردین بیسارانی:** مولانا دردین‌ابن کیکاوس بیسارانی به سال ۱۰۴۵ هجری در قریهٔ بیساران از توابع مریوان متولد شد و در کودکی قرآن کریم را حفظ کرد و به اندک مدت در علوم متداول زمان مهارت و تبحر فراوان یافت و ظاهراً از یکی از مشایخ اخذ طریقت نموده و بنا بر رسم طریقتی که داشته لباس مخصوص می‌پوشیده و مردم را ارشاد می‌نموده و در اواخر عمر به قریهٔ سول‌آباد رفت و در همان جا بـه سـال ۱۲۲۱ هجری درگذشت. وی در فقه و حدیث و ادبیات عرب متبحر بود و شعر نیکو می‌سرود. از اوست:

پیره دەردەدار، ئەی راهنمای عەشق　　　یە کام خەیاڵەن دڵ مەکەرۆ مەشق؟

یعنی:

ای پیر دردمند و ای راهنمای عشق این کـدام انـدیشه است کـه دل بـا آن مشق می‌کند.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مولانا رسول سورانی:** مولانا رسول زکی‌ابن ملا یعقوب مشهور به زکی سورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در دهکدهٔ کلو از توابع سردشت متولد شد و در

اوایل زندگی از مولد خویش به نواحی مختلف کردستان سفر کرد و سرانجام نزد علامه حیدر ماورانی به تلمذ پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس اشتغال داشت و در کبرسن به تعلیم طب مشغول شد و پس از آن به مداوا و معالجهٔ بیماران سرگرم شد. وی در فقه و تفسیر و طب و ریاضیات استاد بود و از وی تألیفات بسیار به جای مانده است و از آن جمله است: مختصرالقانون در طب، تعلیقات علی تحفةالمحتاج، رسالة اخلاقیه.
مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا.

**مولانا شهاب‌الدین شهرزوری**: شهاب‌الدین ابوالعباس احمدابن اسماعیل‌ابن عثمان شهرزوری گورانی به سال ۸۱۳ هجری در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و سپس به مصر رهسپار شد و فقه و تفسیر و حکمت را از حافظ‌ابن حجر عسقلانی آموخت و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و پس از مدتی به باب عالی رفت و در آنجا متولی قضا گردید و سرانجام به سال ۸۹۳ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و حدیث اخبار متبحر بود و از او آثار گرانبهایی به یادگار مانده که می‌توان در میان آنها کتاب‌های: الکوثر الجاری علی ریاض البخاری، غایةالامانی فی تفسیر السبع المثانی، فرائد الدُرر فی شرح لوامع الغرر، الدرر اللوامع فی شرح جمع الجوامع.
مراجع: تاریخ السلیمانیه تألیف محمدامین زکی، و هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی، و کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**مولانا عبدالخلاق خیرانی بدلیسی**: مولانا عبدالخلاق از علما و عرفای قرن نهم و دهم هجری است. وی در بدلیس متولد شده و از افاضل و علما و عرفای آن دیار بوده و در فقه و تفسیر و حکمت و تصوف متبحر بوده و سلسلهٔ نسبتش در تصوف به عارف ربانی شیخ رکن‌الدین علاءالدوله سمنانی می‌رسیده و در شعر و ادب نیز تسلط کامل داشته و گهگاه شعر می‌سروده. از اوست:

**وه چه بدلیس که شرمنده و خجلت زده‌اند**
**آب خضر و نفس عیسی از آن آب و هوا**
**چه مقامی است که از نزهت و پاکیزگیش**
**شده از روی زمین باغ ارم ناپیدا**

مراجع: شرفنامه تألیف امیر شرف خان بدلیسی.

**مولانا عبدالعظیم مجتهد:** مولانا عبدالعظیم‌ابن ملاعبدالمجید در سال ۱۲۸۵ هجری در اطراف خورخوره از توابع سقز متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در خدمت سیدعبدالله چوری تلمذ کرد و علوم ادب و منطق را از او فراگرفت و سپس به بیاره رفت وَ در خدمت ملاعبدالقادر کانی کبودی فقه و تفسیر و حدیث استماع کرد و از او اجازه اخذ کرد و پس از آن از حضور شیخ ضیاءالدین عمر به کسب کمالات معنوی نایل آمد و از دست او خرقه فقر پوشید و از جانب او مأمور ارشاد مردم سنندج شد و به زادگاه خود بازگشت و به ارشاد و تدریس مردم مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۶۷ هجری درگذشت. وی در منطق و علم کلام و فقه و تفسیر و حدیث و حکمت و ریاضیات متبحر و استاد بود. مولانا در فقه و حکمت تألیفات متعدد دارد و از آن جمله است: حواشی بر تحفهٔ ابن حجر، حواشی بر جمع‌الجوامع، حواشی بر خلاصة الحساب جبر و اختیار، اثبات وجود و واجب، تعلیقات بر تقریب المرام، رساله‌ای در اثبات واجب، تفسیر قرآن، رساله‌ای دربارهٔ تصوف، رساله‌ای دربارهٔ وجوب غسل پا در وضو، رساله‌ای دربارهٔ تحریم متعه، رساله‌ای دربارهٔ اجتهاد، رساله‌ای در رد وهابیت، حاشیه‌برکتاب شمسیه، حاشیه‌بر تهذیب‌الکلام، رساله‌ای‌دربارهٔ‌ایمان ابوطالب.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مولانا عبدالله ماورانی:** عبدالله‌ابن حیدر ماورانی که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در ماوران از توابع اربیل متولد شد و در اربیل تربیت یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل در همین شهر به تدریس پرداخت و به سال ۱۱۳۰ هجری درگذشت. از آثار او: مجموعه تعلیقاتی است بر کتاب میر ابوالفتح در علم آداب، و نیز سلسله تعلیقاتی است به نام محاکمات بر شرح جلال‌الدین محمد دوانی بر عقاید عضدیه.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**مولانا فرخ پالنگانی:** مولانا فرخ‌ابن محمد پالنگانی به سال ۱۰۶۸ هجری در پالنگان از توابع ژاورود به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و در جوانی برای کسب علوم و معارف به بغداد رفت و به تحصیل فقه و تفسیر قرآن پرداخت و پس از فراغ از تحصیل‌به شام و مصرو حجاز سفرکرد و با علماو شعرا ملاقات‌نمود و پس‌از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال

۱۱۵۰ هجری درگذشت. وی در علوم قرآنی و ادبیات تبحر داشت و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئومێدمان به تۆن سه‌بید سه‌روه‌ر په‌نامان بێنه رۆی ده‌شت مه‌حشه‌ر

یعنی:

امیدمان به تو است ای سید سرور به ما پناه بده در روز دشت محشر.

مراجع: جنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مولانا محی‌الدین شاهی:** مولانا محی‌الدین‌ابن عبدالقادر ملقب به شاهی در سال ۱۲۲۷ هجری در قلعه چوالان از توابع سلیمانیه تولد یافت و در همان جا کسب فضایل کرد و پس از چندی به سفر پرداخت و مدتی در بغداد تحصیل علوم کرد و پس از اخذ اجازه به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۳۱۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و فنون ادب متبحر و استاد بود و گهگاه هم شعر می‌سرود و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

چاوله بۆ تاراجی دڵ له‌شکرله سینه‌م طه‌ی ئه‌کا
ئیدعای جامی جه‌م و ته‌ختی قوبادو که‌ی ئه‌کا
(شاهی) قه‌ت‌تۆ خۆت‌نه‌که‌ی‌ظاهر له‌به‌زمی دڵبه‌ران
ئه‌م دڵه چونکه به‌دایم ئاخ و ئۆف و وه‌ی ئه‌کا

یعنی:

چشم برای تاراج دل لشکر خود را از راه سینه‌ام طی می‌کند و ادعای جام‌جم و تخت قباد و کی می‌کند. ای «شاهی» هرگز خود را در بزم دلبران ظاهر مکن، زیرا این دل همیشه آه و ناله می‌کند.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کوردنووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**مولانا یوسف گلانی:** مولانا یوسف‌ابن ملامحمدامین گلانی به سال ۱۱۱۱ هجری در قریهٔ گلان از توابع کلاترزان بخش رزاب به دنیا آمد و در کودکی علوم مقدماتی را از پدرش آموخت و در هشت سالگی قرآن را حفظ کرد و سپس به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین ادبیات و فقه و علوم قرآنی را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود

بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی و تدریس به سر برد تا به سال ۱۱۷۴ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و ادبیات استاد بود و شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بوڵبوڵان جه تاو توّف زمهه‌ریر پەشێوکەرد نەغمەی مەقامات گیر

یعنی:

بلبل‌ها از تاب و شدت سرمای زمهریر پریشان کرد نغمهٔ آنان را.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.



عکس خیالی مولوی

مولوی mawlawî : عبدالرحیم‌بن ملاسعید ملقب به مولوی و متخلص به معدوم از شاعران و عارفان معروف کرد در سال ۱۲۲۱ هجری در روستای یاقشلاق اورامان متولد شد و در سال ۱۳۰۰ رخت از جهان بربسته است. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش که از علمای بزرگ آن روزگار بود آغاز کرد و پس از آن برای تکمیل علوم و معلومات در سنندج و سلیمانیه که در کردستان از بزرگترین مراکز علمی آن دوره بود به ادامهٔ تحصیل علوم اسلامی پرداخت و از دست علمایی چون شیخ معروف نودهی و ملاعبدالرحمن نودشه‌یی اجازه گرفت و پس از پایان کار به زادگاه خود بازگشت و در آنجا به تدریس و

صفحه‌ای از دیوان خطی مولوی که خود بر آن حاشیه نوشته است

تعلیم و وعظ و ارشاد سرگرم شد و سپس با شیخ عثمان طویلی ملاقات‌کرد و این ملاقات انقلابی در درون او به وجود آورد و این امر باعث شد که بِه تصوف روی آورد و از آن پس به مراقبت باطن و تهذیب نفس پرداخت. آثار مولوی عبارتند از: ۱- الفضیله ۲- العقیدة المرضیة ۳- الفوائح ۴- مکتوبات و رسالات مولوی ۵- دیوان غزلیات. از اوست:

دووری باڵای تۆکارێ پێم کەردەن     بێزارم جەوێم راضیم وە مـەردەن

یعنی:

دوری‌بالای تو تاب‌وتوان از من‌سلب کرده و ازخودم بیزارم و به‌مرگ راضی هستم.

مراجع: مێژووی وێژەی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و دیوانی مەولەوی کۆکـردنەوەی

مەلا عەبدولکەریمی مودەڕڕیس ـ بەغدا ۱۳۸ هو نسخهٔ خطی دیوان مولوی، و جنگ خطی.

**مولی محمد میلی:** مولی محمد خلف ابوالمسعود عمادی اسکلیبی در عمادیه به سال ۹۳۱ هجری تولد یافت و در کودکی نزد پدرش سرگرم فراگرفتن علم شد و پس از آن به موصل رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر فراگرفت و سرانجام از مولانا شمس‌الدین فناری افتاء اخذ کرد و پس از آن به تدریس پرداخت و سپس به حلب رفت و در آنجا متولی قضا شد و به سال ۹۷۱ هجری بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و ادبیات و تاریخ تسلط داشت و در نوشتن خط نسخ هم استاد بود، در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و اشعاری به فارسی و عربی از او به یادگار مانده است. از اوست:

**به کویت گل رخان جمعند بهر دیدن رویت**
**سرکوی تو را رشک گلستان می‌توان گفتن**
**مەمن با تو دارد (میلی) بی‌خانمان حرفی**
**ولی حرفی که پنهان با رقیبان می‌توان گفتن**

مراجع: وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**مولی محمد وانی:** مولی محمدابن مصطفی وانی معروف به وانقولی که از علمای قرن دهم هجری است، در وان متولد شد و در همان جا سرگرم فراگرفتن دانش شده و بعداً به بروسه که یکی از شهرهای ترکیه است رهسپار شده و به تدریس پرداخته و در اواخر عمر به مدینه منوره هجرت کرده و به سال ۱۰۰۱ هجری در آنجا بدرود حیات گفته است. او راست: نقد الدرر و تعلیقات بر فرائض سَجاوَندی.

مراجع: هدیةالعارفین تألیف اسماعیل باشا، و کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه، والاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**مؤنسه خاتون:** مؤنسه خاتون دختر شاه محمد ایوب شادی در سال ۶۳۳ هجری در دوین از توابع اران آذربایجان متولد شد و مؤنسه خاتون در شام نشو و نما یافت و تحصیل کرد و سپس دولت ایوبی به قدرت رسید وی با شوهرش به حما رفت و در آنجا چند مسجد بنا کرد و مدرسه‌ای هم به نام مدرسهٔ خاتونیه ایجاد کرد و همیشه به فقرا مستمندان کمک می‌کرد و عالمان دین و شعرا و ادبا را گرامی می‌داشت و سرانجام به سال ۷۰۳ هجری درگذشت.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**مهاباد mahâbâd**: یکی از شهرهای آذربایجان غربی است که از طرف شمال به ارومیه و نقده و از جنوب به بانه و از خاور به ساین قلعه و میاندوآب و از باختر به کردستان عراق محدود است. این شهر را رودخانه‌های مهاباد، سردشت، بادین آباد، سیمین رود و چشمه‌سارهای متعدد مشروب می‌کند و در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده و بلندترین کوه‌های آن کوه درشان مجید و کوه قصریک و کوه تیزقابان است و آب و هوای آن در زمستان بسیار سرد و تابستان معتدل است و محصول عمدهٔ آن غلات و حبوبات، توتون، چغندر، مواد جنگلی و فرآورده‌های دامی است و گلیم‌بافی و چاروق‌دوزی و جاجیم‌بافی و شال‌بافی از صنایع دستی مردم این سامان است. در این شهر آثار باستانی فراوانی وجود دارد که از جمله دخمه‌ای است به نام فقره قاو احتمال دارد. مقبرهٔ دومین پادشاه ماد فرورتیش (۶۵۵ تا ۶۳۳ ق.م) باشد و نیز ویرانه‌های اندرقاش بقایای شهری است باستانی که دخمه‌هایی در آن دیده می‌شود و بنای کنونی شهر به وسیله بداق سلطان مکری در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۱۰۵ - ۱۰۷۷ هجری) به سال ۱۰۸۰ هجری به انجام رسیده است. نام این شهر در گذشته درّه یاس بوده و سپس آن را ساوجبلاغ یعنی چشمهٔ سرد نامیده‌اند و پس از آن آن را به مهاباد نامگذاری کردند.
مراجع: فرهنگ جغرافیایی تألیف رزم‌آرا، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مهدی جستانی**: مهدی پسر خسرو فیروز جستانی پس از کشته شدن پدرش به سال ۳۰۸ هجری به امارت دیلم نشست و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و سپس با محمد پسر مسافر جنگید ولی مغلوب شد و به اسفار بن شیرویه دیلمی پناه برد و سرانجام به سال ۳۱۵ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مهدی فرهپور**: مهدی ابن محمد قناد در سال ۱۲۹۷ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را در همان جا انجام داد و سپس زبان عربی و ترکی و فرانسه را هم آموخت و پس از آن در ادارهٔ کردستان وارد خدمت شد و سپس به ادارهٔ مالیه همدان منتقل شد و مدتی هم معاون وزیر دارایی بود و سرانجام به سال ۱۳۷۸ هجری در زندان درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

**جهان است شادان ز پندار نیک ‌‌‌‌‌‌‌‌ ز پندار نیک است گفتار نیک**

**چو پندار و گفتار تو نیک شد نیاید ز تو غیر کردار نیک**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**مهران‌بن منصور مهران:** مهران از نقاشان و نویسندگان قرن ششم هجری است، وی در شهر میافارقین به دنیا آمد و او از کردان مسیحی است و تحصیلات خود را هم همان جا به اتمام رساند و وی در سال ۵۵۳ هجری کتاب سماء و العالم راکه در علم طبیعی است و از ارسطو است استنساخ کرده است و نیز کتاب حشایش یا خواص الاشجار را که شامل پنج مقاله یا مفردات است و اصلاً به زبان یونانی است و از آن دیسقوریدوس پزشک و گیاه‌شناس نامی قرن اول میلادی است آن را اصطفن‌ابن بسیل از زبان یونانی به سریانی ترجمه کرده و مهران آن را از زبان سریانی به عربی ترجمه نموده و به تصویر کشیده است و این کتاب تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مهربان خان براخوی:** مهربان خان بن امیرمحمود خان براخوی به سال ۱۲۳۶ هجری به امارت موروثی خود نشست و پس از مدتی احمدیار خان‌بن بهرام خان بر علیه او قیام کرد و جنگی سخت درگرفت و در این جنگ احمدیار خان اسیر شد و او را در قلعه کلات به دار زدند و سرانجام به سال ۱۲۵۰ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**مهستی گنجوی:** مهستی در سال ۴۹۰ هجری در شهر گنجه متولد شد. وی از ایل بایان گنجه است که این یکی از ایل‌های بزرگ کرد به شمار است. پدر مهستی روحانی بود و بدین مناسبت در تعلیم و تربیت مهستی کوشش فراوان کرد و پس از آن نزد استادان و عالمان دین به کسب علم پرداخت و در شعر و ادب و موسیقی استادی یافت و آوازهٔ او جهانگیر شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به همسری میراحمد درآمد و سپس از نظامی گنجوی هم ملاقات کرد و به سال ۵۷۷ هجری درگذشت. وی از شاعره‌های بزرگ کرد است و قسمتی از دیوانش چاپ شده است. از اوست:

**آن بت که رخش رشک گل و یاسمن است**

**و ز غمزه شوخ فتنه مرد و زن است**

**دیـــدم بـه رهش لطـیف چـون آب روان**
**آن آب روان هـــنوز در چشـم مـن است**

مراجع: دیوان مهستی گنجوی باهتمام طاهری شهاب ـ تهران ۱۳۴۶.

**مهلهل شازنجانی**: پس از مرگ ابوالشوک برادرش مهلهل ادعای امارت بنی عیار راکرد و به سال ۴۳۷ هجری رسماً خود را فرمانروای بنی عیار معرفی کرد و سپس با لشکری بر سعدی پسر ابوالشوک حمله برد و سرزمین‌های او را به سال ۴۳۷ هجری تصرف کرد و در سال ۴۳۸ هجری هم کرمانشاه را از چنگ طاهر حسنویه درآورد و لشکر ابراهیم بنال سلجوقی را نیز شکست داد و ابراهـیم بـنال پس از ایـن شکست بـه جمع‌آوری سپاه پرداخت و به طرف حلوان رفت و امّا مهلهل او را دنبال کرد و شکستش داد و در سال ۴۴۲ هجری مهلهل به خدمت سلطان طغرل سلجوقی (۴۲۹-۴۵۵ هجری) بـه بـغداد رفت و اطاعت خود را ابراز داشت و طغرل نیز فرمان امارت داقوق و شهرزور و سامغان و سیروان و خفتیان را به نام او صادر کرد و برادرش سرخاب نیز که در بند بود آزاد کرد و در این هنگام سعدی پسر ابوالشوک به جنگ مهلهل رفت و اسیر شد و سرانجام مهلهل به سال ۴۴۶ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میتانی** mîtânî: نام یکی از طوایف اصلی کرد است که درگذشته در شهرزور و آراپخا یا کرکوک می‌زیستند و در حوالی سال ۱۵۰۰ قبل از میلاد دولتی عظیم تشکیل دادند که از دریای مدیترانه تاکوه‌های غربی آذربایجان و زاگرس امتداد داشت. هروزنی که یکی از خاورشناسان است معتقد است که نام این قوم در سنگ نوشته‌ها اوم‌نان ماندا ûmnân mândâ بوده که به معنی مردم خانه بدوش است و کلمه مدا madâ یا مدایا madâyâ که به معنی قوم ماد است نیز مشتق از این نام است که به معنی صحراگرد می‌باشد. پایتخت میتانی‌ها شد واشوگانی در محل رأس عین در خابودر امروز بود که سپس به شهر آراپخا در کرکوک انتقال یافت.
مراجع: تاریخ ماد تألیف دیاکونوف، و تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا، وکرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، وکورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه کی.

**میرابدال کفرایی**: میرابدال‌بن میرشاه محمد به سال ۹۱۶ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به حکومت رسید و به دوران امارت او واقعهٔ مهمی در قلمرو حکومتش روی نداد و در شرح احوال او نوشته‌اند که مانند پدرش ادب دوست و هنرپرور بود و دستور اکید داده بود که در ایالت وی از ظلم و تعدی جلوگیری کنند و در عین حال مردی دیندار و شجاع و بخشنده بود و سرانجام به سال ۹۱۶ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرابراهیم بدلیسی**: میرابراهیم بن میرحاج محمد بدلیسی به سال ۸۶۵ هجری به حکومت اخلاط و بدلیس رسید و در این هنگام امیرحسن‌بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ هجری) دیاربکر و ارمنستان را تصرف کرد و تصمیم گرفت بدلیس و اخلاط را هم به تصرف خود درآورد و به این منظور سلیمان‌بیگ بیژن اوغلی را با لشکری برای تصرف بدلیس گسیل داشت و آنان قلعه بدلیس را به مدت سه سال محاصره کردند و در این میان عده‌ای هم که از قلعه‌ها دفاع می‌کردند کشته شدند و سرانجام عدّه‌ای میانجی شده به گفتگو پرداختند و قرار شد سلیمان‌بیگ دست از سر میرابراهیم بردارد و او هم قلعه را در اختیارش بگذارد و پس از آن میرابراهیم به تبریز نزد امیرحسن آق قویونلو رفت و در آنجا به فرمان امیرحسن در قم اقامت گزید و پس از مرگ امیرحسن پسرش یعقوب میرزابیگ (۸۸۳-۸۹۶ هجری) دستور داد او را به سال ۸۸۳ هجری به قتل رساندند و پس از آن شهرهای بدلیس و اخلاط به مدت هفده سال به دست امرای آق قویونلو افتاد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرابراهیم دوم بدلیسی**: میرابراهیم‌بن شاه محمد بدلیسی به سال ۹۰۳ هجری از سوی مردم به حکومت اخلاط و بدلیس رسید و او چون نوجوان بود به پایمردی عبدالرحمن آقای قوالیسی به امارت پرداخت و در این موقع امیرشرف که در ناحیه موش می‌زیست فرصت را غنیمت شمرد و به خیال حکومت بدلیس افتاد و عده‌ای‌را همدست خود کرد و برای تسخیر بدلیس حرکت کرد و مدتی به جنگ و ستیز سرگرم بود تا این که میرشرف به دست قزلباش‌ها کشته شد و در این موقع امیرابراهیم به سن رشد رسید و زمام امور را به دست گرفت و سپس شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به قصد تسخیر بدلیس سپاهی گسیل داشت و دو سال متوالی قلعه را محاصره کردند و سرانجام

قلعه را گشودند و میرابراهیم هم به سال ۹۱۳ هجری مخفیانه با خانواده‌اش به شهر اسعرد فرار کرد و پس از چندی در آنجا فوت کرد و او پسری داشت به نام سلطان مراد.

**میراحمدبیگ زنگنه:** میراحمدابن اسماعیل‌بیگ زنگنه در سال ۱۱۰۰ هجری در ده قَیتول متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و در اورامان و سنندج و بغداد تحصیلات مقدماتی خود را به پایان رسانید و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و پس از مرگ پدرش به جای او نشست و به فرمانروایی پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۷۰ هجری درگذشت. وی به زبان‌های کردی و فارسی شعر می‌سرود و اشعار او بسی دلنشین و شیرین است. از اوست:

تــۆ وێـنەی جـام جـیهان بـینەنی رەونەق ئاوەردەی رۆی زەمینەنی
نەواچی میرزام حەرفێ نەواتـەن بـینایی دیـدەم بـێ‌تۆ ظـولْماتەن

یعنی:

ای عزیزم! تو مانند جام جهان‌نما هستی و رونق دهندهٔ روی زمین هستی. تا نگویی که میرزا سخنی نگفته است، چشمانم بی تو تاریک است.

مراجع: مێژووی عەشیرەتی زەنگنە نووسینی محمد عبدالرحمن زنگنه، و جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میراحمدخان دنبلی:** میراحمدخان فرزند مرتضی قلیخان دنبلی که فرمانروای خوی بوده، مردم در زمان او در نهایت رفاه و آسایش به سر می‌بردند و او مردی بخشنده و دادگر و خیرخواه بود، و در گسترش عمران و آبادانی و دانش تلاش می‌کرده و در عهد وی خوی بسی گسترش یافت و نادرشاه افشار او را از مقربان خود کرد و حکومت خوی و مرند و زنور تا رود ارس را به او سپرد و سرانجام به سَال ۱۲۰۰ هجری به دست برادرزادگانش به قتل رسید.

مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامداد.

**میراحمد دوم سوران:** میراحمدبن مصطفی‌بیگ سوران به سال ۱۲۵۳ هجری به حکومت سوران رسید و او مردی شجاع و مصمم و سخی و مهربان بود و در آغاز سپاهش را تقویت کرد و قلعه‌ها را مستحکم نمود و از وقایع دوران او جنگ‌های داخلی

با عموزادگانش بود امّا آنان را سخت مغلوب کرد و سپس همگی را بخشید و هر کدام را در جایی به حکومت رساند و پس از آن به عمران و آبادانی روستاها پرداخت و کاروانسراهایی هم بنا کرد و سرانجام به سال ۱۲۶۹ هجری به تحریک و توطئه عموزادگانش به قتل رسید و برادرش سلیمان‌بیگ به جای او جلوس کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میراحمد گورکیل:** میراحمدبن امیرابراهیم پس از کشته شدن پدرش به سال ۹۷۰ هجری به حکومت گورکیل رسید و وی وفاداری خود را به سلطان سلیمان اول ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت گورکیل را برایش صادر کرد و سپس به آرایش سپاه و استحکام قلعهٔ گورکیل پرداخت و در روستاها به تأسیس مساجد و مدارس اقدام کرد و علما و ادبا و شعرا را تکریم می‌کرد و گهگاه آنان را جمع می‌کرد و دربارهٔ علم و ادب مناظره می‌کرد و خود نیز شعر می‌سرود و در زمان او اتفاقی روی نداد و مدت سی سال حکومت کرد و سرانجام به سال ۱۰۰۰ هجری درگذشت و پس از او پسرش میرمحمد را به حکومت رساندند امّا او انسانی بی‌کفایت و نالایق و لاابالی بود و بیش از چندماه حکومت نکرد و مردم بر علیه او شوریدند و او را کشتند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میراحمد یل روادی:** میراحمد یل روادی حاکم مراغه بود و در نبردی که میان محمدابن ملکشاه و صدقه‌ابن دبیس حاکم حله درگرفت، میراحمد یل یکی از سرداران سپاه محمدابن ملکشاه بود و در این جنگ که در سال ۵۰۱ هجری رخ داد صدقه کشته شد و در سال ۵۰۵ هجری میراحمد با سپاهی عازم شام شد و با صلیبی‌ها جنگید و سرانجام میراحمد یل به سال ۵۱۰ هجری به دست یکی از باطنیان به قتل رسید.
مراجع: تاریخ الکامل تألیف ابن الاثیر.

**میربهروزخان دنبلی:** میربهروزخان فرزند میررستم یکی از فرمانروایان دنبلی است که به سلمان خلیفه معروف بوده. در سال ۹۴۵ هجری سلطان سلیمان خان عثمانی بخشی از خاک آذربایجان را تصرف کرد و در این هنگام شاه طهماسب صفوی در ابهر اقامت داشت و میربهروز با دو هزار سوار به او پیوست و شاه طهماسب توانست به کمک آن دو

هزار سوار سلطان سلیمان را شکست دهد و در مقابل شاه اردبیل و گیلان را ضمیمهٔ امارت او کرد ولی در زمان شاه اسماعیل وی از حکومت کناره‌گیری کرد و به ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۹۸۵ هجری درگذشت.
مراجع: کرد و کردستان تألیف محمدامین زکی‌بیگ.

**میرحاج محمد بدلیسی:** میرحاج محمد بن میرابراهیم به سال ۸۲۳ هجری به حکومت بدلیس و اخلاط رسید و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع و باکفایت بود و در آغاز به عمران و آبادانی قلمرو خود پرداخت و به سال ۹۴۷ هجری یک مسجد و مدرسه‌ای احداث کرد و او چون انسانی عادل و دادگر و بخشنده بود به فقرا و مستمندان کمک می‌کرد و در رفاه و آسایش آنان کوشش می‌کرد و سرانجام به سال ۸۶۵ هجری فوت کرد و او دو پسر داشت به نام‌های: ابراهیم و شمس که بسیار شجاع بودند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرحسن بادینانی:** میرحسن‌ابن میرسیف‌الدین بادینانی پس از پدرش فرمانروای عمادیه شد و در روزگار او سلطان آق قویونلو سپاهی برای تصرف عمادیه فرستاد امّا عمادیه چون دارای دژهای محکمی بود نتوانست آنجا را تصرف کند و پس از برچیده شدن حکومت آق قویونلو، میرحسن به پیشگاه شاه اسماعیل صفوی رفت و شاه اسماعیل بخشی از کردستان را ضمیمهٔ قلمروش کرد و ادارهٔ آنجا را به او محول نمود و وی سرانجام به سال ۹۴۰ هجری درگذشت.
مراجع: شرفنامه تألیف میرشرف‌خان بدلیسی و تاریخ الامارات و الدول الکردیه تألیف محمدامین زکی.

**میرخان محمود خیزانی:** میرخان محمودبن سلطان اَحمد در سال ۹۹۱ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) بر مسند حکومت خیزان جلوس کرد و او مردی شجاع و بخشنده و مهربان بود ولی به علت وجود چند دستگی در کار او اقداماتش به جایی نرسید و مخالفانش در کار او اخلال می‌کردند و سرانجام بعد از یک سال در جنگی که عثمانی‌ها با قزلباش‌ها نمودند و او نیز شرکت کرد و در شهر تبریز به سال ۹۹۲ هجری به قتل رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرزا ابراهیم افخمی:** میرزا ابراهیم‌ابن میرزا محمود در سال ۱۲۹۹ هجری در شهر بوکان متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و پس از آن در خدمتِ عالمان دین قرآن کریم وِ ادبیات فارسی را آموخت و پس از آن به کار و کسب پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۷۳ هجری در شهر بوکان درگذشت. وی از نویسندگان و شعرای کرد است و از آثار او می‌توان کتاب‌های: تاریخ فرهنگ و ادب مکریان، قیام ملاخلیل، متل کردی، فقه شافعی، دیوان شعر را نام برد.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا ابراهیم اورامی:** میرزا ابراهیم‌ابن میرزا حسین اورامی به سال ۱۰۵۸ هجری در اورامان متولد شد و درکودکی ابتدا نزد پدرش تعلم نمود و سپس برای تحصیل به سنندج رفت و در خدمت عالمان، منطق و بیان را فراگرفت و پس از آن به مشق خط پرداخت و از خط نستعلیق شروع کرد و در این رشته تبحر یافت و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی و خطاطی گذراند تا به سال ۱۱۱۸ هجری درگذشت. وی در خط و ادبیات استاد بود و شعر نیز می‌سرود و اشعار او در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

لاڵێ کە خەراج صەد شاران دارۆ     پێش مەواچی سەنگ، وەرووت وارۆ

یعنی:

لعلی که خراج صد شهر دارد به آن سنگ می‌گویی، سنگ به رویت ببارد.
مراجع: جنگ خطی و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**میرزا ابوالبهاء ملک الکلامی:** میرزا ابوالبهاابن میرزا عبدالمجید در سال ۱۳۰۴ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را در سنندج و تهران انجام داد و به زبان و ادبیات فارسی و عربی آشنایی یافت و پس از آن به استخدام دولت درآمد و به‌سال ۱۳۶۷ هجری در تهران درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

**سر و جان به راه وطن کن نثار     که این است آیین مردان کار**
**یقین دارم ای پورباهنگ و فر     چوگیری پی جنگ راه سفر**
**دلت سوی این مادر خسته است     که دل بر چو تو نوجوان بسته است**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا احمد داواشی**: میرزا احمدابن محمد داواشی در سال ۱۳۱۸ هجری در روانسر متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را در ده تم‌تم از توابع روانسر در خدمت ملامحمدحسن جوانرودی آموخت و پس از آن به مطالعه کتب ادب و دواوین شعرا پرداخت و در فنون ادب و علوم شرع و حکمت معلوماتی عمیق پیدا کرد و مدتی هم در سلک ملازمان عباس‌خان اردلان درآمد و پس از آن به کشت و زرع پرداخت و به سال ۱۴۰۱ هجری درگذشت و بنا به وصیت خودش او را در مقبرهٔ ویس‌قرنی به خاک سپردند. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

| | |
|---|---|
| قیبلەم ئیعدامم، قیبلەم ئیعدامم | حەققەن صادر کەی حوکم ئیعدامم |
| ئیعدام وەشتەرەن هەی نەونەمامم | نەک هەرئان نمەک بدەی وەزامم |
| بارەحمت نەبۆ ئەرچی بێچارەم | بەو بەی سزای سەخت بدەر قەنارەم |

یعنی:

ای عزیزم! بهتر است که حکم اعدامم را صادر کنی، ای نونهالم اعدام بهتر از آنست که هر آن نمک به زخم‌هایم بپاشی، رحمی به من نورز اگر چه بیچاره‌ام، بیا و مرا بدار بیاویز.

مراجع: حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی.

**میرزا احمد عیشی**: میرزا احمد متخلص به عیشی و ملقب به سلطان الشعراء در حدود سال ۱۲۹۹ هجری در سنندج متولد شد. وی در ظل تربیت عمویش پرورش یافت و تحصیلاتش را در سنندج به پایان رساند ولی دیری نپایید که در سال ۱۳۲۹ هجری درگذشت. وی در فنون در علوم متداول آن زمان و فنون ادب مهارت داشت و از او دیوانی باقی است که شامل هفت بخش است: جُنة الانبیَاء، جنة العلماء، جنة العرفا، جنة الاشراف، جنة الامراء، جنة العاشقین، جنة الخواتین. از اوست:

| | |
|---|---|
| **در هجر توام جای چه بغداد و چه بلخ** | **بی‌وصل توام آب چه شیرین و چه تلخ** |
| **تا کی به امید غرهٔ ماه رفت** | **هر ماه که آید رسد از غرهٔ به سلخ** |

مراجع: جنگ خطی، و نسخهٔ خطی جنة العاشقین، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا احمد کرمانشاهی**: میرزا احمدابن رستم آقا متخلص به الهامی در سال ۱۲۵۰

هجری در کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و چون در جوانی پدرش را از دست داد ناچار متکفل هزینهٔ سنگین خانواده‌اش شد و پس از آن در زندگی بسی رنج و سختی کشید ولی همیشه به مطالعهٔ دواوین شعرا می‌پرداخت و چون طبع شعر داشت به سرودن شعر آغاز و در ردیف شعرای خوب کرمانشاه قرار گرفت. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**مراست دایم در گرد پیکر آتش و آب — ز اشک دیده و سوز دلم در آتش و آب**
**ز عشق آن صنم لاله روی ماه جبین — رود ز دیده و خیزد ز پیکر آتش و آب**
**ز برق آه روان کاه قطره‌های سرشک — نموده ملک دلم را مسخر آتش و آب**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**میرزا احمد محررزاده:** میرزا احمدابن میرزا اسماعیل محرز به سال ۱۳۱۳ هجری در سنندج متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی و صرف و نحو و حکمت را از عالمان دین آموخت و سپس قرآن را حفظ کرد و به مشق خط پرداخت و نزدیکی از استادان خط به تحصیل خط کمر همت بست و آن قدر زحمت کشید تا از مشاهیر خوش‌نویسان گشت و از او آثاری به جای مانده که بسیار باارزش است. وی به سال ۱۳۸۸ هجری جهان را وداع گفت.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**میرزا اسدخان بختیاری:** میرزا اسدخان بختیاری به سال ۱۲۱۵ هجری بنا به فرمان فتحعلیشاه قاجار فرمانروای چهارمحال و بختیاری شد و پس از مدتی میرزا اسدخان در مقابل شاه قاجار ایستادگی کرد و شاه عده‌ای را برای دستگیری او اعزام داشت و آنان به خدمت اسدخان رسیدند و از او خواهش کردند که خود را به شاه برساند و او امان خواست و آنان امانش دادند و چون به تهران رسید اطاعت خود را به شاه ابراز داشت و شاه که قصد تسخیر بغداد را داشت او را همراه خود به جنگ برد و در این جنگ رشادت‌هایی از خود نشان داد و عثمانی‌ها شکست خوردند و پس از آن اسدخان به میان ایل خود در بختیاری بازگشت و عاقبت به سال ۱۲۳۷ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرزا اسماعیل ادیب**: میرزا اسماعیل‌ابن الله‌وروی سلطان وزیری صدرالکتاب مشهور به آغه خانکه و متخلص به ادیب که از خطاطان و شعرای معروف قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در سنندج متولد شد. وی پس از آموختن علم دین به علوم ادبی و خطاطی و خوشنویسی روی آورد و در شعر فارسی و کردی و خوشنویسی مشهور شد و به سال ۱۳۱۵ هجری درگذشت و از او آثاری در خط به جای مانده که تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**چون نوبت عیش در سرای تو رسید** — **نوبت به کف گره‌گشای تو رسید**
**گر در دل من خیال تو پا ننهاد** — **درد دل من چرا به پای تو رسید**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا اسماعیل ذبیح**: میرزا اسماعیل‌ابن محمد سلیم متخلص به ذبیح در سال ۱۲۵۳ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و سپس در دستگاه حکام اردلان به کار گمارده شد و در اواخر حیات بازنشسته شد و به سال ۱۳۶۷ هجری در سنندج درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده است. از اوست:

**برخیز ساقیا تو در این فصل نوبهار** — **دوری بده زباده در آن جام خوشگوار**
**ز آن راح روح‌بخش فتوحی به روح ده** — **جام صبوح ده برهانم ز هجر یار**
**لبریز کن دورطل گران ز آن می‌و بریز** — **در کام، تا به ریشهٔ اندوه زنم شرار**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا اسماعیل صدرالکتاب**: میرزا اسماعیل‌ابن الله‌وردی مشهور به آغه و ملقب به صدرالکتاب به سال ۱۲۴۷ هجری در سنندج زاده شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و علوم قرآنی و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن به خط علاقه پیدا کرد و در خدمت استادان نوشتن خط نستعلیق را آموخت و او شعر نیکو می‌سرود و در شعر ادیب تخلص داشت و او شاگردان زیادی تربیت کرد و عاقبت به سال ۱۳۱۰ هجری فوت کرد و از او آثار زیادی به جای مانده که بسیار باارزشند.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**میرزا اسماعیل محرر**: میرزا اسماعیل محررابن مصطفی‌بیگ به سال ۱۲۸۲ هجری در سنندج به دنیا آمد و در جوانی به اکتساب علوم و هنر اشتغال داشت و قرآن و بخشی از مثنوی معنوی را حفظ کرد و چون از علوم متداوله بهره یافت به تعلیم خط پرداخت و ابتدا در خدمت یکی از استادانِ خط به تعلیم خط سرگرم شد و پس از مدتی در نوشتن خط استاد شد و او در نوشتن خط نستعلیق سرآمد خوشنویسان شد و کتب و قطعات و مرقعات او همه را به خود متوجه کرد و سرانجام به سال ۱۳۵۲ هجری درگذشت.
مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**میرزابیگ اختیارالدینی**: میرزابیگ‌بن میرمحمد اختیارالدینی به سال ۹۱۲ هجری از سوی مردم به فرمانروایی امارت بانه برگزیده شد و او طبعی بلند داشت و آن چه را می‌یافت با دوستان خود می‌خورد و حرمت یاران را نگاه می‌داشت و به این علت دوستان فداکار زیادی پیدا کرد و او سپس دختر بیگه‌بیگه اردلان (۹۱۰-۹۴۳ هجری) را به عقد خود درآورد و پس از مدتی علی‌بیگ غنلیج به مخالفت او برخاست و او چون قوی بود ناچار قاتنمش برادرش را جایگزین خود کرد و پیش پدرزنش بیگه‌بیگه به سنندج رفت و با پشتیبانی اوقاتنمش را از بانه اخراج کرد و مجدداً به حکومت پرداخت و پس از آن به استحکام قلعه‌های پیروز و شیوه سرگرم شد و سپاهی برای محافظت حکومتش فراهم آورد و سرانجام به سال ۹۵۱ هجری فوت کرد و او پنج پسر داشت به نام‌های: بداغ‌بیگ و سلیمان‌بیگ و غازی‌خان و میرمحمد و اغورلو.

**میرزا حبیب‌الله قاآنی**: میرزا حبیب‌اللهابن محمدعلی زنگنه در حدود سال ۱۲۲۲ هجری در شیراز تولد یافت و در کودکی به تحصیل علوم سرگرم شد و در جوانی به خراسان رفت و به تحصیل علوم پرداخت و به شعر گفتن آغاز کرد و حبیب تخلص کرد و بعدها نزد شجاع‌السلطنه والی خراسان تقرب یافت و تخلص قاآنی را از نام پسر او برگزید و سپس به دربار فتحعلی شاه راه یافت و قصایدی در مدح او گفت و پس از مرگ فتحعلی شاه، ناصرالدین شاه هم او را گرامی داشت و زبان فرانسه را هم یاد گرفت و سرانجام به سال ۱۲۷۰ هجری در تهران درگذشت. وی از شعرای معروف است و در سرودن غزل و ترجیع‌بند و مسمط ید طولایی داشت. بجز دیوانش که شامل قصاید و غزلیات و مسمطات است، کتابی هم به نثر به تقلید گلستان به نام پریشان نوشته است که

مکرر به چاپ رسیده است.

مراجع: تاریخ زبان و ادبیات ایران نوشتهٔ پروفسور عباس مهرین ـ تهران ۱۳۵۳، و فرهنگ فارسی اعلام تألیف دکتر محمدامین ـ تهران ۱۳۶۲.

**میرزا حبیب سنندجی:** میرزا حبیب‌ابن حاج بگه در سال ۱۲۵۴ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم و کمالات پرداخت و در مجالس درس عالمان دین حضور می‌یافت و به مطالعهٔ قوانین ادب و دیوان شعرای کرد و عرب می‌پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل در دستگاه حکام اردلان تقرب یافت و به کار کارپردازی مشغول شد و به سال ۱۳۲۵ هجری درگذشت. وی در فنون ادبی مهارت داشت و از او دیوانی باقی است که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است. از اوست:

**هر چند کنم ناله و فریاد جهانگیر**
**هرگز نکند در دل چون سنگ تو تأثیر**
**در چاه زنخدان تو دل خوار و گرفتار**
**کاری است که خود کرده و خود کرده چه تدبیر**
**من چیست گناهم؟ اگر آشفتهٔ عشقم**
**تقصیر ز من نیست چنین گشت چو تقدیر**
**با عشق شد آغاز جوانیش (حبیب) ت**
**افسوس که آمال نشد حاصل و شد پیر**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان میرزا حبیب، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا حسن جنوبی:** میرزا حسن‌ابن احمد جاف متخلص به جنوبی و معروف به حسن کنوش درسال ۱۲۶۰ هجری در ده کچان از توابع حلبجه متولد شد و در همان جا به تحصیل علم پرداخت و در صرف و نحو و فنون ادب مهارت یافت و در سال ۱۳۱۴ هجری درگذشت. وی چنان که گویند مزرعهٔ کوچک و دو گاوی داشت و به کار کشاورزی می‌پرداخت و زندگی ساده و آرامی را می‌گذراند و در برخی از اشعارش این را بازگو می‌کند چنان که گوید:

گەر دووگا بۆ خوەت توو بێریتە دەس ... کەلت نەکەفێ وە کەس و ناکەس
جفتی پێ بکەی لەدەشت و لە کێف ... هەربە شەکەتی پێیان بوری رشێف

ژیانی خۆتی پێ بچەرخێنی     لەوە باشترە سەردانەوێنی

یعنی:

اگر دوگاو برای خودت به دست آوری، و احتیاجی به کس و ناکس نداشته باشی و در دشت و کوه با آن زمین را شخم بزنی و زندگی خودت را با آن بگذرانی، از آن بهتر است که از پی خدمت تعظیم کنی و برای دیگران و سر فرود آوری.

مراجع: تاریخ السلیمانیه و انحائها تألیف محمدامین زکی، و جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا حسن سیف‌القضات**: میرزا حسن‌ابن میرزا قاسم ملقب به سیف‌القضات در سال ۱۲۹۷ هجری در ساوجبلاغ متولد شد و در کودکی نزد پدرش مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به انبار رفت و در خدمت ملاشفیع انباری تلمذ کرد و منطق و علم کلام را از او فراگرفت و سپس به بوکان عازم شد و در خدمت ملاحسن قزلجی و ملاصالح صدراباتی فقه و حدیث استماع کرد و اجازه اخذ نمود و به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد گذراند تا به سال ۱۳۶۴ هجری درگذشت. وی در فقه و حکمت و فنون ادب متبحر و استاد بود. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است چندین بار به طبع رسیده و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

ئەگەر حەزدەکەن یەکجاری نەمرین     بە یەگدی شادبین لە بۆیەک بمرین

بخۆینین چاکە، هە تادەتوانین     بە لکە تە کلیفی خۆمان بزانین

یعنی:

اگر دوست دارید که همیشه زنده باشیم و با هم شاد باشیم و برای هم بمیریم، باید درس بخوانیم تا می‌توانیم، بلکه تکلیف خودمان را بدانیم.

مراجع: دیوان سیف القضات کۆکردنەوەی ئەحمەدی قازی ـ تاران ۱۳۶۱، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا حسن شهرزوری**: میرزا حسن از شعرای قرن سیزدهم هجری است که در اطراف شهربازار از توابع سلیمانیه متولد شده و همان جا به تحصیل علوم پرداخته و مدتی از سوی عثمانی‌ها در شهر موصل زندانی شده و از او اشعاری به یادگار مانده که تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

سەلاحی منلەسەرتۆبێ بەصەد نەوع و بە صەد عنوان
فەقێ ئامینە سووتاوم لەدووری تۆبەصەد قورئان
ئەگەرلەم غوربەتەبمرم، خەیاڵت والەدڵ دەگرم
مەلائیک بێنە سەرقەبرم، جەوابیان وادەدەم قوربان
دەڵێم ئامینە مەولامە، دەڵێم ئامینە لەیلامە
دەڵێم ئامینە پاشامە، لەنەسڵی گورجی گورجستان

یعنی:

درود من بر تو با صد نوع و با صد عنوان، ای آمنه! من برای تو سوخته‌ام و از دوری تو می‌نالم و اگر در این غربت بمیرم، اندیشهٔ تو را در دل می‌پرورانم و آنگاه ملائک می‌آیند به سر قبرم و چنین جوابشان را خواهم داد: می‌گویم: آمنه مولایم است و آمنه لیلایم است و آمنه پادشاهم است او از نسل گرجیان است.

مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی کوردی یەوە ـ نووسراوی د. مارف خەزنەدار. بەغدا ۱۹۸٤.

**میرزا حسن علی غریب**: میرزا حسن علی‌ابن آغامیرزا علی وزیری در سال ۱۲۹۹ هجری در ده قرول qarawil از توابع دیواندره متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به تکاب رفت و مابقی عمرش را در آنجا به تدریس و ارشاد مردم و کشاورزی به سر برد تا به سال ۱۳۷۰ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت مهارت داشت و از او منظومه‌ای به نام حیدر و صنوبر به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

هەرچە تۆفە رمایت وە جا ناوەردم فرێ تەرک قەوڵ کەلامت کەردم
عەفووکەرگونای بەندەی شەرمسار ئومێد هەربە تۆن سرپۆش سەتتار

یعنی:

خدایا تو هر چه فرمودید من آن را بجای نیاوردم و فراوان ترک قول و کلامت کردم، گناه بندهٔ شرمسار را عفو کن و ای سرپوش ستار امیدم تنها به تواست.

مراجع: نسخهٔ خطی حیدر و صنوبر، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا حسین بنان**: حسین‌ابن حیدرعلی بنان متخلص به خادم در سال ۱۳۸۲ هجری در

الشتر از توابع لرستان تولد یافت و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم را آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین منطق و فنون ادب را فراگرفت و پس از آن مابقی عمرش را به کار کشاورزی و میرزایی به سر برد تا به سال ۱۴۵۰ هجری در ۶۸ سالگی درگذشت. وی در سرودن شعرِ ید طولایی داشته و از او اشعاری به جای مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

**ایدل چه کاره‌ای و کجایی و کیستی؟ چندان به مال و جاه مقید ز چیستی؟**

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی.

**میرزا حسین‌خان نظامی:** میرزا حسین‌خان ملقب به نظام‌الدین و ملقب به نظامی در سال ۱۲۹۳ هجری در کرمانشاه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا به انجام رساند و در زبان و ادب فارسی و عربی تسلط یافت و به شعر و ادبیات دلبستگی زیادی داشت و پس از خاتمهٔ تحصیل در خدمت دولت درآمد و به سال ۱۳۵۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**این عکس که بینی اندرین صفحه عیان از دیده ز صفحهٔ جهان گشته نهان**
**پرسی اگرش زنام غیرت گوید آزاده حق حسین نظام الدیوان**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**میرزاخانی هرسینی:** علی‌خان‌ابن نعمت‌الله مکری متخلص به خانی در سال ۱۳۰۰ هجری در ده بارگنه bâragna از توابع هرسین متولد شد و در کودکی به کسب علم مشغول شد و پس از آن به کرمانشاه رهسپار شد و فقه و حکمت و فنون ادب را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و پس از فوت پدرش به امور و کارهای خود پرداخت و به سال ۱۳۶۰ هجری درگذشت. وی در شعر و ادب متبحر و استاد بود و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

قەلبم وەحوبب دونیا گرفتار ژی ئەفعالانە منم شەرمسار
هیچ کەسێ چون من زووسیا نیەن شەرمەندەی ئەفعال ژەی دونیا نیەن

یعنی:

قلبم به حب دنیا گرفتار است و از این افعال شرمسار هستم و هیچ کس چون من

روسیاه درگاه خدا نیست، و شرمنده افعال در این دنیا نیست.
مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا خلیل کردستانی**: میرزا خلیل‌ابن حاج مصطفی متخلص به خلیل از شعرای قرن سیزدهم هجری است و در سنندج متولد شد و در همان جا نشو و نما یافت و از اشعارش پیداست که وی در فنون ادبی و علوم دینی متبحر و استاد بوده و دیگر از احوال او چیزی نمی‌دانیم. از او اشعاری به یادگار مانده که قسمتی از آن در حدیقهٔ امان‌اللهی درج شده است. از اوست:

**لرزان زگناه خویش همچو بیدم — قطع است ز غیر فضل حق امیدم**
**گرچه همه معصیبت ز من سر زد لیک — بر جای خدای دیگری نگزیدم**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزاده عشقی**: محمدرضاابن حاج سیدابوالقاسم کردستانی در سال ۱۲۷۲ هجری در همدان متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت و پس از آن زبان فرانسه را در یکی از آموزشگاه‌ها فراگرفت و سپس شغل مترجمی را پیشه کرد و هنگام جنگ جهانی اول به اسلامبول مهاجرت کرد و در دارالفنون آنجا تحصیل نمود و سپس به تهران بازگشت و روزنامه‌ای را به نام قرن بیستم که حاوی مقالات و اشعار تند هیئت حاکمه بود در تهران منتشر و ظاهراً به سبب همین مقالات در سی و سه سالگی به سال ۱۳۴۳ هجری به دست دو تن ناشناس شهید شد و او را در ابن‌بابویه به خاک سپردند. وی از نویسندگان و شعرای معروف است و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و در همین حال برای هیئت حاکمه آن دوره تند بود. از اوست:

**هزار بار مرا مرگ به از این سختی است**
**برای مردم بدبخت مرگ خوشبختی است**
**گذشت عمر به جان کندن ای خدا مردم**
**زدست این همه جان کندن، این چه جان سختی است**
**رسید جان به لبم، هر چه دست و پا کردم**
**برون نشد، اگر این منت‌های بدبختی است**

**رجـــال مـــا هـــمه دزدنـــد و دزد بـــدنام است**
**کـــه دزد گـــردنه بـــدنام و دزد پـــاتختی است**
**بـــــمیر (عشـــــقی) ار آســـــایش آرزو داری**
**که هر که مرد شـد آسـوده، زنـده در سـختی است**

مراجع: کلیات مصور عشقی ـ تهران ۱۳۵۸.

**میرزا رحیم بی‌رنگ:** میرزا رحیم‌ابن میرزا کریم متخلص به بی‌رنگ در سال ۱۳۱۹ هجری در کرمانشاه متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را آموخت امّا بعداً چون یک چشم خود را به علت بیماری از دست داد ناچار ترک تحصیل کرد ولی بر اثر معاشرت با علما و شعرا بعدها در سلک شعرا و نویسندگان کرمانشاه قرار گرفت و سرانجام به سال ۱۲۶۳ درگذشت. وی گرچه تحصیلات عالیه نداشت امّا شعر نیکو می‌سرود و دیوان او که شامل غزلیات و قطعات است احاطهٔ او را در شعر و ادبیات می‌رساند. از اوست:

**خـــرم دل آن کـــه خـــانه‌اش را — چـــون بـــیضه مـــرغ در نـــباشد**
**یعنی که به غیر خویش کس را — در خـــــانه او گـــذر نـــباشد**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**میرزا رشید خلوزه‌یی:** میرزا رشیدابن ملااحمد معروف به فقیه خلوزه‌یی xalûzaî در سال ۱۲۸۹ هجری در ده خلوزه از توابع مریوان متولد شد و همان جا به کسب علم و فضایل پرداخت و از محضر کاکه محمد ناری بهره برد و بیشتر عمرش را در سفر به سر برد و سرانجام به سال ۱۳۴۸ هجری بدرود حیات گفت. از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها و بیاض‌ها مسطور است. از اوست:

میرزا قه‌ڵای خاو، میرزام قه‌ڵای خاو — من زه‌ده‌ی هیجران دڵپڕ جه زووخاو
بکه‌ین په‌ژاره‌ی دونیای ناته‌واو

یعنی:

ای میرزا! امروز به دیدن قلعهٔ ویران رفتم و من که از هجران دلم پر از غم و اندوه است، بیشتر غمگین شدم برای این دنیای ناتمام.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**میرزا سلیم ساوجبلاغی:** میرزا سلیم‌ابن میرزا احمد در سال ۱۲۶۱ هجری در ساوجبلاغ تولد یافت و تحصیلات خود را در همان جا شروع کرد و در خدمت عالمان دین صرف و نحو و فنون ادب و حسن خط را فراگرفت و پس از آن به کار کشاورزی و میرزایی پرداخت تا به سال ۱۳۲۷ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

عه‌شقی روخی دلبه‌ر له‌دلی پڕ له حه‌زه‌ن‌دا

وه‌ک مێهر و سه‌نه‌م نه‌خشه له‌نێوجان و سه‌مه‌ن‌دا

وه‌ک‌ناره له‌نێو دووکه‌ڵ‌ووه‌ک نووره له ظوڵمه‌ت

روخساری له‌نێو طوڕڕه‌ی پڕ پێچ و شکه‌ن‌دا

یعنی:

عشق رخسار دلبر در قلب پر از حزن، مانند مهر و صنم نقش است در جان، رخسارش مانند آتش در میان دود و مانند نور در ظلمت است و در میان طرۀ پرپیچ و خمش می‌درخشد.

مراجع: شاعیره ناوون بووه کانی کورد نووسینی عه‌لی که‌ماڵ باپیر.

**میرزا سلیم سلیم:** میرزا سلیم متخلص به سلیم در سال ۱۱۵۴ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را آغاز کرد و مقدمات علوم را از علمای آن دیار فراگرفت و در نوشتن خط شکسته مهارت پیدا کرد و شعر گفتن را آغاز نمود و چون شهرت یافت در دستگاه والی وقت کردستان تقرب پیدا کرد و سرانجام به سال ۱۲۱۴ هجری درگذشت. دیوان وی که دارای غزلیات و قصاید و قطعات است مفقود شده و قسمتی از اشعارش در حدیقۀ امان‌اللهی نوشته شده است. از اوست:

**باز خون دلم از دیده روان است که تو**

**تافتی رخ ز من و حیرتم آن است که تو**

**یار من باش و باشی همه دم با اغیار**

**مرگ نزدیک به جان من از آن است که تو**

**می‌کنی رم ز من و با دگران هستی رام**

**بر دل زار من این شیوه گران است که تو**

**می‌کشی زارم و پرسی که (سلیم) از خوبان**

**قاتلت کیست؟ چه حاجت به بیان است که تو**

مراجع: حدیقه امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا شفیع جامه‌ریزی**: میرزا شفیع‌ابن عباس دلویی در سال ۱۱۹۰ هجری در ده جامه‌ریز از توابع کرکوک متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به سلیمانیه رفت و در آنجا منطق و حکمت و فنون ادبی را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و مابقی زندگیش به کار کشاورزی و دامداری گذراند تا به سال ۱۲۵۲ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به جای مانده که در جنگ‌ها نوشته شده و تاکنون جمع‌آوری نشده است. از اوست:

ئیسه من پیر بیم چرۆم گشت ڕێزیا — جووانان جه سای سەهنم بێزیا

پیری هاتیەن وە پیریمە وە — هیچ نیەن وە تەنگ دڵگیریمە وە

جووانیم لوا پیریم وە جامەند — پیری ریشەی من‌جه بێخ هۆرکەند

یعنی:

اکنون من پیر شدم و برگ‌هایم ریخت و جوانان از سایهٔ من بیزار شدند و پیری به پیشوازم آمد و به فکر من نیست، جوانیم رفت و پیری برایم ماند، و پیری ریشه مرا از بیخ و بن کند.

مراجع: گۆثاری دەنگی گێتی تازه ساڵی سێ یەم ژماره ۸، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا شفیع کُلیایی**: میرزا شفیع‌ابن احمد در سال ۱۱۶۹ هجری در ده مامیزک از توابع کلیایی متولد شد و در جوانی به تحصیل علوم ادبی در سنندج پرداخت و سفری به پاوه و قره‌داغ کرد و فقه و حکمت را از علمای مبرز فراگرفت و شعر گفتن آغاز کرد و به تدریج شهرتی یافت و شفیع تخلص می‌کرد و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و زندگی را به کار کشاورزی و دامداری گذراند و گهگاه هم تدریس می‌کرد و سرانجام به سال ۱۲۳۸ هجری درگذشت. اشعار او شیرین و دلنشین و شیواست و تشبیهاتش بدیع و زیبا است. علاوه بر دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است، سه منظومهٔ دیگر به نام‌های: نوفل نامه، شمال وزلان، درخت نامه دارد که متأسفانه تاکنون چاپ نشده‌اند. از اوست:

قادر بە قودرەت ذات قەدیمت — بە نوور حیجاب عەرش عەظیمت

به پێغه مبەران ئادەم تا خاتەم | به ئال و ئەصحاب پاک و موعەظظەم
به حاجەتی قەدر قورب گردێشان | ته قصیر (شەفێع) ببەخشی پێشان

یعنی:

ای خدای قادر! به قدرت ذات قدیمت، و به نور حجاب عرش عظیمت، به پیغمبران از آدم تا خاتم، به آل و اصحاب پاک معظم پیامبر، به خاطر قدر قرب همهٔ آنان، تقصیر و گناه شفیع را ببخش.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان میرزا شفیع مامیزکی، و حدیقهٔ سلطانی تألیف محمدعلی سلطانی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا شکرالله دیناوردی:** میرزا شکراللهابن احمد فیلی در سال ۱۱۶۴ هجری در ده دیناورد از توابع پشتکوه لرستان متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را آغازکرد و سپس به کرمانشاه رفت و در نزد عالمان دین فقه و فنون ادبی را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به‌کار کشاورزی و منشی‌گری به سر برد تا به سال ۱۲۵۹ هجری بدرود حیات گفت. وی در سرودن غزلیات و قصاید کردی طبع روانی داشت، دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است، گواه دانش اوست. از اوست:

پیری هاتینه وه پیریمەوه | تەک دای وەبان گشت دڵگیریمەوه
پیری بی‌وه طەوق کەفت نه گەردەنم | له ویر نمەچۆ حاشا کەردەنم

یعنی:

پیری به استقبالم آمده و به غم و اندوهم تکیه داده، و پیری چون طوقی به گردنم افتاد و دیگر نمی‌توانم حاشا کنم و باید بگویم پیر شده‌ام.

مراجع: گۆڤاری دەنگی گێتی تازە ساڵی سێیەم ژمارە ۵.

**میرزا شکرالله فخرالکتاب:** میرزا شکراللهابن میرزا عبدالله خطاط ملقب به فخرالکتاب در سال ۱۲۷۵ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا تحصیلات خود را به اتمام رساند و سپس علاقه به خط پیداکرد و نزدیکی از استادان انواع خط را آموخت و پس از آن مدتی منشی‌گری سلیمان‌خان شرف‌الملک را به عهده گرفت و سپس به تهران عازم شد و در خدمت میرزا علی‌اصغرخان اتابک خدمت کرد و همان جا به سال ۱۳۴۰ هجری درگذشت. وی در نظم و نثر ید طولایی داشت و در تاریخ و جغرافیای

کردستان هم متبحر و استاد بود و از او کتابی در تاریخ وقایع حکام کردستان به نام (تحفهٔ ناصریه) به یادگار مانده که گهگاه نیز شعر می‌سرود که قسمتی از اشعارش در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**افسوس که عمر در جوانی بگذشت ایام بهار زندگانی بگذشت**
**تا قوت کار بود، غافل بودم هشیار شدم تاب و توانی بگذشت**

مراجع: نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالباقی بدیع:** میرزا عبدالباقی‌ابن حاج محمد متخلص به بدیع در سال ۱۲۹۸ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را در سنندج و بغداد و شام انجام داد و سپس به مصر رفت و در جامع‌الازهر به تحصیل علوم دینی پرداخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت ولی مدت زیادی در آنجا نماند و به سیر و سیاحت رفت و پس از خاتمهٔ جنگ جهانی اول به زادگاهش بازگشت و به تدریس مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۸۰ هجری درگذشت. وی در تاریخ و جغرافی و فنون ادب متبحر و استاد بود و از او آثاری به یادگار مانده از جمله: منظومهٔ بدایع بدیع: مولودنامه، تاریخ شهریاران، تاریخ رجال است. از اوست:

**شکل حضرت را شمایل گفته‌اند خوی نیکش را خصایل گفته‌اند**
**بود او را بهترین حسن جمال خلق و خویش بود در حد کمال**
**چهره‌اش چون بدر و موهایش سیاه دیدگان جذاب و رخشان در نگاه**
**نعمت آن حضرت نیاید در قلم هر چه بنویسم زوصفش هست کم**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالباقی شیدا:** میرزا عبدالباقی‌ابن میرزا حسین وزیری که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در سنندج متولد شد و در همان جا علوم متداول زمان خود را فراگرفت و در فنون ادبی مهارت یافت و در مورد توجه شعرای معاصرش بود و به سال ۱۲۴۴ هجری در سن پیری درگذشت. اشعار او دلکش و شیرین است و بنا به گفتهٔ رونق دیوان او در حدود دو هزار بیت است که اکنون اثری از آن نیست. از اوست:

**زهجران تو ای گل هیچ دانی دل چه‌سان لرزد**
**چو شیدا بلبلی از هجر گل فصل خزان لرزد**

**بـــدور گـلشن رخســار دلبـر زلف عـنبرگون**
**گلی چون برگ سنبل گاه همچو ضَیمران لرزد**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا عبدالباقی مدیری:** میرزا عبدالباقی متخلص به مدیری در سال ۱۲۹۹ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن عازم ترکیه شد و مدتی در آنجا سکنی گزید و به تدریس پرداخت و پس از آن به بغداد رفت و از آنجا به وطن بازگشت و مابقی عمرش را بـه تـدریس بـه سـر بـرد تـا بـه سـال ۱۳۸۴ هـجری درگذشت. وی شاعر، مورخ، نقاش، مجسمه‌ساز بود و بـه زبـان‌های عـربی و تـرکی و فرانسه هم آشنایی داشت. و از او آثاری به جای مانده از جمله: شاهنامه، دیوان مدیری است. از اوست:

**صـــبحدم چـون نسیم کـردستان — بــرگذشت از فــضای کــردستان**
**گشت شـاداب و عـنبرآسـا بـوی — از فـــضا و هـــوای کــردستان**
**بـــه گـلستان و بـلبلان جـهان — بــرد بـخش عـطای کــردستان**
**یافت گل عطر و گشت بلبل مست — زان هـــوا و لقـــای کــردستان**

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان مدیری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالحمید ملک الکلامی:** حاج میرزا عبدالحمیدابن میرزا عـبدالمـجید مـلک الکلام متخلص به ملک الکلامی به سال ۱۳۰۲ هجری در سنندج متولد شد و درکودکی نزد پدرش به تحصیل علم پرداخت و پس از آن نزد عده‌ای از علما و فضلای آن عصر تاریخ و طب را فراگرفت و در نوشتن خط و نقاشی نیز مهارت پیدا کـرد و در شـعر و ادبیات هم شرقی تخلص می‌کرد و به همهٔ هنرها عشق می‌ورزید. وی در سـال ۱۳۶۰ هجری در تهران بدرود حیات گفت. ملک الکلامی در کلیهٔ اقسام خط از نستعلیق، ثلث، نسخ، شکسته و رقاع از استادان مسلم عصر به شمار می‌رفت و گذشته از خوشنویسی، در نقاشی، حکاکی روی فلز و رسامی و گراورسازی نیز استاد بود. از آثار برجستهٔ او کتیبه‌های حجاری ملی و موزه‌ای ایران باستان و کتیبه‌های آرامگاه حافظ در شیراز است. چندین تابلوی نقاشی هم از او به یادگار مانده و دیوان اوکه شامل غزلیات و قصاید است هنوز چاپ نشده است. از اوست:

ای آن‌که دلت به عشق و مستی است گرو جز بر پی آن چه عقل گفته است مرو
در نزد خرد مستی و عشق است جنون ای عاشق بیچاره برو نادان شو

و اینک یکی از قصاید ملک الکلامی را در اینجا می‌آوریم که گوید:

بسکه درد کشیدم از خمار هجر دوش
روی کردم بهر چاره پیش پیر می فروش
گفتم ای خمخانه تو چاره گاه بی‌دلان
دمی از گرمی تو هم چون خم باده به جوش
آن چنانم زآتش سینه که خاکستر شوم
گفت گر خواهی بر آتش آب ریزی می بنوش
گفتم از اهل جهان و رنج ایشان فارغم
درد من اول بدان آنگه به درمانم بکوش
رنجم از یادیست کاندر عشوه‌های دلفریب
گاه در گفتار دارد نیش و گاه خنده نوش
گفت اگر یک جرعه نوشی هم از این غم وارهی
نیز از این بیهوده‌گویی‌ها همی گردی خموش
زانکه اندر راه عشق و در خرابات مغان
سردی حرمان چشم باید بود و گوش
گفتمش ترسم اگر نوشم یکی جرعه شوم
مست‌و بیخود و زسرم بیرون رود فرهنگ و هوش
گفت فرهنگی دهی ارزان آزار خلق
در سر اهریمن همی خوانش نه پیغام سروش
"شرقی" افتد پرتو رنگ حقیقت در دلت
از بدو نیک دورنگی‌ها شوی گر چشم پوش

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان ملک الکلامی، و روزنامهٔ خورنشین، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالرحیم خیالی:** میرزا عبدالرحیم میرزاابن‌احمد خیالی به سال ۱۲۹۹ هجری در سنندج متولد شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش فراگرفت و سپس در خدمت

پنجم ربیع الثانی
۱۳۴۴

فرزند عزیزم. مراسله شما مورخه (۲۵) ربیع المولود رسید از سلامت شما

[illegible]

نمونه‌ای از نامه‌های ملک‌الکلامی



یکی از تابلوهای استاد ملک الکلامی

عالمان دین صرف و نحو و علوم قرآنی و فنون ادب را آموخت و آنگاه به تعلیم خط پرداخت و برای فراگرفتن آن رنج بسیار برد تا این که در خوشنویسی مشهور گشت و پس از آن به استخدام ادارهٔ دارایی یا مالیه درآمد و مسؤول محاسبات شد و سپس به ادارهٔ معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه منتقل شد و مدتی هم در قصرشیرین و کرند به تدریس مشغول شد و شاگردان زیادی تربیت کرد و سرانجام به سال ۱۳۶۶ هجری

درگذشت. از او آثار زیادی به جای مانده که بسیار باارزش است.
مراجع: خط و خطاطان سنندج نوشتهٔ نگارنده.

**میرزا عبدالصمد وجدی**: میرزا عبدالصمدابن میرزا کریم در سال ۱۲۷۶ هجری در سقز متولد شد و در همان جا علوم مقدماتی را فراگرفت و سپس به سنندج رفت و در آنجا از علم و دانش بهرور شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس مشغول شد، پس از آن ترک یار و دیار کرد و به سیر و سیاحت پرداخت و مدتی در بغداد و استانبول سکنی گزید و پس از آن به زادگاهش بازگشت و در سال ۱۳۴۴ هجری درگذشت. وی در فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**از حال خود چه شرح دهم کآتش محن — چون شمع کرد در تن من استخوان مذاب**
**بی‌آن که هیچ معصیتی سرزند ز من، — بی‌آن که هیچ سیئه‌ای سازم ارتکاب**
**پیوسته از خدا شدم مورد غضب — دایم ز کردگار شدم مهبط عقاب**
**دیگر روا مدار کزین بیش در سقز — گردم همی محل شماتت ز شیخ و شاب**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالقادر بابانی**: میرزا عبدالقادرابن محمدامین در سال ۱۲۲۹ هجری در قلعه چوالان از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی در خدمت عالمان دین صرف و نحو عربی و قرآن کریم را فراگرفت و در جوانی به سنندج رهسپار شد و در آنجا ادبیات فارسی و خوشنویسی را آموخت و به تدریج شهرتی یافت و در نزد شاهزاده میرزا معتمدالدوله (۱۲۸۴-۱۲۹۱ هجری) که حاکم کردستان بود مقرب گردید و میرزا و نویسندهٔ او شد و کتابی در تاریخ و جغرافیای کردستان موسوم به سیرالاکراد در تاریخ ۱۲۸۵ هجری نوشت و به او تقدیم کرد و سرانجام به سال ۱۲۸۹ هجری در سنندج درگذشت. وی در تاریخ‌نویسی و ادبیات متبحر بود و بجز کتاب فوق گویا نوشته‌های دیگری هم داشته است که متأسفانه از بین رفته است.
مراجع: نسخهٔ خطی سیرالاکراد، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالقادر پاوه‌یی**: میرزا عبدالقادرابن محمد در سال ۱۲۶۴ هجری در پاوه متولد شد و در همان جا مقدمات علوم را فراگرفت و پس از آن به کاشتر رفت و از آنجا به

سنندج رهسپار شد و علوم دینی را در همان جا آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و مدتی منشی محمدبیگ بود و پس از آن به کرمانشاه رفت و در آنجا به سال ۱۳۲۷ هجری درگذشت. وی درفنون ادب مهارت داشت و از او آثاری به جای مانده ازجمله: کوله و عاینەمەڵ، ئاسمانوزەوی، چنار هەولّی، دیوان شعر. از اوست:

تـۆ تـۆتۆی دەروون بگـێڵەپێش‌دا ئەرتۆ تۆیێ دیت غەیرجه تۆتێش‌دا

تو خوا وێت ئاسا باوەرەش وەبـەر وەمەودای ئەبرۆت پارە پارەش کەر

یعنی:

داخل قلب را بگرد، اگر در آن غیر از حب و عشق خود را دیدی، تو را به خدا آن را بیرون بیاور و با شمشیر ابرویت آن را پاره پاره کن.

مراجع: رۆژنامەی کوردستان ـ تاران ۱۳۳۵، و نسخهٔ خطی دیوان میرزا عبدالقادر پاوه‌ای، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالقادر طویله‌یی**: میرزا عبدالقادر ابن محمدیوسف در سال ۱۲۹۳ هجری در ده طویلی متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و مقدمات علوم را آموخت و سپس به سنندج رفت و فقه و حدیث و حکمت را فراگرفت و پس از اخذ اجازه به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس گذراند تا به سال ۱۳۶۹ هجری درگذشت. از او اشعاری به جای مانده که بسی شیرین و شیوا است. از اوست:

رۆغـەن وگـەنم بـرنجی شـاران ئـامادە کـەردی بـێ حـەد و پایان

بێدە ولەت دوودەست بدەوە سەردا پـەلاسێوقایم بکـەوە بـەردا

یعنی:

در زمستان روغن و گندم و برنج زیاد آماده کنید و اگر گوسفند ندارید کارتان زار است و دو دست به سر بزنید و پلاس محکم به تن کنید تا سرما نخورید.

مراجع: جنگ خطی، و پیر شالیاری زەردەشتی نووسینی محمدصاحب.

**میرزا عبدالله خادم**: میرزا عبدالله‌ابن محمد مولود متخلص به خادم در سال ۱۳۱۴ هجری در کویسنجق متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و در جوانی به قلعه دزه رفت و از آنجا به سلیمانیه کوچ کرد و در آنجا اقامت گزید و در سال ۱۳۵۴ هجری عازم بیت‌الله الحرام شد و بیشتر عمرش را به کسب و کارگذراند تا به سال ۱۳۹۰

هجری بدرود حیات گفت. میرزا عبدالله در سرودن شعر ید طولایی داشت و اشعار او بسی شیرین و دلنشین و شیواست و دیوان او که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

نـەورۆزە ئـیمڕۆ وەعـدە شـادی‌یە جەژنی سەربەستی وهەم ئازادی‌یە
سروەی نەسیمی سـەحەر هـاتەوە تـاپشکۆی غـونچە گـەش بکـاتەوە
موژدەی نـەوبەهار بـدا بـە بـولبۆل هەتاکوو شادبێ بە روخساری گوڵ

یعنی:

امروز نوروز است و وعدهٔ شادی است، جشن آزادی است، وزش نسیم سحرگاه آمد تا غنچه را باز کند، و مژدهٔ نوبهار را به بلبل بدهد تا این که رخسار گل بشاش و شاد شود.

مراجع: نه وروزنامه ـ نووسینی محمدعبدالرحمن زنگنه ـ بغداد ۱۸۵.

**میرزا عبدالله خیالی**: میرزا عبداللهابن ملاقادر متخلص به خیالی در سال ۱۲۱۳ هجری در حوالی تکاب افشار متولد شد و علم منطق و فقه و حدیث را نزد پدر و علم هیئت و هندسه را نزد عالمان دین فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس و ارشاد مردم پرداخت تا به سال ۱۲۹۴ هجری درگذشت. وی در حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

یــەشەرطمان بـۆشەماڵ هـوشیار بـاوەری ئـەحواڵ سـڵامەتی یـار
(خەیاڵی) تاگیان جە لاش مەندە بۆ گیان وەتۆ پێشکەش وەلەیل مەندەبۆ

یعنی:

این عهد و پیمانمان باشد ای نسیم! که احوال تندرستی یار را برایم بیاوری، «خیالی» تا جان در تن دارد، جان را به تو تقدیم می‌کند و فدای یار می‌گردد.

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالله رونق**: میرزا عبداللهابن محمدآقا متخلص به رونق در سال ۱۲۱۸ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا نزد عالمان دین به کسب فیض پرداخت و سپس به تعلیم خط سرگرم شد و در نوشتن انواع خطوط مهارت پیدا کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل در سلک ملازمان والی اردلان درآمد و به سال ۱۲۸۱ هجری درگذشت. از آثار مهم و

ارزشمند او کتابی است به نام تذکرهٔ امان‌اللهی که شرح حال عده‌ای از شعرای کردستان است آن را به سال ۱۲۶۵ هجری به اتمام رسانده و نیز حاشیه‌ای هم برای تاریخ اردلان مستوره در سال ۱۲۶۷ هجری نوشته است. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و بیشتر اشعار او قصیده است. از اوست:

| | |
|---|---|
| **آه از دمی که شاه شهیدان کربلا** | **آمد سوی مصاف به میدان کربلا** |
| **بی‌نور گشت شمع شبستان احمدی** | **از تندباد ظلم در ایوان کربلا** |
| **بوی بهشت و خون شهیدان دهد کسی** | **گر بو کند گلی ز گلستان کربلا** |
| **لب تشنه اهل بیت ولی ز آب چشمشان** | **سیراب گشته خاک بیابان کربلا** |
| **جز آب تیغ و زهر سنان لقمه‌یی نبود** | **از کوفیان نوالهٔ مهمان کربلا** |
| **معمار روزگار بنای الم نهاد** | **روزی که ریخت طرح شبستان کربلا** |
| **دیوان آدمی لقب از آتش ستیز** | **بر باد داده خاک سلیمان کربلا** |
| **بر اهل بیت دیدهٔ افلاک خون گریست** | **چشم زمانه هیچ نگویم‌که چون گریست** |

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا عبدالله عوام:** میرزا عبداللهابن میرزااحمدابن میرزا عبدالله وزیری متخلص به عوام که از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب علم سرگرم شد و در جوانی در علوم ادبی و حفظ اشعار عرب و نوشتن خط نستعلیق شهرت یافت و در دستگاه امان‌الله اول اردلان سمت پیشکاری را احراز کرد و چندبار هم به مأموریت روسیه رفت و سرانجام به سال ۱۲۳۵ هجری درگذشت. دیوان‌وی مشتمل بر دوهزاربیت بوده که‌متأسفانه مفقود شده‌است. از اوست:

| | |
|---|---|
| **نازم به کشوری که مدام از شراب عشق** | **مفتی قرابه کش بود و شهریار مَست** |
| **مستی رواج یافت به دهر آنچنان که شد** | **صوفی به کنج صومعه بی‌اختیار مست** |

مراجع: حدیقه امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا عبدالله فکری:** میرزا عبداللهابن محمد در سال ۱۲۸۶ هجری در سنندج متولد شد و در همان جا کسب علم کرد و چون به سن رشد رسید به شعر و ادب و خط تمایل بسیار یافت و چنان که گویند حافظه‌ای قوی داشت و در قصه‌دانی هم ماهر بود و شعر می‌گفت و در شعر فکری و گاهی سلمانی تخلص می‌کرد زیرا شغلش سلمانی بود و به

سال ۱۳۷۱ هجری در سنندج درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

**به قتل عاشق مسکین شتاب باید کرد اساس هستی ما را خراب باید کرد**
**به قول ساغر و فتوای چنگ و نالهٔ نی علاج غصه به جام شرابی باید کرد**
**مشو تو غافل از احوال خویش (سلمانی) پی وصول مقاصد شتاب باید کرد**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالحمید مجدت:** میرزا عبدالمجیدابن میرزا شکرالله متخلص به مجدت و ملقب به مجدالممالک در سال ۱۲۹۷ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رسانید و پس از آن منشی مشیر دیوان وزیری شد و سپس در خدمت دولت درآمد و پس از آن به تهران رفت و به سال ۱۳۶۰ هجری درگذشت. وی در شعر و نثر ید طولایی داشت و از او کتابی به نام (تاریخ کردستان) به یادگار مانده و دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**اگر سعادت و اقبال جاودان خواهی نصیحتی کنمت نیک بشنو ای فرزند**
**بجز به فضل خداوند اعتماد مکن به هیچ چیز برندت اگر چه بنداز بند**
**هوای سروری اندر سرت اگر باشد به سوی خلق نکو مردوار تازسمند**
**به گوش هوش نیوش این‌نصایح (مجدت) که کام روح از آن پر شود ز شکر و قند**

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا عبدالمجید مجدی:** میرزا عبدالمجیدابن میرزا عبدالکریم ملقب به ملک الکلام و متخلص به مجدی در سال ۱۲۶۹ هجری در سقز تولد یافت و در کودکی نزد پدرش علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از آن به نواحی مختلف کردستان از جمله بانه و سنندج سفر کرد و در نزد عالمان دین علم کلام و منطق و فقه و تفسیر و حدیث و فنون ادب را آموخت و پس از آن به تعلیم خط پرداخت و در انواع خطوط مهارت یافت و پس از خاتمه تحصیل مدتی در سنندج ریاست دارالانشای حکومت را به عهده گرفت و پس از آن به تهران رفت و در آنجا سکنی گزید و در دارالفنون به تدریس مشغول شد و لقب ملک الکلام به او داده شد و سرانجام به سال ۱۳۴۴ هجری در تهران ودیعهٔ حیات به موکلان قضا و قدر سپرد و در گورستان آب انبار قاسم‌خان به خاک سپرده شد. وی در

علوم متداول زمان متبحر و استاد بود و از شاعران ممتاز به شمار می‌رفت و دیوان او که قریب شصت هزار بیت بود متأسفانه مفقود شد و قسمتی از آن که پس از مرگش جمع‌آوری شد به چاپ رسیده است. از اوست:

وەرەبەڵکە نەجاتم دەی لەمەوجی قولزمی بێ‌پەی

لە (مەجدی) غافڵی‌تاکەی؟کە بێ‌تۆ غەرقی گێژاوە

یعنی:

ای عزیزم! بیا بلکه مرا از این موج قلزم بی پی نجات دهی، از مجدی تا کی غافلی که بی تو غرق گرداب است.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی علاءالدین سجادی، و دیوان ملک الکلام مجدی - تهران چاپ سنگی.

**میرزا عبدالمجید مجید:** میرزا عبدالمجیدابن میرزا شکرالله متخلص به مجید که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و بعداً به وسیلهٔ پدرش به خدمت خسروخان ناکام تقرب یافت و جزو ملازمان خاص او درآمد و سرانجام به سال ۱۲۵۷ هجری به شهادت رسید. وی در سرودن غزل و قصاید طبع روانی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که قسمتی از آن در حدیقهٔ امان‌اللهی درج شده است. از اوست:

**مرا با ناله و افغان قرین کردی نکو کردی**

**به درد و داغ هجران همنشین کردی نکو کردی**

**وفا گفتم مکن با غیر و ترک جور کن با من**

**نه با غیر من آن نه با من این کردی نکو کردی**

**ز وصلت غیر باشد شاد و من از فرقتت غمگین**

**تو با غیر آنچنان با من چنین کردی نکو کردن**

**از اول برتر از عرش (مجید)م جایگه دادی**

**بخواری پستم آخر با زمین کردی نکو کردی**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا علی‌اکبر صادق‌الملک:** میرزا علی‌اکبرابن میرزا عبدالله ملقب به صادق‌الملک و

متخلص به افسر و مشهور به وقایع‌نگار که از شعرا و ادبا و مورخین قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ۱۳ شوال ۱۳۱۷ هجری در زمان حکومت میرزا محمودخان احتشام‌السلطنه درگذشت. وی در فنون ادب و تاریخ متبحر و استاد بود و مدتی نویسنده و منشی حکام اردلان بود و زمانی هم نویسندهٔ سیف‌الدین خان تیلکویی بود و از او آثاری به نام حدیقهٔ ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان و بدایع‌اللغه فرهنگی کردی به فارسی و طوایف کرد به جای مانده که اخیراً به چاپ رسیده و اشعاری هم از او باقی است که بسی دلنشین و شیواست.

مراجع: نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا علی‌بیگ سالار سعید**: علی‌بیگ‌ابن احمد بابامیری متخلص به حیدری و معروف به سالار سعید در سال ۱۲۹۲ هجری در ده ارمنی بلاغ از توابع بوکان تولد یافت و در همان جا به تحصیل علوم پرداخت و پس از آن به مهاباد رفت و در خدمت شاعر معروف بهار شیروانی فنون ادب و ادبیات فارسی و عربی را آموخت و در دورهٔ جوانی به تهران رهسپار شد و پس از استقرار مشروطیت چند دورهٔ متوالی به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و مدتی در ساوجبلاغ نایب الحکومه بود و پس از آن وارد ارتش شد و به درجهٔ سرتیپی نایل آمد و او سیاست و قلم و شمشیر را به هم آمیخت و علاوه بر تمام این امتیازات طبعی موزون داشت و به زبان‌های کردی و فارسی اشعار شیوایی سرود. وی سرانجام به سال ۱۳۷۶ هجری درگذشت. از او دیوانی به جای مانده که شامل غزلیات و قصاید کردی و فارسی است و تاکنون به حلیهٔ طبع نرسیده است. از اوست:

لەووەختی براکەم دوورم لە یارەکەم
شەوتا سەحەر ردەبێ ستارە شمارەکەم
ئەم دەردی دووری‌یە نیمە دەرمانی ئەی حەکیم
بێچارە مەن چە علاج و چە چارەکەم
شیشەی نگاری یارم و ئاوارەی دیار
حەقمە ئەگەر لەدەست قەضا جامە پارەکەم

یعنی:

از آن زمان که از محبوبه‌ام دور شده‌ام به یاد او شب تا سحر ستاره‌شماری می‌کنم.
در آنجا که طبیبان از علاج فراق درمانده‌اند من چگونه یارای درمان درد خود را دارم. من آواره و دربدر در دست معشوق چون شیشه‌ای هستم و با این حال حق

دارم از دست جور روزگار گریبان خود را چاک زنم.
مراجع: لەبابەت مێژووی ئەدەبی کوردی یەوە ـ نووسینی ـ د. مارف خەزنەدار ـ بەغدا ۱۹۸٤.

**میرزا علی عباسوندی:** میرزا علی ابن عالی عباسوندی در سال ۱۲۱۳ هجری در ده گهواره متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن در حلقهٔ ارادت پیران عصر خود در آمد و مخصوصاً به سید براکه و شاه تیمور بانیارانی ارادت پیداکرد و مدتی هم شهرهای خانقین و کرکوک و بغداد و نجف را سیاحت کرد و با علما ملاقات نمود و پس از آن به زادگاهش بازگشت و به سال ۱۲۷۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و چنانچه گویند صاحب هوش وافر بود و در غالب علوم عصر خود تبحر داشت و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

تاریکەن تاریک بەڵخە وبوخارم — طاقەتم طاق بی نەمەنەن چارم
بتەم بتوونەن بیمم زوڵاڵە — پەی چێو نمەبۆ ئی گاڵای گاڵە

یعنی:

روستاهای بلخه و بخار تاریک و ظلمانی است و من هم طاقتم طاق شده است و چاره‌ای ندارم جز این که صبر در پیش گیرم، اندامی سخت دارم و قلبی پاک و زلال، پس داد و فریادم بی‌نتیجه نخواهد ماند.
مراجع: جنگ خطی، نسخهٔ خطی دورهٔ حیدری، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا علی محمد بیدل:** میرزا علی محمدابن میرزا محمد ملقب به بیدل در سال ۱۲۷۱ هجری در کرمانشاه تولد یافت و تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن نزد عالمان دین فقه و کلام و حکمت را فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به منصب سررشته‌داری و مباشری قورخانه منصوب شد و سرانجام در کرمانشاه درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او مثنوی‌هایی به جای مانده از جمله: تحفة الذاکرین، داستان‌سرای ماتم است که هر دو آن به چاپ رسیده است. از اوست:

**ای تازه از بهار رخت بوستان گل — تو گلستان حسنی و من باغبان گُل**
**گل را ز آب و رنگ به رویت محک زنند — صراف باغ خواهد اگر امتحان گُل**
**بر شنبلید لاله زنرگس رود مرا — کردی کنار تا زمن ای گلستان گل**
**باشد نشانه از گل سرخم سرشک چشم — آمد نمونه از رخ زردم میان گل**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**میرزاعلی منشی**: میرزا علی‌ابن محمدلک متخلص به منشی در سال ۱۲۰۶ هجری در سلماس متولد شد و در کودکی همراه پدرش به ارومیه رفت و در آنجا تحصیلات خود را انجام داد و در خط و ربط و علم و ادب فارسی و عربی به حد کمال رسید و در جوانی به شعر گفتن آغاز کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس سرگرم شد و به سال ۱۲۸۶ هجری درگذشت. وی در سرودن قصاید و غزلیات ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**دوشینه به صدآیین آمد مه من از دور　　آراسته از هر سو، خود را بدو صد زیور**
**شیرین لب او پسته بر پسته‌گهر بسته　　هستم من دلخسته مشتاق به آن گوهر**

مراجع: بزرگان و سخن‌سرایان آذربایجان غربی تألیف محمود رامیان.

**میرزا غریب**: میرزا غریب‌ابن مرادآقا در سال ۱۲۷۵ هجری در سلیمانیه متولد شد و همان جا به کسب علم و فضایل پرداخت و در جوانی به کار بازرگانی مشغول شد و سرانجام به سال ۱۳۲۳ هجری جهان را وداع گفت. وی در فنون ادب تبحر داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و اشعار او تاکنون جمع‌آوری نشده. از اوست:

بەهەشتە چونکی تۆی تێدای لەکن من　　جەهەننەم بێ ئەگەر ئەم شارە خۆشە
(غەریب) و دەربەدەر ئەمرۆ کەسێکە　　کە واحەڵقەی غولامی تۆی لە گوشە

یعنی:

این بهشت است زیرا تو درکنار منی و جهنم هم باشد این شهر زیبا است: غریب و دربدر امروز کسی است که حلقه غلامی تو را در گوش داشته باشد.

مراجع: شاعیرە ناوون بووەکانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**میرزا غفور میرزا**: میرزا غفورابن حاج عمر باغبان متخلص به میرزا در سال ۱۲۸۷ هجری در سلمانیه متولد شد. وی همان جا کسب فضایل کرد و پس از چندی به سفر پرداخت و به عده‌ای از علما و شعراء ملاقات کرد و پس از آن به کار بازرگانی سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۳۵۸ هجری در سلیمانیه درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که درکتب ادب مسطور است. از اوست:

ئەمن دەردو موصیبەت واڵە جێی براو کەسمە
بەڵێ فەریاد و ناڵەی شەو فەلەک گەرلێم گەڕێ بەسمە

ئیرادەی حەقتە عالایەکە دووچاری موصیبەت بووم
مەڵێ‌من بێ‌کەسم (میرزا) خوداخۆی بێ‌کەسە وکەسمە
یعنی:
درد و مصیبت به جای قوم و خویشم است و همدمم شده، بلی فریاد و نالهٔ شب اگر مرا رها کند، مرا بسنده است، ارادهٔ حق تعالی است که من دچار مصیبت شده‌ام، ای میرزا مگو که من بی‌کسم، خدا هم بی‌کس است او مرا کس است.
مراجع: شاعیره ون بووه کانی کورد نووسینی عەلی کەماڵ باپیر.

**میرزا فتاح قاضی**: میرزا فتاح‌ابن میرزا قاسم قاضی در سال ۱۲۶۹ هجری در شهر مهاباد متولد شد و درکودکی صرف و نحو و قرآن کریم را در خدمت علما فراگرفت و پس از آن به خوشنویسی علاقه پیداکرد و در فنون ادب هم متبحر شد و سرانجام به سال ۱۳۳۲ هجری در جریان دفاع از شهر مهاباد با نیروهای روسیه تزار شهید شد. وی در مقابل جور و ستم ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار ایستادگی کرد و به مبارزه پرداخت و خواهان تأسیس انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود و شهرت او بیشتر مدیون فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی اوست و به همین مناسبت چندین سال از مهاباد تبعید گردید و در اواخر عمر به مهاباد بازگشت. وی در سرودن شعر فارسی و کردی ید طولایی‌داشت و دیوانش‌که شامل‌غزلیات و قصایداست‌تاکنون به‌طبع نرسیده. از اوست:
**کمان ابرو گمان کردی که من سام نریمانم**
**کشیدی زیر زنجیرم مکان دادی به زندانم**
**نیم یوسف که جایم داده‌ای در گوشهٔ زندان**
**نیم یعقوب تا جا داده‌ای در بیت احزانم**
**منم آن بلبل شیدا که گلشن‌ها بدم ماوا**
**کنون چون جُغدها جا داده‌ای درکنج ویرانم**
مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا فتح‌الله خرم**: میرزا فتح‌الله‌ابن میرزا عبدالله وزیری که از شعرای قرن دوازدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و تحصیلات متداول را مانند صرف و نحو و کلام و حکمت در نزد علماء زمان آموخت و به خصوص در ادبیات فارسی و عربی شوق فراوان

یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل در سال ۱۲۰۹ هجری زادگاه خود را ترک گفت و به دربار آقامحمدخان قاجار (۱۲۰۹-۱۲۱۱ هجری) رفت و مورد توجه قرارگرفت و سپس چون لطفعلی خان زند (۱۲۰۳-۱۲۰۹ هجری) در همان سال شیراز را تصرف کرد به خدمت وی شتافت و پس از انقراض فرمانروایی لطفعلی خان، به فرمان آقامحمدخان هر دو چشم خرم را از حدقه بیرون آوردند و پس از این رویداد خرم به سنندج بازگشت و مابقی زندگیش را در همان جا گذراند تا به سال ۱۲۳۹ هجری درگذشت. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و در فن ماده تاریخ نظیر نداشته و بنا به گفتهٔ رونق دیوان اشعارش بالغ بر پنج هزار بیت بوده که متأسفانه اکنون اثری از آن نیست. از اوست:

**در بساط چمن از مرحمت یزدانی کرد باز ابر گهر بار گهر افشانی**
**باغ افراشت دگر پرچم کیکاوسی شاخ بنهاد پسر افسر نوشروانی**
**کرد چون مشک فشان طرهٔ جانان در باغ سنبل از طرهٔ طور عبیر افشانی**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا فتح‌الله فتحی:** میرزا فتح‌الله متخلص به فتحی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج به دنیا آمد و در همان جا به تحصیل علوم وکمالات پرداخت و گهگاه شعر می‌سرود و رونق برخی از اشعارش را در حدیقهٔ خود آورده است. از اوست:

**زیبا صنما چنین تویی در خوبی مبسوطُ الیَد بکشور مطلوبی**
**زیبد اگرت اهل تناسخ گویند کاین یوسف مصری است بدین محبوبی**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا فتح‌الله فهیم:** میرزا فتح‌الله در سال ۱۳۱۵ هجری در ده زالواب از توابع کرمانشاه متولد شد و در کودکی بر اثر بیماری آبله نابینا شد و با همهٔ نابینایی دلی روشن و اندیشه‌های تابناکی داشت و چون علاقهٔ زیادی به شعر و ادبیات داشت به حفظ اشعار ملاولدخان و خانای قبادی و ملاالماس و شاهنامهٔ فردوسی سرگرم شد و از آنها بهره گرفت و سپس به شعر گفتن پرداخت و عدد اشعار او را چند لک دانسته‌اند که قسمت عمدهٔ آنها از بین رفته است و فقط در حدود بیست هزار بیت آن مانده است و غالب اشعارش کردی است و به فارسی نیز شعر زیادی دارد. وی در سال ۱۳۵۹ هجری درگذشت. از اوست:

| | |
|---|---|
| **نخستین به نام خداوند پاک** | **خداوند پروین و بهرام و خاک** |
| **خداوند جان و جهان و سپهر** | **خداوند صاحب فر و قهر و مهر** |
| **اگر چه مرا در جهان رنج داد** | **به‌پاداش طبعی سخن سنج داد** |
| **«دری را به حکمت ببندد خدا** | **به درهای دیگر شود رهنما»** |

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا فضل‌الله شکیبی:** میرزا فضل‌الله متخلص به شکیبی از شعرای قرن چهاردهم هجری است. وی در سنندج متولد شد و همان جا تحصیلات خود را انجام داد و در همدان انگلیسی آموخت و چون خط زیبایی داشت در دستگاه بهاءالملک قراگوزلو همدانی به کار گماشته شد و سرانجام به سال ۱۳۸۰ هجری درگذشت. از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**گرچه دورم زبر یار، رخش در نظر است**
**وین عجب یار هم از سوز دلم باخبر است**
**گرچه گفتند مرو پای منه در ره عشق**
**که به هر گام در این بادیه چندین خطر است**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا قلی دودانی:** میرزا قلی دودانی در سال ۸۹۱ هجری در ده دودان متولد شد و همان جا به کسب علم سرگرم شد و پس از آن به طی مراحل اولیهٔ سلوک پرداخت و سپس به سیر و سیاحت رفت و در اورامان جمعی از علما را ملاقات کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم به سر برد و همان جا فوت کرد. از او دوبیتی‌هایی به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

| | |
|---|---|
| نەبۆی عەطر یار دڵ ئاماوە جۆش | ساقیش جامێ مەی داپێم وات بنۆش |
| کاتێ کە نۆشام مەست بیم‌شیم جە هۆش | سا «قولی» پەرێ یارویت بکۆش |

یعنی:

از بوی عطر یار دل بجوش آمد و ساقی هم جامی می به من داد و گفت بنوش، و وقتی که نوشیدم مست شدم و از هوش رفتم، پس ای «قلی» برای یارت کوشش کن تا به وصال برسی.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ باباجلیل.

**میرزا قمرعلی روانی:** میرزا قمرعلی‌ابن محمد اورامی به سال ۱۲۲۴ هجری در اورامان متولد شد و مقدمات علوم را درکودکی فراگرفت و در جوانی به سنندج رفت و ادبیات فارسی و عربی را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به‌کار کشاورزی و دامداری به سر برد تا به سال ۱۳۰۶ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده. از اوست:

ئەگەر وه تاقی صەد کۆ گونامەن ئینشاڵڵا بە هەشت هەشتەمین جامەن

یعنی:

اگر به راستی که بسی گناه کرده‌ام، انشاءالله بهشت همنشین جایم است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا لطف‌الله سِرّی:** میرزا لطف‌الله‌ابن میرزا عبدالله وزیرابن حاج میرزا احمد وزیری که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و مدتی به سفرگذرانید و چندی هم مقیم تهران شد و مردی دانشمند و ادب‌پرور بود و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و دلنشین است. از اوست:

**فراق آمد پیش و غم دل از اثرش**
**چو مرغ بسمل درخون نشست بال و پرش**
**به راه منزل جانان غریب عاشق را**
**بود کباب جگر زاد و توشهٔ سفرش**
**به اختیار نشد عازم سفر (سِرّی)**
**فراق دوست زکاشانه کرد در بدرش**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزامحمد افشاری:** میرزامحمدابن ملاطاهر در سالَ ۱۲۴۶ هجری در حوالی تکاب افشار متولد شد و علوم مقدماتی را نزد پدرش فراگرفت و پس از آن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت و فنون ادب را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس و ارشاد مردم مشغول شد تا به سال ۱۳۰۴ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و حکمت و فقه تبحر داشت و به زبان‌های فارسی و عربی و روسی هم آشنایی کامل داشت و از او منظومه‌ای به نام یوسف و زلیخا به یادگار مانده که تاکنون به

چاپ نرسیده. از اوست:

ئی‌پەندە واچم پەی گرد قەوم و خوێش هانا مەگێڵن چەنی بەدئەندێش
بەدئەندێش مایەی بەدی وزیانەن بەدی بەدئەندێش جە گرد عەیانەن

یعنی:

این پند را برای همهٔ اقوام می‌گویم، زنهار که با بداندیشان نگردید، بداندیش مایهٔ بدی و زیان است، و بدی بداندیش از همه عیان است.

مراجع: نسخهٔ خطی یوسف و زلیخا، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا محمدامین اشنویه‌یی**: میرزا محمدامین‌ابن حاج ابراهیم معروف به امین اشنویی در سال ۱۳۰۹ هجری در اشنویه متولد شد و امین همان جا به تحصیل علوم پرداخت و ادبیات را نزد استادان زمان خود آموخت و از کودکی به شعر گفتن ذوق نشان داد و پدرش و عمویش به دست روس‌ها کشته شدند و او یتیم ماند و با ثروت پدرش بزرگ شد و او به تصوف علاقهٔ زیادی داشت و مردی عارف و درویش صفت بود و با این که بزرگان به صحبت او راغب بودند امّا کمتر به معاشرت می‌پرداخت و بیشتر به خطنویسی و سرایندگی روزگار می‌گذرانید و سرانجام به سال ۱۳۵۰ هجری در اشنویه درگذشت و در بقعهٔ خلیفه ملاخضر در اشنویه به خاک سپرده شد. امین خطوط را استادانه می‌نوشت و دیوان اشعارش که حاوی قصاید و غزلیات و قطعات فارسی وکردی است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**الهی چون زتن پرواز دادی مرغ جانم را به فردوس برین بر از ترحم آشیانم**
**جهان و آخرت باشد مطیع امر و فرمانت بنور خود بکن روشن چراغ دو جهانم را**

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا محمدامین بطحایی**: میرزا محمدامین‌ابن خلیفه عبدالقادر بطحایی متخلص به امین در سال ۱۳۳۳ هجری در سنندج تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را انجام داد و پس از آن در استخدام آموزش و پرورش درآمد و مدتی در سنندج و توابع آن به تدریس پرداخت و به سال ۱۳۷۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

حەکیم ئامانەن حیکمەت بنمانە عالەم ئینتظار دەوای لوقمانە

بـەڕەزا راضـی بە رەضـای دەروون پەی پابۆس پات خەم بیەن چون نوون
تـەمام ئـینتظار تـەشریف فـەرماتەن پـەرێ ئـامان دۆسـانت مـاتەن

یعنی:

ای حکیم زنهار حکمتی بنما، عالم در انتظار داروی لقمانی تست، گل برزا راضی به رضای درون است و برای پابوس پایت مانند نون خم شده است و همگی در انتظار تشریف فرمایی تو هستند و برای آمدنت دوستان ایستاده‌اند.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان بطحایی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا محمد جوهری:** میرزا محمدامین‌ابن میرزا حسین متخلص به جوهری و ملقب به سعید دیوان در سال ۱۲۵۹ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات دینی و ادبی خود را در همان جا انجام داد و پس از آن به استخدام دولت درآمد و به سال ۱۳۷۶ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و تاریخ و فنون ادب متبحر و استاد بود و در جوانی شعر می‌سرود و قسمتی از دیوانش به چاپ رسیده و اشعار او شیرین و روان و شیوا است. از اوست:

کـورد بـێچارە و زەبـوونە والەنـێوی مـیللەتان
چونکە رەویەی دەوڵەتان تەبعیض وکورد ئازاری‌یە
(جەوهەری) بیستوومە دیکتاتۆر گۆڕی گوم بـووە
گەر درۆ بێ چـارەمان ئـەم جـارە هـەر نـاچاری‌یە

یعنی:

کرد در میان ملّت‌ها بیچاره و زبون است، زیرا دولت‌ها تبعیض قائلند و کردها را آزار می‌دهند. ای جوهری شنیده‌ام که دیکتاتور گورش را گم کرده است، اگر این دروغ باشد کارمان زار است.

مراجع: نسخهٔ دیوان خطی جوهری، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا محمد حسام وزیری:** میرزا محمدابن مـیرزا عـبدالله وزیـری بـه سـال ۱۳۱۷ هجری در سنندج زاده شد و علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین علوم قرآنی و ادبیات را فراگرفت و آنگاه در نزدیکی از استادان خط به تعلیم خط پرداخت و آن قدر رنج برد تا آن که خطش شهرهٔ آفاق شد و پس از آن به خدمت شیخ حسام‌الدین رسید و مورد توجه او قرار گرفت و مدتی در خانقاه به سر برد و

سپس منشی مخصوص آصف اعظم گردید و او در نوشتن خط نسخ و نستعلیق شهرتی بسزا یافت و هنرهای زیبنده از خود نمایان ساخت و عاقبت به سال ۱۳۸۸ هجری دنیا را وداع گفت.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**میرزا محمدحسین عالی**: میرزا محمدحسین متخلص به عالی از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، وی در آغاز جوانی سمت پیشکاری را داشت و پس از انقضای سی سال از این خدمت کناره گرفت و به ریاضت و سلوک پرداخت و در آخر عمر به سیر و سیاحت پرداخت و به زیارت حرمین شریفین مشرف شد و در هنگام بازگشت به سال ۱۲۴۱ هجری در ارومیه درگذشت. اشعار وی بسی شیرین و دلکش است و بنا به گفتهٔ رونق دیوانی در حدود سه هزار بیت داشته که مفقود شده است. از اوست:

**اسیر عشقم و یارب کسم نصیر مباد**
**وگر بود بجز آن یار دلپذیر مباد**
**شکیب و دین و جوانیم جمله صرف تو شد**
**دلم نمود بمن این همه که پیر مباد**
**بریخت خونم و رنجید از طپیدن من**
**خدا کند که بعالم کسی فقیر مباد**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا محمدخان نصیبی**: میرزا محمدخان نصیبی ملقب به فخرالشعرا که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در کرمانشاه متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و از دانشمندان و علما ادبیات عرب و فارسی و حکمت را آموخت و پس از آن به تهران رفت و به دربار فتحعلی شاه راه یافت و از سوی وی ملقب به فخرالشعراء شد و بعد از مدتی به هندوستان رهسپار شد و در لکهنو سکنی گزید و همان جا به سال ۱۲۶۱ هجری درگذشت. وی در سرودن غزل و قصاید طبع روانی داشت. دیوان او که شامل قصاید و غزلیات و قطعات بوده مفقود شده و قسمتی از اشعارش در جنگ‌ها و تذکره‌ها نوشته شده است. از اوست:

**نمی‌باشد مرا در دل به جز این غم غمی دیگر**
**که گردد بعد من آن همدم من همدمی دیگر**

**اگر جانان ز احوال من ای پیک سحر پرسید**
**بگو: می‌میرد از هجر تو این دم یادمی دیگر**
**شدم از یک خم زلفت پریشان حال و می‌ترسم**
**که اندازی بر آن زلف خم اندر خم خمی دیگر**

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، و جنگ خطی.

**میرزا محمدرضا کلهر**: میرزا محمدرضاابن محمدرحیم‌بیگ کلهر در سال ۱۲۴۵ هجری در کرمانشاه تولد یافت و در همان جا تحصیلات خود را به پایان رساند و پس از آن به تمرین خط پرداخت و به تهران رهسپار شد و نزد میرزا محمدمهدی خوانساری به تعلیم خط سرگرم شد و در اثر تحمل رنج زیاد در حسن خط روش تازه‌ای اختراع کرد که می‌توان گفت بعد از میرعماد مخترع قسمتی از آداب نویسندگی و حسن خط گردید و روش خط نستعلیق کنونی زاییده افکار و ابتکارات اوست. وی همان رویه میرعماد را تعقیب کرد منتهی قواعد و سلیقه‌های خود را به آن اضافه نمود مثل این که در کوتاه کردن مدها و کوچک کردن و ظریف کردن دوایر و نیز تغییراتی در سایر ترکیبات به عمل آورد تا این که خط میرعماد با شیوه تازه‌ای خودنمایی کرد. میرزا شاگردان زیادی تعلیم می‌داد و نیز روزنامهٔ شرف را برای چاپ می‌نوشت و کتاب‌های زیادی هم با خط او چاپ شده است. او خط نستعلیق و شکسته نستعلیق را بسیار خوب می‌نوشت و علاوه بر خطاطی شعر هم می‌سرود و اشعارش بسی دلنشین و شیوا است. میرزارضا در سال ۱۳۱۰ هجری در تهران درگذشت و در مقبرهٔ حسن‌آباد دفن شد.

مراجع: خط و خطاطان تألیف ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی ـ تهران ۱۳۴۵.

**میرزا محمدرفیع یمین لشکر**: میرزا محمدرفیع‌ابن میرزا اسماعیل ملقب به یمین لشکر به سال ۱۲۷۵ هجری در سنندج متولد شد و دَر کودکی علوم مقدماتی را در خدمت پدرش آموخت و سپس در خدمت عالمان دین صرف و نحو و علوم قرآنی و فنون ادب را فراگرفت و آنگاه به خط علاقه پیدا کرد و در خدمت یکی از استادان نوشتن انواع خطوط را آموخت و پس از آن به تدریس سرگرم شد تا این که به سال ۱۳۲۹ هجری درگذشت. از او آثاری به جای مانده که بسیار باارزش است.

مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**میرزا محمد رواندزی:** میرزا محمد مورخ و وقایع‌نگار مخصوص میرمحمد رواندز معروف به میره‌گه‌وره یا امیر بزرگ (۱۱۹۸ - ۱۲۵۲ هجری) بوده که در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری می‌زیسته و رویدادها و وقایع میربزرگ رواندز را در سال‌های ۱۲۲۹ الی ۱۲۷۲ هجری به رشتهٔ نظم به زبان فارسی درآورده و آن را تاریخ ملیخا نامیده است. یکی از نسخه‌های خطی این کتاب در کتابخانهٔ شخصی مرحوم گیومکریانی بایگانی است که استاد سیدحسین حزنی مکریانی در تألیف تاریخ میران سوران از آن استفاده کرده است. و هنوز به چاپ نرسیده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا محمد گلالی:** میرزا محمدبن احمد گلالی در حدود سال ۸۴۲ هجری در قریهٔ قَلوَز از توابع شهرزور متولد شد و در کودکی قرآن را فراگرفت و پس از آن به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین تفسیر قرآن و حکمت و بدیع و بیان را آموخت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمر را به ارشاد مردم و تدریس و کار کشاورزی گذراند تا به سال ۸۹۵ هجری بدرود حیات گفت. وی از شاعران کرد است و از او اشعاری شیرین و دلنشین به جای مانده که در جنگ‌ها و کتاب‌ها مسطور است.
مراجع: یک جنگ خطی که در قرن یازدهم هجری نوشته شده است.

**میرزا محمدمحتشم دفتر:** میرزا محمد ملقب به محتشم دفترابن احمد به سال ۱۲۹۲ هجری در سنندج به دنیا آمد و در آغاز جوانی به اکتساب علوم و فضایل پرداخت و در مشق خط رنج‌ها برد و خطش از غایت نیکویی و امتیاز بی‌مانند بود و او چون منشی مخصوص آصف اعظم کردستانی بود لذا با وی سفری به تهران کرد و در آنجا به خوش خطی شهرت یافت و از سوی محمدعلی شاه قاجار (۱۳۲۴-۱۳۲۷ هجری) به کار دبیری دعوت شد و پس از مرگ شاه به سنندج بازگشت و مابقی عمرش را به خطاطی گذراند تا به سال ۱۳۵۴ هجری درگذشت. وی چنان که گویند یک کشکول شعری به خط خود نوشته و به یادگار گذاشته است.
مراجع: خط و خطاطان سنندج.

**میرزا محمود زنگنه:** محمودابن احمد زنگنه متخلص به فنونی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ده قیتول متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و

سپس به کرکوک رفت و نزد عالمان دین علوم اسلامی و فنون ادبی را فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به کار کشاورزی سرگرم شد و پس از مدتی به دامنهٔ کوه ثومه‌رمل در نزدیکی‌های کرمانشاه رهسپار شد و مابقی عمرش را در آنجا گذراند تا به سال ۱۲۹۵ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر کردی مهارت داشت و اشعاری از او در جنگ‌ها و کتاب‌های ادب مسطور است. از اوست:

سەرتا پای حوسنەن یەکسەر جەماڵەن — لەی دونیا چون ئەوکەس ترمەحاڵەن

نەسەرسینەی صاف دوولێموی کاڵەن — باڵا چون عەرعەر پەنجەی شمشاڵەن

هەزار چون مەجنوون پەرێش عەوداڵەن — (فنوونی) نە وەصف زبانش لاڵەن

یعنی:

سر تا پای یارم حُسن و جمال است، و در این دنیا مثل او کسی نیست و بشن و بالایش مانند عرعر است، هزار کس مانند مجنون شیدای اوست و فنونی در ستایش او زبانش لال است.

مراجع: جنگ خطی، تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا مراد عزیزیان:** میرزا مراد در سال ۱۲۷۴ هجری در قریهٔ توبزاو از توابع نقده به دنیا آمد و در کودکی در خدمت عالمان دین قرآن کریم و ادبیات فارسی را فراگرفته و در جوانی به اشنویه مهاجرت کرده و در آنجا به کسب و کار مشغول شده و سرانجام به سال ۱۳۵۶ هجری در هشتاد و دو سالگی بدرود حیات گفته است. وی شعر نیکو می‌سروده و به تصوف علاقه داشته و از او آثاری به نام‌های: تفسیر شعر مولوی، مهدی‌نامه، دیوان شعر به یادگار مانده که هیچکدام به طبع نرسیده‌اند.

مراجع: مجله شمارهٔ ۱۳۹ سروه.

**میرزا مرتضی افسر:** میرزا مرتضی قلی‌ابن میرزا عبدالکریم وزیری متخلص به افسر که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در همان جا به کسب فضایل پرداخت و در فنون ادبی و زبان عربی مهارت پیدا کرد و در دستگاه خسروخان ناکام تقرب یافت و سرانجام به سال ۱۲۶۲ هجری فوت کرد. وی در سرودن غزل و قصاید طبع روانی داشت. دیوانش که در حدود دو هزار بیت بوده مفقود شده است و از او نیز فرهنگی کردی به فارسی به نام (فرهنگ افسر) به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**صد حیف که عمرم همه بر باد برفت — در معصیت و گناه و بیداد برفت**
**اکنون چه کنم که حاصل عمر عزیز — دادم همه بر باد و بنا شاد برفت**

مراجع: مجمع الفصحاء تألیف هدایت، و حدیقهٔ اماناللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا مصطفی دلیدلی:** میرزا مصطفی دلی دلی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در ده دشه از توابع سنندج متولد شد و در کودکی همان جا به فراگرفتن علم سرگرم شد و در سنندج تحصیل علوم و ادبیات کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل نزدیکی از والیهای اردلان تقرب یافت و سرانجام به زادگاهش بازگشت و همان جا به سال ۱۲۱۱ هجری فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و قسمتی از شاهنامهٔ فردوسی را به گویش گورانی به رشتهٔ نظم کشید. از اوست:

شاواتش پێشان بەڵێ سەرداران — گەردن ئازاد کەن یاران یاوەران
ئەرخاسن ئەرناخاس چەنیتان کەردم — ئیسەژەی دنیای فانی ویەردم

یعنی:

شاه گفت: بلی ای سرداران، مرا ببخشید، اگر خوب یا بد با شما کردهام اینک از این دنیا سفر میکنم باید مرا حلال کنید.

مراجع: نسخهٔ خطی شانامەی دلێدلێ، و تحقیقات و یادداشتهای نویسنده.

**میرزا نصراللهابن میرزا فتحالله:** متخلص به حزنی به سال ۱۲۷۶ هجری در بانه متولد شد و مقدمات علوم را در خدمت پدرش فراگرفته و سپس در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر و منطق را آموخته و در جوانی در دارایی استخدام شده و امّا پس از مدتی آن کار را رها کرده و به کار کشاورزی و دامداری پرداخته و به سال ۱۳۳۳ شمسی فریضهٔ حج را انجام داده و سرانجام به سال ۱۳۷۷ هجری درگذشته است. وی در سرودن شعر ید طولایی داشته و به دو زبان کردی و فارسی شعر سروده و متأسفانه دیوانش از بین رفته امّا برخی از اشعارش در جنگها نوشته شده است.

مراجع: مجلهٔ شماره ۱۳۹ سروه.

**میرزا نعمتالله ناصر نظام:** میرزا نعمتاللهابن میرزا عنایتالله ملقب به ناصر نظام در سال ۱۳۰۳ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از خاتمهٔ تحصیل به خدمت دولت درآمد و به علت حسن خط شهرت پیدا کرد و به سال

۱۳۸۴ هجری درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**باز از جفای آسمان افتاد شوری در جهان**
**فریاد و زاری و فغان شد از زمین تا آسمان**
**گریه کنان انسی و جان نوحه زنان پیر و جوان**
**از خاوران تا قیروان آهست و فریاد و فغان**
**دارم عجب ای عاقلان گرید گروه انس و جان**
**بر گریه‌ها خنده‌زنان بینم گروه حوریان**

مراجع: جنگ خطی، و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرزا هدایت‌الله هدایت**: میرزاالله هدایت‌ابن میرزا احمد وزیر که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در سنندج تولد یافت و در فنون ادبی مهارت داشت و دیگر از احوال او چیزی در دست نیست. رونق در حدیقهٔ امان‌اللهی چندبیتی از او نقل کرده و او را به هنر شعر ستوده است. از اوست:

**در حضرتت ای عفو کن جمله گناه — با موی سفید آمدم و روی سیاه**
**دارم ز توجه عمیمت امید — کز چاه ضلالتم کشی بر سر راه**

مراجع: حدیقهٔ امان‌اللهی تألیف میرزا عبدالله سنندجی.

**میرزا یعقوب جاف**: میرزا یعقوب‌ابن احمد جاف به سال ۱۲۴۸ هجری در قریهٔ حاصل از توابع شهرزور تولد یافت. وی در جوانی به سلیمانیه و سپس به سنندج رفت و به تحصیل علوم مشغول شد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمر را به کار کشاورزی پرداخت تا به سال ۱۳۰۷ هجری درگذشت. وی شعر نیکو می‌سرود و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در جنگ‌ها مسطور است. از اوست:

وه‌نه‌وشه سوجده‌ی خاڵت فه‌رض که‌رده‌ن — جه‌و بۆنه دایم که‌چ که‌رده‌ن گه‌رده‌ن

یعنی:

بنفشه سجدهٔ خال گونه‌ات را فرض کرده است، و برای همین است که گردن کج کرده است.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میرسیف‌الدین مکری:** میرسیف‌الدین مکری در سال ۸۸۵ هجری حاکم مکریان شد و بیشتر طوایف کرد را متحد کرد و پس از آن مناطق اختاچی و سلدوز و دوآب را هم به تصرف خود درآورد و با لشکریان اوزن حسن‌آق قویونلو (۸۵۷–۸۸۸ هجری) جنگید و مانع پیشرفتشان به خاک مکریان شد و دامنهٔ فتوحات او تا حدود دریاس رسید و در سال ۹۰۲ هجری درگذشت. امیرشرف‌خان بدلیسی در ذکر حکام مکری می‌گوید: نسب حکام مکری به قبیلهٔ مکری که در نواحی شهرزور توطن دارند می‌رسد و به روایت بعضی از ثقات از حاکمان بابان مشتق است و سیف‌الدین مکری به متانت رأی و فطانت ذهن مشهور بود و در مبادی حال و اواخر احوال سلاطین تراکمه جمع کثیر از عشیرت بابان و سایر عشایر کردستان بر سر خود جمع‌آورده و ناحیهٔ دریاس را از طایفهٔ چابقلو مستخلص گردانیده متصرف شد و بعد از آن به تدریج ناحیهٔ دول باریک و ناحیهٔ اختاچی وایلتمور و سلدوز را نیز ضمیمه دریاس کرده و به قوت قاهره و زور باز و کسی را در آن نواحی مجال تصرف و تعرض نماند و طوایفی که بر سر او مجتمع گشته بودند موسوم به مکری شدند و مدت‌ها به حکومت آن دیار مبادرت نمود.
مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی، تاریخ الامارات و الدول الکردیه تألیف محمدامین زکی.

**میرشاه محمد بدلیسی:** میرشاه محمدبن میرابراهیم بدلیسی به سال ۹۰۰ هجری به همت و یاری آقا محمد روژکی به میان طایفهٔ روژکی رسید و مردم که سال‌ها در زیر جور و ستم ترک‌ها بودند چون او را دیدند شادمان شدند و همگی خود را برای حمله آماده کردند و شبانه بر آق قویونلو که قلعه‌ها را گرفته بودند حمله کردند و آنان را از پای درآوردند و قلاع را از لوث آنان پاک کردند و سرانجام میرشاه محمد را به فرمانروایی رساندند و میرشاه محمد که بیشتر عمرش را در غربت به سر برده بود مردی کار آزموده و مصمم و باکفایت بود و در آغاز سر و صورتی به امارت خود داد و سپس به امور مردم پرداخت و عاقبت پس از سه سال فرمانروایی به سال ۹۰۳ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام ابراهیم.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان نوشتهٔ نگارنده.

**میرشاه محمدثانی:** میرشاه محمدبن میرابدال به سال ۹۱۶ هجری بنا به وصیت پدرش

به امارت نشست و در این هنگام شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) قصد تسخیر کردستان را داشت و میرشاه محمد چون در خود توان مقابله با وی را ندید لذا لباس قزلباش‌ها را پوشید و به خدمت شاه اسماعیل شتافت و شاه او را نوازش کرد و فرمان امارت کفرا و آویل را برای صادر کرد و او در امر ریاست زبردست بود و در بزم و رزم هر دو مهارت داشت و از شعر و موسیقی هم روگردان نبود و در دربار او شعرایی حضور داشتند و عاقبت به سال ۹۲۶ هجری به حق پیوست.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرشاه محمد کفرایی:** میرشاه محمدبن حسن به سال ۹۰۱ هجری طبق وصیت پدرش فرمانروایی ناحیه کفرا شد و در همین اوان میرمجدالدین برادرش هم فوت کرد و چون اولاد ذکور نداشت قلعهٔ آویل را نیز ضمیمه متصرفاتش کرد و در آغاز اطاعت خود را به سلطان با یزید دوم عثمانی (۸۸۶-۹۱۸ هجری) ابراز داشت و او نیز فرمان حکومت کفرا و آویل را برایش صادر کرد و پس از آن به استحکام قلعه‌های کفرا و آویل پرداخت و سر و سامانی به شهرها و روستاها داد و سپاه خود را تجهیز کرد و از آن پس واقعه مهمی در قلمرو حکومتش اتفاق نیفتاد و به سال ۹۰۶ هجری وفات یافت، وی مردی فاضل و دانا و شجاع بود و علما را مانند پدرش می‌نواخت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرشرف اسپایردی:** میرشرف‌بن محمدبیگ به سال ۹۸۵ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به امارت اسپایردی منصوب شد و در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و چند ناحیه مجاور را به تصرف خود درآورد و دیگر واقعهٔ مهمی در دوران او رخ نداد و عاقبت به سال ۱۰۰۵ هجری فوت کرد و دو پسر از او به نام‌های: بهاءالدین و اورکمز به جای ماند و چون خردسال بودند لیاقت ضبط ولایت نداشتند و امارت را به عثمانی‌ها تفویض کردند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرشرف بختی:** میرشرف‌بن خان ابدال به سال ۱۰۰۱ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی فرمانروای جزیره و بوتان شد و او مردی دادگر و بخشنده وکاردان بود و همیشه

فقرا و مستمندان را یاری می‌کرد و مردم را دوست داشت و در کارها با آنان مشورت می‌کرد و او یازده سال بر مردم حکومت کرد و سرانجام به سال ۱۰۱۲ هجری جهان را وداع گفت و با مرگ او سلسلهٔ امرای بختی منقرض شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرشرف دوم بختی:** میرشرف دوم‌بن امیر بدر به سال ۹۲۰ هجری حکومت را به دست گرفت و سپس رؤسای عشایر و امرای بختی را جمع کرد و از آنان دلجویی نمود و به تجدید بنیان امارت خود پرداخت و لشکریان را هم سر و سامان داد و نیز سر و سامانی به ایالت جزیره و بوتان داد و در این هنگام بود که کاکامحمد و برادرانش از قید مغول‌ها رهایی یافتند و به او پیوستند و چون شاه اسماعیل صفوی (۹۰۷-۹۳۰ هجری) به اقتدار رسید چندین بار به جزیره و بوتان حمله کرد و امّا در اثر لیاقت و کاردانی میرشرف و شجاعت لشکریان جزیره نومیدانه بازگشتند و میرشرف روزگار را به عزلت و کامرانی به سر برد تا به سال ۹۲۵ هجری درگذشت و از او چهار پسر به نام‌های: بدربیگ، ناصربیگ، کاکامحمد، میرمحمد به جای ماند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرشمس‌الدین ولی بدلیسی:** میرشمس‌الدین‌ابن حاج شرف‌خان که از فرمانروایان بدلیس بوده، مردی کاردان و بخشنده و دادگر بوده و به سال ۸۰۷ هجری به فرمانروایی بدلیس و اخلاط رسید و در سال ۸۰۹ هجری کمک زیادی به قرایوسف ترکان کرد و او نیز هنگامی که به سلطنت رسید او را مورد تکریم قرار داد و چنان که از شرفنامه پیداست، وی مردی متدین و متقی بوده و سکه نیز به نام خود زده و سکه‌اش به نام شمسیه معروف است. میرشمس‌الدین یک بیمارستان و یک کاروانسرا و یک مسجد و مدرسه بنا نهاد. وی سرانجام به سال ۸۲۳ هجری به دست میراسکندر پسر قرایوسف به قتل رسید.
مراجع: شرفنامه تألیف میرشرف‌خان بدلیسی.

**میرصادق دینوری:** میرصادق‌ابن مازیار دینوزی به سال ۱۲۱۸ هجری در دینور متولد شد و در کودکی علوم مقدماتی و قرآن را آموخت و پس از آن در خدمت عالمان دین

صرف و نحو و منطق و حکمت و فقه را فراگرفت و در جوانی عازم قریهٔ توت شامی شد و به خدمت سیدبراکه رسید و مدتی از او کسب فیض کرد و پس از آن به مسافرت رفت و شهرهای خراسان و عراق عرب را سیاحت نمود و در این سفر با عده‌ای از شعرا و علما ملاقات کرد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۸۳ هجری فوت کرد. وی ظاهراً به متون فلسفهٔ عرفانی و حکمت ایرانی علاقهٔ زیادی داشت و او را طبعی مقتدر و فکری نیرومند و قریحه‌ای توانا بود و به واسطهٔ همین قدرت طبعی که داشت مضامین و معانی گوناگون را در ابراز تمایلات خود به خوبی به رشتهٔ نظم درمی‌آورد و از اینرو شعرش بسیار زیبا و دلنشین است و از او قصایدی غرا به جای مانده که می‌توان هر کدام را یک شاهکار ادبی محسوب داشت منجمله: قصیدهٔ سی روز ماه، قصیدهٔ دوازده ماه، قصیدهٔ پرندگان کردستان، قصیدهٔ فاطمه زهرا و غیره و اینک قصیدهٔ دوازده ماه او را با ترجمه عیناً نقل می‌کنیم که گوید:

وەریسنان واتن ساڵ دوانزه مانگەن　　هەر مانگێ وێنەی ملک شەشدانگەن
هەر مانگێ پەڕێ بەنەن وه باڵاش　　هەر پەڕێ صەد رەنگ مەنمانۆ کاڵاش
مانگ یەکەمش مای فرۆدانەن　　گوڵو وەنەوشه پڕ له هەردانەن
مانگ دوەمش ئەرتەوەهێشتەن　　ئای ئای کوردستان وێنەی بەهەشتەن
مانگ سێوەمش مانگ هەرۆتاتەن　　مانگ هەڵاڵەو گەزیزەو واتەن
مانگ چوارەمش مانگ تیشتەرەن　　کەژو کۆ و دەشت نەی دەم وەشتەرەن
مانگ پەنجمش مانگ ئەمرتاتەن　　مانگ بێمەرگی و کامو هاواتەن
مانگ شەشەمش مانگ شەتەروەرەن　　مانگ هەسارە و ئافتاو و وەرەن
مانگ هەفتەمش هەر مانگ میترەن　　مانگ شایی‌و وەشی‌و و براتی‌و مێهرەن
مانگ هەشتەمش مانگ ئاوانەن　　مانگ ئاویاری دەشت و کاوانەن
مانگ نۆهەمش مانگ ئاهرەن　　زێڵ جە پەژارە یەکسەر باهرەن
مانگ دەهەمش مانگ دەتۆشەن　　هەرکەسێ پاک بۆ ئەو خاوەن هۆشەن
مانگ یانزەهەمش مانگ وەهمەنەن　　مانگ پاکانو و مێردان وەنەن
مانگ دوانزەهەمش سپەندارمەزەن　　مانگ ژەنان و دوێتان و گەزەن
«صادق» گوفتارت خەیلێ شیرینەن　　بێ گومان ئانه واتەی دێرینەن

یعنی:

پیشینیان گفتند سال دوازده ماه است، و هر ماهی مانند یک ملک شش دانگ

است، هر ماهی پَری به قد و بالایش بند شده است، و هر پری صد رنگ می‌نمایاند و بسان کالایی گرانبها است، ماه اولش ماه فرودان (فروردین) است، گل و بنفشه در این ماه پر از کوه‌ها است، ماه دومش ماه ارته‌وهیشت (اردی‌بهشت) است، آه آه که کردستان بسان بهشت است، ماه سومش ماه هروتات (خرداد) است، ماه لاله و شقایق و باد است، ماه چهارمش ماه تیشتر (تیر) است، کوه و دشت و کمر در این دم خوشتر است، ماه پنجمش ماه امرتات (مرداد) است، ماه بی‌مرگی و کام و آرزو است، ماه ششمش ماه شترور (شهریور) است، ماه ستاره و آفتاب و خورشید است، ماه هفتمش پیوسته ماه میتره (مهر) است، ماه شادی و خوشی و برادری و مهر است، ماه هشتمش ماه آوان (آبان) است، ماه آبیاری دشت و کوه‌ها است، ماه نهمش ماه آهر (آذر) است، قلب از غم و غصه یکسر خالی است، ماه دهمش ماه دتوش (دی) است، هر کسی پاک باشد او صاحب هوش است، ماه یازدهمش ماه وهمن (بهمن) است، ماه پاکان و مردان دلاور است، ماه دوازدهمش نامش سپندارمذ (اسفند) است، ماه زنان و دختران زیبا است، ای (صادق) گفتارت خیلی شیرین است، بی‌گمان آن گفته‌های باستان است.

مراجع: دیوان خطی میرصادق دینوری.

**میرعزالدین هکاری:** میرعزالدین شیربن محمد هکاری که در قرن هشتم هجری فرمانروایی می‌کرد، یکی از فرمانروایان دلیر و شجاع هکاری است. وی مردی بخشنده و کاردان و دادگر و شجاع بوده. امیر تیمور گورکانی در سال ۷۸۹ هجری پس از گشودن قلعهٔ بایزید، به طرف وان رهسپار شد و امیر عزالدین با وی جنگید و امیر تیمور مدتی دژ او را محاصره کرد تا سرانجام میرعزالدین تسلیم شد و میر تیمور چون او را مردی دلیر دید مجدداً او را بر آن دیار گماشت و سرانجام به سال ۸۲۴ هجری درگذشت.

مراجع: شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی، و تاریخ الامارات والدول الکردیه تألیف محمدامین زکی.

**میرفخرالدین ثانی سویدی:** بن امیر حسن به سال ۸۵۸ هجری بنا به وصیت پدرش به امارت کنج رسید و او مردی شجاع و دلیر و جوانمرد و نیکوکار بود و همه او را دوست داشتند و برخلاف پدرش با مردم با عدل و داد رفتار می‌کرد و در آغاز فرمانرواییش به

خدمت حسن‌بیگ آق قویونلو (۸۵۷-۸۸۲ هجری) به دیاربکر رفت و ملازمت او را اختیار کرد و پس از چندی او قلعه‌های خان چوک و جباقجور و کنج را هم به او واگذار کرد و چون به کنج برگشت برادرش میرمحمد با او ستیزید و سرانجام میرمحمد کشته شد و میرفخرالدین با فراغ بال به حکومت خود پرداخت و به سال ۸۸۶ هجری وفات کرد و چون اولاد نداشت برادرزاده‌اش به جای او نشست.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرمحمدبیگثالث:** محمدبیگ‌بن شاه محمد بنا به وصیت پدرش و فرمان سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) به حکومت رسید و پس از چند سال ابدال بیگ برادرش بر علیه او قیام کرد و مدعی امارت موروثی شد و محمدبیگ برای این که مبادا از سوی سلطان عثمانی کفرا را به او واگذار کند به سوی قلعهٔ بارگیری که در سرحد قزلباش‌ها واقع شده بود شتافت و یکسال در آنجا ماندگار شد و اتفاقاً در این دم شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) در فصل زمستان که از کثرت برف و سرما زمین چون اسفندیار روئین‌تن جوشن یخ دربر کرده بود به عزم تسخیر قلعه‌های عدلجواز و ارجیش و اخلاط و بارگیری عازم شده بود و چون ایام محاصره سه ماه به طول انجامید ذخیره و آذوقه به اتمام رسید و مردم را از بی‌قوتی تاب و توان نمانده بود و محمدبیگ ناچار قلعه بارگیری را تسلیم قزلباش‌ها کرد و پس از آن قزلباش‌ها شروع به کشت و کشتار مردم کردند تا به قلعه تسلط پیدا کردند و در این هنگام خبر رسید که سلطان سلیم عثمانی (۹۷۴-۹۸۲ هجری) که تازه به سلطنت رسیده بود قلعهٔ کفرا را به ابدال‌بیگ بخشیده و او ناامیدانه به اسلامبول راهی شد و به خدمت سلطان رسید و دشمنان از او سعایت کردند و سلطان او را به سال ۹۵۷ هجری به دار آویخت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرمحمودخان دنبلی:** میرمحمود خان دنبلی که از شعرا و ادبای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است در فنون ادب و تاریخ و طب مهارت داشته و از او آثاری به جای مانده. وی در سرودن شعر نیز ید طولایی داشته و تخلص او خاور بوده و مدتی هم سمت بیگلربیگی اصفهان را در دست داشته و سرانجام به سال ۱۲۶۰ هجری بدورد حیات گفته است. از اوست:

**خوش آن‌که در دم مرگم شوی زیاریها    تو گرم پرسش و من گرم جان سپاریها**

مراجع: شرح حال رجال ایران نگارش مهدی بامداد.

**میرمصطفی‌بیگ سوران:** میرمصَطفی‌بن میر اوغوزبیگ به سال ۱۱۸۲ هجری به حکومت سوران رسید و او در آغاز برادرانش را پیش خود فراخواند و آنان را در دستگاه خود شرکت داد امّا آنان آرام ننشستند و به اخلال پرداختند و در سال ۱۱۹۸ هجری بابان‌ها را علیه او وادار به جنگ کردند و بابانها ابتدا ارانیه و کویسنجق حریر را تصرف کردند و امّا سپس شکست خوردند و پس از آن به خدمت ابراهیم پاشای بابان (۱۱۹۸-۱۲۱۸ هجری) رفت و برای این که این فتنه را از بین ببرد، فاطمه خانم دخترش را به عقد حسین‌بیگ پسر محمود پاشای بابان درآورد و پس از مدتی تیموربیگ برادرش را حاکم هفدیان کرد و یحیی‌بیگ را فرمانروای ناحیه سیدکان و برادوست قرار داد و خود نیز به سال ۱۲۲۵ هجری از حکومت کناره‌گیری کرد و میرمحمدبیگ فرزندش را جانشین خود قرار داد و سرانجام به سال ۱۲۴۱ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میرنوروز:** میرنوروزابن محمد نوهٔ شاهوردی خان در سال ۱۱۳۳ هجری در جایدر متولد شد و همان جا علوم مقدماتی را آموخت و سپس رهسپار شیراز شد و در آنجا علوم قرآنی و منطق و ادبیات را فراگرفت و پس از آن ازدواج کرد ولی دیری نپایید به زادگاهش افتاد و چون زنش نمی‌آمد او را طلاق داد و خود در این‌باره می‌گوید:

حه‌کیموون ئه‌ی ده‌رد مه خه‌یلیٚ گروونه    داری ده‌ردِ دلم دِ لوڕسوونه

یعنی:

ای طبیب‌ها دردم خیلی گران است، داروی درد من در لرستان است. میرنوروز در لرستان عاشق دختری به نام شیرین شد و این عشق مسیر زندگی او را تغییر داد ولی والدین شیرین با ازدواج دختر با میر که تهی‌دست بود راضی نشدند و میرناچار از جایدر به خرم‌آباد و چگنی و محال بالاگریوه رفت و خانوادهٔ شیرین هم عازم دهلران شدند و این دوری باعث شد که میر نغزترین اشعار خود را بسراید و در یکی از ابیاتش می‌گوید:

شه‌وکِ مۆوه دِ خیالت هه‌ی میٚ‌زه‌نم‌ده‌م    رووژکِ مۆوه‌نیٚ دیارت کوشتمه غه‌م

یعنی:

شب هنگام با خیال تو دل خوش می‌کنم و روز که تو نیستی به اندیشه‌ات هستم و از این درد و غم می‌میرم.

میرنوروز پس از مدتی توانست رضایت خانوادهٔ شیرین را جلب کند و سرانجام با او ازدواج کرد و با هم زیستند و میرنوروز به سال ۱۱۹۸ هجری در دهلران فوت کرد. وی از شعرای بزرگ لرستان است و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

دەینەکەم وەگەردەنت چی‌بەرد دئاوروو          هەرکە هاستت رۆبهاش ئەرکافرێبوو

یعنی:

دینم به گردنت مثل سنگی که وبال گردن رودخانه است هر کس که با تو مدارا کرد با وی بساز حتی اگر هم‌کیش تو نباشد.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری و یادداشت‌های نویسنده.

**میرنوروزی**: کردان در نخستین چهارشنبهٔ سال برای برگزاری جشن میرنوروز یکی را از میان خود به نام میر برای فرمانروایی چند روز برمی‌گزینند و برای برگزاری میرنوروز، بزرگان شهر جامه‌های نو و کمربند و بازوبند و اسب و چکمه و مهمیز و شمشیر و خنجر و چیزهای گرانبهای خود را در دسترس گروه میرنوروزی به نام امانت می‌گذارند. پس از برگزیدن میرنوروز، میرتاجی بر سر می‌نهد و یک پرطاوس هم به سر می‌زند و پرچمی در بالای سر خود افراشته می‌کند و بر تخت فرمانروایی چندروزه می‌نشیند و دسته‌دسته مردم از خرد و کلان برای شادباش به پیشگاهش می‌آیند. دستگاه فرمانروایی میرنوروز بدینگونه است: «میرنوروز، کهن‌وزیر، و زیردست راست، وزیر دست چپ، میرزا، مردکوپال سیمین، دستهٔ نوازندگان، سرایندگان، دژخیمان، دلقک» که هر کدام از آنان در دستگاه میرنوروزی کار ویژه‌یی دارند. کهن‌وزیر در دستگاه میرنوروزی کارش گره‌گشایی از دشواری‌های مردم است. وزیردست راست و دست چپ فرمان‌های میرنوروز را به مردم ابلاغ می‌کنند. میرزا فرمان‌ها را می‌نویسد و دژخیمان جامه‌های سرخ می‌پوشند و مرد کوپال سیمین هم دستورهای میر را به مردم ابلاغ می‌کند و دلقک هم جامه‌یی از پوست گوسفند به تن می‌کند و زنگوله‌هایی به جامه‌اش آویزان و گیوه‌یی به پا می‌کند و نمایش‌های خنده‌آوری درمی‌آورد. پس از برگزیدن میرنوروز، میر با نگهبانان شمشیر به دست خود به نام کاروان شادی در خیابان‌ها و کوچه‌ها و بازار

می‌گردد و پس از گشت و گذار بر تخت می‌نشیند و به دادخواهی مردم می‌پردازد و گناهکاران و دروغگویان و سخن‌چینان را به مردم معرفی می‌کند و آنان را تازیانه می‌زند. وزیران میرنوروز هم می‌گویند: میر باید زندانیان بی‌گناه را آزاد کند و ثروتمندان باید زکات خود را به مستمندان بدهند و فردا باید پلی بسازند و هرگاه کسی از این فرمان سرپیچی کند به کیفر می‌رسد. سپس میر فرمان می‌دهد که مردان باید سبیل‌هایشان را بزنند وگرنه گوش‌هایشان را خواهم برید و جوانان سیزده ساله باید از امروز زن بگیرند وگرنه به زور باید با یک زن هشتاد ساله ازدواج کنند و شهرنشینان باید به روستاها بروند و روستاییان به شهر بیایند و میرنوروز پس از دادن این فرمان‌ها با گروهی برای گردش در باغ‌ها و مرغزارها می‌رود و به شادی می‌پردازد. میرنوروز از راز فرمانروایش آگاه می‌باشد و می‌داند که با یک پوزخند دستگاه فرمانروایش برچیده می‌شود و تازیانه می‌خورد و رسوا می‌شود از این‌رو هر اندازه دلقک بازی دربیاورد نمی‌خندد و سرانجام از ترس جان خود به جای یکی از بزرگان شهر پناه می‌برد تا از تازیانه خوردن رستگار شود و بنا به گفتهٔ حافظ شیرازی:

**سخن در پرده می‌گویم چو گل از غنچه بیرون آی**

**که بیش از پنج روزی نیست حکم میرنوروزی**

مراجع: نوروز در میان کردها نوشتهٔ نگارنده.

**میروی اسد:** میرو در سال ۱۳۳۹ هجری در ده آباران از توابع ایروان متولد شد و در کودکی همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در دانشگاه ایروان به پایان رسانید و بارها به عنوان کارگردان تئاتر، مدیر، معلم انجام وظیفه کرده است و در سال ۱۳۷۵ هجری سردبیر نشریه کردی ریاتازه شد و در سال ۱۳۸۱ هجری کتاب سیسه از او منتشر شد و به دنبال آن کتاب‌هایی چون: تنها، همه چیز ممکن است اتفاق بیفتد، فرزند و وطن به چاپ رسید و مورد استقبال قرار گرفت.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**میره‌بیگ اول مکری:** میره‌بیگ‌بن حاج عمر بنا به فرمان سلطان عثمانی به سال ۹۴۸ هجری فرمانروای مکریان شد و او در آغاز پایتخت خود را در دریاس قرار داد و او مردی مصمم و شجاع و جلد و هوشیار و بخشنده و جوانمرد بود و در میان مردم به

میره‌بیگ عیار معروف بود زیرا آن چه را به دست می‌آورد به مردم می‌بخشید و همیشه به یاری و دستگیری بیچارگان و درماندگان می‌شتافت و او ابتدا متوجه فرونشاندن پاره‌ای قیام‌هایی که در قلمرو حکومتش بروز کرده بود شد و سپس در نگهداری سپاهیان و اصلاح حال داخلی افراد سپاه نهایت کوشش خود را کرد و سرانجام به سال ۹۷۸ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میره‌بیگ دوم مکری:** میره‌بیگ‌بن شیخ حیدر که پس از درگذشت عمویش بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی به امارت مکریان منصوب شد و پس از درگذشت شاه تهماسب عازم قزوین شد و نسبت به شاه اسماعیل دوم صفوی (۹۸۴-۹۸۵ هجری) اظهار اطاعت کرد و شاه هم او را مورد تفقد قرار داد و چون سلطنت به محمد خدابنده صفوی (۹۸۵-۹۹۶ هجری) رسید، میره‌بیگ با عده‌ای دیگر از فرمانروایان کردستان که از زورگویی سلاطین صفوی و ستم بی‌حد قزلباش‌ها به تنگ آمده بودند به سال ۹۹۱ هجری به خدمت سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) رفتند و مورد نوازش و دلجویی او قرار گرفتند و سلطان به میره‌بیگ لقب میرمیران عطا کرد و پس از مدتی سلطان او را به جنگ قلی‌بیگ استاجلو حاکم مراغه فرستاد و قلی‌بیگ چون توانایی جنگ با میره‌بیگ را نداشت مراغه را ترک کرد و کلیهٔ اسب‌های شاه تهماسب هم به دست او افتاد چنان که اسکندربیگ ترکمان در کتاب تاریخ عالم آرای عباسی می‌گوید: میره‌بیگ مکری که خود را امیرخان نام نهاد به حدود مراغه آمد و ایلخی قراچپوق را که اسبان خاصه‌شاه جنت مکان بود از آن حدود راند و قریب ده هزار اسب بدوی تازی نژاد ابقر و مادیان خرد و بزرگ بردند و پس از آن میره‌بیگ به مکریان بازگشت و در نبود او چون امیرحسن‌بن خضربیگ ناحیه دریاس را تصاحب کرده بود لذا او را به قتل رساند و سلطان در قبال این خدمت‌ها ایالت موصل و اربیل و مراغه را به او واگذار کرد امّا چند سال بعد عثمانی‌ها تبریز را تصرف کردند و به دستور سلطان موصل و اربیل را از سلطهٔ او خارج کردند و فرمانروایی او تا سال ۹۹۵ هجری ادامه داشت و پس از او پسرش شیخ حیدر به فرمانروایی رسید.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میره‌بیگ سوران:** میره‌بیگ‌بن علی‌بیگ به سال ۱۱۰۷ هجری جانشین برادرش اوغوزبیگ شد و به امارت سوران نشست و او مردی دیندار و مصمم و باکفایت و شجاع بود و در آغاز به عمران و آبادانی شهرها و روستاها پرداخت و مسجدی در رواندز احداث کرد و سپس درصدد توسعهٔ متصرفات امارت سوران برآمد و برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و در سال ۱۱۲۶ هجری عزم سفر مکه کرد و سرانجام به سال ۱۱۲۷ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میره‌بیگ محمودی:** میره‌بیگ‌بن امیر حامد به سال ۹۴۱ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی فرمانروای امارت محمودی شد و او طوایف کُرد را جمع کرد و آنان را اندرز داد که به سلسله صفویه بگروند و به آنان وفادار باشند و چون این خبر به سلطان سلیمان اول عثمانی (۹۲۶-۹۷۴ هجری) رسید فرمان قتل او را صادر کرد امیرحسین‌بیگ محمودی را به جای او نشاند و از میره‌بیگ دو پسر به نام‌های: منصوربیگ و زنیل‌بیگ به جای ماند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**میکائیل رشید:** میکائیل در سال ۱۳۴۷ هجری در ایروان متولد شد و ابتدا در انستیتوی خاچاطور آبوویان به تحصیل پرداخت و سپس برای تکمیل تحصیلات دورهٔ دانشکدهٔ ادبیات ماکسیم گورکی را نیز به پایان رسانید و بعداً به عضویت انجمن نویسندگان ارمنستان درآمد. وی کتاب‌هایی به نام: با راه‌های وطن، قلب من، بر روی جاده‌های وطن، پیشی من، زمان به زبان‌های کردی و ارمنی منتشر کرد. نوشته‌های دیگری نیز به نام‌های: باران، صبح بهار، من با ماه سخن می‌گویم از او انتشار یافت.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**مینا:** احمدابن عبدالعزیز متخلص به مینا در قرن دوازدهم هجری می‌زیسته و معاصر ملااحمد باتی (۱۱۰۰-۱۱۶۸ هجری) بوده و بیشتر اشعارش عرفانی است و دیوان اشعارش دو هزار بیت بوده امّا قسمتی از آن به سال ۱۱۸۱ هجری استنساخ شده که اکنون ابیات پراکنده‌ای از آنها باقی است. از اوست:

من نەما دل یا ئیلاهی هەر تو مـن رزگـار بکـی
من ژبادا عشق و شەوقێ سەرخوش و هوشیار بکی
من فدایی خـاکـی پـایێ ئـەحمەدێ مـوختار بکـی
هـەم دنـیڤا ئـاستانا مـوصطەفا مـن شـار بکـی
داکو (مینا) شـوبهی قـەمطیرێ ببیتە خـاکـی دەر

یعنی:

خدایا دلم از دست رفته است مگر تو مرا رستگار کنی، و مرا از بادهٔ عشق و شوق سرخوش و هوشیار کنی، و مرا فدای خاک پای احمدمختار بکنی و در آستان مصطفی پنهان نمایی تا که مینا مانند سگ اصحاب کهف دربان او باشد.

مراجع: دیوانا کرمانجی نووسینی عبدالرقیب یوسف.

# « ن »

**نادرنامه:** نام کتابی است منظوم دربارهٔ تاریخ جنگ‌های نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هجری) که به وسیلهٔ یکی از سرداران نادر به نام الماس خان کندوله‌یی (۱۱۱۸-۱۱۹۱ هجری) به گویش گورانی به رشتهٔ نظم درآمده است. این کتاب که در حدود پنج هزار بیت ده هجایی است تاکنون به چاپ نرسیده. در یکی از بندهای این کتاب می‌گوید:

نه‌ی جانب نادر جۆشا عه‌زم کین سووار بی سالار سلێمان نگین
جۆشا، خرۆشا وه بێ‌مدارا یاسال قۆشه‌ن کێشا نه سارا

یعنی:

در این میان نادر خشمگین گشت و مانند سلیمان سوار بر مرکبش شد و ناگهان جوشید و خروشید و سپاه خود را برای مقابله با دشمن در دشت و صحرا مستقر کرد.

مراجع: نسخهٔ خطی نادرنامه.

**نادر هرسینی:** نادر هرسینی که از شعرای قرن سیزدهم هجری است، در هرسین تولد یافت و همان جا تحصیل نمود و چنان که گویند در فنون ادب تبحر داشت و گهگاه شعر به گویش لکی ولری می‌سرود و دیگر از زندگانی او اطلاعی نداریم. اشعارش تاکنون جمع‌آوری نشده و بیشتر آن در جنگ‌ها و در کتب ادب مسطور است. از اوست:

عه‌ینه واتی شوعله‌ی هووربی له خاوه‌ر دادیار
ذه‌ڕڕه‌ی خورشید بی ئه‌ویشه نه چه‌ندان پایدار
حه‌ڵقه داده‌ن رۆژ رۆشن به‌و که‌مه‌ند شام تار
صدف وه هه‌م کێشا نظام تیپ په‌ی عه‌زم شکار

یعنی:

یارم گویی شعله‌ای از خورشید بود که از سوی خاور نمودار شد، آری ذرهٔ

خورشید بود آن هم نه چندان پایدار. دیدگانش با هزارانِ فتنه چون تیپ نظام برای شکار من صف کشیده است.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی.

**نادو خدویی مخمودف**: نادو در یک خانواده فقیر چوپانی به سال ۱۳۲۷ هجری در دهکدهٔ هانق از توابع ایروان متولد شد و مبادی تحصیلی را همان جا فراگرفت و سپس تحصیلات خود را در رشتهٔ تاریخ در دانشکدهٔ ایروان به پایان رسانید و کارهای پر مسؤولیتی را به عهده گرفت و پس از آن چند کتاب تألیف کرد و به سال ۱۳۷۹ هجری کتاب: ملت کرد او توجه فراوانی کرد چون تا آن زمان کتاب کاملی دربارهٔ تاریخ ملت کرد از زمان‌های دور تا به امروز چاپ نشده بود و این کتاب ارزشمندی بود برای شناسایی هر چه بیشتر و بهتر ملت کرد که می‌توانست مورد بهره‌برداری اهل تحقیق و تتبع نیز قرار گیرد. سال ۱۳۸۴ هجری شاهد چاپ کتاب داستان‌ها از مخمودف بودیم، در این کتاب که مجموعهٔ نوشته‌های کوتاهی از نویسنده است، داستان‌هایی چون عشق: وطن، در شهر شجاعان، شب سفید و چند داستان دیگر همراه با خاطرات نویسنده به چشم می‌خورد. وی تألیفات دیگر هم دارد که تاکنون به طبع نرسیده. از سال مرگ او اطلاعی در دست نداریم.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**نادو هانیقی**: نادو خدویی مخمودوف در سال ۱۳۲۷ هجری در ده هانیق از توابع ایروان متولد شد. پدرش چوپانی بیش نبود و نادو در کودکی با زحمت بسیار به تحصیل علم پرداخت و چندی پس از تحصیلات مقدماتی به ایروان رفت و پس از مدتی در دانشکدهٔ ادبیات راه یافت و پس از خاتمهٔ تحصیل در همان جا مشغول تدریس شد. وی در همان دوران دانشجویی دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در تاریخ و ادبیات زد و در مجلات و روزنامه‌ها یک رشته مقالات جالب پیرامون تاریخ و ادبیات کرد نوشت. نادو را کتب و آثار ادبی بسیار است از جمله: ملت کرد، عشق زید، شهر آزایان، شهر اولیانوشک، شب سپید است. از تاریخ مرگ او اطلاعی نداریم.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**نازدار ماهیدشتی:** نازادار دختر کریم ماهیدشتی به سال ۱۲۲۳ هجری در ماهیدشت متولد شد و وی در خانواده‌ای متوسط و تحت حمایت مادربزرگش پرورش یافت و در جوانی هر روز با مادر بزرگش به روضه‌خوانی می‌رفت و نازدار با آواز مرثیه می‌خواند و بعدها به علت تعلم نزد استادِ موسیقی چنگ را فراگرفت و سپس خواننده و چنگ‌زنی معروف شد و در اواخر عُمر به بیماری قلبی مبتلا شد و با همین بیماری در سال ۱۲۸۳ هجری درگذشت و در مقبرهٔ ماهیدشت به خاک سپرده شد.
مراجع: تاریخ موسیقی کردی نوشتهٔ نگارنده.

**ناز و نیاز:** مثنوی است عرفانی اثر طبع حیدربیگ برازی (۱۳۰۸-۱۳۶۸ هجری) که شاهکار او به شمار می‌رود. تعداد ابیات آن بالغ بر ۵۷۰۰ بیت است. موضوع آن گفتگوی چند شاهزاده است که همهٔ آنان دیار خود را ترک می‌کنند و در کسوت درویشی به همدیگر می‌رسند و هر کدام سرگذشت خود را برای دیگری بازگو می‌کنند و سرانجام هفت‌وادی دشوار را طی می‌کنند و به پیشگاه پیر راه می‌یابند. این اثر هنوز چاپ نشده است. در آخر کتاب آمده است:

تەمامان کەرد یەکسەر وە دڵواز نامامان نیان بە نازو نیاز

یعنی:

این کتاب را با شوق تمام کردیم و نام آن را (ناز و نیاز) نهادیم.
مراجع: نسخهٔ خطی ناز و نیاز.

**ناصر آزادپور:** ناصر آزادپور در سال ۱۳۴۰ هجری در سنندج تولد یافت و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و سپس تحصیلات دانشگاهی را هم به اتمام رسانید و سپس به تعلیم خط پرداخت و در مدت کمی انواع خطوط را آموخت و پس از آن ریاست آموزش و پرورش سنندج را به عهده گرفت و مدتی هم رییس اوقاف سنندج بود و مدتی هم تدریس می‌کرد و در ادبیات فارسی و عربی تبحر داشت و به سال ۱۳۸۲ هجری درگذشت. وی در فنون ادب و تاریخ مهارت داشت و از او آثار به جای مانده از جمله: تصحیح تاریخ اردلان مستوره، انتشار روزنامه زاگروس، فولکلور و امثال کردی است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ناصر آقابرا:** ناصرابن احمد ملقب به آقابرا در سال ۱۳۸۸ هجری در دهکدهٔ بردرشان از توابع مهاباد تولد یافت و در سه سالگی نابینا شد و دورهٔ ابتدایی را همان جا به اتمام رساند و سپس به مهاباد رفت و به تحصیلات خود ادامه داد و به اخذ دیپلم نایل آمد. وی به علت مراوده با علما و شعرا و حفظ اشعار شعرای بزرگ ایران در شعر و ادب تبحر یافت و با همهٔ نابینایی دلی روشن و اندیشه‌ای تابناک دارد و چنان که خود گوید از کودکی به سرودن شعر پرداخته و تاکنون بسی از اشعارش در مجلات به طبع رسیده، امّا اشعارش را هنوز جمع‌آوری نکرده تا به طبع برساند. از اوست:

ژیان چیه؟

دەریاییێکی بی‌بەستێنه

یان گوڵزاریێکی رازاوەی دڵئەستێنه

یعنی:

زندگی چیست؟ دریایی است بی‌کرانه، یا گلزاری است آراسته و دل‌ستان.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**ناصرالدین هذبانی:** ناصرالدین ابوالفضل محمدابن موسی‌ابن عثمان هذبانی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است، در موصل متولد شده و در همان جا به کسب علم پرداخته و در فقه و تفسیر سرآمد زمان خود بوده و به سال ۸۵۸ هجری فوت کرده است. او راست: فُتوحُ الوَهاب وَ دلایل الطُلاّب اِلی منازِل الاحباب.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**ناصربیگ بختی:** ناصربیگ‌بن شاه علی به سال ۹۹۱ هجری به امارت جزیره و بوتان رسید و او پیش از این که به فرمانروایی جزیره و بوتان برسد نواحی تور و هیتم را در اختیار داشت و در مدت فرمانروایی‌اش با مردم با عدل و داد رفتار کرد و چنان که گویند در زمان او گنجی یافتند و به آن توجه نکرد و فرمود آن را به عمارات مساجد و صدقات مصرف کنند و چون میل او همه سوی عمارات خیر بود جملهٔ نواب او هر کسی عمارتی کردند و چون دو سال حکومت کرد به سال ۹۹۳ هجری به جوار حق پیوست و در رباط خودش پهلوی یکی از مساجد دفنش کردند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ناصربیگ برادوست:** ناصربیگ‌بن شیربیگ به سال ۹۲۵ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) به امارت ترگورو مرگور رسید و او مردی مقتدر و مصمم و شجاع بود و در آغاز به جمع‌آوری سپاه پرداخت و سپس به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و پس از مدتی زینل بیگ هکاری به علت مخالفت با ناصربیگ، پسرش شیربیگ را بر علیه او شورانید و ناحیه صوما از مرگور جدا کرد امّا شیربیگ چندان نزیست و مُرد و پس از او ناحیه صوما به دست زین‌الدین‌بیگ افتاد و او هم در جنگ سعدآباد تبریز کشته شد و ناحیه صوما و مرگور مجدداً در اختیار ناصربیگ قرار گرفت و سرانجام به سال ۱۰۰۵ هجری درگذشت و او دارای هشت پسر بود به نام‌های: شیربیگ، یوسف‌بیگ، قره‌خان، صاروخان، شاه‌محمد، تیمورخان، حسین، حیدر.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ناصرخان براخوی:** ناصرخان‌بن عبدالله خان بنا به فرمان احمدشاه افغان (۱۱۶۰-۱۱۸۷ هجری) به سال ۱۱۶۰ هجری به ریاست عشایر براخوی رسید و پس از آن سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را با خود متحد کرد و مکران و کج را گرفت و ضمیمهٔ قلمرو خود کرد و پس از چندی قدرت او فزونی یافت و از اطاعت احمدشاه سرباز زد و احمدشاه به سال ۱۱۷۲ هجری لشکری به تعقیب او فرستاد و ناصرخان را شکست داد و او را تا قلعهٔ کلات عقب راند و چهل روز در محاصره قرار داد و پس از مدتی با او صلح کرد و پس از آن خدماتی به احمدشاه نمود و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سرانجام به سال ۱۲۱۰ هجری درگذشت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ناصرخان دوم براخوی:** ناصرخان‌بن محراب خان براخوی به سال ۱۲۶۰ هجری دولت انگلیس حکومت وی را به رسمیت شناخت و به سال ۱۲۶۰ هجری ناصرخان روابط خود را با دولت افغان قطع کرد و تابع هندوستان شد و سرانجام ناصرخان به سال ۱۲۷۴ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ناظر بستی:** ناظرابن احمد بستی به سال ۱۰۹۹ هجری در قریهٔ بست از توابع دیواندره

متولد شد و او در کودکی به کار فراگرفتن علوم مقدماتی پرداخت و تا چهارده سالگی قرآن‌کریم را حفظ کرد و سپس در پی فهم قرآن به سنندج رفت و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر قرآن را آموخت و پس از آن به قصد جهانگردی و سیاحت به بغداد و بصره رفت و علما و شعرا را ملاقات کرد و سپس به زاگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به وعظ و ارشاد مردم و تدریس به سر برد تا به سال ۱۱۴۳ هجری درگذشت. وی در ادبیات و فقه استاد بود و در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری نغز و دلنشین به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

مورغ دڵ نه قه‌عر چای بیژه‌ن مه‌نده‌ن      ته‌دبیر رووی دڵوه به‌ختم به‌نده‌ن

یعنی:

مرغ دل در قعر چاه بیژن مانده است تدبیر روی دل به بختم بند شده است.

مراجع: جُنگ خطی و تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**نافع مظهر**: نافع‌ابن شیخ محمود سقزی متخلص به مظهر در سال ۱۳۳۶ هجری در سقز متولد شد و درکودکی صرف و نحو و قرآن‌کریم را در خدمت علما فراگرفت و پس از آن به عراق مهاجرت کرد و در آنجا به تحصیل پرداخت و سپس به مُدّت پنج سال با سمت پزشکیاری خدمت کرد و پس از آن به سقز بازگشت و در آموزش و پرورش استخدام شد و سرانجام به سال ۱۴۱۸ هجری در هشتاد و دو سالگی فوت کرد. وی در هنگام فراغت به سرودن شعر مشغول می‌شد و بیشتر اشعارش کردی است و دیوانش تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**سرد باد آذر و دی بر گلستانم وزید      بر ورق‌های جوان رنگ خزان آمد پدید**
**ریخت بر شهر وجودم گرده‌ای ابر زمان      موی شاداب سرم از برف پیری‌شد سفید**
**گرچه ناکامی بسی دیدم بدوران حیات      نگسلم تا زنده‌ام دستم ز دامان امید**
**ای بسا نادان زهمت گشت دانا و ادیب      بی‌نوا در سایهٔ کوشش به دولت‌ها رسید**

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**نافع یونس**: نافع‌بن یونس به سال ۱۳۴۶ هجری در اربیل به دنیا آمد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس وارد دانشکدهٔ حقوق دانشگاه بغداد شد و به اخذ لیسانس نایل آمد و او در همان ایام تحصیل به صفوف مبارزین

پیوست و یکی از معروفترین افراد سازماندهی تشکیلات‌های سرّی عراق به شمار می‌رفت و پس از فارغ‌التحصیل شدنش دستگیر شد و به ده سال زندان محکوم گردید و در زندان مورد وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها قرارگرفت و پس ازکودتای سال ۱۹۵۸ نافع آزاد شد و به انتشار روزنامهٔ آزادی به‌زبان کردی اقدام کرد و پس از مدتی مجدداً دستگیر و سرانجام در زندان به سال ۱۳۸۳ هجری جهان را وداع گفت. وی یکی از روزنامه‌نگاران کرد است و از او مقالات زیادی در مجلات و روزنامه‌های کردی به طبع رسیده است.
مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**نالی شهرزوری nâlî šahrazûrî**: ملاخضربن احمد شاه ویس میکائیلی در سال ۱۲۱۲ هجری در قریهٔ خاک وخول شهرزور متولد شد و در سال ۱۲۹۵ هجری در استانبول بدرود زندگی گفت. وی نزد دانشمندان عصر از جمله ملاعبدالله رش و شیخ عبدالله خرپانی به تحصیل علوم پرداخت و در تفسیر و حکمت و ادبیات فارسی و عربی دست یافت. او با امرای بابان معاصر بود. وی سفری به حج رفت و پس از بازگشت به علت اغتشاشات داخلی و کشت و کشتار عثمانی‌ها در منطقه ناچار به شام هجرت کرد و از آنجا به استانبول عازم شد و بقیهٔ عمرش را در همان جا با درد و رنج به سر برد. استادی نالی در غزل عارفانه است و در این باب تاکنون هیچ شاعری کرد به پایهٔ او نرسیده است. دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون چندین بار با شرح به چاپ رسیده است. از اوست:



عکس خیالی نالی

هەموو وەقتم دوعایە داخۆ کەی بێ        بە تیرێکم شەهیدی کەربەلا کەی

گله ناکەم ئەوە ندەی دەنکە جۆیێ ئەگەر کە للەی سەریشم پڕلە کاکەی

یعنی:

همیشه دعا می‌کنم که یارم کی می‌آید تا به تیر نگاهش شهید گردم، هیچ گـله‌ای ندارم اگر سرم هم در راه او از بین رود.

مراجع: مێژووی ئەدەبی کوردی نووسینی: عـلاءالدیـن سجادی، و دیـوانـی نـالی لەسـەرئەرکی گیوموکریانی ـ هەولێر ۱۹، و نسخهٔ خطی نالی، و تحقیقات نویسنده.

**نام ماه‌های کُردی:** در میان کردان برای ماه‌های سال نام‌های مخصوصی دارند که همه آنها را به کار می‌برند و تمام آنـها تـوصیفی است از فـصول سـال و زنـدگی جـانوران و پرندگان و گیاهان و آداب کشاورزی و دامداری و در واقع مبنای تقویم محلی کردی بر واقعیت‌های زندگی اجتماعی و تغییرات آب و هوا و زندگی حـیوانـات و دامـپروری و کشاورزی پی‌ریزی شده است و اینک نام دوازده ماه کردی:

۱- خاکەلێوە xâka lêwa : فروردین.

۲- بانەمەڕ bânamar : اردی‌بهشت.

۳- جۆزەردان jo zardân : خرداد.

۴- پووش پەڕ pûš par : تیر.

۵- گەلاوێژ galâwêž : مُرداد.

۶- خەرمانان xarmânân : شهریور.

۷- ڕەزبەر raz bar : مهر.

۸- خەزەڵوەر xazal war : آبان

۹- سیخوار sîxwâr : آذر.

۱۰- بەفرانبار bafrân bâr : دی.

۱۱- ڕێبەندان rê bandân : بهمن.

۱۲- ڕەشەمە rašama : اسفند.

**نام‌های دوازده ماه:** در زمان داریوش هخامنشی (۴۸۵-۵۲۱ پیش از میلاد) تقویم دینی مزدیسنا در ایران رواج یافت و ماه‌های زرتشتی جانشین ماه‌های پارسی باستان شد و نام این دوازده ماه تا پیدایش اسلام در میان مردم رایج بود به ویژه در میان کردها این ماه‌ها

رایج بود و نام این دوازده ماه در کتاب‌های یارسان (اهل حق) بدین گونه است:

۱- فرۆدان fioidân: فروردین ـ آوستا: فرورتی frawartî .

۲- ئەرتەوەهێشت artawahêšt : اردی‌بهشت ـ آوستا: اش‌وهیشته aša wahîšta .

۳- هەرۆتات harotât : خرداد ـ آوستا: هئوروتات haûrwatât .

۴- تیشتەر tîštar : تیر ـ آوستا: تیشتریه tîštrya .

۵- ئەمرتات amirtât : امرداد ـ آوستا: امرتات amiritât .

۶- شەتەروەر šatarwar : شهریور ـ آوستا: خشتروئیری xšathra waîrya .

۷- میترە mîtra : مهر ـ آوستا: میثره mîthra .

۸- ئاوان âwân : آبان ـ آوستا: اپم apam .

۹- ئاهر âhir : آذر ـ آوستا: آتر âtar .

۱۰- دەتۆش datoš : دی ـ آوستا: دتوشو darošû .

۱۱- وەهمەن wahman : بهمن ـ آوستا: وهومنه wuhûmanah .

۱۲- سپەندارمەز sipandârmaz : اسفند - آوستا: سپنت‌آرمیئتی spinta ârmaîtî .

**نام‌های سی‌روز ماه:** هر یک از سی روز ماه در گذشته در میان کردها نام ویژه‌ای داشته و نام‌های سی روز ماه که از آوستا سرچشمه گرفته بدینگونه است:

۱- هۆرمز hormiz : اهورامزدا، سرور دانا.

۲- وەهمەن wahman : اندیشهٔ نیک ـ در آوستا و هومن wihû man .

۳- ئەرتەوەهێشت artawahêšt : اردی‌بهشت، بهترین راستی و پاکی ـ آوستا: اشاوهیشت ašâwahîšta .

۴- شەتەروەر šatawar : شهریور، شهریاری نیرومند ـ آوستا: خشتر وئیری xištra waîrya .

۵- سپەندارمەز sipandârmaz : سپندارمذ، فروتنی و مهرپاک ـ آوستا: سپنت آرمیئتی sipinta ârmaîtî .

۶- هەرۆتات : خرداد، تندرستی و رسایی آوستا: هئوروتات haûrwatât .

۷- ئەمرتات amirtât : امرداد، بی‌مرگی آوستا: amirtât .

۸- دەتۆش datoš : دی، آفریدگار ـ آوستا: دتوشه datûša .

۹- ئاهر âhir : آذر، آتش ـ آوستا: ئاتر âtar .

۱۰- ئاوان âwân : آبان، آب‌ها -آوستا: اپم apam .

۱۱- ئافتاو âftâw : آفتاب ـ آوستا: هورخشیئت hawari xšaîta .

۱۲- مانگ mâng : ماه ـ آوستا: ماونگ mâwnga .

۱۳- تیشتەر tîštar : تیر، ستارهٔ باران‌آوستا: تیشتریه tîštrya .

۱۴- دەرەسپ darasp : زندگی هستی‌آوستا: درواسپ drwâspa .

۱۵- دەزەن dazan : دی به مهر، آفریدگار - آوستا: دزوه dazwa .

۱۶- میترە mîtra : مهر، دوستی ـ آوستا: میتره mîthra .

۱۷- سرۆش siroš : سروش، فرمانبرداری - آوستا: سرئوشه sraoša .

۱۸- رەش raš : رشن، دادگری ـ آوستا: رشنو rašnû .

۱۹- فرۆدان firodân : فروهر، نیروی پیشرفت- آوستا: فروشی frawašî .

۲۰- بارام bârâm : بهرام، پیروزی ـ آوستا: ورث رغن wirith raqhna .

۲۱- رام râm : رام، شادمانی ـ آوستا: رامن râman .

۲۲- وا wâ : باد ـ آوستا: وات wâta .

۲۳- دەزوە dazwa : دی بدین، آفریدگارآوستا: دزوه dazwah .

۲۴- دین dîn : بینش درونی ـ آوستا: دئنا dainâ .

۲۵- ئەرت art : ارد، خوشبختی ـ آوستا: اشی ونگوهی aši wangûhî .

۲۶- ئەشتات aštât : اشتاد، راستی‌آوستا: ارشتات arštât .

۲۷- ئاسمان âsmân : آسمان ـ آوستا: اسمن asman .

۲۸- زام zâm : زمین ـ آوستا: زامیاد zâmyâd .

۲۹- ماراسپەند mârâsipand : گفتار پاک‌آوستا: منثره سپنت mathra spinta .

۳۰- ئەنغەر : فروغ روشنایی‌های بی‌پایان‌آوستا: انغرراچ anqra raoça.

**نامیق بوره‌که‌یی**: نامیق‌ابن توفیق بوره‌که‌یی (صفی‌زاده) در سال ۱۳۸۱ هجری در بغداد متولد شد و در کودکی با زحمت بسیار تحصیل دانش نمود و تحصیلات ابتدایی را در تکاب افشار و دورهٔ راهنمایی و متوسطه را در تهران به پایان رساند و پس از آن به استخدام دولت درآمد. وی در همان دوران محصلی دست به کار نویسندگی زد و در مجلهٔ هوخت مقالاتی دربارهٔ حافظ نوشت و سپس به علت مطالعهٔ کتب ادبی و علمی معلومات و اطلاعاتی در فرهنگ و زبان فارسی وکردی یافت و در این‌باره نوشته‌هایی به

رشتهٔ تحریر درآورد که می‌توان در میان آنها کتاب‌های: «زن کُرد، فولکلورکردی، ویرانه خاک، زبان آذری، آموزش زبان کردی، خلفای راشدین» را نام برد.
مراجع: یادداشت‌های و خاطرات نویسنده.

**نایری nâyirî**: نام یکی از طوایف اصلی کرد است که در گذشته در سرزمین‌های آمد و آشب و خربوت و دیرسم و بدلیس سکونت داشتند و در سال ۷۴۳ قبل از میلاد به سرزمین آشور حمله بردند و بخشی از خاک آن کشور را تصرف کردند ولی تیگلات‌پلایزر چهارم آنان را به سختی از کشور خود راند و تا پشت کوه آرارات دنبالشان کرد. طایفهٔ نهری یا نایری که اکنون در شمدنیان هستند از نبیره‌های این طایفه‌اند.
مراجع: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، و کورد و کوردستان نووسینی ئه‌مین زه‌کی، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف.

**نبی بی‌آفرین**: نبی‌ابن نایب حبیب‌الله متخلص به بی‌آفرین به سال ۱۳۲۶ هجری در قریهٔ اصلامرز از توابع لیلاغ به دنیا آمد و علوم مقدماتی را همان جا آموخت و در جوانی در ژاندارمری استخدام شد و مدت‌ها در پاسگاه‌های کردستان خدمت کرد تا این که به سال ۱۳۳۹ شمسی بازنشسته شد و او چون به شعر و ادب علاقه پیدا کرد از این‌رو به مطالعهٔ دواوین شعرا پرداخت و سرودن شعر را آغاز کرد و از او اشعاری در مجلات آوینه و سروه به طبع رسیده. از اوست:

با خاک وه‌طه‌ن بکه‌رۆم وه‌بۆ　　　ده‌ور جووانیم با بیۆوه‌سۆ

یعنی:

بهل خاک وطن را بو کنم، و دوران جوانیم تازه شود.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**نجف آزادبخت**: نجف آزادبخت‌ابن ملامحمد در سال ۱۱۸۵ هجری در دلفان لرستان متولد شد و در کودکی قرآن کریم را در خدمت پدرش فراگرفت و پس از آن به خرم‌آباد رهسپار شد و در خدمت عالمان دین فقه و تفسیر را آموخت و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۱۲۳۲ هجری درگذشت. وی از شعرای معروف لرستان است و اشعارش متأسفانه تاکنون

جمع‌آوری نشده. از اوست:

طوغرای زوڵفانش سیای قەطرانەن نیم‌نیگای نازش ئاشۆی ئێرانەن
گا دێز گا بەنەوش گاگا موشکینەن گاگا پەشێوەن، گا حەڵقەی چینەن
گاهی کولاڵەی جام جەبینەن

یعنی:

گیسوان طغرایش سیاهتر از قطران است و نیم نگاهش آمیخته با ناز در قلمرو دل آشوب برانگیز است. گاه فلفلی و گاه بنفش و گاگاه مشکی و گاه پریشان و آشفته و گاه زیباتر از حقهٔ چینی است و گاه بسان کلاله‌ای است که بر خط پیشانی پخش شده باشد.

مراجع: جنگ خطی، گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**نجف‌خان بایندر:** نجف‌خان‌ابن قلی‌خان گروسی از طایفهٔ بایندر در سال ۱۲۲۷ هجری در بیجار متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا فراگرفت و پس از آن فنون ادب را از عالمان دین آموخت و چون به شعر و ادب دلبستگی داشت به مطالعهٔ قوانین ادب و دیوان‌های شاعران کرد و فارس پرداخت و پس از فوت پدرش سرپرستی املاک را به عهده گرفت و سرانجام به سال ۱۳۰۰ درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

زوڵفت چین‌چینەن بە رزچین بەستەن بەوێنەی شامار قەلب من گەستەن
مەرمن تووانای طاقەتم چەندەن تیر ئە برۆانت نیم‌گیانم سەندەن

یعنی:

زلفت چین چین است و به صف ایستاده است و مانند شاه ماری قلب مرا گزیده است، مگر من چقدر تاب و توان دارم که تیر ابروانت جانم را ستانده است.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**نجفقلی‌خان مفتون:** نجف قلی‌خان‌ابن شهباز خان دنبلی متخلص به مفتون از امرایی است که به چند تن از پادشاهان ایران از شاه سلطان حسین صفوی گرفته تا آقامحمدخان قاجار خدمت کرده و از سوی آنان مورد تکریم واقع شده است. در دورهٔ نادرشاه افشار

یکی از سران سپاه وی به شمار می‌رفته و هنگام ورود فاتح هندوستان به شهر شاه جهان‌آباد در سال ۱۱۵۱ هجری از طرف وی رتبهٔ امیرالامرایی یافت و بعد به تبریز مراجعت نمود و در سال ۱۱۵۵ هجری به سمت بیگلربیگی گری (حکومت) تبریز تعیین شد. وی مدت چهل و چهار سال فرمانروای تبریز و توابع بود. او در سال ۱۲۴۳ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامدادتهران ۱۳۶۳.

**نجم‌الدین ایوب اخلاطی**: نجم‌الدین ایوب محاسب‌ابن عین‌الدوله‌ابن نصرالله اخلاطی از علمای قرن هفتم هجری است. وی در ادب و شعر عرب و نجوم مهارت داشت و درک محضر بسیاری از علمای آن زمان راکرد و در زمرهٔ فصحای شعر و ادب و نجوم و ریاضی به شمار است. سلطان ملک صالح ایوبی (۶۳۹-۶۴۷ هجری) او را گرامی داشته. از تألیفات او در هیأت و نجوم: اصول احکام النجوم است.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، وکشف الظنون تألیف حاجی خلیفه.

**نجم‌الدین ملا**: نجم‌الدین ملاابن ملاغفور در سال ۱۳۱۸ هجری در سلیمانیه متولد شد و در کودکی در خدمت پدرش قرآن کریم و کتاب‌های فارسی مانند بوستان و گلستان را آموخت و پس از آن در حجرهٔ حاج شیخ مصطفی قاضی فقه و تفسیر را فراگرفت و به اخذ افتاء نایل آمد و سپس به استخدام دولت درآمد و در همین ایام بود که با استاد حسین حزنی مکریانی آشنا شد و داستان‌ها مقالاتی در مجلهٔ «زاری کرمانجی» و ژین به چاپ رساند. وی مدت چهل سال مدرسه‌ای را که خود به نام کشتی نوح بنا نهاده بود اداره کرد و هنگام فراغت خود را به جمع آوری دواوین شعرای کرد به سر می‌برد و اکنون ده‌ها جلد دیوان خطی شاعران کرد از وی به یادگار مانده است. سرانجام به سال ۱۳۸۳ در سلیمانیه درگذشت.

مراجع: روزنامه‌نگاری در کردستان ـ ترجمهٔ شریفی و توێژینه وه‌یێک له‌پێنج به‌هری نجم‌الدین مه‌لا ـ مصطفی نه‌ریمان ـ به‌غدا ۱۹۷۹.

**نَدری**: نام یکی از طوایف کرد است که در میرگه‌سارو اودالان و جوانرود و ماهیدشت و ژاورود سکونت دارند و چنان که گویند آنان از بقایای قوم نایری هستند که تحریف

ندری شده است و بیشترشان به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و دارای مزارع و باغ‌های زیادی هستند.

**نرسی**: بنا به روایت شاهنامه کُردی نرسی پسر بهرام بهرامیان پس از درگذشت پدرش به شهریاری ایران رسید و او نه سال با داد و عدل شهریاری کرد و سپس کشورش را به فرزندش اورمزد واگذار نمود.

بنا به مدارک تاریخی بهرام سوم پس از چهار ماه شهریاری تخت را به سال ۲۹۲ میلادی به نرسی سپرد و خود کناره گرفت و نوشته‌اند که او پسر شاپور اول است و در زمان او تیرداد پادشاه ارمنستان تحت‌الحمایه رومی‌ها بود و نرسی در سال ۲۹۶ میلادی با سپاهی گران به ارمنستان حمله کرد و پس از شکست دادن تیرداد او را به روم فراری داد و ارمنستان را به ایران ملحق نمود و دیوکلیسین امپراتور روم که پشتیبان تیرداد بود پدرزن خود گالریوس را به جنگ ایرانیان فرستاد و ایرانیان در نزدیکی رودخانهٔ فرات چنان شکستی به او دادند که بسی از سپاهیان روم کشته شدند و یک سال بعد رومی‌ها مجدداً به ایران حمله کردند و امّا این بار ایرانیان شکست خوردند و نرسی خود مجروح شد و ملکهٔ ایران هم اسیر گشت و نرسی تقاضای صلح کرد و به موجب معاهده‌ای که میان ایران و روم بسته شد صلح میان دو کشور برقرار شد و این ننگین شکستی بود که برای ایرانیان روی داد و نرسی تاب این شکست را نیاورد و به سال ۳۰۱ میلادی از غصه بیمار شد و مرد.



مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نرگس خانم شهرزوری**: نرگس خانم دختر ملاشکرالله در سال ۷۱۳ هجری در شهرزور متولد شد و علوم مقدماتی را همان جا نزد پدرش فراگرفت. وی با استعداد شگفت‌آورش از توجه کامل پدرش برخوردار شد و دیری نگذشت که در سایهٔ توجه

پدرش شاعره‌ای هنرآفرین گردید و در هجده سالگی با عابدین جاف ازدواج کرد و در اواخر قرن هشتم در ده شیخان درگذشت. دیوان اشعار او که شامل قصاید و غزلیات عرفانی است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

بـۆ پیر پیره پیرم — بۆ ژیـر ژیـره پیرم
بـۆ بیر بیره پیرم — بۆ سیر سیره پیرم
بۆ کـوڕ کـوڕه پیرم — وه‌ک گوڕ گوڕه پیرم
بـۆلێڵه لتـڵه پیرم — بـۆ فیڵ فیڵه پیرم
بۆ شین شینه پیرم — بـۆقین قـینه پیرم
بۆ یـۆز یـۆزه پیرم — بۆ هۆز هۆزه پیرم

یعنی:

پیرم که دوست حق است، او مرشدم است و عاقل و خردمند کسی است که در سیرت و سلوک در بند خواطر رویهٔ دنیا نباشد و به سخن او گوش فرا دهد و اندیشیدن در آیات خدا به وسیلهٔ او آسان است و با پسر چون پسر رفتار می‌کند و بسان شعله‌ای بر دل‌ها می‌تابد و در هنگام تیرگی خود را بدانگونه می‌نمایاند. کسی که کین بورزد پیرم به او چیره می‌گردد و چون یوز به او می‌تازد.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ عابدین، و نسخهٔ خطی دفتر پردیور.

**نریمان وردی**: نریمان‌ابن فیروز ملقب به وردی که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است، در اورامان متولد شد و در همان جا به کسب علوم مقدماتی پرداخت و پس از آن به شهرزور و دینور و موصل سفر کرد و نزد عالمان دین کسب علم کرد و در فقه و حکمت و فنون ادب استادی یافت و مدتی هم در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم سرگرم شد و سرانجام به سال ۷۸۰ هجری درگذشت. وی در جوانی شعر می‌سرود و از او اشعاری به جای مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

زێـڵـم پـڕڕازه‌ن پـه‌ی ئـه‌زی نه‌ردی — ئـیتر جـه‌ناکـه‌س هیچ مـه‌ووٚسه‌ردی
ئـه‌وساکـه ئـامام جـه‌ی وه‌رو پـردی — گرد ئاماین نه چین چل نه‌یه‌یک مه‌ردی

یعنی:

دلم پر از اسرار الهی است و این مایهٔ خوشبختی من است، دیگر فرومایگان و

ناکسان نمی‌توانند مرا از لطف حق دلسرد و ناامید کنند و پس از آن به سوی پل بلوی که دنیا است شتافتم و با مردی زندگی کردم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**نژاد سرمی:** نژادابن عزیز سرمی در سال ۱۳۷۲ هجری در ده گلاله از توابع چومان متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس به استخدام دولت درآمد. وی با بیشتر مجلات و روزنامه‌ها همکاری دارد و شعر نیکو می‌سراید و تاکنون چند اثر او به طبع رسیده که از آنها است:

ئەو شەوانەی خەوم نایێ، نووستووی بەر باران، ڕێگان‌وبان. از اوست:

خۆشەوسیتم!لووتکەی خۆشەوسیتی دڵم
ئێجکار بە رزە
تامنالانی شەقامی ناوشاری‌خەمم
نەخەیتە خەندەی پێکەنین
بڕوابکە
قەت ناگەیتەلووتکەی خۆشە وبستی دڵم

یعنی:

ای عزیزم!، قلهٔ محبت دلم، بسی بلند است، تا بچه‌های خیابان شهر اندوهم، به خنده نیاوری، باور کن، هیچگاه به قله محبت دلم نمی‌رسی.

مراجع: نەورۆزنامە نووسینی محمد زنگنه.

**نصراللەبیگ کلهر:** نصراللەبیگ‌ابن احمدبیگ متخلص به توفیق در سال ۱۳۰۱ هجری درکرمانشاه متولد شد و درکودکی علوم مقدماتی را فراگرفت و پس از فوت پدرش به زراعت وکشاورزی پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۵۸ هجری درگذشت. وی گرچه سواد زیادی نداشت ولی در اقسام شعر تبحر داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

**مژده‌ای دردی کشان کامد بهار و رفت دی**

**وقت آن شد کز صراحی در قدح ریزیم می**

مشق مجنونی کن ای عاشق اگر خود عـاقلی
زانکـه مـی‌آید بـرون بـار دگـر لیـلی ز حـی
می‌ده ای ساقی که ره دور است و منزل ناپدید
گر نباشد لطف تو مشکل شود این سال طی
میکش ای (تـوفیق) جـوریار انـدر راه عشـق
در جفایش رو مـتاب آخـر وفـا بـینی ز وی

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**نصرت‌الدین ابراهیم شبانکاره‌یی:** چون ملک نـظام‌الدیـن بـه سـال ۶۶۲ هـجری در مصاف کشته شد، برادرش نصرت‌الدین ابراهیم به جای او نشست. وی با نیروی دلاوری و حسن تدبیر توانست ممالک خود را محفوظ دارد و مردم هم از او راضی بودند زیرا با مردم به مهربانی و عدالت رفتار می‌کرد و در زمان او حوادثی روی نداد و بیشتر به آبادانی و عمران شهرها و روستاها پرداخت و سرانجام به سال ۶۶۴ هجری درگذشت و جسد او را هم به مسجد دارالامان دفن کردند.

مراجع: مجمع الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای و فارسنامه تألیف ابن البلخی.

**نصرت‌الدین احمدابن یوسف فضلوی:** پس از کشته شدن افراسیاب حکومت لرستان به سال ۶۹۵ هجری به دست نصرت‌الدین احمد افتاد. وی مردی دانش‌پرور و فاضل بود و علما و شعرا او را تشویق می‌کرد و به قول ابن بطوطه وی در حـدود صـد و شـصت مدرسه بنا نهاد که چهل و چهار باب آنها در ایذه بود و بسی جـاده و کـاروانسـرا و پـل درست کرد و سرانجام به سال ۷۳۰ هجری وفات یافت.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیرشرف‌خان بدلیسی.

**نصرت‌الدین ارسلان‌ابن آقسنقر:** نصرت‌الدین ارسلان احمدیلی پس از کشـته شـدن پدرش به سال ۵۲۷ هجری به جای او نشست و به عمران و آبادانی پرداخت و در سال ۵۵۸ هجری گرجیان به شهرهای اران و آذربایجان تاختند و بسی از مسلمانان را کشتند و نصرت‌الدین با سپاهیانش در مقابل آنان ایستاد و آنـان را شکست داد و پـیروزمندانـه بازگشت و سرانجام به سال ۵۷۰ هجری درگذشت.

مراجع: الکامل تألیف ابن الاثیر و تاریخ عماد کاتب.

**نصرت‌الدین محمد روادی:** نصرت‌الدین محمدبن علاءالدین کرپه ارسلان روادی پس از فوت پدرش به سال ۶۰۴ هجری از سوی سرداران روادی به امارت مراغه برگزیده شد و او چون خردسال بود از سیاست بهره‌ای نداشت و او به این خاطر میدان را برای سرداران خودخواه و منافقان بازتر کرد و پس از چندی شورش و بلوا همه قلمرو روادی را فراگرفت و هر کدام از سرداران برای به دست آوردن گوشه‌ای از حکومت در تلاش بودند و این بود که کارها را به دست یکی از چاکران علاءالدین سپردند و ابن اثیر گوید: یکی از امیران علاءالدین بر این پسر شورید و مردم را گرد آورد و آن چاکر سپاهی به جنگ او فرستاد و او را شکست داد و فرمانروایی پسر علاءالدین را محکم‌تر کرد امّا چندی نگذشت که اجل مهلتش نداد و به سال ۶۰۵ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نصرت‌الله کوهستانی:** نصرت‌الله‌ابن اسدالله کرمانج متخلص به نصیب در سال ۱۳۳۱ هجری درقوچان متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و در بیست و چهار سالگی در ادارهٔ دارایی استخدام شد و به سال ۱۳۶۲ هجری در سی و یک سالگی درگذشت. وی از بیشتر علوم و حرف معمول زمان خود بهره و نصیب کامل برد و در سرودن شعر نیز ید طولایی داشت و دیوان او که شامل قصاید و غزلیات است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

**اگر خواهی به شادی بگذرانی زندگانی را**
**به غفلت مگذران ای دوست ایام‌جوانی را**
**جوانی کامرانی بود صد آوخ زنادانی**
**که از کف رایگان دادمی نقد کامرانی را**
**«نصیب» از مطرب و ساقی حدیث‌فرصت باقی**
**بگوش هوش بنیوش و بهل دنیای فانی را**

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**نصر حمویه‌ابن‌کوسه‌یی:** که در قرن چهارم هجری می‌زیسته یکی از سرداران بزرگ کرد بوده و در دورهٔ سلطنت امیراحمد سامانی (۳۳۰-۳۳۱ هجری) سپهسالار اردوی بخارا بوده است و خدمات زیادی به ایران نموده است.

مراجع: تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال.

**نظام‌الدین حسن‌ابن طیب شبانکاره‌یی:** نظام‌الدین حسن‌ابن طیب شاه پس از وفات غیاث‌الدین به سال ۶۸۸ هجری به حکومت شبانکاره رسید و در مدتی کوتاه اقتدار به هم رسانید و مردم را نیز راضی نگهداشت و امرا و سران لشکر را طرفدار خود ساخت و رویهمرفته شانزده سال حکومتِ کرد و سرانجام به سال ۷۲۵ هجری وفات یافت.
مراجع: مجمع‌الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای، و فارسنامه تألیف ابن‌البلخی.

**نظام‌الدین حسن شبانکاره‌یی:** نظام‌الدین حسن‌ابن محمدابن مظفرالدین پس از کشته شدن قطب الدین به سال ۶۵۹ هجری بر تخت نشست. وی در آغاز کار با سلجوق شاه (۶۶۰-۶۶۲ هجری) به مقابله پرداخت و ایشان را شکست سختی داد و اکثر سپاهیانش را از دم شمشیر بگذرانید و سلجوق شاه به کازرون فرار کرد ولی سلجوق شاه پس از مدتی با سپاهی گران به جنگ نظام‌الدین آمد و سرانجام به سال ۶۶۲ هجری شکست سختی خورد و در نبرد به قتل رسید و جسدش را به قلعهٔ دارالامان بردند و در مسجد دارالامان دفن کردند.
مراجع: مجمع الانساب تألیف محمد شبانکاره‌ای.

**نظام‌الدین محمود شبانکاره‌ای:** نظام‌الدین محمودبن نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای به سال ۴۶۸ هجری بنا به فرمان ملکشاه سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هجری) فرمانروای فارس شد و او مردی شجاع و جوانمرد و بخشنده بود و وی پایتخت خود را شهر جشناباد یا گشتاباد قرار داد و سپس به توسعهٔ راه‌ها و عمران و آبادانی امارتش پرداخت و سر و صورتی به آن داد تا به سال ۴۹۹ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نظام‌الدین یحیی شبانکاره‌ای:** نظام‌الدین یحیی‌بن حسن پس از امیر فضلویه به سال ۴۵۹ هجری بنا به فرمان الب ارسلان سلجوقی به حکومت فارس منصوب شد و او مردی کاردان و مقتدر و شجاع بود و او در آنجا لشکری فراهم آورد و پس از آن تبریز را گرفت و سپس قلعه‌های جوشناباد و دارالامان و قلعهٔ تبریز را مستحکم کرد و یکی از پسرانش قطب الدین را در قلعهٔ دارالامان نشاند و پس از مدتی به عمران و آبادانی شهرها و روستاهاپرداخت و مسجدی در تبریزساخت و سرانجام به سال ۴۶۸ هجری‌فوت کرد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نظامی گنجوی:** الیاس‌ابن یوسف متخلص به نظامی در سال ۵۳۰ هجری در گنجه متولد شد و در کودکی پدر و مادرش را از دست داد و در جوانی به تحصیل علوم پرداخت و در تمام رشته‌های علوم مانند علوم طبیعی و الهی و طب و نجوم استادی یافت و پس از آن نزد اتابکان آذربایجان تقرب پیدا کرد و در اشعارش نیز عده‌ای از شاهان اتابک را مدح کرده است و سرانجام به سال ۶۱۴ هجری درگذشت. وی از شعرای بزرگ ایران به شمار می‌رود و مهمترین اثر او خمسه است که شامل پنج مثنوی است: مخزن الاسرار، لیلی و مجنون، خسرو و شیرین، هفت پیکر، اسکندرنامه. دیوان او نیز که شامل قصاید و غزلیات است به چاپ رسیده. پدر و مادر نظامی از کردان گنجه بوده‌اند و در اشعارش به آن اشاره کرده است. چنان که گوید:

**من یکی کرد زاده لشکریم کز نیاکان خویش گوهریم**

مراجع: تاریخ ادبیات ایران تألیف: دکتر رضازاده شفق.

**نظربیگ دنبلی:** نظربیگ‌بن سلطان علی‌بیگ دنبلی به سال ۱۰۱۰ هجری بنا به وصیت پدرش و فرمان سلطان عثمانی به حکومت خوی رسید و در این اثنا عثمانی‌ها چون ایروان را گرفتند بیشتر امرای کرد به عثمانی‌ها پیوستند و سلطان عثمانی نیز نواحی چالدران و سلیمان سراو سگمن‌آباد را به نظربیگ و قلیچ‌بیگ برادرانش بخشید و این باعث اختلاف بین دنبلی‌ها و محمودی‌ها شد و آنان پس از مدتی با هم به جنگ و ستیز پرداختند و نظربیگ و حسین‌بیگ برادرش قریب به هشتاد نفر دنبلی دیگر به سال ۱۰۱۳ هجری در این جنگ کشته شدند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نعیمی خرپوتی:** عمرابن احمدابن محمدسعید خرپوتی متخلص به خرپوتی در سال ۱۲۱۶ هجری در خرپوت تولد یافت و در همان جا به کسب علم و فضایل پرداخت و در نزد بزرگان و عالمان دین فقه و تفسیر و فنون ادبی را آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس مشغول شد و به سال ۱۲۹۹ هجری درگذشت. اوراست: شرح‌الاظهار، شرح‌الفریدة، عقیدة‌الشهدة فی شرح قصیدة البرده.

مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**نقی آزاد:** نقی آزاد ملقب به دبیر که از طایفهٔ شوهان کلهر است، در قرن سیزدهم هجری می‌زیسته و از شعرای لرستان به شمار می‌رود. طبق کتاب گلزار ادب لرستان، وی قبلاً پیرو مسلک اهل حق بوده و سپس مذهب اثنی‌عشری را پذیرفته و مدتی نایب‌الحکومهٔ جلالوند بوده و اشعار او تاکنوَن جمع‌آوری نشده و پراکنده است. از اوست:

تەوحید وەمەعنای یە کتایی ذاتش عەدل یەعنی تەسلیم وە تەقدیراتش
نە بووەت یەعنی ئەنبیا تەمام یەکیەک ژەئادەم تا خەیرولئەنام
ژە کارخانەی غەیب پەیام ئاوەربین ئیبلاغ کونەندەی ئەمر داوەر بین

یعنی:

توحید به معنی یکتایی یگانه و عدل یعنی تسلیم شدن به تقدیرات حق، نبوت به معنی پذیرفتن و فرستاده خدا و ایمان به او از آدم تا خاتم، آنها پیام‌آوران و مبلغان حق و حقیقت بودند و ابلاغ‌کنندهٔ امر داور یکتا بودند.

مراجع: گلزار ادب لرستان تألیف اسفندیار غضنفری امرایی.

**نواهای کردی:** نوا مقام و پردهٔ موسیقی را گویند و در موسیقی کردی نواهای زیادی داریم که از پیشینیان به یادگار مانده و تعدادی از این نواها عبارتند از: نەوای کوردی naŵây kurdî : نوای کردی که نغمه‌ای است از موسیقی قدیم و نەوای بەختیاری naŵây baxtiyârî : نوای بختیاری که نوعی از الحان قدیم است و نەوای گوواشت naŵây guwâšt : نوای گواشت که یکی از آوازهای ششگانه است و نەوای سەلمەک naŵây salmak : نوای سلمک که آوازی است از جمله شش آواز قدیم و نەوای شاناز naŵây šânâz : نوای شهناز که یکی از آهنگ‌های موسیقی کردی است و آن با زیر افکند و بزرگ مناسب است و نەوای گەردانیا naŵây gardânyâ : نوای گردانیا که نوایی است از موسیقی قدیم و آن آواز دوم از شش آواز قدیم بود و نەوای نەورۆز naŵây nawroz : نوای نوروز که یکی از آوازهای ششگانهٔ قدیم است و این آواز با عراق و زیرافکند و اصفهان مناسب است و نەوای هومایوون naŵây humâyûn : نوای همایون که یکی از مقام‌های موسیقی کردی است و گوشه‌های آن عبارتند از: درآمد و موالیان و چکاوک و بیداد و بختیاری و نەوای خارکەن naŵây xâr kan : نوای خارکن که نوایی است قدیمی و در پردهٔ صفاهان زده می‌شود و نەوای نەورۆز بەیاتی nawroz bayâtî : نوای نوروز بیاتی که یکی از شعب بیست و چهارگانهٔ موسیقی قدیم است و آن پنج نوا

است و از طرفین نغمات برای تزیین به آن اضافه کنند و لحن آن محزون و رقت‌انگیز است و به حجازی و بوسلیک نزدیک می‌باشد و نوای مایه mâya: مایه که یکی از شش آواز موسیقی قدیم کردی است.

**نوبهار:** منظومه‌ای است در لغات عربی به کردی اثر شیخ احمد خانی (۱۱۱۸-۱۰۶۱ هجری) که در چند قصیده سروده شده و هر قصیدهٔ آن بر وزنی است و جمعاً در حدود ششصد واژهٔ کرمانجی شمالی است و مکرر به طبع رسیده و مدت‌ها از کتب درسی مقدماتی محسوب می‌شده. مطالب این منظومه غیر از لغت و عروض، تعلیم اوزان معمولی برای مبتدیان است و اکثر طلبه‌ها آنها را در حفظ دارند. خانی نخستین کسی است که ضمن قطعه در اوزان مختلف که جمعاً برای تسهیل فراگیری لغات عربی این منظومه را پدید آورده است.

مراجع: نسخهٔ خطی نوبهار، و هدیةالحمیدیة فی اللغة الکردیة تألیف ضیاءالدین پاشا الخالدی‌استانبول ۱۳۱۰.

**نوذر:** بنا به روایت شاهنامهٔ کردی نوذر پسر منوچهر است و او هفت سال شهریاری کرد و وی در آغاز با عدل و داد رفتار کرد ولی سپس راه بیدادگری در پیش گرفت و راه و روش پدر را از یاد برد و او به گردآوری سیم و زر پرداخت و این بود مردم از او بیزار شدند و بر علیه او شوریدند و در این هنگام سام که یکی از پهلوانان برومند ایرانی بود او را اندرز داد و کشور را به حال عادی بازگرداند و در این دم بود که پشنگ پادشاه توران لشکری را



به سرکردگی پسرش افراسیاب به ایران فرستاد و او نوذر را شکست داد و اسیر کرد و او

را به خونخواهی پهلوانانش که به دست زال و قارن کشته شده بودند گردن زد و سپس افراسیاب خود را پادشاه ایران خواند و دوازده سال پادشاهی کرد. نام نوذر در آوستا نئوتر و در پهلوی نوتر است که به معنی عقیم می‌باشد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نورالدین ابوبکر محمد اسعردی:** نورالدین ابوبکر محمدابن محمدابن عبدالعزیزابن عبدالصمدابن رستم اسعردی در سال ۶۱۹ هجری در اسعرد متولد شد. وی در شعر و ادب مهارت داشت و درک محضر بسیاری از علما را کرد و در زمرهٔ فصحای شعر و ادب به شمار است. پس از اتمام تحصیلات در دربار ملک ناصر ایوبی تقرب یافت و سرانجام در سال ۶۵۶ هجری در شام درگذشت. از او دیوانی به نام سُلافَةُ الزَرجون فی الفَلاعة و المجون به یادگار مانده که تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

وَ لَقَد بُلیتُ بِشادِنٍ لمتهُ ... مِن قبحِ ما یأتیهِ لَیسَ بِنافعِ
مُتَبَذِلٍ فی خِسة وَ جَهَالَةٍ ... وَ مَجاعةٍ کَشهودِ باب اِلجامعِ

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، و کشف‌الظنون تألیف حاجی خلیفه، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**نورالله بدرخانی:** نوراللهبن محمدبیگ بدرخانی به سال ۱۲۵۸ هجری بنا به فرمان سلطان عبدالمجید اوّل عثمانی (۱۲۵۵-۱۲۷۷ هجری) فرمانروای بوتان شد و او در آغاز فرمانرواییش به تعمیر و عمران روستاها پرداخت و چند کاروانسرا و مهمانسرا و پل احداث کرد و سپس به استانبول رفت و در آنجا اقامت گزید و عاقبت به سال ۱۲۷۷ هجری بدرود حیات گفت و در تکیه محمد پاشا به خاک سپرده شد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نورالله سلطان اختیارالدینی:** نورالله سلطان به سال ۱۲۳۴ هجری بنا به فرمان امان‌الله خان اردلان به امارت بانه منصوب شد و او مردی بسیار سفاک و درّنده و ظالم و جاه‌طلب و دیوانهٔ قدرت بود و در آغاز فرمانرواییش به ظلم و ستم پرداخت. مستر ریچ که یکی از جهانگردان انگلیسی است راجع به سفرش به بانه در سفرنامه‌اش می‌نویسد: در سال ۱۸۲۰ میلادی مطابق سال ۱۲۴۰ هجری از بانه دیدن کردم و نورالله سلطان

حاکم بانه را ملاقات نمودم و تمام آن چه را در بین راه دربارهٔ او شنیده بودم تأیید می‌کرد که وی مردی ظالم و کینه‌توز است و شلاق زدن از کارهای روزانه‌اش بود و اموال زیادی در آنجا جمع‌آوری نموده بود و زمستان گذشته شورشی در آنجا برپا شده بود که سبب آن کارهای بی‌رحمانه وی بود و او چند روز پیش چشم سه نفر از مردان اعیان این ناحیه را از حدقه درآورده بود و زن و فرزندانشان را تبعید کرده بود و هرچه بیشتر درباره وی اطلاعاتی کسب می‌کردیم از وحشی‌گری و طغیان او بیشتر متنفر می‌شدیم و او ریشی داشت تقریباً یک پا طول داشت و مالیات‌های سنگینی از مردم دریافت می‌کرد و اگر کسی از پرداخت مالیات تعلل می‌ورزید مرگ و کوری در انتظارش بود و همچنین اموالش به غارت می‌رفت و زن و فرزندانش هم تبعید می‌شد و نورالله سلطان بدینسان حکمرانی کرد تا به سال ۱۲۵۰ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نورالوردبن سلیمان شاه نصرت‌الدین:** به سال ۷۵۵ هجری به فرمانروایی رسید و او مردی جاهل و شراب‌خوار بود و از مداومت شراب چنان شد که از مردم وحشی ماند و تمام ثروت موروثی را ازبین برد و به علت دست درازی به خزانهٔ ولایتی و تبذیر بیش از حد امرا و اعیان از نشاندن وی به سلطنت نادم و پشیمان شدند و اتفاق کردند که بر او بشورند و او را از سرکار بردارند، پس امرا و مردم بر او شوریدند و او را به سال ۷۵۶ هجری از حکومت برانداختند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نوزاد رفعت:** نوزادابن رفعت به سال ۱۳۷۱ هجری در اربیل متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را همان جا به اتمام رساند و سپس راهی بغداد شد و در دانشگاه به تحصیل پرداخت تا به اخذ لیسانس ادبیات عربی نایل آمد و پس از آن به استخدام دولت درآمد. وی از شعرای معروف کرد است و از آثار او می‌توان منظومه‌های: دارستانی ئه‌وبناره، نیگه‌رانی، به‌فری گه‌رم، هه‌ژان را برشمرد.

مراجع: تحقیقات و یادداشت‌های نویسنده.

**نی سوار:** نمودار عمروابن لهب ملقب به بهلول ماهی (۱۴۶-۲۱۹ هجری) است که از

عقلای مجانین به شمار می‌رفته و معاصر هارون‌الرشید (۱۹۳-۱۷۰ هجری) بوده و گویند خیزرانی داشت و سوار بر آن می‌شد و عصایی به دست می‌گرفت و راه می‌رفت تا به خدا برسد و از این‌رو مردم او را نی‌سوار می‌گفتند و شعرا در این‌باره به او اشاره کرده‌اند، از جمله الماس‌خان کلهر (۱۲۲۷-۱۱۶۵ هجری) می‌گوید:

وێنەی نەی سووار هەردەم مەناڵم کەس نیەن رەحمش بەیۆ وە حاڵم

یعنی:

مانند نی‌سوار همیشه می‌نالم و کسی نیست که رحمی به حالم کند.

نالی شهرزوری (۱۲۱۲-۱۲۹۵ هجری) هم در این‌باره گوید:

دیده نیگەهبانی یار، تیپی سرشکم هەزار

ناڵەیی دڵ نەی سووار، ئاهە عەلەمداری من

یعنی:

دیده‌ام نگهبان یار است و تیپ سرشکم هزار است و نالهٔ دلم چون نی‌سوار است و آه علمدارم شده است.

مراجع: نسخهٔ خطی دورهٔ بهلول، و نسخهٔ خطی دیوان الماس‌خان کلهر.

**نیازبیگ پازوکی:** نیازبیگ‌بن یادگار به سال ۹۵۸ هجری بنا به فرمان شاه تهماسب به حکومت الشگرد و دیگر نواحی رسید و او متأسفانه از سیاست و کفایت بهره‌ای نداشت و میدان را برای هوسبازان و شرابخواران بارورتر کرد و از این‌رو شورش و بلوا همهٔ قلمرو حکومتش را گرفت و به مردم هم ظلم و ستم می‌کرد و سرانجام به واسطهٔ سوء رفتار، مردم از دستش به ستوه آمدند و به شاه تهماسب شکایت کردند و شاه او را به سال ۹۸۱ هجری از حکومت خلع کرد و اویس‌بیگ دوم را به حکومت نشاند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**نیشتمان:** نام مجله‌ای بوده ادبی و فرهنگی که در سال ۱۹۴۵ در زمان قاضی محمد به زبان کُردی منتشر شده و دو سال دوام داشته و جمعاً نه شماره از آن انتشار یافته و سپس متوقف گردیده این مجله به وسیلهٔ دکتر جمال نبز جمع‌آوری و به طبع رسیده است. لازم به تذکر است که برخی از نویسندگان و هیئت تحریر آن عبارت بودند از: عبدالرحمن ذبیحی و عبدالرحمن هژار و محمدامین هیمن.

# « و »

**وجهی کردستانی:** علی‌اکبرابن محمد صالح‌بیگ متخلص به وجهی که در اواخر قرن یازدهم هجری می‌زیسته، از شاعران به نام کردستان بوده و در سنندج متولد شده و دیوان اشعارش ازبین رفته ولی اشعاری از او در تذکره‌ها نوشته شده است. از اوست:

**ای کاش که یار آید و نوروز کنیم     از آتش شوق سینه پرسوز کنیم**
**برگرد سرش چو گردش لیل و نهار     روزی به شب آریم و شبی روزکنیم**

مراجع: فرهنگ سخنوران تألیف خیام‌پور ـ تهران ۱۳۴۸.

**ورام‌بن ابوفراس جاوانی:** ورام‌بن ابوفراس جاوانی به سال ۴۵۷ هجری بنا به فرمان خلیفه عباسی به حکومت حله رسید و او مردی مصمم و باکفایت بود و اندیشه داشت که بر قلمرو نفوذ خود بیفزاید و از فرمان خلیفه یکسره بیرون رود و در آغاز سپاهی منظم آراست و به تکریت حمله کرد و آنجا را گرفت و پس از آن به عمران و آبادانی امارتش سرگرم شد و چندین کاروانسرا و یک مسجد در حله ساخت و سرانجام به سال ۴۶۲ هجری جان به جان آفرین سپرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**وفایی:** میرزا عبدالرحیم‌بن ملاغفور مهابادی متخلص به وفایی در سال ۱۲۶۴ هجری در شهر مهاباد متولد و در سال ۱۳۳۴ هجری در بادیهٔ شام وفات یافته است. وفایی در جوانی به تحصیل فقه و تفسیر و علوم ادبی پرداخت و سفری هم به خراسان کرد و در آن سامان نیز به ادامهٔ تحصیل پرداخت و پس از بازگشت به وعظ و ارشاد و تدریس سرگرم شد و سه بار به حج رفت و در بار سوم در بادیهٔ شام جان به جان آفرین سپرد. وی در آغاز جوانی شعر گفتن را آغازکرد و به تدریج در میان مردم شهرتی یافت و در نزد شیخ

عبیدالله نهری مقرب گردید. شاعر در نظم و نثر فارسی و کردی استاد بود و از آثار نثری او می‌توان کتاب تحفةالمریدین و سفرنامه وی را به کعبهٔ معظمه نام برد. دیوان او که دارای غزلیات و قصاید و قطعات و رباعیات فارسی و کردی است تاکنون چندین بار به حلیهٔ طبع رسیده است. از اوست:

دڵی دێوانه ویصاڵی لەبی جانانی دەوێ
بولبوڵی شیفته خەندەی گوڵی باغانی دەوێ
دڵ لەسەرپەرچەمی شێواوە ئەسیری زەنەخە
ئارێ ئارێ ئەوە دێوانەیە زیندانی دەوێ

یعنی:

دل دیوانه وصال لب جانان می‌خواهد و بلبل شیفته خندهٔ گل باغان را طالب است، دل بر سر پرچم یار آشفته است و اسیر زنخدان اوست، آری آری، او دیوانه است و زندان می‌خواهد.

مراجع: دیوانی وەفایی ـ هەولێر ۱۹۶۲.

**ولدبیگی**: نام یکی از طوایف کرد است که در شجاعت و رشادت و مردانگی در میان کردان ضرب‌المثل شده‌اند و آنان بیشتر در جوانرود و زهاب و شانیکان و بازان سکونت دارند و همگی به کار کشاورزی و دامداری مشغولند.

**ولی‌بیگ دنبلی**: ولی‌بیگ‌بن منصوربیگ دنبلی به سال ۱۰۰۵ هجری بنا به فرمان سلطان محمد سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲ هجری) فرمانروای خوی شد و او مردی شجاع و مقتدر و باکفایت بود و او ابتدا سپاهی فراهم آورد و ناحیهٔ قتوردره سی و ناحیهٔ ابقای را هم به تصرف خود درآورد و پس از مدتی با سلطان عثمانی برای فتح نخجوان شرکت کرد و پس از سلطان ناحیهٔ اوجوق را به برادرش قلیج‌بیگ عنایت کرد و عاقبت به سال ۱۰۰۷ هجری فوت کرد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ولی‌بیگ عتاقی**: ولی‌بیگ‌بن حسن‌بیگ عتاقی به سال ۹۹۳ هجری بنا به فرمان سلطان مراد سوم عثمانی (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) به حکومت عتاق رسید و او در آغاز با مخالفت

ذوالفقاربیگ‌بن شاهم‌بیگ وعدهٔ دیگری از نبی اعمامش مواجه شد امّا طبق فرمان سلطان محمدخان سوم عثمانی (۱۰۰۳-۱۰۱۲ هجری) همچنان در حکومت پایدار ماند و پس از آن به عمران و آبادانی و روستاها سرگرم شد و عاقبت به سال ۱۰۰۵ هجری از حکومت عزل شد.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**ولی دیوانه**: رضاابن کدخدا محمد کماله‌یی معروف به ولی دیوانه در سال ۱۱۵۸ هجری در ده شیروانه تولد یافت و در کودکی به کسب علم پرداخت و علوم مقدماتی و فنون ادب را فراگرفت. وی چنان که گویند از کودکی به شمع دختر کدخدا قادر از قبیلهٔ کماله‌یی دل می‌بندد و به علت اختلاف پدر شمع از او جدا می‌شود و کار ولی از عشق به دیوانگی می‌کشد چنان که راه بیابان پیش می‌گیرد و سر به دشت و صحرا می‌زند و سرانجام به سال ۱۲۱۶ هجر در ناکامی جان می‌سپرد. اشعاری را ولی که در دشت و بیابان سروده است، برخی از آن اکنون نیز بر سر زبان‌ها است و تمام اشعار او تا به حال جمع‌آوری نشده. از اوست:

ئەر صەد جار قابض سزا بدۆ پێم     هەنی نیم وە تەنگ گیان کێشان وێم

ئەگەر بەو طەور بۆ رۆح رەوانم     بـیللا وە ئـاسان بـەرمەشۆگـیانم

ئای چ وەش مەبۆ عومروزیندەگیم     نە خاک پای تۆ بکـەردام تـەسلیم

یعنی:

اگر قابض الارواح جانم را با زور بکشد دلتنگ نیستم، ای روح روانم به خدا جان به آسانی تسلیم می‌کنم ولی چه خوب بود که در نزد تو جان می‌دادم و این برای من شادمانی بود.

مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی، نسخهٔ خطی ولی دیوانه، و تحقیقات نویسنده.

**ونوش و برزا** wanawsh u barazâ : داستانی است که شاکه گَلالی (۱۱۹۹-۱۲۵۸ هجری) آن را به شعر ده‌هجایی به گویش گورانی به رشتهٔ نظم درآورده و موضوع این داستان عشق برزا به ونوش یا بنفشه است و بَرَزا barazâ در حسن بی‌همتا بود و هم جوانی داشت و هم شجاعت و نکته‌پردازان و افسانه‌سرایان در انجمنش از عشق مهرویان داستان‌ها نقل می‌کردند و برزا از آنان سؤال می‌کرد تا آن که زیبایی ونوش را

شنید و ندیده عاشقش شد و او چون دختر یکی از امرای شهرزور بود از پدرش خواست که او را برایش خواستگاری کند امّا پدرش روی خوش نشان نداد و برزا ناچار به دنبال ونوش روستاها و شهرها را پیمود تا این که به شهرزور رسید و در آنجا ونوش را دید و پیش پدرش رفت و از او خواستگاری کرد و پدرش گفت به شرطی ونوش را به تو می‌دهم که هفت سال برایم چوپانی کنی و برزا هم پذیرفت و هفت سال چوپانی کرد و سرانجام بدخواهان او را به مجادله و مبارزه طلبیدند و برزا هم پذیرفت و او را در حوض شیر انداختند و سپس آتشش زدند و نوش هم پس از چند روز جان به جان آفرین سپرد و هر دو را با هم دفن کردند.

مراجع: داستان ونوش و برزا سرودهٔ شا که گلالی.

**وهسودان جستانی:** وهسودان‌بن جستان به سال ۲۵۰ هجری فرمانروای دیلم شد و در این اثنا داعی کبیر حسن‌بن زید علوی (۲۵۰ - ۲۷۰ هجری) در مازندران خروج کرد و وهسودان بیعت او را پذیرفت و در سال ۲۵۱ هجری و هسودان از داعی برگشت و پس از مدتی مرگ او فرا رسید و به سال ۲۵۲ هجری درگذشت و او پسری داشت به نام جُستان.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**وهسودان روادی:** وهسودان‌بن مملان روادی ملقب به ابومنصور به سال ۴۱۰ هجری بنا به وصیت پدرش به حکومت آذربایجان رسید و او در آغاز سپاهی فراهم آورد و طوایف کرد را متحد کرد و در این اثنا غزها به ایران حمله آوردند و در حدود هزار تن از آنان به آذربایجان آمدند و وهسودان آنان را در آذربایجان اسکان داد و امّا پس از مدتی غزها به تعدی و تجاوز پرداختند و به مراغه تاختند و بسیاری از کردان هذبانی راکشتند و مسجد آدینهٔ شهر را نیز آتش زدند و پس از این ماجرا وهسودان در مقابل غزها ایستاد و بسیاری از آنان راکشت وکردها هم به جان غزها افتادند و بنا به گفتهٔ ابن‌اثیر در سال ۴۳۰ هجری زلزله شدیدی تبریز را لرزاند که خرابی‌های زیادی به بار آورد که نزدیک به پنجاه هزار نفر کشته داد و وهسودان همهٔ آن خرابی‌ها را ساخت و سرانجام به سال ۴۵۰ هجری وفات یافت و او چهار پسر داشت به نام‌های: ابونصر مملان، ابوالهیجا منوچهر، ابوالقاسم عبدالله، ابراهیم که تا سال ۴۵۸ هجری در آذربایجان حکومت کرده‌اند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**وَهمی کردستانی:** طهماسب قلی‌خان کردستانی متخلص به وهمی که از شعرای قرن یازدهم هجری است، در سنندج متولد شد و در همان جا کسب علم کرد و به علت اختلافات خانوادگی به قندهار مهاجرت کرد و در بخارا فوت نمود. وی در شعر و ادب فارسی و عربی توانا بود و از اشعار او جز چند غزل و قطعاتی مابقی ازبین رفته است. صاحب تذکرهٔ نصرآبادی دربارهٔ وی گوید: وهمی از نجبای کردستان بوده که ترک وطن کرده و به قندهار رفته و مدتی در آنجا مانده است. از اوست:

**خط از پهلوی رخسار تو زان چون دود برخیزد**

**که هرکس کو بود نزدیک آتش زود برخیزد**

مراجع: تذکرهٔ نصرآبادی ـ تهران ۱۳۱۷.

**ویس‌بیگ پازوکی:** ویس‌بیگ‌بن خالدبیگ پس از کشته شدن پدرش که در خدمت شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ هجری) بود بنا به فرمان شاه به امارت خنس و ملازگرد و عدلجواز رسید و او در آغاز به تجهیز سپاه پرداخت و چندین نواحی مجاور را تصرف کرد و این خبر چون به سلطان عثمانی رسید برای سرکوبیش سپاهی فرستاد و در این جنگ که به سال ۹۳۴ هجری روی داد خود و برادرش ولدبیگ و دو پسرش خالد و الوند کشته شدند و از او دو پسر دیگر به نام‌های: قلیج‌بیگ و ذوالفقاربیگ به جای ماندند که در سپاه شاه تهماسب خدمت می‌کردند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.



**هادی‌بیگ شایق:** هادی‌بیگ‌ابن احمد لرستانی متخلص به شایق از شعرای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است. وی در لرستان متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و در جوانی به شعر و ادب تمایل پیدا کرد و با اکثر شعرا و ادبای عصر خود ملاقات کرد و از آنان کسب فیض نمود و سرانجام به سال ۱۲۲۹ هجری در اصفهان درگذشت. بنا به کتاب (مجمع‌الفصحاء) شایق دیوانی مشتمل بر چهار هزار بیت داشته که متأسفانه مفقود شده است، فقط ابیاتی پراکنده از او در جنگ‌ها و تذکره‌ها نوشته شده. از اوست:

**بارها رفتم به کوی یار و دیدم یار نیست**

**باز می‌گویم برو، کاین یار چون هر بار نیست**

مراجع: مجمع‌الفصحاء تألیف هدایت.

**هادی ارفع:** هادی‌ابن مهدی متخلص به ارفع در سال ۱۳۵۳ هجری در کرمانشاه پا به عرصهٔ هستی نهاد و علوم مقدماتی را نزد پدرش آموخت و پس از آن در نزد عالمان منطق و علم کلام و ادبیات فارسی را فراگرفت و پس از طی مراحل تحصیل به سرودن شعر سرگرم شد و مدتی هم به کار دولتی مشغول شد ولی از مطالعهٔ دواوین شعرا هرگز خسته نمی‌شد. دیوان او که شامل غزلیات و قصاید و قطعات است تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**زسوز درد هجران ناله دیشب تا سحر کردم**

**نگارا تا سحرگه گریه از سوز جگر کردم**

**شبی از مهر رو در کلبهٔ ویرانه من کن**

**که با یاد درخت یک عمر شب‌ها را سحر کردم**

**بسی شب‌ها که با یاد رخ چون ماه تابانت**
**حدیث خویشتن ای مونس دل با قمر کردم**

مراجع: تذکرهٔ شعرای کرمانشاه تألیف باقر شاکری.

**هارون سیقال:** هارون‌ابن صدرالدین ملقب به سیقال در سال ۶۷۷ هجری در شهرزور چشم به جهان گشود و در هانجا به کسب علوم پرداخت و پس از آن در خدمت ملاالیاس شهرزوری تلمذ کرد و فقه و حکمت را نزد او فراگرفت و سپس از ملا قدور شهرزوری حدیث استماع کرد و پس از آن به ده شیخان رفت و از حضور سلطان اسحاق به کسب کمالات معنوی نایل آمد و سپس به زادگاه خود بازگشت و مابقی عمرش را به تدریس و ارشاد مردم به سر برد تا به سال ۷۷۳ هجری وفات یافت. وی در حکمت و فنون ادب مهارت داشت و از او اشعاری به جای مانده که بسی لطیف و روان است. از اوست:

دیوانم گرتەن بەی بەزم و ئەحواڵ ئاومان وەردەن ڕۆشن و زوڵاڵ
چەمەش گەوهەرەن وێنەی نوختە و خاڵ هیچ لایق نیەن پەرێ بەدخەیاڵ

یعنی:

با این بزم و احوال دیوان و مجمعی عرفانی تشکیل داده‌ایم و آبی روشن و زلال نوشیده‌ایم و چشمهٔ آن آب گوهر است و بسان نقطه و خال است و برای بداندیشان نوشیدنش سزاوار نیست.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**هاشم انور:** هاشم‌ابن سعید متخلص به انور در سال ۶۶۸ هجری در حوالی قرمیسین متولد شد و همان جا به کسب علوم پرداخت و پس از آن به شهرزور رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت فراگرفت و از آنجا به ده شیخان رفت و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن به ارشاد و وعظ مردم مشغول شد و به سال ۷۳۳ هجری وفات یافت. وی در جوانی شعر می‌سرود و به شعر و ادب دلبستگی زیادی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی دلنشین و شیوا است. از اوست:

نە چوار عناصرها بیمان پەیجوور نەی بەرگ‌وە پەنج حس ئامایم نە حوضوور
ئیسادیوانمان گرتەن بە ضەروور تائاشکار بۆفەرق ظوڵمەت و نوور

یعنی:

ما قدم به عالم اسرار گذاشتیم و طالب چهار عناصر شدیم و اکنون با این جسم و

جان و حواس پنجگانه به حضور آمده‌ایم و اکنون مجمعی عرفانی تشکیل داده‌ایم
تا فرق نور و ظلمت را برای همه آشکار کنیم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**هجیج**: هجیج دهکده‌ای است از بخش اورامان لهون که مردم آن به گویش اورامی صحبت می‌کنند و اطراف این دهکده را کوه‌های سنگی پوشیده است و در آن کشاورزی وجود ندارد و بیشتر مردم گیوه می‌سازند و عده‌ای چوخه رانک یا قبا و شلوار کردی می‌بافند و عده‌ای هم سرگرم خرده‌فروشی‌اند مانند سقز و سوزن و سنجاق و گیوه و قاشق چوبی که آنها را بر کول می‌گذارند و به دهکده‌ای دور و نزدیک می‌روند و از درآمد آن زندگی می‌کنند. بیشتر خانه‌های ده هجیج از سنگ درست شده و این ده در سی کیلومتری پاوه است و رودخانهٔ سیروان که از بخش رزاب سرازیر می‌شود از دره‌های جنوبی هجیج می‌گذرد. وجه تسمیهٔ این دهکده از نام هجیج که لقب عبیدالله فرزند امام موسی کاظم علیه‌السلام است که در این دهکده دفن شده است. بنا به کتاب بحرالانساب هجیج یا عبیدالله با یکی از برادرانش به نام اسماعیل از پنج سالگی به این دیار آمد و در آنجا سکونت کرد و پس از درگذشتش مقبره‌ای برایش درست کردند که اکنون مردم به زیارتش می‌روند.

مراجع: کردستان تألیف آیةالله مردوخ، فرهنگ جغرافیایی تألیف رزم‌آرا، و نسخهٔ خطی بحرالانساب.

**هَرکی**: نام یکی از طوایف کرد است که در ارومیه و سلماس زندگی می‌کنند و در گذشته در زمستان‌ها به موصل و زاخو می‌رفتند و تابستان‌ها به اطراف ماکو عازم می‌شدند و آنان دارای مزارع و باغ‌های زیادی هستند و بیشتر به کار کشاورزی و دامداری می‌پردازند.

**هُرمز**: بنا به روایت شاهنامه کُردی پسر شاپور اردشیر است که از دختر مهرک نوشزاد زاده شد و تا هفت سالگی او را در نهان نگه داشتند و او روزی با هم‌سالانش سرگرم چوگان‌بازی بود و اردشیر و همراهانش که از شکار باز می‌گشتند یکی از هم‌بازی‌های هرمز گوی را از دوگوی پیش پای اردشیر افتاد و هیچ‌یک از کودکان نتوانستند پیش بروند و هرمز با چالاکی رفت و گوی را به میان بچه‌ها انداخت و اردشیر از گستاخی او در



شگفت ماند و فرمان داد کودک را آوردند و دربارهٔ نژادش پرسید کسی او را نشناخت و خود کودک گفت من پور شاپور نوهٔ اردشیرم و اردشیر بسیار شادمان شد و او را نواخت و فرمان داد او را زر و گوهر افشاندند و شاپور در واپسین روزهای شهریاریش هرمز را فراخواند و اورنگ شهریاری را به او سپرد و وی در دوران بسیار کوتاهش که یک سال و دو ماه بود با مردم با دادگری به سر برد و سپس پسرش بهرام را بر تخت نشاند.

بنا به اسناد تاریخی هرمز اول پس از پدرش شاپور به سال ۲۷۱ میلادی به شهریاری ایران رسید و او به علت کمی عمرش نتوانست فشار خدمات چندانی باشد و رویهمرفته مردی دادگر و آشتی‌خواه بود و از جنگ و ستیز بیزار بود و دوران او با آرامش گذشت و تنها رویدادی که در زمان او روی داد بازگشت مانی به ایران بود که از او پشتیبانی کرد و در کاخ دستگرد خود از وی پذیرایی کرد و هرمز سرانجام به سال ۲۷۲ میلادی جهان را بدرود گفت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**هرمز پسر انوشیروان:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، هرمز پسر انوشیروان چون به شاهی نشست در آغاز به داد و بخشش پرداخت ولی پس از چندی ستمگری را آغاز نمود و وزیران و بزرگان کشور را بیگناه کشت و پس از مدتی دشمنان از هر سوی روی به ایران نهادند و در آغاز با قیصر روم آشتی جست و شهرهایی که انوشیروان از روم گرفته بود باز داد و آنگاه به سپه‌سالاری فرداد دشمنانی را که از مرز خزر به ایران تاخته بودند درهم شکست و تازیان نیز که شوریده بودند به جای خود نشاند و جز پادشاه چین که با لشکری به خاور ایران تاخته بود دشمنی نماند و برای دفع او بهرام را با لشکری به جنگش فرستاد و بهرام سپاه او را پراکنده کرد و پادشاه چین را هم کشت و بهرام پرموده



پسر خاقان را نیز شکست داد و پرموده زنهار خواست و هرمز به او زنهار داد ولی بهرام اعتنایی به او نکرد و پرموده به درگاه شاه رفت و شاه پرموده را نوازش کرد و از آن پس بهرام از هرمز سربتافت و با خاقان چین آشتی کرد و به نام خسروپرویز سکه زد و هرمز به پسرش بدگمان شد و خسرو از ترس جانش به آذربایجان گریخت و بزرگان ایران به او پیوستند و سرانجام هرمز را کور کردند و خسرو را به تخت شهریاری نشاندند.

بنا به اسناد تاریخی هرمز چهارم به سال ۵۷۹ میلادی بر تخت شهریاری نشست و در آغاز سپاهی آراست و با رومیان جنگید و در این موقع خاقان ترک چون هرمز را با رومیان سرگرم جنگ دید از فرصت استفاده کرد و با سپاهی به خراسان تاخت و شهرهای بلخ و هرات را چپاول کرد و هرمز یکی از سرداران نامی خود را به نام بهرام چوبینه به جنگ او فرستاد و بهرام با سپاهی به خاقان یورش برد و او را کشت و در جنگ دوم هم پسرش را اسیر کرد و با غنایم بسیار به ایران بازگشت و در این احوال امپراتور روم قصد داشت با ایران مصالحه کند ولی هرمز پیشنهاد او را که می‌خواست ارمنستان را به ایران واگذار کند و در عوض شهر دارا را پس بگیرد قبول نکرد و پس از آن بهرام چوبینه را به جنگ رومیان فرستاد و بهرام به سوی لازیکا رفت ولی شکست خورد و هرمز این شکست را بهانه کرد و او را از فرماندهی خلع نمود و به او نیز توهین کرد و بهرام برآشفت و با سپاه خود به تیسفون تاخت و سپاهی که هرمز برای سرکوبیش فرستاده بود به او پیوستند و از سوی دیگر مردم از ستم‌های هرمز به ستوه آمده بودند شوریدند و دو تن از سرداران زندانی به نام‌های بندویه و وستهم که رستگار شده بودند به رهبری شورشیان به کاخ شاهی یورش بردند و هرمز را گرفتند و به زندان افکندند و سرانجام او را به سال ۵۹۰ میلادی کشتند و پسرش خسرو را به تخت نشاندند.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**هرمز پسر یزدگرد**: بنا به روایت شاهنامه کُردی، هرمز پسر یزدگرد که پدرش او را جانشین خود کرد، از بزرگان خواست از او اطاعت کنند و هنگامی که بر تخت نشست برادر بزرگترش پیروز، از روی خشم نزد شاه هیتال که فغانیش نام بود رفت و به یاری او سپاهی گران فراهم آورد و به جنگ برادر شتافت و هرمز در این جنگ شکست خورد و اسیر شد ولی مهر برادری پیروز را بر آن داشت که او را آزاد کند.



بنا به مدارک تاریخی هرمز سوم به سال ۴۵۷ میلادی پس از درگذشت پدرش بر تخت نشست و پدرش یزدگرد دارای دو پسر بود به نام‌های هرمز و پیروز، و پیروز چون بزرگتر بود خود را مستحق سلطنت می‌دانست و چون از کشور دور بود هرمر فرصت را غنیمت شمرد و خود را شهریار خواند ولی به زودی دچار قیام برادرش شد که از هیتالیان کمک خواست و آنان هم او را یاری کردند و سرانجام به سال ۴۵۹ میلادی پس از سه سال شهریاری قدرت را به او واگذاشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**هرمزگان** hurmzgân : نام یکی از شهرهای زیبا و پرجمعیت شهرزور بوده و آثار آن هنوز نمایان است و مردم آن را هۆرمزان hormzân گویند و در کنار این شهر شهر دیگری به نام مُغان وجود داشته که خرابه‌هایش باقی است و نام این دو شهر در هیچ منابعی نیامده فقط در نامهٔ سرانجام عابدین جاف آن را یاد کرده است.

مراجع: نامهٔ سرانجام.

**هرمزگانی**: وی از اهالی هرمزگان hormizgân یکی از شهرهای شهرزور است که در

قرن اول هجری می‌زیسته و از او قطعه شعری با خط پهلوی به دست آمده که بر روی قطعه پوستی نوشته شده و این اشعار را به علت حملهٔ مسلمین به شهر هرمزگان و شهرزور و برافتادن کیش زرتشتی سروده است و اشعار برای نخستین بار در روزنامهٔ شرق نزدیک چاپ شده و سپس ملک‌الشعراء بهار آن را در مجلهٔ بهار با ترجمهٔ فارسی به چاپ رسانده است. اشعار چنین است:

هـــۆرمزگان رمـــان ئـــاتران کـــوژان — وێشان شاردەوە گەورەی گەورەکان
زۆرکـــار ئـــەرەب کـەردنە خاپوور — گـــناو پـــاڵەیی هـــەتا شـــارەزوور
شــــن و کــــەنیکان وەدیـــل بشـــینا — مـــێرد ئـــازا تـــلی وە رووی هـــوینا
رەوشت زەرتوشترە مانەوە بێ‌دەس — بزێکا نـێکا هـۆرمز و هـیوچ کـەس

یعنی:

شهر هرمزگان ویران شد و آتش آتشکده‌های آن خاموش گشت. بزرگ بزرگان خود را پنهان ساخت و دشمن ستمکار ویران کرد، روستاها و شهرها را تا شهرزور. زنان و دختران به بردگی رفتند، و مردان دلیر به روی خون غلطیدند. راه و روش زرتشت بی‌دستیار ماند و اهورامزدا بر کسی رحم نکرد.

مراجع: کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او تألیف رشید یاسمی، بهار و ادب فارسی به اهتمام محمد گلبن - تهران ۲۵۳۵ و مجلهٔ بهار تهران ۱۳۱۷.

**هزار اسب‌ابن ابوطاهر فضلوی:** هزار اسب‌ابن ابوطاهر در سال ۶۰۰ هجری پس از مرگ پدرش بر اریکهٔ قدرت نشست و در این زمان لرستان به غایت معمور و آبادان بود. و طوایف کرد از جبال به آنجا روی می‌آوردند و هزار اسب در ابتدای حکمرانی آخرین بازماندگان شوال را از لرستان بیرون راند و پس از آن سرزمین لر کوچک را به محاصرهٔ خود درآورد و سپس به باسلغریه به جنگ پرداخت و دامنهٔ فتوحات خود را تا حدود اصفهان رساند و خلیفه ناصر (۵۷۵ - ۶۲۲ هجری) لقب اتابکی هزار اسب را به او اعطاء کرد و با سلطان محمد خوارزمشاه (۵۹۶-۶۱۷ هجری) هم رابطهٔ دوستی برقرار نمود و دختر خود را به عقد پسرش غیاث‌الدین درآورد. مدت فرمانروایی‌اش بیست و شش سال بود و در سنهٔ ۶۲۹ هجری جهان را بدرود گفت.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرف خان بدلیسی.

**هزار سال شعر کُردی:** تذکره‌ای است به زبان فارسی در شرح احوال شعرای کُرد از: صدیق صفی‌زاده که مشتمل است بر دیباچه‌ای به نظم و نثر دربارهٔ شعر و ادبیات و فولکلور کردی و زندگینامهٔ پانصد تن از مشاهیر شعرای متقدم و متأخر و متوسط کردان با برخی از اشعارشان با ترجمه و شرح و حواشی و این تذکره به ترتیب سال تولد و فوت شاعر با تاریخ ه.ق. تدوین شده و از بهلول ماهی (۰۰۰-۲۱۹ هجری) شروع و به فایق بی‌کس (۱۳۲۵-۱۳۶۸ هجری) ختم گردیده است و این کتاب از لحاظ تاریخ ادبی کُرد بسیار مهم است و در تدوین آن مؤلف به منابع متعددی دسترسی داشته است و متأسفانه تاکنون به طبع نرسیده.

مراجع: نسخهٔ خطی هزار سال شعر کردی.

**هژار:** عبدالرحمن‌ابن حاج ملامحمد شرفکندی متخلص به هژار در سال ۱۳۴۱ هجری در مهاباد متولد شد. وی تحصیلات مقدماتی و علوم اسَلامی را در مهاباد و روستاهای مجاور فراگرفت و در بیست و چهار سالگی به عراق متواری شد و به قول خودش مشکلات و سختی‌های زیادی را پشت سر گذاشت و سپس به لبنان و از آنجا به سوریه رهسپار شد و پس از مدتی مجدداً به بغداد بازگشت و در مجمع علمی‌کردی عضو گردید و مقالات و کتاب‌هایی دربارهٔ فرهنگ و زبان کردی به چاپ رساند و سپس به وطن بازگشت‌و به فعالیت‌های‌ادبی پرداخت و سرانجام به سال ۱۴۱۱ هجری‌در هفتاد سالگی

درگذشت. وی از شاعران و نویسندگان زبردست کرد به شمار می‌رود و اشعار او بسی دلنشین و شیوا است. از آثار اوست: ترجمهٔ قانون در طب ابن‌سینا به فارسی، مم و زین خانی، بۆکوردستان، ترجمهٔ شرفنامه به‌کردی، ترجمهٔ رباعیات خیام‌به‌کردی. از اوست:

ڕێم کەوتە گوڵستانە وەلای بولبولی مەست
به چریکەیێ پیێ گوتم گەلێ راز و مەبەست
تا گوڵ نەوەریوە تالەشت نەبوە بە گڵ
وەک گوڵ بە دەمی دەم بە بزە و پیاڵە بە دەست

یعنی:

گذرم به‌گلستان افتاد نزد بلبل مست، با آوازی به من بسی راز و سخن گفت: که تا گل نریخته و تنت به خاک و گل مبدل نشده، مانند گل پوزخند بزن و پیالهٔ باده به دست بگیر.

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**هلوخان اردلان**: وی پس از کشته شدن تیمورخان اردلان در سال ۹۹۶ هجری به حکومت رسید و در ابتدای حکمرانی مناسبات خود را با سلطان مرادخان سوم (۹۸۲-۱۰۰۳ هجری) بهبودی بخشید و پس از آن مقر حکومت خود را از قلعهٔ زَلم به قلعهٔ پلنگان انتقال داد و چندین آبادی هم در اطراف آن بنا نهاد و در هر آبادی مسجد و حمامی هم برای مردم بنا کرد و با مهر و محبت با مردم رفتار کرد و همهٔ مردم د رفاه و آسایش به سر می‌بردند و راه‌ها امن و امان بود و کسی جرأت تجاوز به اموال دیگری نداشت و وی هر فصلی را در یکی از قلاع کردستان می‌گذراند: زمستان را در زلم و بهار را در پلنگان و تابستان را در حسن‌آباد و پاییز را در مریوان به سر می‌برد و در زمان فرمانروایی خود به هیچکدام از دولتین عثمانی و صفوی اعتنایی نمی‌کرد و خود را مستقل می‌دانست و همیشه مشوق علما و ادبا و شعراء بود. در سال ۱۰۱۹ هجری حسین‌خان حاکم لرستان با ده هزار نفر به کردستان حمله کرد ولی در مقابل سپاهیان هلوخان شکست خودر و بعدها شاه عباس اول (۹۹۶-۱۰۳۸ هجری) نیز لشکری به کردستان اعزام داشت ولی در برابر سواران هلوخان تاب مقاومت نیاوردند و شاه ناچار از راه آشتی درآمد و هلوخان هم پسرش خان احمد خان را به اصفهان فرستاد و شاه خواهرش زرین کلاه را به عقد او در آورد و پس از چندی هلو خان هم به اصفهان رفت

ولی چون شاه از او کینه داشت او را در اصفهان نگهداشت و نگذاشت به کردستان برگردد و در همان جا به سال ۱۰۱۴ هجری فوت کرد.
مراجع: تاریخ‌اردلان تألیف مستورهٔ کردستانی و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه به شمارهٔ ۶۱۸۴ در کتابخانهٔ ملک و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه درکتابخانهٔ ملک.

**هُمای**: بنا به روایت شاهنامه کُردی پس از مرگ بهمن، همای تاج بر سر نهاد و به دادگری پرداخت و چون هنگام زادنش فرا رسید برای این که تاج و تخت را از دست ندهد راز خود را پوشیده داشت و سپس پسری زایید و آن را به دایه سپرد و چنین باز نمود که کودک مرده است و پس از آن دستور داد صندوقی ساختند و درون صندوق را از دیبا و حریر بپوشید و عقیق و زبرجد و زر و گوهر در آن بیفشاند و گوهری شاهوار به بازوی کودک بست و وی را در صندوق نهاد و سر آن را به قیر استوار ساخت و آنگاه فرمود صندوق را به آب فرات



انداختند و به نهان دیده‌بانی برگماشت که سرانجام کودک را به مادر باز گوید. آب صندوق را برد تا به جویباری افکند که گازری در آنجا بود و گازر صندوق را از آب برآورد و بگشود و از دیدن کودک در شگفت ماند و با شادی صندوق را برگرفت برفت و دیده‌بان داستان را برای هُمای بازگو کرد و به او تأکیدَ نمود که این راز را به کس نگوید. گازر که کودکش چند روز پیش مرده بود و چون به خانه آمد زنش گریه می‌کرد و زن گازر با شادمانی کودک را در آغوش گرفت و پستان در دهانش نهاد و چون او را در آب یافته بودند نامش را داراب نهادند و پس از چند سال داراب بزرگ شد و چون گازر خواست او را به گازری گمارد سرباز زد و در خواست کرد که وی را به فرهنگیان سپارند و چون فرهنگ آموخت آداب سواری و هنر کارزار را هم آموخت و در این هنگام رومی‌ها به

ایران تاختند و داراب به سپاهیان پیوست و با رومی‌ها جنگید و آنان را سخت شکست داد و رشنواد سردار سپاه در شگفت ماند و از نام و نشانش پرسید و بازوبندی که داشت به او نشان داد و رشنواد نامه‌ای به همای نوشت ماجرا را بازگو کرد و همای چون نامه را خواند و گوهر بدید فرزند را بشناخت و او را در آغوش گرفت و بر تخت نشاند.

آیت‌الله مردوخ دربارهٔ همای می‌گوید: همای دختر بهمن مادی است و او به سال ۵۳۳ ق.م به سلطنت رسید و مدت چهل سال شهریاری کرد و پایتخت او در تیسفون بود و همای شهریاری دادگر و عادل بود و سرانجام به سال ۴۹۴ ق.م از سلطنت کناره‌گیری کرد و داراب را بر تخت نشاند.

**همایون حکمتی:** همایون حکمتی که از کردان کلیمی سنندج بود، در سال ۱۳۳۸ هجری در سنندج متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همان جا به پایان رساند و پس از آن به تهران رفت و در رشتهٔ دندانپزشکی به اخذ دکترا نایل آمد و سپس به زادگاهش بازگشت و مابقی عمرش را در خدمت مردم گذراند تا به سال ۱۳۸۱ هجری در چهل و یک سالی درگذشت. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و دیوانش تاکنون به چاپ نرسیده. از اوست:

**درد هجران مرا جانا دوا کردی نکردی**
**رحم بر حال دل زارم روا کردی نکردی**
**شرمگین از آه سوزان دلم گشتی نگشتی**
**بر دو چشم خونفشانم اعتنا کردی نکردی**
**روی از اغیار ای زیبا صنم بستی نبستی**
**راه برا بر عاشقان خویش وا کردی نکردی**

مراجع: یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**همدان:** یکی از شهرهای بزرگ کردستان است و درگذشته هم همدان یکی از شهرستان‌های یازده‌گانهٔ استان پنجم یعنی استان کردستان بود که از طرف شمال محدود است به بیجار و از طرف خاور به قزوین و از جنوب خاور به ساوه و از جنوب به ملایر و از باختر به کرمانشاه و سنندج و مردم آن درگذشته بیشترشان کرد بودند امّا اکنون کردها در اقلیت هستند و نام این شهر برای نخستین بار در کتیبهٔ تیگلات پیلسر به سال ۱۱۰۰

ق.م به نام امدانه amadâna ذکر شده است ولی در کتیبه‌های هخامنشی نام این شهر هگمتانه hagmtâna نوشته شده و هرودوت آن را اگباتان یاد کرده و این شهر پایتخت مادها بود و مهم‌ترین کوه آن کوه الوند است و هوایش در زمستان سرد است زیرا در درّهٔ وسیعی واقع شده که تقریباً تمام اطراف آن را کوه‌های بلند احاطه کرده و در درّه‌های آن هزاران چشمه جاری است و همین چشمه‌ها سرچشمهٔ اصلی رودخانه‌های قره‌چای و کرخه است و در این شهر آثار کهن وجود دارد از جمله آرامگاه باباطاهر و ابوعلی‌سینا و کتیبه‌ای هم به خط میخی وجود دارد که شامل فتوحات داریوش هخامنشی است.
مراجع: فرهنگ جغرافیایی ایران، تاریخ ایران باستان پیرنیا.

**هَمه‌وند:** نام یکی از طوایف کرد است که در محال بازیان و سلیمانیه و خانقین و چمچمال و کرمانشاه زندگی می‌کنند و آنان نه تیره‌اند به نام‌های چلبی، چنگنی، پیرپایی، کاه‌فروشی، رشوند، رماوند، صفروند، صوفی‌وند، سیته، و آنان بیشتر به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و وجه تسمیه این طایفه آن است که چون همگی نیرومند و قوی بوده‌اند لذا به این نام معروف شدند زیرا همه‌وند در کردی به معنی نیرومند است و این نام در آوستایی امونته ama wanta و در پهلوی اماوند amâ wand است.

**هوباتو hûbâtû**: در کردی آن را (هه‌وه‌توو hawatû) گویند که به معنی خیمهٔ توت است و آن دشتی است مرتفع و وسیع که از طرف مشرق به خاک تیکانتپه و بیجار و از طرف شمال غربی به خاک سقز منتهی می‌شود و در دوازده فرسنگی شهر سنندج واقع شده است و به یکی از مناطق سردسیر کردستان به شمار می‌رود. این محل به اندازه‌ای سردسیر است که غالباً از کثرت برف و سرما چهار ماه راه آنجا مسدود می‌شود و در فصل بهار و تابستان دارای انواع گل‌ها و ریاحین عطری و صباغی و گیاهان دارویی است و از بهترین نقاط کردستان محسوب می‌شود و درجهٔ ارتفاع آن بلند و زمین آن هموار است و چشمه آب‌های گوارا در این محل بسیار و فراوان است و بیشتر طوایف کرد در این محل ییلاق میشی می‌کنند و طوایف گلباغی و مندمی و بوره‌که‌یی در این محل سکونت دارند و محصول تابستانی و زمستانی همه نوع در این محل به عمل می‌آید و اراضی آن از چشمه و قنات و رودخانه مشروب می‌شود و مردم آن بسیار شجاع و رشید و مهمان‌نواز هستند. دشت هوباتو در سمت شمال منتهی به کوهی می‌شود که مشرف بر

قشلاقات و آبادی کرفتو است و این کوه به واسطه غاری که در آن وجود دارد نامش به کرفتو معروف شده است، در این‌باره به (غار کرفتو) رجوع کنید.
مراجع: تاریخ کردستان تألیف آیةالله کردستان، و نسخهٔ خطی حدیقهٔ ناصریه، و نسخهٔ خطی تحفهٔ ناصریه.

**هوشنگ:** بنا به روایت شاهنامهٔ کُردی هوشنگ فرزند سیامک است که پس از مرگ پدر نزد نیای خود کیومرث پرورش یافت و سپس همراه نیایش به خونخواهی پدر به جنگ دیو سیاه رفت و آن را کشت و او سپس آهن را از سنگ جدا کرد و رزم افزارهای آهنی ساخت وکشاورزی راپایه‌گذاری کرد و با بهره‌گیری از آب دریا و روان کردن آن در جوی، زمین‌های کشاورزی را آبیاری نمود و جانداران اهلی و وحشی را از هم جدا کرد و دامداری را رواج داد و آتش را کشف کرد و آن چنین روزی بود روزی با



چند تن از نزدیکان از کوه می‌گذشتند که اژدهای سیاهی نمودار شد و هوشنگ سنگ بزرگی برداشت و به سوی آن مار بزرگ رها کرد و سنگ به کوه برخورد کرد و آتشی از برخورد سنگ‌ها برخاست و فروغی از هر دو سنگ پدید آمد و هوشنگ این رویداد را به فال نیک گرفت و جشنی برپا ساخت و آن را سده نامید و در آن آتشی بزرگ افروخت. نام هوشنگ در آوستا هئوشینگه و در پهلوی هوشنگ است که به معنی کسی که منازل خود فراهم سازد.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**هووخشتر مادی:** هووخشتر پسر فرورتیش در سال ۶۳۳ قبل از میلاد به پادشاهی رسید و آنگاه سپاه منظمی مرکب از سواره نظام و پیاده نظام گرد آورد و در سال ۶۱۵ ق.م

سکـاها را شکست داد و در سـال ۶۱۲ ق.م نـینوا پایتخت آشـور را تـصرف کـرد و سرزمین‌های زیادی را به دست آورد و نخستین پـادشاهی است کـه سـپاهیان خـود را آراست و دختر خود را به بخت‌النصر داد و پس از آن به سـرزمین لیـدی حـمله بـرد و سپاهیان او را شکست داد ولی به علت کسوف با هم صلح کردند و پادشاه لیدی دختر خود را به ازدواج اژی‌دهـاک پسـر هـووخشتر درآورد و در سـال ۵۸۴ ق.م هـووخشتر درگذشت.

مراجع: تاریخ ایران باستان پیرنیا، و تاریخ ماد تألیف دیاکونف.

**هورام قندیل**: هورام‌ابن مردان ملقب به قندیل که از علما و شعرای قرن هشتم هجری است در اورامان تولد یافت و برای تحصیل به شهرزور و بغداد و بصره سفر کرد و نزد عالمان دین کسب دانش کرد و در فقه و حدیث و اخبار استادی یـافت و پس از آن بـه زادگاهش بازگشت و از آنجا به ده شیخان رفت و مدتی در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن به تدریس و ارشاد مردم پرداخت و در همان جا فوت کرد. وی در سرودن شعر ید طولایی داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که بسی شیرین و روان است. از اوست:

پەرێ کەشف زێڵ شام بی وە دەستگیر ئـاومان واردەن مـایەی گـرد هـەمیر

چەمەش شادیەن، وەشەن چون عەبیر نە نۆشان ئەو کـەس خـام دیـن فـەطیر

یعنی:

برای کشف قلوب خداوندگارم ارشادم کرد و ما آبی نوشیده‌ایم که مایهٔ هر خمیری است و چشمهٔ آن آب شادی است و چـون عـبیر خـوشبو است، هـر کس از آن ننوشید ایمانش سست است.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، و نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، و نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**هورز hûraz**: از علما و شعرای قرن هشتم هجری و از یاران سلطان اسحاق بـرزنجی است و تاریخ ولادت و وفاتش به درستی معلوم نیست ولی آرامگاهش در ده شـیخان است و از او اشعاری به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

نـیەنم گـەشتی، نـیەنم گـەشتی جـە دەلیـل و پـیرنیەنم گـەشتی

وە دۆزەخم بـۆنە جـای بـەهەشتی وەرخارج کەری بەندەجەی وەشتی

یعنی:

بازگشتی ندارم و از پیر خود بازگشتی ندارم، اگرچه به جای بهشت به دوزخ بیفتم و اگر مرا از اینجا خارج بکنی باز از پیرم دست نمی‌کشم.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دیوان گوره، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین، نسخهٔ خطی دفتر پردیور.

**هوره hora** : هوره نوعی آواز بلند است که می‌توان آن را نوعی تراژدی نامید که نمودار خواندن و بازگو کردن واقعهٔ جدی از وقایع تاریخی است که انسان را سخت متأثر می‌کند و کردان در گذشته در هنگام جنگ و نبرد با بیگانگان و دشمنان این نوع آواز را می‌خواندند و از قدیمی‌ترین آوازهای کردی است و عده‌ای چنین می‌پندارند که هوره hora یا هوره hûra کوتا شدهٔ اهورا ahûrâ است و در گذشته مردم با خواندن هوره به پرستش اهورا می‌پرداختند و بدین گونه نیایش می‌کردند و هوره چندین نوع است: «هۆرەی پامۆری، هۆرەی لوڕی چڕ، هۆرەی سوارانە، هۆرەی قەڵوەزی چڕ، هۆرەی قاچاقچی چڕ، هۆرەی دوودەنگی، هۆرەی غەریبی چڕ، هۆرەی ئەکبەرخانی، هۆرەی کڵاودڕ، هۆرەی یەک‌دەنگی، هۆرەی ئەلکە وازی چڕ، هۆرەی هەی سوار هەی سوار، هۆرەی عەزیز و تەکش». و برخی از این هوره‌ها را در نبرد و رزم برای تحریک سواران می‌خوانند و برخی‌ها را هم چوپانان با لحنی سوزناک و تأثرانگیز همراه با نواختن نی‌لبک می‌خوانند ولی آن چه مسلم و آشکار است کردان هوره را برای به هیجان درآوردن جنگجویان در جنگ می‌خوانند تا باعث پیروزی آنان گردد.

مراجع: تحقیقات نویسنده.

**هوسپه hûspa** : از علما و شعرای قرن هشتم هجری و از یاران سلطان اسحاق برزنجی است و در ده شیخان بدرود حیات گفته است. از او اشعاری نغز و دلنشین به جای مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

بێ‌ره هبەر یاران خەجڵ مەوسەفیل　　جەی یانەو ظوڵمات ئەو مانەن قەنیل
ئیج گەرتش پاک بی‌وە ستشامەندیل　　وە دەست وئەوی ئوردوومە و تەحویل
رە حمت بۆ یاران مەکەرە ذەلیل　　زۆر و ئیمانمان نەبۆنی قەلیل

یعنی:

ای یاران! بدون رهبر سرگردان و آواره می‌شوید، وجود رهبر در ظلمات و تاریکی

به سان چراغ و مشعل است، او همین که دستار ببندد، اردوی خداوند ظاهر می‌شود. ای عزیزم! رحم کن و ما را خوار مگردان تا نیروی ایمانمان کم نشود.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ پردیور، نسخهٔ خطی دورهٔ پیرعالی، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**هووخشتر مادی**: هووخشتر در سال ۶۳۳ قبل از میلاد به تخت نشست. وی در آغاز کار به تقویت سپاهش پرداخت و قشونی به اسلوب آشور ترتیب داد و پس از تجهیز سپاه به آشور حمله کرد و سرانجام سردار آشور شکست خورد و قشون ماد پایتخت آشور را محاصره کرد ولی چون سکاها به سرزمین ماد تاخته بودند هووخشتر ناچار از جنگ و پیکار با کشور آشور دست کشید و با سکاها به جنگ پرداخت ولی چون از جنگ با آنها بهره‌ای نگرفت از این‌رو سران سپاه سکایی را برای مهمانی فراخواند و همه را در حال مستی بکشت و مابقی سپاه سکاها گریختند. هووخشتر مجدداً به سرزمین آشور شبیخون زد و شهر نینوا را به سال ۶۱۲ قبل از میلاد فتح کرد و کشور آشور میان دو دولت ماد و بابل تقسیم شد و سپس بالیدیه جنگید و این جنگ پنج سال به طول انجامید و بی‌این که طرفین نتیجه‌ای بگیرند به علت کسوفی که روی داد دیگر حاضر به جنگ نشدند و قرار شد که رود هالیس حدود دو کشور باشد و هووخشتر به سال ۵۸۴ قبل از میلاد بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ ایران باستان تألیف پیرنیا، و تاریخ ماد تألیف دیاکونوف.

**هیوا**: نام مجله‌ای بوده ادبی و علمی که از سوی کمیته پیشرفت و تعالی کردان به وسیلهٔ حافظ مصطفی قاضی به سال ۱۹۵۷ به زبان کردی منتشر شد و تا سال ۱۹۶۳ ادامه داشت و طی این مدت ۳۶ شمارهٔ آن انتشار یافت و برخی از نویسندگان آن عبارت بودند از: محمد ملاکریم، دکتر عزالدین مصطفی، هاشم دوغرمچی، مکرم طالبانی، کامل ژیر، کریم زانستی.

# ی

**یادگاربیگ پازوکی:** پس از فوت قلیج‌بیگ، ذوالفقاربیگ بن ویس بیگ حکومت پازوکی را در دست گرفت امّا بیش از چند ماهی نزیست و او هم درگذشت و مردم یادگار بیگ ابن‌منصوربیگ را به سال ۹۴۳ هجری به امارت پازوکی برگزیدند و او مردی مصمم و جوانمرد و بخشنده بود و در آغاز سپاه منظمی آراست و شاه هم فرمان امارت او را صادر کرد و ناحیه الشگرد را هم ضمیمهٔ امارتش کرد و یادگاربیگ متأسفانه در اواخر عمر بیشتر اوقاتش را در شکارگاه و لهو و لعب می‌گذرانید و به این سبب مردم از او ناراضی شدند و در عین حال مردی بخشنده بود و به مستمندان و فقرا کمک می‌کرد و قریب دو هزار خانوار کرد را نیز در الشگرد جای داد و آنان را به کار کشاورزی و دامداری واداشت و او پس از پانزده سال حکومت به سال ۹۵۸ هجری وفات یافت و از او پسری به نام نیازبیگ به جای ماند.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**یارسان (اهل حق):** نام یکی از فرقه‌های کهن آیینی کرد است که اساس عقاید آنان بر افکار دو نادون (تناسخ) قرارگرفته است و از اسناد خطی موجود چنین برمی‌آید که این مسلک به وسیلهٔ بهلول ماهی (۱۴۹-۲۱۹ هجری) به وجود آمده و در قرن هشتم هجری سلطان اسحاق و یارانش به ترویج آن پرداخته‌اند. این مسلک اختلاطی است از ادیان ایران باستان: (زردشتی و مانوی و مزدکی و اسلام و مسیحیت و یهودی) که گروهی از کردان‌گوران و طوایف دیگر کرد و ترک و روستاهای اطراف هشتگرد و قزوین و بومهن و رودهن و ورامین از این فرقه‌اند. کلیهٔ کتاب‌های آیینی این مسلک به زبان کردی است که تعدادی از آنها به وسیلهٔ نگارنده به چاپ رسیده است.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ بهلول، مشاهیر اهل حق.

**یارمحمد شادلو:** یارمحمد خان‌ابن یزدان قلی‌خان شادلو یکی از امراء و مرزبانان و ملاکین بزرگ بجنورد بود. در سال ۱۲۸۸ هجری پس از حیدرقلی‌خان حاکم بجنورد شد. یارمحمدخان که درسال ۱۲۹۸ هجری به لقب سهام‌الدوله ملقب گردید، در زمان خود علاوه بر حکومت بجنورد و توابع آن از اواخر سال ۱۳۰۲ هجری به حکومت گرگان هم منصوب شد و نظم را در آن سامان به وجود آورد و حکومتش تا سال ۱۳۰۳ هجری در استرآباد ادامه داشت و سرانجام به سال ۱۳۲۲ هجری درگذشت و به جای وی فرزندش عزیزالله‌خان سالار مفخم حکمران بجنورد شد.

مراجع: تاریخ رجال ایران نگارش مهدی بامداد.

**یحیی‌ابن سلامه:** یحیی‌ابن سلامةابن الحسین طنزه‌یی که از علمای قرن هشتم هجری است، در طنزه از توابع دیاربکر تولد یافت و مبادی و مقدمات علوم را همان جا آموخت و سپس به بغداد رفت و در خدمت خطیب تبریزی فقه و ادبیات را فراگرفت و به زادگاه خود بازگشت و از آنجا به میافارقین رهسپار شد و خطیب آنجا گردید و سرانجام به سال ۵۵۳ هجری بدرود حیات گفت. وی در علوم متداول زمان خود تبحر داشت و از او آثاری به جای مانده از جمله: عمدة الاقتصاد، الترصیع البدیع، التجنیس النفیس.

مراجع: الاعلام تألیف زرکلی.

**یحیی حلوانی:** یحیی‌ابن علی حلوانی در سال ۵۵۱ هجری در حلوان تولد یافت و پس از تحصیل صرف و نحو و منطق و حکمت در خدمت شیخ ابواسحاق شیرازی فقه و تفسیر را فراگرفت و پس از اخذ افتاء به بغداد رفت و در آنجا محتسب شد و پس از مدتی از این شغل معزول شد و در مدرسهٔ نظامیه به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۶۲۰ هجری در سمرقند بدرود حیات گفت. وی در فقه و تفسیر و حکمت تبحر داشت و در سرودن شعر هم ید طولایی داشت و کتاب التلویح از آثار اوست. این شعر از اوست:

مررت بخباز احاول حاجة مدلا علیه‌ای بانی عالم

**فلما رانی قال اهلاً و مرحباً ظفرت بما تهوی فاین الدراهم**

**فقلت معی کیسی و نقصی و خاطری بجیش فضولاً کلهن لوازم**

مراجع: الاعلام تألیف زرکلی، وفیات الاعیان تألیف ابن خلکان.

**یحیی وانی**: یحیی‌ابن نوح‌ابن عبدالله وانی که از علمای قرن دوازدهم هجری است در وان متولد شده و در فقه و تفسیر و حدیث متبحر بوده و دیگر از احوال او اطلاعی در دست نداریم. از اوست: المباحث الدریه فی بیان السنة الشمسیة و القمریة.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعَیل باشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**یزدان شیر**: یزدان شیر یکی از رهبران مذهبی و سیاسی کردهای کردستان ترکیه است که در سال ۱۸۵۳ در هکاری قیام کرد و بیشتر مردم در شورش او شرکت کردند و پس از چندی بوتان را هم گرفت و سپس بدلیس و موصل و همهٔ سرزمین‌های بین وان و ارومیه را به تصرف خود درآورد و بیشتر ارمنیها هم در زیر پرچم او درآمدند، ولی در سال ۱۸۵۵ انگلیس‌ها او را فریب دادند و در نتیجه در اوایل سال ۱۸۵۶ او را دستگیر و به قسطنطنیه تبعید شد و در تبعید جان سپرد. داستان قهرمانی‌های او را شعرای محل به شیوهٔ بیت در آورده‌اند که خاطرهٔ او را زنده نگهداشته‌اند.

مینورسکی در کتاب کرد می‌گوید: در هنگام جنگ قرم جنبش ملی دیگری به رهبری یزدان شیر شعله‌ور شد و یزدان شیر از بستگان بدرخان پاشا بود و هنگامی که سپاه عثمانی برای جنگ با روسیه عازم شمال شد، یزدان شیر در سال ۱۸۵۵ در هکاری و بوتان قیام کرد و بدلیس و موصل را هم تصرف کرد و سپس به سوی جنوب سرازیر شد و تا آنجا که بر همه سرزمین‌های واقع بین وان و بغداد مسلط گشت و سپاه ترک در سعرد به سختی شکست خورد و عدهٔ زیادی سربازان نظامی ترک کشته شدند و باید یادآور شد که ارمنی‌ها و نسطوری‌ها هم در این جنبش شرکت کردند و در زیر پرچم یزدان شیر می‌جنگیدند و یزدان شیر بارها با روس‌ها تماس گرفت ولی هیچ گونه جوابی دریافت نکرد و سرانجام یزدان شیر به اتکا وعدهٔ دروغین خود را تسلیم کرد و جنبش ملی کردها این بار هم خاموش شد.
مراجع: کرد تألیف مینورسکی ترجمه د. خزنه‌دار، و کرد تألیف واسیلی نیکیتین.

**یزدگرد**: بنا به روایت شاهنامه کُردی، یزدگرد نبیرهٔ انوشیروان است و او پس از فرخزاد بر تخت شهریاری ایران نشست و در این هنگام مسلمانان به ایران لشکر کشیدند و پس از آن میان سپاه ایران و سپاه مسلمین رزمی سخت درگرفت و سرانجام رستم هرمزد به



دست سعد وقاص کشته شد و ایرانیان از رزمگاه گریختند و چون این خبر به یزدگردرسید سخت آشفته شد و با فرخ‌زاد برادر رستم کنکاش کرد و آنان شهریار را راهنمایی کردند که پنهانی به آمل رود و لشکری گرد آورد و رزم را بیاغازد امّا یزدگرد فرار را از مردانگی دور دید و نپذیرفت و از آن پس آهنگ مرو کرد و از راه ری و گرگان به طوس رفت و ماهوی سوری با سپاهی انبوه یزدگرد را پذیره شد ولی چون آرزوی تاج و تخت داشت ترکان را برانگیخت که به شاه بتازند و یزدگرد در کارزار هنرها نمود ولی چون بیشتر یارانش کشته و پراکنده شدند کاری از پیش نبرد و تنها ماند و به آسیایی پناه برد و ماهوی از جایگاه او آگاه گشت و آسیابان را برانگیخت که او را بکشد و یزدگرد واپسین پادشاه ساسانی بود و با کشته شدنش سلسلهٔ ساسانیان منقرض گردید.

بنا به مدارک و اسناد تاریخی، یزدگرد سوم پسر شهریار و نوهٔ خسرو پرویز به سال ۶۳۲ میلادی در استخر فارس به شهریاری ایران رسید و به یاری رستم فرخ‌زاد سپهبد ایران تمام کشور زیر سلطهٔ او درآمد در حالی که مسلمانان تا دروازه‌های کشور آمده بودند و پس از چند جنگ که در دوران او رخ داد مسلمانان بر ایرانیان چیره شدند و یزدگرد از مغرب به مشرق رفت تا از خاقان چین کمک بخواهد اما سردارانش یک‌یک به او خیانت کردند و سرانجام به سال ۶۵۲ میلادی در روستای زریق از توابع مرو به دست آسیابانی کشته شد و با کشته شدن او سلسلهٔ ساسانی منقرض شد.

**یزدگرد پسر بهرام گور:** بنا به روایت شاهنامه یزدگرد پسر بهرام‌گور است و بهرام در واپسین روز زندگیش تاج و تخت شهریاری را به او سپرد و وی پس از مرگ پدر چهل روز سوگ پدر را داشت و هنگامی که بر تخت نشست بزرگان را فراهم آورد و زبان به پند و اندرز گشود و سپس افزود اگر بخت مرا یاری بدهد راستی و درستی را در کشور



گسترش خواهم داد زیرا روزگار به هیچ کس مهرورزی نمی‌کند و همه رفتنی هستند و باید همه به راه راست برویم و خدا را فراموش نکنیم و پس از چند سال شهریاری درگذشت.

بنا به مدارک تاریخی یزدگرد پسر بهرام پنجم ساسانی است و او پس از ناپدید شدن پدرش به سال ۴۳۸ میلادی بر تخت نشست و نخستین گامش جنگ با رومیان بود ولی تئودوز امپراتور روم چون حریف تازه وارد را نیرومند دید تقاضای صلح کرد و در این قرارداد که به سال ۴۵۱ میلادی بسته شد رومی‌ها تعهد کردند که هر سال مبلغی به عنوان خراج به ایران بپردازند و یزدگرد بعد از آن به سراغ هیاطله رفت که باز شوریده بودند و بار دیگر آنان را سرکوب کرد و سپس برای برانداختن دین مسیحی در ارمنستان و گسترش کیش زرتشتی به جنگ پرداخت امّا پس از مدتی ارمنی‌ها شوریدند و یزدگرد با سپاهی آنان را سرکوب کرد و کلیساها را خراب نمود و به جای آن آتشکده برپا داشت و آیین زرتشتی را به آنان تحمیل کرد و سرانجام به سال ۴۵۷ میلادی بدرود حیات گفت.

**یزدگرد پسر شاپور:** بنا به روایت شاهنامه کُردی، یزدگرد پسر شاپور و برادر کوچک بهرام است که پس از برادر بر تخت شهریاری ایران نشست و چون چند سالی از فرمانرواییش گذشت ستمگری پیشه کرد و خردمندان را آزرد و وی را فرزندی آمد که بهرام نام نهاد و برای پرورش او از روم و هند و چین و عرب دانشمندان خواست و از میان آنان منذر نعمان را از تازیان برگزید و فرزند را بدو سپرد و منذر استادان برگماشت تا بهرام را فرهنگ و هنرهای رزمی آموختند و چون برومندی یافت به آرزوی دیدار پدر به ایران بازگشت امّا یزدگرد با وی به درشتی رفتار کرد و بهرام بار دیگر پیش منذر رفت و در آنجا ماندگار شد و یزدگرد نیز مشغول فرمانروایی بود تا این که اخترشناسان را

خواست که ببینند مرگ او کی فرا می‌رسد، آنان گفتند که مرگ او در چشمه‌سو در طوس روی خواهد داد و یزدگرد سوگند یاد کرد که هرگز به چشمه‌سو نرود ولی پس از گذشت سه ماه از بینیش خون روان شد پزشکان برای آن علاجی نیافتند تا این که موبدی گفت تو می‌خواستی از چنگ مرگ بگریزی و این نزد خدا خوشایند نبود بهتر است که سفری به سو بکنی و پوزش بخواهی و یزدگرد این سخن را پذیرفت و به چشمه‌سو رفت و کمی آب از آن چشمه به سر و صورتش زد و خون بینی‌اش بند آمد و در این هنگام ناگهان اسبی از دریا بیرون آمد و یزدگرد به لشکریانش گفت آن را بگیرند و اسب را با کمند گرفتند و یزدگرد زین بر پشت اسب نهاد و سوارش شد و ناگهان اسب بخروشید و به او جفتک زد و او را بکشت.

بنا به مدارک تاریخی یزدگرد اول به سال ۳۹۹ میلادی به سلطنت منصوب شد و او شهریاری دادگر و صلح‌جو و کاردان بود و در زمان اوروم گرفتار حملهٔ اقوام وحشی شد و قسمتی از متصرفات خود را در آفریقا و اروپا از دست داد و یزدگرد فرصت را غنیمت شمرد که به روم بتازد ولی چون تئودوزیوس در زمان بهرام چهارم به ایران نتاخته بود، یزدگرد نیز مقررات قرارداد ایران و روم را محترم شمرد و روابط خود را با آنان حفظ کرد و او نسبت به عیسویان بسیار خوش‌رفتاری می‌کرد و وی سرانجام به سال ۴۲۰ میلادی فوت کرد.

**یزیدی:** نام یکی از طوایف کرد است که در وان و سنجار و جزیرهٔ ابن عمر و هکاری و اطراف موصل سکونت دارند و بیشتر به کار دامداری و کشاورزی مشغولند و آنان پیرو آیین ایزدی هستند.

**یعقوب‌بیگ زرقی:** یعقوب‌بیگ‌بن محمدبیگ پس از کشته شدن برادرش حسب‌الامر سلطان عثمانی به سال ۹۴۹ هجری به امارت درزین منصوب شد و او مردی فاضل و شاعر و مصمم و باکفایت بود و اندیشه داشت که بر قلمرو خود بیفزاید و مستقل باشد و به این منظور سپاهی ترتیب داد و برخی از نواحی مجاور را تصرف کرد و سپس مدرسه‌ای بنا نهاد و علما و ادبا و شعرا را تشویق می‌کرد و او خود هم شاعر بود و بیشتر اشعارش را به کردی می‌سرود و دارای دیوانی بود که متأسفانه از بین رفته است و وی در امر سیاست نیز بی‌نظیر بود و چون بیست و پنج سال حکومت نمود پسرش دومان‌بیگ را

به ولایتعهدی خود منصوب کرد و بیشتر کارها را به او واگذار نمود و سرانجام به سال ۹۸۶ هجری در سفر شیروان به دست قزلباش‌ها کشته شد و پس از چندی دومان‌بیگ پسرش هم به قتل رسید.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**یوسف‌بیگ عتاقی**: یوسف بیگ‌بن احمدبیگ به سال ۹۴۳ هجری بنا به فرمان سلطان عثمانی به امارت عتاق منصوب شد و او مردی مصمم و مقتدر و شجاع بود و در آغاز مخالفین خود را از پای درآورد و سپس به تجهیز سپاه پرداخت و متأسفانه به سبب خیانت برخی از سران سپاهش که به اردوی قزلباش‌ها پیوستند قوای او ناتوان شد و در همین موقع بود که قزلباش‌ها به او حمله کردند امّا با پایمردی سربازانش شکست خوردند و عاقبت به سال ۹۷۳ هجری درگذشت. وی پسری داشت به نام حسن بیگ که بسی دانا و شجاع بود.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**یعقوب سفیر**: یعقوب‌ابن یوسف متخلص به سفیر در سال ۶۷۱ هجری در شهرزور به دنیا آمد و در کودکی به کسب علوم پرداخت و در جوانی به بغداد و شام رفت و در خدمت علمای دین فقه و حکمت را فراگرفت و از آنجا به ده شیخان رهسپار شد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض کرد و پس از آن به زادگاهش بازگشت و مابقی زندگیش را به ارشاد مردم گذراند و در همان جا فوت کرد. وی به شعر و ادب علاقه داشت و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. از اوست:

ئاومان وەردەن پاڵفتەی حەریر هەرکەس نەنۆشانیەنش شەرط پیر

یعنی:

ما آب معرفت را نوشیدیم و هرکس از آن آب ننوشد فاقد شرط پیر است.
مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**یعقوب قَرامانی**: یعقوب‌ابن ادریس قرامانی که از علمای قرن هشتم و نهم هجری است در ناحیهٔ قَرامان کردستان ترکیه متولد شد. وی در هنگام جوانی به بغداد رهسپار شد و در آنجا به کسب علم سرگرم شد و از آنجا به شام رفت در نزد علمای آن دیار فقه و

تفسیر فراگرفت و پس از آن به زادگاه خود بازگشت و به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۸۳۳ هجری درگذشت. اوراست: اشراق التَواریخ.
مراجع: تاریخ آداب اللغة العربیه تألیف جرجی زیدان.

**یعقوبی:** نام یکی از طوایف کرد است که در نواحی موصل و کوه جودی و هکاری و بدلیس زندگی می‌کنند و به کار کشاورزی و دامداری سرگرمند و آنان گمان می‌رود از بقایای قوم گوتی باشند و مسعودی در کتاب مروج الذهب نام آنان را جزو طوایف کرد ذکر کرده است.

**یلماز گوینه‌ی:** یلماز گوینه‌ی در سال ۱۳۵۷ هجری در یَنیجه از توابع ادنه متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن داستان‌هایی نوشت و آنها را در مجله‌های ترکیه به چاپ رساند ولی انتشار آنها موجب شد که مدتی به زندان بیفتد و پس از مدتی در یکی از شرکت‌های سینمایی استخدام شد و چندین سناریو نوشت و فیلم‌هایی هم تهیه کرد ولی چون فیلم‌هایش از نظر دولت حاکمه تحریک‌آمیز بود مجدداً به زندان افتاد و در زندان هم بیکار ننشست و چندین داستان و نمایشنامه نوشت و پس از آن از زندان فرار کرد و به پاریس رفت و در آنجا چندین فیلم تهیه کرد و برندهٔ جایزه شد و در جهان نام و آوازه پیدا کرد و یکی از چهره‌های معروف جهان سینما شد و سرانجام به سال ۱۴۰۴ هجری در پاریس درگذشت. وی از هنرمندان برجستهٔ کرد است و نام او در جهان سینما همیشه جاوید است و نوشته‌های او به زبان‌های زندهٔ دنیا ترجمه شده است.
مراجع: گۆڤاری پێشەنگ ـ ژمارەی ۱۵ ساڵی ۱۹۸۳.

**یوسف آمدی:** یوسف‌ابن عبدالله آمدی دیاربکری که از علمای قرن دوازدهم هجری است، در شهرزور متولد شد و در همان جا به کسب علم پرداخت و پس از آن به موصل رهسپار شد و در آنجا فقه و تفسیر فراگرفت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاهش بازگشت و پس از مدتی به آمد عزیمت کرد و در آنجا به تدریس سرگرم شد تا به سال ۱۱۲۳ هجری درگذشت. وی در فقه و تفسیر و قرائت و زبان عرب استاد بود و عمری را به تعلیم اصول قرائت اشتغال داشت. اوراست: الملل و النحل فی العقائد، بیان سرّالطالبین فی التصوف.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**یوسف‌ابن حسین کردی**: از علمای قرن نهم هجری است. وی در موصل متولد شد همان جا به کسب علم پرداخت و از آنجا به بغداد و حلب و دمشق رهسپار شد و از علمای آن عصر فقه و تفسیر و حدیث فراگرفت و پس از آن در دمشق سکنی گزید و مدتی متعهد مناصب دولتی شِد و سپس به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۸۰۴ هجری بدرود زندگی گفت. اوراست: المسح علی الجوربین.

مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا، و الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**یوسف‌ابن شمس‌الدین فضلوی**: پس از شمس‌الدین حکومت لرستان در سال ۶۷۲ هجری بنا به فرمان اباقاآن به دست یوسف افتاد. وی در دوران جوانی در دربار اباقاآن بود و پس از مرگ پدرش هم بیشتر اوقات را در دربار می‌گذراند و در جنگ بر علیه براق‌خان هم شرکت کرد و با دیالمه هم جنگید و ابقاخان خوزستان و کهکیلویه و فیروزان و گلپایگان را جزو قلمرو او کرد و بعدها به کهکیلویه رفت و با شول‌ها جنگید و آنان را مغلوب کرد و مانع پیشرفتشان شد. مدت فرمانرواییش دوازده سال بود و در سنهٔ ۶۸۸ هجری جهان را بدرود گفت.

مراجع: زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**یوسف باکو**: یوسف باکو در سال ۱۳۲۹ هجری در ده قوچ از توابع ایروان متولد شد و تحصیلات خود را در قارس و ایروان انجام داد و در رشتهٔ حقوق به اخذ لیسانس نایل آمد و سپس متولد قضا شد. وی در همان دوران دانشجویی دست به کار نویسندگی و تحقیقات عمیق در فرهنگ و زبان کردی زد و یک رشته مقالات جالب و دقیق پیرامون فرهنگ و زبان‌کردی در روزنامه ریبانوی نوشت و چون طبع شعر داشت به سرودن شعر پرداخت و سرانجام به سال ۱۳۸۹ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: رنگین کمان، آرزوی من، آتش، مهمان خورشید است.

مراجع: دیوانا کرمانجی نووسینی عبدالرقیب یوسف، و تحقیقات نویسنده.

**یوسف‌بیگ امامی**: یوسف‌بیگ امامی از شعرای قرن سیزدهم هجری است و از او اشعاری به یادگار مانده که در کتب ادب مسطور است. این قطعه از او است:

کەوتە ئارایش، کەوتە ئارایش نازداری جافان کەوتە ئارایش

| | |
|---|---|
| لەپــاش ئــارایش هــاته فــەرمایش | تــلْمیت بــەندانــه بـۆلای دزیــایش |
| شــەده و سـرکەیی کـێشام‌به روودا | رۆژ شــیرین‌تر بــووله هــاله‌هوودا |
| خۆی خسته بەرگی رێ ی‌سەفه ریه‌وه | بــه لارو لەنــجەی دڵــبەرییه‌وه |

یعنی:

نازدار جاف‌ها خود را آرایش کرد و پس از آراستن خود به سخن آمد و آنگاه روسری خود را به سرکشید و روز را شیرین‌تر کرد و به آن زینت بخشید و سپس با خرام و ناز به راه افتاد و قلب عشاق را با خود برد.

مراجع: جنگ خطی، و یادداشت‌ها و تحقیقات نویسنده.

**یوسف پاشا بنی‌سیفا**: یوسف پاشا یکی از رؤسای طایفه بنی‌سیفا است که بر طرابلس حکومت می‌کرد و چون روابطش با دولت عثمانی تیره شد به شام هجرت کرد و در سال ۱۰۱۰ هجری قدرت یافت و بعلبک را تصرف کرد و سپس به طرابلس بازگشت. یوسف پاشا با میرعلی‌جان پولا هم رابطه داشت و در سال ۱۰۳۸ هجری توانست با دولت عثمانی میانهٔ دوستی ببندد و قدرتی به دست بیاورد و سرانجام به سال ۱۰۴۴ هجری بدرود حیات گفت.

مراجع: تاریخ الدول و الامارات الکردیه تألیف محمدامین زکی.

**یوسف‌خان بهدینانی**: یوسف‌خان‌بن سیدی خان بهدینانی به سال ۱۰۲۵ هجری فرمانروای عمادیه شد و او اطاعت خود را به خلیفهٔ عثمانی مصطفی اول (۱۰۲۶-۱۰۲۷ هجری) ابراز داشت و خلیفه فرمان حکومت عمادیه را برای او صادر کرد و سپس سپاهی نیک آراست و در سال ۱۰۴۸ هجری مورد تعرض احمدپاشا والی دیاربکر قرار گرفت و پس از جنگی احمدپاشا او را دستگیر و زندانی کرد و پس از اخذ جریمهٔ سنگین آزاد شد و دوباره به فرمانروایی خود ادامه داد و عاقبت به سال ۱۰۷۱ هجری درگذشت.

مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**یوسف خرپوتی**: یوسف شکری‌ابن عثمانی خرپوتی که از علمای قرن سیزدهم هجری است، در خرپوت تولد یافت و در همان جا به کسب فیض پرداخت و سپس به مناطق مختلف کردستان سفر کرد و منطق و حکمت و فقه و تفسیر را از عالمان دین فراگرفت و

پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و به تدریس سرگرم شد و پس از مدتی به استانبول رهسپار شد و در آنجا به تدریس مشغول شد و در اواخر عمر به مدینهٔ منوره عازم شد و در آنجا به سال ۱۲۹۲ هجری درگذشت. اوراست: قاموس الایقان علی البرهان در منطق، رموز التوحید در عقاید، سلسلة الصفا لمحمد المصطفی.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**یوسف خضری**: یوسف‌ابن عبدالجلیل‌ابن مصطفی خضری که از علمای قرن دوازدهم و سیزدهم هجری است، در موصل تولد یافت و در همان جا به کسب علم پرداخت و فقه و تفسیر و حکمت را نزد علمای آن دیار فراگرفت و در علوم معقول و منقول مهارت پیدا کرد و از علوم متداول زمان خود بهره‌مند شد و پس از خاتمهٔ تحصیل به تدریس سرگرم شد و سرانجام به سال ۱۲۴۱ هجری درگذشت. اوراست: الانتصار للاولیاء و الاخیار، کشف الاسرار و ذخائرالاسرار.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**یوسف دوم‌ابن نصرت‌الدین فضلوی**: یوسف دوم پس از پدرش به سال ۷۳۰ هجری به حکومت لرستان رسید و در آغاز حکمرانی به بصره حمله کرد و آن شهر را تصرف کرد و قلمروش از بصره و خوزستان و فیروزان بود و چنان که گویند مردی عادل و دادگر بود و مردم در زمان او در آسایش و خوشی به سر می‌بردند و سرانجام به سال ۷۴۰ هجری جهان را بدرود گفت و او را در رکن‌آباد به خاک سپردند.
مراجع: زبدة التواریخ تألیف حافظ ابرو، و شرفنامه تألیف امیر شرفخان بدلیسی.

**یوسف سلطان زعفرانلو**: یوسف سلطان‌بن شاه‌قلی سلطان به سال ۱۰۳۹ هجری بنا به فرمان شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ هجری) به حکومت قوچان و درگز رسید و او در آغاز سپاهی از طوایف کُرد فراهم آورد و سپس به عمران و آبادانی روستاها سرگرم شد و مسجدی نیز در خبوشان ساخت و او چون مردی نیک سیرت بود مردم او را دوست داشتند و عاقبت به سال ۱۱۴۲ هجری بدرود حیات گفت.
مراجع: تاریخ کرد و کردستان.

**یوسف سورانی**: یوسف اصم‌ابن محمد سورانی که از علمای قرن دهم و یازدهم هجری است، در شهرزور متولد شد و همان جا به‌کسب علم پرداخت و در علوم و فنون مُختلفهٔ زمان خود متبحر گشت و شیخ عبدالکریم شهرزوری را درک کرد و پس از خاتمهٔ تحصیل به‌تدریس پرداخت‌و سرانجام به‌سال ۱۰۰۲ هجری فوت کرد. وی در فقه‌و تفسیر استاد بوده و از آثار او می‌توان کتاب‌های: منقول التفاسیر، المسائل و الدلائل را نام برد.
مراجع: هدیة العارفین تألیف اسماعیل باشا.

**یوسف ضیاءالدین خالدی**: یوسف ضیاءالدین پاشا الخالدی‌ابن محمدابن علی بدلیسی در سال ۱۲۵۸ هجری در بیت‌المقدس متولد شد. وی اصلش از بدلیس است و پدرش فرمانروای ارزروم بود و یوسف ضیاءالدین در بیت‌المقدس تحصیلات خود را به پایان رسانید و از طرف دولت به بدلیس مأمور شد و در همان جا به تدریس پرداخت و در اواخر عمر به زادگاهش بازگشت و در همان جا به سال ۱۳۲۴ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: فرهنگی است کردی به عربی به نام: الهدیة الحمیدیة فی اللغة الکردیة که تاکنون چندین بار چاپ شده است.
مراجع: مشاهیر الکرد تألیف محمدامین زکی.

**یوسف عزازیل**: یوسف‌ابن‌یحییٰ ملقب‌به عزازیل‌که از علما و شعرای قرن‌هشتم هجری است، در شهرزور به دنیا آمد و درکودکی علوم مقدماتی را همان جا آموخت و سپس به بغداد رفت و در خدمت عالمان دین فقه و حکمت را فراگرفت و پس از آن به ده شیخان عزیمت کرد و در خدمت سلطان اسحاق کسب فیض نمود و مابقی عمرش را به تدریس و وعظ مردم گذراند تا به سال ۷۷۹ هجری درگذشت. وی در فلسفه و حکمت و فنون ادبی مهارت داشت و از او اشعاری‌به جای‌مانده که درکتب ادب‌مسطور است. از اوست:

به مه‌وج ده‌ریا شیم نه کۆی ئاهر　　گرد آمایِن نه چین چل نه‌یه‌ک باهر
آومـان وارده‌ن رۆشـن و بیٚ‌لیل　　نـیه‌نی لایـق ظـالم و ذه‌لیـل

یعنی:

من پیشرو کاروان بودم و از امواج دریا به‌کوه آتش عشق الهی رفتم و هر چهل تن ما از چین به یک منطقه آمدیم، ما آبی روشن و ناب نوشیده‌ایم و برای ستمگران و مردمان پست نوشیدنش سزاوار نیست.

مراجع: نسخهٔ خطی سرانجام، نسخهٔ خطی دورهٔ چهلتن، نسخهٔ خطی یادداشت اعلادین.

**یوسف ماردینی**: یوسف صدقی‌ابن عمر شوقی که از علمای قرن سیزدهم و چهاردهم هجری است، در ماردین تولد یافت و در همان جا علم آموخت و پس از خاتمهٔ تحصیل به استانبول رفت و در آنجا متولی قضا شد و به سال ۱۳۱۹ هجری درگذشت. از او آثاری به یادگار مانده از جمله: محَاسن الحُسام، معراج المعتمر و الحاج، مسیر الموحدین الی احیاء علوم الدین.
مراجع: الاعلام تألیف خیرالدین الزرکلی.

**یوسف نابی**: یوسف افندی متخلص به نابی در سال ۱۰۳۴ هجری در اورفه یارها متولد شد و در همان جا به تحصیل علوم مشغول شد و در جوانی به سیر و سیاحت پرداخت و به تحصیل ادب و تاریخ و قصص همت گماشت و پس از خاتمهٔ تحصیل به زادگاه خود بازگشت و پس از مدتی به استانبول رفت و مورد توجه سلطان محمد چهارم (۱۰۵۸-۱۱۰۴ هجری) قرار گرفت و در دربار وی به سمت منشی‌گری به کار گمارده شد و پس از مدتی به حجاز و حلب سفر کرد و پس از آن به استانبول بازگشت و دارلمعلمین عالی به تدریس پرداخت و سرانجام به سال ۱۱۲۴ هجری درگذشت. وی شاعری توانا و چیره‌دست بود و به زبان‌های فارسی و عربی و ترکی شعر می‌سرود و از تألیفات او می‌توان کتاب‌های: تحفة الحرمین، منشآت، دیوان اشعار را نام برد. از اوست:

**لنا حبیب ولی فی کل جارحةٍ — منهُ جراح بسیف الخط و المُقل**
**لقول وجنتُهُ من تحتِ شامته — لی اسوةُ بانحطاط الشمس من زحل**

مراجع: مشاهیرالکرد تألیف محمدامین زکی.

**یوسف و زلیخا**: یکی از مثنوی‌های خانای قبادی (۱۰۸۳-۱۱۶۸ هجری) است که از روی سورهٔ یوسف و زلیخا که احسن القصص است به نظم درآمده است و یوسف و زلیخا بهترین اثر خانا است که توجه بسیاری از سرایندگان را جلب کرده است و این منظومه را به گویش گورانی سروده است و در حدود چهار هزار و پانصد بیت است و متأسفانه تاکنون چاپ نشده است. و این داستان را چند شاعر دیگر به لهجهٔ گورانی و سورانی سروده‌اند که از جمله میرزا محمد افشاری (۱۲۴۶-۱۳۰۴ هجری) آن را در ۱۳۰۴ بیت هجایی به رشتهٔ نظم درآورده که بسیار نغز و شیوا است.
مراجع: نسخهٔ خطی یوسف و زلیخای خانا و میرزا محمد افشاری.

**یوسف یاسکه:** یوسف‌ابن یاسکه معروف به یوسف یاسکه در سال ۹۹۵ هجری در ده تخته از توابع سنندج متولد شد و اوایل زندگی خود را همان جا گذراند و چون پدرش کشاورز بود وی نیز پیشهٔ پدر را اختیار کرد و در جوانی به تحصیل علم و معلومات پرداخت و در علوم متداول آن زمان بهرهٔ کافی یافت و سپس به دربار خان‌احمدخان اردلان (۱۰۲۵-۱۰۴۶ هجری) راه یافت و تا آخر عمر در خدمت ایشان به سر برد، امّا عشق کلاو زرخانم (خانم زرین کلاه) باعث شد که به سال ۱۰۴۲ هجری اعدام گردد و خیانت کلاوزر خانم به خان احمدخان و چگونگی اعدام یوسف یاسکه هنوز در افواه مردم کردستان داستان‌هایی شیوع دارد و در این‌باره اشعاری نیز بر سر افواه است. وی در سرودن شعر گورانی به خصوص غزل ید طولایی داشت و دیوان او که شامل غزلیات و قصاید است تاکنون به طبع نرسیده. از اوست:

جه‌گیان شیرینته‌ر من‌شک نه‌به‌ردم دام له‌رای خووا نه‌ذرتۆ که‌ردم
کاخر هه‌ی کافر، ظاڵم هه‌ی ظاڵم ده‌رده‌دار تۆم تاکه‌ی بناڵم

یعنی:

از جان شیرینتر من نداشتم، آن را هم در راه خدا نذر تو کردم، کافر ای کافر، ظالم ای ظالم، من بیمار توام تا کی بنالم.

مراجع: نسخهٔ خطی دیوان یوسف یاسکه، و جنگ خطی، و تحقیقات نویسنده.

**یونس‌بن کرد:** یونس‌بن کردبن شهریار در سال ۶۹ هجری در شهرزور متولد شد و تحصیلات خود را همان جا انجام داد و پس از آن عازم بغداد شد و در آنجا نواختن عود را آغاز کرد و هنر او چنان مطلوب خاطر یزید ثانی اموی (۱۰۱-۱۰۵ هجری) شد که همواره ملازم حضور خاص وی گردید امّا سپس از او روی برتافت و شاگردانی بسیار تربیت کرد و موسیقی ایرانی را در دنیای آن روز ترویج داد و در اواخر عمر به زادگاهش شهرزور بازگشت و عاقبت به سال ۱۳۵ هجری درگذشت. از آثار او کتاب: الاغانی است که دربارهٔ موسیقی و ضبط قواعد علمی آن و جمع آوزاها و طبقه‌بندی نغمه‌ها و شرح احوال نوازندگان و رامشگران آن عصر است که متأسفانه اکنون اثری از آن نیست.

مراجع: تاریخ موسیقی کردی تألیف نگارنده.

**یونس دلدار:** یونس‌ابن ملارئوف متخلص به دلدار در سال ۱۳۳۷ هجری در کویسنجق



تولد یافت و تحصیلات خود را در کویسنجق و اربیل انجام داد و سپس به دانشگاه بغداد راه یافت و در سال ۱۳۶۵ هجری در رشتهٔ حقوق فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۳۶۸ هجری بدرود حیات گفت. وی در کودکی علاقه به شعر و ادبیات داشت و شعر اکثر شعرای کرد را در حفظ داشت و در آغاز جوانی شعر گفتن آغاز کرد و در اشعارش مضامین اجتماعی و واقعی زندگی وارد کرده است و دیوانش که شامل غزلیات و قصاید است چندین بار به چاپ رسیده است. و از او تألیفاتی نیز به یادگار مانده از جمله: فی طریقی الی معرفة الحقایق، اقتصادنا الوطنی، عمرالخیام است. از اوست:

ێیمە ڕۆڵەی ڕەنگی سوورومە شۆڕشین  سەیری کەن خوێناوی‌یە ئاڵاکەمان

یعنی:

ما فرزندان رنگ سرخ و انقلاب هستیم، نگاه کنید که پرچم ما هم خونین است.

مراجع: دیوانی دڵدار ـ لەسەرئەرکی گیومور کریانی ـ هەولێر ۳۵۷۳.



